



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

صواعق البرهان في رد دلائل العرفان

زين العابدين كرماني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان

نویسنده:

زین العابدین نوری طهرانی (معروف به حمامی)

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا، بی نا)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	مقدمه اول
۲۱	مقدمه دوم: گفتاری چند در مورد کتاب دلائل العرفان
۲۱	اشاره
۲۳	در مورد قرآن و معجزه بودن آن
۴۷	سنت پیغمبر و احادیث ائمه حجت خداوند هستند
۶۲	استدلال این طائفه به اینکه هر شرع جدیدی ضرورت‌های شرع قبل را برمی دارد
۶۹	عقل حجت باطنی خداوند است
۷۴	کلمات دلائل العرفان و جواب از آنها
۷۴	علی محمد همان قائم موعود است
۷۴	اشاره
۷۶	جواب از این مطلب
۸۹	علمای اسلام برهانی بر خاتمیت رسول اکرم اقامه نکرده اند
۸۹	اشاره
۹۱	جواب از این ادعا
۱۱۹	از اعجاز این گروه جان دادن بر سر ادعایشان است
۱۱۹	اشاره
۱۱۹	جواب
۱۶۶	بهترین معجزه کتاب است که این شخص (علی محمد) آورده
۱۶۶	اشاره
۱۶۷	جواب
۱۶۹	هر دینی برای اثبات خودش به کتب پیامبران قبل استناد می کند

- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ جواب
- ۱۹۲ استدلال به دلائل محکم این گروه
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۲ جواب
- ۲۰۹ ادعای علی محمد بر برتر بودن از انبیاء قبل و کتابش افصح و اکبر بودن از کتابهای قبل
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۰ جواب
- ۲۲۸ استدلال این گروه بر قرآن و تورات و انجیل
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۸ جواب
- ۲۳۶ استدلال به بعضی از آیات قرآن برای اثبات مدعیانشان
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۸ جواب
- ۲۴۷ استدلال این گروه به آیات شهادت
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۸ جواب
- ۲۶۳ اعتقاد نداشتن به آیات علی محمد باب دلالت بر بطلان وی نمی کند
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۴ جواب
- ۲۷۲ مردم تمام انبیاء را مثل خودشان فرض می کردند و یا نسبت جنون می دادند
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۳ جواب
- ۲۷۴ استدلال به چند آیه قرآن برای اثبات نبوت علی محمد باب
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۴ جواب

- ۳۵۶ استدلال به آیات که رد بر کافران و مشرکان است
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۵۷ جواب
- ۳۶۳ تسدید
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۴ جواب
- ۳۷۶ استدلال به حدیث دینهم دینارهم، قبلتهم نساؤهم
- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۸ جواب
- ۳۸۴ استدلال به قرآن برای حقانیت باب
- ۳۸۴ اشاره
- ۳۸۵ جواب
- ۳۹۵ قدر و قیمت وجود علی محمد باب را نمی دانیم
- ۳۹۵ اشاره
- ۳۹۶ جواب
- ۴۳۴ استدلال به آیات شریفه (انما ننذر من اتبع الذکر) و آیات دیگر
- ۴۳۴ اشاره
- ۴۳۵ جواب
- ۴۴۰ استدلال به قرآن و احکام آن و آیه شریفه (یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول)
- ۴۴۰ اشاره
- ۴۴۲ جواب
- ۴۵۴ استدلال به بعضی از آیات قرآن و اینکه این آیات برای زمان ظهور است
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۴ جواب
- ۴۵۵ استدلال به آیات (یمحو الله ما یشاء و یشاء و یشاء) و آیات رجعت
- ۴۵۵ اشاره

جواب ۴۵۶

استدلال به اخباری که در کتب حدیثی آمده ۴۷۹

اشاره ۴۷۹

جواب ۴۷۹

استدلال به علائم ظهور و تأویل آنها ۵۲۸

اشاره ۵۲۸

جواب ۵۲۹

یکی از علائم زلزله است و آن زلزله نفوس است و نه زلزله معمول ۵۴۰

اشاره ۵۴۰

جواب ۵۴۰

از علائم ظهور ظاهر شدن گنج های زمین است ۵۴۳

اشاره ۵۴۳

جواب ۵۴۳

استدلال به روایتی از حضرت علی ۵۴۷

اشاره ۵۴۷

جواب ۵۴۷

از علامات ظهور نداء جبرئیل و شیطان و نزول ملائکه است و تعبیر و تأویل آن ۵۵۰

اشاره ۵۵۰

جواب ۵۵۳

استدلال به آیه شریفه (یدبر الامر من السماء) برای علی محمد باب و نسخ اسلام ۵۸۲

اشاره ۵۸۲

جواب ۵۸۳

استدلال به روایت (اسمه اسم علی و انا تحت رجله) و (هو ذوالاسمین) ۵۹۷

اشاره ۵۹۷

جواب ۵۹۷

استدلال به حدیث ایام الله و جواب از آن ۶۱۲

- استدلال به حدیثی از بحارالانوار (لابد لنا من آذربایجان) و اخبار دیگر ۶۲۰
- اشاره ۶۲۰
- جواب ۶۲۰
- جواب از حدیث (لو كان العلم منوطا بالثريا) ۶۲۳
- جواب از استدلال به حدیث ابی حمزه ثمالی از اباجعفر محمد بن علی (لو خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائکة) ۶۲۶
- جواب از استدلال به حدیث (رفعت رایه الحق) ۶۳۰
- جواب از استدلال به حدیث زوراء ۶۳۲
- جواب از استدلال به حدیث (ان لقائنا اربع علامات من اربعة نبی) ۶۳۷
- استناد به حدیث که در مورد امتحان و فتنه آمده است ۶۴۱
- اشاره ۶۴۱
- جواب ۶۴۳
- استدلال به سبید و سیزده نفر و واقعه قلعه طبرسی و کشته شدن طرفداران علی محمد باب ۶۶۷
- اشاره ۶۶۷
- جواب ۶۶۷
- استناد به حدیثی از عوام (یظهر صبی من بنی هاشم) ۶۷۸
- اشاره ۶۷۸
- جواب ۶۷۹
- استدلال به سن حضرت و اینکه زمان ظهور فساد همه عالم را فرا گرفته ۶۸۳
- اشاره ۶۸۳
- جواب ۶۸۳
- استناد به یکی از علائم ظهور که حضرت مهدی از مکه ظهور می کنند و انتساب این امر به علی محمد باب ۶۹۳
- اشاره ۶۹۳
- جواب ۶۹۵
- استدلال این فرقه به اینکه (علی محمد باب و حسینعلی بها) جمیع اشیاء را مظاهر و مطالع لاله الا الله می دانند ۷۰۸
- اشاره ۷۰۸
- جواب ۷۰۹

- ۷۲۰ استدلال به احکام باب و عدد نوزده که این از معجزات علی محمد باب است
- ۷۲۰ اشاره
- ۷۲۱ جواب
- ۷۳۳ استدلال به خطبه بیان بر (موعود بودن علی محمد باب)
- ۷۳۳ اشاره
- ۷۳۶ جواب
- ۷۴۶ استدلال به مقدمه بیان و اینکه اینها را خداوند بر علی محمد فرو فرستاده
- ۷۴۶ اشاره
- ۷۴۸ جواب
- ۷۵۱ استناد به اینکه منظور از قیامت ظهور من یظهره الله حسینعلی بهاء و جواب از آن
- ۷۵۵ در اینکه ظهور و رجعت در اصل یکی است و آن علی محمد باب است
- ۷۵۵ اشاره
- ۷۵۸ جواب
- ۷۶۲ استدلال به اینکه قائمی می آید که اختلافها و نزاعها را برمی دارد
- ۷۶۲ اشاره
- ۷۶۲ جواب
- ۷۶۳ استدلال به قوم موسی که دچار امتحان و بلا شدند ولی بشارت به آنها داده شده که جمع خواهند شد و سلطنت می کنند
- ۷۶۳ اشاره
- ۷۶۴ جواب
- ۷۷۴ استدلال به این مطلب که هر پیغمبری دین قبل را ترویج نمی کند
- ۷۷۴ اشاره
- ۷۷۶ جواب
- ۷۸۲ استدلال به تورات و انجیل در این که انسان مطاع هست و نه مطیع
- ۷۸۲ اشاره
- ۷۸۴ جواب
- ۷۹۷ در استدلال به کلمات بیان (من استدلال به غیر آیات البیان)

- ۷۹۷ اشاره
- ۷۹۹ جواب
- ۸۰۶ استدلال به تورات برای ظهور علی محمد باب
- ۸۰۶ اشاره
- ۸۰۸ جواب
- ۸۱۵ ذکر تعدادی از آیات در مورد کیفیت حشر و رجعت و استدلال به آنها که منظور علی محمد باب است و جواب از آنها
- ۸۲۹ در اینکه حضرت عیسی ادعای ابنیت کرده (فرزند خدا بودن) و بشارت به ظهور الله داده
- ۸۲۹ اشاره
- ۸۲۹ جواب
- ۸۴۲ استدلال به انجیل یوحنا (چون روح راستی بیاید شما را به تمام راستی ارشاد می کند) برای علی محمد باب
- ۸۴۲ اشاره
- ۸۴۲ جواب
- ۸۴۸ استدلال به بعضی از آیات در مورد اینکه ظهور باید به اسم الوهیت باشد و جواب آن
- ۸۵۳ استدلال به امر الوهیت و ربوبیت
- ۸۵۳ اشاره
- ۸۵۴ جواب
- ۸۵۷ استدلال به اینکه نداء الهی از اورشلیم است
- ۸۵۷ اشاره
- ۸۶۰ جواب
- ۸۸۵ استدلال به خیر حضرت دانیال در مورد ظهور قائم
- ۸۸۵ اشاره
- ۸۸۷ جواب
- ۸۹۴ استدلال به انجیل (مکاشفات یوحنا)
- ۸۹۴ اشاره
- ۸۹۶ جواب
- ۹۰۴ استدلال به اینکه مراد از موت و کوری و حیوانیت در کلام انبیاء قابل تأویل است به کفر و شرک و بی ایمانی و شرارت

- ۹۰۴ اشاره
- ۹۰۶ جواب
- ۹۱۶ استدلال به این جمله (اذ قام القائم قامت القيامة عجاله) برای ظهور
- ۹۱۶ اشاره
- ۹۱۷ جواب
- ۹۳۰ استدلال به آیه شریفه (يا ايها الناس ان كنتم في ريب من البعث)
- ۹۳۰ اشاره
- ۹۳۱ جواب
- ۹۳۴ استدلال به آیه شریفه (لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين)
- ۹۳۴ اشاره
- ۹۳۴ جواب
- ۹۴۱ استدلال به آیه شریفه (و لئن قلت انكم مبعوثون من بعد الموت)
- ۹۴۱ اشاره
- ۹۴۳ جواب
- ۹۵۰ استدلال به آیه شریفه (و اقساموا بالله جهد ايمانهم)
- ۹۵۰ اشاره
- ۹۵۱ جواب
- ۹۶۵ استدلال به قول خداوند (الم يأن للذين امنوا ان تشفع قلوبهم)
- ۹۶۵ اشاره
- ۹۶۶ جواب
- ۹۷۰ استدلال به اینکه لفظ بعث برای حضرت محمد و مبعوث شدن ایشان است چرا در موارد دیگر استعمال شده
- ۹۷۰ اشاره
- ۹۷۰ جواب
- ۹۷۲ استدلال به اینکه روح همه موجودات از یک نسخ است
- ۹۷۲ اشاره
- ۹۷۵ جواب

- ۹۹۶ ----- استدلال به اینکه منظور از ایلیا و علی محمد باب است
- ۹۹۶ ----- اشاره
- ۹۹۹ ----- جواب
- ۱۰۲۷ ----- استدلال به گفتار حسینعلی بهاء در باب مهربانی با تمام بشر
- ۱۰۲۷ ----- اشاره
- ۱۰۲۸ ----- جواب
- ۱۰۳۳ ----- استدلال به اینکه ایشان (علی محمد و حسینعلی بها) با ظهورشان تمام اختلافات را برداشته اند و این از معجزات الهی است
- ۱۰۳۳ ----- اشاره
- ۱۰۳۴ ----- جواب اول
- ۱۰۳۶ ----- جواب دوم
- ۱۰۳۸ ----- جواب از اینکه ادعا کرده کفار از روی علم کافر نشده اند
- ۱۰۴۰ ----- جواب از اینکه اینها گمان کرده اند قیامت برپا شده است
- ۱۰۴۳ ----- جواب دیگری در این مورد
- ۱۰۴۸ ----- جواب
- ۱۰۶۳ ----- استدلال به اینکه قدرت و اقتدار باب در قیامت مشخص می شود
- ۱۰۶۳ ----- اشاره
- ۱۰۶۵ ----- جواب
- ۱۰۷۱ ----- استدلال به اینکه صدق و حقانیت به مظلومیت و مقهوریت ظاهر می شود
- ۱۰۷۱ ----- اشاره
- ۱۰۷۲ ----- جواب از این اشکال
- ۱۰۸۳ ----- استدلال به اینکه (اسم بهاء) اسم اعظم الهی است و جواب از آن
- ۱۰۸۷ ----- استدلال به اینکه علماء از سلاطین تعریف می کنند و به آنها خدمت می کنند
- ۱۰۸۷ ----- اشاره
- ۱۰۸۷ ----- جواب
- ۱۰۹۲ ----- انکار کردن عقاید خودشان و جواب از آن
- ۱۰۹۴ ----- تأویل به رأی کردن آیات و کلمات کتب آسمانی

۱۰۹۴ اشاره

۱۰۹۴ جواب

۱۱۰۳ استدلال به اینکه هر چیزی ظاهری دارد و باطنی و شرع جدید (بهائیت) باطن احکام را بیان می کند

۱۱۰۳ اشاره

۱۱۰۳ جواب

۱۱۰۷ استدلال به اینکه علی محمد باب و حسینعلی بهاء صفاتشان مثل ائمه اطهار بوده

۱۱۰۷ اشاره

۱۱۰۸ جواب

۱۱۱۹ بعضی از علما به این فرقه و رئیس آن حسد می برند

۱۱۱۹ اشاره

۱۱۲۰ جواب

۱۱۲۶ علی محمد باب همان موعود است

۱۱۲۶ اشاره

۱۱۲۹ جواب

۱۱۵۱ استدلال به اینکه علی محمد گفته من قرآن را در یک کلمه جمع می کنم

۱۱۵۱ اشاره

۱۱۵۲ جواب

۱۱۵۹ در اینکه آیات آفاق و انفس دلالت بر ادعای علی محمد باب دارد

۱۱۵۹ اشاره

۱۱۵۹ جواب

۱۱۶۱ استدلال به حدیث (ثقلین) و اینکه قرآن اصلی در دست اهل بیت است

۱۱۶۱ اشاره

۱۱۶۱ جواب

۱۱۶۵ استدلال به یکی از علائم ظهور

۱۱۶۵ اشاره

۱۱۶۵ جواب

- ۱۱۶۶ استدلال به حدیث لوح
- ۱۱۶۶ اشاره
- ۱۱۶۶ جواب
- ۱۱۶۷ استدلال به خبر (زوراء)
- ۱۱۶۷ اشاره
- ۱۱۶۷ جواب
- ۱۱۶۸ استدلال به حدیث (فی سنه الستین یظهر امره)
- ۱۱۶۸ اشاره
- ۱۱۶۸ جواب
- ۱۱۷۰ استدلال به حدیث (العلم سبعة و عشرون حرفا)
- ۱۱۷۰ اشاره
- ۱۱۷۱ جواب
- ۱۱۷۶ استناد به حدیث (ان لقايمنا اربع علامات)
- ۱۱۷۶ اشاره
- ۱۱۷۶ جواب
- ۱۱۷۸ استدلال به اینکه رؤسای بهائیه در عکا زندانی هستند و این دلیل مظلومیت آنها است
- ۱۱۷۸ اشاره
- ۱۱۷۸ جواب
- ۱۱۸۳ درباره مرکز

شماره کتابشناسی ملی : ۶۷۷۶/۱/۱/۱/۱

سرشناسه : کرمانی، زین العابدین، ۱۲۳۸ - ۱۳۲۰

عنوان و نام پدید آور : صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان [چاپ سنگی] زین العابدین بن محمد کریم کاتب صمد بن احمد تبریزی

وضعیت نشر : [تبریزی نا] ق ۱۳۳۱

مشخصات ظاهری : ۵۷۰ ص ۲۵/۵X۱۷ س م

یادداشت استنساخ : نسخه شماره (۶۷۷۶)، ۱۰ صفحه از انتها افتادگی دارد. نسخه شماره (۸۷۷۵) از ابتدا افتادگی دارد. این کتاب ردی است بر کتاب "دلائل البرهان" از حیدر علی اصفهانی مبلغ بهائی

مشخصات ظاهری اثر : نسخ

صحافی جدید، مقوایی، روکش گالینگور قهوه ای (۶۷۷۶) صحافی جدید، مقوایی، روکش گالینگور سبز (۸۳۴۰) - صحافی جدید، مقوایی، روکش گالینگور مشکی (۸۷۷۵) -

شماره بازیابی : ۶۷۷۶ ن. ۱. ت. ۲۵۳۳۹۶

۸۳۴۰ ن. ۲. ت. ۵۳۴۵۵

۸۸۷۵ ن. ۳. ت. ۵۶۴۳۰

مقدمه اول

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى و بعد چنین گویند بنده ی مسکین ابن محمد کریم زین العابدین که چون در این اوان محنت اقتران که از هجرت حضرت خاتم پیغمبران علیه و آله صلوات الله الملك المنان یک هزار و سیصد و بیست سال می گذرد و اوصیاء آن حضرت مادام که در میان خلق تشریف داشتند به واسطه جور و طغیان دشمنان و غلبه ی شیطان بر بنی نوع انسان و اغوای ایشان مظلوم و مقهور بودند و حق ایشان در دست دیگران به غصب رفته بود و به سبب حکمتها که موقع بیان آنها نیست در صدد دفع اعادی بر نیامده صبر بر اذیتهای آنها نمودند حتی راضی به قتل خود شدند و از خود دفع نکردند و اعادی هم از خداوند شرم نکرده و از پیغمبر خدا آزرم نموده نسبت به اهل بیت او کردند آنچه کردند تا آنکه نوبت خلافت و وصایت به امام ثانی عشر حضرت

صاحب الامر والعصر والزمان صلوات الله عليه و على آباءه الطاهرين رسيد آن بزرگوار نیز نظر به همان حکمتها که منظور نظر اباء طاهرينش بود مصلحت را در صبر دید و با وجود آن ملاحظه فرمود که اگر [صفحه ۳] مثل آباء طاهرين عليهم صلوات المصلين در میان خلق راه برود و دست روی دست بگذارد اعادی نمی گذارد که جانی به سلامت بیرون ببرد و اگر دست بیرون بیاورد و از خود دفع کند آن حکمتها که منظور نظر بوده است تمام نمی شود این بود که صلاح را در غیبت دید که هم صبر فرموده باشد و هم وجود مبارکش سالم بماند و زمین خالی از وجود وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله نماند این بود که در سنه دویست و شصت از هجرت تقریباً غیبت را اختیار فرمود و تا چندی خواص و امناء گاهگاه به زیارتش مشرف می شدند و بعد همان قدر هم بایش مسدود شد مگر هر چه بحیث لا یعرف خدمتش برسند باری و از آن زمان تاکنون هزار و شصت سال می گذرد اما اعادی که حالشان معلوم است و شیطانهم از اغوای آنها فراغت حاصل کرده با ضلال این مساکین دوستان پرداخته است و هر روز بدعتی تازه در میان ایشان در این باب می گذارد بفرمایش حضرت صادق علیه السلام و بقسمی ایشان را گمراه می کند . از جمله آنها دعوی است که مدتی قبل میرزا علی محمد پسر میرزا رضایبزاز شیرازی نمود که اول ادعای باییت و نیابت خاصه از امام علیه السلام کرد و بعد ملاحظه نمود که مردم بسکه زمان غیبت طول کشیده است و ظلم و جور

عالم را فرا گرفته طالب این هستند که گرد کسی جمع شوند بلکه اسباب آسایشی برای آنها حاصل شود و در بند دین و ایمانهم نیستند که از بعضی ادعاها وحشتی داشته باشند و هر چه بگویند بالطوع والرغبه قبول می کنند این بود که بعد از ادعای باییت دعوی امامت نمود باز ملاحظه کرد که مردم تمکین و تسلیمشان از این هم بیشتر است دعوی نبوت کرد و بخيال خود شرع جدید و کتاب جدید آورد و بنا گذارد مردم را دعوت کردن و امر به جهاد نمودن تا آنکه خداوند دین پیغمبر (ص) را نصرت فرمود و او را مخذول و منکوب نمود تا بحدیکه از کرده خود پشیمان شد اما معذکک شقاوت باطنیه او نگذاشت که یک سره دست از اضلال خلق بردارد با وجود ندامتی که داشت بفرمایش حضرت امیر علیه السلام بینا هو یستقیلها فی حیوته اذ عقدها الاخر بعد وفاته میرزا حسینعلی را به قول بعضی از ایشان بجای خود گذارد و خود پا به درک اسفل نهاد خلاصه و معلوم است که کسی که بخواهد برابری با صاحب الامر صلوات الله علیه [صفحه ۴] و با جد بزرگوار او نماید چگونه خداوند سلب جمیع کمالات را از او می نماید تا بر عارف و تمامی بطلان امر او را ظاهر کند این بود که بعد از آنکه بنای این دعوی را گذارد اگر احیانا سابق بر آن اندک علمی هم تحصیل کرده بود خداوند از او گرفت و بنا گذارد مزخرفات به هم بافتن و اسم آنها را کتاب و سنت گذاشتن و عوام کالانعام هم از او قبول کردن

از آن طرف چون خداوند همیشه از برای آل محمد علیهم السلام عدول و اعوانی مهیا فرموده است که نفی کنند از دین ایشان تحریف غالین و انتحال مبطلین و تاویل جاهلین را این بود که مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه و بعد از آن بزرگوار فرزند دلبند ارجمند ایشان ادام الله ایام افافساته و روحی فداه برخواستند و کمر همت بر میان بستند و به انواع ادله و براهین که از ائمه طاهرین علیهم صلوات المصلین در دست ایشان بود او را کردند و قبایح اعمال و افعال و جهل آن جاهل را بر مردم ظاهر کردند و الحق که اگر خلق انصاف بدهند علانیه می بینند که حقی بزرگ بر اسلام و مسلمین دارند زیرا که غیر از ایشان احدی این خدمت را به انجام نرسانید و این سعی و کوشش را نمود جزاهما الله عن جمیع الاسلام والمسلمین خیر جزاء المحسنین الحاصل چون شیطان ملاحظه کرد که فضایح اعمال و اقوال این طایفه بر مردم بسنی واضح شد برانگیزانید از میانه ایشان بعضی را که اولاً بنا گذاردند انکار نمودن مزخرفاتی را که از آن ملعون شنیده شده بود و ضمناً بخیال خود اصلاح کردن نامربوطها که او گفته بود و هم در تفحص و تجسس بر آمده از متشابهات کتاب و سنت و اخبار سابقین جمع نمودن و دروغهایی چند بر آنها اضافه کردن و بعضی اخبار صحیحه محکمه را در غیر موضوع له آنها ذکر کردن و کتابها بخیال خود در اثبات مدعای خود نوشتن از این قبیل هم رسائل متعدده از ایشان دست آمده است مولای

بزرگوار من اجل الله شانه و انار برهانه از هر یکی جوابی شایسته فرموده است تا در این اوقات که مشغول به جواب یکی از آنها بودند و هم باز از فتنه های آخر الزمان دیگر در هندوستان برخاسته و موافق قول بعضی از عامه لعنهم الله که غایب منتظر را حضرت عیسی (ع) می دانند ادعای عیسویت می کنند و جمعی هم گرد او جمع شده اند و رسائلی هم از او به نظر رسیده است که او هم مزخرفات به هم بافته است [صفحه ۵] و مولای بزرگوار من عزم بر جواب دادن او هم فرموده اند باز رساله دیگر از یکی از بایه بعض انوار آن سرور رسانیده اند که آن را دلایل العرفان نام نهاده و الحق در این کتاب پا به اشتباه کاری را بجائی گذارده که اگر جواب شافی کافی از آن داده نشود برای جماعت بسیار از ضعفای مسلمین امر مشتبه خواهد شد مگر حفظ خداوند شامل حال ایشان شود و نخوانند و نبینند و گوش ندهند و الا که کم کسی است که دینی بسلامه بیرون ببرد این بود که فرمان واجب الأذعان از طرف قرین الشرف مولای بزرگوار من به اسم این بنده شرمنده صادر شد که توهم البته در خدمت دولت آل محمد علیهم السلام سعی و کوشش باید داشته باشی از این کتاب جوابی بنویس که رفع شبهه از مسلمین بشود و این بنده ی ناچیز اگر چه خود را قابل این گونه خدمات نمی دانم و بر جهل خود معترفم ولی از آنجا که اطاعت فرمان ایشان را بر خود فرض می دانم ناچار از امتثال امر ایشان هستم و به خداوند امیدوارم که بعد از

آنکه چنین تکلیفی از زبان ایشان به این ناچیز فرماید خود او توفیق عنایت فرماید تا از عهده برآیم و قابلیت و ظرفیت مثل من کم است و الا مشایخ ما شکرالله مساعیهم الجمیله کوتاهی در بیان نفرموده اند و آن قدر تحریر و تقریر در هر باب فرموده اند که هر گاه اندک شعوری باشد می تواند چیزها بگوید و بنویسد شوخی نیست که بعد از چند سال که بنای ثبت مواعظ و دروس مولای بزرگوارم روحی فداه را گذاردیم که تاکنون بیست و دو سه سال می گذرد تا الان تقریباً چهار کرور که عبارت از دو هزار هزار بیت باشد از آنها ثبت شده سواى تصنیف و تالیفی که خود به دست خود فرموده اند حیف که ما را قابلیت کم بود و قصور و تقصیر هر دو را داریم و الا می بایست که سینه ی هر یک از ما مملو از علوم باشد باری غرض این است که بر حسب فرمان واجب الاذعان ایشان اقدام به نوشتن این رساله نمودم و از خداوند به توسل به حضرت صاحب الامر (ص) استمداد می جویم که مرا توفیق دهد بر اظهار فساد و بطلان امر این جماعت چنانکه خداوند خواسته است و آن را مسمی نمودم به صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان و در بیان محتاجیم به مقدمه و فصولی چند

مقدمه دوم: گفتاری چند در مورد کتاب دلائل العرفان

اشاره

چون این مرد برای مسلمین چنین جلوه داده است که از مفاد کتاب و سنت بیرون نمی رود و در هر مقام ذکر آیات و اخبار می نماید و گاهی با دلیل [صفحه ۶] عقل صحبت می کند و بیچاره عوام مسلمین چنین گمان می کنند که اولاً معتقد به

اینها است و ثانیاً درست استدلال می کند و بجا و به موقع حدیث و آیه را می نویسد این است که فریب او را می خورند لهذا باید اول مجملی در باب کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل بنویسیم تا کلیه ملتفت باشی بعد به اصل مطلب پرداخت و این را هم مسلمانان ملتفت باشند که این بدبختان اول که این بدعت را گذاشتند ابداء کاری دست کتاب و سنت نداشتند و یکسره آنها را ترک کردند بعد از آنکه مشایخ ما پافشردند و بطلان امر آنها از این جهت واضح کردند و مسلمانان از خواب بیدار شدند این بود که ناچار از پی متشابهات کتاب و سنت رفتند و الا اگر کاری دست کتاب و سنت داشتند از اول عقب این مزخرفات که آن بدبخت به هم بافت نمی رفتند والله اگر همین حلاوت صرف ظاهر و اسلوب کتاب و سنت را کسی اندک فهمیده باشد به مزخرفات این مرد ابداء اعتنا نمی کند بلکه از شنیدن آنها منزجر می شود چه جای اینکه آنها را العیاذ بالله در عداد کتاب و سنت خاتم انبیاء (ص) بشمرد بحق خدا که ما از این سخنان حیا می کنیم که اسم اینها را با اسم کتاب و سنت قرین کنیم و این بدبختان این قدر بی حیایند که این مزخرفات را اشرف از کتاب خدا می دانند و این مرد که اولی ایشان باشد ادعا می کند که همه ی آنچه در قرآن هست در یک کلمه یا یک حرف از کتاب خودش می گذارد باری امید است که شمشیر صاحب الامر (ص) بیرون آید و آن حضرت ظهور فرماید و همه فرق باطله

را قلع و قمع فرماید امروز سوای گفتگو و بیان چیزی نیست آن هم فایده به کسی می کند که درد دین داشته باشد نه کسانی که عمدا می خواهند بی دینی کنند و این اسمها را بر سر خود می گذارند و وسیله بی دینی قرار می دهند خلاصه که چهار باب در این مقدمه باید بیان شود و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صل الله علی محمد و آله الطاهرین.

در مورد قرآن و معجزه بودن آن

باب اول در مجملی از آنچه متعلق به کتاب خداست بدانکه قرآن معجزی است که اگر جن و انس جمع بشوند و کمک یکدیگر کنند که مثل قرآن را بیاورند نخواهند آورد و اگر علت معجز بودن آن را بفهمی خواهی دانست که احدی نمی تواند مثل آن را بیاورد و کلامیین و غیر ایشان در این باب چیزها می گویند بعضی گفته اند که قرآن معجز است به جهت اینکه قدیم است یا حکایت از کلام قدیم است لهذا مثل آن را نمی توان آورد و بعضی گفته اند که چون مخصوص شده است در فصاحت به رتبه ی که خارق عادت است لهذا معجز است بعضی گفته اند که چون خداوند عرب را صرف نمود از اینکه مثل آن را بیاورند لهذا معجز است و اگر صرف نفرموده بود می توانستند [صفحه ۷] مثل آن را بیاورند بعضی گفته اند که چون معانی صحیحه دارد موافق با عقل از این جهت معجز است و بعضی گفته اند چون مشتمل بر اخبار غیب است لهذا معجز است و هم چنین از این قبیل وجوه و چون این مطالب خارج از محل نظر ماست و از باب مقدمه اشاره می شود لهذا تفصیل داده

نمی شود و الا- می دیدی که همه ی اینها بیاناتی است سست و بعضی که مخالف فرمایش اهل بیت علیهم السلام است مثلاً قرآن قدیم است یا حکایت کلام قدیم است لهذا معجز است این حرف خطاست و ائمه (ع) رد بر آنها فرموده اند و خداوند در کتاب مجید خود می فرماید ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث پس قدیم است یعنی چه و چه فرق میان آن و کلام سایر هست که به این سبب او قدیم است و سایر حادث پس اینکه خطاست و اما آنکه در فصاحت به اعلی درجه رسیده صحیح است ولی حرف در این است که معنی این فصاحت چیست و چه شده که این طور شده و اما آنکه خداوند عرب را صرف نمود از آوردن مثل آن پس خود قرآن معجز نیست و لکن صرف کردن خدا معجز است مثل آنکه تو اگر طفل عاجزی داشته باشی و یک حیوان موذی بسیار قوی رو به این طفل بیاید و تو آن را دفع کنی این شجاعت از طفل نیست بلکه از تو است همچنین صرف خداوند دخلی به معجز بودن خود قرآن ندارد کیفیت معجز بودن آن چیست و اما آنکه چون معانی صحیحه دارد معجز است بسیار حرف غریبی است پس همه ی کلمات علما و حکما معجز است زیرا که معانی صحیحه موافق با عقل دارد و لا- یاتون بمثله یعنی چه و اما آنکه مشتمل بر اخبار غیب است همان اخبار غیبش معجز است سایر آیاتی که خالی از اخبار غیب است به چه جهت معجز است خلاصه بنای رد و بحثی نداشتم ولی همین قدری که سستی کلام

آنها معلوم بشود عرض شد اما آنچه حق واقع این مطلب است این است که مختصرا اشاره می شود که شبهه نیست که میانه الفاظ و معانی مناسبت باید باشد و وضع حکمت پروردگار بر این جاری شده است و جهات مناسبت در هر معنی منحصر به یکی و دو تا نیست بلکه اگر درست ملاحظه کنی جهات بی نهایت است زیرا که همه خلق خدای بی حد و نهایتند آیا نه این است که در هر چیز همه چیز گذارده شده نهایت به اختلاف قوت و ضعف در کیفیت و کمیت و قوه و فعلیت و احاطه تامه کامله به همه این جهات مخصوص خداوند عالم است جل شانہ و هر کس را که او خواسته باشد تا هر درجه که خواسته باشد چنانکه فرمود یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء پس این است که وضع الفاظ مخصوص به خداوند [صفحه ۸] عالم است جل شانہ زیرا که احاطه به همه ی اطراف و جهات معنی و لفظ نمی کند کسی مگر خداوند عالم جل شانہ و هر که را که او خواسته باشد پس واضح الفاظ ملاحظه می کند و آن لفظی که از جمیع جهات و حیثهای ظاهریه و باطنیه مناسب با این معنی است آن را بر این معنی وضع می کند و شک نیست که این لفظ متعدد نخواهند بود زیرا که محال است که دو لفظ مختلف جهات مناسبتشان با یک معنی از همه ی حیث یکی باشد و هر که چنین مطلبی بگوید معلوم است که اصل مسئله را نفهمیده زیرا که کلمات و حروف

به واسطه ی همین اختلاف صوری که دارند طبایعشان فرق می کند و جهات مناسبتشان مختلف می شود حتی به اختلاف حرکات در یک ماده با یک ترتیب معانی مختلف می شود مثل ضرب و ضرب به فتح راء و سکون آن هر یکی دلالت بر معنی مخصوص می کنند به سبب همین اختلاف حرکت پس اگر فرض شد که یک لفظی از جمیع جهات با یک معنی مناسب شد لفظ دیگر که مختلف است با آن و لو اختلاف بسیار جزئی باشد محال است که آن هم از جمیع جهات مناسب با این بشود و واضح هر دو را بر این معنی وضع کند و اگر درست نکته ی بیان را ملتفت بشوی هر آینه آن را از بدیهیات اولیه خواهی دید و اگر شاهد آن را هم می خواهی از فرمایش حضرت امام رضا (ع) بفهم که می فرماید ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره و الأثنین لا یتفق نعلهما و تدبیرهما و ذلک انا لم نجد اثین الا مختلفی الهمم و الاراده تا آخر خلاصه در این مطلب شبهه نیست که این دو لفظ اگر یکیشان کمال مناسبت را دارد دیگری کمال مناسبت را نخواهد داشت نهایت از بعضی جهات مناسب باشد شاید و در مقام بیان لفظی افصح و ابلغ و ادل و اتم و اکمل از آن یک لفظ نخواهد بود این است یک وجه اینکه حضرت پیغمبر (ص) فرمود که فضل قرآن بر سیاق کلام مثل فضل خدا است بر خلق او زیرا که هم چنانکه خداوند لیس کمثله شیء است الفاظ قرآن هم در میانه کلمات امرش به این منوال است که مثل و مانندی

برای آنها نیست و این است که حضرت امیر (ع) فرمود در حدیث طویلی که کلام خدا صفت او است و کلام بشر افعال ایشان است عرض می‌کنم پس کلام خدا مثل و مانند ندارد هم چنانکه خداوند که موصوف او است بی مثل و مانند است باری و اگر بگوییم به این نظر مترادف حقیقی واقعی در میان الفاظ نیست درست گفته‌ام زیرا که بعد از آنکه بنا هست واضع الفاظ را به مناسبت وضع کند و دو لفظ مختلف که مناسبتشان با یک [صفحه ۹] معنی در یک درجه نخواهد بود پس مترادف یعنی چه بلی مگر دو لفظ بر دو جهت از جهات یک شیء وضع شود آن وقت بر خود این شیء از باب اطلاق لفظ حال بر محل استعمال بشود پس با اغماض از خصوصیت موضوع له گفته بشود که این دو لفظ مترادفند شاید و الا بر یک شیء از یک جهت دو لفظ مختلف هر دو کمال مناسبت داشته باشند هم چنین چیزی نخواهد شد و خدای عالم قادر محیط وقتی که می‌خواهد کلام خود را بر وجهی جاری فرماید که بهتر و بالاتر از آن دیگر ممکن نباشد البته هر معنی از معانی را که اراده بفرماید همان لفظ خاص بر آن معنی که در علم او هست که آن سبب از آن دیگر لفظی نیست همان را در آن مقام ذکر خواهد فرمود و این است که همه ی خلق عاجزند از آوردن مثل این زیرا که اولاً که مثل و مانند ندارد و ثانیاً علم این الفاظ و معانی به این درجه که عرض می‌شود

مخصوص به خداست و احدی احاطه به آن نمی کند پس احدی نمی تواند مثل آن را بیاورد و اگر بگوئی که بنابر اینکه گفتی کلام خداوند البته مختلف و متعدد نخواهد شد و ما می بینیم که توریه و انجیل و زبور که همه کلام خدا بوده اند هر یک به الفاظی غیر الفاظ قرآن بیان شده است و خودشان هم با یکدیگر مختلفند عرض می کنم از این مطلب دو جواب می دهیم اول اینکه می گوئیم که عرض کردم در صورتی که خداوند خواسته باشد که کلام را بر وجه اعجاز جاری بکند چنین خواهد کرد و در قرآن امر به این منوال جاری شده ولی در سایر کتب آسمانی امر به این منوال نیست و انبیاء آنها را معجز خود قرار ندادند و تحدی به آنها نمودند پس لازم نیست که آنها در اعلی درجه باشد که خلق همه عاجز از مثل آن باشند و لا اقل انبیاء دیگر که مسلم عاجز از اتیان مثل آنها نبوده اند و دلیل بر اینکه کتب آنها معجز نبوده است فرمایش حضرت امام رضا علیه السلام است آنجا که عرض کردند که چرا خداوند موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و آلت سحر فرستاده و عیسی را به طب و محمد صلی الله علیه و آله را به کلام و خطب فرمود که خدای تبارک و تعالی آن وقت که موسی (ع) را فرستاد اغلب بر اهل عصر او سحر بود پس آورد ایشان را از نزد خدا به آنچه در وسع قوم مثل آن نبود و به آنچه سحر ایشان را باطل کرد و حجت خود را بر ایشان

ثابت کرد و به درستی که خدای تعالی فرستاد عیسی را در وقتی که ناخوشیهای من در عالم زیاد شده بود و مردم محتاج به طب بودند پس آورد ایشان را [صفحه ۱۰] از نزد خداوند به آنچه در نزد خودشان نبود و مردگان را زنده کرد و کور و پیس را شفا داد به اذن خداوند و حجت خود را برایشان ثابت کرد و به درستی که خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد در وقتی که اغلب بر اهل عصر خطب و کلام بود پس آورد ایشان را از کتاب خدا و مواعظ او و احکام و آنچه باطل کرد به آن قولشان را و حجت خود را ثابت کرد تا آخر حدیث عرض می کنم ملاحظه کن بین اگر همه کتب آسمانی معجز بوده چرا امام (ع) در این مورد نفرمود که اما کلام که اختصاص به پیغمبر ما ندارد بر موسی هم توریه نازل شد بر عیسی هم انجیل نازل شد بلکه علاوه بر اینکه چنین فرمایشی نفرمود بنا گذارد بیان فرمودن و علت هر یکی را جدا شمرد تا آنکه علت معجزه ی پیغمبر را آورد که چون کلام و خطب اغلب بود از این جهت پیغمبر (ص) کلام آورد پس این دلیلی واضح است که کتب سایر انبیاء معجز نبوده و تحدی به آنها نفرموده اند و در بحار است از حضرت امام حسن (ع) که در تفسیر خود نقل فرمود از موسی بن جعفر (ع) که خداوند خطاب فرمود به یهود و نصاری که فاتوا بسوره من مثله از مثل این قرآن از توریه

انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتب چهارده گانه پس بدرستی که شما نمی یابید در سایر کتب خدا سوره ای مثل یک سوره از این قرآن تا آخر حدیث شریف پس بین قرآن نسبت به همه کتب آسمانی معجز است و مهیمن بر کل است و اما جواب دویم این است که همه کلام خداوند همان قسم هست و معجز است الا اینکه آن قابلیت که استماع کلام او را همانطور که نازل فرموده بنماید و در قابلیت او تغییر نکند و از صرافت حال خود نیافتند مخصوص است به قابلیت خاتم انبیاء (ص) و اما غیر او به اندازه دوری که از او دارد در این باب کم اسائی دارد و نمی تواند استماع کلام خدا را آن طور که هست بکند بلکه به طوری مناسب حال خود و امت خود استماع خواهد کرد و هدسا بر این فرمایش حضرت صادق (ع) است که فرمود وحی از جانب خداوند نازل می شود به عربیت پس هر گاه به پیغمبری از پیغمبران رسید به زبان قوم او می رسد و در حدیث دیگر فرمود که خداوند نازل نفرموده کتابی و نه وحیی مگر به عربیت و لکن در گوش انبیاء به زبان قومشان واقع می شد تا آخر حدیث پس وقتی که قابلیت این قدر اثر کند که عربی را سریانی کند یا عبری یا غیر آن البته این اثر را هم خواهد کرد که از آن اعلی درجه ی فصاحت و بلاغت بیفتد جائی که این قدر ملاحظه می شود که پیغمبر (ص) با بدوی و روستایی [صفحه ۱۱] به زبان سهل آسان بدوی سخن می فرمودند و اگر کسی اصلاح مخصوصی

در تکلم داشت به همان اصلاح سخن می فرمودند مثل اینکه آمد عرض کرد اتم برم صیام فی اسفر فرمود لیس منم برم صیام فی اسفر و هکذا مگر به همین وضعها جاری می شدند و ملاحظه قابلیت اشخاص را می کردند همچنین خداوند اولاً قابلیت خود انبیاء (ص) ثانیاً ملاحظه قابلیت امت ایشان را می کرد و کلام را مناسب ایشان جاری می کرد و مسلم قابلیت نبی که از برای او نظراء و اقران متعدد است با آن نبی که واحد فردی است که شبیه و نظیر ندارد تفاوت کلی دارد و این نبی واحد فرد استماع کلام پروردگار را طوری خواهد کرد که احدی از انبیاء نمی کند و غیر ایشان که به طریق اولی نخواهند کرد پس این است که اگر جن و انس جمع بشوند مثل قرآن نمی توانند بیاورند ولی توریه و انجیل امرشان اینطور نیست چنانچه خود انبیاء هم چنین ادعائی نکردند ولو آنکه آن علوم می که در توریه مندرج است خلق از عهده آوردن مثل آنها بر نیایند ولی از حیث الفاظ که ملاحظه کنی لازم نیست که اینطورها باشد خلاصه پس قرآن معجز است به این معنی که عرض شد و اما فهمیدن این مطلب برای ما اندیگر کیفیت دیگر دارد که اشاره به آن باید کرد و نمی توان تفصیل داد و توضیح نمود مجملاً عرض می کنم که از برای پیغمبر (ص) معجزات مختلف متعدد بوده است و مسلمانان در این باب شک و شبهه ندارند اگر چه این جماعت انکار داشته باشند و در مقام رد و بحث با آنها انشاءالله اثبات خواهد شد پس معجزات متعدده داشته است آن بزرگوار از

برای درك هر يك از آنها خداوند مشعري به انسان عطا فرموده كه با آن مشعر بايد درك آن معجز را بكنند زيرا كه درك معجز برای امت ديگر معجز نيست كه خارق عادت ايشان باشد بايد به همان درجه كه طبيعي ايشان است درك كنند و اگر بنا باشد كه انبياء از غير راههاي طبيعي و عادي خلق اعجاز معجزاتشان را بفهمانند كه پس آسان تر همان است كه از همان راه حقيقت خود را بر خلق ظاهر كنند و ديگر حاجت به معجز و خارق عادتي نباشد خلاصه كه سنت پروردگار بر اين جاري شده كه معجز به انبياي خود عطا مي كند و به همان مشعرهاي عادي خودشان درك معجز را مي كنند و اگر كسي فاقد آن مشعر باشد [صفحه ۱۲] بايد استعانه به كسي بجويد كه داراي آن مشعر است مثلاً شق القمر معجزی است كه بايد با چشم درك کرده شود هر كس صاحب چشم است درك مي كند و هر كس چشم ندارد استعانه به چشم داران مي جويد انطاق حصی مثلاً معجزی است كه مشعر درك آن گوش است هر كس گوش دارد و درك مي كند هر كس ندارد بايد از گوش داران بفهمد نهايت اين است كه واسطه اي كه برای فهم مطلب دست مي آورد و واسطه ثقه ي اميني بايد باشد كه به قول او اطمينان حاصل كند و معرفت ثقه ي امين هم طبيعي است زيرا كه در همه ي معاملات دنياي خود محتاج به آن هستيم و خداوند آن را سهل و آسان قرار داده خلاصه پس هر معجزی را به مشعري بايد فهميد و هر كه داراي آن مشعر است مي فهمد و

هر که دارا نیست به واسطه غیر می فهمد و از جمله آنها قرآن است که مشعر درک معجز بودن آن مشاعر باطنیه است و نفس ملکوتی و عقل جبروتی و فؤاد لاهوتی تا این مشاعر در انسان نباشد درک این مطلب را نخواهد کرد زیرا که علاوه بر فصاحت و بلاغت و سلاست و حلاوت و حسن ترتیب الفاظ و حروف که همه ی اینها را به اعلی درجه دارد از جهت علوم و حکمتها و اسرار و اخبار به غیب و غیر اینها نیز معجز است بلکه اصل همان است که کتاب به این کوچکی همه علوم اولین و آخرین در آن هست و الا این وجوه ظاهریه اعجاز فرع آنها است و فهمیدن اینکه این همه علوم در قرن هست البته شان کسی است که صاحب علوم و حکمتها باشد نه هر که عربی دانست این مطلب را م فهمد یا فصیح و بلیغ شد این را می داند همین بس که همان عربها که در خدمت پیغمبر (ص) بودند و افسح مردم بودند و چندین سال پیغمبر (ص) به فصاحت و بلاغت قرآنی آنها را تربیت فرموده بود معذکک آن وقت که می خواستند قرآن را جمع کنند می بایست دو شاهد بیاید شهادت بدهد که این آیه از قرآن است آن وقت ثبت کنند اگر فهم اعجاز آن امر آسانی بود که عامه مردم یا فصحا و بلغا می توانستند بفهمند دیگر این جماعت که همه فصحا بودند محتاج به شاهد و بینه نبودند هر یک خودشان که نظر می کردند می فهمیدند که این معجز است و حال اینکه هیچکدام نمی فهمیدند بلکه آیه را غلط می خواندند و

می نوشتند و نمی فهمیدند که غلط است پس معرفت این مطلب شان عالم حکیم خیبری است که علم اولین و آخرین در نزد او باشد مثل سلمان فرض کن که فرمود علم علم الاولین و الاخرین یعنی علم محمد و علی نه اینکه هر بافنده و حلاج از عهده ی این کار بر آید بلی سایر مردم بعضی از وجوه ظاهریه را شاید بفهمند و باقی را باید بتصدیق [صفحه ۱۳] ثقات و امانا از علما و حکما بفهمند و از وراء همه اینها باید خدای عالم قادر محیط رؤف رحیم حق را تسدید و تایید کند و احقاق نماید و باطل را خذلان فرماید و ابطال نماید که اگر تسدید و تایید خدا نباشد در واقع یقین کامل به هیچ چیز نمی توان حاصل کرد پس اگر از برای قرآن فرضا مثل و مانندی باشد و پیغمبر (ص) نعوذ بالله به دروغ این ادعا را نموده باشد بر خداست که برساند شخصی یا اشخاصی را که بیایند و مثل قرآن را بیاورند تا آنکه همان طور که اهل خبره تصدیق قرآن را نمودند تصدیق آن کلام را هم بنمایند که اینهم مثل آن است و اگر همه اقرار به عجز کردند و هیچ کس را ندیدیم که از عهده ی معارضه برآید و اگر جاهلی چهار کلمه ی نامربوطی گفت آن قدر مستهجز و بی معنی بود که همه ی کس عجمه و رکاکت آن را فهمیدند یقین می کنیم که البته قرآن معجز است و بالفرض اگر در واقع برای او مثلی هم باشد در صورتی که خبر او به من نرسیده باشد خدا را بر من حجتی نیست باری

و دیگر وجوه فهمیدن اعجاز قرآن بسیار است ولی ما به ملاحظه اختصار به همین یک وجه اقتصار می کنیم و بدانکه بعد از پیغمبر (ص) که خلفاء جور خواستند قرآن را جمع کنند تحریف و تغییر و تبدیل و اسقاط از قرآن بسیار نمودند چنانکه اخبار بسیار شاهد این مطلب است و اگر بخواهم همه ی آنچه دلالت بر این مطلب می کند جمع نما هم هر آینه کتابی مبسوط خواهد شد و لکن چند حدیث ذکر می شود از جمله حدیثی است که در بحار به سندش از ابی ذر غفاری رحمه الله نقل می کند که بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا رحلت فرمود علی علیه السلام جمع فرمود قرآن را و آورد به سوی مهاجرین و انصار و عرضه بر ایشان کرد همچنانکه پیغمبر (ص) او را وصیت فرموده بود پس همین که ابوبکر آن را گشود در اول صفحه که گشود فضایح قوم بیرون آمد عمر برجست و گفت یا علی آن را برگردان که ما را حاجتی به آن نیست پس علی بن ابیطالب قرآن را گرفت و برگشت پس قوم زید بن ثابت را حاضر کردند و او قاری قرآن بود عمر به او گفت که علی علیه السلام قرآن را آورد و در آن فضایح مهاجرین و انصار بود و ما صلاح را در این دانسته ایم که تو قرآن را تالیف کنی و هر چه از فضایح قوم و هتک مهاجرین و انصار در آن هست از آن اسقاط کنی زید قبول کرد بعد گفت که اگر من فارغ شدم از جمع قرآن همانطوری که شما سؤال کرده اید

و علی (ع) قرآنی را که خود تالیف کرده ظاهر کرد نه این است که آنچه دانستید باطل می شود عمر گفت چاره این کار چه چیز است زید گفت که شما به حيله داناتريد عمر گفت حيله نيست مگر او را بکشيم و از او آسوده شويم پس تدبير کرد که آن حضرت را بر دست خالد بن وليد شهيد کند [صفحه ۱۴] و نتوانست بعد از آنکه عمر بخلافت برخواست سوال کرد از آن حضرت که قرآن را به آنها بدهد تا تحريف نمايند عرض کرد يا ابالحسن اگر می آوردی قرآنی را که نزد ابوبکر آوردی تا اینکه همه بر آن جمع شويم حضرت فرمود هيئات راهی به سوی این مطلب نيست نزد ابوبکر آوردم تا حجت را بر شما تمام کنم و نگوئيد روز قيامت که ما از این غافل بوديم يا بگوئيد که نياوردی آن را بدرستی که آن قرآن که در نزد من است مس نمی کند او را مگر مطهرون و اوصياء از فرزندان من عمر عرض کرد که آیا وقتی برای اظهار قرآن هست که معلوم باشد حضرت فرمود بلی هرگاه قائم از فرزندان من برخيزد ظاهر می کند و مردم را بر آن واميدارد و سنت جاری بر آن می شود انتهی عرض می کنم از اول تا آخر این حديث ملاحظه نما و بين که مبدعين چگونه در همه ی این مطالب دروغ می گویند و مخالف آنچه از ثقات و امانا بما رسیده می گویند و باک ندارند و خجالت نمی کشند و طمع تصديق هم از ما دارند عصمنا الله من الزلل و عافانا من الفتن بحق محمد و آله صلی الله

علیه و آله و در احتجاج حضرت امام حسن (ع) است با معویه که عمر فرستاد نزد پدرم که می خواهم قرآن را در مصحفی بنویسم آنچه از قرآن نوشته بفرست نزد من حضرت خود تشریف آورد و فرمود به حق خدا کردن مرا میزنی پیش از آنکه قرآن به تو برسد عرض کرد چرا فرمود به جهت اینکه خدای تعالی مرا قصد کرده نه تو را و نه اصحاب تو را عمر غضب کرد و گفت ابن ابی طالب گمان می کند که احدی غیر او علم در نزدش نیست هر کس چیزی از آن را می خواند بیاید همینکه مردی می آمد و می خواند چیزی که شاهد دیگر با او بود می نوشت و الا نمی نوشت پس گفتند بسیار از ایشان ضایع شد و فوت گردید بلکه دروغ گفتند والله بلکه آن مجموع است و محفوظ است در نزد اهلش انتهی ملاحظه کن که اشاره به آیه است که «انا نحن الذکر و انا له الحافظون» ولی تخصیص می دهد امام (ع) به اینکه آن در نزد اهلش محفوظ است نه در نزد دیگران و اگر آنها حفظ کرده بودند دیگر حاجتی به کتمان دیگر آن هم نبود و فایده نداشت و مخصوص تنبیه به این مطالب می کنم که در مقام حاجت ملتفت باشی و حضرت صادق (ع) فرمود در حدیثی که سوره ی احزاب فضایح رجال و نساء از قریش و غیر ایشان بود ای ابن سنان سوره ی احزاب مفتضح کرد زندهای قریش را از عرب و آن اطول از سوره بقره بود و لکن کم کردند و کج کردند و در حدیثی فرمود که خداوند هفت نفر را در

قرآن به اسمهاشان نازل کرد و قریش شش تا را محو کردند و ابالهب را ترک کردند و حضرت باقر (ع) فرمود که اگر زیاد نشده بود در کتاب خدا و کم نشده بود حق ما بر هیچ صاحب عقلی پنهان نمی ماند و اگر قائم ما برخیزد و نطق [صفحه ۱۵] کند قرآن او را تصدیق خواهد کرد و ابن نباته گفت شنیدم علی علیه السلام را که می فرمود گویا می بینم عجم را که چادرهای خود را در مسجد کوفه زده اند و تعلیم مردم می کنند قرآن را همانطور که نازل شده عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیا نیست این قرآن آنطور که نازل شده فرمود نه محو شده از آن هفتاد نفر از قریش به اسمائشان و اسماء آباءشان و ترک کرده نشد ابولهب مگر به جهت عیب گیری بر پیغمبر (ص) به جهت اینکه عم او بوده خلاصه که اخبار در این باب بسیار است و اما اخباری که مخصوصا فرموده اند که فلان آیه نزولش اینطور نبوده و فلان قسم بوده است که یکی و دو تا و ده تا نیست بلکه بسا از صد هم بگذرد اگر خواهی به بحار و کتب تفاسیر مثل برهان و کنزالدقایق و مرآت الانوار و غیر اینها رجوع کن تا بدانی و غالب اشکالاتی که برای مفسرین در ظاهر قرآن شده است بلکه غالب ایراداتی که معاندین بر قرآن وارد آوردند به واسطه ی همین تحریفاتی است که در قران واقع شده است چنانکه از اخبار ظاهر است ولی باز الحمدلله به برکت وجود آل محمد (ع) در میانه خلق و حفظ ایشان و احتیاط معاندین از آن بزرگواران امر قرآن

مثل توریه و انجیل نشد که به کلی فراموش کنند و همه را از رای خود بنویسند چنانکه اشاره به این مطلب در مقام خود خواهند شد ولی از باب اینکه مسلم به فرمایش پیغمبر (ص) هر چه در امتهای سلف واقع شده است در این امت هم واقع می شود بقدری که توانستند تفص و تحریف در کتاب واقع شد اما معذکک به واسطه ی حفظ خداوند بقدری که حجت خداوند تمام بشود و کسانی که بعد می آیند حق آل محمد علیهم السلام را بفهمند از کتاب باقی ماند چنانکه در کتاب المین روایت فرموده است از ابوجعفر (ع) که بدرستی که قرآن آیات بسیار از او طرح شد و زیاد نشد در او مگر حروفی که خطا کردند در آن نویسندگان و در بحار روایت می کند از سلیم که طلحه عرض کرد به حضرت امیر (ع) که یا ابالحسن از مطلبی می خواهم سؤال بکنم که دیدم بیرون آمدی با ثوب مخومی و فرمودی که ای مردم من مشغول بودم به غسل و کفن و دفن پیغمبر (ص) بعد مشغول شدم به کتاب خدا تا اینکه آن را جمع کردم و این کتاب خداست که در نزد من مجموع است و یک حرف از من ساقط نشده و من ندیدم آنچه تو نوشته بودی و تالیف کرده بودی و عمر را دیدم که فرستاد به سوی تو که بفرست آن را به سوی من و تو ابا فرمودی بعد عمر خواند مردم را همین که دو نفر شهادت می دادند بر آیه ی آن را می نوشت و اگر غیر از یک نفر شهادت نمی داد تا خبر می انداخت پس نمی نوشت

و از عمر شنیدم که گفت در روز یمامه جمعی کشته شدند که قرآنی را می خواندند [صفحه ۱۶] که غیر ایشان نمی خواند و آن از میان رفت و نیز گوسفندی آمد و صحیفه را که می نوشتند خورد و آنچه در آن بود از میان رفت و کاتب در آن روز عثمان بود و شنیدم از عمر و اصحاب او که تالیف می کردند آنچه را که نوشتند در عهد عمر و عثمان که می گفتند سوره ی احزاب بقدر سوره ی بقره بوده است و نور یکصد و چند آیه بالا بوده و حجر نود و چند آیه بوده این چه حکایت است و چه منع می کند تو را یرحمک الله که بیرون بیاوری کتاب خدا را به سوی مردم و بتحقیق که عهد کرد عثمان تا اینکه گرفت آنچه عمر تالیف کرده بود بر آن کتاب را و مردم را واداشت بر یک قرائت پس مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود را پاره کرد و آن دو را به آتش سوخت حضرت بنا گذاشت فرمایشات فرمودن تا اینکه طلحه عرض کرد که نمی بینم یا ابالحسن که جواب از مساله من بدهی از امر قرآن آیا ظاهر نمی کنی برای مردم فرمود ای طلحه عمدا جواب تو را نگفتم پس خبر ده مرا از آنچه عمر و عثمان نوشتند آیا همه اش قرآن است یا در او چیزی سوای قرآن هست طلحه عرض کرد بلکه همه اش قرآن است حضرت فرمود اگر به آنچه در آن هست بگیری از آتش نجات نیاید و داخل جنت می شوید پس بدرستی که در آن است حجت ما و بیان حق ما و فرض بودن

طاعت ما طلحه عرض کرد اگر قرآن است پس مرا بس است بعد عرض کرد که خبر بده مرا از آنچه در دست تو است از قرآن و تاویل آن و علم حلال و حرام به سوی که دفع می کنی و صاحب آن بعد از تو کیست فرمود به سوی آن کس که پیغمبر (ص) مرا امر کرده که دفع کنم دفع می کنم بسوی وصیم و اولای به مردم بعد از من به مردم فرزندم حسن بعد او دفع می کند به سوی حسین بعد منتقل می شود به سوی یکی بعد از یکی از فرزندان حسین تا اینکه وارد بشود آخری ایشان بر رسول خدا سر حوض ایشان با قرآنند و مفارقت از آن نمی کنند و قرآن با ایشان است و مفارقت از ایشان نمی کند تمام شد حدیث شریف غرض این است که در همین کتاب به قدر اینکه حق را از باطل تمیز بدهند هست و ملتفت نکته باش که اینکه طلحه گفت همه آنچه نوشته شده قرآن است این کلام او است و حضرت هم لازمه ی حرف او را گرفتند که حجت را بر او تمام کنند که به تصدیق خودت این قرآن است و معذکک تو مخالفت می کنی نه اینکه حضرت تصدیق فرموده باشند که همه آن قرآن است و هیچ تحریف نشده تا اینکه با سایر اخبار مخالف باشد غرض این است که به قدری که حجت خداوند تمام بشود در این کتاب از قرآن هست یعنی چیز کمی غیر از قرآن جزو آن شده است و غالب آن هم در اخبار اهل بیت پیا نشده و محض حفظ نوع در اخبار

فرموده اند که همین را بخوانید وای چه بسیار نعمتها که به واسطه این بدبختان از عامه مسلمانان سلب شد خداوند عذاب آنها را زیاد کند خلاصه [صفحه ۱۷] و بعد از آنکه این مطلب را دانستی عرض می کنم که گمان مکن فهمیدن این کتاب و احتجاج به آن شان هر کس است که اندک عربیت تحصیل کند تا بلکه عربیت را کامل کند بلکه علم آن مخصوص است به اهل بیت سلام الله عليهم و هر کس از ایشان بگیرد خداوند می فرماید در کتاب مجید خودش «هو الذی نزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه به منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب» یعنی او است آن کسی که نازل فرموده است بر تو کتاب را بعض از آن آیات محکماتی است که آنها ام الکتاب است و بعض آنها متشابهات اما کسانی که در دل ایشان میلی است به باطل متابعت متشابهات را می کنند به جهت طلب فتنه و طلب تاویل کتاب و حال اینکه نمی داند تاویل کتاب را مگر خدا و راسخون در علم می گویند که ایمان به آن آوردیم همه از نزد پرورنده ماست و متذکر نمی شوند مگر صاحبان عقل و چند حدیث باز در این باب نقل می کنم تا بدانی که به این آسانی نمی توان تفسیر و تاویل کتاب نمود در بحار است از حضرت رضا (ع) از پدران آن حضرت از امیرالمؤمنین (ع) که فرمود پیغمبر

(ص) که فرمود خداوند جل جلاله که ایمان به من نیاورده است کسی که برای خود تفسیر کند کلام مرا و نشناخته است مرا کسی که تشبیه کند مرا به خلق من و بر دین من نیست کسی که قیاس را در دین من استعمال کند و از امیرالمؤمنین است علیه السلام که بپرهیز از اینکه تفسیر کنی قرآن را برای خودت تا بفهمی آن را از علما پس بدرستی که بسا تنزیلی که شبیه است به کلام بشر و حال اینکه آن کلام خداست و تاویل آن شبیه کلام بشر نیست هم چنانکه هیچ چیز از خلق او شبیه او نیست همچنین فعل او شبیه چیزی از افعال بشر نیست و چیزی از کلام او شبیه به کلام بشر نیست پس کلام خدای تبارک و تعالی صفت آراست و کلام بشر افعال ایشان است پس تشبیه مکن کلام خدا را به کلام بشر پس هلاک می شوی و گمراه می گردی تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که چگونه بدلیل حکمت ثابت فرموده است که علم کتاب را مردم ندارند و باید از علما آموخت و ایشانند علما چنانکه فرمودند نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون باری و گذشت آن حضرت بر یکی از قضاه پس فرمود که آیا ناسخ را از منسوخ می شناسی عرض کرد نه فرمود هلاک شدی و هلاک کردی تاویل هر حرفی از قرآن بر وجوهی است و حضرت باقر (ع) فرمود که نیست چیزی دورتر از عقول مردم از تفسیر قرآن بدرستی که آیه نازل می شود اول آن در چیزی است و اوسط آن در چیزی و آخر آن در چیزی تا آخر

حدیث و حضرت [صفحه ۱۸] صادق (ع) فرمود که نیست چیزی دورتر از عقول مردم از قرآن و در حدیث دیگر فرموده که هر کس آیه را از کتاب خدا به رای تفسیر کند کافر می شود و فرمود پیغمبر (ص) که هر کس در قرآن بدون علم بگوید جایگاه او پر از آتش می شود و فرمود که هر کس تکلم در قرآن کند و درست بگوید خطا کرده است و شیخ حر علیه الرحمه نقل می کند در وسائل از معلی بن خنیس که فرمود حضرت ابو عبدالله (ع) در رساله اما آنچه سؤال کرده از قرآن پس آن هم نیز از چیزهائی است که بخاطر تو خطور کرده و متفاوت و مختلف است به جهت آنکه قرآن آنطور که تو ذکر کرده نیست و هر چه شنیده ای معنی آن غیر از آن است که تو به سوی آن رفته و این است و جز این نیست که قرآن مثلهاست از برای قومی که می دانند نه غیر ایشان و برای قومی که تلاوت می کنند آن را بحق تلاوت و ایشان آن گشایند که ایمان به آن دارند و آن را می شناسند و اما غیر ایشان پس چه قدر سخت است اشکال بر ایشان و دور است از مذاهب دلهای ایشان و از این جهت فرمود پیغمبر (ص) که نیست چیزی دورتر از دلهای مردم از تفسیر قرآن و در آن حیران می شوند همه خلق مگر هر کس که خدا بخواهد و این است و جز این نیست که خداوند اراده فرموده به معنی کردن قرآن به جهت اینکه منتهی بشوند مردم به سوی باب آن

و صراط آن و اینکه عبادت بکنند او را و منتهی بشوند در قول او به سوی طاعت قوام به کتاب او ناطقین از امر او و اینکه استنباط بکنند آنچه را که محتاج به سوی آن شدند از قرآن از ایشان نه از خودشان پس فرمود و لو ردوه الی الرسول تا آخر خلاصه که اخبار در این باب نیز بسیار است بلی روایت می کند در بحار از حضرت صادق (ع) حدیثی که فرمود کتاب خدای عزوجل بر چهار قسم است عبارت و اشاره و لطایف و حقایق پس عبارت برای عوام است و اشاره برای خواص و لطایف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء ولی صریح در این نیست که عوام به آنچه از عبارت ظاهر است عمل نمایند و بسا مراد همین باشد که عبارت مال عوام است که قرائت کنند و از این واضح تو حدیثی است که در فصل الخطاب نقل می فرماید از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که در حدیثی فرمود که خداوند قسمت فرموده کلام خود را سه قسم پس قرار داد قسمی را طوری که عالم و جاهل همه آن را بفهمند و قسمی را طوری که نفهمد آن را مگر هر کس که ذهن او صافی است و حس او لطیف است و تمیز او صحیح است از کسانی که خداوند سینه ی آنها را منشرح فرموده به اسلام و قسمی را طوری قرار داده که نداند آن را مگر خدا و ملئکه او و راسخین در علم و این است و جز این نیست که این طور کرده تا اینکه ادعا نکنند اهل باطل از کسانی که مستولی

بر میراث پیغمبر (ص) شدند از علم کتاب آنچه خدا برای ایشان قرار نداده و تا اینکه بکشاند ایشان [صفحه ۱۹] را اضطرار بسوی ایتام به کسی که والی امر است و از طاعت او استکبار کرده اند در این حدیث اگرچه صراحه می فرماید که قسمی را عالم و جاهل همه می فهمد اما معذکک به همان که می فهمند نمی توانند مستغنی بشوند بشهادت آخر حدیث علاوه بر اینکه در همین ظاهر متشابهات هست که معانی آنها مشتبه است بلکه تمیز محکم و متشابه اولاً خودش علم بسیار را می خواهد چه جای اینکه از متشابه مطلب را دست بیاوریم پس باز امر طوری که آسوده فارغ البال باشیم و در مقام استدلال جرأت داشته باشیم نیست خلاصه حال ملاحظه کن بین که به این آسانی که حضرات بخیال خود استدلال به آیات می کنند و تاویل می کنند آنها را برای خودشان این در مذهب شیعه صحیح است یا نه اگر استدلال بکتاب می کنند نه این است که باید اول تفسیر و تاویل آن را اخبار اهل بیت (ع) دریابند پس به آن استدلال کنند و آیا روا است که خدا و پیغمبر و ائمه اطهار (ع) در این همه اخبار فریاد می کنند که علم کتاب مخصوص بما است آن وقت یک جاهل نادانی از میان برخیزد و بنا بگذارد برای خود تاویل کتاب کردن و من و تو که ادعای اسلام و تشیع داریم بدون شاهد و بینه از او بپذیریم و مغرور بشویم به اینکه این همه آیه کتاب می خواند پس معلوم است که حق می گوید پس اگر کسی بدعتی آورد و پشت سر تمام قرآن را

برسم استشهاد قرائت کرد من بگویم معلوم است که حق می گوئی زیرا که قرائت قرآن کرده نیست این والله از مذهب اسلام همه هفتاد و سه فرقه اسلام آیات قرآن را می خوانند و هر یکی شاهد بر مذهب خود می آورند پس من همه را تصدیق کنم خدمت امام (ع) عرض کردند که آیا قرآن این مرد مرا کفایت می کند فرمود بلی لو وجدوا له مفسرا اگر مفسری برای آن بیابند کفایت می کند و الا- فلا- و مفسر آن نیست مگر اهل بیت علیهم السلام و امروز راهی به سوی این مطلب نیست مگر اخباری که به واسطه ثقات و امانا برسد والسلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی.

سنت پیغمبر و احادیث ائمه حجت خداوند هستند

باب دوم در اشاره به دلیل سنت است و شکی نیست که سنت پیغمبر (ص) و اخبار اهل بیت علیهم السلام که همه تفصیل سنت پیغمبر (ص) است حجه خداوند است بر ما واجب است اتباع آن و مخالفت آن حرام است ولی شروطی چند از برای معرفت سنت پیغمبر (ص) و متابعت آن هست که اگر آن شروط را انسان ملاحظه نکند و به میل خود هر خبری را خواسته باشد عمل کند و هر چه را خواسته باشد ترک کند مثل این است که متابعت سنت را نکرده بلکه متابعت رای و هوای خود را کرده است ملاحظه کن که هر گاه طیبی تو را مداوا کند با دویه ی چند که همه را با هم استعمال نمائی و تو بعضی را به میل خود اختیار کنی و بعضی را به میل خود ترک کنی آیا تو متابعت طیب را کرده ای یا متابعت رای و هوای

خود را البته این متابعت هواسست و بسا خود را به این [صفحه ۲۰] واسطه کردن گرفته زیرا که ادویه ای که طیب می دهد غالب این است که بعض آنها از جهتی مضر است و از جهتی صالح و دواى دیگر که ملحق به آن می کند به جهت دفع ضرری است که در آن یکی هست پس هر گاه تو اول را اختیار کردی و دویم را ترك کردی البته متضرر خواهی شد و هم چنین ادویه که ذکر می کند اگر بنا باشد تو آنها را برای خودت معنی بکنی و از او نگیری و همانکه خودت گفته صرف کنی باز البته تو عمل به رای کرده و خون خود را گردن گرفته ای مگر اینکه اسم او مقصود از آن هر دو را از خود طیب بیاموزی و استعمال کنی خلاصه سخن این است که به اخبار اهل بیت به همان وجهی که فرموده اند باید گرفت و عمل نمود پس شرط اول این است که صحیح و سقیم آنها را از هم تمیز بدهی نه اینکه از هر جا خبری دست تو آمد بگیری و عمل بکنی و این امری واضح و بین است زیرا که اخبار دروغ نسبت به همه کس داده می شود جائی که همه مدعین به باطل دروغ بر خدا می بندند دیگر بر پیغمبر و امام بطریق اولی دروغ بسته می شود و اگر حضرات می گویند که ادعا به دروغ نمی شود و نفس ادعا دلیل صدق است پس تولى و تبرى ایشان نسبت به موالف و مخالف از چه جهت است مخالف هم برای خود ادعائی وارد پس همه را باید تصدیق نمود

و صلح کل شد و این قولی است که اگر به زبان هم همچین حرفی بزنند در دل ایشان یقینا نیست و البته از مخالف خود تبری دارند حتی همانها که صریحا می گویند ما صلح کلیم در حقیقه با مخالف خود موافقت و محبت ندارند و اگر محبت داشته باشند همین دلیل بی دینی ایشان است زیرا که با کسی که با دین ایشان علانیه دشمنی می کنند به ظاهر درستی می کنند و خداوند در کتاب مجید خود می فرماید «ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الأذلین کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز لا- تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کانوا آبائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه» تا آخر یعنی بدرستیکه آن کسان که دشمنی و مخالفت می کنند با خدا و رسول (ص) این جماعت در سلک خوارانند و خداوند نوشته است که هر آینه غالب می شوم من البته البته و رسولان من بدرستی که خداوند صاحب قوت و صاحب عزت است بعد می فرماید که نمی یابی جماعتی را که ایمان به خدا و روز آخر آورده اند که دوستی بکنند با کسانی که با خدا و رسول دشمنی کردند و اگر چه آن جماعت پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان ایشان باشند و این جماعت مؤمنین را نوشته است خداوند در دلهای ایشان ایمان را و تایید کرده ایشان را بر وحی از خودش و می فرماید « یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالموده و قد کفروا بما جاءکم من

الحق يخرجون الرسول و اياكم [صفحه ۲۱] ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهاد في سبيلي و ابتغاء مرضاتي تسرون اليهم بالموده و انا اعلم بما اخفيتم و ما اعلنتم و من يفعله منكم فقد ضل سواء السبيل « يعنى اى انسانى كه ايمان آوردند نگرديد دشمن من و دشمن خود تا آن را دوستان طرح دوستى مى كنيد به مكاتبه با آنها و حال اينكه كافر شدند به آنچه آمده است شما را از حق بيرون مى كنند پيغمبر (ص) و شما را به جهت كراهت اينكه ايمان بيورنده خود آورده ايد اگر بيرون آمده ايد به جهت جهاد و طلب رضاي من القاء محبت با آنها نكنيد به پنهاني مى فرستيد بسوى آنها به مودت و حال اينكه من دانانترم به آنچه پنهان کرده ايد يا آشكار کرده ايد و هر كه از شما بكند اينكار را پس بتحقيق كه گمراه شده است از راه راست و اصل نزول آيه در شان حاطب است كه مرد بن ابي بلتعنه بود كه نوشت به اهل مكه كه رسول خدا اراده جنگ با شما دارد ولى همه آيات كتاب كه شان نزولى دارد در ساير مردم هم جارى مى شود خلاصه مقصود اين است كه دين و ايمان حب و بغض است چنانكه در اخبار فرموده اند و صلح كل بودن از ايمان نيست و سخن از آنجا برخواست كه همچنانكه مدعين به باطل دروغ بر خداوند مى بندند چنانكه خدا فرموده فمن اظلم ممن كذب على الله و كذب بالصدق اذ جائه اليس في جهنم مثوى للكافرين همچنين دروغ بر پيغمبر (ص) هم بسته مى شود و دروغ بر ائمه اطهار صلوات الله عليهم

هم بسته می شود و باید انسان در گرفتن حدیث اول راوی را بشناسد که دروغ گو است یا راستگو است خداوند در کتاب خود می فرماید یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق نبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین اصل نزول آیه آن وقتی بود که عایشه ملعونه قبطی را تهمت زد موافق یک روایت و خداوند می فرماید که ای کسانی که ایمان آورده اند همین که دروغگوئی خبری برای شما آورد صدق و کذب آن را معلوم کنید بنادا که قتلی بکنید و صبح کنید در حالتی که از کرده ی خود پشیمانید پس ناچار باید صدق و کذب اخبار را از آن راهها که فرموده اند فهمید آن وقت در عمل به آنها باز به دستورالعمل ایشان راه رفت و چند حدیث در این باب باید نقل کرد تا مسئله معلوم شود در بحار نقل می کند از حضرت صادق (ع) که فرمود ما اهل بیتی هستیم راستگویان و خالی نیستیم از کسی که دروغ بر ما بیند و صدق ما را به واسطه کذب خودش از نظر مردم بیاندازد رسول خدا صدق خلق خدا بود از حیث لهجه و مسیلمه دروغ بر او می بست و امیرالمؤمنین (ع) اصدق خلق خدا بود بعد از پیغمبر (ص) و عبدالله بن سبالغه بر او دروغ می بست و ابو عبدالله الحسین مبتلای به مختار بود و حرث شامی و بنان بر علی بن الحسین (ع) دروغ می بستند بعد ذکر فرمود [صفحه ۲۲] مغیره بن سعید و بزیه و سری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه بریزی و صائد نهندی را و فرمود خدا لعنت

کند ایشان را که هر یک از ما خالی از کسی که دروغ بر ما ببندد نیستیم تا آخر حدیث و در حدیثی فرمود که سه نفر بودند که بر پیغمبر (ص) دروغ می بستند ابوهریره و انس بن مالک و زنی که مراد عایشه باشد ظاهراً چنانچه مجلسی ره تفسیر کرده و هم از آن حضرت روایت کرده است که فرمود مغیره بن سعید دروغ بستن بر پدرم را تعمد می کرد و می گرفت کتب اصحاب پدرم را و اصحاب او در میانه اصحاب پدرم مستتر بودند و می گرفتند کتب را و به مغیره می دادند و او کفر و زندقه در آنها دسیسه می کرد و اسناد به پدرم می داد با اصحاب پدرم و امر می کرد که در میانه ی شیعه پهن کنند پس هر چه در کتب اصحاب پدرم از غلو هست آنها از دسیسه های مغیره بن سعید است در کتب ایشان خلاصه که به این مضامین اخبار بسیار در بحار و غیره روایت شده است حتی پیغمبر (ص) در حجت الوداع فرمود که ای مردم دروغگویان بر من بسیار شده اند و زود باشد که زیادتر بشوند پس هر کسی که دروغ بر من ببندد جایگاه او پر از آتش شود پس وقتی که امر چنین است چاره چیست جز احتیاط تمام کردن و تبیین نمودن و حق را از باطل تمیز دادن چنانکه پیشینیان شیعه بناشان بر این بود در بحار نقل می کند که شخصی به یونس بن عبدالرحمن گفت که ای ابومحمد چه قدر در باب حدیث سختی و چه بسیار انکار می کنی آنچه را که اصحاب ما روایت می کنند پس چه تو را واداشته

بر رد احادیث فرمود که خبر داد مرا هشام بن الحکم که شنیده است از حضرت صادق (ع) که قبول نکنید بر ما حدیثی را مگر آنچه موافق قرآن و سنت باشد یا از احادیثی که پیشتر از ما به شما رسیده شاهدهی بر آن بیاید به جهت آنکه مغیره بن سعید دسیسه کرده است در کتب اصحاب پدرم احادیثی را که پدرم نفرموده است پس پرهیزید خدا را و قبول نکنید آنچه مخالف قول پرورنده ماست و سنت نبی ما محمد (ص) به جهت اینکه ما هر وقت حدیث می کنیم می گوئیم خدا فرموده و پیغمبر (ص) فرموده است یونس گفت که رسیدم به عراق و جماعتی از اصحاب ابوجعفر (ع) را دیدم و اصحاب ابوعبدالله بسیار بودند و از ایشان استماع حدیث کردم و کتب ایشان را گرفتم و بعد عرض کردم بر ابوالحسن رضا (ع) و آن حضرت احادیث بسیار از آنها را انکار فرمود که از احادیث حضرت صادق (ع) باشد و فرمود که ابوالخطاب دروغ بر آن حضرت بسته خداوند لعنت کند ابوالخطاب و اصحاب او را که تا امروز دسیسه می کنند این احادیث را در کتب اصحاب ابی عبدالله پس قبول نکنید بر ما خلاف قرآن را پس بدرستی که ما اگر [صفحه ۲۳] حدیث کنیم حدیث می کنیم به موافقت قرآن و موافقت سنت ما از خدا و رسول حدیث می کنیم و نمی گوئیم فلان و فلان گفته اند پس کلام ما متناقض بشود بدرستی که کلام آخر ما مثل کلام اول ما مصداق کلام آخر ماست و هر گاه آورد شما را کسی که حدیث به خلاف این می کند بگوئید تو

بهرتر می دانی و آنچه آورده پس بدرستی که با هر قولی از ما حقیقتی است و بر او نوری است پس آنچه حقیقت با او نیست و نور ندارد آن قول شیطان است تمام شد حدیث شریف پس باید تبیین و تفحص نمود و دروغ گویان منحصر به همان ایام نبودند امروز هم جماعت بسیار هستند که دروغ بر آل محمد می بندند چنانکه پیغمبر (ص) فرمود که بعد از این دروغ گویان بیشتر خواهند شد و در اخبار غیبت نیز شواهد این مطلب هست پس احتیاط تام باید نمود و نه هر کس که حدیث را نسبت به اهل بیت (ع) داد از او می توان پذیرفت بلکه باید تبیین نمود که آیا خود این شخص دروغ بسته یا از فاسقی مثل خود گرفته است یا از ثقات و امانا گرفته و آنها را تصدیق روایت او را دارند یا ندارند و به جهت اینکه اجمال این اخبار ظاهر بشود و باز اسباب شبهه نشود عرض می کنم که اینکه فرموده اند که بر کتاب و سنت عرض کنید نه این است که با هر آیه ی متشابهی و مجملی یا سنت مختلف فیهائی می توان حدیث را عرضه کرد و صحیح و سقیم آن را فهمید بلکه این را هم خود ایشان دستورالعمل فرموده اند چنانکه در وسائل نقل کرده است از امیرالمؤمنین (ع) که در کتاب خود به مالک اشتر فرمود که رو کن به سوی خدا و رسول (ص) و آنچه وارد بشود بر تو از امور که غیبی در آن باشد و مشتبه بشود بر تو از امور پس به تحقیق که خداوند فرموده از برای قومی که

دوست داشته است ارشاد ایشان را که «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شی فردوه الی الله و الرسول» بعد فرمود پس رد کننده بر خدا گیرنده است به حکم کتاب او و رد کننده به سوی رسول گیرنده به سنت جامعه غیر متفرقه او است تمام شد حدیث شریف پس اینکه در اخبار سابق فرموده اند که عرضه بر کتاب و سنت کنید مرا و محکمت کتاب است و سنت جامعه پیغمبر نه اینکه بهر آیه متشابهی یا سنت مختلف فیها بتوان عرض کرد بلکه آنها هم از جمله چیزهایی هستند که محتاج به عرضه کردن هستند باری و این را هم بدان که این زحمت غالباً در جایی محتاج الیها است که حدیث از غیر ثقات و امانا برسد و الا- اگر از ایشان رسید بنص کتاب خدا چاره جز تصدیق کردن نیست چنانکه فرموده است یؤمن لله و یوم للمؤمنین و فرموده است کونوا مع الصادقین و همچنین غیر اینها آیات بسیار شاهد این مطلب است و حضرت صاحب [صفحه ۲۴] الامر (ع) فرمود لا- عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا و قد عرفوا بانا نفاوضهم سرنا و نحملهم ایاه الیهم و همچنین غیر این از اخبار بسیار است و مسئله محل شبهه نیست نهایت این است که (مط) نه هر خبری که به واسطه ی ثقات و اماناء می رسد باز می توان عمل کرد بلکه حدیث محکم را باید گرفت و متشابه را ترک کرد چنانکه در وسائل نقل می کند از حضرت امام رضا (ع) که فرمود هر کس

رد کند متشابه قرآن را به سوی محکم آن پس به تحقیق که هدایت یافته است به سوی راه راست پس فرمود که در اخبار ما محکمی است مثل محکم قرآن و متشابهی است مثل متشابه قرآن پس رد کنید متشابه آنها را بسوی محکمشان و متابعت نکنید متشابه آنها را بدون محکم آنها پس گمراه شوید انتهی پس ملاحظه کن که چه قدر احتیاط باید کرد و اخبار متشابهه را عرضه بر محکومات باید نمود که اگر نکنیم سبب گمراهی است مثلاً ملاحظه کن اخباری هست که دلالت بر توقیت در امر ظهور می کند ولی بطور تشابه که محل شبهه است تو بین که اول توقیت خودش امری است که با چندین آیه از کتاب منافی است و اخبار صحیحیه محکمه معتمد علیها روایت شده است که هر کس توقیت کرد مترسید و او را تکذیب کنید حال تو که ادعای اسلام و تشیع می کنی و می خواهی به یک حدیث یا چند حدیث متشابه که معنی آنها به طور یقین معلوم نیست و علاوه بر آن که با کتاب محکم خدا و اخبار محکم اهل بیت منافی است استدلال کنی و آنها را به خیالات دور و دراز با هم تطبیق کنی آن وقت بنای دین خود را بر این بگذاری این والله از دین آل محمد علیهم السلام نیست و باید از آن پرهیز کرد و شکی نیست که از متشابهات یقین و علم برای انسان حاصل نمی شود زیرا که معنی تشابه همین است که محل اشتباه است شد علم از آن حاصل نمی شود و خداوند می فرماید و لا تقف ما لیس لک به

علم یعنی عقب چیزی که علم به آن نداری مرو و بر فرض که از بعضی قراین که به خیال خود دست بیاوری یک معنی در نظرت رجحان پیدا کند منتهی برای تو مظنه حاصل شود و خداوند در کتاب محکم خود می فرماید ان الظن لا یغنی من الحق شیئا مظنه تو را از حق بی نیاز نمی کند و در حدیث است که ان الظن اکذب الکذب مظنه از همه ی دروغها دروغتر است پس جائی که امر به این منوال باشد چگونه می توان در چیزی که اصل دین است انسان بدلیل ظنی بلکه وهمی بگیرد آن وقت بنای جمیع دین خود را بر این بگذارد طوری که همه ی اساس دین و شریعت و امین که از پیش بطور یقین دست داشتیم همه را بر هم بزند و منسوخ بیندارد والله اگر انسان دین باورش باشد چنین کاری نمی کند مگر اینکه دین را شبکه جلب حطام [صفحه ۲۵] دنیا قرار داده باشد از اول پس از هر راه که بهتر تحصیل آن شد آن را هرا بگیرد و برود خلاصه به متشابهات نمی توان گرفت و اگر گوئی که پس چرا متشابهات را فرموده اند عرض می کنم یک جهتش همین است که خلق را آزمایش کنند و آن کسی که طینت او خبیث است متمسک به آنها بشود و من سبقت له من الله الحسنی که طینت او پاک و پاکیزه است از آنها حذر کند و به محکومات بگیرد و نجات بیابد در وسائل از حضرت امیر (ع) نقل می کند که فرمود در حدیثی که احذر و الشبهه فانها وضعت للفتنه یعنی از شبهه پرهیزید که آن

به جهت آزمایش وضع شده است پس وقتی که خود ایشان خود ایشان اینطور منع از گرفتن به متشابهات می کنند کسی که مدعی این است که من متدین بدین ایشان هستم چگونه می تواند به آنها بگیرد و خوشحال باشد و همچنین در بحار نیز از حضرت امیر (ع) نقل می کند که فرمود در حدیثی که این است جز این نیست که هلاک شدند مردم در متشابه به جهت اینکه واقف بر معنی آن نشدند و حقیقت آن را نشناختند پس وضع کردند از برای آن تاویلات از نزد انفس خودشان باراء خودشان و مستغنی شدند به این مساله اوصیاء پس انداختند قول رسول خدا (ص) را پشت سرشان تا اینکه فرمود در تفسیر متشابه که آن چیزی است که حرف از آن متفق اللفظ است و مختلف المعنی مثل قول خدای عزوجل یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء بعد معانی چند از برای ضلال ذکر فرمود و هر آیه که به یک معنی بود قرائت فرمود خلاصه و هم چنین شروط دیگر برای گرفتن به اخبار اهل بیت هست که باید ملاحظه نمود و شرح همه آنها مناسب این رساله نیست و در کتب اصول فقه شرح داده می شود از جمله آنها ملاحظه تقیه است که در حدیثی که موافق قول عامه وارد شده است و بر خلاف آن حدیث دیگر داریم به آنچه موافق قول عامه است نباید گرفت اگر چه در بعضی مسائل قول حق در دست ایشان هم باشد ولی در آنها دیگر حدیثی مخالف در اخبار ما نیست ولی در صورتی که در اخبار صحیحه خودمان مخالف قول عامه

هست و حدیثی هم موافق آنها وارد شده باشد البته باید آن را ترک کرد و این مطلب بدیهی است علاوه بر آنکه اخبار بسیار هم صریحا دلالت بر این معنی می کند و فرمودند که خالفوهم ما استطعتم فانهم لیسوا من الخیفیه فی شیء مخالفت کنید با ایشان هر چه بتوانید که ایشان از دین حنیفیه در هیچ چیز نیستند و در حدیثی فرمودند که می دانید جهت این مطلب چه چیز است جهت این است که عامه عمد کردند بر مخالفت حضرت امیر (ع) در مسائل این است که با آنها باید مخالفت نمود خلاصه و چون مسئله واضح است حاجت با طناب و ذکر [صفحه ۲۶] همه اخبار و آثار نیست و بعد از آنکه حدیث صحیح محکم خالی از تقیه دست آوردی و همچنین شروط دیگر که در اصول فقه مذکور است ملاحظه کردی آن وقت باید به مفاد لفظ ظاهر حدیث گرفت و رفت و تاویل به رای نمود مگر اینکه از ظاهر اخبار دیگر بر آن شاهد داشته باشی و الا بدون این جایز نیست تاویل کردن و اگر تاویل کردی فرق نمی کند که یکسره منکر اخبار اهل بیت بشوی یا برای خود تاویل کنی و در وسائل نقل کرده است از حضرت صادق (ع) که فرمود من خبر می دهم به مرد حدیث را و او را نهی از جدال و مرء در دین خدا می کنم و نهی از قیاس می کنم پس بیرون می رود از نزد من پس تاویل می کند حدیث مرا بر غیر تاویلش و در کتاب المبین از بحار نقل است از آن حضرت که در حدیثی فرمود

من خبر می دهم یکی از ایشان را به حدیث پس بیرون نمی رود از نزد من تا اینکه تاویل بکند آنرا بر غیر تاویلش و این به جهت این است که ایشان طلب نمی کنند بحدیث ما و بدرستی ما آنچه را که در نزد خداست و در اخبار بسیار فرمودند که خداوند با هر خلقی از ما عدولی قرار داده که نفی می کنند از دین تحریف غالین و ادعای مبطلین و تاویل جاهلین را پس در این مطلب شبهه نیست که تاویل کردن به غیر تاویل حق صحیح نیست و تاویل حق هم بدون معنی ظاهر صحیح نیست زیرا که تاویل و ظاهر به منزله ی روح و بدن هستند و هیچ روحی بدون بدن نمی ایستد بلی تاویل در اخبار گاهی به معنی ظاهر استعمال می شود و آن همان ظاهر است و همان را هم به رای نمی توان گفت و باید متابعت اخبار اهل بیت را نمود و بسا گاهی هم به معنی باطن استعمال می شود و در آن هم نیز باید متابعت از آل محمد (ع) نمود و از همان راه که ایشان فرموده اند رفت و اما این تاویل که محل سخن است در اینجا حضرات بابیه در غالب مقامات عملشان بر آن است تاویل اصطلاحی است که به کلی لفظ را از معنی ظاهر صرف کنند و به معنی دیگر تفسیر کنند و چندان هم سر رشته از اصطلاح ندارند که ملاحظه آن را بکنند بلکه بطور اختلاف تاویل می کنند و حقیقت آن را مشایخ ما اعلی الله مقامهم در کتب خود بیان فرموده اند و مجملش این است که هر گاه لفظ را از معنی ظاهر

صرف کردی و رو به بالا که مقام مؤثر باشد حرکت دادی باطن می شود و اگر در عرض حرکت دادی تاویل اصطلاحی می شود و گاه باشد که هر یک از آنها را تاویل بخوانند به ملاحظه معنی لغوی که مایوول الیه باشد خلاصه و خواه معنی باطن اراده کرده بشود یا تاویل اصطلاحی هر یک از اینها شرطش این است که ظاهر در مقام خودش ثابت باشد زیرا که اگر باطن است ظاهر آن برای او به منزله افراد و آثار کلی است و هیچ کلی بدون اثر در مسلک بروز و ظهور ندارد [صفحه ۲۷] و اگر تاویل است بمنزله روح است از برای بدن ظاهر و هیچ روحی بدون بدن در ملک موجود و بالفعل نمی شود پس لازمه ی هر دو این است که معنی ظاهر سر جای خود باشد و معنی های دیگر هم در مقام خود باشد و تو اگر حرف را از روی فهم می زنی که پس هر چیزی را در جای خود بگذارد و اگر نفهمیده و نسنجیده می خواهی حرف بزنی دیگر توقع تصدیق نداشته باش خلاصه و در اینهم نزد عاقل شبهه نیست که هر بدنی جاذب هر روحی نمی شود بلکه هر بدنی روح مناسب خود را جذب می کند پس هر لفظ را بهر معنی نمی توان تاویل کرد بلکه باید ملاحظه مناسبت را نمود تا آنکه تاویل صحیح شود و ما و تو چون احاطه به جهات مناسبات اشیاء نداریم نمی توانیم به عقل ناقص خودمان پی به روح هر بدنی ببریم خاصه که دنیا عرصه اعراض است و جوهر ابدان را از اعراض آنها ما درست تمیز نمی دهیم پس

بصرف نظر کردن با بدان نمی توان پی به ارواح آنها برد مگر آنکه کسی باشد که از بالا نظر کند و ببیند مثل اینکه تو اگر ملاحظه کنی ملح طعام را و سفیدی رنگ او را بینی خواهی گفت که مراج آن بارد و رطب است به جهت اینکه مثل برف می ماند همین که جوهر آن را می گیرند و رطوبت عرضیه آن که از زمین برداشته است از او گرفته می شود قرمز می شود و معلوم می شود که حار و یابس است همچنین است امر تمام آنچه در این عرصه دیده می شود زیرا که امام (ع) فرموده است که کلما بالجسم ظهوره فالعرض یلزمه پس به واسطه ی اعراض تمیز ارواح را من و تو نمی توانیم بدهیم و تاویلاتی که ما بکنیم همه بیجاست مگر اینکه از معادن علم که آل محمد علیهم السلام هستند بگیریم که ایشان نظر به حقیقه چیزها می فرمایند و جوهر هر چیزی را تمیز می دهند خلاصه که چندان در صدد دلیلهای عقلی نیستیم و غرض همان است که چون این مرد چنین جلوه می دهد که مطلب خود را از آثار و اخبار اثبات می کند همین قدر می خواهیم که عوام مسلمین بدانند که از برای استدلال به اخبار و آیات بنص خود آنها شروطی است که اگر آن شروط ملاحظه نشود استدلال انسان بیجا و بی حاصل می شود.

استدلال این طائفه به اینکه هر شرع جدیدی ضرورتهای شرع قبل را برمی دارد

باب سیوم در مجملی از امر ضرورت است چون به حکایت از بعض مبلغین این طایفه شنیده شده است که باک از خلاف ضرورتی ندارند و دلیل آنها این است که همه ادیانی که در عالم متجدد شده است هر یکی ضرورتهای شرع سابق را بر

می دارد و اگر بنا باشد به ضرورت بگیریم باید هیچ شرع جدیدی را بعد از شرع سابق قبول نکنیم مثلا حضرت موسی (ع) که تشریف آورد ضرورتها که در [صفحه ۲۸] شرع حضرت ابراهیم (ع) پیدا شده بود منسوخ فرمود و همچنین حضرت عیسی (ع) بعد از موسی و همچنین خاتم انبیاء (ص) بعد از عیسی (ع) همچنین به اعتقاد حضرات این مرد هم که برخواسته نمی توان به ضرورتهای سابقه بر او ایراد کرد زیرا که این مرد صریحا می گوید که من صاحب شرع جدید و کتاب جدیدم چگونه می توان به ضرورت سابقین بر او ایراد کرد و این حرفی است که عوام بیچاره وقتی که می شنود گمان می کنند که حرف صحیحی است و حال اینکه خطای صرف است و ضرورتهای کلیه که در شرایع انبیا بوده است هیچ پیغمبری منسوخ نفرموده و اگر بنا باشد که آنها منسوخ بشود بکلی میزان حق و باطل از دست می رود و نمی توان آنها را از هم تمیز داد و حضرت عیسی (ع) مخصوصا فرمود ما جئت لا غیر الناموس و پیغمبر (ص) می فرماید ما کنت بدعا من الرسل پس همه ضرورتهای کلیه را بر جا گذارده اند و نسخی که واقع شده است در جزئیات است علاوه بر اینکه بعضی ضروریات هست که نسخ شدن آنها و حکم جدید آوردن منافات با هم ندارد مثلا نسخ کردن رو کردن به بیت المقدس و امر به رو کردن به کعبه منافات با هم ندارد و هر دو حق است چنانکه پیغمبر (ص) با یهود و مسلمین این فرمایش را فرمود و نماز کردن رو به بیت المقدس امر دائمی نبود

که بدائی در دوام آن شده باشد بلکه امر موقتی بود مثل لیل و نهار و صیف و شتا هم چنانکه امر شتا بعد از صیف و نهار بعد از لیل از قبیل بدائی است این امر هم به همین منوال است چنانکه پیغمبر (ص) بیان این مطلب را فرموده است در محاجه با یهود ولی بعضی از ضروریات هست که نفس خود آن دو امر را می رساند و نسخ کردن آن خودش دلیل بطلان نسخ کننده است مثلاً ضروری مسلمانان است و اخبار و آثار شاهد این مطلب است که کتابی بعد از قرآن از آسمان نازل نمی شود و این اخری کتابهای آسمانی است و کتاب جدیدی هم که امام (ع) می آورد همین کتاب است نهایت آنچه از آن سقط کرده اند و تحریف نموده اند درست می کند و همان نسخه که حضرت امیر (ع) جمع فرموده همان را می آورد حال کسی برخیزد و ادعای امامت کند و کتابی بیاورد که هیچ دخل به قرآن نداشته باشد بلکه در همه چیز بر خلاف قرآن باشد چنین چیزی درست نمی آید زیرا که اگر این حق است ضرورت اسلامی که تاکنون در دست داشتیم باطل می شود و اگر این بر باطل است و ضرورت اسلام حق است فقد ثبت المطلوب و همچنین این شخص گاهی ادعای نبوت می کند چنانکه از وضع او ظاهر و هویداست زیرا که ادعای وحی بطور تاسیس نمودن و کتاب جدید و شرع جدید به این وضع آوردن که هیچ ربطی بعالم کتاب و شرع پیغمبر (ص) ندارد خود این ادعای نبوت است و ضرورت مسلمانان بر این قائم شده است که [صفحه

۲۹] بعد از پیغمبر (ص) پیغمبر دیگر نمی آید پس اگر آن ضرورت در مقام خود حق بوده ادعای این مرد بر باطل است و اگر ادعای این مرد حق است آن ضرورت که مسلمانان داشتند در جای خود باطل بوده حال اختیار کن یکی از این دو را واقعا اگر مسلمان بوده راضی نمی شوی که بگوئی مذهب اسلام از اول حرف پوچ و بر باطل بوده است پس اگر آن حق بوده لا محاله ادعای این مرد بر باطل است خلاصه که ضروریات های کلیه دایمیه در همه ادیان هست که نسخ شدن از برای آنها نیست و میزان حق و باطل اند که اگر جایز باشد آنها از میان برداشته بشود حق از باطل شناخته نمی شود و خلق را بر خدا حجت می ماند و چند حدیث باز در این مورد برای تیمن و تبرک روایت می کنم تا هر کس که عرق اسلام و ایمان در تنش هست به آنها بگیرد و گول مبدعین را نخورد از جمله حدیثی است که در کتب بسیار نقل شده مثل بحار و وسائل و فصل الخطاب و من از آنجا روایت می کنم از حضرت امام موسی (ع) که فرمود رشید به من گفت که دوست می دارم که برای من کلام مختصری بنویسی که برای آن اصول و فروع باشد و فهمیده بشود تفسیر آن و آن را از پدر بزرگوارت شنیده باشی پس من نوشتم بسم الله الرحمن الرحيم امور ادیان دو امر است که اختلافی در آن نیست و آن اجماع امت است بر ضرورت آن چنانی که مضطر بسوی آن هستند و اخبار مجتمع علیها که هر شبهه را

بر آنها باید عرضه نمود و هر حادثه را از آنها باید استنباط کرد و امری است که محتمل شک و انکار است و راه استیضاح نمودن اهلش آن را حجت بر او است پس آنچه ثابت شد از برای مدعین آن از کتابی مستجمع علی تاویله یا سنتی از پیغمبر (ص) که اختلاف در آن نباشد یا قیاسی که عقول عدالت آن را بفهمند تنگ است بر کسی که استیضاح نموده باشد این حجت را رد کردن آن واجب است بر او قبول آن و اقرار و دیانت به آن و آنچه ثابت نشده باشد از برای مدعین آن از کتابی مستجمع علی تاویله یا سنتی از پیغمبر (ص) که اختلاف در آن نباشد یا قیاسی که عقول عدالت آن را بفهمند وسعت دارد خاص امت و عام آن را شک کردن در آن و انکار کردن مر آن را همچنین است این دو امر از امر توحید فمادون و تارش و خدش فمادون آن پس این است معروض آنچنانی که عرضه کرده می شود بر او امر دین پس آنچه ثابت شد از برای تو برهانش اختیار می کنی و آنچه پنهان شد از تو روشنی آن نفی می کنی و لا قوه الا بالله و حسبنا الله و نعم الوکیل ملاحظه کن در این حدیث شریف چگونه اجماع ضروری را حجت گرفته اند که هر حادثه در ادیان بر آن عرضه کرده می شود و حق و باطل به واسطه آن تمیز داده می شود و کدام حادثه از حدوث دین و آئینی [صفحه ۳۰] جدید بزرگتر اگر بنا هست در جزئیات مسائل ما را به خود

و انگذارند و ضرورت را بر ما حجت قرار دهند طوری که اگر یک وجب از آن دوری کنیم ربنه ی اسلام را از گردن خود به مقتضای اخبار دیگر خلع کرده ایم و در این امر بزرگی که اعظم امور است میزانی از پیش دست ما ندهند که حق و باطل آن را تمیز بدهیم این نیست والله از مذهب اسلام بلکه در هیچ دینی اینطور نبوده است و ملاحظه کن که آنچه از ضرورت حق و باطل معلوم نشود به کتاب مستجمع علی تاویل یا به سنتی از پیغمبر (ص) که اختلاف در آن نباشد یا به قیاسی که همه عقول آن را بفهمند باید ثابت شود و اگر به یکی از اینها ثابت نشد خاص و عام امت اگر در آن شک کنند حرجی در آن نیست پس چه طور می توان امر به این بزرگی را به متشابهاتی چند که حقیقت آنها معلوم نیست فهمید و به آن گرفت و این را هم بدان که ذکر قیاس در این حدیث از باب تقیه بوده است زیرا که رومی سخن با هارون الرشید بوده و عامه قیاس را تجویز می کنند علاوه بر اینکه امام (ع) همین قدر خواسته اند که او را ساکت کنند و الا وضعی که بیان فرموده اند آن را معلق بر محال فرموده اند و شخص جزئی محال است که احاطه به همه عقول نماید و بفهمد که آیا همه تصدیق صحت این قیاس را دارند یا ندارند خلاصه و نیز در کتاب المبین مروی است از حضرت امام حسن (ع) که در خصوص معویه فرمود که مردم اجتماع کرده اند بر امور بسیاری که

اختلاف و تنازع میان ایشان نیست به شهادت به اینکه خدائی جز خدا نیست و اینکه محمد رسول خدا و بنده او است و بر نمازهای پنج گانه بعد چیزهائی چند را شمرد تا اینکه فرمود که اجماع دارند بر تحریم زنا و سرقت بعد چیزهائی چند را تا اینکه فرمود و اختلاف کرده اند در سنتهائی که مقاتله در آنها کردند و فرقه های مختلف شدند که بعضی ایشان بعضی را لعن می کنند تا اینکه فرمود که کدام یک از ایشان اولای به آن هستند مگر فرقه ای که متابعت کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) را کردند پس هر کس گرفت به آنچه اهل قبله همه بر آنند و اختلاف در آن ندارند و رد کرد علم آنچه را که در آن مختلف شدند به سوی خداوند سالم ماند و نجات یافت به آن از آتش و داخل جنت شد تا اینکه فرمود مردم سه قسمند پس ذکر مؤمن و ناصب را فرمود تا اینکه فرمود و مردی است که گرفته است به آنچه اختلاف در آن نیست و رد کرده است علم آنچه مشکل شده است بر او به سوی خدا با ولایت ما و ایتمام به ما نکند و دشمنی با ما نکند و حق ما را نشناسد پس ما امیدواریم اینکه خداوند بیامرزد از برای او و او را داخل بهشت کند پس این مسلم ضعیف است تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که در امور مختلف فیها راه نجات این است که انسان توقف کند و علم آن را به سوی خداوند رد کند و تا به حجت واضحه پروردگار ثانت نشود

طرفی را اختیار نکنند پس این [صفحه ۳۱] جماعت اگر مدعی اسلامند که بنای اسلام از صدر اول بر این بوده است که دانستی و نمی توان تخلف از ضرورت کرد و اگر از اهل اسلام نیستند خود دانند و مذهب خود ما را با ایشان سرکاری نیست و لازمه ی اسلام ما این است که از پی این جماعت نرویم زیرا که دعای ایشان بر خلاف ضروریات اسلام است و بر ما در مذهب اسلام حرام است متابعت آنها و از خداوند مسئلت می نمائیم که به ما در اسلام قدم راسخی و یقین ثابتی عنایت فرماید که محتاج به آن نباشیم که تازه عقب دینی برای خود بگردیم خلاصه و اخبار در باب ضرورت و اجماع متعدد است و به همین دو حدیث اکتفا می کنیم.

عقل حجت باطنی خداوند است

باب چهارم در دلیل عقل است بدانکه عقل را خداوند عالم حجت باطنی قرار داده است در میانه بندگان و شبهه نیست که عقل کلیه حجت است چنانکه اخبار بسیار گواه این است ولی حرف در این است که اگر عقل صرف و خالص شد حجت است اما اگر مشوب شد به اعراض و اغراض در جزئیات حجت نیست مثل اینکه چشم را خدا برای دیدن خلقت فرموده است و آنچه ببیند درست می بیند اما معذکک چشمی که مرمود شد و غبار گرفت درست نمی بیند باید شخص بینائی که چشم او سلامت است ببیند و برای او حکایت بکند و الا به قول خود آن شخص مرمود نمی توان اعتماد کرد و خود او هم اگر اعتماد به رؤیت خود کند خطای او بیش از صواب خواهد بود بلکه

همه آنچه می بینید بر غیر آن وضعی است که در واقع خارج است بداهه و رنگ و شکل هر چیزی را درست تمیز نمی دهد بلکه بعضی چیزها که از نظر او اندک دور بشود مطلقاً نمی بیند هم چنین است امر عقل ناقص ما زیرا که همه اش مشوب به عادات و طبایع و شهوات است و اگر اینطور نبودیم محتاج به فرستادن پیغمبران نبودیم چنانکه در حدیث شریف می فرماید در رساله که حضرت صادق (ع) برای اصحاب رای و قیاس نوشتند و در فصل الخطاب از بحار نقل شده فرمود که اگر عمل کردن به رای و قیاس در نزد خدا جایز بود نمی فرستاد پیغمبران را به آنچه در آن فصل است و نهی از هزل و شوخی نمی کرد و عیب نمی گرفت جاهل را و لکن مردم چون جاهل شدند حق را و کوچک شمردند نعمت را او استغنا به جهل خودشان و تدابیر خودشان از علم خداوند و اکتفا کردند به این از دون رسل خدا و قوام به امر او و گفتند چیزی نیست مگر هر چه عقول ما درک کند و الباب ما بشناسد پس این است که خداوند به همان طرف که رفتند ایشان را بر دو ترک کرد آنها را بدون راعی و ترک کرد نصرت ایشان را تا اینکه عبادت نفس خود را کردند من حیث لا یعلمون و اگر خداوند پسندیده بود از ایشان اجتهاد و نظر ایشان را و آنچه ادعا کردند از این نمی فرستاد بسوی ایشان جدا کننده از برای آنچه میانه ایشان [صفحه ۳۲] هست و نه نهی کننده از وصف ایشان و این است و جز

این نیست که استدلال کردیم بر اینکه رضای خدا غیر از این است به فرستادن او رسولان را با مور قیمة صحیحه و ترسانیدن از امور مشکله مفسده پس قرار داد ایشان را ابواب خودش و صراط خودش و ادلاء بر خودش به سبب اموری که محبوب است از راوی و قیاس تا آخر حدیث شریف پس ملاحظه کن بین که اگر ما به عقل ناقص خود می توانستیم زندگی کنیم و بغایت اصلی که معرفت و عبادت پروردگار است برسیم چه حاجت بود که پیغمبران خدا را با این همه بلایا و محن به سوی ما بفرستند و ما را دعوت کنند و حال اینکه آنچه انسان به عقل خودش بفهمد به مراتب زودتر و بهتر عمل به مقتضای آن می کند زیرا که بر طبع انسان ناگوار است که تمکین از دیگری بکند و هر گاه خودش مطلبی را بفهمد با نهایت شوق و ذوق عمل خواهد کرد پس این چه حکایت است که معذلک راضی نشدند که ما به عقل خود بگیریم بلکه صریحا نهی از آن کردند این نیست مگر از جهت آنکه عقل در ما کامل نشده است و آنچه می فهمیم مشوب است به طبایع و عادات و میولات نفس اماره بسوء زیرا که اول که خداوند طینت انسان را از خاک می گیرد چون خاک دورتر از همه چیز است از مقام عقل لهذا شباهت او به عقل از همه چیز کمتر است و روز به روز خداوند او را ترقی می دهد و نزدیک به مقام عقل می فرماید تا اینکه عقل در او کامل می شود و آنجا جائی است که قابل منصب

نبوت می شود چنانکه در حدیث فرمودند که خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر بعد از کمال عقلش پس معلوم است که من و تو که همیشه در رتبه امت و رعیت هستیم هرگز عقل در ما کامل نمی شود بحدی که خودمان صلاح و فساد چیزها را بفهمیم و اگر می شد دیگر فرستادن انبیاء لغو بود و اگر انصاف بدهی و حیرت و جهالت خود را در امور عالم بینی این مطالب را علانیه خواهی فهمید و حاجت به تفصیل دادن نیست و چند حدیث باز ذکر می کنیم و می گذریم در فصل الخطاب از علی بن الحسین (ع) روایت فرموده است که فرمود بدرستی که دین خدا رسیده نمی شود به عقول ناقصه و آراء باطله و مقائیس فاسده و رسیده نمی شود مگر به تسلیم پس هر کس تسلیم از برای ما نمود سالم ماند و هر کس بما هدایت یافت هدایت شد و هر کس بقیاس و رای دین ورزید هلاک شد و هر کس در نفس خود حرجی یافت از آنچه ما می گوئیم یا حکم می کنیم کافر شده است به آن کسی که سبع المثنائی و قرآن عظیم را نازل فرموده و حال اینکه او نمی داند و روایت شده است که بعد از آنکه سوره اذا جاء نصر الله نازل شد فرمود پیغمبر (ص) که بدرستی که خداوند حکم فرموده است به جهاد بر مؤمنین در فتنه بعد از من تا اینکه فرمود مجاهده می کنند بر احداث در دین هر گاه عمل بکنند به رای در دین و حال اینکه رای [صفحه ۳۳] در دین نیست این است و جز این نیست که

دین از پرورنده است امر آن و نهی آن و حضرت امیر (ع) فرمود که پیغمبر (ص) که زود باشد که جدا بشود امت من بر هفتاد و سه فرقه یک فرقه ناجی هستند و باقی هالک و ناجون آن کسانی هستند که متمسک به ولایت شما بشوند و اقتباس از عمل برای خود نکنند پس این جماعت سیلی بر ایشان نیست و همچنین حضرت امیر (ع) فرمود بدرستی که مؤمن نگرفته است دین خود را از رای خودش و لکن آمده است او را از جانب پرورنده اش پس گرفته است به آن تمام شد حدیث شریف و اخبار بسیار در این باب وارد شده است و حاجت بذکر همه ی آنها نیست پس به عقل نمی توان حکم کرد و اگر احیاناً می بینی گاهی مشایخ ما دلیل عقلی ذکر می کنند و مستند آن کتاب و سنت است چنانکه شیخ مرحوم اعلی الله مقامه در شرح فواید بیان می فرماید و مستند هر یک از ادله ثلثه را که حکمت باشد و موعظه و مجادله از کتاب و سنت می گیرد و همچنین سایر مشایخ در سایر کتب خود بیان فرموده اند پس اگر دلیل کتاب و سنت شاهد صدق دلیل عقلی هست به آن می گیریم و الا اعتماد بر آن نیست و چون سخن به اینجا رسید شروع می کنم در اصل مطلب و لا حول و لا قوه الا بالله العظیم و اگر در این بیانه که در مقدمه عرض شد ناتمامی باشد و در اثنای سخن ضرور باشد انشاء الله شرح داده می شود و بدانکه ما اگر بخواهیم تمام این کتاب را از اول تا آخر عبارات آن

را ذکر کنیم و جواب بگوئیم موجب اطناب خواهد بود و خوانندگان ملول می شوند و از آن منتفع نمی شوند این است که باید بین این را اختیار کرد که نه از مطالب مهمه چیزی فوت شود و نه تطویل بلاطائل لازم آید.

کلمات دلائل العرفان و جواب از آنها

علی محمد همان قائم موعود است

اشاره

فصل بعد از ذکر خطبه عباراتی چند ذکر می کند که خلاصه ی آنها این است که خدمت علما و بزرگان عرض می کند که آن قائم موعودی که همه انتظار او را داشتید و عجل الله فرجه می گفتید اینک به جمیع دلائل و برهان و علایم و آثار اشراق فرموده بعد آیاتی چند از کتاب را با کلمات خود جزوه کرده ترصیح می کند و منظورش ذکر فضل این شخص است بعد می گوید با وجود این علما تکذیب او را نمودند و تهمت به علما نمی زنم که طالب حق نیستند ولی این از دو جهت است که عین عبارت نوشته می شود یکی تصور نمودن اینکه شاید آنچه از آیات و آثار و اخبار درباره رجعت و قیامه و ظهور وارد شده حقیقت آنها را نفهمیده باشند و حال آنکه مجمع علیه است که آنچه از آیات و اخبار متعلق به قیامت و ساعت و رجعت و ظهور و جنت و نار و صور و قیام من فی القبور است متشابه است و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و یوم تاویل بالاجماع یوم رجعت و ظهور است و مصادیق آیات ظاهر و مؤمن [صفحه ۳۴] ممتحن بالأجماع از اصحاب قائم است و دیگر

آنکه این حزب را به جمیع فسوق و فجور و قبايح و مناهي مرتكب و عامل دانسته و مفسد و شرير اعتقاد کرده اند و نعوذ بالله ایشان را منکر الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت دانسته اند و یا نستغفر الله متوسل و متشبث به ولایت اهل بیت طهارت نیستند و علمای اعلام شاید افعال و اقوال بعضی لا مذهبهای عالم و بی دینهای از خدا بی خبر را که به واسطه ی اغراض و امراض شان خود را نسبت به این حزب داده و می دهند میزان عقاید و تعلیمات این حزب دانسته اند و این از انصاف بعید است میزان بیانات صاحب امر است و حرکات مؤمنین و متمسکین به کتاب بعد شرحی از بی غرضی خود و تمجید این جماعت و متصف بودن شان به اخلاق حمیده و عقاید سدیدة و تقوی و اعمال حسنه و غیر اینها می دهد بعد می گوید و از فساد و ما یتکذر به القلوب و عما یکدر العقول به کمال جد و اجتهاد هارب و از اصول دیانت این حزب است ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا و قوله عز ذکره نصرت در این ظهور اعظم به اخلاق و اعمال و تقوی و انقطاع مقرر شده و در زیر و الواح از قلم اعلی ثبت گشته هذ من سنه الله فی هذا الظهور و الاعظم و لن تجد لسنه الله تبدیلا و لا تحویلا هذا حکم جعله الله محفوظا من کلمه یمحو الله ما یشاء و مزینا بطرازیت و عنده ام الكتاب انتهى تا آنکه می گوید آنچه خلاصه اش این است که می گویند که حضرت صاحب الامر (ع) به جمیع آیات و علامات ظاهر

گشته است و باز شرحی از اسلام خود داده است و خواهش می کند که در این اوراق به دقت نظر نمائید اگر دیدید که مطابق کتاب و سنت و ادله عقلیه است به آنها بگیرید و اگر دیدید مخالف است بر مردم واضح کنید و بطلان آنها را برسانید و راهش این است که از خاک پای مبارک شهر یاری استدعا نمایند که این جماعت را حاضر کنند و با علمای اسلام مکالمه کنند اگر آنها معتقد خود را به دلیل کتاب و سنت ثابت کردند به آن بگیرند و اگر نکردند مستحق عذاب باشند.

جواب از این مطلب

جواب عرض می کنم و لا حول و لا قوه الا بالله اما مطلب اولی که نوشته است که خلاصه آن را ذکر کردیم که عجاله حاجت به جواب ندارد زیرا که بنای کتاب بر همین است و مفصل انشاء الله تعالی بیان خواهد شد و اما آنچه گفته است که علماء اعلام تصور این را ننموده اند که شاید این اخبار و آثار را نفهمیده باشند و حال اینکه مجمع علیه است که آنچه از اخبار و آثار متعلق به قیمت و ظهور رجعت هست متشابه است نمی دانم این جماعت که برای ایشان محقق شده است از کجاست و اهل آن کیست اگر این علمای اعلام اجماع دارند که همه این اخبار متشابه است چه حکایت است که از یکدیگر خجالت نمی کشند و بالاتفاق در صدد رد و طعن و لعن بر شما بر آمده اند و کیانند آن کسانی [صفحه ۳۵] که ادعای این اجماع را نموده اند نیست این مگر محض اینکه تهمتی بر آنها ببندید و عوام الناس

بیچاره را فریب بدهید و الا علمای اعلام در اینکه مسائل دو قسمند بعضی اهل طاهرند و در صدد تحقیق این مسائل نیستند و بصرف تسلیم از برای ائمه اطهار (ص) دین خود را حفظ می کنند و لا- و نعمی در این مورد ندارند و بعضی اهل تحقیق اینگونه مسائلند آنها هم بعضی منتحل امر شده اند و اهل آن نبوده اند و مطلب را دست نیاورده تاویلات بعیده نموده اند و بعضی هستند که اهل این مقام هستند و مطلب را هم دست آورده اند و در نزد آنها محکومات در این اخبار و آثار بسیار است ولو اینکه جماعتی نفهمند این باعث این نیست که حدیث یا آیه از محکم بودن بیفتد در اخبار ملاحظه کن و بین آیاتی چند را از آیات احکام مثل آیاتی که در حلیت و حرمت چیزها وارد شده یا مثل آیه شریفه اذا اقمتم الی الصلوه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و انسخوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و امثال اینها همه اینها را امام از آیات محکمه کتاب می شمرد و اولاً ماسوای عرب و کسانی که عربیت تحصیل کرده اند مطلقاً از آنها بهره ندارند و چیزی نمی فهمند و این هیچ منافات با محکم بودن آیات ندارد از عجم گذشته خود عرب که بودند بسیاری از ایشان از فهمیدن معنی این آیات عاجز می شدند و معنیهای خلاف واقع می کردند و امام (ع) معنی صحیح آنها را می فرمود و به قواعد عربیت کردن آنها می گذاشت که حق همان است که او فرموده و معذک آیه از محکم بودن نمی افتد با اینکه جماعت بسیار نفهمیده بودند معنی آن را پس محکم آن

نیست که همه کس بفهمند خواه اهل لسان باشند یا نباشند و خواه اهل علم باشند یا نباشند و متشابه آن نیست که جاهل نفهمد پس بنابراین همه کتب علمیه عالم جزو متشابهاتند به جهت اینکه جهال معنی آنها را نمی فهمند اینکه حرفی است خطا و بی معنی ان کان و لابد می خواهی بگوئی بگو که این آیات و اخبار برای آنکس که جاهل به آنها است متشابه است چنانکه فرمودند که المتشابه ما اشتبه علی جاهله و اگر بگوئی که من گفتم که مؤمن ممتحن تاویل آنها را می فهمد و او را اصحاب قائم است می گویم صحیح است مؤمن ممتحن می فهمد و او را از اصحاب قائم هم هست ولی قائم حقیقی واقعی نه اینکه تو او را به غلط اسم بگذاری تو اول می خواهی که این آیات و اخبار را که مستند همه شیعه است باسم مشابه بودن از درجه اعتماد بیاندازی آن وقت بگوئی که مؤمن ممتحن می فهمد و منم آن مؤمن ممتحن حال از من بشنوید و قائم را هم به قول من بشناسید و هر وصفی که من به تاویل این اخبار بر او ثابت می کنم قبول کنید اینکه دوری است طاهر و قبول کرده نمی شود تو اول اگر راست می گوئی قانمیت او را به دلیلی که نزد علمای شیعه معتمد علیه باشد و [صفحه ۳۶] تشابهی به اعتقاد خود تو و ایشان در آن نباشد ثابت بکن آن وقت باقی مانده اخبار را بگو تاویل آنها را از من بشنوید باری و باز به دلیل عرض می کنم که همه این آیات و اخبار جزو متشابهات نیست و آن این

است که شبهه نیست که این امور یعنی امر قیمة و رجعت و ظهور جزو امور اعتقادیة است که ما باید به آنها اعتقاد ورزیم و بر پیغمبر و ائمه اطهار (ص) بوده است که آنها را به ما ابلاغ فرمایند اگر بنا باشد که تمام آنچه در این بابها فرموده اند جزو متشابهات باشد که ما را از آن بهره نیست که پس ثمر گفتن آنها و تکلیف به اعتقاد نمودن به آنها چیست اگر محض صرف ایمان است که به متشابه باید ایمان آورد چنانکه در اخبار فرموده اند ولو اینکه هیچ درجه بهره از معرفت آن نداشته باشیم که پس همین طور بطور کلیت ایمان به رسول آوردن و گفتن اینکه قولی فی جمیع الاشیاء قول آل محمد علیهم السلام فیما اسروا و فیما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی کفایت می کرد دیگر چه حاجت به این بود که این همه متشابهات در این بابها بفرمایند که البته در همه مطالب روی هم رفته بسا بیست هزار حدیث متجاوز از آل محمد علیهم السلام رسیده باشد این همه متشابهات را برای چه بیان می فرمایند اگر محض امتحان و افتتان است آن محکمی که مؤمن ممتحن در این میانه همه را رد به آن می کند و متمسک به آن می شود چه چیز است اگر هم چنین محکومات در میانه آنها هست که مطلوب ما ثابت است و اگر نیست که پس خداوند اسباب هلاکت را فراهم کرده و راه نجات قرار نداده است و این ظلمی است بزرگ که نسبت به خداوند داده شود و لیس الله بظلام للعبيد انا هدیناه السبیل اما شاکرا

و اما کفورا الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس آیا در میانه این همه متشابهات از صدر اسلام تاکنون سبیل نجات و عروه الوثقائی بوده است یا همه اش صرف متشابهات بوده و هم چنانکه او به زبانهای چرب و شیرین می خواهد که دین را از دست مسلمانان بگیرد ما هم به فضل و رحمت و حول و قوه ی پروردگار آنها را ملتفت می کنیم که با خبر باشید که شیطان می خواهد اول هر چه شما در دست دارید از دین و آیین پیغمبر (ص) از دست شما بگیرد همین که دست شما خالی شد آن وقت القاء شکوک و شبهات خود را بکند زیرا که تا انسان در عقیده خود راسخ است شکوک و شبهات در او کمتر اثر می کند همین که غافل از عقیده خود گشت آن وقت است که از باب الغریق یتشبث بکل حشیش متمسک به شکوک و شبهات می شود و در حدیث شریف فرمودند که آیا می گذرد بر تو وقتی که در دل تو نه ایمان باشد و نه کفر راوی عرض کرد بلی فرمود آن وقت است که اگر خداوند بخواهد دو مرتبه ایمان می دهد و اگر نه کفر خلاصه پس پرهیزید از اینکه به این مزخرفات محکمات دین [صفحه ۳۷] خود را از دست بدهید و گول شیطان را بخورید پس در امور اعتقادی که بر من و تو واجب است اعتقاد به آنها البته محکماتی چند هست که باید متمسک به آنها شد و متشابهات را به آنها رد نمود و اگر محض اشکال مسئله می گوئی که چون مسائل مشکله همه آنچه در این بابها فرموده اند از متشابهات

عرض می‌کنم مسائل توحید هزار مرتبه از این مسائل مشکلتز و معرفتش صعبتز است پس آنچه در توحید هم فرموده اند همه از تشابهات است امر نبوت و امامت و معاد ما نهم که همه سبب مسائل ظهور و رجعت و قیمة تشابه شد پس بنای دین اسلام همه بر تشابهات است پس آن رکن وثیقی که باید چنگک به آن زد چیست خلاصه و بعد از این نیز شاید از این قبیل بیانات بیاید و اگر منصف متدین نظر کند همین هم او را کافی است و اما آنچه گفته است که تاویل تشابهات را نمی‌داند مگر خدا و راسخین در علم صحیح است ولی به من و تو چه کار است و چه سود برای تو است ثبت الأرش ثم انقص و انهم که اخبار آل محمد (ص) صعب و مستصعب است و متحمل آن نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمن ممتحن آن هم صحیح است بلکه بعضی از اخبار آل محمد (ص) هست که این جماعت متحمل نیستند و مخصوص است بهر کس که بخواهند یا مخصوص است بخود ایشان چنانکه در روایت فرموده اند ولی در این هم سودی برای تو نیست اول ثابت کن که تویی مؤمن ممتحن آن وقت استدلال به حدیث کن و اما اینکه یوم تاویل بالأجماع یوم رجعت و ظهور است و مصادیق آیات ظاهر و مؤمن ممتحن بالاجماع از اصحاب قائم است خواسته به این عبارت غیرت اهل غرور را بجوش آورد و بطمع اسم ایمان تصدیق مزخرفات او را بکنند مثل اینکه بدبختان منصب می‌دهند و فساق و فجار را به القاب ملئکه

کبار و ائمه اطهار صلوات الله عليهم ما اختلف الليل و النهار قرین افتخار می کنند اعادنا الله من كيد الفجار و مكرهم الكبار باری اینجا هم باز نمی دانم که یوم تاویل بالاجماع یوم رجعت و ظهور است ماخذ این اجماع کجاست و از قول که می گوید این هم نیست مگر همانکه عرض کردم که می خواهد توپی بزند که ضعف را از میدان بیرون کند ولی غافل از این است که هر کس عنایت پروردگار درباره او هست به این حرفها از میدان بیرون نمی رود و هر کس که اهل ضلاله است کشجره خبیثه اجثت من فوق الارض مالها من قرار از این سخنان بر خود می لرزد و بسا مائل می شود به این طرف یا بطرف دیگر بهر حال که یوم تاویل یوم رجعت و ظهور است از جهتی صحیح است و از جهتی صحیح نیست و اول آنکه اختصاص به آن دوز ندارد و تاویل هر آیه یا حدیثی در وقتی بروز می کند ثانی آنکه این تاویل که در این مقام گفته می شود آن تاویلی که حضرات منظور دارند و هر کلمه را بر خلاف ظاهرش معنی می کنند مراد آن نیست فقط بلکه در بسیاری از مقامات همان معنی ظاهر را اراده می کنند راست است که خداوند [صفحه ۳۸] فرموده « هل ينظرون الا تاويله يوم ياتي تاويله يقول الذی نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذی كنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا يفترون » و سید هاشم توبلی رحمه الله در برهان نقل می کند از علی

بن ابراهیم که گفته است قوله هل ينظرون الا- تاویلہ یوم یاتی تاویلہ فهو من الایات التی تاویلها بعد تنزیلها قال ذلک فی یوم القائم (ع) و یقول یوم القیمہ یقول الذین نسوه من قبل ای ترکوه تا آخر قول او کہ ماخوذ از حدیث شریف است پس راست است کہ یوم تاویل در این آیه مبارکہ یا آیاتی کہ پیش از این هست مثل فالیوم نנסاهم کما نسوا القاء یومہم ہذا و امثال آن یوم قیام قائم است و در اخبار دیگر ہم شاهد این مطلب هست ولی باید از خود اخبار اہل بیت فہمید کہ مراد از تاویل چہ چیز است و آیا مطلق تاویل مخصوص آن روز است یا ہر وقتی تاویل آیه یا حدیثی بروز می کند در بحار از تفسیر نعمانی نقل می کند از حضرت صادق (ع) از حضرت امیر (ع) کہ فرمود آنچه حاصلش این است کہ بعضی از کتاب خدا تاویلش در تنزیل آن است و بعضی از آن تاویلش پیش از تنزیل آن است و بعضی تاویلش با تنزیل است و بعضی تاویلش بعد از تنزیل است اما آنچه تاویلش در تنزیلش است پس آن ہر آیه ی محکمہ ای است کہ نازل شدہ در تحریم امری از امور کہ متعارف در میان عرب بودہ مثل آیات محرمات نکاح و امثال آنها تا آنکہ فرمود و اما آنچه تاویلش پیش از تنزیلش هست پس آن مثل اموری است کہ در عصر پیغمبر حادث شد کہ پیش از آن خداوند حکم مشروعی در آن باب نازل نفرمودہ بود و در نزد پیغمبر (ص) در آن باب چیزی نبود مثل

امر یهود بنی قریظه تا اینکه فرمود و اما آنچه تاویلش بعد از تنزیل است پس اینها اموری است که خبر داده است خداوند رسولش را (ص) به اینکه این امور واقع خواهد شد مثل آنچه خبر داد از جنگ جمل و صفین و خوارج و قتل عمار از این قبیل است و اخبار ساعه و رجعت و مثل آن قول خدای تعالی است هل ينظرون الا تاويله الايه و قول او يوم ياتي تاويله يقول الذين الايه و قول او و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون و آیات دیگر که دال بر ظهور است مثل و نريد ان نمى على الذين الايه و وعد الله الذين امنوا الايه بعد باز فرمود المر قلبت الروم از آیاتی است که تاویلش بعد از تنزیل است و مثل آن است قول خداوند و قضينا الى بنى اسرائيل لتفسدن الايه و همه اینها تاویلشان بعد از تنزیل است تا آخر حال ملا حظة کن به انصاف در این حدیث شریف اولاً- ببین که معنی تاویل را چه اراده فرموده اند شبهه نیست که مرا در این مقامات که در حدیث ذکر شده و هم در دو آیه که شاهد آورده اند جمیع اینها مراد از تاویل معنی ظاهر است نه چیز دیگر اما [صفحه ۳۹] در آنچه تاویلش در تنزیلش هست مثل یاتیکه در تحریم و تحلیل چیزها وارد شده است که شبهه نیست که مراد از این تاویل همان معنی ظاهر است که عامه مسلمین می گرفتند و عمل می نمودند و پیغمبر (ص) و ائمه اطهار (ص) آنها را بر آن اعمال تقریر فرمودند و

اما آنچه هم که تاویلش پیش از تنزیلش است از اموری که واقع می شد و بعد آیه در آن باب نازل می شد آنها هم که شبهه نیست که مراد از تاویل سابق همان است که با معنی ظاهر موافقت دارد نهایت مثلا از باب ستر و عفو اسم کسی را نبرده اند یا برده اند و بعد منافقین برداشته اند اینها منافات با اینکه مراد همان معنی ظاهر باشد ندارد و تاویلی که حضرات می خواهند اثبات کنند این مقصودشان نیست هم چنین آنچه تاویلش بعد از تنزیل واقع شده آنها هم به همین نهجست کانه حاصل مطلب از تاویل بعد از تنزیل این است که خبر بدهند به امری که هنوز واقع نشده بعد در وقت واقع شدن بعینه همانطور واقع شود مثلا روم بعد از چند سال مغلوب شد قاسطین و مارقین و ناکتین بعد از چند سال پیدا شدند همچنین ظهور امام و رجعت اموات ماحضین واقع خواهد شد بدون شبهه دیگر حالا آیه مثلا در ظهور امام باشد دیگری غیر از امام بیاید دعوی امامه بکند قطعاً مراد این نیست چنانکه صریح فرمایش ایشان است که در اینجا و در سایر اخبار فرموده اند که مثلاً غائب منتظر امام پسر امام است یا پسر امام حسن عسکری است یا چهارمی از فرزندان امام رضا (ع) است یا دوازدهمی از ائمه است که یازدهمی از فرزندان علی بن ابیطالب باشد و هکذا پس راست است که آن روز روز یوم تاویل است ولی مراد این است که آن روز روزی است که امامی که خبر از ظهورش دادیم ظاهر می شود نه اینکه مراد تاویل اصطلاحی باشد که

لفظ از معنی ظاهرش بیاندازند و در عوض معنی بکنند و همچنین باز از این حدیث شریف ظاهر شد که یوم تاویل اختصاص به آن روز ندارد بلکه روز مغلوب شدن رومهم یوم تاویل بود وقت خروج ناکثین و مارقین و قاسطین هم یوم تاویل بود به جهت اینکه بعضی از وقایع که از پیش خبر داده بودند در آن ایام ظاهر شد و در بحار نقل است از پیغمبر (ص) که روزی به اصحاب فرمودند که بعضی از شما قتال می کند بر تاویل قرآن هم چنانکه من بر تنزیل آن قتال کردم ابوبکر عرض کرد که من یا رسول الله فرمود نه عمر عرض کرد که من فرمود نه بعد فرمود بلکه آن خاصف النعل است و اشاره به علی (ع) فرمود باری و تاویل بعضی هم یوم ظهور قائم عجل الله فرجه و یوم رجعت آباء طاهرینش بروز می کند بلکه از باب اینکه در قرآن خبر ماکان و ما یکون همه هست چنانکه فرمود فیه تبیان کل شیء پس هر آن یوم تاویلی است نهایت آنچه پیش بوده تاویل قبل التنزیل است و آنچه بعد آمده تاویل بعد التنزیل است نهایت بعضی از تنزیل ها واضح تر است [صفحه ۴۰] و ما هم ملتفت می شویم که مطابق با تاویلش هست و بعضی پنهان است در هر صورت که هست در کتاب به ادله که حال در صدد نیستیم و باز از این حدیث شریف ظاهر می شود که محکومات نیز در این آیات که تاویل آنها بعد از تنزیل است و همچنین در اخباری که تاویل آنها بعد از صدور از معصوم است هست چنانکه

در همین آیات که امام (ع) مثل زده است هست پس بطور اطلاق گفتن که همه ی اخبار آینده از تشابهات است صحیح نیست خلاصه اگر در این حدیث شریف به عبرت نظری کنی تلیسات حضرات برای تو ظاهر می شود و ما به جهت اختصار خلاصه ترجمه آن نوشتیم اگر خواهی به بحار رجوع کن و اما آنچه در تبری خود و امثال خود از فسق و فجور می نویسد در حقیقت محتاج به جواب نیست ولی از باب اینکه همچنین گمان نکنند عوام که ما از این حرف از میدان بیرون رفته ایم که جوابی نگفته ایم می گوئیم مراد تو از این تقوی و تقدس و زهد و عقاید صحیحه که به خود نسبت داده چیست مقصود این است که تو در عقاید و اعمال و افعال مثل علما و صلحای مسلمین هستی و در توحید و نبوت و امامت همانطور که علمای مسلمین و مؤمنین می گویند و فضایل آل محمد علیهم السلام را قرار دارند و عمل به شریعت مقدسه پیغمبر (ص) می کنند همانطوری بعینه و نزاع فقط در این است که تو می گوئی امام غائب منتظر با آثار و علامات ماثوره ظاهر شده است و آنها اعتقاد ندارند که همچنین چیزی نیست و خود تو هم می دانی که دروغ می گوئی از همه ظاهرتر و بین تر ملاحظه کن بین چه همه فضائل پیغمبر (ص) و ائمه اطهار را از قبیل معجزات و علوم و غیر آنها شما منکر شده اید محض اینکه بتوانید ادعای امامت برای هر جاهل عاجز بکنید و حال اینکه اعتقاد ما این است که منکر فضایل آل محمد علیهم السلام کافر است و در حدیث فرمودند

والانكار لفضائلهم هو الكفر و همچنین در اعمال شرعیه خودتان می دانید و تصریح هم می کنید که احکام شرع را به کلی منسوخ کرده اید و به خیال خودتان شرع جدید آورده اید پس البته تقوی و تقدس شما بر رسم معمول میان مسلمین که نیست خیلی کار بکنید بیاسائی که خود گذارده اید عمل کنید و آن طور هم نیست و بر فرض هم که باشد این سبب اعتماد و اطمینان مسلمین نسبت به شما نیست چه بسیار که مذاهب باطله داشته اند و در آن راه که می رفته اند سعیها و مجاهده ها نموده اند و نه ثمری به خود آنها بخشیده و نه سبب اطمینان اهل حق به آنها شده است پس عبث خود را زحمت دادی و قلم و کاغذ را صرف کردی اگر مقصود اضلال بی دینهای عالم است که آنها با فسق و فجور خوشتر دارند همان را اظهار بکن اتباع بیشتر می شوند و اگر مقصود اضلال متدینین است و به این اظهار زهد و تقدس دلربائی برای [صفحه ۴۱] آنها می کنی که آنها این قسم زهد و تقدس را نمی پسندند چنانکه دانستی بعد از این انشاء الله در اثنای کتاب ظاهرتر خواهد شد که همه این حرفها یاوه است و حاجت به تفصیل زیاده بر این در مقام نیست و اما آنچه گفته که این جماعت از فساد احتراز دارند و از اصول دیانت ایشان است که ان تقتلوا خیر من ان تقتلوا تا آخر مزخرفاتی که گفته خدا رحم کرده که هنوز زمان بسیاری از ابتدای خروج این مرد نگذشته و هنوز بسا جماعت بسیاری باشند که آن زمان را یاد می دهند که چه فتنه ها

که سر پیا نکرده و چه خونها که نریخت و در صدد قتل چه همه ی خلق از سلطان و علما که بر نیامد حتی در عریضه که به مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه به خط خود نوشته بود مخصوص عرض کرده بود که قشون بردار و به فارس بیا و اسم مرا امر کن که در اذان قرین اسم پیغمبر (ص) و ائمه اطهار ذکر کنند و کاغذ را به توسط ملا محمد علی مازندرانی فرستاده بود و در همان کاغذ بیست غلط در عباراتش نوشته بود و مولای بزرگوار من با ادله و براهین نیره او را جواب فرمود و مخذولا و منکوبا روانه فرمود بلی امروز که الحمدلله خداوند دین اسلام را نصرت فرموده و رؤسای آنها را در عکا محصور فرموده و دستشان کوتاه شده است این حرفها را می زنند و به اصطلاح مستوری از بیچادری است آن روز که در ایران بودند همه کس دیدند که چه مردمان شریر مفسدی بودند و الان دست از شرارت خود بر نمی دارند همه این جانها را می کنند که باز بلکه جماعتی کرد آنها جمع شوند و فتنه و آشوبی سرپا کنند و اگر راست هم بگویند همین دلیل بطلان ایشان است زیرا که صاحب الامر (ص) به ضرب شمشیر زمین را پر از عدل و داد باید بکنند و این جور قتلها که آنها به تاویل می گویند همه وقت بوده و اختصاص به این زمان ندارد چنانکه بعد بیان خواهد شد.

علمای اسلام برهانی بر خاتمیت رسول اکرم اقامه نکرده اند

اشاره

فصل و باز گفته است کلماتی که حاصلش این است که من به جهت فحوص این مطلب در بلاد سیر بسیار

کرده ام و سالها غربت اختیار نموده ام و با علما صحبت بسیار داشته ام و خواسته ام که برهانی اقامه کنند بر امر خاتم انبیاء (ص) با ظهور آن حضرت و یا حجت و معجزه آن حضرت را ثابت بکنند بطوری که شبهات این حزب داخل نشود و با براهین آنها موافقت نکنند و شاهد صدق مدعای ایشان نشود و تا حال نیافته ام مگر آنکه همان برهان صدق دعوی این حزب بوده به طریق اولی و اعظم و اعلی و اقوم و اقوی و چون برای ایضاح مطلب و اطمینان قلب اصراری نمود متهمش می کردند که از این حزب است و بد سلوکی می کردند من هم ساکت شده ولی باطنا توجه قلب زیاده می شد و نار طلب مشتعل تر می گردید تا آنکه گفته و عین عبارتش این است مجملا- می گویند اگر دلیل و برهان نبوت و رسالت سرور کائنات خوارق عادات و معجزات است که مسموع و منقول است و [صفحه ۴۲] معتقدین به اسلام و مدعین به امر سید انام معنعن روایت نموده اند و اول حاد بوده حال متواتر و ضروری شده و غیرهم از ملل قبل که الیوم موجودند منکر و انکار آنها را مناط نمی دانند این حزب هم از صاحب این امر دیده اند و بدون واسطه روایت می کنند و خود دیده و دانسته و فهمیده و اعتقاد کرده اند و از تواتر گذشته نزدشان بدیهی شده و انکار و گفتار آخرین را مناط نمی دانند چه که نرفتند و مجاهده نکردند و دلیل بر صدق مشاهده خود انفاق و ایثار جان و مال خود را ذکر می نمایند و آیه ی فتمنوا الموت ان کنتم صادقین را می خوانند و

اگر احتمال اشتباه برود همین اشتباه را در قبل زیاده از الیوم ذکر می نمایند چه که قبل خوف و طمع بود و مشاعر و مدارکشان بمثل الیوم نبود تا آنکه می گوید و خلاصه کلامش این است که حکم علما بر قتل از عجز ایشان است و دلیل کتاب و سنت و عقل و اجماع و آفاق و انفس است نه ضرب و حبس چرا در این مدت پنجاه سال در یک مجلسی حاضر نشدند و به شرایط مجاهده رفتار نکردند و با حضرات مناظرات نکردند و هکذا از این قبیل سخنان.

جواب از این ادعا

جواب عرض می کنم و لا- حول و لا- قوه الا بالله اما این مطلب که می گوید که با هر کس از علما سؤال و جواب کرده ام در اثبات نبوت خاتم انبیاء برهانی نیاورده که شبهات این حزب داخل نشود و با براهین این حزب موافقت نکنند و شاهد صدق مدعای ایشان نشود اول خود این کلمه را که عین عبارت او است ملتفت بشو که براهینی که علما آورده اند اگر شبهات این حزب که حزب شیطانند داخل آنها شده و آنها را از حیز اعتماد انداخته است چنین دلیلی چگونه شاهد صدق مدعای خود آنها شده معلوم است که خود این بیچاره ها در عقیده ی خود متزلزلند و متمسک به شبهات چنانکه از فحوای کلام او باز مکرر ظاهر می شود که بر یقین نیست و معذکک شیطان او را واداشته که از این راه ضلالت برود و البته راست هم می گوید و ادله ایشان همه اش از شبهات فراهم آمده و یقین هم بر مذهب خود ندارند زیرا که امام (ع) در حدیث شریف می فرماید

فرمایشی که حاصلش این است که محال است که اهل باطل در مذهب خود صاحب یقین بشوند ثانی اینکه این علمائی که اشاره به اینها می‌کنی که نتوانستند دلیلی اقامه کنند که شبهه در آن راه بر نشود حتم نیست که هر طلبه را که تو ملاقات کرده و با او صحبت کرده از عهده‌ی اثبات این جور مطالب بر آید طلاب بعضی هستند که بیش از فقه و اصولی تحصیل نکرده‌اند بلکه این منتهی درجه بسیاری از ایشان است و حتم نیست که هر چه اینجوره علما از عهده اثبات آن بر نیامدند در میانه مسلمین دیگر نباشد کسی که از عهده بر آید چنانکه در میان خود شما هستند جماعتی که همین قدر مزخرفات که تو به هم بافته‌ای و آیات و اخباری چند [صفحه ۴۳] را در غیر موقع ذکر کرده همین قدر کار را نمی‌توانند بکنند و این دلیل این نیست که مثل توئی در میانه آنها نیست همچنین در میانه مسلمین هم جهال هست و متوسطین هستند و علمای بزرگ هم هستند و کی شماها در این زمانها که خداوند مقهور و مغلوبتان کرده توانسته‌اید که در محضر علمای بزرگ با مهارت در این معلوم حاضر شوید و تکلم کنید همین طور ادعای بی‌اصلی می‌کنی که عوام را فریب بدهی و ثالثاً می‌گویم که بر فرض که با اکابر علما هم نشسته و صحبت کرده و دلیلی که شبهه به آن رخنه نکند دست تو نیامده است این دلیل این نیست که علما همچنین دلیلی نیاورده‌اند بلکه این دلیل این است که ذهن تو مغشوش است زیرا که

شرط بزرگ در مقام طلب علم چه مبتلمذ نزد استاد باشد و چه به تفکر کردن باشد این است که انسان ذهن خود را صاف کند و از قواعدی که انس به آن ها گرفته است و عقیده ی خود قرار داده و شبهائی که در ذهن او رسوخ کرده دست بردارد آن وقت در محضر استاد بنشیند و از کلام او منتفع شود تو گمان می کنی همه ی این اشخاصی که با پیغمبر (ص) و ائمه اطهار و انبیاء خدا نشستند و مجادله ها کرده اند و آخر ایمان نیاورده اند همینطور علانیه می گفتند که آخر یقین به حقیقت شما کردیم و شبهات از دل ما بیرون رفت و معذکک ایمان نمی آوریم این حرف را هیچ عاقل نمی زند ولو به مقتضای قول خداوند و جحد و ابها و استیقنتها انفسهم در واقع همین طور هم باشد ولی معذکک در ظاهر همه مثل تو می گفتند و این دلیل این نبود که برهان حقی بر آنها اقامه نشده بود چنانکه بی غرضان هم نظر می کردند و می دیدند که برهان حق است و شبهه در آن راه بر نیست و ایمان می آوردند تو هم اگر می خواهی دلیلی دست بیاوری که شبهه در آن راه بر نشود اول شبهات را از دل خود بیرون کن آن وقت پی دلیل برو چنانکه اگر جیفه در چاه افتاده باشد و تو بخواهی به نرح کردن یا باب خارج که روی آن بریزی این چاه را تطهیر بکنی مادام که جیفه در چاه است هر چند که نرح کنی و آب مجدد از زمین بجوشد باز ملوث به نجاست جیفه می شود و مثمر ثمری نیست اما اگر جیفه

را بیرون آوردی و دور انداختی آن وقت به چند دول معین چاه تطهیر می شود و آب آن مستعمل می گردد پس تو اول جیفه شبها را از دل خود بیرون کن آن وقت از پی دلیل حق برو تا آنکه از آن منتفع بشوی خلاصه اینکه از آن باب که گفتی دلیلی که شبها این حزب داخل بشود اقامه نکردند و اما آنکه می گوئی که بعینه همان دلیلی بر صدق مدعای این حزب قائم می شود جواب از این مطلب به اختصار نمی توان داد و در اثنای مطالبی که ذکر می کند و اقامه ی برهنان می کند مفصلا انشاء الله خواهد آمد همین قدر بدان که براهین صدقی که از برای نبوت خاتم انبیاء (ص) هست هرگز بر صدق مدعای اینها دلالت ندارد و خودشان مفر و معترف به این مطلب هستند چنانکه [صفحه ۴۴] شواهد آن نخواهد آمد و اینجا به دروغ این حرف را می زند که صغفای مسلمین را کول کند آن همه نصوص انبیای سابق درباره آن حضرت و آن همه معجزات و خوارق عادات و علوم و اخلاق حسنه و کتاب و سنت و تسدید و تایید پروردگار درباره ی آن حضرت کجا درباره این مرد راست آمده است و تفصیل همه اینها ان شاء الله خواهد آمد نصوصی که از خداوند و انبیاء و ائمه اطهار به اسم و رسم درباره ی حضرت صاحب الامر هست کجا درباره ی او راست آمده معجزات و خوارق عاداتی که از آن حضرت دیده شده کجا از این مرد دیده شده آن اخلاق حسنه و علوم و کتاب و سنت کجا از این مرد دیده شده مگر مزخرفاتی

که به هم بافته که قاطرچیهای عرب از اینها فصیح تر و بلیغ تر صحبت می کنند و تسدید و تائید خداوند که حجت او را ظاهر کند و برهان او را نیز فرماید و صدق قول او را آشکار فرماید کجا درباره او هست مگر هر که ادعائی کرد و جماعتی گرد او جمع شدند و بدعت او هم میانه مردم دوامی کرد این تسدید خدا است بنابراین بولس ملعون که مذهب تثلیث آورد و تا امروز بر جا است و قوت و شوکت دولتشان هم بحدی است که می بینی این از تسدید خدا است نه والله که خداوند خذلان فرموده و حجت آنها را داحض فرموده است نهاییه چون خداوند خواسته است که اهل باطل را هم مهلتی دهد تا هر کس که از طینت آنها است بسوی آنها برود اینقدر مهلت را از باب استدراج داده است خلاصه که بیان همه این مطالب به تفصیل خواهد آمد و مقصود در اینجا اشاره شده است و اما آنچه عمده مقصود ما است از ذکر عبارت او آن است که می گوید اگر دلیل و برهان نبوت و رسالت سرور کاینات خوارق عادات و معجزات است تا آخر عرض می کنم اولاً خداوند لعنت کند شیطان ملعون را که در این آخر الزمان چه قدر علم هر چیزی را دست آورده و تا چه درجه درصدد اضلال خلق است چون در علم مجادله رسم است که همین که می خواهند با خصم سخن بگویند اول تا یک اندازه تصدیق قول او را می کنند تا اینکه او را رام کنند بعد خورده خورده بنا می کنند قول او را رد کردن مثل

اینکه مارگیرها که می خواهند مار را از سوراخ بیرون بکشند مار به قوتی که دارد خود را به در و دیوار سوراخ می چسباند طوری که بسا هر چه به قوت آن را بکشند بیرون نیاید تا آنکه بسا از کمر دو حصه شود رسم این است که دم او را می گیرند و بیرون می کشند همین که خود را چسبانید قدری دم او را سست می کنند تا او هم قدری آسوده شود خود را سست کند آن وقت قدری بیرون می کشند باز به همین طور تا بیرون آید رسم مجادله هم به همین منوال است و شیطان هم این مطلب را آموخته است بنای او بر این است که یک مرتبه تمام باطلی که در دل دارد عرض نمی کند که مبادا از میدان بیرون روند و کاری از پیش نبرد خورده خورده و ریزه ریزه می کند [صفحه ۴۵] این را که شخص تصدیق کرد باز چیز دیگر می گوید و مؤمن باید هشیار باشد و از همان اول ولو حق بگوید بقول او بگوید اما بقول خداوند بگیرد چنانکه آن ملعون نزد یکی از انبیاء خدا آمد و عرض کرد بگو لا اله الا الله فرمود کلمه حق لا اقولها بقولك کلمه ی حقی است اما من بقول تو نمی گویم خلاصه پس ملتفت باش که این قدر تصدیقی که کلام او موهم است از معجزات و خوارق عادات دروغ می گوید و ابدا در دل او نیست والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و دلیل اینکه دروغ می گوید اول کلام خود بزرگ ایشان است که معجزات را انکار می کند و جزو موهومات می شمرد و عین عبارت بعد

از این از حکایت خود این شخص می آید ثانی اینکه خود این مرد در اوراقی چند اثبات می کند که معجزی غیر از همین آیات نیست ثالث اینکه در همین عبارت ملاحظه کن که چه قسم تضعیف کرده و تشکیک نموده است که می گوید اول احاد بوده حال متواتر و ضروری شده و غیرهم از ملل قبل که الآن موجودند منکر و انکار آنها را مناط نمی دانند همه این الفاظ را ملاحظه کن که محض تشکیک می گوید که خورده خورده تو را از اعتقاد و یقین به آنها بیاندازد حال با وجود اینکه شبهه در این باب نیست که اینها معتقد به معجزات نیستند پس هر چه ادعای معجز درباره بزرگان خود بکنند از ایشان مسموع نخواهد بود و اینها را محض تسویل می گوید که ضعفای مسلمین را حرکت بدهند و آنجا که رفتند به چای و پلو و پول آنها را اغوا کنند اشهد بالله که هیچ منظوری سوای این نیست حال در اینجا چند مطلب باید معلوم شود اول اثبات صحت و صدق معجزات نوعا پس می گوئیم آنچه از روایات و اخبار معتمدین اصحاب ما بر می آید این است که چندین هزار معجزه از پیغمبر و ائمه ی اطهار (ص) و سایر انبیاء خدا (ع) صادر شده است و بر فرض احتمال اینکه بعضی از اینها را بعضی از داسین و کاذبین دروغ بسته باشند ولی در همه اینها دیگر این احتمال نمی رود و از میانه همه اینها اگر یک معجز صحیح و مسلم یقینی معلوم شد ما را کافی است و اگر متعدد باشد که نعم المطلوب غرض این است که ما در صدد

تصحیح کل این روایات عجاله نیستیم همین قدر یکی دو معجز که ثابت شد ما را کافی است پس اگر چه گفتی اول اینها آحاد بوده و بعد متواتر شده و مقصود تو از این حرف این است که یک نفری روز اول از ترس یا خوش آمد مثلا حرفی زده است و سایرین از او شنیده اند و از باب سادگی و قلت مدارک و ضعف مشاعر قبول کرده اند تا آنکه متواتر شده آیا در معجزاتی که کتاب خدا شهادت به وقوع آنها می دهد و خود تو تصدیق می کنی که کتاب خدا صحیح است و لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید در اینها هم شبهه هست که اول آحاد بوده بعد متواتر شده است فرض می کنم که اول یک نفر دو نفر از پیغمبر (ص) شنیده اند و بعد از آنکه شهادت دادند عمر علیه اللعنه [صفحه ۴۶] در قرآن ثبت کرده و این همان است که تو گفتی ولی بعد از آنکه ائمه ما (ص) همه از این قرآن مطلع بودند و تقریر آن را نمودند و تحریفی که در آن شده است آن را بنقیصه و کم و کاست معنی فرمودند و بر آن چیزی زیاده نشده مگر حرفی چند که آنها را هم در اخبار خود بیان فرموده اند با اینکه همین قدر را هم تو منکری چنانکه بعد از این خواهی گفت و به آیه مبارکه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون استدلال بر صحت قرآن و عدم تحریف آن می کنی خلاصه که شبهه نیست در نزد تو و در نزد ما

که قرآن آنچه شهادت دهد البته صحیح است پس این همه که در قرآن از معجزات حضرت ابراهیم و یوسف و داود و سلیمان و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله هست که شبهه در آنها نیست و در ملاء دوست و دشمن خوانده شده و یک نفر ایراد بر آنها نکرده است چیست و حال اینکه در هر مطلبی که می توانستند ایرادی بکنند سعی و کوشش خود را کردند بلکه آن حضرت را مجاب کنند و نتوانستند تو می گوئی که در این بابها ایرادی شده که چرا چنین چیزی فرمودی و حال اینکه چنین نبود و برای ما نقل نشده است عرض می کنم بسیار امور ناقابل تر از این که سؤال و جواب شده نقل شده است و این جوره مطالب که عمده بنای اسلام بر همین هاست سؤال و جواب شده و نقل نشده است با این همه دشمنان که آن حضرت داشته است و با این همه منافقینی که در میانه امت خود او بودند که عزم داشتند خانواده او را برچینند و منکر توحید و نبوت او و امانت ائمه اطهار یکسره بودند اگر به دروغ همچو روایتی که باعث وهن اسلام بود دست می آوردند هر آینه آن را باب طلا می نوشتند چه حکایت است که یک نفر نیامد بگوید که یا محمد کی ابراهیم را به آتش انداختند و برای او برد و سلام شد چرا دروغ می گویی یک نفر نیامد بگوید یا محمد کی آهن برای داود نرم شد که با دست آن را حلقه می کرد و زره می ساخت کی آفتاب را برای سلیمان برگردانیدند چرا جعل

می کنی کی باد بساط او را غدوها شهر و رواحها شهر حرکت می داد کی مرغها همه سایه بر سر او می افکندند کی موسای پیغمبر با عصای خود چنین و چنان کرد و تسع آیات ظاهر فرمود کی عیسی ابرص و اکمه را شفا داد و خبر از غیب فرمود و مائده آورد کی ماه برای تو منشق شد این همه اخبار غیب را که می دهی چرا دروغ می گوئی انصاف بده که ممکن هست این همه معجزات در این کتاب اظهار شود و یک نفر ایراد نکند که ای محمد تو که می گوئی کتاب من لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه این همه اباطیل چیست که در کتاب خود جمع کرده و آن حضرت را مجاب نکند و این حکایت برای ما نقل نشود خواهی گفت که اینها همه را تاویلات هست که آن حضرت فرموده و دروغ هم نیست اما بوضع ظاهر نبوده می گویم تو نگفتی که یوم تاویل یوم ظهور قائم است و کسی که آن را بفهمد مؤمن ممتحن است و او از اصحاب قائم است پس اولاً بقول تو کسی که اهل تاویل باشد اصلاً آن روز [صفحه ۴۷] نبوده بر فرض که معدودی هم بوده اند عامه مردم نبوده اند و خاصه در میانه ی ملل باطله نبوده است زیرا که شما می گوئید که ما مدر گمان بالا رفته بواسطه ی متابعت این مرد و حالا اهل تاویل شده ایم ملل باطله که بودند قطعاً به اعتقاد تو و از این مسلک بوده اند پس آنها حرفی را می شنوند که ابداً با وضع ظاهر درست نیست و بالفرض دروغ محض است و

روحشان پرواز می کند که یک همچو ایراد بتوانند بر پیغمبر بگیرند و همین طور صم بکم نشستند و گوش دادند و جزیه و ذلت و خواری را بر خود گذاردند و از یک نفر فریاد بلند نشد که یا للناس پیغمبر شما دروغ علانیه می گوید و از ما توقع تمکین دارد یا آنکه این فریاد را کرده اند و برای ما خبر نیاورده اند با اینکه جزئیات محاجه ها نقل شده چرا خود یهود و نصاری امروز چنین حرفی نمی زنند که معجزات انبیاء خود را از وضع ظاهر تاویل کنند یا بکلی منکر شوند و قرآن را تکذیب نمایند پس وقتی که نه روایتی از طرق خود ما است که کسی تکذیب قول او را کرده باشد نه از طریق یهود و نصاری و حال اینکه یقین می دانی و تصریح می کنی که اهل تاویل نبوده اند چرا شیطان تو را به این راه واداشته که محض جمع حطام دنیا و مرخصی چهار صباح که توهم کرده منکر معجزات می شوی تو منتهی می گوئی که یهود و نصاری منکر معجزات پیغمبر مایند منکر معجزات پیغمبران خود که نیستند پس معجزه ای است حقیقت هست یقیناً نهایت تو می خواهی اسم حق را بر سر جاهل نادانی بگذاری انکار کرده و دیگر آنکه تضعیف روایاتی که در این باب شده است نمودن و انکار آنها کردن امری است که در هیچ مذهب و ملت روا نبوده بلکه بنای عالم و نظام بنی آدم بر تصدیق ثقات و امانت است و خداوند فرموده یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و فرموده است کونوا مع الصادقین و فرموده است فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقها

فی الدین و لینذرو اقومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و فرموده است و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى و نصله جهنم و ساءت مصیرا و هم چنین آیات بسیار مفید این معنی است و خاصه حدیثی که از حضرت امام رضا (ع) رسیده است در محاجه با راس الجالوت در این باب ذکر می کنم که نزدیک به عین مدعا است در بحار نقل کرده است از آن حضرت که در اثناء محاجه فرمود که رأس الجالوت سؤال می کنم تو را از نبی تو موسی بن عمران (ع) پس گفت سؤال کن امام (ع) فرمود حجت بر اینکه نبوت موسی ثابت می شود چه چیز است یهودی عرض کرد بدرستی که او آورد به آنچه نیاورد آن را احدی از انبیاء قبل از او فرمود مثل چه چیز عرض کرد مثل شکافتن بحر و منقلب نمودن عصا بصورت ماری که سیر می کرد و زدن آن بر سنگ پس چشمه ها از آن جاری شد و بیرون آوردن او دست خود را در حالتی که روشن بود از برای نظر کنندگان و علاماتی که خلق قادر بر مثل آنها نیستند حضرت فرمود راست گفتی که حجت او بر نبوتش این بود که آورد به آنچه قادر نیستند خلق بر مثل آن آیا [صفحه ۴۸] نیست که هر که ادعای نبوت کند پس از آن بیاورد به آنچه خلق قادر بر مثل آن نیستند واجب است از شما تصدیق او عرض کرد نه به جهت اینکه موسی (ع) از برای او نظیری نبود به جهت مکان او از پرونده اش و نزدیکی او از او و

واجب نیست بر ما اقرار به نبوت هر کس ادعای آن را بکند تا اینکه بیاورد از علامه ها به مثل آنچه موسی آورد حضرت امام رضا (ع) فرمود پس چگونه اقرار کردید به انبیاء آنچنانی که پیش از موسی (ع) بودند و حال اینکه نه دریا را شکافتند و نه از سنگ دوازده چشمه جاری کردند و نه دست خود را مثل موسی بیرون آوردند که روشن باشد و نه عصا را منقلب به ماری که سعی کند نمودند یهودی گفت که من خبر دادم تو را که هر زمان که آوردند بر نبوت خود از آیات به آنچه خلق قادر بر مثل آن نباشد و اگر چه بیاورند به آنچه موسی (ع) نیاورد یا آنکه بر غیر وضع آنچه موسی آورد باشد واجب است تصدیق ایشان حضرت فرمود پس چه منع می کند تو را از اقرار به عیسی بن مریم و حال اینکه مردگان را زنده می کرد و کور و پیس را شفا می داد و خلق می کرد از کل به هیبت مرغ پس می دمید در آن پس مرغ می شد باذن الله رأس الجالوت گفت گفته می شود که این کار را کرده و مانده ایم فرمود خیر بده مرا که آنچه موسی از آیات آورد تو مشاهده کرده آیا نه این است که اخبار از ثقات اصحاب موسی رسیده است که او اینکار را کرده عرض کرد بلی فرمود پس همچنین نیز آمده است شما را اخبار متواتره به آنچه عیسی بن مریم کرده است پس چگونه تصدیق کردید به موسی و تصدیق نکردید به عیسی پس یهودی مجاب شد و نتوانست جوابی بگوید حضرت فرمود

و همچنین امر محمد (ص) و آنچه آورد به آن و امر هر نبیی که خداوند فرستاده و از آیات او این بود که یتیم بود و فقیر و راعی و اجیر تعلیم نگرفته بود کتابی را و آمد و شد نزد معلمی نکرده بود بعد از آن آورد قرانی که در آن قصص انبیا بود و خبرهای آنها حرف بحرف و اخبار گذشته و آینده تا روز قیامت پس بود که خیر می داد ایشان را با سزاواریشان و آنچه در خانه هاشان عمل می کردند و آیات بسیار آورد که احصا نمی شود راس الجالوت عرض کرد که صحیح نشده است نزد ما خبر عیسی و نه خبر محمد (ص) و جایز نیست از برای ما اینکه اقرار بکنیم از برای ایشان به آنچه صحیح نشده حضرت فرمود پس شاهی که شهادت داده است از برای عیسی و از برای محمد (ص) شاهد زور است پس یهودی مجاب شد و جوابی نتوانست بگوید تا آخر حدیث شریف که با دیگران سخن فرمود و اگر چه فقره حدیث طولانی بود ولی معذک نقل کردم تا بدانی که همه ملل تصدیق نوع معجز را داشته اند و همچنین در همه ی ادیان بنابراین است که به اخبار موثقین اعتماد می کنند حتی اهل دنیای صرف که هیچ در صدد دینی نیستند اگر بنا باشد به اخبار ثقات اعتماد نکنند اساس زندگی ایشان از هم می ریزد حتی خود شما الآن بناتان بر همین است و الان به ادعای وثاقت و صداقت داری برای من روایات می کنی [صفحه ۴۹] و خداوند در کتاب مجید خود فرموده که چرا بیرون نمی رود از هر فرقه ی

از ایشان طایفه تا اینکه تفقه بکنند در دین و بترسانند قوم خود را هر گاه بسوی آنها بر گردند شاید ایشان بترسند و طایفه در لغت بر یک نفر و دو نفر و زیاده بر همه استعمال می شود پس ملاحظه کن که خداوند بنای ملکش را بر این گذارده است که به اخبار موثقین بگیرند و بنای دین و ایمان و عمل و غیر اینها همه بر این است و ملاحظه کن که تو مردی هستی تاجر و رسولان بسوی تو از نزد شرکاء مکرر می آیند و می روند و اخبار می آورند و بنای تو بر این است که ملاحظه شخص او را می کنی که آیا محل وثوق و اعتماد هست یا نیست دیگر نه سؤال از مذهب او می کنی نه عقیده ی او و اینکه آیا با مذهب تو موافقت دارد یا مخالفت و آیا در میانه شما کلیه دوستی است یا دشمنی است ابتدا ملاحظه اینها نمی شود بلکه شخص او را ملاحظه می کنی که آیا مرد درست قولی است یا بی معنی است حتی در میانه بچه ها یک کسی را می بینی که انسان طبعاً می فهمد که این را خاصه راست می گوید به فلان قرینه و فلان جهت و این از جهت این است که خدا خواسته این مطلب به آسانی از برای خلق معلوم شود تا آنکه نظام امر دنیا و آخرتشان بر هم نخورد زیرا که اگر بنا باشد اعتماد از میان برداشته شود لابد باید انسان خودش به همه امورش رسیدگی کند و یک نفر محال از عقل آن است که بتواند به همه امور دنیا و آخرتش رسیدگی کند پس چاره چیست

جز اینکه به اخبار بگردد نهایت اندک سعی می کند و ثقه امین را از غیر او می شناسد خلاصه که این مطلب واضح است و حاجت به بسط زیاد ندارد و همیشه ایام بنابر همین بوده است و ائمه اطهار (ص) به همین امر فرموده اند و نهی از تشکیک در قول ثقات فرموده اند و اینک ثقاتی امناء مثل علمای ما رضوان الله علیهم که علاوه بر وثاقت عمومی که در میانه ی اهل دنیا و آخرت همه پیدا می شود ایشان صاحب ورع و تقوائی هستند که محال است اقدام بر کذب نمایند و منتهای سعی را از ایشان می بینیم که در کتاب خود جد و جهد می کنند که یک حرف زیاده و کم نکنند که مبادا مشغول ذمه شوند در روایت و وضعی که از مؤلفین و مصنفین سابقهم دست است همین بوده است حتی بنای ایشان بر این بوده است که تا بر صدق و امانه کسی اعتماد نمی کردند و علم و معرفت و دیانت او را نمی دیدند اجازه روایت اخبار را به او نمی دادند و سلسله اجازات ایشان متصل است از الآن تا زمان کلینی علیه الرحمه که در اوایل زمان غیبت بوده است پس چه محل شبهه است این مطلب و نیست این امر مثل امر تواریخ و چیزهای دیگر که از قدیم مانده است که در آنها تصحیفات بی اندازه شده باشد تا بحدی که از درجه ی اعتماد بیافتد بلکه همیشه حفظه داشته و سعیها و کوششها در حفظ آنها نموده اند تا امروز و اگر گوئی که تو خود گفتی [صفحه ۵۰] که دس داسین و تغییر مغیرین در آنها هست گویم

راست است ولی بر گفتم که مخصوص به اصحاب سپرده بودند که همین طور بی پروا به روایات نگیرید بلکه دقت بکنید و صحیح و سقیم را از هم تمیز بدهید و بنای آنها بر همین بوده چنانکه از روایات پیش دانستی پس بدون شبهه یقین عادی بر ایما از این روایات حاصل می شود که چنین معجزات از پیغمبر و ائمه ما (ص) سرزده است ولو بر صحت یکی از اینها خاصه نتوانیم دلیل عملی اقامه کنیم بلکه عاده هم محتمل است که در این یکی تصحیف پیدا شده باشد یا آنکه این یکی مجعول باشد ولی در تمام این اخبار هرگز این احتمال نمی رود و اگر احتمال برود و موجب شک باشد پس حقیقت خداوند بنای ملکش را بر امر بسیار سست بی ثمری قرار داده است و خلقی ناقص و بی حکمت فرموده است العیاذ بالله و اگر تو اعتقادات درباره ی خداوند این است که خوب است دیگر عقب دین نگردی زیرا که خدائی چنین لازم نیست که من متدین به دین او بشوم خلاصه هر چه می خواهم کلام را مختصر کنم هی مطلب شاخ و برگ پیدا می کند و اگر گوئی که ما هم حرفمان همین است و منکر قول ثقات نمی شویم ولی خود ما هم جزو ثقاتیم یا در میانه ما ثقاتی هستند و داریم برای شما روایت می کنیم که این مرد صاحب معجزات و خوارق عادات بوده چرا از ما نمی پذیرد گویم علت شیئا و غابت عنک اشیاء ان ثقة امینی که شنیدی ما گفتیم او آن کسی نیست که حرف خود او را تکذیب کند بعد از آنکه شما به

دلیل و برهان ثابت می کنید که معجزه سوای آیات کتاب نیست آن وقت در اینجا ادعا می کنید که این مرد صاحب معجز است بیا و برو بین البته من قول تو را نمی پذیرم بلکه یقین می دانم که تو مرد مزور دروغگویی هستی و به کلی از درجه امانت و وثاقت در نزد من می افتی اول که اختلاف قول تو باعث تمام شدن اعتقاد من است ثانی منکر هم چنان ضرورتی شده که در میانه مسلمین و یهود و نصاری همه جز بدیهیات اولیه است که همه ی انبیاء صاحب معجز بوده اند و هنوز توقع داری که من به قول تو اطمینان پیدا کنم که نسبت معجز را به این مرد داده این توقع بیجائی است پس با اینکه قول موثقین را ما اعتماد داریم معذک در میانه شما بحول الله یک نفر موثق نیست که اسباب شبهه عاقل بشود و علاوه بر اینها می گوئیم که مطالبی چند هست که بر خود ما مسلم شده و اگر کسی بیاید بر خلاف آنها سخنی بگوید خود این دلیل این است که این سخن بی پا است مثلا اگر تو صبح که آفتاب طالع شده از حجره خود بیرون آئی و بینی که آفتاب پهن است و هوا در کمال روشنی و بدن تو را هم گرم کرد مثلا بعد از آن داخل حجره شوی و دیگری بیاید و بگوید الآن نصف شب است و هوا تاریک و در نهایت سردی نه این است که تو با کمال عقل و هوشیاری خواهی گفت که این شخص یا مجنون شده یا چشمش عیب کرده یا خواب است و در خواب

راه می رود یا محض هزل و شوخی دروغ [صفحه ۵۱] می گوید و اگر از همه ی اینها ایمن باشی خواهی گفت که یقین یک معنی از این حرف غرض او است که منافات با وضع ظاهر ندارد حال امر امامت برای ما امروز الحمدلله مثل آن آفتاب است نسبت به سایه چنانکه امام (ع) فرمود و به این وضع و اینطور که حضرات صحبت می کنند به عینه مثل همان است که آن شخص گفت حال شب است و مسلم در صورتی که احتمال جنون یا اشتباه یا هزل و امثال اینها بدهم که سخنش ابدا محل اعتنا نیست و اگر از اینها ایمن باشم خواهم گفت که یقین این شخص یک معنی غیر از آنچه مقصود ما است قصد کرده و در این صورت هم که مقصود تو غیر از امام ثانی عشر ما باشد که فرزند امام حسن عسکری است بر ما حتم نیست متابعت او زیرا که ما بر خود مسلم کرده ایم به همه ادله که غیر از او کسی امروز واجب الاطاعه نیست خلاصه و اما آنچه بعد از ادعای مشاهده معجزات گفته که دلیل بر صدق مشاهده خود انفاق و ایثار جان و مال خود را ذکر می نمایند و آیه ی فتمنوا الموت ان کنتم صادقین را می خوانند تا آخر نمی دانم اینها چه قدر منجمد و کم شعورند که نامربوطی را که می گویند و ده دفعه جواب صحیح می شنوند باز می گویند و حیا نمی کنند والله این نیست مگر از شعور ایشان و این هم نعمتی است از خدا که همین طور این مزخرفات را بگویند بلکه عقلا بر آنها عبور کنند و

بطلان ادعای آنها را بفهمند اولاً بگوئید بینم که جان بازی و ایثار و نثار کردن کجا دلیل صدق بوده است و مضایقه در جان دادن کجا دلیل بطلان بوده است مگر نبود که امیرالمؤمنین (ع) بارها بر منبر صعود می فرمود و مردم را تحریص بر قتال معویه می فرمود و آنها تقاعد می ورزیدند تا آنکه آن حضرت را ملول کردند و آن حضرت در دعا عرض کرد اللهم انی مللتهم و ملونی و سئمتهم و سئمونی فابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی شرا منی و این تقاعد اصحاب هیچ دلیل بطلان دعوی آن حضرت نبود و دلالتی بر اینکه البته معجزه و آیتی از آن حضرت ندیده بودند در نزد هیچ شیعی نمی کند این همه ی منافقین که در عهد پیغمبر (ص) از جهاد تقاعد می ورزیدند و خداوند در کتاب مجید خود از آنها یاد کرده و مذمت فرموده است هیچ دلالتی بر ضعف حجت پیغمبر (ص) و عدم بروز آیات می کند یا نه خوارج نهروان که دست از نصرت علی بن ابیطالب (ع) کشیدند دلالتش چیست اصحاب سیدالشهداء علیه الاف التحیه والثناء بعد از آنکه حضرت فرمود من در این زمین کشته می شوم فوج فوج از گرد او متفرق شدند مگر معدودی دلالتش چیست آن همه که از قشون ابوسفیان در جنگهای پیغمبر (ص) کشته شدند چه دلالت بر حقیقت ابوسفیان داشت آن همه که از اصحاب جمل و اصحاب معویه و خوارج را که حضرت امیر (ع) به درک فرستاد چه دلالت بر حقیقت آنها داشت خوارج بدبختان طوری بر مرگ خود حریص بودند [صفحه ۵۲] که در بحار نقل می کند از ابی عبیده

که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) یکی از خوارج را طعن زد ملعون پیش می آمد و نیزه به جسد او فرو می رفت تا رسید به صاحب نیزه و او را با شمشیر کشت و می خواند که عجلت الیک رب لترضی این حرص بر کشته شدن چه دلالت بر صدق مدعای خارجی را در این همه که در کربلا حاضر شده بودند به جایزه یک درهم و دو درهم و سیدالشهداء و اصحاب او آنها را کشتند چه دلالت بر حقیقت آنها و یزید و ابن زیاد داشت اگر این حرف را از روی اعتقاد می گوئی باید همه ی این جماعات را که نصرت باطل کردند اهل حق بدانی و بس است تو را که محشور با همانها بشوی و اگر محض قولی است که عوام فریبی بکنی باز هم خداوند تو را به جزایت برساند خلاصه که اینها نه دلیل حقیقت است نه دلیل بطلان مردم اینقدر جانشان در نزدشان بی قابلیت است که یک نزاع جزئی می کنند سم می خورند و خود را هلاک می کنند و مولای من در یکی از رسائل خود که در رد حضرات می نویسد حکایت فرموده که آن سال که امیر تویخانه کرمان آمد و بلوچستان رفت و سیصد نفر از بلوچها را روی یک تلی محصور کرده بود زن و بچه خود را نشانیدند و همه را گردن زدند و بعد از آن نماز به جماعت کردند آن وقت در آن دوران از تل سرازیر شدند و جنگ کردند تا دانه آخر کشته شدند پس این دلیل حقیقت مذهب آنها است و مکرر دیده شده که سنی را بسا بدهان توپ بسته اند

و گفته اند لعن بکن و نکرده تا توپ را آتش داده اند و او را هلاک کرده اند پس اینها دلیل هیچ نیست فرنگیان سرباز را طوری تربیت می کنند که به رودخانه می رسند و فرمان می دهند آنقدر از سرباز باب می ریزد که رودخانه را سد می کنند و عراده های توپ را از روی جسدهای آنها عبور می دهند پس این دلیل حقیقت مذهب آنها است یا از صاحب منصب یا سلطان خود معجزه دیده اند نه والله که شیطان چنان دشمن است با آدمی زاد که به هر حيله هست می خواهد آنها را هلاک کند و او را به این راهها و می دارد تا خود را هلاک کند و اگر این امری بود که آدمی زاد هرگز بالطبع اینکار را نمی کرد حاجت نبود که خداوند در کتاب مجید خود بفرماید و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه پس معلوم است که در طبعشان این حالت هست و خداوند نهی از آن فرموده و اما آنکه فرموده است فتمنوا الموت ان کنتم صادقین مقصود نه اینجوره هاست بلکه مؤمن بسکه از دنیا منزجر است و مشتاق لقای پروردگار آرزوی این مطلب را بسا می کند همچنانکه از توریه نقل است که اولیاء خدا آرزوی مرگ می کنند یعنی مرگ را دوست می دارند و این هم امری نیست که حتم باشد بر همه ی مؤمنین بلکه چه بسیار از ایشان که مرگ را کراهت دارند چنانکه در دعا است که اللهم ان الصادق الأمين (ص) قال انک قلت ما ترددت فی شیء انا فاعل [صفحه ۵۳] کثر دری فی قبض روح عبدالمؤمن یکره الموت و اکره مستاءته پس چه بسیار مؤمنین که مرگ را کراهت دارند و

این دلیل بطلان مذهب ایشان نیست و در کتاب المبین از عوالم روایت فرموده است که داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردی که عیادت بکند او را و او شاکی بود پس از روی مرگ کرد پس فرمود رسول خدا (ص) آرزوی مرگ مکن پس بدرستی که تو اگر نیکوکار باشی احسانی بر احسان خود زیاد می کنی و اگر بدکار باشی پس تاخیر انداخته می شوی تا اینکه طلب رضا بکنی پس آرزوی مرگ مکنید پس بین که علاوه بر اینکه دلیل حقیقت نیست کار خوبی هم نیست و در آیه شریفه که فرموده اند آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید در مقام مباحله است که صدق و کذب به واسطه آن ظاهر می شود و شاهد این مطلب و روایتی است که در برهان نقل می کنید از امام حسن عسکر که از حسن بن علی بن ابیطالب نقل فرمود که خداوند فرمود به پیغمبر خود (ص) که بگو ای محمد به این جماعت یهود که اگر در آخرت یعنی جنت و نعیم آن خالص است از برای شما از دون مردم یعنی محمد و علی و ائمه و سایر اصحاب و مؤمنین امت و اینکه شما به محمد و ذریه او ممتحن هستید و دعای شما مستجاب است و مردود نمی شود پس آرزوی مرگ کنید از برای کاذبین از خودتان و از مخالفیتان پس بدرستی که محمد و علی و ذریه اند و می گویند که ایشانند اولیاء الله عزوجل از دون مردمی که مخالفت دارند با آنها در دینشان و ایشان مستجاب الدعوه هستند پس اگر ای گروه یهود شما هم چنانید که

گمان دارید پس آرزوی مرگ کنید از برای کذب از خودتان و از مخالفیتتان اگر راست می گوئید که شما محقید و مستحاب الدعوهاید بر مخالفین خودتان و بگوئید اللهم امت الکاذب منا و من مخالفینا لیستریح منه الصادقون و لتزداد حججک وضوحا بعد آن صحت و وجبت بعد از آن پیغمبر (ص) فرمود به ایشان بعد از آنکه این مطلب را به آنها عرضه فرمود که احدی از شما این کلمه را نمی گوید مگر اینکه آب دهان او به گلوی او می گیرد و در همان مکان خود خواهند مرد پس یهود گفتند که علمای ما دروغ گویند و محمد و علی (ع) و صدقین اند و راستگویند و جرات نکردند که آن کلمات را بگویند به جهت اینکه دانستند که اگر دعا کردند ایشان مردگان خواهند بود پس خداوند فرمود و لن یتمنوه ابدا تا آخر حدیث شریف حال ملاحظه کنید که جای شبهه هست که مراد از سنی موت سوای مباحله چیزی باشد و اگر به غیر این تفسیر بکنی مصداق فرمایش پیغمبر (ص) خواهی بود که فرمود من فسر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار و همچنین فقد کفرو فقد اشرك دیگر خود دانی و ادعای مسلمانی که می کنی خلاصه و این را هم ملاحظه بکن که اینها روز اول بطمع خامی که شاید اسباب سلطنتی فراهم آید تا چندی اینطورها بتسویلات [صفحه ۵۴] شیطان حرکت کردند و امروز الحمدلله قسمی شده است که به هر وسیله بتوانند جان خود را به سلامت بیرون ببرند چه به لعن کردن چه به تملقات و رشوه ها دادن و پناه به این و آن بردن حتی

به دول خارجه از اسلام و تقیه نمودن سعی می کنند بلکه چند روز آسایش داشته باشند پس حالا به مذهب خودشان ادله بطلان خوب واضح شده دیگر برای چه ادعای بیجا می کنند و از قراری که شنیده ام از عقاید ایشان است که آنها که می میرند یا کشته می شوند بعد از چهل روز پیش بزرگشان زنده می شوند دیگر نمی دانم که چه غم از کشته شدن این روزها دارند خلاصه که بطلان این دلیل که اعظم دلیلهای ایشان است آنقدر واضح است که حاجت به تفصیل ندارد و اما آنکه گفته است که آنها که پیش از این روایت معجزات کرده اند خوف و طمع داشته اند و مشاعر و مدارکشان اینقدرها نبوده و امروز بر عکس است این هم مسلم نیست امروز هم جماعتی هم خوف دارند و هم طمع چون رسم شما بر این جاری شده که از صرف مال به جهت اضلال جهال چندان مضایقه نمی کنید حتی می شنویم که از بلاد دور برای فقرای خود هدایا و تحف می فرستید و مردم هم اینقدر طماع هستند که به جهت طمع مال تملق از یهودی و نصرانی و مجوسی می گویند شما هم یکی مثل آنها همینکه بوئی بردند که چای و پلوی ممکن می شود هر چه بخواهی روایت می کنند و دروغها می سازند و همچنین در اوایل جماعت بسیار خوف هم داشتند که مبادا کار شما بالا بگیرد و قوتی پیدا کنید این بود که احتیاط کار خود را داشتند تا آنکه خداوند همه شما را ذلیل و مقهور و مغلوب کرد و بسیاری از مردم آسوده شدند و پی کار خود رفتند و جماعت قلیلی که طینتشان خبیث

بود گرد شما ماندند و اما بالا رفتن مشاعرشان حاجت با دعا نیست همین بس است که از کمال جهالت و نادانی دعاوی باطله و ادله سخیفه شما را قبول می کنند انشدکم بالله ای مسلمین این از عقل است و شعور که امری که میانه ی یهود و نصاری و بت پرست بلکه زنان و مردان بی عقل مشترک است که بسیاری از ایشان مضایقه از جان دادن و قتل نفس خود عمدا نمی کنند این را انسان دلیل حقیقت و بطلان بگیرد و برهان صدق بشمرد و انشدکم بالله این مزخرفاتی که یک بیچه طلبه خیلی بهتر و فصیح تر و بلیغ تر می نویسد اینها را معجز به پندارد و خود را اسیر و ذلیل دست هم چو احمقی بکند اگر ترقی مشاعر و مدارک به این است ارزانی خود آنها باشد ما را همان سادگی های قدیم خوش است که گفته اند ما شیخ نادان کمتر شناسیم یا علم باید یا قصه کوتاه و اما آنکه آرزو کرده که کاش علما در یک مجلس حاضر می شدند و این طایفه را هم حاضر می کردند و مجادله می کردند تا حق به دلیل و برهان ظاهر شود نمی دانم این مصنف کیست و از سنش چه قدر گذشته اگر چه بعضی بخود میرزا [صفحه ۵۵] حسینعلی نسبت داده اند ولی از وضع دور است که مال خود او باشد مگر اینکه عمدا این قسم نوشته باشد که معلوم نشود از خود او است به هر حال که دور از خواب بیدار شدند این کارها در همان اول که خود میرزا علی محمد زنده بود و هنوز بنای شرارت نگذارده بودند مکرر شد و مجالس بسیار بر

پا شد و با او صحبتها کردند و جز مزخرفات از او چیزی نشنیدند و بطالان او بزودی العقول همه ظاهر شد حتی دو نفر از شاگردان ملای زیرک خود را نزد مولای بزرگوار من فرستاد که یکی ملا- محمدعلی مازندرانی باشد و یکی ملا- صادق خراسانی و معلوم است که کسی را که اختیار کرده برای دعوت مثل مولای من در نزد او چه قدر معتمد بوده اند و هشیار و زیرک بلکه قطعاً از خودش زیرک تر بودند زیرا که این مسلم است که معایب کارها و اقوال و نوشتجات او را همین چند نفر طلبه مفسد که گرد او را گرفته بودند دایم درصدد اصلاح بودند و الا خودش احمق بود و بشرکار خود درمانده بود و آنها نمی گذاشتند که دست از فتنه بردارد خلاصه که این دو نفر را فرستاده بود و سوره نازل کرده به خط خود هم نوشته بود و با ملا محمد علی فرستاده بود و امر کرده بود که قشون بردارند و به فارس بروند و حکم بفرمایند که اسم او را در اذان قرین اسم خدا و رسول کنند و در همان یک سوره بیست غلط بود و مولای من همان را عنوان کتابی فرمود و شرح نمود و غلطهای او را واضح کرد و ملا محمد علی را مخذولاً منکوباً روانه فرمود و هم چنین ملا صادق خراسانی را که فرستاده بود با چند سوره بر سبک قرآن و چند دعا بر سبک صحیفه سجادیه و چند خطبه بر سبک نهج البلاغه و اینها را اسباب معجز خود قرار داده و مولای من اعلی الله مقامه در مجلسی

عام او را حاضر کرده و امر فرمود که کلام طرفین را بنویسند تا صورت مجلس رساله شود و نوشته شده و الآن موجود است و بطلان آنها در آن مجلس بر عوام و خواص ظاهر شد و او هم از کرمان رفت خلاصه که مصنف کتاب دلائل العرفان یا دور از خواب بیدار شده خبر از جایی ندارد یا آنکه عمداً تجاهل می کند شاید اسباب پیش رفتی برای کارشان باشد و غافل از این است که یریدون لیطفوا نور الله بافواهم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و لله الحجه البالغه فلو شاء لهداکم اجمعین دیگر شما هر چه زبردست باشید در مجلس عام در حضور مسلمین خاصه با حضور حضرت شهریارى بهتر و پاکیزه تر از آنچه در کتابهای خود در گوشه امنی با حواس جمع می نویسید نمی توانید سخن بگوئید و اگر می توانید چرا دست نگاهداشته و از ثبت کردن در کتاب مضایقه می کنید که نفعش هزار مرتبه بیش از صحبت مجلسی است معذک الحمد لله علی الائه و له الشکر علی نعمائه هر یک کتاب که از شما بیرون آمد جوابی مقرون به صواب مشمون به ادله کتاب و اخبار آل الله اطیاب (ص) نوشته می شود [صفحه ۵۶] که همه اولی الالباب از آن بهره می برند ولو خود شما منتفع نشوید ان فی ذلک لذکرى لمن کان له قلب اذ القى السمع و هو شهید و انما یتذکر اولوالالباب و ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور و امثال اینها از آیات بینات و لو شما ایمان نیاورید حکمه بالغه فی اتغنی النذر

و ما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون.

از اعجاز این گروه جان دادن بر سر ادعایشان است

اشاره

فصل گفته است باری می گویند اگر برهان خوارق عادات سماعی از هزار و سیصد و ده سنه قبل است حال از این حزب که جان بر صدق مشاهده خود می دهند بشنوند و قبول کنند و اگر چنانچه خوارق عادات معجز کافیه بالغه باقیه نیست و علت یقین و اطمینان و ترقی مشاعر و مدارک و تقرب الی الله نخواهد بود که ممکن نیست سنگ ریزه که جواهر شد و یا سوسمار که تکلم نمود به اطراف عالم فرستاد و نشان داد چه که همیشه این زنده و ناطق نخواهد ماند و آن در تغییر و تبدیل و اگر به خلاف عادت زنده و ناطق بماند از کجا همان سوسمار است و از چه راه این نطق تربیت و تعلیم نیست و هم چنین آن اگر سنگ ریزه باشد معجزه اش چیست و اگر جواهر اعجازش از چه راه و اگر متصل در تغییر و تبدیل است افسانه و ملعبه و جمعیت اطفال و حوضه ی درویشان لازم آید و آنگهی خلق عالم که به طلب دنیا از خدا دور مانده و به مجیت ذهب از مذهب مهجور شده اند اگر مشاهده کنند سنگ ریزه جواهر شد و سوسمار نطق نمود فوراً تصدیق و اذعان کنند و بجان طواف نمایند چنانچه دیده و شنیده ایم که به طمع کیمیا چه اغنیا که فقیر شدند و چه نفوس که از ما یملک بخیال و هم گذشته و با این همه ممتنعات همه اینها حکایات و مسموعات است حال هم استماع نمایند و قبول کنند.

جواب

جواب عرض کردم گول ادعای اعجاز او را نخورید که اینها منکر همه ی اینها هستند مگر آیات کتاب

را که به خیال خود اثبات می کنند و آیات هم که رفتن و آمدنی حاجت ندارد همه جا از این مزخرفات پهن است و همه کس می بیند و مال امر هر کس به هر جا هست به آنجا می رود خلاصه والله محل تعجب است که چگونه تسفیه عقول مردم را می کنند علاوه بر اینکه خود را تسفیه کرده اند و آنها برای خود اسباب ریاستی می چینند و مطلبی در نظر دارند که بلکه به آرزوی خود برسند عجب از سایر مردم است که عبث گرد آنها بر می جهند و عیش از سخنان مزخرفات آنها می کنند ای مرد تو که در هر حال باید مطلع باشی چرا مطیع آنکس که اهل طاعت است نمی شوی که خود را افسار کرده دست اینجوره اشخاص از خدا بی خبر می دهی و حال اینکه در این میان سودی به تو نمی رسد جز دو ندکی و زحمت خلاصه اما کلمات اولش که اجمالاً- سابق بر این جواب داده شد و اما عیوبی که برای معجزات شمرده اما آنکه گفته است که اینها معجزه کافیه بالغه باقیه نیست و باعث ترقی نفوس نمی شود و نمی توان آنها را به اطراف عالم فرستاد و برای زمانهای بعد هم مفید نیست زیرا که همیشه زنده نمی ماند می گوئیم اولاً که ما منکر اعجاز قرآن نیستیم چنانکه سابق گذشت و بعد از [صفحه ۵۷] این هم خواهد آمد حال اگر با وجود اینکه خداوند معجزی مثل قرآن به پیغمبر خود (ص) عطا فرماید که بمرور ایام کهنه نشود و همیشه باقی باشد و در هر مکان نیز میسر باشد بردن آن و اقامه حجت پروردگار در همه جا

بشود و معذلك كله علاوه بر قرآن معجزاتی چند مثل انطاق حصی و سوسمار و غیر اینها به او عطا فرماید آیا در این نقصی است بر پیغمبر (ص) که نباید پیغمبر خدا متصف به این صفات و آراسته به این کلمات باشد یا آنکه نقصی نیست نهایت بخیال واهی تو حاجت نیست و همان قرآن کافی است اگر شق ثانی را اختیار می کنی و می گوئی که حاجت نیست و ما به همان قرآن قناعت داریم می گوئیم که پس عیبی هم در این نیست که پیغمبر صاحب معجزات دیگر هم باشد نهایت تو مدعی هستی که حاجت نیست و از نفس خود خبر داری از دیگران که خبر نداری شاید دیگران باشند که اکتفا به قرآن نکنند و معتذر به این شوند که ما عنادی با حق نداریم نهایت قرآن را نمی فهمیم و حجت خدا بر ما به واسطه قرآن تنها تمام نمی شود و ما محتاجیم به اینکه مثل انطاق حصی معجزی بینیم والحق که راست هم می گویند زیرا که فهمیدن اعجاز قرآن امری نیست که به محض سماع برای هر کس ممکن شود بلکه علوم بسیار می خواهد تا اینکه انسان این مطلب را بفهمد حتی به عربی دانستن این مطلب معلوم نمی شود بلکه به صرف و نحو و معانی بیان و منطق این مطلب معلوم نمی شود بلکه به فقه و اصول و کلام و حکمت ظاهری این مطلب معلوم نمی شود آخر انصاف بده اینقدر احاطه به عبارات و علوم و حکمتها که در میانه ی خلق معروف هست می خواهد که انسان بفهمد که این از همه بالاتر است و احدی مثل این را نیاورده یا

نمی خواهد عبرت بگیرد از این مطلب که علمای بزرگ و صاحبان تصنیف و تالیف و فصحا و بلغا خواسته اند که بیان اعجاز قرآن را بکنند بسیاری از ایشان نتوانستند بیانی بکنند که محل ایراد نباشد چنانکه مجملی در مقدمه اشاره کردیم پس وقتی که علما به آن بزرگی حیران شوند که اعجاز این چه حکایت است عوام و جهال چگونه این مطلب بزرگ را به این آسانی می فهمند و به آن قناعت می کنند و اگر گوئی که پس بنابر اعتقاد تو قرآن کافی نیست می گوئیم که قرآن کافی هست و معجزه بالغه است ولی معذک نیست امری که هر جاهل نادان به محض شنیدن اعجاز آن را بفهمد انصاف بده که اگر کسی در حضور جمعی از علماء و غیر ایشان که قرآن را من البدو الی الختم ضبط نداشته باشند مثل غالب مردم زیرا که آحاد مردم پیدا می شوند که اینقدر حافظه دارند که همه ی آن را حفظ کنند ولی عامه مردم امرشان اینطور نیست در حضور ایشان کسی آیه ی قرآن را تلاوت کند و عمدا یا سهوا و نسیانا آیه را غلط بخواند نه هم چنان غلط فاحشی که هر صاحب عربیتی بفهمد بلکه لفظی را به لفظ صحیح دیگر تبدیل کند آیا این جماعت که نشسته اید همه ملتفت می شوند که غلط خواند [صفحه ۵۸] یا نه و حال آنکه قطعا آنکه خوانده است عبارت را از حد اعجاز خارج کرده است چه اگر آنهم معجز باشد پس مثل قرآن آوردن کاری سهل است و یقینا آنکه او خوانده معجز نیست و بیچاره ادعای نبوتی هم ندارد حال اگر فهمیدن اعجاز قرآن

امری است که به این سهولت و زودی ممکن می شود چرا این جماعت علما غلط آیه را ملتفت نمی شوند بلکه اگر در قرآنی که پیش روی خود می گذارند و می خوانند غلطها باشد به این آسانی یقین به غلط بودن آن نمی کنند تا رجوع به قرآنها صحیح بکنند پس فهمیدن این مطلب به این آسانها که تو خیال کردی نیست مدتها باید زحمت کشید تا یک چیزی ملتفت شد آن وقت که شنیده همه عاجز شدند و اقرار به عجز کردند در آن زمان موافق حدیث شریف سخن وری در میان ایشان شهرت تامه داشت و اسباب افتخار بود و هر یک قصیده که می ساختند می آوردند و به دیوار خانه کعبه می آویختند که مردم بیایند و ببینند و تعجب کنند و جماعت بسیار دایم سعیشان در این باب بود آن حضرت که قرآن را آورد فوراً اهل فصاحت و بلاغت آنها دیدند که مثل این نمی توان آورد و دیگر آن هم که اهل علم نبودند به عجز آنها با وجود عناد و لجاج و تایید و تسدید خدا یک وقتی ملتفت شدند که معجز است نه اینکه هر بدوی جاهل نادان که بیچاره از پشت سر گوسفند یا شترش آمده عبورش به مدینه یا جای دیگر که آن حضرت تشریف داشته افتاده است به محض که آیه قرآن می شنود از این می فهمد که این معجزه است نه والله به این آسانها فهمیده نمی شود بلکه اگر از غالب اهل علم سؤال کنی طوری که ملتفت مسئله نباشد که عبارت قرآن فصاحت و بلاغت اش بیشتر است یا عبارت نهج البلاغه قطعاً عبارت نهج البلاغه را ترجیح می دهد زیرا که نمی فهمند کیفیت

را و حال اینکه آن حضرت به این خطبی که قرائت فرموده تحدی نفرموده و ادعای اعجازی نکرده است و قطعا درجه کلام حضرت امیر (ع) به مرتبه قرآن نیست بلکه سایر کلمات خود پیغمبر (ص) هم که علی الرسم سخنی می فرمود به مرتبه قرآن نیست و آنها را جزو معجزات خود نشمرده اند و عامی نادان بلکه متوسطین بلکه علمای خیلی ماهر اگر بنا باشد بصرف علم و حدت مشعر خود تمیز این مطلب را بدهند نخواهند داد مگر به همان وجه که اشاره به آن کرده ایم که بعد از آنکه ما دیدیم پیغمبر تحدی فرموده و احدی از فصحا و بلغا که همه دشمن او بوده اند مدعی این نشده اند که ما مثل آن را می آوریم و اگر آورده بودند و چهار نفر اهل خبره تصدیق آنها را کرده بودند البته خبر آن به ما می رسید زیرا که امری بسیار بزرگ است و مکتوم نمی ماند علاوه که در صورت امکان پس نعوذ بالله کذب پیغمبر ظاهر می شود و خداوند کذب کاذب را پنهان نمی گذارد پس همین که بما خبر نرسید معلوم است که همچنین چیزی نشده و این قسم فهمیدن و [صفحه ۵۹] دانستن امری نیست که به محض شنیدن آیه میسر شود حال آیا می گویی که پیغمبر (ص) در همچو موردی باید به این مرد بدوی بفرماید که برو بگرد تا عجز کل را بفهمی یا آنکه معجزی فورا اظهار بکند اولی است هیچ عاقل شبهه نمی کند که اگر فورا معجزی اظهار بکند که فهمیدن عجز کل از آوردن مثل آن سهل باشد اولی است پس مثل انطاق حصی و ضب یا ناقه یا

غیر آنها در مثل موقع از کمال حکمت است و البته رسولی که مظهر کمال پروردگار است مثل آن را باید داشته باشد و اگر بگوئی که چرا برای آن کسان که بعد می آیند نباید اینگونه معجزات بروز کند و حال آنکه در میانه آنها هم هستند جماعتی که از قرآن به سهولت نمی فهمند جواب می گوئیم که تو که می گوئی و ما هم می گوئیم که قرآن معجزی است که برای اهل هر زمان مفید است به چه نحو می گوئی آیا می گوئی که همه ی قرآن را به ظاهر از زبان پیغمبر می شنویم که چنین چیزی نیست یا از زبان امام به حق می شنویم که این هم نیست یا ملئکه پروردگار بر هر یک یک ما نازل می شود و قرآن می آورد که این هم نیست و بر فرض محال چرا معجز پیغمبر است معجز خود آن شخص باشد که ملک بر او نازل شده چنانکه پیغمبرانی که معجزات شبیه به هم داشته اند هر یک برای اثبات نبوت خود داشته اند و شبیه هم نیست که این طور نیست پس قرآن که به ما و تو می رسد و نبوت خاتم را ثابت می کند به چه نحو است نه این است که چون مردمان ثقه امین دست بدست این قرآن را آورده اند و به ما رسانیده اند فهمیده ایم امر سایر معجزات هم به همین منوال آنها را هم مردمان ثقه امین به ما خبر می دهند و از آنها می فهمیم حقیقت پیغمبر را منتهی حرفی که تو در این مقام ادعا کنی این است که بگوئی قرآن را بعد از آنکه آوردند از خود این در عصر خودم می فهمم که مثل و

مانند ندارد می گویم عقلا مانعی از این هست که کسی شبهه کند که امروز به واسطه اختلاط عرب و عجم و رومی و فرنگی و هندی و غیر اینها عرب از فصاحت و بلاغت قدیم محروم مانده اند چنانکه محسوس است که در عراق عرب زبانی سخن می گویند که می توان گفت که در ده کلمه آنها یک کلمه صحیحه که لغت و صرف و نحوش درست باشد باقی نمانده باز بالنسبه اهل حجاز چون قدری دورتر بوده اند کمتر مغشوش شده آنهم اگر درست ملاحظه کنی می بینی که بیشتر کلماتشان رومی است باز بالنسبه اهل بادیه آنها که کمتر معاشرت دارند بهتر سخن می گویند و اینها هم که معلوم است از قدیم جزو فصحا و بلغا نبوده اند چه جای حالا که هر چه باشد باز مختلط شده و به این جهت امروز در میانه خلق نیست کسی که عربی فصیح بلیغ که هیچ شائبه عجمه در آن نباشد سخن بگوید چنانکه خود دیده ایم که علمای عرب امروز وضعی سخن می گویند که ابداء موافقت یا قواعد عربیت ندارد چه جای جهال ایشان و چه جای سایر مردم پس این است که امروزه نیست کسی که به فصاحت قرآن سخن [صفحه ۶۰] بگوید اما در آن زمان که همه سعیشان در تکمیل این علم بوده و ابداء اختلاط نداشته اند شاید که جماعت بسیار بوده اند که مثل قرآن سخن می گفته اند و خبر آنها به من نرسیده تو بگو ببینم که به کدام دلیل عقلی به این مطلب که پیش هم نبوده کسی که مثل آن را بیاورد یقین می کنی و بر فرض که کسی باشد که دلیل عقلی بتواند

اقامه بر این مطلب بکند عامه که بهره از دلیل عقل ندارند و جمیع آنچه می فهمند باید از راه سمع و نطق باشد آنها از کجا پی به این مطلب می برید که سابق بر این هم کسی مثل قرآن نیاورده است انشدکم بالله ای مسلمین غیر از این است که چون مردمان ثقه امین که ایمن از کذب ایشان هستیم بما خبر داده اند که از آن زمان که پیغمبر (ص) قرآن را آورده تاکنون احدی از آحاد با کمال سعی و کوشش نتوانست مثل آن را بیاورد و چون این مطلب را دانستیم و یقین کردیم فهمیدیم که قرآن معجز است و ایمان آوردیم اینک همان مردمان ثقه امین که آن روایت را کرده اند و روایت معجزات را هم کرده اند اگر این مطلب قبول نمی شود آن مطلب هم قبول نباید بشود بلکه روایت نیاوردن مثل قرآن شهادت نفی است و روایت معجزات شهادت اثبات و این به مراتب اقوی از اولی است چنانچه واضح است پس عامه مردم اعجاز قرآن را از کجا بفهمند و اگر بگوئی چنانکه می گوئید که چون مردمان ساده و کم شعوری هستند روایتشان در باب معجزات مسموع نیست گویم معجزات محسوسه که از قبیل مبصرات یا مسموعات است فهمیدن آنها مشکلتر است یا امور معقوله عالم و امر قرآن در حقیقت معقولات است و اگر گوئی که صرف روایت اینکه نشنیدیم کسی مثل آنرا آورده باشد از مسموعات است می گویم آن ساده لوحی که گول بخورد در روایت معجزه در این باب هم ممکن است که گول بخورد چهار نفر زیرک گرد او را بگیرند و بگویند قرآن معجز است

و احدی مثلش را نیاورده فوراً گول می خورد چنانکه بلا تشبیه الآن بنای خودتان بر این است که عوام خود را گول می کنید که هیچ کس مثل اینها نگفته و حال اینکه هزار مرتبه بهتر از اینها گفته اند و عار دارند از اینکه عبارت خود را پهلوی عبارت شما بگذارند خلاصه مطلب این است که شبهه در معجز بودن قرآن نیست ولی وقتی که درست ملاحظه کنی می بینی که راه فهمیدن اعجاز آن از برای عامه بر حسب عادت از طریق اخبار متماتست لا غیر بلکه همین امروز هم از همین راه می فهمیم و الا- یکنفر از تمام روی زمین به چه منوال خبردار می شود پس اگر آخر مال همه به این است پس هر چه در باب قرآن می گوئی در باب سایر معجزات هم بگو و عوام بیچاره را به شبهه میانداز و اگر کمال فهم و ادراک تو اینقدر است که اصل این معجزات را بر پیغمبران عیب می گیری در حقیقت شکلی از این سخن می خندد و حاجتی بجوابهم ندارد الا- اینکه از باب اینکه هر کلامی را جوابی است می گوئیم که اگر منظور این است که خود این اعمال اعمال قبیحه ای است که از پیغمبران خدا شایسته نیست سر بزند بعینه مثل [صفحه ۶۱] همین اعمال یا نظیر آنها در افعال خداوند موجود است خداوند حصی را منقلب به جواهر فرموده است و همه جواهر است که در عالم هست از همین خاکها از نوع حصی است مکون شده است و همچنین خاک را خداوند انطاق فرموده زیرا که انسان را از خاک آفریده و او را انطاق نموده است پس

این نوع اعمال افعال خدائی است و اگر بر خدائی که منزله از جمیع عیوب است اینها عیب نیست اگر بنده ی را هم مفتخر فرماید و صفت خود را به او عنایت کند و قدرت خود را در او بگذارد البته عیب بر بنده نیست بلکه کمال حسن است و تو ای نادان نظر می کنی به اعمال شعبده باز آن که در عملشان واقعیت نیست و همه اش به ترد دستی یا چشم بندی است و می بینی که این اعمال را عقلا چندان مستحسن نمی شمزند گمان می کنی که اعمال انبیا و اولیا هم از همین قبیل است و هیئات که از این قبیل باشد بلکه تمام آنها در واقع نفس الامر همان قسم است که اظهار می کنند و شان آنها اجل از این است که مثل ساحر کاری بکنند و حال آنکه خداوند می فرماید و لا یفلح الساحر حیث اتی و تو این مطلب را انکار نمی توانی بکنی که ایشان ساحر نبوده اند نهایت از کمی ادراکت همچون گمان کرده که راهی برای این جور اعمال سوای سحر و شعبده نیست و حال اینکه قدرت خداوند را کم شمرده و عظمت او را کوچک کرده و از حوصله خود افزون تر چیزی فرض نکرده و ما قدروا الله حق قدره و الأرض جمیعا قبضته یوم القیمه و السموات مطویات بیمنه سبحانه و تعالی عما یشرکون و در اخبار اهل بیت (ع) شاهد این معنی بسیار است که آل محمد (ع) دست خداوند هستند و در کتاب مجید است که ان الذین یتابعونک انما یتابعون الله یدالله فوق ایدیهم و همچنین و مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و خدا

را با پیغمبر (ص) تعارفات و سمیه به یواقعیست نیست و واقعا و حقیقت دست ایشان دست خداست که بالای دستهاست و مغلول هم نیست قالت الیهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان نیفق کیف یشاء پس آیا تو می گوئی که قدرت پروردگار عاجز از این است که مثل سوسمار را به سخن در آورد یا سنگ ریزه را جواهر کند یا انطاق نماید اگر قدرت خدا را اینقدر می دانی که اول برو تحصیل معرفت خدا را بکن و آن وقت در صدد این مطلب برآی و تمام این مطلب بعد انشاء الله خواهد آمد عجاله مقصود این است که بلا شبهه این عیب نیست بر پیغمبران خدا که چنین کاری بتوانند بکنند بوجهی که واقعیت هم داشته باشد و از قبیل سحر و شعبده هم نباشد بلکه کمالی است و تو در اثنای کلامت مدح اهل زمان را می کنی که صنایع را تکمیل کرده اند و کارهای غریب از ایشان سر می زند و حال اینکه همه اینها به اسباب ظاهری است و چیزهایی که تجربه ها دست آورده اند از طبایع چیزها که خداوند این طبایع را [صفحه ۶۲] در اشیاء گذارده است و خلق بطول تجربه خورده دست می آورند و قدرت ظاهریه برابر از صنایع حاصل می کنند پس چه نقصی است بر پیغمبران خدا که بدون معونت اسباب ظاهریه از این قبیل اعمال از ایشان سر بزند و حال اینکه ملائکه خداوند که جمیع امور ملک بر دست ایشان جاری می شود به فرمان آل محمد (ع) هستند و روح القدسی که عقل کل است و موافق اخبار و آثار

جميع امور عالم بر دست او جارى مى شود و خداوند بطور اطلاق خطاب به او فرموده كه به تو امر مى كنم و به تو نهي مى كنم و به تو عطا مى كنم اين روح القدس مؤيد ايشان است بلكه طوع فرمان ايشان و در هر شب قدر بر ايشان نازل مى شود و آنچه خداوند خواسته باشد اول و با خطاب مى فرمايد بعد او منجوم و ساير ملك مى رساند كه همه اينها مضامين اخبار است پس اگر به فرمان همين روح جميع امور طبيعى عالم جارى مى شود چه ضرر دارد كه همين روح از زبان ظاهرى پيغمبر (ص) سخنى بگويد به امر پروردگار و هر چه خواسته باشد جارى بكند و چه نقصى است بر آن حضرت در اينكار والله كه در اين آخر الزمان خلق به واسطه مهلت و استدراج پروردگار جرى شده اند و هر مزخرفى را به هر خيال كه بخواهند مى گویند اين جماعت بعد از آنكه خواستند كه ادعاى امامه و نبوت بكنند و ديدند كه هيچ كمال از براى ايشان نيست و نتوانستند خود را از آن درجه كه هستند بالا ببرند اين است كه سعى دارند بلكه آل محمد عليهم السلام از مقام خودشان پائين بياورند بلكه بتوانند اسم ايشان را بر سر خود بگذارند و هيئات كه دستشان به دامان جلال و كبريائى آل محمد (ع) برسد يا بتوانند ايشان را از حد خود پائين بياورند و مثل آنها شده است مثل آن كل خورى كه كل را از ترازوى شكر فروش مى ربائيد و مى خورد هر چه كل منجورد از شكرى كه براى او مى كشيد كم مى شد و هيچ ضرر بر شكر

فروش وارد نمی آمد این جماعت هم به این سخنان می خواهند آل محمد را از درجه خود پائین بیاورند و خود را به ایشان بچسبانند هی به آن درک اینها پائین تر می رود و دامان جلال آل محمد علیهم السلام از ایشان دورتر می شود و هیچ نقص بر ایشان وارد نمی آید گر جمله ی کاینات کافر گردند بر دامن کبریا نشیند کرد باری عرض این است که این نقصی نیست بر ایشان که مصدر افعال الهیه باشند و اگر گوئی که این عمل فی حد نفسه نقص نیست ولی در مقام اعجاز شایسته نیست چنانکه ظاهر بعضی از کلماتش این است که می گوید ممکن نیست سنگ ریزه که جواهر شد یا سوسمار که به تکلم در آمد به اطراف عالم فرستاد و نشان داد چه که همیشه این زنده و ناطق نخواهد ماند و آن در تغییر و تبدیل تا آخر آنچه گفته و این کلمات قدری بی ترتیب است و شباهتی به کلمات مرشدش می دهد زیرا که صرف اطراف عالم فرستادن محتاج بحیوای ابدی نیست بلکه ماندن و دیدن اهل هر زمان حیوای ابدی می خواهد [صفحه ۶۳] و تو ذکری از آن در اینجا نکردی خلاصه که چون مطلب معلوم است در صدد این بیانهای نیستم مقصودش این است که چون همیشه این سوسمار مثلا زنده نیست ممکن نیست که اهل هر مکان و زمان او را ببینند و از این مطلب ما را جوابهاست اول آنکه مسلم است که قرآن معجزه بزرگ آن حضرت است و او باقی و دایم و به اهل هر مکان هم می رسد ثانی همانکه عرض کردیم که اگر درست ملاحظه کنی فهمیدن

اعجاز قرآن هم برای عامه مردم ممکن نیست مگر به روایات که از قول روات ثقه امین انسان بفهمد که در هیچ جا و در هیچ عصر مثل آن را نیاورده اند و وقتی که اینطور شد امر قرآن با سایر معجزات برای جهال و عوام علی السوی می شود و همانطور که برای من خیر آوردند که مثل قرآن کسی نیاورد خبر می آورند که انطاق حصی و ضب هم فرمود ثالث اینکه سلمنا که سوسمار ناطق را نشود بهر جا برد و برای هر زمان نگاهداشت ولی معذکک این عیبی نیست برای پیغمبر که هم چنین آیتی هم علاوه بر آیات کامله داشته باشد و این مخصوص باشد به همان کسی که خدمت او رسیده و آیت را مشاهده نموده است و حتم نیست که پیغمبر (ص) که مبعوث می شود نسبت به همه ی اهل دوی زمین و اهل همه زمانها بحسب ظاهر یک قسم رفتار فرماید و به همه به یک قسم ابلاغ نماید و ترقی مشاعر و مدارک خلق به یک قسم حاصل شود چنانکه در عبارت بعد از این انشاء الله جواب از این مطلب خواهد آمد و در این مقام همین قدر را می گوئیم که بدون شبهه امر آن کسان که شرفیاب از خدمت ایشان می شوند با سایر مردم فرق می کند حتی آن آنی که خدمت او می رسیدند تا آن آن که دور می شدند و به خانه های خود می رفتند فرق می کرد و مکرر عرض می کردند که یا رسول الله ما همین که خدمت شما می رسیم علایق ما از دنیا قطع می شود و زاهد در دنیا و راغب به آخرت می شویم و همینکه به

خانه های خود می رویم و استشمام اهل و عیال و اولاد را می کنیم باز قلوب ما قسمی می شود و می فرمود که اگر شما همیشه به آن حال باشید که پیش من هستید هر آینه ملائکه با شما مصافحه می کنند خلاصه سخن این که قطعا امر حاضرین و غائبین از جهات بسیار فرق می کند و یک علتش همین است که آنها این قسم آیات و علامات را هم می دیدند و ما از این فیض محروم مانده ایم و به محض شنیدن باید ایمان بیاوریم و از همین باب است که آن کس از ما که سعادت ایمان را دریافت فضل او از آنکس که در درجه ی خود اوست از سابقین بیشتر خواهد شد چنانکه حضرت پیغمبر (ص) فرمودند یا علی و اعلم ان اعظم الناس یقینا قوم یكونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی (ص) و حجب عنهم الحججه فامنوا بسواد فی بیاض زیرا که اثر شنیدن بقدر دیدن نیست چنانکه در حدیث این مطلب را فرمودند و شاهد از عمل موسای پیغمبر آوردند که خداوند در طور به او وحی فرمود که بنی اسرائیل بعد از بیرون آمدن تو به واسطه ی سامری گمراه شدند و گوساله پرستیدند و موسی یقین داشت [صفحه ۶۴] که وحی خداوند صدق است و معذکک چندان متغیر نشد همین که آمد و دید که چه کرده متغیر شد فالقی الالواح و اخذ برأس اخیه یجره الیه خلاصه پس اثر دیدن از شنیدن به مراتب بیشتر است و اهل آخر الزمان که به شنیدن این طور متاثر می شوند به دیدن البته بیشتر متاثر می شوند خلاصه مطلب آن بود که چه بسیار فیوض و

خیرات برای حاضرین میسر است که غائبین از آنها محرومند و این از جهت این است که امر ابلاغ رسل هم امر طبیعی است و بر وضع عادت روزگار است اگر چه ایشان صاحب خارق عادت هستند ولی از خوارق عادات همین قدر ابراز می دهند که احقاق حق خود را بفرمایند از اینکه گذشت سایر امور بر وضع عادی روزگار است و حتم نیست که نسبت به همه خلق یکسان باشد چنانکه پیغمبر (ص) که تشریف آورد اول اظهار امر خود را در مکه فرمود و در شار بلاد خیری از آن حضرت نداشتند و معجزی هم که اظهار فرمود که بقول تو منحصر به قران است فقط برای اهل مکه قرائت فرمود و شار مردم خبری از آن هم نداشتند بعد خورده خورده خبر او به اطراف مکه رفت و ذکر معجز او مثلا در آنجاها شد خورده خورده به سایر بلاد خبر رفت و آیه نازل شد که از هر قومی طایفه بیابند و تفقه در دین بکنند و برگردند و قوم خود را انداز بکنند شاید بترسند پس همه این امور بر وضع عادت بود من جمله امر معجزاتهم بر وضع عادت بوده است به این معنی که خود معجز اگر چه خارق عادت است ولی رسیدن آن به هر قومی بر وضع عادت است نه بر خلاف عادت پس از این قبیل معجزات مثل انطاق حصی و سوسمار رسیدنش به غایبین به همین نهج است که ملاحظه می کنی بما رسیده و اگر پیغمبر خدا بنا باشد که بر غیر وضع معتاد به تبلیغ بفرماید و هدایت خلق و تکمیل مشاعر ایشان

را بنمایند پس همین طور یکمرتبه خلق را منقلب کند و بر صراط مستقیم وا دارد چه حاجت به این است که مقاسات انذال داشته باشد پس بنا بر معتاد است و معتاد همین است که جاری شده و توقع غیر از اینها بی جاست و باز تتمه این بیان در محل خود خواهد آمد غرض این است که میسر نبودن بردن ضب به اطراف عالم ضرری بر نبوت آن حضرت نمی رساند و بنا بر همین هست و حاضرین هم سرافراز برؤیت این معجز می شوند و سایر هم محروم می مانند بلا تشبیه و استغفر الله خود تو می گوئی در دعوی خودت که مردم بروند و ببینند اگر حال حاضر با غائب فرق نمی کند چه حاجت به رفتن است خلاصه و اما آنکه گفته است و اگر به خلاف عادت زنده و ناطق بماند از کجا همان سوسمار است و از چه راه این نطق تربیت و تعلیم نیست گویم ای مرد از خدا بترس و مزخرف مگو و شاید یک علت اینکه اینگونه معجزات را عمومی قرار نداده اند همین شبهات تو و امثال تو است اما آن روز اول که اعرابی سوسمار را از بیابان صید می کند و در آستین خود پنهان می کند که از برای خود او و دیگران شبهه نیست که این سوسمار ناطق نیست و تعلیمی هم نگرفته لهذا پیغمبر خدا ابا نفرمود [صفحه ۶۵] از اینکه آن را به نطق در آورد زیرا که محل شبهه نیست اما بعد از آن زمان که پیغمبر خدا می داند مثل تو موسوسی پیدا می شود که بگوید این آن سوسمار نیست و از هزار و سیصد سال

تاکنون چه طور می ماند و ممکن است این را به تعلیم اینطور ناطق کرده باشند لهذا از این قبیل معجزات را باقی و دایم قرار نداد پس بین که حجه خداوند چه طور تمام است و کامل که بر زبان خود تو جواب تو را می فرماید که حکمت پروردگار منکر نشوی و دأب پیغمبر و ائمه اطهار (ص) این بوده است که معجزی که ممکن باشد کسی در آن شبهه بکند و محل احتمال باشد نمی فرمودند چنانکه شخصی به حضرت امیر (ع) عرض کرد که من در مقام خود می ایستم و عزم می کنم بر اینکه از جای خود حرکت نکنم شما مرا به قوت اعجاز از جای خود حرکت داده پیش بخوانید فرمود اینکار برای من سهل است ولی محتمل است که کسی بگوید تو در باطن با من موافقت کرده در آمدن و این از قوت من نیست ولی تو از من بخواه که من این درخت را از جای خودش حرکت دهم تا محل شبهه نباشد او هم ملتفت شد و قبول کرد و حضرت درخت را پیش خواند و آمد خلاصه که بنای ایشان در معجزات بر این نیست که چیزی که محل شبهه است قبول کنند این است که باقی گذاردن مثل سوسمار ناطق اگرچه بر ایشان سهل و آسان است اما به جهت همین اشتباهات باقی نمی گذارند با اینکه همین شبهه هم از عین مکر و حيله است سوسمار طوطی نیست که بتوان به تعلیم آن را ناطق کرد و طوطی هم که ناطق می شود پیدا است که صرف صوتی است که از دهان او بیرون می آید و ابدا تعقل در

آن نیست اما سوسمار به آن وضع که سخن می گوید مثل کسی است که نفس ناطقه به او تعلق گرفته باشد پس بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول علاوه بر اینها که اگر حکمت خدا بر این جاری بشود که مثل سوسمار ناطق را باقی بگذارد ممکن هست که آنقدر از آثار و علامات با او بگذارد که احدی شبهه نکند که این همان است که رسول خدا به اعجاز ناطق فرموده است و همچنین است امر در باب سنگ ریزه و جواهر حال که حکمت بر این جاری نشده که مثل اینها باقی باشد که ما در صدد رفع شبهه تو بر آئیم ولی اگر خداوند بخواهد که آنها را باقی بگذارد با آثار و علاماتی که هر ذی شعور به قصد که وضع اینها از عادات خارج است و البته معجز است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ممکن هست مگر همان سنگ ریزه که ناطق باشد در هر مجلس و محفل که همه کس علانیه ببینند و بشنوند معجز نیست و محل شبهه است خلاصه که کلمات یاوه پشت سر هم می گویند و عوام بیچاره را گول می زنند و من سبقت له من الله الحسنی از این سخنان گول نمی خورد و اما آنکه گفته اگر متصل در تغییر و تبدیل است تا آخر در حقیقت محتاج به جواب نیست و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم کسی که ادعای اسلام می کند [صفحه ۶۶] اینگونه سخنان زشت نسبت به پیغمبران خدا نمی گوید نیست والله مگر عداوتی که در دلهای خود با آن بزرگواران دارند

که اینگونه استهزاء می کنند و غافل از قول خداوند که می فرماید انا کفیناک المستهزئین پس جواب این کلمه را خداوند خود بر دست ملئکه غلاظ شداد خواهد داد مثل همه کلماتش ولی مسلمانان بدانند که کارهای پیغمبران حقه بازی نیست که واقعیتی نداشته باشد و جمیعش به تائید روح القدس است و بعینه مثل اینکه سایر امور عادیه عالم واقعیت دارد آنها هم همه واقعی است نهایت واقعیت هر چیزی بوضع خاصی است که ما آگاه نیستیم باری و اما آنچه گفته که خلق عالم بطلب دنیا از خدا دور و به محبت ذهب از مذهب مهجور شده اند اگر مشاهده کنند سنگ ریزه جواهر شد تا آخر مزخرفات ای مرد اگر واقعا طالب هدایتی که مجاهده در راه خدا بکن تا خداوند تو را هدایت کند و اگر طالب نیستی که این همه جان کندن برای چه چیز همین طور هیچ دینی را بخود مگیر مثل همه بی دینهای عالم خلاصه اما انطاق حصی و سوسمار را که چه دخل به این مطلب دارد که مردم طالب دنیا هستند و به این سبب شیفته دنیا می شود نهایت یک مرتبه این عمل را دیده اند و دانسته اند که پیغمبر بر حق است و هر که خواسته ایمان آورده و هر که نخواستہ نیاورد و اما سنگ ریزه که جواهر شد این الاف الوفی نبوده است که همه خلق عالم به این واسطه غنی و صاحب مال بشوند نهایت خواسته اند به یک نفری عطائی فرموده اند و چه ضرر در این است که پیغمبر خدا (ص) که به همه ی قسم خلق را هدایت فرموده جمعی را به زور بخشش و

عطا رو به خود کند علاوه بر اینکه این وضع بخشش خاصه پیغمبران است که از جانب خداوند مبعوث می شوند و قطعا آن کسی که حقیقت اهل سعادت است بعد از آنکه این وضع را مشاهده کرد چنان مقبل به ایشان و معرض از ما سوی می شود که یک سره دنیا را ترک می کنند چنانکه مروی است که فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا (ع) قدری اکسیر با خود داشت که در مقام حاجت بکار برد وقتی ملاحظه کرد که موالی او به سخنی گذران می کنند با خود خیال کرد که چه بهتر از این که این اکسیر را بر قطعه مسی طرح کنم و صرف معیشت موالی خود کنم و چنان کرد و قطعه طلائی خدمت ایشان آورد و هر یک از موالی و عیبی بر آن طلا گرفتند تا اینکه دانست که همه ی آن علم را دارا هستند بعد از آن حضرت امیر (ع) پای مقدس خود را به زمین زد و زمین شکافت و سبیکه های طلا ظاهر شد که روی هم ریخته فرمود تو هم اگر می خواهی با ما باشی طلای خود را بیانداز روی اینها او هم انداخت و از دنیا اعراض نمود چنانکه فضلش معلوم است خلاصه که آن کسی که اهل سعادت است بعد از آنکه چنین معجزات دید از دنیا معرض می شود و همه ختام آن در نظرش خار می شود نه اینکه بطلب دنیا می افتد و آنکه اهل سعادت نیست که حاجت به این معجزات ندارد به همان سلطنت ظاهر و اوضاع دنیوی و غنایم هم مغرور [صفحه ۶۷] می شود و به همین سبب بسیاری از خلق به

نفاق ایمان آوردند بلکه عمدا رسول خدا (ص) به بسیاری کرامتها می فرمود تا آنکه اقبال کنند و خداوند اسم این جماعت را در کتاب مجید خود مؤلف قلوبهم فرموده و آنها جماعتی بودند که توحید را قبول کردند ولی معرفه ائمه را حاصل نکردند و مخصوصا سهمی از صدقات برای ایشان قرار داده که تالیف قلوب ایشان بشود و پیغمبر (ص) در یکی از غزوات که غنایم بسیار دست آمده بود به همین جماعت مؤلفه قلوبهم مثل ابوسفیان بن حرب و امثال آن آنقدر عطا فرمود که از حوصله ها بیرون است و بعضی از مؤمنین ضعیف حسرت می خوردند و آن حضرت به ایشان فرمود که میل دارید به شما هم بدهم و شما هم مثل آنها باشید قبول نکردند و به همان عطای کم خورسند شدند و بعضی از اغنیا هم بودند که باز طمع دامن گیر آنها بود و می گفتند جنگها را ما می کنیم و پیغمبر (ص) صدقات را به دیگران می دهد و آیه درباره آنها نازل شد و منهم من یلمزک فی الصدقات فان اعطوا منها رضوا و ان لم یعطوا اذا هم یسخطون خلاصه و فواید این مطلب و حکمتهای آن بسیار است یکی اینکه مثل این جماعت اگر خودشان ایمان حقیقی پیدا نکنند شاید اولاد ایشان که در حوزه اسلام نشو و نما می کنند مؤمن شوند و فایده دیگر اینکه از این قبیل مردم لازم است که گرد اهل حق جمع شوند و به طمع مال نصرت کنند حق را و اگر کشته هم بشوند فدای سر مؤمنین که هستند چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده *جاهد الکفار و المنافقین و*

در حدیث شریف فرمودند که نزول آیه اینطور بوده که جاهد الکفار بالمنافقین یعنی به منافقین با کفار جنگ کنید و آنها را اسیر و سنگر بلای خود قرار دهید خلاصه که این مرد با این همه ادعا از حکمت‌های پروردگار بسی غافل است و این است که عیب می‌گیرد بر پیغمبران و بی‌خبر است که امر به این آسانی که گمان کرده نیست آه اگر از پس امروز بود فردائی و البته هست [صفحه ۶۸] شمرده اند و مولای بزرگوار من روحی فداه جواب از این مطلب به تفصیل فرموده است و با دلیل و برهان ثابت فرموده که اینها جزو محالات نیست و همه ممکن است و بعد از بیانات ایشان در حقیقت شایسته نیست که این ناچیز در صدد بیان بر آید ولی چند کلمه به جهت اینکه اشکال در این مقامهم بی جواب نمانده باشد عرض می‌کنم که در مثل داخل کردن دنیا در بیضه با حفظ صورت هر یک که فرموده است این نشدنی است راست است و نقصی هم به این واسطه بر قدرت خداوند وارد نمی‌آید و علت آن آنست که مانع نفوذ قدرت پروردگار اگر چیزی است که از جانب غیر او است و در حیطه تصرف او نیست و نمی‌تواند آن را بر طرف کند این نقص قدرت خداست ولی اگر این امری است که خداوند خود قرار داده و از کمال قدرت و حکمت اوست که اینطور است و الانهم که اینطور قرار داده باز در حیطه تصرف او است و بمحضی که خواسته باشد او را منقلب می‌کند و هر چه را در

هر جا بخواهد قرار می دهد چنانکه حضرت امیر (ع) می فرماید لیس لشی منه امتناع و لا له بطاعه شی انتفاع پس چه نقصی بر قدرت او است و اشاره به این مطلب هست فرمایش حضرت عیسی (ع) آن وقتی که شیطان از آن حضرت پرسید که آیا پرورنده تو قادر هست بر اینکه زمین را داخل در بیضه کند و زمین را کوچک نکند و بیضه را بزرگ نکند حضرت عیسی (ع) فرمود وای بر تو بدرستی که خدای تعالی وصف کرده نمی شود بعجز و کیست قادرتر از کسی که لطیف کند زمین را و بزرگ کند بیضه را خلاصه سخن این است که خود خداوند به حکمت بالغه خود قرار داده است که آسمان با وجود بزرگی داخل بیضه با وجود کوچکی نشود نه اینکه این یک امری باشد و خود قدرت پروردگار سبب آن نشده باشد مثل اینکه خداوند خود میان سردی و گرمی و تری و خشکی غیر اینها مضاده قرار داده است چنانکه فرمود بمضادته بین الأشياء عرف ان لا ضد له و فرمود ضاد النور بالظلمه والضيء بالبهيم حال اگر عین نور با عین ظلمت جمع نمی شود این از نقص قدرت خداوند نیست بلکه همین به قدرت او است و خداست که بعضی را حد بعضی قرار می دهد و بعضی را به بعضی منع و دفع می نماید و لولا- دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع خلاصه سخن این است که این مطلب سبب نقص قدرت نیست چنانکه تو اگر به یک دست دست دیگری را از کار معینی منع بکنی پس آن دست که ممنوع شده سبب

سلب قدرت از تو نشده است بلکه خود توئی مانع و خود توئی معطی باری پس آنچه را که خداوند خود بحکمت بالغه خود ضد و نقیض قرار داده با یک دیگر جمع نمی شوند حال باید ملاحظه کرد که در این جور امور که مذکور می شود چه ضدیتی هست که سبب عدم تعلق قدرت شده است و چه گمان می کنی از اینگونه اخبار که می شنوی مثلا سنگ ریزه را که جواهر کرده اند آیا با حفظ صورت حجریت غاسق آن را جواهر صافی شفاف قرار داده اند که چنین چیزی کسی نگفته ولی بعد از آنکه صورت حجریت را از او دور کردند و ماده او که ضدیتی با صورت جواهر [صفحه ۶۹] ندارد آن را مصور به آن صورت کردند مانعی از آن نیست و می شود و اما در مثل انطاق حصی و سوسمار اگرچه صورت آنها از آنها بکلی گرفته نشده بلکه همان صورتهای اول است ولی تغییر جزئی را به چه دلیل می توان منع کرد مثلا دهان سوسمار را اندک تغییر که قابل تکلم بشود بقوت اعجاز بدهند چه مانع از برای ایشان است و همچنین در حصی ممکن است که حرکتی بقوت اعجاز در آنها احداث کنند که از آنها اصواتی شبیه بکلمات خارج شود یا آنکه مثلا یکی از ارواح ملئکه را امر کنند که تعلق به آنها بگیرند و نطق کنند خلاصه سخن این است که قطعا این جور امور که واقع می شود از آن وجه مضاده که فرمود هذا مما لا یكون از آن وجه البته نیست ولی از وجهی است که امکان دارد خواه امکان حقیقی یا امکان

نسبی که یعنی امکانیتی که در ماده هست بدون صورت یا در صورتها است بالنسبه بظهورات نازله خودشان مثلا صورت کوزه را از گل می گیرند و اگر بخواهند آن را منقلب کنند و کاسه کنند باید آن را به کلی برگردانند آن وقت بصورت کاسه بسازند ولی اگر کوزه سفید را بخواهند منقلب کنند و سبز کنند دیگر برگرداندن بکل لازم نیست و خود این کوزه امکان هر دوی اینهاست خلاصه مطلب این است که کسی نگفته که ایشان مثلا با حفظ صورت حجر غاسق آن را جواهر قرار می دهند که تو محال می شوی بلکه از آن وجهی است که شدنی است و برای کسی که قدرت پروردگار در او جلوه کرده است همه اینها بسی سهل است چه شده است که در سایر ملک مکرر می بینی حیواناتی که خلق الساعه هستند مثل جعل و امثال آن یا تغییراتی که در حیوانات مثلا به اختلافات جزئی که در هوا حادث می شود فوری حادث می شود مثلا مکرر دیده شده است که به محض اینکه هوا منقلب می شود و اندک باران و رطوبتی پیدا می شود خاصه در صورتی که هوا گرم باشد و بخارات متصاعد شود مکرر دیده شده است که فوراً مورچه ها از سوراخ خود بیرون می آیند و هر یک دو بال بسیار بزرگ دارند که دو همسر خود آنها است از حیث طول و عرض و بنای پرواز راهی گذارند ساعتی می گذرد هوا آرام می گیرد همه اینها بالهانشان می ریزد و همان که بوده اند می شوند پس از این قبیل تغییرات فوری در خلق خداوند بسیار است و در حدیث شریف آنجا که بیان خلقت و

مدت آن را فرموده اند امام (ع) می فرماید آنچه حاصلش این است که خداوند قادر بود که خلق را بی مهلت خلقت فرماید ولی چون خواسته که خلق عبرت بگیرند و معرفت حاصل کنند اینطور خلقت فرموده خلاصه و تو گفתי قدرت تعلق به محال نمی گیرد و خدا و خلق همه باید بگوئی زیرا که حدیث خاصه در قدرت خداست و خلقهم که به طریق اولی از عهده امر محال بر نمی آیند پس اگر در افعال خدا می بینی که چگونه امور فوریه را بدون اسباب ظاهریه جاری می کند پس اگر پیغمبر خدا هم از این قبیل امور جاری بکند نقلی نیست [صفحه ۷۰] و اگر ملتفت حکمت باشی می بینی که اگر در امور جزئیة جایز باشد در امور کلیه هم جایز است پس اگر در قدرت خدا محال نیست که مورچه در یک ساعه بال بیرون بیاورد و طائر بشود البته محال نیست که آدمی هم بال بیرون بیاورد و طیران نماید زیرا که وجه اشکال که به نظر تو آمده همه از یک باب است و همچنین سایر تغییرات و عجب است که مردم در امور طبیعی خودشان و چیزهائی که خداوند قوه آن را در خودشان گذارده منکر نمی شوند همینکه امر به انبیاء و اولیاء می رسد منکر فضل ایشان می شوند مثلاً اثر چشم عیان را ملاحظه می کنی که چه قسم آثار عجیبه و غریبه علانیه دیده می شود و خداوند در کتاب مجید خود ذکر آن را فرموده و پیغمبر (ص) و اهل بیت در اخبار خود فرموده اند حتی به این لفظ که اگر بنا بود چیزی بر قدر سبقت بگیرد هر آینه اثر

چشم سبقت می گرفت و این مطلب هیچ محل اشتباه نزد هیچ عاقل نیست و دیده شده است که در یک ساعت زنده را می میراند و شتر را بدیک می رساند حال اگر گفته بشود که پیغمبر خدا را همچو قدرتی است که مرده را زنده می کند تعجب می کنند و دیده شده است در عیانین اعادنا الله من شرهم که مثل اینکه صیاد آهو را به تیر می زند او به چشم می اندازد حتی دیده شده که می گوید کدام یک از آهوان را می خواهید همین که نشان داده اند گفت بدوید که حرام می شود و دیده شده که سنگ بسیار بزرگ را به یک نظر ریز ریز کرده و اینها در نزد مردم غریب نیست و اگر از پیغمبر خدا امر غریبی نقل کردند انکار می کنند و این از حکمت خداست و از تمامیت حجت او که اینجوره امور را نشان مردم داده که انکار فضل انبیا و اولیا نکنند ولی این مردم تا جائی که دخل به دین و ایمان ندارد هر چه بگوئی می پذیرند همین که اسم دین میان آمد شبهات و شکوک شان بسیار می شود همه از این است که در امور طبیعی شیطان در صدد نیست که القاء شبهه کند ولی دین را می خواهد از دست ایشان بگیرد این است که از این قبیل مزخرفات می گوید باری و چون در هر مقام از این قبیل سخنان واهی دارند و امید از پرونده خود داریم که در مقام القاء حق را بفرماید و جوابی شافی از شبهات داده شود حاجت نیست که در یک مقام بیش از این پافشاریم در خانه کس است یک حرف

بس است همین قدر ملاحظه کن که ما بعون الله هر چه می گوئیم از مدلول فرمایشات اهل بیت سلام الله علیهم بیرون نمی رویم و او برای خود هر مزخرفی که می خواهد می گوید و حال اینکه فرمودند که لا رأی فی الدین انما الدین من الرب امره و نهیه والسلام علی من اتبع الهدی فصل گفته است و چون خدا عالم و قادر و هادی است باید معجزه که به صاحب امرش عنایت می فرماید ما بین اعلم علما را جهل [صفحه ۷۱] جهلا و نزدیک و دور مشرف و مهجور و بینا و کور اگر طالب شوند و به شرایط مجاهده قیام نمایند یکسان باشد و کل بتوانند تمیز دهند و عارف شوند و یقین کنند و خلاف ذلک معجزه تمام بالغ کامل نخواهد بود و حال آنکه نبی نبی است بر عالم و جاهل و مشرف بحضور و دور از مظهر ظهور و باید حجت و ما بین کل مساوی باشد و کذلک اگر نفسی طلب دیدن خارق عادتی نمود و ایتان شد باید از برای کل ایتان شود زیرا که ترجیح بلا مرجح باطل است ایمان او را می خواست و ایمان دیگری را نمی خواست یا اینکه دیگری را از این فضل محروم نمود برای اهل مکه معظمه و مدینه منوره آورد باید برای اهل سایر مدن و قری و ممالک اخری هم بیاورد بلکه باید برای بعد زمان خود بگذارد و این هم محال است و اگر اهل عالم بتوانند مجتمع شوند و در طلب معجزه متفق گردند و در این وقت تعیین معجزه با خلق است و این هم ممتنع پس تعیین

معجزه با خداست و این من حیث الایتمیت و اکملیت و اعظمت و اشرفیت منحصر است به آیات و کتاب تا آخر که بعد انشاء الله ذکر می شود جواب اولاً- در این مقام بیانی لازم است از باب مقدمه که اگر حقیقت آن را ملتفت بشوی جواب از همه این مزخرفات داده می شود و آن این است که خداوند عالم جل شانہ ذاتی است یگانه بی همتا که ابدا اقتضای امری در ذات او نیست زیرا که اقتضا چنانکه اهل عربیت می دانند فعل قبول است یعنی قبول قضا کردن و کیست آنکس که بر خداوند قضائی جاری کند و او قبول فرماید و به عبارت دیگر اقتضا کردن امری از امور از لوازم صورت است چنانکه محسوس است که بعد از آنکه خداوند آتش را صاحب اینصورت خاص فرمود اقتضای سوختن نمود و آب را بعد از آنکه صاحب صورت آبی کرد اقتضای رفع عطش کرد و همچنین هر صاحب صورتی در ملک اقتضای امری مناسب همان صورت می کند که غیر از آن از او بر نمی آید و اگر در عامه خلق این مطلب را ملتفت نمی شوی در آلات صنایع ملاحظه کن که نجار مثلاً اره را برای بریدن تحصیل می کند و متک را برای سوراخ کردن و تیشه را برای تراشیدن و رنده را به جهت صاف کردن ملاحظه کن که اگر هر یک از این آلات را بجای دیگری استعمال کنند انکار مخصوص که از او می خواهند از او بر نمی آید با اینکه ماده همه این آلات را که ملاحظه کنی همان فولاد است و همان است که بصورتها در آمده اما با

وجود این از یک جامی برد و از یک جا می تراشد و از یکی سوراخ می کند و از یکی صاف می کند و این از جهت این است که این خاصیتها همه متفرع بر صورتها است و اقتضای بریدن و تراشیدن و غیر آنها از صورتها است و صورت چنانکه علانیه می بینی امری است که بدون ماده نمی ایستد و اگر بخواهی اره داشته باشی بدون اینکه صورت اره را روی ماده مثل فولاد یا شبیه به آن گذاشته باشی امری است محال و نخواهد شد پس هر جا که اقتضای امری پیدا شد البته صورتی منشاء این اقتضا شده است و هر جا که صورتی پیدا [صفحه ۷۲] شد البته بر روی ماده گذارده شده حال اگر ذات یگانه خداوند صاحب اقتضا شد البته صاحب صورت خواهد بود و اگر صاحب صورت شد ماده هم خواهد داشت و اگر چنین شد مثل خلق مرکب می شود و حادث می گردد و محتاج می شود به کسی که اجزاء او را فراهم بیاورد و اینکه فرمودند خلق الله آدم علی صورته از برای این معنیها است که منافات با توحید ندارد از همه آنها واضح تر آن است که مرجع ضمیر آدم (ع) است که شخصی به کسی گفت قبح الله وجهک و وجه من یشبهک و پیغمبر (ص) شنیدند و به او فرمودند که چنین مگو که خلق الله آدم علی صورته یعنی این شخص که به او و شبه او فحش گفتی به صورت آدم است و آدم است شبیه او و فحش تو به آدم می رسد و معنی دیگران است که در حدیث دیگر فرمود که این

صورتی است مخلوق که خداوند او را محض تشریف به خو نسبت داده مثل اینکه کعبه را خانه خود خوانده به هر حال که در نزد هیچ موحد شبهه نیست که ذات خدا را صورتی نیست زیرا که صورت از لوازم ترکیب است و با احدیت پروردگار درست نمی آید و خداوند در کتاب مجید خود فرموده که قل هو الله احد و فرموده است که لیس کمثله شیء و اگر او را صورتی باشد پس همه اشیاء از این جهت مثل او خواهند بود خلاصه و فعل پروردگار و مشیت او چون اول چیزی است که خداوند او را در عرصه مخلوقات آیت تعریف خود قرار داده است چنانکه فرمود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و اول چیزی است که خداوند او را به خود او خلقت فرموده و سایر خلق همه را به او خلقت فرموده چنانکه فرمود خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه پس اول آیتی است که در میانه موجودات به جهت شناسائی خود قرار داده است و البته باید در میانه مخلوقات آیت بساطت و صورت نداشتن پروردگار باشد اگر چه هیچ خلقی بدون صورت نیست اما مشیت پروردگار صورت او بی صورتی است یعنی صورت کلی مبهمی از برای او است که خصوصیت ابدأ در او نیست این است که در حدیث فرمودند که لا کیف لفعله کما لا کیف له پس این است که از برای او کیف مخصوص یا کم مخصوص یا جهت یا رتبه یا مکان یا زمان یا سایر اعراض هیچ یک بطور خصوصیت نیست و به دلیل دیگران

چیزی که مصدر سوختن است فقط صورتی مانند صورت آتش دارد و آن چیزی که مصدر سرد کردن است فقط صورتی مانند آب می خواهد و هکذا اما آن چیزی که مصدر سردی و گرمی و تری و خشکی است صورتی می خواهد که خصوصیت هیچ یک از عناصر از برای او نباشد هم چنین فصل پروردگار که مصدر جمیع خلق هزار هزار عالم است ابتدا خصوصیت در او نیست حتی خصوصیت عطا یا منع از برای او نیست که یک جلوه او عطا است و یکی منع پس اگر خاصه او صورت عطا بود منع از او سر نمی زد و اگر خاصه او منع بود عطا از او سر نمی زد ولی او است فعل مطلق پروردگار که بر حسب سؤال هر کسی با او رفتار [صفحه ۷۳] می نماید چنانکه خداوند می فرماید ادعونی استجب لکم و می فرماید اجیب دعوه الداع اذا دعان و می فرماید قل ما یعنوبکم ربی لولا دعاؤکم خداوند هیچ اعتنا به شما ندارد اگر دعای شما نباشد پس هر امری را که قابلیت خلق اقتضا نمود خداوند عطا می فرماید و هر چه طلب نکرد نمی دهد و از همین جا بفهم حقیقت جواب آن اشکال را که در فصل پیش داشتی که امر محال صورت نمی گیرد پس از عجز خداوند نیست که امر محال موجود نمی شود ولی محال خودش مسألت وجود از خداوند نمی کند و بیضه مرغ به جهت کمی ظرفیت سؤال اینکه آسمان و زمین در شکم او جا بگیرد نمی کند و هر ظرفی جا دو عالم به اندازه گنجایش خود از عطای پروردگار می گیرد چنانکه فرمود « و انزل من السماء ماء

فسالت اودیه بقدرها « خلاصه و چون پیغمبر خدا در مقام حقیقت مظهر امر پروردگار است چنانکه فرمودند که ما اکمام مشیت و اراده خدا هستیم بلکه تبطری در مرتبه دیگر خود ایشان امر پروردگارند چنانکه فرمود امام (ع) که اما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یدیه و لسانه و امره و حکمه و همچنین در صفة ائمه فرمود امام (ع) که هم قدره الرب و مشیتیه و در همه این صفات پیغمبر (ص) اول همه ایشان است و اولای به همه ایشان چنانکه فرمود النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم پس پیغمبر (ص) مشیت پروردگار است و دلیل این مطلب را اگر از کتاب بخواهی از این آیه بفهم که فرمود ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا اگر فعل خداوند از غیر پیغمبر ظهوری داشت لازم نبود که در صورتی نهی بکلی منتهی شوند بلکه ممکن بود از وسایط دیگر بگیرند و اینگونه ادله از فهم عوام بالاتر است و همان صریح فرمایش ائمه (ع) کافی است و ایشانند امر پروردگار پس سلوک ایشان با عامه امت بر حسب خودشان باشد و ادله این مطلب از کتاب و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم بسیار است خداوند در کتاب مجید خود فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها و حضرت صادق (ع) فرمود که تکلم نفرمود رسول خدا (ص) با بندگان بکنه عقل خودش هرگز و فرمود که فرمود پیغمبر (ص) ما معاصر انبیاء مامور شده ایم که با مردم بقدر عقولشان تکلم بکنیم و نیز همین مضمون از حضرت جواد (ع) نقل شده است و بنای پیغمبر (ص) بر

این بوده است حتی آنکه اصحاب پیغمبر (ص) آرزو می کردند که بدوی بیاید و از آن حضرت سؤالی بکند و آن حضرت بزبان او سخن بفرماید و مفهوم آنها بشود چنانکه حضرت امیر (ع) می فرماید و همچنین تکلیف هر کسی بر حسب عقل او است و معرفت او و حضرت باقر (ع) فرمود که این است و جز این نیست که خداوند مذاقه می کند با بندگان در حساب در روز قیامه بقدر آنچه آورده است ایشان را از عقول در دنیا و حضرت عسکری (ع) فرمود که اعتنائی نیست از اهل این دین به کسی که عقل از برای او نیست و حضرت صادق (ع) فرمود بعبد العزیز قراطیسی که ای عبدالعزیز از برای ایمان ده درجه است به منزله سلم که بالا می روند پله بعد از پله پس صاحب پله دویم به صاحب [صفحه ۷۴] اول نگوید که تو بر چیزی نیستی یا آنکه منتهی بدهم می شود پس از نظر می انداز کسی که دون درجه تو است که آن کسی که فوق تو است تو را از نظر می اندازد و هر گاه دیدی کسی پائین تر از تو است پس او را برفق بالا بیاور و تار مکن بر او که او را بشکنی که هر کس بشکند مؤمنی را پس بر او است جبر او و اخبار به این مضمون متعدد است و همچنین باز جهات دیگر در تکلیفات ملاحظه می شود که باعث اختلاف است چنانکه ابن اشیم می گوید که داخل شد بر حضرت صادق (ع) و سؤال کردم و جوابی فرمود و دو نفر دیگر از عقب یکدیگر وارد شدند و از همان

مسئله سؤال کردند و حضرت بهر یکی جوابی علا حده فرمود همینکه قوم بیرون رفتند رو به من فرمود و فرمود ای ابن اشیم گویا جزع کردی عرض کردم جزع کردم از سه قول مختلف دو مسئله واحده فرمود ای ابن اشیم خداوند تفویض فرمود بدو امر ملکش را پس فرمود هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغير حساب و تفویض فرمود به سوی محمد امر دینش را پس فرمود ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا پس بدرستی که خدای تبارک و تعالی تفویض فرموده است به سوی ائمه از ما و به سوی ما است آنچه تفویض فرمود به سوی محمد (ص) پس جزع مکن و نوشت آن حضرت به زواره که تنگ نشود سینه تو از آنچه امر کرده است تو را پدرم علیه السلام و من به آن امر کردم و ابوبصیر بخلاف آن آورده پس به حق خدا امر نکرده ایم تو را و امر نکردیم او را مگر به امری که ما را وسعت دارد و شما را وسعت دارد گرفتن به آن و از برای هر یک از آنها در نزد ما تصاریفی است و معانی که موافق با حق است و اگر اذن داده بشود بما هر آینه می دانید که حق در همان است که شما را به آن امر کردیم پس رو بکنید به سوی ما و تسلیم بکنید از برای ما و صبر بکنید بر احکام ما و راضی به آنها بشوید و آنکه میانه شما را تفریق کرده او را شماس است که خدا او را راعی خلقتش قرار داده و او به مصلحت گوسفند خود دانایتر است

در فساد امرش پس اگر بخواهد میانه آنها تفریق می کند که سالم بمانند پس جمع می کند میانه آنها تا اینکه ایمن بشود از فساد آنها تا آخر حدیث شریف و اختلاف احکام در این دو حدیث و غیر اینها حتم نیست که همه از جهت تقیه باشد بلکه جهات اختلاف بسیار است و حضرت امیر (ع) فرمود در حدیثی که خداوند جلالت و حرام را برای مصلحت خلق فرمود و فرمودند که بندگان خدا مثل مرضایند و پرورنده عالمیان مثل طیب پس البته طیب ملاحظه صلاح هر مریضی را می کند و همین بس است که اطفال را گاهی مطلقا تکلیف نیست و گاهی تکلیفات موسعه و چون بحد بلوغ و رشد برسند بحدود تامه گرفته می شوند و عالم را تکلیفی و رای جاهل است و در قیامت هفتاد گناه از جاهل آمرزیده می شود پیش از آنکه از عالم یک گناه آمرزیده شود و نیز مضطر را تکلیفی غیر از غیر مضطر است و مکره را تکلیفی سوای غیر آن و مسافر را تکلیفی سوای حاضر و بدوی را غیر شهری و مریض را غیر صحیح و تکلیفی سوای مرد و غیر اینها از آنچه از اخبار اهل بیت سلام الله علیه [صفحه ۷۵] معلوم است و نیست همه اینها مگر از جهت اختلاف مصلح عباد که هر کسی بر حسب قابلیت خود مسألتی دارد و خداوند با او به همان قسم راه می رود و ان الله لا یفعل بعباده الا الاصلح ای چه بسیار مردم که صلاح ایشان در عبادت بسیار نیست چنانکه فرمودند من تزهد بغیر علم جن فی اخر عمره وای چه بسیار

که اگر از مراتب معرفت بر ایشان فوق استعداد قابلیت عرضه شود از دین خارج شوند چنانکه فرمود لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره و بدون شبهه خداوند هر کسی را آنطور که صلاح او هست تکلیف می کند مگر اینکه مردم خودشان بلند پرواز می کنند یا چیزی کم بگذارند یا رای و هوانی از خود داخل کنند و امر خود را فاسد کنند و الا خداوند هر چه که اصلح برای ایشان است به همان تکلیف می فرماید و از هر قبیل چیزی به ایشان عطا می کند و با این همه اختلاف قوایل که محل شبهه و انکار نیست اگر کسی قائل شود که باید با همه به یک قسم سلوک کرد و به یک اندازه امر را بر آنها ظاهر کرد هر آینه رأیی سفیهانه و قولی علیل را اختیار کرده و از قلت معرفت او است که می گوید اختلاف سلوک با هر کسی ترجیح بلا مرجح است و اصل این لفظ خطائی است معروف مرجح خداست و همیشه هست ولی بر حسب استعداد قابلیت پس صحیح آن است که گفته شود ترجیح بلا ترجیح یا رجحان به هر حال که رجحان از طرف قابلیتها است و اختلاف طبایع و قوایل امری مشهود است و گاه هم می شود که اصل قابلیت مقتضی امری است و صلاح او در تکلیف مخصوصی ولی بر حسب سؤال زبانی خود بر خلاف لسان حال مسالمتی می کند و حکیم علی الاطلاق در این وقت لسان حال را ترجیح می دهد چنانکه مریض هر گاه غذائی را از طیب بخواد که مصلحت مزاج او در آن نیست به او نمی دهد

و طیب نوکر مرضی نیست که مطیع امر آنها باشد بلکه مداوی و معالج است و بر حسب صلاح آنها کار خود را می کند خلاصه سخن در این مطلب که بیان شد شبهه نیست و همه را دیدی که با منطوق کتاب و سنت مطابق است و ماخوذ از آنجا است حال در این مسئله که مصنف کتاب دلایل جسارت کرده و احکام بر خدا جاری کرده و تامر بر انبیاء خدا جسته می گوئیم که ای جاهل نادان آنها مطیع امر تو نیستند که هر چه را تو نیکو شمردی نیکو شمارند و هر چه را که تو زشت داشتی آنها زشت دارند بلکه ملاحظه صلاح خلق را می کنند البته پلوی برنج صدری اعلی و جوجه فربه لطیف و روغن بسیار خوب و قند و آب لیمو بسیار غذای خوبی است اما یکی از بیماران غیر از فلوس و شوربای برگ چغندر صلاح او نیست هر چند بطبع تو ای نادان خوش نیامده باشد اما طیبی که بهتر از پدر مهربان با مردم راه می رود مطیع امر تو نیست پس اظهار امر و اقامه آیات برای هر کسی البته مناسب حال او خواهد بود بلکه به حسب زمانها و مکانها این امر متفاوت می شود به این معنی که مکان و زمان و سایر اعراض اثر در قابلیت اشخاص می کنند و اختلاف قابلیت [صفحه ۷۶] باعث اختلاف اشیاء می شود و از همین باب است که پیغمبران خدا در یک محل مخصوص مبعوث می شود و بعد صیت ایشان از آنجا بجای دیگر می رود و خورده خورده مردم خبردار می شوند نه این است که همچنین به پنداری که

این امر به اتفاق بوده هیچ امری از امور دنیا ولو هر قدر جزئی باشد به اتفاق نیست بلکه همه به تقدیر خاصی است از پروردگار که بر حسب صلاح خلق فرموده است و اینکه روایت می کنند از امام (ع) که فرمود الدنيا بالاتفاق والاخره بالاستحقاق الحمد لله نسخه صحیح حدیث شریف را دست آوردیم و در آن نسخه اینطور بود که الدنيا بالاتفاق و اتفاق به آن معنی که حکمای قائل به بخت و اتفاق می گویند مطلقا در ملک خداوند نیست و الا لازم آید که فاعلی دیگر غیر از خداوند در بدون هیچ حکمتی سر بزند یا مفعولی بدون فاعل موجود شود و این هر سه خطاست پس اینکه مخصوص مثلا خداوند مکه را برای ظهور آن حضرت اختیار می کند البته وجه حکمتی در آن منظور نظر هست و قابلیت چیزها در آن وجه حکمت دخیل است و هر کس اختلاف طبایع اقالیم و اهل آنها را بداند در این مطلب شبهه نمی کند پس البته مصلحتی در این بوده که باید اول بروز این امر از آنجا بشود و بعد خورده خورده بسایر ملک سرایت بکند و به همین قسم معلوم به تدریج پیش برود و حجت خدا بر هر کسی بوجهی و در وقتی تمام شود و اگر غیر از این گمان کنی خداوند را مغلوب فرض کرده یا سفیه نعوذ بالله من غضب الله باظالم و جابر زیرا که در این شبهه نیست که امر باختلاف اوقات و کم و کیف به همه اهل روی زمین می رسد حال آیا خداوند ترجیح بلا رجحان داده یا ایمان بعضی را خواسته و ایمان بعضی

را نخواستہ همه اینها مزخرفات است و حرفهای پاره در یک مجلس طفلی چهار پنج ساله است و طفلی ده دوازده ساله و طفلی بالغ عاقل بین که پیغمبر خدا با هر کدامی وضع سلوکی دارد و طور تکلیفی حال آیا پیغمبر ترجیح بلا رجحان داده یا ایمان بالغ عاقل را خواسته و ایمان طفل را نخواستہ و چه غرض نفسانی از برای او با این دو بوده است همه اینها خطا است و او مبعوث بر کافہ ناس است و همه را هدایت می کند اما معذکک کله طفل صغیر قابل هدایت نیست و کبیر بالغ را باید هدایت کرد و آنکه عقلش کم است البتہ تکلیفش بقدر آنکه عقلش زیادہ است نیست همچنین آن کسی کہ در مملکت چین یا اروپا یا ہندوستان افتادہ البتہ بہ حسب اقتضای خودش مسئلت هدایت و ابلاغ حجت را از پرورندہ خود بر حسب حال خود می کند و دلیلش ہمین است کہ خداوند ہم باختلاف رسانیدہ و هر کہ مدعی بشود کہ مردم اہل هر جا و هر زبان و هر درجہ از علم و عقل و معرفت یا جہالت و نادانی امرشان در فہم کتاب خدا مثلاً علی السواست بہ این معنی کہ هر کس کہ آمد نشست و حواس خود را جمع کرد و سعی خود را نمود مثل دیگری می فہمد بیجا ادعا کردہ و در واقع اگر کسی چنین چیزی بگوید منکر بدیہیات است و جواب او جز با دم شمشیر صاحب الامر نیست بلی [صفحہ ۷۷] حضرات در بیاناتشان ہمیشہ بناشان بر این است کہ یک چیزی می گویند از روی بی انصافی و

بهتان و مکابره که جواب دادن آنها برای ما مشکل است مثلاً در این موقع می گوید که من گفته ام بشرایط مجاهده عمل نماید آن وقت می فهمد و اینکه تو می گوئی نفهمیده مجاهده نکرده ولی معذکک ما جواب می دهیم که مرادت از مجاهده چیست آیا مقصود این است که فی المثل هر شخصی باید برود ده روز زحمت اینکار را بکشد به ترتیب و وضع معینی که تو می گوئی و بعد از ده روز آن وقت صاحب معرفت اعجاز قرآن می شود که همچنین حرفی هیچ عاقل نمی زند سطح ظاهر قرآن را که درس می خوانند یکی ششماه می خواند یکی یکسال یکی دو سال یکی آخر یاد نمی گیرد و نه اینهم که سعی خود را نکنند بلکه سعی می کنند ولی بیش از این قابلیت ایشان نیست و اگر بگوئی که مقصودم مجاهده به این ترتیب و به این حدود معینه نیست بلکه هر کسی تبسمی و به اندازه باید مجاهده نماید می گویم پس همان شد که ما گفتیم که هر کسی را حدی معین است و تکلیفی مخصوص دارد و ابلاغ حجت به سوی او بطور مناسب خود او می شود در ظاهر ملاحظه کن باید قرآن را تمام بخواند مثلاً تا حجت بر او تمام شود یکی ششماه می خواند و حجت بر او تمام می شود یکی یکسال و بعد حجت بر او تمام می شود و مقصود از این مطالب مثل است و مطلب این است که اگر انسان بخواهد مجاهده نماید تا بفهم خود بفهمد قرآن معجز است یکی چهل روز بسا مجاهده بکند مطلب دست او بیاید یکی اگر چهل سال هم زحمت بکشد به درجه او نمی رسد

و این از جهت اختلاف مبادی طینتها است و لا- یزالون مختلفین الا- من رحم ربک خلاصه و همچنین است امر نسبت بسایر معجزات و اتیان آنها یکی را صلاح هست و خداوند بر حسب مصلحت امر را جاری می کند و نمی توان مزخرف گفت و بر خدا ایراد کرد که ترجیح بلا مرجح دادی یا ایمان فلان را می خواستی ایمان مرا نمی خواستی این حرفهای سفیهانه جاهلانه است خداوند از جانب خود محتاج به طاعت هیچ کس و خائف از معصیت هیچ کس نیست و من کفر فان الله غنی عن العالمین و حضرت امیر (ع) فرمود و لا له بطاعه شی انتفاع ولی خلق همه محتاج به او هستند و باید ایمان به او بیاورند که بنعم او منعم شوند اما معذکک طبایعشان مختلف است و هر کسی در طلب ایمان به وجهی است و خداوند از همان وجه به او می رساند پس حال تا اینجا که آمدی بعضی قوایل هست که به علم پیغمبر (ص) و کتاب او و شریعت او مثلاً معرفت او را حاصل می کنند و می دانند که حق است و من عندالله بعضی اینقدر استعداد و ادراک و شعور در ایشان نیست و از قرآن منتفع نمی شوند بلکه اینقدر شعور ندارند که اگر سالها زحمت بکشی سطح ظاهر قرآن را هم یاد نمی گیرند چه جای معنی و بواطن آن خلاصه که اعجاز آن بر ایشان بکلی مکتوم می ماند خیلی ترقی بکنند از راه اخبار مخبرین چیزی بفهمند و الا که چه بسیار که قوه اینقدر ادراک را هم ندارند و این منافات ندارد با اینکه قرآن آیت کامله پروردگار باشد خداوند

آفتاب [صفحه ۷۸] و ماه را هم آیت روز و شب قرار داده و نقصی از جانب فضل خدا ابدا نیست اما کوران و کسانی که چشمشان ضعیف است آنطور که اشخاص سالم منتفع می شوند ابدا نمی شوند و همچنین است امر قرآن پس منتفع نشدن بعضی دلیل نقص آیت پروردگار نیست بلکه دلیل نقص قوایل خلقیه است پس مثل این جماعت به معجزات محسوسه که چندان ادراک و عقل کاملی نمی خواهد مثل انطاق حصی و سوسمار که هر قلیل الادراکی می فهمد که نطق حصی و سوسمار طبیعی و عادی نیست و آن به قوت صاحب معجز است که به سخن آمده پس قبول نبوت او را اگر بخواهد می کند و در بحار روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود بعضی از مردم هستند که ایمان نمی آورند مگر به معاینه و بعضی هستند که ایمان می آورند به غیر معاینه بدرستی که مردی خدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد آیتی به من بنمایان پس اشاره فرمود به دست خو به سوی نخل پس به جانب راست رفت باز اشاره فرمود به جانب چپ رفت پس آن مرد ایمان آورد انتهی پس معلوم است که بعضی از مردم را چاره نیست جز اینکه از این قبیل آیات ببینند بلی اگر سؤال آیتی نمودند که صلاح در آن نیست اجابت کرده نمی شوند و من در اینجا یک فقره عرض می کنم از حدیث شریفی که از حضرت امام حسن عسکری (ع) منقول است که در تفسیر خود از پیغمبر (ص) نقل فرموده که آن حضرت در جواب رؤسای قریش فرمود فرمودند و اما قول قوا و تسقط

السماء كما زعمت علينا كسفا پس بدرستی که تو گفتی و ان یروا کسفا من السماء ساقطاً یقولوا سحاب مرکوم پس بدرستی که در سقوط آسمان بر شما هلاک شما است و مرگ شما پس تو جز این نیست که اراده کرده به این از رسول خدا صلی الله علیه و آله اینکه هلاک بکند تو را و رسول پرورنده عالمیان رحیم تر است به تو از این و هلاک نمی کند تو را ولکن او اقامه می کند بر تو حج خدا را و نیست حجج خدا از برای پیغمبرش تنها بر حسب اقتراح بندگانش به جهت اینکه عباد جاهلند به آنچه جایز است از صلاح و به آنچه جایز نیست از او و به فساد جاهلند و گاه باشد که اقتراحات ایشان مختلف شود و ضد یک دیگر شود تا اینکه محال شود واقع شدن آن زیرا که اگر به اقتراح آنها بود جایز بود که تو اقتراح بکنی اینکه آسمان ساقط بشود بر شما و دیگر اقتراح کند که ساقط نشود بلکه زمین بسوی آسمان بالا رود و واقع شود آسمان بر زمین پس متضاد و متنافی و مستحیل الوقوع است و خدا جاری نمی کند تدبیرش را بر آنچه محال از او لازم آید بعد فرمود رسول خدا (ص) که آیا دیده ای بنده خدا طیبی را که دواى او برای مرضی بر حسب اقتراحات آنها باشد و این است و جز این نیست که با ایشان می کند آنچه صلاح می داند خواه علیل دوست بدارد یا کراهت داشته باشد پس شما مریضید و خدا طیب شماست تا آخر حدیث شریف پس ملاحظه کن که معجزات را

بر حسب صلاح خلق جاری می کنند و صلاح خلق البته مختلف است و این از اقتراحات صاحب دلایل است که تحکم نموده که باید خداوند اقتضا بر آیات نماید و معجز دیگر بر دست انبیا جاری نکند با اینکه مصالح عباد مختلف [صفحه ۷۹] است و از بعضی فقرات حدیث شبهه بر تو وارد نشود که معلوم است که امر محال معجز نمی شود همانطور که حضرات می گویند زیرا که می بینی که آن بزرگوار ساقط کردن آسمان را به زمین تنهائی محال نشمرده بلکه ساقط کردن و ساقط نکردن را با هم محال شمرده و شبهه در این نیست اما هر یک به تنهائی ممکن الوقوع است نهایت اگر صلاح باشد جاری می کنند نباشد نمی کنند و این را هم بدان که اینکه فرموده اند امر معجز به اقتراح خلق نیست نه اینکه یعنی مطلقا هیچ معجزی بسؤال خلق ابراز داده نمی شود و حال اینکه بسا هزار حدیث متجاوز داشته باشیم که معجز مخصوص خواسته اند و پیغمبر (ص) ظاهر فرموده ولی مراد این است که بعد از آنکه سؤال می کنند اگر صلاح باشد اتیان می شود و اگر نباشد نمی شود و رسول خدا محکوم به حکم کسی نیست مثل اینکه مریض ممکن است که یک وقتی سؤال غذای مخصوص بکند و طیب هم مصلحت دید و اجازه بدهد بلکه غالب این است که مریض اول که یکی از اخلاط می رود زیادتی بکند و هنوز حکم سایر اخلاط را باطل نکرده آنها بر حسب طبع خود مایل به ضد خلط غالب می شوند و صلاح مریض در همان است و اگر در این حال سؤال ضد را از طیب بکنند

اجازه می دهد و بعد از استعمال نفع هم می بخشد ولی آن وقت که خلط آنقدر غلبه کرد که حکم باقی را باطل کرد خلط غالب میل به مثل خود می کند و اگر استعمال بکند طغیان او زیاده می شود و به هلاکت می رساند و اگر در این حال طلب مثل خود را از طیب بکند قطعاً اجازه نمی دهد زیرا که مورث هلاکت است پس چه بسیار می شود که یکی از خلق سؤال معجزی از نبی بکنند و صلاح آنها هم در او باشد و او هم بر حسب صلاح اتیان بفرماید و گاه هم می شود که به سبب انحراف طبع سوال غیر صالح می کنند و نبی اجابت نمی کند پس نه اینکه کلیه سوال امت منافی باشد به اینکه اختیار دست آنها نیست بلکه اقتراح در لغت به معنی سوال از روی تحکم است و ایشان را بر نبی تحکمی نیست مثل اینکه مصنف دلایل چون در حقیقت از اسلام خارج شده و از امت حقیقی پیغمبر (ص) نیست اقتراح می کند و تحکم می نماید که پیغمبر ماذون نیست غیر از آیات معجزی بیاورد و این از جهل او است و اقتراح او را ثمری جز هلاک نفس خود نیست و ما ظلمونا و لکن ظلموا انفسهم.

بهترین معجزه کتاب است که این شخص (علی محمد) آورده

اشاره

گفته است پس تعیین معجزه با خداست من نسبت الائمیت و اکملیت و اعظمتیت تا شرفیت منحصر است به آیات و کتاب زیرا که اولاً باقی است ثانیاً فرمان فرمان الهی است ثالثاً هر نفسی بخواهد بفهمد می تواند رابعا راه ترقی مشاعر و مدارک است خامسا علت تقرب الی الله است می توان فصل نمود و به هر دیار فرستاد و سابعا

دلایل حق و صدق یک و هزار و بیست الطرق الی الله بعد در انفس الخلاق و هر نفسی بقدر شعور و ادراک خود می تواند و از کتاب و آیات بهره برد و بفهمد و ثامنا دارای اوامر و نواهی و علت تهذیب و تربیت است و تاسعا جمیع خوارق عادات و ما یحتاج است در آن نازل و مذکور است و کتاب اعظم حجت و اکبر دلیل است و باقی حجج و دلائل طائف خول کتاب و [صفحه ۸۰] اتیان است.

جواب

این کلمات اگرچه نقصان آنها بسیار است و اگر بیان کامل بالغ در فضل قرآن می خواهی رجوع کن به کتاب مبارک ارشاد العوام در فارسی و به کتاب مبارک فطره السلیمه از عربی و طریق النجاه و غیر آنها از کتب مولای من اعلی الله مقامه و کتب سایر مشایخ ما اعلی الله مقامهم و فریفته تحقیقات این جاهل نادان مشو که مثل اینکه شیاطین استراق سمع می کنند و اکاذیبی از خود جزو آنها کرده به کاهنین خبر می دهند و کاهن به مردم می رسانند اینهم به همین طور استراق سمعی کرده و حشو ورثی از برای خود داخل آنها کرده و به خود نسبت داده است به هر حال که محتاج به جواب نیست و شبهه هم در این نیست که قرآن اشرف معجزات پیغمبر (ص) است و فضل آن بسیار است بلکه فضل آن بر سایر کلمات خلق مثل فضل پیغمبر (ص) است بر همه امت بلکه مثل فضل خدا است بر خلق زیرا که همان بعینه فضل خداست که به هر کس خواسته عطا فرموده ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله اعلم حیث يجعل رسالته اما بیاناتی که این مرد کرده ناقص است مثل اینکه می گوید که هر نفسی بخواهد بفهمد می فهمد و عجب است که علمای کامل بالغ که تمام عمر خود را تدبیر در قرآن دارند اقرار به عجز خود از فهم قرآن دارند و این مرد لاعن شعور می گوید که هر کس بخواهد بفهمد می فهمد اگر می توانند بفهمند پس چرا جن و انس عاجز از اتیان مثل آن هستند و حال آنکه مسلم است که هر کس که علمی را آموخت و حقیقت آن را دست آورد بر می دارد کتابی مثل همان کتاب که از آن تحصیل این علم را کرده می نویسد بلکه بسا به وضع و ترتیبی حکیمانه تر از اول به مقتضای آنکه گفته اند که کم ترک الاول للأخر حال اگر فهمیدن قرآن به این آسانی است که تو گفتی پس همه کس باید بتوانند مثل آن را بیاورند و ما می بینیم که خداوند علم آن را مخصوص به خود و راسخین در علم فرموده بلکه موافق یک معنی که از حدیث شریف ظاهر می شود علم آن مخصوص خداست و راسخین در علم شانشان تسلیم است زیرا که فرموده و الراسخون فی العلم یقولون امنا پس ایمان و تسلیم را خداوند رسوخ در علم خوانده و امین بدبختان از آنجا که می خواهند مدعی شوند که مزخرفات میرزا علی محمد نظیر قرآن است بلکه نعوذ بالله اشرف از قرآن چنانکه بعد از همین عبارت تصریح به آن کرده است این است که مدعی علم قرآن هستند و لازمه این این است که چندین آیه از قرآن را که فرموده

مثل آن را نمی توان آورد به کلی منکر شوند و عجب این است که معذلك تلییس می کند که قرآن حق و صدق است و معجزی است که مثل آن را نمی توان آورد آیا در کدام آیه از قرآن است یا کدام حدیث که اینکه گفته ایم که مثل قرآن نمی توان آورد تا زمان معینی است و بعد از آن می توان آورد یکنفر از میان آن جماعت منصف نیست که بگوید بیائید حال دیگر دست از این تلییسهها برداریم و خلق خدا را بگذاریم بحال خود باقی باشند خلاصه که در این مورد بنای گفتگوئی نداشتیم و لکن سخنان این مرد شخص منصف را بی تاب [صفحه ۸۱] می کند و ما را در فضل قرآن سجی نیست بلکه بیش از حد احصا و شماره است و ممکن نیست که این همه فضیلت در کتاب دیگر برای احدی از آحاد جمع شود.

هر دینی برای اثبات خودش به کتب پیامبران قبل استناد می کند

اشاره

گفته است صاحب این امر امنع از ید و افصح و اعلی و اظهر دارد و این شجره همان شجره محمدیه است که از قبل قرآن بر او نازل شد و حال بیان و تبیان و اگر بگویند آن شجره مبارکه نیست ملل قبل هم از پیش همین قول را گفتند و قالوا ما انتم الا بشرا مثلنا و ما انزل الرحمن من شی ان انتم الا فی ضلال مبین و اگر بگوئید عجز کل ثابت نیست از قبل هم گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذان هذا الا اساطیر الاولین نعوذ بالله آیا در عالم تا حال احدی از جانب خدا کتابی اظهار داشته و خلق را به خدا دعوت کرده و استقامت و

نفوذ کلمه از او ظاهر شده و تربیت فرموده و باطل بوده است و اگر برهان اخبار کتب قبل است چنانکه نصاری به اخبار توره و مسلمین به اخبار انجیل استدلال می نمایند این خریهم به آیات قرآن بلکه به انجیل و توره مستدلند و اگر بگویند مقصود این نیست نصاری و یهود هم از قبل گفتند و اذا قیل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین.

جواب

به این کلمه که اول می گوید ادعا می کند که مزخرفات میرزا علی محمد اشرف از قرآن است و عرش پروردگار از این کلمات به لرزه در می آورد و بعد باز صریح تر از این می گوید و ما هم به حول و قوه پروردگار و برکت صاحب کار (ص) بیانی می کنم تا شاید اهل انصاف از آن عبرتی بگیرند و می گوئیم که اگر چه ما خود اقرار به جهل خود و عجز از فهمیدن قرآن کرده ایم و ادعای آن را نمی کنیم ولی معذکک خداوند به فضل تعلیم ائمه اطهار (ص) و رشحات فیوضات ایشان بعضی امور ظاهریه حالی ما کرده است از فضل قرآن و ما به همین ها اکتفا می کنیم و حسب الوعده پروردگار امیدواریم که هدایت بیابیم چنانکه فرمود الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس می گوئیم که یک راه ظاهر بسیار سهل در فهمیدن اعجاز قرآن برای ما این بوده است که اگر چه از فهم قرآن عاجز بودیم ولی پیغمبر (ص) به آیات و معجزات بینات دیگر صدق و حقیقت خود را ظاهر فرموده بلکه

به معجزاتی که در همین قرآن ذکر آنها هست و اخبار به غیبی که داده است فهمیده ایم که پیغمبر راستگو و بر حق است و بعد از معرفت صدق او در همین قرآن مدعی شده است که جن و انس مثل او را یا مثل یک سوره او را نمی آورند و اگر مثل او را نمی آورند بهتر از او را بطریق اولی نمی آورند مفهوم اولویت در همچو موردی که ضروری باشد که غیر منطوق اولی باشد به حکم منطوق البته حجت است چنانکه فرمودند در آیه ی شریفه و لا تقل لهما اف که اگر خداوند چیزی را خوارتر از کلمه اف یافته بود آن را ذکر می کرد پس آن را ذکر کرده [صفحه ۸۲] که مثل ضرب و شتم بطریق اولی ممنوع باشد حال در این آیات اگر از مثل قرآن کمتری یافته بود آن را ذکر می کرد زیرا که در مثل این مقام نباید گفت پست تر از این را نمی توانند بیاورند زیرا که همه کلام بشر پست تر است چه اینکه پست تر از این که نزدیک به این باشد باز مشکل است بلکه مخصوص می شود به کلام پیغمبر و اهل بیت ولی باز به آن طور تحدی نفرموده و فرموده است که مثل آن را نمی آورند پس بهتر از آن بطریق اولی منتفی می شود و حال آنکه کسی که توانست بهتر بیاورد مثل را بطریق اولی می آورد خلاصه پس بنص قرآنی که لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید مثلث قرآن نمی توان آورد و هر که مدعی این امر بشود مکذب محمد بن عبدالله (ص) است و

منکر قرآن او و فرض می کنم که حدیث متشابهی در این مقام دست آورده باشی و کتاب جدید به خیال خود شنیده باشی اولاً- که معنی آنها سوای این وضعی است که تو گمان کرده ثانی اینکه بر فرض اینکه هیچ احتمالی سوای همین معنی که تو خیال کردی در آن نرود ما همچو حدیثی را دروغ و مجعول می دانیم هر چند در کتب معتبره نقل شده باشد زیرا که مسلم است که پیغمبر و ائمه اطهار (ص) فرموده اند که اخباری که از ما روایت می کنند عرضه بر کتاب خدا کنید اگر موافق است ما گفته ایم و اگر مخالف است ما نگفته ایم و از ما نیست و دروغ گویان بر ما بسته اند پس این حدیث که تو فرض می کنی که دلالت کند بر اینکه ممکن است کتابی دیگر سوای قرآن در آخر الزمان از جانب پروردگار نازل شود به کلی دروغ و مجعول است و هیچ حجتی در آن نیست و صریح محکومات کتاب منع از این مطلب می کند پس قرآن به نص پیغمبر صادق مصدق مثل و مانند از برای آن نیست و نخواهد آمد چنانکه بعد از آنکه امر به اتیان سوره فرموده فرموده است فان لم تفعلوا و لن تفعلوا ما تقوا النار الایه و لن نفی ابد می کند یعنی نخواهید آورد هرگز خلاصه که هر که چنین ادعائی کند از اسلام خارج شده و نیز یک راه ظاهر دیگر این است که پیغمبر (ص) ما را تکلیفی به غیر آنچه به ما فهمانیده است نفرموده و در کتاب مجید خداوند فرموده است لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها و معصوم

فرمود ندای ما عرفها یعنی تکلیف نمی فرماید خداوند نفسی را مگر آنچه را که به او شناسانیده و بدیهی است که شناسانیدن به ما از راه همان قواعد و رسومی است که دست داریم نه چیز دیگر مثلا اگر امری اظهار می شود که جزو مرئیات است باید به چشم ببینیم و اگر جزو مسموعات باید بگوش خود بشنویم و امر تکلیف شرعی بازیچه اطفال نیست که می خواهند مثلا آنها را بترسانند به اسم لولو در تاریکی نشان دادن او را بترسانند یا آنکه دوی تلخ را در دهان او می ریزند و به به و په په می کنند که بچه را از تلخ آن غافل کنند و مثل وضع سلوک بانبکیان و چرسیان هم نیست که یکدفعه به آنها بگویند بین چه هوای سردی است و برف می آید بیچاره بنای لرزیدن می گذارد یا بین چه هوای گرمی است فوراً عرق می کند یا بین چه سیزه و بستانی [صفحه ۸۳] است فوراً لذت از آن می برد بکه همه آنچه می فرمایند از واقعیات عالم است که همه ملک شهادت بصدق آن می دهد و به همان قواعد و رسوم که داریم حقیقت آن بر ما معلوم می شود پس اگر پیغمبر (ص) مثلا کتاب می آورد و می فرماید که از حیث فصاحت و بلاغت ظاهره مثلا مثل آن را کسی نمی آورد باید فصحا و بلغا تصدیق این مطلب را بنمایند و مثل آن را نتوانند بیاورند ولو مباهت مکابر بگویند که لو نشاء لقلنا مثل هذا ولی از این قبیل دعاوی مزخرف بسی کرده می شود گنجشک هم به ماده اش می گفت که من اگر بخواهم تخت سلیمان را به منقار خود

بر می دارم ولی اینها صحبت‌های یاوه است آنکه می توانست مثل آن را بیاورد طوری که همه ی فصحا و بلغا تصدیق کنند برای کدام روز دست نگاهداشت شمشیر و ذلت و صغار و جزیه را بر خود گذارد و مثل آن را دست نگاهداشت از دست او بر آمد در برابر پیغمبر ایستاد و او را سنگ باران کرد و پیشانی و دندان مقدسش را شکست و مثل قرآن می توانست بیاورد و نیابرد والله که اینها سخنانی است که مگر مثل خودت بی دینی قبول کند خلاصه مطلب آن بود که باید من و تو از همان راه که فصاحت و بلاغت سایر کلمات عرب را فهمیده ایم از همان راه بفهمیم که واقعا پیغمبر راست فرموده همان طور که مثلا تصدیق کردند همه که از امرء القیس کسی بهتر شعر نگفته همانطور تصدیق کنند که فصاحت قرآن فوق این حرفهاست و تو ملاحظه کن که کلامی که هنوز صرف و نحوش درست نیست و در یک صفحه بیست غلط این شخص می نویسد کدام یک از فصحای اولین و آخرین تصدیق فصاحت و بلاغت این کلام را می نمایند مگر در اخبار ندیده که بعضی از جهالت می آمدند و ایرادی بر قرآن داشتند پیغمبر خدا (ص) به همان قواعد عربیت و تصدیق اهل خبره جواب آنها را می دادند و شاهد از قول آنها می آوردند چنانکه مروی است که جماعتی ایراد کردند بر پیغمبر (ص) که تو مدعی فصاحت قرآنی لفظ استهزاء و کبار به تشدید باء و عجاب فصیح نیست فرمود که از تصدیق که را در این باب قبول دارید عرض کردند فلان پیرمرد عرب فصاحت او

معروف است اگر تصدیق کرد ما قبول داریم فرمود او را حاضر کنند همینکه حاضر شد حضرت او را رخصت نشستن داد در جایی نشست فرمود از این جا برخیز جای دیگر بنشین همین که نشست فرمود از اینجا هم برخیز و جای دیگر بنشین همین که چند مرتبه او را جابجا فرمود پیرمرد متغیر شد و عرض کرد اتستهزونی و انا من کبار العرب ان هذا الشئی عجاب پس همه تصدیق کردند که این کلمات فصیحه است و اصل این روایت را سماعاً روایت کردم ولی در کتب معتبره موجود است که جماعتی خدمت پیغمبر (ص) آمدند و عرض کردند آیا تو رسول از جانب خدا نیستی فرمود چرا عرض کردند چیست این قرآنی که آورده کلام خداست فرمود بلی عرض کردند پس خبر ده ما را از قول خدای تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حسب جهنم انتم لها واردون هرگاه معبود ایشان با ایشان در آتش است پس به تحقیق که عیسی را عبادت کردند آیا می گوئی در آتش است فرمود پیغمبر (ص) که خداوند قرآن را نازل فرموده است بر من به کلام عرب و متعارف [صفحه ۸۴] در لغت عرب این است که ما از برای آن چیزی است که تعقل نمی کند و من از برای آن کسی است که تعقل می کند والذی صالح از برای هر دو است پس اگر شما از عرب هستید پس شما می دانید خدا فرموده انکم و ما تعبدون اراده فرموده است اصنامی را که عبادت کردند و آنها تعقل نمی کنند و مسیح داخل در جمله آنها نیست به جهت اینکه او

تعقل می کرد و اگر فرموده بود انکم و ما تعبدون و هر آینه مسیح داخل می شد در جمله پس آن جماعت عرض کردند که راست فرمودی یا رسول الله امام علیه السلام در حدیثی فرمود آنچه حاصلش این است که شما عرب هستید چه طور می خوانید که معقبات از پیش رو یعنی چه و حفظ کردن از امر خدا چه معنی دارد بعد فرمود که این آیه را آنها جمع کردند تحریف کردند و اصل آن اینطور بود له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه به امر الله و همچنین از این قبیل اخبار بسیار است و همه شاهد این است که قرآن به سبک کلام عرب و مطابق با قواعد عربیت بوده حال شما اگر مدعی هستید که این مرد به زبان عربی حرف زده تو را به حق خدا کدام قاطرچی عرب اینطور سخن گفته است و کلام به این رکاکت و استهجان و مغلوطی ادا کرده و اگر می گوئید که زبان دیگری است که اولاً چه زبان است و قواعد و رسوم آن چیست ثانی اینکه این کلام غربی است که تو بگوئی من زبان جدیدی آورده ام و این معجز من است که شما نمی توانید مثل من تکلم بکنید اینکه خطائی است ظاهر زیرا که معجز آن است که نوع آن در نزد نبی نوع معجز باشد و زبانی غیر زبان عرب برای عرب معجز نمی شود پس بنابراین همه عجم و ترک و هندی برای عرب معجز دارند و عرب هم برای همه آنها معجز دارد پس باید هر یک قائل به نبوت دیگری بشوند اینکه کلامی است خطا و

بی معنی و هر که بخواهد زبان مستحدث می تواند بیاورد و آن معجز نیست چه بسیار که زبان مستحدث آورده اند و معجز شمرده نشده مثل اینکه میرزا مهدی خان وزیر نادر آن زمان که هندوستان رفت در اندک وقتی زبان اردوی را ترکیب کرد و به آنها آموخت که الان زبان عمومی هندوستان همین زبان است و معجز هم شمره نمی شود و حال اینکه خود شما می دانید که منظور این مرد زبان جدید نبوده بلکه منظورش عربی گفتن بوده و این قدر مستهجن حرف زده است باری و اگر به زبان عربی مبین طوری حرف زده شد که عرب عاجز شدند این می شود صحیح و خود شما اقرار دارید که حرفهای مزخرف این مرد با قواعد عربیت درست نمی آید و اگر بگویند چنانکه می گوئید که در قرآن هم بعضی کلمات هست که با قواعد عربیت راست نمی آید جواب می گوئیم که اولاً- چون در قرآن بنص اخبار اهل بیت بعضی تحریفات واقع شده ممکن است که بعضی از این قبیل ایرادات که دارید اگر درست فهمیده باشید به واسطه تحریفات باشد و شاهد این اخبار اهل بیت است که در بعضی آیات تصریح فرموده اند که اینکه مخالف عربیت است به علت تحریف است و اشاره به بعضی از آنها در سابق شده و ثانی اینکه هر کس نحو می داند این مطلب را ملتفت [صفحه ۸۵] است که رسوم و قواعد عربیت در نزد عرب مختلف بوده است حجاز و صغبی سخن می گفته اند و قریش خاصه وضع دیگر اهل یمن طور دیگر عراق عرب به نهج دیگر بلکه بصرئین و کوفیین مختلف بوده اند و کوفیین در قواعد

متابعت حضرت امیر (ع) را می کردند و بصریین مخالفت می نمودند و مخالف بودن آیه ی با آنچه تو از قاعده ی بعضی از نحویین بینی دلیل اینکه با هیچ قاعد راست نمی آید نیست و اما کلمات این مرد بر ادیب متدرب ظاهر است که با هیچ یک از قواعد عربیت درست نیست که ادعا کند من به اصطلاح فلان طایفه سخن گفته ام بلکه کلماتی است بی معنی که او جهالت به هم یافته است و چون در این موقع او را سخنی از این باب نیست حاجت بشرح و بسط را یدی نیست و وجوه ظاهریه دیگر باز هست ولی چون در هر جائی او اعاده مزخرفات خود را می کند ما هم هر جائی جوابی انشاء الله تعالی خواهیم گفت ان عادت العقرب عدنا لها و کانت النعل لها حاضره و اما آنچه گفته است که این شجره همان شجره محمدیه است که از قبل قرآن بر او نازل شد و حال بیان و تبیان تا آخر در حدیث شریف منع شدید فرموده اند از اینکه کسی حسب و نسب خود را نزدیک به حسب و نسب پیغمبر (ص) شمرد چنانکه حضرت صادق (ع) فرمود در حدیثی که حاصلش این است که عبدالعزیز بن عمر از من سؤال کرد که چیست حد کسی که ادعا کند که پیغمبر را فضلی بر بنی امیه در حسب نیست فرمود که گفتم بار که حد او قتل است و اینکه او را زنده نگذرند و در اخبار فرمودند که نزدیک نمی شود بحسب و نسب او حسب و نسب احدی و اگر بگوئی که من می گویم این همان شجره ی محمدیه است گویم بلی

این را هم حضرت صادق (ع) فرمود در حدیثی در بغداد انواع منکرین قائم (ع) که قائلی معصیت خداوند را می کند بقولی خودش اینکه روح قائم (ع) در هیکل غیر خود نطق می کند چنانکه در کتاب المبین از عوالم نقل است و آن حضرت از التفات به اینگونه دعاوی زار زار گریه می کرد و اشک از چشم های مبارک او می ریخت و ندبه های جان گداز می فرمود و شاید در مقام دیگر عین عبارات را نقل نمائیم و نیز در کتاب المبین است از حسین بن علی (ع) در حدیث انطاق ضب که اعرابی بعد از آنکه اسلام آورد عرض کرد یا رسول الله آیا بعد از تو پیغمبری هست فرمود نه من خاتم النبیین هستم و لکن بعد از من ائمه هستند از ذریه ی من که قوامون بقسط هستند مثل عدد نقباء بنی اسرائیل حال از تو سؤال می کنم که این که فرموده بعد از من پیغمبر نیست و ائمه هستند مقصود از این چه بوده است ملتفت نکته باش تا بر تو مشتبه نشود اگر بنا باشد که بعد از او کسی برخیزد و ادعای نبوت بکند و کتاب و شرع جدید بیاورد و لو اینکه این شجره همان شجره محمدیه باشد باز نبی بعد از او آمده است زیرا که این بعد که فرموده بعد و رتبی منظور نبوده که تو بگوئی این بعد نیست این خود او است زیرا که بعد رتبی اگر منظور نظر بود لازمه اش این بود [صفحه ۸۶] که احدی از انبیاء خدا که سابق بودند پیغمبر نباشند و حال اینکه همه پیغمبر بوده اند و اگر نبودند چرا آن سرور

را خاتم النبیین گفتند پس یقیناً بعد رتبی منظور نیست و منظور بعد زمانی است و اعرابی سائل بیش از همین درک نمی کرده و همچنین حضرت امام رضا (ع) با مأمون همین فرمایش را فرموده است قطعاً و مأمونهم غیر از همین بعد زمانی چیزی درک نمی کرده و اگر بگوئی که محض همین گفتم که این همان شجره ی محمدیه است می گویم بر فرض محال که چنین باشد اتحاد شجره باعث اینکه تعدد ظاهری و اسم آن از میان برداشته شود نیست قطعاً اتحاد شجره محمدیه در چهارده نفس مقدس محل شبهه نیست و فرمودند اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد و معذلک ائمه را از میان برداشت و فرمود بعد از من ائمه هستند با اینکه شجره یکی است و در آنجا فرمود نبیی بعد از من نیست و اگر اهل حکمت باشی علت این را عرض می کنم که از برای آن شجره مبارکه زیتونه در ظهور است ظهوری به نبوت و ظهوری به ولایت و ظهور به ولایت منقسم می شود باز به دوازده صورت و در هر مقام به هر ظهور که جلوه فرمودند مسمی به همان اسم می شوند و لو حقیقه شجره یکی باشد اما آن دخلی به عرصه ی ظاهر ندارد پس در این مقام اگر ممکن بود که در دنیا ظهوری به نبوت و وحی جدید و کتاب و شرع جدید داشته باشند نمی فرمود پیغمبر (ص) بعد از من پیغمبر نمی آید و اگر اتحاد شجره مجوز این است که بفرماید نبی بعد از من نیست پس می بایست وجود امام و نبی همه را نفی کند زیرا که

شجره در همه ایشان بدون شبهه یکی است ملتفت نکته بیان باش که خالی از اشکال نیست و چون مشکل است به درد عوام نمی خورد باید جواب ظاهری گفت پس می گوئیم که اگر صاحب شجره باشی مثل نخل که از آن امر معیشت تو بگذرد و وقتی اجل آن شجره برسد و خشک بشود تو که در معیشت خود محتاج به شجره هستی آیا از پی شجره اولی بهر شجره که آوردی قناعت می کنی ولو شجره باشد بدون ثمر یا شجره حنظل باشد و همینکه آن را یافتی می گوئی شجره خود را یافتم و گویا از من چیزی فوت نشده یا آنکه می گوئی باز دست من خالی است و تا نخل دست من نیاید امر من نمی گذرد یا اقلاً شجره مثمری دیگر مثل انار و انگور و امثال آنها اگر چه هیچ یک به دوام نخل نیست و اعتدال آن از همه بیشتر است ولی باز اشجار مثمره دیگر بئس البدلی از آن هست اما شجره حنظل را به هیچ قاعده نمی توان به جای نخل گرفت و به آن اکتفا کرد حال همچنین است امر این جماعت شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها را از دست داده اند و شجره خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار را بجای آن گرفته و به اسم آن می خوانند و خوشحالند و عیش می کنند عجب است والله از این جماعت وقتی در منبر مثلی از حال این جماعت بر زبان این ناچیز جاری شد و چه قدر شبیه است به حال این جماعت البته دیده اید اطفال را که در انواع

بازی خود وقتی یکدیگر را ضیافت می کنند و سفره می چینند شخص عاقل که نظر می کند می بیند قطعه سفالی است و ذغالی و قطعه سنگی و امثال اینها اما اطفال هر یک از آنها را به اسم غذای طیبی می خوانند و به یکدیگر تعارفات دارند و لقمه در دهان یکدیگر می گذارند [صفحه ۸۷] و عیش از سفره خود می کنند اما معذکک شکمها گرسنه و لبها داغ بسته و پدر و مادر بیچاره باید بروند تحصیل غذای طیبی بکنند و حاضر کرده به خورد اطفال خود بدهند که از گرسنگی تلف نشوند بعینه حالت این جماعت یکنفر فاسق فاجر را ظهور پروردگار اسم می گذارند و یکی را مظهر خاتم انبیاء و یکی را مظهر خاتم اوصیاء و یکی را جبرئیل و تمام اینها ان هی الا- اسماء سمیتوها انتم و آباء کم ما انزل الله بها من سلطان خلاصه شجره ی محمدیه شجره ای است که تا آدم صفی که ملاحظه کنی همه اجداد و آباء او از کفر و شرک بری و لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها و کنتم نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره و کیست که این صفت در او موجود باشد ایشان در همه طبقات پاکند از حین وقوع نطفه در رحم معصوم و مطهر هستند این شخصی را که هنوز اشخاصی هستند که فسق و فجورهای او را در طهران فراموش نکرده اند و از اشخاص معتبر شنیده ایم که در جوانی ما از فسق و فجور میرزا حسین علی در تعب و عجب بودیم یکدفعه از میان در آمده العیاذ بالله و استغفر الله ظهور پروردگار و جلوه سیدالشهداء

عليه الصلوه والسلام مي شود عبرت بگير كه درباره پيغمبر و ائمه اطهار (ص) يكنفر به تهمت نتوانسته است نسبت معصيتي در طفوليت يا در كبر بدهد با آن همه اعداء كه در صدد هر گونه اذيتي بودند و از هيچ قسم تهمت مضايقه نداشتند و درباره اين مرد روايت معتبر شهادت به فسق و فجور او مي دهند و اين جماعت از خدا شرم نكرده و از روي پيغمبر حيا ننموده اين اسماء و القاب شريفه را بر سر آنها مي گذارند و خوشحالند كه جلوه خاتم و سيدالشهداء و امام عصر دست آورديم و اينك كتاب جديد است و شرع جديد كه باز آورده اند آن وقت مزخرفاتي بي سر و ته بهم مي بافند كه اينهاست كتاب و شرع جديد كه با هيچ ميزاني صحت و استقامه آنها درست نمي آيد اينهمه حكمتها و علوم كه از ايشان در عالم منتشر شده است كه جميع صاحبان علوم سلسله سند خود را به حضرت اميرالمؤمنين (ع) منتهي مي كنند و افتخارها به اين مي كنند و حال اينكه هر يك از درياي علوم ايشان قطره بيش دست نياورده اند و خود ايشان حلال همه مشكلات و رموز عالم بوده اند و هنوز روز به روز از پرتو علوم ايشان علمها بيرون مي آيد كه هوش از سر شخص عاقل عالم مي پرد همه اينها کنار گذارده و به چهار كلمه حرف ياره مزخرفي كه بهم مي بافند ناز مي كنند اعظم علوم ايشان كه به آن افتخار مي كنند كلماتي است كه در توحيد از هر جا دزديده و ادعا مي كنند كه چنين توحيدى تاكنون در عالم نبوده و غافلند از آنچه خداوند در قرآن به آن اشاره

فرموده و پیغمبر و ائمه اطهار (ص) آن را شرح و بسط داده اند آنقدر که بهتر و بالاتر از آن تصور کرده نمی شود و هر که قائل بشود که مزخرفاتی که اینها به هم بافته اند در این باب از آنچه از ائمه سلم الله علیهم فرموده اند بالاتر است باید ملتزم شود به اینکه آن بزرگواران مردم را العیاذ بالله دعوت به شرک فرموده اند و خداوند در قرآن مجید توحید ناقصی آورده هیئات هیئات قرآن مشتمل بر توحیدی [صفحه ۸۸] است که خاتم انبیاء (ص) به آن خدا را توحید کرده چگونه فرض می شود که بالاتر از آن توحیدی آورد ملاحظه کن که علی بن الحسین در حدیث شریف می فرماید که خداوند دانست که در آخر الزمان جماعتی متعق خواهند آمد پس سوره توحید و آیات سوره حدید را تا علیم بذات الصدور نازل فرمود پس هر کس وراء آن را قصد کند هلاک می شود پس ملاحظه کن که این توحید است که خداوند اهل آخر الزمان را به آن تکلیف فرموده است و هر کس وراء آن را قصد کند هلاک شده است پس آنچه اینها می گویند اگر بالفرض صحیح و درست گفته اند بالاتر از آنچه در کتاب است نیست و اگر درست نگفته اند چنانکه نمی گویند هلاک شده اند پس اینکه اعظم علمی است که به خیال خود آورده اند چنانکه بعد از اینها این ادعا را می کنند از این که گذشتی از سایر علوم نمی دانم چه آورده اند اگر همینهاست که ظاهر می کنند که نیست جز مزخرفاتی که به هم بافته اند سؤال با جواب مربوط نیست عنوان باب با آنچه در اثناء می گوید هیچ ربط به هم

ندارد و چون بعد از اینها باید افشاء الله تفصیل این مطالب بیاید اینجا در صدد نیستیم قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم آنقدر مشتمل بر اخبار عیب است که از حد احصا و شماره بیرون است آن اخبار غیبی که از این جماعت دیده شده چه چیز است جز بعضی چیزها که گفتند و علانیه کذبشان معلوم شد و متعذر شدند که بدا شد و گمان می کنند که آنچه در اخبار انبیاء بدا می شده است به این وضعهای پر و پوچی است که حضرت ادعا می کنند بلکه هر چه بدا می شد مخصوص آثار صدق قول خود را نشان می دادند که اسباب گمراهی خلق نشود مثل اینکه حضرت عیسی (ع) خبر داد از خانه که امشب در این خانه عروسی است و فردا شب عزاست همین که فردا شب شد اثر عزائی بروز نکرد اصحاب عرض کردند که چه حکایت شد فرمود برویم ببینیم چه حکایت است تشریف آورد و نشست تا آنکه سؤال فرمود که شب گذشته چه خیری از تو سر زده عرض کرد خیری نکرده ام سوای اینکه سائلی بود که هر هفته در مثل این شب می آمد و سوال می کرد و چیزی می گرفت شب گذشته به عبادت مهود آمد و سوال کرد اهل خانه ما چون گرفتار بودند کسی جواب او را نگفت من خود برخواستم و چیزی به او دادم فرمود که همین صدقه تو است که رفع بلا- نموده حال فراش خود را بلند کن همینکه بلند کرد ماری عظیم یافت فرمود مقدر شده بود که این مار تو را هلاک کند چون صدقه دادی رفع این بلا

شد پس به این طور صدق خود را بر اصحاب ظاهر فرمود و شبیه به این از پیغمبر خاتم نیز دیده شد و از حکمت‌های ایشان دور نیست که مخصوص اینطور خبر داده اند تا اثر صدقه را علانیه نشان دهند خلاصه که خداوند اجل از این است که پیغمبران و حجت‌های خود را دروغگو کند و صدق ایشان را ظاهر نکند حال دلیل صدقی که از این مرد ظاهر شد در اخبار به غیبی که داد که مثلاً- مکه می روم و چنین و چنان می کنم کدام یک ظاهر شد و از قراری که بعضی اتباع نقل می کنند بعضی اخبار به غیب داده که فلان عالم [صفحه ۸۹] یا فلان سلطان را عما قریب می گیرم و او بعد از چندی مرده است و والله بسیار عجیب است از این احمقان که گول می خورند اگر راست می گوید از امری که مسلم نیست خبر بدهد و الا اینکه عما قریب فلان کس خواهد مرد هر ذیشعور می فهمد که همه کس عما قریب خواهد مرد اگر طولی هم کشید و بر مخبر اعتراض کردند جواب می گوید که یرونه بعیدا و نراه قریبا اگر راست می گوید خبر دهد که هر کسی چه خورده و در خانه خود چه ذخیره کرده چنانکه حضرت عیسی (ع) فرمود انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم و الا عما قریب فلان کس می میرد علمی نیست که مخصوص به تو باشد همه مرده شوهای عالم این علم را دارند و انتظار مرگ هر کس را می کشند خلاصه که همه دعاویشان بی معنی است و هر کسی که ادنی شعور داشته باشد بطلان امر

آنها را می فهمد منافقینی که در عهد پیغمبر بودند بسکه پیغمبر (ص) اخبار به غیب داده بود و آیات در شان هر کس نازل شده بود یکدیگر را ساکت می کردند که آرام بگیرید که خدای محمد به او خبر می دهد حالا این مرد که خبر از خودش ندارد و مال امر خود را نمی داند نعوذ بالله همان شجره محمدیه است که از قبل قرآن آورده و حال بیان و تبیان بسیار عجب است به حق خدا از کسی که هزار یک بلکه صد هزار یک فضل پیغمبر را شنیده و فهمیده و به خیال خود اعتقاد کرده است اینکه این شجره ی خبیثه را به آن شجره طیبه نسبت بدهد و آن را بر این تفصیل دهد چه جای تسویه و چه جای اینکه این را نعوذ بالله افضل شمرد خلاصه که مشت بر سندان زدن بیحاصل است این دلها که مثل سنگ بلکه از سنگ سخت تر شده است و به کلمات خدا و رسول و ائمه (ص) و علمای بالغ منفعّل و متأثر نشد از صحبتهای ما هم متأثر نمی شود انک لا تهدي من اجبت و لکن الله يهدي من يشاء و تمامیت این بیانات بعد از اینها انشاء الله خواهد آمد و اما آنکه گفته است که اگر بگویند آن شجره مبارکه نیست تا آنکه آیه نقل کرده اولاً قرائت آیات در هر موردی ممکن است و دلیل حقیقت و بطلان کسی نیست باید موضوع آیه را شناخت آن وقت آیه را خواند و الا هر عامی نادان که دعوی بکند آیه می تواند بخواند ثانیاً آیه را غلط نقل کرده و نمی دانم اگر اعجاز

قرآن را به ادراک خود می فهمد چه حکایت است که غلط نقل کرده و نفهمیده که از حد اعجاز بیرون رفت اولاً- بشر منصوب نیست و مرفوع است آخر آیه هم الا فی ضلال مبین نیست الا تکذبون است و صحیحش این است قالوا ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شی ان انتم الا تکذبون ثالث اینکه از این قبیل چند آیه دیگر هم هست آنها را هم بخوان و جواب انبیا را بشنو اگر راست می گوئی تو هم آن قسم جواب بگو قوم صالح (ع) به او عرض کردند ما انت الا بشر مثلنا فات بایه ان كنت من الصادقین صالح (ع) فرمود هذه ناقة لها شرب و لكم شرب یوم معلوم و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب یوم عظیم فعقروها فاصبحوا نادمین فاخذهم العذاب ان فی ذلك لایه و ما كان اکثرهم مؤمنین و بعد از چند آیه دیگر است که قوم شعیب (ع) به او عرض کردند و ما انت الا بشر [صفحه ۹۰] مثلنا و ان نظنک لمن الکاذبین تا اینکه می فرماید فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظله انه كان عذاب یوم عظیم ان فی ذلك لایه و ما كان اکثرهم مؤمنین ای مسلمان ملاحظه کن این آیات از قبیل ناقة و عذابها که ذکر فرموده اگر اینها عین واقع است به همین وضع ظاهر که پس هر پیغمبری از این قبیل باید داشته باشد و اگر همه به تاویل است تاویل عذاب مثلا به کفر باطن و هلاک نفوس انسانیه و امثال اینها می شود و این امری نیست که اولاً مخصوص به قوم صالح و شعیب

باشد و ثانیاً این یهود و نصاری که خود در این دریای کفر غوطه ور بودند اگر ملتفت این عذاب بودند چرا متنبه نمی شدند همچنانکه در قیامت متنبه می شوند و سؤال می کنند که ما را بر گردانید که عمل صالح بکنیم و اگر نمی فهمیدند پس خود را معذب نمی دیدند و قوم صالح و شعیب را هم به سبب کفر معذب گمان نمی کردند و بعد از آن هم که پیغمبر می فرمود که قوم صالح و شعیب معذب شدند می بایست اقلانکار قول او را بکنند و نکردند پس تاویل کردن عذاب ظاهر به این تاویلات خطاست و واقعا و حقیقت به عذاب ظاهری معذب شده اند و همه ی اینها آیاتی است که خداوند به انبیاء خود داده است حال بسم الله ناقه از کوه بیرون بیاورند ما ببینیم چه می کنند و والله که اینجوره مردم جاهل اگر ناقه از کوه بیرون بیاورند یا شق القمر بکنند با این جهالت هیچ عاقل متابعت آنها را نمی کند زیرا که عاقل از این قبیل آیات می خواهد که اطمینان به صدق ایشان حاصل کند آن وقت به علم ایشان بگیرد فرض کردم آیات آورد در صورتی که اینقدر جاهل است چه سود پس علم و عمل هر دو باید باشد و عمل بی علم مثمر ثمری نیست خلاصه و اما آیه ی دیگر که ذکر کرده آن را هم هر کس در هر مورد می تواند بخواند و زبان انسانی را که خداوند اینطور نرم و به فرمان قرار داده محض همین هست که قدرت بر نطق داشته باشد نهایت مؤمن عقل او آن طرف زبان اوست و اول تعقل می کند و مورد را تحصیل

کرده بعد آیه می خواند و غیر مؤمن عقلش این طرف دهان او است بعد از آنکه خواهد خود او یا دیگران ملتفت می شوند که بیجا و بی موقع خواند پس موضوع آیه را باید ملاحظه کرد خلاصه و اما آنچه گفته که حاصلش این است که آیا تاکنون کسی کتاب از جانب خدا آورده که باطل باشد جواب می گوئیم که نه از جانب خدا هر که آورد باطل نیست ولی این مرد از جانب شیطان آورده و به دروغ نسبت به خدا داده و البته باطل است و نظائر و امثال او هم در عالم متعدد بوده اند اما کلیه ملل باطله که لا- تعدو لا- تحصی کسانی هم که به خیال خود کتابی آوردند و آیاتی و بر باطل بودند مسیلمه کذاب یکی از آنهاست که آیات هم آورد از این قبیل که الفیل ما الفیل و ما ادراک ما الفیل له خرطوم طویل و ذنب وئیل خدا می داند که هزار مرتبه از حرفهای میرزا علی محمد فصیح تر و بلیغ تر و معذک هرثکلی به آن می خندد و الان مردی است در هندوستان برخواسته ادعای عیسویت می کند آیات و کتبهم به زبانهای مختلف بسیار آورده و چاپ هم شده [صفحه ۹۱] و منتشر شده است پس بنا بر قول تو این هم در جای خود بر حق است اما مشکل می دانم که این به درد شما بخورد و روح الله بشود و پشت سر قائم شما نماز بکند و برای او وزارت کند اولاً که قائم شما مدتهاست که مرده از این مرد از آن طایفه از عامه است از قرار معلوم که قائم موعود را

خود عیسی می دانند و اما آنچه باز گفته اگر برهان اخبار کتب قبل است تا آخر همانکه گفتیم اولاً موضوع را پیدا کن بعد آیات بخوان و بعد از این هم باز در مقامی که استشهاد به آیات می کند انشاء الله بیانها خواهد آمد و اما آنچه گفته این حربهم به آیات قرآن بلکه به انجیل و توریت مستدلند و اگر بگویند مقصود این نیست نصاری و یهود هم از قبل گفتند و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین وجه استدلال به این آیه را نمی دانم اگر منظورش از کلمه ی و هو الحق مصدقا لما معهم باشد می گوئیم که در پیغمبر (ص) و کتاب او امر چنین بود و قول پیغمبر (ص) مصدق و موافق با کتاب آنها بود و آنها تکذیب بیجا می کردند اما شما ای طایفه مصدق کتاب و پیغمبر و ائمه ما (ص) نیستید و بسیاری از ضروریات دین ما را انکار کرده اید با اینکه همه آنها ماخوذ از کتاب و موافق با او و مطابق با فرمایش پیغمبر و ائمه (ص) است و اخبار صحیحه ما را تاویلات به رای کرده اید و کتاب شما به هیچ وجه تصدیقی از کتاب ما ندارد در کتاب ما هست که جن و انس مثل یک سوره کتاب ما نمی آورند در کتاب شما هست که اشرف از قرآن است و مثل یک حرف آن را کسی نمی تواند بیاورد پس شما مصدق کتاب ما ابداً نیستید و مصادیق آیاتی که

در کتاب پیغمبر (ص) یا در کتب انبیاء در باب ظهور و رجعت نازل شده شما نیستید مگر بلی آنچه در اخبار فرموده اند که علمهای باطله قبل از ظهور حجت بیرون می آیند حقا که شما یکی از آنها هستید بدون شبهه بلکه شاید یکی از همان دوازده علم باطل که فرموده اند از سادات بر می خیزند باشید والله اعلم.

استدلال به دلایل محکم این گروه

اشاره

گفته است باری مقصود از این عرایض آنکه شاید نفوسی لله و فی الله و فی سبیل الله توجه و قیام فرمایند و بقسمی حجیت قرآن و معجزه صاحب قرآن را بیان و ثابت نمایند که شبهه حضرات خارج شود و بطلانشان واضح گردد تا انوار آن یحق الحق بکلماته و یقطع دابر المشرکین عالم را منور نماید و از این قبیل کلمات تا آنکه گفته و این مجاهد فی سبیل الله قوت استدلال این حزب را دیده و هیمنه و قدرت بیانشان را مشاهده کرده و براهین ایشان را شنیده بلکه عجز کل را هم مضمونش شده بلکه نزدیک به علم هم رسیده ولی چون خود را معصوم ندانسته و فهم خود را میزان حق و باطل قرار نداده و خود را محیط و مهیمن گمان نکرده اند لذا نتوانسته است به مقام بلند کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین لتسئلن یومئذ عن النعیم فایز و متصاعد شود و لکن لا یقنط من رحمہ ربه الا الضالون تا آخر آنچه گفته از این باب.

جواب

چون اظهار تردد [صفحه ۹۲] خود را کرده است به مناسبت چند کلمه می گوئیم در کتاب المبین از اکمال الدین روایت شده است از حضرت صادق که فرمود خداوند ابا کرده است اینکه تعریف بکند باطلی را به حق و ابا کرده است از اینکه قرار بدهد حق را در قلب مؤمن باطلی که شک در آن نداشته باشد و ابا کرده است از اینکه قرار دهد باطل را در قلب کافر مخالف حقی که شک در آن نداشته باشد و اگر این قسم قرار

نداده بود حق از باطل شناخته نمی شد و هم از آن حضرت روایت شده است در تفسیر قول خدای تعالی و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه فرمود که خداوند حایل می شود میان او و میان اینکه بداند که باطل حق است و نیز فرمود که یقین نمی کند قلب اینکه حق باطل است ابتدا و یقین نمی کند اینکه باطل حق است ابتدا و افاضل درست از آن حضرت که باطل شناخته نمی شود بحقیقت ابتدا و از این قبیل اخبار متعدد است و تو حق داری که یقین به حقیقت این طایفه نداری و وعده خداوند است که هرگز یقین نکنی ولی خلافتی که در این مورد کرده این است که چیزی را که تو خودت به اقرار خودت در آن بر یقین نیستی مردم را به آن دعوت می کنی و چندین حدیث از آل محمد علیهم السلام در این باب رسیده است که انواع مذمت و تهدید و وعید فرموده اند کسی را که به چیزی که علم به آن حاصل نکرده خلق را دعوت کند و کفایت می کند قول خداوند که فرمود: افمن يهدى الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدى الا ان يهدى و فرمود: ان الظن لا يغنى من الحق شيئا و در کتاب المبین از کافی نقل است که سؤال کرده شد حضرت باقر (ع) که حق خداوند بر بندگان چیست فرمود اینکه بگویند آنچه علم به آن حاصل کرده اند و وقوف کنند نزد آنچه نمی دانند و نیز همین مطلب از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرده شد فرمود حق خدا بر خلقش این است که بگویند آنچه علم حاصل کرده اند

باز بایستند از آنچه نمی دانند پس هر گاه چنین کردند پس به تحقیق که به حق خداوند ادا کرده اند به سوی خدا حق او را و نیز حضرت باقر (ع) فرمود که هر که فتوی بدهد مردم را به غیر علم و هدایت از جانب خداوند ملئکه رحمت و ملئکه عذاب همه او را لعن می کنند و ملحق می شود به او و زر هر که عمل به فتوای او بکنند و اخبار بسیار به این مظالمین وارد است پس بترس ای مرد از اینکه با وجود اینکه خود بر یقین نیستی و قطعاً هرگز به این آرزو در این راه که می روی نخواهی رسید مردم را بخوانی به این راه و آنها را گمراه کنی و گناه تمام این گمراهان ملحق بتو بشود و معذب بعذابیه که لایق همه است بشوی و فرقی که در این معصیت کبیره است با سایر معصیتهای اینک در آنها هرگاه نادم شدی و تائب گردیدی خداوند از تو عفو می کند بر حسب وعده که فرموده است ولی در این معصیت اگر تائب هم بشود انسان از او عفو کرده نمی شود تا آن وقت که همه آن جماعت که به قول تو گمراه شده اند هدایت بکنی و از آن راه که برده برگردانی سهل است که هر که بر این عقیده باطله مرده است از اتباع تو همه را [صفحه ۹۳] زنده بکنی و هدایت نمائی چنانچه همین مضمون در حدیث شریف وارد شده خلاصه که حاجت باطناب در این باب نیست و اما آنچه گفته که نفوسی لله و فی الله حجیت قرآن و معجزه صاحب قرآن را ثابت

نمایند تا دفع شبهه شود بدانکه خداوند این احسان را بکافه مسلمانان بلکه به همه بنی نوع انسان کرده است و جماعتی را برانگیزانیده که این سعی را نموده اند و کما هو حقه این خدمت را به انجام رسانیده اند شماها سعی کنید که اولاً طالب حق باشید ثانی اینکه اغراض نفسانیه را از دل بیرون کنید تا حق را دریابید و در کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم این مطلب به کمال وضوح بیان شده این ناچیز هم در این اوراق بعضی از آنچه اقتباس نموده ذکر کرده ام باز هم به فضل خداوند و برکت ائمه اطهار سلام الله علیهم شرحی می دهیم شاید اگر طالب حقی بر آنها عبور کند و مرور نماید هدایت یابد اولاً این مطلب را بدان که خداوند دنیا را دار ابتلا و اختیار قرار داده است تا هر که هر چه در کمون اوست ظاهر شود چنانکه فرموده است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین و اگر خداوند می خواست که به مقتضای علم خود بدون افتنان و امتحان با خلق سلوک فرماید هر آینه خلق بر او حجت داشتند و اگر چه علم خداوند اولی است به حقیقت تصدیق ولی مردم جاهلند و غافل از این مطلب و بمقتضای جهل خود بسا بر او ایراد هم می کردند که ما غافل بودیم و جاهل چنانکه خداوند می فرماید: « و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمه

انا كنا عن هذا غافلين « و اینکه در عرصه ی ذر است ولی آیات بسیار به این مضامین نیز هست که در دنیا هم خداوند حجت خود را تمام کرده تا اینکه معتذر نشوند که ما غافل بودیم چنانکه می فرماید: « یا اهل الکتاب قد جائکم رسولنا بین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جائنا من بشیر و لا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر والله علی کل شیء قدير» خلاصه در این باب شبهه نیست و لازمه ی اختیار و افتتان این است که علم حق و باطل هر دو در ملک باشند نهایت از برای باطل جولایی است تا زمان معینی و عما قریب سرنگون خواهد شد و حق باقی است و دائم ولی منقطع شدن باطل آن وقتی است که خبیث از طیب تمیز داده شود اما تا طینتها مختلط است علم حق و باطل هر دو در عالم هست « لیمیز الله الخبیث من الطیب و يجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم » پس اگر بنا باشد که پیش از آن زمان که می فرماید: « لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا » ریشه اعلام باطله را به کلی از جهان براندازند البته طینتهای خبیثه ملجأ و پناهی از برای خود نمی یابند و خبیث خود را نمی توانند اظهار کنند این است که خداوند به آنها مهلت داده و می فرماید: « سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین » پس با باطل بطور استدراج و مهلت سلوک [صفحه ۹۴] می فرماید ولی معذکک بقدر اینکه حق به کلی پوشیده نماند و امر باطل

مخفی نشود البته حقیقت آن و بطلان این را بر خلق ظاهر خواهد فرمود چنانکه فرموده است « جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا » و فرموده است بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون پس البته حق را به آیات و علامات خود مظفر و منصور می کند و باطل را به آیات و علامات شیطانی مفتضح و رسوا می کند و البته شبهه نیست از برای احدی از مسلمین که پیغمبر (ص) خاتم از جانب پروردگار مؤید و مسدد است و آثار حقیقت از آیات و علامات و معجزات و خوارق عادات و علوم و اخلاق و غیر آنها از آنچه لازمه حقیقت است همه در او جمع بوده و در نزد مسلمانان بدیهی است چه اینکه غیر ایشان منکر این مطلب باشند ولی صرف انکار دلیل بطلان نیست و اگر انکار دلیل بطلان بود هیچ حقی در عالم نبود زیرا که هر حقی را جماعتی انکار کرده اند ولی حرف در این است که شهادت مسلمین را در این باب از چه جهت باید تصدیق کرد می گوئیم که از امر دین گذشته آیا هیچ امری در دنیا به اخبار مخبرین ثابت شده است و اعتماد به آن نموده اید یا نه اگر انکار این مطلب را داری که در حقیقت مبتلای به وسواس و مالیخولیائی زیرا که در این باب شبهه نزد هیچ عاقل نیست و خود تو الامن بروایات داری خلق را دعوت می کنی اگر روایات حجت نیست پس چه حجت در قول تو است پس قطعاً این حرف را نخواهی زد و بقول بعضی

دوات البته می توان گرفت و بنای عالم و اساس عیش بنی آدم همه بر همین است و آنها کسانی اند که همینکه انسان نظر می کند از آنها صدق و دیانت و امانت را علانیه مشاهده نماید پس به قول این قسم اشخاص البته اعیاد می کند و بنای امر دین و دنیای خود را بر آن می گذارد و بر خداست که اگر این اشخاص تواطؤ بر کذب نموده باشند دروغ آنها را بر من ظاهر کند و این امر بصرف انکار منکر ظاهر نمی شود زیرا که قول نافی را بر مثبت حجتی نیست و خداوند در کتاب مجید خود فرموده هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اوالالباب و نافی در حکم جاهل است و آنکه از روی علم شهادت می دهد البته شهادت او مقبول است و در اخبار قضاء است که ما شاهد را از منکر می پذیریم و همه از همین باب است که شهادت بر نفی مسموع نیست زیرا که انسان عالم الغیب نیست نهایت از هنگامی که حاضر بوده اطلاعی دارد از آن هنگامی که حاضر نبوده است او را چه خبر هست و چه طور می تواند که رد بر آنکه حاضر بوده بکند و فرمودند که لیس لمن لا یعلم حجت علی من یعلم و مگر که چرا در این مورد به آیات و اخبار استدلال می کنی و حال اینکه تو هنوز در صدد اثبات حجیت آنهائی زیرا که اولاً تو هم همه اینها را اقرار داری و مطلب تو امری ورای اینها است که به آن باید برسیم و ثانی اینکه اگر درست ملاحظه کنی همه ی این مطالب از ضروریات

و [صفحه ۹۵] بدیهیات اولیه است آیات و اخبار هم بر طبق آنها وارد شده و از باب تبرک و تیمن ذکر می شود علاوه که همه این مطالب را به دلیل عقل قاطع می توان اثبات کرد که راه آن از همین بیانات بدست می آید خلاصه در این شبهه نیست که قول مثبت مقدم است بر نافی و بنای تو در معاملات دنیویه بر همین است خاصه در این مورد که منکرین انکار دارند در هیچ موردی نیست که منکر بگوید مثلاً من در همان حینی که روایت می کنند که پیغمبر (ص) شق القمر فرموده یا رد شمس نموده حاضر بودم در مکه معظمه یا در مدینه منوره و در خدمت آن حضرت بودم چنین چیزی نشد نهایت در این دو مسئله مدعی می شوند که امر آسمانی است و باید حاضر و غائب همه خبردار شوند و هر کس هیئت افلاک و زمین را بدانند می داند که این حرف هم مزخرف است و خاصه عوارض نقاط زمین چه قدر است می داند که اینها ایرادی نیست که بتوان قول مثبت را رد کرد جائی که علانیه می بینیم که منجم از خسوف و کسوف و اوقات آنها خبر می دهد و بسا یقین عادی هم داری که درست حساب کرده معذکک به واسطه ی اختلاف آفاق در بعضی اماکن صدق او بروز نمی کند و همه از این است که با این وضع افلاک و ارض لازم نیست که هر امر سماوی برای همه اهل زمین ظاهر شود علاوه که عوارض دیگر هم هست از کوهها و ارتفاع و انحطاط نقاط ارضیه و ابرها و موانع دیگر که اسباب خفای

اینجوره امور است و منع می کند عاقل را از اینکه انکار صرف بکند و حال اینکه همین دو سه مسأله است که امر سماوی بوده سایر معجزات و آیات ارضیه که اینقدر اشکال هم در آنها نیست که چندین هزار از آن قبیل از پیغمبر و ائمه (ص) نقل شده و منکر انکار می کند به محض همینکه مانندیم یا اطمینان به قول روات حاصل نکردیم و تو وقتی که از روی انصاف نظر بکنی و خدای خود را بر خود حاضر بینی می بینی که نمی توان انکار کرد خاصه که قراین صدق همه این اخبار در زمان خودمان از قبور منوره ایشان بروز می کند و تو ملاحظه کن در مثل عتبات عالیات و مدینه ی منوره با اجتماع این همه اعادی شیعه چگونه می توانند که به دروغ این همه معجزات بر ائمه خود ببندند و اسباب سخریه و استهزاء عامه نشوند بلکه مکرر از خود عامه می شنویم که روایت در این باب دارند و اشهد بالله که خود ما از سنی با شأنی که محتاج به تملق نبود در مدینه منوره شنیدیم که از معجزات ائمه بقیع (ع) نقل می کرد پس با این وضع که محل انکار و شبهه نیست قرینه صدق نوع این اخبار دست می آید و اگر تو باز یقین نمی کنی اصلاح وجدان خود را بکن و دعا کن در نزد خداوند که این مرض را از تو دور کند زیرا که وسواس مرض بسیار مزمن بسیار سختی است که به فرمایش امام (ع) عقل را از انسان دور می کند و شخص را مطیع شیطان می کند و خداوند در کتاب مجید خود امر فرموده که

پناه به او ببریم از شر وسواس خناس و هم چنین باز کتاب و سنت ایشان که مانده اعظم شاهدهی است [صفحه ۹۶] بر صدق نوع این روایات که کتاب به این استحکام و سنت این نظام ممکن نیست صدور آنها مگر از رسول عالی مقام و خاصه در کتاب او سخن می گوئیم و فرض می کنیم که نظر به اخبار گذشتگان هم نکنیم امروز ما کتاب را مشاهده می کنیم با این تحدیها که در او هست و ما خود بندگانی هستیم که بر خداست که حق و باطل را در زمان خودمان به ما بفهماند و علانیه می بینیم که احدی نیست که مدعی شود که مانند کتاب بیاورد و لو نشاء لقلنا مثل هذا بگوید اما سوای عرب که شبهه در این باب نیست که قادر بر این نیست و اگر ادعا هم بکند بیجاست و بزودی کذبشان بروز می کند و از عرب هم مدعی این امر نیست و اگر هم باشد در نزد عرب و بسیاری از عجم و غیرهم که علم عربیت آموخته اند بزودی مفتضح می شود زیرا که ممکن نیست به این فصاحت و بلاغت و طرز و طور که بر سبک هیچ کلامی نیست نه خطبه است و نه شعر نه بر سبک بیانات علی رسمی است معذلک علوم بسیار را مندرج است آثار عجیبه و غریبه بر هر آیه از آن مترتب است که اهل طلسمات و الواح می دانند و مجرب و معمول است مانوس است شیرین است حلاوت دارد هر چه انسان می خواند با اینکه نمی فهمد از آن کسل نمی شود و هکذا هدایت می کند انسان را راغب به آخرت

می کند معرض از دنیا می کند از عذاب می ترسانند به رحمت امیدوار می کند و غیر اینها و ذکر همه فضل آن را نمی توان کرد بلکه نمی دانم و در حقیقت نمی دانم که چه کیفیت دارد که در کلام دیگری نیست همین قدر می دانیم که احدی ادعای این مطلب را هم نکرده و اگر بگوئی از ترس مسلمین و شمشیر سلطان آنهاست که چنین ادعائی نمی کنند می گوئیم دلیل ما آسمانی است نه زمینی اگر زمینی بود محتمل بود که اینکه کسی مدعی نشده از ترس باشد ولی عرض ما این است که خداوند کسی را بر نیانگیخته که ادعا کند که مثل او می آورم و بر نیانگیختن خدا از ترس کسی نیست و از احدی نمی ترسد و کسی هم نمی تواند او را منع و جلوگیری نماید پس وقتی که نفرستاد معلوم است که پیغمبر در ادعائی که فرموده است و به تصدیق پروردگار ما ساکن القلب و ثلج الفؤاد می گیریم و می رویم و بر فرض محال که هم چو کسی باشد که از عهده برآید ولی عمدا نیاورده باشد در این صورت خدا بر ما حجتی نیست و لیس الله بظلام للعبيد زیرا که به ما نفهمانیده پس چه تکلیف و حرج بر ماست معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده و لا يكلف الله نفسا الا ما ايتها پس بنا بر آنچه خداوند ما را هدایت کرده مثل و مانندی از برای قرآن نیست بلی در این آخرالزمان این مرد برخواسته و مدعی است که این بیانی که آورده بهتر از قرآن است بلکه ادعا کرده است که مثل يك حرف آن را کسی نمی تواند بیاورد

و اشهد بالله تا شخص سفیه نباشد خود این قسم تحدی را نمی کند زیرا که ملاحظه کن پیغمبر (ص) با آن مقام و مرتبت تحدی را به یک سوره و یک حدیث بیشتر نرسانیده و یک آیه نفرموده است بیاورید زیرا که آیات مختصره بلکه یک کلمه هست [صفحه ۹۷] مثل مدهامتان و پیغمبر نفرموده که مثل یک آیه نمی توانید بیاورید زیرا که ممکن بود کسی بگوید ملتفتان فرضاً و چه فرق می کنند این دو تا با هم اما پیغمبر فرموده است که مثل یک سوره و یک حدیث نمی توانید بیاورید که اینطور کلمات و آیات را به هم جمع کنید به آنطور قواعد حکمت که خود او می داند اما این مرد اینقدر شعور نمی کند که تحدی را باید قسمی کرد که مردم بفهمند چه اینکه در واقع نفس الامر معلوم است که حرفی هم که پیغمبر بگوید از جهات و حیثهای حکمت کسی مثل او نمی گوید ولی آن دخلی به مقام تحدی ندارد تحدی را به قسمی می کنند که مصدق بیاید و بنشیند و تمیز بدهد مثلاً یکی به یکی بگوید تو یک قدم مثل من نمی توانی برداری تمیز اینکار خیلی مشکل است اما اگر گفت تو بقدر من نمی توانی بدوی تمیز آن بسیار آسان است صد قدم راه که رفتید با هم مطلب معلوم می شود پس پیغمبر اگر نباشد تحدی بکند نمی فرماید تو یک قدم نمی توانی مثل من برداری مگر بلی معجزی بکند که یک قدم او بقدر هزار قدم فرضاً بشود یا طی الارض بشود آن صحیح است و الا به همین قدمهای رحیمی تحدی نمی فرماید هر چند که قدمی که

پیغمبر بگذارد با عصمت کلیه که از برای او هست احدی از آحاد نتواند مثل آن بگذارد اما این امری نیست که مردم بفهمند خلاصه که در نزد عقلا واضح است که این قسم تحدی خودش دلیل قلت عقل و بطلان می شود حالا از آن گذشته تو نمی دانم چه مذهب داری اظهار اسلام که مکرر می کنی اگر چه یقین در دلت نیست ولی به ظاهر ادعا می کنی و اجماعی امت پیغمبر (ص) است که قرآن حق است و وجوب تصدیق آن را ضروری می دانند چنانکه در کتاب المبین از ابی الحسن علی بن محمد العسکری نقل شده که در رساله نوشته اند که اجماع کرده اند امت قاطبه که اختلافی میانشان نیست در این مطلب اینکه قرآن حقی است که شک در او نیست در نزد همه فرق امت پس ایشان در حالی که اجتماع بر قرآن دارند مصیبت و بر تصدیق آنچه خداوند نازل فرموده هدایت یافته اند به جهت قول پیغمبر (ص) لا تجتمع امتی علی ضلاله تا آخر حدیث شریف پس شما مدعی هستید که از امت پیغمبر ما (ص) هستید باید قرآن در نزد شما حق باشد و به آن عمل نمائید پس در باب این چند آیه که فرموده احدی مثل آن را می آورد چه می گوئی پس اگر مصدق قرآنی باید مکذب این کتاب مجعول باشی و اگر مکذب قرآنی که سخن و سلوک را با تو ترتیب دیگر است خلاصه که بسیار عجب است که کسی در اسلام نشو و نما کرده باشد در قرائت قرآن نموده باشد و بعد کلمات مزخرفه این مرد را بشنود و کیفیت آنها را بفهمد و دعاوی

او را ببیند و باز هوس بکند که مرثیه دیگر برای او بخوانند چه جای اینکه مشتبه بشود که این به کلمات طلاب بلکه عوام می ماند چه جای اینکه مشتبه به کلام علما یا به کلام امام یا پیغمبر یا ملا بشود نعوذ بالله من غضب الله خدای واحد شاهد است که یکی از علما که طبع او مزاح است به شوخی خواسته که تقلید از عبادات بیان کند و سعی کرده که گاهی [صفحه ۹۸] غلط هم بنویسد چه که اینهم وجه شباهتی است و خدا می داند که صد مرتبه املح و اصح و احکم و اتقن و امتن از مزخرفات این مرد گفته بود با اینکه منظور مزاح بود والله که ما خود را از اهل عربیت و سواد تامی نمی شمیریم همین قدر به قدر رفع حاجتی جزئی تحصیلی کرده ایم عار و ننگ داریم از اینکه عبارت عربی خود را پهلوی عبارت این مرد بگذاریم و به حق خداوند از حلاوت و ملاحظت گذشته که برای طبع مستقیم مهوع است و طبع را منجر می کند و اگر چه هنوز یک کتاب بیان تمام ندیده ام اما بعضی عبارات که در این کتاب با سایر جاها از او دیده ام بسیار غریب است عجب این است که اتباع را هم طوری تربیت کرده که یک عبارت مزخرف از او نقل می کنند آن وقت یک معنی مزخرف دیگر از او استنباط می کنند گفتن بعینه مثل جنیان بلکه مجانین حرف می زنند و خدا رحم کرده است که آن چند نفر طلبه بی دینی که اول گرد او را گرفته بودند می گرفتند نوشتجات او را و تصحیح غلطهای

او را می کردند و آن وقت انتشار می دادند معذک آنقدر مغلوط و نامربوط و رکیک و مستهجن است که از وصف خارج است عنوان برای باب قرار می دهد آن وقت یک حرف پشت سر او می گوید که هیچ ربط به عالم آن عنوان ندارد و این مطالب را خود حضرات هم ملتفتند حتی در ایقان اشتباه کاری کرده و بعضی از آیات نقل کرده و به پیغمبر (ص) نسبت داده که جواب را مطابق سؤال فرموده است و خواسته عیوب بیان را بپوشد و مولای من به تفضیل حل معانی آیات را از اخبار فرموده و ثابت نموده که در قرآن چنین چیزی نیست و بیان پر از این خرافات است که عنوان باب دخلی به مطالبی که بیان شده ندارد خلاصه و عجب است که می خوانند اتباع و هی حظ می کنند و لذت می برند بعینه مثل حالت بعضی زنان که در ما دویم و سیوم حملشان طبعشان منحرف می شود طوری که از غذاهای طیب مشمئز می شوند و مثل ذغال و امثال آن را می پسندند شخص سالم صدای شکستن ذغال زیر دندان پشت او را به هم می لرزاند و این ضعیفه مبتلا می خورد آن را و لذت می برد والله حالت این جماعت اینطور شده است و می گوید این مرد که من قدرت و هیمنه و استیلائی این قوم را در مقام استدلال دیده و عجز کل را هم مزنوش شده در مقام نصیحت می گوئیم ای مرد برو خود را مداوا کن هرگز ندیده کسانی که خلط سودا بر مزاجشان غالب می شود و وحشت قلب پیدا می کنند چگونه از همین امور متداوله متعارفه که هیچ اسباب

وحشت نیست وحشتها می کنند و ترس بر ایشان غالب می شود طوری که رنگ از رخساره آنها می پرد و عرق سر تا پای آنها را فرا می گیرد و بسا غش می کنند و بر زمین می افتند همان حجره و دالان و حیاتی که روزی هزار مرتبه بر آن عبور می کنند و هیچ چیز موحشی در آنها نیست شب از آنجا عبور می کند و هر هیولی که به نظر او می آید وحشتها می کند اگر یک گربه بیچاره صدائی بکند اگر قوه فرار برای این بیچاره علیل بماند فرار می کند و الا که همانجا غش کرده بر زمین می افتد و همه اینها از مرض است شخص سلامت می رود و می آید و همه کار می کند و هیچ باک ندارد حال [صفحه ۹۹] آن هیمنه و استیلا که این شخص علیل از آن گربه دیده چه واقعیت داشته که او را ترسانیده و فرار کرده است پس تو سعی کن این مرض دماغی را از خود دور کنی آن وقت بین چه هیمنه و استیلا برای این جماعت می ماند مگر به محض اینکه انسان چهار عبارت پشت سر هم در مقامی خواند این مهیمن و مستولی است تو بین چه می گویند آیا بجا و درست می گوید یا اینکه صرف کلماتی است پشت سر هم می گوید و در مثل معروف است که اعرف الرجال بالمقال لا المقال بالرجال و اصل علت این امر را اگر بخواهی بدانی این است که اصل حکایت ظهور قائم آل محمد علیهم السلام خود این چنان امر بزرگی است که ذکر آن طبایع خلق را از خود بیخود می کند و قوت و قدرت از ایشان می رود شیطان

هم در این وقت در کمین است به محض اینکه می بیند حالت انسان پریشان است و خودداری نمی تواند بکند در آن حال اسباب فراهم می آورد او را به هر طرف که میل دارد می برد مثل اینکه کسی که ترسیده و ضعف بر او مستولی شده اگر تو بخواهی او را به طرفی که خلاف مقصود او است ببری آسان تر است تا آن وقتی که در کمال قوت و قدرت است و معالجه این امر این است که انسان سعی کند و همیشه خود را متذکر ایشان داشته باشد و آثار و علاماتی که برای ایشان در اخبار صحیحه ماثوره است همیشه در ذهن خود مذاکره کند تا آنکه اولاً مانوس بذکر ایشان باشد و نور ایشان قلب او را منور داشته باشد و معرفت ایشان از برای او حاصل شود تا بحدی که غیبت برای او مثل علانیه و حضور شود چنانکه در حدیث شریف فرمودند پس چنین کسی هر گاه چنین ادعائی از کسی بشنود به واسطه اینکه مانوس بذکر ایشان است حالتش آن طور نمی شود که دیگر استمساک وجود خود را ننماید و شیطان او را بر باید بلکه خودداری می کند علاوه بر اینکه صاحب معرفت هم هست و به حرفهای یاوه گول نمی خورد خلاصه که هیمنه که از آنها دیده از این باب است که خودت ضعیف شده بودی مانند مرغی که از درخت از شدت ترس می افتد و روباه او را می رباید پس سعی بکن قلب خودت را به معرفت آل محمد علیهم السلام قوت بدهی تا هیمنه تو بر آنها افزون گردد ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین و ان یکن

منکم ماہ یغلبوا الفا من الذین کفروا بانہم قوم لا یفقہون.

ادعای علی محمد بر برتر بودن از انبیاء قبل و کتابش افصح و اکبر بودن از کتابهای قبل

اشاره

گفته است مختصراً می گویند اگر وحی الهی حجت است و فرمان صمدانی دلیل قاطع صاحب این امر مدعی وحی است و کتابش اعظم و اکبر و افصح و ابلغ و اعلی و محیط و مهیمن بر کتب سماوی قبل است و اگر ادعا حجت است مدعی است و اگر ادعای موعود بودن حجت است مدعی است که موعود جمیع کتب و صحف و زبر و الواح و ملل و مذاهب است و هر بکرا بلسان که اصطلاح دیانتی ایشان است دعوت فرموده و اگر دعوت حجت است جمیع امم را دعوت فرموده و داعی الی الله الفرد الخیر است و علو ندا و سمود عوتش بمسامع اهل ملک و ملکوت [صفحه ۱۰۰] رسیده چه گوشها که از وحشت و دهشت ندایش کر شده و چه اذان و داعیه که از لذت و بهجت امرش شنوا گردید و اگر استقامت حجت است به استقامتی قیام فرمود که ارکان عالم و قلوب امم متزعزع شد و عواصف امتحان و قواصف افتتان و منع و زجر و حبس و نفی و قتل او را از دعوت و ندا و اراده اش باز نداشت و اگر تصرف حجت است در آفاق ایجاد و انفس عباد تصرف فرمود و نفوس مجرده زکیه را از هر قبیل و طایفه جذب و تسخیر نمود و اگر ترقی عباد و تربیت من فی البلاد حجت است بشأنی عباد مقبلین را ترقی داد و تهذیب فرمود که در جوهر علم و عمل و اخلاق و تقوی و انقطاع دو اقل مدت مشهود

ابداع شدند بقسمی که کشته شدند و دفاع نمودند بلکه از قاتلین شفاعت نمودند و اگر تغییر و تصرف در ارکان عالم حجت است مشاهده می شود که مدارک و مشاعر کلیه ی خلق عالم در نهایت ترقی و علو است و اگر نفوذ اراده اش حجت است اکثر احکام و اوامر و نواهی او را دول و ملل عامل شده اند من غیر التفات به اینکه از او است و اگر خواری عادات حجت است از صاحب این امر دیده اند آنچه را که از هیچ یک از مطالع قدسیه از قبل شنیده نشده فانظروا فی الالواح و فی سور الماوک و السلاطین و اگر بشارت و شهادات کتب قبل حجت است آیات و بیانات صاحب آیات و من نزل فی بیتهم الایات حجت و شاهد و دلیل است و با این ترقی مشاعر و مدارک عقول و ظهور صنایع و فنون و غلبه اعداء و قلت احباء و مظلومیت و مقهوریت اصحابش و منع من علی الارض ناس را از هر قبیل بجان امرش را قبول نمودند و کل یوم در ازدیاد ندامید آنکه خدا ترسی حبالله و لعباده بر خیزد و همت نماید و این اختلاف را از میان بردارد و به محبت و ایتلاف مبدل نماید.

جواب

خدای واحد شاهد است که حیف یک صفحه کاغذ و اندکی از مرکب که صرف نوشتن این کلمات شود ولی من این عبارت را عینا نقل نموده سهل است که مقابله با نسخه ی اصل نمودم تا اگر منصفی اصل کتاب دلایل را ندیده باشد به عبرت نظری در این کلمات نماید که غایت جهد خود را بکار برده و

همه ادله خود را ذکر کرده ملاحظه کنید که دینی که مبنای این بر این ادله واهی است که او هن من بیت العنکبوت است قرار و متانت و استحکام آن دین تا چه درجه خواهد بود و چگونه شیطان این جماعت را سخریه و استهزاء کرده است خدا می داند که دعوت سامری سر و صورتش از این درست تر بود اقلا عجل او را خواری بود این جماعت که از این هم الحمدلله محرومند و ما اولاد کلیه می گوئیم که هیچ یک از این ادله که تو ذکر کردی دلیل نیست حتی ذکر خوارق عادات و معجزاتی که کردی اولاد که خودت در دو ورق قبل همه ی آنها را صریحا نفی کردی سواى آیات بیان بزرگ هم که همین مطلب را گفته است و شبهه در آن نیست ولی من در این مورد فرض می کنم که شق القمر اظهار بکند اگر همین ادله سابقه [صفحه ۱۰۱] که ذکر کرده اینها منتهای دلیل او است و حرف او قطع می کنم که شق القمرش هم سواى شعبده چیزی نیست و ابدا دلیل حقیقت او نمی شود زیرا که حقیقت نبوت و امامت امری است که به کمال عقل حاصل می شود چنانکه در حدیث فرموده اند که خداوند هیچ نبی را مبعوث نکرد مگر بعد از کمال عقلش و این ادله که تو شمرده تمام کلمات سفیهانه ای است که هیچ عاقل نمی پذیرد و عجب است از تایید پروردگار که چگونه بطلان باطل را بر دست خودش ظاهر می کند که هیچ حاجت به زحمت ما نیست الا اینکه ما هم محض طلب رضای پروردگار زحمتی می کشیم و خداوند را حاجتی به

زحمت ما نیست خلاصه اما آنچه از این قبیل شمرده که اگر ادعای وحی یا ادعای موعود بودن حجت است این شخص مدعی است می گوئیم که ابتدا در این دعاوی حجتی نیست و این مطلب در نظر مرده ایشان عظم غریبی دارد که در هر مقام در می مانند ملتجی به این کلمه خبیثه می شوند و مثل مصنف کسی از هیمنه این لفظ از میدان بیرون می رود و ما به برکت ائمه اطهار (ص) الحمد لله به هیچ وجه اعتنا به این گونه ادله نداریم و دوست می دارم که در این مقام از آیات و اخبار به قدر میسور استدلالی کنم تا بدانی که هیچ حجتی در ادعا نیست پس ملاحظه کن که فرعون که به حضرت موسی (ع) عرض می کند لئن اتخذت الها غیری لا جعلنک من المسجونین قال اولو جنتک بشی مبین قال فات به ان کنت من الصادقین فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین پس بین که موسی بر دعوت خود چگونه آیات می آورد و فرعون بدون آیت دعوت می کند و ادعا می نماید پس اگر مطلق ادعا حجت است باید قول فرعون را هم پذیرفت و شیطان که می گوید چنانکه خداوند فرموده و قد الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشركتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم ملاحظه کن که دعوت کدام داعی باطل از دعوت شیطان گذشته مثل همین جماعت یک دفعه ادعای علم می کند یکدفعه ادعای کمال یکدفعه امامت

یکدفعه نبوت یکدفعه الوهیت و بین که نفوذ و قدرت و سلطنتی که این ملعون دارد از برای احدی از دعاه باطله هست پس اگر ادعا دلیل حقیقت است اول حق شیطان است و چند آیه بعد از این می فرماید خداوند الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار و جهنم یصلونها و بئس القرار و جعلوا الله انداد یضلوا عن سبیل قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار ملاحظه کن که تبدیل نعمت پروردگار و داخل کردن قوم به دارالبوار و شریک قرار دادن برای او تا اینکه مردم را از راه او گمراه کنند به غیر از دعاوی باطله است و باز می فرماید قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین پس بین که غیر از ادعا چیزی است و بدون برهان از ایشان پذیرفته نیست و چند آیه دیگر در طلب برهان [صفحه ۱۰۲] هست حتی در جائی که شریک برای خدا گرفته اند و خداوند از آنها طلب برهان کرده پس بدون برهان هیچ ادعائی مسموع نیست حتی ادعای نانبائی و طباحی و اگر بنا باشد که ادعای باطل ابداممکن نباشد و هر که صاحب ادعا باشد بر حق باشد پس اصلش به کلی باطلی در ملک نمی ماند به جهت اینکه هر باطلی صاحب یک ادعائی است و در این صورت چرا شما در صدد این هستید که مردم را به سوی خود بخوانید زیرا که آنها هم به گفته خود تو را برای خود راه حق را دارند و حدیث را هم که سابقا خواندی که

الطرق الى الله بعدد انفس الخلائق و اصل این حدیث را در کتب معتبره ندیده ایم و صوفیه روایت می کنند و انفاسهم می خوانند خلاصه مطلب این است که پس هر کسی به خدا راهی دارد چرا شما سعی می کنید که او را از راه برگردانید خاصه که البته هر کسی در نفس خود اقرب طرق را هم اختیار می کند زیرا که همان راهی است که نفس او راغب تر است و نزدیکتر به او است پس خوب است شما اینقدر جان نکنید و مردم را بیجا دعوت نکنید باری در کتاب المبین از حسین بن روح قدس الله روحه مروی است که در علت بلایای ائمه و انبیا فرمود که بدانکه خداوند مخاطبه نمی کند مردم را به شهاده عیان و مشافهه با ایشان تکلم نمی کند و لکن او فرستاده است بسوی ایشان رسولی از اجناس ایشان و اصناف ایشان بشری مثل ایشان پس اگر فرستاده بود به سوی ایشان رسلی از غیر صنف ایشان و صور ایشان هر آینه نفرت می کردند از ایشان و قبول نمی کردند از ایشان پس چونکه آمدند ایشان را و حال اینکه از جنس ایشان بودند و می خوردند طعام را و در کوچه ها راه می رفتند خلق گفتند به ایشان که شما مثل مائید پس قبول نمی کنیم از شما تا اینکه بیاورید ما را به چیزی که عاجز از اتیان مثل آن باشیم پس بدانیم که شما مخصوصون هستید دون ما به آنچه ما قادر بر آن نیستیم پس قرار داد خداوند از برای ایشان معجزاتی که خلق از آوردن مثل آنها عاجز بودند تا آخر حدیث شریف که حاصلش این است که به

سبب معجزات مردم درباره ایشان ادعای الوهیت می کردند این است که آنها را مبتلا فرموده که بدانند که خدا نیستند و در آخر حدیث فرمود که این بیان مسموع از حجت است خلاصه که اگر به محض ادعا خلق می بایست تمکین کنند دیگر حاجت به معجزی نبود و اگر حاجت به معجز نبود دیگر لازم نبود که آنها را مبتلا به بلاها بکند تا اینکه خلق درباره آنها ادعای الوهیت نکنند پس بین همه این بلاها و محن که بر ایشان وارد می شود نتیجه آن مسئله است که ادعا باید مقرون به برهان باشد و بدون برهان پذیرفته نیست و هم چنین شواهد این مطلب در آیات و اخبار لا تعدو لا تحصی است و گمان نمی کنم بر هیچ عاقلی این امر مشتبه باشد ولی این جماعت عمدا می خواهند که مشتبه بکنند و شبیه به مسلمات سخن می گویند که جاهل گمان کند که اینها جزو مسلمیات است و قبول کند و از عبدالله [صفحه ۱۰۳] بن عمر از حضرت پیغمبر (ص) که فرمود قائم نمی شود ساعت تا اینکه بیرون بیاید نحو از شصت دروغگو که همه شان می گویند ما نبی هستیم و حضرت باقر (ع) فرمود که پرهیزید سفیانی را و پرهیزید شریذ را از او فلان که می آیند مکه و تقسیم می کنند در آن اموال را و خود را تشبیه به قائم (ع) می کنند و پرهیزید شذاذ را از آل محمد و حضرت صادق (ع) فرمود که بیرون نمی آید قائم تا اینکه بیرون بیاید پیش از او دوازده نفر از بنی هاشم که همه ایشان به سوی خود می خوانند حال ملاحظه نمائید این رایتهای غیر

از ادعا چیزی دارند و گمان مکن که این جماعت همه مثلاً مثل حیوانات بری سلوک می کنند بلکه همین وضعها که الان داعی شما دارد آنها هم دارند عرض کردم که الان چندی است که داعی در هندوستان پیدا شده که بساد دستگاه و جمعیتش خیلی از اینها بیشتر باشد کارش هم پیش رفتی کرده کتب و رسائلی هم می نویسد و طبع می نماید و متفرق می کند حال نمی دانم شما بر حقیق یا این طایفه یا هیچ کدام آنچه محقق است این است که هر دو بر باطل هستید و ما از خداوند مسئلت داریم که از شر شما و امثال شما همه محفوظ بمانیم خلاصه و نیز اخبار دیگر هست و شنیده شد حضرت صادق (ع) که می فرمود بدرستی که دنیا نمی باشد مگر در آن دو امام هست بری و فاجری پس بر آن چنان کسی است که خداوند فرمود و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اما فاجر پس او آن چنان کسی است که خداوند فرموده و جعلناهم ائمه یدعون الی النار و یوم القیمه لا ینصرون و از آن حضرت است که فرمود اصلاح نمی کند مردم را مگر امام عادل و امام فاجری بدرستی که خداوند عزوجل می فرماید و جعلناهم تا آخر آیه و هم از آن حضرت است که دعوای به حقیقت از برای انبیاست و صدیقین و ائمه علیهم السلام را ما مدعی به غیر واجب پس آن مثل ابلیس لعین است که ادعای عبادت نمود و حال اینکه او در حقیقت با پرورنده خود نزاع نمود و مخالفت امر او را کرد و اظهار کرد کذب را و کاذب امین

نمی شود و هر که ادعا بکند امری را که بر او حلال نیست ابواب تلف را بر روی خود گشوده و مدعی مطالبه کرده می شود به بینة لا محاله و حال اینکه او ندارد پس مفتضح می شود و صادق گفته نمی شود به او بر آنچه و امیرالمؤمنین (ع) فرمود که صادق را نمی بیند احدی مگر اینکه می ترسد از او و اخبار بسیار به این مضامین وارد شده ولی ما به جهت عدم اطنا ب ترک کردیم ذکر آنها را مگر یک حدیث که با اینکه طولانی است ولی چون بی فایده نیست ذکر می شود پس از احمد بن اسحق بن سعد اشعری (ره) منقول است که آمد او را بعضی اصحاب ما که اعلام بکند او را به اینکه جعفر بن علی نوشته است به سوی او کتابی و تعریف نفس خود را کرده و اعلام نموده که اینکه او است قیم بعد از برادرش و اینکه در نزد او است از علم حلال و حرام آنچه محتاج به او است و غیر این از همه ی علوم احمد بن اسحق می گوید که بعد از آن که کتاب را خواندم [صفحه ۱۰۴] عریضه به صاحب الزمان (ع) نوشتم و کتاب جعفر را درج آن گذاشتم پس جواب به سوی من بیرون آمد بسم الله الرحمن الرحیم آمد مرا کتاب تو ابقاک الله و کتابی که درج او بود و احاطه کرد معرفت من به همه آنچه متضمن بود بر اختلاف الفاظش و تکرر و خطاء در آن و اگر تدبر بکنی آن را هر آینه واقف می شوی بر بعضی آنچه من واقف شدم و الحمد لله

رب العالمین حمدا لا شریک له علی احسانه الینا و فضله علینا خداوند ابا فرموده است از برای حق مگر تمامیت را و از برای باطل مگر بطلان را و شاهد است بر من آنچه ذکر می کنم و از برای من بر شما به آنچه می گویم هرگاه جمع بشویم از برای روزی که شکی در آن نیست و سؤال بکند ما را از آنچه در آن اختلاف داریم و بدرستی که خدا قرار نداده است از برای صاحب کتاب بر مکتوب الیه و نه بر تو و نه بر احدی از خلق جمیعا امامت مفترضه و نه طاعتی و نه ذمه و زود باشد که بیان کنم از برای شما جمله که اکتفا بکنید به آن انشاء الله ای فلان یرحمک الله بدرستی که خدای تعالی خلق نکرده است خلق را عبث و آنها را مهمل قرار نداده بلکه خلق کرده است ایشان را به قدرت خود و قرار داده است از برای ایشان گوشها و چشمها و دلها و عقلها پس فرستاد بسوی ایشان پیغمبر آنها که بشارت دهند و انذار فرمایند و امر فرمایند ایشان را به طاعت خدا و نهی کنند ایشان را از معصیت خدا و بشناسانند ایشان را آنچه که جاهلند از امر خالقشان و دینشان و نازل فرمود بر ایشان کتابی و فرستاد به سوی ایشان ملئکه را و جدا کرد میان ایشان و میان آن کس که فرستاده است ایشان را به سوی ایشان به فضلی که از برای ایشان است بر ایشان و به آنچه آورده است ایشان را از دلیلهای ظاهره و براهین باهره و آیات

غالبه پس بعضی از ایشان کسی است که قرار داده است بر او آتش را برد و سلام و او را خلیل خود گرفته و بعضی از ایشان کسی است که تکلم کرده است با او تکلم کردنی و عصای او را ازدهای مبین کرد و بعضی از ایشان کسی است که مردگان را زنده کرد به اذن پروردگار و کور و پیر را شفا داد به اذن خدا و بعضی از ایشان کسی است که تعلیم کرد او را منطق طیر و او بعضی از ایشان کسی است که آورده شده است از هر چیزی پس فرستاد محمد (ص) رحمه للعالمین و تمام کرد به او نعمت خود را و ختم کرد به او انبیاء خود را و فرستاد او را به سوی مردم کافه و ظاهر فرمود از صدق او آنچه را که ظاهر کرد و بیان فرمود از آیات و علامات او آنچه را که بیان کرد پس قبض کرد او را (ص) در حالتی که حمید بود و فقید و سعید و قرار داد امر را بعد از او به سوی برادرش و پسر عمش و وصیتش و وارثش علی بن ابی طالب (ع) پس به سوی اوصیاء از فرزندان او یکی بعد از دیگری زنده کرد به ایشان دین خودش را و تمام کرد به ایشان نور خود را و قرار داد میان ایشان و میان برادران ایشان و نبی عمشان و نزدیکان پس نزدیکان از ذوی ارحامشان فرق بینی که شناخته می شود به آن حجت از محجوج و امام از ماموم به اینکه حفظ کرد ایشان را از گناهان و

بری کرد ایشان را از عیوب و پاکیزه [صفحه ۱۰۵] کرد ایشان از دنس و منزّه کرد ایشان را از لبت و قرار داد ایشان را اخزان علم خود و مستودع حکمت خود و موضع سر خود و تایید کرد ایشان را به دلایل و اگر این نبود مردم همه یکسان بودند و هر آینه ادعا می کرد امر خدای عزوجل را هر کسی و حق از باطل و علم از جهل شناخته نمی شد و به تحقیق که ادعا کرده است این مبطل مدعی بر خدا دروغ را به آنچه ادعا کرده پس نمی دانم که به کدام حالتش امید دارد که دعوی او تمام شود آیا به فقهی در دین خدا که پس به حق خدا نمی شناسد حلالی را از حرام و فرق نمی گذارد میانه خطا و صواب یا به علم است پس نمی داند حقی را از باطل و نه محکمی را از متشابه و نمی شناسد حد صلوه و وقت آن را تا به ورعی است که خدا شاهد است بر ترک کردن او نماز فریضه را چهل روز که گمان می گردان را برای طلب شعبده و شاید خبر او به شما رسیده باشد و این است ظروف مسکره منصوبه او و آثار عصیان او مر خدای عزوجل را مشهوره قائمه است یا آنکه صاحب معجزه و آیتی است پس بیاورد آن را یا به حجتی است پس تمام کند آن را یا به دلالتی است پس ذکر کند آن را خدای تعالی در کتاب عزیز خود فرموده بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم انا خلقنا السموات و الارض و

ما بينهما الا- بالحق و اجل مسمى والذین کفروا عما انذروا معرضون قل ارايتم ما تدعون من دون الله ارونى ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في السموات ايتونى بكتاب من قبل هذا او اثاره من علم ان كنتم صادقين و من اظلم ممن يدعو من دون الله من لا- يستجيب له الى يوم القيمة و هم عن دعائهم غافلون و اذا حشر الناس كانوا لهم اعداء و كانوا بعبادتهم كافرين پس التماس كن خداوند متولى توفيق تو شود از اين ظالم آنچه را که ذکر کردم و امتحان كن او را و سؤال كن او را که آيه را از كتاب خدا تفسير کند يا نمازی را که حدود آن را و آنچه در آن واجب است بيان کند تا اينکه حال و مقدار او را بدانی و ظاهر بشود از برای تو عيب و نقص او و خداوند حسنات کننده او است حفظ کند خداوند حق را بر اهلش و ثابت بدارد آن را در مستقرش و به تحقيق که خداوند ابا فرموده از اينکه امامت در دو برادر باشد بعد از حسن و حسين (ع) و هر گاه اذن بدهد خدا به ما در قول حق ظاهر می شود حق و مضمحل می شود باطل و مکشوف می شود از شما و الى الله ارغب فى الكفايه و جميل الصنع و الولاية و حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على محمد و آله تمام شد ترجمه حديث شريف پس بين که آيا به محض دعوت مدعى می توان از او قبول کرد يا بايد از او طلب حجت و آيت و دليل نمود

و اگر چه بعد از این اخبار دیگر الحمدلله حاجت به بیان نیست ولی چون در فصل سابق بیانی شده است کلماتی چند تته همان بیان عرض می شود تا بدانی که این حرف چه قدر سست و بی معنی است پس می گوئیم که چون حکمت بالغه پروردگار بر این قرار گرفته است که علم حق و باطل هر دو در ملک باشد و در حدیث دیدی که امام حق و امام ضلال هر دو هستند لا محاله باید به خلق اختیاری عنایت فرماید که هر که دعوت باطلی خواسته باشد بکند ممنوع نباشد و اگر مسلوب الاختیار باشند در این باب البته خلق کامل مکرم پیدا نخواهد [صفحه ۱۰۶] شد و به همین اختیار است که اگر چنانچه اختیار خیر کردند شرت بزرگ از برای ایشان حصال می شود و اگر اختیار شر کردند خسست و خباثت بسیار پیدا می کنند و چون خداوند خواسته که خلق او کامل باشد و خبیث در منتهی درجه خبث و طیب در اعلی درجه طیب در خلق او باشند ایشان را مختار و خلق کرده چه که اگر مختار نبودند نیکی و بدی ایشان از خود ایشان نبود و مدح و ذمی مستحق نمی شدند پس این است که آنها را مختار کرده و بعد از اختیار هم اگر بنا باشد که ممنوع شوند از آنچه اختیار کرده اند باز اختیار ایشان ناقص می ماند بلکه باید مخلی بطبع باشند تا اینکه منتهای همت خود را بکار برند نهایت این است که اگر در اختیار خودشان وقتی به درجه رسید که اسباب دفع آنها را فراهم می آورد چنانکه فرمود و لولا

دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع پس از عدل و حکمت پروردگار نیست که اگر کسی دعوتی بخواهد بکند بسوی خود و خلق را گمراه کند فوراً خداوند او را منع کند طوری که اول وهله مثلاً زبان او گنگ شود و دست او فوراً شل شود و اگر اینطور کند علم باطلی در ملک پیدا نخواهد شد ابداً و اینکه فرموده است خداوند درباره ی پیغمبر خود (ص) ولو تقول علينا بعض الاقاویل لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین یعنی اگر بعض اقاوایل بر ما ببندد هر آینه قوت او را می گیریم پس بعد از آن رک دل او را یار کی که در پشت هست که فرزند از او است قطع می کنیم فرموده است که فوراً اینکار را می کنیم طوری که هلاک بشود و دیگر قوه اضلال نداشته باشد بلکه امهال و استدراج هم در کار او هست چنانکه فرمود فمهل الکافرین امهلهم رویدا و علی بن ابراهیم نقل می کنند که یعنی مهلت بده آنها را برای وقتی که قائم مبعوث می شود پس انتقام می کشد از برای من از جابره و طواغیت از قریش و بنی امیه و سایر مردم پس بین که طول مدت مهلت چه قدر است و فرمود سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین فرعون چهارصد سال عمر کرد و ادعای ربوبیت هم می نمود و خداوند او را مهلت داد تا بعد از مدتهای مدید که او را هلاک کرد پس شبهه نیست که سلب اختیار و از داعی به باطل نمی شود بلی حجتی که به آن اثبات حقیقت خود را بکند برای آن

البته نمی ماند و شاید که مراد از اخذ به یمین هم همین باشد زیرا که قوت انبیاء به حجت و آیتی است که از خداوند دارند و کفایه می کند که عادت خداوند جاری نشده است که هر باطلی را به محض اظهار دعوت خود چنان بگیرد که دیگر نتواند ادعای خود را بکند و اگر چنین بود دیگر باطلی در دنیا نمی ماند و شیطان ملعون این همه مهلت نمی یافت که اینطور جسور شود و عرض کند بعزتک لا-غوینهم اجمعین الا-عبادک منهم المخلصین پس به محض ادعا هیچ امری ثابت نمی شود حتی ادعای صد دینار از مال دنیا که تمام آن را خداوند در قدسی لا شی خوانده است بدون شاهد و بینه مسموع نیست چه جای این امر که محل سخن ماست که اعظم امور دنیا و آخرت است بلکه در حقیقت علت غائی همه ایجاد است والله که بسیار سست شمردند امر [صفحه ۱۰۷] خدا را و اینطور نیست و در مقام تلیس به عوام بیچاره می گویند اگر راست می گوئید ادعا کنید آنها هم تا اینقدر ضعیفند که قوه ی ادعا ندارند یا اندک تدینی دارند و ادعای بیجا نمی کنند پس این را حجت می کنند که دیدید که هر کس نمی تواند ادعا بکند چرا اینهمه مدعین به باطل که در عالم بودند و هستند ملاحظه نمی کنی اگر همه اهل حقند که پس بسیار کار سهل شد و اتسع الخرق علی الراقع و یقینا خودشان هم راضی به این امر نیستند و اگر بعضی بر باطلند فقد ثبت المطلوب و در کتاب المبین نقل فرموده است که به حضرت صادق (ع) عرض کردند که

مرحبه بر ما احتیاج می کنند و می گویند هم چنانکه کافر نزد ما کافر نزد خداست پس هم چنین می یابیم مؤمن را که هر گاه اقرار به ایمان خود کند او در نزد خدا هم مؤمن است حضرت فرمود سبحان الله چه طور این دو مساوی هستند و حال اینکه کفر اقرار است از بنده پس تکلیف کرده نمی شود بعد از اقرار بینه نا و ایمان دعوی است و جایز نیست مگر به بینه و بینه او عمل است و نیت او پس هر گاه متفق شدند پس بنده در نزد خدا مؤمن است تا آخر حدیث شریف پس بین که ادعای ایمان بی بینه پذیرفته نیست پس ادعای نبوت و امامت بطریق اولی و حال اینکه ایمان جزئی از آنهاست باری و اما آنچه از تصرفات ایشان ذکر کرده همه محض همین است که چهار نفر عامی جاهل طماع یا شری مفسد کرد آنها را گرفته و بر می جهند و فسق و فجور و فساد و تترابی در ملک می کنند نمی دانم تصرفات ایشان در ملک بیشتر است یا فرعون ذی الأوتاد یا ثمود الذین جابوا الصخر بالواد یا شداد که بنیاد ارم ذات العماد نهاد یا بولس ملعون که مذهب تثلیث را قرار داد و این همه جمعیت و قوت و شوکت نصاری ملاحظه می شود و ترقیات مدارک و مشاعر و صنایع و افعال غریبه ایشان دیده می شود هیچ اعتنا به شما ندارند و آنچه هم که تحصیل کرده اند از برکات و فیوضات شما نمی دانند ای مرد هیچ احمق اینجوره ادله آورده است هر که بخواهد بگوید که اینها از آثار نفس من و تدابیر من

است می تواند بگوید نهایت مردم عقل دارند و حرف یاوه که مثرثمری نیست نمی زنند اگر شما راست می گوئید تغییری جزئی در یک امری از امور عالم بدهید بدون اسباب ظاهری که هیچ ضرر هم بجائی نداشته باشد تا خلق تصدیق کنند که این تصرفات از شما است و الا بمحض حرف اگر تو قناعت داری همه مجنونهای عالم اینجوره دعاوی می کنند چه بسیار دیده ایم که شخصی دیوانه شده و بعینه از همین قبیل حرفهای تو زده که من سلطانم و مالک الرقاب و چنین و چنان کرده ام و چنین خواهم کرد بعد که عقلش سرش آمده خودش از حرفها که زده خجل و شرمنده شده تو هم رو به خدا بکن و از او بخواه که تو را شفا دهد خلاصه و بعضی جزئیات در سخنانش هست مثل ترجیح کتاب نعوذ بالله و همچنین از ترقیات خودشان و از جان گذشتنها و امثال اینها که همه سابقا جواب داده شده و همه هم باز از سنخ همان دعاوی است که یک کلمه آنها پذیرفته نیست مگر با براهین نیره و از جمله تکمیلات [صفحه ۱۰۸] خود می شمرد ظهور صنایع و فنون را اولادلم می خواست که از ایشان خواهش می کردیم که یک صنعت بسیار جزئی خودشان ابراز می دادند یا آنکه یک صنعتی که شخص فرنگی یا امریکائی کرده است و فرضا هنوز امتیاز آن را به غیر صانعش نداده اند و علم آن را هم به دیگری نیاموخته ایشان حل اشکال آن را بکنند که چه کرده که اینطور شده ببینیم شعور ایشان بقدر یک نفر امریکائی که خلق وحشی بوده اند و تازه آمد و

شد کرده اند و تحصیلی کرده اند هست یا نیست و خود این در نزد اهل حق و متدینین عالم مسئله ای است که ظهور این قسم صنایع از محسنات عالم است یا اسباب لهو و لعبی است که اهل آخرالزمان برای خود فراهم کرده اند و از ذکر خداوند غافل شده اند بلکه اسباب فساد و کثرت معصیت و روگردانی از حق است و خداوند اگر از خلق به اینها خوشنود می شد البته می توانست که بر زبان انبیاء و اولیاء خودش همه ی اینها بلکه عجیب تر از اینها را جاری کند و تعلیم مردم نماید و نکرد اینکار را آیا این از عجز او بود یا جهل او نعوذ بالله علاوه بر اینها که اگر تتبع در تواریخ و سیر بکنی می بینی که چه بسیار صنایع عجیبه غریبه در قدیم بوده که بسا هنوز فرنگیان نتوانسته اند مثل آن را بیاورند این کیمیاست که خداوند در کتاب خود اشاره به آن فرموده از قول قارون که او تپته علی علم عتیدی و در اختیار اهل بیت مکرر ذکر آن شده و آن را اخت النبوه و عصمت المروه شمرده اند فرنگیان با این همه اسباب و اوضاع فراهمی که دارند نتوانسته اند که عمل آن را تمام کنند خلاصه که اولاً این صنایع و فنون منظور نظر پروردگار و مامور به خلق نیست ثانی اینکه اختصاص به این زمان ندارد ثالث اینکه هر چه هست دخلی به توندارد و شما را هیچ تصرف در آنها نیست می گوئی چنین نیست بسم الله آیت آن را نشان ما بدهید و الا که عرض کردم گنجشک هم می گفت که من تخت سلیمان را به منقار خود

حرکت می دهم و گفته است که احکام ایشان را دول لاعن شعور که از ایشان است گرفته و عمل می کنند این هم مثل حرفهای سابقش ای مرد بیچاره ها زحمتها کشیده اند بعد از هدایت انبیاء و اولیاء سابقین برای خود مشورت خانها قرار دادند فکرها کردند خیالها نمودند یا ساها برای خود قرار دادند و هر چه از آنها صحیح است مقتبس از شرایع انبیاست و هر چه فاسد است از راه خودشان حالا شما سرتان خوش آمده بنشینید ادعا بکنید که اینها از آثار نفس ماست اگر راست می گوئید یک حکمی وضع کنید پیش از آنکه دیگران وضع کنند و یک مرتبه در همه ی عالم جاری کنید بقسمی که همه بفهمیم این از تصرف شماست و الا به حرف مفت کار پیش نمی رود خلاصه که حاجت به تفصیل زیاد نیست کفی الله المؤمنین القتال که این جماعت بر دست و قلم و زبان خودشان مفتضح هستند و حاجت به زحمت ما نیست.

استدلال این گروه بر قرآن و تورات و انجیل

اشاره

گفته است و حال این طالب سالک مجاهد نبذی از قرآن و اخبار و توریه و انجیل بر صدق مدعای این حزب شهادت می دهد عرض می کند بعد بخیال [صفحه ۱۰۹] خود نصایحی می کند و در حجیت کتاب دلالت آن بر مدعای حضرات سخنی می گوید که محل رد و بحث نیست تا آنکه شروع به استدلال می کند و اول آیاتی که دلالت بر معجز بودن قرآن و عجز جن و انس از آوردن مثل آن ذکر می کند.

جواب

ما الحمد لله معجز بودن قرآن را تصدیق داریم و شبهه در آن نیست ولی تو خود ای ناظر انصاف بده که کسی که مصدق این آیات باشد آیا در صدد اثبات حقیقت و معجز بودن کتاب دیگر مثل بیان میرزا علی محمد بر می آید والله که این جماعت گویا علاوه بر انکار اسلام مجنون هم باشند که همان آیاتی که صریحا بر خود آنها رد می کند آنها را دلیل خود می شمروند ملاحظه کن که از جمله آیه است که خداوند می فرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجاره اعدت للكافرين این آیه مبارکه را ذکر می کند با اینکه صریح آن است که مثل آن را نمی آورید و نخواهید آورد آن وقت از این می خواهد نتیجه بگیرد که بیان میرزا علی محمد مثل قرآن است بلکه بهتر از آن و اگر چه در صدد نبودم که در اینجا تفصیلی بدهم زیرا که اگر بنا بگذارم که بر هر کلمه هر

چه وارد می آید ذکر کنم حجم کتاب از اندازه خارج می شود و ناظرین را ملال می گیرد اما چکنم که تلبیس این جماعت اینقدر است که سکوت ما را دلیل عجز یا تسلیم می شمرند و لابد باید احقاق حق و ابطال باطل را نمود تا هر کس را که خداوند خواسته هدایت فرماید پس عرض می کنم که در تفسیر برهان سید هاشم بحرینی تو بلی علیه الرحمه نقل کرده است از حضرت موسی بن جعفر (ع) که فرمود پس چونکه خداوند مثلها زد از برای کافرین مجاهدین که دفع کننده بودند مر نبوت محمد (ص) را و ناصبین و منافقین از برای رسول خدا که دفع کننده بودند از برای آنچه فرمود در شان برادرش علی (ع) که دفع کننده بودند اینکه آنچه فرمود از جانب خدا باشد که آنها آیات محمد (ص) بود و معجزات او از برای محمد (ص) به علاوه آیاتی که بیان فرموده بود از برای علی (ع) در مکه و مدینه و زیاد نکردند آن جماعت مگر سرکشی و طغیان را فرمود خدای تعالی و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا اگر در شک هستید از آنچه نازل کردیم بر بنده خود تا اینکه انکار کردید اینکه محمد (ص) رسول خدا باشد و اینکه بر او نازل شده کلام من باشد با اظهار من بر او در مکه آیات باهرات را مثل ابری که سایه بر سر او می افکند در سفرهای او و جماداتی که بودند که بر او سلام می کردند از کوهها و سنگها و درختها و مثل دفع کردن کسانی را که قصد قتل او را کردند

و کشتن او ایشان را و مثل اند و درخت که از هم دور بودند و به هم پیوستند پس نشست پشت آنها به جهت قضا حاجت خود بعد به جای خود برگشتند هم چنانکه بودند و مثل خواندن او درخت را پس آمد او را در حالتی که اجابت می نمود و خاضع و ذلیل بود پس امر کرد او را بر جوع کرد در حالی که سامع و مطیع بود پس بیاورید ای معشر قریش و یهود و ای معشر نواصب که اسلام را به خود بسته اید و از آن بری هستید [صفحه ۱۱۰] و ای معشر عرب فصحاء بلغاء صاحبان السنن به سوره از مثل آن یعنی از مثل محمد (ص) مثل مردی از خودتان که نه بخواند و نه بنویسد و نه درس بدهد کتابی را و نه آمد و شد نزد عالمی بکند و نه تعلیم از احدی بگیرد و شما در سفرها و حضر او را می شناسید و چهل سال اینطور در میان شما مانده بعد آورده شده جوامع علم را حتی علم اولین و آخرین را پس اگر شما در شکید از این آیات پس بیاورید از مثل این مرد مثل این کلام را تا اینکه ظاهر بشود اینکه او دروغگو است هم چنانکه گمان می کنید به جهت اینکه هر چه از نزد غیر خدا باشد پس زود باشد که یافت بشود از برای او نظیری در سایر خلق خدا و اگر هستید ای معاشر قراء کتب از یهود و نصاری دو شک از آنچه آورده است شما را به آن محمد (ص) از شرایع خود و از نصب کردنش

برادر خود را که سید الوصیین است وصی از برای خود بعد از آنکه به تحقیق که ظاهر کرده است از برای شما معجزات خودش را که بعضی از آنهاست که ذراع مسمومه با او تکلم کرد و گرگ با او سخن گفت و چوب به سوی او ناله کرد در حالتی که بر منبر نشسته بود و دفع کرد خداوند از او سمی را که یهود در طعام خود کرده بودند و بلا را به خود آنها برگردانید و خود شما را به آن هلاک کرد و برکت داد و بسیار نمود طعام کم را پس بیاورید یک سوره از مثل قرآن از توره و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتابهای چهارده گانه پس بدرستی که شما نمی یابید در سایر کتب خدا سوره مثل سوره از این قرآن که چگونه می شود که کلام محمد (ص) که نقل کرده شده است افضل از سایر کلام خدا و کتب او باشد ای گروههای یهود و نصاری بعد از آن فرمود به جماعت ایشان که بخوانید شهداء خود را از دون خدا یعنی بخوانید بتهای خود را که عبادت می کنید ای مشرکین و بخوانید شیاطین خود را ای نصاری و یهود و بخوانید قرنیهای خود را از ملحدین ای منافقین مسلمین از کسانی که نصب عداوت آل محمد (ص) که طیبین هستند نمودند و سایر اعوان خود را بر اراده ی خودتان اگر شما راست می گوئید اینکه محمد (ص) قرآن را از پیش خود می گوید و خدا بر او نازل نکرده و اینکه آنچه ذکر کرده از فضل علی (ع) بر جمیع امتش و سیاست آنها را

به گردن او گذاشته به امر خدای احکم الحاکمین نیست پس بعد از آن فرمود خداوند پس اگر نکردید یعنی نیاورید ای کسانی که غلبه می جوئید پرورنده عالمیان و نخواهید آورد یعنی این هرگز نخواهد شد از شما ابداً پس پرهیزید آتشی را که وقود آن و حطب آن مردم هستند و سنگ که فروخته می شود و عذاب است آن بر اهلش و مهیا شده است آن از برای کافرین مکذبین به کلام او و نبی او و نصب عداوت نموده اند از برای ولی او و وصی او فرمود پس بدانید به عجز خودتان از این که آن از نزد خداست و اگر از قبل مخلوقین بود شما قادر بر معارضه آن بودید و بعد از آن که عاجز شدند بعد از تقریر و تحدی فرمود خداوند قل لئن اجتمعت الأنس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا تمام شد حدیث [صفحه ۱۱۱] شریف و در بحار همین حدیث را بعینه از تفسیر حضرت امام حسن عسکری (ع) نقل نموده است یک نفر مسلمان می خواهم که ملاحظه این حدیث شریف را بکند و ببیند که اولاً حضرت امام حسن عسکری از موسی بن جعفر روایت می فرماید و این همه معجزات را به پیغمبر (ص) نسبت می دهد آیا این هم مثل روایتی است که مرده صوفیه نسبت به مرشد خود می دهند که اعتماد به آن نمی توان کرد و دروغ می گویند ثانی اینکه ملاحظه کنید که به چه تاکید می فرماید که مثل قرآن نمی آورید و نخواهید آورد حال این جماعت بعینه این آیات را نقل می کنند آن

وقت مدعی می شوند که بیان میرزا علی محمد اشرف و افصح و ابلغ از قرآن است خلاصه که اگر یکی یکی آیاتی که به این مضامین نازل شده و این مرد نقل نموده بخواهیم اخباری که در تفسیر آنها رسیده نقل نمائیم سخن بطول می انجامد و همین یکی کافی است همین قدر مسلمین بدانند که والله هیچ در صدد متابعت قرآن نیستند و آیاتی که ذکر می کنند بعینه مثل آن است که قشون معاویه قرآن ها را سر نیزه کردند و پناه به آن بردند و ابداء عمل به مقتضای آن نکردند و بعد تحقیقی می کند که چون متفرع بر همین آیات کرده فصل جدید عنوان نمی کنیم و حاصل کلامش این است که امری را که خداوند نبوت خاتم انبیا را به آن ثابت فرموده می توان فرض عدم کمال و عدم کفایت نمود و طلب معجزه دیگر کرد سیما نفوسی را که راضی به آیات نشدند هزار و سیصد و ده سال است لعن می کنیم و مستحق عذاب می دانیم و آنها که قبول نمودند صلوات می فرستیم جواب می گوئیم اما آنکه گفته است که فرض عدم کفایت در قرآن نباید کرد راست است و معجزه کامله پروردگار است ولی معذک کله در معرفت اعجاز آن بلکه در هر گونه انتفاعی از آن محتاج به اسباب دیگر هستیم و منافات با کمال آن ندارد چنانکه در کمال خود پیغمبر (ص) احدی را شبهه نیست و معذکک تو الان در صدد اثبات این هستی که نبوت او را به آیات اثبات کنی پس آیا پیغمبر (ص) در نبوتش نقصان داشته که تو به جهت اثبات نبوت او محتاج به

کتاب شده بلکه از این بالاتر تو اثبات صانع خود را به وجود مصنوعات می کنی و در حدیث شریف فرمودند البعره تدل علی البعیر و اثر القدم يدل علی المسیر تا اینکه فرمود آنچه حاصلش این است که این آسمان و زمین دلالت می کنند بر عزیز خبیر و امثال این در قرآن و اخبار آل محمد (ص) بسیار است پس آیا خداوند در وجود خود ناقص بوده که من از آثار باید پی به او بیرم ای مرد این مزخرفات چه چیز است که به هم می بافی قرآن آیت کامله پروردگار است اما کمال هر چه بالاتر می رود از فهم ناقص دورتر می شود انما تحد الادوات انفسها و تشیر الالات الی نظائرهما پس اگر من به فهم ناقص خود کمال قرآن را می فهمم البته قرآن هم ناقص خواهد بود مثل من در حدیث شریف عرض کردند خدمت امام (ع) او ما یکفیهم القران قال بلی لو وجدوا له مفسرا پس اگر قرآن به آن وجوهی که تو خیال کرده کامل است محتاج به مفسر هم نیست و همه کس باید به فهم ناقص خود بفهمند چنانکه پیش از این تصریح به این مطلب کردی و مردم را به کفر و ضلالت خواندی چنانکه فرمودند من فسر القرآن بر آیه فقد کفر در همین حدیث شریف که الان ترجمه اش را [صفحه ۱۱۲] نقل کردیم و در برهان و بحار و تفسیر عسکری موجود است ملاحظه کن ببین حضرت اول اثبات اعجاز قرآن را به معجزات دیگر که از پیغمبر (ص) سر زده می فرماید آنجا که می فرماید و ان یکون هذا المنزل علیه کلامی مع اظهار علیه

بمکه الباهرات من الأيات كالعمامه التي كانت تظله تا آخر حديث شريف پس بين كه اول به همين وجه كه اسهل وجوه است معجز بودن خود قرآن را اثابت مي فرمايد تا تصديق كنيم كه اين كلام الله است و در اين نقصي از براي قرآن نيست بلكه نقص از براي خلق است آيا اگر چشم مرمود يا اعمى در آفتاب چيزي نبيند نقص آفتاب است يا نقص اعمى و مرمود نمى دانم خود تو هم اينقدر نادانى يا خودت ملتفتى و براي خلق تلبيس مي كنى خلاصه و اما آنكه گفته هزار و سيصد و ده سال است كه طلب كنندگان آيات را سواى كتاب لعن مي كنيد اين خبر را از خود مي دهى و حجتى در آن بر ديگران نيست آنچه بسيار طلب كنندگان معجزات را كه به دوستى آنها تقرب به خدا مي جوئيم و بر لعن كننده بر آنها لعن مي كنيم و اگر در كتب معجزات ملاحظه كنى جماعت بسيار را از اين قبيل مي بينى مثل عمار ياسر و حارث بن كلزه ثقفى و امثال آن بلكه مثل سلمان وقتى به جهت رفع ملال از امير مؤمنان (ع) طلب آيات كرد و به او نشان دادند و او را به آسمانها بردند و عمر را معذبا به او نشان دادند و بهشت را به او نشان دادند بلكه مثل ابراهيم خليل (ع) عرض مي كند رب ارنى كيف تحيى الموتى قال اولم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن قلبى قال فخذ اربعه من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزء اثم ادعهن ياتينك سعيا پس اين هم از بي دينى تو است كه بر مطلق

طلب کنندگان آیات لعن می کنی بلی آنکه بعد از دیدن آیات باز ایمان نمی آورد او ملعون است نه هر که طلب آیات می کند و لو از روی تسلیم باشد و به جهت معرفت حق طلب کند خلاصه که هر کلمه از او محل ایراد است و چه کنم که کتاب طول می کشد باری هر چه خداوند خواسته خیر است بعد چند کلمه بی سر و ته در فضل قرآن می نویسد و ما الحمد لله از برکات مشایخ خود مستغنی از بیانات او هستیم و در اینجا هم لزوم ندارد که شرح دهیم مشایخ اعلی الله مقامهم در جای خود بیان فرموده اند.

استدلال به بعضی از آیات قرآن برای اثبات مدعیان

اشاره

گفته است در اثبات احاطه علم و قدرت و فضل حضرت باری تعالی می فرماید اولم یکف بربک انه علی کل شی شهید به همین قسم در کفایت کتاب آن ذات می فرماید اولم یکفهم انا انزلنا علیک الكتاب یتلی علیهم ان فی ذلک الرحمه و ذکری لقوم یؤمنون و همه جای قرآن امثال این بیان نازل و لقد انزلنا الیک آیات بینات و ما یکفر بها الا الفاسقون نزل علیک الكتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس و انزل الفرقان ان الذین کفروا بایات الله لهم عذاب شدید والله عزیز ذوانتقام و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله و من یتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم و امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکنونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی ثمنا قليلا و ایای فاتقون و لا [صفحه ۱۱۳] تلبسوا الحق بالباطل فتکتّموا الحق و انتم تعلمون

واقيموا الصلوه واتوا الزكوه واركعوا مع الراكعين اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب فلا تعقلون كان الناس امه واحده فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جائتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمه الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيتكم من كتاب وحكمه ثم جاءكم رسول مصدق لنا معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم على ذلكم اصرى قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معكم من الشاهدين وانزل اليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب ومهيئنا عليه فاحكم بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم عما جاءك من الحق لكل جعلنا منكم شرعه ومنهاجا ولو شاء الله لجعلكم امه واحده ولكن ليلوكم فيما اتيتكم فاستبقوا الخيرات الى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون قل اندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا و نرد على اعقابنا بعد اذ هدىنا الله كالذى استهوته الشياطين فى الارض حيران له اصحاب يدعونه الى الهدى ائتنا قل ان هدى الله

هو الهدى و امرنا لنسلم لرب العالمين و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله على بشر من شىء قل من انزل الكتاب الذى جاء به موسى نورا و هدى للناس تجعلونه قراطيس تبدونها و تخفون كثيرا و علمتم مالم تعلموا انتم و لا اباؤكم قل الله ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون و هذا كتاب انزلناه مبارك مصدق الذى بين يديه و لتنذر ام القرى و من حوله والذين يؤمنون بالاخره يؤمنون به و هم على صلواتهم يحافظون فان كنت فى شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك و جائك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين بعد از اين آيات مبارك كه مى گويد اين آيات و امثالها را ملاحظه فرمائيد كه به دليل حكمت و موعظه و مجادله و دليل احتياط ثابت فرموده كه كتاب خداست و اوست هادى عباد و نماينده راه رشاد و تربيت كننده و تهذيب كننده و تصديق كننده كتب قبل رجوع در آيات نمائيد تا به يقين مبين بدانيد كه غير الله نمى تواند كتاب نازل نمايد و نسبت به خدا دهد سبحان الله آيه عرفان كتاب الهى در همه ي اشياء گذاشته شده هر نفسى بقدر دارائى خود توانائى دارد رعيت عاجز فقير كجا و ادعاى سلطنت و اقتدار و البته حكومت دروغ و هر طاغى ياغى را اسير نمايد و غير از سلطان احدى مالك ملك نبوده و نيست.

جواب

اما شهادت پروردگار در اين كه كافى است حرفى نيست ولى بيان آن در فصل بعد انشاء الله خواهد شد و اما آنكه فرموده است خداوند اولم يكفيهم انا انزلنا عليك الكتاب تا آخر

پیش از این آیه می فرماید و قالوا لولا نزل علیه آیات من ربه قل انما الايات عندالله و انما انا نذیر [صفحه ۱۱۴] مبین و بعد از این ذکر این آیه را هم در جایی که می خواهد انکار معجزات را بکند ظاهرا می کند ولی در این مقام غفلت کرده و مقصودش از استدلال به آیه اولم یکفهم این است که کتاب کافی است در اثبات نبوت او در جواب از اشکال آیه ی اول گوئیم که اینکه فرموده است قل انما الايات عندالله دلیل این است که آیات بر دست ایشان بروز ندارد زیرا که خود ایشان عندالله هستند چنانکه در صریح قرآن است ان الذین عند ربك لا يستکبرون عن عبادته و کیست اولای از ایشان به این و علی بن ابراهیم قمی ره نقل کرده است که مراد از ایشان انبیائند و رسل و ائمه پس آنجا هم که فرموده است قل انما الايات عندالله دلیل این نیست که بر دست ایشان بروز نمی کند و اینکه فرموده است انما انا نذیر مبین اشاره به مقام بشریت است چنانکه فرمود قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و بشریت ایشان منافات با وحی الهی ندارد خلاصه که آن آیه دلیل این نیست که ایشان صاحب آیت نیستند و بوجه ظاهریه هم که خواسته باشی جمیع خیرها در نزد خداست و هر وقت خواسته باشد از خزاین خود نازل می کند چنانکه فرمود و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم پس عندالله بودن آیات هم منافاتی با نزول در مقام حاجت ندارد و بعد باز بیان این مطلب باید بیاید

و اما آنکه فرموده است اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب چرا امیدواریم که ما را کافی باشد ولی هر صنفی از خلق را به وجهی کافی است بعضی فصاحت و بلاغت آن را می فهمند بعضی علم و حکمت و غیر اینها بعضی از همه اینها محرومند و به معجزاتی که در خود این قرآن مذکور است از اخبار به غیب و آثاری که بر آیات مترتب است و معجزاتی که علاوه بر اینها ذکر شده پس به این وجوه کفایت می کند نه اینکه صرف شنیدن آیات برای همه کس کافی است چنین نیست چنانکه آیات دیگر و اخبار همه شاهد این مطلب است نه آنکه تو می گوئی و اما آنچه از حاصل آیات ذکر کرده همه را قبول داریم مگر این فقره که گفته است تا به یقین مبین بدانید که غیر الله نمی تواند کتاب نازل نماید و نسبت به خدا دهد تا آخر آنچه گفته اگر منظور این است که غیر الله نمی تواند کتاب حقی که لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه نازل کند و به خدا نسبت دهد این صحیح است و کتاب حق از خدا هست بدون شبهه ولی اگر منظور این است که ممکن نیست کسی کتابی به باطل و دروغ بیاورد و نسبت به خدا دهد این خطاست و بی معنی و در این آیات ابدا دلالتی بر این مطلب نیست و چگونه ممکن نیست و حال اینکه مردم ادعای خدائی به باطل می کنند چرا نمی شود کتاب باطلی آورد و گفت این از خداست خداوند می فرماید و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی

الی و لم یوح الیه شی و من قال سانزل مثل ما انزل الله و چندین حدیث از آل محمد علیهم السلام رسیده چنانکه در برهان منقول است که این آیه در باب عبدالله بن سعد بن ابی سرح نازل شده که برادر رضاعی عثمان بود و به مدینه آمد و اسلام آورد و خط خوبی داشت رسول خدا (ص) او را برای نوشتن وحی احضار می فرمود و ملعون تغییر می داد وحی را و وقتی هم مرتد شد و به مکه رفت و می گفت من هم مثل همانکه پیغمبر آورده می آورم و خداوند [صفحه ۱۱۵] درباره او این آیه را نازل فرمود و پیغمبر (ص) خون او را هدر کرد و عثمان در فتح مکه برای او امان خواست و آن حضرت با کمال کراهت امان داد و بود تا آن وقت که عثمان او را والی مصر کرد پس بین که موافق صریح قول خدا و فرمایش ائمه هدی (ص) ممکن هست کسی به دروغ ادعای وحی کند یا نه پس اگر ممکن است این مزخرفات را مگو نهایت بگو که خداوند بر هر حقی حقیقتی و بر هر صوابی نوری قرار داده و آیات و علامات از برای آن هست پس اگر به دروغ چیزی را به خدا نسبت دادند خداوند کذب آن را به آثار و علامات ظاهر می کند و آثار و علامات همانهاست که ببعض آنها اشاره شده است بعد هم باز شاید بیاید و هم چنین خداوند می فرماید و منهم امیون لا- یعلمون الكتاب الا- امانی و انهم الا- یظنون فویل للذین یکتبون الكتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا

به ثمنای قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیههم و ویل لهم مما یکسبون در برهان از حضرت امام حسن عسکری (ع) نقل می کند در تفسیر آیه که بعضی از ایشان یعنی از یهود امیونند که نمی خوانند کتاب را نمی نویسند مثل امی که منسوب است به ام یعنی او هم چنان است که از شکم مادر بیرون آمده نمی خواند و نمی نویسد نمی دانند کتاب نازل شده از آسمان را و نه کتابی که به دروغ بر خدا بسته اند و تمیز نمی دهند ما بین اند و تا مکر امانی یعنی اینکه خوانده بشود بر ایشان و گفته بشود به ایشان که این است کتاب خدا و کلام او نمی شناسند اگر خوانده بشود از کتاب خلاف آنچه در او است و نیستند ایشان مگر اینکه مظنه دارند به آنچه رؤسائشان می گویند از تکذیب محمد (ص) در نبوتش و امامت علی (ع) سید عترتش و ایشان تقلید می کنند رؤسا را به اینکه حرام است بر ایشان تقلید آنها بعد شرحی در باب حرمت تقلید آنها فرمود تا اینکه فرمود بعد از آن فرمود خدای عزوجل فویل للذین امی قلیلا امام (ع) فرمود که خداوند می فرماید از برای قومی از جماعت یهود که نوشتند صفت نبی را (ص) و حال اینکه آن خلاف صفت نبی مبعوث در آخر الزمان است اینکه او طویل است و شکم بزرگ و اصهب الشعر و محمد (ص) خلاف آن بود و او می آید بعد از این زمان به پانصد سال و این است و جز این نیست که اراده کردند به این اینکه باقی بماند و یاستشان بر ضعفشان و فوایدشان برسد به آنها و باز

دارند یا کفایت بکنند انفس خود را در حالتی که ایمن از خدمت محمد (ص) و خدمت علی (ع) و اهل خاصه او باشند پس فرمود خدای عزوجل پس وای بر ایشان از آنچه نوشته است دستهای آنها از این صفات که تحریف شده و مخالف است با صفت محمد و علی عذاب شدید از برای ایشان باشد در سخت تر بقعه های جهنم و وای بر ایشان از شدت عذاب ثانیاً علاوه بر اول از آنچه کسب می کنند از اموال آنچه‌انیکه می گیرند آنها را بر اینکه ثابت داشتند عوامشان را بر کفر به محمد رسول خدا (ص) و انکار به وصی او برادرش که ولی خداست تمام شد حدیث شریف انصاف می پرسم از مسلمین که آیا صریح تر و صحیح تر از این آیه مبارکه و تفسیر آن ممکن است دلیل بیاوریم بر اینکه ممکن است کتاب بدست خود بنویسند و به دروغ بر خدا ببندند [صفحه ۱۱۶] و حضرت صادق (ع) فرمودند که بیرون آمد عبدالله بن عمرو بن عاص از نزد عثمان پس ملاقات کرد امیرالمؤمنین را و عرض کرد که یا علی امشب بیتوته کردیم در امری که امیدواریم اینکه خدا ثابت بدارد این امت را حضرت فرمود که هرگز پنهان نمی شود بر من آنچه در آن بیتوته کردید کج کردید و تغییر دادید و تبدیل نمودید نهصد حرف را سیصد حرف تحریف کردید و سیصد حرف تغییر دادید و سیصد حرف تبدیل نمودید فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیدهم تا آخر آیه باری خداوند می فرماید فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جائه لیس فی جهنم مثنوی للکافرین تاویل این آیه

مبارکه در حقیقت در این جماعت بروز کرده که دروغ بر خدا می بندند و به او نسبت می دهند و آن وقت تکذیب کتاب و اخبار ائمه اطیاب را هم که همه محض صدق است می نمایند خلاصه و پیش از ذکر این آیات آنجا که عرض کردم فضل قرآن را می نویسد این آیه را هم می نویسد که خداوند می فرماید فلا اقسما تبصرون و ما لا تبصرون انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما یؤمنون و لا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون تنزیلا من رب العالمین ولو تقول علینا بعض الاقوایل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنہ حاجزین و انه لتذکره للمتقین اولاً که در نقل این آیه و آیات دیگر غلط بسیار می نویسد و شاید سهو باشد و احتمال کلی هم می رود که عمد باشد به جهت اینکه این هم عذری باشد به جهت غلطهای کتاب بیان ولی به این عذر روی ایشان سفید نمی شود قرآنها صحیح بسیار است و هر کس مانوس و معتاد به تلاوت قرآن است یا مخصوص مراجعه کند زود ملتفت می شود در همین آیه یؤمنون نیست تؤمنون است تنزیلاً هم نیست تنزیل است خلاصه اگر چه او ملتفت نشده و ذکر از این مطلب نکرده است لکن ما به جهت تمامیت بیان رفع اشکالی می نمائیم و آن این است که در اینجا فرموده که اگر پیغمبر (ص) بعض اقوایل بر ما بیند هر آینه یمین او را می گیریم و عرق و تین او را قطع می کنیم و ما پیشتر جوابی دادیم که فرموده است فورا او را هلاک می کنیم که این

دلیل باشد بر اینکه ممکن نیست کسی تقول بکند و بعد زندگانی بکند بلکه این وعیدی است که فرموده که چنین خواهیم کرد و در اینکه خداوند مهلت هم به معصیت کار آن می دهد شبهه نیست چنانکه صریح آیات قرآن است و در اینجا باز وجه جواب دیگر متذکر شدم و به آن هم اشاره می کنیم و آن این است که راست است که این تهدید را در این مقام نسبت به پیغمبر (ص) فرموده است که اگر بر فرض امتناع پیغمبر (ص) تقول بکند او را می گیریم و کلمه لو در مقام امتناع است و علی ایحال اخذ به این درجه در این مقام این مخصوص به پیغمبر است زیرا که رسول کریمی که خداوند آنقدر او را گرامی داشته و فضایل و مقامات به او داده و تادیب فرموده تا آنکه انک لعلی خلق عظیم به او خطاب فرموده با آن علم و معرفتی که نسبت به خدای خود دارد گر بر فرض محال تقول بر خدا نماید از درجه ی نبوت خواهد افتاد بلکه معذب به عذاب سخت خواهد شد به جهت اینکه تکلیف هر کسی به اندازه ی عقل و معرفت اوست نسبت به خداوند عالم و از این [صفحه ۱۱۷] است که خداوند انبیا را به کارهای جزئی که برای سایر خلق عبادت خواهد بود ملامت می فرماید بلکه مثل یونس کسی را مبتلای به شکم ماهی می کند و حال اینکه اگر دیگری از مؤمنین اینکار را که نفرین بر قوم باشد بکند به این درجه محل ملامت و عقوبت نمی شود زیرا که تکلیف انبیا خدا به اندازه عقلشان است که در

ایشان کامل شده و پیغمبر آخرالزمان اشرف از کل است و تکلیف او بالاتر از همه است و از این است که فرمودند حسنات الابرار سیئات المقربین و فرمودند بغض للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنبا واحد پس درباره محمد بن عبدالله (ص) امر همان قسم است که خداوند فرموده و خود آن حضرت فرمود لو عصیت لهویت اما سایر خلق امرشان به این منوال نیست زیرا که جاهلند پس ای چه بسیار مردم که تقول بر خدا بجویند و دروغ بر او بیندند و معذکک فورا بر آنها گرفته نشود طوری که هلاک شوند مثل اینکه مسیلمه تقول بر خدا جست و مدتها زندگانی کرد عبدالله بن سعد بن ابی سرح به همین طور یهودی که کتاب به دست خود نوشتند و نسبت به خدا دادند چه همین طور خداوند معامله که با غالب اینها می فرماید این است که دروغشان را در دنیا ظاهر می کند و بسا عمرشان هم بالنسبه قدری کوتاه بشود و در آخرت ویل را برای ایشان مهیا فرموده است خلاصه مطلب این است که ممکن است کسی در دنیا دروغ بر خدا بیندد و کتاب هم بیاورد و نسبت به خدا بدهد و باز هم به جهت امتحان خودش و سایر خلق زندگانی بکند و زندگانی دلیل حقیه و بطلان نیست بلکه آیت حق دلیل حقیقت است و آن همان است که به دلالت کتاب خدا و اخبار اهل بیت و ضرورت شیعه و سنی بلکه یهود و نصاری و ملیین همه ثابت شده است که باید علاوه بر علم و عمل و اخلاق حمیده صاحب معجزات و آیات

بینات هم باشد باری پس از آنچه عرض شد معلوم شد که در این آیات هم حجتی بر عقیده آنها نیست که امکان ندارد کتاب دروغ آوردن و آیات محکمه صریحه قرآن رد بر آنها می کند و مخصوص آیاتی که ذکر کرده نقل کردیم تا هر کسی که اهل بصیرت است و بر اینجا عبور می کند ملاحظه نماید که مطلقا دلالت در این آیات بر مطلب او نیست و اگر بخواهیم یکی یکی آیات را ترجمه و تفسیر نمائیم سخن به طول می انجامد و مقصود اختصار است.

استدلال این گروه به آیات شهادت

اشاره

گفته است و در بسیاری از آیات منزل آیات و مظهر اسماء و صفات بنفسه شهادت داده که کتاب کتاب او است و شهادت الله بنفسها اکبر و اعظم از شهادت خلق بوده و همین شهادت او تعالی وحده اعظم حجت اکبر معجزه و دلیل است قل ای شیء اکبر شهادت قل الله شهید بینی و بینکم و اوحی الی هذا القرآن لاثبکم به و من بلغ انکم لتشهدون ان مع الله الهه اخری قل لا اشهد قل انما هو اله واحد و انی بری مما تشرکون ام یقولون افتراه قل ان فتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما فیضون فیه کفی به شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم و از این قبیل آیاتی چند نقل می کند بعد از نوع دیگر که از جمله [صفحه ۱۱۸] آنها این است فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و قال اوحی الی و لم یوح الیه شیء و من قال سائر مثل ما انزل الله تا آخر بعد می گوید می فرماید ظالمترین ناس مفتری

علی الله است یا بگوید وحی شده است به من و وحی نشده باشد به او چیزی و کسی که بگوید نازل می کنم مثل آنچه خدا نازل فرموده با اینکه ثانی و ثالث غیر ممکن است عقلا و شرعا معذکک فرمود اکبر و اعظم و اشد از هر ظلمی است لعل الناس یخشون او یتذکرون.

جواب

والله تعجب است از این جماعت که آیه که صریحا رد بر آنها می کند ذکر می کند آن وقت می گوید با اینکه ثانی و ثالث یعنی ادعای وحی و ادعای انزال مثل ما انزل الله غیر ممکن است عقلا- و شرعا نمی دانم آن دلیل عقلی یا شرعی که ایشان دست آورده اند بر اینکه ممکن نیست چنین ادعائی کدام دلیل است چرا همان را ذکر نمی کنند تا ما هم تسلیم کنیم و ما مختصرا اول جواب این را می گوئیم بعد رجوع به معنی آیات شهادت می کنیم اما از شرع که دیدی صریح اخبار اهل بیت (ع) بود که همین آیه بعینه درباره ی عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود که مدعی وحی و تنزیل شد و مرتد گردید و رسول خدا خونس را مباح فرمود آیه شریفه فویل للذین یکتبون الکتاب را هم دیدی که معصوم فرمود که در شان یهود نازل شده که آیات از رای خود افترا بستند و به اسم آیات توریه خواندند پس اینکه دلیل شرعی بر امکان بلکه بر وجود این امر و اما دلیل عقلی اولاً- بطور موعظه می گوئیم که آیا جایز هست در عدل پروردگار که خلق را تهدید به رای که از امکان خارج است بفرماید بلکه از خارج از امکان می گذریم آیا دیده

شده است در تهدیدات خدا که بر امری که امکان قریب در خلق ندارد بفرماید هرگز دیده که خداوند تهدید بکند که مثلاً وای بر کسی که به آسمان بالا برود و پا بر عرش من بگذارد یا فلک البروج را پامال کند یا چه قدر ظالم است کسی که برود به آسمان و آفتاب را از تابش و گردش منع کند و حال اینکه اینها را هیچ حکیمی که اهل حکمت باشد از ممتنعات عقلی نمی شمرد اما معذک چون از امکان قریب خلق خارج است حاجت به تهدید و وعید از این عمل نیست خودشان نمی کنند و از آنها بر نمی آید اما آنچه ممکن است که از آنها سر بزند مثل همین معصیتها که معمول به خلق است و دعاوی که می کنند و واقعیت از برای آنها نیست تهدید و وعید بر آنها می کند نه چیز دیگر زیرا که از عدل نیست که امری که از بنده ساخته نیست خداوند تهدید بر آن بکند و به دلیل حکمت می گوئیم که آنچه فرض کرده می شود خالی از سه قسم نیست به حصر عقلی یا واجب است و آن ذات واجب است تعالی شانه یا ممتنع است و آن مثل شریک خداست که واقعیت داشته باشد نه بصرف ادعا و یا ممکن است و آن خلق خداست حال آیا این مسئله که می گوئی این شریک واقعی پروردگار است که ممکن نباشد چنین چیزی که نیست زیرا که بصرف ادعا یا وهم متوهم که شریک واقعی نمی شود که ممتنع باشد این همه که به دروغ ادعای الوهیت کردند مثل فرعون و امثال آن آیا جزو ممتنعات هستند

و حال اینکه ممتنع را مطلقاً وجودی نیست [صفحه ۱۱۹] و فرعون و کلام او هر دو موجود بودند این امر هم به همین منوال و از کمال بیخردی و عاری بودن از علم است که انسان این امر را غیر ممکن بشمرد آن وقت بگوید که خداوند تهدید بر امر غیر ممکن فرموده است خلاصه و چون به دلیل کتاب و سنت مسئله را ثابت کرده ایم و عوام از بیانات علمی چندان فایده نمی برند زیاده بر این تفصیل حاجت نیست پس این دو امر ممکن هستند بلکه همان وقت که آیه نازل شده بود واقع هم شده بود و الان هم هست و منحصر به شما نیست باز هم مدعی موجود است و خداوند هر یک را به سزای خودتان می رساند و يستعجلونك بالعذاب و لولا اجل مسمى لقضى بينهم و اما آیاتی که خداوند در باب شهادت خود بر صدق کتاب نازل فرموده و این مرد آنها را به غلط در این مورد می خواند آنچه حدس می زنی چون حضرات در باب دعاوی به هیچ حدی وقوف ندارند مقصودش از استدلال به این آیات هم شاید همان مطالب باشد اما چون اینجا تصریحی نمی کند ما هم در صدد جواب از آن بر نمی آئیم و به صرف معنی آیات می پردازیم ببینیم که آیا فایده به حال آنها می کند یا نمی کند پس می گوئیم که اصل شهادت امری است که متفرع بر علم است چنانکه از همین آیات ظاهر است که فرمود قل کفی بالله شهيدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب و همچنین از اخبار هم این مطلب ظاهر است و محل انکار

هم نباید باشد که در صدد احتجاج بر آئیم پس در این مقام می گوئیم که از برای خداوند عالم جل شانہ دو علم است علمی ازلی ذاتی و علمی حادث اما علم ازلی پروردگار معلومی با او نیست و کثرتی در آن یافت نمی شود و احدی از خلق هم علم به آن حاصل نمی کند چنانکه حضرت عیسی (ع) به خداوند عرض کرد تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و خداوند فرموده و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و در چند حدیث فرمودند که از برای خدا دو علم است علمی مبذول و علمی مکفوف اما مبذول آن است که به آل محمد (ع) داده و انبیاء و مرسلین و ملئکه مقربین از آن نصیب دارند و اما مکفوف آن علمی است که در ام الكتاب است و مخصوص به او است و از برای این علم در آن مقام معلوم هم نیست چنانکه فرمودند العلم ذاته و لا معلوم بلکه وجود خلق در آنجا به کلی ممتنع است زیرا که علم ذاتی پروردگار اگر وجود مخلوق با او ممکن باشد کثرت بر او وارد می آید و کثرت آن کثرت ذات خداست و آن محال است و اگر بگوئی که نمی فهمم می گویم راست می گوئی مساله مشکل است و چاره هم جز تسلیم نیست زیرا که فرمایش آل محمد علیهم السلام است نهایت از خداوند می خواهیم که فهم آن را هم به برکت خود ایشان نصیب ما کند غرض این است که علم ذاتی پروردگار محل کثرت نیست و فرق نمی کند که خلق را بالا ببری تا به مقام علم برسانی یا آنکه

علم را به عینه پائین بیاوری تا به مقام خلق برسانی هیچ کدام ممکن نیست زیرا که خلق با ذات خدا ممتنع هستند و اما علم حادث پروردگار آن علمی است که قرین معلوم می شود که فرمود در حدیث شریف فلما خلق المعلوم وقع العلم منه علی المعلوم و اینجاست که می فرماید و لقد فتنا الذین [صفحه ۱۲۰] من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین و علم ذاتی پروردگار در حصولش برای خدا محتاج به افتتان نیست و حال اینکه افتتان هم خودش معلوم است برای خدا اگر چه از حد خود بالا نرود خلاصه که این علم حادث است که بعد از افتتان حاصل می شود و این علم عین معلوم است زیرا که اگر از جهتی مغایرت پیدا بکند با معلوم به همان اندازه مخالفت پیدا می کند و علم خدا را با معلومش به هیچ وجه مخالفت نیست و از همین علم است که در الواح صدور خلق چیزی از آن پیدا می شود و هر یک از خلق خدا را از این نصیبی هست و همین علوم که در خلق مشاهده می کنی از هر قبیل باشد همینها از علم حادث خداست که در ایشان جلوه کرده و چه نقلی است همانطور که جمیع اموال عالم مال خداست و خلق خزائن او هستند و جمیع افعال در عالم فعل خداست و خلق استین مشیت و اراده او هستند همچنین علم حادث او هم به همین منوال خزائنش بلکه معلومات به آن علم همه خلق خدا هستند و مانعی از این نیست که باز این علم نسبت به خدا داده شود چنانکه تو از

چشم می بینی و به خود نسبت می دهی و با گوش می شنوی و به خود نسبت می دهی و تو را بصیر و سمیع می خوانند و راست هم می گویند حقیقت و بسا که سلامت الات را هم یک وقتی ملاحظه کنند و آنها را به این صفت بخوانند و چشم بصیر و گوش سمیع بگویند اما واقعا و حقیقت این صفت مال اینها نیست چنانکه اگر روح از آنها بیرون برود با اینکه اعضا صحیح است معذلك در کی برای آنها نمی ماند خلاصه که اگر چه هم گفته می شود زید سمیع است و هم گفته می شود گوش زید سمیع است اما معذلك حقیقت شنیدن مال زید است و الاف به منزله منظره ای است از برای او و محض همین ملاحظه ظاهر و حقیقت است که خداوند در جائی می فرماید قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم و در جائی دیگر می فرماید الله یتوفی الانفس حین موتها و نه این است که از این ظاهر و حقیقتی که گفتیم همچنین گمان کنی که مراد این است که حقیقت این افعال راجع به ذات پروردگار می شود هیئات هیئات حقیقت اینها از همین محل است که مشاهده می کنی و ابدا بالا نمی رود اما چون خداوند به همه چیز احاطه فرموده و به هر چیزی اولی است از خود آن چیز چنانکه فرمود انما ولیکم الله لهذا گفتیم که حقیقت همه این افعال از او است نه اینکه مقصود این باشد که حقیقت این افعال با ذات خدا مذکور می شود و او محل کثرت می شود خلاصه که مطلب دقیق است ولی ناچار از بیانیم پس به همین قاعده است که جمیع علوم

خلقیه را به یک نظر علم خداوند می شمردند و حق و صدق است و به یک نظر یعنی از جهت اسفل همین علم علم خلق است بعد از آنکه این مقدمه را دانستی عرض می کنم حال باید دید که شهادت خداوند که متفرع بر علم او است یا عین علم او است چگونه است امرش و آن شهادتی که خداوند بر ما به آن احتجاج می کند کدام شهادت است و از نظر کننده انصاف می طلبیم و تصدیق بلا- تصور هم طالب نیستم پس ملا-حظه کن که آیا علم ذاتی پروردگار که در آنجا معلومی نیست و کثرت یافت نمی شود از برای من و تو بلکه احدی از خلق را در آنجا ذکری [صفحه ۱۲۱] نیست این مقام شهادتی است که خداوند به آن بر خلق احتجاج می کند و حال اینکه احتجاج حجتی می خواهد و محتج علیه و محتج له و همچنین شهادت شهادتی می خواهد و مشهود له و مشهود علیه و هیچ یک از اینها با ذات پروردگار جمع نمی شود ابدًا و اگر احیاناً ذکر شهادتی در آن مقام بشود محض به تعبیر است بدون اینکه مصداق شهادت در آن مقام پیدا بشود چنانکه فرمودند اسمائه تعبیر و صفاته تفهیم و فرمودند کمال التوحید نفی الصفات عنه پس مصداق شهادت در مقام اعلم ازلی پروردگار حاصل نمی شود اگرچه شهادت خودش علم خداست اما علمی است که معلومی با او نیست و معلوم مصداق علم است و لکن آن شهادتی که خداوند به آن احتجاج می فرماید آن شهادتی است که در مقام خلق است و با خود ایشان و خلق عادتند به آن این است

که فرمود حضرت صادق (ع) ان الله احتج على الناس بما اتاهم و عرفهم یعنی خداوند احتجاج فرموده است بر خلق به آنچه آورده است ایشان را شناسانیده به ایشان و شخصی به آن حضرت عرض کرد اصلحك الله آیا قرار داده شده است در مردم اداتی که به آن به حد معرفت برسند فرمود نه عرض کردند آیا تکلیف به معرفت شده اند فرمود نه بر خداست بیان کردن لا يكلف الله نفسا الا وسعها و لا يكلف الله نفسا الا ما ايتها و حضرت باقر (ع) فرمود که نیست بر مردم اینکه بدانند تا اینکه خدا تعلیم کننده ایشان باشد پس هر گاه تعلیم کرد ایشان را پس بر ایشان است اینکه بدانند و فرمود که نیست از حق خدا بر ذمه خلقش اینکه معرفت حاصل کنند و حق خلق است بر خدا اینکه تعریف بکند برای ایشان و حق خداست بر ذمه خلق اینکه هر گاه معرفت به ایشان داد قبول کنند خلاصه پس شهادت خدا از برای خلق به همان چیزی است که به ایشان شناسانیده و فهمانیده و از این است که همین شهادت خلقی را خداوند به خود نسبت می دهد چنانکه فرمود و لا نکتّم شهادت الله انا اذا لمن الاثمین و فرمود و من اظلم ممن کتم شهادت عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون خلاصه پس شهادت خداوند که به آن احتجاج می فرماید بر خلقش همان امری است که بالسنه و ایادی خلقیه خود برای خلق اظهار می کند این است که در کتاب المبین از حضرت امام حسن عسکری (ع) از پیغمبر (ص) نقل فرموده است

در حدیث طویلی که ایراد کرده بودند چرا خداوند ملک را رسول قرار نداد آن حضرت در اثناء جواب فرمود که خداوند معجزات بر دست انبیا ظاهر می کند و این است شهادت خدا بر صدق ایشان و حدیث را در فصول بعد نقل خواهیم کرد مترقب باش باری و اگر این مطلب را درست دریابی می فهمی علت اینکه می فرماید لکن الله یشهد بما انزله الیک بعلمه والملائکه یشهدون و کفی بالله شهیدا و همچنین قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب نه اینکه خداوند در طرفی بایستد و شهادتی بدهد و آن کسی که علم کتاب در نزد او است یا ملئکه در طرفی بایستند و شهادتی بدهند بلکه مراد همین است که شهادت خدا برای خلق در مقام احتجاج با ایشان همین است که بر السنه ی خلق ظاهر می کند و بدیهی است که شهادتی که خداوند درباره [صفحه ۱۲۲] هر چیزی می دهد بر طبق آن است و به مقتضای همان باید راه رفت و شهادت خداوند را قبول نمود مثلا بر زبان شهادت داده است که سرد است و تر و رفع کننده ی عطش و همچنین بسایر السنه خود هم بنزد هر یک که عارف باب باشند و شهادت خدا را کتمان نکنند این شهادت ترا داده است و همچنین نسبت به آتش همین طور بر زبان خودش و سایر السنه صادق شهادت داده است که آن گرم است و خشک و سوزاننده و زیاد کننده عطش و بعد از اینکه این دو شهادت به من رسیده باید آن را قبول کنم و به مقتضای الله عمل

نمایم پس اگر محتاج باب هستم برای رفع عطش آن را استعمال کنم و اگر محتاج به آتش هستم برای حوائجی که از آن بر می آید نزدیک به او شوم پس شهادت خداوند به همین آثار و علاماتی است که از برای هر یک اینها قرار داده و من باید از همین راه پی به شهادت خدا بیرم و الا من بذات پروردگار نمی رسم و از شهادت ذاتی ابداء انتفاع حاصل نمی کنم و خدا هم به آن بر من احتجاج ننموده است ابداء پس بعد از آنکه این مطلب را به دلیل حکمت دانستی عرض می کنم که حال باید ملاحظه کرد که شهادتی که خداوند درباره ی کتاب خود داده است چه چیز است آن شهادت این است که برای هر کسی از مکلفین به زبانی که او اهل آن زبان است و آن لغت را می داند به همان زبان شهادت برای او داده که کتاب کتاب او است و نازل به علم او است و احدی از خالق قادر بر آوردن مثل آن نیست چنانکه نوشت حضرت موسی بن جعفر (ع) از برای رسیدن قل فله الحججه البالغه فلو شاء لهدیکم اجمعین می رساند حجت بالغه را به جاهل پس می داند آن را به جهل خودش هم چنانکه می داند آن را عالم به علمش به جهت اینکه خداوند عدلی است که جور نمی کند و احتجاج می کند بر خلقش به آنچه می دانند می خواند ایشان را به سوی آنچه می شناسند نه بسوی آنچه جاهلند به آن و منکر از جهت نادانی و حضرت امام رضا (ع) فرمود قل فله الحججه البالغه و این آن حجت است که می رسد

به جاهل پس می داند آن را به جهل خودش هم چنانکه می داند آن را عالم به علم خودش و دنیا و آخرت قائم به حجت هستند و مطلب از این فرمایشات این است که برای هر کسی حجت را تمام می کنند به همان اندازه قابلیت و معرفت خودش و از همان راه که او می فهمد از راهی که نمی فهمد پس در مثل کتاب که خداوند باید به شهادت خود به ما بفهماند که حق است و من عندالله هر گاه کسی اهل علم و معرفت هست به علومی که در آن مندرج است عجز خلاق را می فهمد اگر کسی اهل علوم باطنیه نیست و از ظاهر بهره دارد باز همان راه خداوند معجز بودن آن را به او می فهماند اگر اهل هیچ یک نیست به تصدیق مصدقین که اهل خیره هستند و محل اعتماد و همچنین عجز دشمنان از آوردن مثل آن با کمال سعی و کوشش مثلا می فهمند اگر حاضر است از خود آنها می شود و اگر غایب است به روایت ثقات و عدول اطمینان حاصل می کند و بسا بعضی از جهت آثاری که مترتب بر کتاب است بفهمند و بسا بعضی به معجزاتی که در خود کتاب هست از اخبار به غیب و غیر ذلک می فهمند بسا به هیچ یک اینها نفهمد به معجزات دیگر که از صاحب کتاب می بیند و می فهمد که [صفحه ۱۲۳] او من عندالله است و صادق است در قول خود می فهمد چنانکه صریحا همین مطلب از حدیث ظاهر شد و گذشت و هکذا خلاصه که اینهاست شهادت خدا هر جا که حاصل شد باید تصدیق کرد و

هر جا که بر خلاف این شهادت داد نیز باید تصدیق کرد و معتقد به خلاف آن شد و اگر اهل حکمت نیستی به زبان ظاهری می گوئیم که ما شاهدی داریم و شهادتی و بدیهی است که هیچ قاضی به صرف وجود شاهد حکم نمی کند بلکه شهادت از او می طلبند و بعد از آنکه شهادت داد بر طبق مدلول الفاظ شهادت حکم می کنند حال در این مورد خداوند شاهد است و شهید ولی از صرف وجود پروردگار حکمی نمی توان کرد بلکه باید شهادت خداوند را شنید و بر طبق مدلول ظاهر شهادت حکم کرد و بی شبهه از ذات پروردگار چیزی شنیده نمی شود مگر هر چه به زبانهای خلقی بگویند و البته شهادت عین شخص شاهد نیست بلکه کلام او است و فعل او و همچنین شهادت خدا عین ذات او نیست بلکه فعل اوست حال در باب قرآن شبهه نیست که خداوند به احسن وجوه و اصح و امتن و اوضح آنها شهادت داده است که روی هم رفته برای همه مکلفین که ملاحظه کنی شهادتی از این کاملتر نیست و برای هر یک یک آنها هم که ملاحظه کنی برای هر کسی به اندازه فهم و ادراک و از همان راه که می فهمیده شهادت داده است و حجت خود را بر همه خلق فرموده حالا در این مقام که شما میل دارید شهادت الله را ثابت نمائید باید به آثار خلقیه او ثابت نمائید علاوه بر اینکه به اجماع همه مسلمین واقرنند تو نیز خداوند بر اعجاز و حقیقت و صدق قرآن شهادت داده است و به فرمایش امام (ع) مسلمین در این

اجماعشان مصیبت و در همین قرآن است که نه حال و نه بعد از این مثل قرآن را نخواهند آورد پس اگر تصدیق داری شهادت خدا را لازم است که انکار بکنی هر که مدعی بر خلاف این است و اگر تصدیق نداری که فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جائه الیس فی جهنم مثوی للکافرین و نیز می گوئیم که به این طرز بیان که در این آیات مبارکه شده است اشاره به تسدید خود فرموده است اگر چه حقیقت تسدید هم همان است که بیانش را کردیم ولی باز به زبان ظاهرتری می گوئیم که مراد این است که نبی می فرماید شبهه در این نیست که خداوند شاهد حال من و کلام من همه هست و منظور او هم این است که با خلق خود به عدل و رحمت و رافت راه برود و قادر بر دفع و منع و احقاق حق و ابطال باطل هم هست پس اگر من در حضور او ایستادم و مدعی نبوت و اینکه کتاب من معجز من است گردیدم اگر چه شما را علم و اطلاع تام نیست که حقیقت اعجاز را بفهمید و درک آن را بکنید و احاطه به همه خلق هم ندارید که عجز کل را مشاهده نمائید ولی خدا عالم شاهد و مطلع و قادر و قاهر و عدل و داد و رحیم است اگر چنانچه خداوند مرا نبی قرار نداده و کتاب من معجز نیست و خلق قادر بر آوردن مثل آن هستند پس برخداست که بر انگیزاند هر که را که می داند تا اینکه برخیزد و در مقابل من بایستد

و مثل قرآن را بیاورد و کذب مرا ظاهر کند یا اینکه مصدقینی که اهل خبره اند [صفحه ۱۲۴] و کل به آنها اعتماد و اطمینان دارند و دارد که رد بر من بکنند و عیوب کلام مرا با دلیل و برهان ذکر کنند تا همه مردم بفهمند که اینها کلامی است از عرض کلام خلق و از عهده ی معارضه آن بر می آیند و تصریح به این وجه استدلال می کند آیه شریفه که می فرماید ام یقولون افتراه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم و همچنین فرمود قل کفی بالله بینی و بینکم شهیدا یعلم ما فی السموات و الارض و الذین آمنوا بالباطل و کفروا بالله اولئک هم الخاسرون و همچنین در سایر آیات اشاره به این مطلب هست و در برهان نقل کرده از علی بن ابراهیم که معصوم فرمود در تفسیر فلا تملکون لی من الله شیئا یعنی اگر ثواب بدهد به من یا عتاب بنماید و او داناتر است به آنچه شما در آن دروغ می گوئید عرض می کنم اهل معرفت می دانند که جز اعین عمل است چنانکه فرمود و ما تجزون الا ما کنتم تعملون و آیات دیگر نیز شاهد این است پس بعضی از ثواب و عقاب در این مورد که آن حضرت فرموده است این است که اگر کاذب و مفتری است خداوند دروغ او را ظاهر کند و او را رسوا نماید در نزد خاص و عام و اگر صادق است صدق او را واضح کند و چیزی که منافی ادعای

اوست از او بروز نکند تا بدانند که راست می گوید و از تسدید خداست که اهل خبر و بصیرت اگر مصداق اویند که مصدقند و اگر هم نیستند و سعی در معارضه هم دارند از عهده برنمایند و همچنین در صورتی که مدعی است که من بلسان عربی مبین سخن می گویم چیزی که عموم عرب آن را عیب می گیرند بلکه خارج از عربیت می دانند و عجمه می شمردند در کلام او نباشد زیرا که اگر باشد این عربی مبین نیست عربی مبین آن است که عرب بلکه فصحای ایشان تصدیق داشته باشند که این عربی مبین است و اگر معاند متعنتی هم انکار عربیت آن را نماید به همان قواعد معلومه کردن او بگذارند که نتواند انکار کند و اگر مدعی معتذر شود که این به وجه عربیتی است که شما نمی دانید از او پذیرفته نمی شود زیرا که در اخبار دیدی که می فرمایند که خداوند احتجاج می فرماید بر خلقش به آنچه می دانند نه به آنچه نمی دانند پس گفتن اینکه عربی هفتاد قسم است و این هم یک قسم است که شما نمی دانید عذری است که روی شخص را سفید نمی کند باید به همین قواعد عربیت که در نزد قاطمه عرب یعنی اهل علمشان معروف است درست بیاید و اگر درست نیامد والله که دیگر محتاج بغور کردن و دقت نمودن نیست که آیا در باطن این کلمات مطلبی هست یا نیست زیرا که المعنی فی اللفظ كالروح فی الجسد اگر لفظ خطاست قطعاً معنی آن هم خطاست و روح حق در قالب باطل نمی گنجد پس دیگر زحمتی علاوه بر ملاحظه ظاهر نمی خواهد ولی اگر ملاحظه ظاهر

شد و عیبی یافت نشد به همین نمی گذرد جهات و حیثهای دیگرش را هم باید ملاحظه کرد و بالنسبه به قرآن خداوند امر را طوری ظاهر فرموده است که هر کسی از همان راه که مشعر او را داشته است مطلب را دانسته و فهمیده اگر هم کسی را دیدی که هنوز نفهمیده است نفهمیده باشد مستضعفین و جهال در [صفحه ۱۲۵] عالم بسیارند این هم یکی از ایشان.

اعتقاد نداشتن به آیات علی محمد باب دلالت بر بطلان وی نمی کند

اشاره

گفته است اقسامکم بالله آیا نفوسی که از صدر اسلام تا حال تکذیب قرآن و آیات قرآن نموده اند و گفته اند که از خدا نیست دانسته اند که از خداست یا ندانسته اند شبهه در آن نیست که ندانستند از خداست و اشارات کتاب و دلالات ظاهره در کتاب که از امثال مطابق و موافق با اهواء خود شنیده و اعتقاد کرده بودند حجاب شد مابین آنها و دانستن اینکه قرآن و آیات قرآن از خداست و از جمیع فیوضات حقیقی محروم و ممنوع شدند چنانکه اهل توره می گویند انجیل و قرآن مخالف با توره است و ضروری اهل توره و مخالف اجماع امت است و كذلك همین قول را امت انجیل ناطقند والیوم از ملت باهره اسلام می شنویم و حال آنکه این امر اعظم موافق آیات کتاب و مطابق سنت و اجماع و ضرورت است لو انتم ببصر الحدید فی آیات الکتاب تنظرون و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و انهم الا یظنون چون کتاب را مطابق با امال و امانی خود معنی کردند و از علما شنیدند با اینکه مصادیق آیات و آثار ظاهر شده گوش نمی دهند و بر اعراض و اعتراض

جواب

هوش از سر انسان می رود که این مرد تا چه درجه عزم کرده که به هر وسیله بلکه به هر حيله بتواند مطلب خود را اثبات کند و لو اثبات باطل را به باطل بنماید و چاره هم ندارد زیرا که حق که هرگز دلیل باطل نمی شود ناچار است از اینکه متمسک به باطل شود و اگر احيانا ذکر آیه و حدیثی می کند بکلی بیجا و بی موقع است و بر خلاف مطلب او دلالت می کند مگر اینکه تاویلی برای خود بکند و آن را تطبیق با مطلب خود بنماید و ما هم بحول و قوه پروردگار و فضل و برکت ائمه اطهار (ص) عزم داریم بر اینکه احقاق حق و ابطال باطل را بنمائیم اما آنچه گفته که نفوسی که تکذیب قرآن را نموده اند ندانسته اند که از خداست غلط است و هر کس در صدد این مطلب برآمده و کوشش نموده است البته به هر قسم از اقسام که سابقا اشاره به بعضی از آنها کردیم فهمیده است که از خداست و انکاری که کرده انکار جحود است و معرفت آن را حاصل کرده چنانکه درباره ی کسانی که آیات موسی (ع) را دیدند و عجز سحره را مشاهده کردند و باز انکار نمودند خداوند می فرماید و جحد و ابها و استیقتها انفسهم ظلما و علوا و همچنین درباره کسانی که منکر نعمتهای خدا می شوند می فرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها در این مقام هم امر به همین منوال است و چگونه می شود که کسی نفهمیده است و به واسطه جهالت تکذیب کرده است حکم کفر بر ایشان بشود و خون ایشان مباح

شود و مال ایشان حلال شود و شمشیر بر روی آنها کشیده شود و آنها را بکشند و حال آنکه در شریعت مقدسه بدیهی است که بر جاهل تکلیفی نیست و فرموده اند لا تکلیف علی الجاهل مادام جاهلا و خداوند در کتاب مجید خود فرموده لا یکلف الله نفسا الا تا اتاها یعنی تکلیف نمی کند خداوند نفسی را مگر به آنچه به او شناسانیده چنانکه در حدیث شریف آیه را به همین طور تفسیر فرموده اند بلکه در قرآن خداوند نهی فرموده از اینکه انسان پیروی بکند امری را [صفحه ۱۲۶] که علم به آن حاصل نکرده و فرموده است و لا تقف ما لیس لک به علم پس بنص قول خداوند تکلیف آن کسی که نفهمیده است که قرآن قول خداست همین هست که انکار این مطلب را بکند و عجب است از خداوند رؤف رحیم که تکلیف بکند بنده خود را به امری و همین که امتثال امر او را کرد خون و مالش را مباح کند و عرض و ناموس او را به باد دهد و زن و بچه او را به کنیزی و غلامی دیگران دهد محض اینکه امتثال امر او را کرده اند و البته چنین پرونده را سزاوار این است که معصیت او را بکنند زیرا که در طاعت او خوف عذاب الیم است انشد کم بالله ای مسلمین آیا جماعتی را که پیغمبر آنها دعوت فرموده و آیات و معجزات را برای ایشان ظاهر فرموده و حجت بالغه پروردگار را بر ایشان تمام فرموده و بعد از آن هر که اطاعت نکرده با او جهاد کرده و خون او را

ریخته و مال او را به غنیمت برده و زن و بچه او را اسیر کرده می توان گفت که اینها نفهمیده بودند که پیغمبر رسول خداست و از جهالت تصدیق نکرده بودند و معذلک پیغمبر اینطور با آنها رفتار کرده با آن همه رافت و رحمتی که نسبت به امت خود داشت و راضی به بلا و محنت آنها نمی شد و نفرین بر آنها نمی کرد والله که این جماعت برای اثبات باطل خود معتقد به هر کفر و زندقه شده اند و از باب مقدمه آنها را اثبات می کنند بلکه آخر به آرزوی خود برسند تعجب است از جماعتی که ادعای فهم و شعور دارند و این مزخرفات را از این جماعت قبول می کنند و از آنچه از اخبار و آثار سابقا ذکر کردیم این مطلب ظاهر است که همه عجز خود را فهمیده بودند بلکه عجز کل را دانسته بودند و معذلک از روی تمت و عناد قبول نمی کردند و در بحار نقل نموده است که ابن ابی العوجاء و سه نفر دیگر از دهریه اتفاق کردند بر اینکه معارضه بکنند هر یک از ایشان ربع قرآن را و در آن وقت در مکه بودند عهد کردند که هر یک ربع را معارضه نموده و سال آینده باز در مکه جمع شوند و آنچه آورده اند اظهار نمایند همین که سال گذشت جمع شدند در مقام ابراهیم (ع) نیز و یکی از ایشان گفت من همین که دیدم قول او را که با ارض ابلعی ماء ک و یا سماء اقلعی و غیض الماء از معارضه باز ایستادم و دیگری گفت و همچنین من بعد از آنکه یافتم

قول او را فلما استياسوا منه خلصوا بخيا مايوس شدم از معارضه و اين مطلب را پنهان می داشتند و در اين وقت حضرت صادق (ع) بر آنها گذشت پس ملتفت آنها شد و خواند بر ایشان قل لئن اجتمعت الأنس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله پس مبهوت شدند آن جماعت پس بين که اينها که مايوس از معارضه شدند دانستند که ممکن نیست آوردن مثل آن یا ندانستند البته دانستند و نیز از عکرمه روايت کرده است که ولید بن مغیره آمد خدمت پیغمبر (ص) و عرض کرد که قرائت کن بر من پس حضرت خواند ان الله یامر بالعدل و الاحسان تا آخر آیه عرض کرد اعاده کن اعاده فرمود عرض کرد به حق خدا از برای آن حلاوت است و بر او رونق است و اعلاى آن میوه دهنده است و اسفل آن شاخه و شعبه آورنده است و نمی گوید این را بشر عرض می کنم آن ولید بن مغیره همان است که خدا [صفحه ۱۲۷] در شان او فرموده دزنی و من خلقت وحیدا پس ملاحظه کن که با وجود معرفت ایمان نمی آوردند و منحصر به اینها نبود همه ی فصحا و بلغا سعی خود را در این باب کردند و نتوانستند و نگو که از یک یک آنها چه چیز داری زیرا که دلیلی که ما بر این مطلب داریم آسمانی است نه زمینی و از جانب خداست نه خلق به جهت اینکه می گوئیم که پیغمبری که تحدی او به این درجه است که احدی مثل یک حدیث از قرآن من نمی تواند بیاورد و به این

می خواهد که حقیقت خود را اثبات کند اگر چنانچه در دعوی خود کاذب است بر خداست که اگر در آفاق و اطراف عالم کسی یافت می شود که مثل آن را بیاورد البته برساند و خلق را از گمراهی نجات دهد چه جای اینکه در میانه خود حاضرین که تحدی او را می شنوند کسانی باشند که بتوانند بیاورند البته آنها را تهییج می کند و خواهد آورد و بدون آوردن گفتن لو نشاء لقلنا مثل هذا از ایشان مسموع نیست چه شده است که کشته شدن و اسیری و ذلت و جزیه و بندگی در مذاق ایشان خوشتر بود تا آوردن مثل یک حدیث از قرآن و اگر گوئی که از سطوت پیغمبر می ترسیدند معارضه کنند گویم اولاً که نتیجه سطوت او بدتر از همین قتل و اسیر و نهب که نیست چرا قتل موجود را بر قتل احتمالی ترجیح می دهند پس این جماعت همه سفها بودند و ثانی اینکه عرض کردم که خدا که از سطوت پیغمبر نمی ترسد در صورتی که العیاذ بالله کاذب است چرا فصحا و بلغا را از معارضه منصرف می کند و ظلم بر بندگان عاجز جاهل خود و امی دارد خلاصه که این قسم که مسلم نیست و هر کس که مجاهده در این باب کرده البته فهمیده است و امر بر او مشتبّه نمانده نهایت راههای فهمیدن خلق مختلف است و هر کسی از راهی می فهمد و خداوند بطور تاکید فرموده که الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا و البته خلف وعده ی خود را نمی کند و همین جماعت مجاهدینند که بعد از جهد خود بعضی ایمان می آورند و بعضی کافر می شوند و اما مستضعفینی که

مجاهده نکرده اند که انکاری هم ندارند نهایت اقراری هم ندارند و مطلقا در قید تدین نیست و احیانا اگر در میانه ایشان شقی باشد که نفهمیده و نسنجیده انکار می کنند باز حجت خدا بر او تمام است از این جهت که چرا پیش از مجاهده انکار کردی و حال اینکه این امر را خداوند بالضروره به ایشان فهمانیده که پیش از مجاهده انکار امری را که محتمل است نباید نمود و حجت خدا در این باب بر او تمام شده و لو هنوز اقرار به نبی نکرده باشد و معذکک امر این هم باز مثل آن کسی که بعد از مجاهده و معرفت انکار می کند نیست خلاصه و اما آنچه گفته و اشارات کتاب و دلالات ظاهره در کتاب تا آخر عبارت غریبی است یقین از دل خود خبر می دهد و الا ندیده ایم کسی از منکرین بگوید چون اشارات و دلالات کتاب مطابق با اهواء ماست فهمیدیم که کتاب از خدا نیست اولاً که ما به دلیل کتاب و سنت و عقل سلیم ثابت کردیم که این حرف که منکرین نفهمیده باشند اعجاز قرآن را و اینکه آن از جانب خداست از اصل خطاست و همه فهمیده و دانسته اند و جحد و آبها و استیقتتها انفسهم ظلما و علوا ثانيا اینکه به قول تو منکر ملاحظه می کند که اشارات و دلالات کتاب مطابق با هوای [صفحه ۱۲۸] او است پس از این همچو می فهمند که از خدا نیست می گوئیم اگر اشارات و دلالات کتاب مطابق با هوای آنها پس البته نظیر آن را به سهولت می بایست بیاورند چرا نیاوردند و کذب آن را ظاهر

نکردند مثل اینکه نظیر کلام سایر نظراء خود را می توانند بیاورند این مزخرفات چیست که هی جان می کنی و به هم می بافی که بلکه بجائی برسی و نخواهی از این راه رسید مگر به جهنم خلاصه و اما آنچه گفته که همان قسم که یهود رد بر نصاری کردند و هر دو بر مسلمین امروز هم مسلمین رد بر شما می کنند بلی آنها رد کردند ولی خطا کردند و موافق همانچه از حضرت موسی و عیسی (ع) به آنها رسیده بود کافر شدند اما مسلمین موافق آنچه از ملت باهره اسلام دست دارند رد بر شما می کنند اما به این واسطه تقرب به خدا می جویند زیرا که لازمه مسلمانی ایشان همین است که تکذیب مثل شما را بکنند و اما اینکه گفته کتاب ایشان مطابق با کتاب و سنت و اجماع و ضرورت است تسلیم نداریم کتاب شما قوعا و هم به ملاحظه جزئیات مخالف است با کتاب و سنت و اجماع و ضرورت همین بس که در چندین آیه از کتاب ما و چندین حدیث و ضرورت مسلمین است که مثل قرآن نمی آورند و نخواهند آورد و شما از خدا شرم نکرده از پیغمبر حیا ننموده از عقلا و علمای امت خجالت نکشیده مدعی می شوید که این مزخرفات که اشهد بالله قاطرچیهای عرب بهتر از آن و افصح و ابلغ از آن سخن می گویند به خدای لیس کمله شیء نسبت داده و افصح و ابلغ از قرآن مجید می دانید الا این یک عبارت اینجا می نویسد که از قیافه این عبارت حدس می زنم که از عبارت صاحب بیان باشد لو انتم بیصر الحدید فی آیات الکتاب

تنظرون اگر بعینه از خود او نباشد از این قبیل مزخرفات بردارد پر دارد بصر در این موقع اضافه بحدید نشده بلکه موصوف آن است و صفت و موصوف به حسب قاعده عربیت و بدلیل حکمت نیز باید مطابق باشند یا باید گفت بالبصر الحدید یا گفت ببصر حدید و این قسم که گفته کمال عجمه و رکاکت و استهجان و لحن و طبع سلیم از آن مشمئز است معذک ایشان از این قبیل عبارات بلکه هزار مرتبه بدتر از آن را از بیان می خوانند و هی لذت می برند خداوند حشرشان را با صاحب بیان فرماید بعد طعنی بر مسلمین زده است و آیه قرآن را نوشته و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و انهم الا یظنون آن وقت برای خود تفسیر کرده و معنی کرده چون کتاب را مطابق آمال و امانی خود معنی کردند و از علما شنیدند با اینکه مصادیق آیات و آثار ظاهر شده گوش نمی دهند تا آخر و حضرت پیغمبر (ص) فرمودند هر کس تفسیر قرآن را به رای بکند کافر می شود و در فصول سابقه نقل کردم برای تو از بحار و برهان از حضرت امام حسن عسکری (ع) از حضرت باقر (ع) که تفسیر آن این است که عوام یهود که امیین بودند نمی دانستند از کتاب مگر هرچه علمایشان بر آنها می خواندند و امانی به این معنی است و علما هم صفة پیغمبر (ص) را به کلی به دروغ جعل کرده بودند بر خلاف آنچه پیغمبر بود و آنها را برای عوام می خواندند تا آنکه آنها بر کفر خود باقی بمانند و ریاست باطله

علما برای آنها بماند پس اصل [صفحه ۱۲۹] امانی به این معنی است و همین است یک معنی آن در آیه دیگر که می فرماید و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا بنی الا اذا تمنی الفی الشیطان فی امنیته فی نسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته و در برهان نقل نموده است از طبرسی از حضرت امیر (ع) که خداوند به این آیه خبر داده است پیغمبر خود را به آن چه امت او بعد از او نسبت به قرآن می کنند خلاصه که معنی آیه اولی همان است که از فرمایش حضرت امام حسن عسکری (ع) برای تو نقل کردیم و ما امروز اینقدر امی عامی نیستیم که کسی آیه را جعل کند و به اسم قرآن برایمان بخواند تفسیر آن را هم برای خود نمی کنیم بلکه همه اش به فرمایش معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است و آیات و آثاری که در باب ظهور وارد شده مصادیق آنها ظاهر نشده است مگر بعضی از علاماتی که موقت نیست که چه قدر قبل از ظهور باید بروز بکند و السلم علی من اتبع الهدی.

مردم تمام انبیاء را مثل خودشان فرض می کردند و یا نسبت جنون می دادند

اشاره

گفته است و همیشه اوقات خلق تعجب می نمودند که نفسی در جمیع شئون بشریه با بشر شریک است چگونه به رتبه پیغمبری سرفراز می شود تا آنکه آیاتی که به این مضمون یا قریب به آن نازل شده نقل کرده بعد گفته و به این اقوال سخیفه بی معنی کفایت نمودند و گفتند آنچه حاصلش این است که نسبت جنون به انبیاء خدا دادند و آیاتی چند به این مضمون نقل کرده بعد می گوید آنچه حاصلش

این است که منظور از ذکر این آیات این است که نسبت به صاحب آیات ولو اعتقاد هم نکرده باشی از حد ادب یا بیرون نگذار.

جواب

اما در باب آیات مذکوره که عجاله عرضی نمی کنیم و اما در باب اینکه با صاحب آیات به ادب راه برویم نمی دانم منظور چیست یعنی بعد از آن هم که بطلان ادعای او را دانستم به ادب راه بروم اینکه خطا است بعد از فهمیدن بطلان مستحق هر گونه لعن و طعن و اهانت و توبیخ هست بلی اگر فرض کرده شد که وقتی انسان حقیقت و بطلان کسی را نفهمیده باشد و هر دو هم محتمل باشد عجله کردن خوب نیست خاصه که تکلیف خود را در باب سلوک نمی داند و باید وقوف کند تا بفهمد ولی این مورد که منظور نظر شما است به این تفصیلی که ما خود می دانیم و شما هم از دعاوی او نقل می کنید بطلان او واضح است و حاجت به ملاحظه ادب نیست بلی مؤمن ادب خود را ملاحظه می کند و سخن قبیح نمی گوید و گاه هم به ملاحظه آیه شریفه و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم سکوت می کند و والله در این مورد به عینه امر همین طور واقع شده که هر عیبی از عیوب این شخص را که ذکر می کنی فوراً زبان جسارت باز کرده و می خواهند همان را بر پیغمبر و ائمه ما (ص) ثابت کنند و حال اینکه خداوند می فرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اما این جماعت چون از قواعد اسلام بی بهره اند این است

که مضایقه از هیچ گونه جسارت نمی کنند و خداوند پاداش عمل آنها را به آنها خواهد داد.

استدلال به چند آیه قرآن برای اثبات نبوت علی محمد باب

اشاره

گفته است و به اینها کفایت نموده چه اعتراضات بر آن صاحب آیات و مظهر اسماء و صفات نمودند و غیر آیات طلب کردند ام تریدون ان تسألوا رسولکم كما سئل موسى من قبل و من يتبدل [صفحه ۱۳۰] الکفر فقد ضل سواء السبیل و قال الذین لا یعلمون لو لا یکلما الله او تاتینا آیه کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الایات لقوم یوقنون این آیه ی مبارکه صریح است بر اینکه شجره اقبال یک شجره و شجره اعراض یک شجره و اقوال و احوالشان در هر زمان متشابه بوده است و مؤید این آیه ی مبارکه الذین قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تا کله النار قل قد جائتکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین و اذا قیل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین نسبت قتل انبیاء قبل را بعباد ظهور آن حضرت داده و من اصدق من الله قیلا و من اصدق من الله حدیثا بعد آیات دیگر از قبیل آیه اولی در سؤال از آیات نقل کرده است و اولی این است که یکی یکی آنها را در ضمن جواب نقل کرده و هر چه خداوند بخواهد جواب بگوئیم.

جواب

اولا کاش می دانستیم این جماعت پیش از آنکه بابی بشوند چه مذهب داشته اند تا به قواعد همان مذهب با ایشان حرف بزیم زیرا که امرشان مختلط است

در بادی نظر همچو به نظر می آید که مسلمان بوده اند و حال هم می خواهند به قواعد اسلامیة مطلب خود را ثابت کنند ولی بعد از آنکه بکنه مطالب و وضع استدلالات ایشان نمود می کنی می بینی به کلی از وضع اسلام خارج است مثلاً بنا می کنند به آیات کتاب استدلال کردن و البته این شیمه مسلمین است اما می بینی شرط اسلام این است که تفسیر قرآن را به رای نکنند چنانکه پیغمبر خاتم (ص) فرموده که هر کس تفسیر قرآن را به رای بکند کافر می شود و خداوند در همین کتاب فرموده که تاویل آن را کسی غیر از خدا و راسخین در علم نمی دانند این جماعت بعد از آنکه آیه را نقل کردند بنا می کنند از برای خود سخن گفتن و تفسیر کردن و توقع دارند که از ایشان قبول کرده شود خلاصه داب ما این است که تفسیر قرآن باید به تعلیم اهل بیت سلام الله علیهم دانسته شود تو هم اگر استدلالت به قواعد مسلمین است یعنی شیعه ی آل محمد باید همین طور باشد اگر نیست که تو را اطلاعی از کتاب ما نیست و حجتی در قول تو نمی باشد خلاصه اما تفسیر آیه اولی چنان است که در بحار و برهان نقل نموده اند از حضرت امام حسن عسکری (ع) از پدر بزرگوارش که آیا اراده دارید یعنی بلکه اراده دارید ای کفار قریش و یهود اینکه سؤال کنید از رسول خود آنچه را که اقتراح می کنید از آیات آنچنانی که نمی دانید آیا در آن صلاح شما است یا فساد شما هم چنانکه سؤال کرده شد موسی از پیش و اقتراح کرده شد

بر او بعد از آنکه گفته شد به او که ایمان نمی آوریم به تو تا اینکه ببینیم خداوند را آشکارا پس گرفت ایشان را صاعقه و هر کس بدل بکند کفر را به ایمان به اینکه ایمان نیاورد نزد مشاهده آنچه اقتراح می کند از آیات یا ایمان نیاورد هر گاه بفهمد اینکه نیست از برای او اینکه اقتراح بکند و اینکه واجب است بر او که اکتفا بکند به آنچه خداوند اقامه فرموده از دلالات و واضح فرموده از آیات بینات پس بدل کند کفر را به ایمان به اینکه عناد بکند و ملتزم نشود حجت قائمه را [صفحه ۱۳۱] پس به تحقیق که گمراه شده است از راه مستوی خطا کرده است طریق قصد را که مؤدی به سوی جنان است و سلوک کرده در راهی که مؤدی به سوی نیران است فرمود امام (ع) که خداوند فرموده ای یهود آیا اراده دارید بلکه اراده دارید اینکه سؤال کنید رسول خودتان را و این در وقتی بود که ده نفر از یهود قصد کنند او را و اراده داشتند که تعت بکنند و سؤال بکنند او را از چیزهایی که اراده داشتند تعت بکنند پس در این بین اعرابی آمد که گویا پیشت می افتاد زیرا که عصای خود را بر شانه گذاشته بود همیان سر بسته بر سر عصائی آویخته بود که در همیان چیزی بود که آن را پر کرده بود که نمی دانستند در چیست و عرض کرد که یا محمد جواب بده مرا از آنچه سؤال می کنم پیغمبر (ص) فرمود با اخا العرب این جماعت یهود سبقت بر تو گرفته اند اذن

می دهی ایشان را که اول جواب آنها را بدهم اعرابی عرض کرد من غریب راه گذری هستم حضرت فرمود پس تو از این جهت اولائی اعرابی عرض کرد مطلب دیگر هم هست حضرت فرمود که آن چیست عرض کرد ای جماعت اهل بزم خودشان و من ایمن نیستم که تو چیزی بگوئی که آنها با تو موافقت کنند و تصدیق تو را بنمایند تا اینکه مردم را از دین خودشان بگردانند و من به مثل این قناعت ندارم بلکه قناعت ندارم با مرینی تا آخر حدیث شریف که خلاصه اش این است که حضرت علی بن ابیطالب (ع) را ندا فرمود و فرمایشات نمود و بعد از آن سوسماری که اعرابی در جواب داشت به سخن در آورد و شهادت به رسالت آن حضرت داد و اعرابی و یهود همه اسلام آوردند و بعد از آن خواهش فرمود که سوسمار را رها کند و عوض او را از خود سوسمار بگیرد و سوسمار سوراخ خود را نشان داد که در آن وجه معتد به از نقد موجود است و منافین سبقت گرفته که نقد را بریابند رافعی آنها را گزید و هلاک کرد و بعد از رسیدن اعرابی به سخن در آمد و تفصیل حال گفت و نقد را تسلیم نمود خلاصه پس ملاحظه کنید که اولاً آیتی از قبیل همین آیات که حضرات منع می کنند موجود بود ثانی اینکه سؤال یهود از امری بوده که صلاح ایشان در آن نبود مثل اینکه سؤال بنی اسرائیل از رؤیت خداوند بود که اولاً ممکن نبود ثانی اینکه به همان اندازه از نور خداوند که ظاهر شد باعث هلاکت

آنها گردید و پیش از این بیان مطلب گذشت و اگر بندگان خواهش معجزی بکنند که صلاح ایشان در آن نیست بر پیغمبر حتم نیست که اجابت کند و از اخبار نیز شاهد آن را آوردیم و هم چنین در سوال از رؤیت باز مخصوص روایت شده است در کتاب المبین از تفسیر امام (ع) که پیغمبر (ص) فرمود به عبدالله ابن ابی امیه آن وقتی که عرض کرد او تاتی بالله والملئکه قبیلا تا اینکه تا اینکه با ما مقابل بایستند و آنها را معاینه کنیم پس بدرستی که این از محالی است که مخفی نیست بدرستی که پرورنده من عزوجل نیست مثل مخلوقین که بیاید و برود و حرکت بکند و با چیزی مقابل بشود تا اینکه آورده شود به او پس به تحقیق که سوال کردید به این محال را و این است و جز این نیست که این صفت بتهای ضعیفه منقوصه شماس است که نمی شنوند و نمی بینند و نمی دانند و بی نیاز نمی کنند شما را از چیزی و نه از احدی بعد از آن بوجوه [صفحه ۱۳۲] ظاهریه جواب فرمود که حاجت بتطویل نیست و مطلب این است که البته ارائه پروردگار به آن طوری که آنها خواهش داشتند ممکن نبوده و نیست و اجابت کرده نمی شوند ابدًا و اما آنچه از آیات ممکن است و اسباب شبهه نیست و صلاح زندگانی خلق بدان هست مثل انطاق صب و حصاه و امثال آنها هیچ مانعی از آن نیست و از این قبیل را در بحار نقل کرده است که چهار هزار معجز متجاوز از آن حضرت دیده شده که سه هزاران

را ضبط نموده اند پس ملاحظه که از این چهار هزار چهارصد یا چهل یا چهار روایت آن هم صحیح نیست کمال بی انصافی است و حال اینکه حضرت صاحب الامر (ع) فرموده است که لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا و قد عرفوا باننا نفاوضهم سرنا و نحملهم اياه الیهم خلاصه پس تفسیر آیه کریمه این است که ذکر شد اگر تسلیم امر آل محمد را داری از شبهات و شکوک خود دست بردار و اگر نداری که پس تو را چکار به کتاب و سنت ایشان و اما آیه دیگر که نقل کرده است و قال الذین لا یعلمون لولا ینکلمنا الله تا آخر تفسیر آن نیز از تفسیر آیه سابقا نوعا معلوم شد و اما آنچه معترضه در این مقام از کلمه ی مبارکه تشابهت قلوبهم استنباط کرده که می گوید صریح است در اینکه شجره اقبال یک شجره است و شجره اغراض یک شجره و اقوال و احوالشان در هر زمان مشابه است و مقصود او این است که رجعتی که در اخبار فرموده اند به این نحو ثابت بکند و بعد از این شاید بیان آن مفصلا بیاید این مطلب را به آن قسم که او فهمیده تسلیم نداریم و بر فرض که در افراد کفار بعضی به بعضی در بعضی جزئیات شبیه باشند بطور کلیت نیست چگونه و حال اینکه خداوند در شان ایشان می فرماید تحسبهم جمیعا و قلوبهم شی ذلک بانهم قوم لا یعقلون و می فرماید اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا والعذاب و تقطعت بهم الاسباب و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کره فنبوء منهم

كما تبرا و امنا كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم و ما هم بخارجين من النار و در اخبار فرموده اند که مراد از متبوعين و تابعين ظلمه اند و اشباع ايشان پس جان گرگان و سگان ز هم جداست متحد جانهای مردان خداست و علت اين است که ايشان يعنى مؤمنين صاحبان عقلند و نظر ايشان به خدای واحد است و تعريض به همين مطلب است که درباره کفار فرمود ذلك بانهم قوم لا يعقلون ولى معذلك اگر اهل ادراك و معرفت هستی اين را هم ملتفت بشو که حضرت امير (ع) در صفة نفس قدسيه که نفس انسانی است می فرماید موادها التايدات العقلية پس اناسی که مومنين هستند چنانکه فرمود نحن الناس و شيعتنا اشياء الناس و ساير الناس تستاس مواد ايشان تايدات عقلیه است و صورت ايشان از علم و عمل ايشان است که اشاره به آن فرموده که ان الله خلق المؤمنین من نوره و صبغهم فی رحمہ پس اگر چه ماده کل از تايدات عقل است ولى در صورت اختلاف دارند زیرا که علوم و اعمال ايشان مختلف است ولو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره پس اگر چه ماده کل از نور عقل است ولى بواسطه اختلاف صورت محال از عقل است که یکی از ايشان [صفحه ۱۳۳] رجعت ديگری باشد بلکه لابد بايد سلمان با علم و عمل خودش برگردد و طوری که انکار نکند از نفس خود چیزی را خلاصه اين مطالب از فهم اين جماعت دور است ولى برای آنان که اهل ادراکند اشاره کردم تا امر بر ايشان مشتبه نشود و اما دو آیه ديگر

که ذکر کرده و تایید این مطلب که اشاره کرد نموده در اخبار بسیار فرموده اند که سر این آن است که این جماعت راضی شدند بفعل سابقین خودشان از این جهت خداوند فعل آنها را نسبت به اینها داده نه این است که بعینه همان جماعت اول بودند که رجعت کرده بودند چنانکه در برهان نقل نموده است از حضرت صادق علیه السلام که خدا لعنت کند قدریه را و لعنت کند خوارج را و لعنت کند مرجبه را و لعنت کند مرجبه را عرض کردند که آن جماعت را یک مرتبه لعن فرمودی و این جماعت را دو مرتبه فرمود این جماعت می گویند که قتله ما مؤمن هستند جامه های ایشان آلوده است به خونهای ما تا روز قیامت بدرستی که خداوند حکایت فرموده است از قومی در کتاب خودش لن نؤمن لرسول الی قوله فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین فرمود میانه قائلین و قاتلین پانصد سال فاصله بود و خداوند ایشان را ملزم به قتل فرمود بسبب رضای ایشان به آنچه اینها کرده بودند و از این قبیل چند حدیث وارد شده پس نسبت دادن قتل انبیاء به ایشان نه از باب این است که اینها همانهایند که رجعت کرده اند و رسم است در میانه عرب و عجم که هر گاه یک نفر از طایفه کسی را بکشد نسبت آن خون را به همه طایفه می دهند و به هر یک ایشان که خطاب بکنند می گویند شما فلان را کشتید و این از جهت نصائی است که اهل این قبیله به عمل یک دیگر دارند بلکه در احکام شرعیه به همان انتساب ظاهری گاهی احکام جاری

می شود مثل اینکه در قسامه حکم شده است و همچنین دیه را در قتل خطاء بر عاقله گذارده اند و حال اینکه همه این احبائی که هستند بلا-شبهه رجعت یک دیگر نیستند بلکه از اخبار و ظاهر می شود که اگر کسی در مشرق عالم عملی بکند و در مغرب کسی راضی به عمل او باشد جزای این عمل برای او نوشته می شود و اینها همه از باب رضای ایشان است به عمل یکدیگر نه این است که یکی بشوند و چون در این مقام او به همین اشاره گذرانیده است ما هم تفصیل نمی دهیم و اگر در مقامی او تفصیل داد ما هم مطلب را بحول و قوه خداوند شرح می دهیم تا واضح شود و باز برمی گردد مصنف به مطلب اول خود و آیات دیگر ذکر می کند از جمله یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهره و تفسیر این آیه را از اخبار آل محمد علیهم السلام بخصوصها دست نیاورده ام اگرچه از تفاسیری که برای سایر آیات فرموده اند نوعا مراد بر او معلوم می شود و در مجمع البیان اقوالی از مفسرین در این باب نقل کرده یکی این که سوال کردند یهود که نازل بکند بر ایشان کتابی از آسمان که مکتوب باشد هم چنانکه توره مکتوب بود از جانب خداوند در الواح و این منقول از محمد بن کعب و سدی است و دیگر این که سؤال کردند که نازل بکند بر رجالی از ایشان بخصوص کتابهایی که امر بکند در آنها خداوند ایشان را بتصدیق پیغمبر (ص) و متابعت [صفحه ۱۳۴]

او و این منقول از این جریح است و طبرسی هم همین را اختیار کرده و دیگر اینکه سؤال کردند که نازل بکند بر ایشان کتابی خاص به ایشان و این منقول از قتاده است و حسن گفته است که این سؤال را از روی تعنت و تحکم نمودند در طلب معجزات نه به جهت ظهور حق و گر به جهت استرشاد سؤال کرده بودند نه از روی عناد خداوند به ایشان عطا می کرد تا آخر آنچه طبرسی ذکر کرده و عرض می کنم که سؤال ایشان هم شبیه است به سوال عبدالله بن ابی امیه که فرمود پیغمبر (ص) به او و اما قول تو یا عبدالله او ترقی فی السماء بعد گفتی و لن تؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه ای عبدالله صعود به آسمان مشکلتراست از نزول از آن و هر گاه اعتراف کردی بر نفس خودت به اینکه تو ایمان نمی آوری هر گاه من بالا- بروم پس همچنین است حکم نزول بعد گفتی حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه و من بعد ذلک لا- ادری او من بک اولاً- او من پس تو ای عبدالله مگری به اینکه عناد داری با حجتی که از خدا بر تو قائم شود پس دوائی برای تو نیست مگر اینکه خداوند تو را تادیب کند بر دست اولیایش از بشر یا ملئکه زبانیه تا آخر حدیث شریف و از این فرمایش ظاهر می شود که بعضی سؤالات را هم که قبول نمی فرمودند از باب تعنت سائلین و عناد آنها بود نه از باب محال بودن زیرا که معاند هر چه از آیات ببیند قبول نمی کند پس ثمری

مترتب بر نزول آیت نمی شود مگر شدت عذاب سائلین و رسول خداوند رحمه للعالمین بود و مهما ممکن نمی خواست که عذاب قوم را زیاد کند چنانکه از اول همین حدیث شریف ظاهر می شود و بعضی از فقرات که دلیل این مطلب است سابقا نقل شده خلاصه پس اجابت نمودن سؤال ایشان از این باب بوده و سایر اسراری که خود می دانند نه از باب عجز و حال اینکه آوردن کتاب را تو خود مقری که داب همه انبیا بوده است و کتاب مکتوب هم امر تازه نیست زیرا که موسای پیغمبر (ع) به همین طور آورد و الواح او زبرجده بود از جنت که در او علم ماکان و مایکون بود و آن را در میان صخره در یمن پنهان فرمود و جماعتی از اهل یمن که خدمت پیغمبر (ص) می رسیدند بر آن سند عبور کردند و سند شکافت الواح نمایان شد آنها را برداشته خدمت پیغمبر (ص) آوردند و آن حضرت به حضرت امیر (ع) داد و در نزد ائمه ما صلوات الله علیهم است پس این هم امر محالی نیست که خارج از داب انبیا باشد ولی حکمتها و جهات دیگر است که پیغمبر (ص) قبول فرمود که برای آنها ظاهر کند و از جمله این آیه است و قالوا لولا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکا لقاضی الامر ثم لا ینظرون ولو جعلناه ملک لجعلناه رجلا- و للبسنا اعلیهم ما یلبسون و در کتاب المبین نقل فرموده است از تفسیر امام (ع) بعد از نزول آیه مبارکه فرمایشاتی فرمود پیغمبر (ص) از جمله این بود که فرمود و اما اینکه می گوئی

اگر تو پیغمبر بودی ملکی با تو بود که تو را تصدیق می کرد و ما او را مشاهده می کردیم بلکه اگر خدا می خواست که نبی به سوی ما بفرستد هر آینه ملکی را می فرستاد نه بشری را مثل ما پس ملک را مشاهده نمی کند حواس شما به جهت اینکه آن از جنس این هواس است و دیده نمی شود و اگر بالفرض [صفحه ۱۳۵] مشاهده بکنید او را به اینکه زیاد بشود در قوت چشمهای شما هر آینه خواهید گفت که این ملک نیست بلکه این هم بشر است به جهت اینکه اگر نباشد ظاهر بشود برای شما به صورت بحری که یافته اید ظاهر خواهد شد تا اینکه سخن او را از او بفهمید و خطاب و مراد او را بشناسید پس با این حالت چگونه صدق ملک را می دانستید و می دانستید که هر چه می گوید حق می گوید بلکه این است و جز این نیست که خداوند فرستاده است بشری را و ظاهر فرموده است بر دست او معجزات آن چنانی را که نیست در طبایع بشری که دانسته اید ضمیر قلوب ایشان را پس دانسته اید به عجز خودتان از آنچه آورده است آن را به اینکه آن معجزه است و اینکه این شهادتی است از خدای تعالی بصدق از برای نبی و اگر ظاهر بشود از برای شما ملکی و ظاهر بشود از برای شما بر دست او آنچه بشر از آن عاجزند نیست در آن آنچه دلالت بکند شما را از اینکه این نیست در طبایع سایر اجناس از آن ملئکه تا اینکه این معجز بشود آیا نمی بیند که مرغانی که می پرند این از آنها

معجز نیست به جهت اینکه از برای آنها اجناسی است که واقع می شود از آنها مثل طیران آنها و اگر آدمی طیران کند مثل طیران مرغها این معجز خواهد بود پس خدای تعالی آسان کرده است بر شما امر را و قرار داده است آن را طوری که قائل بشود بر شما حجت و شما اقتراح می کنید عمل ضعیف آنچنانی را که حجتی در آن نیست و از قمی ره روایت نموده اند در قول خدای تعالی و ما منع الناس ان یؤمنوا تا آخر گفت که گفتند کفار چرا خداوند نفرستاد به سوی ما ملئکه را پس فرمود خداوند که اگر ملک بفرستیم و ایمان نیاورند هر آینه هلاک خواهند شد و اگر ملئکه در زمین بودند که راه می رفتند در حالتی که مطمئن بودند هر آینه ملک را بر ایشان رسول می فرستادیم تمام شد حدیث شریف پس بین که هر چه آنها اقتراح می کردند و پیغمبر (ص) اجابت نمی فرمود به جهت اسراری چند بود و در همه جا تصریح هست که معجزات دیگر ظاهر کرده ایم که شاهد صدق ما باشد و این جماعت به همین قاعده که متشابهی دست بیاورند ه پیغمبر (ص) قبول اقتراح امت را فرموده آن وقت مدعی بشوند که معجز آن سرور منحصر به کتاب بوده و حال اینکه اگر منحصر به همان کتاب هم باشد بطلان آنها در دعوی خودشان ثابت می شود علاوه بر آن که معجزات دیگر در خود کتاب هست که اشاره به آنها شده پس این آیه هم که الحمد لله دلیل مطلب آنها نشد و از جمله این آیه است ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس

فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و این آیه هم دلیل تعنت آنهاست و دلیل محال بودن این امر نیست زیرا که دربارہ ی موسی (ع) فرموده است و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظه و تفصیلا و سابقا تفصیل الواح را که حاصل حدیث بود عرض کردیم پس معلوم است که ممکن است این مطلب و اگر خداوند بخواهد نازل می کند و کلمه لو که به جهت امتناع استعمال می شود نه مراد امتناع وجودی است بلکه امتناع از جهت مخالف بودن با حکمت [صفحه ۱۳۶] و مصلحت است زیرا که اگر این امر ممکن نبود برای موسی (ع) هم الواح نازل نمی شد و از جمله این آیات است و قالوا لولا نزل علیه آیه من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل ایه و لکن اکثرهم لا یعلمون و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه قل ان الله یضل من یشاء و یربب الیه من اناب الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب و قالوا لولا تا تینا بایه من ربه اولم تاتهم بینہ ما فی الصحف الاولى و قالوا لولا انزل علیه آیه من ربه قل انما الایات عندالله و انما انا نذیر مبین لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر و لكل قوم هاد ما انت الا بشر مسلفات بایه ان كنت من الصادقین چون سخن در این آیات نوعا یک نسق است همه را با هم ذکر کردیم و بدانکه مراد از این آیات که سؤال کرده اند که چرا بر تو نازل نشده است مراد

مثل مائده ای است که بر قوم عیسی (ع) نازل شد و ناقه ای است که بر قوم صالح (ع) فرستاده شد و امثال اینها که خداوند تهدید عذاب می فرماید که اگر بعد از نزول آیت ایمان نیاورید هر آینه بر شما عذاب نازل خواهد شد چنانکه در برهان نقل نموده است از علی بن ابراهیم از معصوم (ع) در ذیل آیه اولی که فرمود نمی دانید که آیت هر گاه آمد و ایمان نیاوردند هلاک می شوند و شاهد این نیز از خود قرآن ظاهر است یکی آنجا که می فرماید در سوره ی رعد و يستعجلونک بالسیئه قبل الحسنه و قد خلت من قبلهم المثلث و ان ربک لذو مغفره للناس علی ظلمهم و ان ربک لشدید العقاب و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر و لکل قوم هاد و تفسیر آیه اولی چنانکه در برهان از قمی روایت کرده این است که تعجیل می کنند بعذاب پیش از نیکی که مراد رحمت است و به تحقیق که گذشته است پیش از ایشان عقوبتها و بدرستی که پرورنده تو هر آینه صاحب مغفرت است از برای مردم با وجود ظلمشان و بدرستی که پرورنده تو صاحب عقاب شدید است و می گویند آن کسانی که کافر شده اند که چرا نازل نشد بر او آیتی از جانب پرورنده اش این است و جز این نیست که تو ترساننده و از برای هر قومی هادی هست و مراد از هادی ائمه اند (ص) چنانکه در برهان از اخباری چند نقل کرده خلاصه که ظاهر است که این آیات مسئله از همان قبیل آیات است که لازمه ی آنها عذاب است

اگر ایمان نیاورند مثل ناقه که بر قوم صالح (ع) فرستاده شد چنانکه خداوند در سوره ی بنی اسرائیل می فرماید و ما منعنا ان نرسل بالایات الا- ان کذب بها الاولون و اتینا ثمود الناقه مبصره فظلموا بها و ما نرسل بالایات الا تخویفا و در تفسیر آن در برهان از قمی علیه الرحمه نقل کرده است آنچه حاصلش این است که اینکه ما اجابت مسؤل قریش را ننمودیم به جهت آن بود که اگر می فرستادیم به سوی آنها آیتی و ایمان نمی آوردند به آن هلاک می کردیم آنها را پس از این جهت تاخیر انداختیم از قوم تو آیات را و مستند ما در این آیه مبارکه دو چیز است اول اینکه معلوم است که آیات مسئوله قریش از همین قبیل آیات بوده که لازمه ی آنها عذاب بوده است و پیغمبر (ص) راضی بعذاب آنها نشده ثانی اینکه [صفحه ۱۳۷] حضرات انکار معجزات را نه از همان پیغمبر خاتم (ص) و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم دارند بلکه آیات همه انبیا را منکرند و ملاحظه می کنی که خداوند تصریح فرموده در این مقام و جاهای دیگر به اینکه ناقه بر ثمود فرستادیم پس نوع آیت وجودش ثابت است و بنصوص انبیائی که به شهادت قرآن صاحب آیت بوده اند مثل موسی و عیسی (ع) و غیر ایشان نبوت خاتم ثابت می شود علاوه بر آنکه بضرورت همه مسلمین خاتم خودش صاحب همه آیات بوده است حتی آنکه ناقهای چند هم از کوه بیرون آورد نهایت مثل ناقه صالح که مدتی زیست بکند نبوده خلاصه و نیز این آیه مبارکه که ذکر کرده است ما انت الا بشر

مثلنا

فات بایه ان کنت من الصادقین مخصوصا حکایت از قوم ثمود است که به صالح گفتند و خداوند بلافاصله از قول صالح نقل می فرماید که قال هذه ناقة لها شرب و لکم شرب یوم معلوم پس ببین که خود آیند و آیه دلیل است بر اینکه آیت آورده شده و این مرد یک آیه را ذکر می کند و دیگری را ذکر نمی کند که بر عوام مشتبه بکنند که آیت نبوده است و در برهان نقل نموده است از حضرت صادق (ع) آنچه حاصلش این است که خداوند وحی نمود به صالح که ای صالح بگو به ایشان که خداوند قرار داده است از برای این ناقة شرب روزی را که تمام آب را او بخورد و از برای شما شرب روز دیگر پس همینکه روز شرب ناقة می شد تمام آب را می خورد پس قوم می دوشیدند آن را و باقی نمی ماند صغیر و کبیری مگر اینکه از شیر ناقة می خورد در آن روز و همین که شام می شد و صبح می کردند بر سراب می رفتند و آن روز را از آب می خوردند و ناقة نمی خورد و مدتی بر این منوال گذشت تا اینکه بخل کردند بر ناقة که چرا آب را بخورد و آن را عقر کردند و خداوند بر آنها عذاب فرستاد چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده و یا قوم هذه ناقة الله لکم آیه فذروها تاکل فی ارض الله و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب قریب فعقروها فقال تمتعو فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب فلما جاء امرنا نجینا صالحا والذین آمنوا معه برحمه منا و من خزی یومئذ ان ربک

هو القوی العزیز و اخذ الذین ظلموا الصیحه فاصبحوا فی دیارهم جائمین کان لم یعنوا فیها الا ان ثمود کفروا ربهم الا بعد الثمود پس ملا-حظه کن که اولاً- آیتی به این بزرگی بر صالح نازل شده و پیغمبر (ص) از او نقل فرموده و مشنو مزخرفات حضرات را که اینها همه تاویل دارد زیرا که جهال یهود و نصاری و قریش از تاویل چه می فهمند و اگر این آیات به همین ظاهر دیده نشده بود و بر آنها نقل نشده بود هر آینه تکذیب پیغمبر را می کردند که کی هم چنین آیتی بروز کرده و چرا دروغ می گوئی پس تصدیق آنها همه دلیل است بر اینکه به همین وضع ظاهر این آیات دیده شده بود و همه خبر داشتند و همچنین امر مائده بنی اسرائیل به همین منوال بود و حضرت عیسی (ع) به آنها خبر داد که اگر ایمان نیاورند معذب می شوند و خداوند حکایت فرموده از این امر آنجا که می فرماید در سوره مائده اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائده من السماء قال اتقوا [صفحه ۱۳۸] الله ان کنتم مومنین قالوا نرید ان ناکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا و نکون علیها من الشاهدین قال عیسی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و در برهان اخباری چند در تفسیر آیات شریفه نقل نموده است که

مأثده بر ایشان نازل شد و به زنجیرها از طلا آویخته بود و الوان از غذا بر آن بود یا هفت یا نه قرص نان و گوشت یا گوشت ماهی به اختلاف روایات و شاید که همه صحیح باشد زیرا که منافاتی با هم ندارد و حضرت عیسی (ع) بر آنها شرط فرمود که مادام که خیانت نکنید و تکبر نورزید باقی می ماند و تا مدتی که بود هر روز جمع می شدند و می خوردند تا اینکه سیر می شدند و جمعیت آنها چهار هزار نفر متجاوز بود که می خوردند تا آنکه تکبر کردند بزرگان و اغنیاء آنها و گفتند که نمی گذاریم سفله ما از آن بخورند پس مأثده بالا رفت و آنها مسخ شدند بصورت قرده و خنازیر خلاصه که این قسم آیات بر حسب وعده خداوند لازمه آنها عذاب است اگر کفران بکنند و پیغمبر خاتم (ص) چون رحمه للعالمین است قبول اینگونه آیات را فرموده و شاید که علت اینکه عذاب لازمه ی آنهاست این باشد که از این قبیل آیات چون دوام داشته و خیر و برکت آنها همه روز بخلق می رسیده و علاوه که حقیقت پیغمبر همه روزه بر هر فرد فرد ظاهر می شده اگر کفران بکنند البته تفاوتش با آیاتی که احیاناً بروز می کند و مرتفع می شود کلی خواهد بود و هر قدر حجت تمام تر بشود و خلق کفران بکنند استحقاق عذابشان بیشتر خواهد شد و اگر بگوئی که قرآن که از همه ی اینها ادوم و اشرف است و جماعتی هم کفران کرده اند چرا باعث عذاب نشده گویم یک جهتش همان است که سابق ذکر کرده ایم که عوام آنطوری که از مثل

مأثده و ناقه امر اعجاز را می فهمند و حجت بر ایشان تمام می شود از مثل قرآن نمی شود زیرا که نمی فهمند و جهت دیگر اینکه خداوند فرموده ما کان الله معذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون پس به وجود پیغمبر (ص) در زمان خودش و اوصیاء آن حضرت در زمانهای خودشان در میانه خلق و همچنین بوجود مستغفرین از مؤمنین است که خداوند مهلت می دهد و عذاب عمومی تاکنون نفرستاده است و صاحب الامر (ع) هم که از نظرها پنهان است موافق اخبار در میانه مردم راه می رود و گام بر فرشهای آنها می زند نهایت او را نمی شناسند و به برکت آن وجود مقدس است که خلق آسایش دارند علاوه بر اینها که باز هم بالنسبه بلاها زیاد شده است و خیرات و برکات از عالم برداشته شده و نیست اینها مگر جزای اعمال خود خلق نعوذ بالله بالاعتصام بحبله من سطواته باری پس قبول نشدن آن قسم آیات از باب ترحم بر خلق است و مکرر می شود که بچه نادان یا علیل ناخوش از پدر و طیب خواهش [صفحه ۱۳۹] چیزها می کنند که صلاح آنها در آنها نیست و منعشان می کنند و آنها از جهالت حمل برنجل یا عجز و فقدان می کنند و چنین نیست بلکه صلاح آنها را در عطا نمی بینند و محض حفظ صحت خود آنها منع می کنند باری و نکته دیگر باز در منع آیات هست که مشرکین و کسانی که دعوت به اهواء خود می کنند ملتفت آن نکته نیستند و این اعظم همه ی جهات است و آن این است که پیغمبران مبعوث شده اند به

جهت اینکه خلق را دعوت به توحید کنند و ایشان را از خودپرستی برهانند اگر بنا باشد که به محض اینکه از پیغمبر خواهش می کنند که آیتی بیاور بدون مهلت از ایشان قبول کند و هر گونه آیتی که خواسته اند از هر قبیل خواه از چیزهایی باشد که حجتی در آنها نیست مثل باغها و مزارع و چشمه ها و مالها که همه اغنیاء در آنها با او شریکند یا از چیزهایی که صلاح خلق در آنها نیست و اسباب هلاکت آنهاست مثل ناقه و مائده و سقوط آسمان و نزول حجاره و غیر اینها یا از چیزهایی که محال است مثل ذهاب و مجییء پروردگار یا چیزهایی که خلاف حکمت است مثل آمدن ملئکه یا غیر اینها اگر پیغمبر قبول کند البته خلق خورده خورده قائل به الوهیت ایشان می شوند چنانکه با وجود اینکه سعیها کردند که این شبهه را از دل خلق بیرون بکنند و معذک دربارہ عزیر و عیسی و حضرت امیر (ع) چیزها گفتند و مدعی انبیت و الوهیت شدند این است ک انبیاء خداوند و ائمه هدی (ص) آنچه را که از آیات مسؤلہ خارج از حکمت است یا از امکان بیرون است که غنیمت شمرده و به کلی مسؤل آنها را اجابت نمی کنند و آنچه را هم که ضرری در آن نیست بوضعی اظهار آن را می کنند که مردم علانیہ ببینند که امر دست خداست و آیت از جانب پروردگار است و خداوند به همانطور به ایشان دستورالعمل داده که قل ان الله قادر علی ان ينزل ایه و قل ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب

و قل انما الايات عندالله و قل انما الغيب لله و امثال اينها تا اينكه خلق مدعى الوهيت درباره خود انبيا نشوند و علاوه بر اين سابقا حديثى از حسين بن روح (ع) نقل كرديم كه علت ابتلاى انبيا و اوليا به بلاها همين است كه رفع شبهه از دل خلق بشود و ادعاى الوهيت درباره آنها نکنند و شماها حالت خود را مى بينيد كه اگر بقدر يك شعبده باز فرنگى كار از دستتان بر مى آمد با وجود آن دعويها كه داريد البته خوددارى نمى كرديد و اعمال عجيبه خود را ظاهر مى كرديد و از تايدات خداست و بركات وجود مبارك حضرت صاحب الامر صلوات الله عليه كه بقدر يك حقه باز ايرانى هم كار نمى توانيد بكنيد و الا با هزار آب و تاب آن را ظاهر مى كرديد همينكه خود را الحمد لله عاجزديد از ده هزار معجزه پيغمبر و ائمه اطهار (ص) كه پيش ظاهر شده و الان از قبور مطهره ايشان ديده مى شود چشم مى پوشيد و منكر مى شويد و متمسك به اين آيات مى شويد كه خود آنها اعظم دليل است بر اينكه انبياء صاحب آيات بوده اند چنانكه از صريح آنها و آيات مقدمه و مؤخره آنها دانستى و همه محض همين است كه شماها از امهال و استدراج پروردگار غافل شده از هيچ گونه دعوى مضايقه نمى كنيد حتى دعوى الوهيت چنانكه بعد از اين ذكرش خواهد آمد [صفحه ۱۴۰] اما پيغمبر خاتم و ائمه ما (ص) از اين دعوى ابا داشته اند بلكه حضرت امير (ع) آن كسى را كه مدعى اين امر درباره او شد به قتل رسانيد و از همين جهت اقتراحاتى كه

مردم می کردند و معجزات همه را اجابت نمی فرمودند مگر هر چه صلاح می دیدند چنانکه اخبار عدول و ثقات پر است از این مطلب و لا- عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا پس اگر تو در دعوی که اول کتاب کردی از ولایت اهل بیت سلام الله علیهم راست می گوئی تشکیک مکن و الا دعوی بیجا منما و از جمله این آیات است لولا انزل علیه آیه من ربه فقل انما الغیب لله فانظروا انی معکم من المنتظرین قل لا- اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم النسبه و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی قل هل یتوی الاعمی و البصیر افلا تتفکرون و اقساموا بالله جهد ایمانهم لهن جائتھم آیه لیؤمنن بها قل انما الایات عند الله و ما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون و نقلب افئدتھم و ابصارھم کما لم یؤمنوا به اول مره و نذرھم فی طغیانھم یعمھون قل لا املک لنفسی نفسا و لا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون و لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول انی ملک جواب این آیات را نقل نموده است به جهت اینکه سلب علم غیب را از ائمه ما علیهم السلام بکند تا اینکه پرده بر روی جهل خودشان بیوشد و والله کمال بی انصافی و بی دیانتی است که انسان با وجود ادعای اسلام و تشیع در صدد تنقیص و عیب گیری بر پیغمبر و ائمه خود علیهم السلام بر آید

محض اینکه ادعای امامت درباره هر جاهل نادان بنماید ولی جزای بد این عمل دامن گیر خود این جماعت می شود که خود را افسار کرده دست هر جاهل نادان بدهند که به هر طرف می خواهند بکشند و آنها را در مهالک بیاندازند و هیچ جزائی برای ایشان بالاتر از همین نیست و بیاید روزی که متبوعین از تابعین تبری بجویند و آرزو کنند تابعین که کاش می شد بر می گشتند و از متبوعین تبری می جستند چنانکه خداوند فرموده اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورا و العذاب و تقطعت بهم الاسباب تا آخر آیه شریفه خلاصه یک آیه از این آیات خارج است از نوع باقی که می فرماید و اقساموا بالله جهد ایمانهم تا آخر و ترجمه آن آن است که قسم خوردند به حق خداوند با مبالغه در قسم که اگر آمد ایشان را آیتی هر آینه ایمان بیاورند به آن بگوای پیغمبر که آیات در نزد خداست و چه می دانید اینکه اگر آمد ایشان را آیات ایمان نمی آورند و بر می گردانیم دلها و چشمهای ایشان را هم چنانکه ایمان نیاوردند به آن اول مرتبه و ترک می کنیم ایشان را که در طغیان خود متردد باشند و در برهان از قمی علیه الرحمه نقل نموده است که مراد قریش هستند و از حضرت باقر (ع) نقل کرده است که مراد از تقلیب افنده این است که قلوب آنها منکوس شود و اسفل آنها اعلی شود و اعلی اسفل و چشمهای ایشان کور شود که هدایت را نبینند و مراد از اول مره که ایمان نیاوردند عرصه ذر و میثاق است چنانکه از حضرت امیر

(ع) و صادقین (ع) نقل نموده است و بعد از آنکه ترجمه و تفسیر آن را دانستی حال از تو سؤال می کنیم که چه دلالتی در این آیه هست بر اینکه آیات نازل نمی شود مگر اینکه فرموده [صفحه ۱۴۱] است آیات در نزد خداست دلیل این است که نازل نمی شود و نظیر این آیه سابقا ذکر شده است و جوابهای باطنی و ظاهری داده ایم و جوابها هم در همین فصل گذشته و مختصر سخن این است که همه چیز خزائنش در نزد خداست چنانکه فرموده و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم اگر بنا باشد که هر چه عندالله است دیگر امکان نزول نداشته باشد پس علاوه بر آیات خارق عادت عادیات هم نباید موجود بشوند زیرا که خزائن همه چیز در نزد خداست مگر شما گمان کردید که مسلمین و ملیین می گویند که شخص نبی مستقلا باید صاحب آیت باشد که به این آیات رد بر آنها می کنید اگر کسی این قسم بگوید که بالبداهه مشرک آن است و باید پیش از طلب نبی توحید خود را درست کند بلکه ما می گوئیم که نبی را که خداوند مبعوث می کند و بر می خیزد مدعی نبوت می شود چون محتمل است که به اغواء شیطان مدعی نبوت شده باشد خداوند حجت خود را تمام فرموده و از آیات خود که عندالله است از دست او جاری می کند تا اینکه این شهادت باشد از پروردگار بر اینکه از جانب او است و البته اصل آیات عندالله است و من عندالله بر نبی نازل می شود و اگر غیر از این بود از

برای آیت دلالتی نبود مثل اینکه در ظاهر ملاحظه می کنی که اگر نشان و حمایل سلطنتی در نزد هر بقال و خباز میسر بود حاکمی از جانب سلطان مامور به مملکتی می شد و نشان و حمایل با خود داشت دلیل حکومت او نمی شد زیرا که همه کس آن را دارند اما بعد از آنکه این نشان و حمایل مخصوص سلطان است و هر کس را که او سرافراز بکند بعد از آنکه حاکم آمد و اینها را با خود آورد معلوم است که از نزد سلطان آمده همچنین است امر این آیات پس اگر آنها من عندالله نبود حجتی در آنها نبود ولی چون من عندالله است از این جهت حجت است و باز در این مقام سخن دیگر داریم و آن این است که بعد از آنکه خصم می آید و قسم یاد می کند که اگر آیت آوردید ایمان می آورم ولو اینکه خداوند عالم است که اگر آیت هم آمد ایمان نمی آورد ولی معذک کله از عدل خداوند دور است که بدون اتیان آیت به مقتضای علم خود با آنها رفتار کند و دلهای آنها را منکوس فرماید و چشمهای آنها را کور کند از دیدن حق و واگذارد آنها را که در طغیان خود مغلوب هوای خود باشند چنانکه در آیات بسیار شاهد این مطلب را خداوند ذکر فرموده و ابتلا و افتتان و امتحان امری حتمی است تا اینکه نتوانند بر خدای خود اثبات ظلم کنند و بیان این مطلب را مختصراً سابق بر این نموده ایم پس محال است که بعد از ایمان و قسمهای آنها خداوند به مقتضای علم خود بدون اتیان

آیت با آنها رفتار کند پس البته آیت می آورد و فرق نمی کند که آیت از کتاب باشد یا سایر آیات زیرا که خود کتاب هم مشتمل بر سایر آیات هست چنانکه سابقا دانستی و اما آیاتی که در باب علم غیب ذکر کرده و گمان کرده که به اینها سلب علم غیب از ائمه ما (ص) می شود پس بدانکه از برای غیب معنیهاست یک مرتبه تعبیر به غیب می آورند و مراد از آن ذات خداوند است چنانکه در اخبار آل محمد علیهم السلام گاهی خداوند را به اسم غایب [صفحه ۱۴۲] خوانده اند و در این شبهه نیست که علم به ذات خداوند از برای احدی از آحاد حتی خاتم انبیاء (ص) حاصل نیست و خداوند می فرماید لا تدركه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و خود آن حضرت عرض کرده است که ما عرفناک حق معرفتک و عرض کرده که رب زدنی فیک تحیرا و خداوند فرموده قل رب زدنی علما و این علمی است که احدی مدعی آن نمی شود مگر اینکه باطل می گوید و غیب دیگر هست که مراد از آن چیزهایی است که هنوز از امکان بیرون نیامده و در تحت مشیت پروردگار است و بالقوه است چنانکه فرمودند که الغیب مالم یکن والشهادة ما قد کان و این علم هم مخصوص به خداوند عالم است جل شانہ چنانکه فرمود ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس بای ارض تموت و این پنج علم مخصوص به خداوند عالم است جل شانہ چنان که در اخبار بسیار فرموده اند و شامل علم

همه آینده ها می شود و ائمه ما و پیغمبر (ص) اگر چه بسیاری از اینها برای ایشان مکشوف است ولی چون احتمال بدارد آنها می دهند آنها را جزو علم خود نمی شمردند این است که در اخبار بسیار فرمودند که لولا آیه فی کتاب الله یمحو الله ما یشاء و یتبیت و عنده ام الكتاب لاخبرتکم بما کان و ما یکون الی یوم القیمه وای چه بسیار چیزها که از این علوم خداوند به ایان به وحی و الهام خاص عطا می کند تا در مقام حاجت اتمام حجت بنماید و سایر را هم خداوند به ایشان داده نهایت شرط بدا از برای او هست و اگر از آن قبیل امری را یک وقتی اظهار فرمودند و بدا شد هر گاه آنکه ملتفت بداست از مسلمین است که هیچ در هر حال ایشان را صادق می داند و اگر از مسلمین نیست برای او ظاهر می کنند آیت صدق خود را تا رفع شبهه او بشود و غیب دیگری هست که هر چه از چشمها پنهان است از گذشته و آنچه موجود است آن را غیب می شمردند و از این قسم چیزی نیست که علم آن در نزد ائمه ما (ص) و پیغمبر (ص) نباشد و خداوند اجل از این است که حجتی را بر خلق مبعوث فرماید و امر آسمان و زمین را از او پنهان دارد چنانکه در اخبار فرموده اند حال که مختصر مطلب را دانستی رجوع می کنیم به آیات و اخباری که در این باب نازل شده پس می گوئیم که اگرچه از این آیات همچو استنباط کنند که علم غیب به همه معانی از پیغمبر (ص) نفی شود

ولی باز آیاتی داریم که دلیل این است که ایشان علم غیب را دارا هستند پس ملاحظه آنها را هم باید کرد و بعد بینیم که این آیات آیا صراحتی در این باب دارند یا خیر پس می بینیم که خداوند در سوره آل عمران می فرماید و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء و در سوره جن می فرماید عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه لیسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا و در برهان نقل کرده است در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش (ص) که مراد از من ارتضی من رسول علی مرتضی است که مرتضی از رسول (ص) است و از اوست خداوند فرموده فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا فرمود که قرار داده در قلب او علم را و از خلف او رسد [صفحه ۱۴۳] را که تعلیم بکنند به او علم او را مثل اینکه مرغ دانه را به دهان بچه خود می کند و تعلیم می کند خداوند او را علم را به الهام و رسد تعلیم از نبی است و بدانند نبی (ص) اینکه رسانیده اند رسالات پرورنده خود را و احاطه بکنند علی به آنچه نزد رسول است از علم و احصا بکنند عدد هر چیزی را آنچه بوده و هست از روزی که خداوند آدم را خلق فرموده تا قیام ساعت از هر فتنه و زلزله یا خسفی یا قذفی یا امتی که پیش از این هلاک شدند یا بعد از این هلاک بشوند و چند امام جائر یا عادل

که بشناسد او را به اسم او و نسب او و هر که می میرد یا کشته می شود و چند امام مخدول شود که خذلان خاذلین به او ضرر نرساند و چند امام منصور که نفع ندهد به او نصرت هر کس که او را نصرت کرده است و در کتاب المبین نقل فرموده است از عوالم از سلمان در حدیثی از امیرالمؤمنین ای سلمان آیا نخوانده قول خدای عزوجل را جایی که می فرماید عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول عرض کردم بلی یا امیرالمؤمنین پس فرمود منم آن مرتضی از رسول آنچه جانی که مطلع کرده است خدای عزوجل او را بر غیب خودش و منم عالم ربانی و منم آن کسی که سست فرموده بر او سختیها را پس پیچیده است از برای او بعید را تمام شد روایت و شبهه نیست که آیه اولی هم همین قسم درباره ایشان تفسیر می شود و در همه ی ایشان جاری است و خاصه در حضرت امام حسن (ع) جاری می شود زیرا که آن بزرگوار است مجتبی از رسول و مولای بزرگوار من در حواشی قرآن نقل فرموده است رومی هذه الایه ابطلت اجماع العامه و اختیارهم للأمام لأن الأمامه لیست بصوره ظاهره و انما هی صلوح غیب الانسان و ما کان الله لیطلعهم علی الغیب و لكن الله یجتبی من رسله من یشاء و المجتبی من رسول الله علی (ع) فان رسول الله اجتباہ باری و آیاتی که دلالت می کند بر اینکه ایشان دارای علم غیب به معنی آخر هستند پیش از اینهاست خداوند به حضرت ابراهیم (ع) خطاب فرمود انی جاعلک للناس

اماما قال و من ذریتی قال لا- ینال عہدی الظالمین فرمود من قرار دهنده ام تو را امام از برای مردم عرض کرد و از ذریه من خداوند فرمود که عہد من به ظالمین نمی رسد و در حدیث فرمودند کہ امامت مخصوص شد بصفوہ و خداوند در جای دیگر می فرماید بئس للظالمین بدلا ما اشہدتہم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسہم و ما کنت متخذ المضلین عضدا یعنی بد است از برای ظلم کنندگان بدل از خدا ایشان را شاہد و مطلع نکردم بر خلق آسمان و زمین و نہ بر خلق خودشان و من گمراہ کننده گان را عضد خود نمی گیرم پس ملاحظہ کن کہ جزای ظالم این شد کہ علم آفاق و انفس از برای او نیست و از ہمین جهت امام نمی شود چنانکہ در آیہ اولی فرمود زیرا کہ امام بہ جهت ہدایت است انما انت منذر و لکل قوم ہاد یعنی تو ترسانندہ و از برای ہر قومی امامی است چنانکہ در اخبار در تفسیر آیہ فرمودہ اند و کسی کہ عالم بطرق آسمان و زمین و اقتضائات نفوس نیست البتہ گمراہ کننده است نہ ہدایت کننده پس شبہہ نیست کہ امام باید شاہد و مطلع باشد و فرمود یوم نبعث من کل امہ [صفحہ ۱۴۴] بشہید و جنابک علی ہؤلاء شہیدا و فرمود و لیكون الرسول شہیدا علیکم و تکنونوا شہداء علی الناس و شاہد یعلم البتہ شاہد زور است و فرمود قل اعملوا فسیری اللہ عملکم و رسولہ والمؤمنون حقیقہ در ائمہ اطہار است (ص) و علی علیہ السلام و امیرمؤمنان است و حضرت عیسی (ع) بہ قوم خود فرمود

ابناکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم و پیغمبر و ائمه (ص) اولایند به این علم از عیسی (ع) زیرا که اشرفند خلاصه که شواهد این مطلب در آیات بسیار است خداوند انصاف دهد نظر کنندگان را و اما آیات مذکوره در حقیقت با وجود این آیات شبهه نیست که محل تشابه می شود و منحصر به همین آیات هم نیست باز در سوره انعام می فرماید و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر والبحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و این آیه ی شریفه اگرچه صدر آن بر اشکال مسئله می افزاید ولی ذیل آن حل مشکلات می نماید و ما اولاً بیانی بطور حکمت می نمائیم و بعد از آن شواهد آن را از اخبار ذکر می کنیم تا حل همه مشکلات بشود و لا حول و لا قوه الا بالله و آن این است که شبهه نیست که خداوند یگانه است در ذاتی خود و در صفات و در افعال و در عبادت به این معنی که ذات او یگانه ای است بی همتا و منزله از هر اسم و رسم سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین الحمد لله رب العالمین و قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم پس منزله است ذات او از تعطیل و تشبیه زیرا که هر دو از صفت خلق است و فرموده است که لیس

کمثله شیء و خداوند یگانه است در صفات خودش یعنی برای او شریک در آنها نیست و بعضی از صفات را ذاتی می‌شمرند که مراد از آنها عین ذات او است بدون کثر و اختلاف و مفهوم آنها غیر از مفهوم ذات نیست بلکه مفهومی برای آنها نیست زیرا که ذات پروردگار مفهوم احدی از خلق نمی‌شود و صفاتی است خلقی مثل صفات اضافه و صفات افعال و خداوند را در آنها شریکی نیست و مالک آن صفات احدی از خلق نمی‌شود و همچنین فعل خداوند خلق او است و صاحب فعل احدی غیر از او نیست و لا فاعل فی الوجود الا الله و هم چنین معبود به حق غیر از او کسی نیست و هر که غیر از این بگوید از ملت محمد بن عبدالله (ع) بیرون است ولی خداوند از برای صفات خلقیه و افعال خود موقعی در خلق قرار داده است که اشاره به آنهاست فرمایش امام (ع) که فرمود من عرف مواقع الصفه بلغ قرار المعرفه و همچنین افعال خدا را موقعی است که در آن مواقع بروز دارد زیرا که ممکن نیست که مواقع صفات و افعال خلقیه عین ذات پروردگار باشد از جهت اینکه همه آنها کثرات است و ذات خداوند منزله از کثرات است اما خداوند عالم جل‌شانه احاطه فرموده است به آنها در مقامات خودشان قسمی که اولی است به آنها از مواقع آنها و از خود آنها و ظاهرتر است در هر چیزی از خود آن چیز چنانکه حضرت سیدالشهداء (ع) فرمود ایکون لغيرك من الظهور ما ليس لك حق يکون هو المظهر لك

متی غبت حتی محتاج الی دلیل یدل علیک [صفحه ۱۴۵] رمتی بعدت حتی تكون الأثار هی التی توصلنی الیک عمیت عین لا تریک و لا تزال علیها رقیبا و فرمودند لا یری فیہ نور الا نورک و لا یسمع منه صوت الا صوتک و خداوند می فرماید الله نور السموات والارض و فرموده است هو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه من جبل الورید و هو بکل شیء محیط و فرموده است انما ولیکم الله والله هو الولی پس چون اولی است به هر چیزی از خود آن چیز پس احدی صاحب اسم و صفت و فعل و نمی شود ولو این که مواقع اسماء و صفات و افعال خلق او باشند معذک او اولی است به کل واحدی شریک و نیست و از این باب است که افعالی که صادر از خلق می شود نسبت به خود می دهد چنان که قبض ارواح بر دست عزرائیل می شود خداوند فرمود قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم فرموده توفته رسلنا و معذک می فرماید هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و فرموده است الله یتوفی الأنفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها و حضرت عیسی (ع) عرض کرد کنت علیهم شهیدا و ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و همچنین نفخ روح بر دست اسرافیل می شود و محیی خداست و خلق بر دست جبرئیل می شود و خالق خداست و رزق بر دست میکائیل داده می شود و رازق خداست و احدی از خلق شریک خداوند در هیچ فعلی از افعال او نیست و لا فاعل فی الوجود الا الله و

لا يكون الشيء لا من شيء الا الله و لا يغير الشيء من جوهره الي جوهر اخر الا الله با اين كه اين همه تغيير و تصريف از خلق و در خلق مشاهده مي شود و همه از اين جهت است كه اولي است به كل از كل و همه به امر او جاري مي شوند و ما من شيء في الأرض و لا في السماء الا بسبعه بمشيته و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب و جاري شدن افعال خداوند بر دست خلق و بروز صفات او از ايشان منافاتي با توحيد ندارد و ابي الله ان يجري الاشياء الا بالاسباب چنان كه دست تو مي نويسد و توئي كاتب و دست با تو شريك نيست و هم چنين امر علم حادث پروردگار اما علم ذاتي كه ذات او است و معلومي با او نيست و اما علم حادث پروردگار كه قرين با معلومات است و خداوند احاطه به آن فرموده از براي اين علم خزائني در خلق هست و موقعي دارد اما معذلك مخصوص خداوند است و احدي از آحاد شريك او نيست در علم او حتي همان مواقع كه خزائن علمند شريك و در علم و غير آن نيستند و خداوند فرموده كه ضرب لكم مثلا من انفسكم هل لكم مما ملكت ايمانكم من شركاء فيما رزقناكم فانتم فيه سواء تخافونهم كخيفتكم انفسكم كذلك نفصل الايات لقوم يعقلون پس جائي كه مملوك انسان شريك او در مال نيست والعبد و ما يملك لمولاه و حال اين كه مولاي او نه خالق او است و نه رازق او و نه محيي

او و نه ممیت او و نه او را از عدم به وجود آورده و نه مختار بر تصرف در اوست پس اگر امر او این قسم است که شریک یا مالک نیست چگونه بندگان خداوند که ایشان را از عدم به وجود آورده و روزی داده و می رانیده و زنده کرده شریک او می شوند معاذ الله احدی از خلق شریک او نیست پس عالم به این علم که در خزائن قرار داد شده است خدا وحده لا شریک له ولو محل آنها در خزائن باشد ولو از آنجا جلوه و بروز نماید و بر السنه ی آنها جاری [صفحه ۱۴۶] شود معذکک و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس الا- فی کتاب مبین حال که تا این جا آمدی عرض می کنم که در برهان نقل کرده است از حضرت صادق (ع) و از موسی بن جعفر (ع) که مراد از کتاب مبین امام مبین است و خداوند خود تصریح فرموده و در قرآن و کل شیء احصیناه فی امام مبین و چندین حدیث در برهان روایت کرده که مراد از امام مبین امیرالمؤمنین است و بر فرض که تفسیر به کتاب هم بشود علم کتاب کلش در نزد ایشان است چنان که فرمودند علم الکتاب کله والله عندنا و خداوند می فرماید لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و شبهه نیست که علم کتاب در نزد ایشان هست و لا رطب و لا یابس الا

فی کتاب مبین پس چه مانع است از این که جمیع خزائن غیب در نزد ایشان باشد و معذلک خداست عالم الغیب وحده لا شریک له و در مثل این آیات که مصنف نقل کرده می توان گفت که خاصه خداوند در همه جا فرموده که بگو که علم غیب در نزد خداست محض این که مردم بدانند که این علم غیبی که از آن حضرت بروز می کند آیتی است که خدا اظهار فرموده زیرا که آیت خداست که شهادت بر صدق نبی می دهد نه آیت خلق همچنان که در کلیه ی آیات می بینی که در همه جا می فرماید که بگو که آیات نزد خداست و در برهان روایت نموده است از علی بن ابراهیم در تفسیر آیه ی قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب این که مراد این است که من مالک خزاین خدا نیستم و خودم به خودی خود علم غیب ندارم و آن چه می گویم از نزد خداست که به من می رسد خلاصه پس صدق قول ما را ملاحظه کن که اگر چه علم غیب در ایشان بروز و ظهور دارد معذلک کله از خداست و اوست که به ایشان عطا کرده و از ایشان ظاهر فرموده و اخبار بسیار از ایشان رسیده است که علم غیب در نزد ایشان هست و ایشانند خزان علم خدا و بعضی از آنها را هم به جهت اتمام حجت می نویسیم در کتاب المبین از مشارق نقل فرموده از حضرت امیر (ع) که فرموده در خطبه ای که منم آن کسی که در نزد او است مفاتح غیب که نمی داند آنها را بعد از رسول

خدا (ص) مگر من و از بحار از آن حضرت در حدیثی که هر آینه به تحقیق که برگزیده است مرا پرورنده ی من به علم و ظفر و هر آینه به تحقیق که وفود کردم به سوی پرورنده ی خود دوازده وفاده پس شناسانید به من نفس خود را و عطا فرمود به من مفاتح غیب را و از فصل الخطاب از حضرت صادق علیه السلام که والله هر آینه به تحقیق که عطا کرده شدیم علم اولین و آخرین را پس مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد جعلت فداک آیا در نزد شماست علم غیب پس فرمود به او و یحکک به درستی که من می دانم آن چه در اصلاّب رجال است و ارحام نساء و یحکم وسعت بدهید سینه های خود را و بینا بکنید چشم های خود را و حفظ بکنید قلوب شما پس مائیم حجت خداوند در خلق او وسعت ندارد مگر سینه ی هر مؤمن قوی که قوت او مثل کوه های تهمه باشد مگر به اذن خداوند والله اگر بخواهم احصا بکنم از برای هر حصایی که بر کوه های تهمه است هر آینه خبر می دهم شما را و نیست [صفحه ۱۴۷] روز و شبی مگر این که حصاه تولد می کند تولد کردنی هم چنان که این خلق تولد می کنند والله که دشمنی می کنید با یکدیگر بعد از من تا اینکه به خود و بعض شما بعضی را و اخبار به این معنی بسیار است و ملاحظه کن که علم به آن چه در اصلاّب و ارحام است و از آن پنج علمی است که خداوند مخصوص به خود شمرده و نیز از عوالم نقل فرموده

است از حضرت صادق (ع) در حدیثی که به مفضل فرمود که کنه معرفت خمسه ی آل عبا این است که بدانی که ایشان دانسته اند آن چه را خداوند خلق کرده و این که ایشانند کلمه تقوی و خزان آسمان ها و زمین ها و کوه ها و ریگ ها و دریاها و دانسته اند که چند ستاره در آسمان است و چند ملک و کیل آب دریاها و انهارا آنها و عیون آنها و هر برگی که ساقط می شود از درخت مگر این که دانسته اند و نیست حبه در ظلمات زمین و نه رطب و نه یابسی مگر این که در کتاب مبین است و آن در علم ایشان است انتهی و بدان که ائمه ما (ع) در این باب از اعدای تقیه بسیار داشته اند حتی آن که در کتاب المبین از عوالم روایت فرموده است از ابی المغیره که گفت من بودم و یحیی بن عبدالله بن الحسن خدمت ابوالحسن (ع) پس یحیی عرض کرد جعلت فداک به درستی که ایشان گمان می کنند تو علم غیب می دانی پس فرمود سبحان الله دست خود را بگذار بر سر من که به خدا قسم باقی نماند موئی در سر و بدنم مگر این که راست شد بعد فرمود نه والله این نیست مگر وراثه از پیغمبر (ص) تمام شد حدیث شریف و ملاحظه کن حسن توریه را زیرا که این که می گوئیم ایشان عالم الغیبند نمی گوئیم که پیش از پیغمبر (ص) و پیش از او می دانند بلکه همه اول به او می رسد و بعد به ائمه اطهار (ع) و به ترتیبی که از برای ایشان هست چنان که در اخبار خود فرموده اند

و از کشکول شیخ اوحد اعلی الله مقامه نقل فرموده است از سدیر صیرفی که بودم من و ابوبصیر و یحیای ایزاز و داود بن کثیر در مجلس ابی عبدالله (ع) ناگاه بیرون آمد به سوی ما و غضبناک بود همین که در جای خود نشست فرمود عجب است از برای اقوامی که گمان می کنند ما علم غیب داریم نمی دانند غیب را مگر خدای عزوجل هر آینه به تحقیق که خواستم فلان کنیز خود را بزنم و فرار کرد پس ندانستم که در کدام یک از حجرات خانه است سدیر می گوید که همین که از جای خود برخاست و داخل منزل شد من و ابوبصیر و میسر داخل شدیم عرض کردیم جعلنا فداک شنیدیم تو را که در امر جاریه چنین می فرمودی و ما می دانیم که تو علم بسیار داری و نسبت نمی دهیم تو را به علم غیب فرمود ای سدیر آیا نخوانده ای قرآن را عرض کرد چرا فرمود آیا یافته ای در آن چه خوانده ای از کتاب خدا که قال الذین عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک عرض کردم چرا فرمود آیا آن مرد را شناخته و دانسته ای که چه بود در نزد او از علم کتاب عرض کردم چه خبر ده مرا به آن جعلت فداک فرمود به قدر قطره از آب در بحر اخضر پس چه قدر است این در علم کتاب عرض کردم چه قدر کم است این فرمود چه قدر بسیار است این که نسبت بدهد او را خدای عزوجل به سوی آن علمی که خبر بدهم تو را به آن ای سدیر پس آیا یافته در

آنچه خواننده از کتاب [صفحه ۱۴۸] خدای عزوجل نیز قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب عرض کردم خواننده ام فرمود پس کسی که در نزد او علمی از کتاب هست فهمیده تر است یا کسی که کل علم کتاب در نزد او است عرض کردم نه بلکه کسی که در نزد او است علم کتاب سدیر می گوید پس اشاره فرمود به دست مبارک به سینه شریف و فرمود علم کتاب والله کل آن در نزد ما است تمام شد حدیث شریف پس ملاحظه کن ببین که چه از ایشان محبوب می شود و چه قدر جاهلند کسانی که می خواهند به متشابهات کتاب رد بر آل محمد (ع) نمایند و حال این که محکومات آن همه صریح است در علم ایشان به کل شیء و از تو انصاف می پرسم که اگر آقائی به ناظر خود بگوید که فلان کس که می آید از تو چیز می خواهد بگو ندارم آیا این منافات دارد با این که انبار او پر از انواع اجناس باشد و کلید آن در نزد ناظر باشد نه والله که ابد منافاتی ندارد زیرا که آن چه در انبار است همه مال آقا است و بی اذن او یک دانه چیزی به کسی نمی دهد و بنا بر همین هست و واقعا ناظر خودش به خودی خود مالک و مختار نیست با این که آن چه هست در نزد او است و از دست او باید به هر کس برسد بلکه اذن را هم خود او از آقا می خواهد و به هر کس می دهد و سایر خدم را راهی به سوی آقا نیست

خلاصه

و در بحار چندین حدیث روایت کرده که آل محمد (ع) خزان علم خداوند هستند و ما اگر بخواهیم اخباری که شاهد این مطلب است ذکر نمائیم بسا از دو هزار حدیث بگذرد ولی مقصود اختصار است حال باز هم ادعای اسلام و تشیع بکن و انکار این همه آیات کتاب و اخبار ائمه اطیاب (ع) بنما و نمی دانم که اسلام و تشیع این جماعت چه قدر مستحکم است که به هیچ انکار ضرورتی و فضیلتی از آل محمد (ع) بنما و نمی دانم که اسلام و تشیع این جماعت چه قدر مستحکم است که به هیچ انکار ضرورتی و فضیلتی از آل محمد (ع) عیب نمی کند باری و از جمله ی آیات که نقل نموده این آیه است فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی اولکم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا ساحران تظاهرا انا بکل کافرون و موافق آن چه طبرسی (ره) تفسیر نموده یعنی پس هر گاه آمد ایشان را یعنی یهود یا قریش به تعلیم یهود آمد ایشان را حق از نزد ما یعنی محمد (ص) و قرآن و اسلام گفتند چرا عطا کرده نشده است مثل آن چه عطا کرده شد موسی از شکافتن دریا و ید بیضا و عصا و گفته شده است که یعنی چرا آورده نشده است کتابی جمله واحده مثل این که توریه جمله واحده نازل شد پس احتجاج فرمود خداوند بر ایشان که آیا کافر نشدند به آنچه آورده شد موسی از پیش یعنی به آیات او کافر شدند هم چنان که به آیات محمد (ص) کافر شدند و گفتند که

دو سحرند و مقصودشان توریه و قرآن است چنان که بعضی مفسرین این طور خوانده اند و بعضی ساحران خوانده اند و مقصودشان موسی و محمد (ص) است و گفتند که ما به همه کافر هستیم تا آن که نقل کرده است طبرسی علیه الرحمه که قریش فرستادند به مدینه و از یهود سؤال کردند و آنها از نعت و صفت پیغمبر (ص) که در توریه ثبت بود خیر دادند همین که رهط برگشتند و به قریش خیر دادند گفتند که موسی و محمد دو ساحر بودند باری عرض [صفحه ۱۴۹] می کنم موافق آن چه که در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده قرائت ساحران صحیح است و البته قول او از قول مفسرین سنی معتبرتر است زیرا که قمی علیه الرحمه از امام (ع) نقل می کند خلاصه و درست معلوم نیست که مراد مصنف از ذکر آیه چیست مگر این که آنجا که خلاصه می کند نوعاً ذکر می کند که این آیات در وصف مکذبین آیات و معرضین و معترضین و منکرین وارد شده و بعد عین عبارت خواهد آمد انشاءالله و این را دلیل شمرده که انکار منکرین این مرد هم از همان قبیل است و از تو سؤال می کنم که اگر کسی واقعا ساحر باشد و دعاوی بی جا بکند مثل فرعون و هامان که خودشان ساحر ماهر بودند یا باید تکذیب او را کرد یا آن که مطلقاً مدعی شده که انا ربکم الاعلی باید تصدیق کرد و نسبت سحر به او نداد شبهه نیست سحر دادن به پیغمبر خدا که آثار و علامات نبوت با او هست جایز نیست و ما نسبت

سحر به ساحر و کذب به کاذب از عین ایمان است و البته باید داد حال شما اثبات نبوت بکنید بعد این آیات را بخوانید و تو ملاحظه بکن که خداوند در چند آیه پیش از این آیه در سوره ی قصص اولاً- ذکر بعض آیاتی که به موسی داده است می فرماید آنجا که می فرماید و ان الق عصاک فلما راها تهتر کانهما جان ولی مدبرا و لم یعقب یا موسی اقبل و لا تخف انک من الامنین اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء و اضمم الیک جناحک من الرهب فلانک برهانان من ربک تا آخر آیه تا آن که بعد از چند آیه که این مرد نقل کرده می فرماید پس معلوم است که مراد قریشند که به موسی و پیغمبر هر دو کافر بودند و هیچ یک از آیات مذکوره و غیر آنها را که از موسی شنیده بودند قبول نداشتند پس خود این آیه به انضمام آیات پیش شاهد صدق است بر این که آیاتی سوای توریه و الواح بوده که قریش کافر به آنها بودند مثل شما که الان کافر به آیات موسی و عیسی و محمد و همه انبیاء هستید و در حقیقت آنهایی که شما به اسم انبیاء می خوانید موافق زعم شما انبیاء نبوده اند بلکه کسانی بوده اند از عرض سایر ناس ولی از ما که انبیاء بوده اند حقیقت صاحب آیات و معجزات و کتب و الواح بوده اند و ما کافر به آنها نیستیم و اخباری که از ایشان به روایت ثقات رسیده تصدیق داریم نهایت شما می خواهید که آن چه ما از آثار انبیاء و ائمه سابقین (ع)

در دست داریم از ما بگیریید آن وقت احوال خود را بر دوش ما بگذارید و ما هم از خداوند مسئلت نموده ایم که بار کسی غیر از اهل حق را بر دوش نکشیم و امید داریم که مسئلت ما را اجابت فرموده باشد و از جمله آیات است آیه ای که در سوره ی جاثیه می فرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائنا ابائنا ان کنتم صادقین و لابد پیش و پس این آیه را باید ذکر کرد تا مطلب معلوم بشود پس پیش از این آیه است و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا الا- الدهر و ما لهم بذلک من علم انهم الا یظنون بعد آیه مذکوره است و بعد از آن این آیه است قل الله یحیکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمه لا- ریب فیه ولکن [صفحه ۱۵۰] اکثر الناس لا- یعلمون و در برهان از علی بن ابراهیم قمی ره نقل کرده است که این آیات در گفتگوی با دهریه است که گفتند زنده نمی شود انسان بعد از موت پس فرموده است خداوند و قالوا ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیی و این مقدم و مؤخر است به جهت این که دهریه اقرار نکردند به بعث و نشود بعد از موت و این است و جز این نیست که گفتند نحیی و نموت و ما یهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلک من علم انهم الا یظنون که حاصل معنی این است که گفتند که نیست این مگر زندگانی دنیای ما که زنده می شویم و می میریم

و هلاک نمی کند ما را مگر روزگار و نیست از برای ایشان به این مطلب علمی و نیستند ایشان مگر این که شک دادند و مظنه در این مقام به معنی شک است چنان که قمی تصریح کرده و گفته است که نزول آیه در دهریه است و جاری شده است در آن کسانی که کردند آنچه کردند بعد از پیغمبر (ص) نسبت به امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت او و این است و جز این نیست که ایمان آنها اقراری بود بدون تصدیق از ترس شمشیر و به جهت رغبت در مال بعد حکایت فرموده است خداوند عزوجل قول دهریه را پس فرموده است و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات ما كان حجتهم الا ان قالوا ائتنا بابائنا ان كنتم صادقين يعنى و هر گاه خوانده بشود بر ایشان آیات ما که بینات و اضحات هستند حجت ایشان نیست مگر این که می گویند بیاورید پدران ما را اگر شما راست گوئید یعنی مبعوث می شوید بعد از مرگ پس فرموده است خداوند که بگو که خداوند زنده می کند شما را پس می میراند پس جمع می کند تا روز قیامت که شک در آن نیست و لکن بیشتر مردم نمی دانند عرض می کنم که ظاهر این است که مراد قمی علیه الرحمه از تقدیم و تأخیر این است که در تألیفی که منافقین کردند تقدیم و تأخیر شده و بعضی از تقدیم و تأخیر بی خبرند چنین تفسیر کرده اند که یعنی می میریم و دو مرتبه انسان دیگر می شویم در همین دنیا و قول قمی ره صحیح است زیرا که مأخوذ از اخبار آل محمد (ع) است و در این آیه ی شریفه

دلالتی بر رد حضرات هست زیرا که قائلند به این که اشخاص هر ظهوری رجعت اشخاص ظهور سابق هستند و در صورتی که دعوی حضرات صحیح بود هر آینه پیغمبر در جواب آنها می فرمود که اینک پدران شما ایند که در ظهور من زنده شده اند و اگر بگوئی که مراد از یحییکم ثم یمیتکم همین است می گویم اگر این مراد بود می بایست بفرماید احیایکم ثم یمیتکم و از این گذشته که می فرماید ثم یمیتکم ثم یجمعکم الیوم القیمه پس دیگر ذکر حیاتی برای ظهور بعد که شما الان قائل هستید نیست مگر این که به کلی منکر قیامت کبرائی که بعد باید بیاید بشوید و الان را قیامت بشمرید و حقیقت عجب قیامتی است و چه خوب جزا داده شد هر نفسی به آن چه سعی کرده است پس اگر جزای کسانی که معتقد به شما نیستند در اعتقاد شما همین است که داریم می بینیم که مردم زندگانی می کنند و عیش دارند و بعضی هم مبتلا به بلاها هستند و هیچ فرقی با سابق ایام نمی کند و خوب و بدش هم آخر فانی و زایل است که در حقیقت پرهیزی هم از [صفحه ۱۵۱] این قیامت حاجت نیست زیرا که همان ها به اعتقاد شما مؤمنند با آنها که کافرند هیچ فرق در نعمت و عذابشان نیست بلکه هنوز کسانی که کافر به شما ایند نعمتشان بیشتر است از شما و عذاب روح شد و ذلت و ترس شما بیشتر است از آنها پس عجب قیامتی است و آخر هم که همان مذهب یهود می شود که نشد لن تمسنا النار الا ایاما معدوده همه می میریم و این

حرفها همه باطل می شود و همه این سخنان و با فرض قیامت کبری بود و گفتیم با فرض رجعت هم جاری می شود زیرا که مؤمنین در رجعت هم منعم به انواع نعمت هستند و اگر چه ایام رجعت ابدی نیست اما طولانی هست و حضرت سیدالشهداء (ع) پنجاه هزار سال باید سلطنت بفرماید و مؤمن از نسل خودش هزار فرزند باید ببیند اگر مقصود از همه ی این ها همین است که در وضع شما می بینیم که در حقیقت لازم نیست که مردم از شهوات خود دست بردارند که آخر مثل شما بشوند و لذت مشتهیات خودشان هم کمتر از آن چه شما دارید نیست بلکه هزار مرتبه بیشتر است مگر که شما لذت ما را درک نمی کنید زیرا که به ما گفته بودند که در قیامت و رجعت نعمت های مؤمنین را به کفار نشان می دهند که بدانند که اگر ایمان آورده بودند منعم به این نعمت ها می شدند و اسباب حسرتشان باشد و این اقیصوا علینا من الماء او مما رزقکم الله بگویند و پرورنده خود را بخوانند که ربی ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت و ما ابدا اثری از این مطالب نمی بینیم پس یا نعوذ بالله آن مطالب که پیش به ما گفته بودند دروغ بوده یا آنچه شما می گوئید دروغ است و آن ها که پیش گفته بودند که به اقرار ما و شما همه راست بوده پس مسلم شما دروغ گوئید و بعد از این شاید بیان این مطالب بیاید و این جا همین قدر به مناسبت آیه ی شریفه اشاره رفت و ملاحظه بکن که این آیه دخلی به آیات و معجزات ندارد و سخن

در این است که خبرهائی که از معاد داده ایم همین که می شنوند این گونه سخنان می گویند و پیغمبر و ائمه ما به جهت اتمام حجت بعضی از پدران آنها را هم زنده کردند و نشان دادند حتی پیغمبر (ص) به سلمان فرمود که آن وقت که اجل تو نزدیک شود اموات با تو سخن می گویند و گفتند و با خود آن حضرت اموات سخن گفتند و استغاثه نمودند چنان که از حضرت امیر (ع) نقل شده که در جواب یهودی که معجزات همه ی انبیا را طلب می کرد فرمودند و ایمان آورد و در بحار چندین روایت در احیاء موتی که از حضرت امیر (ع) دیده شده چه در حیوه پیغمبر به امر آن حضرت و چه بعد از آن بزرگوار که از جمله ی سام بن نوح علیهماالسلام است و هم چنین جماعت دیگر و اگر طالبی به بحار و غیر آن از کتب رجوع کن خلاصه که در این باب شبهه نیست و بعضی از پدران ایشان را که آوردند کفایت می کند و بنا نیست که انبیاء و اولیاء (ص) تابع اقتراعات مردم باشند بلکه به قدر اتمام حجت اظهار می کنند و مشنواً ویلاتی که حضرات می کنند مثلاً مراد از احیاء موتی هدایت گمراهان است و انواع رد بر ایشان در هر موردی شده و می شود این کلمه را هم اینجا [صفحه ۱۵۲] می نویسم که سام بن نوح که وصی پیغمبر خدا بوده به چه قاعده احیا شده آیا نعوذ بالله وصی پیغمبر گمراه بوده و تازه او را هدایت نموده اند یا آن که شخص گمراهی را هدایت نموده اند و سام بن نوح در

او بروز کرده و رجعت کرده و حال این که محال است که شخص گمراه به اینجا برسد که حکایت روح وصایت کند بلکه کسی که خودش برای خود شخصی است حکایت روح دیگری نمی کند و لازمه ی این این است که روح اولی باطل شود و این از عدل خدا خارج است یا آن که خیلی نظر خود را بالا- برده و هدایتی که سام (ع) در عالم ذر به واسطه ی پیغمبر و حضرت امیر (ع) یافته می گوئی آن روز احیا شده اگر مقصود این است که چه اختصاص به سام بن نوح دارد همه انبیاء و اوصیاء و مؤمنین به فضل ایشان هدایت یافته اند چرا خاصه ذکر سام بن نوح می شود و آن جماعت از امت نوح که از یمن آمده بودند به جهت طلب هدایت به این حرف های واهی ایمان نمی آورند و خوب است که اصل حدیث را برای تو نقل کنم شاید عبرتی بگیری در بحار نقل کرده است که جماعتی از یمن آمدند خدمت پیغمبر (ص) و عرض کردند ما از بقایای ملل متقدمه هستیم از آل نوح و از برای پیغمبر ما وصی بود که اسم او سام بود و خبر داده است در کتاب خودش که از برای هر پیغمبری معجزی است و از برای او وصیی است که قائمقام او است پس وصی تو کیست پس حضرت اشاره فرمود به دست مقدس خود به جانب علی (ع) عرض کردند که از اگر سؤال بکنیم که سام بن نوح را به ما نشان دهد خواهد کرد فرمود آن حضرت بلی به اذن خداوند و فرمود ای علی برخیز با

ایشان به سوی داخل مسجد و پای خود را به زمین بزن در نزد محراب پس علی (ع) تشریف برد و آن جماعت صحف در دستشان بود تا این که داخل شد حضرت به محراب رسول خدا (ص) در داخل مسجد پس دو رکعت نماز به جای آورد و بعد برخاست و پای خود را به زمین زد و زمین شکافت و ظاهر شد لحدی و تابوتی پس برخاست از تابوت شیخی که رخساره ی او مثل بدر می درخشید و خاک از سر او می ریخت و از برای او لحيه ای بود تا ناف او صلوات بر علی (ع) فرستاد و عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله (ص) سيد المرسلين و انك علي وصي محمد سيد الوصيين و منم سام بن نوح پس آن جماعت پهن کردند صحف خود را پس یافتند او را همان طور که در صحف وصف شده بود بعد گفتند که می خواهیم که بخوانی از صحف سام سوره ای را پس شروع در قرائت کرد تا این که سوره را تمام کرد بعد سلام کرد بر علی (ع) و خوابید هم چنان که بود زمین منضم شد و همه ی آن جماعت گفتند که ان الدين عند الله الاسلام و ايمان آوردند و خداوند نازل فرمود ام اتخذوا و من دونه اولياء فالله هو الولي و هو يحيي الموتى الى قوله ينيب حال انشدك بالله ملاحظه کن که جماعتی که هنوز خودش منکر نبوت پیغمبر و وصایت علی (ع) هستند به حرف های پاره ای حضرات که ما هدایت گمراهان می کنیم و این است احیاء موتی ایمان می آورند یا نه مگر

این که به کلی در اخبار آل محمد (ع) بکنی و الا متحمل تأویل نیست باری و از جمله آیات که نقل کرده این است [صفحه ۱۵۳] و اذا جاءهم آیه قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله الله يعلم حیث یجعل رسالته و آیه غلط است و صحیح ان الله اعلم حیث یجعل رسالته است و طبری رحمه الله تفسیر کرده که یعنی هر گاه آمد ایشان را یعنی اکابری که ذکرشان پیش شده است آیتی یعنی معجزه می گویند که ایمان نخواهیم آورد تا این که آورده شویم مثل آن چه آورده شدند رسل خدا از معجزات و در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده که مراد این است که آورده شویم مثل آن چه رسل آورده شدند از وحی و تنزیل و خداوند در جواب ایشان فرموده که خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد که حاصل معنی همان خواهشی است که در آیات دیگر ذکر آن هست که چرا کتاب بر خود تا نازل نشده و خداوند جواب می فرماید که خدا داناتر است که رسالت خود را به که بدهد و بر فرض که آیت را مخصوص به کتاب بگیریم در این آیه نفیی از سایر آیات نیست آنها هم در جای خود ثابت است نهایت تعنت و اقتراحی که در خصوص کتاب کردند این است که چرا بر خود ما نازل نشده و خداوند بر آنها رد فرموده که شما قابلیت رسالت ندارید و ابدا در این آیه دلالتی نیست که هر کس مدعی نبوت بشود و آیات به زعم خود بیاورد و

مردم انکار او کنند این شخص مدعی نبی است زیرا که هر مدعی حقی یا باطلی که در عالم هست بعضی مقرب او می شوند و بعضی منکر او و اقرار و انکار خلق دلیل امری نیست و اختیار ایشان مناط امری نبود بلکه خداست که اختیار نبی و وصی می کند و به آیات بینات و معجزات باهرات درباره ی آنها نص می کند و شهادت خداوند متبع است فقط و شرح آن پیش از این گذشت و از جمله ی آیات که نقل کرده این است که در سوره ی بنی اسرائیل می فرماید و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا و تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله والملئكة قبيلا- او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء و لن نؤمن لرقبك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا و ما منع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم الهدى الا ان قالوا بعث الله بشرا رسولا عرض می کنم بعد از آن که قریش ایرادات بر پیغمبر (ص) نمودند آن حضرت جواب ها از ایشان فرمود و حدیث بسیار طولانی و شریف است و ذکر تمام آن موجب اطناب اما ذکر موضع حاجت را باید نمود و اگر چه بعضی فقرات سابقا گذشته است ولی چون خاصه در جواب همین اقتراحات که در این آیه مذکور است وارد شده باید ذکر آن در اینجا بشود و حدیث شریف در برهان و بحار از تفسیر عسکری (ع) و از احتجاج طبرسی نقل شده است و ما از بحار

نقل می کنیم فرموده رسول خدا (ص) به عبدالله بن ابی امیه و اما قول تولن نؤمن لك ح^۰تی تفجر لنا من الأرض ینبوعا تا آخر آن چه گفته پس به درستی که تو اقتراح کردی بر محمد رسول خدا چیزهایی را که بعضی از آنها چیزی است که اگر بیاورد تو را به آن برهان [صفحه ۱۵۴] از برای نبوتش نیست و رسول خدا (ص) ارتفاع می جوید از این که غنیمت بشمرد جهل جاهلین را و احتجاج بکند به آنچه حجتی در آن نیست و بعضی از آن ها چیزی است که اگر بیاورد تو را به آن هلاک تو با آن هست و این است و جز این نیست که آورده می شود به حجج و براهین تا این که لازم بشود بندگان خدا را ایمان به آنها نه اینکه هلاک بشوند به آنها پس این است و جز این نیست که تو اقتراح کرده هلاک خود را و پرورنده عالمیان ارحم به عباد خود و اعلم به مصالح ایشان است از این که هلاک بکند ایشان را به آنچه اقتراح می کنند و بعضی از آنها محالی است که صحیح نیست و جایز نیست بودن آن و رسول رب العالمین به تو می شناساند و قطع معاد بر تو ر می نماید و تنگ می کند بر تو سیل مخالفتش را و ملجأ می کند تو را به حجج خدا به سوی تصدیقش تا این که نباشد از برای تو در نزد این راه فراری و بعضی از آنها چیزی است که تو اعتراف کردی بر نفس خودت که تو معاندی و متمرّد قبول نمی کنی حجتی را و اصغاً نمی کنی

به سوی برهانی و هر که هم چنین باشد دوی او عذاب خداست که از آسمان نازل بشود یا در جحیم معذب شود تا به شمشیر اولیانش انتقام کشیده شود و اما قول تو یا عبدالله لن تؤمن لک حتی تفجر لنا من الأرض ینوعا بمکه هذه به علت این که آن سنگ ها و کوه ها دارد تو زمین آن را از سنگ پاک کنی و حفر بکنی آن را و جاری بکنی در آن چشمه ها به علت این که ما محتاج به این هستیم پس به درستی که تو سؤال کرده ای این را و تو جاهلی به دلایل پروردگار یا عبدالله خیر ده مرا اگر من کردم این کار را من از این جهت پیغمبر می شوم عرض کرد نه فرمود خبر ده مرا این طایف که از برای تو در آن بساتین هست آیا نبوده است در آن جا مواضع فاسده صعبه که تو اصلاح کرده باشی و نرم نموده باشی و از سنگ پاک کرده باشی و چشمه ها که خود بیرون آورده باشی در آن ها جاری کرده باشی عرض کرد چرا فرمود و آیا از برای تو در این اعمال نظراتی هست عرض کرد بلی فرمود آیا تو و ایشان به این واسطه انبیا شدید عرض کرد نه فرمود پس هم چنین این حجت نمی شود از برای محمد بر نبوتش اگر بکند این کار را پس این حرف تو نیست مگر مثل این که بگوئی که ما ایمان نمی آوریم تا این که برخیزی و بر زمین راه بروی یا طعام بخوری هم چنان که مردم می خورند و اما قول تو یا عبدالله او تکون

لک جنه من نخیل و عنب پس بخوری از آن و اطعام بکنی ما را و تفجر الانهار خلالها تفجیرا آیا از برای تو و اصحاب تو نیست باغ ها از نخیل و عنب در طائف که می خورید و اطعام می کنید از آنها و انهار در میانه درخت ها جاری کرده اید آیا پس شما به این سبب انبیاء شده اید عرض کرد نه فرمود پس چه اقتراحی است که شما بر رسول خدا می کنید که اگر این امور همان طور که شما اقتراح می کنید باشد هر آینه دلالتی بر صدق او ندارد بلکه اگر قبول بکند و بیاورد همین قبول و آوردن دلیل است بر کذب او به جهت این که در این هنگام احتجاج کرده به آن چه حجتی در آن نیست و گول بکند ضعفا را از عقول [صفحه ۱۵۵] و ادیانشان و رسول رب العالمین جلیل است و مرتفع از این امر بعد فرمود رسول خدا (ص) ای عبدالله و اما قول تو او تسقط السماء كما زعمت علينا کسفا پس به درستی که تو گفته ای و ان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم پس به درستی که در سقوط آسمان بر شما هلاک شما است و موت شما پس این است و جز این نیست که تو اراده کرده ای به این از رسول خدا این که هلاک بکند تو را و رسول رب العالمین مهربان تر است به تو از تو هلاک نمی کند تو را و لکن اقامه می کند بر تو حجج خداوند و حد او را او نیست حج خدا از برای نبییش بر حسب اقتراح بندگان او به جهت این که بندگان

جهالند به آن چه جایز است از صلاح و به آنچه جایز نیست از فساد و گاه مختلف می شود اقتراح ایشان و متضاد می شود تا این که محال بشود وقوع آن مترجم گوید که در این مقام از نسخه بحار سقط شده و در برهان مذکور است فرمود اگر حجج خدا به اقتراحات ایشان بود هر آینه جایز بود که اقتراح بکنی تو که آسمان ساقط شود بر شما و اقتراح بکند غیر تو که ساقط نشود بلکه زمین بالا برد و به سوی آسمان و واقع بر آن بشود پس این متضاد و متنافی می شد و محال می شد وقوع آن بعد در هر دو نسخه است که خداوند جاری نمی کند تدبیر خودش را بر آن چه محال از آن لازم اند بعد فرمود رسول خدا که آیا دیده ای عبدالله طیبی را که دواى او از برای مرضی بر حسب اقتراحات آنها باشد و این است و جز این نیست که می کند به ایشان آن چه صلاح آن ها را می داند خواه علیل درست بدارد یا کراهت داشته باشد پس شما مریضید و خداست طیب شما پس اگر دواى او را استعمال کردید شفا می دهد شما را و اگر تمرد کردید بر او ناخوش می کند شما را و بعد از این کی دیده ای تو ای عبدالله مدعی حقیر را از مردی که واجب بکند بر او حاکمی از حکام ایشان در آن چه گذشته است بینه و او بر دعوای خودش بر حسب اقتراح مدعی علیه اگر بنابراین باشد هیچ دعوی و حقی از برای احدی بر هیچ کس ثابت نمی شود و

میانہ ظالم و مظلوم و

صادق و کاذب فرق نمی ماند بعد فرموده یا یعبد الله و اما قول تو او تأتی بالله والملئکه قبیلا که مقابل با ما بشوند و معاینه بکنیم ایشان را پس به درستی که این از محال آن چنانی است که خفائی بر این نیست به جهت این که پرورنده ما عزوجل نیست مثل مخلوقین که بیاید و برود و حرکت بکند و مقابل چیزی بشود تا این که آورده شود به او پس به تحقیق که سؤال کرده اید او را به این محال و این است و جز این نیست که این که شما خوانده اید مرا به سوی آن صفت اصنام ضعیفه منقوصه شما است که نمی شنود و نمی بیند و نمی داند و نه بی نیاز می کند شما را از چیزی و از کسی یا عبدالله آیا نیست از برای تو ضیاع و جناتی به طایف و عقادی به مکه و قوامی بر آن ها داری عرض کرد بلی فرمود آیا پس مشاهده می کنی جمیع احوال آن ها را به نفس خود یا به سفرائی میانه ی تو و میانه ی معاملین خودت عرض کرد به سفراء فرمود خبر ده مرا اگر گفتند معاملون و اکره و خدمت تو از برای سفرائت که ما تصدیق [صفحه ۱۵۶] نمی کنیم تو را در این سفارت مگر اینکه بیاورید عبدالله بن ابی امیه را تا اینکه مشاهده کنیم او را پس بشنویم آنچه می گوئید از او شفاها تو تجویز می کنی این را بر ایشان یا جایز است در نزد تو این بر ایشان عرض کرد نه فرمود پس چه واجب است بر سفراء تو آیا نیست بر ایشان که بیاورند از جانب تو به

علامت صحیحه که دلالت بکند ایشان را بر صدق سفراء که واجب بکند بر اکراه اینکه تصدیق بکنند ایشان را عرض کرد بلی فرمود ای عبدالله خیر ده مرا سفیر تو اگر بعد از آنکه شنید از ایشان این اقتراح را برگشت بسوی تو و گفت برخیز و با من بیا به علت اینکه اگر اقتراح کرده اند بر من آمدن تو را با من آیا سفیر مخالف تو نیست و به او خواهی گفت که تو رسولی نه مشیر و امر عرض کرد بلی فرمود پس چگونه تو اقتراح کرده بر رسول رب العالمین آنچه را که بر اکراه و معاملین خود تجویز نمی کنی که بر رسول تو اقتراح کنند و چگونه اراده کردی از رسول رب العالمین اینکه تقدم بجوید بر پرورنده اش به اینکه امر بکند بر او و نهی بکند و تو تجویز نمی کنی مثل این را بر رسول خودت به سوی اکراه ات و قوامت حجت قاطعه ای است بر ابطال جمیع آنچه ذکر کرده در همه آنچه اقتراح کرده یا عبدالله و اما قول تو یا عبدالله او یکون لک بیت من زخرف و آن طلاست یا رسیده است به تو که از برای عظیم مصر به تویی است از زخرف عرض کرد بلی فرمود آیا به این واسطه پیغمبر شده است عرض کرد نه فرمود پس هم چنان اگر برای محمد هم باشد موجب نبوت از برای او نمی شود و محمد غنیمت نمی شمرد جهل تو را به حجج خداوند و اما قول تو یا عبدالله او ترقی فی السماء و بعد گفته و لن نؤمن لرقیک حقی تنزل علینا کتابا نقره ای عبدالله

صعود به سوی آسمان دشوارتر است از نزول از آن و هر گاه تو اعتراف کردی بر نفس خود که تو ایمان نمی آوری هر گاه بالا رفتم پس هم چنین است حکم نزول بعد گفته حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه آن وقت بعد از این نمی دانم ایمان بیاورم به تو یا ایمان نیاورم به تو پس تو ای عبدالله مقری به اینکه تو معانده داری با حجتی که خداوند بر تو اقامه کرده پس دوائی از برای تو نیست مگر تادیب خداوند بر دست اولیائش از بشر یا ملئکه زبانیه و به تحقیق که خداوند نازل فرموده است بر من حکمت جامعه را به جهت بطلان همه ی آنچه اقتراح کرده پس فرموده است خدای تعالی بگو ای محمد سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا چه قدر دور است پرورنده من از اینکه بکند چیزها را بر آنچه جهال اقتراح می کنند به آنچه جایز است و آنچه جایز نیست و آیا هستم من مگر بشری رسول و لازم نمی شود بر من مگر اقامه حجت خدا که به من عطا کرده است و نیست از برای من که امر بکنم بر پرورنده خودم و نه نهی کنم و نه مشیر باشم مثل رسولی که فرستاده است او را ملکی به سوی قومی از مخالفین خود پس برگشته است به سوی او و امر می کند او را که نسبت به آنها بکند آنچه اقتراح کرده اند آن را بر او پس ابوجهل گفت یا محمد اینجا یک چیز هست آیا نیستی که گمان می کنی که قوم موسی سوختند به صاعقه بعد از آنکه سؤال کردند او را که

بنمایاند [صفحه ۱۵۷] به ایشان خدا را آشکارا حضرت فرمود بلی عرض کرد پس اگر تو نبی بودی هر آینه می سوختیم ما نیز پس به تحقیق که سؤال کردیم شدیدتر از آنچه سوال کردند قوم موسی به جهت اینکه تو گمان کردی که ایشان گفتند اونا الله جهره و ما می گوئیم که لن نومن لك حتى تاتي بالله والملئكة قبيلا نعانهم پس فرمود رسول خدا (ص) ای ابوجهل آیا ندانسته قصه ابراهیم خلیل (ع) را بعد از آنکه بلند شد در ملکوت و این است قول پرورنده من نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و ليكون من الموقنين خداوند قوت داد چشم او را بعد از آنکه بلند کرد او را نزدیک آسمان تا آنکه دید زمین را و هر که روی زمین بود همه را چه آنها که ظاهر بودند و چه آنها که مستتر بودند پس دید مردی را با زنی که مشغول فاحشه بودند پس نفرین کرد بر آنها به هلاک پس هلاک شدند پس دو نفر دیگر را دید پس نفرین کرد بر آنها به هلاک پس هلاک شدند بعد دو نفر دیگر را دید پس خواست که نفرین بکند بر آنها پس خداوند وحی فرمود به سوی او که ای ابراهیم باز دار دعایت را از غلامان و کنیزان من پس بدرستی که منم غفور رحيم جبار حلیم که ضرر نمی رساند به من گناهان بندگان من هم چنانکه نفع نمی دهد به من طاعت ایشان و نیستم من که سیاست بکنم ایشان را به شفای غلیظ مثل سیاست تو پس باز دار دعوت خود را از بندگان من به علت اینکه

تو عبدی هستی منذر نه شریک در مملکت و نه مهیمن بر من و نه بر بندگان من و بندگان من با من میانه سه خصلتند یا توبه کرده اند به سوی من پس توبه کردم بر ایشان و آمرزیده ام گناهان ایشان را و پوشیده ام عیبهای ایشان را و یا بازداشته ام عذاب خود را از ایشان به جهت اینکه دانسته ام اینکه زود باشد که بیرون بیاید از اصلاب ایشان ذریادت مؤمنون پس رفیق می کنم به آباء کافرین و تانی می کنم به امهات کافرات و رفع می کنم از ایشان عذاب خود را به جهت اینکه بیرون بیاید آن مؤمن از اصلاب ایشان پس هر گاه جدا شدند واجب می شود بر ایشان عذاب من و نازل می شود بر ایشان بلای من و اگر نباشد این و نه این پس بدرستی که آنچه مهیا کرده ام از برای ایشان از عذاب خودم اعظم است از آنچه تو اراده کرده به ایشان پس بدرستی که عذاب من بر حسب جلال من و کبریاء من است ای ابراهیم پس واگذار میانه من و میانه بندگان مرا پس بدرستی که من مهربان ترم بر ایشان از تو و واگذار میانه من و بندگان من پس بدرستی که من جبار حلیم علام حکیم هستم تدبیر ایشان را می کنم به علم خودم و قضا و قدر خود را در ایشان نافذ می کنم بعد فرمود رسول خدا (ص) بدرستی که خداوند ای ابوجهل این است و جز این نیست که دفع کرده است از تو عذاب را به جهت علمش به اینکه بیرون می آید از صلب تو ذریه طیبه عکرمه پسر تو و زود باشد که والی

بشود از امور مسلمین آنچه را که اگر اطاعت بکند خدا را در آن در نزد خداوند جلیل خواهد بود و اگر این نبود عذاب بر تو نازل می شد و همچنین سایر قریش سائلین بعد از آنکه سؤال کردند از این مطلب این [صفحه ۱۵۸] است و جز این نیست که مهلت داده شدند به جهت اینکه خداوند دانسته است که بعضی ایشان به زودی ایمان به محمد خواهد آورد و به آن سبب نازل به سعادت خواهد شد پس خداوند قطع نمی فرماید او را از این سعادت و بخل نمی کند به آن بر او یا کسی است که تولد می کند از او مؤمنی پس خداوند مهلت می دهد پدر او را به جهت رسانیدن پسر او به سعادت و اگر این نبود عذاب بر کافه شما نازل می شد پس نظر به جانب آسمان بکن همین که نظر کرد ناگاه دید درهای آسمان گشوده است و آتشی نازل است از آسمان به زمین و مسامت با سرهای جماعت و نزدیک می شود به ایشان حرارت آنها میان شانهای آنها پس فرائض ابوجهل و جماعت همه به لرزه در آمد پس فرمود رسول خدا که نترساند شما را پس بدرستی که خداوند هلاک نمی کند شما را به آنها و این است و جز این نیست که ظاهر کرد آنها را به جهت عبرت شما بعد نظر کردند ناگاه بیرون آمد از پشتهای جماعت انواری که مقابلی با آتشی نمود و بالا برد آنها را و دفع کرد تا برگردانید آنها را به آسمان هم چنانکه از آسمان آمده بود پس فرمود رسول خدا (ص) که بعضی این

انوار انوار کسانی است که خدا دانسته است که زود باشد که سعادت بیابد به ایمان به من از شما و بعض این انوار انوار ذریه طیبه ای است که زود باشد که بیرون بیاید از بعض شما که ایمان نمی آورد و ذریه ایمان می آورند تمام شد حدیث شریف و اگر چه ذیل آن خارج بود از آنچه متعلق به آیه مذکوره بود ولی مخصوص ذکر کردیم که ملاحظه کنی در همان مقام که علت اجابت نمودن اقتراحات را بیان فرموده باز معجزات دیگر از اخبار به غیب و گشودن ابواب آسمان و نزول نیران و خروج انوار ظاهره فرموده است تا آنکه حجت را بر آنها تمام فرماید به علامه معجزات عجیبه غریبه که در مقامات دیگر برای ابوجهل و غیر او ظاهر فرموده بود که در کتب اخبار مثل بحار و عوالم و غیرهما مذکور است و انشدک بالله که از اول تا آخر این حدیث ملاحظه کن بین که انبیا و اولیاء چگونه در امر خود جد داشته اند و این جماعت خود و مردم را بازی می دهند خلاصه که تطویل زیاده بر این لازم نیست و ملاحظه کردی که اقتراحات مخصوصه به چه جهت قبول نشده و آنچه صلاح بوده از آیات ظاهر شده پس ابد استناد به این آیه فایده به حضرات نکرد والسلام علی من اتبع الهدی و اما آیه و ما منع الناس تا آخر هم که با آیه سابقه ذکر شده شرح آن هم سابق بر این گذشته است و دانستی که رسول البته باید بشر باشد و آیات و معجزات از برای او باشد تا خلق عجز خود

را بفهمند و این شهادتی باشد از خداوند بر صدق او چنانکه از فرمایش پیغمبر (ص) شنیدی و حاجت به تکرار نیست و علت اینکه چرا ملک رسول نمی شود و حقیقت این است که نوع بشر از نوع ملائکه به معنی خاص اشرفند و ملئکه اطراف وجودند و خلق اشرف محجوج خلق اخس نمی شود و حاجت به شرح زیاده بر این نیست خلاصه و از جمله ی آیات این آیات است و قالوا ما لهذا الرسول یا کل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا [صفحه ۱۵۹] انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا و یلقى الیه کنز او تکون له جنه یا کل منها و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا ما هذا الا بشر مثلکم یا کل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القرنیین عظیم عرض می کنم نه می دانم علت چیست که این جماعت در احتجاجات خود غالبا وارونه احتجاج می کنند و در مثل مناقشه نیست و معروف است که شخصی از کسی پرسید که علت این چیست که مرغ یک پای خود را از زمین برمی دارد و به یک یا می ایستد جواب داد به جهت اینکه اگر هر دو پای خود را بردارد به زمین می خورد و چون جواب مسئله او را نمی دانسته و فرار از اقرار به جهل کرده چیز دیگر مرا جواب گفته است حال حرف ما با این جماعت این است که اولاً بعد از خاتم انبیا محال است که پیغمبر (ص) مبعوث بشود و اگر هنگام رجعت پیغمبر (ص) رسید با همان صفات لازمه

نبوت خواهد برگشت و امام عصر عجل الله فرجه همان فرزند امام حسن عسکری (ع) است و قبل از رجعت پیغمبر (ص) باید برگردد به ادله بسیاری که بر این مطلب داریم جواب می گوید که سابقین هم ایراد کردند که چرا پیغمبر بشر است یا چرا ملک با او نیست کی ما چنین ایرادی کرده ایم که شما این آیات را می خوانید خلاصه که مقصودشان اغوای عوام و ترسانیدن خواص و اظهار فضل نمودن است و این قسم اظهار فضل جوابش این است که سی جزو قرآن را هم ما نسخه کنیم و بفرستیم مگر هر که آیات پشت سر هم خواند اعم از اینکه بجا باشد یا بیجا ظفر یافته است باری خداوند عقل را از انسان نگیرد که نعمت بسیار بزرگی است و بدانکه جواب از این ایرادات را حضرت پیغمبر (ص) در همان حدیث شریف طویل که در ذیل آیه سابقه بعض آن را نقل کردیم فرموده است و در برهان و بحار و غیرهما مذکور است ولی ذکر همه آن موجب اطناب است خاصه که بعضی فقرات صدر حدیث را هم سابق بر این در باب عدم نزول ملک ذکر کرده ایم و حاجت به تکرار نیست و مراد از رجل من القریتین عظیم ولید بن مغیره است به مکه و عروه بن مسعود ثقفی است در طائف که صاحب مال بودند و در نظر موردین بسیار عظیم می آمدند و حضرت جواب فرمود که مال دنیا در نزد خداوند عظیم نیست مثل اینکه در نزد تو است و قدر و منزلتی ندارد و اگر دنیا در نزد خدا به قدر جناح بعوضه بود

یک شربت آب آن را به کافر نمی داد تا آخر آنچه جواب فرمود و قول ما در این مقام همین است که ما نه ایراد بشریت دادیم نه اکل طعام نه کمی مال نه آنچه در این آیات مذکور است حرف ما همین است که اگر خاتم انبیاء (ص) بر حق بوده است دعوی شما باطل است و قطعاً او بر حق بوده و آنچه گمان می کنید که از فرمایش او شاهد شماست شهادتی ندارد چنانکه خواهد آمد انشاءالله و از جمله این آیات است و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جمله واحده کذلک لثبت به فوادک و رتلناه ترتیلاً و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون فیه اعجمی و هذا لسان [صفحه ۱۶۰] عربی مبین و قال الذین کفروا ان هذا الا افک افتراه و اعانه علیه قوم آخرون لقد جاؤا ظلماً و زوراً و قالوا اساطیر الاولین اکتبها و هی تملى علیه بکره و اصیلاً قل انزله الذی یعلم السر فی السموات و الارض انه کان غفوراً رحیماً و منهم من یستمع الیک و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی اذانهم و قرا و ان یروا اکل آیه لا- یؤمنوا بها حتی اذا جاءک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب الیم و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین لیحملوا اوزارهم کامله یوم القیمه

و من اوزار الذین یضلونهم بغير علم الالاء ما یزرون اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین ان هذا الاقول البشر عرض می کنم اما آیه ی اولی که کسی هم چنین ایرادی بر حضرات نکرده که چرا بیان را میرزا علی محمد منجما آورده است بلکه ایرادی که بر او هست این است که اصلش آوردن بیان بیجاست و خلاف کتاب خدا و سنت پیغمبر است و علاوه بر اینها که همه اش مزخرف است و مغلوط و باطل و معجز هم نیست و سابقین هم که بر پیغمبر خدا این ایراد را کردند بیجا کردند به جهت اینکه اولاً که در شب قدر جمله واحده بر پیغمبر نازل شده و خداوند فرموده انا انزلناه فی لیلہ القدر و علم خود را هم به آن اظهار می فرمود تا آنکه وحی نازل شد و لا- تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علماً و در این آیه نکته شریفه حکمتی است اگر چه اینجا معترضه است ولی در فصول سابقه بیانی شده است به جهت استشهاد بر آن بیان اشاره می کنم و آن این است که ملا-حظه کن اول آیه صریح است که آن حضرت علم قرآن را داشته و قرائت می فرموده معذک خداوند می فرماید عجله مکن و بگو خدا یا علم مرا زیاد کن پس بین که همین علمی را که مسلم دارا بوده است باز می فرماید طلب کن و این از جهت است که خداوند هر چه به بنده خود عطا فرموده باز از خزینه او خارج نیست و باز باید از او طلب کرد و اوست که هر آن مجد

و عطا می کند از خزینه خودش و هم چنین است امر جمیع آیات خدا و همه نعم او پس اینکه در آیات دیگر فرموده است که آیات عندالله است منافات ندارد با اینکه از دست پیغمبر (ص) جاری شود و باز از عندالله خارج نیست و صاحب آیات در هر حال او است و از او باید خواست خلاصه قرآن جمله واحده بر پیغمبر (ص) نازل شده ولی ملئکه باز به دفعات بر قلب او نازل شده و آیات می آوردند و اینطور که منجما نازل فرموده محض اینکه مستمعین بهتر حفظ و ضبط کنند و اینکه فرمود لثبت به فؤادك خطاب به آنهاست از باب ایاك اعنی و اسمعی یا جاره چنانکه در اخبار فرموده اند که قرآن به این قسم نازل شده و از این باب است نسبت ذنوبی که در بعض آیات و مخاطب به آنها شخص پیغمبر (ص) نیست خلاصه و اما آیه ثانیه اصل آیه را غلط نقل کرده و صحیح یلحدون الیه است و تفسیر آن آن است که از قمی روایت شده است و در برهان [صفحه ۱۶۱] هم قریب به همین از حضرت صادق (ع) به روایت عیاشی نقل کرده که چون ابوفکیه مولى بن الحضرمی اتباع پیغمبر (ص) را اختیار کرده و ایمان آورده بود و از اهل کتاب بود و زبانش هم عجمی بود قریش گفتند که پیغمبر قرآن را از ابی فکیه تعلیم می گیرد و خداوند رد بر ایشان فرموده که آنکه آنها الحاد کرده اند و میل به سوی او نموده اند لسانش عجمی است و قرآن لسان عربی مبین است و شاید که منظور مصنف دلایل این

بوده است که استدلال بکند که همچنانکه شما بر بیان ایراد کرده اید که غلط است و عجمه دارد درباره قرآن هم گفته اند و اگر منظورش این بوده از بی سوادى او است و معنى آيه شريفه همان است که ما ذکر کردیم و دخل به آن مطلب ندارد و راه اشتباه در ظاهر آيه هم نيست آنها گفته بودند که فلان بشر مخصوص تعليم او کرده فرمود اين شخص عجمی است من که عربی مبین آورده ام و بين که چون عربی بودن آن در نزد عرب بدیهی و ضروری بوده خداوند به اين دليل رد فرموده بر آنها که گفتند ابوفکيهه اعجمی تعليم او کرده پس بايد عربی بودن کلام به تصدیق مصدقین مسلم باشد تا اینکه آن دليل امر ديگر بشود و با اینکه کلماتی بر خلاف قانون عرب انسان بگويد نمی توان شاهد بر امر ديگر قرار داد و اگر العیاذ بالله عبارات قرآن هم به همین نهج بیان بر خلاف قانون عرب بود هر آينه آنها جواب می دادند که دليل صدق ما همین عجمه ها و غلطها و لحنهاست که در او است چنانکه بدیهی است که عجمهای بی سواد وقتی که از روی جهالت و عمیانی کلماتی از الفاظ عرب تعليم گرفتند و خواستند عربی تکلم بکنند اشهد بالله که غالب آنها بدتر از بیان تکلم نمی کنند خلاصه اين آيه هم دلالتی بر مطالب او ندارد و اما آيه سيوم و قال الذين كفروا تا آخر تفسير آن موافق روايت علی بن ابراهيم که در برهان نقل کرده آن است که گفتند که اینکه رسول خدا می خواند و خير می دهد ما را به آن تعليم

می گیرید آن را از یهود و می نویسند آن را از علماء نصاری و می نویسند از مردی که او را ابن قیصه می گویند که صبح و شام از او نقل می کنند پس خداوند این را حکایت فرموده و رد فرموده به اینکه بگو ای محمد انزلہ الذی یعلم السرفی السموات والارض انه کان غفوراً رحیماً و از حضرت باقر (ع) نقل کرده که مراد از قوم آخرون ابوفکیه است و جبر و عداس و عباس یا عباس مولی حویطب عرض می کنم که ردی که خداوند بر آنها فرموده مشتبه نشود بر تو که این عین مدعا است و به محض ادعاء خواسته رد بر آنها بکند بلکه به این لفظ مخصوص فرموده که انزلہ الذی یعلم السر اشاره به این است که اگر به محض تعلم از ابی فکیه و امثال او بود دیگر مشتمل بر اسرار و اخبار غیب نبود زیرا که اینها علوم خلقی نیست و عالم الغیب خداست وحده لا شریک له و هر کس که او اختیار کند از رسل و ائمه و همین علم غیب که از ایشان بروز می کند بعد از اجتماع سایر شروط نبوت آیتی است از خداوند بر صدق مدعای ایشان و اینکه کتابی که مشتمل بر این همه غیب هست از خداست به این معنی که این یک جهت اعجاز کتاب [صفحه ۱۶۲] است نه اینکه منحصر به همین باشد چنانکه اشاره به این مطالب شده است نهایت چون آن به وجه ظاهر سهلی بوده است خداوند به جهت تفهیم آنها در ظاهر اختیار فرموده اگرچه در بطون و تاویلات بلکه در جهات ظاهره همین کلمه مبارکه

بیان سایر جهات اعجاز هم شده است و از جمله آنها وجه تسدید است که سابق اشاره کرده ایم که کسی که سر آسمان و زمین بر او مکشوف هست و من قرآن را آورده ام و تحدی می کنم که احدی مثل آن را نمی آورد البته اگر در دعوی خود کاذب بودم و خلق قادر بودند که مثل آن را بیاورند آنها را بر می انگیزانید که مثل آن را بیاورند و کذب مرا ظاهر کنند و همچنین از جمله جهات ظاهره این است که در هر علمی دقایق و اسراری هست که مطلع بر آنها نمی شود مگر اوحدی زمان که عالم به آن علم باشد بلکه بعضی اسرار هم هست که اوحدی زمان هم بسا مطلع نمی شود مگر بعد از تنبیه و تعلیم از عالم به آن و در قرآن اولاً علوم لا یتناهی از علوم ظاهره و باطنه هست و سر هر یک آنها در آن بیان شده و این البته نیست مگر از عالم السر و الخفیات نهایت اسرار هر علمی را اوحدی زمان در آن علم باید ملتفت بشود و آن جماعت که مخاطب به این خطاب اولاً شده اند شاید بعضی علوم ظاهره را از قبیل صرف و نحو و معانی و بیان و غیر اینها دارا بوده اند و اگر خودشان هم دارا نبودند جماعتی دیگر بودند که تصدیق ایشان مناط اعتبار بود و ممکن بود که از آنها بفهمند که چگونه قرآن مشتمل بر اسرار است و از همه اینها بالاتر اینکه امر آل محمد علیهم السلام که فرمودند ان امرنا هو السر و سر مستسر و سر مقنع بالسر و سر لا یفیده

الا سر البته بیانش در این کتاب مبین هست و اهل سر هم جماعتی هستند که بقدرشان و درجه ی خود یک چیزی می فهمند پس وقتی که می بینند که این کتاب به افصح بیان مشتمل بر آن امر سهل ممتنع است از این می فهمند که البته از نزد عالم السر و الخفیات نازل شده است خلاصه که بصرف دعوی رد نفرموده است بلکه اسرار بی شمار در آن گذارده اگر چه ما جاهل باشیم و حضرات نگویند که مصداق این آیه و آیه سابقه درباره ما بروز کرده اگر چه معروف است که بیان را که میرزا محمدعلی می نوشته مرده او می گرفته اند و تصحیح می کرده اند ولی ما از این هم گذشته ایم همین که هست از خود او باشد اینکه هست چیست والله اگر این عبارات را به یک نفر طلبه باغیرت که صرف میر و عوامل را تعلیم گرفته باشد نسبت بدهند از خجالت معلم خود سر بالا- نمی کند چگونه می توان آنها را نسبت به ادیب یا به عالم یا حکیم یا امام یا نبی یا خداوند داد نعوذ بالله من غضب الله چه قدر این جماعت نادانند یا عمدا تجاهل می کنند باری و اما آیه ی چهارم و منهم من یستمع الیک تا آخر و تفسیر آن موافق آنچه در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده است این است که بعضی از ایشان یعنی قریش کسانیند که استماع می کنند به سوی تو و قرار دادیم ما بر دلهای ایشان پرده از اینکه بفهمند قول تو را و در گوشهای ایشان کری و اگر ببینند هر آیتی را ایمان به آن نمی آورند تا آنکه هر گاه آمدند

که مجادله بکنند [صفحه ۱۶۳] با تو می گویند کسانی که کافر شده اند که نیست این مگر اکاذیب اولین عرض می کنم چون مصنف آیات بسیار به این مضمون بعد از این نقل می کند به جهت تعریض بر منکرین خودشان و در آنجا شرح مبسوطی باید انشاء الله بیان کرد و در اینجا همین قدر اجمالا می گوئیم که هفتاد و سه فرقه اسلام همه به قرآن استدلال می کنند و آیات را می خوانند اگر همه بر حقند که شما را حق اعتراض بر کسی نیست و اگر بعضی بر باطلند و آیات را بی موقع می خوانند باید فهمید که آنها کیانند و اهل حق کیست و الا بصرف قرائت آیات که هر چه که تازه ترجمه قرآن را تعلیم گرفته می تواند این وضعها قرائت کند حق و باطل تمیز داده نمی شود اما آیه پنجم و ششم و اذا تتلى عليهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا تا آخر سابق بر این بیانات شده است که در باب قرآن که گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا جهت نداشت که دست باز دارند و نیاورند مثل آن را و اگر می توانستند آورده بودند و اما در مثل این آیات مزخرفه این مرد بلی مثل هذا گفته نشده به جهت اینکه بسیار رکیک و مستهجن و مغلوط است اما افصح و ابلغ و اصح و امتن گفته شده بلکه در واقع محل تفضیل نیست زیرا که عبارت این شخص به کلی از فصاحت و بلاغت است و افصح و ابلغ برای عبارت دیگر صحیح نیست مثل اینکه بگوئی برف از ذغال سفیدتر است و اساطیر الاولین هم درباره

اینها نمی گوئیم زیرا که مراد قریش تعریض بر کتب آسمانی بوده و مزخرفات این مرد به هیچ وجه ربطی به آنها ندارد و همه اش را از خود در آورده بلی بعضی عقاید باطله که پیش از اینها هم بعضی داشته اند در کلمات اینها هست و اساطیر الاولین به این ملاحظه درباره آنها می توان گفت و اما آیه بعد که گفتند و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك پس خوب است که تفصیل واقعه آن را نقل کنیم شاید خدا ترسی از ایشان ملاحظه کند و تکلیف خود را بفهمد پس در برهان روایت کرده است از کلینی علیه الرحمه از ابوبصیر که روزی پیغمبر (ص) نشسته بود ناگاه علی بن ابی طالب (ع) اقبال نمود پس فرمود پیغمبر (ص) به او بدرستی که در تو است شبیهی از عیسی بن مریم و اگر نبود که بگویند در تو طوایفی از امت من آنچه نصاری درباره عیسی بن مریم گفتند هر آینه درباره تو قولی می گفتم که تکذری بملائی از مردم مگر آنکه بگیرند خاک را از تحت قدمهای تو و به آن التماس برکت کنند ابوبصیر می گوید پس غضب کردند و اعرابی و مغیره بن شعبه و جماعتی از قریش با ایشان و گفتند راضی نشد اینک مثل برند از برای پسر عمش مگر عیسی بن مریم را پس نازل فرمود خداوند بر پیغمبرش و لما ضربن مریم مثلاً اذا قومك منه يصدون و قالوا الهتنا خیر ام هو ما ضربوه لك الا جدلاً بل هم قوم خصمون ان هو الا عبد انعمنا علیه و جعلناه مثلاً لبنی اسرائیل و لو نشاء

لجعلناه منكم یعنی من بنی هاشم ملائکه فی الارض یخلفون ابوبصیر می گوید پس غضب کرد حارث بن عمر نهی و گفت اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك اینکه بنی هاشم ارث ببرند هر قلی را بعد از هر قلی فامطر علینا [صفحه ۱۶۴] حجاره من السماء او ائتنا بعذاب الیم پس نازل فرمود خداوند بر پیغمبر مقاله حارث را و نازل شد این آیه و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون بعد فرمود حضرت که ای ابوعمر و یا تائب می شوی و یا کوچ می کنی عرض کرد که یا محمد (ص) بلکه قرار می دهی از برای سایر قریش چیزی از آنچه در دو دست تو است پس به تحقیق که بنی هاشم مکرمت عرب و عجم را بردند پس حضرت پیغمبر (ص) فرمود این به اختیار من نیست بلکه به اختیار خداست عرض کرد یا محمد متابعت نمی کند مرا نفس من بر توبه و لکن من کوچ می کنم پس خواند به راحله خود و سوار بر آن شد همینکه به پشت مدینه رسید سنگی آمد و سر او را خورد کرد و بعد وحی آمد به سوی پیغمبر (ص) سأل سائل بعذاب واقع للكافرين بولایه علی لیس له دافع من الله ذی المعارج ابوبصیر می گوید که عرض کردم ما هم چنین نمی خوانیم فرمود هم چنین نازل شده است به آن جبرئیل بر محمد (ص) و هم چنین والله ثبت است و مصحف فاطمه (ع) پس فرمود رسول خدا (ص) به جماعتی که گرد او بودند از منافقین که بروید به سوی صاحب خودتان که به تحقیق

که آمد او را آنچه به آن طلب فتح کرد و خداوند عزوجل فرمود و استفتحوا و خاب کل جبار عنید مترجم گوید که چون نسخه برهان مغلوط بود از بحار تصحیح شد و در روایت دیگر است در برهان که همین که آیات نازل شد و پیغمبر (ص) به آنها اظهار فرمود و حارث یا نضر بن حارث تصدیق کرد که همه اینها اسرار ماست که بر تو نازل شده عرض کرد حال من از تو سؤال می کنم که اذن بدهی که بیرون بروم از مدینه که مرا طاقت مقام نیست پس پیغمبر (ص) او را موعظه فرمود که پرورنده تو کریم است پس اگر تو صبر بکنی و قصا بر بنمائی تو را خالی از مواهب خود نمی گذارد پس راضی بشو و تسلیم بنما پس بدرستی که خداوند امتحان می کند خلق خودش را به انواع مکاره و تخفیف می دهد عمل هر که را که بخواهد و از برای او است خلق و امر مواهب او عظیمه است و احسان او واسع است پس ابا کرد حارث و اذن خواست از پیغمبر (ص) و به سوی خانه خود آمد و بست بر راحله خود را کب متعصبی را و حال اینکه می گفت اللهم ان کان هذا هو الحق تا آخر همین که به پشت مدینه گذشت ناگاه مرغی در چنگال او سنگی بود پس سنگ را انداخت به سوی او و بر سر او واقع شد و داخل در دماغ او شد و از شکم او بیرون رفت پس راحله مضطرب شد و بر زمین افتاد و حارث بر روی آن در حالی که هر

دو مرده بودند پس خداوند نازل فرمود سأل سائل بعذاب واقع للكافرين به علی و فاطمه والحسن والحسين و آل محمد ماله دافع من الله ذی المعارج پس فرستاد پیغمبر (ص) در این وقت به سوی منافقینی که جمع شده بودند نزد عمر در شب با نضر بن حارث پس آیه را بر ایشان تلاوت فرمود و فرمود بیرون روید به سوی صاحب فهری خودتان تا اینکه نظر بکنید به سوی او پس همینکه دیدند او را نحیب و گریه نمودند و گفتند هر کس دشمن علی بشود و ظاهر بکند بغض خود [صفحه ۱۶۵] را می کشد او را به شمشیر خودش و هر کس بیرون برود از مدینه به جهت بغض با علی خدا نازل می کند آنچه را که می بینید مترجم گوید که حال ملاحظه کنید امر پیغمبر (ص) را از آیات بینات و معجزات باهرات و اخبار به مغیبات ببینید چه شباهت به امر این شخص داشته و چه مناسبت دارد که این آیات را قرائت کنند نمی دانم چرا پیغمبر نعوذ بالله من غضب الله در این ظهور اتم اعلايش که شما مدعی هستید این گونه خوارق عادات بروز نمی دهد و حال اینکه آن روز همه را می فرمود که لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا او می فرمود و نمکن لهم فی الأرض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و همه را وعده برای این ظهور می داد چه شده است که همه اینها موقوف شد و امر بر کشته قهقری و از ظهور سابق هزار مرتبه بلکه بی نهایت مخفی تر شده است پس از خدا بپرهیزید و از پیغمبر

خجالت بکشید و این افتراها را نزنید و بگذارید مردم بر این مسلمانی ناقصی که دارند باقی باشند و بدتر از این نشوند خلاصه و دو سه آیه دیگر که ذکر نموده جواب همه از آنچه در ذیل آیات سابقه ذکر شده است معلوم می شود و حاجت به تفصیل نیست و باز آیات دیگر ذکر نموده است والذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یرسل الجمل فی سم الخیاط و كذلك نجزی المجرمین ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سیلا۔ اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا ان الذین یکتبون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللّٰعنون ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین بعد گفته است این آیات منزله از سماء مشیت مالک بریه عشری بل صد یک آیاتی است که در وصف مکذبین آیات و معرضین بر آیات و منکرین آیات و کسانی که غیر آیات طلب نمودند و نفوسی که گمان کردند می توانند به مثل آیات اتیان کنند و قومی که گفتند اگر این است موعود توریه و انجیل پس کو ملائکه که یاید با او باشد و کجاست

گنجهایی که باید ظاهر نماید و چه شده علاماتی که در کتب ما مذکور و مسطور است لاجل مفتاح عرض شد تا آخر جواب می گوئیم شبهه نیست که هر کس مکذب آیات خداوندی است مبتلای به این عقوبات همه خواهد شد ولی هر کس که اندک خبره و بصیرتی در کتاب و اخبار ائمه اطیاب صلوات الله علیهم داشته باشد این مطلب بر او واضح است که آیات الله منحصر به آیات کتابیه نیست و خداوند در کتاب مجید خود چیزهای بسیار را مسمی به آیت فرموده است از جمله اشخاص انبیا و اولیائند که مسمی به آیات هستند چنانکه خداوند در کتاب مجید [صفحه ۱۶۶] خود فرموده و جعلنا بن مریم و آیه و در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم آنقدر آیات را به اشخاص انبیاء و اولیاء تفسیر فرموده اند که شماره آنها را نمی توان کرد و حضرت امیر (ع) فرمود ای آیه الله اکبر منی و ای نبأ اعظم منی و در این باب شبهه نیست خاصه که صریح قرآن شاهد آن است و همچنین معجزات و خوارق عاداتی که از انبیاء و اولیا دیده می شود آنها را هم خداوند مسمی به آیات فرموده چنانکه فرموده است و لقد آتینا موسی تسع آیات و فرموده است و اتینا ثمود الناقه مبصره فظلموا بها و ما نرسل بالایات الا تخویفا و فرموده است اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیداً لاولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین و قال رب اجعل لی آیه قال ایتک ان لا تکلم الناس ثلثه ایام الا رمزا و

ان آیه ملکه ان یاتیکم التابوت فیہ سکینه من ربکم و بقیه مما ترک آل موسی و آل هارون تحمله الملائکه ان فی ذلک لایه لکم ان کنتم مؤمنین و همچنین از این قبیل آیات که شاهد این معنی است و همچنین در مقام آیات کتاب بسیار استعمال شده است و حاجت به شاهد ندارد و همچنین در آیات عامه خداوند بسیار استعمال شده است چنانکه می فرماید و جعلنا اللیل و النهار آیتین فحونا ایه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصره و آیات دیگر به این معنی بسیار است که خداوند خلق خود را آیت خود شمرده یا در آنها آیات قرار داده است و در معیار ترجمه آیت را به علامت و امادت و امارت و انبیاء و رسل و اولیاء همه نموده است و از قرآن ما یحسن السکوت علیه را آیت می گویند و تکذیب آیات شامل همه اینهاست و اشهد باللّه که انکار ده هزار حدیث صحیح و چندین آیه قرآن که در معجزات اهل بیت و انبیا وارد شده است از تکذیب آیات است و انکار فضایل آل محمد (ع) و قدرت و قوتشان و علوم ایشان و عصمت دائمیه ایشان از تکذیب آیات است بلکه تاویل آنها به معانی که خلاف ظاهر است و صرف نمودن از ظاهر بکلی از تکذیب آیات است و در کتاب المبین است که حضرت صادق (ع) فرمود فانظروا علمکم هذا عن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و حضرت امام رضا (ع) فرموده اتق اللّه و لا تاویل کتاب اللّه برأیک

فان الله يقول و ما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم و اخبار به اين معانی بسیار است و این جماعت تکذیب آیات را به همه انواع تکذیب نموده اند و از کمال بی حیائی باز آیات کتاب را می خوانند و معلوم است چه باک دارند بلکه نعوذ بالله چه اعتنا دارند کسانی که همه وعده های کتاب را اموری که امروز ظاهر شده می دانند و همه وعیدهای آن را همینها می شمردند و این امورها هم که همه امور عادیه ای است که از اول دنیا تاکنون بوده و عذابش بی دوام و نعمتش ناتمام این است که از روی جرأت تکذیب همه آیات الله را می نمایند که مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پس امروز بود فردائی آن وقت عجب این است که ما که مقرر و معترف به همه آیات الله الحمد لله [صفحه ۱۶۷] هستیم و منتظر رسیدن وعده ها و وعده نابودی ستم گر هستیم . . . بلی اگر شمائید آیات مجعوله که ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ما تکذیب شما را داریم اما در همین ضمن مصدق آیات خدا هستیم که امر به تکذیب شما فرموده اند خلاصه که انصاف دهید ببینید مصدق آیات کیست و مکذب آنها که تا مصداق آیات را درست علانیه ببینید و از جمله تکذیبها که نموده اند این است که ما را تعریض می کند به کسانی که علامات مجعوله بر پیغمبر خدا جعل کردند و به عوام خود گفتند که همینکه می بینند آن علامات در پیغمبر (ص) نیست تکذیب نمایند و ریاست باطله آنها دوامی برای آنها بکند

پس این هم از تکذیب آیات است که چندین هزار حدیث که ثقات و امنای اصحاب می آورد آثار و علامات نوع ائمه و شخص امام عصر عجل الله فرجه روایت کرده اند و منتظر ظهور مصداق آنهایند همه را به کذب و بهتان نسبت داده و خود را صادق شمرده و رد بر آنها نموده با اینکه ابوبصیر عرض کرد به حضرت صادق (ع) که ارایت الراد علی هذا الامر کالراد علیک فرمود الراد علیک هذا الامر کالراد علی الله والراد علی الله علی حد الشریک بالله و عجب این است که با وجود این تکذیب و انکار... [باز] هم که سعی داری از متشابهات همین اخبار دست بیاوری و به آنها متمسک بشوی یا از محکومات بگیری و تاویل کنی پس اگر اینها را (مط) صحیح نمی دانی موافق مذهب خودت اثبات حق را به باطل کرده و اهل حق اثبات حق خود را به باطل نمی کنند و اگر صحیح می دانی پس چرا روایاتی که ما می کنیم که همه را از امانا گرفته ایم تکذیب می کنی خلاصه که مکذب آیات شما هستید و امثال شما عبث موضوع مسئله را کم نکنید و خود را سرگردان ننمائید.

استدلال به آیات که رد بر کافران و مشرکان است

اشاره

و گفته است آنچه حاصلش این است که کسانی را که ایمان به آیات و صاحب آیات نیاورده اند حکم مرده و گور و کرو حیوانیت و سبیت و سفاهت و عدم عقل و امثال آن درباره ی آنها فرموده «صم بکم عمی فهم لا یعقلون» مکرر است «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم» تکرار شده و آیات

بسیار به این مضامین نقل کرده است تا اینکه گفته و به این موت و حیوانیت و عدم سمع و بصر و قلب و امراض مزمنه گرفتار نشدند مگر اینکه تکذیب کردند آیات را و از نزول آیات غافل بودند « ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و ان یروا کل آیه لا- یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا- یتخذوه سبیلا- و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین » « ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون ولو علم الله فیهم خیرا لا سمعهم و لو سمعهم لتولوا و هم معرضون » « قل هل یتوی الذین یعلمون والذین لا- یعلمون --انما یتذکر اولوالالباب » و بعد عبارات مکرره کثیره المبانی و قلبه المعانی هی ذکر می کند که فاضل همه این است که با اینکه کل به تصدیق آیات افتخار داریم و لعن بر مکذبین می نمائیم [صفحه ۱۶۸] و منتظر ظهور موعود هستیم و اینک این مرد با این همه شرافت برخواسته چرا بر نمی خیزید و با محک قرآن بسنجید اگر مطابق است قبول کنید و اگر مخالف است رد کنید.

جواب

ملاحظه کن در این آیات اخیره خاصه آیه آخر که مقصود صرف تعداد آیات است و ملاحظه مناسبت ظاهر آیات را نمی کند و در اینجا بیانی باید کرد که حقیقت کور و کری و حیوانیت و سفاهت و موت مکذبین معلوم شود بینیم که موقع ذکر این آیات در کجا است آیا بیجا خوانده است یا بجا پس عرض می کنم و لا حول و لا قوه الا

بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بَدَانِكَةَ خَدَاوَنَدِ عَالَمِ جَلِّ شَانِهٖ عَادِلِيٍّ اَسْتُ كِهٖ ظَلَمْتُ بِهٖ بِنْدَگَانِ خُوْدِ نَمِي كُنْدُ چِنَانِكِهٖ دَرِ كِتَابِ مَجِيْدِ خُوْدِ فَرْمُوْدِهٖ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيْدِ وَ ظَلَمٌ عِلَاوَهٗ بِرِ اَيْنِكِهٖ جُوْرٌ اَسْتُ وَ خَدَاوَنَدُ بِرِ خُوْدِ وَ بِنْدَگَانِ خُوْدِ نَيْسِنْدِيْدِهٖ دَلِيْلُ اَحْتِيَاجِ هَمِّ هَسْتُ وَ خَدَاوَنَدُ غَنِيٌّ مُتَعَالِيٌّ اَسْتُ كِهٖ حَاجَتُ بِهٖ بِنْدَگَانِ خُوْدِ نَدَارْدُ زِيْرَا كِهٖ تَا شَخْصِ خُوْدِ رَا مَحْتِيَاجُ بِهٖ مَالِيٍّ يَآ عَزْتِيٍّ يَآ قُوْتِيٍّ وَ سُلْطَنَتِيٍّ وَ اَمْتَالِ اَنَهَا نَيْبِنْدُ اَزِ دِيْگَرِيٍّ طَمَعِ اَنِّ رَا نَمِي كُنْدُ كِهٖ عِنْفَا اَنِّ نَعْمَتِ رَا اَزِ اَوْ سَلْبِ كُنْدُ وَ ظَلَمْتُ نَمُوْدُنْ بَلَكِهٖ حَسَدِ بَرْدُنْ بِرِ دِيْگَرِيٍّ دَرِ وَاْقَعِ اَزِ فُقْدَانِ اَسْتُ وَ اَحْتِيَاجِ وَ خَدَاوَنَدُ فَاقِدُ چِيْزِيٍّ نَيْسْتُ زِيْرَا كِهٖ حُدُّ وَ نَهَايَتُ كِهٖ صِفْتِ حُدُوْثِ اَسْتُ اَزِ بَرَايِ اَوْ نَيْسْتُ بَلَكِهٖ اَوْلِيٍّ اَسْتُ بِهٖ هَرِ چِيْزِيٍّ اَزِ خُوْدِ اَنِّ چِيْزِ وَ هَمْمِهٖ اَشْيَاءِ دَرِ نَزْدِ اَوْ مَمْتَنَعِنْدُ وَ فَاقِدُ مَمْتَنَعِ بُوْدُنْ كَلَامِيٍّ اَسْتُ كِهٖ اَزِ بَرَايِ اَنِّ مُصْدَقِ خَارْجِيٍّ اِبْدَا نَيْسْتُ اَيْنِ اَسْتُ كِهٖ اَوْ اَسْتُ صَاحِبِ غَنَايِ مُطْلَقِ كِهٖ ظَلَمْتُ بِهٖ اَحْدِيٍّ نَمِي كُنْدُ وَ اَشْدُ ظَلَمْتُ اَنِّ اَسْتُ كِهٖ خُدَايِ قَادِرِ قَاهِرِ اَمْرِيٍّ رَا كِهٖ قُوْتِ وَ قَدْرَتِ وَ اَخْتِيَارِ اَنِّ رَا بِهٖ بِنْدِهٖ خُوْدِ عَطَا نَفْرَمُوْدِهٖ اَسْتُ اَزِ اَوْ مُطَالِبِهٖ نَمَايْدُ وَ اَوْ رَا تَكْلِيْفِ بِهٖ اَنِّ فَرْمَايْدُ وَ مُنْزَهٗ اَسْتُ اَزِ اَيْنِ صِفْتِ اَيْنِ اَسْتُ كِهٖ دَرِ كِتَابِ مَجِيْدِ خُوْدِ فَرْمُوْدِهٖ مَعَاذِ اللّٰهِ اِنَّ نَاخِذَ الْاَلَمِيْنَ وَ جَدْنَا مُتَاعِنَا عِنْدَهٗ اِنَّا اِذَا لَطَالْمُوْنَ وَ فَرْمُوْدِهٖ اَسْتُ لَا يَكْلِفُ اللّٰهُ نَفْسَا الْاَلَا مَا اَتَيْهَا وَ الْاَلَا وَسْعَهَا وَ سَعِ دُوْنِ طَاقَتِ اَسْتُ پَسِ مَعْلُوْمٌ اَسْتُ كِهٖ بِنْدِهٖ ضَعِيْفِ خُوْدِ

را به اندازه طاقت تکلیف نفرموده چه جای امری که فوق طاقت است و خود او فرموده است فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه و در اخبار مکرر فرموده اند در اخبار مرفوعات که حاصل همه ی این حدیث شریف است که کلمه غلب الله علی امرء فهو اولی بالعذر پس در آن حین که انسان معذور است مطلقاً تکلیفی در آن جهت که معذور است از برای او نیست و عقابی بر فعل یا ترک او در آن جهت مخصوصه مترتب نمی شود و شبهه نیست که این کوری و کوری و عدم عقل و امثال آن که نسبت به بندگان داده شده است اگر امر ابتدائی بود که از همان اول خلقت بنده امرش به این منوال بود لا محاله تکلیف از او ساقط می شد چنانکه خداوند عالم فرموده لیس علی الاعمی حرج و لا علی المریض حرج ولی همه ی اینها عقوباتی است که بعد از آنکه خداوند بنده را صحیح و سالم خلقت می فرماید و به او تکلیف می کند آن وقت بر حسب اختیار خود عصیان می کند عقوبه للعصیان سلب بینائی و شنوائی و عقل و حیوه و غیر ذلک [صفحه ۱۶۹] از او می شود این است که می فرماید فیما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه یحرفون الکلم من مواضعه و نسوا حظاً مما ذکروا به و همچنین آیات به این معنی بسیار است و از اخبار نیز شواهد این معنی بسیار است از جمله حدیثی است که در برهان از حضرت امیر (ع) نقل کرده است که فرمود اما اصحاب مشأ پس ایشان یهودند و نصاری خداوند عزوجل

می فرماید الذین اتیناهم الكتاب يعرفون انبائهم می شناسند محمد (ص) را و ولایت را در توره و انجیل هم چنانکه می شناسند پسران خود را در منازل خودشان و ان فریقا منهم لیکنتمون الحق و هم یعلمون الحق من ربک که تویی رسول بسوی ایشان فلا تکونن من الممترین پس بعد از آنکه انکار کردند آنچه را که شناختند مبتلا کرد خداوند ایشان را به این پس سلب کرد از ایشان روح الایمان را و ساکن کرد بدنهای ایشان را سه روح روح القوه و روح الشهوه و روح البدن بعد نسبت داد ایشان را به انعام پس فرمود انهم الا- کالانعام به جهت اینکه دابه بار می برد به روح القوه و علف می خورد به روح الشهوه و سیر می کند به روح البدن تمام شد حدیث شریف پس معلوم شد که همه این عقوبتها بعد از آنی است که انسان حق را بفهمد و بعد انکار کند چنانکه فرموده است و جحد و ابها و استیقنتها انفسهم و يعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و در این مورد که شما بر ما ایراد دارید می گوئیم که ما حقیقت اسلام را به ادله و براهینی که خداوند از برای ما نصب فرموده اولا فهمیده ایم الحمدلله دانسته ایم که پیغمبر (ص) خاتم انبیاء است و کتاب او خاتم کتب و شرع او خاتم شرایع و اوصیاء او خاتم اوصیاء و اگر چه ذکر کتاب جدید و شرع جدید در بعض اخبار است ولی باز به صریح اخبار اهل بیت سلام الله علیه دانسته ایم که مراد از کتاب همان کتب پیغمبر (ص) است که آورده و از جور ظالمین عجاله پنهان است و آن همین کتاب است به اختلاف

یسیری در بعضی حروف و کلمات و اضافه بعضی آیات که در فصاحت و بلاغت و سایر صفات قرآنی همه مانند همین قدر است که در دست ماست و شرع جدیدی که می آورند مستنبط از همین کتاب است بعینه نهایت بعضی احکام که باو از جور ظالمان مخفی مانده ظاهر فرمایند و خارج از حکم کتاب نیست و این کتاب کلیه منسوخ شدنی نیست مگر اینکه آیه به آیه منسوخ شود شاید و الا- کلیه کتاب بر جا است تا قیامت و هم چنین بنص اخبار اهل بیت سلام الله علیهم امام عصر عجل الله فرجه که غایب است فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و حییت و موجود و در زمین راه می رود نهایت او را نمی شناسیم و از برای او صفات و آثاری است مثل آباء طاهرینش و علاماتی از برای ظهور آن حضرت هست که باید بروز نماید و بعد آن حضرت ظاهر شود و ما منتظر بروز این علامتیم و ظهور بقیه الله و ابدانکاری نداریم و کمال آرزو را هم داریم که ظهور فرماید با همان صفات و آثار و سر بر قدمش گذاریم و خاک پایش را جواهر سرمه چشمهای رمد دیده خود نمائیم همه این مطالب به نصوص اخبار ثابت است و بعد انشاء الله در محلش ذکر می شود حال شما [صفحه ۱۷۰] می خواهید مثل معامله دایگان با اطفال اینطور با ما معامله کنید و دوی تلخ را به په په و تی تی به خورد ما بدهید با اینکه خودتان صریحا نفی صفات و کمالات امامت را از این اشخاص که منظور دارید می کنید معذک

به ما تکلیف می کنید که اعتقاد به امامت آنها بکنیم بلکه نبوت و ما خود شما را در بعض نقلها که می کنید صادق می دانیم و این امام به این وضعی که شما می گوئید در نزد ما بنصوص اخبار اهل بیت از ائمه ضلال است و ائمه یهدون الی النار و اشهد بالله که تکلیف شرعی خود را در اطاعت شما نمی دانیم بلکه تکلیف سکوت خود را هم ندانسته ایم بلکه بر خود واجب می دانیم که بطلان امر شما را ظاهر کنیم و این است که مشایخ ما از روزی که صدای شما به این وضع که می دانید بلند شده همیشه در صدد رد بر شما بوده اند و الحمدلله بطلان امر شما را به کمال وضوح رسانیده اند هر کس هدایت یافته و هر کس نخواستگرمراه شده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و اگر حالا بر شما امر مشتبه شده است یقین بدانید که همان کوریها و کریها و سفاهت و حیوانیت عارض شما شده که از دیدن حق محروم مانده اید و چشم به باطل دوخته اید و آن را حق پنداشته اید آنها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب الی فی الصدور و چون اینجا کلام او محض دعاوی است و ادله او بعد از این باید بیاید ما هم بیش از این تفصیل نمی دهیم اینقدر بدان که خداوند اول بما فهمانیده است بطلان شما را و انکار کرده ایم و بر انکار خود باقی هستیم و شاهد ما کتاب و سنت موجوده است که از سابق بوده است و الان هم موجود است و اگر گوئی که حرف تو هم ادعاست گویم بلی

و کل یدعی وصلا بلیلی و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا انبجست دموع من حدود بتین من بکی ممن تباکا.

تسدید

اشاره

بعد از ذکر آیات خلاصه کرده است مطالبی را که به خیال خود به آیات ثابت کرده و حاجتی به ذکر ندارند زیرا که مفصلا ما آیات را ذکر نمودیم و آنچه بر احتجاجات او وارد می آمد بیان کردیم و تفاسیر آیات را از اخبار آل محمد علیهم السلام ذکر کردیم دیگر حاجتی به تکرار ندارد و اینکه ما در تفسیر آیات به همان چه از اخبار دست داشتیم اقتصار نمودیم و اقوال مفسرین را متعرض نشدیم اولاً- که از باب این است که سابق ذکر کردیم که تفسیر قرآن را باید از اخبار آل محمد (ص) دست آورد و اعتماد بر قول سایر مردم نیست ثانی اینکه موجب اطناب در کتاب می شد و برای عوام هم چندان مثر نبود لهذا ترک کردیم خلاصه و بعد باز کلماتی نصیحت آمیز و تمجیداتی از مبدعین در دین نموده و آیاتی چند در تعریض بر کسانی که انکار او کردند ذکر کرده و به خیال خود تحقیق کرده است که کلمات الهیه موضوع است بر معانی کلیه و غرضش این است که آیات قرآن درباره دیگران هم غیر از آنها که روز اول در شان آنها نازل شد جاری می شود تا آنکه تحقیقی در تسدید نموده است و محال شمرده که کسی کتابی بیاورد و نسبت به خدا بدهد و از خداوند نباشد و آخر از باب ناچاری تمکین کرده که اگر از خداوند نباشد [صفحه ۱۷۱] بر خداست که او را رد نماید بعد

می گوید چنانکه بظهور حضرت کلیم الله ردع فرعون فرمود و بوجود مبارک خاتم انبیاء ابطال طوایف و ملل اخری و بوجود و ظهور همین شخص بزرگوار ابطال مدعی رکن رابع شد دیگر خلق قبول کنند یا نکنند و متابعت هوی و مبادات و کبرای خود نمایند و اهوائشان آله و معبودشان قرار دهند باسی به خدا نیست فاما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی ولو تقول علینا بعض الاقویل لآخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین.

جواب

اگرچه سابق بر این ما هم اشاره به تسدید کرده ایم ولی در اینجا هم باید شرحی داد تا مساله معلوم شود پس می گوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله که شبهه در این نیست که خداوند عالم و عادل و قاهر و قادر و حکیم و رأوف و رحمن و رحیم است و لازمه همه این صفات آن است که حق را تسدید و تایید فرماید و باطل را ابطال و ازهاق نماید اما مقتضای عدل و حکمت و سایر مصنفات او نیست که باطل را بکلی مستاصل نماید طوری که قوه اظهار باطل خود را نداشته باشد و اگر این با عدل و حکمت او موافق بود ممکن بود که بکلی باطل در ملک او نباشد و چون از این صفات دور بود باطل را خلق فرموده به مقتضای قبول خودش و سوال او و مدد خذلانهم به او داده است چنانکه فرمود کلا- نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا پس باطل را بکلی مستاصل نکرده است با اظهار امر خود را

بکند و هر که از جنس او است و به او برود و حق را نیز تایید و تسدید فرموده اما نه به این معنی که لائزال اسباب دنیوی و آنچه خلق آن را غلبه می پندارند برای ایشان جمع نماید چنانکه همه انبیا و اولیاء از زمان آدم (ع) تا آن روز که شیطان به حربه پیغمبر آخرالزمان علیه و آله صلوات الملک المنان کشته شود مبتلا به بلاها بوده و هستند اگر چه باز از زمان ظهور امام (ع) قوت و شوکت و سلطنت با آن حضرت خواهد بود ولی باز باطل حرکت مذبوحی خواهد داشت تا آن زمان که ریشه او برانداخته شود همه این مطالب بدیهی و ضروری است و محتاج به دلیل و برهان نیست و معذکک سابق بر این ادله دیگر هم بر آنها اقامه کرده ایم ولی تسدید و تایید پروردگار در این روزگار به اقامه ی حجت و برهان است از برای اهل حق و ماخوذ داشتن باطل به گرفتن دلیل و سلطان او است یعنی برهان چنانکه خداوند در کتاب مجید مکرر فرموده است هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و برهان حجت است چنانکه در برهان از حضرت صادق (ع) نقل کرده است و نیز مکرر به این مضمون فرموده است ان هی الا اسماء سمیتوها انتم و ابائکم ما انزل الله بها من سلطان و سلطان نیز حجت است چنانکه در برهان روایت کرده خلاصه برهان صدق حجتی است از جانب پروردگار که برای حق اقامه می فرماید و دلیل کذب و بطلان خالی بودن دعوی آنها است از برهان و عوارض دنیویه را از بلاها و امراض و

مقهوریت و مظلومیت و کشته شدن و مخالفت نمودن مردم یا گرویدن اینها هیچ یک را مناط این امر نمی دانیم زیرا که اموری [صفحه ۱۷۲] است مشترکه در میان اهل حق و اهل باطل چنانکه علانیه مشاهده می شود و اینها از فتنه های خداست که خلق را به آنها امتحان می فرماید انما اموالکم و اولادکم فتنه حتی فتنه را خداوند به جایی می رساند که گوساله سامری را به صدا می آورد چنانکه در برهان نقل کرده است از حضرت صادق (ع) که خداوند وحی فرمود به موسی (ع) که ای موسی قوم تو مفتون شدند عرض کرد به چه چیز ای پرورنده من فرمود به سامری که ریخت از برای ایشان گوساله پس صدا کرد موسی عرض کرد که او را به صدا آورد خداوند فرمود من در این وقت موسی عرض کرد ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء خلاصه چون این مقدمه را دانستی حال می گوئیم اما تسدید خداوند برای موسای کلیم (ع) و ردع نمودن فرعون چنانکه قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم و روایات یهود و نصاری همه شهادت به آن می دهد مجملا آن بود که موسائی با هارون با لباس فقر و پریشانی آمدند در مصر و فرعون ملعون سلطانی بود در کمال اقتدار و مدعی ربوبیت هم بود و مذکور می شود که مذهب او وحدت وجود بوده و علی ایحال ادعای خدائی داشت و بعضی افعال هم به سحر از او دیده می شد و آن حضرت تشریف آورد و او را دعوت فرمود به خداوند و آیات بینات و معجزات باهرات ظاهر فرمود

و سحر سحره را باطل کرد و نه آیت بر آل فرعون و قبطیان ظاهر فرمود تا آنکه آنها را هلاک کرد و در میان بنی اسرائیل بود و علوم و حکمتها و آنچه لازمه نبوت بود از صفات و کمالات ظاهر فرمود و بطلان امر فرعون را رسانید و همچنین عیسی پیغمبر (ع) برخاست و دعوت فرمود و با آن همه دشمن که از یهود و غیرهم در مقابل او بود امر خود را از همان کودکی که در گهواره بود ظاهر می کرد و معجزات و آیات بینات و علوم و حکمتها و سایر صفات لازمه نبوت را به شهادت کتاب و اخبار اهل بیت اطیاب سلم الله و ضرورت مسلمین و نصاری ابراز داد و نصوص از موسی (ع) بر نبوت خود آورد و بطلان مخالفین خود را ظاهر فرمود و همچنین پیغمبر خاتم (ص) با اینکه یتیم و امی بود و تحصیلی نزد هیچ کس نفرموده بود از همان کوچکی آیات و علامات و معجزات و خوارق عادات ظاهر می فرمود تا آنکه مبعوث به نبوت شد و علوم و حکمتها از کتاب و سنت و غیر آنها را ظاهر کرد و باز بر طبق دعوی خود چندین هزار معجز از او دیده شد که همین قرآن مشتمل بر بعض آنها هست و ضروری و بدیهی در نزد همه مسلمانان است و امری به این بداهت محال از عقل است که کذب و افترا باشد زیرا که اگر با وجود همه ی این روایات و ضرورت باز محتمل باشد که این مطالب دروغ باشد پس هیچ امری را در عالم نباید قبول کرد زیرا که

کدام امر بالاتر از این و محکمر از این ثابت شده است که ما به آن اعتماد نمائیم و در حقیقت آنها که در این باب تشکیک می کنند اگر به خیال خود دروغ می گویند و تلیس می کنند مساله ای است و اگر واقعا اعتقادی ایشان است [صفحه ۱۷۳] بالله که مبتلا به وسواس و مالیخولیایند اما نمی دانم چه جهت دارد که وسواس ایشان تعلق به همین امر مخصوص گرفته و در سایر امور به قول هر فاسق فاجر اطمینان حاصل می کنند همینکه به این مسئله رسید اعلم علما و اوثق ثقات را یا به کذب یا به بلاهت و ساده لوحی نسبت می کنند و این نیست والله مگر از مرض و شقاوتی که در دلهای ایشان هست فی قلوبهم مرض فوادهم الله مرضا خلاصه ما تصدیق داریم که خاتم (ص) مسدد بوده و دشمنان او مخذول بوده اند اما به این تفصیل که دانستی و از برای دشمنان پیغمبر هیچ یک حجتی بر دعاوی ایشان نبود و بطلان همه ظاهر بود و هم چنین امر ائمه اطهار (ص) بر نهج پیغمبر (ص) ظاهر و بین گشت و اما بعد از ایشان نواب خاصه ایشان که تا چندی در میان مردم تشریف داشتند مثل عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن روح و علی بن محمد سمری اعلی الله مقاماتهم هم که در میان بودند مسدد و مؤید من عند الله و من عند الحججه بودند و علاوه بر علم و عمل و تقوی و زهد و مکارم اخلاقی که داشتند کرامه للحججه (ص) از دست ایشان خوارق عادات بسیار بروز می کرد چنانکه

در بحار و عوالم و کتب دیگر از شیعه مذکور است و نصوص خاصه از حجت عجل الله فرجه و از حضرت امام حسن عسکری (ع) درباره ایشان ما شبهه نداریم و از آن زمان که دیگر قیام نواب خاصه موقوف است رجوع به علما و روای اخبار اهل بیت (ع) نمود چنانکه حضرت حجت فرمود اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روای حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله و از برای ایشان صفاتی در اخبار بیان فرموده اند که ذکر همه آنها موجب تطویل است و مختصر آن است که باید صاحب علم و عمل باشد یعنی علمی که ماخوذ از آل محمد (ع) باشد و عملی که بر طبق همان علم از ایشان سر بزند خلاصه سخن در جمیع علوم و اخلاق و اعمال و عقاید تابع و مشایخ ایشان باشد نهایت از برای ایشان درجات است یعنی علم و عمل ایشان بیشتر و کاملتر است و بعضی ناقصتر و البته شان هر یک که علم و عمل ایشان بیشتر است بالاتر است و اولی به متابعت حال که این مقدمه را دانستی می گویم که مشایخ ما اعلی الله مقامهم که مراد شیخ جلیل بزرگوار و سید نبیل عالی مقدار و مولای من اعلی الله مقامهم و رفع فی الخلد اعلامهم باشد در این جزء زمان برخوردارند و دعوی ایشان هم این بود که ما هم یکی از علمای شیعه آل محمد علیهم السلام هستیم و پیرو ایشانیم و علمی چند از اخبار و آثار ایشان و کتاب پروردگار به دست آورده ایم و بنای اظهار آن علوم را گذاردند و بر هر مسأله

از مسائل که متعلق به علوم رسمیه بود بنا گذاردند از اخبار و آثار اهل بیت سلم الله شواهد آوردن و عقاید خود را چه در اصول و چه در فروع ثابت نمودن بطوری که دقیقه را از امور دینیه خالی از دلیل کتاب و سنت نگذاردند و احیاناً اگر دلیل مساله را از اخبار اهل بیت سلم الله دست نمی آوردند بدون تکبر و انفه اقرار به جهل می کردند چنانکه الآن در کتب فقهیه مولای من مثل کتاب مبارک جامع و غیر آن موجود است که مسائلی که منصوص نبوده [صفحه ۱۷۴] اولاً ذکر نکرده اند و اگر جایی لازم شده است صریحاً اقرار به ندانستن فرموده اند حتی در یکی از کتب جامع بعد از آنکه مسائل منصوصه را ذکر می کنند صریح می فرمایند که مسائل دیگر در این کتاب هست و من چون نص ندیده ام و لا حول و لا قوه الا بالله آنها را نمی دانم پس ملاحظه کن که تاسی و متابعت ایشان از آل محمد (ع) تا چه درجه است که با وجود چهارصد جلد مصنفات در انواع علوم هیچ تکبر و انفه دامن گیر ایشان نیست و صریحاً اقرار به اینکه مساله غیر منصوصه را نمی دانم می فرمایند و ابداً به امتحانات و مصالح مرسله و قیاسات فتوی نمی دهند و هم چنانکه آل محمد (ع) فرموده اند که ما ابهم الله و اسکتوا عما سکت الله مساله را مبهم می گذارند و می روند و همچنین در عمل خود به جمیع آنچه از اخبار اهل بیت برای ایشان ظاهر شده دقیقه را فرو گذاشت نمی کردند و با وجود این با کمال زهد و ورع و اعراض از

دنیا و طمع نکردن در حطام آن راه رفتند و یک دینار از مال کسی بر خود مباح ندانستند و در بند یرتاست و اجراء فتیا و اخذ رشاء ابدأ نبودند بلکه دیده شد که هندوی خارج مذهب مشرک بر حسب عادت با وجود حاجت مجموعه نبات آورد و عرض حاجت نمود یک حب نبات از او قبول نکرد و بر نداشت و حاجت او را برآورد و از مسلمین که به طریق اولی قبول نمی فرمود بحدی که همه کس این مطلب را می دانستند و به همین سببها حسدها و اغراض نفسانی بعضی بجوش آمد که بنادا مردم چون این زهد تقوی را مشاهده نکردند از آنها اعراض کرده اقبال به ایشان نمایند و دکانها بسته شود این بود که بنای عداوت و تهمت و ایراد را گذاشتند و خداوند چنان تسدید و تایید فرمود که روز بروز حقیقت ایشان بر مردم بهتر ظاهر شد و هر چه بر ایشان ایراد کردند اگر تهمت بود کذب آنها را ظاهر کردند و اگر صدق بود دلیل مسأله را از کتاب و سنت ظاهر فرمودند که بر هر که نظر کرد و تدبر نمود صدق قول ایشان واضح شد پس در حقیقت مطابق دعوی ایشان که ما مردمی هستیم از علمای شیعیان آل محمد (ع) تسدید و تائید خداوند در حق ایشان محقق شد طوری که شبهه بر هیچ منصف الحمدلله باقی نمانده و از جمله مختصات ایشان امر رکن رابع است و این هم که این را مختص می شمیریم از این جهت است که ایشان در اثبات این مسئله و تاکید بر عمل به مقتضای آن

بیشتر از پیشتر کوشیدند به اینکه این امر مستحدثی بود که ایشان آورده باشند بلکه کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و اخبار و ائمه اطهار (ص) و اجماع شیعه بلکه اجماع جمیع مسلمین بر آن است نهایت چون مردم عمل به مقتضای این علم نمی کردند ایشان سعی نمودند که مساله را به غایت وضوح و ثبوت برسانند تا مردم ببینند که مفری از عمل به مقتضای آن نیست و تهاون در آن نکنند حال که این را دانستی می گوئیم که مراد از رکن رابع کلیه ولایت دوستان آل محمد (ع) و برائت از دشمنان ایشان است که در چندین کتاب این مطلب را نوشته اند و به انواع ادله شرعیه ثابت و محقق فرموده اند همچنانکه بی شبهه درجات دوستان آل محمد (ع) مختلف است و عامی با عالم [صفحه ۱۷۵] و عاصی با مطیع البته فرق دارد و خداوند فرموده هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب هم چنین درجات محبت ایشان هم البته تفاوت می کند و نمی توان گفت که فلان شخص زانی شارب الخمر لاطی را که در زمره دوستان آل محمد (ع) شمرده می شود با فلان مؤمن متقی عالم زاهد به یک درجه باید دوست داشت این است که ایشان سعی نمودند که معرفت شیعیان آل محمد (ع) برای خلق حاصل شود تا بتوانند محبت هر کسی را آنطوری که لایق است حاصل کنند و نیز در عمل کردن به مقتضای شریعت مطهره شخص جاهل لابد است که رجوع به عالم متقی راوی از آل محمد (ع) نماید و البته معرفت چنین شخصی بر انسان لازم است

مرحوم میرزای

قمی رحمه الله این مساله را از اصول دین شمرده اند و مشایخ ما هم به مقتضای ادله چند که از اخبار اهل بیت دست آوردند این مساله را از اصول دین شمردند و ما اگر بخواهیم ادله این مطلب را از کتاب خدا و سنت پیغمبر و اخبار اهل بیت و اجماع ملل ذکر کنیم سخن به طول می انجامد و اینقدر مشایخ ما در این باب نوشته اند که ادله آن هم بر غالب واضح و بین شده است ولی همین قدر یک آیه و یک حدیث به جهت تیمن و تبرک ذکر می کنیم خداوند فرموده است در سوره ی سبا و جعلنا بینهم و بین القرى التى بارکنا فیها قری ظاهره و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما امنین و در برهان نقل کرده است از حضرت صادق (ع) فرمود داخل شده حسن بصری بر محمد بن علی پس فرمود به او یا ابا اهل البصره به من رسیده است که تو تفسیر کرده آیه را از کتاب خدا بر غیر آنچه نازل شده پس اگر کرده باشی اینکار را هلاک شده و هلاک کرده عرض کرد کدام آیه جعلت فداک فرمود قول خدای عزوجل و جعلنا بینهم تا آخر و یحکک چگونه قرار می دهد خداوند از برای قومی امانی و متاع ایشان در دیده می شود به مکه و مدینه و ما بینهما و بسا او را به بندگی بگیرند و کشته بشود و نفس او قوت شود پس تاملی کرد و اشاره به سینه مقدس فرمود و فرمود مائیم قرائی که خداوند برکت در آنها قرار داده عرض کرد جعلت فداک آیا یافته ای این

را در کتاب خدا که قری رجال باشند فرمود بلی قول خدای عزوجل کان من قریه عتت عن امر ربها و رسله فحاسبناها حسابا شدید او عذبنها عذاب نکرا پس کیست عالی علی الله عزوجل دیوارها یا خانه ها یا رجال باز عرض کرد و جعلت فداک زیاد کن مرا فرمود قول خدای عزوجل در سوره یوسف و اسأل القریه الّتی کنا فیها و العیر الّتی اقبلنا فیها بکه امر کردند از قریه و عبر سؤال کن یا رجال عرض کرد جعلت فداک پس خبر ده مرا از قرای ظاهره فرمود ایشان شیعیان ما هستند یعنی علمای ایشان تمام شد حدیث شریف و چندین حدیث به این مضمون وارد شده بلکه کتاب کفر و ایمان بحار و عوالم و دابی تمام در باب ولایت و برائت است و معرفت دوستان و دشمنان حال بگو بینم که باب مرتاب شما که رادع مدعی رکن رابع شد چه کرد که ردع نمود آیا حجت و برهان ایشان را از دست گرفت که بی دلیل ماندند آیا اصل ولایت اولیاء و برائت از اعدا را از میان برداشت و امر تازه در این باب آورد با اینکه الان بنای خود [صفحه ۱۷۶] شما در مذهب باطل خودتان بر همین هست و دوستان آن مرد را دوست می دارید و دشمنان او را دشمن می دارید پس ردع شما به چه قاعده شده است بلی همین که شما برخواستید و مدعی این امر باطل شده اید با آنکه هنوز هیچ حجتی بر مذهب خود اقامه نکرده اید خود را رادع ایشان می دانید و اظهار سرود و خوشوقتی می کنید این سرور شما هم باشد بالای

سرورهای دیگر که از ظهور حجت باطله خود دارید ولی ما این حرف را بطور واقع و حقیقت می زنیم که رادع شما در حقیقت پدر بزرگوار من و برادر عالی مقدار من بوده و هستند و آن زخم که از شمشیر زبان و قلم ایشان بر جگر شما آمده است که تا قیمة مندمل نخواهد شد از توپها و تفنگ ها که در مازندران و زنجان و تبریز بر شما وارد آمد خیلی سخت تر است زیرا که آنها را فراموش کردید و اینها فراموش نمی شود و در کتب و دفاتر و سینه ها ثبت است و هر روز زخمی تازه و المی بی اندازه وارد می آورد این است که فرمودند ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و اگر بگوئی که مراد شما از رکن رابع چیز دیگر است می گویم کتب مشایخ ما حاضر است مردم ملاحظه کنند ببینند که آیا غیر از اینکه خلاصه اش را نوشتیم چیز دیگر هست یا نیست و خود تو در اول کتاب گفتی که بنای اسلام بر این است که هر چه انسان به زبان اقرار کند باید گرفت و گفتن اینکه تو در دل غیر از این داری از شرع اسلام نیست و انصاف باید داد که الآن صد سال متجاوز است که مشایخ ما اظهار علم خود را می فرمایند و الحمدلله همیشه اتباع و اصحاب داشته اند و عدت و شوکت ایشان به مراتب از جمعیت شما بیشتر بوده و هست و هرگز در صدد فتنه و آشوب و خون ریزی و مال مردم خوردن نبوده و نیستند اما شما به محض

اینکه صدای خود را بلند کردید مردم را به طمع مال و حکومت و سلطنت فریفته خونها ریختید و اموال مردم را به غارت بردید تا خداوند به خلاف آنچه به حضرت صاحب الامر (ع) وعده داده که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون شما را مستاصل و گرفتار نمود و قلع و قمع شما را کردند و چندین سال است که محبوس و ممنوع از حرکت مانده اید و مشایخ ما الحمدلله غیر از همین بی سر و صدائی و اذیت کسی ننمودن و اظهار علم و نشر فضائل آل محمد (ع) نمودن مطلب دیگر نداشته و ندارند بلکه اشهد بالله که طالب ریاست های دنیوی هم نیستند و خداوند هم بر همین دعوی ایشان را تسدید و تایید فرموده و ابدا اظهار بطلانی از هیچ جهت نشده است نهایت تو خود را خوشحال کرده که این مرد رادع ایشان بوده است دیگران هم همین خیالات را کردند و بجائی نرسید باری چون این مرد جسارت کرده بود مختصری جواب نوشتیم.

استدلال به حدیث دینهم دینارهم، قبلتهم نساؤهم

اشاره

بعد باز تتمه از تسدید خداوند خاتم انبیا (ص) را نوشته است تا آنکه گفته است آنچه حاصلش این است که مدتها گذشت تا اینکه وحدت به کثرت مبدل شد و احکام [صفحه ۱۷۷] اسلام فراموش گشت و دینهم دینارهم و قبلتهم نساؤهم المهم اهوؤهم ما بقی من الاسلام الا اسم و من القرآن الا رسم مساجد و مصاحف را بذهب و جواهر زینت نموده اند و همین هم از

علايم ظهور است و اکثري اقلا هر يوم يک جزو قرآن تلاوت مي نمايند و احدي متذکر معنی آن نيست و در مدينه که پنجاه درس فقه و اصول است يک درس قران و تفسير نيست و اگر هم باشد همه بحث و مذاکره در اين است که کسی معانی آیات قرآن را نمی داند نعوذ بالله اگر مايه و مشعر و ادراک فهم آیات در خلق نبود چرا نازل فرمود و به چه جهت حجت است مصدق و مکذب صادق و کاذب صدق و کذب و اشتقاق هر یکی را هر عامی می داند و کذلک کافر و مؤمن مشرک و موحد ظاهر است نار و جحيم و عذاب اليم و عذاب مهين و خالدین فيها و جنت و ثواب و حور و قصور و انهار و نعيم نزد کل معلوم و واضح است و کذلک آیات که آنچه به وحی الهی نازل و در اين کتاب مستطاب ثبت شده آیات است مصدق به آیات را بشارت جنت فرموده و مکذب و کافر به آیات را وعيد عذاب نموده و اينکه مفسر به رای را می فرمايد فليتبتؤ مقعده من النار بيان حقيقه آنها است يعنی حقيقت جنت و نار و حور و قصور و انهار چه که قبل يوم تاويل مخفی و مصون از عرفان و ادراک عباد است و يوم تاويل يوم رجوع و اياب است که مصاديق ظاهر و مشهود است و علاوه حجيت کتاب و آیات مجمع عليه است و کذلک معرض و معترض آیات و کتاب از اهل نار است ضروری و بدیهی جمیع ملل و مذاهب است باری صدق رسول الله روح

العالمین فداه الاسلام ظهر غریبا و سيعود علی ما کان غریبا و فی الحقیقه میزان همین است.

جواب

در گفتگوی با این مرد حیرانم اگر جواب هر مطلبی را به اندازه لزوم تفصیل بدهم سخن بطول می انجامد و اگر مختصر کنیم جواب از بسیاری کلمات او مبهم می ماند و هر چه می گوید باطل است ولو کلمه حقی بگوید بر غیر آن مرادی است که خداوند و پیغمبر (ص) فرموده اند باری و این کلمات که نقل کردیم چون جواب بعضی از آنها پیش ذکر شده مختصرا می گوئیم اما آنکه گفته علم تفسیر قرآن را تحصیل نمی کنند می گوئیم اگر چه همان فقه و اصولی هم که تحصیل می کنند اگر از آن راه که آل محمد (ع) فرموده اند باشد یک شعبه از علومی است که مندرج در قرآن است زیرا که در اخبار مکرر فرموده اند که علم ما همه مستنبط از قرآن است و در مسائل شرعیه که شان فقها است غالبا به آیات قرآن استدلال فرموده اند بلکه در تصحیح اخبار دستورالعمل داده اند که هر حدیثی که با قرآن موافق است صحیح است و هر چه مخالف است صحیح نیست و چند نفر از اصحاب ما مثل اردبیلی مرحوم و غیر او آیاتی که متعلق به احکام فقهیه است جمع نموده و تفسیر آن را نوشته اند پس در حقیقت اصل فقه و اصول یک شعبه از علم قرآن است و کسانی در صدند که از آن راه که آل محمد (ع) فرموده اند سلوک کنند تحصیل آن را می کنند و اما اینکه گفته متروک بودن این علم و عمل نکردن به قرآن از علایم ظهور است راست گفته اما

ملفت نشده است که علامت درجائی استعمال می شود که امری مخفی باشد و چیز دیگر علامت او بشود و امری که خودش با صفات خاصه خودش آشکار شده دیگر محتاج [صفحه ۱۷۸] به علامت دیگر نیست و شاهد این که در بادی نظر بنظر رسید این است که صعصعه بن صومان به حضرت امیر (ع) عرض کرد که چه زمان دجال خروج می کند و آن حضرت از باب اینکه توقیت نمی فرمود در اخبار فرموده اند که هر کس توقیت کند مترس از اینکه او را تکذیب بکنی و کتاب خدا هم شاهد این مطلب است و بعد ذکر آن انشاء الله خواهد شد در جواب صعصعه فرمود مسؤل به این مسئله اعلم نیست از سائل بعد فرمود و لکن از برای وقت خروج او علاماتی است و همچنین شواهد این مطلب بسیار است پس علامت درجائی گفته می شود که امری مخفی باشد و این علامتها که در اخبار فرموده اند مال پیش از ظهور امام علیه السلام است و شما که امروز مدعی ظهورید علامت برای چه می شمیرید و اما بعد از ظهور اندک زمان نمی گذرد که برکت وجود مقدس او مردم صاحب علمها و معرفتها می شوند و اوضاع عالم تمام دیگرگون می شود و این مرد که شما می گوئید آمد و رفت و هیچ تغییری در اوضاع عالم مشاهده نشد بلکه اگر درست ملاحظه کنی از آن زمان که آمده تا حال از این قبیل علامتها از معاصی و جهل و بی دینی و غیر اینها هر چه زیاد شده که کم نشده است پس چه فایده بر وجود این شخص مترتب شد مگر تشدید و

تغلیظ همین امور و اما آنچه گفته که ظاهر قرآن را هر عامی می داند چه محکم فرموده است معصوم (ص) که ان مما اعان الله به علی الکذابین النسیان اول گفتی علم تفسیر قرآن را تحصیل نمی کنند و حال می گوئی علم ظاهر قرآن را همه کس دارد و تاویل آن را هم که می گوئی پیش از ظهور مصون و مخفی است پس چیزی را که می دانند تحصیل حاصل برای چه و چیزی هم که بسته به ظهور است منتظر ظهورند نهایت تو دلت می خواهد بی دلیل و برهان از تو بپذیرند و نمی پذیرند و عجب است والله که عوام عرب عبارت کتاب لغت یا نحو و صرف که متعلق به همین کیفیت سخن گفتن است فقط محتاج به زحمتهای در تحصیل آن هستند و چه بسیار که آخر هم صاحب علم نمی شوند و قرآنی که خداوند می فرماید فاعلموا انما انزل بعلم الله اینقدر سهل و آسان شمرده که هر عامی می فهمد کسانی که در عربستان تحصیل می کنند افتخار می کنند که از عهده معنی کردن شرح لمعه و شرح کبیر بلکه مغنی و مطول برآیند و قرآن اینقدر سهل شده که هر عامی می فهمد ای مرد قدری در اخبار ملاحظه کن بین آل محمد (ص) در مسائل لا تعد و لا تحصی برای عرب که قرآن به زبان خودشان نازل شده بود و بسیاری آن را می خواندند بلکه بسیاری از ایشان بسا تمام آن را حفظ داشتند بنا می گذاشتند از هر قرآن برای آنها دلیل و برهان بر مطلبی اقامه می فرمودند و وجه دلالت را به آنها می فهمانیدند و مستمع آخر می گفت که پنجاه سال قرآن را

خوانده بودم و گویا اصلش این آیات را نشنیده و نخوانده بودم اگر به این آسانی بود عرب چه طور به این درجه جاهل به آن می شدند نمی گویم که هیچ از ظاهر قرآن بهره ندارند کلمه پس از کلمه و آیه بعد از آیه می فهمند مثل هر عامی عرب که عبارت شرح لمعه را برای او بخوانند کلمه بعد از کلمه می فهمد اما طوری که بتواند [صفحه ۱۷۹] یک صفحه آن را بخواند و حقیقت مطلب او را بر آورد نه والله که نمی تواند و اما اینکه گفته اند اگر نمی فهمند چه طور بر ایشان حجت است چه دخل به این مطالب دارد وحی خدا هم حجت است اما تا رسول در میان نباشد تو از وحی خدا هیچ خبردار نمی شوی هم چنین کتاب حجت است اما تا رسول و اوصیاء او تفسیر آن را به ما نفهمانند نمی توانیم عمل به مقتضای آن کنیم این است که عرض کردند به ایشان که اولاً یکفیهم القرآن قال بلی لو وجدوا له مفسراً و این دعوی بی جا را هم می کنند محض اینکه اگر تفسیری نمودند و گفتیم شاهد آن از اخبار اهل بیت چیست بگویند که قرآن حجت است و البته خود ما می فهمیم ولی مسلمانان امید است که گول الامن کتاب مبارک کافی در حقیقه حجتی است از خداوند در میانه خلق و مسایل شرعیه هم دخلی به بواطن و اسرار ندارد تو را به خدا تا شخص فقیه جامع الشرائط نشود از کتاب کافی می تواند تکلیف خود و سایر را معین کند و اما اینکه گفته تاویل کتاب و حقایق آن را کسی نمی داند و

ظهور آنها بسته به ظهور امام (ع) است بلی البته آن علمی که آن روز به روز می کند هیچ وقت بروز نکرده و کاملین علما هم از ترشحات فیوضات آل محمد (ع) قبل از ظهور چیزها ملتفت می شوند ولی توثبث العرش ثم انقش و سابق بر این حدیثی مفصل نقل کردیم از بحار که مراد از اینکه یوم تاویل یوم ظهور است این است که اخباری که از ظهور و کیفیات آن در کتاب نازل شده بود همه تنزیل قبل از تاویل بود و هم چنین همه اخبار آینده که در قرآن فرموده است همه تنزیل پیش از تاویل است حتی مثل مغلوب شدن روم و جنگهائی که حضرت امیر (ع) فرمود و آن روز که روم مغلوب شد یا جنگک جمل و صفین و خوارج بر پا شد تاویل آن آیات بروز کرد و هم چنین آیاتی که به ظهور امام (ع) خبر می دهد آن روز که آن حضرت تشریف بیاورد می کند و مقصود این نیست که همه بکلی بر غیر آن وضعی است که بیان شده است بلکه اگر تاویل به این معنی مراد است البته ظاهر هم مراد است مثلاً خداوند می فرماید قل ارايتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن ياتيكم بماء معين در ظاهر که ملاحظه کنی البته اگر آب ما فرو رفت غیر از خدا نیست کسی که آب بما بدهد و باید شاکر نعمت او باشیم و سائل از او حال اگر این را تاویل کردی که اگر عقل از سر شما رفت یا باطن آن را گرفتی که اگر امام شما غایب شد کیست که عقل به شما بدهد

یا امام را ظاهر بکنند صحیح است اما معذکک معنی ظاهر آن هم سر جای خود هست و مراد است باری و بسیاری از آیات هست که از همان حدیث شریف که سابقاً روایت کرده ایم ظاهر می شود که تاویل آنها یعنی مصادیق ظاهره آنها در قیام قائم (ع) بروز بکنند خلاصه مقصود اشاره به اصل مسأله بود و این مرد منظورش این است که بگویند امروز یوم ظهور است و وقت تاویل کتاب و تاویل هم که بر خلاف وضع ظاهر است پس هر چه من از تفاسیر کتاب می گویم ولو هیچ دلیلی در دست نداشته باشم بپذیرید و حال اینکه به این آسانی نیست تو اول ظهور امام را ثابت بکن آن وقت از تاویل کتاب بگو و ظاهرش را هم باز [صفحه ۱۸۰] درست کن زیرا که هر چه از ظاهر متفرع بر باطن است و خلاصه این است که هر دو مستلزم یکدیگرند و ظاهر راه معرفت باطن است و امام (ع) فرمود قد علم اولوا الالباب ان الاستدلال علی ما هنالك لا يعلم الا بما هاهنا و اخبار به این معنی متعدد است باری و اما آنچه از غربت اسلام گفته آن هم راست است همین بس در غربت اسلام که امثال شما پیدا شده اید و اینجوره رخنه ها در اسلام می کند و احدی غیر از مشایخ ما نصرت اسلام را نمی کند و ایشانند که بر اهل عالم ظاهر کرده اند بطلان شما را ولو اینکه معذکک فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلاله اما آن روز که امام (ع) تشریف می آورد بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بارد گر روزگار چون

شکر آید اسلام از غربت بیرون می آید و به عزت و شوکت اصلی خود می رسد و بعد از این انشاء الله شرح این مطالب به تفصیل می آید حاجت بیسط دادن اینجا نیست.

استدلال به قرآن برای حقانیت باب

اشاره

گفته است و در اخبار و آثار به اختلاف عبارات و بیانات بسیار است که قرآن به هیئت انسان در قیمة ظاهر می شود و مؤمنین خود را شفاعت می نماید و کذلک آتشی افروخته می شود و امر می شود ناس داخل آن آتش شوند هر که داخل از امتحان خالص بیرون آمده فضررب بینهم بسور له باب و باطنه فيه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب و مؤمن ممتحن بالاجماع اصحاب قائم است مجملا قرآن به هیئت انسان باید ظاهر شود چه که او است قرآن ناطق و از لسان مبارکش آیات الهی ظاهر شود هر نفسی که بید خضوع و خشوع و تسلیم و رضا گرفت و در نهایت تعظیم بوسید و بسر گذاشت و شکر الهی نمود و عرض کرد امت بالله و آیاته قد صدقنا الله و رسوله او مسلم حقیقی و مؤمن واقعی است و با میزان مطابق شده و از محک صاف و خالص بیرون آمده و نعوذ بالله هر نفسی که توقف کرد و یا اعراض نمود و اعتراض کرد و احتمال داد که ممکن است نفسی کلماتی را به خدا نسبت دهد و از خدا نباشد همین احتمال و توقف و شبهه و انکار و اعراض و اعتراضی است که بر نقطه فرقان و فرقان نموده بل اظهوروا علی و اقوی چه که مسلمین هزار و سیصد و ده سال است آیات را میزان و محک الهی

دانسته اند و راه نجات اعتقاد کرده اند و مکذبین آیات را لعن می کنند و اهل جحیم و عذاب می دانند.

جواب

اما آنچه گفته که قرآن در قیمت به هیئت انسان جلوه می کند راست است ولی فایده به شما نمی کند و جواب آن را مفصلاً می گوئیم و اما آنچه گفته که آتشی افروخته شود و امر می شود ناس داخل آن شوند راست و در غیر آن هم بافته این آتش نار فلق است که به جهت امتحان اطفال و مستضعفین افروخته می شود چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند و یک حدیث را نقل می کنم در کتاب المبین از حضرت باقر (ع) نقل فرموده است که فرمود هر گاه روز قیامت شود خداوند احتجاج می فرماید بر پنج نوع از خلق بر طفل و آن کسی که میانه دو نبی بمیرد و آن کسی که درک بکند نبی را و نبوت او را نکند و ابله و مجنونی که تعقل نمی کند و کر و گنگ پس هر یک از ایشان [صفحه ۱۸۱] احتجاج می کند بر خدای عزوجل فرمود پس می فرستد خداوند به سوی ایشان رسولی پس مشتمل می کند از برای ایشان آتشی را پس می گوید به ایشان که پرورنده شما امر می کند که بجهدید در این آتش پس هر کس جست در آن بر او برد و سلام می شود و هر کس عصیان کرد سبقت بسوی نار می گیرد تمام شد حدیث شریف و مراد از مردن بین نبیین مردن در زمان فتره است چنانکه در حدیث دیگر بفره بین نبیین تعبیر آورده اند و مقصود از آن کسی است که دعوت نبی سابقهم به او نرسیده باشد بواسطه فتوری که

در دین حاصل می شود از مکر شیطان خلاصه و این آتش را آتش فلق هم می گویند بجهت اینکه در حدیثی می فرماید که این آتش را از چاهی در جهنم که آن را فلق می گویند می آورند پس موافق اخبار آل محمد علیهم السلام دانستی که این آتش را برای اطفال و مستضعفین که در دنیا تمیز کفر و ایمان را نداده اند می افزایند و اما محض الایمان و محض الکفر که در دنیا از امتحان بیرون آمده اند و خالص شده اند در ایمان یا کفر آنها محتاج به این امتحان نیستند پس اینکه گفتی امر می شود ناس داخل آن شوند و حال اینکه ناس شامل همه کس هست خطاگفتی و آیات و اخبار بسیار شاهد این مطلب است ولی حاجت به تفصیل نیست و اما آیه شریفه فضررب بینهم بسور تا آخر هم که در این مقام خوانده ای آن هم بی جاست و این از لوازم همین ادعای خامی است که می کنید که تفسیر قرآن را می دانید و نمی دانم که شما اعلمید یا پیغمبر و ائمه (ص) که قرآن در خانه ایشان نازل شده خلاصه در چند حدیث فرموده اند چنانکه در برهان مذکور است که خداوند در قیمة نور را بر خلائق قسمت می فرماید و سهم منافقین در انگشت ابهام پای چپ ایشان واقع می شود طوری که راه می روند و نور را لگد می کنند پس منافق به مؤمن می گوید که بایست در جای خود تا از نور تو اقتباس کنم پس گفته می شود به او که برگرد عقب خودت و التماس نور کن جائی که نور قسمت شده همینکه بر می گردد سوری در میانه زده می شود که از برای

آن دری است که باطن آن رحمت خداست و مؤمنین منعمند به آن و ظاهر آن عذاب خداست یعنی جائی که منافقین واقعند پس منافقین فریاد می کنند از وراء سور که آیا ما با شما نبودیم جواب می دهد بلی و لکن شما خود را مفتون کردید تا آخر آنچه در اخبار فرموده اند و در بعضی اخبار فرموده اند که مراد از سور پیغمبر است و باب علی بن ابی طالب علیه السلام است پس ملاحظه کن آیه شریفه هیچ ربطی و مناسبتی با این مقام ندارد این منافقین همه از ماحضین هستند و خبث طینت ایشان در دنیا ظاهر شده و محتاج به نار فلق نیستند و چه ربط دارد امر این سور با نار فلق و این عذابی که در ظاهر این باب است اگر کسی العیاذ بالله داخل آن شد خیر او نیست بلکه شر او است و دخول نار فلق برای مستضعفین خیر است و اگر بگوئی آیات قرآن هر آیه اش معانی بسیار دارد بلکه همه مطالب در او هست می گویم راست است ولی این دخلی به مقام استشهاد و احتجاج ندارد پس بنابراین در استدلال بر این فقره آیها لکری بخوان یا سوره توحید یا سوره قدر و شبهه نیست که کسی که ادنی مسکه [صفحه ۱۸۲] داشته باشد این قسم استدلال نمی کند خلاصه و اما اینکه در اصل مطلب اشاره به باطن می کند که مراد از نار امام است مثلاً یا ولایت او است ما انکار اصل مطلب را نداریم و در قرآن در بعضی مقامات خداوند امام را به اسم نار خوانده ولی حرف در این است که به محض خواندن آیه

در هر موقعی مطلب ثابت نمی شود امامت اگر معلوم شد بعد هر چه از گفته او است صحیح است و اما یاوه گوئی اطفال هم یاوه بسیار می گویند و مثمر ثمری نیست و اما آنچه اول و آخر در باب قرآن گفته که در قیامت بهیئت انسان جلوه می کند آن هم اصل حرف صحیح است اینکه او بیجا گفته باشد زیرا که از تو سؤال می کنم که مراد از اینکه قرآن به هیئت انسان بروز می کند این است که به همین صورتی که عامه مردم آن را صورت انسانی می گویند باید جلوه بکند که امتیازی ما بین جلوه قرآن با عامه خلق نوعا نباید باشد یا باید باشد اگر می گوئی نباید باشد که این حرفی است از روی کمال بیخردی پس بنا بر این همه خلق می توانند ادعا بکنند که مائیم کلام الله ناطق و از همه باید پذیرفت زیرا که امتیازی که دو صورت نیست و یکی از آنها اولی به پذیرفتن این حرف از او از دیگری نیست پس باید از هر که مدعی شد بپذیریم اینکه سخنی است که هیچ عاقل نمی گوید و اگر بگوئی که غیر از آنکه واقعا قرآن ناطق است احدی این ادعا را نمی تواند بکند می گوئیم شبهه نیست که در برابر هر داعی بحقی داعی به باطلی هست و خود تو هم اقرار داری و مسلم داعی به باطل دعوتی که به سبب همان دعوتی و مردم از او اعراض کنند نمی کند زیرا که اگر چنین کند کسی اقبال به او نمی کند مثلا ممکن نیست که داعی به باطل مقابل داعی به حق بایستد و بگوید همان طور

که تو دعوت به خدا می کنی من عوت به شیطان می کنم و همان طور که تو خلق را هدایت می کنی من اضلال می کنم و همانطور که تو کتاب الله ناطق هستی من صحیفه میشومه شیطان ابکم هستم و بدیهی است که اگر چنین گفت احدی اقبال به او نمی کند پس لا محاله دعوتی می کند که شبیه به حق باشد و در حدیث شریف فرمودند انما سمیت الشبهه شبهه لانها تشبه الحق پس البته خواهد گفت تو داعی الی الله و هادی خلق و کتاب الله ناطق نیستی و منم همه اینها نهایت بر خداست که بطلان او را برساند و در این مسئله الحمدلله شبهه نیست هر چند که اس اساس بدعتهای این بدبختان همین است که ادعای باطل نمی شود با اینکه خودشان هنگام غفلت اقرار می کنند که ممکن است و خداوند به همین حجت خود را بر آنها تمام کرده و تصریح بهر دوی این مطلب سابق بر این نموده است و در این عبادت هم به همان شق باطلش تصریح کرده چنانکه دیدی باری پس از حکمت پروردگار و عدل او نیست که داعی به حق و باطل مثل هم باشند ولو در خود دعوی شبیه به یکدیگر باشند و به وجه دیگر می گوئیم که اگر نباشد قرآن در بدن انسان جلوه کند البته حقیقت قرآن به منزله روح می شود از برای بدن انسانی چنانکه خداوند فرموده و اوحینا الیک روحا من امرنا [صفحه ۱۸۳] ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و شبهه نیست که بدن با روح باید مناسبت داشته باشد تا حکایت آن را بکند و اگر مناسبت

نداشته باشد ابتدا حکایت نمی کند چنانکه علانیه می بینی که در ارحام زنان بلکه در معده و امعاء ایشان ابدان حیوانیه بسیار متولد می شود اما هیچ یک حکایت روح انسانی نمی کند مگر آن بدن تمام کامل که به شکل انسان ساخته شود با اینکه محلی است که خمیرمایه روح انسانی موجود است معذکک چون این بدنهای ناقصه قابل حکایت آن نیست روح انسان در آنها جلوه نمی کند و همچنین است امر در تمام این ملک پس آن بدنی که حکایت روح قرآن را باید بکند البته بدنی باید باشد که اعدل جمیع ابدان باشد تا همه کمالات قرآن را بتواند ابراز دهد نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود پس آن کتاب مبینی که خداوند در فضل او می فرماید فاعلموا انما انزل بعلم الله و می فرماید و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و می فرماید و من غائبه فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین و می فرماید و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و می فرماید لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و می فرماید و لو ان قرانا سیرت به الجبال و قطعت به الأرض او کلم به الموتی بل الله الامر جمیعا و هکذا امثال این آیات که در فضل خود قرآن نازل شده و اخباری که از آل محمد (ص) در این باب رسیده است آیا چنین روح مبارکی که از امر خدا نازل شده است و امر خدا به آن منوال است که فرمود انما امره اذا اراد شیئا

ان يقول له کن فیکون هر گاه نباشد که این روح در بدنی جلوه گر بشود در بدنی که حکایت از این صفات می کند ظاهر می شود یا هر بدن که می خواهد باشد مانع از ظهور او نیست بی شبهه بدنی می خواهد که حکایت این کمالات را بتواند بکند و الا ترجیح بلا رجحان لازم آید و تو ملاحظه کن همان حدیث شریف را که در کیفیت آمدن قرآن به قیمت وارد شده است شاهد سخن ما را می یابی که می فرماید به صورت مردی جلوه می کند و آنقدر صاحب جمال و نور هست که بر صف انبیاء و مرسلین و شهداء و صالحین و ملائکه مقربین همه می گذرد و هیچ یک او را به واسطه ی نور و جمال و عظمت نمی شناسند و همه اینها به واسطه کمالاتی است که در او بروز کرده و به این سبب جلوه قرآن شده است حال این فضل را که شما برای این مرد اثبات می کنید فضایل قرآن را در او نشان بدهید تا از شما بپذیرند از علوم گذشته و آینده خبر بدهید از غائبات آسمان و زمین اطلاع بدهید شفاء و رحمت او را نشان بدهید اگر مخصوص مؤمنین است و مصدقین خود را مؤمن می دانید کوران و کران و مرضای خود را شفا بدهید همه هم صلاح نیست یکی دو تا ده تا همین قدر که سررشته دست بیاید یک کوه بسیار کوچک را سیر بدهید یا زمینی را بی اسباب ظاهری بشکافید یا با مردگان سخن بگوئید و جواب بشنوانید تا ما ببینیم که روح قرآن آنجا جلوه کرده یا نه و الا ادعای بیجا نمودن بلکه مخالف

نص قرآن که در چندین آیه فرموده است احدی مثل آن را نمی آورد شما این ادعا را صریحا [صفحه ۱۸۴] بکنید که بهتر از آن را آورده اید و بر خلاف حکم قرآن حکم کنید و هیچ صفت از صفات شما هم به صفات قرآن که ما دانسته ایم نماند به اقرار خودتان بلکه اقادیر خود را با دلیل و برهان هم به خیال خود ثابت می کنید ولو اینکه همه موهومات باشد با وجود اینها از ما تصدیق می خواهید که به محض اینکه تو گفتی این شخص کلام الله ناطق است دست بر سینه زنان بگوئیم بلی بلی سمعنا و اطعنا انشدهک بالله بین غیر از اینکه گفتم تکلیفی بما داری یا نه نه این است که می گوئی معجزات همه دروغ است مگر آیات کتابیه علم ما کان و ما یکون هم نداشته اند غیب هم نمی دانستند در شخص ظاهری ایشان هم شرطی نیست از هر جا باشد و هر طور باشد حتی نعوذ بالله من غضب الله و استغفر الله اگر احقاق حق و ابطال باطل منظور نبود تفوه به این کلمات جایز نبود از بعضی ثقات شنیده ام که حضرات می گویند که حرام زاده بودن مانع از رسیدن به این مقامات نیست آن وقت نسبت به مریم بنت عمران قذف می کنند و صریحا رد بر خداوند می نمایند آنجا که می فرماید ابنه عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا و صدقت بکلمات ربها و کتب و کانت من القانتین و در آیه دیگر نظیر آن و جعلناها و ابنها آیه للعالمین اما این بدبختان حیا نمی کنند و شهادت خدا را رد می کنند خلاصه همین طور کسی

را می خواهند بیاورند با آن عنق منکسره ادعا کند که کتاب الله ناطق است و ما تصدیق کنیم عصمنا الله من الزلل و امننا من الفتن بحق محمد و آله الطیبین (ص) و به همین ظاهر سخن می گوئیم که اگر این قرآن است قرآن با آن فصاحت و بلاغت چرا به این عجمه و رکاکت و استهجان حرف می زند و با آن صحت و استقامت و موافقت با عربیت بیچاره چه حکایت شده که در همه ی این صفات بر عکس شده خلاصه سخن بطول می انجامد و الا تفصیل مجلس شاه شهید را در زمان ولیعهدی و نظام العلماء و آخوند ملا محمد ممقانی و جماعت دیگر که او را حاضر کرده بودند و صحبت داشته بودند می نوشتم که بینی که نسبت کلمات او را به قرآن سهل است که والله به کتاب رموز حمزه نمی توان داد و قابل ذکر نیست یک کلمه بشنو آخوند ملا محمد پرسید از او که پیغمبر خمس قرار داده اند شما چرا ثلث قرار دادید جواب داد ثلث هم نصف خمس است دیگر تو خودت فکر بکن و جهات این جواب را ملاحظه کن فصل گفته است باری باید به تمام ذلت و انکسار و عجز و افتقار آیات را تصدیق نمائیم و امر صاحب آیات را اذعان کنیم و آنچه را از غوامض مسائل الهیه و اصول احکام ربانیه را که مخالف با ظهور و طلوع او دانستیم نسبت عدم علم و ادراک و عدم احاطه را به خود دهیم و از آن منبع علم الهی التماس نمائیم تا کشف فرماید و به جود و فضلش بیان نماید و حال

آنکه جمیع علامات و دلالتی که ذکر شده و در کتب ثبت گشته کل ظاهر شده و باهر آمده و دیده و دانسته فهمیده اند و باسی نیست انکار نفوسی که نرفته اند و نزدیک نشده اند و بیانشان را نشنیده اند و دلایل و برهان آنها را ندیده اند جواب در حقیقت خوش مذهبی است و خیلی سهل و آسان است اما بر طبیعی که طالب دینی است ولی کسانی که عادت به تدین [صفحه ۱۸۵] کرده اند بسی بر ایشان دشوار است که از این راه بروند زیرا که به کلی بر خلاف قواعد متدینین است چنانکه پیش دانسته زیرا که از قواعد کلیه معرفت انبیاء اولیاء هر چه در دست هست همه را به تضعیف و تکذیب باید کنار گذارد مگر یک فقره آیات کتابیه را آنها را هم به هیچ قاعده از قواعد پیش نباید سنجید بلکه بصرف ادعای اینکه اینها آیات منزله من عندالله است باید قبول کرد و باید از شرایع و احکام سابقه خاصه از قواعد اسلام که منطبق بر این ظهور نیست باید از خود آنها پرسید وجه انطباق را فهمید و برهان دیگر لازم ندارد علایم هم که می گوید بروز کرده شرح هر یکی را بعد می کند که بروز هر یک برخلاف وضع ظاهر است در حقیقت عجب دین شریفی است ای مرد از خدا بترس همین طور بی پرده بگو میل کرده ایم سلطنت و ریاست داشته باشیم والله اگر شمشیر بکشید و همه ملک را مسخر خود کنید و غرضی سوای همین سلطنت نداشته باشید عقوبت آن کمتر است تا آن که به اسم تدین یک نفر را تابع خود کنید

حیف عاقل است که اینطور زحمت بکشد و خود را بخصوص افسار کند و بدهد دست یک جاهل نادان که به هر مهلکه می خواهد بیاندازد باری چون بیان همه ی این مطالب شده و می شود حاجت به شرح و بسط دیگر ندارد.

قدر و قیمت وجود علی محمد باب را نمی دانیم

اشاره

گفته است بلی اتحاد مظاهر قدسیه و مطالع احدیه را ندانسته ایم و این وجود مبارک را که ظاهر شد چون معروف و موصوف بود غیر آن نفس مبارکه می دانیم یعنی این سدره مبارکه را غیر آن سدره احمدیه محمودیه قدسیه رحمانیه می دانیم چنانکه امم سلف هم چون معروف و موصوف بود غیر موعود خود دانستند و از این جهت بسیار تعجب می نمائیم بلکه محال و ممتنع بوده که آیات الهیه که بر قلب مبارک آن سدره احدیه به مصداق نزل به الروح الامین علی قلبک و انه نزل علی قلبک باذن الله نازل شد بر غیر آن سدره مبارکه نازل شود چنانچه امم سلف به همین افکار باطل از جمیع فیوضات قدسیه و رحمتهای منزله الهیه محروم مانده اند و حال آنکه می فرماید لا نفرق بین احد من رسله و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر و ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده کنت نبیا و ادم بین الماء والطين اولنا محمد آخرنا محمد اوسطنا محمد کلنا محمد انا آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اما النبیون فانا و همین نزول آیات بر قلب و لسان مبارکش اعظم شاهد و اکبر دلیل و اقوی را علی حجت و معجزه است که این همان شجره حقیقه محمدیه است که لا نبی بعدی فرموده در آن زمان به آن اسم مبارک

کشف نقاب فرمود و در این ظهور به این اسم اعظم خرق حجاب نمود و چون آفتاب چهره نمود بدون دخول و خروج و حلول و تکرار تجلی و تعدد قدماء چه که با این که یک شمس بیش نیست هر فصل و یومی از افقی طالع و به جلوه و فضلی مشرق است و هر یک به اسمی ظاهر و به وصفی معروف و به انواری از هر از قبل ظاهر و کتاب بعد مهیمن و محیط بر کتاب قبل بوده تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض خلق الله الاشياء بالمشیه والمشیه بنفسها هو الاول والاخر والظاهر والباطن.

جواب

خدا نکند که مطالب علمیه دست عوام و جهال بیافتد و دخل و تصرف در معقولات [صفحه ۱۸۶] بکنند که چنان همه آنها را ضایع و فاسد می کنند که کسی که اندک ربط از آنها داشته باشد هوش از سرش بیرون می رود که اینها چه مزخرفات است که به هم بافته اند و چه قدر جاهلند عوام کالأنعام که دیگر گول اینها را می خورند و ما اولاد در مفردات بیانات او سخن می گوئیم انشاء الله و لا حول و لا قوه الا بالله و بعد در اصل مطلب اما اینکه گفته این شخص چون معروف و موصوف بود غیر آن نفس مبارکه می دانیم می گوئیم چاره ما مسلمانان چیست وقتی که پیغمبر و ائمه (ص) نص می فرمایند که غائب منتظر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و تو می دانی که این شخص میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی است به چه دلیل ما می گوئیم که این همان موعودی است که ایشان فرموده اند در

صورتی که این امری است که به نصوص سابقین ما باید به آن بگیریم و بزعم تو آن زمان ذری بوده که عهد این ظهور از ما گرفته شده آیا بر خلاف آنچه معهود ما است از ما خواسته اند پس این در حقیقت ظلمی است که بالاتر از این نمی شود و اگر موافقت نصوص سابقین لازم نیست با اینکه خود شما دایم در صدد هستید که متشابهی را دست بیاورید که آن را نص بر این شخص قرار بدهید و الحمدلله دست نیاورده اید پس بنا بر عدم لزوم نص خود این شخص باید آیاتی و خوارق عاداتی علاوه بر علم و عمل و صفات لازمه نبوت داشته باشد تا تصدیق شود به ادله که سابق گذشته و شما الحمدلله از همه ی اینها عاری هستید و حال اینکه چاره از متابعت نصوص ندارید پس می گویم که در بحار روایت کرده است از موسی بن جعفر (ع) که فرمود نمی باشد قائم مگر امام پسر امام و وصی پسر وصی و از حضرت صادق (ع) نقل کرده است که فرمود هر گاه سه اسم پشت سر هم افتاد که محمد و علی و حسن باشد چهارمی آنها قائم است و هم از آن حضرت که فرمود قائم پسر شش است و مراد پسر امام ششمی است که از حضرت صادق (ع) تا امام حسن عسکری (ع) شش امام می شود و حجت پسر امام حسن است و از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده است که فرمود خلف صالح از فرزندان ابی محمد حسن بن علی است و او است صاحب الزمان و اوست مهدی و اخبار داله بر این مطلب

بسیار است و مسئله الحمد لله واضح و حاجت به تفصیل ندارد بعد هم باز به مناسبت بیان بعضی را انشاء الله ذکر می کنیم پس چاره ما چه چیز است جز انکار کردن دعوی میرزا علی محمد خاصه که هیچ علامتی از امامت در او نبوده باز اگر نصی بطور صراحت بر فرض محال منطبق بر او شده بود چاره از تسلیم نداشتیم ولی آن هم نیست و اینکه گفتیم بر فرض محال از این باب است که محال است نص امامت از معصوم بر کسی راست آید مگر اینکه یقینا دارای صفات امامت هست و این مرد نه صفاتش صفات امامت است و نه نصی بر او صادق آمده خلاصه و اما اینکه گفته چنانچه امم سلف همچون معروف و موصوف بود غیر موعود خود دانستند نمی دانم معنی این حرف چه چیز است مگر انبیاء سابق به آنها وعده داده بودند که شخصی غیر معروف و غیر موصوف نبی می شود و شاید منظورش این بوده که چون بر خلاف اوصافی که آنها دست داشتند بود قبول نکردند [صفحه ۱۸۷] و این را هم که پیش از این دانستی که خطاست و آنچه از اخبار صحیحه انبیاء داشتند همه با اوصاف پیغمبر (ص) مطابق بوده است و اما آنچه خود جعل کرده بودند بر خلاف صفة نبی اگر چه به عوام خود بروز نمی دادند که اینها مجعول است ولی خود علما می دانستند که دروغ می گویند و خداوند از حال ایشان خبر داده که ویل للذین یکتبون الكتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله تا آخر پس چه شباهت دارد حال ما به ایشان آیا زعم تو

این است که معاصرین این مرد مثلاً- اینها جعل کرده اند و این نصوص از معصومین نیست که کتب مجلسی چه بسیار و همچنین همه مجلدات عوالم بختانند و مرحوم الامن موجود است بلکه اصولی که این کتب را از روی آنها جمع کرده اند از دویت سال و سیصد سال بلکه متجاوز پیش از اینها موجود است و در نزد علما و غیر ایشان هست ملاحظه کنید که همین اخبار بعینها در آنها هست یا نیست پس بدون شبهه اینها از جعل معاصرین نیست که آنها را تشبیه به یهود می کند بلکه اشهد بالله جعل یهودیان به شما رسیده که اخبار دروغ جعل می کنید طوری که مطابقه با اوصاف این مرد داشته باشد و در کتب خود می نویسید و اگر چهار حدیث صحیح هم در میانه می نویسند محض این است که امر دروغها را مشتبه کنید چنانکه بیان این مطلب به تفصیل انشاء الله خواهد آمد و اما آیات و اخباری که بر اصل مطلب خود شاهد آورده است از جمله آیه مبارکه لا نفرق بین احد من رسله است و گمان فاسد او این است که این آیه دلالت دارد بر اتحاد شجره رسل و حال اینکه ابداء دخل به این مطلب ندارد و همین است لازمه اینکه مدعی علم کتاب بکذب بشوند تو از اول تا آخر آیه را ملاحظه کن بین چه دخل به این مطلب دارد خداوند می فرماید امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون كل امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر یعنی

ایمان آورد رسول به آنچه نازل شد به سوی او از پرورنده اش و مؤمنون همه ایمان آوردند به خدا و ملائکه او و کتب او و رسل او جدا نمی کنیم بین احدی از رسل او یعنی دو ایمان و تصدیق و به همه ایمان داریم و گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم و از تو سؤال می کنیم غفران تو را ای پرورنده ما و به سوی تو است بازگشت و در برهان روایت کرده است از موسی بن جعفر از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیه السلام که اصل نزول آیه آن وقتی است که در معراج خداوند به پیغمبر (ص) وحی فرمود آیه که در سوره ی بقره است *ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله* تا آخر و این آیه بیشتر بر همه انبیاء نازل شده بود و بر امم خود عرضه فرموده بودند و آنها ابا کرده بودند از قبول آن به جهت ثقل آن و پیغمبر (ص) قبول نمود آیه را و عرضه بر امت هم فرمود و آنها قبول کردند تا اینکه می فرماید که خداوند تکرار فرمود آیه را بر پیغمبر بعد فرمود *و امن الرسول بما انزل الیه من ربه پس پیغمبر (ع) از جانب خود و از جانب امت جواب فرمود و عرض کرد والمؤمنون کل امن بالله* تا آخر حدیث شریف و غرض این است که مراد از تفریق [صفحه ۱۸۸] نکردن یعنی در ایمان و تصدیق و آن دخل بجدائی ذوات ایشان ندارد چنانچه در آیه دیگر خداوند می فرماید *قولوا امنا بالله و ما انزل الینا*

و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی النبیون من ربهم لا- نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون و نظیر همین آیه به اختلاف یسیر در سوره آل عمران باز هست یعنی بگوئید که ایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شده است به سوی ما و آنچه نازل شده است به سوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و آنچه آورده شدند پیغمبران از جانب پرورنده خودشان جدا نمی کنیم بین احدی از ایشان و ما اسلام از برای خدا آورده ایم ملاحظه کن که ضمیر منهم راجع به همه آنچه پیش ذکر شده حتی اسباط حتی خود قائلین که الینا می گویند بنا بر معنی ظاهر و شبهه نیست که اسباط همه انبیا نیستند و در برهان است که خدمت حضرت باقر (ع) عرض کردند که فرزندان یعقوب انبیا بودند فرمود نه و لکن اسباط بودند اولاد انبیا و از دنیا مفارقت نکردند مگر سعدهاء توبه کردند و متذکر شدند آنچه کردند و همچنین مخاطبین هم به حسب ظاهر که عامه امت باشند انبیا نیستند و شجره ایشان با شجره انبیا البته یکی نیست و معذکک خداوند می فرماید به مؤمنین که بگوئید جدا نمی کنیم بین احدی از ایشان پس بین که در مقام ایمان خداوند امر فرموده که میانه انبیا و غیر انبیا هم تفریق نکنید و غرض این است که در نزد هر کسی هر چه از حق هست باید تصدیق نمود و فرق نگذاشت حتی ملاحظه کن که خداوند در مقام ایمان امر می فرماید که ایمان به خدا و رسول خدا بلکه کتب

خدا و ملائکه او بیاورید آمنوا بالله و رسوله والكتاب الذی انزل من قبل و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الاخر فقد ضل ضلالا مبینا بلکه در جای دیگر می فرماید یومن لله و یؤمن للمؤمنین پس تفریق میانه خدا و رسل و کتب او و ملائکه و مؤمنین هیچیک در ایمان نباید کرد حال این دلیل این است که شجره معدودات همه یکی است نعوذ بالله من غضب بالله و خدا و خلقش همه از یک شجره هستند بلکه صریحا خداوند منع می فرماید از تفریق میانه او و رسلش آنجا که می فرماید ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سیلا اولئک هم الکافرون حقا تا آخر پس تفریق میان خدا و رسل ممنوع است پس نفوذ بالله همه از یک شجره هستند و ملا حظله کن که کفر بالا-تر از این می شود که اولاً- تاویل کتاب را به رای بکنی آن وقت به معنی که خودش کفری است علی حده باری بلکه می گویم ایمان به معنی تصدیق است و مانع نیست که شخص بگوید ایمان به کفر کافر آوردم یعنی اعتقاد کردم که کافر است و مضمونم این است که در قرآن هم شاهد این هست ولی حالا- عین آیه در نظر نیست و مسلم تفریق میان تصدیق به حقیقت رسل و مؤمنین و بطلان و کفر کافرین نباید کرد و اگر کسی ایمان به رسل بیاورد و اعتقاد به کفر کافرین نکند ایمان او پذیرفته نیست پس لفظ ایمان و

تصدیق در هر دو مقام مستعمل شد پس نعوذ بالله [صفحه ۱۸۹] طینت انبیاء با کفار هم یکی می شود چه قدر نادانند این جماعت و عاری از علم و خجالت نمی کشند و دخل و تصرف هم می کنند هر کس نداند و نداند که نداند بر جهل مرکب ابدالدهر بماند و ما الحمد لله معترف به جهل خود هستیم و تا از معصوم شاهد بر مطلب خود نداشته باشیم نمی گوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله و هر چه شاهد نداشته باشیم ساکت می شویم و از جمله آیات که استدلال بر اتحاد کرده این آیه است و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر و مرادش از این استدلال شاید این باشد که رسل خداوند مقام امر دارند چنانکه فرموده او حینا الیک روحا من امرنا و امر خداوند یکی است پس رسولان یکی هستند و جواب از این مطلب می گوئیم که خداوند این خطاب را به خاتم انبیاء (ص) فرموده و او است واحد و هر واحدی از آحاد حتی انبیاء اولی العزم شریک او در این رتبه نیست چنانکه بعد از این اثبات خواهد شد ان شاء الله و گاه باشد که امر را تعمیم بدهند و بر همه رسولان بلکه بر همه خلق اطلاق بکنند چنانکه در حدیث شریف فرمود لیس الا الله و فعله و نوره و حکما تعبیر از اطلاق همین مطلب آورده اند که لیس الا الله و صفاته و اسمائه و مع ذلك حقیقت امر پروردگار یکی است و خلق بدون شبهه حقایق مختلفه هستند و خطا کرده است آنکه قائل به وحدت موجود شده است و بس است شاهد بر اختلاف

ایشان اختلاف معامله خداوند با ایشان پس یکی را معذب می کند و یکی را منعم و یکی را به درجات عالیه می برد و یکی را به درجات دانیه و یکی را به درجات سافله می فرستد و یکی را به درجات بالاتر و اگر همه از یک طینت بودند و یک مقام داشتند و مع ذلک خداوند اینطور با ایشان معامله می کرد ظلمی عظیم درباره ایشان فرموده بود پس مسلم حقایق آنها مختلفه است با اینکه به یک نظر همه را فعل خدا و نور خدا می شمردند و این از جهت این است که همه قائم به امر اویند و نور او است که احاطه به همه نموده اما هر یک بر حسب قابلیت خود حکایت از او نموده است و اسم خاص هر یک بر همان جهت قابلیت و انیت او که محل اختلاف است گذارده شده اگر چه همان نور هم به حقیقت در همه ی قوایل بروز نمی کند و آن مخصوص است به خاتم انبیاء (ص) و لکن نور او است یا ظل نور او که در سایر خلق بروز می کند به هر حال که وحدت امر پروردگار منافات با اختلاف طینتهای خلقی ندارد و خداوند فرموده و ما منا الا له مقام معلوم و فرموده و لکل درجات مما عملوا در ظاهر ملاحظه کن که نور آفتاب است که ظاهر در آینه های رنگارنگ و در و دیوار و آبها و باغها و سبزه ها و مزبله ها همه هست و معذلک کله قابلیت های همه مختلف است و هر یک طبعی و مزاجی و خاصیتی و حسنی یا قبحی و مدحی یا ذمی برای خود دارند

و اگر نور آفتاب بر آنها نتابد هیچ یک مرئی و محسوس نیستند و آفتاب خودش فی نفسه یکی است و نور او هم تا بر روی قابلیتها نیافتاده یکی است و اختلافی در او نیست هم چنین است امر در همه ملک پس بین که اتحاد امر خدا دلیل اتحاد قوایل انبیا نیست یکی را مبعوث بر نفس خود می گویند و یکی بر طایفه قلیله و یکی بر جماعتی و یکی بر همه خلق یکی نبی است یکی رسول است یکی اولی العزم است بلکه یکی از ایشان بالنسبه به یکی از خودشان عاصی است و دیگری مطیع پس بین که چه همه اختلاف مراتب در ایشان هست [صفحه ۱۹۰] و اگر عاصی و مطیع را یکی دانستی یا هر دو را مطیع گرفته و یا هر دو را عاصی شمرده و هیچ کدام صحیح نیست باری و از جمله آیات که استدلال کرده این آیه است و ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده یعنی نیست خلق شما و نه مبعوث شدن شما مگر مثل نفس واحده و راه استدلالی که حضرات خیال می کنند که اعتقادشان این است که هر ظهوری قیمت ظهور سابق است پس زمان عیسی قیامت زمان موسی بود و زمان خاتم (ص) قیامت زمان عیسی بوده و زمان ظهور امام (ع) قیامت زمان خاتم است و خلق و بعث شما هم که مثل نفس واحده است پس همان خاتم است که امروز مبعوث شده و نفس یکی است و صنع بعث هم مثل خلق است همان طور که آن روز از ارحام بیرون آمده بودند امروز هم به

همین طور و در برهان روایت نموده است از حضرت باقر (ع) در تفسیر آیه مبارکه که فرمود رسیده است بما والله اعلم اینکه ایشان یعنی منکرین معاد گفتند یا محمد خلق کرده شدیم ما اطواری نطفه ها پس علقه ها بعد انشاء خلق آخر هم چنانکه تو گمان می کنی و گمان می کنی که ما مبعوث می شویم در ساعت واحده پس خداوند فرمود ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده این است و جز این نیست که به او می فرماید بشو پس می شود باری اما بطلان اصل آن اعتقادی که در باب قیمت دارند که شاید بعد از این مفصلاً بیاید و اینجا همین اجمالاً می گوئیم که در اخبار یوم قیام قائم عجل الله فرجه و یوم رجعت و یوم قیمت هر سه را به اسم قیامت خوانده اند به جهت اینکه در رجعت که همه ما حضین و بعضی از سایر خلق رجوع می کنند و از هر امتی فوجی می آیند چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده است و در قیام قائم عجل الله فرجه هم نیز بعضی اموات به دنیا بر می گردند و زنده می شوند چنانکه در اخبار فرموده اند و اما روز قیامت که همه خلق مبعوث می شوند و خداوند در صفت آن روز فرموده و حشرناهم و لم نغادر منهم احدا و بیان همین مطلب به عینه در اخباری که در اثبات رجعت فرموده اند شده است و در این مطلب شبهه نیست و اما آنکه کلیه اعتقادی آنها است که ظهوری قیمت است از برای ظهور سابق ابداء دلیلی بر این مطلب نیافته ایم و آنچه هم که حضرات استدلال می کنند از آیاتی که خطاب

به یهود زمان پیغمبر (ص) فرموده است که شما انبیاء را کشتید بیشتر دانستی که اخبار اهل بیت شاهد بر خلاف آن است و فرموده اند که این نسبت را خداوند به آنها داده است از جهت رضای ایشان به عمل سابقینشان و منظور این نیست که ایشان عین آنها هستند چنانچه در آن واحد هم کسی که عملی را می کند و دیگری راضی است به عمل او نسبت به او داده می شود مثل اینکه به یک قبیله نسبت می دهند که شما خون فلان را ریختید و حال اینکه یک نفر بیشتر این کار را نکرده است و شما هم قائل نیستید که همه اینها معاد یکدیگر هستند و نمی دانم حضرات پیش خود چه طرحی کرده اند خیال می کنند که خداوند معدودی خلق آفریده مثلا صد هزار یا هزار هزار آن وقت هی اینها را می میراند و در ظهور دیگر باز زنده می کند باز می میراند و در ظهور دیگر زنده [صفحه ۱۹۱] می کند و چه قدر جاهل است بنده که خداوند را و صفات او را به اندازه ی حوصله خود قرض کند و بنای عقیده خود را بر آن بگذارد و نمی دانم آن کسی که بر صورتی از ایمان یا کفر مرد دو مرتبه که او را زنده می کنند دعوت جدید برای چه می کنند او را و حال اینکه ما شنیده بودیم که هر کس بهر صورتی مرد آن صورت برای او ابدی است و ابدی است و ابدی است و ابدی است و ابدی است زیرا که اگر تغییر بکند فانی خواهد شد و اهل آخرت خالد هستند پس اگر تغییر پذیر نیستند دعوت نسبت به او بی ثمر

است چرا که چیزی که قوه در او نیست چنانکه امام (ع) در صفة عالم علوی فرموده صور عالیہ عن المواد خالیہ عن القوه والاستعداد دعوت جدید به او کردن ثمری نخواهد داشت و لغو خواهد بود پس برای چه شما و اکابر تان عامه خلق از مقر و منکر همه را دعوت می کنید و مطلب دیگر اینکه کسانی که در قیمة می آیند اعمال ایشان همه ضبط سینه ایشان است و خودشان بلکه همه اعضا و جوارحشان شاهد اعمال ایشان است حال انشدک بالله تو شخص خودت را ملاحظه کن هیچ خاطرت هست که در زمان خاتم کجا بودی و چه می کردی تو خودت هم هیچ چون خیلی شخص کودن بی حافظه هستی از همانکه او را امام و پیغمبر می خوانی تفصیل حالات گذشته پیغمبر و امام را بپرس بین چه از آنها یاد دارد بقدری که در کتب اخبار و تواریخ از آنها یاد کرده اند بین یادشان هست این چه نامربوطی است که برای خود بهم بافته اید و مردم را بازی می دهید قیامتی که دار جزاست الان داریم می بینیم که کفار منعم به نعمتها هستند و مؤمنین معذب به عذابها هستند بطوری که الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر فرموده اند این کدام دنیا است یقین این همان روز تولد آدم (ع) بوده بعد دیگر دنیا برچیده شده است و زمان ادريس مثلا قیامت اهل آن زمان شده بعد هم که به طریق اولی همه از منہ قیامت است پس اینکه این همه مؤمنین را تسلیه می دادند که صبر کنید این ایام قلیله ای است و راحت طویله از عقب دارد اینها چه چیز است و برای چه

روز فرموده اند و معنی اینها چیست و شما که الان بزعم خودتان مؤمنین هستید با این همه بلاها و محن و تقیه و خوف و فقر و فاقه و کوری و کوری و شلی غیر اینها که دارید در بهشت هستید و منعم سایر خلقهم که بعضی مبتلایند و بعضی بالنسبه در رفاه در جهنم هستند و معذب پس این نعمتها ارزانی خود شما باشد مردم ابله نیستند که بیایند ایمنی و رفاهیت و عزت و ثروت خود را ترك کنند و تابع شما بشوند و آنچه شما دارید اینها را نعمت اخروی خود خیال کنند باری هر چه می خواهم به اختصار بکوشم قلم طغیان می کند و در میدان کاغذ جولان می نماید و هر چه خدا خواسته خوب است اگر این جماعت نخوانند و منتفع نشوند جماعتی هستند که بخوانند و لذت هم ببرند و چون ما اینقدر را تصدیق کردیم که در اخبار یوم قیام قائم و یوم رجعت را هم به اسم قیامت خوانده اند حال می گویم که هر که ملاحظه اخبار آل محمد (ع) را نماید در این باب شبهه نمی کند که خاتم (ص) رجعت آن بزرگوار بعد از رجعت همه ائمه بلکه همه انبیاء و مؤمنین و کفار است زیرا که بعد از آنکه همه رجعت [صفحه ۱۹۲] کردند و در روحا آن جنگ عجیب و غریب سرپا شد و قشون حضرت امیر (ع) مشرف بر شکست خوردن شدند آن وقت است که پیغمبر (ص) با حربه از نور از آسمان فرود می آید و شیطان و قشون او همه را به قتل می رساند پس با اینکه تصدیق کردیم که رجعت هم

قیامت صغری است ولی معذک رجعت پیغمبر (ص) آخر زمان رجعت است و اتحاد شجره آل محمد (ع) باعث این نیست که همه ی ایشان که رجعت می کنند پیغمبر باشند زیرا که مقام اتحاد مقام دیگر است و مقام رجعت و معاد مقام دیگر و همانطور که در دنیا ظهورات مختلفه داشته اند و حرام بود مثلا امیرالمؤمنین را نبی بخوانند و پیغمبر (ص) لا نبی بعدی فرمود و جایز نبود که سایر ائمه را امیرالمؤمنین بگویند همچنین است امر رجعت و قیامت زیرا که همان ارواح و نفوس متعدده مختلفه که به حسب اقتضای قوایل ابدان دنیویه تعلق به آنها گرفت همانهاست بعینه که رجعت می کند و عود می نماید پس همانطور که در دنیا جایز نبود یکی را به اسم دیگری بخوانند در رجعت هم امر به همین منوال است و چه فایده که این جماعت اینقدر عامی هستند که قابل اینکه انسان بیان حقیقت بنماید نیست و الا می دیدی که بیان همه ی این مطالب را به حول الله طوری می کردیم که مکشوف شود باری پس صحیح است که خلق و بعث شما مثل نفس واحده است اما این خطابی است که به فرد فرد خلایق شده و هر کسی در حد خودش خلق و بعثش مثل نفس واحده است این است که در جائی دیگر فرمود جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و آیاتی که مفید این معنی است بسیار است و اگر بنا باشد که این خطاب خلقکم و بعثکم به مجموع من حیث المجموع باشد لازم می آید که به کلی اختلاف از میان عامه خلق برداشته شود و چنین قولی مسلم باطل است

و تو هم گمان نمی کنم که این را منظور داشته باشی و الا- دیگر تابع و متبوع و نبی و امت و مؤمن و کافر یعنی چه خلاصه پس خطاب به فرد فرد است و شخص نبی هم که رجعت می کند یا در قیامت کبری مبعوث می شود مثل نفس واحده است و اختلاف ندارد با روز خلقش مگر از این باب که صفات و کمالات او در رجعت ظهورش بیشتر است و در قیامت بیشتر از رجعت حال شما از کمالات نبی بقدر زمان سابق که ما از قبیل اخبار و روایات و دلیل عقل و ضرورت ملین دانسته ایم نشان بدهید بلکه ده یک آنها بلکه هزار یک آنها بلکه یک صفت مثل صفات نبی نشان بدهید و حال اینکه باید همه صفات نبی را اظهر و ابین دارا باشد و به محض ادعای اینکه هیچ فضلی نداشته اند مگر اینکه آیاتی می خوانده اند و این هم آیات می خواند پذیرفته نیست اولاً که منحصر به آیات کتابیه نبوده چنانکه دانسته ثانی اینکه آیات هم فصیحه بلیغه متینه صحیحه که تمام از علم الهی نازل شده و همچنین صفات دیگر که برای آنهاست و کلمات این مرد که همه خرافات است پس چه نسبت خاک را با عالم پاک بلکه خدا می داند که اگر قرآن را عالم پاک گفتیم مزخرفات این مرد را خاک هم نمی توان گفت و اسم مناسب تری می خواهد و بعد از همه این بیانات که شنیدی این آیه اصلش [صفحه ۱۹۳] دخل به آن مطلب که او می خواهد کنکانه بیان کند ندارد و بسکه عامی بی سواد هست اینطور کلام را مغشوش می کند و آیات

را بیجا می خوانند معنی قیامت رجوع هر چیزی است به مبداء خودش چنانکه خداوند فرموده کما بدأکم تعودون و این مطلب مناسبتی با وضع اثریت و مؤثریت که از بعضی بیاناتش ظاهر است ندارد و آثار هرگز به مؤثر خود بر نمی گردند زیرا که مبدأ آنها از دون درجه ی او است و شاید ناچار اشاره به مطلب کنیم و همچنین دخلی به ظهور روح واحد در ابدان عدیده هم ندارد به جهت اینکه اگر ابدان اصلیه عدیده فرض کردی که همین می شود تناسخ و از نفس واحده خارج می شود و اگر ابدان عرضیه عدیده فرض کردی از وضع قیامت خارج می شود و از جمله اخبار که در این موقع ذکر کرده است حدیث شریف کنت نبیا و آدم بین الماء والطين است و اخبار به این معنی درباره آن حضرت و درباره حضرت امیر (ع) بسیار است در حدیث دیگر فرموده به عمر یا اباحفص نبیت و آدم بین الروح والجسد و حضرت امیر (ع) فرمود کنت ولیا و آدم بین الماء والطين و حضرت پیغمبر (ص) نظر به علی بن ابی طالب (ع) فرمود و تبسم نمود و فرمود مرحبا بمن خلقه الله قبل آدم به اربعین الف عام و اخبار به این معانی بسیار است و مراد بیان سبقت خلق ایشان است بر همه ی انبیا (ص) و ذکر آدم بخصوص به جهت این است که آن حضرت ابوالبشر است پس اگر سابق بر او شدند بر باقی همه سبقت خواهند داشت حال از تو سوال می کنم که این حدیث چه دلالت دارد بر اینکه انبیا همه جلوات اویند و این شجره یکی است ولو

این مطلب به آن طوری که انشاء الله بیان خواهم کرد حق باشد اما این حدیث شریف دلالتی بر آن مطلب ندارد ابداء و اگر بنا باشد که همین که ایشان سابق بر آدم شدند شجره ایشان یکی باشد پس ایشان سابق بر ملائکه و جن بلکه شیطان هم سبقت دارند پس نعوذ بالله شجره همه یکی است بلکه بر همه ی رؤساء کفر و ضلالت و اتباع ایشان سبقت دارند زیرا که بعد از آنکه ایشان اول ما خلق الله شدند بر همه چیز سابق خواهند بود پس نعوذ بالله شجره کل یکی است انصاف بدهید ای کسانی که اندک فهم عربیت دارید که به این نهج باید استدلال کرد و ما هم همین طور عمیانا باید تصدیق کنیم اگر تصدیق ما عمیانی بلکه مجبوری است که حاجت به دلیل و برهان ندارد همینطور بگو که من هم چنین می گویم تو هم باید بگویی و اگر به دلیل و برهان باید مساله ثابت شود که اینها دلیل و برهان نیست بر این مطلب که تو منظور داری پس هشیار باشید ای مردم و به محض خواندن اخبار و آیات فریب نخورید که ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست و از جمله آنها است حدیث شریف اولنا محمد و آخرنا محمد تا آخر و اصل آن از حدیث شریف نورانیت است که فرمود و من یقر بولایتی لا- تنفعه الا- بالاقرار بولایتی لانهما مقرونان و ذلک ان محمد (ص) نبی مرسل و

انا امام الخلق و وصی محمد (ص) قال النبی (ص) انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد فمن استكمل معرفتی فهو علی الدین القیم تا آخر [صفحه ۱۹۴] حدیث شریف و باز در جای دیگرش هم می فرماید به اضافه کلمه کلنا محمد و شبهه در این باب نیست و اتحاد شجره ی طیبه ایشان بدیهی است معذلک کله در عوالمی که ظهورات متعدده از برای خود گرفته اند هر یک از ایشان مسمی به اسمی خاصند و موصوف به صفتی مخصوص اگرچه هر یک از ایشان را چنان قدرت هست که اگر خواسته باشند به صفت و صورت دیگری جلوه کنند می کنند و از شرایط بلوغ و کمال در معرفت ایشان یکی همین است که اقرار به این صفت درباره ایشان بکنی چنانکه حضرت سجاد (ص) همین مطلب را درباره بعضی دوستان خود فرمودند و در همان مجلس منقلب شدند و خود به صورت حضرت باقر (ع) شد و حضرت باقر (ع) به صورت حضرت سجاد گردید و همچنین حضرت امیر (ع) داخل در سینه مقدس پیغمبر (ص) گردید و با آن حضرت یکی شد بعد باز از پهلوی مقدس او بیرون آمد و جدا شدند خلاصه که ایشان قدرت خداوند هستند و از برای قدرت خدا حد و نهایی نیست ولی معذلک با اینکه یک شجره طیبه هستند در مقام افتراق هر یک مسمی به اسم خود هستند این است که در حدیث شریف حضرت پیغمبر (ص) فرمود چنانکه در کتاب المبین مروی است که خداوند خلق فرمود پیغمبران را از درختهای

متفرق و خلق کرده شدم من و علی از یک شجره پس من اصل شجره ام و علی شاخ اوست و فاطمه لقاح آن است و حسن و حسین (ع) میوه های آن هستند و شیعیان ما اوراق شجره هستند پس هر کس متعلق بعضی از اغصان آن شد نجات می یابد و هر کس میل کرد به جهنم فرو می افتد تا آخر حدیث شریف و چند حدیث به این مضمون وارد شده است پس بین که با اینکه یک شجره هستند در مقام افتراق هر یک مسمی به اسم خود است بلکه هر یک ضاحت فضل خود پس جایز نیست که امیرالمؤمنین (ع) را نبی مرسل بخوانند چنانکه از هیمن فقره ی حدیث نورانیت که روایت کردیم این معنی ظاهر است و اخبار بسیار به این معنی وارد شده است و هم چنین جایز نیست که امیرالمؤمنین (ع) را در فضل مساوی با پیغمبر (ص) دانست یا افضل شمرد چنانکه جماعتی که آنها را غرابیه می گویند این قول را قائل شدند و گفتند نعوذ بالله که علی شبه بالنبی من الغراب بالغراب و به این واسطه کافر شدند و خود آن حضرت می فرماید انا عبد من عبید محمد پس جایز نیست که آن حضرت را به اسم نبی بخوانند و همچنین جایز نیست که سایر ائمه را به اسم امیرالمؤمنین بخوانند زیرا که خود حضرت امیر اول من امن است و هیچ یک از ائمه را امارتی نسبت به او نیست و هم چنین بمعنی دیگر جلب علمی برای او نمی کند بلکه خود او است باب مدینه علم از برای سایر ائمه و سایر خلق و انسان نباید

در مقام محبت غالی بشود و فضیلتی که خود صاحب فضیلت راضی نیست از برای او ثابت کند و خود آن حضرت فرمود هلك في ائنان محب غال و مبغض قال پس این مقدمه را که دانستی عرض می کنم اولاً شبهه نیست که آل محمد (ص) را هم چنین قدرتی [صفحه ۱۹۵] هست که ظهورات متعدده برای خود بگیرند ولی اولاً هر جا که ظاهر شدند باید با صفات خاصه خود بروز فرمایند و ثانی اینکه مقام افتراق مقامی است که هر یک مسمی به اسم خود هستند و جایز نیست که از آنچه فرموده اند تجاوز نمود و مصداق آیه ی شریفه شد که ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و ابواکم ما انزل الله بها من سلطان پس این شخص که شما می گوئید علاوه بر اینکه هیچ صفتش به حجت منتظر نمی ماند و سوای شخصی مخبط دیوانه نبوده دیگر ادعای نبوتش علاوه چه می شود مگر امام که تشریف می آورد ادعای نبوت می کند مگر نشنیده آن وقت که بر آن حضرت ایراد می کنند که این قسم که سلوک با مردم می کنی آیا به عهدی است از پیغمبر (ص) یا نه پس حضرت حبه خود را می خواهد و عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیرون می آورد و نشان می دهد و آن شخص تسلیم می کند و بیعت خود را تازه می نماید پس بین که استشهاد آن حضرت به فرمایش پیغمبر (ص) است نه اینکه خود ادعای نبوت بفرماید و کتاب بیاورد و ادعای وحی بطور تاسیس بفرماید بلکه خود و کتاب خود را اشرف از خاتم و کتاب خاتم بشمرد نعوذ بالله من غضب الله

حلم بی پایان آل محمد (ص) مردم را به جسارت‌های بی پایان واداشته و باید همین طور باشد که بواطن خلق فاش شود و هر کسی را به سزای خودش برسانند باری و اما حدیث انا آدم و نوح و ابراهیم به این مضمون اخبار متعدده وارد شده و در حدیث نورانیتهم همین مضمون هست و آن محتمل دو معنی است که هر دو صحیح است و همچنین حدیث شریف اما النبیون فانا انهم محتمل دو معنی است و پاره ی از این حدیث نقل می کنم و بعد بیان می کنم در کتاب المبین روایت فرموده است از حضرت پیغمبر (ص) که سؤال کردند از آن حضرت که اگر صلاح می دانی اینکه تفسیر بفرمائی این آیه را که خداوند می فرماید اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین پس فرمود پیغمبر (ص) اما نبیون پس منم و اما صدیقون پس علی بن ابی طالب است و اما شهدا پس عمم حمزه است و اما صالحون پس دخترم فاطمه است و دو فرزندش حسن و حسین تا آخر حدیث شریف و اما دو معنی که عرض کردم یکی اینکه سابقین اصحاب این قسم معنی می کردند از این قبیل اخبار را که چون آل محمد (ص) صاحب میراث همه انبیا هستند و علوم انبیا و کمالات و معجزات ایشان همه در نزد آل محمد (ع) جمع است لهذا همه را به خود نسبت داده اند و اسم هر یک را بر خود گذارده اند و این قسم استعمال در میانه مردم شایع هست و از این باب است که در حدیث دویم حمزه را هم که شیعه ی ایشان است

و دارای مقام مؤثریت نیست فرموده اند که مراد از شهداء او است یعنی مثلاً فضلی که برای همه ی شهداء است او جمع نموده و همچنین از این باب است که فرمودند المؤمن وحده جماعه و مراد از اینگونه اخبار این است که مثلاً فضل جماعت از برای مؤمن واقعی گاه به تنهایی حاصل می شود خلاصه و اما معنی دویم آن است که چون انبیاء خدا همه از نور و شعاع آل محمد (ص) خلقت شده اند و ایشان اولای به انوار خود هستند لهذا همه را به خود [صفحه ۱۹۶] نسبت می دهند ولی بیان این مطلب را باید قدری تفصیل داد تا معلوم بشود پس بنا بر معنی اول که بدون شبهه فایده به حضرات نمی دهد و اما به معنی دویم اگر نفهمیده و نسنجیده بخواهند حرف بزنند همین قسم مزخرفات که می شنوی می گویند و اما اگر نباشد مطلب را از روی شعور دست بیاورند باز خواهند دانست که ثمری بحالشان نمی کند و ما انشاء الله بعد بیان می کنیم تا مؤمنین بهره خود را ببرند و اما این جماعت که ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجاره او اشد قسوه باری و اما آنچه گفته است که بدون دخول و خروج و حلول و تکرار تجلی و تعدد قدما از این کلام همچو بر می آید که همان معنی اثریت و مؤثریت را اراده کرده است ولی اینقدر عاری از علمند الحمدلله که نمی دانند چه بگویند از جمله همین لفظ تعدد قدما را در این مقام ملاحظه بکن بین تا انسان عامی نباشد این لفظ را در این مقام می گوید تعدد قدما را که منع کرده اند

قدم ذاتی مراد است که کسی با ذات پروردگار که قدم او ذاتی است شریک باشد و این محال است و اما قدمی که در حوادث استعمال می شود کسی منع از تعدد او نکرده است چنانکه خداوند عرجون شش ماهه را هم که مراد عقب خوشه خرما باشد قدیم نامیده و این بلا شک متعدد است بلکه در بالاتر از اینها هم لفظ جمع که دال بر تعدد است استعمال شده و می فرماید کنا بکینونته کائینین غیر مکونین موجودین ازلیین و هیچ یک از این کلمات از حیز حدوث حقیقت بالا نمی رود خلاصه پس از کمال عامی گریست که تعدد قدما را در این مقام منع کرده و اگر مقصود او ظهور نور ربوبیت است چنانکه از دعاوی ایشان پیدا است چرا آن را مسمی به حقیقت محمدیه نموده و حال آنکه خود آن حضرت فرمود الهی انا عبیدک اسمی محمد باری و اما باقی آیات و حدیثی که ذکر کرده به وجهی می توان آنها را تطبیق با مطلب نمود اگرچه که او بیجا استدلال نموده است که اگر بخواهم باز شرح بدهم سخن طول می کشد هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد باری پس بعد از این بیانات می گوئیم اگر مقصود تو از اتحاد شجره این است که حقیقت واحده ای است که در ابدان متعدده جلوه کرده است و حال آنکه بعضی از کلمات او دلالت دارد که این مقصودش نیست ولی ما از باب تمامیت بیان می گوئیم که اصل کیفیت بروز روح در بدن اجمالا این است که بعد از آنکه خداوند بدن را از عناصر معینه به میزان مخصوص گرفت و ترکیب

فرمود و آن علقه صفرائی که در حقیقت به منزله ی طبیعت خامسه است از آنها استنباط نمود و از جهت لطافت و استعداد او بحرارت ظاهر افلاک بخار از آن متصاعد شدن آن بخار در حقیقت روح نباتی است از برای این عناصر و حاکم و فرمان فرماست در ملک این عناصر و مزاج این نبات است و ملاحظه می کنی که امزجه و طبایع نباتات چگونه مختلف می شود به حسب اختلاف کمیت و کیفیت عناصر آنها و در این مطلب شبهه نیست از برای کسی که صاحب علم باشد خاصه اگر طیب باشد [صفحه ۱۹۷] از شیمی با ربط باشد علانیه می بیند که عناصر هر نباتی را که استخراج می کنند چه قدر اختلاف در کمیت و کیفیت آنها ظاهر می شود و اگر اینطور نبود و همه به میزان واحد بودند همه صاحب یک مزاج و یک خاصیت می شدند و اگر این بدن نباتی را باز ترقی دادند و در وعائی قرار دادند که به شکلی مناسب یکی از اشکال حیوانات بشود خورده خورده حرارت باطن افلاک در همین بخار اثر می کند و آن را به رتبه دخان می رساند تا آنکه خورده خورده مشتعل می شود بجان حیوانی و اگر چه از جانب افلاک یک اثر بیشتر نباشد اما معدلک کله در این بخار که جلوه می کند به وضع و سبکی که مناسب او است جلوه می کند چنانکه یلاتش بیش نیست اما در هر دودی که بروز کرد بر حسب اندود جلوه می کند و دود هم بر حسب فتیله و روغن است اگر روغن و فتیله لطیف و صافی باشند دود لطیف بلند می شود و آتش

به کمال نورانیت در آن جلوه می کند و اگر غلیظ و کثیف است بر حسب آن و اگر ملون بلونی از الوان است بر حسب آن و از این راه است که در آتش بازیها مواد مختلفه تحصیل کرده اند و شعله های رنگارنگ نشان می دهند بلکه اختلاف ماده ها بجائی می رسد که بسا آتش بروز می کند اما هیچ نور ندارد یا نور بسیار ضعیفی یا نور دارد و هیچ حرارت از آن محسوس نیست چنانکه هر کس به عبرت نظر کند امثال اینها را مشاهده می کند خلاصه پس روح حیوانی هم که از این بدن جلوه می کند به همین نهج اختلاف پیدا می کند و اختلافات همه از قابلیتهاست و بعد از آن هم که بدن کلیه صالح از برای بروز روح انسانی شد به همین طور از باطن سایر افلاک یا از کرسی خداوند روح انسانیت جلوه می کند در این بدن و آن هم بر حسب همین بدن است بدون شبهه چنانکه می بینی که اهل قیامه از همین بدن و وضع آن طبایع روحانیه را تمیز می دهند و اگر نه این بود که روح بر حسب بدن بود از کجائی به آن می بردند و حال اینکه او غایب است پس بر حسب کیفیت و کمیت این بدن ارواح مختلف می شود و آثار آنها نیز مختلف می شود چنانکه در علم الواح و عزایم و غیر آنها از علوم همه ظاهر است و تا اینجا که آمدی عرض می کنم که اگر از بالا نظر کنی خواهی دید که همینکه تقدیر خداوند قرا بگیرد که روح مخصوصی را جلوه بدهد همانطور که گفتیم که قابلیت در روح اثر می کند به

همین نهج می گوئیم که خداوند بدن مخصوصی می سازد مناسب آن روح خاص که او را جلوه بدهد نه اینکه هر بدنی از هر جا و به هر وضع که پیدا می شود حکایت آن روح را بکند و مثال این مطلب در علم رمل و خیوط و حصیات و امثال آنها خوب ظاهر است که همین که نفس انسانی متوجه مبادی علل شد و در الواح تقدیر خداوند نظر نمود در صورتی که قابلیت خود را صاف و معتدل نموده باشد که درست حکایت بکند و معادات خارجه هم جمع باشد همینکه بنا می گذارد با دست خود نقاط گذاردن یا عقده ها بر خیوط بستن عکس تقدیرات خداوند دست انسان را طوری حرکت [صفحه ۱۹۸] می دهد که بر وفق آنها حرکات می کند و نقاط می گذارد یا عقده ها می زند آن وقت همینکه نظر در صورت آنها می کند از آنها پی به تقدیر خداوند می برد و بدون شبهه این پی بردن از مناسبات صورت و طبایع و قرانات و اوضاع نقاط است یا عقود حال که این مقدمه شریفه را دانستی پس بدان که آن بدن شریفی که قابل روح خاتمیت است باید در حسب و نسبت در میانه ی همه کائنات منحصر باشد زیر که ایشان قطب عالم امکان هستند و اشرف موجودات و هر بدنی قابل حکایت آن روح نمی شود و بدون شبهه ممکن نیست که شریفتر و کاملتر از آن ابدان مقدسه مخصوص که در آن زمان جلوه فرموده پیدا بشود زیرا که اگر ممکن باشد پس معلوم است که نعوذ بالله در آن ابدان نقصی بوده و اگر نقص داشته ظهور روح خاتم و اول

ما خلق الله که اجماعی مسلمانان است در بدن ناقص با هیچ قاعده درست نمی آید پس اولاً ادعای اشرفیت و اکملیت که این جماعت دارند نعوذ بالله که خطای صرف است و اگر یک وقتی شنیدی که ائمه (ص) در ظهور و رجعت از فضائل بیشتر اظهار می کنند این از جهت زیاد شدن معرفتها و تحمل خلق است که بیشتر برای آنها اظهار می کنند نه آنکه کسی شریفتر و کاملتر از آل محمد (ص) بیاید و ثانیاً بر فرض که ادعای مساوات بکنند البته آن بدنی که مساوی با بدن خاتم و ائمه اظهار (ص) می شود باید در حسب و نسب با ایشان یکی باشد زیرا که علانیه دیدی که حسب و نسب و کیفیات و اوضاع این بدن چگونه اثر می کند و اگر در نسب امر برای تو مشتبه باشد می گویم ملاحظه کن که حالات ارادل و اوباش این خلق با نجبا و اشراف چه قدر تفاوت دارد و اگر چه گاهی اعراض عارض می شود و از میان نجبا کسی که حالت نجیب است پیدا می شود اما معذک اولاً- بی شبهه آن کسی که نجیب از میان نجباست با آن کسی که نجیب از میان ارادل است تفاوت کلی دارد نجیب میان ارادل نهایت مؤمن می شود نه پیغمبر و امام اما نجیب از نجبا که منحصر به فرد است لیاقت او بسیار است و ثانی اینکه ملاحظات حکمتهای پروردگار بسیار است بعضی خارجی است بعضی داخلی و آن کسی که نجیب میان ارادل است هر چند که نجیب باشد در حکمت صحیح نیست که او را امام و پیشوای کل خلق قرار بدهند و

طبايع نجبا مطيع او نمى شود حتى آنكه در حديث وارد شده است كه يكى از پيغمبران كه نظرم نيست کدام يك از ايشان بود ايل و طايفه نداشت و خداوند او را مبعوث فرمود و مردم اطاعت او را نكردند و خداوند عهد فرمود كه پيغمبر بى ايل و طايفه مبعوث نفرمايد تا آنكه عذر از براى خلق نماند پس البته بايد خاتم و ائمه از انجب نجبا باشند تا مردم تمكين ايشان را بكنند و گمان نكن كه اين مطلب را بى دليل مى گويم در بحار نقل فرموده است از حضرت امام رضا (ع) كه فرمود پس اگر گفت كه چرا جايز نيست اينكه امام از غير جنس رسول (ص) باشد گفته مى شود از براى عللى بعضى از آنها اين است كه چون امام مفترض الطاعه است چاره نيست از دلالتى كه دلالت بكنند بر او و تميز داده بشود [صفحه ۱۹۹] به آن دلالت از غيرش و اين قرابت مشهوره است و وصيت ظاهره تا اينكه شناخته بشود از غيرش و هدايت بيابند به سوى او به عينه و بعضى از آنها نيست كه اگر جايز باشد در غير جنس رسول هر آينه به تحقيق كه فضيلت داده شده است كسى كه رسول نيست بر رسل زيرا كه قرار داده شدند اولاد در رسل اتباع از براى اولاد اعدائش مثل ابى جهل و ابن ابى معيط به جهت اينكه به تحقيق كه جايز مى شود بزعم او اينكه منتقل بشود اين امر در اولاد ايشان هر گاه مؤمن باشند پس مى كردند اولاد رسل تابعين و اولاد اعداء خدا و اعداء رسول متبوعين و رسول اولى

بود به این فضیلت متبوعیت خود و ذریه اش از غیرش و سزاوارتر بود و بعضی از آنها این است که خلق هر گاه اقرار کردند از برای رسول برسالت و اذعان نمودند از برای او به طاعت تکبر نمی کند احدی از ایشان از اینکه متابعت بکنند فرزندان او را و اطاعت بکنند ذریه ی او را و بزرگ نماید آن در انفس مردم و هر گاه بود آن در غیر جنس رسول هر یک از ایشان در نفس خود گمان می کرد که او اولی است به این امر از غیرش و داخل می شود ایشان را از این کبر و سخی نمی شد انفس ایشان به طاعت از برای کسی که او در نزد ایشان دون ایشان است پس بود که می بود این داعی از برای ایشان به سوی فساد و نفاق و اختلاف تمام شد حدیث شریف پس بین که چگونه ملاحظات در امر امامت باید بشود و نیست چیزی که هر کس از هر جا بیرون آمد بتواند ادعای این امر را بنماید و همانطور که می بینی در نسبت ایشان با غیر ایشان این ملاحظه شده است خاصه در ذریه ی هر امام ملاحظه می شود و جایز نیست که بعد از حسنین (ع) این امر در اخوان یا اعمام و بنی اعمام جاری شود بلکه حکما فرزند هر امام بعد از او به امامت بر می خیزد تا فرزند امام حسن عسکری (ع) که بعد از پدر بزرگوار به امامت بر می خیزد و محال است که این امر در اخوان یا بنی اعمام بروز کند چنانکه در بحار بابی عنوان کرده است و اقلابیست و پنج حدیث صحیح

روایت کرده که امامت بعد از حسنین (ع) در اعقاب است در اخوین نیست خداوند فرموده و جعلها کلمه باقیه فی عقبه و فرموده و الوا الأرحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و از جمله اخبار یکی دو تا نقل می کنم زیادتر می خواهی رجوع به بحار کن از حضرت ابی عبدالله (ع) نقل کرده است که فرمود بر نمی گردد امامت در دو برادر بعد از حسن و حسین و نمی باشد بعد از علی بن الحسین مگر در اعقاب و اعقاب اعقاب و حضرت باقر (ع) فرمود در قول خدای عزوجل و جعلها کلمه باقیه فی عقبه اینکه آن در حسین (ع) است منتقل می شود از فرزندی به سوی فرزندی و بر نمی گردد به برادری یا عمی و در حدیث دیگر همین مطلب را در ذیل آیه الوا الارحام فرمود تا آنکه در آخر فرمود که نیست از برای محمدی در آن نصیبی غیر از ما پس بین که احدی غیر از ایشان می تواند ادعای امامت بکند و غیر از فرزند امام حسن عسکری (ع) امامی هست و بسیاری ظاهری می توان مغرور شد مگر نشنیده اند که [صفحه ۲۰۰] پیش از ظهور امام اعلام باطله بسیار بلند می شوند و از جمله دوازده علم است که از بنی هاشم است و از فتنه همینها است که در حدیث شریف حضرت صادق (ع) می فرماید که هر گاه رایت حق ظاهر شود اهل شرق و غرب او را لعن می کنند بعد فرمود می دانی برای چه عرض کرده شدند فرمود به جهت آنچه به مردم می رسد از اهل بیت او پیش از خروج او عرض می کنم به همین وضعها که ملاحظه

می کنی اسم سیادت بر سر خود می گذارند و ادعاهای بیجا می کنند و خون مردم را می ریزند و مال ایشان را به غارت می برند و به این واسطه مردم را از امام به حق معرض می کنند و همین که تشریف می آورد نعوذ بالله او را به قیاس سائر مدعین دنیا طلب ظالم جابر لعن می کنند پس در حقیقت گناه همه آنها که نسبت به امام (ع) آنطور سلوک می کنند گردن اینها است خداوند ما را از شر اینها محافظت فرماید باری پس شبهه نیست که احدی از خلق در نسبی که شایسته امامت است با آل محمد (ع) شریک نمی شود والیوم امام نیست مگر فرزند امام حسن عسکری (ع) و اما حسب که مراد در دین باشد و تقوی و عصمت و مکارم اخلاق و علوم و سایر صفات امامت که شکی نیست که تا مثل همان حسبی که برای ائمه ما (ص) بوده است در کسی جمع نباشد امام نمی شود بلکه در حقیقت امامی که صاحب آن حسب و نسب نباشد بکار خلق نمی خورد و رفع حاجت ایشان را نمی کند و ادله که ما از برای امامت داریم که به آنها لزوم وجود امام را می فهمیم و معرفت امام را نیز به همانها حاصل می کنیم خود آنها شاهد این است که همچو امامی که حضرات می گویند که نه علم احاطه از برای او هست نه عصمت کامله دارد نه قدرت دارد نه شجاعت نه سایر صفات امامت همچو امامی بکار ما نمی خورد و ما که هزار سال متجاوز است که می گوئیم امام مان غائب است و منتظر ظهورش هستیم مترقب همچو امامی هستیم و اگر اینجوره ها

که شما می گوئید در کار داشتیم در هر زمان و هر شهر و هر ده پیدا می شد که شخصی باشد عاصی جاهل نادان عاجز جبان به قول شما که به آیه فتمنوا الموت استدلال می کنید پس کمال بعضی از تابعین شما به مراتب از خود میرزا علی محمد بیشتر بوده که نقل می کند ملا حسین بشروئی آن وقت که گلوله های متعدد بر سینه و شکم او وارد آمده بود در کمال آرامی اسب می راند و هیچ اضطراب نمی کرد که مسلمانان بفهمند که ملا- حسین تیر خورده و جری بشوند اما خود میرزا علی محمد همینکه گلوله بریسمان خورد و افتاد شدت جبن نگذاشت الحمدلله که یک دقیقه آرام بگیرد و فرار کرد و در طویله یا مزبله یا به حجره یکی از سربازان در رفت و همان عمل رکیک او که هر جاهل می فهمد که امام چنین کاری نمی کند سربازها را جری کرد که او را تیر باران کردند والا اول به احترام سیادت یا اسم امامتی که بر سر خود گذارده بود احتیاط کردند و به همین جهت بود که گلوله را بریسمان زدند پس شجاعتی که در بسیاری از مردم پیدا می شد و خاصه امام بنص حدیث اشجع جمیع خلق است در او نبوده پس چگونه حسب امامت برای او [صفحه ۲۰۱] حاصل بوده است و اما جهل و نادانی او که دیگر حاجت بذکر ندارد در همان تبریز و اصفهان و شیراز جهالتها از او دیدند که امام سهل است که طلبه به این نفهمی بسیار کم پیدا می شود خلاصه پس روح امامت اگر نباشد جلوه بکند حسب و نسب امامت

را می خواهد و این امر تحصیلی نیست بلکه فضل خداست که به آنها که خواسته داده و سایر خلق محرومند چنانکه در اخبار فرموده اند و کتاب خدا شاهد آن است و اما هر گاه مقصود این شخص در ظهور نبوت و امامت به وضع اثریت و مؤثریت است که گفتیم از این باب است که فرموده اند من آدمم و نوح و ابراهیم و سایر انبیا می گویم که این مسأله ای است بسیار مشکل و طویل الذیل و این جماعت هم بکلی اهل فهم آن نیستند و از همین جهت است که می بینی کلمات متهافت پریشان می گویند ولی ما برای اصحاب خودمان آنها که محتاج به بیان مثل من هستند بعضی از گوشه های مسأله را به طورهای ظاهر بیان می کنیم تا رفع شبهه بشود و لا حول و لا قوه الا بالله پس عرض می کنم که خداوند عالم جل شانہ آثار هر مؤثری را از نور او خلقت فرموده است بر حسب قابلیت آثار نه بر حسب قابلیت مؤثر تنها خلقت فرموده بود و قابلیت آثار هیچ دخیل نبود می بایستی که یک قسم اثر بیشتر از او دیده نشود زیرا که مؤثر را یک قابلیت بیش نیست و یک نور بی رنگ و شکل از او بیشتر سر زده پس اگر اختلاف قوایل نباشد غیر از همان قسم اثر بیرنگ و کل دیده نخواهد شد در مثلهای ظاهری ملاحظه کن نور که از آفتاب سر می زند به شکل و رنگ آفتاب است و اختلافی در آن نیست اما همین که در آینه های مختلفه عکس می اندازد به رنگهای مختلف می شود و مثل از این بهتر در عالم اجسام یک

جسم بیشتر نیست که آن مؤثر همه اجسام است و از برای او یک صفت مطلقه بیش نیست و اگر بنا باشد به مقتضای همان صفت خاصه خودش جلوه گری کند این همه جلوه های مختلف از عرش تا فرش و مابینهما چگونه پدید می آید اما خداوند قابلیت های مختلفی آثار جسم را دانسته و تو او را در آن قابلیت ها ظاهر فرموده این است که می بینی این همه اجسام مختلفی که حد و حصر از برای آنها نیست ظاهر شده اند پس چون این مطلب را دانستی عرض می کنم که این قابلیت ها در حکایت جسم مختلفی آنقدر ناقص و تنگ هستند که از صفات جسم بیش از یک صفت یا دو صفت حکایت نمی کنند و بعضی وسعتشان بیشتر است و بعضی بیشتر تا بجائی می رسد امر قوابل که جمیع صفات جسم که ممکن است در آثار بروز کند در آنها بروز کرده پس اسم جامع جسم شده است طوری که می بایست در میانه اجسام و ادعا می کند که منم جسم اما سایر اجسام همچو ادعائی نمی توانند بکنند زیرا که اگر همچو ادعائی کردند و از ایشان بعضی از صفات جسم را خواستند و ادا نیستند و کذب ایشان ظاهر می شود مثلاً اگر خاک ادعا کرد که من جسم مطلقم به او خواهند گفت که ما شنیده ایم که جسم رافع عطش و سوزنده بلکه صاحب حیوه هم هست تو این صفات را نشان ما بده تا تصدیق [صفحه ۲۰۲] کنیم البته خاک عاجز می شود و کذب او ظاهر می شود اما آن جسمی که جامع عناصر و افلاک و عرش و کرسی همه شد این ادعا را می کند

و هر چه هم از او خواستند فوراً اظهار می کند و فعل او تصدیق قول او را می کند اما اگر قطع نظر از خصوصیت تمام اجسام نمودی جسم را می بینی که فریاد می زند که منم که خوابگاه خلقم منم رفع کننده ی عطش منم سوزاننده منم حیوه جمیع زندگان و هکذا و همه را راست می گوید زیرا که او است صاحب همه این صفات و نور او است که در خاک و آب و هوا و آتش و افلاک و کرسی و عرش جلوه کرده و از هر جا صفتی بروز داده و از هر یک که رو گردانید فوراً باطل می شود و مثل دیگر روشن تر از این ملاحظه کن زید بینا و شنوا و بوینده و چشنده و لمس کننده همه هست و مدعی همه این صفات هم هست و راست هم می گوید پس اگر بگوید منم چشم و منم گوش و منم زبان و منم سایر اعضا راست می گوید اما اگر بگوید که من زیدم دروغ می گوید زیرا که به او می گویند اگر تو زیدی دیدن تو کو و شنیدنت کجا و بوئیدن و چشیدنت کجواب ندارد و از میانه همه ی اعضا اگر قلب این ادعا را نمود که من زیدم باز از او پذیرفته می شود زیرا که او فرمان فرمای در همه ی اعضا و جوارح هست و صاحب همه ی کمالات در میانه اعضا او است پس این است که می تواند این ادعا را بکند و اما سایر ادعا بکنند دروغ گفته اند و به محض سؤال و جواب کذب آنها ظاهر می شود حال که این مسئله شریفه را در مقام مثل دانستی

والحق يعرف بالمثل و الباطل بالجدل تلك الامثال نضربها للناس لعلمهم يعقلون عرض می کنم که آل محمد (ع) در مقامی مؤثر جمیع خیرات هستند به آن ترتیب حکمتی از برای آن هست و در مقامی مؤثر جمیع کائنات هستند که خداوند همه خلق را از نور ایشان خلقت فرموده چنانکه در اخبار خود فرموده اند و این است که در مقامی جمیع خیرات را بخود نسبت می دهند بطور کلیت و انا الامل و المامول می فرماید اما این به ملا حظہ ای است که خود ایشان می فرمایند و می بینند که به وجود مقدس خود پر کرده اند ارکان هر چیزی را اما من و تو که نظرمان از طرف قابلیت چیزهاست و از دیدن آن نور محرومیم باید به آثار و صفات قابلیت پی ببریم به صدق و کذب ادعای ایشان پس حقیقت محمدیه صلوات الله علی صاحبها که اول ما خلق الله است و صاحب هر فضیلتی است مگر ربوبیت که ذات خدا نیست مسلم اگر کسی مدعی شود که حقیقت محمدیه است که در من جلوه گر است البته از او باید خواست که هر فضیلتی که فرض کرده شود اظهار نماید یا اقلا بقدری که سررشته این معرفت دست من بیاید تا من تصدیق نمایم و الا اگر بدون این قبول کردم خائب و خاسر خواهم بود و بعینه مثل همان مثل است که عرض کردم که خاک برای من ادعا کند که من جسم مطلق هستم و من قبول کنم آن وقت من بیچاره که شنیده ام از صفات جسم این است که رفع عطش نماید و بسوزاند و سایر کارها کند بنا کنم حوائج خود را از خاک

خواستن او هم که بیچاره از خود من عاجزتر [صفحه ۲۰۳] و ضعیفتر ضعف الطالب والمطلوب ما قدر و الله حق قدره خسر الدنيا والاخره ذلك هو الخسران المبین پس ای جان عزیز من ابله مباش که خودت بدست خودت خود را افسار کنی و دست هر احمق نادان بدهی که به هر مهلکه می خواهد بکشد من و تو که لابد از متابعت هستیم چرا متابعت عالم و حکیم و قادر و شجاع و سخی و غیر اینها از صفات امامت را نکنیم که یک جاهل عاجزی مثل خود را پیدا کنیم من و تو که خاک شده ایم چرا کردن پیش خاکی مثل خود نکنیم که هیچ ثمر بحال ما نکند بلکه بدتر بشویم که فرمود افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم نمی دانم با ادعای مسلمانی اقرار به آنچه ضرورت مسلمین و کتاب و سنت قائم بر آن هست که آل محمد اول ما خلق الله هستند دادی یا نه و اول ما خلق الله بالبداهه اشرف و افضل و اکمل و ابلغ و اجل و اعلی جمیع ما خلق الله که اقلا هست و اگر شعور داری و لا عن شعور نیست که تصریح می کنی که ایشانند مشیت پروردگار و امر او و همین امر خداست که به نص قرآن همه چیز قائم به او است که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون پس چرا انکار معجزات و علم غیب و سایر کمالات ایشان را می نمائی و چرا از آنکسی که مدعی این مقام می شود تمنا نمی کنی که ارائه این قسم آیات و حجج

نماید و اگر خود شما خیلی صاحب معرفت هستید و به همان نظر می شناسید ما ضعفا صاحب همچو نظری نیستیم و حجت خدا باید تامه و کامله باشد بعضی از این آیات را به ما نشان بدهید و اگر بگوئی که اینها از محالات است می گویم تو برای ایشان اثبات مقام امریت بلکه بالاتر را می نمائی و همین امر خداست که همه این امور به او جاری می شود و هیچ محال نیست چرا اینجا محال شد باری چه کنم که یک لفظی می شنوند و بیجا ذکر می کنند و اگر فی الجمله بیان مطلب نشود خواهند گفت که ما ظفر یافتیم و والله نیست اینطور یک کلمه را حضرات بجا نمی گویند.

استدلال به آیات شریفه (انما نذکر من اتبع الذکر) و آیات دیگر

اشاره

گفته است مشیه اولیه جامع اسماء و صفات است و محل ظهور فعال لما یرید چنانچه اوامر و احکام و مناهی یهود از اصول و فروع طائف حول توره است که بر آن حضرت نازل و از آن حضرت ظاهر شد و کذلک انجیل که خلاصه و ثمره و نتیجه و در مقامی تفصیل توره است و جمیع ما یحتاج آن امت طائف حول انجیل است و قرآن که محیط و مهیمن بر توره و انجیل است و آنچه در اسلام است از توحید و نبوت و ولایت و عدل و امامت و معاد و جنت و نار و حساب و عقاب حتی جزئیات مسائل فروعیه طائف حول این کتاب مستطاب است و این فرمان حضرت رب الارباب چه بسی واضح و مبرهن است که ذات بیچون مقدس از غیبت و ظهور و طلوع و غروب و صعود و نزول و حلول و دخول است

و منزله است از وصف واصفین و ادراک مدرکین و مشیت اولیه و حقیقت محمدیه است مظهر اسماء و صفات و صاحب کتاب و آیات و او است مقصود که در قرآن نازل شده الذین یؤمنون بالغیب انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب و اخبار و آیات و دلایل افاقیه و انفسیه بر این مطلب بسیار است بلکه [صفحه ۲۰۴] مجمع علیه جمیع ملا است که غیب مذکور در هر یک از کتب قبل مقصود ظهور موعود بعد است که در آن ایام مکنون و مخزون و مستور از عرفان و انظار و ادراک بوده چنانچه ثمره در شجره پنهان است و مقصود از شجر ثمر است و از این جهت است که اطلاق غیبت بر آن شمس اولیه نموده اند و این است مقصود از عالم ذر که در کتب ماثور است و هر کتاب قبلی عهد ولایت بعد را گرفته و جمیع قرآن حقیقت همین یک مطلب شریف است ولله المثل الاعلی و لکلمته مثل العلیا.

جواب

حیرانم که این مرد چه قدر عامی و نادان است که این قسم پریشان گوئی می کند مثل کسی که در خواب حرف می زند و عجب تر اینکه مریدها هم بر این عبادات عبور می کنند و سر می جنبانند و لذت می برند و در حقیقت برای همین خوب است که همانها بخوانند و لذت ببرند و تعجب باید نمود از حجت بالغه پروردگار که بر زبان خود این جماعت کلماتی چند جاری می کند که هر یکی حجتی است بر آنها و دلیلی است بر بطلان مذهب و عقیده ی ایشان خلاصه ی اصل مطلبی که منظور نظرش هست

که به این زبان گنگ می خواهد بیان کند این است که حقیقت محمدیه (ص) خودش مشیه اولیه پروردگار است و خود او است مظهر اسماء و صفات و خود او است که از زبان هر یک از انبیاء سخن فرموده و کتاب هر یک ایشان هم ظهور نفس او است که بر حسب درجه و مقام او از او بروز کرده و جمیع اوامر و نواهی و احکام هم طائف حول کتاب است و غرضش از این کلمه این است که هیچ حکایت دیگر و آیتی و علمی معجزی سوای همین کتاب نیست و غیب مذکور در این کتاب هم موعود بعد است که در ذر کتاب قبل عهد ولایت او را گرفته اند و می گوئیم ما که اما اینکه گفته حقیقت محمدیه خودش مشیت اولیه پروردگار است آنچه حق در مسئله است آن است که از برای ایشان مقامات و درجات است و در هر مقامی به مناسبت آن مقام مسمای به اسمی و موصوف به صفتی و صاحب فضیلتی هستند و در مقام حقیقت محمدیه (ص) ایشان مشیت الله و امر الله هستند اما امر الله مفعولی نه امر الله فعلی و مشیت اولیه و این مقام است که می فرماید و کان امر الله مفعولا و در این مقام آستین مشیت اولیه اند و وکر اراده اولیه این است که کامل بن ابراهیم رفت خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) و می خواست از ایشان سؤال کند در این اثنا قائم عجل الله فرجه ظاهر شد و فرمود آمده از او سؤال کنی از مقاله مفوضه دروغ گفتند بلکه قلوب ما اوعیه است از برای مشیت

الله پس هر گاه خدا بخواهد ما می خواهیم و خداوند می فرماید و ما تشاؤن الا ان یشاء الله بعد از آن ستر برگشت به حالت خود و حضرت ابوالحسن ثالث (ع) فرمود که خداوند قلوب ائمه را مورد از برای اراده خود قرار داده پس هر گاه بخواهد خداوند چیزی را ایشان می خواهند و این است قول خداوند و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و به این مضمون اخبار بسیار وارد شده است و [صفحه ۲۰۵] از برای ایشان مقامی بالاتر از این هم هست اما آن مقام از حقیقت محمدیه بالاتر است و اگر اسمی از این ماده بر آن مقام گفته شود آن مقام مقام حمد است و در این مقام عین مشیت پروردگار هستند چنانکه اخبار دیگر شاهد این است و در حدیث طارق بن شهاب در صفت امام فرمود قدره الرب و مشیت و حضرت سجاد فرمود که ما امر خدائیم خلاصه پس در این مطلب شبهه نیست ولی حرف در این است که حضرات بعضی الفاظ را درست ادا می کنند اما اگر از آنها بپرسی که حال همین حرف خودت را معنی کن و لوازم آن را بگیر از ترس اینکه مبادا با وصف امام خودشان درست نیاید بنا می کنند مزخرفات گفتن حال تو را به حق همان محمد بن عبدالله قسم می دهم که آیا مشیت اولیه پروردگار را بیش از اندازه و قدر و قابلیت مشیت خودت فرض کرده یا به همان اندازه تقدیر کرده اگر به اندازه مشیت خودت گرفته که بسیار جاهلی و اگر مشیت خداوند را لایق جلال و کبریاء و عظمت و قدرت

پروردگار می دانی و ذات خدا را هم چنانکه تصریح می کنی منزّه از جمیع صفات فعل و اضافه می دانی و همه ی آنها را در مقام مشیت اثبات می کنی پس چرا انکار فضایل آل محمد را می کنی و چرا هر بی سر و پائی را حامل روح و مظهر نور ایشان می دانی والله که به همین کلمات که می خواهی باطل خود را اثبات کنی چنان حجت خدا را بر خود تمام می کنی که مستحق عذاب ابدی خواهی بود زیرا که بعد از معرفت انکار نموده و جحد و آبها و استیقتتها انفسهم ظلما و علوا باری و اما اینکه کتاب هر نبیی ظهور نفس او است در جای خود حرفی صحیح است و همه اوامر و نواهی هم طائف حول کتاب باشد اما ای بی انصاف تو صاحب همین کتاب و این کتاب را تصریح می کنی که محل ظهور فعال لما یرید است اما اگر به شخص نبی بگویند که تو به قوت خود یا به قوت آیه از این کتاب یک مرده را زنده بکن و توئی محل ظهور فعال لما یرید بنا بر اعتقاد تو بگویند که این امری محال است و چنین چیزی نخواهد شد مگر همین فعال لما یرید به اقرار خودت همه مرده گان عالم را زنده نکرده چه شده که امروز این امر محالی شده است و کسی که مولود را در رحم مادر حیوه می دهد چرا عاجز شد که مرده را زنده بکند والله که امر این جماعت سخت تر از کفار است که منکر فضائل آل محمد هستند به جهت اینکه آنها اولاً غالب کم معرفتند و ثانیاً دیگر اقلاً اسم آل محمد

را به دروغ بر دیگری نگذارند اما این جماعت هم فضائل آل محمد را شناخته اند چنانکه می بینی تصریح می کنند و بعد از آن انکار کرده اند آن وقت اسم ایشان را به دروغ بر دیگری گذاردند پس بسین که عذاب اینها هزار مرتبه بیشتر است تا کفاری که بکلی منکر انبیا هستند باری و اما آنکه گفته که این است مقصود از عالم ذر که در کتب مسطور است که هر کتاب قبلی عهد ولایت بعد را گرفته کاش دیگر دخل و تصرف در معقولات نمی کردند و مزخرفات نمی گفتند و من یک حدیث در بیان ذر نقل می کنم اما دیگر شرح و بسطی نمی دهم تو خودت نظر کن بین متحمل این معنی که [صفحه ۲۰۶] این شخص می گوید هست یا نه در کتاب المبین از بحار نقل فرموده است از ابی عبدالله (ع) از آبائش از امیرالمؤمنین (ع) که فرمود بدرستی که خدای تعالی وقتی که خواست تقدیر خلیقه را و خلق نمودن بریه و ابداع مبدعات را نصب فرمود خلق را در صورتی مثل هباء پیش از پهن نمودن زمین و بلند نمودن آسمان و او در انفراد ملکوت خود و توحید جبروت خود بود پس فرو فرستاد نوری از نور خود پس لامع شد و قبسی از ضیاء خود پس ساطع گشت پس مجتمع شد نور در وسط آن صور خفیه پس موافق شد آن صورت نبی ما را پس فرمود خدای عز من قائل توئی مختار منتجب و در نزد تو بود به ودیعه می گذارم نور خود را و کنوز هدایت خود را و از برای تو پهن می کنم بطحاء را و بلند

می کنم سماء را و ترکیب می کنم ماء را و قرار می دهم ثواب و عذاب و جنت و نار را و نصب می کنم اهل بیت تو را به هدایت و می دهم به ایشان از مکنون علم خود آنچه مخفی نماند بر ایشان هیچ دقیقی و جاهل نشوند هیچ خفی را و قرار می دهم ایشان را حجت بر خلق خود و آگاهان بر علم و وحدانیت خود بعد گرفت خدای سبحانه شهادت به ربوبیت و اخلاص به وحدانیت را پس بعد از آنکه این عهد را گرفت خواست که خلق در انتخاب محمد (ص) هم بر بصیرت باشند و نمایانید به ایشان اینکه هدایت با او است و نور از برای او است و امامت در اهل او است به جهت تقدیم سنت عدل و تا اینکه اعذار مقدم باشد بعد خداوند پنهان فرمود خلیقه را در غیث و غایب نمود در مکنون علمش بعد عوالم را نصب فرمود و زمان را پهن نمود و آب را ترکیب نمود و زید را آثاوه کرد و دخان را به هیجان در آورد تا آخر حدیث شریف حال ملاحظه کن ذری که پیش از خلقت آسمان و زمین بوده و پیش از نصب شدن عوالم و خلقت زمان بوده می گوید زمان موسی (ع) در زمان عیسی است و زمان عیسی در زمان خاتم (ص) و هکذا چه قدر جاهلند این جماعت و چه قدر قانع با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در عین خود پرستی.

استدلال به قرآن و احکام آن و آیه شریفه (یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول)

اشاره

گفته است قرآن کتابی است موضوعش مبدأ و معاد و احتیاج عباد و غنای سلطان ایجاد است و فائده اش

عرفان مبدأ و معاد و طواف و اعتکاف رضای سلطان ایجاد است که آفتاب احدیت و شمس حقیقت باشد در هر کور و دوری و این مقصد عالی و مقصود متعالی به عبارات شتی و بیانات لا تحصی که مقدمه و ابواب و فصول و خاتمه است نازل شده که بیان جنت و نار و سعادت و شقاوت و هدایت و ضلالت و تمیز و تفصیل هر یک و تفریق راه هر یک است و شناسائی معجزه و حجت و قیامت و اشراط ساعت و جدا کردن صادق از کاذب و اختیار و ابرار است از اشرار و اغیار چنانچه قصص انبیا و عصیان حضرت آدم و خروج آن حضرت از جنت و بلایا و رزایای وارده بر آن جواهر وجود مقصود تنبه و ایقاز عباد است که در یوم رجوع و ایاب ملتفت شوند و آگاه باشند و از راه مستقیم بیرون نروند و بدانند که سنت الهیه که می فرماید فهل ينظرون الا سنه الاولین و لن [صفحه ۲۰۷] تجد لسنه الله تبديلا و لن تجد لسنه الله تحويلا ارسال رسل و انزال کتب است و چنانچه از قبل قبل بوده از بعد بعد خواهد بود و هر وقت زمان که ارسال و انزال فرموده و بفرماید بغیر هوی و خواهش ناس بوده و خواهد بود تا از راهی که مؤمنین رفتند بروند و از راهی که مکذبین آیات و کافرین به آیات رفتند با حذر باشند و نروند یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون ما یاتیهم من آیه من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین

افکلما

جاء کم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و ففریقا تقتلون کلما جائهم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقا کذبوا و فریقا یقتلون.

جواب

مطلب از این تلبیسات این است که اولاً قرآن موضوع و فایده دارد که به زعم خود نوشته و عبارت خاصی از برای آن نیست بلکه به هر عبارت که از آن تعبیر آوردند قرآن است مثل اینکه علما هر یک کتابی در نحو می نویسند و همه علم نحو است پس بیان میرزا علی محمد و مزخرفات میرزا حسینعلی هم قرآن است که به این عبارات در آمده و همه رسل هم بنابراین بوده که مبعوث می شدند و همین قرآن را به عبارتی می آورده اند و اسمی بر سر آن می گذارده اند دیگر هیچ حکایت دیگر نبوده و مرد همچون این مطلب بر خلاف هوای ایشان بوده رسل را تکذیب می کرده اند بلکه آنها را اذیت و آزار می نموده اند و این سنت خداست که همیشه باید باشد پس امام هم تشریف آورده و اگر می خواهی رسول بگو و کتابی هم بر سنت پیشینان آورده و مردم هم او را تکذیب کرده اند و اذیت و آزار نموده اند و تا گفتمی که قرآن خاتم کتب سماویه است و پیغمبر (ص) خاتم پیغمبران می گوید گفتم که همین بیان قرآن است و میرزا علی محمد هم نعوذ بالله خاتم انبیا است در حقیقت عجب راه سهلی پیش گرفته اند و جواب از این مطلب اما در باب رسل و صفات و کمالات و معجزات ایشان که پیش از اینها شرح داده ایم بعد هم شاید در مواقعی ذکر بشود و همین یک کلمه را تو جواب بگو که خودت

می گوئی آفتاب حقیقت محمدیه است که در قابلیت‌های همه انبیا ظاهر شده و می شود و اما النبیون فانا فرموده است چه حکایت بود که از زبان هیچ یک از انبیا سلف ادعای خاتمیت فرمود بلکه در همه جا خبر به انبیا بعد داد و از زبان محمد بن عبدالله (ع) ادعای خاتمیت فرمود و لا نبی بعدی فرمود اگر اتحاد شجره مجوز این مطلب است که به قول تو شجره صد و بیست و چهار هزار پیغمبر (ص) همه شجره ی او است چرا از زبان هیچ یک نفرموده و اینجا فرمود پس بدانکه اینها مزخرفات است که به هم می بافی و نبیی بعد از خاتم (ص) نخواهد آمد حتی ائمه اطهار که با پیغمبر (ص) از یک نور و یک طینتند مسمی به نبی نمی شوند چنانکه در منهج المقال در ترجمه ی ابوالخطاب نقل کرده است به سندش از ابی بصیر از حضرت صادق که فرمود ای ابامحمد بیزاری بجو از هر که گمان می کند که ما ارباب هستیم عرض کردم بری الله منه و نیز از حسن و شا از بغض اصحاب از آن حضرت که فرمود هر که قائل شود که ما انبیا هستیم پس بر او باد لعنت خدا و هر که شک بکند در این با پس بر او باد [صفحه ۲۰۸] لعنت خدا انتهی پس بین که می توان در این باب شک نمود بلی خود حضرت خاتم (ص) در آخر زمان رجعت تشریف خواهد آورد با بدن مقدس خود و با حربه ای از نور شیطان و تمام اتباع او را خواهد کشت امروز اگر تشریف آورده بود شما دیگر روی زمین چه

می کردید و اگر به کفر خود معترف نیستی این همه کفار و منافقین که هستند چه می کردند و اینکه گفته که همیشه سنت خدا بر همان وضع که بود خواهد بود و استدلال به آیات می کند و یک مقصودش این است که همیشه منکرین و مکذبین هستند و اذیت انبیا و اولیاء را می کردند و همیشه این سنت جاری است و می خواهد جواب ما را بدهد که ما گفتیم امام که تشریف می آورد تمام ملک مسخر او می شود و برای شما نشد جواب می دهد که آمدن پیغمبر و امام هم بر سنت انبیا قبل است آنها مبتلا بوده اند ایشان هم مبتلا خواهند بود و جواب از این مطلب به وجوهی چند می دهیم یکی اینکه اولاً شبهه نیست که انبیا خدا بالنسبه به خاتم (ص) امرشان خصوصیت داشته است و بعضی از ایشان اگر چه شرعشان عموم داشته اما مع ذلک مبعوث بقوم خاصی بوده اند مثل اینکه حضرت موسی (ع) با اینکه شرعش عموم داشت مع ذلک مبعوث بر بنی اسرائیل بود و خاتم (ص) مبعوث بر کافه ی ناس بوده و شرع آن حضرت هم عموم داشته است و وقتی که بنا باشد سنت انبیا خدا مثلاً در خاتم و ائمه هدی جاری بشود البته باید سنتی که برای انبیا در امت خاص خودشان بوده است در پیغمبر ما (ص) بطور عموم و کلیت جاری شود پس همچنانکه انبیا خدا وقتی که کفار قوم خود را هلاک می کردند و دشمن خود را تمام می کردند و چهار نفر مؤمنی که بود باقی می گذارند البته باید این سنت از برای خاتم (ص) بالنسبه به عموم امت جاری شود و

شاهد این مطلب در ذیل همین آیه است که تو خودت استشهاد کرده که می فرماید فهل ينظرون الا سنه الاولين فلن تجد لسنه الله تبديلا و لن تجد لسنه الله تحويلا اولم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبه الذين من قبلهم و كانوا اشد منهم قوه و ما كان الله ليعجزه من شيء في السموات و لا في الأرض انه كان عليما قديرا و لو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك على ظهورها من دابه و لكن يؤخرهم الى اجل مسمى يعني آیا انتظار دارند مگر سنت اولين را پس نخواهی یافت از برای سنت خدا انقلابی آیا سير نکردند در زمین پس نظر بکنند که چگونه بوده است عاقبت آن کسان که پیش از ایشان بوده اند و شدیدتر بودند از حیث قوت و نیست خداوند که عاجز بکند او را چیزی در آسمان و نه در زمین و خداوند علیم است و قدیر و اگر مؤاخذ می کرد خداوند مردم را به آنچه کسب کردند ترك نمی کرد بر پشت زمین جنبنده را و لكن عقب می اندازد ایشان را و این اجل مسمى چنانکه از اخبار معلوم می شود قیام قائم است و رجعت ائمه (ص) و پیغمبر (ص) پس ملاحظه کن که همین سنت خداوند بوده است که با امتهای سلف رفتار کرده پس بعضی را غرق کرده است و بعضی را به باد هلاک کرده و بعضی را بکر ما و سموم و بعضی را [صفحه ۲۰۹] شهرشان را زیر و زبر کرده و در این امت هم خواهد کرد و خود او فرموده لو تزیلوا لعذبنا الذين كفروا و وعده همه

اینها قیام قائم است عجل الله فرجه چنانکه در چندین آیه از قرآن این وعده را داده است و در موقعش ذکر می شود پس چه شد که امام شما آمد و رفت و هیچ حکایت نشد و اگر تاویل می کنید که به همین کفر و نفاق همه هلاک شده اند و مرده اند می گوئیم در همان زمان خاتم و ائمه (ص) همین کیفیت بود و همه مردگان بودند و انک لا تسمع من فی القبور و خطاب به پیغمبر (ص) شد و آیات دیگر شهادت به موت آنها داد معذلک آن روز را روز عذاب و نکال نگفتند و هی فرمودند بر سنت پیشینیان معذب خواهید شد حال در این زمان چه عذابی بر کفار و منافقین نازل شده و هلاک شده اند و زمین به چه قسم پر از عدل و داد شده که هیچ کس ملتفت نیست مگر شما بلکه خود شما هم از ظلم و جور شاکی هستید باری و وجوه دیگر از برای جواب از این حرف هست و لکن به ملاحظه اطنا ب عجاله به همین یکی اقتصار می کنیم و بعد هم باز انشاء الله می آید و اما آنچه در باب قرآن گفته است که هر کتابی که به این مضامین که گفته آوردند قرآن است اولاً می گوئیم که به این مضامین که تو می گوئی خیلی مفصلتر و مشروح تر از ظاهر این قرآن که دست داریم و از توریه و انجیل کتابها در عالم نوشته شده است که بسا عینا از عبارات همین قرآن هم بسیاری در آنها باشد مثل بحار و عوالم مثلا و کتب مرحوم سید هاشم بحرینی و کتب مرحوم شیخ

حر عاملی رحمهم الله پس بگو اینها همه قرآن است بلکه مثل کافی و وافی و غیر اینها همه اینها قرآن است فرقی که اینها با آنکه تو می گوئی دارد این است که مصنفین اینها مسلم بوده اند و از ضروریات اسلام تجاوز نمی نموده اند و ادعای نبوت نداشته اند و اسم قرآن بر سر کتاب خود نگذارده اند و الا هزار مرتبه افصح و ابلغ و اتم و اکمل است از آنچه تو فرض کرده مثل بیان و صرف ادعا باعث رجحان بیان بر آنها نمی شود مگر اینکه جهت رجحانی برای خود بیان باشد و هیئات که بتوان آن را پهلوی یکی از این کتابها گذارد هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و ثانیاً می گوئیم که انکار نمی کنم که وحیهای الهی از جانب او بی اختلاف نازل می شود و سابق بر این مطلب را با دلیل و برهان ذکر کرده ایم و از اخبار هم شاهد آورده ایم و خداوند فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً اما معذکک کله در قابلیت هر یک از انبیا (ص) بر حسب ایشان و استعداد امتهای ایشان نازل می شود و این است تاویل قول خداوند و انزلنا من السماء ماء افسالت اودیه بقدرها و این است که در اخبار فرمودند که وحی از جانب خداوند به عربیت نازل می شود و در مسماع انبیا هر یک به زبان قومشان بروز می کند و در مسماع نبی(ص) ما به عربیت می رسد به همانطور که خداوند وحی فرموده و مسلم به واسطه تغییر قابلیتها و اختلاف در حکایتشان وحی خداوند را از آن کلیت و احاطه و هیمنه که از برای او است

می اندازند و اما قرآن که بر پیغمبر نازل شده چون تغییر در او حاصل نشده است نسبت به همه کتب معجز خواهد بود زیرا که همانطور که خداوند سر زده به همان [صفحه ۲۱۰] طور به پیغمبر رسیده و ممکن نیست که از آنچه بر پیغمبر (ص) نازل شده دیگر کتابی بالاتر نازل شود زیرا که اگر ممکن باشد دلیل نقص پیغمبر (ص) خواهد بود و هر که نقص درباره پیغمبر (ص) قائل شود ما او را کافر می دانیم و همچنین مساوی قرآن در فضل هم ممکن نیست زیرا که پیشتر به دلیل ثابت کردیم که محال است دلالت دو لفظ مختلف بر یک معنی از جمیع جهات علی السوی باشد همانطور که حروفشان مختلف است معانیشان هم البته فرق می کند پس اگر قرآن کمال فصاحت و بلاغت را داشته محال است که کتاب دیگر مثل آن یافت شود با وجودی که مختلف باشند در الفاظ باری و تفصیل آن بیان را سابق شرح داده ایم و اخبار متعدده شاهد از برای آن آورده ایم یک حدیث هم در اینجا از بحار نقل می کنیم اگر ادعای تشیع داری تسلیم کن و اگر نمی کنی ادعای بیجا مکن حضرت امام رضا (ع) می فرماید که اوالوالعزم را اولی العزم می گفتند به جهت اینکه صاحبان عزایم و شرایع بودند و این است که هر نبی که بعد از نوح (ع) بود بر شریعت و منهاج او بود و تابع کتاب او تا زمان ابراهیم خلیل (ع) و هر نبی که در ایام ابراهیم و بعد از او بود بر شریعت و منهاج ابراهیم و تابع کتاب او بود تا

زمان موسی (ع) و هر نبیی در زمان موسی (ع) و بعد از او بود بر شریعت موسی و منہاج او و تابع کتاب او بود تا ایام عیسی (ع) و هر نبیی که در ایام عیسی و بعد از او بود بر منہاج عیسی (ع) و شریعت او تابع از برای کتاب او بود تا زمان نبی ما محمد (ص) پس این پنج نفر الو العزمند و ایشان افضل انبیا و رسلند و شریعت محمد (ص) نسخ کرده نمی شود تا روز قیامت و نبیی بعد از او نیست تا روز قیامت پس هر کس ادعای نبوت بکند بعد از نبی ما یا آنکه بیاورد بعد از قرآن به کتابی پس خون او مباح است از برای هر کس که بشنود این را از او تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که دیگر از این صریحتر و واضح تر چه بفرمایند که بدرد این جماعت بخورد و به محض اینکه حدیث را شنیدند فوراً می گوید که محض همین ما گفتیم که ظهور بعد قیامت است از برای ظهور قبل پس نبوت پیغمبر (ص) باقی است و شرع و کتاب او منسوخ نمی شود تا روز قیامت یعنی تا ظهور بعد و اگر این روا باشد چه فرق می ماند میان خاتم و سایر انبیا آنها هم شرع و کتابشان باقی است تا قیامت یعنی تا ظهور بعد پس چرا این دعوی مخصوص خاتم (ص) شد خلاصه که اینها مزخرفات است و محال است که بعد از قرآن کتابی دیگر بیاید و به وجه دیگر می گوئیم که ضروری و بدیہی مسلمانان است که قرآن علاوه بر وجوه باطنیه اعجاز

به همین وجه ظاهر که از حیث الفاظ باشد معجز است و اعجاز در الفاظ امر ظاهری است که دخلی به اصل مضامین قرآن ندارد بلکه مراد همان حسن اداء آنها است و فصاحت و بلاغت و اگر چه بلاغت از جهت رسانیدن معنی است ولی نه اینکه مقصود از بلاغت رسانیدن معنی خاصی است بلکه هر معنی که مقصود متکلم است گر لفظی در تعبیر از آن آورد که حق آن معنی را ادا نمود کلام او بلیغ می شود و لو یکی از مقاصد دنیویه مثل تعریف گل و ریحان [صفحه ۲۱۱] و معشوقه باشد همینکه حق تعریف او را ادا نمود گفته می شود که کلامی بلیغ گفته خلاصه سخن اینکه بلاغتهم باز تعریف لفظ است نهایت از حیث دلالت بر معنی مراد هر چه می خواهد باشد و شکی نیست که قرآن در فصاحت و بلاغت به منتهی درجه رسیده که همه عرب را عاجز کرده است بلکه در حقیقت عجزی که آنها از خود مشاهده کردند و تصدیق نمودند که قرآن معجز است منحصر به همین یک وجه بود و الا از معانی و بطون قرآن چه می فهمیدند که عجز خود را بفهمند بلکه آنها با وجود کفر و ضلالت جاهلیتی که داشتند و منکر توحید و نبوت و امامت و معاد و بعث و نشو و جنت و نار و غیر اینها از مضامین هدایت اتین قرآن بودند صحیح نیست که خود این مضامین را برای آنها معجز قرار دهند زیرا که اینها خود عین مدعای پیغمبر (ص) است و عین مدعا را دلیل قرار دادن صحیح نیست چنانکه در قرآن

همه جا می بینی که خداوند عین مدعای کفار و مشرکین را ذکر می کند آن وقت می فرماید هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین پس لا-جرم برهانی که پیغمبر (ص) در خود این کتاب برای عرب آورده همان عجز آنها از کیفیت اداء بوده است نه مضامینی که هنوز اقرار به آنها ندارند حال اگر عجز جن و انس را از آوردن مثل همین ظاهر الفاظ قرآن اقرار داری پس بیان و مزخرفات میرزا حسینعلی را نظیر قرآن شمردن خطاست و اگر اصل آن مسئله را هنوز اقرار نکرده پس اولاً ادعای مسلمانی مکن و ثانیاً حکمی از اهل خبره و بصیرت و بی غرض معین کن تا تصدیق کند که بیان شما را آنجا که قرآن هست می توان اسم برد یا ذکرش را کرد یا نه باری و اما آنچه از آیات نقل کرده که رسل همیشه اموری می آورده اند که بر خلاف هوای مردم بوده و مقصودش چنانچه سابق بر اینها هم اشاره نموده این است که هوای شما در اتیان معجزات و خوارق عادات است و رسل همیشه بر خلاف هوای ناس بوده اند در جواب از این مطلب همان آیه و حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است نقل می کنیم برای مسلمانان کافی است خداوند می فرماید و لقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایدنا بروح القدس افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون و در برهان نقل کرده است از امام حسن عسکری (ع) که فرمود خدای عزوجل در مخاطبه با یهود آنچنانی که ظاهر فرمود محمد معجزات را از

برای ایشان در نزد کوهها و سرزنش می کند ایشان را که هر آینه به تحقیق آوردیم موسی را کتاب توریت که مشتمل بر احکام ما بود و بر ذکر فضل محمد و آل طیبین او و امامت علی بن ابیطالب (ع) و خلفاء او که بعد از اویند و شرف اموال کسانی که تسلیم از برای او نمودند و سوء احوال مخالفین او و از قفای موسی آوردیم رسل را قرار دادیم رسولی در اثر رسولی آوردیم عیسی بن مریم را آیات و اوضحات را احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و خبر دادن به آنچه می خورند و ذخیره می کنند در [صفحه ۲۱۲] بیوتشان و تائید کردیم او را به روح القدس و آن جبرئیل است و این وقت بالا بردن عیسی بود از روزنه بیت او به سوی آسمان و انداخت شبه خود را بر کسی که قصد کرد او را پس کشته شد بدل از او و گفته شد که او مسیح است و فرمود امام (ع) که بعد خداوند توجیه نمود عدل و توبیخ را به جانب یهود که مذکورند در قول خدای تعالی ثم قست قلوبکم الایه والقصه و می فرماید افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم پس گرفت عهود شما و موثیق شما را به آنچه دوست نمی دارید از بذل طاعت برای اولیاء او که افضلین هستند و بندگان منتجبین او محمد و آل او که طیبین و طاهرینند چونکه گفتند به شما هم چنانکه نمایانیدند یا ادا کردند و تردید از مترجم است به سوی شما اسلاف شما آنچه اسلافی که گفته شد به ایشان که ولایت محمد

و آل محمد این است غرض اقصی و مراد افضل که خلق نفرموده است خداوند احدی را از خلقش و مبعوث نفرموده احدی از رسلش را مگر به جهت اینکه بخواند ایشان را به ولایت محمد و علی و خلفائش و بگیرد بواسطه ی او بر ایشان عهد را تا اینکه قائم بشوند بر او و عمل بکنند به آن سایر اعوام امم پس از این جهت استکبار کردید هم چنانکه استکبار کردند اوایل شما تا اینکه کشتند زکریا و یحیی را و استکبار کردید شما تا اینکه قصد کردید قتل محمد (ص) و علی (ع) را پس خداوند سعی شما را خائب کرد و رد کرد در نحرهای شما مگر شما را و اما قول خدای عزوجل تقتلون معنی ان قتلتم است هم چنانکه می گوئی از برای کسی که توییخ می کنی او را ویلک کم تکذب و کم تحرف و اراده نمی کنی آنچه را که هنوز نکرده است و این است و جز این نیست که اراده می کنی که چه قدر کرده و تو توطین داری بر کردن این کار تمام شد حدیث شریف انشدک بالله ملاحظه کن که چگونه تصریح به معجزات پیغمبر (ص) و عیسی (ع) فرموده است و معنی مخالفت هوای یهود را فرموده که میل شما در اطاعت و محبت پیغمبر (ص) و آل او (ع) نیست و در آخر ملاحظه کن بین چه دقتی فرموده است امام (ع) و سر عدول از ماضی به مضارع را بیان فرموده و استشهاد به کلام عرب کرده و این است یکی از شواهد سخن ما که می گوئیم در ظاهر قرآن همه جا ملاحظه

قواعد عربیت شده است خلاصه پس هیچ دخل به مطلب او ندارد و صریحا رد بر او می کند و حاجت به تفصیل زیاده بر این نیست و الا اخبار متعدد است در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

استدلال به بعضی از آیات قرآن و اینکه این آیات برای زمان ظهور است

اشاره

گفته است و آنچه احکام است جسد است از برای ایمان و روح ایمان و ایقان عرفان مظاهر امریه است در رتبه اولیه و بعد محبت و ولایت و عبودیت اهل بیت طهارت است انا صلوه المؤمنین و صیامهم انا حجهم و زکوتهم و استعینوا بالصبر والصلوه و انها لکبیره الا علی الخاشعین و خاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون اند و چون خاتم هم قائمهم است و ظهور آن حضرت مؤخر بود و منفصل و بعد از غیبت است لذا در ذر فرقان عهد ولایت آن حضرت را از مؤمنین به فرقان گرفتند و آن حضرت است مقصود از غیب چنانچه ذکر شد و آن وجود مبارک است مقصود الذین یعرفون بعهد الله و لا ینقضون [صفحه ۲۱۳] الميثاق بعد سه چهار آیه دیگر به همین مضمون نقل می کند بعد دعا می کند که خداوند او را بر این عهد باقی گذارد.

جواب

آنچه اول گفته است صحیح است در صورتی که مراد از احکام احکام محمد بن عبدالله (ص) باشد و مظاهر امریه خود آن حضرت و اوصیاء او که نص بر ایشان فرموده است و لکن غیر از این مقصود است باطل است و اما آنچه گفته که در ذر فرقان عهد ولایت آن حضرت را گرفته اند تا اینکه آیات را ذکر می کند شبهه نیست که در قرآن و سایر کتب عهد ولایت صاحب الامر (ص) گرفته شده است و خبر از ظهور آن حضرت هم داده شده است اما چون بنای ما در تفسیر آیات بر این است که هر چه در اخبار اهل بیت ملاحظه کنیم همان

را بگیریم و از رأی خود نگوئیم این آیات مخصوصه که ذکر کرده اختصاص به این مطلب که او گفته ندارد اینک کتاب برهان موجود است و در ذیل این آیات اخبار بسیار روایت نموده که در همه جا فرموده اند که مراد از این عهد و ولایت حضرت امیر و اولاد طیبین او و شیعه او است که از سایر امم و از این امت گرفته شده است و اختصاص به قائم آل محمد (ع) ندارد که آن بزرگوار باشد مقصود از این میثاق فقط ولو اینکه جز و میثاق البته بوده و هستند اما این جماعت چون تفسیر کتاب را به رای جایز می دانند و رجوع به اخبار اهل بیت هم نمی کنند این است که تخصیص می دهند و آیات دیگر که خاصه در بیان ظهور آن حضرت است و رجعت آباء گرامش هست اما چون در آن آیات از کیفیات ظهور و رجعت چیزها بیان شده است که منافی و مخالف با وضع امام حضرات است لهذا از این آیات اعراض می نماید که مبدا امامی که به هوای نفس خود نصب کرده از دستش برود اما ما انشاء الله ذکر آن آیات را می کنیم تا بر هر منصفی ظاهر شود که آیا صادق بر این جماعت هست یا نیست.

استدلال به آیات (یمحو الله ما یشاء و یثبت) و آیات رجعت

اشاره

گفته است باری صاحب زمان و شریک قرآن و خلیفه الرحمن صاحب الدعوه النبویه والنور الالهیه و لواء المحمدیه و ما کانوا علیه الأئمه و مظاهر القدسیه حضرت قائم است این است که می فرماید هر کس می خواهد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و علی الی آخر را نظر کند مرا

نظر نماید و خصایص همه انبیا و اولیا با او است و هم چنین آنچه نصایح و مواعظ و حکم است مقصود تفکر و تدبر و تبصر است در اشراق نیر ظهور آن حضرت روح العالمین فداه و اقلاب نصف قرآن هم در ذکر رجعت و ظهور و قیامت و صور و اشراط ساعت و صراط و میزان و حساب و جنت و نار و نزول ملائکه و نزول آیات است که کل بظهور آن حضرت و ظهور ولایت الله المهیمن القیوم مخصوص است و تعبیر شده و از صاحبان کتاب تفسیر گشته یمحو الله ما یشاء و یشبث و عنده ام الکتاب تا آنکه بعد از آیات بسیار که نقل کرده است می گوید این آیات و آیات اخری بسیار است که هر یک حجتی است کامل و دلیلی است باهر و برهانی است قاطع که مدلل بر ظهور آن حضرت و نزول آیات و ظهور بینات و تشتت و تفرق ناس و رد و تکفیر یک دیگر و بلایا و رزایا وارده بر آن حضرت و اصحابش و فتنه و امتحان و خسوف قمر و تحیر بصر از شدت فرع [صفحه ۲۱۴] و ظهور آن حضرت مثل ظهور رسول الله (ص) کل از صاحب کتاب و من نزل فی بیتهم الکتاب به طلوع آن حضرت فی الایات تفسیر شده و تعبیر گشته.

جواب

اما مطالبی که در اول ذکر کرده است چون سابق جواب داده شده است بعد هم در تلو اخبار به مناسبت متعرض می شوم لهذا تفصیل نمی دهم و در این مقام به تفسیر آیاتی که ذکر نموده انشاء الله می پردازیم و آیاتی

که علاوه بر اینها از ظهور و رجعت خبر می دهد و او از ذکر آنها فرار کرده است ذکر می کنیم پس از جمله آیات که ذکر کرده آیه ی *يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ* است که موافق اخبار اهل بیت که بسیاری از آنها در برهان نقل شده است در جمیع تقدیرات خداوند جاری است مگر هر چه خداوند از علم ازلی خود خیر بدهد و علم تقدیر در نزد خداوند مخزون است که او است که می داند بر چه قرار خواهد گرفت و این است که فرمودند حضرت باقر (ع) که علم دو علم است که در نزد خدا مخزون است و مطلع نکرده است بر او احدی را از خلقش و علمی است که تعلیم ملئکه و رسل فرموده پس بدرستی که آن زود باشد که بشود و دروغگو نمی کند نفس خود و نه ملئکه و رسل خود را و علمی است که در نزد او مخزون است مقدم می دارد از آن آنچه بخواید و مؤخر می دارد آنچه بخواید و ثابت می کند آنچه بخواید و اخبار به این معنی بسیار است و اختصاصی از برای این آیه به امر ظهور ندیدیم بلی حضرت ابوالحسن عسکری (ع) به ایوب بن نوح فرمود که خداوند هیچ پیغمبری را پیغمبر نفرمود مگر بعد از آنکه سه خصلت را از او عهد گرفت که حاصل آنها توحید خداوند و خلع انداد و اینکه بدا از برای خداست آگاه باش که همین که اختلاف جاری شد میانه این خلق اختلاف باقی است تا صاحب الامر برخیزد و عرض می کنم پس معلوم است

که آن حضرت خلق را بر توحید و اقرار به بلا و امی دارد و شرک را بر می دارد و آیات و اخبار دیگر شاهد این معنی است و در بعضی اخبار هم حضرت باقر (ع) فرموده اند که خداوند این امر را موقت فرموده بود به سنه سبعین بعد از آنکه حسین کشته شد شدید شد غضب خدا بر اهل زمین پس تاخیر انداخت آن را تا سنه یکصد و چهل پس ما به شما خبر دادیم و شما فاش کردید و قناع سر را کشف کردید پس خداوند مؤخر انداخت آن را و قرار نداد از برای آن وقتی در نزد ما بعد فرمود یمحو الله ما یشاء الایه پس ملاحظه کن که موافق کتاب خدا و فرمایش اهل بیت در این حدیث شریف و اخبار کثیره دیگر این امر توقیت نخواهد شد حتی آنکه فرموده اند که هر که توقیت کند مترس و او را تکذیب کن پس مثل حدیث ابی لیبید مخزومی که موهم توقیت است می توان گفت موافق اخباری که فرموده اند که حدیث را عرضه بر کتاب خدا کن اگر مخالف است بدانکه از ما نیست که یا اینکه صحیح نیست اصلش با آنکه از اخبار محتمل بداست که به صرف آن نمی توان بت نمود و به علایم باید رجوع کرد و اگر بگوئی که همین حدیث هم که الان ذکر شد دلیل توقیت است می گویم صدر حدیث [صفحه ۲۱۵] را در برهان ملاحظه که این فرمایش حضرت امیر (ع) است و بعد از آنکه فرمود تا سبعین بلاء است و بعد از آن رخاء خود آن حضرت فرمود یمحو الله ما یشاء تا

آخر پس همان هم توقیت نبوده است خلاصه از برای این آیه اختصاصی به امر ظهور ندیدیم مگر همین اندازه که ذکر شد که بر ابهام و اشکال می فرایند نه اینکه چیزی درست معلوم شود و از جمله آیات که ذکر کرده ما نسخ من آیه او ننسها است تا آخر و در برهان نقل نموده است از حضرت باقر (ع) که آیه الف و واو در آن نیست و اصل آن اینطور بوده ما ننسخ من آیه ننسها نات بخیر منها مثلها یعنی نمی میرانیم از امامی یا محو بکنیم ذکر او را مگر اینکه می آوریم بهتر از او یعنی بهتر از سلب کردن او که مثل اول باشد عرض می کنم در این آیه هم اختصاصی به حضرت قائم عجل الله فرجه نیست و شاید که حضرات چون مدعیند که نعوذ بالله ائمه مجعوله آنها که یهدون الی النار اشرف از ائمه ما (ص) هستند و خواسته که به این استدلال کند که بهتر از ایشان ممکن است و دیدی که امام (ع) فرمود اصل آیه به خیر منها مثلها بوده یعنی دویم مثل اول است و وجود او از سلب اولی بهتر است و علی ایحال که امام آنها در عداد ائمه کفر و ضلال است و جانشین آنها است نه جانشین امام ما چنانکه دانسته و خواهی دانست و از جمله آیات است و كذلك جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس تا آخر و در ذیل این آیه هم اخباری چند وارد شده و فرموده اند که مائیم امه وسطی و اختصاصی از برای آن به حضرت صاحب الامر نیست بلکه همه ائمه

امرشان به همین منوال است و نمی دانم چه دلالت در این آیه بر ظهور است و گویا این مرد قرآن را باز می کند و در هر مورد آیاتی می نویسد محض عوام فریبی و هیچ در قید مناسبت آیه نیست ابدا چنانکه علانیه می بینی و از جمله آیات است و لکل امه اجل اذا جاء اجلهم لا- يستاخرون ساعه و لا- يستقدمون و در حدیث فرمودند که مراد از آن اجلی است که برای ملک الموت نام برده می شود و اخباری چند در ذیل آیه ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده وارد شده و معنی اجلین را به موقوف و محتوم فرموده اند و در حدیثی حرمان عرض کرد که امید دارم سفیانی از موقوف باشد فرمود نه از محتوم است و نمی دانم وجه مناسبتی که او خیال کرده چه چیز است شاید منظورش این است که امه پیغمبر هم اجلی دارند بعد امت میرزا علی محمد نعوذ بالله می آیند و اخبار ما صریح است که اجل کلیه امت خاتم (ص) نفع صور است و هیچ مناسبت از برای این آیه با امر ظهور نیست مگر از باب عموم آیه بگوئیم که امم کافره و مشرکین و منافقین هم اجلی دارند و آن در نزد قیام قائم است و شاهد این معنی در آیه بعد می آید و این هم که برای شما سودی ندارد بلکه مضر است زیرا که اجل کلیه آنها هنوز نرسیده است چنانکه علانیه می بینی و از جمله آیات است و لکل امه رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون و دو آیه دیگر از عقب آن این آیه

مبارکه را در برهان از حضرت باقر (ع) نقل می کند که تفسیر آن در باطن این است که در هر قرنی در این امت رسولی از آل محمد است که تا اینکه فرمود که ایشانند اولیاء [صفحه ۲۱۶] و ایشانند رسل عرض می کنم که اسم رسول بدون شبهه دلیل نبوتی که پیغمبر (ص) نفی فرموده و لا- نبی بعدی فرموده است نیست و ملئکه خدا را هم رسل خدا می گویند و مراد نبوت نیست و رسل عیسی (ع) را هم که به انطواکیه فرستاد خداوند رسل فرموده است و رسول یعنی فرستاده شده پس چون ایشان فرستادگان پیغمبر (ص) هستند همه به این معنی رسلند مثل اینکه در آیه ی دیگر خداوند می فرماید و ان من امه الا خلا فیها نذیر و در جماعات بسیار می بینیم که خداوند نبیی بر آنها نفرستاده که نذیر باشد اما در حدیث شریف می فرماید که آیا بعیث پیغمبر یعنی فرستاده او نذیر او نیست تا اینکه فرمود که پیغمبر نمرود مگر اینکه از جانب خود بعیث نذیری گذاشت خلاصه مطلب این است که رسول را به اولیاء (ص) معنی فرمودن دلیل این نیست که ایشان پیغمبرانند و هر یک صاحب شرع و کتاب جدید هستند بلکه رسولند یعنی فرستاده پیغمبر (ص) هستند چنانکه خودشان تصریح فرموده اند که هر که بعد از محمد بن عبدالله (ص) ادعای نبوت کند یا بعد از قرآن کتابی بیاورد خون او مباح است بر هر که از او این دعوی را بشنود پس چگونه می شود که خودشان دعوی رسالت به آن معنی که خاص پیغمبر است بفرمایند بعد فرمود امام (ع) قول خدای تعالی

فاذا جاء رسولهم قضى بينهم بالقسط فرمود معنی آن آن است که رسل حکم می کنند بقسط و ایشان ظلم کرده نمی شوند هم چنانکه خداوند فرموده فاذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعه و لا يستقدمون عرض می کنم دو آیه بعد این است و يقولون متی هذا الوعد ان كنتم صادقين قل لا املك لنفسی ضرا و لا نفعا الا ما شاء الله لكل امه اجل اذا جاء اجلهم فلا يستاخرون ساعه و لا يستقدمون و ذیل آیه را که امام (ع) قرائت فرموده با آنچه در قرآن است چنانکه می بینی تفاوت دارد و ممکن است که تفاوت از تصحیفات اولیه باشد و ممکن است که امام نقل به معنی فرموده باشد و ممکن هم هست که روایت تصحیف کرده باشند علی ایحال ضروری به اصل معنی ندارد و غرض این است که وعده امت آخر الزمان هم که رسید رسول ایشان یعنی امام (ع) که پیغمبر (ص) عهدهای خود را به او می سپارد و او را می فرستد به سوی امت که تشریف می آورد و در میانه ایشان به عدل حکم می کند و ظلم به ایشان نمی کند و حکم او درباره ی فساق و منافقین امت عذاب است چنانکه خداوند بعد از همین آیات بلافاصله تصریح کرده و مصنف کتاب دلایل احتیاطا آن آیه را ذکر نکرده است خداوند می فرماید قل ارايتم ان اتيكم عذابه بياتا او نهارا ماذا يستعجل منه المجرمون ثم اذا ما وقع امنتم به الان و قد كنتم به تستعجلون و حضرت باقر (ع) می فرماید این عذابی است که نازل می شود در آخر الزمان بر فسقه اهل قبله و ایشان انکار دارند نزول عذاب

را بر ایشان پس بین که ولو انکار دارند و متی هذا الوعد ان کنتم صادقین بگویند در آخر الزمان بر ایشان عذاب نازل خواهد شد به واسطه امام به حق و امروز بین که هنوز ایام مهلت است و هیچ فرق با زمان سابق نکرده مگر هر چه فسقشان زیاد شده [صفحه ۲۱۷] است اما عذابی هنوز نازل نشده پس این آیات هم معلوم شد که رد بر حضرات می کند نه اینکه مؤید مطلب آنها باشد با اینکه نوع اخبار ظهور را که در قرآن و اخبار است ما منکر نیستیم ولی سخن ما این است که آنچه فرموده اند منطبق بر امام شما نیست و امام به حق خواهد آمد که همه این آیات بر او منضبط خواهد بود عجل الله فرجه و سهل مخرجه و از جمله آیات که نقل کرده این آیه است و ما اهلکنا من قریه الا و لها کتاب معلوم ما تسبق من امه اجلها و ما يستاخرون و تفسیر این آیه هم از آیات پیش ظاهر می شود و نظیر همانها است و از جمله افراitem ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین و آیه را غلط نقل کرده است صحیح آن قل اراitem است و این آیه ی مبارکه را در اخبار بسیار و درباره ی امام (ع) معنی فرموده اند از جمله حدیثی است که در برهان از رسول خدا (ص) نقل کرده است که در یکی از غزوات که علی بن ابیطالب فتح فرموده بود فضائل بسیار از آن حضرت ذکر فرمود تا اینکه فرمود آگاه باشید که او دو سبط من است و ائمه از صلب

او بیرون می آورد خدای تعالی ائمه راشدین را و از ایشان است مهدی این امت عمار می گوید عرض کردم بابی و امی یا رسول الله (ص) این مهدی کیست فرمود ای عمار بدرستی که خدای تبارک و تعالی عهد کرده است به سوی من که بیرون بیاورد از صلب حسین (ع) نه امام و نه می از ولد او غائب می شود از ایشان و این است قول خدای عزوجل قل اریتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین می باشد از برای او غیبت طولانی که رجوع می کنند از او قومی و ثابت می مانند بر او آخرون پس هر گاه آخر الزمان بشود بیرون میاید پس پر می کند دنیا را از قسط و عدل هم چنانکه پر شده است از جور و ظلم و قتال می کند بر تاویل هم چنانکه قتال نمودن بر تنزیل و او سمی من است و شبه مردم به من تا آخر حدیث شریف دیگر تو خود ملاحظه کن که ثمری به حال حضرات دارد یا ندارد و قتال کردن بر تاویل معنی آن است که امر به جهاد در کتاب خدا با کفار و مشرکین بوده است ولی صاحب الامر (ص) با مسلمینی هم که حقیقت از جاده اسلام خارج شده اند جنگ خواهد فرمود مثل اینکه حضرت امیر (ع) و حضرت سیدالشهداء (ع) فرمودند و از جمله آیات این آیه است ما ینظرون الا صیحه واحده تاخذهم و هم یخضمون و علی بن ابراهیم تفسیر نموده است که این در آخر الزمان است که صیحه زده می شود در ایشان یک صیحه و حال اینکه ایشان در بازارهای خود مشغول مخاصمه اند پس

می‌میرند کل ایشان در مکانشان که بر نمی‌گردد احدی از ایشان بسوی منزلش و وصیت نمی‌کند بوصیتی و این است قول خدای تعالی لا یستطیعون توصیه و لا الی اهلهم یرجعون عرض می‌کنم آیات بعد از این همه تصریح می‌کند که این در نزد نفخ صور است و قیام قیامت کبری که جمیع خلق حاضر می‌شوند و خداوند بعد از همین آیات می‌فرماید و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون تا آنکه می‌فرماید فاذا هم جمیع لدینا محضرون و در اخبار فرموده اند که آیت رجعت مثل این آیه است و یوم نحشر من کل امه فوجا ممن یکذب به آیاتنا و آیت قیمه مثل این آیه است و حشرناهم [صفحه ۲۱۸] فلم نغادر منهم احدا پس آیات اولی در قیام قیامت کبری است که جمیع لدینا محضرون فرموده و دخل به رجعت و ظهور ندارد و بیجا ذکر نموده است و شاید منظور او این است که با وجودی که صیحه آنها را فرا می‌گیرد آنها مشغول مخاصمه اند و می‌خواهد بگوید که حال هم صیحه آنها را فرا گرفته و مشغول مخاصمه هستند اما این تفسیری است به رای که با صریح آیات منافات دارد و حدیث هم که بر خلاف آن وارد شده باری و از جمله ی آنها است یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر و لا نذیر و این آیه هم موافق تفسیر اهل بیت خطاب به اهل کتاب است در وقت بعثت پیغمبر (ص) و دخلی به امر ظهور ندارد مگر تاویل به رای بکنی و

حجتی در آن نیست و از جمله آنها است قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار و کما دخلت امه لعنت اختها و این آیه هم در دخول امم است در نار و تتمه همین آیه و آیات متعدده بعد از این در کیفیت سلوک آنها است با یک دیگر و عذابهایی که بر آنها وارد می شود و نمی دانم چه مناسبت دارد این آیه در این مقام شاید منظورش این است که بنا بر اعتقاد آنها قیامت سرپا شده و امم داخل نار شده اند و یکدیگر را هم لعن می کنند و همین است دلیل اینکه در آتشند و والله که ثکلی از این استدلالها می خندد تو خود ملاحظه کن چندین آیه بعد از این را که از بیان جنت و نار و احوال مؤمنین و کفار بیان می شود بین هیچ ربطی به وضع امروز دارد و آیات شاهد اینند که مؤمنین و کفار خالدند در بهشت و دوزخ و ممکن نیست که از نعم جنت به کفار برسد چنانکه از جمله همین آیات است که بعد از این آیه است و نادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء او مما رزقكم الله قالوا ان الله حرهما على الكافرين و امروز تو ندائی از کسانی که به اعتقاد تو کفار هستند شنیده یا نه اگر شنیده که پس آن روز نیست و اگر شنیده ای و خدا فرموده که نعم جنت حرام است بر کافری پس دعوت شما دیگر برای چیست اهل جهنم که دیگر دعوت بر نمی دارند خلاصه که مقصودش این است که آیاتی چند پشت سر

هم بنویسد و برای مرده اظهار فضل کند و ضعفای مسلمین را از میدان بیرون کند تا تسلیم کنند غافل از اینکه من سبقت له من الله الحسنی گول نمی خورد پس این آیه هم دخل به این مسئله که محل کلام است ندارد و لعن مذکور در آیه هم در میان امم کافره است و رؤسا و اتباع ایشان و بالنسبه به مؤمنین چنانکه در آیات مذکور است تملقها می گویند و سودی نمی دهد و همه ی اینها منافی وضع امروز است اتباع در آن روز موافق ذیل همین آیه که ذکر کرده می گویند و ربنا هؤلاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار و قال لكل ضعف ملاحظه کن امروز در حضور عامه مثلا تو می توانی بد به خلفا بگوئی چه جای اینکه خودشان بگویند و از آنها غیر از ترحم و ترضیه هیچ می شنوی پس این چه قیمتی است که سرپا شده و چه دخل به وعده ی ظهور دارد باری و از جمله آیات است یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا [صفحه ۲۱۹] الرسول این آیه هم نظیر آیه سابقه است و مرجع ضمیر غاصیین حق آل محمد علیهم السلام هستند بعد هم که می فرماید و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرآءنا فاضلونا السیلا مراد از سادات و کبراء عمر و ابوبکرند و تابعین ایشان و اینجا هم باز می گویند ربنا انا ضعفین من العذاب والعنهم لعنا کبیرا و همان عرضها که در آیه ی سابقه کردیم در این آیه هم جاری است و هیچ مصداق امروز ندارد و ربطی به اخبار ظهور هم ندارد چنانکه می بینی و از جمله

آیات است فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس والقمر کلا لا و زر الی ربک یومئذ المستقر و یک آیه سقط شده است یقول الانسان یومئذ این المفر کلا-لا- و زر این آیه را به ظهور امام (ع) می توان تفسیر کرد زیرا که مولای من اعلی الله مقامه در حواشی قرآن حدیثی نقل فرموده است که از علائم ظهور امام است که حایل بشوند میانه شما و میان راه کعبه و جمع کرده شود بین شمس و قمر و دور بزنند بر آن و کواکب و نجوم و خود مولای من تفسیر فرموده است جمع شدن شمس و قمر را به جمع شدن آن دو ملعون بر نخله یابسه که امام (ع) بعد از بیرون آوردن آن دو را از قبر بر نخله می آویزد و شاهد این تفسیر حدیثی است که در تفسیر والشمس والقمر بحسبان وارد شده است و در برهان روایت شده که مراد از آن دو آن دو نفر هستند و فرمود که نمی بینی مردم می گویند که فلان و فلان شمساً هذه الامه و نورا هما باری پس موافق آیه مبارکه و اخبار متعدده که در این باب وارد شده حتی آنکه حضرت امیر (ع) به خود عمر این مطلب را خبر داد البته باید این امر واقع شود و ریشه ی کفر و ضلالت را آتش بزنند طوری که پناه از برای کفار باقی نماند و این است معنی کلا لا و زر چنانکه از قمی ره روایت شده است و امروز علانیه می بینی که ریشه کفر و ضلالت در کمال قوت است و هنوز آن دو را بیرون نیاورده اند و آتش

نزده اند و صحیح است که باید بشود اما خبر بعد از این است و باید بشود دخل به امروز ندارد و از جمله آیات است فضر بینهم بسور له باب تا آخر و تفسیر این آیه سابق گذشت و دخلی به اخبار ظهور ندارد و از جمله ی آنهاست ما سمعنا بهذا فی المله الاخره ان هذا الا اختلاق و این آیه هم از معارضاتی است که کفار بر پیغمبر (ص) کردند و گفتند اجعل الالهه الها واحدا تا اینکه گفتند ما سمعنا بهذا فی المله الاخره و مراد در ملت بت پرستان است یا در ملت عیسی (ع) بنا بر بدعتی که بولس ملعون گذاشت و تثلیث آورد و شاید که مقصود او این است که ایرادات ما هم بر حضرات از این قبیل است و بیجا گفته زیرا که ایرادات ما از روی کتاب و سنت خاتم انبیا است نه از ملل کافره و بدعتهای مبدعین علاوه بر این که بر پیغمبر (ص) هم که ایراد کردند نفس ایراد مطلقا دلیل حقیقت نیست زیرا که ایراد بر محق و مبطل همه می شود به نهایت ایرادی که بر پیغمبر (ص) محق می شود مثل همین ایراد باطل است و کذب زیرا که توحید خدا از زمان آدم تا آن زمان در همه ملل حقه بوده است و اما ایرادی که بر مبطل می شود ممکن است که صحیح باشد و ایرادات ما بر شما همه به شهادت کتاب و سنت صحیح است و نفس ایراد مورد مطلقا دلیل حقیقت مدعی نمی شود و الا احدی بر یکی از ملل کافره نمی بایست ایراد بگیرد پس ملتفت مسئله باش و]

صفحه ۲۲۰] غافل مشو و از جمله آیات است و ارتقبوا انی معکم رقیب فانظروا انی معکم من المنتظرین و آیه اولی فرمایش شعیب است به قوم خود و آیه ثانیه در مواردی از قرآن نازل شده از جمله این آیه است و یقولون لولا- انزل علیه آیه من ربه فقل انما الغیب لله فانظروا انی معکم من المنتظرین و در اخباری چند تفسیر فرموده اند غیب را به حجت قائم عجل الله فرجه و انتظار انتظار ظهور او است و صحیح است اما چه سود به شما دارد ما هم همین را می خوانیم و می گوئیم هنوز باید تشریف بیاورد شما می گوئید آمده پس دلیل دیگر علاوه بر این لازم است هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین اما براهین ما که معلوم است برهان شما غیر از ادعا دیگر چیست و از جمله آیات هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکه او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا این آیه را در بعضی اخبار به ظهور قائم عجل الله فرجه تفسیر فرموده اند که پیش از قیام آن حضرت به سیف اگر کسی ایمان به او آورده است فبها المراد و اگر نیاورده است و بعد از قیام او به سیف ایمان بیاورد و از او پذیرفته نیست و در بعضی اخبار تفسیر به اشراط ساعت و قرب قیام قیامت و ارتفاع حجت چهل روز پیش از قیامت شده است که آن روز هر که پیشتر ایمان نیاورده دیگر از او پذیرفته نیست و علی ایحال این آیه مبارکه

از آیاتی است که خبر از ظهور می دهد و دخلی بوضع حالیه امروز ندارد نه شما را الحمدلله شمشیر برائی است و نه امروز روزی که لا- ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل و الا دعوت شما برای چه است و از جمله آیات یوم یدع الداع الی شی نکر و این آیه مبارکه درباره امام (ع) تفسیر شده که آن روز که تشریف می آورد و می خواند مردم را به امری که انکار می کنند و صحیح است امام به امر نکر می خواند خلق را اما نه اینکه هر کس به امر منکری خلق را خواند این امام است ولو بفسق و کفر و خلاف فرمایش پیغمبر (ص) و امام (ع) باشد و بچگی در معلم خانه برای ما مثل می زدند که ما گفتیم گردو گرد است اما نگفتیم هر گردی در عالم گردو است نارنج هم مثلا گرد است و گردو نیست حال امام مردم را به امری که انکار می کنند می خواند اما نه اینکه هر کس به امر منکری دعوت کرد امام باشد تو خود خیال بکن و انصاف بده و از جمله این آیه است ففررت منکم لما خفتکم و این آیه فرمایش موسی است به فرعون و درباره حضرت حجت هم صادق است چنانکه فرمودند که سنتی از موسی دارد که خائفا یترب و در حدیث دیگر است در بحار که وقتی که حضرت تشریف می آورد می فرماید ففررت منکم الایه اما ملتفت باش که بعد از آنکه تشریف می آورد دیگر ایمن است چنانکه موسی (ع) از شر فرعون ایمن بود و در حدیث می فرمایند که امام شام می کند در حالی

که اخوف ناس است و صیح می کند در حالی که ایمن تر ناس است و این از جهت این است که آن وقت که تشریف می آورد دیگر احدی تاب مقاومت او را ندارد بلکه مردم از او می ترسند و او منصور به رعب است چنانکه در اخبار فرموده اند و خداوند در قرآن می فرماید فقد جعلنا لولیه سلطانا و مراد حضرت حجت است که ولی سیدالشهدا است [صفحه ۲۲۱] پس با وجود سلطنت خوف از که دارد و در شان او فرموده و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و فرموده و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا و از جمله آیات و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و وجه استدلال به این آیه هم معلوم نیست مگر همینکه زمان ظهور را قیامت می شمرند و منحصر به این آیه نیست همه ی آیات قیامت را بنابراین باید خواند والله که زن و بچه مرده از بیانات حضرات می خندد و از جمله ی آنهاست هل ینظرون الا- ان یاتیهم الله فی ظل من الغمام و در برهان از حضرت امام رضا (ع) نقل نموده است که فرمود اصل نزول آیه اینطور بوده هل ینظرون الا ان یاتیهم الله بالملئکه فی ظلل من الغمام و در اخبار دیگر مجیی و اتیان رب را به مجیی و اتیان امر او تفسیر فرموده اند و فرموده اند که خدای عزوجل وصف کرده نمی شود به مجیی و ذهاب و بلند است از انتقال و در بعضی اخبار است که این دو وقت معلوم است که آخر مدت انظار شیطان است که جبار هبوط می کند و رسول خدا (ص) امام اوست

و در دست او حربه از نور است که شیطان و اتباع او را تماماً هلاک می کند و در آن وقت خدا چهل و چهار هزار سال سلطنت می کند و تفصیلی که از زمان رجعت فرموده اند خلاصه که این آیه مبارکه خبر از رجعت می دهد و از جمله آیات است فاماته الله ماه عام ثم بعثه و این آیه موافق اخباری چند درباره آدمی است و موافق حدیثی درباره ی غیر است که خداوند او را می رانید و بعد از صد سال زنده فرمود و این آیات رجعت است و دلیل امکان آن است نه اینکه مخصوصا خبر از ظهور و رجعت بدهد و از جمله آیات است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و این آیه هم اختصاص به امر ظهور امام یا رجعت ندارد بلکه مراد هر افتتانی است چه اینکه اعظم امتحانها در آخر الزمان تشریف آوردن امام (ع) است و از جمله آیات کما اخرجک ربک من بیتک است و این آیه و آیات بعد از آن در باب جنگ بدر و مقدمات و نتایج آن نازل شده است و در اخبار به حسب ظاهر تفسیر آیه را به اخبار ظهورند ندیده ام ولو ممکن باشد تفسیر آن به این مطلب ولی تفسیر به رای نمودن صحیح نیست و چه حاجت است ما را به این مطلب در صورتی که آیات صریحه داریم و حدس می زنم که این بدبختان تفسیری به رای آیه کرده باشند به رای که آن مخالف با صریح اخبار است و مقصودشان این است که رسالت و امامت از خانه و اده پیغمبر

(ص) بیرون رفته و به میرزا علی محمد تعلق گرفته است و در حدیث امام رضا (ع) که سابقا نقل کردیم دیدی که این امر محال است که امامت از خانه وارده پیغمبر (ص) بیرون رود و به دلیل و برهان این امر را ثابت فرمودند پس اگر مقصودشان این است خطای صرف است و از جمله آیات است و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع و این آیه را در چند حدیث به علامات پیش از ظهور تفسیر فرموده اند و دخلی به خود زمان ظهور ندارد چنانکه حضرات خیال می کنند این است که بعد می فرماید و بشر الصابرين و در حدیث شریف می فرماید که یعنی بشارت بده صابرين بر این بلاها را به تعجیل فرج که بعد از آن [صفحه ۲۲۲] بلاها باید فرج برسد نه اینکه در زمان ظهور این بلاها باشد و از جمله آیات است هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق و ذکر کردن این آیه از جمله تعجبات است زیرا که به کلی بر خلاف وضع حالیه است و احتیاطا تتمه آیه را ذکر نکرده است که حجتی بر او نباشد ولی ما ذکر می کنیم و بدانکه در چند مقام این آیه نازل است یکی در سوره صف می فرماید یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهروا علی الدین کله و لو کره المشرکون و در سوره ی فتح می فرماید لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله امنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قریبا

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا و در سوره توبه نیز نظیر سوره ی صف می فرماید به اندک تفاوتی و در برهان از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود به خدا قسم که تاویل این آیه هنوز نازل نشده است و نازل نمی شود تاویل آن تا آن وقت که بیرون بیاید قائم پس هر گاه بیرون آمد قائم باقی نمی ماند کافری به خدا و نه مشرکی به امام مگر آنکه کراهت دارد خروج او را حتی آنکه اگر کافری در شکم سنگی باشد سنگ می گوید ای مؤمن در شکم من کافری است پس بشکن مرا و بکش او را و در حدیث دیگر از حضرت باقر (ع) است در قول خداوند لیظهره علی الدین تا آخر اینکه باقی نماند احدی مگر آنکه اقرار کند به محمد (ص) و در حدیث دیگر فرمود که این در وقت خروج قائم است که همه اقرار به محمد (ص) کنند و در حدیث دیگر فرمود که این در رجعت است و از اخبار ظاهر است که قیام قائم (ع) ابتدای رجعت است زیرا که امواتی چند بر می گردند و نیز در سوره فتح و صف اخبار دیگر به همین مضامین روایت کرده است و شبهه نیست که بعد از قیام قائم (ع) باید آن بزرگوار غالب بر جمیع ملل بشود حتی آنکه همه اقرار به پیغمبر (ص) و ائمه تا آن بزرگوار بکنند و در هر قریه از قرای زمین صبح و شام اذان گفته شود و شهادت به توحید و نبوت و ولایت داده شود و بدیهی

است که امروز هنوز اینطور نشده و وعده خداوند خلف نمی شود و در حدیث مفضل است قال المفضل یا مولای فقولہ لیظہرہ علی الدین کلہ ما کان رسول اللہ (ص) ظہر علی الدین کلہ قال یا مفضل لو کان رسول اللہ ظہر علی الدین کلہ ما کانت مجوسیہ و لا یهودیہ و لا صابیہ و لا نصرانیہ و لا فرقہ و لا خلاف و لا شک و لا شرک و لا عبدہ اصنام و لا اوثان و لا اللات والعزا و لا عبدہ الشمس والقمر و لا النجوم و لا النار و لا الحجارہ و انما قولہ لیظہرہ علی الدین کلہ فی هذا الیوم و هذا المہدی و ہذہ الرجعہ و ہو قولہ و قائلوہم حتی لا تكون فتنہ و یکون الدین کلہ للہ حال تو را بہ حق صاحب الامر ملاحظہ کن بین این وضع در عالم پیدا شدہ کہ جمیع ادیان از عالم برداشتہ شود مگر دین اسلام یا آنکہ در حقیقت از اسلام نماندہ مگر اسمی چنانکہ خود مکر را قرار بہ آن می کنید پس چگونہ قائم آل محمد (ص) قیام کردہ و چگونہ سیدالشہداء رجعت فرمودہ و نعوذ باللہ ہیچ ثمری بر وجود آنها مترتب نشد و غالب بر کل دین نشدند [صفحة ۲۲۳] و مقاتل نکردند تا فتنہ از عالم برداشتہ شود خلاصہ اینها آیاتی بود کہ او ذکر کردہ بود ما ہم آیات دیگر ذکر می کنیم اما ملتزم استقضاء آنها نمی شوم زیرا کہ سخن بطول انجامیدہ است و در حقیقت یک آیه کافی است در بحار از حضرت باقر (ع) روایت کردہ است در قول خداوند الذین ان

مکناهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه پس این از برای آل محمد است صلی الله علیهم تا آخر ائمه و مهدی (ع) و اصحاب او که خداوند ولیک می کند ایشان را مشارق زمین را و مغارب آن را و ظاهر می کند دین را و می میراند به او و به اصحاب او بدعتها و باطل را هم چنانکه سفها و حق را می رانیدند تا بجائی برسد که دیده نشود ظلم در کجا است و امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر و حضرت صادق (ع) فرمود در قول خدای تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه تا آخر فرمود و قائم نازل شده است و او است والله مضطر هر گاه نماز بجا آورد در مقام دو رکعت و بخواند خداوند مرا پس اجابت کند او را و کشف کند سؤرا و قرار بدهد او را خلیفه در زمین و از حضرت باقر (ع) در همین آیه که نازل شده است در قائم هر گاه بیرون بیاید عمامه به سر می بندد و در نزد مقام نماز بجا می آورد و تضرع به سوی پرورنده اش می کند پس هیچ رایتی از او بر نمی گردد یعنی هر رایت که به هر طرف می فرستد فتح می کند و حضرت صادق (ع) فرمود در قول خدای تعالی هل اتاک حدیث الغاشیه می پوشاند ایشان را قائم (ع) به شمشیر وجوه یومئذ خاشعه فرمود که خاضعند و طاقت امتناع ندارند تا اینکه در قول خدای تعالی تصلی نارا حامیه فرمود می چشند آتش حرب را در دنیا در عهد قائم و در آخرت آتش جهنم را و از ابن عباس در قول خدای تعالی

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها يعنى اصلاح مى كند زمين را به قائم آل محمد بعد از موت زمين يعنى بعد از جور اهل مملكت زمين و از حضرت صادق در قول خداى تعالى وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمنكن لهم دينهم الذى ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدوننى لا يشركون بى شيا فرمود قائم است و اصحاب او و از حضرت باقر (ع) از پدر بزرگوارش از سيد شهداء از على (ع) در قول خداى تعالى و نريد ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين فرمود ايشان آل محمدند كه مبعوث مى كند خداوند مهدى ايشان را بعد از جهد و تعب ايشان را و دليل مى كند دشمن ايشان را و در برهان اخبار متعدده به اين مضمون در ذيل اين آيه نقل کرده است از جمله از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) روايت نموده كه اين آيه مخصوص است به صاحب الامر كه ظاهر مى شود در آخر الزمان و هلاك مى كند جبابره و فراعنه را و مالك مى شود شرق و غرب زمين را پس پر مى كند آن را از عدل هم چنانكه پر شده است از جور و نيز از آن دو بزرگوار در قول خداوند و نرى فرعون و هامان تا آخر فرمود فرعون و هامان در اينجا آن دو دو شخصند از جبابره قریش كه خداوند زنده مى كند آن دو را در نزد قيام قائم از آل محمد در آخر الزمان پس انتقام مى كشد از آن دو به

آنچه پیش کرده اند [صفحه ۲۲۴] و در بحار از حضرت صادق (ع) نقل کرده است از پدر بزرگوارش در قول خدای تعالی قاتلوا المشرکین کافه فرمود بدرستی که نیامده است تاویل این آیه و اگر قائم ما برخیزد زود باشد که ببیند هر کس او را دور کند آنچه از تاویل این آیه است و هر آینه که برسد البته البته دین محمد (ص) بهر جا که شب رسیده است تا آنکه شرک بر پشت زمین نماند هم چنانکه خدا فرموده و مجلسی مرحوم بیان کرده است که در آخر اشاره به آیه ی دیگر فرموده که می فرماید و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله خلاصه که آیات داله بر این مطلب بسیار است و ما بعضی از آیات که دلالتی بر کیفیت ظهور داشت نقل کردیم که در ضمن ابطال باطلی هم شده باشد و لا حول و لا قوه الا بالله.

استدلال به اخباری که در کتب حدیثی آمده

اشاره

گفته است در غیبت کتاب بحار و اربعین و عوالم و ینوع و فواید المخلصین و جوامع الکلم و مجمع البحرین و انوار النعمانیه و بحر المعارف و وافی و مشارق الانوار و حدیقه الشیعه و اصول کافی و کتب اخبار ملاحظه فرمائید بعد اخباری چند نقل می کند و ما یکی یکی را در ضمن جواب نقل می کنیم انشاء الله.

جواب

از جمله فتنه های بزرگ پروردگار این است که در آیات کتاب و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم متشابهاتی چند گذارده است تا آنکه کسانی که در دل معرض از حق هستند ولی به ظاهر بی مستمسکی از کلمات اهل حق نمی توانند به باطل گردش کنند به همین متشابهات متمسک شوند و خبث باطن خود را بروز دهند تا آنکه روز قیامت که خداوند ایشان را معذب می کند حجتی از برای ایشان نباشد و معذک باز خداوند حق را ظاهر فرموده و امر نموده است که متشابهات را باید به محکومات عرضه نمود و آنچه موافق آنهاست گرفت و آنچه مخالف آنهاست ترک کرد و باز از جمله ی فتنه های خداست که کذابین و داسین در اخبار ائمه ما و پیغمبر (ص) بوده است و چیزهائی چند به دروغ روایت کرده اند و باز خداوند میزانی از برای معرفت آن هم گذارده است و باید عرضه بر کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) نمود و صدق و کذب را تمیز داد و از جمله فتنه های خداست که اخباری چند از راه تقیه از ائمه ما سر زده است و اینها را هم نیز به عرضه بر کتاب و سنت و اجماع عامه باید تمیز داد خلاصه

که شرح این مطالب در مقدمه شده است و محض تذکره اشاره نمودیم پس از جمله اخباری که نقل نموده است از بحار و عوالم و حدیقه الشیعه اذا قام القائم قام به امر جدید کما دعا رسول الله به امر جدید این روایت را به این لفظ در بحار و عوالم ندیدیم و شاید از بحار فارسی ترجمه کرده باشد و علی ایحال مضمون صحیح است و اخبار متعدده به این معنی وارد شده و سخن ما بعد از ذکر اخباری که به این معنی نقل کرده است خواهد آمد انشاء الله و گفته است در بحار و عوالم و جوامع الکلم یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیه و استانف الاسلام جدیداً و این حدیث صحیح است در بحار و عوالم ملا-حظه شد و بار گفته در عوالم و جوامع الکلم یقوم القائم به امر جدید و کتاب جدید و این هم صحیح است در عوالم از حضرت باقر (ع) [صفحه ۲۲۵] نقل کرده تتمه هم دارد که می فرماید و کتاب جدید و قضاء جدید علی العرب لشدید لیس شانہ الا بالسیف لا یتسبب احداً و لا یاخذہ فی الله لومه لائم و در عصمت و رجعت از روایت دیگر غیر از آنچه صاحب عوالم نقل کرده نقل می فرماید بعد از فقره اولی و سنه جدیده و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شانہ الا القتل لا- یتسبب احداً لا- تاخذہ فی الله لومه لائم و در عوالم این روایت را هم نقل کرده الا اینکه لفظ کتاب جدید در آن نیست و

باز از بحار و عوالم نقل کرده ان القائم اذا غام دعا الناس الى امر جديد كما دعا رسول الله و این حدیث را هم به این لفظ در عوالم و بحار در مظانش ندیدیم و شاید نقل به معنی نموده باشد و وجه استدلال حضرات به این اخبار این است که چون این مرد برخواست و بزعم خود کتاب جدید آورد و احکام جدیده بدیعه کرد و بر او ایراد کردیم کتاب و سنت پیغمبر خاتم (ص) منسوخ نمی شود این است که به این متشابهات متمسک شده است و مولای بزرگوار من روحی فداه از این مطلب بطور تفصیل جواب فرموده است و این بنده هم مختصراً جوابی می نویسد تماماً و کاملتر می خواهی برساله تثقیف الاود رجوع کن پس می گوئیم که لفظ کتاب جدید و قضاء جدید و امر جدید لفظی است مجمل یعنی کتاب و قضاء و امر تازه و مسلم است که حجت خداوند به کلمات مجمله مبهمه قائم نمی شود مگر اینکه از صاحبان حدیث تفسیر کرده شود و حدیث که مفسر است البته بر مجمل حکم می کند چنانکه صدوق علیه الرحمه از حضرت صادق (ع) نقل کرده است و بدیهی است که اگر آقائی به غلام خود بگوید چیزی بیاورد بعد بگوید غذا بیاور لفظ مجمل اول را حمل بر معنی واضح دویم باید کرد و غذا آورد و اگر با وجود اینکه تصریح کرده که غذا بیاور غلام رفت و لباسی فرضاً برای او آورد و گفت که تو اول گفتی چیز بیاور و لباس هم چیزی است خود آقا و نوکران دیگر همه بر او عیب می گیرند که بعد

از آنکه خودش صریحا غذا خواسته دیگر چه جای لباس آوردن است و حق هم می گویند حال در این مورد هم که فرموده اند امام تشریف می آورد با کتاب جدید و شرع جدید باید دید که خود آل محمد (ع) به چه تفسیر فرموده اند و بعد از آنکه در اخبار اهل بیت نظر کردیم می بینیم که یک معنی کتاب جدید را اینطور فرموده اند که اولاً- در عوالم نقل می کند از حضرت باقر (ع) در حدیث طویلی که آن وقت که قائم عجل الله فرجه در مسجد الحرام اظهار امر خود را می کند اول کسی که با آن حضرت بیعت می کند جبرئیل و میکائیل است و بر می خیزند با آن دو پیغمبر و امیرالمؤمنین (ع) پس دفع می کنند به سوی قائم کتاب جدیدی را که آن بر عرب شدید است به مهری که هنوز تر است پس می فرمایند به آن حضرت که عمل بکن به آنچه در آن است پس این حدیث شریف را داشته باش باز ملاحظه می کنیم که در عوالم از حضرت باقر (ع) نقل می کند در حدیث طویلی که آن وقت که حضرت به ثعلبیه می رسد مردی که از صلب پدر او است و اشد مردم است به بدن و اشجع ایشان است به قلب مگر از صاحب الامر و عرض می کند چه می کنی پس به خدا قسم که تو مردم را مثل انعام می رانی و روی هم می ریزی آیا این به عهدی است از پیغمبر (ص) یا به چه [صفحه ۲۲۶] چیز پس غلام حضرت که متولی بیعت است می گوید آرام بگیر یا آنکه آنچه در آن دو چشم تو است خواهم

زد پس قائم می فرماید که ساکت بشو ای فلان بلی به خدا قسم که با من است مهدی از رسول خدا فلان جعبه و زنفیلجه را بیاور پس می آورد آن را پس می خواند بر او عهد و رسول خدا را پس عرض می کند جعلنی الله فداک سر خود را عطا کن که ببوسم پس عطا می کند سر خود را و میان دو چشم او را می بوسد و عرض می کند بیعت را تازه کن پس تازه نمی کند پس از این حدیث ظاهر می شود که کتاب جدید همین کتاب است و در حدیث دیگر زراره به آن حضرت عرض کرد که قائم به سیرت محمد (ص) راه می رود فرمود هیهات هیهات یا زراره بسیرت او راه نمی رود و فرمود که رسول خدا (ص) راه می رفت در امتش بلین و تالیف می فرمود و قائم (ع) راه می رود بقتل به این مامور شده است در کتابی که با او است اینکه راه برود به قتل عرض می کنم که حدیث سیوم که ذکر کتاب جدید داشت ملاحظه کن که ذیل آن را از عوالم و عصمت و رجعت نقل کردیم تصریح فرموده است که کتاب جدید و قضای جدید او بر عرب شدید است و نیست شان او مگر شمشیر به آن تفصیل که گذشت پس بین که مراد از کتاب همین است که در این دو حدیث آخر هم فرمودند و باز منحصر به اینها نیست در بحار از جعفر بن یحیی از پدر نقل کرده است از حضرت صادق (ع) که فرمود چگونه اید شما اگر بزنند اصحاب قائم (ع) فساطیط را در مسجد کوفان بعد بیرون می آورد بسوی

ایشان مثال مستانف را امر جدید که بر عرب شدید است و در بحار و عوالم نقل کرده است از رفید مولای ابی هبیره از ابی عبدالله (ع) فرمود یا رفید چگونه است حال تو هر گاه بینی اصحاب قائم را که فساطیط خود را در مسجد کوفه زده اند بعد بیرون بیاورد و امام مثال جدید را که بر عرب شدید است رفید عرض کرد جعلت فداک مثال جدید چیست فرمود ذبح باز عرض کرد به چه چیز در ایشان راه می رود به آنچه علی بن ابی طالب (ع) در اهل سواد راه رفت فرمود نه ای رفید بدرستی که علی راه رفت به آنچه در جفر ایض بود و آن دست باز داشتن بود و او می دانست که بعد از او غالب می شوند بر شیعه او و قائم راه می رود به آنچه در جفر احمر است و آن ذبح است و او می داند که دیگر غالب بر شیعه ی او نمی شوند پس از این حدیث شریف هم ظاهر می شود که مراد از کتاب جدید مثال جدید است و یک معنی مثال قصاص است و مراد جفر احمر است که حکم قتل باشد که در قرآن هم در چند آیه اذن قتل به صاحب الامر (ص) داده شده است پس از این اخبار معلوم می شود که کتاب جدید همین است نه اینکه کتابی باشد که ناسخ قرآن باشد و نیز معنی دیگر از برای کتاب جدید است که در مقدمه ثابت کردیم که قرآن را تغییر دادند و از آن کم کردند و آیات را پیش و پس کردند و بعضی حروف بر آن افزودند و همینکه آن حضرت

تشریف می آورد قرآن را همانطور که نازل شده می آورد و اخبار بسیار شاهد این مطالب است از جمله حدیثی است که در بحار نقل کرده است که طلحه به حضرت امیر (ع) عرض کرد که آن قرآن در دست تو است و تاویل آن و علم حلال و حرام را به سوی که دفع می کنی و کیست صاحب [صفحه ۲۲۷] آن فرمود آنچه حاصلش این است که به اوصیاء خودم تا اینکه وارد بشود آخری ایشان بر رسول خدا (ع) سر حوض با قرآن که مفارقت نمی کنند از قرآن و قرآن مفارقت نمی کند از ایشان و در حدیث دیگر است که عمر عرض کرد یا ابالحسن اگر می آوردی قرآنی را که آوردی نزد ابی بکر تا اینکه همه بر آن جمع بشویم فرمود هیئات راهی به سوی آن نیست آوردم پیش ابوبکر که حجت بر شما قائم شود و نگوئید روز قیامت که ما از او غافل بودیم یا بگوئید نیاوردی بدرستی که آن قرآن که در نزد من است پس نمی کند او را مگر مطهرون و اوصیاء از ولد من عمر عرض کرد آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست فرمود بلی هر گاه برخواست قائم از فرزندان من ظاهر می کند آن را و حمل می کند مردم را بر آن پس جاری می شود سنت بر آن مترجم گوید ملاحظه کن این وضع بیان با آوردن کتاب جدید بعد از قرآن و نسخ کردن احکام قرآن درست می آید یا نه و هم از آن حضرت روایت نموده است که گویا نظر می کنم به سوی شیعه خودمان در مسجد کوفه و حال اینکه فساطیط خود را

زده اند و تعلیم مردم می کنند قرآن را هم چنانکه نازل شده و در حدیث دیگر باز همین مطلب را فرمود عرض کردند یا امیرالمؤمنین آیا نیست آن هم چنانکه نازل شده فرمود نه محو کرده شد از آن هفتاد نفر از قریش به آسمانشان و اسماء آباءشان و ترک کرده نشد ابولهب مگر به جهت ازراء بر پیغمبر (ص) به جهت اینکه عم آن حضرت بود و در عوالم بحار نقل کرده است از جابر از حضرت باقر (ع) که فرمود هر گاه برخیزد قائم آل محمد (ص) زده می شود خیمه ها از برای کسی که تعلیم مردم بکند قرآن را بر آنچه خدای جل جلاله نازل فرموده پس مشکلتز آنچه می باشد بر کسی که حفظ کرده است قرآن را امروز به جهت اینکه مخالف می شود و او تالیف عرض می کنم دیگر چه بفرمایند که تو یقین بکنی که همان قرآن که بر پیغمبر (ص) نازل شده می آورند و کتاب دیگر سوای آن نیست بالاتر از این که سابق نقل کردم حدیث را که فرمودند که هر کس بعد از پیغمبر (ص) ادعای نبوت کند یا بعد از قرآن کتاب بیاورد خون او مباح است بر هر که از او بشنود پس بین به یک حدیث یا دو حدیث که اسم کتاب جدید برده اند و حال اینکه لفظی است مجمل و مبهم و معانی صحیحه که موافق با ضرورت و کتاب و سنت از برای آن هست تو این را حمل بکنی بر یکی که هیچ شاهد از برای آن نیست آن وقت بنای دین خود را بر این بگذاری و همین قرآن و خاصه اگر

کما انزل باشد در هر حال جدید است این است که حضرت امیر (ع) در صفت آن می فرماید که کهنه نمی کند آن را طول و د و فانی نمی شود عجائب قرآن در کتاب المبین نقل شده است که سوال کرده شد حضرت صادق (ع) که چه می شود قرآن را که زیاد نمی کند بر نشر و درس مگر غضاخت و تازه گی را فرمود به جهت اینکه خدای تبارک و تعالی قرار نداده است آن را برای زمانی دون زمانی و از برای مردمی دون مردمی پس آن در هر زمانی جدید است و نزد هر قوی غض است تا روز قیامت عرض می کنم پس بین که قرآن منسوخ شدن ندارد و همیشه هم جدید است و کهنه نمی شود ابدًا و هر چه انسان در آن تدبیر بکند هر روز چیز تازه می فهمد که پیشتر نفهمیده بود خلاصه و چندین حدیث وارد شده است که امام (ع) با اهل مکه و مدینه و قشون سفیانی و غیر ایشان [صفحه ۲۲۸] که مقاتله می کند همه را به کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) می خواند پس اگر آن دو منسوخ هستند خواندن به آنها یعنی چه و اینکه فرموده اند به سنت جدید و قضاء جدید می خواند مقصود این نیست که سنت پیغمبر (ص) را نسخ می کند بلکه احکامی که در زمان هدنه و تقیه بوده است و بدعتهای که دشمنان گذارده بودند آنها را بر می دارد چنانکه اخبار بسیار شاهد این مطلب است چنانکه در عوالم نقل کرده است که سؤال کرده شد حضرت باقر (ع) از قائم (ع) که هر گاه برخیزد به چه سیرت راه می رود فرمود

به سیرت پیغمبر (ص) تا اینکه اسلام ظاهر شود عرض کرده شد سیرت پیغمبر (ص) چه بود فرمود باطل کرد آنچه در جاهلیت بود و استقبال نمود مردم را به عدل و فرمود قائم (ع) هر گاه برخیزد باطل می کند آنچه در زمان هدنه بود از آنچه در دست مردم بود و استقبال می کند به ایشان عدل را عرض می کنم که غرض این است که سنت پیغمبر (ص) منسوخ نمی شود مگر هر چه مردم تغییر داده اند یا از باب تقیه در اخبار واقع شده است و الا حلال محمد (ص) حلال است تا روز قیامت و حرام محمد (ص) حرام است تا روز قیامت در بحار و عوالم نقل نموده است از ابوبصیر از حضرت باقر (ع) که فرمود در صاحب این امر شباهت از چهار پیغمبر است تا آنکه ابوبصیر عرض کرد شبه محمد (ص) چیست فرمود هر گاه برخیزد به سیرت رسول خدا (ص) راه می رود آگاه باش بدرستی که او بیان می کند آثار محمد را و می گذارد شمشیر را هشت ماه هر جا هر جا تا اینکه خداوند راضی بشود ابوبصیر عرض کرد چگونه می داند رضای خدا را فرمود خداوند القا می کند در قلوب او رحمت را عرض می کنم پس بین که همان آثار پیغمبر است که امام (ع) بیان می فرماید و اخبار بسیار شاهد این مطلب است و چون مولای من روحی فداه به تفصیل جواب فرموده است و این رساله هم بطول انجامیده بیش از این تفصیل نمی دهم و بعد هم شاهد بیان آن بیاید و از جمله اخبار که نقل کرده فی البحار و العوالم و جوامع الکلم الاسلام ظهر

غریبا و سيعود علی ما كان غریبا فطوبی للغرباء این حدیث را هم در مظان کتب مذکورہ ندیدم و شاید نقل به معنی باشد ولی به این لفظ دو سه روایت هست که ان الاسلام بدا غریبا و سيعود غریبا کما بداء فطوبی للغرباء و در روایت سوال از معنی این فرمایش کردند فرمود يستانف الداعی منا دعاء جدیدا کما دعا رسول الله (ص) و باز روایت کرده فی البحار و العوالم اذا قام القائم استانف امرا جدیدا کما دعا رسول الله این حدیث را هم به این لفظ ندیدیم اما به این لفظ هست استانف دعاء جدیدا و ظاهر این است که همین است که تصحیف شده و باز گفته فی الکافی الی ان قال یبطل ما کان قبله مما کان فی ایدی الناس عرض می کنم قریب به همین لفظ در بحار و عوالم از تهذیب نقل کرده اند یبطل ما کان فی الہدنه مما کان فی ایدی الناس و صحیح است ولی حرف در این است که این اخبار چه ثمر به حال حضرات دارد اما آنکه فرموده اند الاسلام بدا غریبا و سيعود غریبا شبه در این مطلب نیست زیرا که این همه معاصی و سیئات و بدعتها و اموری که از جاهلیت است بواسطه معاشرت به انصاری و یهود و ملل خارجه دیگر که در اسلام شایع شده است و قهقری برگردانیده است آن را به وضع جاهلیت و [صفحه ۲۲۹] اهل آن که باقی بر اسلام مانده اند بسیار کمند طوریکه فرمود المؤمن اقل من الکبیریت الاحمر و فرمایشات بسیار به این مضامین در علایم ظهور فرموده اند و محسوس هم هست که

چه قدر اسلام مردم ضعیف شده بلکه چه قدر که از اسلام بیرون رفته اند ولو در عداد مسلمین شمرده شوند اما در ظاهر و باطنشان و هیچ از صفات مسلمین نیست همین بس است که پیغمبر (ص) به اصحاب فرمود که شما از حالا تا صد و چهل سال برگی بی خار هستید و بعد از آن تا دو بیست سال برگ و خار با هم هستید و بعد از آن خار بی برگ هستید پس بین که امروز مردم چه قدر از اسلام دور شده اند که نسبت به اصحاب رسول خدا (ع) در آن زمان که همه فتنه های عالم از آنها برخاست دورتر شده اند پس مسلم اسلام غریب و بی ناصر شده است و خوش به حال کسانی که در این ضمن بر اسلام باقی مانده باشند و ایشان معدود بسیار کمی هستند و آن وقت که امام (ع) هم تشریف می آورد اول که مردم را دعوت جدید می فرماید و محض اسلام را می خواهد جاری بفرماید البته ابتداء کمی از مردم تسلیم امر او را می کنند ولی همینکه اظهار امر را می کند و شمشیر می کشد و زمین را از لوث منافقین و کفار پاک می کند امر بر می گردد و اسلام ظاهر و غالب می شود چنانکه خداوند فرموده لیظهره علی الدین کله و فرموده است و یکون الدین کله لله و فرموده است و یابی الله الا ان یتم نوره و اخبار بسیار در ذیل آیات روایت کردیم که فرمودند در آن زمان همه اسلام به پیغمبر (ص) خواهند آورد و در هر قریه صبح و شام صدای اذان بلند است وصیت اسلام می رود تا آنجا

که شب می رود پس آن وقت دیگر اسلام غریب نیست و مؤمنین غریب نیستند بلکه همه ی زمین خانه ی خودشان است و اهل آن بستگان خودشان چنانکه در حدیث فرمودند که ملک از آن شیعه ماست و امروز خراب است آن روز که آباد شد جلو آن را خواهند گرفت باری و تو امروز ملاحظه می کنی که هر چه بر غربت اسلام افزوده است و چیزی از آن کم نشده و دولت دولت آل محمد نیست پس اینکه فرمودند که دولت ما اخیری دولتهاست و خداوند فرموده والعاقبه للمتقین و زمین را پر از عدل و داد می کنیم همانطور که پر از ظلم و جور شده و اساس و قواعد اسلام را محکم می کنیم و همه بدعتها و ضلالتها را بر می داریم و احکام اسلام را که امروز عمل کرده نمی شود جاری می کنیم اینها چه چیز است اگر آنها که فرموده اند اسلام غریب می شود نعوذ بالله دروغگو بوده اند که چرا تو استشهاد به کلام ایشان می کنی و اگر راست گو بوده اند که پس همانطور که این دو سه حدیث را فرموده اند که اسلام غریب می شود هزار حدیث دیگر را هم فرموده اند که اسلام ظاهر و غالب می شود تا بجائی می رسد که زنها در خانه خود به کتاب و سنت حکم کنند و به مقتضای آن عمل کنند پس این اخبار را هم باید قبول کنی هر چیزی را در جای خود بگذاری نه آنکه هر چه بزعم تو مؤید بدعت تو است قبول کنی و هر چه راد بر تو است ترک کنی باری و چون اخباری که اشاره به آنها کردیم بعضی پیش ذکر شده

و بسیاری از [صفحه ۲۳۰] آنها هم گوش زد مردم شده است دیگر تفصیل نمی دهیم و دعوت جدید را هم که پیش ذکر کردیم که مراد همه آن دعوت اسلم است چون حشو زواید آن امروز در میان خلق بسیار شده است و آن را کهنه و مندرس کرده اند ایشان تشریف می آورند و احکام زمان هدنه را بر می دارند و آن را پاک و پاکیزه و نو می کنند همانطور که از پیغمبر (ص) سر زده است و به عینه همان آثار نبویه است که بیان می فرماید نه اینکه به کلی شرع و کتاب او را از میان بردارد و شاهد همه ی اینها را پیش ذکر کردیم و علاوه بر آنها هم اخبار بسیار است الا اینکه ما طالب اختصاریم و باز گفته است فی البحار والعوالم و جوامع الكلم ان القائم یرد علیه ما لم یرد علی رسول الله من الجاهلیه الی ان قال یخرجون علیه کتاب الله و یتاولون و یقاتلونه علیه فی العوالم ان قائمنا اذا قام استقبل من جهله الناس ما لا استقبل رسول الله من جهال الجاهلیه الی ان قال یتاول کتاب الله و یحتج علیه به فی بحار بر صاحب این امر می رسد اذیتهایی که به رسول خدا رسید و در نسخه دیگر نرسید مذکور فی البحار وقتی که قائم ما قیام کند از جهال ناس کسانی مقابل او ایستاده و مخاصمه می نمایند و در جهالت و نادانی سخت تر از ایام جاهلیتند تا اینکه می فرماید خلایق کتاب خدا را به عقاید باطله خود تاویل می نمایند و به عقاید خود به آن احتجاج می نمایند و می گوئیم در حدیث اول در بحار

و عوالم و عصمت و رجعت به این الفاظ که او نقل کرده دیده نشد ولی به این مضمون در حدیث هست و ظاهر این است که همینها را تصحیف کرده در بحار عن الفضیل قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول ان قائمنا اذا قام استقبال من جهله الناس اشد ما استقبله رسول الله (ص) من جهال الجاهلیه فقلت کیف ذلك قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتی الناس و هم یعبدون الحجاره و الصخور و العیدان و الخشبیه المنحوته و ان قائمنا اذا قام اتی الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یحتج علیه به ثم قال اما والله لیدخلن علیهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل الحر و القر و فیه عن محمد بن ابی حمزه عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان القائم (ع) یلقى فی حربہ ما لم یلق رسول الله (ص) اتاهم و هم یعبدون الحجاره المنقوده و الخشبیه المنحوته و ان القائم (ع) یدخلون علیه یتاولون علیه کتاب الله و یقاتلونه علیه و اما دو روایتی هم که از ترجمه بحار نقل کرده آنها هم با اندک اختلاف موجود است حال باید فهمید که مقصود از این اخبار چیست و غرض مصنف از روایت آنها چه بوده است آیا مقصود امام (ع) از این فرمایش که فرموده است این است که اهل آخر الزمان باید کتاب خدا را به کلی متروک دارند و عمل به مقتضای آن نکنند که چنین منظوری بداهه نبوده است و خود ایشان از همین کتاب اخبار ظهور و کیفیات آن را بیرون آورده و بیان فرموده اند و ما را امر نموده اند که به مقتضای آن

در اصول و فروع رفتار کنیم پس یقیناً مقصود این نیست که قرآن باید متروک باشد و خود تو هم که آرزو داری یک آیه متشابه دست بیاوری که شاهد خود قرار بدهی و الحمدلله ممکن نشده و این همه آیات را بی مناسبت [صفحه ۲۳۱] با حال خود می خوانی چنانچه سابقاً دانستی و در بحار از حضرت امیر (ع) از پیغمبر (ص) نقل کرده که فرمود شنیده از جبرئیل که گفت یا محمد زود باشد که در است تو فتنه سر پا شود گفتم به او پس مخرج از فتنه چیست گفت کتاب خدا که در او است بیان ما قبل شما از خیر و خیر ما بعد شما و حکم ما بین شما تا آخر حدیث شریف که از این قبیل فرمایشات فرمود پس مقصود از این که قرآن را بر صاحب الامر (ص) تاویل می کنند نیست اگر اینکه چون خداوند در کتاب مجید خود و پیغمبر و ائمه (ص) در اخبار خود امر فرموده اند که قرآن و تاویل و تفسیر آن را اهل بیت سلام الله علیهم باید گرفت و هر که به رای خود بگیرد کافر می شود و هر که از فرمایش ایشان بگیرد به حق فایز شده است و حق را به واسطه اهل بیت البته خواهد شناخت و تسلیم خواهد نمود چنانکه خداوند فرموده الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس همانا مراد از تاویل قرآن بر صاحب الامر (ص) این است که آیات کتاب را انسان به رای خود تاویل بکند یا از مفسرین سنی که از اهل بیت سلام الله علیهم اعراض کردند و به رای خود

تفسیر کردند بگیرد و بر صاحب الامر (ص) احتجاج کند و لا- محاله باید همین طور باشد زیرا که تفاسیری که به اخبار صحیحه از اهل بیت سلم الله به ما رسیده است البته مخالف با رفتار و سیرت صاحب الامر (ص) نیست که با آن تفاسیر با او بتوان معارضه نمود مگر کسی قرآن را برای خودش تفسیر کند و البته رفتار امام موافق با آراء جهال نیست باری و مقصود این شخص از روایت این اخبار این است که چون مشایخ ما به آیات قرآن برآورد کردند خواسته برای خود عذری قرار بدهد این است که روایت کرده که قائم که تشریف می آورد مردم به کتاب خدا با او احتجاج می کنند غافل از اینکه از آداب مشایخ ما ابدا نیست که یک آیه قرآن را برای خود تفسیر کنند و تمام آنچه فرموده اند ماخوذ از اخبار آل محمد علیهم السلام است و ما هم که امیدواریم تابع ایشان باشیم ملاحظه کردی که تمام آنچه در تفسیر آیات گفتیم همه را از اخبار آل محمد (ع) بیرون آورده و ذکر کردیم اما متاول در قرآن شمائید و امثال شما که ابدا رجوع به اخبار اهل بیت سلام الله علیهم نمی کنید و برای خود هر چه می خواهید تاویل می کنید بلکه چنانکه صراحت گفتی چنان قرآن را سهل و آسان گرفته که همه کس آن را می فهمند و حال اینکه در اخبار فرموده اند که چیزی دورتر از عقول مردم از قرآن نیست پس بین که متاول در قرآن شمائید و امثال شما یا ما که اقرار به جهل خود دادیم و یک کلمه بی فرمایش اهل بیت

نمی گوئیم و اما آنچه روایت کرده از اینکه به صاحب الامر می رسد اذیتهایی که به رسول خدا رسید یا نرسید و مقصود او این است که میرزا علی محمد را هم که اذیت کردند و کشتند از این باب است و چه قدر جاهل است این مرد همین یک حدیث را می بیند و آن همه اخبار که در قوت و شوکت و فتح و ظفر و قتل دشمنان و مسخر کردن روی زمین هست آنها را ملاحظه نمی کند و شبهه نیست که در اول ظهور که تازه مردم می بایست از جاهلیت بیرون بیایند و اجل شیطان هم نزدیک شده البته [صفحه ۲۳۲] منتهای سعی و کوشش خود را می کند که بلکه بتواند امام را دفع کند و مدت هشت ماه موافق بعضی اخبار آن حضرت مشغول به جنگ است و در بعضی اخبار جنگهای آن حضرت را شمرده اند و معلوم است که اگر بنای اعجاز باشد برای امام ممکن است که قلوب مردم را یکبار منصرف از کفر و ضلالت بکند و رو بخود بنماید و دیگر حاجت به جنگ و کشیدن شمشیر نیست اما آن حضرت به همین وضع ظاهر جهاد خواهد فرمود و قتلها خواهد نمود نهایت این است که در همه جا فتح با او است و هیچ رایتی از او بر نمی گردد اما البته باید زحمت کشید و تعب دید و در زیر سایه شمشیر آسایش کرد و عرق و خون از جبین پاک کرد و بسا جمعی از اصحاب او هم شهید بشوند اما بعد از همه این تفصیلات فتح از برای او است و تمام ملک را حتی

هند و چین و روم و جبال دیلم همه جا را فتح خواهد فرمود و اسلام را ظاهر خواهد نمود و ملاحظه می کنی که رسول خدا (ص) جنگ های بسیار فرمود و صدمات بر وجود مقدسش وارد آمد و معذک آخر فتح با او بود و آخر بجائی رسیده بود که هر روز وفود بر آن حضرت وارد می شدند و اسلام می آوردند و هزار مرتبه بالا-تر از این است امر صاحب الامر (ع) و آخر فتح با او است و میرزا علی محمد شما بخوارتر وجهی به جهنم واصل شد و جسد او را جانوران خوردند و میرزا حسینعلی نیز به درک واصل شد و هنوز از زندان و حبس بیرون نیامده بود و امر امام (ع) به این منوال نیست و دو سه حدیث یتمنا در این مقام ذکر می کنیم علاوه بر آیات و اخباری که سابق ذکر کرده ایم از جمله حدیثی است که در بحار از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده است از آباء گرامش که فرمود رسول خدا (ص) که در شب معراج بعد از نداها که خداوند به آن حضرت شد و اسماء اوصیانش را بر ساق عرش ملاحظه فرمود تا اینکه خداوند فرمود و لأطهرن الأرض باخرهم من اعدائی و لا ملکنه مشارق الارض و مغاربها و لأسخرن له الرياح و لا ذلن له السحاب الصعاب و لا رقینه فی الاسباب و لا نصرته بجندی و لا مدنه بملائکتی حتی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثم لا دیمن ملکه و لأدا و لن الایام بین اولیائی الی یوم القیمه تو را به حق خدا ملاحظه کن بین از

این وعده ها که خداوند فرموده و خلعت از برای آنها نیست کدام یک ظهور پیدا کرد و خود را به حرفهای مزخرف خوش می کنید و افسار گردن خود انداخته دست جهال می دهید تا به مهلکه ها بیاندازند و از بشیر نبال روایت کرده است از حضرت باقر (ع) در حدیثی قلت انهم یعنی المرحبه يقولون لو قد كان ذلك كنا نحن و انتم في العدل سواء ا فقال من تاب تاب الله عليه و من اسر نفاقا فلا يبعد الله غيره و من اظهر شيئا اهرق الله دمه ثم قال يذبهم والذى نفسى بيده كما يذبح القصاب شاته و اومى بيده الى حلقه قلت انهم يقولون انه اذا كان ذلك استقامت له الامور فلا يهرق محجمه دم قال كلا والذى نفسى بيده حتى نمسح و انتم العرق والعلق و اومى بيده الى جبهته و در روایت دیگر است انهم يقولون ان المهدى لو قام لاستقامت له الامور عفوا [صفحه ۲۳۳] و لا يهريق محجمه دم فقال كلا والذى نفسى بيده لو استقامت لاحد عفوا لاستقامت لرسول الله (ص) حين آدميت رباعيته و شبح في وجهه كلا والذى نفسى بيده حتى نمسح نحن و انتم العرق والعلق ثم مسح جبهته خلاصه که امور استقامت نمی یابد مگر به تعب و زحمت و جنگ کردن و خون ریختن تا آنکه ملک مسخر بشود و حضرت صادق (ع) فرمود که اهل حق همیشه تا بوده اند در شدت بوده اند آگاه باشید که این تا مدت نزدیکی است و عاقبت طولانی خلاصه که اخبار در این باب بسیار است و صریح قول خداوند است که صاحب الامر باید زمین را مسخر کند

و خوف او با من بدل شود که اگر به این تاویلات که حضرات می کنند می شد این مطالب حاصل شود برای همه ائمه (ص) بلکه همه ی انبیاء خدا بود دیگر این همه خلق را وعده و وعید و بیم و امید دادن به امروز حاجت نبود و همه وقت همینطور بوده بلکه اگر درست ملاحظه کنی غلبه دولت باطل امروز از همه وقت بیشتر است پس اگر اینها است معنی پر شدن زمین از عدل و داد پس همه یهود و نصاری و مجوس و نصاب فرق باطله اسلام همه بر حقند و احکامشان هم به عدل است وجودی هم در عالم نیست بلکه بنابراین همه هم مؤمنین هستند پس دیگر این زحمات و جان کندنهای شما برای چیست و چرا مردم را دعوت می کنید و قتلها و غارتها که کردید غیر از طمع سلطنت و ریاست باطله زایل دنیا جهتش چه بود و ثمرش برای شما چه شد خلاصه که تفصیل لازم نیست و الحمدلله کتب اخبار آل محمد (ص) پهن است در عالم و هر که طالب هدایت است بر او آسان است و از جمله اخبار که روایت کرده فی البحار چون قائم ما قیام فرماید به غیر این رفتار که هست رفتار نماید و این روایت را هم عمدا یک کلمه اش را انداخته زیرا که در بحار فارسی است که چون قائم (ع) ما قیام می کند هر آینه با ما به غیر این رفتاری که حالا هست رفتار می کند و در عربی هم جاءنا من غیر الذی کان و عمدا کلمه با ما را انداخته تا اینکه کلیه رفتار او را

مخالف شرع پیغمبر (ص) گیرد و نیست اینطور مقصود این است که ما و شیعه ما امروز مظلوم و مقهوریم آن روز اینطور نیست و بر فرض که به طور عموم هم باشد نه هر که در کلیه ی امور بر خلاف رفتار اسلام که حال و پیش از این بود راه رفت این امام است جماعت بسیار از ملل باطله بر خلاف آن رفتار می کنند و هیچ یک را امام نمی توان گفت پس محض مخالفت رفتار خاصه امامت نیست و صفات خاصه امامت معین است آنها را دست بیاور و نشان بده آن وقت هر چه حکم کرد اطاعت کن و حکم هم نمی فرماید مگر بشرع پیغمبر نهایت بسیاری از شرع پیغمبر (ص) امروز بر حسب مصالح زمان پنهان است آن روز آشکار می شود چنانکه در اخبار بسیاری از آنها را تعداد فرموده اند و هر چه صاحب الامر (ع) حکم فرماید مطاع است و همینکه تشریف می آورد مؤمنین هر یکی در زیر سر خود صحیفه خواهند دید که طاعه معروفه و اطاعه می کنند باری سعی بسیار دارند که متشابهی از اخبار دست بیاورند و مردم را گمراه کنند ولی غافلند که و من یهدی الله فماله من مضل و از جمله روایتی است که از کافی [صفحه ۲۳۴] نقل کرده ان القائم یطل ما کان قبله بامر الله و کافی عجاله نزد من موجود نیست و بسکه هم تصحیف و تغییر در روایات این شخص می بینم اعتماد به روایت او ندارم ولی اصل مضمون چیزی نیست که محل انکار باشد و شاهد آن را هم باز داریم در بحار روایت نموده است یهدم ما

كان قبله كما هدم رسول الله (ص) امر الجاهليه و يستانف الاسلام جديدا و شبهه ليست كه جاهليت عالم را فرا گرفته و احكام مبتدعه جارى شده است و احكام اسلام در حقيقت پنهان مانده و آن روز كه حضرت تشریف بياورد و احكام اسلام را كما انزل الله جارى مى كند و مقصود از كلمه ما كان قبله البته عموم نيست هم چنانكه رسول خدا (ص) بطور عموم آنچه در عالم بوده باطل نفرمود و اعظم امور كه توحيد خداوند و رسالت انبياء (ص) بود باقى گذارد و بسيارى از احكام ايشان را باقى گذارد هم چنين امر قائم آل محمد (ع) و اگر بنا باشد كه همه امور كائنا ما كان باطل بشود پس اول امامت خودش يكي از عهود و موافقتى است كه از پيش بوده اگر بنا باشد همه چيز باطل شود پس امامت او باطل مى شود پس بدون شبهه مراد از اين كلمه عموم نيست بلكه مراد اين است كه هر چه به واسطه ي شيطان تغيير و تحريف يافته يا بر حسب مصالح زمان حكومى شده است و آن روز بايد بر گردد آن بزرگوار تغيير مى دهد نه اينكه كليه ي آنچه در عالم هست عموما تغيير مى يابد و بناى مذهب شما غالب بر اين شده است كه تمام چيزها را تغيير مى دهيد مگر هر چه را كه نتوانيد و از آنچه پيش گفتيم دانستى كه نه هر كه برخواست و امور سابقه را باطل كرد اين امام است بلكه اگر امام آمد مختار است و هر چه مى خواهد مى كند و اگر صرف بطلان قواعد اسلام امروز دليل حقيقت است پس هندو

شدن یا نصرانی یا یهودی یا غیر اینها هم مانع ندارد چه قدر جاهلند این جماعت و چگونه تسفیه عقول مردم را می کنند و باز حدیث دیگر نقل می کنم تا معنی از این قبیل اخبار را صریحا بفهمی در عوالم از حضرت باقر (ع) روایت کرده است از حدیث طولی که فرمود هر گاه قائم برخیزد سیر می کند به سوی کوفه پس خراب می کند چهار مسجد را و باقی نمی گذارد مسجدی را بر روی زمین که شرفات داشته باشد مگر اینکه خراب می کند و جماء قرار می دهد و طریق اعظم را وسیع می کند و اجنحه که بگو چه ها خارج شده می شکنند و کنیفها و ناودانها که بگو چه ها است باطل می کند و بدعتی را ترک نمی کند مگر اینکه زایل می کند و سنتی را ترک نمی کند مگر اینکه اقامه می کند و قسطنطنیه و چین و جبال دیلم را فتح می کند تا آخر حدیث شریف و این شارح از برای همه اینگونه اخبار است و از جمله ی روایات که نموده این است و فی مجمع النورین يعلمون القرآن الجدید فیه لو يعلم الناس ما یصنع القائم لا- حب اکثرهم ان لا یروه فانه یقوم بامر جدید علی العرب شدید جواب مجمع النورین را ندیده ام و نمی دانم از کتب معتبره مصححه هست یا نیست و لفظ يعلمون القرآن الجدید هم عجاله نظرم نیست که در کتب مصححه دیده باشم [صفحه ۲۳۵] و بر فرض صحت به همان معنی که سابق شرح کردیم معنی می شود قرآن کلیه در هر حال جدید است چنانکه در حدیث دیدی علاوه بر آن قرآنی که آن حضرت می آورد و چون در

تالیف

با این قرآن مخالف است و آیات علاوه بر این هم دارد لهذا جدید است و انشده ک بالله به همین ظاهر ملاحظه کن قرآن جدید فرموده اند و قرآن عربی مبینی است که فصحاء عرب عاجز از آن بودند حال در این زمان قرآن تازه معنیش این شده است که مزخرفاتی به هم بیافند که هیچ قاطرچی عرب اینگونه تکلم نکنند پس چه شباهت به قرآن دارد چرا آن را هذیان جدید نگویند که قرآن جدید بگویند باری والله که این جماعت قابل اعتنا نیستند و اما فقره دویمش حدیثی قریب به این مضمون هست نهایت فقره دویمش هم که فانه یقوم به امر جدید باشد در اخبار دیگر هست و گمانم این است که دو حدیث را به هم ضم کرده اند و اصل حدیث موافق بحار لو يعلم الناس ما یصنع القائم اذا خرج لاجب اکثرهم ان لا یروه مما یقتل من الناس اما انه لا یبداء الا بقریش فلا یاخذ منها الا السیف و لا یعطیها الا السیف تا آخر و حضرات چون دیدند که شمشیرشان الحمدلله شکست و کاری پیش نبردند ملاحظه کرده اند که تتمه حدیث را چنان که هست اگر روایت کنند رد بر ایشان می کند این است که این فقره را انداخته اند و فقره از حدیث دیگر که در بحار بعد از همین حدیث نقل کرده برداشته اند که شاید شاهد آنها بشود که اعراض مردم از جهت تازگی داشتن دعوت آنها است و غافل از اینکه باز هم دلیل آنها نمی شود هر دعوتی که غیر از وضع حالیه و اسلام باشد بالنسبه به آن جدید است و مسلم همه دعوتها حق

نیست دعوت امام حق است نه غیر او باری و گفته است فی البحار و اصول کافی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا علی فتره من الائمه کما ان رسول الله بعث علی فتره من الرسل این حدیث را هم در عوالم و بحار هر دو از غیبت نعمانی از کلینی علیه الرحمه نقل کرده اند به اندک تغییری آنها روایت کرده اند الذی یملاءها عدلا کما ملئت جورا لعلی فتره من الائمه یاتی کما ان رسول الله (ص) بعث علی فتره بهر حال تغییری که دارد باعث اختلاف معنی نیست و مقصود حضرات از ذکر این حدیث این است که امام عصر عجل الله فرجه وقتی بر می خیزد که مدت زمانی باشد که ائمه (ص) از میان رفته باشند و زمان فتره شده باشد یعنی ائمه در عالم وجود نداشته باشند و حال اینکه مراد از فتره این نیست و خاتم (ص) که علی فتره من الرسل مبعوث شده است یعنی در وقتی که بعثت انبیاء منقطع شده بود آن حضرت مبعوث شد نه اینکه مراد این باشد که وجودشان منقطع شده بود چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند که میانه عیسی (ع) و خاتم اوصیاء بوده اند حتی ترتیب آنها را شمرده اند و به واسطه برده آخر الواح به پیغمبر (ص) رسید و ضروری شیعه است که عیسی (ع) زنده است و خداوند فرموده و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و حضرت ادریس و الیاس و خضر (ع) زنده اند پس در عالم بوده اند نهایت به واسطه اعراض ملکیه و غلبه [صفحه ۲۳۶] باطل امر درست ظاهر نبود و

محال است که زمین خالی از حجت بماند و زمان غیبت هم به عینه امر به همین منوال است و امام در عالم تشریف دارد نهایت اظهار امر خود را نمی کند طوری که او را بشناسند و وجود آن حضرت تا مامور به خروج نشده منافی نیست با اینکه زمان فتره باشد مثل اینکه می بینی در همین حدیث که روایت کرده می فرماید که پیغمبر (ص) بر فتره از رسل مبعوث شد و نمی فرماید متولد شد و چهل سال از عمر مقدس آن حضرت گذشت و در میانه خلق راه می رفت و نبی هم بود چنانکه فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء والطين و باز زمان فتره بود محض همینکه مبعوث نشده بود پس بودن امام هم تا مامور به اظهار امر نشده است منافی نیست با اینکه فتره باشد و اقلا پانصد حدیث که به طور عموم و خصوص دلالت بر وجود آن حضرت می کند تو همه را ترک می کنی و به این یک حدیث که اندک تشابه دارد می گیری و حال اینکه آن هم به شهادت اخبار صریحه دلیل عدم وجود امام نیست و امام (ع) از زمانی که از شکم مادر متولد شده سنه دویست و پنجاه و پنج از هجرت باشد تقریبا تاکنون همیشه در عالم بوده و هست تا آن وقت که ظهور بفرماید و بکند آنچه بایست بکند و در اخبار فرمودند که خداوند عمر نوح (ع) و عمر عبدالصالح خضر (ع) را دلیل بر عمر او قرار داده است که مردم انکار حیوه او را نکنند پس به این حدیث هم نمی توان میرزا علی محمد پسر میرزا رضای

بزاز شیرازی را امام خواند فکری باید کرد که جواب خداوند و جواب صاحب الامر (ص) را هم به آن بتوان گفت و باز گفته است که در اکثر کتب منقول است که یظهر صبی من بنی هاشم دو کتاب جدید و شرع جدید علی العرب الشدید جواب این حدیث را مصنفین سابقشان هم روایت کرده اند ولی ساده تر بودند و از ظاهر شدن کذبشان چندان باک نداشتند این است که نسبت به عوالم و اربعین می دادند و آنچه در عوالم و اربعین تفحص کردیم این حدیث را ندیدیم کتاب عوالم حاضر است و از اول تا آخر مجدداً ملاحظه شد و این حدیث را ندیدیم دیگر اگر باز از چشم ما رفته است خدا دانا است و اربعین و عوالم هر دو را مولای بزرگوار من در تثقیف الاود مرقوم فرموده است که ملاحظه کردیم و ندیدیم مگر عبارتی از محیی الدین که در اربعین نقل کرده که آن را هم تصحیف کرده اند و اینطور که نقل می کنند نیست علی ایحال مصنف دلائل زرنگ تر شده و مجملاً به اکثر کتب نسبت داده است و خواه حدیث به این لفظ باشد یا نباشد می گوئیم شما چه منظور دارید یا مقصود این است که این صبی از بنی هاشم همان امام غائب منتظر است که در کتاب و سنت و اخبار سابقین همه به آن خبر داده اند یا غیر او است غیر او که البته منظور نیست و اگر او منظور است مطلب شما از این حدیث این است که از برای او حسب و نسب خاصی نیست مگر همینکه از بنی هاشم است مثل اینکه بعضی از سینهها هم قائلند

به اینکه مهدی عباسی است و آنها که اهل اخبار صحیحه هستند از ایشان رد بر آنها می کنند و امام ثانی عشر ما را قائلند که غائب است و تشریف می آورد به هر حال [صفحه ۲۳۷] مطلب شما این است که همینکه صبیی از بنی هاشم برخواست ولو از فرزندان عبدالمطلب هم نباشد و کتاب جدید و شرع جدید آورد این امام است دیگر هر که می خواهد باشد و هر چه می خواهد بگوید و هر صفت می خواهد داشته باشد و بسیار غریب است نمی دانم آن طریق صحیحی که این حدیث مجمل مبهم به شما رسیده که از پانصد حدیث دیگر و چند آیه از قرآن که به طور خصوصیت تعیین امام غائب منتظر را می کند معتبرتر است آن کدام طریق است که شما این حدیث را گرفته اند و سایر اخبار همه را ترک کرده اید اگر نوع اخبار محل اعتماد نیست که این هم یکی از آنهاست چرا این پسند شما شده و اگر بعضی اخبار صحیحه هست و بعضی نیست تو باید ثابت بکنی که آنها که ما دست داریم صحیح نیست و همین یکی صحیح است و اما ما که صحت اخبارمان را به کتاب و سنت و ضرورت شیعه ثابت کرده ایم و الحمدلله آسوده ایم اما تو علیک الاثبات و از این گذشته بر فرض که همین حدیث به سند معتبر به ما هم برسد منافی با اخبار ما نیست که لازمه اش این باشد که یکی را بگیریم و یکی را ترک بکنیم زیرا که ما هم که می گوئیم فرزند امام حسن عسکری است از بنی هاشم خارج نمی شود پس بهر دو گرفته ایم و همین

دستورالعمل ما است که ائمه دست داده اند که هر گاه دو حدیث دیدی که یکی مجمل است و یکی مفسر به مفسر بگیر و مسلم به مفسر که گرفتیم بهر دو گرفته ایم اما تو که به مجمل می گیری برای خود عمل نموده و با هزار حدیث که مخصوص نهی از عمل به رای فرموده اند مخالفت کرده خلاصه که سستی ادله شما بر هر عاقل واضح است و حاجت به تفصیل زیاده بر این نیست و از جمله اخبار که روایت کرده این است که می گوید در بحار یقوم المهدی و لیس فی عنقه بیعه و مضمون این حدیث صحیح است اگر چه در بادی نظر به این لفظ در بحار ندیدم و نمی دانم چه ثمر بحال حضرات دارد ما هم همین را می گوئیم و هیچ معتقد به قول این جماعت نیستیم و امام ثانی عشر (ص) از آن آنکه متولد شد غالب پنهان بود تا پدر بزرگوارش رحلت فرمود و از آن وقت پنهان تر شد تا زمان نواب اعلی الله مقامهم منقضی شد و آن وقت غیبت تامه واقع شد و در هیچ وقت اعادی دست بر آن حضرت نیافتند که بیعتی از آن حضرت بگیرند و دست نخواهند یافت تا ظهور فرماید و هیچ دلالت در این حدیث نیست که باب این مرد که شما می گوئید امام باشد بر فرض دربارہ ی او گفتید که بیعتی با کسی نکرده یعنی دست نداده منحصر به او نیست سایر هم دست نداده اند و اصلش در این زمان داب نیست و امتیازی از برای او نشد بلی اگر کسی از اهل آن زمان که هزار سال متجاوز پیش

از این باشد که بنا بر بیعت و دست دادن بوده است تا امروز مانده باشد و بیعت با کسی نکرده باشد این امتیاز است و اگر صفات امامت در او هست امام است پس ملتفت باش که همین حدیث هم بدرد آنها نخورد و همین هم صادق بر امام ما است نه امام آنها و باز گفته است فی فواید المخلصین سیاتی زمان علی امتی یقول بعضهم لبعض قد ولد القائم والقائم فی الاصلاب این روایت را هم نسبت به فواید المخلصین [صفحه ۲۳۸] می دهد و اصل آن کتاب را نمی دانم از کیست و همچو کتابی هست یا نیست سابق می شنیدم که این روایت را نسبت به شیخ مرحوم اعلی الله مقامه می دهند و از شخص با اطلاع معتمدی شنیدم که نسبت برساله رمز شیخ مرحوم اعلی الله مقامه داده اند و محتمل است که این شخص هم مقصودش همان باشد زیرا که رساله رمز را پشت کتاب شرح فواید طبع نموده اند پس به اسم فواید خوانده بعد تصحیف نموده فواید المخلصین گفته است مثل اینکه عصمت و رجعت شیخ اوحده را هم همه جا به اسم جوامع الکلم که مردم بر مجموعه رسائل اسم گذارده اند می خوانند و اینها همه از عامی بودن است باری و من همان عبارت شیخ اوحده را که در شرح رمز فرموده اند نقل می کنم تا بدانی که چیست می فرماید اقول کان فی زماننا رجل من اهل الخلاف یدعی معرفه الحقیقه والرمز فاجتمع ببعض اخواننا المعاصرین لنا و هو شیخنا الشیخ موسی بن فحمه الصانع فکان بینهما کلام بعض المسائل فاخبرنی بمجلسها و انه کثیر الدعوی و هو علی مذهب اهل

الخلاف فی ان الصاحب فی الاصلاح فاشار الی ان اکتب له مسائله فیها رمز لا يفهمها حتی ینکسرو ان فهمها انکسر لانها تلزمه مذهب الحق تا آخر فرمایش ملاحظه کن که این عبارت نقل قول عامه است و قول آن کس از آنها که دعاوی باطله داشته و از خود شیخ اوحد نیست بلکه مبنای رساله ایشان بر رد او است در این مذهب فاسد خلاصه اگر یقینی بود که مراد آنها روایت از همین فقره است که چون دروغ علانیه بود محتاج به رد و بحث نبود ولی چون یقینی نیست ما فرض صحت روایت را می کنیم و بحول الله جوابی می گوئیم که هیچ محل شبهه نماند پس بدانکه از اخبار آل محمد (ع) ظاهر است که امر غیبت امام (ع) و ظهور آن حضرت و رجعت آن بزرگواران در اوایل اسلام امری به وضوح و ظهور امروز نبوده است حتی در باب رجعت جماعتی از علمای بزرگ بعد از غیبت امام (ع) هنوز شبهه و انکار داشتند و بعضی دیگر از ایشان در صدد اثبات آن آمدند چنانکه در کتب مذکور است و اخباریکه در این باب امروز دست ما هست آن روز به اینطور جمع نبوده که هر یک از علما بر تمام آنها واقف شوند بلکه در اصول متعدده که از اصحاب ائمه (ص) در میان بود متفرق بود و تقیه هم در این باب طوری بود که آنها که مطلع بودند نمی توانستند اظهار نمایند این بود که محل اختلاف در میان خود شیعه و نوع شیعه و سنی بود چنانچه از اخبار و احتجاجاتی که از علماء آن عصر منقول

است ظاهر است ولی ما در صدد بیان این مطلب نیستیم اما در همان باب ظهور امر به این وضوح نبوده است حتی در نزد همه شیعه مسلم نبوده است که امر غیبت و ظهور مخصوص امام ثانی عشر است (ص) بلکه در هر یک ائمه (ص) احتمال می داده اند و از اخبار ظاهر است که در واقع هم محتمل بوده است که در ازمنه بعضی ائمه سابقین اظهار امر بشود چنانچه در کتاب المبین از بحار نقل است که به حضرت باقر (ع) عرض کرده شد که علی (ع) می فرمود که تا سنه هفتاد بلاء است و بعد از بلاء و خاء و سبعون گذشت و رخائی ندیدیم حضرت فرمود ای ثابت بدرستی که خدای تعالی [صفحه ۲۳۹] موقت فرموده بود این امر را در سبعین پس چون حسین (ع) کشته شد شدید شد غضب خدا بر اهل زمین پس تاخیر انداخت آن را تا سنه صد و چهل پس ما به شما خیر دادیم و شما قناع سر را کشف نمودید پس خداوند تاخیر انداخت آن را و قرار نداد از برای آن وقتی بعد از این در نزد ما و یحیی الله ما یشاء و یتب و عنده ام الکتاب راوی می گوید که همین مطلب را به حضرت صادق (ع) عرض کردم فرمود همینطور بود و در حدیث دیگر حضرت صادق (ع) فرمود که این امر در من قرار داده شده بود پس تاخیر انداخت آن را خداوند و بعد از این در ذریه من خواهد کرد آنچه بخواهد پس بین که به همینطور تقدیر شده بود و اصحاب که شنیده بودند منتظر

بودند و دایم از این مطلب سؤال می کردند این است که در بحار وارد می کند از ابی بصیر از ابی عبدالله (ع) که عرض کردم جعلت فداک می خواهم سینه ات را مس کنم فرمود بکن پس مس کردم سینه و مناکب او را پس فرمود چرا ای ابو محمد عرض کردم جعلت فداک شنیدم از پدر که می فرمود بدرستی که قائم سینه او گشاد است و شانهای او افتاده است و مابین آن دو عریض است بعد حضرت تفصیل زده پیغمبر (ص) را فرمود که بر تن من بلند است و بر تن قائم مثل رسول خدا است و ریان بن صلت می گوید به حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که توئی صاحب این امر فرمود منم صاحب این امر ولکن من نیستم آنکه بر کنم زمین را از عدل هم چنانکه از جور پر شده و چگونه من آنم با آنچه می بینی از ضعف بدن من بدرستی که قائم آن کسی است که هر گاه بیرون بیاید در سن شیوخ است و منظر شباب قوی است در بدن خود حتی آنکه اگر دست خود را دراز کند نیمه کتر درختی بر روی زمین هر آینه آن را می کند و اگر صیحه زند میان کوها منداک شود و با او است عصای موسی و حاتم سلیمان و آن چهارمی است از فرزندان من که خداوند غائب می کند او را در ستر خودش آنقدر که بخواهد بعد ظاهر می کند او را پس بر می شود به او زمین از قسط و عدل هم چنانکه پر شده است از جور و ظلم و در عوالم از حمران نقل کرده است در حدیثی

که به حضرت باقر (ع) عرض کرد که سؤال می کنم تو را به حق قرابتت از رسول خدا (ص) که توئی صاحب این امر و قائم به او فرمود نه عرض کرد پس کیست بابی انت و امی فرمود او رخساره اش گلگون است و چشمهایش فرو رفته تا آخر حدیث شریف و در روایت دیگر است از حمران از آن حضرت که توئی قائم فرمود من از رسول خدا (ص) تولد یافته ام و بدرستی که منم طالب خون و خداوند هر چه بخواهد می کند بعد مکرر سؤال کرد فرمود صاحب تو بدیح البطن است و به ابی الجارود فرمود حضرت باقر (ع) که همیشه گردن می کشید به سوی هر مردی از ما و می گوئید او یعنی صاحب الامر این است پس خدا او را می برد تا اینکه مبعوث کند از برای این امر کسی را که نمی دانید متولد شده یا نه و خلق شده یا نه و از عیسای خشاب روایت کرده که خدمت حسین بن علی (ع) عرض کردم توئی صاحب این امر [صفحه ۲۴۰] فرمود نه و لکن صاحب امر طرید شدید موتور به پدرش و مکنی بعمش هست که هشت ماه شمشیرش را به شانه خود می گذارد و شرح این حدیث از روایت حمزه ابن ابی الفتح ظاهر می شود که در بحار نقل کرده که مولود ابومحمد (ع) مسمی به محمد شد و مکفی به جعفر باری و چند حدیث دیگر به این مضمون هست که حاصل همه این است که از زمان حضرت امام حسین (ع) تا آخر ائمه بر بسیاری از بزرگان اصحاب مثل ابوبصیر و حمران بن اعین و غیر

ایشان که آنقدر تمجید درباره ی آنها روایت شده امر مشتبه بود یعنی احتمال می دادند که یکی از همان ائمه به امر بر می خیزد حتی در آن زمان حسرت می خوردند که پیر شدیم و این امر ظاهر نشد و می بینی که ائمه (ص) به همین قسمها گاهی امر را پنهان و گاهی آشکار می فرمودند پس بین که دویست سال بر امت پیغمبر (ص) گذشته که هر روز خیال می کرده اند قائم متولد شده و قائم هنوز در اصلا ب بوده است و بعد متولد شده پس این حدیث هم شاهد شما نشد که بتوانید به سبب آن پانصد حدیث دیگر و ضرورت شیعه را ترک کنید و از جمله اخباری که نقل کرده می گوید در بحار احادیث مدله بر موت قائم منقول است در بحار قائم را قائم می گویند زیرا که می میرد بعد به امر بزرگ قیام می نماید جواب بلی این حدیث هست و غیر از این هم چنانکه گفته بعضی روایات دلالت می کند مثل اینکه در عوالم بحار از حضرت صادق (ع) از آبائش از امیرالمؤمنین از پیغمبر (ص) نقل می کنند که در حین وفات خود صحیفه و دوایی خواستند و وصیت فرمود تا آنکه فرمود بعد از من دوازده امام هستند و بعد از ایشان دوازده مهدی تا اینکه فرمود که باید تسلیم کند حسن به سوی پسرش م ح م د که مستحفظ از آل محمد است پس این دوازده امام بعد از آن دوازده مهدی است پس هر گاه حاضر شد او را وفات باید تسلیم کند به پسرش اول مهدیین تا آخر حدیث شریف و در حدیثی فرمودند که مهدیین از شیعیان ایشان

هستند و در عوالم تاویل کرده است اخبار مهدیین را به ائمه و پیغمبر (ص) که بعد از آنکه قائم (ع) ظهور می فرماید و بعد رحلت می فرماید ایشان رجعت می کنند و تاویل دیگر اینکه در زمان ائمه راجعین اوصیائی علاوه بر قائم باشند در میانه خلق و هر یک از این دو تاویل بی مناسبت نیست اگر چه حدیثی که فرمودند که مهدیین از شیعیان هستند و همچنین اولاد قائم (ع) هستند خالی از منافات با تاویل اول نیست ولی معذکک می توان تصحیح آن را کرد زیرا که می توان ائمه راجعین را فرزند قائم خواند چنانکه در تفسیر و بالوالدین احسانا وارد شده که مراد از والدین حسنین (ع) هستند که خداوند به پیغمبر (ص) وصیت فرموده که به ایشان احسان فرماید پس مانع نیست که صاحب الامر هم والد خوانده شود و همچنین در حدیثی شخصی ادعای تشیع کرد امام او را منع فرمود و فرمود شیعه علی بن ابیطالب (ع) امام حسن و امام حسین هستند پس [صفحه ۲۴۱] به ملاحظه ی این دو حدیث می توان تاویل اول را تصحیح کرد و همچنین تاویل دوم را می توان تصحیح کرد خاصه اگر حقیقت رجعت مکشوف بشود ولی ما در صدد بیان آن نیستیم خلاصه مقصود این است که چنانچه گفته بعضی اخبار دلالت بر موت قائم می کند ولی از آن طرف اخبار بسیار وارد شده است که آن حضرت زنده است و نمی میرد حتی آنکه در بحار روایت کرده است از حازم بن حبیب از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که از برای صاحب این امر دو غیبت است که در دویمی ظاهر

می شود اگر آمد تو را کسی که بگوید از دست خود خاک قبر او را افشاند ام تصدیق مکن او را پس این اخبار که دلالت بر موت می کند محتمل چند جهت است یکی اینکه مراد از موت موت ذکرش باشد چنانچه صریحا در بحار از معانی الأخبار روایت کرده که اسم گذارده شده است قائم مقام به جهت اینکه او بر می خیزد بعد از موت ذکرش و هم چنین باز از حضرت جواد (ع) روایت کرده در حدیثی که عرض کردند یا ابن رسول الله چرا اسم قائم را گفتند فرمود به جهت اینکه او بر می خیزد بعد از موت ذکرش و ارتداد اکثر قائلین به امامتش و جهت دیگر اینکه جماعت بسیار از سابقین و لاحقین مثل همین جماعت معتقد به موت آن حضرت شده اند و امام (ع) بر حسب زعم آنها فرمایش فرموده است و اخبار بسیار دلالت بر پیدا شدن این قول و فساد آن می کند از جمله حدیثی است که در عوالم نقل کرده و سابق بعضی از آن ذکر شده که سنن انبیاء را در آن حضرت بیان فرمود حضرت صادق (ع) تا اینکه فرمود و اما غیبت عیسی (ع) پس بدرستی که یهود و نصاری اتفاق کردند بر اینکه عیسی کشته شد و خداوند تکذیب آنها را فرموده به قول خودش و ما قتلوه و ما صلیبوه و لکن شبه لهم هم چنین است غیبت قائم (ع) پس بدرستی که امت انکار می کنند او را پس از قائلی است به غیر هدی به اینکه او متولد شده و مرده است و قائلی کافر می شود بقولش که یازدهم ما عقیم بوده و

قائلی از دین بیرون می رود بقولش که امام سیزده تا می شود فصاعدا و قائلی معصیت می کند خدای عزوجل را به قولش که روح قائم (ع) نطق می کند در هیکل غیرش تا آخر حدیث شریف پس بین که این جماعت هم قائل به موت آن حضرت شده اند و هم قائل به اینکه در هیکل غیرش نطق می کند و در حدیث دیگر حضرت باقر (ع) فرمود و اما سنت از عیسی پس گفته می شود که مرده است و حال اینکه او نمرده است و از حضرت صادق (ع) سؤال کردند که علامت قائم چیست فرمود هر گاه دور بزنند فلک پس گفته بشود مرد یا هلاک شد در کدام وادی افتاد تا آخر حدیث شریف و نیز آن حضرت فرمود که همینکه قائم برخیزد مردم می گویند کجا بوده است این و حال اینکه استخوانهایش پوسیده و اخبار بسیار به این مضمون و مضمون حدیث سابق روایت شده است و علاوه بر اینها اخبار که دلالت بر حیوه آن حضرت می کند از یکی و دو تا و ده و صد بیرون است و کتاب بحار مکر و طبع شده و در اطراف بلاد [صفحه ۲۴۲] منتشر است هر که می خواهد ملاحظه کند پس هم ممکن است که حدیثی که دلالت بر موت می کند بر حسب زعم مردم باشد و هم ممکن است که یکی از همین اشخاص که سابقا قائل به این قول شده اند حدیث را هم جعل نموده و جر و اخبار نموده اند چنانکه در مقدمه بیان کردیم که کذابین به رای هر یک از ائمه بوده اند و هم ممکن است که امام (ع) به جهت

حفظ وجود مقدس او از شر اعدای این فرمایش را فرموده باشند که آنها بگویند حاجتی به قتل او نیست خودش پیش از خروج خواهد از دنیا رفت و اما بر خواستن دو مرتبه را که فرموده اند چون امری نبود که اعدای علاجی برای آن بتوانند بکنند آن را کتمان فرمودند و اگر بگوئی که این احتمالات در اخباری هم که دلالت بر حیوه می کند می رود از کجا آنها را ترجیح دادی می گویم که تو یا این است که مطلقاً از اخبار استدلال مکن و دلیل عقلی که همه ی عقول تعدیل آن را بکنند بیاور و یا آنکه اگر استدلال به اخبار می کنی ما از جانب ائمه خود دستورالعمل دادیم که در اخبار مختلفه چه کنیم و ناچار باید از همان راه برویم زیرا که اگر مطلقاً خبر معمول به نیست که نیست و اگر هست که به همان روش که در اخبار فرموده اند باید بگیریم بلکه به همان روش که اخبار همه عالم را در عادیات می گیریم باید بگیریم و شبهه نیست که الان مثلاً تو از هزار نفر بل متجاوز شنیده که به زبانهای مختلف برای تو خبر آورده اند که مکه مثلاً یا هندوستان یا چین در دنیا هست آن وقت از این میانه یکی دو نفر هم بگویند که خیر چنین نیست شبهه نیست که عاقل قول همه ی مردم را ترک نمی کند و به قول این دو نفر بگیرد و همچنین است امر در این مقام اگر درست ملاحظه کنی اخباری که به الفاظ مختلف دلالت بر حیوه صاحب الامر می کند از هزار حدیث بسا بگذرد و علاوه بر آنها ضرورت از

معمدین شیعه قائم است بر حیوه آن حضرت حتی آنکه از همان زمان پی در پی روایات دارند که بعضی خدمت آن حضرت رسیده اند و از ایشان معجزات و خوارق عادات دیده اند تو همه ی اینها را ترک می کنی و این یک روایت را که ابوسعید خراسانی نقل کرده این را می گیری که در کتب رجال مخصوص می نویسند که ابوسعید خراسانی مجهول است و او را نمی شناسیم این روایت در نزد تو از همه آن روایات و اجماع شیعه معتبرتر شد محض اینکه هوس کرده که میرزا علی محمد را امام خود قرار داده انصاف بده که خودت روایت می کنی که صاحب الامر بر می خیزد و در گردن او بیعتی نیست اگر بنا بوده آن حضرت از دنیا برود و دو مرتبه برگردد دیگر چه حاجت بود که خلق را بی صاحب بگذارد و غایب شود محض اینکه بیعت در گردن او نیفتد از حضرت امیر (ع) گرفته تا باقی ائمه همه بیعت طاغیه زمان در گردنشان بود و آخر هم شهید شدند و از دنیا رفتند و رجعت هم می کنند و سلطنتها هم خواهند کرد و منافاتی با بیعتشان ندارد چه شده است که بیعت صاحب الامر (ص) با قیام بعد از موت منافات دارد و همچنین فرار صاحب الامر از شهادت از چه جهت است مگر می ترسند یا آنکه طالب اجر شهادت نبودند مگر نشنیده [صفحه ۲۴۳] که حضرت سجاد به ابن زیاد فرمودند که از قتل مرا می ترسانی و حال آنکه قتل عادت ماست و کرامت ما شهادت است و حضرت سیدالشهداء (ع) فرمودند و ان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امرأ بالسيف

فی الله افضل و مردمان صاحب غیرت رسمی عار دارند از اینکه در رخت خواب بمیرند چه شده است که صاحب الامر این سنت آباء طاهرین خود را ترک فرموده و از کشته شدن فرار کرده است و وقتی که تشریف می آورد می فرماید ففرت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما باید انسان فکر بکند که چندین حدیث که وارد شده که صاحب الامر به جهت فرار از قتل غایب شده چه علت داشته است که آن حضرت مردن در غربت را بر کشته شدن ترجیح داده است اگر بنا بوده که بمیرد که کشته شدن هزار مرتبه افضل بود و از ننگ و عار دورتر چرا مردن را دوست داشته و قتل را مکروه داشته است خلاصه که هی سعی می کنند که بلکه با آب دهن کثیف خودشان امامت را به میرزا علی محمد بچسبانند و محال است که بچسبد بعد از همه این تفصیلات آنکه بر می خیزد و مدعی امامت می شود آیا صفت امامت باید داشته باشد یا عاجزی جاهلی مثل سایر خلق شما که خودتان با دلیل و برهان نفی قدرت و علم همه چیز را از او می کنید دیگر چرا توقع می کنید که ما قبول امامت او را بکنیم در اخبار ملاحظه کن معجزاتی که از آن حضرت دیده شده و همچنین ائمه دیگر فرموده اند که وقتی که می آید چنین و چنان می کند بین کدام یک از آنها در این مرد بوده است والله که خود را کول می کنید و عمدا خود را به درک اسفل می فرستید و هر چه هم که مؤمنین سعی می کنند که دست شما را بگیرند و نگذارند

که خود را به جهنم بفرستید قبول نمی کنید باری و از جمله ی فرمایش شیخ اوحده امجد است که نقل می کند در عصمه الرجعه ملخصه ان القائم فی الاقلیم الثامن و هو فوق محدد الجهات علویها هور قلیا و سفلیها جابلقا اولاً عجب است که اینجا به اسم عصمت و رجعت خوانده و همه جا جوامع الکلم می گوید ثانی اینکه عصمت الرجعه غلط است رساله شریفه در بیان دو مسئله است که یکی عصمت شد و یکی رجعت و عصمه الرجعت گفتن غلط است زیرا که به طریق عطف باید گفت نه به طریق اضافه سیوم اینکه در مقام استشهاد به اخبار است و فرمایش شیخ اعلی الله مقامه بیان علمی است چهارم اینکه از خدا بی خبر این رساله مبارکه طبع شده است و هزار جلد از آن در عالم متفرق است اگر از خدا بی خبری از خلق خجالت بکش و عبارت را تمام نقل بکن که اسباب اشتباه نشود و من این عبارت را به عینها باید نقل کنم تا دروغ تو ظاهر شود چون مقصود تو این است که منظور شیخ اوحده این بوده که آن حضرت در دنیا نیست و در اقلیم ثامن است که مراد عالم مثال و آن جا که خلق بعد از مرگ می روند باشد و من عین عبارت را نقل می کنم تا دروغ تو ظاهر شود فرموده است فی الکافی عن ابی عبدالله (ع) انه قال لا بد لصاحب هذا الامر من غیبه و لا بدله فی غیبه من [صفحه ۲۴۴] عزله و نعم للنزل طینه و ما بثلاثین من وحشته یعنی والله اعلم ان هذه القرية التي يقال

لها كرهه في الوادي المذكور المسمى بشمروخ و شمريخ في اليمن و قد كان معه من الابدال والنقباء ثلثون نقيبا و هذا كلام جرى على غير ظاهره فالمراد باليمن جهت العقل من الولاية والمراد بطيبه التي هي المدينة المسرفه طيبه التي في السماء الواقعه في الاقليم الثامن المسمى سفليه بجابلقا و جابرسا و علويه به هور قليا و لهذا قلنا انها في السماء لانها اسفله في الرتبة فوق محدد الجهات لا في الجهه اذا لا جهت و لا شى مخلوق حلف محدد الجهات بل و لا خلف له و انما الواقع ان الله سبحانه لم يخلق الا محدد الجهات و ما في جوفه و اما عالم الغيب والجبروت والملكوت و عالم البرزخ والمثال فهى في جوف محدد الجهات في غيبه و قوى فهو في السماء في غيبه اريد به سماء البرزخ لانه في هذا العالم الذى نحن فيه و يمشى في الأرض و لكن لا يعرف و نزوله الى الأرض كناية عن ظهوره للناس حتى يعرف و حاصل فرمايش اين است که مراد از اين قريه که کرعه خوانده می شود عالم مثال است که از چشم مردم پنهان است و آنجا است که مسمى بطيه شده و جهت عقل است که مسمى به يمن شده زیرا که در طيبه ظاهري و يمن ظاهر هر چه تفحص کنند آن حضرت را نخواهند يافت و بعضی از علمای سابق نوشته اند که همچو قريه که اسمش کرعه باشد در يمن نیست لهذا بيان فرموده اند که مراد از اينها معنيهای ظاهري نیست بلکه معنيهای باطنی است تا آنکه صريح بيان می فرماید که عالم غيب و جبروت و ملکوت و

عالم برزخ و مثال همه در جوف همین عالم است و خارج نیست و اینکه می گویم در سماء است در غیث مقصودم آسمان برزخ است به جهت اینکه آن حضرت در همین عالم است که ما در آن راه می رویم و بر زمین راه می رود و لکن شناخته نمی شود و نزول او به زمین کنایه از ظهور او است از برای مردم تا اینکه شناخته شود پس بسین که صریحا خودشان می فرمایند که امام در همین عالمی است که ما هستیم و روی زمین راه می رود نهایت معروف ما نیست و در عالم مثال بودن ایشان منافات ندارد با اینکه در دنیا باشند مثل اینکه در خود ملاحظه می کنی که می خوابی و روح تو در عالم مثال سیر می کند و چیزها می بیند و تن تو هم در دنیا زنده است نهایت خوابیده و من و تو چون ضعیفیم لابد باید خواب رویم و از دنیا بکلی معرض شویم تا عالم مثال را مشاهده کنیم و چون باز هم خیالمان صاف نیست درست مشاهده نمی کنیم اما امام در همین دنیا راه می رود دو چشمش هم به عالم مثال باز است و اهل آن عالم را مشاهده می فرماید و برای اهل آن عالم که ارواح باشند معروف هم هست و اهل جابلقا و جابرسا از او استفاضه می کنند چنانکه در اخبار اهل بیت وارد شده و در دنیا هم راه می رود اما معروف نیستند و به ملاحظه معروفیت در عالم بالا گفته می شود که آنجا تشریف دارند مثل اینکه فی المثل شاه عباس صفوی معروف است که در اصفهان [صفحه ۲۴۵] بر تخت سلطنت جای داشت

و گاه هم به لباس مبدل در سایر ممالک ایران سیاحت می کرد و کسی او را نمی شناخت حالا اگر همچو سلطانی یکدفعه گذرش به تو افتد و از تو سؤال کند که شاه در کجاست تو البته می گوئی در اصفهان و حال اینکه خود شاه است که با تو سخن گفته اما چون معروف تو نیست نمی دانی شاه است و چون شاه در اصفهان معروف است می گوئی در آنجا است این مثلی است تقریبی و الا-امام (ع) در یک آن هم در دنیا راه می رود و هم در عالم مثال است و در آنجا معروف است اما در دنیا معروف نیست و غایب از انظار است خلاصه پس کسی که تصریح می کند که امام (ع) روی همین زمین که ما هستیم راه می رود و لکن معروف نیست و معذک می گوید که در سماء برزخ است قطعا منظورش این نیست که مثل اموات که در برزخ هستند او هم در برزخ است زیرا که اموات دیگر روی زمین راه نمی رود بلکه منظور این است که همین جا که راه می رود آنجا هم هست و از همین جهت بود که در دنیا راه می رفتند و ملائکه را هم می دیدند و با ایشان سؤال و جواب و امر و نهی می کردند و جن را هم می دیدند و ایشان را هم امر و نهی می کردند و حال اینکه ملائکه و جن اهل این عالم که ما هستیم نیستند و صریح قول خداوند است که اگر بنا باشد ملائکه به سوی خلق بفرستیم لباس بشری بر آنها می پوشیم پس معلوم است که خود ملائکه لباس بشری ندارند و در اخبار این

مطلب را تصریح فرموده اند پس امام که ایشان را می بیند معلوم است که با چشم بشری جسمانی نیست بلکه با چشمی است که مناسب با ملائکه است بلکه پیغمبر (ص) در همین دنیا راه می رفت و نعم جنت و عذاب جهنم را مشاهده می فرمود و حور العین را می دید چنانکه سر قبر یکی از دوستان حاضر بود و خود او را در قبر سپرد و روگردانید عرض کردند چرا رو گردانید فرمود این شخص تشنه بود و حوریه برای او آب آورد رو گردانیدم که او را نبینم و هم چنین به ام سعد فرمود که الآن فشار قبر به سعد رسید پس در همین دنیا راه می روند و اوضاع برزخ را علانیه می بینند و شواهد این مطلب بسیار است و همه اینها از جهت این است که ایشان در همان حال که در دنیا راه می روند چشمشان به عالمهای بالا باز است بلکه آنجا هم راه می روند و علامت این را خداوند بخود تو نشان داده تا تصدیق کنی می بینی در دنیا راه می روی و با مردم سخن می گوئی و خیالت هم در عالم خودش سیرها دارد و چیزها می بیند نهایت خیالات ما چون ضعیف است و مانند چشم احوال می ماند از این جهت درست نمی بیند و در بسیاری امور اشتباهات می کند اما ایشان خیالشان مثل آئینه صافی است که رو به هر چه می کنند در کمال صحت و استقامت آن را مشاهده می کنند خلاصه که اگر اهل علم باشی مطلب را علانیه می بینی پس مقصود شیخ اوحد اعلی الله مقامه این نیست که ایشان یعنی امام (ع) نعوذ بالله مرده اند بلکه به ملاحظه معروفیت

در آن عالم فرموده اند که در آنجا ایند و مع ذلك دو دنیا هم هستند و میان مردم راه می روند اما معروف [صفحه ۲۴۶] نیستند چنانکه تصریح فرموده اند باری و گفته است بعد از نقل این اخبار با اینکه در اخبار اختلاف بسیار است ولی عرف صدق از کذب و حقیقت از مجاز منفصل است و آنکه سنت الهیه که لن تجد لسنة تبدیلا و لا تحویلا برهان قاطع است و اخبار و آثار صحیح را از سقیم فصل می نماید و آنکه دلایل کتاب و سنت و عقل و آفاق و انفس مؤید است و سالم را از علیل بیرون می آورد و جدا می کند به خصوص نیر ظهور و نداء مکلم طور و نزول آیات و ظهور بینات مصادیق آیات و اخبار را نشان می دهد جواب ملاحظه کن که بعد از نقل اخبار به این کلام سست بی معنی این معدود اخبار را که غالب را تصحیف نموده و بعد از آن باز دلالتی بر مقصود او نداشت می خواهد بر همه اخبار دیگر که مذکور نیست ترجیح دهد عرف صدق از کذب و حقیقت از مجاز منفصل است یعنی چه این چه مزخرف است اگر ما صدق از کذب و حقیقت از مجاز را تمیز می دهیم پس چه حاجت به حجت داریم پس هر یکی خود حجتی هستیم برای خود صدق و کذب کلام هر کسی در عالم به همان میزان که خود او دست می دهد شناخته می شود زیرا که دیگری را از مقصود او خبری نیست و صدق و کذب اخبار آل محمد علیهم السلام هم به همان موازین که خودشان دست داده اند شناخته می شود و تو

ملاحظه کن که این اخبار که نقل کرده اولاً که شاهد تو نیستند و بر فرض که به آن معانی که تاویل می کنی بگیری شاهی از اخبار اهل بیت بر صدق آن تاویلات نداری چنانچه از آنچه ذکر شد دانستی و سنت الهیه هم که برهان قاطع است ملاحظه کن که بر همین که ما می گوئیم جاری شده نه آنکه تو به رای خود می گوئی و دلائل کتاب و سنت و عقل و آفاق هم همه مؤید ما است نه تو چنانچه دانستی بلی چیزی که در حقیقت مخصوص به تو است و ما دستمان خالی است همان است که می گوئی نیر ظهور و مکلم طور چه می کند اگر مقصود از این پیغمبر و ائمه ما هستند ملاحظه کردی که از فرمایشات ایشان تخلف نداریم و اگر مقصود امام خودت هست که ثبت العرش ثم انقش انشدك بالله هیچ دلیل بر حقیقت او سوای اینکه ادعا کرده و آیاتی بزعم خود آورده که به هیچ میزان مستقیم نیست و بعضی هم به او گرویدند و جان دربارہ ی او دادند داری یا نه این ادله را که مسیلمه ی کذاب خیلی بهتر و بالاتر داشت و صد هزار نفر هم تابع داشت و جان هم برای او دادند تا کشته شدند اگر تو به این ادله که داری بر حقی مسیلمه هم بر حق است و اگر او بر باطل است تو هم بر باطل هستی دیگر اینقدر جان برای چه می کنی و مختصر سخن اینکه یا تمام ادله سابقین را کنار بگذار و به دلیل دیگر که ما بفهمیم ثابت کن و حجت خود را بر

ما تمام کن یا اگر ادله سابقین را باید گرفت همه را روی هم رفته بگیر نه اینکه بعضی را بگیری و بعضی را ترک کنی زیرا که آنها هم به هم مربوط است و تا همه با هم جمع نشود حجت تمام نمی شود زیرا که ادله سابقین بعضی مترتب بر بعضی است به منزله ی مقدمات و نتایج پس اگر مقدمه را گرفتی که آن نتیجه که سابق می داده جان نبخشید [صفحه ۲۴۷] معلوم است که دروغ می گوئی مثل اینکه جسمی را بیاوری که این آتش است اما نسوزانده معلوم است که دروغ می گوئی و آتش نیست هم چنین شخصی را بیاوری که این مظهر امر خداست و فعال لما یزید است اما هیچ کار از او بر نیاید مگر صرف ادعا معلوم است که این دروغ است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و قل الله خالق کل شی و لئن سئلتهم من خلق السموات والأرض لیقولن الله پس اگر این مظهر امر خداست به محض قول نمی توان تصدیق کرد بعضی از کارها که ما می دانیم مخصوص خداست ظاهر کند تا معلوم بشود که مظهر امر است خلاصه حاجت به تفصیل نیست مشک آن است که بباید نه آنکه عطار بگوید.

استدلال به علائم ظهور و تأویل آنها

اشاره

گفته است از علایم ظهور قحط است و این قحط در حقیقت اولیه قحط ارزاق انسانی است نه حیوانی چه که اشراق آفتاب وجود انسان کامل برای انسان است الناس موتی و اهل العلم احياء ربنا انزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه مقصود

این است که به ظهور آن حضرت و نزول آیات ابواب علم و ایقان و عرفان و اطمینان و توحید و تفرید و تجرید و محبت و صداقت و امانت و دیانت و وفا و دانش و بینش که حقیقت رزق انسانی است بر وجه من فی الأرض والسماء باز می شود چنانچه رزق نازل در قرآن از صاحبان وحی و الهام به علم و ایمان تفسیر شده و از حد تواتر گذشته و انزلنا من السماء ماء افسالت اودیه بقدرها فاحتمل السیل زیبا رایبا فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیما ینفعهم فی الأرض بعلم و عرفان تعبیر فرموده اند و این ارزاق انسانی است که حال بکلی از قلوب محو و معدوم و قطع و قحط شده بشانی که حبه از آن در این خلق موجود نه به قسمی که در قحط علم حجیت مظنه نوشته اند و ظن را حجت دانسته اند با اینکه می فرماید ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و ان بعض الظن اثم و در عمل هم احدی نیست که اقوال و اعمالش مطابق باشد اعمال و احوال کل مکذب اقوال شان است و قحط ارزاق حیوانیه هم شد به شانی که حیوانات بل میت و میته بل زنده را از شدت جوع خوردند و از قصص اولی چنین قحطی شنیده نشده.

جواب

این مطلب در جای خود صحیح است که رزق نفس انسانی علوم و معارف است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده فلینظر الانسان الی طعامه و در حدیث شریف امام (ع) می فرماید یعنی الی علمه عمن یاخذه و آیات دیگر هم به این معنی تفسیر شده

آیه و نزل من القرآن هم به علم قرآن تفسیر شده است ولی اینطور که در برهان از حضرت صادق (ع) نقل کرده است که فرمود این است و جز این نیست که شفاء در علم قرآن به جهت قول خداوند ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین از برای اهلش شک و مریه در آن نیست پس اهل قرآن ائمه هدی هستند آنچنان کسانی که خداوند فرموده ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا عرض می کنم که دلالت حدیث شریف این است که شفائی که از قرآن حاصل می شود ابتداء مخصوص ائمه اطهار است هم چنانکه علمش مخصوص ایشان است و سایر مؤمنین بتمسک بحبل [صفحه ۲۴۸] ایشان و گرفتن از ایشان منتفع می شوند نه بدون واسطه این است که در آخر آیه می فرماید و لا یزید الظالمین الا خسارا و در حدیث شریف می فرماید که کسانی که در حق آل محمد (ص) ظلم کردند قرآن بر آنها زیاد نمی کند مگر زیان کاری پس مفاد حدیث بر خلاف عقیده این جماعت است که گمان می کنند که همه کس از قرآن منتفع می شوند و حاجت به تفسیر اهل بیت نیست چنانکه سابقا تصریح به این مطلب نموده است و همچنین آیه ی و انزلنا من السماء ماء اراهم به حق تفسیر فرموده اند و حدیث تفصیل دارد و در حدیثی حضرت امیر (ع) می فرماید که زید در این موضع کلام ملحدین است که ثابت کردند آن را در قرآن پس این مضمحل است و باطل و متلاشی می شود در نزد تحصیل و آنچه نفع می دهد مردم را از قرآن پس تنزیل آنچنانی است که لا یاتیه الباطل

من بین یدیه و لا- من خلفه و قلوب آن را قبول می کنند و زمین در این موضع محل علم است و قرار آن عرض می کنم ملا-حظه کن که خود قرآن به فرمایش امام (ع) شاهد است که ملحدین بعضی چیزها در آن اثبات کرده اند نهایت در نزد تحصیل رجوع به اهلش که فرمود اسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون تنزیل از غیرش ظاهر می شود و این هم بر خلاف معتقد حضرات است باری و اما آیه اولی که ذکر کرده است در باب مائده اخبار بسیار در تفسیر آن وارد شده است و ابدا تفسیر به علم نفرموده اند و همه را به همان مائده معروفه و وضعهای معروف بیان کرده اند و واضح است که این از سؤال جهال قوم بوده که موافق قرائت معروف هل یستطیع ربک می گفتند و علاوه تصریح کردند یزید ان ناکل منها و تطمن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا پس معلوم است که هنوز ایمان به صدق عیسی هم داشتند پس مثل این جماعت البته لذت از موائد و علوم و معارف انسانی نداشتند به برکت حضرت عیسی (ع) برای آنها فراهم بود و از همین جهت خداوند نان و ماهی و امثال آنها برای آنها نازل فرمود و جماعت بسیار از آن خوردند حتی آنکه در حدیث می فرماید فاکل منها آخر الناس کما اکل منها اولهم و در حدیث دیگر می فرماید فکانت تنزل المائده علیهم فیجتمعون علیها و یا کلون حتی یشبعوا ثم ترفع فقال کبراءهم و مترفوهم لاندع سفلتنا یا کلون منها فرفع الله عنهم المائده و مسخوا قرده و خنازیر درست ملاحظه کن در هر دو فقره

آیا علم چیزی است که اول و آخر ناس از آن یکسان منتفع بشوند و آیا کبراء و مترفین اولاً- طالب علم هستند و ثانیاً قوه ممانعت سفله را دارند ثالثاً اینقدر لذت از علم برده اند که حسد و بخل ایشان مانع از این شده است که سفله منتفع از آن علم بشوند همه ی این خیالات خطای محض است چنانکه علانیه از حال مردم مشاهده می کنی و نبوده است مگر مائده به همین وضع ظاهر معروف و حضرت عیسی (ع) به اعجاز ظاهر فرمود و لو اینکه موائد علمیه حضرت هم بر کسانی که طلب علم نموده باشند نازل شده باشد ولی آن منافات ندارد با اینکه مائده ظاهره هم سر جای خود باشد باری و بعد از آنکه این مطلب معلوم شد [صفحه ۲۴۹] می گوئیم اولاً حمد می کنم پرورنده را که بطلان باطل را بر زبان خود او ظاهر می کند طوری که اگر اندک شعور باشد حاجت به بیان و تفصیل دیگر نیست تو خودت تصریح می کنی که به ظهور آن حضرت و نزول آیات ابواب علم و ایقان تا آخر آنچه شمرده و گفته که حقیقت رزق انسانی است بر وجه من فی الأرض والسماء باز می شود و بعد از چند سطر می گوید و این ارزاق انسانی است که حال به کلی از قلوب محو و معدوم و قطع و قحط شده تا آخر ملاحظه نمائید که این شخص تقریباً پنجاه سال بعد از خروج میرزا علی محمد این کتاب را نوشته و خودش اول تصریح می کند که به ظهور آن حضرت ابواب علم و ایقان بر وجه من فی الارض باز

می شود بعد خودش تصریح می کند که حال به کلی همه ی اینها قحط است ملاحظه کن که اگر امام (ع) تشریف آورده بود دیگر قحط بودن اینها از چه جهت و در صورتی که ابواب علم و ایقان به واسطه ی ظهور آن حضرت گشوده می شود و حال که بزعم تو ظاهر شده است و فرقی به حال خلق نکرده پس ثمری که بر وجود امام مترتب شده است چیست باری مطلب این است که الحمدلله قول خود ایشان رو بخود ایشان می کند ولی چون مقصود ما این است که عوام مسلمین معرفت پیدا کنند و گوش به سخن این جماعت ندهند اخباری چند در این مورد ذکر می کنیم و معلوم است که این شخص این علامت را هم که ذکر کرده تاویل کرده است از روی اخبار آل محمد (ع) برداشته است و به خیال خود خواسته معالجه بکند که بلکه شاهد او بشود پس چند حدیث باید در این مقام ذکر کرد تا بینم که مدلول اخبار چیست در بحار نقل کرده است از حضرت باقر (ع) در حدیثی که سؤال کرده شد حضرت از وقت و فرمود وقتی از برای ما موقت نشده است تا اینکه فرمود و لکن هر گاه شدید شد حاجت و فاقه و انکار نمودند مردم بعضی ایشان بعضی را پس در نزد این متوقع این امر باشید صبح و شام راوی عرض کرد جعلت فداک حاجت و فاقه را شناختیم انکار ناس بعضی بعضی را چه چیز است فرمود می آید مرد نزد برادرش در حاجتی پس ملاقات می کند او را به غیر از آن دو که پیشتر ملاقات می کرد او را

و تکلم می کند به غیر آنچه پیشتر تکلم می کرد و حدیث دیگر از محمد بن حنفیه به همین مضمون روایت شده است و از محمد بن مسلم روایت نموده است که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که از برای قیام قائم علاماتی است که می باشد از جانب خدا از برای مؤمنین عرض کردم اینها چیست جعلنی الله فداک فرمود قول خدای عزوجل و بشر لنبلونکم یعنی مؤمنین را پیش از خروج قائم (ع) بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و النفوس و آن ثمرات و بشر الصابرين فرمود آزمایش می کنیم ایشان را به چیزی از خوف از ملوک بنی فلان در آخر سلطانیشان و جوع بگرانی اسعار ایشان و نقص من الاموال فرمود کساد تجارتها و قلت فضل و نقص من النفوس فرمود موت سریع و نقص من الثمرات قله ریع آنچه زراعت کرده می شود و بشر الصابرين بشارت بده [صفحه ۲۵۰] صابرين را در نزد آن به تعجیل فرج بعد فرمود به من یا محمد این است تاویل بدرستی که خدای عزوجل می فرماید و ما يعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم عرض می کنم در این دو حدیث ملاحظه کن اولاً هر دو صریح است که این علامات پیش از ظهور است و بعد از بروز آنها باید متوقع و منتظر فرج بود ثانی اینکه ملاحظه کن هیچ یک قابل تاویل به علم نیست اما حدیث اول ملاحظه نما سوال حاجت اخوان بعضی از بعضی و انکار ایشان را که این در غالب مخصوص بدنیا است ولو اینکه در کتمان علم هم ممکن باشد اما ظاهر از قول

راوی که می گوید حاجت وفاقه را شناختیم همین است که حاجات دنیوی را فهمیده است و اما حدیث دویم که صریح است که همه ی این علامات را در مؤمنین شمرده اند و مؤمنین به هر چه مبتلا- بشوند به جهل و زوال علم مبتلا نمی شوند و این است که اخبار در مدح شیعه آخر الزمان وارد شده و همه ارباب علم و معرفت ایشان است پس این حدیث محتمل تاویل به علم نیست ولو خود این تاویل در جای خود صحیح باشد اما هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد و در حدیث دیگر فرمود آن حضرت که لابد است اینکه باشد قلام قائم سنت که گرسنه بشوند در آن مردم و برسد به ایشان خوف شدیدی از قتل تا آخر حدیث که آیه ی مذکوره را تلاوت فرمود و در این حدیث آن را تعمیم در همه مردم داده است و منافات با حدیث سابق ندارد زیرا که آن تاویل آیه بود و این تنزیل آن است و علی ایحال تصریح می فرماید که این امر پیش از قیام قائم است از آن طرف اخبار بسیار وارد شده است که بعد از قیام قائم و استقرار امر او همه این امور به کلی بر عکس می شود هم از جهت ارزاق جسمانی و هم از باب ارزاق نفسانی و بگذرد این روزگار تلختر از تلخ بار دگر روزگار چون شکر آید چنانکه در بحار نقل کرده است از جابر از حضرت باقر (ع) در حدیث طولی تا آنکه فرمود که بعد از قتل سفیان حضرت رو به کوفه می کند پس منزل او در آن جا است پس

ترک نمی کند بنده سلمی را مگر اینکه می خرد او را و آزاد می کند و نه غارمی را مگر اینکه دین او را قضا می کند و نه مظلومه از برای احدی از مردم مگر اینکه رد می کند آن را و کشته نمی شود از ایشان بنده مگر اینکه ادا می کند ثمن او را دیه مسلمه به سوی اهلش و کشته نمی شود قتیلی مگر اینکه قضا می کند از او دین او را و ملحق می کند عیال او را در عطاء تا اینکه پر بکنند زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر شده بود از ظلم و جور و از حسن بن علی بن ابی طالب (ع) از پدر بزرگوارش (ص) روایت نموده است که می فرستد خداوند مردی را در آخر الزمان و کلبی از دهر و جهلی از مردم که تایید می کند او را به ملائکه خود و حفظ می کند انصار او را و نصرت می کند او را به آیات خودش و غالب می کند او را بر زمین تا اینکه تدین به او بجویند طوعاً یا کرهاً بر می کند زمین را از عدل و داد و نور و برهان معتقد به او می شوند غرض بلاد و طول آنها باقی نمی ماند کافری [صفحه ۲۵۱] مگر آنکه ایمان می آورد و نه طالعی مگر آنکه صالح می شود و صلح می کنند در ملک او سباع و بیرون می آورد زمین گیاهش را و نازل می کند آسمان برکتش را و ظاهر می شود از برای او کنوز طلب می شود ما بین خافقین را چهل سال پس خوش به حال کسی که درک بکند ایام او را و بشنود کلام او را و از حضرت

امیر (ع) روایت نموده است که فرمود به ما خداوند فتح می کند و به ما ختم می کند و به ما محو می کند آنچه بخواهد و به ما اثبات می کند و به ما دفع می کند خداوند و زمان کلب را و به ما نازل می کند باران را پس مغرور نکند شما را شیطان به خداوند آسمان فرو نریخته است قطره ی از آب آن وقتی که خداوند آن را حبس کرده و اگر قائم ما برخیزد هر آینه نازل می کند آسمان قطره های خودش را و بیرون می آورد زمین نبات خودش را و هر آینه می رود شحناء از قلوب عباد و سباع صلح می کنند تا اینکه مشی می کند زن ما بین عراق به سوی شام و نمی گذارد دو قدم خود را مگر بر نیات و بر سر او است زینت او و به هیجان نمی آورد او را به سبعی و نمی ترسد از او و از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که می فرمود بدرستی که قائم ما هر گاه برخیزد زمین به نور پرورنده اش روشن می شود و مستغنی می شوند بندگان از روشنی آفتاب و ظلمت برود و عمومی کند مرد در ملک خودش تا اینکه هزار پسر خداوند به او بدهد و دختر در آنها نباشد و ظاهر می کند زمین کنوز خودش را تا اینکه ببیند آنها را مردم بر روی زمین و طلب می کند مردی از شما کسی را که صله بکند او را به مال خودش و بگیرد از زکوه او و نیابد احدی را که قبول بکند از او این را مستغنی می شوند مردم به آنچه خداوند روزی

داده است آنها را از فضل خودش و از حضرت باقر روایت کرده است که هر گاه ظاهر شد قائم و داخل کوفه شد مبعوث کند خداوند تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق پس هستند در اصحاب او و انصار او و رد می کند سوار را به سوی اهل سوار ایشانند اهل آن و عطا می کند مردم را عطاها در سالی دو مرتبه و رزق می دهد ایشان را در ماه دو رزق و تسویه می کند میانه ی مردم تا اینکه بینی محتاجی را برکوه و می آورند اصحاب زکوه زکوتشان را به سوی محاویح از شیعه او پس قبول نمی کنند پس آن را صره می کنند و می گردانند آن را در خانه های شیعه پس بیرون می آیند به سوی ایشان و می گویند حاجتی نیست از برای ما در دراهم شما تا اینکه فرمود که جمع می شود به سوی او اموال اهل دنیا کلش از بطن زمین و ظهر آن پس گفته می شود به مردم که بیائید به سوی آنچه قطع کردید در آن امام را و ریختید در آن خونهای حرام را و مرتکب شدید در آن محاد مرا پس عطا می کند عطائی که عطا نکرده است آن را احدی پیش از آن عرض می کنم ملاحظه کن در این حدیث شریف بین که آیا قطع ارحام و سفک و ماء و رکوب محارم به جهت طلب مالهای دنیا شده است یا به جهت طلب علم پس حمل کردن آنها بر غیر معنی [صفحه ۲۵۲] ظاهر صحیح نیست و البته باید همین طور بشود و هر چند که دنیا محل نظر و اعتنای مؤمنین نیست معذکک هر چه

هست حقیقت مال ایشان است و خداوند خطاب به ایشان فرموده که خلق لکم ما فی الأرض جمیعا و اخبار بسیار شاهد این مطلب است نهایت امروز حق آنها را غصب کرده اند و آن روز که حق به اهلش بر می گردد جلو ملک خود را می گیرند بلکه عرض می کنم که آن حقی که از ایشان غصب شده بود همین بود و الا علم و ایمان و معرفت را کسی غصب نکرده بود و کاری دست آنها نداشتند پس ملکی که باید به ایشان برگردد همین ملک ظاهر است و بنابر آنکه اولاً گفتیم تاویل به علم هم صحیح است مقصود این نیست که ظاهر ندارد بلکه ظاهر و تاویل هر دو با هم است وقوعاً در میانه عامه خلق قبل از ظهور امام (ع) ترک علم و عمل و معاصی بسیار می شود و بعد از آنکه آن حضرت تشریف بیاورد و امی دارد خلق را به علم و عمل و ترک معاصی و به برکات آن حضرت از برای مردم ترقیات حاصل می شود حتی آنکه در حدیث شریف می فرماید که دست بر سر عباد می گذارد و عقول ایشان جمع می شود و در حدیث دیگر است که بجائی می رسد که زن در خانه خودش به کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) حکم می کند حال ملاحظه کن که اولاً خودش تصریح می نماید که امروز چگونه ارزاق باطنیه قطع و قحط شده و ارزاق ظاهریه هم نیز قحط شد و اشاره است به قحطی که در سنه ی هزار و دویست و هشتاد و شش تقریباً واقع شد و گفته است که چنین قحطی در عالم دیده نشده و گویا اینطور

نباشد از این قبیل سابق بر اینها هم واقع شده است و از علامات ظهور آن حضرت هم هست که قحط بشود ولی در صریح اخبار دیدی که اینها قبل از ظهور امام است نه بعد از ظهور پس چه ثمر به حال شما کرد پس قول تو هم مخالف با اخباری است که فرموده اند پیش از ظهور قحط می شود و هم مخالف با اخباری است که فرموده اند بعد از ظهور برکات آسمان و زمین نازل می شود چه رزق را به معنی ظاهر بگیری و چه به معنی تاویلی مختصرا که با همه اخبار مخالف است.

یکی از علائم زلزله است و آن زلزله نفوس است و نه زلزله معمول

اشاره

گفته است و از علامات زلزله است اذا زلزلت الارض زلزالها از عالم تجرد و وحدت تا ارض ترابی و کثرت ظاهر شد که تزلزل نفوس مطمئنه مستقیمه باشد از عظمت و بزرگی امر و شدت بلایا و رزایا و نفوس متزلزله غیر مستقیمه غیر موقنه و حقیقت الیوم عاقلی یافت نمی شود که در دیانت خود متزلزل و مضطرب نباشد ولو این زلزله از علامات هر ظهور است و با هر صاحب ظهوری بوده و زلزلوا حتی یقول الرسول ولی چنین زلزله و اضطراب و فتنه و آشوبی از قبل شنیده نشده که حقیقت ارکان عالم مضطرب و متزلزل شد و چنان زلزله هم شد که اکثر بیوت و عمارات محکمه خراب و نفوس هلاک شدند.

جواب

امر زلزله هم که از علامات ظهور امام (ع) شمرده شده به این نحو که او گمان کرده نیست اگر چه بعد از ظهور امام (ع) تزلزل و [صفحه ۲۵۳] و اضطراب در ارکان عالم ظاهر خواهد شد و در این شبهه نیست اما به قول تو اختصاص بظهور امام عصر عجل الله فرجه ندارد و در ظهور همه ی انبیاء (ص) امر به این منوال بوده چه اینکه در ظهور آن حضرت اضطراب خلق از جمیع اوقات به مراتب افزون خواهد بود بلکه این نحو اضطراب که او خیال کرده در تغییراتی که در دولتها حاصل می شود و سلطنتها که انتقال می یابد در مردم حاصل می شود و خاصه اگر از این قبیل دعاوی که این مرد کرده مقرون به آنها باشد که اضطراب دنیوی و دینی هر دو برای خلق حاصل می شود و خود این اضطراب دلیل

حقیقت نیست زیرا که مردم به همان اسم صاحب الامر مضطرب می شوند خواه دعوی صدق باشد یا کذب بلکه دیده ایم که به اسم خروج سفیانی پریشانی شده اند ولو اینکه صرف بوده است پس باید در خود شخص مدعی ملاحظه نمود که آثار امامت یا او هست یا نیست و اما زلزله که جزو علامات ظهور شمرده شده است آن زلزله ای است که پیش از ظهور امام (ع) واقع می شود چنانکه در بحار از مفید علیه الرحمه نقل کرده است که آثاری وارد شده است بذکر علامات زمان قیام قائم مهدی (ع) و حوادثی که پیش از قیام او است و می شمرد تا آنکه می فرماید و زلزله تا اینکه منخسف بشود بسیاری از زمین و نیز از حضرت باقر (ع) نقل کرده است که فرمود بر نمی خیزد قائم مگر بر خوف شدیدی از مردم و زلازلی و فتنه و بلائی که برسد بر مردم و طاعونی پیش از این و سیف قاطعی بین عرب و اختلاف شدیدی میان مردم و تفرقی در دینشان و تغییری در حالشان تا اینکه آرزو بکند آرزو کننده ی صبح و شام از بزرگی آنچه می بیند از کلب مردم و خوردن بعضی ایشان بعضی را قیام قائم علیه السلام را پس خروج او وقتی که بیرون می آید در نزد یاس مردم است و ناامیدی ایشان از اینکه فرجی بینند پس خوش به حال کسی که درک بکند او را و از انصاف او باشد و ویل کل از برای کسی که دوری بکند از او و مخالفت بکند او امر او را و از دشمنان او باشد تا اینکه در آخر حدیث فرمود که

نیست شان او مگر قتل و باقی نمی گذارد احدی را و ملامت هیچ ملامت کننده در او اثر نمی کند در راه خدا عرض می کنم مفاد این لفظ را ملتفت بشود که می فرماید و لا تاخذه فی الله لومه لائم در قتلهای تاویلی که مراد گمراهی خلق باشد به هیچ وجه جاری نمی شود به جهت اینکه آنها به میل خود گمراه می شوند و از امام سوای دعوت به سوی خداوند امری سر نزده ولی این کلمه که مکرر در اخبار ذکر شده در جایی است که بعد از اتمام حجت امام آنها را ظاهرا به قتل برساند و ضعفا او را ملامت کنند باری و هم چنین خسفهای متعدده که آن هم قرین زلزله است ذکر شده که اعظم آنها خسف قشون سفیانی است که در پیدا خواهد شد مقارن ظهور امام (ع) است طوری که بشارت آن را در حین ظهور به آن حضرت می دهند خلاصه پس زلزله که علامت ظهور امام است آن است که پیش از ظهور امام (ع) واقع شود و زلزله ها در [صفحه ۲۵۴] عالم شده است و شاید بعد از این هم واقع شود و ملاحظه می کنی که زلزله را در حدیث شریف ردیف بلاء و طاعون و فتنه ها شمرده اند و آن به وضع ظاهر باید واقع شود زیرا که تفرق در دین و تغییر در حال را هم علاوه شمرده اند و اگر مقصود از زلزله همان معنی تاویلی که تو کرده بود دیگر حاجت به ذکر تفرق در دین و تغییر حال و باقی آنچه ذکر شده نبود با اینکه آن نحو اضطراب که گفתי بعد از ظهور

خواهد بود و علامات معدوده مال قبل از ظهور است.

از علائم ظهور ظاهر شدن گنج های زمین است

اشاره

گفته است و از علامات ظهور کنوز ارض است که اخرجت الارض ائقالها باشد جواهر خلق ظاهر شدند و علوم و صنایع هزار مقابل قبل در عالم ظهور یافت ان الله کنوز فی الأرض مفاتیحها السن الشعراء والعلماء تحقق پذیرفت.

جواب

این هم یکی از تاویلاتی است که کرده اند و اصل سوره ی مبارکه در بیان حشر است چنانکه در برهان از علی بن ابراهیم ره نقل کرده است در معنی سوره ی اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض ائقالها گفت که فرمود از مردم یعنی ائقال خود را که مردم باشند بیرون آورد و قال الانسان مالها گفت که فرمود این انسان امیرالمؤمنین است یومئذ تحدث اخبارها تا آنکه فرمود اشتاتا گفت که فرمود می آیند مردم اشتاتا مؤمنین و کافرین و منافقین لیروا اعمالهم گفت که فرمود واقف می شوند بر آنچه کرده اند فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شررا یره و آن رد بر مجبره است که گمان می کنند که فعلی از برای ایشان نیست عرض می کنم که ملاحظه می کنی که همه ی ائقال زمین باید بیرون آید و این مخصوص به قیمت کبری است که می فرماید و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا و در رجعت هم کسانی که ماحض الایمان یا ماحض الکفر هستند سر از زمین بر می دارند و اعمال خود را می بینند و حساب ایشان کرده می شود ولی این در ابتداء ظهور امام (ع) نیست و در آن وقت بعضی از مؤمنین و بعضی از کفار رجعت می کنند به معجز امام (ع) و عموم در همه ندارد و این تاویل که این مرد در این مقام کرده شاهی

از برای صحت آن نیافتم و اما آنکه کنوز را به جواهر خلق تاویل نموده است اگر چه به حسب لغت لفظ کنز بر هر چه جمع کند انسان و ذخیره نماید اطلاق می شود و در اخبار لفظ کنز را بر جمعی از اصحاب امام (ع) اطلاق فرموده اند و همچنین کنز علم و کنز مال نیز استعمال شده و در قول خداوند و کان تحتہ کنز لهما فرموده اند که لوحی بود که بر آن کلماتی نوشته بود پس استعمال کنز در جواهر نفوس خلایق ممنوع نیست ولی در این مقام که محل کلام است می گوئیم اولاً اسم ظهور کنوز را علامت ظهور گذاشته یعنی چه و حال اینکه این مطلب موافق اخباری که در بیان قحط ذکر کردیم از نتایج ظهور آن حضرت است و برای آن حضرت کنوز ظاهر می شود و علامت ظهور چیزی است که قبل از ظهور بروز می کند و ثانی اینکه و لو اسم کنز در مقامات متعدده استعمال بشود اما [صفحه ۲۵۵] قراین کلام را باید ملاحظه نمود تا آنکه معنی مراد ظاهر شود در حدیث شریف ملاحظه کردی که می فرماید بعد از آنکه اموال دنیا از بطن زمین و ظهر آن برایش جمع می شود می فرماید بیائید بسوی آنچه قطع رحم برای آن کردید و خونها را ریختید و مرتکب حرام شدید انصاف بده که خلق پیش از ظهور امام (ع) مرتکب این اعمال شنیعه شدند محض اینکه جواهر خلق بروز کند یا آنکه صنایع تحصیل کنند و همچنین در غالب اخبار هست که کنوز و اموال دنیا نزد آن حضرت جمع می شود و آن حضرت عطا می فرماید به

خلق و در حدیثی ماهی دو مرتبه و سالی دو مرتبه اگر مراد از اینها جواهر خلق بود دیگر عطای جدید یعنی چه خلق که دارای جواهر خود به برکت او بوده اند و باز آن جواهر در هران به برکت او برای ایشان ثابت است پس باید ملاحظه نمود و انصاف داد که این اخبار متحمل معنی سوای معنی ظاهر هست یا نیست و باز می گوئیم که جواهر خلق اگر مقصود از باب کفر و ایمان و نفاق است که برای امام (ع) بلکه برای مؤمنین بافر است که فرمود اتقوا فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله پیش از این هم ظاهر بوده است و هر کس بر ائمه ما (ص) داخل می شد او را به حقیقت کفر و ایمان و نفاق می شناخته اند چنانکه اخبار بسیار شاهد این مطلب است و امر تازه نیست که برای امام (ع) حاصل بشود و اگر مقصود همین است که از ظاهر عبارت او بر می آید که مراد از جواهر خلق همین علوم و صنایع است که از ایشان بروز کرده که در حقیقت کمال جهالت است که انسان این سخن را بگوید اولاً تو گمان می کنی که این صنایع اینقدر تازه گی دارد چنین نیست ملاحظه بکن کتب سیر و تواریخ را ببین که سابق بر اینها چه صنایع در عالم بوده است که هنوز بسیاری از آنها بروز نکرده بین برای حضرت سلیمان (ع) چه صنعتها که نکردند بین برای سلاطین فرس چه کارها که نمودند هنوز آثار و علامات و نقشها که از پیش مانده است هست که شاهد این است که غالب این صنایع پیش از

اینها بوده است بلکه از حکایت بعض معتمدین شنیده شده است که فرنگیان بعضی کتب و نوشتجات که از قدیم در ممالک ایران بوده دست آورده اند و بسیاری از صنایع را از آنها اقتباس کرده اند و علی ایحال که اگر ملاحظه کنی در سیر قدیم صنایعی چند می بینی که هنوز این اوقات دیده نشده پس اختصاص زیادی به این زمان ندارد ثانی اینکه بگو بینم که مطلق ظهور این صنایع اینها ظهور و کنوز ارض است برای امام خواه آنها در تصرف ظاهری امام (ع) باشد یا نباشد که این سخنی است که هیچ عاقل نمی گوید اما تصرفات باطنیه که همیشه از برای امام بوده است و هرگز نبوده که ملک از دست ایشان بیرون باشد و سخنها همه در تصرف ظاهری است حال شما مدعی هستید که امام ظاهر شده و این صنایع هم کنوز ارض است که برای او ظاهر شده بسم الله تصرف خود را در این صنایع و صاحبان آن اظهار کنید اهل این صنایع [صفحه ۲۵۶] دارند شما را سخریه و استهزاء می کنند که شما خلق وحشی هستید که هیچ کار که اندک فهم و شعور می خواهد از شما بر نمی آید و از فواید این صنایع همه محروم هستید شما از این طرف بنشینید و مثل چرسیان و بنگیان از خیال خود عیش کنید که امام ما ظاهر شده و اینک کنوز ارض است که این صنایع باشد برای او ظاهر شده است و چه ربط به عمل شما دارد اگر برای شماست شما هم تصرفی بکنید یا فواید آنها را اختیار کنید و الا من آنم که آقا

محمد خان قلعه شیشه را گرفت همه کس می تواند بگوید این مزخرفات را خوب است که در خلوات خود برای عوام کالآنعام بگوئید که از شما بپذیرند نه اینکه در کتاب بنویسید که دست همه کس بیفتد باری چون این تحقیق را سابق بر این در جایی که ادله خود را بر امامت این مرد تعداد نمود ذکر کرد و آنجا هم جواب داده شده حاجت به تفصیل زیاده بر این نیست.

استدلال به روایتی از حضرت علی

اشاره

گفته است و از علامات طلوع شمس است از مغرب در خطبه ی امیرالمؤمنین می فرماید و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها الی ان قال علیه السلام ان الذی یصلی خلفه عیسی هو الشمس الطالعه من مغربها در عصمت رجعت مذکور است.

جواب

اولا من عین روایت را از عصمت و رجعت نقل می کنم تا کذب این مرد در روایت ظاهر بشود بعد از آن باز سخنی داریم می گوئیم اصل این روایت را مرحوم شیخ از اکمال نقل فرموده اند از نزال بن سیره که می گوید حضرت امیر (ع) خطبه انشاء فرمود تا اینکه فرمود سلونی قبل ان تفقدونی و در آن وقت صعصعه بن صوحان بر خواست و سؤال کرد که دجال کی بیرون می آید و حضرت فرمایش فرمود بعد از آن اصبع بن نباته بر خواست و پرسید که دجال کیست و حضرت فرمایشات فرمود تا آنکه در آخر فرمود ثم ترفع الدابه راسها فیریها من بین الخافقین باذن الله تعالی عزوجل و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبه فلا توبه تقبل و لا عمل یرفع و لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنه من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا ثم قال (ع) لا- تسالون عما تکون بعد هذا فانه عهد الی حیبی (ع) الا اخبر به غیر عترتی فقال النزال السیره لصعصعه بن صوحان یا صعصعه ما عنی امیرالمؤمنین بهذا القول فقال صعصعه یابن سیره ان الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه هو الثانی عشر من العتره التاسع من ولد الحسین بن علی و هو الشمس الطالعه من مغربها یظهر عند الرکن والمقام فیظهر الأرض و یضع میزان فلم یظلم

احلااحلا- این است روایت و در بحار هم مذکور است و بعضی کلمات در بحار اصح است از جمله فقال النزال بن سیره لصعصعه است و از جمله و یضع میزان العدل فلا- یظلم احلااحلا- است و این دو کلمه اصح است خلاصه اولاً ملاحظه نما که این معنی برای شمس و طلوع آن از مغرب از صعصعه بن صوحان است و از امام (ع) نیست و آن را نسبت به امام (ع) داده و معنی کذب در روایت همین است و بین که دیگر می توان اعتماد به روایات این گونه اشخاص کرد که قول دیگری را نسبت به امام (ع) می دهند و آن وقت این را مذهب [صفحه ۲۵۷] خود قرار می دهند و به دیگری هم تکلیف می کنند که عمل به روایت ایشان کند کتاب عصمت و رجعت موجود است بحار هم نسخه اش فراوان در عوالم هم هست اکمالهم که اصل همه ی اینهاست ملاحظه کنید و ببینید و پیداست که این وضع که نوشته است سهو قلم نیست و مقصود همین بوده که این تلیس را بکند باری و از حدیثی ظاهر می شود که طلوع شمس از مغرب غیر از ظهور امام (ع) است زیرا که در عوالم روایت کرده است عن عامر بن واثله عن امیر المؤمنین (ع) قال قال رسول الله (ص) عشر قبل الساعة لا بد منها السفیانی و الدجال و الدخان و الدابه و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و نزول عیسی (ع) و خسف بالمشرق و خسف بجزیره العرب و نار تخرج من قفر عدن تسوق الناس الی المحشر ملاحظه کن که خروج قائم (ع) و طلوع شمس

از مغرب را دو چیز شمرده اند و تاویل کردن یکی از این دو را به دیگری مسلم صحیح نیست ولو اینکه اسم شمس در جایی بر امام (ع) صدق بکند ولی باید ملاحظه مقام را کرد که متحمل این معنی هست یا نیست و چه مانع است از اینکه شمس از مغرب طلوع کند مگر برای یوشع بن نون و سلیمان بن داود و برای حضرت امیر (ع) که مکرر برگشت و سر از مغرب بیرون آورد چه طور شد هر چند که این جماعت انکار دارند ولی ما الحمدلله منکر قرآن و منکر اخبار اهل بیت (ع) نیستیم و در حدیث شریف امام (ع) برگشتن آفتاب را از جمله ی ضروریات مسلمین شمرده است و به آن اثبات فرموده که تغییر در فلک جایز است و این جماعت اینقدر آن را نظری می دانند که بکلی انکارش می کنند و از این گذشته که اصل طلوع شمس از مغرب از علامات پیش از ظهور معلوم نیست که باشد و شاهی از برای آن ندیدیم مگر همین که مفید ره علاماتی از زمان قائم (ع) و پیش از زمان آن حضرت می شمرد که از جمله آنها طلوع شمس است از مغرب و شاید مقصود او این است که در زمان آن حضرت بروز می کند و الا شاهی بر اینکه پیشتر بروز می کند ندیدیم بلکه حضرت صادق (ع) می فرمایند که خداوند محمد (ص) را به پنج شمشیر مبعوث فرموده که سه تای آنها برهنه است پس به غلاف نمی رود تا وقتی که حرب او زار خود را بگذارد و حرب او زار خود را نخواهد گذارد تا آن وقتی

آفتاب از مغرب طلوع کند همین که آفتاب از مغرب طلوع کرد مردم همه ایمان می آورند در آن روز فیومئذ لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا عرض می کنم پس ملاحظه کن که موافق اخبار بسیار شمشیرها همه در زمان قائم (ع) زده می شود و آنقدر قتلی که آن حضرت می کند احدی از آحاد نکرده است و اگر طلوع شمس از مغرب شده بود و حرب او زار خود را گذارده بود دیگر می بایست شمشیر به غلاف رود و می دانی که در آن زمان نمی رود باری پس طلوع شمس از مغرب از علامات ظهور امام (ع) نیست و بخود آن حضرت هم موافق آنچه از اخبار ظاهر است تاویل نمی شود و آن از اشتراط ساعت است و ظاهر آن را هم ابدا انکار نباید کرد و اگر بنای تاویلی هم بشود تاویلی اقرب با مضامین اخبار این است که تاویل به رجعت [صفحه ۲۵۸] پیغمبر (ص) بشود که به محض اینکه رجعت می فرماید ظلمت شیطان را به کلی از عالم دور می کند این است که دیگر حاجت شمشیر کشیدن نیست و آنها که می مانند همه مؤمنین هستند ما خود افتادگان مسکینیم حاجت تیغ بر کشیدن نیست.

از علامات ظهور نداء جبرئیل و شیطان و نزول ملائکه است و تعبیر و تأویل آن

اشاره

گفته است و از علامات نداء جبرئیل و شیطان و نزول ملائکه و دجال و سفیان است قل لو کان فی الأرض ملائکه یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و لبسنا علیهم ما یلبسون و منطق تعریف ملک و جن را فرموده جسم نوری یتشکل بکل الاشکال الا الکلب والخنزیر و جسم

ناری يتشكل بكل الاشكال حتى الكلب و الخنزير تا متشكل نشده رؤیت نمی شود و بعد از تشكل اعظم اشكال هيئت انسان است اگر حالات نورانيت از او ظاهر ملك اگر مؤيد بشديد القوى است جبرئيل و اگر نار جن و اگر موسوس است شيطان و اگر مضر است مارد ان الشياطين ليوحون الي اوليائهم و اذا خلوا الي شياطينهم در نهج البلاغه باض و فرخ في حجودهم رب و درج في محجورهم فنظر باعينهم و نطق بالسنتهم الشيطان يعدكم الفقر و يامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا على الله ما لا تعلمون اولو كان الشيطان يدعوهم الي عذاب السعير می فرمايد کرويين قومی هستند از شيعيان ما خلف العرش لله تحت قباب الغر طائفه اخفا همو في لباس الفقرا جلالا در تفسير انهم الا كالأنعام عن النبي (ص) ان الله خلق الملائكة و جعل فيهم الرضا و التسليم و خلق البهائم و جعل فيها الشهوه و الغضب و خلق الانسان و جعل فيه شيئا من الرضا و التسليم و شيئا من الشهوه و الغضب فمن غلب رضائه و تسليمه على شهوته و غضبه فهو ملك بل اشرف و من غلب شهوته و غضبه على رضائه و تسليمه فهو حيوان بل اضل سييلا و الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنتزل عليهم الملائكة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه التي كنتم توعدون عن النبي (ص) علماء السوء دجاجله القوم في الرواح عن النبي (ص) و عدتها لعلی و لست بدجال في المجمع يخرج الحسين في سبعين من اصحابه عليهم البيض المذهبه بكل بيض و جهان يؤدون الي الناس ان هذا الحسين قد خرج حتى لا يشك المؤمنون فيه و

انه ليس بدجال و لا شيطان عن النبي يظهر بعدى الكذابون والدجالون احدى در عالم ممکن نیست که خود را به اسم شیطان یا دجال یا سفیان ظاهر نماید و بشناساند بلکه به جمیع وسائل و حیل خود را می نمایاند که رحمن و من قبل الله و اعمالش خالصا لوجه الله است ولى نغمه ی بلبل به نعیب زاغ مشتبه نخواهد شد نزد صاحبش گوش و عرف تقوی و هدی از رائحه منتنه هوی و طغی منفصل و ممتاز است نزد داری شامه و ما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونه فى القرآن و نخوفهم فما يزيدهم الا- طغيانا كبيرا حديث رؤيا معروف است و شجرة ملعونه مذکور و موصوف که در آخر الزمان یا قائم معارض است و یل لكل افاك اثم یسمع آیات الله ثم یصر مستکبرا [صفحه ۲۵۹] کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم ان شجرة الزقوم معام الاثم انها شجرة تخرج فى اصل الجحیم فلها کانه رؤس الشیاطین این از همان شجرة است در عصمت رجعت ما بعث الله من نبی الا و قد اندز قومه الدجال و قد آخره الله الی یومکم هذا فمتی تشابه علیکم من امره فاعلموا ان ربکم باعور و بالجمله انه فتنه امتحن الله به عباده لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة فی الرواح و جوههم و جوه الادمیین و قلوبهم قلوب الشیاطین کلامهم احلی من العسل و قلوبهم امر من الحنظل ذئاب علیهم ثیاب ما من یوم الا و یقول الله تبارک و تعالی ایی تفترون ام علی تجسرون افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون فی تفسیر

العياشي عن ابي عبدالله (ع) ما يقول الناس في و اقساموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت الى ان قال فكذبوا والله انما ذلك اذا اقام القائم و يمكر معه الماكرون.

جواب

ديگر داد تحقيق و عداوت با ما را به كار برده و سهل است جائي كه اسم امام و پيغمبر را بر سر اين بدبختان بگذارند و در حقيقت غضب حق آل محمد (ع) را بنمايند و تابع عمر بن الخطاب شوند كه خود را اميرالمؤمنين خواند ديگر ما را هم به هر اسم مي خواهند بخوانند جان ما همه فدای آل محمد (ع) باشد از ايشان كه عزيزتر نيستيم اما به اين حرفها هم دل خنك نمي شود حمد مي كنم پرورنده را كه توفيق داد مشايخ ما را كه ريشه ي باطل شما را به قوت دليل و برهان از جهان برانداختند و بر عامي و عارف بطلان شما را ظاهر كردند و باز هم ظاهر خواهند فرمود باري حال منتهای تحقيقش در اين مقام اين شد كه مي گويد در منطق تعريف ملك و جن را فرموده آنجا كه تحقيق ضروري و نظري را از تصور و تصديق مي كنند از باب تمثيل مي گویند مثل تصور حقيقت ملك و جن كه نظري است بعد تعريف آن دو را مي كنند به بعضي از اين كلمات كه ذكر کرده و در همين حكايه هم باز تصحيف نموده است زيرا كه آنها در تعريف ملك لفظ علومي هم علاوه دارند و در تعريف جن لفظ سفلي علاوه مي گویند و همين به صواب اقرب است تا اينكه او تصحيف کرده اما ما چون در صدد بيان حقيقت آن نيستيم

متعرض آن نمی شویم و الا می دیدی که خداوند به برکت مشایخ ما آنقدر از علم ظاهر فرموده که محتاج به حکایت از کتب منطق نیستیم که به این آب و تاب بگوئیم در منطق چنین فرموده و حال اینکه اصل آن از یونانیین است که خلفاء بنی عباس از جهت عناد با آل محمد (ع) سعی در انتشار آن نمودند و خود این مسئله هم از خود علم منطق نیست بلکه از علم الهی به معنی اعم است که معرفت حقایق اشیا باشد و در کتب منطق از جهت تمثیل ذکر می شود و این بیچاره ها با آنکه مدعیند که امامشان ظهور کرده و علوم ظاهر کرده است هنوز محتاجند که بگویند در منطق چنین فرموده و والله که ثکلی از سخنان آنها می خندد و ما هم امتثالا لامر الله که فرموده ذرهم فی خوضهم یلعبون بیان حقیقه مساله را نمی کنیم باری بعد [صفحه ۲۶۰] بنا می کند و آیات و اخباری چند ذکر کردن و این مطلب اگرچه در جای خود حق است که شیاطین انس هستند تا آیاتی که ذکر کرده موافق تفاسیر اهل بیت هیچ کدام شاهد مطلب او نیست مگر آیه و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انما نحن مستهزؤن که در حدیث شریف تفسیر به منافقین فرموده است باقی دیگر نه در ظواهر آیات دلالتی بر مطلب او است و نه در تفاسیر اهل بیت موافق آنچه در برهان روایت نموده به شیاطین انس تفسیر شده است و آیات دیگر که صریح در این مطلب است بسیار است اما ما چون در صدد بیان حقیقت مطلب و اثبات آن نیستیم تفصیل نمی دهیم

و اولی هم همین است که بگذاریم بر جهالت باقی بمانند که اگر اهل علمی بر کلماتشان عبور کند ببیند که سوای اینکه کلماتی چند به هم بافته و آیات و اخباری را بی مناسبت و مصحف و مغلوط ذکر کرده اند چیز دیگر نیست مگر هر جا که اسم شیطان برده شده شاهد این مطلب است شیطان وحی می کند به دوستانش چه دخل دارد به اینکه دوستان او شیطان هستند یا شیطان به شما وعده فقر می کند یا شما را به عذاب جهنم می خواند یا در سینه شما تخم گذارده و جوجه کرده اینها چه دلالت دارد بر اینکه شیاطین انس هستند خلاصه آیات بی مناسبت خواندن به جهت عوام فریبی بسیار خوب است ولی ثمر دیگر ندارد و اما حدیث کرویین که قومی از شیعیان ما هستند چه دلالت دارد بر اینکه مراد همین شیعیان ظاهری هستند مگر تو نمی دانی که خود ملئکه را هم خداوند از نور و شعاع آل محمد (ع) خلقت فرموده است پس محض اینکه اسم شیعه بر ایشان گذاردند دلیل این نیست که از بشر هستند باید دلیل دیگر آورد و کجاست برای تو همچو دلیلی و هم چنین قول خداوند الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکه چه ربط به این مقام دارد در اخبار تفسیر فرموده اند که وقتی که اجل مؤمن می رسد ملئکه بر او نازل می شوند و او را بشارت بهشت می دهند و ذیل آیه هم صریح در همین است چه دخل دارد به اینکه انسان ملک می شود و اما حدیثی که از پیغمبر (ص) روایت کرده در تفسیر آن هم الا کانعام اگر چه

ادب در شنیدن حدیث نیست که انکار نمایند ولی آنقدر تصحیف و جعل از این مرد نسبت به خدا و رسول و ائمه (ص) و علما دیده ام که اعتماد به روایتش نمی توان کرد و خود این حدیث را در برهان و مجمع که موجود است ندیدم و حدیث صحیحی که در این باب دیده ایم این است که در کتاب المبین روایت شده است فسئل ابو عبدالله الملائکه افضل ام بنو آدم فقال قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ان الله عزوجل ركب فی الملائکه عقلا بلا شهوه و ركب فی البهائم شهوه بلا عقل و ركب فی بنی آدم و کلیتها فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکه و من طلب شهوته عقله فهو شر من البهائم و نیز از حضرت صادق (ع) در جواب سؤال زندیقی از تناسخ روایت شده است که در وجوه اعتراضاتی که بر تناسخیان شمرد یکی این بود که فرمود و قالوا ان الملائکه من ولد آدم کل مرصان [صفحه ۲۶۱] فی اعلی درجه دینهم خرج من منزله الامتحان والنصفیه فهو ملک فطور اتخالهم نصاری فی اشیاء و طور ادهریه یقولون ان الأشیاء علی غیر الحقیقه تا آخر حدیث شریف پس اینکه می گوید تا متشکل نشده رؤیت نمی شود و بعد از تشکل اعظم اشکال هیئت انسان است اگر حالات نورانیت از او ظاهر ملک اگر مؤید به شدید القوی است جبرئیل تا آخر اگر مقصود این وضعی است که حضرت صادق از تناسخیان نقل فرموده که بعد از فرمایش ایشان حاجت برد و بحث نیست و مقصود حضرات یقینا همین است زیرا که فرض نمی کنند که جبرئیل مثلا از

خاک صورتی برای خود بگیرد مانند دحیه کلبی که توالد و تناسل بشری هم نشده باشد بلکه مقصود حضرات همین است که از همین بنی آدم که راه می روند هر کدام حالات نورانیت از ایشان ظاهر شد ملک است و این را که صریحا دیدی که حضرت صادق (ع) نسبت به اصحاب تناسخ داد و رد فرمود و اگر معرفت داشته باشی و مراتب خلق را بشناسی خواهی دانست که این نقص انسان است که اگر نورانیت پیدا کرد ملک بشود زیرا که ملک احسن از انسان است و ان الملائکه لخدامنا و خدام شیعتنا فرمودند و اخبار مشروحه مفصله در فضل انسان بر ملک فرموده اند پس این چه فضیلتی است از برای انسان که اگر نورانیت پیدا کرد ملک بشود و اگر حقیقت ملک بشود از مقام خود تنزل کرده است نه ترقی زیرا که انسان مولود جامع است و ملائکه اطراف وجودند خلاصه که نمی خواهم شرح حقیقت آنها را در این مقام بکنم مقصود این است که اگر منظور این است که همین بنی آدم که راه می روند ملک می شوند این حرف خطا است و اگر منظور این است که ملائکه در ایشان جلوه می کند و از زبان ایشان مثلا سخن می گوئید و شخص ملک با شخص انسان متحد نمی شود مانعی از آن نیست و پیغمبر (ص) به حسان بن ثابت فرمودند انما نطق روح القدس علی لسانک او کما قال پس تا اینجا که آمدی می گوئیم ملائکه را که فرموده اند بر امام (ع) نازل می شوند و انصار او هستند موافق فرمایش جد بزرگوارش حضرت صادق (ع) ایشان بنی آدم نیستند و هم

چنین از نوع جلوه کردن در بنی آدم و تایید و تسدید ایشان هم نیست زیرا که در حدیث مفضل است که عرض کرد یا سیدی و تظهر الملائکه والجن للناس قال امی والله یا مفضل و یخاطبونهم کما یکون الرجل مع حاشيته و اهله پس ملاحظه کن که حاشیه انسان و اهل او اشخاصی هستند مغایر با انسان و در خارج واقعند و جلوه ملک در انسان به جهت تایید به این منوال نیست پس از این دو قسم که گذشتی هم ممکن است که خداوند ملئکه را مصور بصور جسمانی بکند تا اینکه از برای خلق ظاهر بشوند و هم ممکن است که از برای اصحاب امام (ع) ترقی حاصل بشود و قوتی در چشمهای ایشان پیدا بشود که ملئکه را در عالم خود ببیند و این اقرب است و مابقی هم از آن نیست زیرا که مسلم اصحاب خاصه امام (ع) که صاحبان شان و [صفحه ۲۶۲] مقام هستند سایر مردم هم که به وجود مقدس او و حرارت تربیت او بزودی صاحب مقامات می شوند و این است که فرمودند امام (ع) دست بر سر بندگان می گذارد و عقلهای ایشان جمع و کامل می شود و همین که انسان به این مقام رسید دیدن ملئکه و جن برای او سهل می شود این است که در حدیث شریف آنجا که بیان فرمودند که رسول ملک نمی شود حضرت پیغمبر (ص) فرمود که ملک را مشاهده نمی کند خواص شما به جهت اینکه آن از جنس هواء است که عیانی از برای او نیست و اگر مشاهده کردید او را به اینکه زیاد بشود در قوه های چشمهای

شما هر آینه می گوئید که این ملک نیست بلکه این بشر است به جهت اینکه ظاهر می شود از برای شما به صورت بشری که یافته اید او را تا بفهمید از او مقال او را و بشناسید خطاب او را و مراد او را تا آخر حدیث شریف و غرض این است که امکان دارد که قوای چشمهای خلق زیاد بشود تا آنکه ملائکه و جن را ببینند و مطلب دیگر از برای ماست که اگر ما بنا باشد امامی از برای خود مثل شما سنیان جعل کنیم زحمت بسیار دارد گاهی تدبیر ملک برای نصرت او باید کرد گاهی فکر جن نمود گاهی اموات گذشته را به رسم تناسخیان آورد تا اوضاع امامت جمع بشود و همه ی اینها تکلفات است نه تکلیفات تکلیف ما و تو همین است که امروز سعی کنیم از روی اخبار آل محمد (ص) بدون تاویلات جاهلانه امام خود را بشناسیم و بعد از آنکه تشریف آورد به فضل و کرم خداوند معرفت او را حاصل کنیم و همین که تشریف آورد خودش می داند که ملک چه طور باید بیاید و جن چگونه حاضر شود و اموات چه قسم سر از خاک بردارند اگر در حقیقت امام است که محتاج به کمکی از ما و تو نیست و اگر امام نیست که هزار از این زحمتها بکش و تدبیرها برای تهیه اسباب بکن همه می شود کهشیم تذرده الریاح و آخرهم در این میان آنکه بار را به منزل می رساند و تحمل اثقالکم الی بلدکم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس که فرمود افلا یظنون الی الابل کیف خلقت او در میان نیست

هر چند تو اسباب فراهم بیاوری بی فائده است باری و اما ندای جبرئیل در شهر رمضان در اخباری که در این باب وارد شده است ندیدیم که جبرئیل را هم می بینید همین هست که ندای او را همه کس به زبان خود می شنوند و مضطرب می شوند و هم چنین ندای ابلیس را که در غروب آن روز می کند می شنوند و شنیدن صدای ملک یا جن لازمه اش دیدن آنها نیست چنانچه الان صدای او را می شنویم و آن صوت ملکی است که از ذباب بزرگتر و از زنبور کوچک تر است چنانکه در حدیث شریف می فرماید و ملک را هم نمی بینیم و مانع از شنیدن صوت رعد نیست پس آن روز هم ممکن هست که صوت جبرئیل را بشنویم و او را نبینیم و چون هنوز در آن وقت امام ظهور نفرموده دلیلی هم به رؤیت ملک نداریم خلاصه که باید استعداد و قابلیت را درست کرد و از خداوند مسئلت فرج نمود همینکه امام تشریف آورد امر او [صفحه ۲۶۳] مانند آفتاب از سایه تمیز داده می شود و حاجت به زحمت ما و تو نیست و اما آنچه در باب دجال و سفیانی تحقیق کرده است اولاً که سفیانی را سفیان خوانده است در دو محل و ظاهر است که سهو نسخ نیست و این خطا است زیرا که اسم آن ملعون موافق حدیثی عثمان پسر عنبه است از اولاد ابوسفیان و از این جهت او را سفیانی فرموده اند و در حدیثی عرض کردند اسم سفیانی چیست فرمود چکار به اسمش داری همینکه پنج شهر شام را گرفت انتظار فرج را بکشید خلاصه

که اشمس سفیان نیست و اما اخباری که در باب دجال روایت کرده مگر یک حدیث که از مجمع نقل کرده در باب خروج سیدالشهداء (ع) با هفتاد نفر از اصحاب که در عوالم از کافی نقل کرده باقی دیگر را در کتب معتبره که موجود داریم ندیدیم و انکار آنها را هم نمی‌کنیم زیرا که همان وضعها که در اخبار نقل شده است ظاهر در این هست که دجال شخصی باشد که از بعضی علوم مثل سحر و کهنات و امثال آنها باریط باشد و از همین راهها امور عجیبه را اظهار می‌کند و ادعای ربوبیت می‌نماید ولی اگر مقصود او این است که از نوع همین علماء سوء که هستند که منتهی این است که طالب دنیاوند و بعضی عقاید فاسده دارند و احکام به غیر ما انزل الله می‌کنند که فرمود فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء و هر یک از ایشان معدودی از خلق هم تابع ایشان هستند حال یکی از ایشان مثلاً- دجال است و این همه اخبار به این الفاظ عجیبه غریبه که روایت شده است به همین می‌گذرد نه والله که مشکل است زیرا که شخصی که بنا باشد صد هزار از قبیل آن در دنیا از صدر سلف تا آخر الزمان آمده باشد و رفته باشد دیگر اینقدر بزرگ شمردن و خلق را از آن ترسانیدن چه حاجت است هنوز در همه ی این علماء سوء که در این ازمنه هستند یک نفر مثل چهار نفر علماء سنی که هزار سال است سنیان بر تقلید آنها باقی مانده اند از جهت ریاست پیدا نشده است که مسلم

کل زمین و زمان باشند چه شده است که از ابوحنیفه و احمد بن حنبل و امثال آنها این قدر خلق را ترسانیدند که باید از یک نفر علماء سوء این عصر که هیچ هم چنان ریاستی و جمعیتی از برای آنها نیست بترسانند انسان باید فکر کند ائمه ما (ص) نخواسته اند که خلق را عبث از چیزی بترسانند یا آنکه مثلاً در جایی که اطراف محل خوف فی الجمله هست از یک طرف خاصه بدون باعث بترسانند دجالی را که خودت روایت می کنی که حضرت پیغمبر (ص) فرموده است که همه ی انبیاء قوم خود را از او ترسانیده اند و حال اینکه در ازمنه ی ایشان علماء سوء و سلاطین جور از قبیل فرعون و هامان که هم اهل علم بودند و هم سلطنت داشتند و ادعای ربوبیت هم می نمودند و از قبیل بولس ملعون که بدعت تثلیث را گذارده و هنوز باقی است و از قبیل عمر و ابوبکر و عثمان و سایرین که بودند و مقابلی با ائمه اطهار (ص) نمودند آنقدر انذار و تخویف که از دجال که به اعتقاد [صفحه ۲۶۴] تو مثلاً یک نفر از همین علماء سوء معروف است فرموده اند از آنها نفرمودند والله که امر آل محمد (ع) را خیلی سست گرفته اید و اینطور نیست البته یک حکایتی است که کمال احتیاط را داشته که به این وضع ها خلق را ترسانیده اند و به این آسانها نیست که شما هوس کرده اید یک جاهل عاجزی را امام قرار بدهید از این طرف هم به اصطلاح یک ملا پیناس که هیچ کار از او بر نمی آید این را دجال بخوانید و

ابدا از هیچ جهت نه از جهت وضع و نه از جهت زمان و نه از سایر جهات شباهت به آنچه فرموده اند نداشته باشد تو بگو بینم که این بزرگواران قصدشان از این فرمایشات که فرموده اند هدایت بوده است یا اضلال اگر هدایت بوده است آیا این رسم هدایت است که بفرمایند هم چنین شخصی شقی خواهد آمد به این هیکل و به این وصف و این داعیه از او پرهیزید و عامه دوستان ضعیف نادان ایشان همان اوصاف را خاطر نشان خود کرده که به محض اینکه دیدند از او پرهیز نمایند بعد که کاشف به عمل بیاید مقصود ایشان یک نفر از این مردمان و سومی که هیچ تازگی در وجود او نبوده و مثل سایر خلق بوده است این باشد و چون شباهتی به آن وضعها که از پیش شنیده بودند نداشته بسیاری از دوستانشان هم به او گرویده اند زیرا که مطمئن بودند که ائمه ایشان راست گویان هستند و به قول ایشان گرفتند بعد که معلوم شده دجالی بوده اما این اوصاف را نداشته است و مردم بیچاره هم به اطمینان به ائمه به او گرویدند و یکسره همه را بر داشت و داخل جهنم نمود انشدک بالله این اضلال است یا هدایت و رسم خدا و رسول همین بوده یا طور دیگر بوده است حال به محض اینکه این سخن را گفتیم بیرون می آیند که نقلی نیست محض امتحان اوصاف بر خلاف موصوف باشد مثل اینکه اوصافی که در توریه و انجیل از خاتم بود بر خلاف او بود و هر چه بگوئی که ملاحظه کن کتاب خدا و اخبار اهل

بیت (ص) را خداوند فرموده ویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله و ائمه (ص) تفسیر فرموده اند که علماء یهود اوصاف مجعوله برای خاتم در توریه زیاد کردند و بنا کردند برای عوام خود خواندن و آنها را از خاتم (ص) معرضه کردن فوراً یا به ملاحظه عدم صرفه و صلاح خود و یا به تصدیق یهود و نصاری و تکذیب ائمه هدی (ص) هر چه هست در کتاب خدا و فرمایش آل محمد (ص) را می کند و هنوز مدعی مسلمانی هم هست و مدعیان اسلام که از پی او می روند هیچ نمی گویند که اگر مسلمانی چرا تکذیب خدا و پیغمبر (ص) را می کنی و اگر نیستی که چه از جان ما می خواهی باری حکمه بالغه فما تعنی النذر و عجب این است که از عصمت و رجعت فخره از روایت اکمال الدین را که از بعضی عامه نموده است بر سبیل اعتماد روایت کرده و خود عامه در آن باب اختلاف دارند حتی به این درجه که می گویند آن شخص که در زمان نبی متولد شد به آن تفصیل و حضرت فرمود که [صفحه ۲۶۵] پیغمبران همه قوم خود را از دجال ترسانیدند و خدا او را تاخیر انداخت تا امروز آن شخص آخر اسلام آورد و مرد و اصحاب ما هم این روایت را بر سبیل اعتماد نقل نمی کنند و این شخص آن را روایت می کند که آنروز متولد شده و معذکک مقصودش این است که یکی از همین علماء دجالند پس این تناقضی است بین مگر اینکه مقصودش این باشد که او هم در یکی از علماء سوء رجعت

کرده است خلاصه که پریشان گوئی بسیار می کنند و اشهد بالله که نه خودش می فهمد که چه می گوید و نه دیگران باری و حدیثی هم که از رواح نقل می کند و جوهمم وجوه الأدمین تا آخر صحیح است و تصحیف جزئی دارد و در کتاب المبین از عوالم از جابر بن عبدالله از پیغمبر (ص) نقل شده است و دلالتی دارد که شیاطین انس هستند بلکه حیواناتند که به لباس انسان در آمده اند ولی موضوع همه اینها بعد از ظهور امام (ع) معلوم می شود و کل یدعی و صلا بلیلی و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا انبجست دموع من حدود تبین من بکی ممن تباکا و اما روایتی که از تفسیر عیاشی نموده آن هم صحیح است اما و یمکر معه الماکرون مصحف است و صحیح آن ذکر معه المکرون است و نمی دانم در این موقع این حدیث شریف را به چه مناسبت نقل کرده است چه بسیار شبیه است کتاب این مرد به جنگها و کشکولها که نوشته می شود ترتیبی در مطالب آن منظور نیست هر چه به نظر نویسنده خودش می آید آن را ضبط می کند مطلب در بیان نزول ملئکه و جن و سفیانی و دجال است و در صدد اثبات این است که از همین مردم جماعتی ملئکه و جن و شیاطین هستند و از همین علماء سؤ دجال و سفیانی و این حدیث شریف در بیان رجعت است چه مناسبت با این مقام دارد مگر اینکه همان طور که تصحیف کرده و یمکر معه الماکرون نقل کرده منظورش این است که علماء با او مکر می کنند و به همین سبب دجال و

سفیانی می شوند چون از جهالت این جماعت بعید نیست اصل حدیث را نقل می کنم تا بداننی که آنچه نقل کرده غلط است در عوالم و بحار نقل کرده اند از عیاشی اذ سیرین قال کنت عند ابی عبدالله (ع) اذ قال ما یقول الناس فی هذه الایه و اقساموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت قال یقولون لا قیامه و لا بعث و لا نشور فقال کذبوا والله انما ذلک اذا قام القائم و کر معه المکرون فقال اهل خلافکم قد ظهرت دولتکم یا معشر الشیعہ و هذا من کذبکم تقولون رجع فلان و فلان لا والله لا یبعث الله من یموت الا تری انهم قالوا و اقساموا بالله جهد ایمانهم کانت المشرکون اشد تعظیما اللات والعزی من ان یقسموا بغيرها فقال الله بلی وعدا علمیه حقا الی کن فیکون چون در بحار و عوالم هر یک بعضی حروف نقص و زیاد داشت صحیح آن را از هر دو روایت کردیم حال ملاحظه کن که یمکر معه الماکرون در این موقع چه مناسبت دارد ترجمه حدیث شریف این است که امام (ع) فرمود که چه می گویند مردم در این آیه و اقساموا بالله جهد ایمانهم تا آخر عرض [صفحه ۲۶۶] کرد می گویند که قیمتی نیست و بعث و نشوری نیست و حاصل مطلب این است که آیه را درباره ی مشرکین معنی می کنند که منکر همه اینها نیست امام (ع) فرمود دروغ می گویند به حق خدا این است و جز این نیست که این وقتی است که قائم برخیزد و کسانی که رجعت می کنند با او رجعت کنند و سنیان در این وقت بگویند که دولت شما

ظاهر شد ای گروه شیعه و این از دروغ شماس است که می گوئید فلان و فلان برگشتند و قسم به خدا که خدا مبعوث نمی کند هر کس که مرده یعنی در رجعت بعد شاهد آورد امام به اینکه می بینید که قسم به خدا خورده اند و مشرکین قسم به لات و عزی می خورند خلاصه حال ملاحظه کن که سخن در رجعت است و یکر معه المکرون صحیح است نه یمکر معه الماکرون و اگر این کلمه از سمو نساخ است و مقصود او هم اشاره به رجعت بوده است و منظورش این باشد که همینها رجعت پیشینان هم هستند می گوئیم در این که جماعتی رجعت می کنند حرف نیست ولی سخنی که هست در این است که به چه دلیل راجعین از ارحام سر بیرون می آورند و بر فرض که سر بیرون آورند آیا کسی که رجعت می کند باید همه آنچه در زمان سابق دارا بوده است حال هم دارا باشد یا حاجت نیست اگر حاجت نیست که بسیار سهل است و اسم هر کس را بر سر هر کس بخواهیم می گذاریم و اگر باید دارای همه کمالات و فعلیات گذشته خود باشند مثل اینکه قوم صالح کمالات گذشته او را از او خواستند و ظاهر کرد و سر از رحمی هم بیرون نیاورد بلکه پیری رفت و جوانی برگشت و کمالات صالح (ع) را آشکار نمود که بسم الله ما هم منتظر همین هستیم و اشهد بالله کمال آرزو را داریم که بعد از رجوع حضرت سلیمان مثلا یا دیگر اصحاب راجعین یا ائمه و پیغمبر (ص) خدمت ایشان برسیم و به همان زبان که مؤمنین قوم

صالح گفتند عرض می کنیم که ما اوصاف شما را درس خوانده ایم و بقدر معرفت خود می دانیم ظاهر بکنید تا بدانیم و معرفت به شما حاصل کنیم فضائل و علوم و کمالات و کراماتی که از حضرت سلمان مثلا در کتب معتبره مثل تفسیر عسکری (ع) نقل شده دست می گیریم و سلمان را به فضل خداوند و هدایت او می شناسیم یا لیت که نظر مرحمتی می فرمودند و رجعت می کردند و ما را از این غم می رهانیدند حالا اگر شما سراغ دارید قربه الی الله به ما هم نشان بدهید مشروط به اینکه همه اش به تحکم و تکلف نباشد بلکه عیانا و شهودا اگر سلمان است علوم خود را اظهار کند و عمل خود را نشان دهد و تازیانه را مار کند و به دشمن خود بفرماید که یا ارض ابلعیه و زمین امتثال کند تا مثل عبد ذلیل تمکین کنیم و خاک قدمش را جواهر سرمه چشم دمد دیده خود نمائیم خلاصه که امر دین به حرفهای مفت پریشان نمی گذرد ان علی کل حق حقیقه علی کل صواب نورا و من لم يجعل الله له نورا فماله من نور باری و چون از بیان این اخبار فارغ شدیم حال برویم بر سر آن عداوتها که با مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه [صفحه ۲۶۷] بکار برده و کنایاتی که ذکر کرده اول آنکه آیه مبارکه و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا- فتنه للناس را ذکر کرده و اشاره به حدیث رؤیا نموده است و شجره ملعونه را ذکر کرده که در اخبار فرموده اند که مراد از آن بنی امیه هستند آن وقت دو آیه از

قرآن که لفظ ائیم داشته است ذکر کرده و منظورش اشاره به مولای بزرگوار من است که از باب خفض جناح و اعتراف بتقصیر که شیمه همه ی انبیاء و اولیاء و صلحا بوده است لفظ ائیم را که قافیه ی کریم بوده اختیار فرموده است و در اوایل کتب خود ذکر فرموده و در آخر گفته است که این از همان شجره است یعنی از بنی امیه و در این مقام دو مطلب باید نوشت اول شرحی از نسب این سلسله بعد در لفظ ائیم کلماتی عرض کنیم اما نسب این سلسله موافق آنچه در ناسخ التواریخ جلد قاجاریه نوشته است که در همه جا پهن است خلاصه اش این است که سرتاق نویان بن سبابانویان بن حلایر بن نیرون که از سلسله مغول است یک تن از نوئینان در گاه و سرهنگان سپاه هلاکوخان بود و بعد از هلاکوخان فرزندان او که سلطنت داشتند سرتاق نویان اند به منصب اتابکی سرافراز داشتند تا زمان سلطنت غازان خان بن ارغون خان سرتاق نویان از دنیا برفت و پسرش قاجار نویان که نسبت سلسله قاجار بدو پیوسته می شود نیز مورد الطاف پادشاهی شد و بجای پدر نشست و اولاد و عشیره قاجار نویان بسیار شد و بعد از آنکه سلطنت اولاد چنگیزخان بسر رفت قاجار نیز به قبائلی از مغول که در حدود شام سکنی داشتند پیوستند و در آنجا بودند تا امیر تیمور کورگان سلطنت یافت جماعت مغول را از حدود شام که زمین بیگانه بود حرکت داد و به ایران و ترکستان فرستاد و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود کنجه و ایروان سکنی کردند و بودند

تا شاه عباس ماضی به سلطنت رسید و ایشان را از آن اراضی حرکت داده نیمی از ایشان را در استرآباد و نیمی را در مرو شاه‌یجان سکنی داد و در استرآباد در قلعه ی مبارک آباد که در کنار گرگان بود سکنی کردند و آن جماعت که بر فراز قلعه بودند یخاری باش و آن جماعت که بر فرود قلعه بودند اشاق باش موسوم شدند و پدران فتحعلی خان قوانلو همواره قائد آن سلسله بودند و فتحعلی خان پسر شاه قلیخان بن مهدیخان بن ولیخان بن محمد قلیخان است و فتحعلیخان نیز بزرگ ایشان بود و در جنگ افغان خدمات کرد و در حضرت شاه سلطان حسین تقرب یافت تا آنکه امنای دولت شاه را از او رنجیده خاطر کرده و رو به مازندران برگشت و شاه سلطان حسین در فتح افغان مقنول گشت و شاه طهماسب پسر او از آذربایجان به مازندران آمد و فتحعلی خان نیز خود را به او رسانیده و در خدمت او کوشید و بود تا زمانی که در محاصره مشهد مقدس به واسطه نادرشاه او را کشتند و محمد حسن خان پسر او چون رشدی به تمام داشت نادر شاه در صدد قتل او بر آمد و او پنهان شد تا زمانی [صفحه ۲۶۸] که مرحوم مبرور آقای حاج محمد رحیم خان اعلی الله مقامه در کشکول خود مرقوم فرموده اند بسم الله الرحمن الرحیم جناب سیادت ماب آقا سید عبدالوهاب شیخ الاسلام استرآباد خلف الصدق مرحوم آقا سید علی نقی استرآبادی از اولاد مقیدیه در دارالخلافه طهران در سنه ۱۲۸۳ مذکور فرمودند که فتحعلی خان قاجار قوانلو که

در استرآباد مشهور به فتی قجر است در خواجه ربیع در ارض اقدس طوس مدفون است بعد از سفر کرکوت و موصل در عهد خاقان مغفور سلطان مبرور شاه سلطان حسین صفوی موسوی به جهت فتوحات نمایان که در آن سفر به سرداری او ظاهر شد هنگام مراجعت از سفر چون در دربار همیون شهریاری حضور یافت محض اظهار عنایت ملوکان مرحوم خاقان مبرورزنی از خاصان حرم مسمات به خیرالنساء خانم که گرجیه بود به او مرحمت فرمود با اسب یراق طلائی که سواری خود سلطان بود بعد فتحعلیخان با آن زن از دربار شهریاری استرخاص جسته به استرآباد آمد بعد از آنکه آن زن را به استرآباد آورد و عزم زفاف کرد آن زن اظهار نمود که من از شاه سلطان حسین پنج ماهه حمل دارم فتحعلیخان چون محقق کرد او را معاند داشت و خدمت مرحوم میر ابو جعفر پدر آقا سید مفید مفیدیه رسید و خلوت نمود کیفیت را اظهار کرد و ایشان فرمودند بر همین احوال باقی باش و زن را معاندار تا من صورت حال را به عرض اعلی حضرت سلطان برسانم پس در این باب عریضه نکار شد نوشته ایشان چون به شاه سلطان حسین رسید در جواب نوشت که اگر زن حمل دارد این حمل از اولاد من است شما مواظب باشید تا این زن فارغ کرد و مجددا بنویسد که آن مولود اناث است یا زکور بعد از وضع حمل مولود پسر شد مرحوم میر ابو جعفر را اطلاع دادند ایشان تشریف بردند و در گوش طفل اذان و اقامه فرمودند او را محمد حسن میرزا نامیدند و تولد

محمد حسن میرزا از وقت آمدن خیرالنساء خاتم به استرآباد پس از چهار ماه بود بعد به علت اغتشاش ایران از جهت آمدن افغانه دولت صفویه منقرض گردید و میر ابو جعفر نیز فوت شد و محمد حسن میرزا در طایفه قاجار مشهور به پسر فتحعلی خان شد و به علت ترس از افغانه و لو امر پنهان بود فرمودند که سادات مفیدیه بر این امر اطلاع کامل دارند و بسیاری از اهل استرآباد که از خانواده قدیمند و آن نوشته شاه سلطان حسین که ذکر شد در خانه حاج سید مفید بود و خود من آن نوشته را دیدم که پشت کاغذ را شاه سلطان حسین مهر کرده بود و جواب عریضه آقا سید میر ابو جعفر بخط خود شاه سلطان حسین بود سادات میر عبدالمجید که در استرآبادند نیز اطلاع دارند و سادات میر کمال الدین که در سرچشمه استرآباد ساکنند اطلاع دارید و سادات میر کریمی ایضا مستحضرند و تفصیل حمل را که از شاه سلطان است و فتحعلیخان او را معاف داشته با وضع حمل حقیر محمد رحیم در کرمان هم از جناب جلالتماب سر داد وکیل الملک حاکم کرمان در خود کرمان شنیدم و از پدر مرحوم خود فتحعلیخان نوری روایت می کردند من روحی فداه [صفحه ۲۶۹] که نادر شاه مقتول گشت و بعد حرکت نموده دست بیرون آورد و مولای بزرگوار من پسر مرحوم ابراهیم خان است این مهدی قلیخان ابن محمد حسن خان که نسب او معلوم شد پس بین که طایفه قاجار اصل آنها از مغول بوده است و جماعتی را که اشاره کرده عربند و هیچ نسبت در میانه نیست

و این نسبی است که از این سلسله جلیله معروف است ولی نسب اصلی ایشان همه جا معروف نیست و حقیقت ایشان از سادات صفویه هستند و تفصیل آن این است که زمانی که فتح علیخان در جنگ افغان نسبت به شاه سلطان حسین خدمات کرد و جان فشانی نمود شاه از فرط مرحمت یکی از مخدرات حرم را طلاق گفته به فتحعلی خان اجازه داد که او را تزویج نماید تا مزید افتخار او باشد همینکه فتحعلیخان اراده تزویج او را نمود مخدره مذکوره به او اطلاع داد که من از شاه حامله ام و فتحعلیخان دست نگاه داشته ولی او را در سرای خویش می داشت تا آنکه وضع حمل او شد خداوند پسری مرحمت فرمود و او را محمد حسن خان اسم گذاردند و در این وقت شاه سلطان حسین از دنیا رفته بود و دولت صفویه اختلال به هم رسانیده اعدای ایشان از هر طرف قصد هلاکت ذریه آنها را داشتند و فتحعلیخان صلاح در اظهار نسب محمد حسن خان نمی دید و او را پسر خود می خواند و در واقع پسر شاه سلطان حسین صفوی بود تا آنکه محمد حسن خان بحد رشد و کمال رسید و این ذریه که هستند از او به عمل آمد و این حکایت در مازندران و شیراز اشتهار تمامی دارد و مرحوم محمد اسمعیلخان وکیل الملک و مرحوم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان از این مطلب به تفصیل مخبر بودند و شهادت می دادند حتی آنکه در زمان خاقان مغفور وقتی مرحوم خاقان از فرط اخلاص که نسبت به ائمه طاهرین (ع) داشت خواست که این

مطلب را اظهار دارد و قدغن فرمود که نقاره بکوبند و سیادت این سلسله جلیله را اظهار دارند و طهران را به همین ملاحظه دارالخلافة خواندند که در این اثنا قاجاریه که بودند یک مرتبه فغان بر آوردند که به شمشیر ما سلطنت از شان خانواده ها بیرون رفته و در خانه و اده ما قرار گرفته و شاه می خواهد نسب خود را از ما دور کند و باز به صفویه پیوندد همانا ما سر از اطاعت او می پیچیم خاقان مغفور ملاحظه فرمود که اگر امر سیادت او اشتهار یابد اختلال عظیم در سلطنت او پدید آید باز حکم به کتمان این مسئله صادر شد طوری که از نظرها محو و منسی گردیده است و در تاریخ هم البته بر حسب مصلحت دولت به آن قسم که شنیدی نقل کرده است و الا بسیار بعید است که از این واقعه مستحضر نباشد و یکی از معتمدین نقل می کرد که در شیراز بین اهل اطلاع معروف است که خاقان مغفور فرزندان خود را میرزا می خواند به همین ملاحظه بود که مثلا محمد علی میرزا و محمد ولی میرزا می فرمود از جهت سیادت بود خلاصه حال می خواهی این مطلب را قبول کن می خواهی انکار نما و بعضی از معتمدین نقل می کردند که در اصفهان کتابی بنظر رسید و از یکی از سادات صفویه که نسب جماعتی از سادات [صفحه ۲۷۰] اصفهان و غیرهم را ذکر می کند و از جمله ذکر شجره مرحوم آقا محمد خان و سایر اخوان او است که به همین ترتیب که اجمالا ذکر شد نوشته است و ایشان را از صفویه طالب ثرا

هم شمرده باری و جواب دیگر به تو می گویم که خود شماها هم مکرر این مطب را می گوئید که شاخ گل هر جا که می روید گل است خم مل هر جا که می جوشد مل است دوست آل محمد (ع) آن کسی است که تمام عمر سوای ذکر آل محمد (ع) و نشر فضایل ایشان و تحریص و ترغیب در محبت ایشان شغلی نداشته باشد تا جائی که مغرضین او را در باب محبت غالی بخوانند و بگویند که نعوذ بالله محبت اهل بیت سلم الله علیهم هم بحد وسط باید باشد پس آنکه ذکر سوای آل محمد و نشر امر ایشان ندارد این دوست ایشان است هر که می خواهد باشد و آنکه غصب حق آل محمد (ع) را می کند و اسم امام را به ناحق بر سر خود می گذارد و انکار فضل امام و علم او و قدرت او را می نماید و مردم را از امام رو گردان می کند و رو بخود می کند و بعد از امیرالمؤمنین (ع) سلونی قبل ان تفقدونی می گوید با اینکه به خصوص فرمودند که این را دیگر کسی نمی گوید مگر کافر و بعد از پیغمبر خاتم (ص) ادعای نبوت می کند و بزعم خود کتاب بهتر از قرآن می آورد و با اینکه فرمودند که هر که چنین ادعائی بکند قتل او واجب است چنین کسی تابع عمر است و ابوبکر و از بنی امیه است و بنی عباس و چنین کسی شیطان مجسم است و کلام را ختم می کنم به یک حدیث شریف که در بحار روایت کرده است عن ابی حمزه قال دخل سعد بن عبدالملک و کان ابوجعفر (ع) یسمیه سعدالخیر

و هو من ولد عبدالعزیز بن مروان علی ابی جعفر (ع) فینا ینشج كما تنشج النساء قال فقال له ابو جعفر ما بیکیک یا سعد قال و کیف لا- ابکی و انا من الشجره الملعونه فی القرآن فقال له لست منهم انت اموی منا اهل البيت اما سمعت قول الله عزوجل یحکی عن ابراهیم (ع) فمن تبغنی فانه منی حال در این حدیث تدبر کن و اگر کسی بالفرض بشجره ملعونه بیوندد تکلیف خود را درباره ی او بدان و از مقاتل الطالیین که تصنیف ابی الفرج اصبهانی است منقول است فی ذکر اولاد ابی عبدالله الحسین (ع) و علی بن الحسین و هو الأكبر و لا عقب له و یکنی ابا الحسن و انه لیلی بنت ابی مره ابن عروه ابن مسعود الثقفی و امها میمونه بنت ابی سفیان بن حرب بن امیه و تکنی ام شیبیه و امها بنت ابی العاص بن امیه و هو اول من قتل الواقعه و ایاه عنی معویه فی الخبر الذی حدثنی به محمد بن محمد بن سلیمان قال حدثنا یوسف بن موسی القطان قال حدثنا جریر عن مغیره قال قال معویه من احق الناس بهذا الامر قالوا انت قال لا ولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جده رسول الله و فیہ شجاعه بنی هاشم و سخاء بنی امیه و زهو ثقیف باری و شان حضرت علی اکبر معلوم است و درباره او فرمودند اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و از اشخاصی که حضرت پیغمبر (ص) در همان رؤیا ملاحظه فرمود که بر منبر او بالا می رفتند یکی ابوبکر است که اشقای اولین و آخرین است و محمد ابوبکر با آن همه شان و جلالت

[صفحه ۲۷۱] فرزند او است دیگر زیاده نمی گویم که ذریه ی او به کجا رسیدند غرض این است که آنکه تابع آل محمد است از ایشان است هر که می خواهند باشد و آنکه غاصب حق ایشان است آن هم شانص معلوم است هر که می خواهد باشد و حال اینکه الحمدلله رب العالمین سلسله ی جلیله ما ربطی به شجره مامونه ندارد و در این جزء زمان با این همه اضرار الشکرلله کسی که تمام دقت و همت او مصروف خدمت و نوکری آل محمد (ع) است مشایخ ما بوده اند و هستند و امروز زبان مردم چاک و بند ندارد هر که هر چه می خواهد می گوید امیدواریم که فردای قیامت جزای عمل و قول هر کسی به او برسد و اما آنچه ذکر از آیاتی که لفظ ائیم دارد و اشاره به مولای من اعلی الله مقامه نموده است چون این مطلب بسیار در نظر ایشان جلوه کرده و مکرر این آیات را در تعبیر مولای من می خوانند و منحصر به ایشان هم نیست دیگران هم گفتند و جواب خود را مکرر شنیدند و در این مقام هم مختصری جواب می گوئیم پس از مردم صاحب فهم و فراست سؤال می کنم که آیا این آیات درباره ی کسی است که خود ارباب اعتراف به تقصیر نسبت اثم به خود دهد یا آنکه درباره ی کسی است که خود را بری از گناه بشمرد و علاوه خود را عزیز کریم بشمرد در اخبار ملاحظه کنید که آیه ی شریفه ان شجره الزقوم طعام الاثیم درباره ی که نازل شده است آیه درباره ی ابوجهل بن هشام است که نسبت به پیغمبر (ص) آنهمه عداوت

نمود و ایمان به آن حضرت نیاورد و خود را با وجود کفر مصاب می دانست و مدعی بود که انی انا العزیز الکریم و خداوند دربارہ ی او می فرماید ان شجره الزقوم طعام الایم تا آنکه بر سیل طعن به او می فرماید ذق انک انت العزیز الکریم و همین مضمون بعینه در تفسیر برهان روایت شده است و مولای بزرگوار من اگر چه اسم مبارکش مناسب با مسمی واقع شده بود و خداوند به او کرامتها عنایت فرموده بود معذک کله ابدا مدعی کرامتی برای خود نبود و بالعکس حفظ جناح نموده خود را ایتم می خواند حال ملاحظه کنید که آیا این وضع بکلی بر عکس موضوع آیه هست یا نیست اگر بنا باشد که هر کس خود را ایتم خواند موضوع این آیات بشود پس اول هاییل بن آدم علیه السلام باید نعوذ باللہ موضوع آیات بشود زیرا که آن وقتی که قابل خواست او را به قتل رساند هاییل به او فرمود انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار و ذلک جزاء الظالمین پس هر چه دربارہ ی هاییل (ع) می گوئی در این مقام هم بگو و در ادعیه وارده از اهل بیت سلام الله علیهم ملاحظه کن بین چه قدر اقرار به اثم خاصه فرموده اند و ما بعضی از آنها را که در بادی نظر دیده شده نقل می کنیم در صحیفه ی سجادیه که زبور آل محمد است در دعای اعتراف و طلب توبه می فرماید اتوب الیک فی مقامی هذا توبه نادم علی ما فرط منه مشفق مما اجتمع علیه خالص الحیاء مما وقع فیه عالم بان العفو عن الذنب العظیم لا

یتعاضمک [صفحه ۲۷۲] و ان التجاوز عن الاثم الجلیل لا یستصعبک و ان احتمال الجنایات الفاحشه لا یتکارک و در دعای
اعتذار از تبعات عباد می فرماید و من عیب مؤمن ظهر لی فلم استوه و من کل اثم عرض لی فلم اهجره اعتذر الیک یا الهی
منهن و من نظائر هن و در ختم قرآن طلب می فرماید و اجعل القرآن لنا فی ظلم اللیالی مونساً و من نزعات الشیطان و خطرات
الوساوس حارساً و لاقدامنا عن نقلها الی العاصی جابساً و لا لستنا عن الخوض فی الباطل من غیر ما آفه مخرساً و لجوارخنا عن
اقتراف الاثم فیما جزاء و در دعاء دناغ شهر رمضان می فرماید اللهم و ما الممنا به فی شهرنا هذا من لم او اثم او واقعنا فیہ من
ذنب و اکتسبنا فیہ من خطیئہ علی تعموماً او علی نسیان ظلمنا فیہ انفسنا او اتتهکتابه حرمة من غیر فأفصل علی محمد و آله و
استرنا بسترک و در دعاء تضرع و استکانت می فرماید و اغفر لی ما تعلم من ذنوبی ان تعذب فانا الظالم المفرط المضيع الاثم
المقصر المضجع المفضل خط نفسي و ان تغفر فانت ارحم الراحمین و در دعای یوم خمیس می فرماید و صل علی النبی محمد
و آله و لا تفجعنی فیہ و فی غیره من اللیالی و الایام بارتکاب المحارم و اکتساب الماثم حال ملاحظه کن که ما که ادعای
دوستی آل محمد (ع) را داریم آیا دستورالعمل ما در همه امور سوای این است که ماضی بموالی و سادات خود کنیم اگر
اعتراف به اثم نمودن بداست و به این واسطه انسان مورد آیات ذم می شود چرا مولای

ما علی بن الحسین این همه اعتراف به اثم فرموده است و در غیر صحیفه مبارکه از ادعیه دیگر این لفظ بسیار است نهایت چون بعد از فقرات صحیفه مطلب ظاهر می شود حاجت به استقصاء نیست علاوه بر اینکه اثم را در لغت ملاحظه کن به معنی ذنب است و ذنب یعنی اثم چنانکه در قاموس می نویسد و عصینک نیز ضد طاعت است و آن هم به معنی اثم است ملاحظه کن در اخبار و بین چه قدر تاکید در باب اقرار به ذنوب و اعتراف به آنها نموده اند حتی فرموده اند که بگو و لا تخرجنی من حد التقصیر که هرگز خود را بری از تقصیر ندانی و حضرت باقر (ع) فرمود که سه چیز است که پشت را می شکند مردی که عمل خود را بسیار بشمرد و ذنوب خود را فراموش کند و برای خود عجب نماید و نیز فرمود به خدا قسم نجات از ذنب نمی یابد مگر هر کس اقرار به آن نماید و حضرت صادق (ع) فرمود به خدا قسم بیرون نرفته است بنده از ذنب مگر به اقرار ملاحظه کن در اقرارهایی که ائمه ما نمی فرمودند بین چه حکایت است حضرت امام موسی کاظم (ع) در دعای سجود می فرماید رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی و عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک لا کمهنتی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لا صمتنی و عصیتک بیدی و لو شئت و عزتک لکنعتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لعقمتنی و عصیتک برجلی و لو شئت و

عزتک لجذمتنی و عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی و لم [صفحه ۲۷۳] یکن هذا جزاؤک منی ثم کان یقول الف مره العفوا العفو و یلصق خده الایمن بالارض و یقول بصوت حرین ثلثا بؤت الیک بذنبی و عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای ثم یلصق خده الایسر بالارض و یقول ثلثا ارحم من اساء و اترف و استکان و اعترف تو را به حق خدا انصاف بده بالاتر از این می شود اقرار به ذنوب نمود و حضرت سجاد (ع) در دعای توبه می فرماید هذا مقام من تداولته ایدی الذنوب و قاداته ازمه الخطایا و اسخود علیه الشیطان فقصر عما امرت به تفریطا و نقاطی ما نهیت عنه تفریرا کالجاهل یقدرتک علیه او المنکر فضل احسانک الیه حتی اذا افتتح له بصر الهدی و تقشعت عنه سحائب العمی احصى ما ظلم به نفسه و فکر فیما خالف به و به فراری کبیر عصیانه کبیرا و جلیل مخالفته جلیلا فاقبل نحوک مؤملا لک و در دعای استقاله می فرماید انا الذی اوقرت الخطایا ظهره و انا الذی افنت الذنوب عمره و انا الذی بجهله عصاک و لم تکن اهلا منه لذاک خلاصه که اگر آنچه دلیل این مطلب است بخوایم جمع کنیم کتاب دعائی مفصل باید نوشت و آیا جایز است که چون خودشان این قسم اقرار نموده اند حال آیاتی که درباره ی مذنبین و خاطئین و اثمین و عاصین وارد شده است العیاذ باللّٰه همه را در شان ایشان بخوانیم و بگوئیم به اقرار خودتان شما محل همه ی این آیات هستید نه واللّٰه که جایز نیست حال هر

چه در این مقام می گوئی در باب اقرار مولای من به اثم و اقرار سایر علما و عباد و زهار به ذنوب و خطایا و عصیان بگو اگر این بر مولای من عیب باشد سهل است جائی که تابع هاییل بن آدم شده باشند و تاسی به سیدالساجدین و زین العابدین و حجت الله علی العالمین علیه صلوات المصلین نموده باشند کو تو این را عیب بگیری غمی از آن نیست و عمدۀ ی عیب ایشان که همه را به فغان آورده والله همین است که در جمیع امور تاسی به سادات و موالی خود کرده اند و کسانی که تابع او و اهواء خود شدند ترسیدند که نیادا متابعت ایشان از ائمه (ص) رونق بازار ایشان را بشکند این است که امر به اینجا رسید و شکر می کنیم پرورنده را که طرف سلامت را دست شما یخ ما داده است تو بهر راه می خواهی برو و هر چه می خواهی بگو ما را عمی از آن نیست.

استدلال به آیه شریفه (یدبر الامر من السماء) برای علی محمد باب و نسخ اسلام

اشاره

گفته است و از سنه ظهور آن مظهر نور حضرت مکلم طور در فرمائید که لا- رطب و لا- یابس الا فی کتاب مبین می فرماید یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون مقصود امر الله و نزول وحی الله و بعد عروجش الی الله در یک روز که مقدارش هزار سال از شماره شما هاست و يستعجلونک بالعذاب و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون و حدیث معروف عند انقضاء المص بالمر یقوم المهدی مطابق است با آیه مبارکه و عمر قائم که به هزار می رسد ظاهر می شود مفسر آیه

و مؤید حدیث است از ظهور تا غیبت که ابواب آنها مفتوح بود دو بیست و شصت سنه هزار که می گذرد [صفحه ۲۷۴] بنص کتاب و بیانات صاحبان کتاب باید وحی نازل شود.

جواب

والله هوش از سر انسان می رود که این جماعت چه قدر جری هستند بر خدا و رسول (ص) و چگونه در هر مسئله مخالفت امر او را می کنند و کتاب خدا را به رای تاویل می نمایند و هیچ باک ندارند اولاً تو ملاحظه کن اخبار آل محمد (ع) و آیات کتاب را نیز ببین در باب توقیت این امر چه فرموده اند در عوالم از فضل روایت کرده است قال سالت ابا جعفر (ع) هل لهذا الامر وقت فقال كذب الوقتون كذب الوقتون و از منذر جواز عن ابی عبدالله (ع) قال كذب الوقتون ما وقتنا فيما مضى و لانوقت فيما يستقبل و بمهزم اسدی فرمود یا مهزم كذب الوقتون و هلك المستعجلون و بخا المسلمون والينا يصيرون و این حدیث را به چهار سند روایت کرده و از محمد بن مسلم عن ابی عبدالله (ع) قال من وقت لك من الناس شيئاً فلاتها بن ان تكذبه فلسنا نوقت لاحد وقتا و به روایت دیگر و اندك اختلا در لفظ همین حدیث را نقل کرده و از ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) قال سئلته عن القائم (ع) فقال كذب الوقتون انا اهل بيت لانوقت ثم قال ابی الله الا ان يخلف وقت الموقتین و از آن حضرت شنیده شد که فرمود انا لانوقت هذا الامر و نیز از ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له جعلت فداك متى خروج القائم (ع) فقال ابا محمد انا

اهل البيت لانوقت و قد قال محمد (ص) كذب الوقتون و از خود صاحب الامر (ع) كه به محمد بن عثمان العمرى توقيع فرمود اما ظهور الفرج فانه الى الله و كذب الوقتون و در حديث است كه در بحار و عوالم و جاهای ديگر نقل شده است قال سالت سيدى الصادق (ع) هل للمامول المنتظر المهدي (ع) من وقت موقت يعلمه الناس فقال حاش الله ان يوقت ظهوره بوقت يعلمه شيعتنا قلت يا سيدى و لم ذاك قال لانه هو الساعه التى قال الله تعالى و يسئلونك عن الساعه قل انما علمها عند ربى لا يجليها الا هو ثقلت فى السموات والأرض الايه و هو الساعه التى قال الله تعالى يسألونك عن الساعه ايان مرسيتها و قال عنده علم الساعه و لم يقل انها عند احد و قال هل ينظرون الا الساعه ان تاتيهم بغته فقد جاء اشراطها الايه و قال اقتربت الساعه و انشق القمر و قال و ما يدريك لعل الساعه تكون قريبا يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها والذين آمنوا مشفقون منها و يعلمون انها الحق الا ان الذين يمارون فى الساعه لفى ضلال بعيد قلت فما معنى يمارون قال يقولون متى ولد و من راى و اين يكون و متى يظهر و كل ذلك استعجالا لامر الله و شكافى قضائه و دخولا فى قدرته اولئك الذين خسروا الدنيا و ان للكافرين لشر ما ب قلت فلا يوقت له وقت فقال يا مفضل لا اوقت له وقتا و لا يوقت له وقت ان من وقت لمهدينا وقتا فقد شارك الله تعالى فى علمه و ادعى انه ظهر على سره و ما لله من

سر الا- وقد وقع الى هذا الخلق المعكوس الضال عن الله الراغب عن اولياء الله پس در این اخبار به عبرت نظری گمان بین می توان توقیت نمود و می توان اعتماد [صفحه ۲۷۵] به اخباری که مشعر بر توقیت است که در حقیقت آنها همه توقیت نیست زیرا که شرط بدو شده است و بین در آیاتی که امام (ع) استشهاد فرمود همه جاهل این علم را خداوند مخصوص به خود شمرده است پس چگونه می شود که آیه ی ان یوما عند ربك کالف سنه مما تعدون را به این مطلب تاویل نمود و اگر به این صراحت که تو فرض کرده آیه در بیان این امر بود دیگر اختصاص علم آن به خداوند از چه راه بود و چرا مدعی علمش مشرک به خداوند می شد و عرفان بی معنی مباف که همه علوم مخصوص خداست و بنده از خود علمی ندارد فرق میانه نشاه اولی و اخری چیست که می فرماید قد علمتم النشاه الاولی فلولا تذکرون همه علوم که مخصوص خداست چرا علم نشاه اولی را به خلق نسبت داده است و همچنین در مواقع بسیار علم به خلق نسبت داده شده و شرکی لایزم نیامده است اما این موقع فرموده است که علمها عند ربی و امام (ع) فرمود که نفرمود نزد احدی هست و فرمود که هر کس مدعی علم آن شود مشرک به خدا شده آیا این سخنان واقعیت داشته یا نه و آیا با چندین آیه که شاهد آن است از امام (ع) سر زده یا خیر چگونه فرض می شود که خودشان با این همه تفصیل توقیت فرموده باشند یا

در قرآن به این صریحی که تو فرض کردی موقت شده باشد انکار نمی کنم که در قرآن بیان همه چیز هست اما نه اینکه اموری را که خداوند خواسته پنهان بفرماید و چندین آیه صریح فرموده است که این مطلب را ظاهر نمی کنم در ظاهر قرآن گذارده باشد که جاهل نادانی مثل تو یا بلکه اعلم علما از این مردم بفهمند هیهات هیهات چنین چیزی نخواهد شد حال که تا اینجا آمدی ببینیم که اصل تاویلات و استدلالاتی که کرده چه گفته است و از رودی چه ماخذ است اول این آیه را مختصرا بدان که تا وقتی که امام (ع) با همان آثار و علامات که از سابق دست ما داده اند ظهور نفرماید ما در تاویل کتاب سوای آنچه از اخبار اهل بیت (ع) ظاهر بشود دیگر معتقد به هیچ نیستیم اگر هزار آیه بخوانی و هر یکی را تفسیری به رای خود بکنی بحال ما فرق نمی کند و اعتنا به قول تو ابدا نداریم زیرا که از برای تو در نفس خودت ابدا آیت صدقی ندیده ایم و تو به همین ادله و براهین که بزعم خود می آوری می خواهی صدق خود را ثابت کنی پس اگر این آیات را برای خود تفسیر کردی بی شبهه این دوری می شود ظاهر مصرح و پذیرفته نیست اگر امام (ع) تشریف آورد و امامت خود را به همان طریق که از ائمه (ع) دست داریم ثابت فرمود آن وقت اگر همه این اخبار تفسیر که دست داریم از دست ما گرفت و تفسیر جدید آورد مختار است و اگر همه احکام شریعت را تغییر داد سمعا و متاعه

اما تو می خواهی امامت خود را به تحکم و تاویلاتی که صحت آنها بر ایمن معلوم نیست ثابت بکنی این نمی شود اما آیه
یدیر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون در برهان از علی بن ابراهیم در تفسیر
آن روایت کرده است که یعنی اموری که تدبیر می کند آنها را و امر [صفحه ۲۷۶] و نهی که به آن امر فرموده و اعمال عباد
کل اینها ظاهر می شود روز قیامت پس می باشد مقدار این روز هزار از سال های دنیا پس بین که این یومی که مقدار او هزار
سال است روز قیامت است نه روز دنیا و بر حسب همان مذهب فاسد حضرات که یوم ظهور را قیامت کبری می گیرند پس
این طول آن روز است نه طول پیش از آن اگر بگوئی که هر ظهوری قیامت است و این طول مدت را می خواهد می گویم
پس چرا ظهور پیغمبر هزار دویست و شصت شد و ظهور عیسی تقریباً ششصد و ظهور موسی از هزار متجاوز پس اینها همه
مزخرفات است و عبارت این مرد را علاوه ملاحظه کن که دال بر این است که از زمان غیبت امام (ع) تا سنه ی هزار ابواب
وحی و الهام بر امام (ع) مسدود بوده بلکه عبارتش مشعر به این است که امامی در دنیا نبوده و به سوی خداوند عروج نموده
بود پس اگر مقصود این است که پیشتر دانستی که امام (ع) بوده و هست و نمرده است و اگر با وجود بودن ابواب وحی و
الهام بر او مسدود بوده نمی دانم جهت چیست آیا وقتی

که ظاهر در میان خلقند خلق کمکی از ایشان می کنند و واسطه ی الهامات می شوند که همین که پنهان شدند این باب بر ایشان مسدود می شود یا آنکه خداوند در این هزار سال بکلی این خلق تا مهمل گذارده است و دست تایید و تسدید خود را از سر امام برداشته است و امامی که می فرماید انا غیر مهملین لمر اغاتکم و لا ناسین لذکرکم تا آخر فرمایشات بدون تایید و الهام پروردگار این کار را می کند هوش از سر انسان می رود که این جماعت کیانند و چه مذهب دارند امامی که یلان روح القدس از او منفک نمی شود و آنچه می کند همه به الهام و تایید او است چگونه می شود باب الهام بر او مسدود شده باشد در اخبار ملاحظه کن که همین روح القدس است که به ایشان حدیث می کند و از وقایع لیل و نهار خبر می دهد و از آنچه دون عرش خداست تا ما تحت الثری خبر می دهد و محال از عقل است که یک دقیقه از ایشان دور شود چگونه است که وحی و الهام موقوف می شود و اگر امام خودش عروج می کند از عالم چگونه زمین اهلس را فرا نمی برد و حال آنکه فرمودند که اگر یک آن زمین خالی از وجود حجت بشود اهلس را فرو خواهد برد والله که مطلقا در صدد دین نیستند این جماعت و از اسلام خبر ندارند و این قدری هم که اسم امامی بر زبان می رانند محض طمع ریاست است و حطام دنیا اگر ممکنشان شده بود که به زور مال و دولت و جمعیت سلطنتی بکنند از این دعاوی دست بر

می داشتند ولی چون دیدند که اسباب دنیوی فراهم نیست این اسم را دامی قرار دادند که اول مردم را جمع کنند و اسباب مجتمع شود آن وقت بکام دل عیش کنند و الحمدلله که ممکن نشد و اما آیه دیگر يستعجلونك بالعذاب و لن يخلف الله وعده و ان يوما عند ربك كالف سنه مما تعدون و آیه را هم حکایت نموده و صحیحش این است که ذکر کردیم و علی ایحال در یکی دو حدیث یوم را در این مقام هم بروز قیامت تفسیر فرموده اند و از علی بن ابراهیم روایت شده که این به جهت این بود که رسول خدا (ص) خبر داد ایشان را [صفحه ۲۷۷] اینکه عذاب به تحقیق که آمد ایشان را پس گفتند که جاست عذاب استعمال کردند آن را پس خداوند فرمود و ان يوما عند ربك كالف سنه مما تعدون یکروز در نزد پرورنده تو مثل هزار سال است از آنچه می شمارید و این حدیث هم ملاحظه می کنی مجمل است و معین نیست که عذاب دنیا منظور بوده یا عذاب آخرت و اینکه رسول خدا (ص) فرموده است که عذاب آمد دلیل این نیست که عذاب دنیا حکما مقصود بوده است زیرا که جهنم آخرتهم محیط بکافرین است و ان جهنم لمحیطه بالكافرین و در حدیث شریف وارد شده است که جهنم در دنیا در کفار است و در آخرت کفار در جهنمند و پس ممکن است که مرا عذاب آخرت باشد در قرینه این است که در بعض اخبار چنانکه در برهان روایت کرده همین یوم را به یوم قیامت تفسیر فرموده اند و محتمل هم

هست که مراد عذاب دنیا باشد یعنی عذابی که در قیام قائم (ع) و پیش از آن به خلق می رسد اما معلوم نیست که اجل آن را همین یکروز که هزار سال باشد قرار داده اند یا بیشتر یا کمتر بر فرض که همین یک روز بگیریم و سوره ی مبارکه را هم که سوره ی حج آمد مدینه می نویسد پس باید که از اجل این عذاب میانه ی سیصد و ده سال تا سیصد و بیست سال گذشته باشد زیرا که هزار سال علاوه بر این مقدار از هجرت گذشته و با آنچه شما منظور دارید نخواهد داشت و اگر بخواهی تاویلی به رای بکنی و تطبیق نمائی با آنچه منظور تو است دیگری هم می تواند طور دیگر تاویل کند پس باید شاهدی بر صحت تاویل خود بیاوری و اما حدیث ابولید را که شاهد آورده اول تمام حدیث را از بحار نقل می کنیم و بعد ملاحظه می کنیم که دلالت آن چیست ابولید المخزومی قال قال ابو جعفر (ع) یا ابالبیید انه یملک من ولد العباس اثنا عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعة نصیب احدهم الذبحه فیذبحه هم فنه قصیره اعمارهم قلیله مدتهم خبیثه سیرتهم منهم الفویق الملقب بالهادی والناطق والغاوی یا ابالبیید ان فی حروف القرآن المقطعه لعلمای ان الله تعالی انزل الم ذلك الكتاب فقام محمد (ص) حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع مائه سنه و ثلث سنین ثم قال و تبیانہ فی کتاب الله فی الحروف المقطعه اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعه حرف ینقضی الا و قیام قائم من بنی هاشم

عند انقضائه ثم قال الالف واحد و اللام ثلثون و الميم اربعون و الصاد تسعون فذلك مائه واحد و ستون ثم كان بدو خروج الحسين بن علي (ع) الم الله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص و يقوم قائمنا عند انقضائها بالرفاههم ذلك و عدد اكنمه در بحار و عوالم چنانکه ملاحظه می کنی انقضائها بالر نقل کرده اند و در شرح حدیث چون مجلسی رحمه الله زحمت کشیده است که بلکه بتواند این حدیث را با وقایع گذشته تطبیق نماید و آخر طوری که محل شبهه نباشد نشده است حتی احتمال داده است که این به حساب ابجد قدیم که منسوب به مغاربه است باشد و این وجه را از همه ی وجوه [صفحه ۲۷۸] قریب تر شمرده با اینکه در متن حدیث حضرت حروف المص را به حساب معروف حساب فرموده است و علی ایحال از وجوه احتمالات که داده است یکی این است که ال که در آخر فرموده است مصحف المر باشد ولی در بعضی نسخ مثل رمز شیخ اوحدا (ع) و غیر آن همین طور که مصنف دلایل المر نقل کرده دیده شده است خلاصه که اگر بخواهم همه ی احتمالاتی که مجلسی مرحوم نوشته ذکر کنیم تطویل بلا- طائل است ولی باید ملاحظه کرد که منظور این شخص چه بوده و از حدیث شریف چه بر می آید پس بدانکه موافق نظم قرآن الم بقره است و الم آل عمران و المص اعراف و سه ال یونس و هود و یوسف و المر رعد و دو ال ابراهیم و حجر و باز حروف مقطعه هست ولی در این مقام حاجت به ذکر بیشتر

نیست و اقرب و جوهی که بگوئیم این شخص خیال کرده این است که از الم بقره تا المر رعد همه را حساب کنیم می شود هزار دویست و شصت هفت پس اگر ابتدای آن را از هجرت پیغمبر (ص) گرفتیم مقارن می شود تا زمانی که میرزا علی محمد به درک واصل شده است پس اول خود این را ملاحظه کن که چه مطابق دارد با قیام میرزا علی محمد و بعد از این در مقامی می نویسد آنچه مشعر به این است که این حدیث خیر از ظهور میرزا حسینعلی می دهد که آن را ظهور حسینی می خوانند که بعد از او برخواسته و میرزا علی محمد در زمان خود دعوت به او می کرده و می گوید اینها هر دو یکی هستند و تو انصاف بده و در اخبار ملاحظه کن که قائم که می فرمایند در اخبار مراد امام ثانی عشر است یا سیدالشهداء و اقلاً پانصد حدیث دلالت دارد بر اینکه قائم موعود امام ثانی عشر است حتی در حدیث ملاحظه کردی در چند ورق قبل که خود حضرت سیدالشهداء (ع) به عیسای خشاب فرمود که صاحب الأمر من نیستم و دیگری است و در همین حدیث ابی لبید ملاحظه کن که بدو خروج حسین بن علی (ع) الم الله است و قیام قائم (ع) در نزد انقضاء المص بالراست پس یکی نیستند و ملتفت ارتباط کلام باش که این دو قیام هر دو قیام دنیوی است تا شبهه نکنی باری و این جماعت میرزا علی محمد را صریحاً قائم می خوانند و حدیث ابی لبید را چون می خواهند تطبیق با مزخرفات خود کنند می گویند این منطبق بر ظهور حسینی است

پس اختیار دست ایشان است هر جا هر چه صرفه بدعتشان است اختیار می کنند ثانیاً اینکه ملاحظه کن که می فرماید خدای تعالی نازل فرمود الم ذلک الکتاب پس برخواست محمد (ص) و مراد این است که در انقضای الم پیغمبر (ص) برخواسته است که هشتاد و چهار سال پیش از هجرت باشد زیرا که الم هفتاد و یکی است و سیزده سال هم از بعثت تا هجرت بوده است پس ابتدای حساب از هشتاد و چهار سال پیش از هجرت می شود و این متقارب با عام الفیل می شود بنابر روایت بعضی که پیغمبر (ص) سی سال بعد از عام الفیل تولد فرموده ولی روایات مخالف هم هست باری و شاهد اینکه در انقضای الم پیغمبر (ص) مبعوث شده است اینکه بعد می فرماید و لیس من حروف مقطعه حرف ینقضی الا- و قیام قائم [صفحه ۲۷۹] من بنی هاشم عند انقضائه یعنی نیست از حروف مقطعه حرفی که منقضی بشود مگر اینکه قیام قائمی از بنی هاشم در نزد انقضاء او هست پس بعثت پیغمبر (ص) در نزد انقضاء المر اول است و شاهد دیگر اینکه می فرماید بعد ثم کان بدو خروج الحسین بن علی (ع) الم الله الم هفتاد و یکی است و حضرت امام حسین (ع) در سنه شصت از هجرت خروج فرموده است و سیزده سال هم پیش از آن بوده است و مجلسی احتمال داده که شاید از اول بعثت به جهت عدم ظهور امر یک دو سال را طرح کرده باشند که باز هفتاد و یک خروج سیدالشهداء بشود از اوایل بعثت پس این هم شاهد این است که اول که منقضی

شد خاتم (ص) مبعوث شد و الم دویم که منقضی شد سیدالشهداء خروج فرمود و شاهد دیگر اینکه تاریخ هجرت را صحابه بعد از پیغمبر (ص) قرار دادند و آن وقت که خواستند تاریخی قرار بدهند بعضی گفتند از بعثت پیغمبر (ص) قرار بدهید بعضی رد کردند که آن وقت مشرک بوده ایم و تذکر آن حالت پسندیده نیست بعضی گفتند از رحلت پیغمبر (ص) قرار دهید باز جواب گفتند که این هم روز عزاست و مناسب نیست تا آنکه روز هجرت را قرار دادند که ابتداء شوکت اسلام بود پس این حساب حروف مقطعه قرآن از تاریخی باشد که بعد از این مردم خیال بکنند بعید است و اگر بالفرض باشد دلیل می خواهد پس این تاریخ که بوده پیغمبر (ص) هم که در انقضای الم اول برخواسته است پس بنابراین هفتاد و یک سال از هزار و دویست و شصت هفت کم می شود باقی می ماند هزار و صد و نود و شش و هیچ مطابقت با مطلب شما ندارد و شصت و چهار سال پیش می افتد درست از روی انصاف نظر بکن بین که آنچه می گویم صحیح است و حرفهای حضرات همه پوچ است و مجلسی مرحوم احتمالی داده و چندان بعید نیست که به همین طور که گفتیم بعثت پیغمبر (ص) انقضای الم باشد و قیام قائم (ع) به امامت بعد از امام حسن عسکری در سنه ی دویست و شصت هجری بوده و سیزده سال پیش بعثت شده است و دو سال را به جهت خفاء امر بعثت ملاحظه نکرده یازده سال دیگر را ملحق نموده است به دویست و شصت می شود دویست و

هفتاد و یک مطابق بالمر پس مراد از قیام قیام به سیف نیست بلکه قیام به امامت است خلاصه که حدیث از متشابهات اخبار است که به هیچ وجه امر یقینی از آن نمی توان فهمید و ملاحظه کردی که آنکه از او ظاهر می شود شصت و چهار سال پیش از این زمان است که حضرات می خواهند و اگر اغماض کنیم و عمدا بخواهیم بر خود مشتبه کنیم هفت سال بعد از آن زمان که می خواهند می افتد علی ایحال که مطابق با آن سنه که آنها می خواهند نیست و بعد از همه این تفصیلات به دلیل کتاب و سنت بر ما محقق شده است که این امر موقت نخواهد شد اگر امام با آثار امامت آمد هر چه بفرماید از او می پذیریم ولی اگر به دلالت این اخبار می خواهی امام را به ما بشناسانی والله نمی شود دین را به این متشابهات فاسد [صفحه ۲۸۰] کرد انشک بالله که اگر یک همچو خبر متشابهی از ورود سلطان دست تو بیاید و سلطانی با قشون و سپاه و دستگاه سلطنت دیده نشود اما یک شخصی آمده باشد و مدعی سلطنت شده باشد تو به همچو خبر متشابهی که هیچ از آن معلوم نیست که آیا مقصود همین زمان است یا پنجاه سال پیش یا پنجاه سال بعد می توانی یقین بکنی که این شخص بی اسم و رسم و بی دستگاه سلطنت سلطان است نه والله که نمی شود یک وقتی هست که پیغمبری که راستگو است به تو خبر می دهد که در فلان روز معین فلان شخص می آید و او مثلاً وصی من است مثل اینکه اینک فرضاً

دست امیرالمؤمنین (ع) را می‌گیرد و می‌فرماید این است وصی من پس در صورتی که تو صدق قول پیغمبر را دانسته محتاج به ملاحظه‌ی اثر و علامت دیگر از امیرالمؤمنین نیستی و باید حکما نص پیغمبر را قبول کنی ولی اگر همچو خبر متشابهی که ابدانمی‌توان یقین کرد که مراد از آن چیست و چه وقت را منظور داشته‌اند دست تو بیاید به محض همین نه می‌توان گرفت و دین را باخت باید ملاحظه آثار امامت را نمود تا یقین حاصل شود مگو که آثار امامت هم هست زیرا که اولاً سابق دانستی که تو همه را نفی می‌کنی و هیچ‌یک را قبول نداری ثانی اینکه اگر آثار امامت موافق آنچه در محکومات کتاب و سنت معلوم است در او جمع باشد دیگر چه حاجت به اینکه پی‌متشابهات بگردی و اینها را دلیل قرار بدهی همانها را اظهار بکنید و جان خود و جمعی را خلاص کنید همچنانکه در صفات پیغمبر و ائمه اطهار سلام الله علیهم ملاحظه کردی پیش از این که به چیزی که اندک تشابهی در آن باشد و جای سخن در آن باقی باشد ابدان استدلال نمی‌فرمودند مثل اینکه شخصی از کفار خدمت حضرت امیر (ع) آمد و عرض کرد اگر راست می‌گوئی و صاحب معجز هستی من عزم می‌کنم که از جای خود حرکت نکنم تو مرا حرکت بده بی سبب ظاهر حضرت فرمود که این کار ممکن است اما شاید کسی بگوید که تو با من توطئه داشته و تلبیس کرده ایم چیزی بخواه که احتمال توطئه در آن نرود عرض کرد این درخت را از جای

خود حرکت بده و حضرت حرکت داد و امر را ظاهر فرمود باری پس استدلال به متشابهات نمودن شان اهل حق نیست اگر مدعی حقیقت هستی دلیل محکم بیاور پس این تاریخی که ابتدا و انتهایش هیچ معلوم نیست و این چهار خروج از بنی هاشم هیچیک مطابقتی با این توارى محتمله ندارد چگونه می توان به آن اعتماد کرد و امام را به آن شناخت.

استدلال به روایت (اسمه اسم علی و انا تحت رجله) و (هو ذوالاسمین)

اشاره

گفته است و از اسم مبارکش خبر فرموده و جمع الشمس والقمر فی الکافی الشمس رسول الله والقمر امیرالمؤمنین حال ملاحظه شان و مقام آن حضرت را نمائید که جامع دو رتبه اقصای نبوت و ولایت است اسما و در سما فی فواید المخلصین عن النبی (ص) اسمه اسم علی و انا تحت رجله و فی کشف الغمه هو ذوالاسمین الاعلیین و فی مشارق الانوار قال امیرالمؤمنین انا الجانب والجانب محمد و فی کشف الحقایق عدد اسم قائم مطابق است با عدد رب عن النبی (ص) یا علی [صفحه ۲۸۱] ان لی کره و لک کرین کره قبل محمد و کره بعد حسین.

جواب

عجب است والله که در جمیع مطالب باید به متشابهات گرفت و محکومات را ترک نمود بلکه باطل خود را بتوان اثبات کرد و ما اول مختصری در آنچه ذکر کرده سخن می گوئیم بعد محکماتی که دست دادیم در باب اسم مقدس آن بزرگوار ذکر می کنیم اما آیه شریفه و جمع الشمس والقمر را که تفسیر به پیغمبر (ص) و حضرت امیر (ع) کرده است پس بدانکه در خود این آیه شریفه بعینه ها ندیدیم که شمس و قمر را به آن دو بزرگوار تفسیر فرموده باشند ولی در مقامات دیگر در هر آیه به مناسبت محل تفسیری فرموده اند مثلا در سوره والشمس به مناسبت محل اخبار بسیار وارد شده است که شمس در آن مقام رسول الله است و قمر علی بن ابیطالب (ع) و در سوره ی رحمن الشمس والقمر بحسبان را به اول و ثانی لعنهما الله تفسیر فرموده اند و در سوره تکویر فرموده اند که مراد آن

وقتی است که شمس سه روز طالع نمی شود بعد مامور می شود که از مغرب طلوع نماید و در آیه جمع الشمس والقمر تفسیر خاصی از اهل بیت سلم الله عليهم دیده نشده است و از کسانی که اهل خبره تفسیرند سؤال می کنم که اگر نباشد به تفاسیری که در سایر آیات وارد شده بگیریم آیا باید مناسبت سابق و لاحق این دو کلمه را ملاحظه کرد و تفسیر نمود یا آنکه هر تفسیری در هر مقام که وارد شده در هر آیه می توان جاری کرد شبهه نیست که بدون مناسبت نمی توان تفسیر کرد و این است که بطور کلیت در اخبار فرموده اند که هر چه از شر در قرآن هست درباره ی دشمنان ماست و هر چه خیر هست درباره ی ما است و حضرت صادق (ع) فرمود به ابوبصیر یا ابا محمد ما من آیه تعود الی الجنه و تذکر اهلها بخیر الا و هی فینا و فیکم و ما آیه تسوق الی النار الا و هی فی عدونا و من خالفنا یعنی نیست آیه که راجع به بهشت شود و ذکر کند اهلش را به نیکی مگر اینکه آن در ما و در شماست و نیست آیه که براند به سوی آتش مگر اینکه آن در دشمن ما است و کسی که مخالفت ما را نموده حال که این مطلب را دانستی ملاحظه کن سابق و لاحق آیه مذکوره را خداوند می فرماید ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیامت فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس والقمر

يقول الانسان يومئذ اين المفر كلا لاوزر تا آخر آيات يعنى آيا گمان مى كند انسان اينكه جمع نخواهيم كرد استخوانهاى او را بلى جمع مى كنيم آنها را در حالتى كه قادريم بر اينكه تسويه بكنيم اطراف انگشتان او را بلكه مى خواهد انسان كه دروغ بگويد در باقى مانده عمر خود سؤال مى كند گرچه زمان است روز قيامت پس هر گاه چشم باز مانده متحيرانه كه نتواند به هم زند و ماه منخسف شد و آفتاب و ماه جمع شدند مى گويد انسان در آن روز كه مجاست مفر نه چنان است باز بايست كه مهرب و ملجأى نيست حال تو انصاف بده كه اين آيه را آياتى است كه اهلش را به جهنم مى راند يا به بهشت و برق بصر و خسف قمر عذاب است يا رحمت از براى هيچ عاقل شبهه نيست كه آيه عذاب [صفحه ۲۸۲] است و اگر بنا باشد از ساير اخبار باطنى از براى اين استنباط كنيم بايد به مناسبت در اعداء آل محمد (ع) تفسير شود و اين است كه مولاي من اعلى الله مقامه تفسير فرموده است كه مراد اجتماع شمس قمر اجتماع اول و ثانى است بر نخله يابسه كه امام (ع) آن دو را مى آويزد و شاهدشان هم از اخبار تفسير الشمس و القمر بحسبان است كه به آن دو ملعون تفسير شده به علاوه مناسبت محل كه آيه آيه عذاب است و اين شخص هيچ ملاحظه قواعد و رسوم تفسير را نكرده و حق هم دارد زيرا كه جاهل است ولى تكليف او اين بوده كه ابدا دخل و تصرف نكند باري از اين گذشتيم

به چه دلیل اجتماع شمس قمر را تاویل بینی و ولی می کنی اجتماع اسم را هم جزو آن می کنی مگر در همان زمان که این دو بزرگوار تشریف داشتند میانه ایشان اتحاد نبود کمال اتحاد بود و انا محمد و محمد انا فرمود معذلک هیچ یک خود را علی محمد نخواند بر فرض که دلیلی هم پیدا کردی که اسم هم باید جاری شود به چه دلیل علی محمد می شود بلکه محد علی شد بلکه احمد علی شد بلکه اسم دیگر شد زیرا که این دو بزرگوار را اسمهای متعدد بوده است از کجا همین دو اسم باید باشد خلاصه که اولاً آیه تفسیرش این نیست ثانی اینکه بر فرض صحت تفسیر چه دخل به اسم دارد بلکه شاید مجموع مرکب به مقتضی اسم دیگر بشود که غیر از این هر دو است چنانکه با قواعد حکمت این صحیح است ثالث اینکه به چه دلیل به این ترتیب باشد خلاصه که بنای ایشان بر تحکّمات است و عمل به رای و امام (ع) فرمود که لا رای فی الدین انما الدین من الرب امر و نهیه و اما حدیثی که از فواید المخلصین نقل کرده اما فواید را که نمی دانم چه کتاب است و عجاله ابدا اعتمادی به آن نیست ثانی اینکه صدر و ذیل حدیث در صورت صحت باید دیده شود زیرا که از آیات و اخباری که تا حال نقل کرده دیده که چه قدر تصحیف و چه قدر عامی کوی دارد ثالث اینکه اگر چه ادب نیست که انکار حدیث را بکنم ولی این لفظ که انا تحت رجله منتهای دوری را

از سیاق اخبار دارد چنانکه بر هر منصفی ظاهر است و کجا از پیغمبر (ص) دیده شده است که این گونه لفظ نسبت به ذریه اش فرموده باشد که دلیل پستی خودش و رفعت ایشان باشد و در اخبار به ما دستورالعمل داده اند که در تصحیح اخبار اول مطابقه کتاب و سنت و بعد از آن شواهد از سایر اخبار صحیحه ایشان باید دست آورد قرآن که شاهد است که پیغمبر اشرف کاینات است اخبار هم که همینطور ضرورت مسلمین هم که همین طور پس این لفظ که پیغمبر (ص) بفرماید من زیر پای صاحب الامر هستم از سیاق اخبار دور است و ظن غالب این است که اگر ماخذ صحیحی داشته باشد این کلمه مصحف باشد و چهارم اینکه بر فرض صحت و اینکه مرجع ضمیر هم حکما صاحب الامر (ص) باشد فرموده است که اسمش اسم علی است و من زیر پای او هستم به چه دلیل باید اسم آن حضرت بعد از اسم علی باشد والله هوش از سر انسان می رود که دین را چه قدر [صفحه ۲۸۳] شوخی گرفته اند و به چه قسم متشابهات دین را فاسد می کنند و اما آنچه از کشف الغمه نقل کرده است هو ذو الاسمین الاعلیین خود کتاب کشف الغمه موجود نیست ولی در بحار و عوالم خطبه نقل کرده اند از حضرت امیر (ع) که بعد از آنکه فرمایشاتی فرمودند که مشعر بر ظهور امام علیه السلام است فرمود ثم ان الله خصصکم بالاسلام و استخلصکم له لانه اسم سلامه و جماع کرامه اصطفاه الله فنهجه و بین حججه و ارف ارفه وحده و وصفه و

جعله رضا كما وصفه و وصف اخلاقه و بين اطباقة و وكد ميثاقه من ظهر و بطن ذى حلاوه و امن فمن ظفر بظاهرة راي عجائب
مناظره فى موارد و مصادر و من فطن بما بطن راي مكنون الفطن و عجائب الامثال والسنن فظاهرة اينق و باطنه عميق لا
تنقضى عجايبه و لا تفنى غرايه فيه ينابيع النعم و مصاييح الظلم لا تفتح الخيرات الا بمفاتيحه و لا تنكشف الظلم الا بمصاييحه
فيه تفصيل و توصيل و بيان الاسمين الاعلين اللذين جمعا فاجتمعا لا يصلحان الا معا يستميان فيعرفان و يوصفان فيجتمعان قيامها
فى تمام احدهما فى منازلهما جرى بهما و لهما نجوم و على نجومهما نجوم سواهما تا آخر خطبه ي شريفه ملاحظه كن در اين
فقره ي مبارکه که همه اش در ظاهر مراد فضل اسلام است و ذکرى از بيان ظهور امام (ع) و اشعارى به بيان اسم آن حضرت
نيست و مجلسى مرحوم اسمين اعليين را به محمد و على صلوات الله عليهما معنى نموده است و نجوم اول را ائمه (ص) و نجوم
ثانى را ادله و براهين بر حقيقت شان شمرده است و باز فرموده محتمل است که اسمين اعليين مراد کتاب و عترت باشند خلاصه
بنابر همانکه بنابر همانکه نبى و ولى (ص) منظور باشند اولاً که دخلى به اسم صاحب الامر (ص) ندارد و ثانى اينکه ملاحظه
کن که مى فرمايد يسميان يتعرفان و در نسخه ي عوالم فيفرقان يعنى نام برده مى شوند پس از هم شناخته مى شوند يا از هم
جدا مى شوند به جهت اينکه نبى را محمد مى گویند و ولى را على مى گویند پس جدا مى شوند و شناخته مى شوند بعد مى
فرمايد و

یوصفان فیجتمعان یعنی وصف کرده می شوند پس جمع می شوند زیرا که وصفی که بر محمد (ص) بشود بر علی صادق است و وصفی که بر علی (ع) بشود بر محمد صادق است چنانکه اگر گفتی قادر علیم حلیم حکیم عزیز کریم صاحب فعل عظیم تمام این اوصاف بر هر دو صادق است ولی اگر اسم نبی و ولی و محمد و علی بردی از هم جدا می شوند حال ملاحظه کن به انصاف ببین هیچ از این فرمایش اسم علی محمد بیرون می آید و ببین که هیچ دخل به بیان اسم غایب منتظر دارد یا ندارد باری اگر چه ظن غالب این است که اسمین اعلیین از همین حدیث برداشته شده باشد و تصحیف نموده باشد هو ذو الاسمین الاعلیین گفته باشد ولی ما فرض می کنیم که بعینه همان فقره حدیث باشد و مرجع ضمیر هم خود صاحب الامر (ص) باشد بالاتر از این که نیست که صاحب دو اسم بلند است و این کلامی است مجمل پس رجوع می کنیم بسایر اخبار ببینیم آیا تفسیر این کلمه معلوم می شود یا نه ملاحظه می کنیم که شیخ اوحدا (ع) از اکمال [صفحه ۲۸۴] روایت فرموده است از حضرت امیر (ع) که در وصف قائم می فرماید و له آسمان اسم یخفی و اسم یعلن فاما الذی یخفی فاحمد و اما الذی یعلن فحمد پس ملاحظه کن که صاحب دو اسم است که هر دو اعلی است و تو خود اسم محمد را علی شمردی و اسم احمد از اسم محمد اعلی است زیرا که آن اسم سماوی است چنانکه در اخبار فرموده اند باز حمد می کنم پرورنده را که

روایت کشف الغمه را در عوالم و بحار نقل نموده اند و امانت مصنف دلایل معلوم شد از کشف الغمه روایت نموده است به سندش از جعفر بن محمد (ع) الخلف الصالح من ولدی و هو المهدی اسمه م ح م د و کنیته ابوالقاسم یخرج فی آخر الزمان یقال الامه صیقل قال لنا ابوبکر الدواع و فی روایه اخری یلامه حکیمه و فی روایه ثالثه یقال لها نرجس و یقال سوسن والله اعلم بذلك و یکنی بابی القاسم و هو ذو الاسمین خلف و محمد یظهر فی آخر الزمان الخ و روایت دیگر نیز عن القاسم ابن عدی قال یقال کنیته الخلف الصالح ابوالقاسم و هو ذو الاسمین انصاف بده که اولاً هیچکدام از اینها معلوم نیست که بعینه عبارت حدیث باشد زیرا که حدیث اول را در ینابیع الموده نقل کرده و این لفظ در این نیست حدیث دویم هم که نسبتی به امام داده نشده ثانی اینکه خودش می گوید ذو الاسمین خلف و محمد و تو خلف و محمد را ترک می کنی و اعلیین ملحق می کنی آن وقت برای خودت معنی می کنی که یعنی علی محمد تو را به حق محمد و علی (ع) تلبیس امر و تضلیل خلایق غیر از این است که تو مشغولی و اگر چه بعد از ملاحظه این روایات حاجت به تفصیل قبل نیست ولی چون محتمل است که باز دست از تلبیس خود برنداری و اشتباه کاری بکنی بودن آنها هم باز ضرر ندارد و اما آنچه از مشارق روایت کرده است انا الجانب والجنب محمد صحیح آن با بعضی از فقرات سابق و لاحق آن است

که در کتاب المبین از مشارق روایت فرموده است در خطبه از امیرالمؤمنین (ع) الا ان الدهر فینا قسمت حدوده و لنا اخذت عهوده و الینا ترد شهوده فاذا استدارت الوف الاطوار و تطاول اللیل والنهار فالعلامه العلامه دون العامه والسامه انا الاسم الاضخم العالم غیر المعلم انا الجنب والجنب محمد العرش عرشه الله علی الخلاق انا باب المقام تا آخر خطبه ی شریفه و فارسی آن آن است که آگاه باشید بدرستی که روزگار در ما قسمت شده است حدود آن و از برای ما گرفته شده است عهود آن و به سوی ما رد کرده می شود شهود آن و مطلب این است که در باطن همیشه در تصرف ما بوده و هست ولی در شهود و علانیه دیگران بغصب تصرفات می کنند و آخر در شهود هم بما رد کرده می شود بعد فرمود پس هر گاه دور بزنند هزاران اطوار و بد زار بکشد لیل و نهار پس نظر به علامات کنید و ملازم آنها باشید دون عامه و سامه یعنی نظر به تصدیق عامه و خاصه نیست باید ملاحظه علامات نمود بعد بعضی از صفات خاصه خود را می شمرد که حقیقت علامات آنها است و می فرماید منم اسم اعظم پروردگار که عالم غیر معلم هستم که کسی از خلق مرا [صفحه ۲۸۵] تعلیم نکرده و منم جنب و جانب که جنب دیگر است محمدی است که عرش است و خدا او را برتری بر جمیع خلایق داده و سقف آنها را قرار داده است و منم باب مقام یعنی باب پیغمبر (ص) تا آخر فرمایشات که باز بیان رجعت است و جنگها که

در رجعت می فرماید و شرح حدیث شریف طولانی است و اینجا موقع بیان آن نیست و در این مقام اتصال خود را به پیغمبر (ص) بیان فرموده است و خداوند در کتاب مجید خود او را نفس پیغمبر (ص) خوانده است حال اینکه دلالتی به اسم امام زمان عجل الله فرجه دارد اگر چه رد شدن ملک به علی بن ابیطالب (ع) بظهور امام (ع) حاصل می شود و رد به پیغمبر (ص) هم به همین نحو خواهد شد زیرا که همه نور واحدند و هر یکی تمام دیگری است اما معذکک دلالتی بر اسم در این مقام نیست و نمی توان اخبار صحیحه صریحه را که در باب اسم فرموده اند به این فرمایش ترک کرد از این گذشته ملاحظه کن که چه قسم تاکید در ملاحظه علامات و آثار فرموده است پس می فرماید که منم اسم اعظم پروردگار و منم عالم غیر معلم همین دو علامت بزرگ را ظاهر نماید تا هر چه بگویند قبول کنیم یک حرف اسم اعظم در نزد اصف بن برخیا بود و تخت بلقیس را از شهر سبا نزد سلیمان بطرفه العین حاضر کرد و هفتاد حرف آن متجاوز در نزد علی بن ابیطالب (ع) و ائمه از ذریه ی او حاضر است پس آن کسی که مدعی این مقام است باید بی نهایت قوت و قدرت او از اصف بیشتر باشد و آن کسی که عالم غیر معلم است علم ما کان و ما یکون در نزد او است چنانکه در اخبار فرموده اند پس از آن علومی که صحت آنها در نزد ما معلوم است قدری اظهار بکنند مثل آنچه عیسای

پیغمبر (ع) خبر می داد و اینها دیگر امری است که تغییری در اوضاع ملک هم به آن واسطه حادث نمی شود که بگوئی صلاح ملک نیست خبر دادن به آنچه می خورید و ذخیره می کنید که دیگر اسباب فساد ملک نیست که جای عذر باشد خلاصه که مؤکدا فرموده است فالعلامه العلامه علامات خاصه امامت را می خواهیم و بعد از بروز آنها دیگر هر چه حکم بشود اطاعت داریم و اینکه منم جانب و جنب محمد است دخلی به اسم ندارد همانروز که در میان مردم بودند این اتحاد و اتصال را در هزار مقام بیان فرمودند هیچ جا دیده که هر دوی ایشان یا یکی را علی محمد بخوانند به این مزخرفات چه طور می توان دین را باخت والله اگر دین داشتند به این آسانی از دست نمی دادند همانا دینی نبوده که به این سخنان مزخرف راضی شده اند باری و اما آنچه از کشف الحقایق نقل کرده که عدد اسم قائم مطابق است با عدد رب که دویست و دو است و علی محمد هم دویست و دو در حقیقت عجب دلیل محکمی است و حاجت به رد و بحثی هم ندارد بعد گفته است عن النبی (ص) یا علی ان لی کره و لک کره قبل محمد و کره بعد حسین این حدیث را در کتب معتبره ندیدیم و معلوم هم نیست که خود مصنف از کشف الحقایق نقل کرده یا جای دیگر و خود [صفحه ۲۸۶] کشف الحقایق هم معلوم نیست که از کیست و محل اعتماد است یا نه و به نظر حدیث مجعولی است خواسته به خیال خود اسم علی

محمد و حسینعلی که مبدع اول و ثانی یک طایفه از ایشانند اظهار کند و بر فرض اینکه همچو حدیثی باشد دلیل بر اسم قائم (ع) نیست بلکه مراد این است که از برای حضرت امیر (ع) دو رجعت است یکی پیش از پیغمبر و یکی بعد از سیدالشهداء (ص) و ربط دارد این عبارت به اینکه اسم قائم (ع) علی محمد است و اسم ظهور بعد از او حسین علی است والله که ثکلی از ادله این جماعت می خندد و ظاهر این است که اصل این حدیث را از روی حدیثی که در عوالم نقل کرده اند و آن این است که روایت نموده از حضرت صادق (ع) که فرمود ان لعلی بن ایطالب (ع) فی الأرض کره مع الحسین ابنه (ع) یقبل برایتہ حتی ینتقم له من بنی امیه و معویہ و آل معویہ و من شهد حربہ لعنہم اللہ ثم یبعث اللہ الیہم بانصارہ یومئذ من اهل الکوفہ ثلاثین الفا و من سایر الناس سبعین الفا فیلقاہم بصفین مثل المرہ الأولى حتی یقتلہم و لا یبقی منہم مخبرا ثم یبعثہم اللہ عزوجل فیدخلہم اشد عذابہ مع فرعون و آل فرعون ثم کرہ اخری مع رسول اللہ (ص) حتی یکون خلیفہ فی الأرض و تكون الأئمہ (ع) عمالہ تا آخر حدیث شریف انصاف بده که برگشتن او با حسین یعنی اسم او پشت سر اسمش می افتد و هم چنین نسبت به پیغمبر (ص) یا آنکه شخص علی بن ایطالب (ع) بر می گردد و نصرت فرزندش را می کند و در حدیثی حضرت باقر (ع) می فرماید بعد از ذکر قائم (ع) ثم یخرج المنتظر الی الدنیا و

هو الحسين (ع) فيطلب بدمه و دم اصحابه فيقتل و يسبى حتى يخرج السفاح و هو امير المؤمنين (ع) پس بين که آمدن امير المؤمنين (ع) به جهت نصرت سيدالشهداء بعد از گذشتن مدتی است از سلطنت سيدالشهداء (ع) و شيخ او خدا نقل فرموده است که رجعت حضرت امير (ع) هشت سال بعد از قائم است که نوزده سال بعد از رجعت سيدالشهداء (ع) باشد زیرا که سيدالشهداء (ع) يازده سال به آخر زمان قائم مانده رجعت می فرماید پس اين مزخرفات که آمدن امير المؤمنين (ع) بعد از سيدالشهداء يعني نعوذ بالله ميرزا حسينعلی پيدا می شود خرافات است و هم چنين از حديث حضرت صادق (ع) ظاهر است که بعد از رجعت حضرت امير (ع) و جميع مؤمني که بايد رجعت کنند و همچنين حاضر شدن شيطان و جميع اشياع او و سر پا شدن جنگ عظيم در روحا آن وقت پيغمبر (ص) رجعت می فرماید و شيطان را هلاک می کند با همه اشياعش پس اين هم دخل ندارد به اينکه اسم علی محمد باشد و آن هم قبل از سيدالشهداء و والله که حيا می کنم از اين الفاظ که گاهی بر حسب معتقد آنها مثلا اسم سيدالشهداء می برم و ميرزا حسين علی منظور است ولی چه کنیم که در مقام رد و بحث لا علاجيم اميد است که آل محمد (ع) از ما عفو کنند و اين بدبختان غاصب حقشان را بسزای خود برسانند باری پس اين اخبار هيچ يک مثرثمری برای حضرات نيست ولی ما اخبار بسيار داديم که اسم آن بزرگوار را [صفحه ۲۸۷] صريحا بيان فرموده اند و بعضی از آنها را ذکر می کنیم و

حدیث عوالم را از کشف الغمه سابقا ذکر کردیم و نیز در عوالم است و بحار از حضرت باقر (ع) در حدیثی که خداوند نام گذارده است مهدی را منصور هم چنان که نام گذارد احمد و محمد و محمود و هم چنانکه نام گذارد عیسی را مسیح (ع) و هم از آن حضرت در حدیثی بعد از ذکر قائم (ع) که رسول خدا فرمود که آن مردی از من است اسم او مثل اسم من است و حفظ می کند خداوند مرا در او و نیز از اکمال به سندش از معلی بن محمد گفت بیرون آمد از ابی محمد (ع) وقتی که کشته شد زبیری که این است جزای کسی که افترا بر خدای تبارک و تعالی ببندد و اولیانش گمان کرد که مرا می کشد و از برای من عقبی نیست پس چگونه دید قدرت خدای عزوجل را و متولد شد از برای او و نام گذارد او را م ح م د سنه ی دویست و پنجاه و شش و نیز از طوسی همین روایت ناپسند دیگر نقل کرده است و در بحار از امالی از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پیغمبر (ص) و در حدیثی غدیر و عند ذلک یظهر القائم فیهم قال النبی (ص) اسمہ کاسمی و اسم اییه کاسم ابنی و هو من ولد ابنتی و در ینابیع الموده که از کتب عامه است از غایه المرام نقل کرده از خذیفه بن الیمان گفت که خطبه خواند پیغمبر (ص) پس ذکر فرمود آنچه باید بشود پس فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی کند خدا آن روز

را تا اینکه مبعوث بشود مردی از ولد من که اسم او اسم من است پس سلمان فارسی بر خواست و عرض کرد یا رسول الله از کدام ولدت خواهد بود فرمود از این فرزند و دست خود را به حسین سلم الله علیه زد و از این مسعود مرفوعا از پیغمبر (ص) که فرمود قایم نمی شود ساعت تا اینکه بیاید مردی از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من است و از جابر بن عبدالله نیز مرفوعا که فرمود مهدی از فرزندان من اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من و اشبه مردم است به من تا آخر حدیث شریف و نیز همین حدیث را به روایت دیگر از جابر نقل کرده است و نیز از ابی بصیر از حضرت صادق (ع) از آبائش از امیرالمؤمنین (ع) از پیغمبر (ص) نقل نموده است و سند این حدیث به اخبار شیعه می ماند و نیز از روایات شیعه از حضرت باقر (ع) به سند عالی از پیغمبر (ص) همین حدیث را روایت کرده به زیاده یک کلمه که یاتی بذخیره الأنبياء و نیز به روایت شیعه از جابر بن عبدالله که گفت فرمود به من پیغمبر صلی الله علیه و آله ای جابر بدرستی که اوصیاء من و ائمه مسلمین از بعد من اول ایشان علی است و شمرد تا اینکه یازدهم را فرمود حسن بن علی است پس قائم است و اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من پسر حسن بن علی آن است آن کسی که خداوند بر دو دست او مشارق زمین و مغاربش را فتح می کند

تا آخر حدیث شریف و بدانکه بعضی از عامه جعلی کرده اند که پیغمبر (ص) فرموده اسم او اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من ولی منصفین از خود آنها مثل همین صاحب ینایع و دیگران تصریح می کنند که کلمه آخر که اسم پدرش اسم پدر من باشد زیاده است و روایت را از معتمدین خودشان نقل می کنند که این کلمه در آن نیست و در عوالم نیز تفصیل آن و اخباری که در این باب دارند روایت شده است [صفحه ۲۸۸] خلاصه که شبهه ای است الحمدلله که اسم مبارک صاحب الامر اسم پیغمبر است که در اخبار تصریح به آن شده و اسم آباء گرامش حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم است و به این اخبار که مصنف دلایل ذکر کرده نمی توان گرفت ادا زیرا که کلیه هیچ یک دلالت بر مراد او ندارد و بعضی از آنها هم که علاوه صحتشان معلوم نیست.

استدلال به حدیث ایام الله و جواب از آن

بعد از این چون گمان کرده که مطلب خود را به ادله پیش ثابت کرده عباراتی چند می نویسد و تاویلاتی برای بعضی آیات می کند و بعضی اخبار در امتحان خلاق و کفر و ایمان شان و ذم فقها آخر الزمان و فرمایش پیغمبر (ص) به ابوذر در باب اخوان آخر الزمان و امثال اینها نقل کرده چون مقصود اثبات مطلبی نیست و متفرع بر ادله سابقه است و حال آنها را دانستی دیگر حاجت به تفصیل نیست موضوع مسئله که ثابت نشد همه ی حرفها بیجا می شود و حدیث ایام الله

را نقل می کند از عصمت و رجعت که یوم یقوم القائم و یوم الکره و یوم القیامت و آن صریح است در رد حضرات که یوم ظهور را قیامت می شمرند و اگر یوم قیام قائم قیامت کبری بود دیگر سه روز شمردن معنی نداشت و این مطلب را جوابهای بسیار است ولی چون در این مقام تفصیل نمی دهد ما هم می گذاریم تا جائی که تفصیل بدهد و سابق هم مختصری ذکر کرده ایم و باز تکرار کرده است که معجزه کتاب است و غیر کتاب کافی نیست و جواب از این مطالب سابقا داده شده است تا آنکه می گوید لا بد للخلق من راع یحفظهم ان الخلق اغنام لا بد لهم من راع تا جمع شدن گرگ و میش را بر منهل واحد و بودن اغنام را با آن سید انام در خانه ی مکه چه که او است بیت الهی و حرم ربانی و تکیه دادن او را بر خانه خدا و خراب کردن دیوار مقابل خانه را ادراک کنیم بعد اخباری چند می نویسد که در فصل بعد انشاء الله می نویسم و در این مقام اولاً می گوئیم که آیا این علامات را که فرموده اند خاصه برای مردمانی بوده است که عالم به تاویل بوده اند یا غیر ایشان هم با ایشان شریک بوده اند شبهه نیست که همه ی ایشان عالم به تاویل نبوده اند بلکه خود شما علم تاویل را تخصیص می دهید به اصحاب قائم (ع) و مسلم است که بعد از ایمان به او عالم به این علم می شوند زیرا که قبل از ایمان به او شان و رتبه ایشان با سایر مردم یکی است چنانکه از قول خداوند مستفاد می شود

که فرمود کان الناس امه واحده فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و اگر این مطلب را تصدیق نمی کنی خواهی گفت که این جماعت قبل از ایمان به او هم عالم به تاویل هستند و سایر نیستند پس خالی از این نیست که آیا احدی قبل از ظهور او عالم به این علم نیست و یا بعضی هستند و بعضی نیستند و اما کل قبل از ایمان به او عالم به تاویل هستند که خود شما هم نمی گوئید و بر فرض هم که بگوئید تحکمی است بدون دلیل خلاصه پس ما سخن را در همان جهال به تاویل می گوئیم خواه کل باشند یا بعض که کسی که جاهل بلسانی شد هر گاه به این لسان با او سخن گفتند آیا تبلیغ به او شده است یا نشده شکی نیست [صفحه ۲۸۹] که تبلیغ نشده و از این باب است که خداوند فرموده ما ارسلنا من رسول الا بلسان الومه تا اینکه با ایشان بلسان ایشان تکلم نماید و تبلیغ امر فرماید و اگر کسی به تبلیغ نفرمودند البته تکلیفی هم برای او قرار ندادند زیرا که خداوند فرموده لا- يكلف الله نفسا الا ما اتاها و اگر تکلیف قرار ندادند پس کفر و ایمانی هم به واسطه انکار و تصدیق او از برای او حاصل نمی شود مثل اینکه بچه غیر مکلف یا مجنون انکار خدا و رسول یا تصدیق ایشان را بکنند هر دو بالسواست و اعتمادی بقول آنها نیست و در ظاهر شرع مطانها را به آباءشان ملحق می کنند و این حکم دنیاوی است باری پس آن جماعت که جاهل به این

تاویلات هستند امروز برای ایشان تکلیفی نیست زیرا که آیت صدقی از امام دست ایشان ابدان نیست پس چگونه مکلف بتصدیق او هستند و اگر بگوئی که تکلیف آنها این است که اول بیایند تاویلات را از شما بیاموزند و بعد حق را بشناسند این هم تحکمی است زیرا که حقیقت شما را هنوز هیچ قاعده نفهمیده اند شما را در این تاویلات صادق بدانند بلی اگر از همان راهها که دست خود دارند و به همان آیات و علاماتی که خود معترفند حقیقت خود را ظاهر کردید آن وقت تاویل الأحادیث را هم به آنها بیاموزید نه اینکه اول بلا- اول بیچارگان را تکلیف کنید که این احادیث که شما از انبیا و اولیا دست دارید هیچکدام به اصطلاح شما نیست که انتظار وقوع آنها را بر حسب متفاهم خود بکشید بلکه بیائید از ما یاد بگیرید باری اینکه سخنی است که مکرر گفته ایم و ثانی اینکه تاویل می کنی خلق را به اغنام و سباع و می گوئی که این است گرگ و میش که بر منهل واحد خواهند بود آیا رسم در تاویل ملاحظه مناسبت هست یا هر چه را به هر چه تاویل کردند صحیح است پس مثلاً میش مرد مؤمن است و گرگ هم مرد مؤمن یا آنکه فرقی در میانه هست شبهه نیست که هر دو را مؤمن نمی توان شمرد پس یکی کافر است و یکی مؤمن و این است که در اخبار کفار را به سگان و گرگان تشبیه فرموده اند و خداوند فرموده مثلهم بمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث حال امروز گرگ و میش شما که با

هم صلح کرده اند یعنی چه صلح کردن هم معنی تاویلی دارد غیر از آنچه ما می فهمیم یا آنکه مراد این است که هر دو با هم راه می روند و آزارشان به یکدیگر نمی رسد شبهه نیست که باید همینطور باشد حال شما خود را اغنام شمرده اید و هر که منکر شما است گرگان و شصت سال است که این دعوی باطل را کرده اید آن صلحی که میان ما و شما واقع شده چیست که الحمدلله هنوز در ملاء مسلمین اسم خود را نمی توانید ببرید که اگر صریحا در بازار آنها فریاد کردید که ما اهل این مذهب بدعی هستیم مثل شیران گرسنه شما را پاره پاره می کنند و اگر مقدورتان شد مثل الاغهای رم کرده که از شیر بگریزد می گریزید کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره پس چگونه گرگ و میش بر منهل واحد جمع شدید و دل خود را خوش کردید که امام ظاهر شده که اینطور شده است و عبارت مضحکی شنیدم به جهت تفریح خاطر مؤمنین نقل می کنم یکی از مجوس [صفحه ۲۹۰] نقل کرده بود که بر منزل یکی از باییه وارد شدم و با او نشستم با من محبت بسیار نمود تا مرا ملتفت کند تا اینکه چائی آوردند و دست من دادند نصف فنجان را خوردم فنجان را از دست من گرفت خورد و گفت الحمدلله گفتم سبب شکر چه بود گفت چون علامت ظهور این است که گرگ و میش با هم آب بخورند و اینک می بینی که من و تو با هم آب می خوریم و تو گرگی و من میش مجوسی بر خواست و استهزاء نمود که

عجب دینی است و دیگر او را بخود راه ندادند باری و اما آنچه در باب بیت گفته است شبهه نیست که امام (ع) بیت الله است و فی بیوت اذن الله ان ترفع به آن حضرت و ائمه دیگر سلام الله علیهم تفسیر شده اما ملاحظه باید کرد که این همه اخبار که وارد شده است که امام (ع) مثلاً از مدینه حرکت می فرماید و به مکه تشریف می آورد تا اینکه وارد مسجد می شود و خطیب را می کشد و دو مرتبه پنهان می شود و دو مرتبه در شب می آید و وارد مسجد می شود تا آنکه اظهار امر می کند اینها یعنی چه حال که شما اهل تاویل شدید دیگر هر مزخرف که بر زبان جاری شد که نباید بگوئید آیا بیت الله بودن امام (ع) امری است که گاهی هست و گاهی نیست پس گاهی وارد آن می شود و گاهی خارج از آن می شود و نایبی از برای خود می گذارد و در وجود مقدس او چه امر مخالف امامت هست که یک وقتی حکم می کند که همسایگان خانه خدا را بکشند وجود مقدس او که از ابتدای خلقت معصوم و مطهر بوده است و مردم دیگر از مؤمن و غیر مؤمن در مسجدالحرام جمع می شوند و او فرمایشات می فرماید و مردم عرضها می کنند اینها یعنی چه همه ی اینها در شخص مقدس او است یا خارج از او است به یک کلمه مزخرف گفتن و گذشتن که نمی توان خوشحال شد و مساله ثابت نمی شود و همه این عیوب از این است که مثل بعضی از صوفیه که بزعم خود اهل باطن شدند ظاهر را ترک کردند

و این خرافات را به هم بافتند این قاعده ی کلیه است که زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی پس وقتی که گفتند امام در خانه خدا اظهار امر خود را می کند و از آنجا حرکت می کند و لو امام خودش خانه از خانه های خداست اما معذکک خانه ی ظاهری باید باشد که امام داخل بشود و از آن خارج بشود اگر مقصود شخص امام است و نظری به ظاهر ابدان نیست پس این کلمات نعوذ بالله همه لغو است و هیچ منظوری سوای شخص نبوده و ملاحظه نما که ائمه (ص) اول تکلیف فرموده اند که ما را معصوم و مطهر و غیر ساهی و لاهی و عابث و لاغی بدانید آن وقت فرموده اند که امام به این قسم داخل خانه می شود و اینطور دعوت می کند و خارج می شود ما بیچارگان هم همچو پنداشته ایم که از هر یک از این کلمات معنی آن را منظور داشته اند و امروز معلوم شده به قول شما که هیچ کدام اینها منظور نظر نیست تو را به حق خدا نسبت به عاقل چنین چیزی می توان داد چه جای امام و یک حدیث در این مقام نقل می کنم که شاهد این مسئله باشد و هم بر اصل دعوی نبوت ایشان رد کند در عوالم و بحار نقل کرده اند از حرمان بن اعین قال قلت لابی عبدالله [صفحه ۲۹۱] انبیاء انتم قال لا قلت فقد حدثنی من لا- اتهم انک قلت انکم انبیاء قال من هو ابوالخطاب قال قلت نعیم قال کنت اذا هجر قال قلت فیما تحکمون قال نحکم بحکم آل داود اول بدانکه ابوالخطاب یکی از کذابین معروف است و

در اول امر اینطور نبود و محل اعتماد اصحاب بود تا آنکه کذب و احداث او ظاهر شد و اخبار بسیار شاهد این معنی وارد شده و در این حدیث حمران روایت می کند که به حضرت صادق (ع) عرض کردم که شما انبیا هستید فرمود نه عرض کردم که خبر داده است مرا کسی که او را متهم نمی کنم که تو فرموده که شما انبیا هستید فرمود کیست آن شخص ابوالخطاب است عرض کردم بلی فرمود پس در این وقت من هذیان می گفته ام عرض کردم پس به چه حکم می فرمائید فرمود به حکم آل داود و اینکه فرمود کنت اذا هجر از باب تعلیق بر محال است زیرا که امام (ع) هذیان نمی فرماید و اگر جایز باشد که مثل مردم هذیان بگوید اعتماد به فرمایش او نمی ماند و عمر ملعون بود که نسبت به پیغمبر (ص) جسارت کرد و گفت هذیان می گوید خلاصه پس اول بین که ادعای نبوت را درباره ی خودشان هذیان شمرده است و قدر هذیانات میرزا علی محمد را بشناس که ادعای نبوت کرد و کتاب بهتر از قرآن آورد ثانی اینکه شبهه نیست که هر که کلمات بسیار به هم بیافد که معانی آنها منظور نظر عقل نباشد هذیان است پس این همه اخبار که فرموده اند که امام (ع) در مسجد الحرام به این تفصیل ظاهر می شود و چه می کند اگر هیچ منظور سوای شخص امام نیست پس کلمات دیگر نعوذ بالله معنی مقصودی در آنها نیست پس العیاذ بالله اینها هذیانات است هوش از سر انسان می رود که چه اساسی گذارده اند که بکلی دین را از دست مردم بگیرند و

چه می خواهند مدعی شوند.

استدلال به حدیثی از بحارالانوار (لابد لنا من آذربایجان) و اخبار دیگر

اشاره

و باز اخباری چند نقل کرده است از جمله فی البحار لابد لنا من آذربایجان لا يقوم معه امر یعنی از محنومات است تا شهادت آن مظهر رحمن تا در آن مدینه به چشم سر و سر مشاهده کنیم.

جواب

در بحار از حضرت باقر (ع) نقل کرده است لابد لنا من آذربایجان لا يقوم لها شی فاذا كان ذلك فكونوا احلاس بیوتکم والنداء بالبيداء فاذا تحرك متحرك فاسعوا اليه ولو حبوا والله لكانی انظر اليه بين الركن والمقام يبایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شدید و قال ویل للعرب من شر قد اقترب اول اینکه ملاحظه کن این مرد حدیث را تغییر داده زیرا که عبارت این است که ما از روی بحار نوشته ایم و او عمدا تغییر داده است که بلکه شاهد قولش بشود و تتمه عبارت حدیث را که ملاحظه می کنی دخل به مطلب او ندارد ثانی اینکه می بینی لا يقوم لها است و محض همین مجلسی مرحوم ملاحظه کرده است که مرجع ضمیر مؤنث را نمی یابد احتمال داده است که شاید آذربایجان نبوده و چیز دیگر بوده است پس کنار گذارد که علامت غلط است ولی الحمدلله نسخ صحیحه از غیبت نعمانی و عوالم دست آوردیم این است که مولای بزرگوار من در کتاب المبین لابد لنا و من آذربایجان روایت فرموده است و موافق این نسخه [صفحه ۲۹۲] که دست آمده است اشکالی در عبارت حدیث نمی ماند پس معلوم شد لنا نیست که معنی آن از برای ما باشد که تو واقعه آذربایجان را نسبت به خود امام (ع) بدهی آن وقت این مرد را که امام شمرده

بگوئی از این جهت در آذربایجان کشته شده و ثالث اینکه تتمه حدیث را ملاحظه کن که می فرماید هر گاه واقعه آذربایجان اتفاق افتاد از خانه ی خود بیرون نروید و نداء پیدا را مراقب باشید بعضی صحیحه جبرئیل را که به قشون سفیانی می زند و موافق نسخه ی عوالم که و البدوا مالبدنا است یعنی در جای خود باشید مثل اینکه به زمین چسبیده اید تا مادام که ما حرکت نکرده ایم و این نسخه با سابق و لاحق عبارت اوفق است بعد می فرماید که هر گاه حرکت کرد متحرکی پس سعی کنید به سوی او و لو با دست و شکم باشد یا مثل اطفال که نشسته می روند به حق خداوند هر آینه گویا من نظر می کنم به سوی قائم میانه رکن و مقام که بیعت می کند با مردم بر کتاب جدیدی که بر عرب شدید است و فرمود که وای بر عرب از شری که نزدیک شده است و از خود این حدیث و سایر اخباری که پیش نقل کردیم ظاهر است که مراد از این کتاب جدید همان رقم محکم پیغمبر است که حکم به قتل می فرماید باری حال انصاف بده که صریحا می فرماید که بعد از واقعه آذربایجان از خانه بیرون نیائید تا متحرک حرکت کند بعد می فرماید که گویا او را می بینیم که در میانه رکن و مقام از مردم بیعت می گیرد تا آخر آنچه فرموده است ای احمقان شما این مرد را امام گمان می کنید و او را در آذربایجان به درک رسانیدند چه دخل دارد به امامی که به نص حدیث باید بعد بیاید و بیعت بگیرد و عرب را قتل

کند چنانکه در این حدیث و سایر اخبار صریحا فرموده اند باری بعضی طبایع هستند که بالفطر مقابل به دروغ گفتن هست و عجبی از او نیست اما عجب از سایر مردم است که گوش به حرف چنین کسی بدهند و اعتماد کنند و حال اینکه یک صفحه از کتاب این مرد را هر کس بدقت و ارسلی کند و درجه دروغ او را دست می آورد خلاصه و تا اینجا که آمدی و دانستی که دخل به مطلب آنها ندارد حالا- خیر کعب الاخبار را بشنو که در بحار از او نقل کرده کلام طویلی تا اینکه گفته است که بدرستی که قائم از ولد علی از برای او غیبتی است مثل غیبت یوسف و رجعتی است مثل رجعت عیسی بن مریم پس ظاهر می شود بعد از غیبتش با طلوع ستاره آخر و خراب زوراء و آن رمی است و خسف مروره و آن بغداد است و خروج سفیانی و حرب ولد عباس با جوانان ارمنیه و آذربایجان این حربی است که کشته می شود در آن الوف و الوف هر یکی قبض می کشد بر شمشیر خودش که صیقلی است و علمهای سیاه بر سر آنها حرکت می کند این حربی است که مستبشر می شود در آن موت احمر و طاهون انیر مترجم گوید که ظاهر این است که آتش آذربایجان که در حدیث اول بود همین است که باید قریب به ظهور امام (ع) مشتعل شود قسمی که فرمودند که لا یقوم لها شیء خلاصه و از جمله اخبار که نقل کرده این است که لو کان العلم فی الثریا لناوله رجال فی الفارس تا طلوع آن حضرت

جواب از حدیث (لو كان العلم منوطا بالثريا)

و این حدیث را هم غلط نقل کرده و صحیحش این است که در کتاب المبین از عوالم روایت شده است عن جعفر عن ابیه (ع) قال قال رسول الله (ص) لو كان العلم منوطا بالثريا لتناولته رجال من فارس و این هم باز از عامی گری مصنف است زیرا که فارس در لغت چنانکه در قاموس نوشته که فارس الفرس او بلادهم و در معیار الفرس و بلاد هم گفته است پس معلوم است که مستعمل در هر دو است و بلاد فرس معلوم است که از کجا تا کجاست و از این جهت است که در حدیث دیگر وارد شده است از پیغمبر (ص) که لو كان الدين عند الثريا لتناولته رجال من الفرس و در حدیثی فرمود لو كان الأيمان منوطا بالثريا لتناولته رجال من فارس و دین و ایمان یکی است پس معلوم است که مراد از فرس و فارس هم یکی است و نیز از استعمالات قدیمه ظاهر است که فارس و فرس یکی است و بلاد فارس هم مخصوص به شیراز نیست چنانکه در ذکر والده سید ساجدین در بحار نقل کرده است امه خوله بنت یزدجرد ملک فارس و هی التی سماها امیر المؤمنین (ع) شاه زنان و یقال بل کان اسمها بره بنت النوشجان و یقال کان اسمها شهربانو بنت یزدجرد و کان یقال له (ع) ابن الخیرتین لقول رسول الله (ص) ان الله من عباده خیرتین فخرته من العرب قریش و من العجم فارس و کانت امه بنت کسری ملاحظه کن که می فرماید خیره از عرب قریشند و

از عجم فارس و بدیهی است که در مقابل طایفه قریش طایفه از عجم را که فرس باشند می اندازند نه بلدی را و نیز من عباده فرموده و مراد انا شنید نه شهرها و نیز فارس در شهرها هم که استعمال شده و ملک فارس گفته اند یزدجرد ملک شیراز خاصه نبوده بلکه ممالک بسیار داشته و دارالسلطنه او هم مداین بوده است و در ممالک خود هم سیر می کرد و در فتح الاسلام از یزد فرار کرد و به خراسان رفت و در فتح خراسان کشته شد و موافق روایتی دختران او را هم از خراسان آوردند چنانکه حضرت رضا (ع) به سهل بن قاسم نوشجانی فرمود ان بیننا و بینکم نسب قلت و ما هو ایها الامیر قال ان عبدالله بن عامر بن کریم لما افتتح خراسان اصاب ابنتین لیزدجرد بن شهریار ملک الاعاجم الی آخر و غرض این است که مراد از فارس در قدیم فرس بوده است یا بلادشان که ممالک بسیار بوده و اختصاص به شیراز نداشته بلکه دارالسلطنه هم آن اوقات شیراز نبوده و حال اینکه بنانیست که سلطانی را که بلاد بسیار دارد نسبت به دارالسلطنه بدهند و مراد از عجم خلاف عرب است چنانکه در لغه مذکور است و فارس یک طایفه از طوایف عجم است خلاصه پس فارس اختصاص به شیراز ندارد و در بحار روایت کرده است از صدوق علیه الرحمه به اسنادش از ابن عباس از حضرت سلمان فارسی ره که فرمود من مردی بودم از اهل اصفهان از دهی که آن را جی می گفتند تا آخر روایت اگر چه روایت اینکه از شیراز بوده است

آن حضرت نیز هست ولی در این روایت از اصفهان است و معذکک ایشان را سلمان فارسی می گفتند و علی ایحال شبهه نیست که فارس اختصاص به شیراز ندارد و بر فرض اختصاص علم دست آوردن دلیل امامت نیست فرمودند که علم ما کان [صفحه ۲۹۴] و ما یکون دست آنها می آید که این خاص امام است فرمودند علم حاصل می کنند و الان هم بالنسبه به غالب عرب که ملاحظه کنی علم معارف و سایر علوم در عجم بیشتر است همان قسم که فرموده اند و نه هر که گفته شد صاحب علم است امام می شود من فرض می کنم که بفرمایند اگر علم منوط به ثریا باشد مردی از اهل شیراز دست می آورد این چه دخل به مسئله امامت دارد فضائل امام را در اخبار ملاحظه کن که علم یکی از الاف الوف آنهاست و همان علم هم علم امام را علم می گویند و علم لغت را هم مثلا علم می گویند از این بالا تر بخواهی علم شریعت و علم اخلاق و علم معارف هر درجه اش که حاصل بشود علم است یعنی اسم علم بر آن صدق می کند اما نه هر که گفته شد علم حاصل کرده امام شده است خلاصه ی مطلب ظاهر است ولی حضرات خیلی سعی دارند که عمدا بر خود مشتبه کنند و از جمله اخباری که روایت کرده است این است که فی جوامع الکلم یقوم للهدی علی خوف شدید و فتنه شدید و زلزال و بلاء یصیب الناس و سیف قاطع و اختلاف فی دینهم و تغیر فی حالهم حتی یتمنی الموت صباحا و مساء من عظیم ما یری من کلاب

الناس و اكل بعضهم بعضا و خروجه عند الياس و القنوط فطوبى لمن ادركه و كان من انصاره الويل كل الويل لمن عاداه و خالف امره ثم قال يوم بامر جديد و كتاب جديد و سنه جديده و قضاء على العرب شديد.

جواب از استدلال به حديث ابى حمزه ثمالى از اباجعفر محمد بن على (لو خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائكة)

حكايت غريبى است كه در فطرت اين مرد امانت و ديانت نيست و تمام همتش مصروف اشتباه كارى است و لابلدم كه تمام حديث را از عصمت و رجعت نقل كنم و چون در نسخه ي مطبوعه عصمت و رجعت بعضى كلمات ريخته دارد از بحار و عوالم مواضع ريخته را نسخه بدل مى گذارم تا ببيني كه اين همه جهدى كه مى كنند كه اخبار آل محمد (ع) را بر حالات ميرزا على محمد از مخذوليت و جبن و عجز او تطبيق نمايد بيجا است و نخواهد شد پس در عصمت و رجعت است عن ابى حمزه الثمالى قال سمعت ابا جعفر محمد بن على يقول لو خرج قائم آل محمد عليهم السلم لنصره الله بالملائكة المسمومين و المردفين و المنزليين و الكربيين يكون جبرئيل امامه و ميكائيل عن يمينه و اسرافيل عن يساره و الرعب مسيره شهر امامه و خلفه و عن يمينه و عن شماله و الملائكة المقربون حذائه اول من يبايعه محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و على (ع) الثانى و معه سيف مخترطه يفتح الله به الروم و الصين و الترك و الديلم و السند و الهند و كابل شاه و الخرويا ابا حمزه لا يقوم القائم (ع) الاعلى خوف شديد و زلزال و فتنه و بلاء يصيب الناس و طاعون قبل ذلك و سيف قاطع بين العرب و اختلاف شديد من الناس و تشعتت فى دينهم

و تغیر فی حالهم حتی یتمنی الموت صباحا و مساء من عظم ما یری من کلب الناس و اکل بعضهم بعضا و خروجه اذا خرج عند الایات و القنوط فیاطوبی لمن ادرکه و کان من انصاره والویل کل الویل لمن ناواه و خالف امره و کان من اعدائه ثم قال یقوم به امر جدید و کتاب جدید و سنته جدیده [صفحه ۲۹۵] و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شانہ الا القتل لا یتستیب احدا و لا تاخذہ فی الله لومه لائم این است تمام حدیث که از عصمت و رجعت نقل شد و بعضی مواضع که با عوالم و بحار اختلاف داشت در حاشیه نوشتیم و عمدہ وجہ استدلال این شخص همین بوده که در این نسخه حتی یتمنی الموت بوده است و آن را راجع به امام کرده است که دلالت کند بر اینکه این صدمات راجع به امام است و میرزا علی محمد هم از همین باب صدمات بر او وارد آمده حال باید ترجمه ی حدیث را از برای عوام ذکر نمود تا ببیند که چه حکایت است می فرماید که اگر بیرون آید قائم آل محمد (ع) هر آینه نصرت بکند او را خداوند به ملائکه مسومین و مردفین و منزین و کرویین و جبرئیل پیش روی او است و میکائیل از راست و اسرافیل از چپ و ترس در دل مردم از جلو و عقب و راست و چپ او یک ماه راه سیر می کند و ملئکه مقربین در برابر اویند و اول کسی که بیعت می کند با او رسول خداست (ص) و دویم علی (ع) و با او است

شمشیر برهنه فتح می کند خداوند به آن شمشیر یا از برای امام روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل شاه و خرز را ای ابوحمزه بر نمی خیزد قائم (ع) مگر بر خوف شدیدی و زلزالی و فتنه و بلائی که به مردم برسد و طاعونی پیش از این و سیف قاطعی میان عرب و اختلاف شدیدی از مردم و تفرقی در دینشان و تغییری در حال شان تا اینکه آرزو کند آرزو کننده مرگ را صبح و شام از بزرگی آنچه می بیند از اذیت مردم و خوردن بعض ایشان بعضی را و بیرون آمدن او وقتی که بیرون می آید در نزد ما پرسى و ناامیدى است پس خوش بحال كسى كه درك بکند او را و از انصار او باشد و ویل کل ویل از برای كسى كه دورى بکند از او مخالفت امر او را بکند و از دشمنان او باشد بعد فرمود بر مى خیزد به امر تازه و کتاب تازه و سنت تازه و قضاء تازه که بر عرب دشوار است و نیست شان او مگر کشتن و توبه قبول نمی کند از كسى و اثر در او نمی کند ملامت هیچ ملامت کننده حال تو را به حق خود صاحب الامر (ص) ملاحظه کن از اول این حدیث تا آخر بین كسى که خداوند این قسم نصرت بکند او را به ملائکه خودش و اینطور قتل کند ممکن هست که ترس از كسى داشته باشد به حدی که آرزوی مرگ کند كسى که ترس دارد معلوم است که اعتماد به نصرت پروردگار ابدان ندارد و كسى که مردم بتوانند

بر او اذیتی وارد بیاورند معلوم است که خداوند او را نصرت نکرده زیرا که محال است که کسی را خدا نصرت کند و معذک خلق تاب مقابلی او را داشته باشند چنانکه در جنگ بدر دشمنان تاب مقاومت پیغمبر را نیاوردند زیرا که خداوند ملائکه را برای نصرت آن حضرت فرستاده بود و امیرالمؤمنین (ع) هم کوشش فرمود و صبر نکرد این بود که دشمن را دفع داد و نصرتی که خداوند از برای سیدالشهداء (ع) فرمود نصرت از جهت حجت و برهان بود نه از جهت دفع اذیت دشمنان و اگر چه ملائکه و جن را به نصرت حضرت فرستاد اما آن حضرت مخیر در قبول نصرت بود قبول نفرمود زیرا که رضای پروردگار را می دانست [صفحه ۲۹۶] که در شهادت است چنانکه حضرت پیغمبر (ص) در خواب به آن حضرت فرمود که یا حسین اخرج الی العراق تالله شاء ان یراک قیلا و از این جهت حضرت قبول نصرت ملائکه را نفرمود و آنها را رخصت دفع نداد و این است که خداوند آنها را مجاور قبر مطهرش قرار داد که آن روز که صاحب الامر تشریف می آورد حضرت کنند و خون او را از دشمنانش بگیرند چنانکه اخبار پر است از این مضامین پس ای مرد این همه جان مکن اگر بنا باشد که مردم ای صاحب الامر (ص) این قسم رفتار که با سیدالشهداء (ع) نمودند بکنند اینکه خون خواهی نمی شود بلکه خونی است بالای خونی و قتلی است بالای قتلی و خداوند فرموده و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا و این درباره ی سیدالشهداء است و ولی

او صاحب الامر است و سلطنت او سلطنت باطنی منظور نیست زیرا که سلطنت باطنی از برای خود سیدالشهداء (ع) هم بود و معذکک او را مظلوم فرمود پس اگر صاحب الامر هم همینطور مظلوم و مقهور باشد می بایست بفرماید فقد جعلنا ولیه مظلوما و اینطور نفرمود و همچنین فرموده است و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه در تفسیر فرموده اند آن را به پیغمبر (ص) که چون دشمنان اراده قتل او را داشتند و او هم دشمنان را و قتل کرد بعد باز بر او ظلم کردند و سیدالشهداء را شهید کردند خداوند او را نصرت می کند به قائم و ملاحظه کن که درباره ی قائم فرموده لینصرنه الله و درباره ی سیدالشهداء (ع) فرمود ثم بغی علیه اگر هر دو باید امرشان به یک منوال باشد و مقهور و مظلوم و حقشان مغضوب باشد جهت چیست که یکی منصور شده و یکی بغی بر او وارد آمده خلاصه که والله حیف است که انسان این همه جان بکند و زحمت بکشد و بکد یمین و عرق جبین خود را به جهنم بفرستد و از خداوند مسئلت می کنم به حق قائم آل محمد (ع) که ما را بر دین خود و ولایت آل محمد (ع) و ولایت اولیائشان و براءت از اعدائشان ثابت دارد و از جمله اخبار است فی البحار و العوالم اذا ظهرت رایه الحق لعنها اهل الشرق والغرب فی البحار اذا رفعت و ایه القائم لعنها اهل الشرق والغرب.

جواب از استدلال به حدیث (رفعت رایه الحق)

در بحار هر دو رایه الحق است و هر دو وهم تتمه دارد و تتمه حدیث اول اتدری لم

ذلك قلت لا قال للذى يلقى الناس من اهل بيته قبل خروجه و تتمه حديث دويم قلت له مم ذلك قال مما يلقون من بنى هاشم و بدانکه در حديث ديگر فرموده است حضرت صادق (ع) که لا يخرج القائم حتى يخرج قبله اثني عشر من بنى هاشم کلهم يدعوا الي نفسه و در حديث ديگر فرمود و اتق الشذاذ من آل محمد و مراد از شذاذ آل محمد (ع) کسانیند که سنت و طریقه ایشان را از دست داده اند و بر خلاف ضرورت شیعه آل محمد (ع) راه رفته اند و دعاوی باطله نموده اند و یکی از شذاذ آل محمد و دوازده نفر بنی هاشمی از قرار ظاهر همین بدبخت میرزا علی محمد است که دشمن تراشی برای صاحب الامر علیه السلام می کند از دو جهت یکی اینکه خود و اتباعش مردم را از صاحب الامر رو گردان می کنند و یکی اینکه سایر مردمی که گمراه هم نمی شوند اما به سبب شما صدمات بر [صفحه ۲۹۷] آنها وارد می آید همینکه آن حضرت تشریف بیاورد از نادانی او را هم قیاس به شما می کنند پس او را لعن می کنند خلاصه که رسم این است که اهل باطل اهل حق را لعن می کنند و اهل حق اهل باطل را پس عرومن از دشمن دلیل حقیقت و بطلان نیست باید برهان صدق که مخصوص اهل حق است تحصیل نمود هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و باز گفته است فی حدیث زوراء یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافه قلت من یقتلهم قال اولاد العجم و ثمانون الف هم وارد شده علی تعبیر کل ارض کربلاء و کل یوم

جواب از استدلال به حدیث زوراء

این حدیث را مولای بزرگوار من در تثقیف الاود جواب فرموده است و اول حضرات چنانکه می بینی ثمانون رجلا نقل کردند بعد از آنکه مولای من روحی فداه دروغشان را ظاهر فرمود که دو نسخه ثمانون الفا من ولد فلان است و در نسخه ثمانون الفا منهم ثمانون رجلا- من ولد فلان است حال در اینجا گفته و ثمانون الف هم وارد شده علی تعبیر کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا و والله که بسیار غریب است خرافات این جماعت اول اینکه در خود این حدیث زوراء را امام (ع) معین فرموده که در دی در سوق دواب که می روی کوه سیاهی که از یمین راه است آن زوراء است و در آنجا هشتاد هزار نفر کشته می شوند که همه ایشان با هشتاد نفرشان از فلانند و صلاحیت خلافت دارند و خود شهر طهران الان آن محل نیست که ذو راه باشد ثانی اینکه بر فرض که هشتاد نفر از این جماعت را در آنجا به درک فرستاده باشند تا هشتاد هزار تفاوت کلی دارد و مزخرفی که گفته است که علی تعبیر کل ارض کربلا اولاً که همه مقتولین شما به هشتاد هزار نمی رسد بلکه تمام جمعیت شما از آن روز تا حال که شصت سال می گذرد و به هشتاد هزار نرسیده و کشته هم نشدید پس تعبیر کل ارض کربلا یعنی چه و ثانی اینکه ای احمق نادان آن کربلا- است که تربت سیدالشهداء است که کل ارض کربلا فرموده اند از جهت آن احاطه و کلیت که از برای آن حضرت است که در اطراف زمین و آسمان نور او

مشاهده می شود چنانکه در زیارتش فرمودند که اشاره به اطراف آسمان نما و آن یوم شهادت او است که کل یوم عاشورا فرموده اند که احاطه به تمام روزگار کرده و در هر روز لوای عزای او است که سرپاست چه دخل بری دارد که این همه در اخبار آن را مذمت فرموده اند خلاصه و ثالثا می گوئیم که ملاحظه کن من ولد فلان اشاره به بنی عباس است و این در مقام مدح نیست و ذم است و صلاحیت خلافتشان هم به همان منوال است که سایر خلفاء بنی عباس بودند نه صلاحیت امامت و خلافت رسول خدا (ص) که مدحی در آن باشد و اگر این همه مردم صالح از برای خلافت باشند مثل اینکه ائمه (ص) خلفاء پیغمبر بودند دیگر شان و درجه و اختصاصی از برای ایشان نمی ماند خلاصه که بسیار جاهلند و مولای بزرگوار من فرموده است که احتمال می رود که این اشاره به جنگ چنگیزی باشد که در آن مقام [صفحه ۲۹۸] جماعت بسیار را کشتند و اگر فرضا بالقطع اشاره به کشته شدن شما باشد دلیل ذم شما است که من ولد فلان خوانده شده اید دلالتی بر مدح شما ندارد و از جمله روایتی است که می گوید فی روضه الکافی علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیاءه فی زمانه و تتهای روسهم کما تتهای راوس الترك والدیلم فیقتلون و یحرقون و یکنونون خائفین و جلین مرعوبین لصیغ الارض من دمائهم و یغشوا الویل والزمه فی نسائهم اولئک اولیائی حقا جواب بلی این ذیل حدیث لوح است که جابر از حضرت فاطمه سلام الله علیها روایت کرده است و

جماعتی از اصحاب آن را روایت کرده اند و در بحار به اسناد مختلفه نقل می کند بلکه به عبارات مختلفه نیز از جمله یکی از روایات که از امالی شیخ نقل می کند در آخر حدیث می فرماید والخلف محمد یخرج فی آخر الزمان علی راسه غمامه بیضاء تظله من الشمس ینادی بلسان فصیح یسمعه الثقلین و الخافقین هو المهمدی من آل محمد (ص) یملاء الأرض عدلا کما ملئت جورا و در روایت دیگر که مولای بزرگوار من از مشارق الانوار فرموده است یدل اولیاؤه فی غیبه است و وجه استدلال حضرات به این حدیث این است که خواسته اند عذری برای مخدول و منکوب شدن خودشان پیدا کنند و کلمه یدل اولیاؤه فی زمانه را به زمان ظهور آن حضرت معنی می کنند و این مبنی بر مذهب باطل ایشان است که صاحب الامر را از اول غیبت تا وقت خروج میرزا علی محمد یا وقت تولدش مرده می انگارد و زمان او را مخصوص به زمان این مرد می دانند غافل از اینکه هزار و شصت سال است که شیعه یا صاحب الزمان گفته اند و او را زنده می دانند و ضرورت شیعه و اخبار ایشان دلالت بر این مطلب می کند و ادله عقلیه صحیحه قائم بر این است که آن حضرت این مدت زنده بوده است و همه این زمان زمان او است و غائب بودن او هیچ منافی نیست با اینکه زمان زمان او باشد مثل اینکه موسی بن جعفر علیهما السلام سیزده سال در زندان هارون بودند و غایب از نظر مردم طوری که بعضی به کلی از آن حضرت فراموش کرده بودند و نمی دانستند که امامی دارند معذک

بدون شبهه زمان زمان موسی بن جعفر (ع) بوده است و همچنین است امر با غیبت امام زمان (ع) نهایت آن بزرگوار در زندان نیست و میان مردم راه می رود و او را نمی شناسند و زمان زمان آن حضرت است و این همه بلاها و صدمات که بر دوستان آن حضرت در مدت این هزار و شصت سال واقع شده همه مصائب زمان او است و بنابر نسخه مشارق الانوار له یذل اولیاءه فی غیبتیه باشد که هیچ محل اشکال نیست و دلالتی بر مطلب آنها ندارد و بنابر روایت امالی هم ملاحظه کردی که در ظهورش به چه کیفیت است و ابر چگونه سایه بر سرش می افکند و ندا می کند که این است مهدی آل محمد (ص) و فرمود که پر می کند زمین را از عدل هم چنانکه پر شده است از جور حال آیا این صدمات که بر اولیاء او وارد شده است و می شود اینها جور است [صفحه ۲۹۹] یا عدل اگر جور است که باید رفع بشود و اگر عدل باشد که فرق آن را با جور باید فهمید و منحصر به همین یک فقره هم نیست لا اقل در پانصد حدیث فرموده اند که صاحب الامر باید زمین را پر از عدل و داد کند اگر عدل و داد همین است که می بینی پس همیشه زمین پر از عدل و داد بوده و کار تازه نشده است و اگر اینها عدل نیست باید البته رفع کرده شود و نمی دانم جهت چیست که باید آن همه اخبار صریحه را که همه مؤید به کتاب خداست که باید صاحب الامر ملک را

به ظاهر مسخر کند ترک کرد و به محض اینکه در این حدیث ذکر این مطلب نشده است راضی به این بشوید که بعد از هشت هزار سال تقریباً که همه را وعده دادند که صاحب الامر می آید و زمین را پر از عدل و داد می کند همه این وعده ها را دروغ بیانگاریم و تاویلات مزخرف کنیم و حال اینکه اگر بنای تاویل باشد در زمان نمرود و فرعون و جبت و طاغوت این امت هم ممکن بود که تاویل کنیم و قوت و غلبه را برای ابراهیم و موسی و ائمه سابقین (ص) اثبات کنیم و واقعا هم در باطن همینطور بوده و ایشان غالب بوده اند زیرا که واسطه ی فیض همه عالم بوده اند و البته غلبه با ایشان بوده پس چه فرق است میانه ازمنه سابقه با این زمان خلاصه و باز در خود همین حدیث به همین لفظ که حضرات نقل می کنند پیش از این که نداری که یذل اولیاؤه فی زمانه یعنی دوستان او ذلیل می شوند در زمان او و سایر آنچه از مصائب شمرده شده همه راجع به اولیاء او است و ذکری از ابتلای خود حضرت نیست و این مرد از وقتی که این ادعای باطل را کرد الحمدلله آب خوش از گلوی پائین نرفت و به ضرب و شتم و حبس مبتلا بود تا به درک واصل شد پس این حدیث را هم مطابقه با حال شما ابد نیست و از جمله ی اخباری که نقل کرده این است فی البحار ان لقائنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامه من موسی الخوف

والأنظار و اما العلامه من عيسى ما قالوا في حقه و اما العلامه من يوسف السجى والتقيه و اما العلامه من محمد يظهر باثاره مثل القرآن.

جواب از استدلال به حديث (ان لقائنا اربع علامات من اربعة نبى)

این حدیث را هم در بحار به چند سند نقل کرده است و هیچ یک موافق به آنچه حضرات نقل می کنند نیست پس در باب مافیه (ع) من سنن الأنبياء نقل می کند به اسنادش عن ابى بصير قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول فى صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبياء سنه من موسى و سنه من عيسى و سنه من يوسف و سنه من محمد (ص) فاما من موسى فخالف يترقب و اما من يوسف فالسجى و اما من عيسى فيقال انه مات و لم يمت و اما من محمد (ص) فالسيف و دو سند ديگر براي اين روايت ذكر کرده و باز به اسنادش از ابى بصير قال سمعت ابا جعفر (ص) يقول فى صاحب الامر سنه من موسى و سنه من عيسى و سنه من يوسف و سنه من محمد (ص) فاما من موسى فخائف يترقب و اما من عيسى فيقال فيه ما قيل فى عيسى و اما من يوسف فالسجى والتقيه و اما من محمد (ص) فالقيام بسيرته و تبين اثاره ثم يضع سيفه على عاتقه ثمانية اشهر و لا يزال يقتل اعداء الله حتى يرضى الله قلت و كيف يعلم الله عزوجل قد [صفحه ۳۰۰] رضى قال يلقى الله عزوجل فى قلبه الرحمه و باز روايت کرده به اسنادش عن ابى بصير قال قال ابو عبد الله (ع) ان فى صاحب هذا الأمر سننا من الأنبياء سنه من موسى بن عمران و سنه من عيسى و سنه من

یوسف و سنه من محمد صلی الله علیه و آله فاما سنه من موسی فخائف یترقب و اما سنه من عیسی فیقال فیہ ما قیل فی عیسی و اما سنته من یوسف فالستر جعل الله بینہ و بین الخلق حجبا یرونہ و لا یعرفونہ و اما سنته من محمد (ص) فیہتدی بہداه و یتسیر بسیرتہ و در باب سیر و اخلاق آن حضرت نیز روایت می کند عن ابی بصیر قال سمعت اباجعفر الباقر (ع) یقول فی صاحب ہذا الأمر شبہ من اربعہ انبیاء شبہ من موسی و شبہ من عیسی و شبہ من یوسف و شبہ من محمد (ص) فقلت ما شبہ موسی قال خائف یترقب قلت و ما شبہ عیسی فقال قیل فیہ ما قیل فی عیسی قلت فما شبہ یوسف قال السجن والغیبہ قلت و ما شبہ محمد (ص) قال اذا قام سار بسیرہ رسول الله الا انه یبین آثار محمد و یضع السیف ثمانیہ اشہر ہرجا ہرجا حتی یرضی الله قلت فکیف یعلم رضا الله قال یلقى الله فی قلبہ الرحمہ حال ملاحظہ کن کہ ہیچ یک از این روایات موافق با آنچه حضرات نقل می کنند نیست و وضع عبارت ہم پیدا است کہ از امام نیست زیرا کہ خارج از قواعد عربیت است و عرب اربعہ نبی نمی گوید و همچنین جواب اما تفصیلیہ باید مبدو بفاء باشد مثل اما العلام فکان ابواء مؤمنین و همچنین اما السفینہ فکانت لمساکین و همچنین اما الجدار فکان لغلامین یتیمین و همچنین لفظ علامت در این موقع بہ نظر دور از سیاق کلام عرب است و در این ہمہ اخبار کہ بہ این مضامین وارد شدہ بہ

لفظ علامت ندیده ایم و غالب به لفظ سنه یا شبه فرموده اند و در حدیثی فرموده اند دار فی القائم مناتلته ادارها فی ثلثه من الرسل خلاصه که ماخذ این روایت که می کنند همین اخبار است که ذکر شد و غیر از این در مظانش دیده نشده و وجه استدلال حضرات این است که چون در این حدیث بیان قهر و غلبه آن حضرت نشده است و این ملاعین هم الحمد لله قهر و غلبه حاصل نکردند لهذا این حدیث را پسندیده اند و همچنین به آثار مثل القرآن را هم که جعل کرده اند دیگر استدلال تمام است که او هم آثاری مثل قرآن داشته و اما انسان خجالت می کشد که ذکر کلمات این مرد را پهلوی قرآن بکند چه جای اینکه آنها را مثل قرآن بخواند و نمی دانم وجه شباهت چیست سوای همینکه مدعی شده که بهتر از قرآن است و الا ملاحظه می کنی عربی نیست و تمام مزخرفات است عنوان مطلبی می کند و بعد بیانی می کند که هیچ ربط به آن عنوان ندارد احکام می کند که به کلی بر خلاف حکمت است و بر خلاف عدل و بر خلاف سنت همه ی انبیاء و اولیاء که دیگر در این مقام در صدد شرح زیادتر نیستیم و شاید بعد از این ان شاء الله بیاید به علاوه اینکه ملاحظه کردی در اخبار که سنتش از محمد (ص) این است که آثار او را بیان می کند و به سیرت او راه می رود و ماخذ آثار مثل القرآن که جعل کرده اند و تبیین [صفحه ۳۰۱] آثاره بوده و ملاحظه کن که به کلی بر خلاف مفاد آن دلالت می کند زیرا

که معنی تبیین آثاره این است که همان آثار از پیغمبر (ص) را بیان کند و شبهه نیست که تبیین آثار تاکید همان آثار است نه اینکه تاسیس وضع جدید باشد پس این کلمه نقل به معنی هم نیست بلکه به کلی جعل است خلاصه و اما سنن سایر انبیاء در این روایات بطور اجمال بیان شده است ولی در روایات دیگر شرح داده شده و اگر بخواهیم همه ی آنچه روایت شده نقل کنیم سخن بطول می انجامد اما به قدر ظهور مراد انشاء الله ذکر می کنیم در بحار از محمد بن مسلم نقل کرده است قال دخلت علی ابی جعفر (ع) و انا ارید ان اساله عن القائم من آل محمد (ص) فقال لی مبتدئا یا محمد بن مسلم ان فی القائم من آل محمد (ص) شبها من خمسه من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد (ص) فاما شبهه من یونس فرجوعه من غیبه و هو شاب بعد کبر السن و اما شبهه من یوسف بن یعقوب فالغیبه من خاصته و عامته و اختفاؤه من اخوته و اشکال امره علی ایبه یعقوب مع قرب المسافه بینه و بین ایبه و اهله و شیعته و اما شبهه من موسی فدوام خوفه و طول غیبه و خفاء ولادته و تغیب شیعته من بعده بما لقوا من الادی و الهوان الی ان اذن الله عزوجل فی ظهوره و نصره و ایده علی عدوه و اما شبهه من عیسی فاختلف من اختلف فی حقیقت طائفه منهم ما ولد و قالت طائفه مات و قالت طائفه قتل و سلب و اما شبهه من

جده المصطفی (ص) فخروجه بالسیف و قتله اعداء الله و اعداء رسوله (ص) والجبارین والطواغیت و انه ینصر بالسیف والرعب و انه لا تردله دایه و ان من علامات خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی و صیحه من السماء فی شهر رمضان و مناد ینادی باسمه و اسم ابیه و اخبار دیگر باز در این باب وارد شده است و مولای بزرگوار من در تثقیف الاود به تفصیل بیان فرموده است و بعد از فرمایش ایشان دیگر حاجت به بسط زیاده بر این نیست و در همین یک حدیث ملاحظه کن و ببین که خوف و تقیه و غیر اینها همه مال زمان غیبت است و زمان ظهور به کلی این اوضاع منقلب می شود بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بار دیگر روزگار چون شکر آید و این مرد همه خوف و زحمتش مال زمان ظهورش بود و پیش از آنکه ادعا کند کسی کاری به او نداشت و محل اعتنا نبود و اختفائی در ولادتش هم نبود و در صدد قلع و قمع پدر و مادر او هم به احتیاط از او نبودند خلاصه که هیچ شباهت در این مرد با انبیاء خدا نبود و عبث این اخبار را درباره او می خوانند.

استناد به حدیث که در مورد امتحان و فتنه آمده است

اشاره

و باز گفته است و احادیث امتحان و افتتان از حد تواتر گذشته است و کذلک اخبار ماثوره که به ذکر ظهور قائم و خروج سیف و غلبه و سلطنت شماها را در این مدت تسلی دادیم و نگاه داشتیم لا تحصی است و خروج سیف بیان و مظلومیت است که مهلک من هلك عن بینة است و محیی

من حی عن بینہ و با سنت الہیہ ہم مطابق است و كذلك سلطنت سلطنت حقیقیہ است کہ [صفحہ ۳۰۲] و ان جندنا لهم الغالبون و یابی اللہ الا ان یتم نورہ است و با آیات و اخبار و انفس و آفاق ہم موافق است چنانچہ دیدہ ایم کہ با منع من علی الارض بجان در راہ محبت محبوبشان جان می دهند و غلبہ بہ غنی محال بودہ و هست در عصمت رجعت لابد للناس من ان یمحصوا و یغربلوا و یمیزوا حتی یتخرج فی الغربال خلق کثیر و فیہ ان هذا الامر لایاتیکم الا بعد ایاس لا واللہ حتی یمیزوا لا واللہ حتی تشقی من یشقی و یسعد من یسعد و فیہ تفتنون کما یفتن الذهب ثم تخلصون کما یخلص الذهب و فیہ لابد ان تكون فتنہ یسقط فیہا کل بطانہ ولیجہ حتی یسقط فیہا من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا و فیہ هیئات ہیئات لا واللہ لا یكون ما تمدون الیہ اعینکم حتی تمحصوا الا واللہ لا یكون ما تمدون الیہ اعینکم حتی تمیزوا لا واللہ لا یكون ما تمدون الیہ اعینکم حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد و فیہ و قد حلف ابو جعفر (ع) انه هو المضطر فی کتاب اللہ امن یجیب المضطر اذا دعاه فیکشف السوء باری دعای ندبہ و عهدنامہ و کلمہ مبارکہ عجل اللہ فرجہ مؤید این بیانات است و احادیث انه اقرب منی باللبن و اخف فوق الدابہ و انه شاب و انه فی الاصلاب و انه یقوم من قبرہ ای بطن امہ بہ اختلاف عبارات و بیانات و روایات و او

است و دابه الارض و به مظلومیت کبری ظاهر می شود بسیار است.

جواب

گویا از دروغهای طولانی مصنف را ملالی گرفته است که مختصر کرده کاش بیشتر ملول می شد که به سکوت صرف می رسید باری اما اخبار امتحان و افتتان بسیار است و بعضی از آنها همین فقرات است که روایت کرده و نسبت بعصمه و رجعت که داده است گویا سهو باشد زیرا که در آنجا ندیدیم ولی در بحار و عوالم هست و جزئی تغییری هم دارد اما چون مخل به معنی نبود متعرض نشدیم اما نمی دانم از این اخبار چه فهمیده است که آنها را شاهد خود قرار داده یقین گمان کرده است که هنوز خلق در ظهور امام (ع) باید امتحان بشوند و هر کس شقی می شود بشود و هر کس سعید می شود بشود و حال اینکه مقصود ائمه ما از این اخبار این نبوده است بلکه مقصود این است که در طول غیبت خلق امتحان می شوند و مؤمن و کافر هم جدا می شوند و همین که آن حضرت تشریف می آورد کفار را قتل می کند و عمده مقصود از این امتحان در دنیا همین است که کسی که مستحق قتل است از آنکه مستحق نیست جدا بشوند چنانکه اخبار صریحه در این باب وارد شده است و در عصمت و رجعت و بحار روایت فرموده اند عن ابن ابی عمیر عن ذکره عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له ما بال امیر المؤمنین (ع) لم یقاتل فلانا و فلانا و فلانا قال لایات فی کتاب الله عزوجل لو تزیلوا العذبن الذین کفروا منهم عذابا الیما قال قلت و ما یعنی بتزایلهم قال و دايع مؤمنین

فی اصلاّب قوم کافرین و كذلك القائم لن يظهر ابدا حتى تخرج و دايع الله عزوجل فاذا اخرجت ظهر من اعداء الله فقتلهم و عن ابراهيم الكرخي قال قلت لابي عبدالله (ع) [صفحه ۳۰۳] او قال له رجل اصلحك الله الم يكن على (ع) قويا في دين الله عزوجل قال بلى قلت كيف ظهر عليه القوم و لم يمنعمهم و كيف لم يدفعهم و ما منعه في ذلك قال آيه في كتاب الله عزوجل منعته قال قلت راى ايه قال قوله لو تزيلوا العذبن الذين كفروا منهم عذابا اليما اذ كان له عزوجل ودايع مؤمنون في اصلاّب قوم كافرین و منافقين فلم يكن على (ع) ليقتل الالباء حتى تخرج الودايح فلما خرج الودايح ظهر على من ظهر و كذلك قائمنا اهل البيت لن يظهر ابدا حتى تظهر ودايع الله فاذا ظهرت يظهر على من ظهر فقتله پس بين که مقصود از اين امتحانات همين قتل بوده است و الا- امتحان بدون قتل در زمان ساير ائمه و انبياء (ص) هم می شده است و باز اين مطلب را امام (ع) مفصلا بيان فرموده است در حديث طويلی که در بحار از سدير صيرفي از حضرت صادق (ع) نقل نموده است و مفضل نیز حاضر بود که فرمود و اما ابطاء نوح (ع) فانه لما استنزل العقوبه على قومه من السماء بعث الله عزوجل جبرئيل الروح الامين بسبع نوايات فقال يا نبي الله ان الله تبارك و تعالى يقول لك ان هولاء خلایقي و عبادي و لست ايدهم بصاعقه من صواعقي الا بعد تاكيد الدعوه و الزام الحجّه فعاود اجتهادك في الدعوه لقومك فاني مثييك عليه و

اغرس هذا النوى فان لك في نباتها و بلوغها و ادراكها اذا اثمرت الفرج و الخلاص فبشر بذلك من تبعك من المؤمنين فلما نبت الاشجار و تازرت و تسوقت و تغصنت و اثمرت و زهى الثمر عليها بعد زمن طويل استنجز من الله سبحانه و تعالى العده فامر الله تعالى ان يغرس من نوى تلك الاشجار و يعاود الصبر والاجتهاد و يؤكد الحجه على قومه و اخبر بذلك الطوايف التى امنت به فارتد منهم ثلثماه رجل و قالوا لو كان ما يدعيه نوح حقا لما وقع فى وعد ربه خلف ثم ان الله تبارك و تعالى لم يزل يامرهم عند كل مره ان يغرسها تاره بعد اخرى الى ان غرسها سبع مرات فما زالت تلك الطوايف من المؤمنين ترتد منهم طائفه بعد طائفه الى ان عاد الى نيف و سبعين رجلا فاوحى الله عزوجل عند ذلك اليه و قال يا نوح الان اسفر الصبح عن الليل لعينك حين صرح الحق عن مخصه و صفى الامر للايمان من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثه فلو انى اهلكت الكفار و ابقيت من قدارتد من الطوايف التى كانت امنت بك لما كنت صدقت و عدى السابق للمؤمنين الذين اخلصوا التوحيد من قومك و اعتصموا بحبل نبوتك بان استخلفهم فى الارض و امكن لهم دينهم و ابدل خوفهم بالامن لكى تخلص العباده لى بذهاب الشك من قلوبهم و كيف يكون الاستخلاف و التمكين و بدل الخوف بالامن منى لهم مع ما كنت اعلم من ضعف يقين الذين ارتدوا و خبت طينتهم و سوء سرايرهم التى كانت نتايج النفاق و سنوخ الضلاله فلو انهم تنستموا من الملك الذى اتى المؤمنين وقت الاستخلاف

اذا اهلكت اعدائهم لنشقوا روايح صفاته ولاستحكمت سراير نفاقهم و تابد خيال ضلاله قلوبهم و كاشفوا اخوانهم بالعداوه [صفحه ۳۰۴] و حاربوهم على طلب الرياسه والتفرد بالامر والنهى و كيف يكون التمكين فى الدين و انتشار الامر فى المؤمنين مع اثاره الفتن و ايقاع الحروب كلا فاصنع الفلك باعيننا و وحينما قال الصادق (ع) و كذلك القائم (ع) تمتد ايام غيبته ليصرح الحق عن مخصه و يصفوا الايمان من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثه من الشيعة الذين يخشى عليهم النفاق اذا احسوا باستخلاف و التمكين والامن المنتشر فى عهد القائم (ع) قال المفضل فقلت يا ابن رسول الله ان النواصب يزعم ان هذه الايه نزلت فى ابى بكر و عمر و عثمان و على قال لا يهدى الله قلوب الناصبه متى كان الدين الذى ارتضاه الله و رسوله متمكنا بانتشار الا من فى الامه و ذهاب الخوف من قلوبها و ارتفاع الشك من صدورها فى عهد واحد من هؤلاء و فى عهد على (ع) مع ارتداد المسلمين والفتن التى كانت تشور فى ايامهم والحروب التى كانت تنشب بين الكفار و بينهم ثم تلا- الصادق (ع) حتى اذا استياس الرسل و ظنوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا خلاصه فرمايش آن حضرت اين است كه بعد از آنكه حضرت نوح (ع) قوم خود را نفرين فرمود خداوند جبرئيل را فرستاد نزد آن حضرت و هفت دانه هسته خرما فرستاد و فرمود كه اينها بندگان منند و به صاعقه آنها را هلاك نمى كنم مگر بعد از الزام حجت تو هم كوشش كن و در اين باب هسته ها را غرس كن همينكه ثمر داد فرج مى رسد و

به مؤمنین هم خیر بده حضرت بفرموده عمل کرد همین که درختها ثمر داد باز خداوند امر فرمود که هسته آنها را غرس کن و باز کوشش کن در دعوت در این وقت سیصد نفر از قوم او مرتد شدند و گفتند اگر نوح صادق بود در وعده خدای او خلف نبود به همینطور تا هفت مرتبه و در هر دفعه جماعتی مرتد شدند و هفتاد و کسری ماندند وحی رسید که حال دیگر طینتهای خبیثه از طیبه جدا شد و اگر من کفار را هلاک می کردم و این جماعت منافقین را باقی می گذاشتم وعده من به مؤمنین که آنها را در زمین خلیفه کنم و متمکین در دین نمایم و خوف ایشان را به امن بدل کنم تا اینکه عیادت مرا از روی خلوص و یقین بکنند این وعده صادق نمی شد زیرا که منافقین در میانه آنها بودند و باز بنای حسد و طلب ریاست و فساد را می گذاشتند این است که به این تفصیل آنها را از مؤمنین جدا کردم تا وعده ام صادق شود و حال کشتی را بساز بعد حضرت صادق (ع) فرمود که همچنین است امر قائم (ع) غیبت او طول می کشد تا همه منافقین از مؤمنین جدا بشوند به سبب طول غیبت آن وقت امام بر می خیزد و خلیفه در زمین و متمکن در دین می شود و امن در عالم منتشر می شود مترجم گوید که جهت امن این است که دشمنان را هلاک می کند همچنانکه نوح هلاک کرد بعد مفضل عرض کرد که نواصب گمان می کنند که آیه استخلاف و تمکین درباره ی ابوبکر و عمر و عثمان و علی است

فرمود خدا هدایت نکند قلوب ناصبه را کی دینی که خدا و رسول (ص) پسندیده اند متمکن بود به انتشار امن در امت و ذهاب خوف از [صفحه ۳۰۵] قلوبشان و ارتفاع شک از سینه هاشان در عهد یکی از اینها و عهد علی (ع) با ارتداد مسلمین و فتنه هائی که برانگیخته می شد و جنگهای که میانه کفار و آنها واقع می شد خلاصه پس ملاحظه کن که غرض از امتحانها چیست و به کجا باید برسد امروز تو ملاحظه می کنی که دایم مردم در انقلاب اند و هر روز یکی مؤمن می شود و یکی کافر می شود و یکی مرتد می گردد و کجا رسیده است به آنجا که مؤمنین محض شده باشند و کفار محض و علاوه که ودایع مؤمنین در اصلاط کفار هست و خورده خورده بیرون می آیند و ملحق به مؤمنین می شوند و در کلیه این مطلب برای ما و شما هیچ یک شبهه نیست نهایت شما مؤمن را معتقد به عقیده ی خود می دانید و ما مؤمن را معتقد به عقیده خود و علی ایحال شبهه نیست که از مسلمین و شما هر دو هی زیاد و کم می شوند پس معلوم است که هنوز اختلاط هست و از اخبار دانستی که تا وقتی که اختلاط هست امام (ع) تشریف نمی آورد و احیانا نادریم در میان بماند در همان اوایل ظهور امام (ع) باز هر کسی به اصل خودش بر می گردد تا هر که مستحق قتل هست کشته شود و زمین از لوث آنها پاک شود و استخلاف و تمکین واقعی حاصل شود و از همین فقره حدیث که امام (ع) در جواب مفضل فرمود بطلان

مزخرفات این مرد را بفهم که می گوید خروج سیف سیف بیان و مظلومیت است و کذلک سلطنت سلطنت حقیقیه است که ان جندنا لهم الغالبون و یابی الله الا ان یتم نوره ملاحظه کن که امام (ع) فرمود که عهد حضرت امیر (ع) وقت این استخلاف و تمکین نبود زیرا که این همه ارتداد مسلمین و فتنه ها و حروب واقع می شد و علاوه که غالب اصحاب خود حضرت امیر (ع) منافقین بودند و اگر می خواست حضرت بدعتهای خلفا را تغییر دهد قبول نمی کردند چنانکه در حالاتشان مذکور است و سیف بیان و مظلومیت را داشته اند و سلطنت حقیقیه را هم داشته اند و همچنین سایر ائمه همه امرشان به این منوال بوده است و خودشان فرمودند که متی سلینا الملک یعنی در حقیقت و باطن کسی ملک را از ما سلب نکرده است اما معذلک در ظاهر ملک ایشان را غصب کرده بودند و بر منبر ایشان بالا رفته بودند پس اگر به سلطنت باطنی باشد که این همه وعده و وعید از چه جهت است خدا می داند که هوش از سر انسان می رود که در چه امور واضحه بدیهیه انسان باید پافشارد و در صدد اثبات برآید و آیه ی و ان جندنا لهم الغالبون که می خواند آیات بعدش را ملاحظه کن که می فرماید فتول عنهم حتی حین و ابصرهم فسوف یبصرون ابعذابنا یتعجلون فاذا انزل بساحتهم فساء صباح المنذرين خود آیات واضح است که اشاره به عذاب به واسطه ی قائم (ع) می کند و از قمی ره روایت شده است که مراد نزول عذاب است به ساحت بنی امیه و اشباع ایشان در آخر الزمان پس

غلبه دنیاوی چند خداوند بعد از حجت و برهان به شمشیر صاحب الامر (ص) خواهد بود و همچنین [صفحه ۳۰۶] مراد از اتمام نور اتمام آن است به واسطه ی قائم آل محمد (ع) هر گاه بیرون بیاید تا اینکه خداوند غالب بکند او را بر کل دین تا اینکه عبادت کرده نشود غیر خداوند چنانکه در بحار نیز از قمی ره نقل کرده و نه می دانم با وجود بودن این همه کفار و مشرکین و نواصب و منافقین غیر خدا عبادت کرده می شود یا نه اگر نمی شود که چرا سعی دارید مردم را از عبادت خدا باز دارید یا از راهی که دارند به راه دیگر ببرید و اگر عبادت شیطان را می کنند چنانکه صریح کلمات شماست پس بعد از شصت سال معلوم است که هنوز صاحب الامر (ع) نیامده که به اینجا برسد زیرا که مدتهائی که معین شده است برای ظهور و غلبه ی او اینقدرها نیست چنانکه در اخبار فرموده اند که هشت ماه شمشیر او بر شانه او است و می کشد تا خداوند در قلب او رحمت القا کند خلاصه پس اینها که می گویند همه مزخرفات است و عاقل به این سخنان گوش نمی دهد و اما آنچه می گوید که اخبار ماثوره که بذکر ظهور قائم و خروج سیف و غلبه و سلطنت شماها را در این مدت تسلی دادیم و نگاه داشتیم لا تحصی است لا- تحصی در این مورد گفته نمی شود زیرا که دو سه حدیث بیشتر نیست آن هم وقتی که ملا-حظه کنی دلیل مطلب او نمی شود در بحار نقل کرده است از علی بن یقطين قال قلت لابی الحسن

موسی (ع) ما بال ما روی فیکم من الملاحم لیس كما روی و ما روی فی اعادیکم قد صح فقال (ص) ان الذی خرج فی اعدائنا کان من الحق فکان كما قیل و انتم عللتم بالامانی فخرج الیکم كما خرج یعنی چه حکایت است که آنچه روایت شده است در شما از وقایع عظیمه نیست هم چنانکه روایت شده در اعادی شما واقع شده است فرمود آنچه بیرون آمده است در اعداء ما از حق بوده است پس بوده همچنانکه گفته شده و شما مشغول کرده شده اید بامانی پس بیرون آمده است به سوی شما هم چنانکه بیرون آمده و در روایت دیگر است از آن حضرت (ع) که ان الشیعه تربی بالامانی منذ ماتى سنه و قال یقطين لابنه علی ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن فقال له علی ان الذی قیل لکم و لنا من مخرج واحد غیر ان امرکم حضرکم فاعطیتم مخصه و کان كما قیل لکم و ان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی و لو قیل لنا ان هذا الامر لا یكون الی ماتى سنه او ثلثماه سنه لقست القلوب و لرجعت عامه الناس عن الاسلام و لکن قالوا ما اسرعه و ما اقربه تالفا لقلوب الناس و تقریبا لفرج حضرت فرمود بدرستی که شیعه تربیت کرده می شوند بامانی و آرزوها مدت دویست سال و یقطين که از اتباع بنی عباس بود از پسرش علی که از خواص امام موسی کاظم (ع) بود سوال کرد که چه حکایت است که برای ما گفته شد و همانطور شد و برای شما گفته شد و نشد آن طور علی در

جواب گفت که آنچه به شما و ما گفته اند هر دو از مخرج واحد است مترجم گوید زیرا که هر دو را پیغمبر و ائمه (ص) فرموده اند غیر از اینکه امر شما وقتش رسیده بود و حقیقت واقع را به شما دادند و همانطور شد و امر ما وقتش [صفحه ۳۰۷] نرسیده است پس ما را به آرزوها مشغول کردند و اگر گفته می شد به ما که این امر نمی باشد تا دویست سال یا سیصد سال هر آینه دلها قسی می شد و عامه مردم از اسلام بر می گشتند و لکن فرمودند که چه زود است و چه نزدیک به جهت تالیف قلوب مردم و نزدیک کردن فرج و معلوم است که علی بن یقظین این بیان را از امام (ع) شنیده بوده باری سابقا اخباری چند نقل کرده ایم که از زمان سیدالشهداء (ع) تا آخر ائمه شیعه منتظر ظهور امام (ع) بوده اند و موافق اخبار محتمل بوده است که یکی از این بزرگواران به امر برخیزد و جور و ظلم را از عالم براندازد ولی به حسب مصالح متجدده تاخیر افتاده است چنانکه حضرت صادق (ع) فرمود کان هذا الامر فی و آخره الله و یفعل بعد فی ذریتی ما یشاء پس ایشان عین واقع را فرموده اند نهایت مصالح خلقیه تاخیر شده است چنانچه کسی اگر بگوید الان می آیم ان شاء الله و بعد برای او مانعی برسد که نتواند بیاید نمی توان گفت که دروغ گفته و اگر طیبی به مریض بگوید که دیگر باکی نداری و فردا به تو نان خواهد داد و امشب مریض ناپرهیزی کند یا تصرف هوایی در او شود

و تب کند و طیب صبح نان ندهد نمی توان گفت دروغ گفته زیرا که بنابراین بود اما به واسطه ی عرض بدا شد و از احتمال قیام ایشان هم که بگذریم هم چنانکه در این حدیث بیان فرموده اند این تربیت را در عرض این دویست سال که از همان زمان سیدالشهداء است تا زمان غیبت فرموده اند به جهت حفظ قلوب شیعه و چه بسیار از اسرار که به جهت عدم تحمل مردم آشکار نمی شود و اما برای کسانی که متحمل بوده اند اظهار فرموده اند و اخبار لا تحصی دلیل این مطلب است و این امانی که در این مقام فرموده اند مراد از جهت وقت ظهور آن حضرت است نه اینکه مراد این باشد که بعد از آنکه تشریف بیاورد شمشیری بنا شد و قوت و قدرت و سلطنت ظاهره نباشد زیرا که کلام خداوند صدق است و پیغمبر و ائمه (ص) اصدق الصادقین هستند و شبهه نیست که این وعده را فرموده اند و البته میان حال زمان ایشان با زمان قائم (ع) تفاوت هست و اگر هیچ تفاوت نباشد البته کلام ایشان دروغ صرف می شود ولی دروغ نفرمودند اما همین فرموده اند که عما قریب مثلاً خواهد شد و در صورتی که قریب و اما و تو تحدیدی جزئی بکنیم و واقع نباشد دلیل کذب گوینده نیست و حتم نیست که مقصود او را بفهمیم چنانکه خداوند فرموده یرونه بعیدا و نراه قریبا پس تعلیلی که شده است همین که به این الفاظ فرموده اند نه اینکه در اصل وقوع آن کیفیت باشد زیرا که اگر هیچ فرق میان آن وقت و زمان ظهور نباشد و به قول تو

به همان سیف بیان و مظلومیت و سلطنت باطنیه باشد سایر انبیاء و ائمه هم بدون شبهه داشتند پس معنی این چیست که فرمودند دولتتا اخر الدول این چه دولتی است که باید بیاید و از زمان آدم تا آن زمان نبوده و معنی این چیست که یملاء قسطا و [صفحه ۳۰۸] عدلا کما ملئت جورا و ظلما والله که خیلی امر ائمه ما را بازی گرفته اند و به همین حرفهای مفت مردم را از صرافت دین می اندازند و آنچه گفته که با سنت الهیه هم موافق است مگر همین سنت الهیه نبود که آخر قوم نوح را هلاک فرمود مگر معدودی از مؤمنین و همین سنت الهیه نبود که فرعون و اشیاع او را هلاک کرد و همچنین سایر انبیائی که عذاب نازل کردند و کفار قوم خود را هلاک کردند همه ی اینها سنت الهیه است که باید در این امت نیز جاری شود و اینها دیگر امری نیست که متحمل تاویل باشد زیرا که همه ی اهل تواریخ و سیر نقل می کنند و آنها دیگر اهل تاویل نبودند که کلامشان بر غیر ظاهر حمل شود و عجب این است که این جماعت این زمان را زمان قیامت و رجعت می شمردند و البته هر کسی در قیامت باید به جزای عمل خود برسد و یقین است که کسی را که معذب می کنند خود او باید متالم از عذاب بشود نه اینکه تو در خارج بگوئی معذب است و خود او در کمال عیش و لذت باشد زیرا که عذاب و نعمت هر کسی نسبت به حال خود او است نه دیگری حال آن عذابی

که به کفار رسیده که خودشان درک آن را کرده اند چیست و اگر این به حسب اعتقاد دیگری است که ما هم والله الان شما را در جهنم می دانیم آیا شما هیچ درک تالمی از خود می کنید باری و اما آنچه گفته که این جماعت با منع من علی الأرض در راه محبوب شان جان می دهند نمی دانم مقصود چیست به مناسبت کلام پیش یعنی غلبه ی ایشان در جان دادن است خداوند این غلبه شما را زیاد کند که همه در راه محبوبتان جان دهید خوارج نهروان و اصحاب جمل و اصحاب معویه هم جان در راه محبوبشان دادند پس غالب شدند و حضرت سیدالشهداء (ع) که شهید شد نفس کشته شدن را غلبه نشمرد بلکه از حیث مال امر آن را غلبه شمردند چنانکه وقتی که یزید عرض کرد به سر مقدس آن حضرت که لاینا الغلب یا ابن ابی تراب فرمود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی مال امر من به غلبه خواهد بود که فرزندم حجت بن الحسن (ع) می آید و از شما انتقام می کشد و خود من بر می گردم و از شما خون خود را می گیرم در قیامت نیز من منعم به نعمتها خواهم بود و تو معذب خواهی بود پس ظهور غلبه را برای یوم منقلب فرمود نه برای آن روز و اگر نفس کشته شدن دنیائی غلبه بود که در همان روز از قشون یزید اضعاف قشون سیدالشهدا کشته شدند و تا کسی واقعا تن به مرگ نداده باشد برابر سیدالشهداء (ع) و حضرت عباس و حضرت علی اکبر و شجاعان اصحاب ایشان نمی ایستد پس همه ی این بدبختان اهل

حق بوده اند و غالب شدند حقیقت هیئات هیئات همه ی اینها خرافات است و اما آنکه گفته غلبه به غنی محال بوده و هست حق دارد آدم فقیر بیچار که ضرب الله مثلا عبدا مملو کا لا یقدر علی شیء خاصه وقتی که جاهل باشد از این قبیل سخنان بسی می گوید اما نه دل خودش خوش می شود نه دیگری از صاحبان عقل گول می خورد سلیمان بن داود که غلبه او به غنی شهره ی آفاق است مگر پیغمبر خدا نبود پیغمبر خدا (ص) که صد شتر و هزار گوسفند [صفحه ۳۰۹] می بخشید غلبه به غنی حاصل نمود و امام (ع) فرمود به شخصی مگر تو گمان می کنی خداوند دنیا را برای دشمنان ما خلقت فرموده است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحيوه الدنيا خالصه يوم القيمه كذلك نفصل الايات لقوم يعلمون قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق و ان تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطانا و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون یعنی بگو ای پیغمبر که حرام کرده است زینت خدا را که بیرون آورده است برای بندگان خود و طیبیات از رزق را بگو که اینها از برای مؤمنین است در حيوه دنیا ولی کفار غصبا شرکت می کنند و در قیامت خالص است از برای قومی که می دانند بگو که خداوند حرام فرموده فواحش ظاهریه و باطنیه را و گناه و ظلم بغیر حق را و اینکه شریک بگیرد با خدا آنچه سلطانی بر آن

نازل فرموده و اینکه بر خدا ببندید آنچه نمی دانید پس ببین که خداوند دنیا را بر مؤمنین حرام فرموده است بلکه برای خودشان خلقت فرموده است نهایت کفار غصب کرده اند و در یوم قیامت که حقیقت قیامت صغری است و یوم ظهور و رجعت است خالص می شود برای برای مؤمنین بعد محرمات را بیان می فرماید و از روی انصاف نظر کن که همه اش درباره ی این جماعت مبدعین عین واقع است در برهان روایت کرده است اخبار بسیار که ائمه ی ما (ص) خود لباسهای فاخر می پوشیده اند و امر به پوشیدن می فرمودند و این آیه را تلاوت می فرمودند و از جمله حدیثی است که عباس بن هلال به حضرت امام موسای کاظم (ع) عرض کرد جعلت فداک چه قدر در نظر مردم خوش می آید که کسی غذای درشت بخورد و لباس خشن بپوشد و خشوع بکند فرمود آیا ندانسته که یوسف (ع) نبی پسر نبی بود قباهای دیباچ می پوشید که تکه های آن طلا بود و در مجالس فرعون می نشست و حکم می فرمود و مردم محتاج به لباس او نبودند که ببینند چیست ولی محتاج به عدل او بودند و این است و جز این نیست که مردم از امام محتاجند به اینکه هر گاه بگوید صدق بگوید و هر گاه وعده کند وفا کند و هر گاه حکم کند به عدل باشد بدرستی که خداوند حرام نمی کند طعامی را و شرابی را از حلال و این است و جز این نیست که حرام فرموده است حرام را کم باشد یا زیاد و به تحقیق که خداوند فرموده قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده و الطيبات

من الرزق و از حضرت امیر (ع) روایت کرده است در کتابی که به اهل مصر مرقوم فرمود که بدانید ای بندگان خدا که متقین جمع کردند عاجل خیر و اجل آن را شریک شدند اهل دنیا را در دنیاشان و شریک نشدند با ایشان اهل دنیا در آخرتشان خداوند مباح کرد بر ایشان در دنیا آنچه کفایت بکند ایشان را و بی نیاز فرمود ایشان را و فرمود خدای عزوجل قل من زینه الله تا آخر [صفحه ۳۱۰] ساکن شدند دنیا را با فضل آنچه مسکون شد و خوردند آن را با فضل آنچه خورده شد شریک شدند اهل دنیا را در دنیاشان پس خوردند با ایشان از طیبات آنچه می خوردند و آشامیدند از طیبات آنچه می آشامند و پوشیدند از افضل آنچه می پوشند و منزل گرفتند افضل آنچه منزل می گیرند و تزویج کردند از افضل آنچه تزویج می کنند و سوار شدند از آنچه سوار می شوند و رسیدند به لذت دنیا با اهل دنیا و ایشان فردا همسایگان خدایند پس از او تمنا می کنند و او عطا می کند و دعوت ایشان رد کرده نمی شود و نصیب ایشان از لذت کم نمی شود پس به سوی این ای بندگان خدا مشتاق می شود هر که عقل دارد و عمل می کند به تقوای خدا و لا حول و لا قوه الا بالله تا آخر حدیث خلاصه که اخبار بسیار است در این باب و اگر در اخبار دیده که لباس قاتم (ع) غلیظ است و غذای او درشت آن اخبار را هم ببین که مالهای دنیا همه برای او جمع می شود و پیش روی او خرمن می شود و

آنقدر عطا می کند که دیگر کسی محتاج به زکاه پیدا نمی شود و شما بعد از آنکه خود را فقیر و محتاج دیدید با اینکه الان برای صد دینار جان می دهید و معذک شیطان امر را بر شما مشتبه کرده که از برای قائم و اصحاب او هم مال دنیا جمع نیست و تو این را بدان که کمال اجر در این است که با وجود فراهم بودن اسباب انسان طلبا لمرضات الله بر خود سخت بگیرد و انفاق کند نه اینکه به اصطلاح مستعوری از بی چادری باشد همه گدایان عالم غذای درشت و لباس غلیظ دارند و فضلی از برای ایشان نیست پس قائم (ع) و اصحاب او با وجود جمع بودن اسباب زاهدند در دنیا نه اینکه فراهم نباشد و دیگر اینکه مذموم است برای طبایع ضعیفه که باعث طغیان ایشان است همچنانکه فقر هم برای بعضی باعث نسیان است چنانکه در دعا از غنای مطغی و فقر منسی هر دو پناه می بری و اصحاب امام (ع) شانسان از این سخنان بالاتر است که به مال دنیا طغیان کنند یا به عدمش نسیان پیدا کنند پس جهت ممنوع بودن ایشان چیست باری هی سعی دارند که اوضاع ظهور را با وضع خود تطبیق کنند و آخر نخواهد شد و اما آنچه روایت کرده است از حضرت باقر (ع) که انه هو المضطر فی کتاب الله امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء اگر چه تصحیف کرده ولی چون مخل به معنی نیست متعرض نمی شویم و می گویم آیا این اضطرار از برای صاحب الامر (ع) باطنی است و در سلطنت باطنیه ایشان نعوذ

بالله فتوری به هم رسیده یا ظاهری است شبهه نیست که در سلطنت باطنیه ایشان هرگز فتور به هم نرسیده و اضطرار پیدا نکرده اند پس مسلم اضطرار ایشان ظاهری است که چون صلاح ملک را در دفع اعدای ندانسته اند و به آنها مهلت دادند این است که غضب حق ایشان را کرده اند و ایشان را مضطر نموده اند حال کشف سوء [صفحه ۳۱۱] که مراد کشف همین اضطرار ظاهری خواهد بود به چه منوال خواهد بود نه این است که باید رفع همین اضطرار ظاهر را نمود و آن ممکن نیست مگر به دفع دشمنان طوری که دیگر کسی قدرت غضب حق ظاهری ایشان را نداشته باشد و نیز فرموده است خداوند یجعلکم خلفاء الارض و این صریح است در اینکه اضطرار ایشان از همین جهت خلافت بوده است و قطعاً خلافت باطنیه ایشان دست رس احدی از آحاد نیست که بتواند غضب کند همین خلافت ظاهری است که غضب کردند و ایشان را مضطر کردند و خداوند آن را به ایشان خواهد داد و کشف سوء اذیت دشمنان را خواهد نمود این است که در بحار در ذیل همین آیه مبارکه نقل می کند از حضرت باقر (ع) که این آیه نازل شده است درباره ی قائم (ع) که هر گاه بیرون آید عمامه می بندد و در نزد مقام نماز می گذارد و تضرع به سوی پرورنده ی خود می کند پس هیچ رایتی از او رد کرده نمی شود عرض می کنم که معنی رد نشدن رایت باطنی است یا ظاهری اما در باطن که هرگز رایت ایشان رد نشده است کسی که تو خودت می گوئی فعال لما یرید است

و سلطنت حقیقه همیشه از برای ایشان هست و جندالله هم الغالبون پس رایت باطنیه ایشان هرگز بر نمی گشته و اضطراری از آن باب نداشته اند همه آن گفتگوها مال ظاهر است پس آیا باید دعای او مستجاب شود و خداوند کشف سوء بکند و خلافت زمین را به او بدهد و رایت او از هیچ جنگی خائب و خاسر و منکسر بر نگردد یا نه دل خود را به تاویلات خوش کرده اید آن هم به حرف مفت که یک کلمه واقعیت دار نیست باری و تاییدات دعای ندبه و عهد نامه و کلمه مبارکه عجل الله فرجه هم به همین منوال است فرجی که از برای امام (ع) خواهش می کنیم منظور فرج باطنی نیست زیرا که باطنا همیشه ایشان فرج دارند ولی در ظاهر است که اعداء غلبه دارند و بر آن حضرت تنگ گرفته شده طوری که غایب شده است و از خداوند مسئلت داریم که خداوند فرج او را نزدیک فرماید و دفع شر اعدای او را بنماید و اما احادیث انه اقرب منی باللبن و اخف فوق الدابه و انه شاب بلی به این مضامین اخبار وارد شده است نهایت این شخص تصحیف کرده فرمایش امام (ع) این است و ان صاحب هذا الأمر اقرب عهدا باللبن منی و اخف علی ظهر الدابه و هم چنین فرمودند و صاحبکم شاب حدث و در حدیثی فرمودند و یظهر فی صوره فتی موفق ابن ثلثین سنه و لکن اگر اینها حدیث امام است اینها هم هست که در عوالم از حضرت امام حسن (ع) نقل می کند در حدیث طویلی تا اینکه در وصف قائم

(ع) فرمود ذاك التاسع من ولد اخي الحسين ابن سيده الاماء يطيل الله عمره في غيبته ثم يظهره بقدرته في صوره شاب ابن دون اربعين سنه ذلك ليعلم ان الله على كل شيء قدير و از حضرت رضا (ع) نقل کرده که [صفحه ۳۱۲] از آن حضرت سؤال شد که ما علامه القائم (ع) منکم اذ اخرج قال علامته ان يكون شيخ السن سنات المنظر حتى ان الناظر اليه ليحسبه ابن اربعين سنه او دونها و ان من علامته ان لا يهرم بمرور الايام والليالي عليه حتى ياتي اجله و حضرت صادق (ع) فرمود به سدير در حديث طويلي در سنن انبياء که در او است و جعل له من بعد ذلك عمر العبد الصالح اعني الخضر دليلًا على عمره تا اینکه در آخر حديث فرمود و اما العبد الصالح الخضر (ع) فان الله تبارك و تعالی ما طول عمره لنبوه قدرها له و لا لكتاب ينزل عليه و لا لشريعته ينسخ بها شريعته من كان قبله من الأنبياء و لاماته يلزم عباده الاقتداء و لا لطاعه يفرضها له بلى ان الله تبارك و تعالی لما كان في سابق علمه ان يقدر من عمر القائم (ع) في ايام غيبته ما يقدر و علم ما يكون من انكار عباده بمقدار ذلك العمر في الطول طول عمر العبد الصالح من غير سبب اوجب ذلك الا لعله الاستدلال به على عمر القائم (ع) و ليقطع بذلك حجة المعاندين لثلا يكون للناس على الله حجة پس اگر اينها حديث است و اقرب عهدا باللبن مني يعني بحسب منظر قريب العهدتر بشير دیده می شود نه اینکه تازه تولد کرده باشد

و اما روایت انه فی الاصلاب سابقا جواب داده شده که اولاً آن را در کتب معتبره ندیده ایم و اعتمادی به آن نیست ثانی اینکه موافق روایتی که سابق کردی پیغمبر (ص) فرموده است که زمانی بر امت من خواهد آمد که خواهند گفت قائم متولد شده و قائم هنوز در اصلاب است و این زمان آمد و گذشت زیرا که از اخبار ثابت کردیم که از زمان سیدالشهداء (ع) تا آخر ائمه بسیاری از شیعه چنین گمان می کردند که یکی از ائمه ماضین قائم هستند حتی در حدیثی می فرماید که هر یک از ما متولد می شویم اصحاب ما گردن می کشند که این است قائم تا خداوند او را می برد و دیگری بر می خیزد پس این عبارت هم اگر حدیث باشد مال آن روز است نه امروز و اما انه یقوم من قبره ای بطن امه این حدیث را هم در کتب معتبره ندیده ایم خود او هم نسبت نمی دهد که از کجا روایت می کند و ملاحظه می کنی که اخباری را که نسبت می دهد چه قدر تصحیف و تغییر در آنها است بلکه نسبت به کتابی می دهد که نیست در آن کتاب پس آنچه نسبت نمی دهد دیگر چگونه محل اعتماد است و اگر هم در جائی دیده باشد ظاهر این است که کلمه ی ای بطن امه را خودش از باب تاویل ملحق کرده باشد زیرا که امام (ع) اگر بخواهند بفرمایند که از ارحام متولد می شود همینطور می فرمایند متولد می شود دیگر چه حاجت است که بفرمایند سر از قبر بیرون می آورد یعنی از شکم مادرش و بعضی اخبار که دلالت بر موت آن حضرت می کند اگر چه

سابق بیان کردیم که در بعض اخبار فرموده اند بعد از موت ذکر آن حضرت و اخبار داله بر موت هم حمل بر همین معنی می شود ولی اگر به ظاهر آنها [صفحه ۳۱۳] هم نظر کنیم صریح است در اینکه قیام آن حضرت به تولد از ارحام نیست زیرا که در دو حدیث وارد شده است در بحار از حضرت باقر (ع) مثل امرنا فی کتاب الله تعالی مثل صاحب الحمار اماته الله مائه عام ثم بعته و در اخبار عدیده وارد شده است که مراد از آن ارمیاست یا عزیز باختلاف اخبار که بر قریه خرابه یا بر بیت المقدس بعد از آنکه بخت نصر اهل آن را کشته بود و بر الاغی سوار بود و طعامی با خود داشت و فرمود انی یحیی هذه الله بعد موتها پس خداوند او را می رانید و بعد از صد سال او را مبعوث فرمود و اول که زنده شد چشمهای او مانند تخم مرغی که پوست آن سخت نشده باز شد پس خطاب رسید به او که نظر بکن به طعام و شرابت که تغییر نکرده و نظر بکن به حمارت و ما تو را آیت قرار می دهیم از برای مردم و نظر بکن به استخوانها و ببین که چگونه به جای خود می گذاریم پس گوشت بر آنها می پوشیم پس بنا گذارد نظر کردن به استخوانهای کهنه منشق شده که جمع می شد به سوی او و به گوشتی که آن را سباع خورده بودند جمع می شد با استخوانها از اینجا و از اینجا و می چسبید به آنها تا اینکه برخواست حمار او پس گفت که می دانم

که خداوند بر هر چیزی قادر است پس ملا حظہ کن کہ احیاء عزیز یا ارامیا بہ چہ کیفیت بودہ است و بالفرض اگر بظاہر حدیث مذکور ہم بگیریم و موت او را بہ موت ذکر او موافق اخبار معنی نکنیم حیوہ او را ہم بہ ہمین قاعدہ باید معنی کنیم و دلیلی بر اینکہ سر از ارحام بیرون می آورد دست نداریم و انسان باید ملاحظہ کند کہ اگر بنا باشد ہر چہ بہ عقل ناقص خود تصور آن را نکرد انکار بکند بسیاری از امور دین بلکہ امور دنیا ہمہ را باید انکار بکنند پس فہمیدن ما بہ عقل یا نفہمیدن دلیل نیست و خداوند کہ فرمودہ ہاتوا برہانکم ان کنتم صادقین دلیل عقل ما را منظور نداشته چنانکہ حضرت سجاد (ع) فرمود کہ ان دین اللہ لا یصاب بالعقول الناقصہ تا اینکہ فرمود و لا یصاب الا بالتسلیم فمن سلم لنا سلم و من اہتدی بناہدی پس اگر دلیل از سمع و نطق از معصوم است پسندیدہ خدا و خلق است و اگر از عقول ناقصہ ی ما است ابدا پسندیدہ نیست پس وقتی کہ معصوم بیان می کند کہ احیاء عزیز بہ این قاعدہ بودہ ما را چارہ نیست سوای تسلیم و لو نفہمیم و اگر فرمایش ایشان را دربارہ ی قائم می فرمایند بنا باشد بہ ہمین معنی ظاہر بگیریم چارہ نداریم سوای اینکہ احیاء او را ہم بہ ہمین منظور کہ در حدیث فرمودہ اند بگیریم و حال اینکہ سابق دانستی کہ در اخبار فرمودند کہ بعد از موت ذکرش بر می خیزد و اخبار بسیار ہم کہ در ہمین جا دیدی کہ دلالت بر حیوہ و

طول عمر او می کند وجه رجحان از برای این حدیث است که ما این را بگیریم و آنها را ترک کنیم و از همه این سخنان که بگذریم می گوئیم ثبت العرش ثم انقش هر که مدعی امامت هست آثار خاصه امامت را اظهار کند بعد اینجوره مطالب همه به تسلیم امر او درست می شود اینها که مسلم صفت خاصه امامت نیست زیرا که اگر بنا [صفحه ۳۱۴] باشد امام آن باشد که سر از رحم بیرون بیاورد پس روزی هزار امام متولد می شود و من باید اقتدا به همه کنم اینکه بدون شبهه باطل است پس ولو به ادله صریحه از کتاب و سنت اثبات کنی که امام عصر باید متولد شود محض تولد دلیل امامت نمی شود صفات خاصه امامت را که در اخبار اهل بیت فرموده اند باید اظهار کند تا معرفتش برای ما حاصل شود و اما آنچه گفته که او است دابه الارض و به مظلومیت کبری ظاهر می شود گمانم این است که جعل صرف باشد زیرا که اخبار بسیار در بحار و عوالم و تفسیر برهان روایت کرده اند در معنی دابه الارض که مراد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است و حدیث که دلالت بکند بر اینکه دابه الارض قائم (ع) است و به مظلومیت کبری بر می خیزد ابدا ندیدیم و اعتمادی هم به روایات مصنف ابدا نیست و هر یک از مؤمنین را که در کذب و خیانت این شخص در روایت شبهه ای است خواهش داریم که ده یا بیست حدیث از آنچه روایت کرده در اصول ملاحظه کنند و صدق عرض مرا علانیه ببینند و با این وضع شبهه نیست

که اعتمادی بقول آنها نیست تا مأخذ حدیث دست آید و صدر و ذیل آن ملاحظه شود و اگر درست به دقت ملاحظه کنی می بینی که یک آیه یا یک حدیث دست حضرات نیامده که واقعا دلالتی بر مراد آنها داشته باشد مگر هر چه جعل کنند یا اول و آخر خبر را بیان دارند یا به رای تاویل کنند و خالی از یکی از این سه شق نیست الحمدلله درست تدبر بکن تا حق مقام را دریابی.

استدلال به سیصد و سیزده نفر و واقعه قلعه طبرسی و کشته شدن طرفداران علی محمد باب

اشاره

گفته است سیصد و سیزده نفر از اطراف عالم از نقبا و نجبا حولش مجتمع می شوند این عدد در شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و نجوتشان شهادت دادند انه هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال بلکه خون هر یک بر صفحه عالم نوشت انا العبد و موت بانواعه و ستاره ذو ذنب قبل از ظهور و وقت ظهور و بعد ظاهر و خروج رایات سود از خراسان و مشرق رایت قائم است در ظل آنها در آئید ولو بسینه روی برف باشد و مرتفع شد و نفوس زکیه کثیره در ظلش از هستی خود گذشتند و کذلک اتصال اخبار و جریان سفن نار و نزدیک شدن مدن و دیار را ملاحظه نما تا یقین کنی که عندهم علم کل شیء فی لوح حفیظ بلکه جزئیات ظهور و احکامش در اخبار مذکور است و اگر بعض آیات متشابه و اخبار آحاد چون عقل سلیم و حکمت و آفاق و انفس و سنت الهیه مؤید آنها و مفسر آنها است محکم و متواتر است و مفید علم و یقین خواهد بود.

جواب

چه قدر مضحک است سخنان این جماعت که سیصد و سیزده نفر از بزرگان مؤمنین که همه صاحبان علوم و آثار و عبادات و خوارق عادات که شان ایشان را خداوند دانا است اصحاب آن بزرگوار هستند که خداوند آنها را برای آن حضرت ذخیره کرده و جماعتی از ایشان در نزدیکیهای ظهور که آثار و علامات قریبه بروز می کند خود ایشان در مکه و حوالی آن حاضر می شوند و باقی همین که امام (ع) [صفحه ۳۱۵] میان رکن و

مقام می ایستد و آنها را ندا می کند فوراً حاضر می شوند بعضی بطی الارض و بعضی برابر سوار می شوند و شان ایشان آنقدر است که در حدیث شریف می فرماید امام که ایشان صاحب لواها هستند و حکام خدایند در زمین و در جنگ روم بر روی آب راه می روند و قوت هر یک ایشان به قدر چهل مرد است و دلهای ایشان مثل پاره آهن است رهبانند در شب و شیرانند در روز کتاب عمل آنها کف دست آنها است که به محض اینکه در می مانند نظر به کف دست خود می کنند و تکلیف خود را می دانند و هکذا سایر فضیلتها که برای آنها فرموده اند و این مرد حیا نمی کند یک مشت مردمان ارازل و اوباش که به طمع حطام دنیا کرد ملاخیز بشروئی و ملا محمد علی خراسانی جمع شده و حسب الفتوای حضرات دست از جمیع رسوم اسلام بلکه همه ی ادیان برداشته و با قرهالعین اعمال قبیحه شنیعه بجا می آوردند که نفوس سلیمه از شنیدن آنها مضمض است و میرزا علی محمد با آنها نبود و او را ظاهراً به تبریز برده بودند و در چهریق محبوس بود و بعد از آنکه در مازندران بنای جنگ شد همه آنها کشته شدند مگر معدود بسیار کمی که دروغهای حضرات را دیدند و تائب شدند پس حال اینها چه شباهت دارد بحال اصحاب امام غریب است و الله گفتن این کلمات و از آن غریب تر شنیدن و قبول کردن این همه تفصیل در اخبار و این همه ذخیره کردن اصحاب برای قائم آل محمد و این همه اخبار ظهور و وعد و وعید برای این بود

که این مرد برخیزد بدون هیچ کمالی و هیچ صفتی از صفات امامت و این دعوی را بکند و جمعی هم قبول بکنند آن وقت اصحابش در جائی مقتول شوند و خودش هم جای دیگر به خوارتر وجهی کشته شود و هیچ در اوضاع عالم تغییر حاصل نشود و الله که از حکمت و عدل پروردگار کمال دوری را دارد که همه ی این اخبار و آثار برای همین باشد و اخبار متعدده داریم که اسماء اشخاصی که باید حاضر بشوند و بلاد ایشان را ذکر فرموده اند و به این حرفهای مفت نمی توان دست از آنها برداشت مگر آنکه امام (ع) برخیزد با صفات خاصه امامت از علوم و اخلاق و معجزات و خوارق عادات و غیر آن ها آن وقت خود او بفرماید که فلان حدیث که به شما رسیده بود صحیح نبود یا مراد از آن آنچه فهمیده اید نبوده و الا به غیر این نمی شود و صفات خاصه ی امامت و الحمد لله به عقل و نقل فهمیده ایم و کسی که صاحب آن صفات نباشد او را امام نمی دانیم و آنها امری نیست که احتمال تغییر و تصحیف در آنها باشد اما سایر امور مثلاً قتل اسامی سبید و سیزده نفر مادام که امامی با صفت امامت نبینیم تسلیم روایات را داریم اما چون محتمل تصحیف است بعد از آنکه تشریف آورد و او را شناختیم تسلیم امر او را خواهیم نمود و لا حول و لا قوه الا بالله و اما بسیاری مرگ و ستاره ی ذو ذنب که گفته است پیش از ظهور و حین ظهور و [صفحه ۳۱۶] بعد از ظهور اگر چه قتل بسیار

خواهد فرمود ولی دخل به علایم ظهور ندارد و علی ایحال اینها از علائمی که مقارن ظهور حکما باید باشد نیست و تعدد و تکرار آنها هم مانع ندارد شاید همینها که واقع شده از علامات بوده و شاید بعد هم واقع بشود و امر اینگونه علایم نیست مثل سفیانی و دجال و صیحه در شهر رجب و شهر رمضان که حکما باید قریب به ظهور واقع شود و بتوان به آنها استدلال کرد و اما سایر علامات اولاً حتمی نیستند و ثانیاً موقت نیستند و چیزی که امرش به این منوال باشد محل اعتماد نیست باید دلیلی پیدا کرد که احتمال خلاف در آن نرود و به این اوضاع آخر الزمان که هر روز علم باطلی بر می خیزد یک روز از شیراز دیگر روز از مصر یک روز از هند و هكذا غیر اینها اگر بنا باشد که به این علایم بگیریم و نظر به علایم حتمیه و آثار خاصه امامت نداشته باشیم باید هر روز تابع یکی از مدعین بشویم و البته اینکار صحیح نیست و به فرمایش خودشان شصت علم کذابین و دوازده نفر از بنی هاشم که یا جزو شصت علمند یا خارج و البته بعضی از این علامات هم مقارن با بعضی از ایشان خواهد بود پس چگونه می توان اعتماد به آنها نمود بلی بعد از ظهور علایم حتمیه موقته اینها هم هر چه شده باشد مؤیدات است و اما رایات خراسان و مشرق در اخبار ذکر آنها مکرر شده است و در غالب فرموده اند که باید بیایند داخل کونه شوند از جمله فرمایش حضرت امیر (ع) است و تقبل رایات

من شرق الارض غير معلمه ليست بقطن و لا- كتان و لا- حرير مختوم في راس القنا بخاتم السيد الا-كبر يسوقها رجل من آل محمد (ص) تظهر بالمشرق و توجد ريحها بالمغرب كالمسك الاذفر يسير الرعب امامها بشهر حتى نزلوا الكوفه طالين بدماء آبائهم فينماهم على ذلك اذا قبلت خيل اليماني والخراساني يستبقان كأنهما فرس رهبان شعث غير جرد اصلاب نواطي و اقداح تا آخر حديث شريف و همچنين حضرت باقر (ع) فرمود كاني بقوم قد خرجوا بالمشرق يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا راوا ذلك و ضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سألوا فلا يقبلونه حتى يقوموا و لا يدفعونها الا الى صاحبكم قتلا هم شهداء اما اني لو ادرت ذلك لاستبقت نفسي لصاحب هذا الامر و نیز در حدیثی حضرت سیدالشهداء (ع) از حضرت امیر (ع) سوال کرد که چه زمان خداوند زمین را از ظالمین پاک می کند و حضرت تفصیلی فرمود تا اینکه فرمود از اقام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان و الملتان و فی نسخه ارض کرمان و الملتان و جاز جزیره کاوان و قام منا قائم بجیلان تا آخر علائمی که ذکر فرمود آن وقت فرمود ثم يقوم القائم المامول و الامام المجهول له الشرف والفضل و هو من ولدك يا حسين لا ابن مثله يظهر بين الركنين تا آخر و در حدیثی حضرت ابوالحسن (ع) فرمود اذا تحرك رايات قيس بمصر و رايات كنده بخراسان او ذكر غير كنده و در حدیثی حضرت امیر (ع) [صفحه ۳۱۷] فرمود و الرايات السود من خراسان و در حدیثی حضرت صادق (ع) فرمود لا بد لبني فلان ان

يملكوا ثم اختلفوا تفرق ملكهم و تشتت امرهم حتى يخرج عليهم الخراساني والسفياي هذا من المشرق و هذا من المغرب يستبقان الى الكوفه كفرسي رهان هذا من هنا و هذا من هنا حتى يكون هلاك نبي فلان على ايديهما اما انهم لا ييقون منهم احدا ثم قال خروج السفياي واليماني و الخراساني في سنه واحده في شهر واحد في يوم واحد نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضا فيكون الياس من كل وجه ويل لمن ناوهم و في نسخه ويل لمن ناواه و ليس في الرايات اهدى من رايه اليماني هي رايه الهدى لانه يدعو الى صاحبكم و عن ابي عبدالله (ع) قال خروج الثلثه الخراساني والسفياي واليماني في سنه واحده في شهر واحد في يوم واحد و ليس فيها رايه باهدى من رايه اليماني يهدى الى الحق و در حديث ديگر فرمود حضرت باقر (ع) و يبعث السفياي جيشا الى الكوفه و عدتهم سبعون الفا فيصيرون من اهل الكوفه قتلا و صلبا و سبيا فيعناهم كذلك اذ اقبلت رايات من قبل خراسان تطوى المنازل طيا حثيثا و معهم نفر من اصحاب القائم الى ان قال و يبعث السفياي بعثا الى المدينه فيسفر المهدي منها الى مكه الى ان قال والقائم يومئذ بمكه و قد اسند ظهره الى البيت الحرام مستجيرا به ينادى ايها الناس انا نستنصر الله و من اجابنا تا آخر حديث و نیز از حضرت باقر (ع) كه فرمود تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الى الكوفه فاذا ظهر المهدي بعث اليه بالبيعه اينها اخباري است كه در بحار و عوالم از طرق شيعه در اين باب روايت شده است و از طرق

عامه نیز اخباری چند روایت شده و در عوالم و بحار از کشف الغمه روایت کرده اند که او از حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله روایت کرده به اسناده عن ثوبان انه قال قال رسول الله (ص) اذا رايتم الرايات السود قد اقبلت من خراسان فاتوها ولو حبوا على الثلج فان فيها خليفه الله المهدي و باسناده عن عبدالله قال بينا نحن عند رسول الله (ص) اذ اقبلت فئه من بني هاشم فلما راهم النبي صلى الله عليه و آله اغرو وقت عيناه و تغير لونه فقالوا يا رسول الله ما نزال نرى في وجهك شيئا نكرهه فقال انا اهل البيت اختاره الله لنا الاخره على الدنيا و ان اهل بيتي سيلقون بعدى بلاء و تشريدا و تطريدا حتى ياتي قوم من قبل المشرق و معهم رايات سود فيسالون الحق و لا- يعطونه فيقاتلون و ينصرفون فيعطون ما سالوا فلا يقبلون حتى يدفعوه الى رجل من اهل بيتي فيملاها قسطا كما ملأها جورا فمن ادرك ذلك منهم فلياتهم ولو حبوا على الثلج و عن ثوبان قال قال رسول الله (ص) يقتل عند كنزكم ثلثه كلهم ابن خليفه ثم لا- يصير الى واحد منهم ثم تجيىء الرايات السود فيقتلونهم قتلا لم يقتله قوم ثم يجيىء خليفه الله المهدي فاذا سمعتم به فاتوه فبايعوه فانه خليفه الله المهدي (ع) و في روايه تجيىء الرايات السود من قبل المشرق اين اخبار را از طرق عامه داريم ولي نمى دانيم در عقايد حضرات اعتماد به اخبار شيعه دارند يا عامه و آيا در صورتى كه اخبار عامه با اخبار شيعه مختلف شد [صفحه ۳۱۸] کدام يك را بايد گرفت ائمه ما

(ص) در تصحیح اخباری که از ایشان روایت شده است به ما دستورالعمل داده اند که هر یک که مخالف با عامه است بگیریید و حضرت صادق (ع) فرمود که هر گاه دو حدیث مختلف را بر کتاب خدا عرضه نمودید و در آن نیافتید عرضه بر اخبار عامه کنید پس هر کدام که موافق با اخبار عامه شد آن را ترک کنید و هر کدام مخالف شد بگیریید و حضرت امام رضا (ع) نیز همین فرمایش را فرمود که هر یک که موافق اخبار عامه است ترک کنید و در حدیثی فرمود که در مسأله که از دوستان ما نبینی کسی را که سؤال کنی از فقهای عامه بپرس و خلاف آنچه فتوی می دهد بکن که حق در خلاف آنهاست و نیز فرمودند که بگیر به آنچه مخالف عامه است که رشد در خلاف آنهاست و در حدیثی فرمودند که مرو نزد ایشان و سؤال هم مکن که ایشان بر دین حنیفیه در هیچ امری نیستند خلاصه که اخبار بسیار در این باب وارد شده بلی اگر در مقامی موافق اخبار ما روایات داشته باشند نمی توان ترک کرد به جهت اینکه ترک کردن اخبار خودمان است در صورت موافقت و اما با وجود مخالفت چاره نیست جز اینکه اخبار عامه را ترک کنیم و به اخبار شیعه بگیریم ولی این جماعت در صدد این مطلب نیستند و هر چه دست ایشان بیاید که ممکن باشد اسباب اشتباهی فراهم بیاورند مضایقه از گرفتن آن ندارند خلاصه و در این اخبار که ملاحظه می کنی اما در رأیت مشرقی که ذکر این نیست که رأیت قائم است ولی

دلالت بر این دارد که آنها بعد از فتح واگذار به قائم می کنند و در اخبار خودمان نیز نظیر آن را داشتیم و در آخر حدیث حضرت باقر (ع) فرمود که من اگر آن زمان را درک کنم خود را نگاه می دارم برای صاحب الامر پس معلوم است که صاحب الامر در میان آنها نیست و باید بیاید اخبار آنها هم حدیث اول دلالت می کند که دفع به قائم می کنند ولی کجا او را می یابند و کی می بینند معلوم نیست و روایت دویمشان صریح است که حضرت بعد تشریف می آورد و اما رایت خراسان بلی روایت آنها صریح است که امام (ع) در آنهاست و در روایت خودمان پیش از همین نیست که با رایت خراسانی چند نفری از اصحاب قائم هستند و تمه ی حدیث صریح است در اینکه حضرت آن هنگام در مدینه است و بعد از رفتن قشون سفیانی رو به آن طرف حضرت فرار می کند رو به مکه تا آنکه از آنجا خروج می کند و مراد از اینکه چند نفر از اصحاب قائم با رایت خراسانی هستند این است که مثلاً در کوفه که خدمت او می رسند به او ملحق می شوند یا آنکه صدای او که بلند می شود به مکه ملحق می شوند و لکن کلیه رایت خراسانی رایت حق نیست زیرا که صریح فرمودند در چند حدیث که در میانه رایتها رایتی از یمانی اهدی نیست و در حدیثی فرمودند که او دوست علی بن ابی طالب است و این است که بعد از ورود حضرت به کوفه و دیدن آثار امامت خود او و قشونش تمام ایمان می آورند مگر زیدیه که با

او هستند خلاصه پس بین که از برای رایت خراسانی مدحی در اخبار ما نیست و اخبار عامه هم معمول به ما [صفحه ۳۱۹] نیست ابداء و اخباری که مخالف با این حدیث عامی است منحصر به این چند حدیث هم نیست بلکه صد حدیث متجاوز داریم که امام (ع) از مکه خروج می فرماید و به تفصیل و اجمال آن را مکرر بیان فرموده اند پس چگونه می توان که این همه اخبار شیعه را ترک کرد و یک حدیث عامی را گرفت و اخبار عامه هم نیز شاهد این است که حضرت از مکه خروج می کند چنانکه از ام سلمه روایت کرده اند و ذکر آن در دو فصل بعد می آید باری و از اینها هم گذشته تو خودت می دانی که میرزا علی محمد آن اوقات که ملا حسین و ملا محمد علی از خراسان رو به مازندران رفتند مدتی بود که او را به تبریز برده بودند و در چهریق محبوس بود و او را که تو مهدی می دانی در میانه ی آن جماعت نبود پس بالفرض که این خبر معمول به باشد موافقتی با حال شما ندارد عبث زحمت کشیدید و اما آنچه گفته از اتصال اخبار و کشتیهای آتشی و راههای آهن معروف هست که در اخبار فرموده اند که در آخرالزمان از راههای دور با هم نجوی می کند و بر اسبهای آتشی سوار می شوند ولی عجاله در نظر ندارم که جائی دیده باشم و بر فرض صحت مسلم است که اعلام باطله که در آخر الزمان بر می خیزند هر یکی مقارن با بعضی از این علامات خواهند بود و شبهه نیست که قرین علامات شدن

دلیل حقیقت کسی نیست حتی اینکه ممکن است که مقارن ظهور علامات حتمیه اعلام باطله چند برخیزند بلکه از اخبار ظاهر است که البته چنین خواهد شد پس بصرف دیدن علامات حتمیه نمی توان به یکی از آن اعلام گروید ولکن آیات و علامات خاصه امامت را ملاحظه باید نمود این است که مفضل بعد از آنکه از حضرت صادق (ع) شنید که دوازده رایت مشتبّه بلند خواهد شد بنا گذارد گریستن حضرت فرمود چرا گریه می کنی عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه می فرمایند دوازده علم مشتبّه بلند می شود که هیچ یک از دیگری شناخته نمی شود ما چه کنیم حضرت نظر فرمود داخل صغه و فرمود این آفتاب را می بینی عرض کرد بلی فرمود امر ما ظاهرتر از این آفتاب است و در حدیثی نیز به مفضل فرمود که اگر مدعی ادعای امامت نمود سؤال بکنید او را از این امور عظیمه که جواب می دهد در آنها مثل او و به حضرت صادق (ع) عرض کردند اما به چه شناخته می شود فرمود به سکینه و وقار عرض کردند دیگر چه چیز فرمود به معرفت حلال و حرام و به حاجت مردم بسوی او و او محتاج به احدی نیست و در نزد او است سلاح رسول خدا (ص) عرض کرد راوی که آیا می باشد مگر وصی پسر وصی فرمود نمی باشد مگر وصی پسر وصی خلاصه پس به صرف مقارنه علامات نمی توان گرفت و باید آثار امامت را ملاحظه نمود باری و مگر رد در کلمات این شخص ذکر ادله کتاب و سنت و آفاق و انفس می شود اما ادله کتاب و سنتش را مکرر

می بینیم که چه قدر استدلالات بیجا می کنند و اما ادله آفاق و انفس گویا این کلمه را یاد گرفته و هی تکرار می کند اما هیچ ندیدیم که در موقعی دلیل آفاقی آیا انفسی اقامه کند و ما در صدد نیستیم و لا بحول الله ممکن است که دلیلی اقامه کنیم که به چشم [صفحه ۳۲۰] خود بینی که ممکن نیست قائم به این منوال که تو می گوئی از اوصاف او ظهور کند بلکه مسلم باید با صفات خاصه ی امامت بروز کند و زمین را واقعا و حقیقت پر از عدل و داد کند و زمینی که پر از ظلم و جور است از همین باب است که امام سلطنت خود را اظهار نفرموده است اگر ظاهر شد چون آفتاب که طالع شود و ظلمات یک مرتبه فرار کند به همین منوال عالم پاک و پاکیزه خواهد شد عجل الله فرجه و سهل مخرجه و سایر ائمه (ص) اگر چه در میان خلق بودند معذک امر خود را به طور کمال ظاهر نفرمودند و بر حسب مصالح دست روی هم گذاردند و همان مصالح بود که عاقبت منجر به غیبت امام (ع) شد و تا مصالح روزگار از آن وضع که بوده بر نگردد آن حضرت ظهور نمی فرماید و همین که آن علل مرتفع شد امام (ع) امر خود را پنهان نمی گذارد و به کمال ظهور جلوه می کند و همه اوضاع عالم البته دیگرگون خواهد شد و به این وضعها که می بینی نخواهد ماند.

استناد به حدیثی از عوام (یظهر صبی من بنی هاشم)

اشاره

گفته است فی العوالم یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه

العلماء و فيه يظهر صبي من بني هاشم ذو كتاب جديد يبائع الناس بكتاب جديد على العرب شديد فان سمعتم منه شيئا فاسرعوا اليه في الاربعين يظهر صبي من بني هاشم ذو كتاب جديد فيدعوا الناس فلم يجبه احد و اكثر اعدائه العلماء فاذا حكم بشي ء لا يطيعوه فيقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمه الدين در اخبار و آثار اختلاف بسيار است ولي اگر به دقت و انصاف و بصر لا ترى في خلق الرحمن من تفاوت ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا ملاحظه نمائيم و اختلافات مقامات و اوقات و مشاعر و مدارك را مشاهده كنيم اختلاف نخواهيم يافت تا آنكه گفته آنچه خلاصه اش اين است كه آنچه فرموده اند از آثار و علامات همه ظاهر شده و مرض كل اين است كه نيامده و ندانسته اند و مزخرفاتي از اين باب گفته و آيات و اخبار در تبعيت اين امه ساير امم را خوانده است و كلماتي نصيحت آميز و تمجيداتي از حضرات و آيات ديگر نيز بي مناسبت نوشته است.

جواب

سابق بر اين يك فقره يظهر صبي من بني هاشم را نقل کرده بود و اجمالا از باب احتياط به اكثر كتب نسبت داده بود و اينجا ديگر تقليد صاحب ايقان را نموده و به قول او مطمئن شده غافل از اينكه به قول همه كس مطمئن نمي توان شد مكرر بر مكرر از اول تا آخر عوالم را مراجعه كرديم و به اين لفظ كه روايت کرده حديثي نديديم و حديث آخر را هم كه از اربعين نقل کرده عجاله اربعين در نزد من موجود نيست ولي مولاي بزرگوار من در كتاب

تثقیف الاود نوشته اند که آن هم نیست مگر عبارتی که از محیی الدین ابن عربی که آن را هم تصحیف کرده اند و به این الفاظ کرده اند و اگر درست ملاحظه کنی سبک عبارات این اخبار هم به عبارات خود اینها می ماند زیرا که بسیار مغلوط و خارج از قواد عربیت است به هر حال که این [صفحه ۳۲۱] اخبار را در عوالم ندیدیم بر فرض هم که باشد طوری نمی شود و دلالتی بر حقیقت شما ندارد اما آنکه صیبی از بنی هاشم ظاهر می شود البته امام از بنی هاشم هست و هر امامی از ائمه اثنی عشر از بنی هاشم است اما هر بنی هاشم امام نیست اگر این کلمه تصدیق داری امیدی هست و اگر تصدیق نداری به صرف بنی هاشم بودن قناعت داری که وای بر اسلام و مسلمین که مثل خلفای بنی عباس هم امامت امت را خواهند داشت زیرا که از بنی هاشم هستند و چون سابق هم شرحی در باب این روایت نوشته ایم دیگر در این مقام حاجت به تفصیل نیست و هم چنین در باب کتاب جدید سابق شرح داده ایم و اما این فقره اش که اکثر اعداء و علما هستند به این لفظ در اخبار ندیده ایم و شاهد مأخذ همه اینها همان عبارت محیی الدین باشد که مولای من از اربعین نقل فرموده که گفته است یضع الجزیه و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الأرض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلده العلماء اهل الاجتهاد و لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم و واضح است که مراد محیی الدین از این ائمه که گفته همان علماء مقصود است زیرا که عامه علماء

خود را ائمه می خوانند و خاصه لفظ ذهب الیه در اصطلاح در مقام فتوی گفته می شود که هر یک به اجتهاد خود از طرفی رفته اند باری و لفظ علما را هم حضرات از همین عبارت برداشته اند و حال اینکه او مقلده العلماء گفته است بلی شیخ مرحوم اعلی الله مقامه روایت فرموده اند که اکثر ما یرد علیه المتفقون و این لفظ غالباً مستعمل در جائی است که کسی فقه را به تکلف به خود بگیرد و واقعیت نداشته باشد و البته کسی که با قائم معارضه کند چنین هم خواهد بود و ممکن است که ماخذ فرمایش شیخ اوحدا (ع) حدیثی باشد که در کتاب المبین از سید هاشم بحرینی در حلیه الأبرار نقل شده در حدیثی و یسیر الی الکوفه فیخرج منها سته عشر الفا من البریه شاکین فی السلاح قراء القرآن فقهاء فی الدین قد قرعوا جباههم و شمروا ثیابهم و عمهم النفاق و کلهم یقول یا ابن فاطمه ارجع لا حاجه لنا فیک فیضع السیف فیهم علی ظهر النجف عشیه الاثنین من العصر الی العشاء فیقتلهم اسرع من جزر جزور فلا یفوت فیهم رجل و لا یضار من اصحابه احد و ماؤهم قربان الی الله الخیر پس به مقتضای این حدیث متفقهین معارضه با آن حضرت دارند و لفظ فقهاء از باب طعن درباره ایشان استعمال شده و الا فقیه نیست آن کس که رد بر قائم (ع) کند خلاصه اما نتیجه معارضه ی ایشان هم این است که از عصر تا وقت عشاء شانزده هزار نفر را تندتر از آنکه شتری را نحر کنند بکشند نه اینکه امام (ع) هم مثل اجداد

ظاهرینش که از شر مجتهدین عامه راحت نداشتند و صبر بر اذیت آنها می کردند صبر کند بلکه بزودی آنها را قتل می کند و زمین را از لوٹ وجودشان پاک می کند حال امروز شما اگر اینکار را کرده اید که دیگر با که معارضه دارید بر نیاید ز کشتگان آواز اگر اینها همه مقتولین هستند [صفحه ۳۲۲] که دیگر جای گله نیست و از کشته دیگر صدمه هم به شخص نمی رسد و اگر کشته نیستند پس معلوم است که این اخبار هنوز مصداق بروز نکرده زیرا که همانکه گفته است که فقها چنین می کنند همان شخص گفته که فوراً همه را می کشند طوری که هیچ آسیبی هم از آنها به اصحاب امام (ع) نمی رسد خلاصه که الحمدلله این جماعت در استدلال به متشابهات هم بی ربطند و هر چه دست و پا می کنند چون حیوانی که در وحل افتاده است بیشتر فرو می روند و حجت برایشان تمام تر می شود و مفتضح تر می شوند و در اخبار و آثار همانطوری که گفته حقیقت اختلاف نیست و متفقاً دلالت بر بطلان این جماعت می کند و یک حدیث که شاهد صدق این جماعت باشد در الاف الوف اخبار نیست می گوئی نه از روی انصاف و طلب دین و رضای پروردگار در آنها نظر کن نه اینکه اول همچو گوساله برای خود بسازی آن وقت بگردی در اخبار و دلیل و برهان تحصیل کنی بلکه اول رجوع به آل محمد (ع) بکن و حق را بشناس آن وقت پی اهلس برو زیرا که حقیقت ایشان را مسلم کرده ایم و حقیقت دیگری هنوز معلوم نیست پس چراغ فرمایشات ایشان را بدست بگیر و

عقبش برو تا بحول الله گمراه نشوی والسلام.

استدلال به سن حضرت و اینکه زمان ظهور فساد همه عالم را فرا گرفته

اشاره

گفته است معلوم بوده که سلطنت حضرت قائم (ع) روح ما سواه فداه در اخبار و آثار پنج سنه و هفت و نه و نوزده معین شده و جمیع صحیح است و حضرته علیه الصلوه والسلام موعود فرقان و مکمل فرقان است و ظهور حسینی روح الوجود له الفداء موعود توریه و انجیل و قرآن و بیان است که کتاب مبارک حضرت قائم باشد بلکه موعود زند و پا زند و دساتیر آسمانی است چنانچه در نامه ی شصت و پنجم ساسان در صفحه ی ۲۱ صریحا سنه ظهور آن هویه نور را خبر فرموده قوله چو هزار سال تازی آئین را گذرد چنان شود آن آئین از جدائیهها که اگر به آئین کر نمانید ندانندش تلویح بیان آنکه بعد از خرابی و فقدان احکام اسلام و فرا گرفتن ظلم و جور عالم را آن آفتاب الهی حضرت هوشیدر است از پرده ی غیب به عالم شهادت چهره نماید بلکه جمیع ملل و طوایف منتظر کلیه که جامع جمیع ادیان و مذاهب و رافع اختلاف است هستند که یملاً الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً و چون ظهور حسینی با ظهور قائم حقیقت یک ظهور است و او است دفن کننده ی قائم که حقیقت قبر حیات او است و ظهور قائم ظهور تبشیر و انداز است لذا در اخبار و آثار فرق و فصل نفرموده تا آخر آنچه گفته و چون صرف دعاوی است و استدلالی ندارد حاجت بذکر آنها نیست.

جواب

اما در باب مدت ملک قائم آل محمد (ع) اخبار متعدده مختلفه از طرق سنی و شیعه روایت شده است اما از طرق

عامه در بحار روایت کرده است عن ابی سعید الحدری قال خشینا ان ینکون بعد نبینا حدث فسالنا نبی الله (ص) فقال ان فی امتی المهدی ینخرج ینعیش خمساً او سبعا او تسعاً زید الشاک قال قلنا و ما ذاک قال سنین قال فیجیی ء الحدوی الله الرجل فیقول یا مهدی اعطنی قال فیحشی له فی ثوبه فا استطاع [صفحه ۳۲۳] این جمله و عن ابی سعید ان النبى (ص) قال ینکون فی امتی المهدی ان قصر فسبح و الا فتسع تنعم فیہ امتی لم ینعموا مثلها قط تؤتی الأرض اکلها و لا تدخر منهم شیئاً و المال یومئذ کدوس یقوم الرجل فیقول یا مهدی اعطنی فیقول خذو عن ام سلمه زوج النبى (ص) قال ینکون اختلاف عند موت خلیفه فیخرج رجل من اهل المدینه هاربا الی مکه فیاتیه ناس من اهل مکه فیخرجونه و هو کاره فیبايعونه بین الرکن و المقام و یبعث الیه بعث الشام فتحسف بهم البیداء بین مکه و المدینه فاذا رای الناس ذلک اتاه ابدال الشام و عصایب اهل العراق فیبايعونه ثم ینشاء رجل من قریش احواله کلب فیبعث الیهم بعثا فیظهرون علیهم و ذلک بعث کلب و الخبیه لمن لم یشهد له غنیمه کلب فیقسم المال و یعمل فی الناس بسنه رسول الله (ص) و یلقى الاسلام بجرانه الی الأرض فیلبث سبع سنین ثم یتوفی و یصلی علیه المسلمون اینها اخباری است که از عامه روایت شده است و شیخ اوحداً (ع) در عصمت و رجعت روایت فرموده اند و همان سبع را که بقدر هفتاد سال ما است ترجیح داده اند و تسع را به جهت موافقت با عامه ترک فرموده اند و اما در اخبار خودمان

بطور اختلاف روایت شده است و در کتاب المبین از حلیه الأبرار روایت شده است در حدیثی در وصف مهدی (ع) از رسول خدا (ص) و یملک عشرين سنته و از عوالم عن الحسن بن علی بن ابيطالب (ع) عن ابيه صلوات الله عليهما قال يبعث الله رجلا في آخر الزمان و كلب من الدهر و جهل من الناس يوئده بملئكته و يعصم انصاره و ينصره باياته و يظهره على الارض حتى يدينوا طوعا او کرها یملاء الأرض قسطا و عدلا و نورا و برهانا یدین له عرض البلاد و طولها لا یبقی کافر الا امن و لا طالح الا صلح و تصطلح فی ملکه السباع و تخرج الارض نبتها و تنزل السماء برکتها و تظهر له الكنوز یملک ما بین الخافقین اربعین عاما فطوبی لمن ادرك ایامه و سمع کلامه و سمع ابو جعفر (ع) يقول عسق عدد سنی القائم (ع) و قاف جبل محیط بالدنیا من زمردا حضر فحضره السماء من ذلك الجبل و علم علی (ع) کله فی عسق و سمع يقول والله لیملکن رجل منا اهل البيت ثلثماه سنه و یزداد تسعا قال فقلت له متى یكون ذلك قال بعد موت القائم (ع) قیل فقلت له و کم یقوم القائم (ع) فی عالمه حتی یموت قال تسع عشر سنه من یوم قیامه الی یوم موته و عنه قال یملک القائم ثلثماه سنه و یزداد تسعا کما لبث اصحاب الکهف فی کهف هم یملاء الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا فیفتح الله له شرق الارض و غربها و یقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد (ص) یسیر یسیره سلیمان

بن داود و يدعو الشمس و القمر فيجيبانه و تطوى له الارض و يوحى اليه فيعمل بالوحى بامر الله و عنه فى حديث طويل فيمكث على ذلك سبع سنين مقدار كل سنه عشر سنين من سئكم ثم يفعل الله ما يشاء و عن ابى عبدالله (ع) قال ملك القائم تسعه عشر سنه و اشهر و از عصمت و رجعت من ارشاد المفيد روى ان مده دوله القائم تسعه عشر سنه يطول [صفحه ٣٢٤] ايامها و شهرها عرض مى كنم اخبارى كه از عوالم روايت فرموده اند در بحار هم موجود است و ملاحظه مى كنى كه هفت سال و نوزده سال و چند ماه است و بيست سال و چهل سال و هفتاد سال و سيصد و نه سال همه روايت شده است و در حديث مفضل فرمايش ديگر فرموده است كه باعث روشنى چشم مؤمنين است قال المفضل يا مولاي فكم تكون مده ملكه (ص) فقال قال الله عزوجل فمنهم شقى و سعيد فاما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير و شهيق خالدين فيها مادامت السموات و الارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد و اما الذين سعدوا ففى الجنة خالدين فيها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربك عطاء غير مجذوز و المجذوز المقطوع اى عطاء غير مقطوع عنهم بل هو دايم ابدا و ملك لا ينفدو حكم لا ينقطع و امر لا يبطل الا باختيار الله و مشيته و ارادته التى لا يعلمها الا هو ثم القيمه و ما وصفه الله عزوجل فى كتابه و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد النبى و آله الطيبين الطاهرين و

سلم تسلیم کثیرا کثیرا عرض می کنم این فقره را شیخ اوحدا (ع) حمل فرموده اند بر اینکه چون آن بزرگوار بعد از موت نیز رجعت هم خواهد فرمود و با اجداد طاهرین خود (ص) خواهد بود این ملک لا ینفدو حکم لا ینقطع مال آن زمان است و سایر اخباری که در این باب وارد شده است حدیث هفتاد سال را بر همه ترجیح داده اند و باقی حمل بر زمان استقرار دولت و زمان قبل از استقرار و تنها بودن و با سیدالشهداء (ع) بودن و امثال اینها حمل شده است و در صدد تفصیل آن نیستیم و غرض این است که میرزا علی محمد که به اعتقاد شما قائم بوده است شش هفت سال یا کمتر بعد از دعوی بیجائی که کرد در دنیا بود تا به درک واصل شد و ابتدا در سنوات تغییری حاصل نشد که هر سالش بقدر ده سال بشود و نیز در وضع عالم هر چه جور و ظلم به واسطه خود او زیاد شد و ابتدا قسط و عدلی در عالم پیدا نشد و سایر آنچه در اخبار ملاحظه کردی از سیرت آن بزرگوار نیز دیده نشد و ما مخصوص اخبار را به تفصیل ذکر کردیم تا اهل بصیرت ملاحظه کنند و ملتفت شوند اگر این اخبار راست است موافق روایات شیعه و سنی سیرت قائم (ع) غیر از سیرت این مرد است چنانکه علانیه دیدی و اگر دروغ است نعوذ بالله که مدت ملکش هم دروغ است چه حکایت است که به این جزء اخبار باید گرفت و باقی را ترک کرد و حال اینکه این جزء از

اخبار که مدت ملک را معین فرموده اند شاهد بسیاری از سایر اخبار ندارد و از ظاهر قرآن هم شاهد بر آنها نداریم مگر حدیث سیصد و نه سال موافق فرمایش امام (ع) که با مدت لبث اهل کهف موافق است و اما سایر اجزاء این اخبار را ملاحظه کن که بسا هزار حدیث مؤید آنها است و ابدا شباهتی به سیرت میرزا علی محمد ندارد چه شده است که آنها را ترک کرده اید [صفحه ۳۲۵] و همین جزء را بزعم خود گرفته اید و اگر سایر اجزاء اخبار را تاویل می کنی و معانی به رای خود می کنی چه شده است که سنوایش تاویل ندارد حیف که ما در صدد بیان حقایق نیستیم و الا می دیدی که ثابت می کردیم که مطلبی که بنا شد تاویل بشود البته زمان و مکان آن هم باید تاویل بشود چنانکه گفتیم که همین که صبح شد نهار غلیان را باید از انبار آورد و تناول نمود پس اگر آنها غلیان را به طعام نفسانی که علم است تاویل کردی البته انبارش را هم باید تاویل نمود زیرا که علم در این انبارهای رسمی قرار نمی گیرد صبحش را هم نیز باید تاویل نمود زیرا که طلب علم صبح و شامی از ایام دنیا ندارد طلب العلم فریضه علی کل حال هم چنین است امر در این مقام اگر بنا شد حکیمی اجزاء حدیث را تاویل کند همه اجزاء آن را به مناسبت یک دیگر تاویل خواهد کرد و اگر بنا بگرفتن به ظاهر شد همه را به ظاهر می گیرد و این مزخرفات که شما می گوئید نمی گوید و البته همه اخبار آل

محمد (ع) هم ظاهر دارد و هم تاویل و هر دو را اگر می دانیم می گیریم و اگر نمی دانیم قناعت به ظاهر می کنیم چنانکه فرمود که من عمل بما علم کفی ما لا- یعلم و این خلق که ملا-حظه می کنی تمام ایشان در ظاهر شریک هستند و تکلیفات ظاهریه برای همه است و مخاطباتی هم که شده ظاهر آنها را کل باید بگیرند و اما تاویل بعضی از این خلق اهل آن هستند پس ظاهر را در جای خود می گیرند و این مطلب بسی واضح است زیرا که می بینی که در ابدان دنیویه و مشاعر خاصه که متعلق به دنیا است همه شریک هستیم ولی در مشاعر باطنیه همه یکسان نیستیم و البته ظاهر و باطن هر دو بنده خدایند و خداوند تکلیف خاص هر یک را به او می رساند خلاصه مطلب این بود که در این اخبار علاوه بر بیان حیرت آن حضرت هم شده است و در سایر اخبار هم نیز مفصل شرح سیرت آن حضرت را نموده اند چه شده که باقی را ترک می کنید و کلمه پنج یا هفت را می گیرید محض اینکه میرزا علی محمد همین قدر را تقریبا در میان بود و کشته شد و مضمون غریبی گفته است که میرزا حسینعلی قبر حیوه میرزا علی محمد است این مطلب مسلم است که بعد از آنکه او را کشتند تن او را در جایی که گویا خندق شهر بود انداختند و سگها بدن او را خوردند با اینکه مخصوص در حدیث وارد شده است که سبغ گوشت اولاد فاطمه (ع) را نمی خورد و زنی در زمان متوکل مدعی شد که من

زینب خاتونم و متوکل در ماند و امام علی النقی (ع) فرمود که سبغ گوشت اولاد فاطمه را نمی خورد داخل در مجلس سبغ بشو تا مسئله معلوم شود و خود آن حضرت داخل شد و سبغ نهایت خضوع و انکسار را به جا آوردند بعد متوکل خواست که آن زن را بیاندازد و التماس کرد و گفت فقر مرا به این راه واداشت و آزاد در گذشت و این مرد مدعی امامت که سگها او را خوردند البته از اولاد فاطمه (ع) نبوده است ولو او را از سادات می خوانند ولی یقین است که یا عیبی کرده یا شیطان شرکتی نموده علی ایحال مضمون مضحک [صفحه ۳۲۶] این است که با اینکه شبهه نیست که سگها او را خوردند معذک می گوید که میرزا حیسن علی قبر حیوه او است و همچو معلوم است که او در میانه آنها بوده یا ارواح آنها متعلق به او شده خلاصه و انا استدلالی که بزند و پا زند و دساتیر کرده چون این جماعت اگر چه از ناچاری اسمی از آل محمد (ص) و اخبار ایشان بر زبان می رانند محض اینکه دامی باشد برای مسلمین ولی در باطن ابدا معتقد به اخبار آل محمد (ع) نیستند این است که ملاحظه نمی کنند که آل محمد (ع) در باب کتاب مجوس چه فرموده اند و در باب توریه و انجیل چه بیان کرده اند در فصل الخطاب روایت فرموده است از وسایل از حضرت امیر (ع) که مجوس ملحق به یهود و نصاری شدند در جزیه و دیات به جهت اینکه بوده است از برای ایشان در زمان گذشته کتابی و از

حضرت صادق (ع) سوال کردند از مجوس فرمود پیغمبری داشتند و او را کشتند و کتابی داشتند آن را سوختند آورد پیغمبر ایشان کتاب ایشان را در دوازده هزار جلد کاو و گفته می شد به آن جا ماست پس بین که کتابی که داشته اند به کلی از میان آنها رفته و امروز تازه مصنف دلایل حقی در نزد آنها سراغ کرده است و از پی آنها رفته و حالا که رفته چه دست آورده چون هزار سال تازی آئین را گذارد چنان شود آن آئین از جدائیهها که اگر به آئین گر نمایند ندانندش این وضع را پیغمبر (ص) در حدیث شریف فرمود که از سنه ی دویست و چهل به بعد چنین خواهد بود و این دلیلی نیست که باید حکما آن وقت امام (ع) ظهور کند بلکه خود این امر که مردم معرض از دین و شرع و آئین بشوند و در دین تغییرات و بدعتها حادث شود لازمه اش غیبت امام علیه السلام خواهد بود و هر قدر به این تیره طول بکشد تا آن وقتی که ودایع طینتهای مؤمنین از کفار جدا نشود امام (ع) ظاهر نخواهد شد پس خود فساد آئین به حدی که آئین گر او را انکار بکند و نشناسد دلیل این نیست که حکما باید ظهور کند بلکه اگر در میان خلق قوابلی که قابلیت ظهور او را دارند هست ظهور می کند و الا فلا لیس در این فقره هم دلالتی نیست و حال اینکه آئین را پیغمبر (ص) در زمان خود آورد و در آخر فرمود که ای مردم هر چه شما را به بهشت نزدیک می کرد شما را امر

کردم و از هر چه که شما را به جهنم نزدیک می کرد نهی کردم و فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و از آن زمان تا آن زمان که مقصود تو است هزار و دویست و شصت بود و اگر بگوئی که تمامیت شریعت تا انقضای زمان ائمه بود می گویم ائمه (ص) از خود شرعی نداشتند و آنچه می فرمودند از پیغمبر (ص) می فرمودند و شرع را پیغمبر (ص) خود تمام فرمود و تبلیغ رسالت کرد و از میان رفت و اگر بگوئی که تبلیغ رسالت خود را به ائمه فرمود و بعد ایشان تمام فرمودند می گوئیم ائمه (ص) هم به تبلیغ به علما و روات اخبار فرمودند و بعد از ایشان بسایر خلق می رسد پس اگر تبلیغ به ائمه (ص) خاصه باعث تمامیت نیست تبلیغ ایشان هم به علمای شیعه خاصه باعث تمامیت نمی شود بلکه به طریق اولی به جهت اینکه [صفحه ۳۲۷] به آل محمد (ع) تبلیغ تمام شرع شده است ولی علماء شیعه چه بسیار چیزها را که جاهلند پس بنابراین هرگز شرع تمامیت ندارد و اگر صحیح است که خدا بر زبان پیغمبر (ص) فرموده در هزار و سیصد و بیست سال پیش از این که امروز کامل کردم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم اسلام را که دین شما باشد پس از آن زمان تا زمانی که تو می گوئی دویست و شصت سال علاوه بر هزار گذشته پس عبارت دساتیر هم هیچ مطابقه با زمان شما ندارد باری و اما آنچه گفته که چون ظهور

حسینی با ظهور قائم حقیقت یک ظهور است تا آنکه گفته لهذا در اخبار فرق و فصل فرموده چنین نیست حضرت باقر (ع) می فرماید والله لیمکن منا اهل البیت رجل بعد موته ثلثماه سنه و تزدد تسعه قیل متی یکون ذلک قال بعد القائم (ع) قیل و کم یقوم القائم فی عالمه قال تسعه عشر سنه ثم یخرج المنتصر الی الدنیا و هو الحسین (ع) تا آخر و در حدیث دیگر به حضرت صادق (ع) عرض کردند من اول من یخرج قال الحسین یخرج علی اثر القائم (ع) و در حدیث مفضل بعد از جنگ با سفیانی و کشتن او می فرماید ثم ینظر الحسین (ع) فی اثنی عشر الف صدیق و اثنین و سبعین رجلا اصحابه یوم کربلا شیخ اوحدا (ع) در عصمت و رجعت فرموده است که از بعضی روایات ظاهر است که سیدالشهداء (ع) بعد از آنکه پنجاه و نه سال از قیام قائم (ع) گذشت تشریف می آورد و یازده سال با هم هستند بعد قائم (ع) شهید می شود بلی در حدیثی هم فرمودند که سیدالشهداء (ع) وقتی رجعت می کند که موافق با قیام قائم است و مراد این است که در حالی که قائم (ع) قائم است رجوع می کند زیرا که در اخبار دیگر فاصله گذارده اند و دو حدیث به اینطور جمع می شود چنانکه شیخ اوحدا (ع) جمع فرموده اند پس اینکه گفته است که در اخبار و آثار فرق و فصل نگذارده اند بیجا گفته و چون می خواهد استدلالات بیجا و تاویلات به رای که می کند تطبیق بر مطلب خود کند اینطور می گوید و الا اینقدر از اخبار بی اطلاع نیست.

استناد به یکی از علائم ظهور که حضرت مهدی از مکه ظهور می کنند و انتساب این امر به علی محمد باب

اشاره

بعد مزخرفاتی

به هم می بافد و اظهار حیرتی می کند که نمی دانم چرا در بیان ظهور میرزا حسینعلی را معلق به علامت و دلالتی نکرده تا اینکه می گوید و چون ناظرین از اصطلاح بیان آگاه نیستند محض اطلاع عرض می شود وجود مبارکی که اول از مکه معظمه بعد در شیراز در سنه ی ستین به حکم حدیث فی سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره بامر الله به امر قیام فرمود و منصف متقی نمی تواند احوال و اطوارش را به هوی نسبت دهد و یا به جنون و سفاهت چنانچه به انبیاء اولوالعزم اهل جهالت آیند و جهت را از پیش نسبت دادند و خود بیانات او اعظم دلیل و اقوی حجت است که آیات است و از خدا است و وحی آسمانی و فرقان ربانی است و مطابق آیات و احادیثی که بعض آنها گذشت بر امر الله ایستاد و خود را ذکر و باب بقیه الله و نقطه ی اولی نامید و از اهل علم نبودند و تعلیم و تعلم نفرموده بودند در مدت [صفحه ۳۲۸] پنج یا هفت سال که بشارت و خدمت خود را من عندالله تکمیل فرمودند زیاده از بیست مجلد آیات و خطب و مناجات و صور علمیه و شئون فارسیه و دعوات بر قلب مبارکش نازل و از لسان و قلم معجز بیانش ظاهر گردید و در بسیاری از کتب و بیانات خیر از شهادت خود فرموده در راه محبت و عبودیت محبوب و مقصودش که به اسم من یظهره الله و بقیه الله ذکر نموده کانی سمعت منادیا ینادی فی سری افدا حب الاشیاء الیک الفداء فی سبیل الله و در

مقامی یا بقیه الله قد فدیت بکلی لک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک والسب فی سیلک و کفی بالله العلی معتصما قدیما و در مقام دیگر انی و من فی الفردوس بالحق الاکبر لمشتاقه الی نفس قد قتلت فی سیلک.

جواب

اما اینکه گفته است که اول از مکه معظمه مقصودش این است که خود او بیت الله بوده و الا- آن بیچاره مکه نتوانست برود و بعد از آنکه بنای ادعا را گذارد با مرده قرار داد که سال آینده مکه می رویم و از آنجا خروج می کنیم همین که خواست برود ممنوع شد این است که گفتند خود او بیت الله است چنانکه سابق اشاره به این مطلب کرد دیگر نمی دانم خودش اگر بیت است از خودش چگونه خروج می کند و پیشتر اشاره به این مطلب شده است باز به جهت توضیح بیان عرض می کنم که مامون به حضرت امام رضا (ع) عرض کرد که خبر ده مرا از بزرگتر فضیلت علی بن ابیطالب در قرآن حضرت آیه ی مباحله را قرائت فرمود که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و مسلم است که حضرت پیغمبر (ص) از ابناء حسنین (ع) را آورد و از نساء فاطمه (ع) را و از انفس علی بن ابیطالب (ع) را پس معلوم است که علی نفس پیغمبر است مامون گفت که به جای ابناء حسنین را آورد و نقلی نیست و به جای فاطمه (ع) را به تنهایی آورد و لفظ نساء که جمع است منافات نداشت با اینکه فاطمه یک نفر بود چه می شود که مراد از

انفسهم شخص خود پیغمبر (ص) باشد نه علی بن ابیطالب حضرت فرمود چنین نیست خداوند فرموده که بیائید بخوانیم ابناء و نساء و انفس خود را و خواندن صحیح نیست مگر اینکه شخص غیر را بخواند مثل اینکه امر کردن صحیح نیست مگر اینکه غیر را امر کند و شخص خود را انسان نمی خواند و امر نمی کند مامون تسلیم کرد و عرض کرد که همین که جواب آمد سؤال ساقط می شود حال من هم با تو به همین منوال محاجه می کنم و اگر تسلیم نکردی معلوم است که شقاوت تو از مامون هم بیشتر است پس می گویم داخل شدن و خارج شدن و خلیفه در جایی گذاردن تمام اینها در جایی گفته می شود که غیری در میان باشد نه اینکه شخص نسبت به خود این الفاظ را بگوید در خود داخل شدم کلامی است بی معنی و از خود خارج شدم سخنی است مزخرف تو ملاحظه کن که امام (ع) نسبت به مکه چه می فرماید آن وقت که نفس زکیه را می فرستد به مکه و اهل مکه او را قتل می کنند می فرمایند به اصحاب خود که من نگفتم به شما که اهل مکه مرا نمی خواهند و همچنین بعد از آنکه سه نفر عامل [صفحه ۳۲۹] حضرت را در مکه شهید می کنند حضرت امر می فرماید جماعتی از قشون خود را از جن و انس که بروند و اهل مکه را بکشند مگر هر که ایمان بیاورد و می فرماید که اگر نه این بود که رحمت پروردگار سبقت گرفته است بر غضبش و منم این رحمت هر آینه خود برمی گشتم و آنها را قتل می کردم ولی

شما بروید و قتل کنید می روند و از صد نفر بلکه هزار نفر یکی را باقی نمی گذارند معنی این سخنان چیست همه اینها العیاذ بالله راجع به وجود مقدس خود او است حاشا و اگر گوئی که خود او بیت الله است و این سخنان در مجاورین این بیت است می گویم مجاور این بیت یعنی کسانی که در سایه دیوار این خانه زیست می کنند مؤمنین هستند که مستحق قتل نیستند نه کفار و منافقین و نصاب در میانه ی ایشان با آل محمد (ع) دوری است ابعدها بین السماء والارض و همسایه ایشان شمرده نمی شوند و جمیع این سخنان در عالم اعراض است و دنیا که امور به غصب و ثغلب پیش می رود و منافقین و همسایگان خانه خدا شده اند و امام (ع) همه را به قتل خواهد رسانید خلاصه پس این تاویلات بی معنی است و در تاویل هم باید ملاحظه پیش و پس عبارات را نمود نه هر تاویل در هر مقام بجا می شود و اما آنچه گفته است که از شیراز برخواسته سابقا بخيال خود دلیلی به این مطلب آورده است که پیغمبر (ص) فرموده است لو كان العلم منوطا بالثريا لتناولته رجال من فارس و جواب گفتیم که فارس اختصاص به شیراز ندارد و به شهادت لغت و دلالت اخبار این مطلب ظاهر شد و این عرف مستحدثی است که در این ایام پیدا شده و اخبار آل محمد (ع) حمل بر آن نمی شود علاوه بر اینکه علم دست آوردن دلیل امامت نمی شود و صفات امامت منحصر به علم نیست و اما آنچه گفته در سنه ی ستین به حکم حدیث فی

سنه السنين يظهر امره و يعلو ذكره به امر الله به امر قيام فرمود جواب از اين را مولاي بزرگوار من روحى فداه مفصلا فرموده است و در اينجا هم به طور اجمال جوابى مى گوئيم و بدانكه سابق بر اين در مقامى كه به خيال خود مى خواست وقت ظهور را معين كند اخبارى چند نقل کرده ايم كه اين امر توقيت نخواهد شد و از جمله صدر همين حديث شريف است كه امام (ع) به آيات بسيار از كتاب خدا ثابت فرموده كه اين امر توقيت نخواهد شد و علم آن در نزد خداست و هر كه مدعى علم آن شود مشرك به خداوند گرديده است و اين فقره حديث كه در اينجا ذكر شده متصل به همان بيان است انصاف بده كه آيا ممكن است كه امام بعد از آيات بسيار كه استدلال به آنها فرموده و فرموده است كه ان من وقت لمهدينا وقتا فقد شارك الله تعالى فى علمه و ادعى انه ظهر على ستره در همان مقام خودش توقيت كند و آيا علم بى عمل غير از همين است كه در همين آنكه مى فرمايد توقيت شرك است همان ساعت خودش توقيت كند و نه اين است كه فعل او تكذيب قولش را کرده و قول او تكذيب فعلش [صفحه ۳۳۰] را کرده و به اين واسطه از عصمت سهل است كه شخص از تقواى ظاهر هم خارج مى شود انصاف بده كه اگر كسى بگويد شرب خمر حرام است و شارب الخمر از حوض كوثر نمى آشامد و مدمن الخمر مثل بت پرست مى ماند و در همان آن خودش جام شراب در دستش است

و مشغول خوردن و عربده کردن تو را به حق خداوند چنین کسی را امام سهل است که عالم یا صالح یا عابد یا متقی ظاهری می توان شمرد یا شبهه می توان کرد که این معتقد به کلام خود هست والله که هیچ عاقل چنین شبهه نمی کند و اگر چنین شبهه بتوان کرد باید تمام مسلمین را اتقیا و زهاد و عباد بلکه معصومین بشمری زیرا که نمی یابی کسی را که علانیه بگوید که زنا و لواط و شرب خمر و سایر فواحش حلال است و ترک نماز و روزه و حج و زکوه و خمس مثلا جایز است زیرا که اگر علانیه چنین سخنی گفتند البته آنها را از زمره ی مسلمین خارج می کنند و تا در زمره مسلمین هستند مخالف ضرورت آنها نمی گویند اما معدلک در عمل ایشان که ملاحظه می کنی چه بسیار که مرتکب فواحش می شوند و فرایض را ترک می کنند پس بنابراین شبهه باید همه را معصومین بشمریم زیرا که مخالفت عمل با قول به اعتقاد تو منافات با عصمت ندارد و اعظم معاصی البته شرک به خداوند است چنانکه خداوند فرموده و ان الشرك لظلم عظیم و فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء حال امام می آید اول ده آیه مثلا از کتاب خدا می خواند و ثابت می کند که هر کس مدعی توقیت از برای مهدی ما بشود مشرک به خداوند شده آن وقت خودش فوراً توقیت بکند آیا نعوذ بالله هوی و هوس بر او غالب شد که چنین کرد یا آنکه فراموش کرد که چنین گفت یا العیاذ بالله اول بر

خطا رفته بود و بعد متذکر شده منصرف گردید بلی این وضعها برای ائمه شما منافی با امامت نیست اما ائمه ما امرشان به این منوال نبود و معصوم و مطهر بودند و خداوند در شان ایشان فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ملاحظه کن این حدیث شریف را و بین آیا چنین امری در حق امام ممکن هست در بحار نقل کرده است که ابوقره به حضرت امام رضا (ع) عرض کرد که ما روایت کرده ایم که خداوند رؤیت و کلام را قسمت فرمود میان دو نفر پس قسمت موسی (ع) کلام را قرار داد و از برای محمد (ع) رؤیت را حضرت فرمود پس کیست مبلغ از جانب خدای عزوجل به سوی ثقلین جن و انس که لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و لا یحیطون به علما و لیس کمثله شیء آیا محمد (ص) نیست عرض کرد بلی فرمود پس چگونه می آید مردی به سوی خلق جمیعا پس خبر بدهد ایشان را که از نزد خدا آمده و به سوی او می خوانند به امر الله و می گوید لا تدرکه الأبصار و لا یحیطون به علما و لیس کمثله شیء بعد بگوید که من دیده ام او را به چشم خودم و [صفحه ۳۳۱] به علم خود احاط به او کرده ام و او به صورت بشر است آیا حیا نمی کنند زنادقه نتوانستند همچو تهمتی به او بزنند که بیاورد از جانب خدا چیزی را بعد خلاف آن را از وجه دیگر بیاورد تا آخر حدیث شریف حال من هم به این جماعت می گویم که زنادقه و

نصاب نتوانستند به ائمه ما این گونه نسبتها دهند و شما مضایقه نکردید اگر منظور از این کلمه توقیت بوده پس آنکه چندین آیه از قرآن خواند و ثابت کرد که محال است توقیت بشود کیست حیا نمی کنید که به ائمه معصومین ما اینگونه نسبت بدهید همین طور اگر بگوئید دلمان خواسته که این مرد را امام خود بگیریم والله بهتر است از اینگونه نعمتها هم به ائمه ما بنزید خلاصه پس بطور کلیت بدانکه همچو چیزی محال است که علمی را که امام (ع) به این تاکید شرک بشمرد آن وقت خودش فوراً مرتکب بشود و تو ملاحظه کن که نفرموده است برای دیگری شرک است و خود را خارج بکند بلکه مفضل می دانست که دیگری نمی داند و از خود آن حضرت خواست و حضرت فرمود که محال است که توقیت کنم حال که این مطلب را دانستی فقره ی حدیث شریف را به عینها روایت می کنم و ترجمه می نمایم تا ببینی که امام (ع) خلاف قول خود نفرموده و این جماعت بیجا می گویند پس در بحار است که قال المفضل یا مولای فکیف بدؤ ظهور المهدی علیه السلام و الیه التسلیم قال علیه السلام یا مفضل یظهر فی شبهه لیستین فیعلو ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه و یكثر ذلک علی افواه المحققین و المبطلین و الموافقین و المخالفین لتلزمهم الحجج بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا و دللنا علیه و نسبناه و سمیناه و کنیناه و قلنا سمی جده رسول الله (ص) و کنیه لئلا یقول الناس ما عرفنا له اسما و لا کنیه و لا نسبا والله لیتحقق الايضاح به و باسمه

و نسبه و کنيته على السننهم حتى ليستنيه بعضهم لبعض كل ذلك للزوم الحجج عليهم ثم يظهره الله كما وعد به جده (ص) في قوله عزوجل هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون قال المفضل يا مولاي فما تاويل قوله تعالى ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون قال (ع) هو قوله تعالى و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله فوالله يا مفضل ليرفع عن الملل و الأديان الأختلاف و يكون الدين كله واحدا كما قال جل ذكره ان الدين عند الله الاسلام و قال الله و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو فى الاخره من الخاسرين تا آخر حديث شريف اولاً بدان كه كلمه فى شبهه ليستين را در نسخ اين حديث باختلاف روايت کرده اند در بحار و عوالم فى شبهه ليستين روايت کرده اند و در بعضى نسخ يظهر من سنه الستين امره در ايت شده و مولاي من روحى فداه از سيد هاشم بحرينى در محجه روايت فرموده است يظهر فى سنه الستين امره حال ترجمه حديث را ملاحظه كن و خودت انصاف [صفحه ۳۳۲] بده كه مراد چيست و کدام يك از نسخ اصح است عرض كرد مفضل كه اى مولاي من پس چگونه است ابتداى ظهور مهدى عليه السلام واليه التسليم فرمود اى مفضل ظاهر مى شود در شبهه تا اينكه واضح بشود پس بلند مى شود ذكر او و ظاهر مى شود امر او و ندا کرده مى شود به اسم او و كنيه او و نسب او و بسيار مى شود اين ذكر بر افواه محقين و مبطلين و

موافقین و مخالفین تا اینکه لازم بشود ایشان را حجت به معرفت ایشان به او علاوه بر اینکه به تحقیق که ما قصه کردیم و دلالت بر او نمودیم و نسب او را معین کردیم و اسم و کنیه او را ذکر کردیم و گفتیم که هم نام جدش رسول خداست و هم کنیه او تا اینکه نگویند مردم که ما نشناختیم از برای او اسمی و نه کنیه و نه نسبی به حق خدا که هر آینه متحقق می شود ایضاً به او و به اسم و نسب و کنیه اش بر زبانهای ایشان تا اینکه نام او را بعضی برای بعضی ذکر کنند همه این به جهت لزوم حجه است بر ایشان بعد ظاهر می کند او را خداوند هم چنانکه وعده فرموده است به آن جدش را (ص) در قول خودش هوالذی ارسل تا آخر خدای تعالی است که قتال کنید با ایشان تا اینکه فتنه نباشد و دین کلش از برای خدا باشد پس والله ای مفضل هر آینه رفع می شود از ملل و ادیان اختلاف و همه ی دین یکی می شود هم چنانکه خداوند فرموده ان الدین عندالله الاسلام تا آخر و غرض این است که همه مسلمین می شوند حال تو انصاف بده که این سبک بیان دلالت بر چه دارد اگر شخص امام (ع) ظهور بفرماید لا محاله آثار امامت هم با او خواهد بود دیگر این همه تفصیل که ما اسم و نسب را بیان کردیم و حجت را بر مردم تمام کردیم طوری که همه معرفت او را حاصل بکنند منظور چیست تو ملاحظه کن که معرفت اسم و نسب امری

است که در غیبت بکار می خورد یا در ظهور فرض می کنم که شخصی آمد و گفت منم محمد بن الحسن الزکی العسکری (ع) و کنیه من هم ابوالقاسم است تو بگو بینم که آیا شنیدن این اسم و نسب کافی است و به محض همین معرفت حاصل می شود نه والله زیرا که احتمال صدق و کذب بسیار است و معصوم دیگر هم در میانه نیست که تصدیق او را کند که ما به تصدیق او معرفت حاصل کنیم ولی در صورتی که امام ثانی عشر هنوز تولد نفرموده است و معصومین دیگر اظهار اسم و نسب و کنیه او را برای خواص خود می کنند و بعد از آن هم که تولد می کند و باز غائب می شود و از شر اعداء ایمن می گردد آن وقت به واسطه ی خواص مؤمنین اسم و نسب او در میانه دوست و دشمن معروف می شود معرفت غایبانه حاصل می شود و البته بدو ظهور هر امری این است که اولاً اسم او بلند شود تا خورده خورده شخص او پیدا شود چنانکه پیغمبر (ص) به واسطه اخبار انبیا (ص) هم چنین کهنه که بودند قبل از تولدش اسم آن بزرگوار ذکر می شد تا آنکه یک وقتی تولد فرمود تا آنکه مبعوث شد [صفحه ۳۳۳] همچنین است امر صاحب الامر (ص) اسم مقدسش بواسطه اخبار آل محمد (ع) معروف شده است تا آنکه یک وقتی ظاهر بشود این است که امام (ع) بعد از آنکه فرمایشات را در باب اسم فرمود و تأکیدات را نمود آن وقت فرمود ثم یظهره الله كما وعد به جده (ص) یعنی بعد از ظهور اسم ظاهر

می کند خداوند شخص او را هم چنانکه به جدش وعده فرموده پس با این سبک بیان معلوم است که مراد از ظهور اول شخص او نیست و نیز معلوم است که همان ظهور اسم هم بطور تدریج است که اول ظهوری مقرون به شبهه دارد بعد از آن بلند می شود ذکر او و ظاهر می شود امر او و ندا کرده می شود به اسم او تو را به حق خدا این کلمات مال آن وقت است که خود او ظهور کرده باشد نه والله و از همین کلمات پیش و پس پیدا است که کلمه ی فی سنه الستین صحیح نیست بلکه فی شبهه لیستین است و بر فرض که فی سنه الستین باشد مراد از آن همان است که در چند سطر بعد امام (ع) بیان می فرماید آنجا که مفضل عرض می کند یا سیدی و لا یری وقت ولادته قال بلی والله لیری من ساعه ولادته الی ساعه وفاه ابیه سنتین و سبعة اشهر اول ولادته وقت الفجر من ليله الجمعه لثمان خلون من شعبان سنه سبع و خمسين و ماتین الی یوم الجمعه لثمان خلون من ربیع الأول من سنه ستین و ماتین و هو یوم وفاه ابیه و ترجمه اش این است که مفضل عرض کرد ای سید من و دیده نمی شود وقت ولادتش فرمود چرا والله هر آینه دیده می شود از ساعت ولادتش تا ساعت وفات پدرش دو سال و هفت ماه اول ولادتش وقت فجر است از شب جمعه هشتم شعبان سنه ی دو یست و پنجاه تا هفت روز جمعه هشتم ربیع الأول از سنه دو یست و شصت و آن روز وفات پدر او است

پس ملاحظه کن که مراد از آن سنته ستین که فرموده است همین سنه ی دویست و شصت خواهد بود که به امامت برمی خیزد زیرا که از هجرت تاکنون سیزده شصت گذشته و در زمان حضرت صادق (ع) شصت اول که گذشته شصت دویم هم اگر چه نه گذشته بود ولی چون نزدیک بود مسلم بود که امام ثانی عشر (ص) به این زودی نخواهد آمد لا محاله باید شصت سیوم منظور باشد و اگر در این شبهه کنی می گویم که پس جمیع این یازده شصتی که از آن زمان گذشته محتمل بوده از کجا و به چه دلیل تو هزار و دویست و شصت را پیدا کردی و اگر بگوئی که به مقتضای آیه ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه گفتم می گویم این تاویلی بود که به رای کردی و معنی آیه این نیست که سابق گفتی چنانکه ثابت کردیم پس به مقتضای قراین سبک بیان و تصریح به دویست و شصت در باب قیام حضرت به امامت معلوم است که اگر فی سنه الستین بوده همان سنه دویست و شصت را منظور داشته اند و مراد از بدو ظهور هم بدو ظهور اسم است نه شخص چنانکه خود این حدیث شاهد این مطلب است و علاوه بر اینها حضرت صادق (ع) فرموده است که بیرون نمی آید قائم مگر در سال طاق از سالها سنه یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه پس سنه شصت زوج است [صفحه ۳۳۴] و موافق این حدیث در سال زوج بیرون نمی آید و باز هم اگر قناعت نداری بر ما حرجی نیست و روی

سخن ما هم با کسانی است که قصد گمراهی خود را ندارند نه کسی که عمدا می خواهد امر را مشتبه کند و مولای بزرگوار من به تفصیل از این شبهه جواب فرموده و این مرد باز تعنت و اعتساف را از دست نداده است حکمه بالغه فما تغنی النذر و اما آنچه گفته است که اطوار این شخص را بهوی و جنون و سفاهت نمی توان نسبت داد تا آخر خدا می داند که سفیه آن کسی است که این شخص را عاقل بخواند چه جای اینکه پیغمبر یا امام بدانند کسی که این همه جهالت و نادانی و عجز و ضعف و غیر اینها در او مشهود است چگونه می توان او را با این دعاوی عاقل خواند مگر هر که مجلدات کتاب نوشت این امام یا پیغمبر می شود کتاب رموز حمزه و الف لیله و الله که هزار مرتبه بامزه تر و با فایده تر و درست تر نوشته شده با اینکه تمام دروغ گفته اند اما اطفال و زنان به آنها مشغول می شوند و مدقوقین از خواندن آنها فایده می بینند این مزخرفات که نه لفظش صحیح است نه اعرابش درست نه ربط به هم دارد که در حقیقت اشهد بالله برای طبع مستقیم شنیدن این کلمات مهوع است چگونه می توان آنها را به قرآن نسبت داد که همان دشمنان علانیه می گفتند در باب قرآن که چه قدر صاحب حلوت است و بالای آن مثمر است و پائین آن شاخ و برگ آورنده و این قول بشر نیست جمعی عوام عجم را گرد خود جمع کرده اید و مزخرفات این مرد را برای آنها می خوانید آنها هم معلوم است هیچ سرشان نمی شود

و به تطبیعات هی دل آنها را گرم می کنید و بیچارگان را گمراه می کنید خلاصه و بعد از این ذکر کلمات او در این کتاب می آید و انشاء الله توضیح خرافات او را می کنم و اما آنچه که خبر از قتل خود داده است همه دزدان سر گذار هم این مطلب را می دانند که سلطان و حکام ولایات نمی گذارند که اینها با این وضع جانی به سلامت بیرون ببرند شوخی است که شخص جاهل نادان عاجز مدعی این امر بزرگ بشود و این همه فتنه و آشوب در میانه مسلمین سرپا کند البته به یقین می داند که او را می کشند کیست که خود به خود بدون استحقاق خون جمعی از مسلمین را گردن بگیرد و باز امید حیوه برای خود داشته باشد و از کمال شقاوت باز هم اسباب چینی برای دیگری می کند زیرا که آدمی زاد طالب اسم است و با اینکه مرگ را به یقین می داند دوست می دارد که بعد از او هم باز اسم او بر زبانها باشد این است که به این تدبیر هی اظهار عشق و دوستی نسبت به دیگری می کند که بعد از او اسم خودش بلند شود و الا در حقیقت عشقی به او هم نداشته تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی و این کلمات مغلوط بی معنی که از او نقل کرده اگر مال او است همه از همین باب است که گفتیم و عبارت آخرش که اصلا دخلی به خبر از قتل خود ندارد گفته است که مشتاق آنم که در راه تو کشته شود خلاصه که والله این سخنان لایق سؤال و جواب نیست.

استدلال این فرقه به اینکه (علی محمد باب و حسینعلی بها) جمیع اشیاء را مظاهر و مطالع لاله الا الله می دانند

اشاره

گفته

است مذهب و تشریح این امر بدیع آنکه جمیع اشیا را مظاهر و مطالع لا [صفحه ۳۳۵] اله الا الله که جامع جمیع اسماء و صفات الله دانسته و هر شیئی را به قدر اندازه چنانچه اوتی از همه جماد است بعد نبات بعد حیوان صامت بعد انسان و بعد انسان کامل و او مظهر و مظهر اسماء و صفات است کذلک در عالم تشریح همین حکم جاری مظهر اعلاى اشرف و اکمل و اعظم و ابقای این کلمه مبارکه مظهر ظهور است و کل اشیا به درجاتها و مراتبها مرایای او و مظاهر اویند موقنین و مقبلین بدرجاتهم مظاهر الا الله اند و شجره ملعونه که مقابل آن مظهر اثبات نفی شود یعنی بر تکذیب و اعراض و انکار و اعتراض برخیزد مظهر لا اله است و نفوسی که به واسطه اعراض و احتجاب و محتجب شوند به حسب اعراض هم و اعتراضهم مظاهر لا اله خواهد بود و همواره ثمره و نتیجه هر ظهور قبلی از اثبات و نفی در ظهور بعد ظاهر می شود چه که او است محک و میزان و صراط لذا بسم الله الا-على الا-على در حقیقت اولیه و رتبه اولی مظهر و ناطق این کلمه ی مبارکه است در ظهور اولی و مقبلین درجاتهم مظاهر اویند و یوم فصل که یوم ظهور آخرت او است مطالع الا الله از مظاهر لا اله فصل می شوند یعنی نفی هر ظهوری بعد معلوم می شود و مظهر بسم الله الا- نزل الا- نزل آن شجره خبیثه مجتته است که در ظهور بعد بر اعراض و تکذیب مالم یحیط بعلمه برخیزد.

جواب

این منتهای تحقیق

حضرات است که یک چیزی سر و دست و پا شکسته از کتب علما می دزدند و نسبت به این مرد می دهند و ما اگر بخواهیم مقامات اربعه تکوین و تشریح را در این مقام بیان کنیم مناسب نیست زیرا که این جماعت عوامند و از مطالب مرتبه ی علمیه منتفع نمی شوند مثل اینکه عوام عرب را ملاحظه می کنی که زبان صحیح خود را از دست داده اند و عباراتی چند به هم می بافند که در هیچ کتاب لغتی دیده نمی شود و اگر انسان با ایشان به زبان فصیح بلیغ سخن بگوید هیچ ملتفت نمی شود که انسان چه می گوید لابد باید با آنها به همان زبان کج کور سخن گفت تا منتفع بشوند چونکه با طفلان سر و کارت فتاد همزبان کودکان باید گشاد و هیهات که ما بتوانیم به این گنگی سخن بگوئیم چنانکه انشاء الله خواهی دید پس می گوئیم اولاً که چون سابق بر این در مقامی تصریح کرد که از ذات غیب الغیوب سخنی نیست و او را با خلق ارتباط و نسبتی نباشد و سخنها همه در اسماء و صفات است چنانکه در همین جا باز تصریح به اسماء و صفات می کند و این سخن اگر به قواعدی که از آل محمد علیهم السلام رسیده است باشد منافات با توحید ندارد چنانکه فرمودند نحن والله الاسماء الحسنی التي امر الله ان تدعوه بها و فرمودند من عرف مواقع الصفه بلغ قرا والمعرفه لهذا ما هم بظاهر کلام او گرفته و متعرض نمی شویم ولی می گوئیم که تو به خیال خود تکوین و تشریح را جدا کردی و هر یک را آیت و مثل از برای دیگری

قرار دادی حال در اختلاف درجات جماد و نبات و حیوان و انسان ملاحظه کن که آیا این از جهت صرف صورت عرضی دنیائی است یا جهت دیگر دارد که مثلا اگر جمادی در عالم یافت شد که به عینه نبات باشد [صفحه ۳۳۶] در صورت ظاهر مثل بعضی سنگهای شجری که انواع اقسام دیده می شود یا بعضی سنگها که بعینه به صورت کدو یا بادام یا زنجبیل و امثال آن دیده می شود آیا این احجار حقیقه نبات می شوند یا جمادند و در صورت عرضی بالعرض شباهتی به نبات پیدا کرده اند و نبات واقعی نیستند و همچنین در میانه نباتات که بعضی به صورت حیوان می شوند مثلا بعینه مار می شود یا مثل کله میمون می شود و امثال اینها یا حقیقه این حیوان است یا در صورت عرضی بالعرض شباهتی پیدا کرده و هم چنین در حیوانات که بعضی در صورت شبیه به انسان می شوند مثل میمون و خرس و امثال آنها آیا اینها حقیقت انسانند یا در صورت عرضی شبیه شده اند و واقعیت ندارد شبهه نیست که هیچ عاقل اینها را به صرف شباهت صورت ظاهر از حیز خود بالا نمی برد و اعتنائی به این صورت نیست و هر چند سنگ شجری بعینه مثل درخت شده است اما چون جذب و دفع و هضم و امساک و زیاده و نقصان و سایر قوی و صفات نباتی از برای آن نیست آن را نبات نمی خوانند و همچنین نبات بر فرض که به صورت حیوان شود اما تا قوای حیوانی از دیدن و شنیدن و چشیدن و بوئیدن و غیر اینها برای او حاصل نشود حیوان

واقعی نیست گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مارکو زهر بهر دشمن کو مهره بهر دوست پس اگر دارای صفات خاصه حیوانی است حیوان است و الا از حیز نباتی پا بالا نگذارد و همچنین میمون و دب اگر صفات خاصه انسانی را دارايند انسان هستند و اگر نیستند هر چند که شیهه انسان بشوند در صورت ظاهر تا بحدی که اطباء قدیم چون از تشریح انسان معذور بودند میمون را تشریح می کردند که پی به صورت ظاهر انسان بیرند معذک کله میمون انسان نیست و حیوان است زیرا که قوای خاصه انسانی از ذکر و فکر و علم و حلم و سایر قوی از برای آن نیست و صرف صورت ظاهری است پس به صرف صورت عرضی نمی توان عرصه و حیز هر چیزی را معین کرد و باید ملاحظه قوی و خاصیات را که خاصه شخصی است و صفت ذاتیه او است آنها را جست و پی به حقیقت برد و در تشریح هم امر به همین منوال است بدون شبهه چنانکه خود تو بعضی را مظاهر لا-اله می گیری و بعضی را مظاهر الا الله اگر چه تو به محض هوس خود اینکار را کرده ولی از عقلا و دانایان سؤال می کنم که آیا خود بخود بدون جهت و سبب می توان اسم بر هر کسی گذارد یا باید ملاحظه مناسبت و فعلیت هر کسی را نمود اگر ملاحظه مناسبت شرط نیست مثل اینکه در عالم اعراض بر عکس نهند نام زنگی کافور که به قول عربها لاتسع الخرق علی الواقع تو به رای خود به مقتضای میل اسمی بگذار دیگری هم به

مقتضای میلش اسم دیگر می گذارد ولی نتیجه این مطلب به اصطلاح وقت گرو گذاردن ظاهر خواهد شد که قطعه سنگی را که الماس اسم گذاری بجای صد دینار گرو بر نمی دارند و اگر خود تو احیانا الماسی دست آوردی و اسم آن را سنگ گذاری در ازای صد دینار نخواهی داد پس سخنها همه در صفات [صفحه ۳۳۷] خاصه و ذاتیات هر چیزی است و اعتنائی به اسمهای بی مناسبت نیست حال که تا اینجا آمدی بگو بدانم اسماء و صفات الهی را چه فرض کرده نه این است که اینها همانهاست که در عالم تکوین از اعلی تا اسفل بروز و ظهور دارد و تمام عالم قائم به اسمها و صفتهای پروردگار است بلکه به جهت همین خلقت شده است که حکایت اسمها و صفات او را بکند بلکه خلاصه سخن همه اسم و صفت او است چنانکه حکما گفته اند که لیس الا الله و صفاته و اسمائه و در حدیث شریف همین مطلب را به این لفظ بیان فرموده اند که لیس الا الله و فعله و نوره زیرا که همه ی اسمها و صفات خداوند انوار اویند که دلالت بر او می کنند پس در تشریح آن کسی که مدعی این است که مظهر اسماء و صفات الهی است باید فعلیت عرش و کرسی و نجوم و افلاک و کواکب و عناصر و غیب و شهاده کل اینها در او بالفعل باشد تا اینکه گفته شود که او به تنهایی مظهر کل اسماء و صفات است و الا به حرف مفت و یاوه گوئی امر نمی گذرد و عرض کردم که وقت گرو گذاردن نتیجه

ظاهر می شود اگر کسی مظهر اسمها و صفتهای الهی است باید مثل عرش محل امر پروردگار باشد و مثل کرسی و افلاک محل تقدیر جمیع امور که حقیقه ليله القدر بر او صادق باشد و آثار و خواص فلکی از او بروز کند و هم چنین عناصر در او بالفعل باشد و خواص آنها را ظاهر کند بلکه حکایت اسمی را کند که از همه اینها بالاتر است زیرا که او مولود جامع است و اینها مفردات و خداوند وجود او را غایت همه ی مفردات قرار داده چنانکه فرمود لولاك لما خلقت الافلاك و در کتاب مجید خود فرمود خلق لكم ما فى الأرض جميعا و البته مولود جامع طبیعه خامسه فوق مفردات چهارگانه دارد و یقینا طبیعه خامسه برتری دارد بر مفردات و اثر او در همه نافذ خواهد بود چنانکه ملاحظه می کنی که حیوان که صورت جامعه قوی و عناصر خود است چگونه هر یک آنها را بکار خود وا می دارد و از کار باز می دارد پس آن کسی که مولود جامع است البته احکام او به حول الله و قوته در جمیع ملک ساری و جاری خواهد بود و ستارگان به امر او به زمین می آیند چنانکه در تعیین خلافت و وصایت حضرت امیر (ع) آمد و این است که خداوند فرمود والنجم اذا هوى ما صل صاحبکم و ما غوی و ما ينطق عن الهوى ان هو الا-وحى يوحى و آفتاب به امر او بر می گردد و تنطق می کند چنانکه مکرر برگشت و جواب سلام علی بن ابی طالب (ع) را داد و ماه به یک اشاره او منشق خواهد شد

چنانکه پیغمبر (ص) کرد و خداوند فرمود اقتربت الساعه و انشق القمر و عناصر تمام مطیع امر او خواهند بود چنانکه حضرت امیر (ع) پای خود را به زمین می زد و زلزله می شد و می زد و از هم منشق می شد و کوهها را می خواندند و اجابت می نمودند و چوب خود را به فرات می زد و فرو می نشست تا جائی که ماهیان نمودار می شدند خلاصه سخن که چندین هزار معجز از ایشان دیده شده و تو اگر منکری بر ما الحمدلله به دلیل نقل و عقل ثابت شده که کسی که مظهر اسماء و صفات الهی است [صفحه ۳۳۸] البته باید صاحب این افعال باشد زیرا که در ملک که همه این افعال بروز می کند به اسماء الله و صفاته است اگر این شخص هم مظهر آنها است باید آثار آنها مترتب بر او باشد آتشی که نسوزاند و آبی که تر نکند و آسمانی که اثری از او بروز نکند اینها صورت کشی است و نقاشان بسی از این قبیل نقشا می کنند و ثمری که نزد عاقل معتد به باشد بر آنها مترتب نیست باز هنوز نقاشی که یک صورت عرضی نشان می دهد و حسن منظری دارد که در محل نظر شما آن هم نیست ای بی انصاف پنجاه هزار حدیث را ترک می کنی که همه مطابق با کتاب خدا و دلیل عقل و آفاق و انفس است و به کلی منکر معجزات و خوارق عادات و علوم و حکمتها می شوی و یک جاهل نادان احمق که هیچ نمی داند مگر این که کلمات مزخرفه به هم بافته این را اختیار می کنی و به همین

قانع می شوی جزای تو بالاتر از این نیست که همین شخص در دنیا و آخرت دست گیر تو باشد که چنان لغزیده است که خود را نمی تواند نگاه دارد تا در درک اسفل قرار گیرد و تو هم که متمسک به او شده البته تو را با خود خواهد برد و خداوند فرموده است که من بهتر شریکی هستم برای هر کس که او را شریک من بگیرند تمام عمل را وا می گذارم به آن شخص که اجر عمل کننده را بدهد و البته خسر دنیا و الاخره خواهد بود باری پس مکرر در این بیان که کردیم نظر کن و عبرت بگیر و خود را مفت مبارز دنیائی که ندیدید آخرت را هم که منکرید برای چه خود را مقید کرده اید و اما اشارات و کنایاتی که در کلامش گذاشته به یک شعر مولوی در جواب قناعت می کنیم نه فشانند نور سگ عوعو کند هر کسی بر خلق و خوی خود تند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و اما آنچه گفته که ثمره و نتیجه هر ظهور قبلی از اثبات و نفی در ظهور بعد ظاهر شد تا آخر مزخرفات که یوم ظهور بعد را یوم فصل و یوم ظهور آخرت خوانده و مقبلین و معرضین جزای عمل خود را در ظهور بعد می بینند مذهب غریبی است والله چندین هزار سال گذشت و همه اش دنیا را خانه عمل خواندند و عالم برزخ و آخرت را دار جزا و به هیچ وجه من الوجوه نیک و بد و نعمت و عذاب دنیائی را محل نظر نگرفتند بلکه مؤمنین از اول روزگار تاکنون همیشه

مبتلای به صدمات و عذابها و بلاها از جانب خداوند بودند و همه را هی وعده دادند که غم مخورید و از ایمان خود دست برندارید که دنیا فانی است و خواهید مرد و هر کسی پاداش عمل خود را خواهد دید و مؤمنین منعم به نعمتهای بی منتهی خواهند شد و کفار به عذابهای بی منتهی معذب خواهند بود و نعمت مؤمنین از هیچ جهت شایبه عذاب در آن نیست و عذاب کفار از هیچ جهت شایبه نعمت در آن نیست و تو همه این حرفها را به سخنان مزخرف بی معنی تفسیر می کنی و در ظهور پیغمبر (ص) همه مؤمنین را که به انواع بلاها مبتلا بودند آنها را رجعت اموات مؤمنین قبل می دانی و جمیع کفار و نصاب را که به انواع نعمتهای دنیویه منعم بودند رجعت اموات سابقینشان می دانی حکایت غریبی است [صفحه ۳۳۹] اصحاب سیدالشهداء را می کشند و حضرت به هر یکی تسلیه می دهد و می فرماید صبرا نبی الکرام مثل قنطره است که از آن می گذرید و به نعمت ابدی و معانقه ی حور حسان منعم می شوید اول که خود را در همان زمان ظهور آخرت پیشینان می دانی و به این قاعده منعم شد که زیاده از سیصد و بیست زخم بر جسد مطهرش وارد آمد و تشنگی میانه ی چشم او و آسمان مثل دود حایل بود و همه در ظاهر نعمتش بود پس چرا دوستانش از معصومین و غیر ایشان هزار و دویست و شصت سال است که اشکشان خشک نشده و فرزندش صاحب الامر (ع) عرض می کند در زیارتش که لئن اخرتنی الدهور و عاقنی عن نصرک المقذور

فلاندينك صباحا و مساء اولاد بكينك بدل الدموع دما پس همه اين گريه و زاريها براي اين است كه چرا سيدالشهداء (ع) منعم شده پس اينها العياذ بالله از باب حسد است نه از باب محبت والله كه هوش از سر انسان مي رود از كلمات مزخرفه اين جماعت و همچنين بزعم تو العياذ بالله و استغفر الله ميرزا حسينعلي ظهور حسيني است چون سيدالشهداء (ع) در ظهور پيغمبر در حقيقت نصرت اسلام را فرمود و دين را آشكار كرد در اين ظهور خداوند رحمن رحيم كريم منعم فياض به او جزاي خير داد كه چندين سال او را در عكا حبس نمودند كه نتوانست پا بيرون بگذارد تا مرد و دوستان او را در اطراف عالم چون در آن ظهور همه جان داده بودند و نصرت کرده بودند در اين ظهور جزاي خير دادند و وعده هاي سيدالشهداء همه اش همين شد كه باز آنها را بکشند و نگذارند آب خوش از گلوي ايشان پائين برود و اسم خود را نتوانستند ببرند و استغفر الله چون روي سخن با عوام است چاره از همين قسم بيان ندارم شخصي را حاكم غضب کرده بود مي خواست او را چوب زند و ديگري شفيع او شد و رفت مجلس حكومت و برگشت و گفت شفاعت كردم فرمودند گوش او را هم ببرند و بعد از چوب زدن از شهر هم بيرون كنند حالا العياذ بالله اصحاب سيدالشهدا به اين نصرتي كه كردند سيدالشهداء را در نزد خداوند شفيع كردند كه در آخرت آنها را منعم به نعمتها كنند و آن حضرت شفاعت فرموده ولي فايده شفاعتش اين شده است كه

در آخرت که امروز است بعضی را بکشند و بعضی را چوب بزنند و حبس کنند و فحش بدهند و همشانه سگ ببندند و در کوچه و بازار بگردانند در حقیقت عجب شفاعتی فرموده و چه خوب آخرتی از برای آنها ساخته همه عیش شما به این است که مزخرفات اولی و دومی را خوب حفظ کنید ثمر اینها برای شما چه شده است والله که از خدا باید شرم کرد و از اولیاء خدا باید حیا نمود و وعده و وعیدهای ایشان را به این سستی نگرفت از آن طرف ملاحظه کن کسانی که معرض از شما هستند بین چه نعمتها و عزتها و دولتها و علمها و کمالات برای آنها میسر شده در کتب مولای من نگاه کن و بین که از الف و باء گرفته تا علومی که از آنها در میانه مردم بالاتر نیست در هر یک صاحب تصنیف [صفحه ۳۴۰] و تالیف است در حقیقت همه را تجدید کرده است و بر وفق فرمایش آل محمد (ع) جاری شده است و از علوم و معارف از اخبار آل محمد (ع) چیزی چند استخراج فرموده که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و به حسب ظاهر دنیا هم الحمدلله با عزت و احترام و نعم دنیویه عیش نمود حالا به اعتقاد شما العیاذ بالله او معذب بوده و شما که چهار کلمه سر و دوست و پا شکسته از کتب خود ما دزدیده اید و هر کلمه را هزار تصحیف و تغییر داده اید و به کلی از قواعد اسلامی خارج نموده اید حال شما به همین چهار کلمه اهل جنان شدید

و دیگران اهل یزان هیهات هیهات چه قدر از عقل محرومید این دنیا که می بینید خانه عمل است و آخرت دار جزاست و عرصه بقا است و خلود و مرگ را در میان بهشت و جهنم به صورت کبشی املح ذبح می کنند و هر که در نعمت است ابدالدهر منعم است خالدین فیها و هر که در عذاب است ابدالدهر معذب است و خالدین فیه و در عرصه ی برزخ نیز جزائی موقت تا زمان انقضای آن هست و طول آن بسیار است و از خداوند به استشفاع به آل محمد (ع) می طلبیم که در آن عرصه ما را در زمره ی دوستان ایشان شمرد و اهل جنت قرار دهد.

استدلال به احکام باب و عدد نوزده که این از معجزات علی محمد باب است

اشاره

گفته است و نقطه ی اولی که من عندالله به اسم قائمیت قیام فرمود و من عندالله کتاب و آیات آورد و اظهار حجت و بینه نمود جمیع ما نزل علیه و ظهر من عنده را لقوله تعالی الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه الیابن به بیان نامید و بیان فارسی را هم مخصوص بیان فرمود که کتاب احکام و جوهر ما نزل علیه و آخر ما نزل منه است و بیان را مرتب فرمود به نوزده باب که مطابق با حرف بسم الله الرحمن الرحیم و عدد احرف لا اله الا الله حقا حقا و عدد وجود و اسم الله الواحد است و هر باب را هم به نوزده باب که ضرب ۱۹ در ۱۹۳۶۱ می شود که عدد ایام سنه و عدد کل شیء است تدوین را با تکوین مطابق فرموده و جمیع احکام را از احرف کتاب ظهور و احکام و اوامر و نواهی

را به نوزده که عدد واحد است اتم فرمودند چنانکه هیجده نفر مؤمنین اول را که محل اشراق ظهور واقع مثل جناب ملا محمد علی بارفروشی و جناب ملا- حسین بشرویه و جناب آقا سید یحیی و امثالهم را که از مشاهیر علما و فضلا و متقین و مقدسین بودند حروف حی ۱۸ نامیدند و وجود مبارک خود را که محلی در این وجودات حی است چون افزوده شود واحد می شود و این واحد را واحد بیانی فرمودند و در ظل هر واحد یک وحد مرات از نفوس زکیه که مؤمنین اول بعد از واحد اول بودند نیز مرایا فرمودند که مجلی و مرایای حاکیه از او کل شی اند تکوینا و تدوینا و نظام احکام را به همین ترتیب نازل فرمودند مثلا صلوه ۱۹ رکعت صوم ۱۹ یوم ماه ۱۹ یوم سنه ۱۹ شهر و این نظام و تطبیق بدع است و حقیقت خواری عادات و از انکار بشر خارج است و سر اینکه جمیع احکام و اواب و نواهی را به نوزده نازل و ختم فرموده اند آنکه ظهور بعد از نوزده سنه تجاوز [صفحه ۳۴۱] نمی نماید و سلطنت آن بزرگوار نوزده سنه است چنانکه می فرماید بعدد کاف نمی رسد و این است خطبه بیان فارسی تا ناظرین و متبصرین که کلام کل متکلم را دلیل علی عقله و علمه و فهمه می دانند به انصاف ملاحظه فرمایند که چگونه عجز کل را ثابت فرموده.

جواب

این مرد را نقطه ی اولی می خوانند از باب ادعای مزخرفی است که خود او کرد که من در مقام آن نقطه ام و محمد بن عبدالله در مقام الف پس خود

را اشرف از خاتم (ص) دانسته و در حقیقت این خرافات دیگر حاجت به جواب ندارد زیرا که ما به ادله و براهین اثبات کفر و شرک او را کرده ایم و به این وصف با ادنای مسلمین برابری نمی کند چه جای مؤمن چه جای معصومین (ص) چه جای اینکه اشرف از خاتم النبیین علیه و آله صلوات الله و صلوات المصلین باشد و هم چنین من عندالله به اسم قائمیت قیام فرمود و من عندالله کتاب و آیات آورد کل اینها من عند الشیطان است و قائم آل محمد (ع) وصی پیغمبر است و بنا نیست که کتاب جدیدی به او وحی بشود و آنچه فرموده اند از کتاب جدید مراد همان قرآن است که بر پیغمبر (ص) نازل شده که تمام و کامل آن در خزینه آل محمد (ص) هست و همان را خواهند آورد و نیز احکام جدیدی که پیغمبر (ص) در باب قتل به او مرحمت می کند مسمی به کتاب جدید شده است که بر عرب شدید است زیرا که قتل می کند آنها را و اما این مزخرفات نه من عندالله است و نه همچو وعده بما شده و سابق بر این مطالب شده است و اما آنکه اسم کتابش را بیان گذارده است و مأخوذ از قول خدای تعالی است در سوره رحمن اسمهای بی مناسبت در عالم اعراض بسیار است بر عکس نهند نام زنگی کافور و چه نقلی است جائی که خلافت و سلطنت آل محمد (ع) را غصب کنند و اسم امیرالمؤمنین بر سر خود بگذارند این گونه اسماء را به طریق اولی می توان غصب کرد و دلیل غصبیت

و ملکیت بروز آثار است اگر آثار بیان از آن ظاهر است بیان است و اگر آثار بیان ظاهر نیست کلمات صادره از شیطان است در برهان نقل کرده است از ابی الحسن الرضا (ع) که فرمود انسان علی بن ایطالب است که خداوند تعلیم او فرموده بیان هر چیزی را از آنچه مردم به آن محتاجند و از حضرت صادق (ع) نقل کرده است که فرمود بیان اسم اعظم است که به آن هر چیزی را دانسته عرض می کنم صفات اسم اعظم را شنیده یک حرف از آن را به اصف بن برخیا (ع) دادند و تخت بلقیس را از شهر سبا مسافت یکماه راه به طرفه العین نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و در قرآن خداوند بیان اسم اعظم را فرموده و این است که در شان او می فرماید و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الأرض او کلم به الموتی و الا ان با همه نقص و قصوری که در خود خلق هست آثار از قرآن مشاهده می کنند که عقلها حیران است اگر این خرافات شما واقعا بیان است آثار و اسم الله اعظم و علم کل شیء را نشان بدهید مگر بحرف مفت جمیع امور دنیا می گذرد بسم الله اگر حقیقت خود را می خواهید ظاهر کنید شما به مزخرفات مسمی به بیان متمسک شوید ما هم به قرآن متمسک می شویم [صفحه ۳۴۲] بینیم آثار اسم اعظم از قرآن بروز می کند یا از خرافات شما اینکه بسیار کار سهلی است و مسأله زود معلوم می شود و ما خود برای خود مدعی امری نیستیم اما به همان اندازه معرفت که به

خداوند و ائمه خود (ص) حاصل کرده ایم می دانیم که محال است باطل از جهت حجت و برهان بر حق غالب شود خلاصه که آن هی الا- اسماء سمیتوها انتم و اباوکم ما انزل الله بها من سلطان و آنکه خداوند نازل فرموده درباره امام (ع) است نه میرزا علی محمد پسر میرزا رضای شیرازی و اما اینکه بیان را مرتب کرده به نوزده باب که مطابق با حرف بسم الله الرحمن الرحیم و عدد احرف لا- اله الا- الله حقا حقا و عدد وجود و اسم الله الواحد است پس بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف حساب می شود در صورتی که الف ساکنه الله را که ماقبل آخر است حساب نکنند زیرا که در کتاب ظاهر نمی شود و کلمه طیبه لا- اله الا الله را هم بر حسب رسم که حروف غیر مکتوبه را حساب نکنند دوازده حرف می شود و حقا حقا هم اگر دو الف که علامت نصب است حساب کنی و قاف را به حسب کتابت یکی بگیری شش می شود پس تمام حروف هیجده حرف می شود و اگر دو الف نصب را چون خارج از حروف کلمه است حساب نکنی و هر قافی را چون مشدد است اگر چه مکتوب نیست دو حساب کنی و لام الا را هم به واسطه تشدید با اینکه مکتوب نیست دو حساب کنی نوزده حرف می شود اما وقتی که نباشد غیر مکتوب هم حساب بشود الف ساکنه اله والله هم باید حساب شود زیرا که ملفوظ هستند پس بنابراین بیست و یک حرف می شود و اگر بنا باشد به واسطه مکتوب نبودن حساب نشود دو قاف

و لام الا هم مکتوب نیستند و نیز بسم الله الرحمن الرحيم هم اگر غیر کتابت باید حساب بشود الف ساکنه الله و رحمن هم باید حساب بشوند پس باز نیست و یک حرف می شود پس معلوم است که حساب ها همه بر حسب میل است و هوی و ملاحظه قاعده در آن نیست و اما عدد وجود و واحد بلی نوزده است ولی کلام ما در اصل این بیان خواهد آمد انشاء الله و اما آنکه هر باب را نوزده باب دیگر کرده و نوزده در نوزده سیصد و شصت و یک می شود که عدد ایام سنه است و عدد کل شیء است اینجا هم نیز محل سوال است که عدد سنه که گفته آیا اختراع جدید است یا تبعیت قواعد سابقه است اگر اختراع جدید است که این همه تعظیم و خارق عادت شمردن لازم ندارد من هم می گویم حسابها را از روی کلمه مبارکه احد می کنم که سیزده است و سیزده ماه قرار می دهم سالم هم صد و شصت و نه روز است و عیب ندارد که با هیچ قاعده معموله از سابق درست نیست زیرا که اختراع جدید است و هوس کرده ام که اینطور قرار دهم بعضی تطبیقات هم می کنم نه فلک و چهار عنصر هم سیزده است معصومین هم رجال ایشان سیزده نفر هستند کلمه لا-اله الا-الله هم لام الا مشدد است دوتا می گیریم می شود سیزده حرف محمد رسول الله هم سیزده حرف است به ملاحظه تشدید میم دویم محمد با الف ساکنه الله علی ولی الله هم با دو یاء مشدد و الف ساکنه الله سیزده است الرحمن

الرحيم هم آيه حملات [صفحه ۳۴۳] و با الف ساکنه رحمن سیزده حرف است و هکذا از این قبیل تطبیقات هم می کنم دلیلی که تو بر بطلان اختراع من و حقیقت اختراع خود داری چیست و اگر مقصود اختراع جدیدی است که موافقت با رسوم سابق هم داشته باشد سال سیصد و شصت و یک روز با کدام قاعده موافقت دارد آیا این سال قمری است یا غیر آن اگر قمری است که ما بین هر دو اجتماع نیرین بیست و نه روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و سال موافق این حساب سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می شود و کسر را روی هم می برند و در هر سی سال یازده روز در سال دویم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هیجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم در هر یکی از این سنوات یک روز اضافه می کنند به قواعدی که در کتب تقاویم ثبت است و اگر سال شمسی است موافق آنچه از رصد طموخارس و ابرخس که از متقدمیند نقل کرده اند سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است و بارصاد دیگر جزئی از این کمتر چنانکه به رصد بطلمیوس چهار دقیقه و چهل پنج ثانیه از ربع کمتر است و به رصد ایلخانی که منسوب به محقق طوسی است یازده دقیقه و به رصد محیی الدین مغربی دوازده دقیقه و به رصد بتانی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه و بارصاد اهل

خطانه دقیقه و به رصد الغ به یک کورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه خلاصه که با رصد طموخارس که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است تفاوت جزئی دارند که به ربع ساعت نمی رسد و تواریخ مشهوره که هست از رومی و یزدجردی و جلالی همه به همین اندازه است الا اینکه جلالی یازده دقیقه تقریباً کمتر است و به حسب زیج فرنگی چون موجود نیست به دقت معلوم نیست که چه قدر می شود ولی به حسب آنچه در تقاویم می نویسند سال فرانسه سیصد و شصت و شش روز است پس سال شما موافق با این حسابها هیچ یک که نیست یک سخنی برای خود گفت و در نظر امثال تو جاهل جلوه کرده است و مثل شماها را مثل اطفال می بینیم که بزرگی که می خواهد آنها را بازی دهد یک صنعت جزئی که در نظر بچه گان تازه گی دارد می کند و آنها را به همین مشعوف و مشغول می کند و در نظر بزرگتران هیچ کار تازه نکرده بلکه یقیناً کار بی حکمت بی معنی هم کرده است که اطفال را خوش آید و باز آنکه گفته است که جمیع احکام را به نوزده ختم کرده حتی آنکه هیچده نفر از کسانی که اول در اضلال خلق با او همدست شدند و همین ترتیبات و بازیها را بشور و کمک آنها کرد که امثال ملا- حسین بشروئی و ملا محمدعلی بارفروشی و سید یحیی باشند از الواط و طلاب دنیا طلب اینها را حروف می نامیده و خودش که اضافه می شود باز نوزده می شود و همچنین در طبقه ی دویم و هم چنین

نماز نوزده رکعت و دوزه نوزده روز و هم چنین بعضی احکام که ذکر نکرده مثلا- حد مهر نوزده مثقال نقره است یا طلا و مثقال نوزده نخود است و امثال این مزخرفات اگرچه بعضی احکام منسوب به ایشان [صفحه ۳۴۴] دیده ام که ربطی با نوزده ندارد و ما بنا بر قول همین شخص که در اینجا گفته سخن می گوئیم اولاً ملاحظه کن در آنچه از شرایع انبیا (ص) شنیده بین در هیچ یک آنها این وضع و این ترتیب دیده شده که جمیع امور بر یک عدد جاری بشود یا آنکه در هر مقامی طوری است خاص خود همچو وضعی از شرایع سایر انبیاء (ص) که نشنیده ایم شرع خاتم (ص) هم که بالبداهه این قسم نیست و خود او فرموده است که ما کنت بدعا من الرسل و سایر انبیاء هم یقیناً به همین سبک خاتم (ص) احکام داشته اند نهایت مختصرتر و در بعضی جزئیات اختلاف داشته است مثل اینکه خود خاتم (ص) هم بعض احکام را نسخ می فرمود و حکم دیگر می آورد اما ابداً به این وضع که عددی را اختیار کند و همه چیز را بر همان عدد جاری بکند در احکام ایشان ندیده ایم و این جماعت از باب جهل و حماقت این اختراع و بدعت را گذارده اند که در حقیقت همین دلیل واضحی است بر بطلان ایشان و این دلیلی است شرعی و از عقل مطابق با نقل می گویم که شبهه نیست که قوایل اعمال بالبداهه مختلف است و همه اقتضای یک قدر و یک عدد نمی کنند مثل اینکه در ادویه ملاحظه می کنی که شربت همه آنها یکی نیست و

از هر یک به مقداری مخصوص می توان استعمال کرد چنانکه پنجاه مثقال گندم مثلا می توان خورد اما پنجاه مثقال افیون نمی توان خورد ولی اندازه یک ماش یا نیم نخود یا جزئی بیشتر می توان استعمال کرد پس اگر طبیعی گفت که از هر یک پنجاه مثقال باید خورد دلیل بر سفاقت طیب است و اگر این قول را به محض تو هم باید گفت که مثلا آن قدری که از گندم خورده می شود به پنجاه قسمت قسمت می شود آنقدری هم که از تریاک خورده می شود بر حسب خود به پنجاه قسمت موهومی قسمت می شود اینکه سخنی که عاقل بگوید نیست زیرا که قسمت به کمتر از این و بیشتر از این و انواع اقسام می توان کرد ملتفت باش که چه عرض می کنم و خرافات تحقیقات حضرات را بفهم پس عدد نوزده را در جمیع اعمال جاری کردن اگر حقیقی است لا- محاله با اختلاف اعمال صحیح نیست و اگر موهومی است که سخن موهوم بسی می توان گفت پس شارع مقدس (ص) حاجت مکلفین را به نماز سنجیده است و موافق حدیث شریف مقدار وسع ضعفا را هم سنجیده است و احکام را عام در ضعیف و قوی قرار داده است از باب رفع حرج و امکان ضبط و غیر آنها پس هفده رکعت نماز بر ایشان فرض فرموده و باز نوافلی چند رابته و غیر رابته قرار داده است به جهت جبر کسر و نقصان فرایض و در روزه مثلا- حاجت ایشان را سنجیده و آن را سی روز یافته است و باز روزهای مستحب قرار داده به جهت جبر کسر و نقصان زکوه را در

حبوب ده یک و ده نیم قرار داده و در نقود چهل و یک و در انعام به ترتیب دیگر حقوق آل محمد (ص) را ده دو قرار داده است حج را مثلاً برای مستطیع یکبار فرض فرموده و هکذا در هر حکمی از احکام عددی مناسب آن اختیار فرموده است زیرا که اعمال مختلفه بدون شبهه مقتضی اعداد مختلفه است و آن حضرت به احاطه علم پروردگار که واقف بر هر امری بوده است هر چیزی را بر حسب مصلحت به وضعی [صفحه ۳۴۵] و اندازه ی قوار داده و آن کسی که یک عدد را دست می گیرد و همه چیز را بر همان جاری می کند البته از عین جهالت و نادانی او است که خبری از خارج ندارد و عمیانا تحکمی می کند اگر چشم بصیرت داشته باشی می بینی که آن کسی که مثلاً از جغرافی با سر رشته است مسافت بین هر دو شهر را به مقدار مخصوص معین می کند اما آنکه جاهل است تحکماً همه را یک اندازه می شمرد و هر عاقل که این سخن را از او بشنود قطع می کند که سفیه و نادان است خلاصه و از این گذشته که شارعین (ص) در عرصه ی شرع ظاهر متعرض امور کونیه عالم نشدند که مثلاً- تغییری در سال و ماه و مثقال و میزان بدهند زیرا که منظور نظر ایشان در مقام شرع مطلب دیگر بوده است و مقصود اصلاح نفوس بوده و اینکه خداوند فرموده است ان عده الشهور عندالله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله مقصود تغییر وضعی نیست بلکه تقریر وضع است و منع از تغییر وضع فرموده آنجا

که می فرماید انما النسیء زیاده فی الکفر خلاصه همه آنچه می گویند خرافات است و بعد از همه ی این سخنان عله اختیار نوزده چیست اگر محض مطابقه این چند اسم و چند کلمه طیبه است که در غیر این عدد هم بسی یافت می شود چنانکه از باب مثل در عدد سیزدهم دانستی و هر عددی که انسان اختیار کند از این قبیل تطبیقات ممکن است برای آن نمودن اینکه علت رجحان نمی شود و تو در کلام ائمه اطهار (ص) یا در کلمات علما یک جائی دیده که عددی را گرفته اند از جهالت همچو گمان کرده که صرف مطابقه عدد باعث رجحان شده و چنین نیست آنها اول حقیقت مساله را دست آورده و بیان می فرمایند و بعد اعدادی هم که در کلمات مناسبه مطابق با آن هست ذکر می کنند از باب تایید مطلب و تشحید ذهن نه اینکه حقایق مطالب را از این راهها بتوان بیرون آورد و اگر این ممکن باشد پس هر که حساب جمل را دانست مثلا باید علامه دهر بشود هیئات هیئات که از این راهها بتوان حقیقت مطلب را دست آورد و تو صریح آیه شریفه را ملاحظه کن که می فرماید ان عدده الشهور عندالله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض منها اربعه حرم ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم تا آخر و باطن این آیه شریفه اگرچه در آل محمد علیهم السلام است و این است که این همه تاکید فرموده و آن را دین قیم شمرده است ولی ظاهر آن هم در جای خود مراد است و این است که در تفسیر ظاهر آن

فرمود حضرت صادق (ع) که عده شهور در نزد خداوند دوازده بوده است آن روز که آسمان و زمین را خلقت فرموده پس غره شهور شهر خداست عز ذکره که آن شهر رمضان است تا آخر حدیث شریف و پیغمبر (ع) در وقتی که مرض او سنگین شده بود فرمود که ایها الناس سال دوازده ماه است که چهار تایی از آنها حرام است بعد بدست خود اشاره فرمود که رجب مفرد است و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم سه تا متوالی هستند تا آخر حدیث شریف پس شهوری که می فرماید در نزد خداوند روزی که آسمان و زمین را خلقت فرموده دوازده بوده اند [صفحه ۳۴۶] معلوم است که از عرصه ی حقیقت گرفته تا عالم اعراض همه به همین منوال بوده است پس سبب چه بوده است که این حکم باید منقلب بشود و سال نوزده ماه بشود اگر چه حکمتی علاوه بر این تطبیقات که اختصاص به این عدد ندارد در مقام هست اظهار کنید و الا به محض این ادله پذیرفته نیست زیرا که دلیل آن است که به غیر مدلول علیه خود دلالت نکند و از این قبیل تطبیقات در اعداد دیگر هم جاری است و تو ملاحظه کن که اینکه اصل و منشأ از برای همه ی احکام او است بنا بر قول این شخص امر به این سستی است پس آنچه متفرع بر این است البته سست تر از این خواهد شد زیرا که هیچ فرعی به اصل خود نمی رسد و اما آنچه گفته که سر اینکه جمیع احکام و اوامر و نواهی را به نوزده نازل و ختم فرموده اند آنکه ظهور

بعد از نوزده سنه تجاوز نمی نماید و سلطنت آن بزرگوار نوزده سنه است چنانکه می فرماید بعدد کاف نمی رسد سابقا دانستی که اخباری که در این باب داریم از طرق شیعه هفت و نوزده و بیست و چهل و هفتاد که همان هفت بقدر هفتاد سال از سنوات ما باشد و همچنین سیصد و نه همه ی این روایات را داریم و در همچو موردی اگر از عهده جمع اخبار بدون تاویلات واهیه بر نیامدیم تکلیف این است که تخصیص ندهیم و بت بر یکی نکنیم حال علت اینکه تو نوزده را اختیار کردی چیست و خود او هم که گفته بعدد کاف نمی رسد از باب این است که با وضعی که پیش گرفته بود باور نمی کرده که بگذارند پیش از این زندگانی بکند خلاصه که جمیع کلماتشان بدون دلیل است و همه محض تحکّمات و بر فرض که اخبار متفقا دلالت بر نوزده کرد یا علت رجحانی از خارج پیدا شد به چه دلیل باید همه احکام به این عدد جاری بشود بناء علی ذلک احکام خاتم (ص) هم می بایست همه بر بیست و سه باشد زیرا که مدت دعوت ایشان این مقدار بوده است و ابدان ندیده ایم در احکام ملاحظه از این مقدار بشود و اینها استحسناتی است که جهال را خوش آید ولی حکیم نظری به این مطالب ندارد و در هر مقامی ملاحظه ی موضوع مساله و اقتضائات آن را می کند و احکام بر طبق اینها جاری می کند.

استدلال به خطبه بیان بر (موعود بودن علی محمد باب)

اشاره

خطبه ی بیان فارسی را ذکر کرده که در حقیقت حیف قلم و کاغذ است که در نوشتن این کلمات صرف شود اما چون به نظر

حضرات خیلی عظم دارد ذکر می کنیم تا اهل معرفت ملاحظه کنند و بر خرافات آنها واقف شوند گفته است بسم الله الامنع
الاقدس تسبیح و تقدیس بساط مجد قدس سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال به وجود کینونت ذات خود بوده و هست و لم
یزل و لا یزال بعلو ذات خود متعالی از ادراک کلشی ء بوده و هست خلق نفرموده آیت عرفان خود را در هیچ شی ء الا بعجز
کل شی ء از عرفان او و تجلی نفرموده بشی ء الا بنفس او اذلم یزل متعالی بوده از اقتران بشی ء و خلق فرموده کل شی ء را
بشانی که کل به کینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به اینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه قرینی و مثالی
[صفحه ۳۴۷] بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست به سلطان ربوبیت خود شناخته است او را هیچ
شی به حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شی به حق شناختن زیرا که آنچه اطلاق می شود بر او ذکر شیئیت خلق
فرموده او را بملیک مشیت خود و تجلی فرموده به او به نفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیت معرفت خود را در کنه
کلشی تا آنکه یقین کنند به اینکه او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است محیی و ممیت
و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمی کند الا بر

علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا به اولیت خود و نیست از برای او
اخری الا به اخیریت خود و کل شیء بما قدر او یقدر فقد شیء بشیئته و بحق بانیته و به او بدء فرموده خداوند خلق کل شیء و به
او عود می فرماید خلق کل شیء را و او است که از برای او کل اسمای حسنی بوده و هست و مقدس بوده ذات او از هر اسم و
وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزّه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و
لا- یعرف به و او است آخر و لا- یوصف به و او است ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یدرک به و او است اول مؤمن به
من ینظره الله و او است اول مؤمن به من ظهر و او است شیء واحد که خلق کل شیء بخلق او می شود و رزق کل شیء به رزق
او داده می شود و موت کل شیء بموت او ظاهر می شود و حیات کل شیء به حیات او و بعث کل شیء به بعث اولم تر عین
الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلك اسم الالوهیه و طلعه الربوبیه المستقره فی ظل وجهه الالوهیه و المستدلّه علی سلطان
الوحدانیه ولو علمت ان یدوقن کل شیء حبه ما ذکرک ذکرنا و اذانها لما لم تسجد لها خلقت کینونتها بما هی فیها و علیها و الا

كل لما يذوقن من حبه نور في نور من نور الى نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء و يرفعن الله لنوره من يريد انه هو المبدأ والمعيد و اوست که خداوند واحد احد از برای ظهور او به ظهور نفس او هیجده نفس قبل از کل شی از نفس او خلق فرموده و آیت معرفت ایشان را در کینونت کل شی مستقر فرموده تا آنکه کل بکنه کینونت خود شهاده دهند بر اینکه او است واحد اول وحی لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الا- بعرفان نفس خود و توحید کنه کینونت ذات خود از ما سوا خلق عنده قد خلق بامرہ الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلك رب العالمین.

جواب

اشهد بالله که نه خودش فهمید که چه مزخرف به هم بافت و نه شما می فهمید و عجب این است که می گوید بعد از این که از صدر اسلام تا حال همچو توحیدی نشده و جوهر کتب اسما نیست و با این کمال ادعای معرفت کتاب خدا و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم را هم دارند و این مزخرفات را جوهر آنها می دانند و حق دارند زیرا که نمی فهمند این همه آیات در کتاب خدا و خطب و فرمایشات از پیغمبر (ص) [صفحه ۳۴۸] و ائمه هدی را که اگر اولین و آخرین جمع بشوند و بخواهند اکمل از آن بیانات بیانی بکنند نخواهند کرد و هر چه هم که امام (ع) از اسرار توحید بیان فرماید از همین کتاب و سنت شاهد آن را خواهد آورد حتی همان کلمه که می فرماید

که تمام اصحاب آن حضرت مگر یازده نفر نقیب و حضرت عیسی (ع) باقی همه فرار می کنند و بعد بر می گردند در ظاهر همین کتاب مجید قرار داده شده است و قد خفی لشدہ ظهوره و استتر لعظم نوره حالا این چهار کلمه نامربوط که به هم بافته است جوهر آن بیانات شده است هیهات هیهات والله که منتهای دوری را از مطلب و اعلی درجه کوری را از مقصود دارید و نمی فهمید و ناچار باید اجمالاً اشاره به بعضی مزخرفات که گفته بکنم که کلماتم محض ادعا نباشد و اگر جسارت نبود بعضی از آیات و بعضی خطب را در این مقام می نوشتم که بدانی سخنان اینها یاوه است ولی در برابر اینها سوء ادب است باری اما آنچه گفته که لم یزل و لا یزال به وجود کینونت ذات خود بوده و هست اولاً وجود و کینونت هر دو یک معنی دارند یعنی بودن و تکرار آیند و لفظ در این مقام بی معنی است و اگر به معنی ثبوتهم معنی کنی یعنی هست باز حاجت به تکرار نیست ثانی اینکه گفته به وجود کینونت ذات خود بوده و هست و هم چنین بعلو ذات خود متعالی از ادراک کل شی بوده و هست این کلمات با توحید آل محمد (ع) موافق نیست زیرا که سخن تو در ذات است و به حضرت امام رضا (ع) عرض کردند در حدیثی که جماعتی می گویند که خدای عزوجل همیشه عالم به علم است و قادر به قدرت وحی به حیوه و قدیم بقدم و سمیع به سمع و بصیر به بصر فرمود امام (ع) که

هر که بگوید این قول را و دین به آن بورزد پس به تحقیق که گرفته است با خدا خدایان دیگر و نیست از ولایت ما بر چیزی بعد فرمود امام (ع) لم یزل الله عزوجل عالما قادرا حیا قدیما سمیعا بصیرا لذاته تعالی عما یقول المشرکون والمشبهون علوا کبیرا و باز گفته است و خلق فرموده کل شی را به شانی که کل به کینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به اینکه نیست از برای او عدلی تا آخر این تخصیصی که داده است که در یوم قیامت همچو اقراری کنند با مذهب عامه اوفق است تا مذهب آل محمد (ع) چنانکه در حدیث شریف در باب رویه که عامه قائلند که خداوند در قیامت دیده می شود حضرت امام رضا (ع) رد فرمود بر ایشان که خالی نیست این معرفت از اینکه ایمان باشد یا ایمان نباشد پس اگر این معرفت از جهت رؤیت ایمان است پس معرفتی که در دنیا از جهت اکتساب حاصل می شود ایمان نیست به جهت اینکه آن ضد این است پس در دنیا احدی مؤمن نیست به جهت اینکه ایشان ندیده اند خدای عزوجل را و اگر نباشد این معرفتی که از جهت رؤیت است ایمان خالی نیست این معرفتی که از جهت اکتساب است اینکه زایل بشود یا زایل نشود در آخرت تا آخر حدیث شریف و تتمه بیان آخر را به جهت وضوح نفرموده است و مراد این است که اگر ایمان از جهت اکتساب زایل می شود پس لغو خواهد بود و اگر زایل نشود پس معلوم است که در آخرت هم ایمان به اکتساب

است نه به رویت و غرض از استشهاد [صفحه ۳۴۹] به حدیث این است که امر معرفت اختصاص به آخرت ندارد و اقرار به توحید را در دنیا از خلق خواسته اند این است فطرت الهی که خلق را بر آن خلقت فرموده که حضرت باقر (ع) فرمود خلق کرد ایشان را بر توحید نزد میثاق بر معرفت خودش که او پرورنده ایشان است تا اینکه فرمود اگر این نبود نمی دانستند کیست پرورنده ایشان و پیغمبر (ص) فرمود که هر مولودی تولد می کند بر فطرت یعنی بر معرفت اینکه خدای عزوجل خالق او است و این است قول خداوند و لئن سئلتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله عرض می کنم و اخبار بسیار به این مضامین وارد شده پس تخصیص شما به اقرار در یوم قیامت از جهت چیست آیا در دنیا از ایشان نخواستند یا طوری خلق کرده که در دنیا ممکن نیست معرفت حاصل کنند و اقرار کنند پس ایشان را جبر کرده که در دنیا تکلیف فرموده که اقرار به توحید یابند و اگر منظور این است که در قیامت مؤمن و کافر همه اقرار می کنند به توحید به مقتضای فطرت ایمان وضع استدلال حضرت امام رضا (ع) عرض می کنم که آیا انکار منکر که در دنیا داشت در آن مقام از او سلب می شود پس سبب خلود او در نار چیست یا سلب نمی شود پس انکار با اقرار چگونه جمع می شود و حال اینکه ضدنند و نیز در دنیا این فطرت اگر در ایشان نیست پس تکلیف به توحید یعنی چه و حال اینکه فرمود لا یکلف الله نفسا الا ما

اتاها و الا- وسعها و حق مطلب این است که همه بحبول بر این فطرتند در دنیا و آخرت ولی کافر با وجود معرفت انکار می کنند در دنیا چنانکه فرمود و جحد و ابها و استیقتتها انفسهم و در آخرت هم که می آید همین یقین و جحد هر دو با اوهد پس به یقین حجت بر او تمام می شود و به جحد مخلد در آتش می شود پس در دنیا هم البته این یقین در دل ایشان هست و گاه هم اظهار می کنند چنانکه فرمود و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله و هم چنین چند آیه دیگر که به این معنی است و اگر مقصود او هم از یوم قیامت همین مزخرفی است که شما می گوئید که هر ظهوری را قیمة سابقین می دانید پس دنیا را به ما نشان بدهید و اگر بگوئی که این امری نسبی است می گویم موافق آنچه ائمه ما سلم الله علیهم فرموده اند دنیا و آخرت با هم جمع نمی شوند اگر و او عمل است و دنیا است دار جزا نمی شود و اگر دار جزاست و آخرت است عمل و تکلیف معنی ندارد و آن عمل محل فنا و تغییر است و دار جزا محل بقا و تقریر چگونه با هم جمع می شوند این سخنان مزخرف را کمتر بیافید که مثرثمری نیست و اما آنچه گفته بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متفرد بوده و هست به سلطان ربوبیت خود لفظ بل در این موقع استدراک از چیست و گویا خودش هم ندانسته لفظ ملیک هم در این موقع غلط است و اما سلطان بالنسبه

عیب ندارد زیرا که در این مقام البته معنی مصدری مراد است و سلطان معنی مصدری دارد اما ملیک معنی مصدری ندارد و به معنی مالک است و ملک به فتح میم و کسر لام و خطاست که گفته شود خداوند متفرد بود به مالک [صفحه ۳۵۰] الوهیت خود زیرا که مالک ذاتی است که ملکه از برای او ثابت بشود و غیری با خداوند نیست که صاحب ملکه باشد درست تدبر کن و بین که خرافات است که توحید می خوانند یا نه و سخن تو در این موقع در تنزیه ذات بود اگر باز هم منظورت همان است این سبک بیان خطاست چنانکه از فرمایش حضرت امام رضا (ع) در حدیث اول دانستی و اما آنچه گفته که خلق فرموده آیه ی معرفت خود را در کله کل شیء تا آنکه یقین کنند به اینکه او است اول و آخر تا آخر ظاهر عبارت همچو معلوم است که یقین کنند کل شیء که صاحب این یقین کل شیء است و این خطاست و هر چیزی از توحید خداوند بقدری که در خود او و برای خود او ظاهر است درک می کند نه بیشتر حتی آنکه در حدیث شریف فرمودند که مورچه وصف می کند خدای خود را که ان الله زبانتین و بطور کلیت فرموده اند که تجلی لها بها و بها امتنع منها پس چگونه ممکن است که همه به یک منوال توحید کنند و اگر چنین است پس همه ی خلق صاحب یک درجه و یک مقام هستند و اگر بگوئی که صاحب این یقین غیر از کل شیء است مثل اینکه خداوند فرموده سزیههم

آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق که عارفین به حق غیر از آفاق هستند گویم در عبارت این مرد که ذکر
غیری نیست و اگر بخواهی که هر خطائی که می گوید تقدیری بگیری و به تقدیرات آن را درست کنی که پس کلمات
زناده و بت پرستان را هم به تقدیرات می توان تصحیح کرد و نیز اول است به اولیت خود آخر است به آخریت خود خطا
است بلکه خدا اول است بذاته و آخر است بذاته نه به صفتی زائد بر ذات خود و اولیت و آخریت او را هم معنی خلقی نیست
و اما آنچه گفته و کل شی بما قدر او یقدر تا آخر اگر معنی صحیح برای این ضمائر بخواهیم بکنیم باید مرجع همه را مشیت
الله که چند سطر پیش ذکرش شد قرار بدهیم ولی اینکه می گوید او است اول مؤمن به من یظهره الله و او است اول مؤمن به
من ظاهر کلام صحیحی نیست زیرا که خود این اظهار فعلی است که به مشیت می شود و مشیت سابق بر او است و اگر چه تو
گفتی از برای او کل اسماء حسنی بوده و یکی از آنها مؤمن هست که در کتاب مجید المؤمن المہیمن فرموده است ولی معنی
آن ایمن کننده است نه ایمان آورنده و ایمان و تصدیق در مقام عبودیت است نه در این مقام که تو او را صاحب اسماء حسنی
بلکه آیت توحید می خوانی کلماتی چند شنیده و هیچ نفهمیده است که موقع هر کلامی کجا هست و مزخرفات می گوید و
این جماعت جهال می پسندند اگر نه این

بود که مقصود تنبه خلق بود والله که قابل نیست که انسان نظر کند چه جای اینکه اوقات خود را صرف رد و بحث نماید و اگر مقصود از ضمائر آیت معرفت است که در کنه کلشی قرار داده سابق گفتیم که همچو معلوم است که آیتی که در فرد فرد است صاحب این صفات است و باز اینجا هم که این صفات را ذکر کرده و این خطاست و اگر مقصود رایت کلیه است که در [صفحه ۳۵۱] مجموع گذارده شده اولاً که در عبارت ذکری از آن نیست و ثانی اینکه آن هم باز راجع به مشیت الله می شود و هر چه هست آیت الله است و آیت ربوبیت و مافقد فی الربوبیه وجد فی العبودیه و ما فقد فی العبودیه اصیب فی الربوبیه و ایمان و تصدیق و تسلیم همه صفت بنده است و در مقام ربوبیت جاری نمی شود و حال اینکه این آیت با این همه تنزیه و تقدیس خود او به الفاظ رکیکه تو من یظهره الله است و خود ایمان به خود آوردن معنی ندارد و اما آنچه گفته و او است شی واحد که خلق کل شی به خلق او می شود و رزق کل شی به رزق او داده می شود و موت کل شی بموت او ظاهر می شود و حیات کل شی به حیوه او و بعث کل شی ببعث اولم ترعین الوجود به مثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الالوهیه و طلعه الربوبیه المستقره فی ظل وجهه الالوهیه والمستدله علی سلطان الوجدانیه مراد از این کلمات مزخرفه اگر این است که خلق

و رزق و موت و حیوه کل شی بر دست او یعنی مشیه الله یا آیه الله جاری می شود که این سبک بیان غلط است زیرا که موت و حیوه لازم هستند و بنابراین معنی مراد اماته و احیاء است و اگر مراد این است که یعنی او که خلق کرده شد سایر همه خودشان خلق می شوند و محتاج به خلق جدیدی نیستند و هم چنین به رزق او رزق داده می شوند و محتاج به رزق جدیدی نیستند و به موت او همه می میرند و به حیوه او زنده می شوند و بیعت او مبعوث می شوند که این دیگر خطائی است بزرگتر اولاً- که از برای خداوند در خلقت منیر و نور هر یک جعلی خاص است و این است که در حدیث شریف فرمودند خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه پس بین که به خلق مشیت مخلوق نشدند تا آنکه بعد به سبب مشیت آنها را خلق فرمود و همچنین است امر در رزق و موت و حیوه و کلیه این حیوه و موت و خلق و رزقی که در مخلوقات به مشیت جاری می شود هیچ یک در خود او جاری نیست ابتدا لا یجری علیه ما هو اجراه و لا یعود فیه ما هو ابداه و وقتی که او باشد محل اسماء حسنی و وجه پروردگار چگونه موت در او جاری می شود و حال اینکه فرمود کل شی فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام و فرمود کل شی هالك الا وجهه و اگر بنا شد مشیت الله و آیه الله بمیرد دیگر ابتدا خلق موجود نخواهند شد زیرا که اقتضای ایجاد

او در ذات خداوند نیست و مشیت و آیت او هم که به قول تو مرده است و از این گذشته که اسم آن چیزی است که خبر از مسمی بدهد و دلالت به سوی او بنماید پس اگر اسم خداوند موت بر او جاری بشود دلالت کند بر موت خداوند و این خطائی است بین و مقالی است شنیع چه قدر جاهلند این جماعت در حدیث شریف می فرمایند که علت موت طبایع مختلفه است و از عرصه طبایع مختلفه که پا بالا گذاردی موت را به صورت کبشی املح ذبح می کنند حالا این جماعت موت را درایه توحید پروردگار جاری [صفحه ۳۵۲] می کنند و صاحب دلایل العرفان می گوید که این خرافات جوهر توحید است و جوهر کتب آسمانی و اگر شنیده که خداوند به پیغمبر خود (ص) فرموده است که انک میت و انهم میتون این فرمایش خطاب به مقام بشری است که فرمود انا بشر مثلکم و الا در مقام بالا در قدسی خطاب به ایشان فرموده است که کل شی فان الا جاهی و انتم جاهی لا تبیدون و لا تهلكون و لا یبید و لا یهلك من تولاکم و خود ایشان فرمودند ان میتنا اذا مات لم یمت و ان قتیلنا اذا قتل لم یقتل خلاصه و اما عبارات عربی او که دیگر تماشائی است و خدا می داند که اگر از کسی هزار خارق عادت ببینی و آن وقت این قسم عبارت بگوید و بگوید اینها هم معجز من است همین دلیل است که آن هزار خارق عادت هم تمام شعبده بوده و هیچ یک واقعیت نداشته و لازم نیست

که عیوب صرفی و نحوی آن را بشمریم و در حقیقت کلامی که بکلی بی معنی است عیوب عربیت آن را هم نمی توان گفت اگر کلام معنی مربوطی داشته باشد می توان گفت که صحیحش به حسب عربیت چیست و الا فلا همین قدر ترجمه عبارتش را می گویم تا فارسی فهمان قدر آن را بدانند می گوید و اگر می دانستم اینکه بچشد البته البته هر چیزی دوستی او را ذکر نمی کردم ذکر خودمان را و وقتی که بدرستی که آنها چونکه سجده نکردند از برای آن که شاید مراد و جهت الوهیت باشد خلق کرده شد کینونت آنها به آنچه این کینونت در آن است و بر آن است و الا- همه هر آینه نمی چشند از حب او یا همه چونکه می چشند البته البته از حب او که نور است در نور از نور به سوی نور بر نور هدایت می کند خدا از برای نور خودش هر کس را که بخواهد و بلند می کند البته البته خدا از برای نور خودش هر کس را که اراده کند بدرستی که خدا ابتدا کننده و بر گرداننده است این بود ترجمه کلامش و این دو سه کلمه آخر چونکه بعضی را از قرآن دزدیده و مخلوط کرده بالنسبه معنی دارد و اما کلمات اولش که نامربوط صرف است و حاجت به رد و بحث ندارد بعد هم تحقیقاتی در باب حروف حی کرده است که ملاحظه بشروئی و امثال او باشند که در حقیقت حروف موتند که ظاهرا جمع کثیری را کشتند و حقیقت جماعتی را از صرافت دین و ایمان انداختند که موت حقیقی است.

استدلال به مقدمه بیان و اینکه اینها را خداوند بر علی محمد فرو فرستاده

اشاره

باز از

بعضی دیباچه مزخرف بیان را نوشته و گفته است و بعد مخفی نباشد بر ناظرین این کلمات که خداوند خلق قرآن را نمود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود کل شی را به دعا کان کل شی قد خلق زیرا که هر شی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که او است ما یقطع الیه کل شی و ما ینتهی الیه کل شی و بعد که ظاهر شد بظهور آیات قدرت خود شبهه نیست که کل شی به کمال ما می‌کن ان یوصل بلقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل مشیت اولیه و او خلق فرمود به او کل شی را و چونکه خلق کل شی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اولم یزل و لا یزال بوده از [صفحه ۳۵۳] لم یکن شان کان الله الها و لم یکن خلق یعیده و ان الله لم یزل فی علو قدسه و ما دونه فی دنو حده و اول خلق کل شی در این آن که یوم جمعه است بما یدکره الله شده و حضرت رب العزت این خلق بدع را به امر خود خلق فرمود الی ان یعیده و ان الله یدأ الخلق ثم یعیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید الی ان یقول جل بیانه و مرتب فرمودیم بیان را بعدد کل شی تا کل شی در کل شی بذکر کل شی متکمل شده به کمال کل شی از برای ظهور قیامت اخری تا جزا دهد کل شی جزای کل شی ان کان من نفیا بعد

بشود دلیل بر تغییر خداوند عالم است و این است که فرمودند لا کیف لفعله کما لا کیف له و اگر کیف از برای او نیست سایر اعراضهم از برای او نخواهد بود زیرا که هیچ عرضی در خداوند راه بر نیست و آیه او البته باید بری از اعراض باشد تا دلالت بر او بکند و تغییر لازمه ی اعراض است پس حالی بعد از حالی از برای او نیست و همیشه در حال اول است و آنی از برای او نیست پس چگونه تصور می شود که دو مرتبه مشیت اولیه خلقت بشود ولی این جماعت اینقدر کوتاه بین هستند که کلماتی هم که از علما می شنوند جمیعش را در همین دنیا و به وضع همین دنیا خیال می کنند و این است که قیامت را هم در همین دنیا فرض کرده اند و شعور نمی کنند که این کلمات غیر از همان سخن و هریتین که می گویند می میریم و زنده می شویم و می میریم نیست و هم چنین سخن تناسخها است که می گویند ارواح از این ابدان بیرون می رود و بابدان دیگر تعلق می گیرد نهایت اگر روح مؤمن است به بدن طیبی و اگر روح کافر است به بدن خبیثی تعلق می گیرد سخن این جماعت [صفحه ۳۵۴] هم خلاصه اش همین است اگر چه اینجا درست تفصیل نداده است و شاید اینکه می گوید و چونکه خلق کل شی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اولم یزل و لا یزال بوده مقصودش همین باشد که یعنی همان خلق سابق است که مجدد خلق شده و از این جهت لم یزل است پس معنی اینکه قیامت عرصه بقا

است این شد به مذهب حضرات که همین خلق هی مجدد خلق می شوند و این همه تفصیل که از عرصه قیامت و بهشت و دوزخ فرموده اند همه همینها است که در دنیا می بینم و نمی دانیم منکرین معاد را که کافر و زندق خواندند منکر وضع دنیا بودند یا منکر معاد به آن ترتیب که انبیا فرموده اند منکر وضع دنیا که احدی نبوده است شما هم که غیر از همین اثبات امری نمی کنید پس گفتگوها همه سراسم است بلکه با بعضی آن هم نیست زیرا که اهل تناسخ هم بعینه مثل شما می گویند و آل محمد (ع) آنها را تکفیر و لعن فرمودند خلاصه و تفصیل این مطالب بعد از این باید بیاید و اما آنکه گفته که مرتب فرمودیم بیان را به عدد کل شی یعنی بعدد سیصد و شصت و یک که حروف کل شی است و اما آنکه می گوید تا جزا دهد کل شی را جزا کل شی ان کان من نفیا بعد له و ان کان من اثباتا بفضلہ عبارت غریبی است که من جاره نصب می دهد و مقصودش از نفی انکار او است و از اثبات تصدیق او و اول می گوید جزا دهد کل شی را جزاء کل شی و معنیش این می شود که به هر چیزی جزای همه چیز را بدهد که اثبات جبر است بر خداوند بعد می گوید اگر از نفی است به عدل و اگر از اثبات است بفضل پس معلوم می شود که کسی که از نفی است که یعنی کافر است خداوند جزای کل شی را به او از باب عدل می دهد و کسی که از اثبات

است یعنی مؤمن است خداوند جزای کل شی را به او از باب فضل می دهد پس به این قاعده کافر استحقاقش برای جزای کل شی بیشتر است از مؤمن درست انصاف بدهید و در کلامش نظر بکنید و ببینید که خرافات هست یا نیست بعد می گوید اذ علم او بکل شی تا آخر انصاف بدهید که علم خداوند که محیط به هر چیزی است لازمه اش این است که جزای همه چیز را به همه چیز بدهد خلاصه که باقی کلماتش هم همین قسم خرافات است و حاجت به شرح ندارد ملاحظه کن و بین.

استناد به اینکه منظور از قیامت ظهور من یظهره الله حسینعلی بهاء و جواب از آن

بعد از آنکه مزخرفات او را ذکر کرده صاحب دلایل می گوید مقصود از قیامت ظهور من یظهره الله است و شرح هیجده نفس حروف حی و واحد بیانی از قبل عرض شد حال انصاف دهید افتخار کل به توحید است از صدر اسلام تا حالا به این تقدیس و تنزیه و علو و ارتفاع احدی توحید کرده جوهر کتب آسمانی و خلاصه و ثمره کتب حکما و عرفا و شیخ اجل و سید امجد ابجل اعلی الله مقامهم در این خطبه جمع است و زیاده این است سر حدیثی که می فرماید در زمان حضرت موسی افتخار به سحر بود و در عصر حضرت عیسی (ع) به طب و در ایام اشراق نیر بطحا به فصاحت و بلاغت به او عصا و به حضرت عیسی احياء اموات و به حضرت [صفحه ۳۵۵] رسول روح ما سواه فداه قرآن و این زمان افتخار کل به توحید و بیان تجرید است و به این علو و ارتفاع توحید کرده که حقیقت کل

عاجزند از آوردن به مثل آن و حال آنکه در پنج ساعت هزار بیت بر لسان و قلم مبارکش جاری و البته علما و عرفا و حکما با فکر نمی توانند اتیان کنند و کتب کل موجود است بعد باز شرحی از اینکه معجز غیر از کتاب نیست و این مرد برخواست و با عزم راسخ ادعا کرد و کتاب آورد و تمجیداتی از او و اینکه نص بر میرزا حسین علی کرده و چه قدر محبت به او داشته و باز آخر اظهار عدم یقین خود را کرده است و معذک با آنکه خداوند فرموده و لا تقف ما لیس لک به علم از عقب او رفته و منتهای سعی را در اغواء خلق دارد و این مطالب همه جواب داده شده است و حاجت به تکرار نیست اما این تعظیم و تکریمی که از شیخ جلیل و سید نبیل می کند خداوند لعنت کند این جماعت را که به مضمون این شعر می خواهند عمل کنند که چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند والله که هیچ دینی در دل ایشان نیست با مجوس می نشینند و مجوسی می شوند با نصرانی و یهودی مذهب آنها را دارند اسم اسلام را می برند که مسلمین را رو به خود کنند نسبت به شیخ و سید اعلی الله مقامهما هم تعظیم می کنند محض اینکه اصحاب ما را رو به خود کنند ولی نسبت به مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و مولای دیگرم روحی فداه الحمد لله دیگر به نفاق هم اظهار دوستی نمی کنند و دلیل اینکه نسبت به

شیخ و سید هم دروغ می گویند این است که مولای من در رساله که به امر شاه شهید طاب ثراه در رد باب نوشته اند مرقوم فرموده که خود میرزا علی محمد در معرفت اسم قدوس در مرتبه اول سوره نازل کرده و در آن سوره این مزخرفات را میسراید که من الیوم الذی قری علیکم کتاب ربکم کتاب البیان حرمننا علیکم یا حروف کلمه البیان و مظاهر النقطه السائره فی هویات الظهور الی تفسیر الزیاره و شرح الخطبه و کلمات الاحمد بيمينه والکاظم بيميناه كما حرمننا علی الذین من قبلکم النظر الی عورات امهاتکم و ان هذا من فضلنا علیکم و علی الناس لعلهم یحذرون قل لو انتم تنظرون الی حرف مما حرمننا علیکم علی قدر لمحہ البصر او ما هو اقرب لیحجبنکم الله عن مشاهده من یظهره و هو یوم قیامتکم فاتقوا الله یا اهل البیان لعلکم تفلحون قل انظروا الی الذین تراسوا بعد هما فی الناس کیف انکروا امر الفرقان و کتبوا الی شطر الارض من غربها و شرقها ان الذکر لمجنون و ما جزاء الذین انکروا هذا الامر الا لیحجبهن عن نورنا هذا و فی یوم القیامه و اولئک عن امرنا لمن الغافلین بعد مزخرفاتی دیگر می گوید تا آنکه می گوید قل ان الاحمد والکاظم و الفقهاء لن یقدرون ان یفهموا و یتحملوا سر التوحید بافعالهم و کینوناتهم اذ هم اهل التحدید [صفحه ۳۵۶] و ما هم عندالله بعالمین تا آنکه باز می گوید یا اهل الذکر والبیان قد حرم علیکم الیوم بمثل ما حرمننا النظر الی اساطیر الاحمد والکاظم و الفقهاء القعود والجلوس مع الذین اتبعوهم فی الحکم لئلا یضلوکم فتکونوا اذا

لمن الكافرين و اعلموا يا اهل الفرقان والبيان انكم اليوم اعداء الدين اقتدوا بالأحمد والكاظم و هم لكم عدو و ليس لكم على الأرض منهم و لا- لهم منكم اشد عداوه و لقد القى بينكم و بينهم البغاء والشحناء و هو الله ربكم الرحمن قد كان بكل شى محيطا ربما يعامل مع عباده عليما حكيفا فمن يخطر على قلبه سبع سبع عشر عشر راس خردل من حب هؤلاء فليذيقنهم يوم القيامة من يظهره الله بنار اليم اين است فقرات مزخرفه سوره كه گفته و اين جماعت كتمان مى كنند محض اينكه قلوب ضعفا را به خود مایل كنند و والله كه اعتقاد اين جماعت درباره خاتم و ائمه ما هم به همين منوال است و ابدا معتقد به ايشان نيستند ولى از ناچارى اظهار نمى كنند و الا كسى كه معتقد بصدق ايشان است اين همه اخبار و آثار ايشان را چگونه انكار مى كند خلاصه و اما آنچه گفته كه اين زمان افتخار كل به توحيد است اگر چه شبهه نيست كه حقيقت فخر به توحيد است ولى مؤمن موحد همين كه توحيدش كامل شد خوديى او زایل مى شود و فخر نمى كند اما ملاحظه بايد نمود كه اينگونه مطالب به حسب واقع نفس الامر است يا به حسب اشتهاى ميانه خلق شبهه نيست كه به حسب اشتهاى ميانه خلق است و الا كمال خوب به حسب واقع هميشه خوب بوده و هست اين زمان هم شما تفحص كنيد در ميانه الاف الوف طلاب و بينيد كه از صد نفر بلكه هزار نفر يك نفر را مى بينيد كه در صدد تكميل توحيد باشد يا غير از آنكه بعضى

از ایشان چهار کلمه توحید از کتب کلامیه ملاحظه کنند و بعد بروند و اوقات خود را تمام صرف اصول و فقه نمایند دیگر چیزی در میانه ایشان هست و این ابناء الملوک را در غیر علم اصول فقه می گویند نه والله که غیر از این چیزی نیست و اینکه یک جماعتی سعیشان در تکمیل توحید باشد دخل به امر عامه ندارد و از اینها گذشته که هر قدر در این زمان تعمق در توحید داشته باشند خداوند از پیش در قرآن مجید سوره توحید و آیات سوره حدید و آیات دیگر را نازل فرموده که تا ابدالدهر هر چه تعمق کنند بکنه آنها بر نمی خورند و خداوند به اکمل وجهی رفع حاجت آنها را فرموده و در چندین آیه تصریح فرموده است که اگر جن و انس جمع بشوند و بخواهند مثل این را بیاورند نمی توانند بیاورند حالا شما توقع دارید ما دست از قرآن برداریم و مزخرفات شما را که چنانکه بنص اخبار آل محمد (ع) دانستی همه اش کفر و شرک است بگیریم و ما توحیدی کاملتر از توحید محمد بن عبدالله (ص) در عالم نمی دانیم شما هم اگر بالفرض تابع او هستید و همانکه او فرموده می گوئید که معجزی برای شما نیست زیرا که او سبقت گرفته [صفحه ۳۵۷] است به بیان آن و اگر از آنچه او فرموده تعدی می کنید ما آن را کفر و شرک و زندقه می دانیم.

در اینکه ظهور و رجعت در اصل یکی است و آن علی محمد باب است

اشاره

گفته است و چون این طلوعین اعظمین و نیرین اقدمین فی الحقیقه یکی است لذا در اخبار و آیات ظهور قائم و رجعت مشابه است و تمیز و تفصیلش محتاج

به شرح و بسط بسیار است که خارج از مقصود و عارض است لذا در یک مقام بیان می شود شبهه نیست که سعادت و سیادت و بزرگواری انسان در فهم غوامض مسائل الهیه و تحقیق اصول ادیان و ما یثبت به الایمان است و تقلید و تقیید و تحدید همواره مردود بوده و هست و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه اباءنا اولو کان اباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهدون الحمد لله آباء این مستظلمین در ظل شریعت غرا کانوا من الذین یعقلون و یهدون و لکن در تقلید و گفتن این قول مثل امم سلف خواهیم بود که گوش و قلب و فواد او را از عرفان و مشاهده و اصغا منع می نمائیم و به اقوال و بیانات نفوسی که خود می گوئیم و معتقدیم که معصوم نیستند و محیط و مهیمن نبوده و به وحی و الهام مؤید نه بلکه در مسائل فروعیه خود را اهل یقین ندانسته تمسک نموده ایم و خود را از جمیع فیوضات محروم کرده ایم و اذا فعلوا فاحشه قالوا انا وجدنا علیها آباءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء اتقولون علی الله مالا تعلمون چنانچه بسیار شنیده شده که علمای اعلام و فقهیم الله علی ما یحب و یرضی من دون تفکر و تدبر و من غیر تامل و تبصر تهمت به این حزب را فتوی می دهند غافل از اینکه این افترا علت اقبال می شود و شاهد کذب خود ایشان می گردد و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا اولو

كان آباؤهم لا- يعلمون شيئا ولا- يهتدون و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا ما هذا الا رجل يريد ان يصدكم عما كان يعبد آباؤكم و قالوا ما هذا الا افك مفترى و قال الذين كفروا للحق لما جاءهم ان هذا الا سحر مبين و شبهه ليست كه قبل از ظهور خاتم انبياء روح ما سواه فداه ملت نصارى حق بوده اند و آباءشان در ضلالت نبودند و علاوه آيا تصور مى شود نفوسى كه اين قول را مى گفتند خود و آباءشان را در ضلالت و گمراهى گمان كنند لا والله خود آيات شاهد است كه حق مى دانستند و گمان باطل ابدى نمى نمودند بل قالوا انا وحدنا آباءنا على امه و انا على آثارهم هم مهتدون و كذلك ما ارسلنا من قبلك الايه اين است كه هيچ امرى بدون محك و ميزان و تجربه و امتحان و افتتان قبول نشده و نمى شود و هو الذى خلق السموات والارض فى سته ايام و كان عرشه على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملا و آياتى ديگر داله بر امتحان ذكر کرده و گفته عرض شد كلمات قرآن موضوع است از براى معانى كلييه و شامل كل من فى [صفحه ۳۵۸] السموات والارضين و خلق الاولين والاخرين است علاوه انصاف دهيد نفوسى كه به ايمان و عرفان و حضور و طواف و بل هجرت و نصرت و شدت با آن حضرت بوده اند معذلك امتحان شوند چگونه است حال نفوسى كه جز عزت و ثروت و غنا و راحت و نعمت و رضا در ظل شريعت غرا ندیده و گوششان جز نفوذ امرش را نشيده الم احسب الناس الايه انجم علم و

هدایت این آیه را به ظهور حضرت قائم تفسیر فرموده اند و دو آیه دیگر در معنی امتحان ذکر کرده.

جواب

اما آنچه گفته که در این طلوعین یکی است و در اخبار مشابه فرموده اند و تفصیلش را نداده سابق بیان کردیم که ظهور قائم (ع) و رجعت سیدالشهداء را تفصیل فرموده اند و این جماعت چون صرفه بدعتشان نیست لهذا به هم می پیچند و کلیه حضرت باقر (ع) فرموده است که ایام الله یوم یقوم القائم (ع) و یوم الکره و یوم القیمه و نیز اخبار روایات دیگر که این سه روز را تفصیل می کند بسیار است و در حدیث می فرماید آیت رجعت این آیه است یوم نحشر من کل امه فوجا تا آخر و آیه قیمه این آیه است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا خلاصه و الفاظ به حسب معانی لغویه گاهی استعمال می شوند و امر بر جهال مشتبه می شود مثلا قیامت چون از قیام است که فرمود یوم یقوم الناس لرب العالمین و در قیام قائم هم خود آن حضرت قیام به امر می فرماید و بعضی از اموات هم قیام می کنند و همچنین در رجعت همه ماحضین قیام می کنند این است که به حسب لغت لفظ قیامت در هر سه مورد استعمال می شود ولی آن وقت که هر سه را پشت سر هم می شمرند شبهه نیست که الفاظ مترادفه و تکریم بی ثمر منظور ندارند بلکه هر یک روزی خاص است و کیفیتی خاص دارد و خلاصه و اما آنچه گفته که سعادت به فهمیدن ما یثبت به الایمان است نه به تقلید البته سعادت کامله به فهم است ولی تو ملاحظه کن

که این خلق اگر همه به خودی خود اهل فهم بودند که حاجت بیعت رسل و انزال کتب نبود و بعد از آن هم که رسل مبعوث شدند و کتابها آوردند اگر هم مکلفین یک مرتبه به منتهی درجه ی معرفت برسند که اختلاف درجات از میان خلق می رود و تابع و متبوع از هم شناخته نمی شود چون چراغی که از چراغی در گیرد همین قدر بقول ابن مالک و هو بسبق حائر تفصیلا مستوجب ثنائی جمیلا و این تفصیل عرضی است پس بی شبهه همه به منتهی درجه معرفت نمی رسند و وقتی که نرسیدند لابد از تقلید می شوند و چاره جز این نیست نهایت اینکه همین قدر معرفت باید پیدا کرد که صادق را از کاذب تمیز داد و معصوم را از غیر معصوم و لو از راه استدلال باشد بدون کشف شناخت آن وقت در جمیع امور از او تقلید نمود آن وقت آنچه به تقلید او می گوید فهم آن را هم خداوند نصیب او کرد شکر خداوند را به جا آورد بر فهم و الا که شکر کند بر اینکه اهل تسلیم شده است و این است که در اخبار امر به تقلید آل محمد (ع) شده است و مدح تسلیم را فرموده اند و حضرت صادق (ع) [صفحه ۳۵۹] فرمود من دان الله بغیر سماع من عالم صادق الزمه الله البته الی الفناء و من ادعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه الله لخلقه فهو مشرک و ذلک الباب هو الامین المأمون علی سر الله المکنون و حضرت امیر (ع) به کمیل فرمود یا کمیل لا غزو الا مع امام عادل و لا

نقل الا من امام فاضل يا كميل هو نبوه و رساله و امامه و ليس بعد ذلك الاموالين متبعين او منادين مبتدعين انما يتقبل الله من المتقين و قيل للرضا (ع) جعلت فداك ان بعض اصحابنا يقولون نسمع الامر فمن يحكى عنك و عن آباءك فنقيس عليه و نعمل به فقال سبحان الله لا والله ما هذا من دين جعفر هؤلاء قوم لا حاجه بهم الينا قد خرجوا من طاعتنا و صاروا في موضعنا فاين التقليد الذى كانوا يقلدون جعفرا و اباجعفر قال جعفر لا تحملوا على القياس فليس من شى يعدله القياس الا و القياس يكسره و اخبار بسيار در مدح تسليم وارد شده است حتى فرمودند قد افلح المؤمنون يعنى افلح المسلمون ان المسلمين هم النجباء پس بين که تسليم شخص را به کجا می رساند بلى تقليد غير معصوم صحيح نیست و از علما کسی را که شناختی که از رای و ظنون خود داخل نمی کند و به صرف تقليد معصومين و به روايت از ايشان حکم می کند باید تقليد کرد نه ديگری و اگر چه علما را در روايت هم معصوم نمی دانيم ولی الله من ورائهم محيط و امام را نیز حافظ و ناصر و مؤيد و مسدد می دانيم و بر او است که حفظ فرمايد تا اينکه هر که طالب هدايت است گمراه نشود و به همين دليل عقلی و نقلی يقيني است که الحمد لله در احکام يقين حاصل می کنیم و با رد القلب و ثلج الفؤاد هستيم و تقليد ما تقليد آباء نیست تقليد آل محمد (ع) است و آباء واسط کانی به جهت رسانيدن اخبار اهل بيت سلم الله

بوده اند و اما نصاری که تو می گوئی ملت ایشان حق بوده است و آبائشان حق بوده است همچو معلوم است که این جماعت همانطور که خود را به محض دعوی حق می دانند هر مدعی را به همینطور حق می دانند نصارائی که این همه بدعتها گذاردند و از توحیدشان گرفته که اصل دین است تا سایر احکام همه را فاسد کردند و امر را به جائی رساندند که حجت‌های خدا پنهان شدند و انجیل از میان ایشان رفت و چهار نفر از شاگردان حواریین هر یک برای خود چیزی نوشت و بدعتها گذاشتند حالا مصنف دلایل ایشان را حق می داند در میان ایشان حق بوده است ولی جماعت معدود بسیار کمی که از ترس مبدعین اظهار حق را نمی توانستند بکنند و آباء نصاری عهد پیغمبر معلوم نیست که همه اهل حق بوده اند بلکه در بسیاری ایشان مسلم نبوده است و مذهب تثلیث که اساس مذهب ایشان است برای غالب ایشان بود و اما آنچه گفته که علاوه خود را اهل ضلالت گمان نمی کردند این هم قولی است که بر خلاف قول خداست [صفحه ۳۶۰] اگر ضعیف جاهلی در میان ایشان باشد که رهبان امر را بر او مشتبه کرده باشند شاهد و لکن علمای ایشان امر برایشان مشتبه نبود و در زمان پیغمبر (ص) و زمان سابق حق بر ایشان ظاهر شده بود و می دانستند که اهل ضلالتند و مع ذلک تسلیم حق نمی کردند و اگر اینطور نباشد مستحق عذاب الهی نمی شدند و خداوند می فرماید و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و فرموده است یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و در اخبار بسیار فرموده اند که

خداوند ابا فرموده است که باطل را در دل اهلش حق لا شک فیه قرار دهد و از همین است که خود تو ای صاحب دلایل از اول کتاب تا اینجا مکرر اظهار اضطراب و عدم یقین خود را می کنی خلاصه و اما آنچه در باب امتحان و افتتان گفته صحیح است خلق امتحانها می شوند به انواع اقسام یک قسم هم همین است که در اخبار مکرر فرموده اند که اعلام باطله بر می خیزند و مدعی امامت می شوند و مثل شمائی کرد ایشان جمع می شوید یک قسم هم به این است که دعاه حق بر می خیزد و خلق را دعوت می کنند و از ایشان نمی پذیرند و حاجت به تفصیل بیش از این نیست.

استدلال به اینکه قائمی می آید که اختلافها و نزاعها را برمی دارد

اشاره

گفته است و عرض شد که به حکم توریه و انجیل و فرقان و بیان باید منتظر ظهوری شویم که به اسم الوهیت و ربوبیت و ولایت و ابوت به آیات در سینه هزار و دویست و نود در اراضی مقدسه به امر الهی قیام فرماید و جمیع اضراب مختلفه را در ظل کلمه ی جامعه الهیه جمع نماید و اختلاف را به ایتلاف تبدیل نماید و نزاع و جدال و نفاق و شقاق را به صلح و اصلاح و وفاق و اتفاق مبدل کند یملاء الارض قسطا او عدلا کما ملئت ظلما و جورا.

جواب

همچو مطلبی پیش از این ذکر نشده ولی بعد از این بزعم خود دلیل می آورد و خواهی دانست که همه اینها خرافات است و همچو دلیلی بدان داریم که موقت باشد یا به این وقت و علی ایحال از آن زمان تا حال سی سال است و میرزا حسینعلی هم مرد و ابدا ایتلافی در احزاب مختلفه دیده نشد و شقاق و نفاق به صلح و رفاق بدل نشد و زمین به همان قسم که بوده پر از ظلم و جور است و اگر بگوئی در این باب بدا شده می گویم این از وعده خداست که به آل محمد (ع) فرموده است و ان الله لا یخلف المیعاد و در حدیث فرمودند که قائم از میعاد است و بدا بردار نیست و وعده خداوند این است که فرموده و عدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا یعدوننی لا یشرکون فی

شیئا پس اینها وعده خداست که به قائم آل محمد (ع) فرموده است و یقینا خلف ندارد پس این جماعت که خلافتی نکردند و متمکن از دین خدا نشدند و این معنی حاصل نکردند و اعداء ایشان بر ایشان غالبند یقینا امام نیستند بلکه اهل حق هم نیستند زیرا که ادعای امامت [صفحه ۳۶۱] به دروغ کفر و شرک است.

استدلال به قوم موسی که دچار امتحان و بلا شدند ولی بشارت به آنها داده شده که جمع خواهند شد و سلطنت می کنند

اشاره

مجمعی از خروج بنی اسرائیل از مصر و ابتلای ایشان بتیه و بعد دخول ذریه ایشان به اراضی مقدسه و طغیان ایشان در آن مقام و ابتلای ایشان به بخت نصر و طیطوس قهرمان و اسیر نمودن بخت نصر ایشان را و بردن به بابل ذکر کرده و می گوید و انبیای بنی اسرائیل از قبیل این وقوعات را به وحی و الهام و رویا خبر دادند و هر جا که خبر می فرمایند در آخر هم بشارت می دهند که خداوند لشکرها چنین می فرماید چون سوگند یاد نمودم اگر چه به جهت عصیانشان ایشان را حقیر و ذلیل و پراکنده نمودم ولی باز ایشان را عزیز و غالب و جمع خواهم نمود و در عصر مخصوصی ظهوری را به اسم الوهیت و ربوبیت و ابوت در اراضی مقدسه ظاهر خواهم فرمود و آن ظهور اعظم جمیع قبایل عالم را دعوت می فرماید و اختلاف امم را بر می دارد و بنی اسرائیل را به اراضی مقدسه می کشاند و کسانی را که در کتاب حیوه مکتوبند به عزت اولیه شان می رساند و جمیع بنوات بنی اسرائیل حکایت از حقارت اول بنی اسرائیل و عزت آخرشان است چنانچه در قرآن مجید خبر فرموده و قضینا الی بنی اسرائیل الایات و اذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الی

يوم القيمة من يسومهم سوء العذاب ان ربك لسريع العقاب و انه لغفور رحيم يوم قيمة يوم ظهور ان نير اعظم است از قبل گذشت اين ظهور اعظم موعود جميع اديان و ملل است و جميع كتب از اين ظهور امنع بشارت فرموده.

جواب

در كتب انبياء از اين قبيل بيانات هست ولي خود مصنف ساخت و پرداخت نموده موافق ميل خود عباراتي نوشته است و اعتمادى به كلمات او نيست و كليه اين مسئله را بدان كه همين قسم كه در زبان عربى لفظ رب و در زبان فارسى لفظ خدا در غير خداوند تبارك و تعالى استعمال مى شود و مقصود صاحب و مالك و بزرگ است چنانكه عرب رب مال مى گويد و رب بيت و رب دار و رب ملك و ربانى سفينه و از اين باب است كه فرمودند رب الارض امام الارض و هم چنين در فارسى ناخدا و كدخدا و خانه خدا مى گويند و مقصود از همه اينها صاحب و مالك و بزرگتر و امثال اينهاست هم چنين در زبان يونانى و عبرى هم اين اصطلاح بوده است و در لغت خودشان به همينطور جارى شده اند و شياطين يهود و نصارى به همين الفاظ متمسك شده و دربارۀ عزير بلكه عامه يهود كه گفتند نحن ابناء الله و دربارۀ عيسى نيز الفاظى كه خود عزير و عيسى (ع) راضى نبودند گفتند و در كتاب مجيد خداوند مى فرمايد حكايه از خطاب به عيسى كه انت قلت للناس اتخذونى امى الهين من دون الله و حضرت عيسى (ع) عرض مى كند ان كنت قلتة فقد علمته تعلم ما فى نفسى و لا اعلم

ما فی نفسک و مصنف دلایل [صفحه ۳۶۲] به این کلام متنبه نشده باز در این مقام می گوید که ظهوری به اسم الوهیت بر می خیزد و مقصودش اثبات خدائی برای اکابر خودشان است و گمان می کند که به اینکه گاهی از راه ناچاری تنزیه ذات احد را از اسم و رسم می نماید عذرش پذیرفته می شود و حال اینکه بعضی از نصاری را هم شنیده ایم که می گویند مقصود ما این نیست که عیسی مثلا حقیقت خداست بلکه مقصود جلوه ی خداست در عیسی و معذک خداوند و انبیاء او به همین که گفتند ابن الله است بر آنها سخط کردند و از آنها نپذیرفتند و حال اینکه صریح می گویند که مقصود ما ولادت نیست مع ذلک چون لفظ شایسته یگانگی خداوند نیست پسندیده نیست و هم چنین است لفظ الوهیت چون مجمع الکمالات است و من تحیر فیه الخلاق که همه خلاق در او حیرانند روا نیست که آن در مخلوقات استعمال کنند زیرا که اگر خلق مسمی باله شود و این لفظ درباره او راست باشد البته خود او در خود حیران نمی شود زیرا که حیرت از این است که حدود چیزی را انسان نبیند یا به جهت بزرگی او یا از این جهت که حد از برای او نباشد پس لا محاله متحیر خواهد شد و معرفت او را به حقیقت حاصل نخواهد کرد و این است که پیغمبر خاتم (ص) فرمود ما عرفناک حق معرفتک و فرمود رب زدنی فیک تحیرا و اما درباره خود انسان متحیر نمی شود زیرا که معرفت خودش برای او حاصل است خلاصه که در لفظ و معنی هر

دو باید تابع انبیا و اولیا بود و نمی توان در مقام بندگی گفت که من معنی را درست کرده ام و مقید به الفاظ نیستم چنانچه در اخبار آل محمد (ع) شاهد این معنی بسیار است و با یهود و نصاری مکرر در باب همین اسمها اعتراض نموده اند باری و اما اصل این مطلب که این ظهور در اراضی مقدسه باید بشود آنچه ظاهر از کتاب اشعیا است که در فصول متعدده به این مطالب خبر می دهد این است که مراد از این ظهور سلیمان بن داود علیهماالسلام بوده است زیرا که حضرت سلیمان پسر حضرت داود است و داود پسر یشی است چنانکه در نسب نامه ی مسیح (ع) در اول انجیل متی مذکور است که عوید پدریش و یش پدر داود ملک و داود ملک پدر سلیمان حال این را که دانستی در فصل یازدهم از کتاب اشعیا ملاحظه کن و فصول پیش و پس را هم ببین که همه جا بیان همین مطالب شده است و در فصل یازدهم فرموده است و نهالی از تنه بر آمده شاخه از ریشه هایش قد خواهد کشید و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و جبروت و روح علم و خشیت از خداوند است بر آن خواهد آرمید و او را در خشیت خداوند تیزهوش گردانیده موافق منظور نظرش حکم و مطابق مسموع گوشهایش تنبیه نخواهد فرمود بلکه ذلیل آن را به عدالت [صفحه ۳۶۳] حکم و برای مسکینان زمین براستی تنبیه خواهد نمود و زمین را به عصای دهانش زده بروح لبهایش شریر را خواهد کشت و کمر بند کمرش عدالت و وفانطاق میانش

خواهد بود و گرگ بابره سکونت داشته بیر یا بزغاله و هم گوساله و پرواریها با شیر جوان هم خوابه خواهند شد و طفل کوچک راعی ایشان خواهد بود و شیرخواره به سوراخ صاغر مار بازی خواهد کرد و کودک از شیر بازداشته شده دست خود را به مغاره افعی دراز خواهد نمود و در تمامی کوه مقدس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آبهایی که دریا را فرو می گیرند پر خواهد شد و در آن روز واقع می شود که ریشه اش بجای علم قومها خواهد ایستاد و طوایف آن را تجسس خواهند نمود و آرامگاهش باجاه خواهد بود و در آن روز واقع می شود که خداوند بار دیگر دست خود را دراز خواهد کرد به قصد تحصیل کردن باقی ماندگان قومش که از آشور و مصر و پیژوس و کوش و عیلام و شنعار و حماث و جزیره های دریا باقی مانده اند و علم را برای قبایل بلند خواهند کرد و رانده شدگان اسرائیل را جمع نموده پراکنده شده گان یهوداه را از چهار رکن عالم فراهم خواهد آورد تا آخر در فصل دوازدهم باز فرموده است در آن روز خواهی گفت که ترا ای خداوند حمد می کنم که هر چند با من غضبناک بودی غضبت رفع شده به من تسلی داده اینک خدا نجات من گردیده است متوکل شده نخواهم ترسید زیرا که خداوند خدا قوت و تسبیح من شده سبب نجات من گردیده است بنابراین آنها را از منبعهای نجات به شادمانی خواهید کشید تا آخر که از همین قبیل است پس بین که وعده خداوند با شعیا

به آمدن سلیمان (ع) بود که از شامات تا اصطخر را داشت و در همه زمین و جن و انس و سیاع و طیور و هوام و حشرات امرش جاری بود چنانکه در کتب اخبار و سیر و تواریخ مذکور است و باد برای او مسخر بود که بساط او را روزی مسافت دو ماه حرکت می داد صبح از شام حرکت نموده در اصطخر قیلوله می فرمود و عصر از آنجا حرکت نموده تا شب به کابل می رفت نمی دانم این همه اخبار و آثار و آیات قرآنی که شهادت بر معجزات سلیمان علیه السلام می دهد از رد شمس و حرکت بساط و اطاعت جن و انس و حیوانات همه را باید انکار کرد یا تسلیم نمود و درباره صاحب الامر (ع) که سلیمان یک خادم او است چه باید گفت که در حدیث شریف می فرماید خداوند باد ملایم را به سلیمان داد و باد سخت را برای قائم ما ذخیره کرد پس اگر سلیمان با باد ملایم روزی مسافت دو ماه را طی [صفحه ۳۶۴] می کرد چنان که در اخبار فرموده اند و خداوند و پیغمبران او نعوذ بالله سخن یاوه نفرموده اند و البته همه اینها واقعیت داشته و دارد و مع المداراه می گویم در صورتی که نخواهد اینطور سیر کند آیا نظر باطنی خود را می تواند جولان دهد و از آسمانی و زمین خیر دهد یا این هم برای او ممکن نیست و مثل عیسی خبر از ما یا کلون و ما یدخرون می تواند بدهد یا خیر خلاصه و در کتاب یرمیه در فصولی که بیان خرابی بیت المقدس و قتل و غارت کل دانیان و بخت نصر

و اسیر نمودن بنی اسرائیل و بردن به بابل است و در فصل سی و سیم می فرماید که کلدانیان به قصد جنگ نمودن می آیند و آنها را با لاشه های مردمانی که در غضب و حدت خود کشتم پر خواهند ساخت چونکه روی خود را از این شهر به سبب تمامی شرارت ایشان پنهان نمودم اینک من به آنها عافیت و علاج رسانیده شفا خواهم بخشید و به ایشان فراوانی سلامت و حقیقت کشف می نمایم و اسیر شده گان یهوده و اسیر شدگان اسرائیل را باز پس خواهم آورد و ایشان را مثل اول بنا خواهم نهاد و ایشان را از تمامی عصیانی که به من ورزیدند پاک خواهم گردانید و آیاتی چند در رحمتهای خود به ایشان و آبادی اورشلیم مجددا می فرماید تا اینکه می فرماید خداوند می فرماید که اینک روزها می آیند که سخن خیری که به خاندان اسرائیل و خاندان یهوده فرمودم اثبات خواهم نمود در آن ایام و در آن زمان از برای داود شاخه عدالت تنبیت می نمایم که انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت در آن ایام یهوده نجات خواهد یافت و اورشلیم با منیت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن خوانده خواهد شد یهوده صدقینو است زیرا که خداوند می فرماید که از برای داود مردی که بر تخت خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد تا اینکه باز می فرماید و کلام خداوند بدین مضمون به یرمیاه رسید که خداوند چنین می فرماید اگر عهد من با روز و عهد مرا با شب زایل توانید کرد که تا روز و شب در وقتش واقع نشوند آنگاه عهد من با بنده ام داود زایل

می شود تا آنکه از برایش پسری که بر تختش بنشیند وجود نداشته باشد تا آخر فرمایشات که به این مضامین است پس بین که وعده هائی که خداوند فرموده به بنی اسرائیل موافق کتب انبیا منظور ظهور سلیمان بن داود بوده است و سالهای دراز است که وعده ی خداوند وفا شده است و گذشته و اما آیه قرآن که می فرماید و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الأرض مرتین و لتعلن علوا کبیرا فاذا جاء وعدا و لا هما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاؤا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا ثم ردونا لکم الکره علیهم و امددناکم به اموال و بنین [صفحه ۳۶۵] و جعلناکم اکثر نفیرا ان احستتم احستتم لانفسکم و ان اسأتم فلها فاذا جاء وعد الاخره لیسوؤا وجوهکم ولید خلوا المسجد کما دخلوه اول مره و لیتبروا ما علوا تتبیرا و در بحار از بیضاوی نقل کرده است آنچه حاصلش این است که فساد اولشان مخالفت احکام توریه بود و قتل شعیا و قتل ارمیا و فساد دویشان قتل زکریا و یحیی و قصد قتل عیسی و وعده اولی بخت نصر عامل لهراسف به سوی بابل و جنود او بود و بعضی گفته اند جالوت و بعضی گفته اند سخاریب از اهل نینوی و کردند آنچه کردند تا آنکه بهمن بن اسفندیار از جدش کشتاسف بن لهراسف سلطنت را ارث برد و به همین بر بنی اسرائیل ترحم کرد و اسراء ایشان را به شام برگردانید و دانیال بر ایشان سلطان شد پس مستولی شدند بر هر که از اتباع بخت نصر بود و بعضی گفته اند که داود را بر جالوت مسلط

کرد و او را کشت و اما عقوبت دویم به این بود که مسلط کرد خداوند بر ایشان فرس را دفعه دیگر پس جنگ کرد با ایشان ملک بابل از ملوک طوائف و اسم او جوذر بود و گفته شده است تحردوس گفته شده است که داخل شد صاحب جیش به مذبح قربانیهاشان و یافت در آن خونی را که می جوشد سوال کرد ایشان را از آن گفتند خون قربانی است که از ما قبول نشده گفت راست نگفتند و هزاران از ایشان بر آن خون گشت و آرام نگرفت گفت اگر راست نگوئید احدی از شما را باقی نمی گذارم گفتند خون یحیی است گفت برای مثل این خداوند از شما انتقام می کشد بعد گفت ای یحیی پرورنده من و تو دانست آنچه که به قوم تو از جهت تو رسید پس آرام بگیر به اذن خدا پیش از آنکه باقی نگذارم از شما احدی را پس خون ساکن شد و از طبرسی علیه الرحمه طورهای دیگر هم روایت شده و حاجت به تفصیل نیست و از طرق اهل بیت سلام الله در برهان نقل کرده است که فساد اول و ثانی را قتل علی بن ابیطالب و طعن امام حسن (ع) تفسیر فرموده اند و علو کبیر را قتل سید شهدا سلم الله علیه و کره را در بعضی اخبار به خروج سیدالشهداء (ع) و در حدیث پیغمبر (ص) با سلمان به رجعت همه معصومین و شیعیان ایشان (ص) و رجعت کفار محضین و اخذ قصاص ایشان و از علی بن مهزیار در حدیثش با قائم (ع) فرمود الا انبئک انه اذا فقد الصبی و

تحرك المغربى و سار العمانى و يربع السفينانى يؤذن الله لى فاخرج بين الصفا والمروه فى ثلثماه و ثلثه عشر رجلا سواد فاجى ء الى الكوفه و اهدم مسجدها و ابنه على بناء الاول و اهدم ما حوله من بناء الجبابره و احج بالناس حجه الاسلام و اجى ء الى يثرب و اهدم الحجره و اخرج من بها و هماطريان فامر بهما تجاه البقيع و امر بخشبتين يصلبان عليهما فتورق من تحتها فيفتتن الناس بهما اشد من الفتنة الأولى فينادى مناد من السماء انتدى [صفحه ٣٦٦] و يا ارض خذى فيومئذ لا يبقى على وجه الأرض الا مؤمن قد خلص قلبه بالأيمان قلت يا سيدى ما يكون بعد ذلك قال الكره الرجعه ثم تلا هذه الايه ثم رددنا لكم الكره و امددناكم باموال و بنين و جعلناكم اكثر نفيرا و اذا جاء وعد الاخره تا آخر از على بن ابراهيم نقل کرده است که مراد قائم (ع) و اصحاب او است که روهای شما را سياه مى کنند و داخل مسجد مى شوند هم چنانکه پیغمبر (ص) و اصحاب او در اول داخل شدند و بر شما بلندی بجویند و شما را بکشند بعد رو به آل محمد (ع) کرده است و فرموده است عسى ربکم ان یرحمکم اینکه نصرت بکند شما را بر دشمن شما بعد خطاب بر بنی امیه فرموده و فرموده و ان عدتم عدنا یعنی بر گشتید به سفینانى بر مى گردیم به قائم از آل محمد (ع) و جعلنا جهنم للكافرين حصيرا یعنی حبسى که در آن محصور مى شوند و اما آیه و اذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیمه من یسومهم سوء

العذاب در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده است که مراد از ایشان یهودند که خداوند معذب می کند ایشان را و عذابشان همیشه ای است تا قیامت و طبرسی ره گفته است که عذاب شدید بر ایشان می فرستد به قتل و گرفتن جزیه از ایشان و مقصود به آن امت محمدند (ص) در نزد جمیع مفسرین و از حضرت باقر (ع) اینطور روایت شده خلاصه و اینکه مصنف دلایل گفته یوم قیامت یوم ظهور آن نیر اعظم است بدو وجه مردود است اول صریح آیه و صریح روایت علی بن ابراهیم ره این است که این عذاب پیش از قیامت بر ایشان نازل می شود و از برای آن منتهایی غیر قیامت نیست پس بنا بر اینکه عذاب کننده قائم (ع) باشد پس ظهور قائم (ع) قبل از قیامت است و عذابی که بر یهود یا بر نصاب امت جد خود وارد می آورد امدی غیر قیامت نخواهد داشت و آن وقت در جهنم مخلد خواهند شد و ثانی بر فرض که قیامت را خود یوم ظهور بگیریم بنا بر مذهب شما که قائم قیام کرده عذابی که نازل شده بر این امت چیست و با زمان قبل چه فرق کرده است و خود شما الان عذابتان شدیدتر است یا امت محمد (ص) بلکه شما یا یهود والله که اذل از یهود هستید زیرا که یهود در بازار مسلمین مرفه الحال مشغول به کسب خود هستند و امتناعی از یهود بودن ندارند و تقیه نمی کنند و شما را الحمدلله بعد از شصت سال این قدرت حاصل نشده است و آسوده باشید که دست صاحب الامر (ص) داریم در ملک

جولان می کند و محال است که شما عزیز بشوید.

استدلال به این مطلب که هر پیغمبری دین قبل را ترویج نمی کند

اشاره

گفته است اولاً ظهور پیغمبر صاحب شرع و کتاب و معجزه اش آیات بنص توره باید اهل توره منتظر باشند خلافاً لزعم یهود که از علما و مفسرین توره شنیده و اعتقاد کرده اند که هر کس بیاید باید مروج توره باشد و معجزه اش غیر کتاب توره مثل فصل ۱۸ آیه ۱۵ خداوند خدایت از شما از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث می گرداند سخن او را بشنوید موافق هر آنچه در حوریب در روز جمعیت از خداوند درخواستی هنگام گفتنت که قول خداوند خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر نبینم مبادا که [صفحه ۳۶۷] بمیرم ۱۷ و خداوند به من فرمود آنچه را که گفتند نیکو است ۱۸ از برای ایشان پیغمبری مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه به او امر می فرمایم به ایشان برساند و واقع می شود شخصی که کلمات مرا که او به اسم من بگوید بشنود و من از او تفتیش می کنم اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی بگوید که به گفتنش امر نفرمودم و یا به اسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر باید البته بمیرد و اگر در دلت بگوئی که کلماتی را که خداوند نگفته است چگونه بدانم چنانچه پیغمبری چیزی بنام من بگوید و واقع نشود آن امری است که خداوند نفرموده بلکه آن پیغمبران را از روی غرور گفته است از او مترس انتهی از این آیات باهرات واضح و مبرهن است که مثل حضرت موسی

باید ظاهر شود که صاحب شرع باشد و کتابش معجزه اش زیرا که اگر صاحب شرع نباشد مثل موسی نیست و امرش را بشنوید لغو است بلکه خبر لغو است و معجزه لازم ندارد کل احکام توریه را می شنوند و عاملند و اگر در دلت بگوئی نمی خواهد چه که هر کس احکام توریه را بگوید مکذب ندارد و شبهه در دل راه نیابد و آنچه می گوید بشود مقصود این است که خود را به خدا نسبت دهد و خدا او را وداع نفرماید بلکه تصدیق و تایید و تسدیدش فرماید که خلق از او قبول کنند چه که اگر نفسی بر خلاف عقاید اهل ارض قیام نماید اولاً محال و ممتنع است که نفسی بدون تعلیم و تعلم بلا معین و یاور و عدم خزینه و دینه بتواند به خلاف عقیده اهل ارض و صحبتی بدارد و بر فرض محال بر خداست که ردع و دفعش فرماید چنانکه فرمود البته باید بمیرد نفرمود او را بمیرانند و با خزینه و دینه و لشکر اگر ممکن بود بعضی علمای غنی با اقتدار و سلاطین عالم جباری که در ارض طغیان نمودند و کمال جد و اجتهاد جریان حکم و نفوذ امرشان می خواستند مدعی شده بودند و کتاب و امت داشتند ثانیاً باید قوت قلبش مقابل قلوب اهل عالم باشد بل زیاده پس همین قیام اعظم معجزه و اکبر خارق عادت است ثالثاً از قبل مشعر و مدرک فهم صحبت و قبول بیان او در خلق نبود و همین قبول بدون طمع و خوف دلیل بزرگی است بر اینکه مظهر خلاقیت خداست و اگر مقصود چنان باشد که

بعضی گمان نموده اند که خبر از بعد فرماید حجت الهی تمام و کامل نخواهد بود باید صبر کنند اگر آنچه فرمود ظهور یافت قبول نمایند و حال آنکه حجت الهی باید از یوم اول تمام و کامل باشد.

جواب

خداوند به حق آل محمد (ع) ما را بر صراط مستقیم ثابت قدم دارد و الله که باور نمی شود که کسی در زمره عقلا محسوب شود و اینگونه هذیانات بگویند و اگر چه بعضی کلماتش مثل کسی است که در خواب سخن بگویند ولی چون مقصودش معلوم است جواب می گوئیم اولاً نمی دانم این مطلب را دانسته است که مراد خداوند از این فرمایش چه بوده است و پیغمبری که از برادران بنی اسرائیل باید بیاید [صفحه ۳۶۸] کیست ظاهراً استدلال او این است که آن را به همین شخص تفسیر کرده است و غریب است که با این همه اظهار تتبع و ادعای اسلام هنوز نفهمیده است که مقصود خداوند که بوده و من برای تو فرمایش حضرت امام رضا (ع) را با راس الجالوت که از علمای یهود بود و در مجلس مامون با آن حضرت مجادله نمود و در بحار نقل کرده روایت می کنم حضرت امام رضا (ع) فرمود که آیا می دانی ای یهودی که موسی بن عمران وصیت فرمود بنی اسرائیل را پس فرمود به ایشان که زود باشد که بیاید شما را نبیی از برادران شما پس او را تصدیق کنید و از بشنوید پس آیا می دانی که برای بنی اسرائیل برادرانی غیر فرزندان اسمعیل (ع) باشد اگر قرابت اسرائیل را از اسمعیل می شناسی و سببی که میانه آن دو بود از قبل ابراهیم رأس

الجالوت عرض کرد این قول موسی (ع) است آن را دفع نمی کنیم حضرت فرمود آیا آمده است از برادران بنی اسرائیل نبیی غیر محمد (ص) عرض کرد نه حضرت فرمود آیا پس نیست که صحیح شد این نزد شما عرض کرد بلی و لکن من دوست می دارم که تصحیح بکنی آن را از برای من از توره پس حضرت آیات چند از توره خواند و مطلب را ثابت نمود پس بین که مراد از پیغمبری که از برادران بنی اسرائیل باشد محمد بن عبدالله (ص) است و علاوه بر این ملاحظه کن که خداوند پیش از یک پیغمبر صاحب شرع از برادران بنی اسرائیل خبر نداده است و بی شبهه خاتم (ص) پیغمبر صاحب شرع بوده است و غیر از او پیغمبر صاحب شرعی از اخوان بنی اسرائیل انبیاء خدا بما خیر ندادند بلکه از بنی اسرائیل هم خیر نداده است چنانکه در همین حدیث مشار الیه حضرت به دعای داود (ع) در زبور استدلال فرمود که اللهم ابعث مقیم السنه بعد الفتره و فرمود که معیم سنت بعد از فتره محمد است راس الجالوت عرض کرد که آن عیسی است حضرت فرمود که عیسی مخالفت سنت نکرد و موافق سنت توره بود تا خداوند او را به آسمان بالا برد خلاصه پس پیغمبر صاحب شرع جدید در حقیقت بعد از حضرت موسی (ع) خاتم است (ص) فقط و اما آنچه گفته در باب تسدید و تایید و عدم ردع طوری که خلائق از او قبول کنند و محال و ممتنع شمرده که نفسی بدون تعلیم و تعلم بلا معین و یاور و عدم خزینه و دفینه بتواند بر خلاف

عقیده اهل ارض صحبتی ندارد می گوئیم اولاً- این مرد پیش از دعوی امامت تحصیلی کرده بود و از عرض طلاب بود و بعضی طلاب دیگر که طالب حطام دنیا بودند که آنها را حروف اسم گذاری کرر او جمع شدند و به کمک یکدیگر این مزخرات را به هم بافتند و او نامربوط می گفت و آن جماعت که خودت سابق همه را علماء مقدسین خواندی تصحیح اباطیل او را می کردند و اما خزینه و دفینه نداشتن مانع از اینکار نیست و همه مدعین به باطل به همین دعاوی کسب مال می کنند و شخصی در زمان انبیاء سابق طلب دنیا کرد از هر راه و برای او حاصل نشد شیطان به او یاد داد که دین تازه اختراع کن مال از برای تو جمع می شود پس بنای [صفحه ۳۶۹] دعوت گذارد و دین تازه آورد جماعت بسیار گرد او جمع شدند و مال فراوان دست آورد و وقتی متذکر شد که برای دو روز دنیا این چکار بود که کردم و فردای قیامت چه جواب خواهم گفت و خواست توبه کند و به جماعتی که گرد او بودند گفت که من خطا کرده بودم به او گفتند که خطا نکرده بودی و لکن از دین خود مرتد شدی تا آنکه به نبی آن زمان وحی شد که به فلان بگو که هر چه سعی کنی گناه تو آمرزیده نمی شود مگر آنکه تمام کسانی که با این عقیده باطله مرده اند همه را زنده کنی و ایشان را با همه احیائی که هستند به راه راست و اداری آن وقت تو را می آمرزیم خلاصه مطلب این است

که غالب اهل باطل امرشان همینطور هست که همین دعاوی باطله را اسباب معاش خود قرار می دهند و چه دعوی مناسب تر برای اینکار که مردمی که هزار سال منتظر امام بوده اند و از ظلم و جور که عالم را فرا گرفته بالامان آمده اند یکدفعه این دعوی را بشنوند البته گرد او جمع می شوند و بعد از آن هم که جمع شدند اغلب طبایع که مسلم اسیر نفس اماره و شهوات هستند یک مرتبه ایشان را مرخص کنی که از هیچ عمل شنیع اجتناب لازم نیست و اهل قدس را حزن و ملال نباید بگیرد بین دیگر برای اجتماع خلق و جمع حطام دنیا بهتر از این دومی هست اکسیر هم مثل این عمل فایده دنیوی ندارد خلاصه و اما آنچه گفته بر فرض محال بر خداست که ردع و دفعش فرماید چنانچه فرمود البته باید بمیرد اولاً که بر ما ثابت و محقق است که در کلمات کتب عهد عتیق و جدید تصحیفات بسیار است و شاید بعد از این در مقامی اشاره به آن بکنیم پس به این واسطه اعتماد تامی به جزئیات الفاظ این کتب نیست ثانی اینکه مراد از اینکه فرموده است آن پیغمبر باید البته بمیرد تهدید است که کسی که می داند می میرد و باید فردای قیامت جواب بگوید چرا اقدام به دروغ و دعوی باطل می نماید نه اینکه مراد این باشد که به محضی که دروغ از دهان او بیرون آمد فوراً خواهد افتاد و مرد اگر بنابراین باشد پس دیگر هیچ باطلی در دنیا نخواهد ماند و سابق بر این مطلب را به تفصیل جواب داده ایم و اگر بنا بر

این بود فرعون با دعوی الوهیت چهارصد سال عمر نمی کرد مسیلمه کذاب آن همه مهلت داده نمی شد بلکه فرق نمی کند ادعای پیغمبری یا امامت به دروغ همه علی السوی است این همه غاصبین حق ائمه ما سلام الله علیهم که سالهای سال زندگانی کردند از چه جهت بود و حضرت امیر (ع) می فرماید در خطبه اما بعد فان الله سبحانه لم يقصم جباری دهر قط الا بعد تمهیل و رخاء و لم يجبر عظم احد من الأمم الا بعد ازل و بلاء و در کلام دیگر فرموده و لئن امهل الله الظالم فلن يفوت اخذه و هو له بالمرصاد علی مجاز طریقه و بموضع الشجی من مساغ ريقه الحدیث و از اینها گذشته که خود این آیات دلیل است که این مرگ فوری نیست نمی بینی که خود خداوند [صفحه ۳۷۰] امتحان دروغگوئی او را به این قرار داده که چیزی بنام خدا بگوید و واقع نشود و در آخر فرموده است آن پیغمبران را از روی غرور گفته از او مترس ملاحظه کن که دلالت می کند که تا آن زمان که کذب او ظاهر می شود هنوز زنده است و فرموده از او مترس و بسا خبری بدهد که چندین سال بعد وعده او باشد خلاصه که در این مطلب شبهه نیست که از اول زمان آدم تا کنون بنابراین نبوده است که هر که دعوی باطلی کند فوراً او را هلاک کنند و هر کسی به اجلی که خداوند از برای او قرار داده می مرده است دور یا نزدیک و شاید که در اجل او بالنسبه تعجیل شود چنانکه فرمودند که هر که ادعای

امامت به باطل کند خداوند عمر او را کم می کند و او را هلاک می کند چنانکه میرزا علی محمد هم بعد از دعوی دوامی نکرد و کشته شد و اما آنچه گفته که اگر بغنا و اقتدار این امر پیش می رفت بعضی علما و سلاطین می کردند ای مرد از خدا بترس و این همه اشتباه کاری مکن علما و سلاطین کسانی از ایشان که اهل ایمانند که اگر همه ی دنیا را هم بر ایشان عرضه کنند دعوی باطل نمی کنند و اما کسانی که اهل ایمان نیستند طبایع مردم مختلف است و هر کسی از امور دنیا یا آخرت یا خیر یا شر راغب به امری می شود و بنا نیست که هر که شیطان بر او غالب شد و اسباب فراهمی دید ادعای نبوت بکند یکی این معصیت را می کند و دیگری معصیت دیگر چنانکه از حالات مردم این مطلب پیدا است و اما آنچه از قوت قلبش گفته نمی دانم قوت قلب این شخص بیشتر بوده یا فرعون ذی الاوتاد با آن همه آیات موسی (ع) دست از دعوی باطل خود برداشته عصای موسی تمام قصر فرعون را نزدیک بود ببلعد بحدی که فرعون از ترس از تختش افتاد و خود را فاسد کرد و باز می گفت به موسی که لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین نمی دانم قوت قلب این مرد بیشتر بوده یا عمر و ابوبکر که چندین هزار معجز از پیغمبر و علی بن ابیطالب علیهما السلام دیده بودند و زور بازوی علی را هم می دانستند معذکک غضب حق او را کردند و عمر خود را امیرالمؤمنین خواند و همچنین سایر خلفائی که بودند

قوت قلب این احمق نسبت به آنها مثل قطره ای است در دریا اگر چه این هم در حد خود مثل یکی از آنهاست و غضب حق صاحب الامر (ص) را کرد ولی پیشینیان پیغمبر و ائمه را می دیدند و آیات و معجزات ایشان را مشاهده می کردند و با وجود این بر باطل خود ایستادگی می کردند و این مرد امام را نمی دید و آنچه شنیده بود یا باور نداشت یا انکار می کرد علی ایحال که در قوت قلب یعنی شقاوت ادنی شاگرد عمر بن الخطاب است و اگر گوئی که ادعای نبوت و تغییر شریعت امر دیگر است گویم نزاعها در اسم که نیست و در معنی عمر هم ادعای نبوت داشت بلکه ادعای الوهیت داشت زیرا که علانیه حلال خدا را حرام می کرد و باک نداشت و خداوند در [صفحه ۳۷۱] کتاب مجید خود فرموده درباره ی یهود و نصاری اتخدوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و خدمت پیغمبر (ص) عرض کردند که کی ایشان علمای خود را خدایان گرفتند فرمود نبود که حلال را حرام می کردند و حرام را حلال و آنها قبول می کردند عرض کردند چنین بود فرمود همین است معنی اینکه آنها را خدایان نرفتند پس در حقیقت عمر هم علاوه بر ادعای پیغمبری و امامت ادعای خدائی هم داشت و ملعون با کمال قوت قلب و شقاوت نفس بر باطل خود ایستادگی کرد پس اگر ایستادگی شما دلیل حقیقت شما است عمر هم به این قاعده اهل حق بوده و خداوند حشر شما را به او بکند و اما مسئله خلاقیت ایشان که مشعر فهم بیان را در خلق

احداث کرده که دیگر کلامی است که ثکلی از آن می خندد و حاجت به جواب ندارد و بعضی کلمات او سابق گذشت و بعد از این هم شاید بیاید و اما آنچه در باب اخبار به غیب گفته والله هوش از سر انسان می رود که در همین کلام که از توره نقل کرده خداوند دلیل کذب پیغمبر را واقع نشدن اخبار او قرار داده و خاصه این نحو امتحان در جائی می شود که خبر از آینده بدهد و این مرد در مقام استدلال به آیه ی توره تکذیب توره را می کند و می گوید حجت الهی به این نحو تمام و کامل نخواهد بود و حال اینکه اخبار به غیب منحصر به خبر از آینده نیست که انتظاری در آن باشد خبر دادن از آنچه می خورید و اندوخته اید که صدق و کذبش فوری بروز می کند آیا به این حجت الهی تمام و کامل می شود یا نمی شود از خدا بترس و تا به این درجه باعث گمراهی خلق مشو.

استدلال به تورات و انجیل در این که انسان مطاع هست و نه مطیع

اشاره

گفته است و هم چنین آنچه او بخواهد و بفرماید چه که من عندالله مطاع است نه مطیع چنانچه آیات کثیره محکمه قرآن شهادت بر این معنی می دهد و ذکر شد و این است مقصود آنچه در مواضع عدیده از توره و انجیل نازل شده خداوند خدایت را امتحان منما در انجیل متی باب ۱۲ آیه ۳۸ فریسیان پاسخ دادند و گفتند ای استاد از تو خواهش دیدن آیتی را داریم ایشان را جواب داده گفته که طبقه شریر زناکارایت را جستجو می نمائید و جزایت یونا پیغمبر آیتی به وی داده نخواهد شد انتهی این مضمون در چند

موضع نازل است و اعظم برهان و اکبر دلیل است که کور و کر و گنگ و دیوانه و ابرص و مرده را که شفا بخشید شفای ایمانی بود چه اگر واقع شده بود دیده و یا شنیده بودند و سؤال دیدن آیتی نمی نمودند و علاوه آن جوهر صدق می فرمود فلان و فلان نمی فرمود طبقه ی شریر زناکار و مؤید این معنی انجیل متی باب ۱۳ آیه از آن رو که دل این قوم سنگین است و سخنها را گران استماع می نمایند و چشمشان را بر هم می نهند که مبدا بینند و بگوش بشنوند و به دل دریابند و توبه نمایند و من ایشان را شفا بخشم انتهی باری مقصود از آیت یوناہ بر خواستن از خواب غفلت و برخواستن در معاد [صفحه ۳۷۲] است و با اینکه مخالف عادت بود مشعر قبول و ایمانش در مقبلین خلق شد و یخلق الله الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین والمجرمین مصدق این بیان و باز یکی دو آیه مزخرفاتی در باب اینکه غیر کتاب معجزی نیست گفته و بعد در سه باب از بیان که دلیل این مزخرفات است نقل می کند که بعد انشاء الله ذکر خواهد شد.

جواب

اما آنچه گفته است که من عندالله او مطاع است نه مطیع کلامی است درست و سابق شرح این مطالب شده اینجا هم مجملا اشاره می کنیم که مطاعیت ایشان از مطاعیت خداوند که بالاتر نیست و خداوند هم دعای بندگان خودش را مستجاب می کند و منافات با مطاعیت او ندارد بلکه امر فرموده است به دعا کردن و آن را عبادت خوانده و ترک آن را استکبار

شمرده است و البته بنده باید دعا کند و خداوند بر حسب دعای بنده عطا کند و باز هم مطاع است نه مطیع و هم چنین است امر در باب طلب معجزات منافاتی با مطاعیت خداوند یا انبیاء او ندارد و این است که حضرت ابراهیم با کمال بندگی که داشته است عرض می کند به خداوند که ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تو من قال بلی و لکن لیطمئن قلبی و همچنین است سؤال سایر بندگان و این است که در پنجاه هزار احادیث در معجزات در مواضع معدودی اتفاق افتاده است که انبیاء خواهش سائل را قبول نفرموده اند و سابق بر این شرح جهات حکمت عدم قبول از اخبار و آثار و دلیل عقلی شده است و در این مقام به مناسبت استدلالی که به فقره انجیل کرده است می گوئیم که گذشته از خود معجزه که آیا مصلحت در آن هست یا نیست سائلین مختلف هستند بعضی از روی صدق سؤال می کنند به این معنی که ولو هنوز ایمان نیاورده ولی نیت او این است که اگر واقعا آیتی دید تسلیم نماید و ایمان بیاورد و بعضی سوال ایشان از روی تعنت است و نیت تسلیم ندارد و این مطلب را انبیاء خدا هم به علم خود می دانند و هم از ظاهر حالات و کیفیت سؤال سائل این مطلب ظاهر می شود طوری که غیر نبی هم متعنت و غیر او را تمیز می دهد چنانکه خداوند فرموده قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر و سوال متعنت البته لازم نیست بر پیغمبر که آن را اجابت نماید زیرا که معجز آوردن به

جهت این است که خلق هدایت بشوند و کسی که متعنت است و آثار قبول و تسلیمی در او نیست چندان ثمری در اینان معجز نیست مگر اینکه نبی بخواهد حجت را بر او تمام کند یا غیر سائل به این سبب هدایت شود این است که در حدیث که سابق نقل کردیم در احتجاج پیغمبر (ص) با ابوجهل و جماعت دیگر از قریش چونکه آنها گفته بودند که آیت ظاهر بکن و ما نمی دانیم که بعد از ظهور آیت آیا ایمان خواهیم آورد یا نه آن حضرت بعد از حجت‌های بسیار که اقامه فرمود که این آیات که شما خواسته اید یا آیت نیست یا صلاح نیست یا [صفحه ۳۷۳] اسباب هلاکت شما است و غیر اینها فرمود و بعد از اینها شما متعنت هستید و خود می گوئید که بعد از بروز آیت نمی دانیم که ایمان می آوریم یا نه پس در این صورت چه سود دارد که من ظاهر کنم و باز معذکک به جهت اتمام حجت آیاتی چند هم بروز داد خلاصه که سؤال از روی عناد و سرکشی لازم نیست که اجابت شود چون این مقدمه را دانستی حال عرض می کنم که در این باب از انجیل متی که مصنف فقره از آن را نقل کرده اولاً چند معجز از حضرت عیسی (ع) ذکر شده و ثانی بیان شده است که فریسیان که این جواب را در این موقع شنیدند از کمال سرکشی ایشان بوده که در همین باب بیان آن شده است چنانکه در اول آن باب است که در آن هنگام عیسی در روز سبتی از میان کشته ها عبور نمود

و شاگردان وی گرسنه بودند پس شروع به مالیدن خوشها و خوردن نمودند و چون فریسیان این عمل را مشاهده نمودند گفتندش اینک شاگردان تو عملی را می نمایند که کردن آن در روز سبت جایز نیست و حضرت عیسی (ع) از عمل داود و شهادت توریه بر آنها ثابت فرمود که عیب ندارد تا آنکه از آیه ی نهم به بعد می فرماید و چون از آن مکان بیرون رفت به مجمع ایشان در آمد و شخص دست شلی در آنجا حاضر بود پس ایشان از وی سوال نموده گفتند که آیا در روزهای سبت شفا دادن جایز است تا بر وی ادعا نمایند ایشان را گفت که کیست در میان شما که یک گوسفند داشته باشد و هر گاه که در روز سبت در گودالی افتد او را نخواهد گرفت و برداشت و فضیلت انسانی بر میشی چه قدر است پس بنابراین اقدام به امور خیر در ایام سبت جایز است آنگاه آن مرد را فرمود که دست خود را دراز کن و او آن را دراز کرده که مانند آن دست دیگرش درست شد آنگاه فریسیان شورائی از برای وی بر پا نمودند که او را هلاک گردانند و چون عیسی از این مقدمه مطلع گشته از آنجا رحلت فرمود و جمع بسیاری به عقب وی آمده که همه آنها را تن درست نموده و ایشان را تاکید فرمود که آن را اظهار نمایند تا آنکه در آیه ۲۲ می فرماید آنگاه دیوانه کور و گنگی را نزد وی آوردند و او را شفا بخشید آن کور و گنگ گویا و بینا گردید و مجموع آن

گروه محو گردیده گفتند که آیا این فرزند داود نیست لیکن چون فریسیان این مقدمه را شنیدند گفتند بدرستی که این کس جنان را بیرون نمی نماید مگر به استظهار ملک جنها بعزبول بعد حضرت برای آنها ثابت فرمود که چنین نیست بلکه به معاونت روح است و تعرضات و نصایح به ایشان فرمود تا آنکه در آیه سی و هشتم است آنگاه تنی چند از نویسندگان و فریسیان پاسخ داده گفتند ای استاد از تو خواهشی دیدن آیتی را داریم ایشان را جواب داده گفت که طبقه شریر زناکارایت جستجو می نماید [صفحه ۳۷۴] و جزایت یوناه پیغمبر هیچ آیتی به وی داده نخواهد شد چه بوضع که یوناه سه شبانه روز در شکم ماهی ماند فرزند انسان همچنان سه شبانه روز در شکم زمین خواهد ماند و مردان تینویه با این طبقه در محاکمه خواهند ایستاد و آن را ملزم خواهند نمود زان رو که آنها به موعظه یوناه توبه نمودند اینک از یوناه بزرگتری در اینجاست ملکه جنوب در محاکمه با این طبقه خواهد برخاست و بر آن حکم خواهد نمود زیرا که او به جهت شنیدن حکمت سلیمان از اقصای زمین آمد و اینک از سلیمان بزرگتری در اینجا است تا آخر عبارات که با زبانها تعرض فرمود خلاصه اول اشتباه کاریهای این مرد را ملاحظه کن که صریح فرمایشات حضرت عیسی است که مراد از یوناه پیغمبر یونس بن متی است که شرح حال او را خداوند در کتب عهد عتیق کتابی مخصوص در تفصیل حال آن حضرت است و در ترجمه اصفهانی مخصوصا در همین مقام به اسم یونس ترجمه

کرده و در اینجا نیز حضرت عیسی (ع) بیان فرموده است و این مرد معنی می کند که مقصود برخواستن از خواب غفلت است ولو اینکه امت او از خواب غفلت بیدار شدند ولی این چه دخل به آیت یونس دارد و چه دلالت بر حقیقت یا بطلان پیغمبر می کند مگر حضرت ابراهیم (ع) که خودش به تنهایی مؤمن بود که خداوند در شان او می فرماید ان ابراهیم کان امه قانتا لله و امام (ع) در تفسیر آن می فرماید که بر دینی بود که احدی بر آن دین نبود هیچ دلالتی بر بطلان ابراهیم (ع) می کند که ایمان یا کفر خلق را آیت خود گیرند آن شمائید که به تصدیق خودتان بدعوی میرزا علی محمد استدلال می کنید که این دلیل حقیقت او است ولی انبیا و اولیا (ص) این نحو استدلالات واهی که لا- یسمن و لا- یغنی من جوع نمی کنند تو بین خود آن حضرت صریح می فرماید که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند من هم سه شبانه روز در شکم زمین خواهم ماند پس آیت یونس زنده بودن در شکم ماهی بیرون آمدن و باز مراجعت به سوی امت است و مراد حضرت عیسی (ع) هم همین است که به ظاهر خواهید دید که شبهه مرا بکشند ولی من کشته نمی شوم و زنده خواهم بود هم چنانکه یونس در شکم ماهی زنده ماند چنانکه از انجیل متی آنجا که ذکر صلب آن حضرت و دفن او است ظاهر است که فریسیان از آن حضرت روایت کردند که فرموده بعد از سه روز بر می خیزم و به همین احتیاط حراست می کردند و در

انجیل مرقس باب اذکر بر خواستن آن حضرت را از قبر کرده خلاصه و همین فقره می توان استدلال بر نصاری کرد و اثبات نمود که عیسی (ع) زنده است باری غرض این است که اشتباه کاری تا به این حد و حال اینکه بساده هزار نسخه توریه و انجیل در ایران پهن باشد و معذلک حیا نکند که مردم می بینند و ملتفت می شوند و اما آنچه گفته که کور و کر و گنگ را که شفا بخشید شفای ایمانی بود و اگر واقع شده بود دیگر سؤال آیتی نمی نمودند [صفحه ۳۷۵] انشدک بالله ای کسی که گمراهی خود را طلب نمی کنی که شفای ایمانی بخشیدن هیچ باعث حیرت انسان می شود و هیچ محتاج به این سخنان هست که بگویند این شخص جنان را بیرون نمی کند مگر به استظهار ملک جنها بعز نزل تو بین که این جماعت دیده بودند که این شخص کور و گنگ و دیوانه است و جن در او تصرف می کند و بعد باز دیدند که جن بیرون رفت و بینا و گویا و هشیار شد و خواستند سخنی بگویند که اشتباه کاری کرده باشند و گفتند تو به معاونت ملک جن اینکار کرده و حضرت جوابها فرمود که یکی از آنها این است که چه سان کسی در خانه شخص پر زوری رفته درختهایش را بگیرد جز آنکه اول آن مرد زبردست را ببندد و بعد از آن خانه اش را غارت نماید و حاصل فرمایش این است که من باید اول خود ملک جن را اسیر کنم و بعد از آن جن را از تن جنی بیرون کنم پس بین که

این سخنان که در این موقع از فریسیان سر زده است هیچ دخلی به عالم کفر و ایمان دارد پس نبوده است مگر اینکه واقعا و حقیقت شخص دیوانه و کور و گنگک ظاهری بوده و حضرت او را شفا داده و این جماعت از تعنتی که داشتند ایمان نیاوردند و محملها چیدند و همچنین آیت اول را که دیدند که دست شل را شفا بخشید نیز به همین قاعده بود و به محض ایمان یک نفر که بسا ابد اظهاری هم نکند شوری و تمهید قتل نمی خواهد پس بین که آیات متعدد در همین جا ذکر شده که فریسیان دیدند و در صدد قتل حضرت بودند و آخر هم کردند آنچه کردند چنانکه شرح شقاوت و عناد و اعمال فریسیان در اناجیل مکرر شده است حال همچو جماعتی که عزم قتل او را دارند و ابد سوال ایشان از روی صدق نیست بلکه در حقیقت سخریه و استهزاء است آن وقت که باز می آیند سؤال آیت می کنند چه حق دارند که نبی آنها را اجابت کند این است که تعرض نموده اولاً به این لفظ که طبقه شریر زناکار و کجا از پیغمبران یا ائمه شنیده که نسبت به کسی که واقعا به جهت طلب معرفت آیت خواسته است به این سختی و درشتی سخن بگویند پس نبوده است مگر اینکه این جماعت علاوه بر معاصی که داشتند محض طلب دین سوال نمی کردند ثانیاً باز تعرض نموده و بنا بر معنی که ظاهر است فرموده که از میان شما خواهم رفت خلاصه که درست در عبادات از روی انصاف نظر کن بین که صدق

این است که ما گفتیم یا آنکه مصنف گفته و در اناجیل معجزات بسیار از آن حضرت نقل کرده اند که هیچ یک قابل این تاویلات مزخرفه نیست یک فقره دیگر نقل می کنیم که علانیه بینی که این تاویلات باطل است باب دوم انجیل مرقس و بعد از چندی باز وارد کفر ناحوم شده چون شهرت یافت که در خانه است بی درنگ جمعی ازدحام نمودند به قسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان [صفحه ۳۷۶] می کردند که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته آوردند و چون به سبب حجیت نتوانستند نزد او برسند طاق جائی را که او بود باز کرده و شکافته تختی را که بر آن مفلوج خفته بود به زیر هشتند عیسی (ع) چون ایمان ایشان را مشاهده نمود معلوج را گفت ای فرزند گناهان تو آمرزیده شد لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند در دل خود تفکر نمودند که چرا این شخص چنین کفر می گوید غیر از خدای واحد کیست که بتواند گناهان را بیامرزد در ساعت عیسی (ع) در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می کنند بدیشان گفت از بهر چه این خیالات را بخاطر خود راه می دهید کدام سهل تر است مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست مفلوج را گفت تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته به خانه خود برو و او برخاست و بی

تامل بستر خود را برداشته پیش روی همه روانه شد بطوری که همگی حیران شده خدا را تمجید گفتند مثل این امر هرگز ندیده بودیم عرض می کنم ملا-حظه کن این وضع دیگر محتمل تاویلات هست اولاً ایمان که داشته ثانی اینکه گناه او را هم جداگانه آمرزیده ثالثاً در حضور کاتبان که مثل فریسیان بودند او را شفا داد که محل عجب همه شد پس چگونه این تاویل به شفای ایمانی می توان کرد باری و اما فقره ی دیگر که از باب سیزدهم نقل کرده آن هم مؤید سخنی است که ما گفتیم زیرا که دانستی که شخص سرکش شقی که گوش و چشم خود را به کلام انبیا باز نمی کند مستحق این نیست که ایشان به او شفا بخشند و تو ملا-حظه کن که حضرت این جواب را در چه مقام فرموده چون حضرت بیاناتی بطریق مثال فرمود و شاگردان عرض کردند که چرا با ایشان بطور مثال حرف می زنی حضرت فرمود زیرا که در یافتن اسرار ملکوت آسمان به شما داده شده و به ایشان داده نشده است بنابر این هر کس که دارد به او داده خواهد شد و زیاد خواهد گردید و اما هر کس که ندارد نیز آنچه دارد از وی گرفته خواهد شد پس به آنها در مثالها سخن می رانم تا آنکه بعد از دو آیه آیه مذکوره را فرموده و غرض این است که اگر چشم و گوش را باز نمایند و توبه کنند به آنها شفا بخشم یعنی از علم خود به آنها بیاموزم و البته حکمت آن حضرت شفا بوده است ولی این دلیل این نیست که

حضرت معجزی سوای همین نداشت و آن هم برای مصدقین غاصه اگر مثلاً شخص کور یهودی را خدمتش آورده بودند و فرموده بود که توبه نماید تا شفا بخشم باز جای شبهه بود که مراد شفای ایمانی است یا شفای ظاهری و اما جائی که عرض می کنند که چرا به مثال حرف می زنی می فرماید اگر توبه نمایند شفا می بخشم اصلش محل سوال آیت و معجزی نیست و ما هم می گوئیم [صفحه ۳۷۷] عیسی شفای از کوری و کری می داده به این قسم آیات که بداهه مراد چیز دیگر است استدلال نمی کنیم خلاصه و در این باب حضرت دو مثال فرموده است که خیر از ظهور امام (ع) و هلاک شدن اعداء او می دهد و عیب ندارد ذکر کنیم فرمود ملکوت آسمان مردی را شباهت دارد که بذر نیکوئی را در زمین خویش زراعت نمود و چون مردم به خواب رفتند خصم وی آمده و در میان آن گندم گندم دیوانه کاشت و روان گردید و چون کشته نمود و خوشه بر آورد آن گندم دیوانه نیز ظاهر گردید پس ملازمان رئیس نزد وی آمده گفتند مولانا آیا که تخم نیکو در مزرعه خویش نکشتی این کاکلک را از کجا به هم رسانید به ایشان گفت که خصمی این عمل را نموده است ملازمان وی را گفتند که پس آیا می خواهی که رفته آن را بر چینیم گفت نی مبادا که چون خواهید که گندم دیوانه را جمع نمائید گندم را نیز با وی بر کنید بلکه هر دو را بگذارید که تا وقت حصاد نمو نمایند و هنگام حصاد دروندگان را خواهیم گفت

که اول کاکلک را جمع نمائید و به جهت سوخت دسته ها بندید و گندم را در انبار من جمع نمائید و باز مثلهای چند فرمود تا آنکه در آیه ی ۳۲ است آنگاه عیسی جماعت را بر گردانیده به خانه رفت و شاگردان وی نزد وی آمده گفتند که مثل کاکلک کشت را به جهت ما شرح نما ایشان را جواب داده گفت آنکه بذر نیکو کارد فرزند انسان است و مزرعه دنیا است و تخمهای نیک ابنای ملکوت و کاکلکها فرزندان شیریند و دشمنی که آنها را کاشته بود شیطان و موسم حصاد انجام جهان و دروندگان ملئکه اند پس بر همان وضع که گندم تلخ جمع می شود و در آتش سوخته می گردد و به همان طریق در عاقبت این جهان خواهد بود که فرزند انسان فرشتهای خود را خواهد فرستاد که جمیع چیزهای لغزش دهنده و بدکاران را از مملکت وی فراهم خواهند آورد و آنها را در تنور آتش خواهند افکند و در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود آنگاه عادلان مانند آفتاب در ملکوت پدر خود خواهند درخشید و هر کس که گوشهای شنوا دارد بشنود تا آنکه بعد از چند آیه می فرماید و نیز ملکوت آسمان دامی را ماند که در دریا افکنده شده و از تمامی اجناس فراهم آورده و چون برگشت بر کناره اش بر آوردند پس نشسته خوبها را در ظرفها جمع نموده و بدها را بیرون انداختند و به همین وضع در انتهای دنیا خواهد گردید که فرشتگان بیرون خواهند آمد و بدان را از میان راستان اخراج خواهند نمود و آنها را در تنور آتش خواهند افکند چنانکه

گریه و فشار دندان در آنجا خواهد بود تا آخر آنچه فرموده و این همان بیانی است که خداوند در کتاب مجید خود می فرماید *لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا* و در اخبار فرموده اند که قائم ما بیرون نمی آید تا خوب و بد از هم تمیز داده [صفحه ۳۷۸] شوند و ودایع نطفه های مؤمنه از اصلاّب کفار بیرون آید و نطفه های کافره از اصلاّب مؤمنین بیرون آید آن وقت امام (ع) ظاهر شده و تمام بدان را خواهد برانداخت و نیکان در ظل حمایت او به کمال عیش زندگانی خواهند کرد حال با متصف که دلیل از توریه و انجیل می طلبد می گویم که شبهه نیست که این فرمایشات خیر از ظهور امام علیه السلام است که فرزند انسان حقیقی او است که فرمودند *نحن الناس* و بعد از آنکه به امر برخیزد البته فرشتگان خود را خواهد فرستاد چنانکه در اخبار فرموده اند که ملائکه نصرت او را می کنند و تمام اعداء خود را هلاک خواهد کرد و امروز می بینی که همه ی اعداء او در کمال شوکت و اقتدار راه می روند و هلاک نشده اند پس معلوم است که هنوز به امر برنخواسته و اگر گوئی که مراد از هلاکت هلاکت به کفر است که فرمودند *اموات غیر احياء* و ما *يشعرون* ایان یبعثون گویم این نحو هلاکت از همان زمان که پیغمبر (ص) آنها را مرده خواند بلکه از زمان عیسی (ع) بلکه از زمان آدم (ع) بود و به محض اینکه قاییل هاییل را کشت در حقیقت خود قاییل مرد و هاییل زنده بود *لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم*

یرزقون و هم چنین در عهد همه ی انبیا پس اگر این مراد بود دیگر وعده آخر الزمان را چرا می دادند و نوید مرتفع شدن ظلم و جور را به چه جهت داده اند آیا همین کفار ولو در حقیقت امواتند ظلم و جور دارند یا این هم نیست خدا می داند که امر را بازیچه گرفته اید و دل خود را خوش حال می کنید و همه ی آنچه می گوئید مزخرفات است.

در استدلال به کلمات بیان (من استدلال به غیر آیات البیان)

اشاره

از همه استدلالات بامزه تر استدلال به بیان است و در حقیقت اسراف است در قلم و کاغذ که صرف کلمات بیان شود ولی تا یک درجه ضرور است که خرافات او را هم دوستان بشنوند و قدر عقاید حقه که دارند بدانند چون انکار معجزات را نمود و آنها را متصور بر صرف آیات کرد و گفته است که به آیات خلق افئده و کینونت کل شیء می شود و ترقی و تربیت حاصل می شود حال دلیل از بیان آورده که فی الباب الثامن من الواحد السادس من استدلال بغیر آیات البیان و عجز الكل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزه فلا حجت له و من یدعی الایات فلا یتعرضه احد و لا بدان یقر من ذلك الباب تسعه عشر یوما مره واحده و یتفکرون فیما نزل فیہ باللیل والنهار الی قوله و ظاهر است که بعد از غروب شمس احدی نمی تواند مثل آیات او ایتان نماید اگر در گور فرقان ظاهر شد در این گور هم ظاهر می شود با وجود این امتناع که غیر من یراه الله احدی نتواند مدعی شد این امر را فرض است در بیان که اگر نفسی ظاهر شود

و آیاتی از او ظاهر کرد احدی متعرض او نشده لعل بر آن شمس حقیقت خزیی وارد نیاید حال هم اگر بشنوید چنین امری ظاهر شده و یقین نکنید تکسب امری نمائید که سبب حزن او شود اگر چه این تصویری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او [صفحه ۳۷۹] نمود بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسم محبوبهم زیرا که امر او از دو شق بیرون نیست یا او است و حال اینکه غیر او ممکن نیست آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد و حال اینکه شب و روز در انتظار ظهور او عمل می کردید و اگر بر فرض امتناع نفسی خود را نسبت داد و گذارند امر او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالاً لامر محبوبهم و حال آنکه نفسی نیست که تواند چنین ادعائی کند اگر در گور فرقان ظاهر شد در بیان هم خواهد شد آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس جود او و عجز کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر آنکه یوم ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و به آیه شجی که در افئده ایشان است بر تکون وجود خود به آن آیه حکمی نکنند که کل اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند و اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان القا فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب فرماید به ادله ظاهره که از قبل او

مشرق می گردد تا اینکه مؤمنین توانند در حق او اظهار یقین نمایند و دون ایشان نتوانند اظهار وقوف که وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را اگر به این باب عمل نمایند فی الباب الثامن من الواحد الرابع فی ان بایاته یخلق کینونه کل شی و یرزق و یمیت و یحیی فلتنتظرن یا اولی الانظار فانا کل منتظرون فی الباب الثانی من الواحد الثالث فی ان بقوله یخلق کل شی لان قوله قول الله اگر در ظهور فرقان رسول الله به کلمه ولایت تکلم نمی فرمود خلق ولایت نمی شد اگر نفسی در ک ظهور من یظهره الله را نماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون ناریه نزد او نشود که غیرت الله خلق نار می فرماید انتهی.

جواب

اگر چه همه این مطالب سابقاً جواب داده شده ولی چون این کلمات منشاء و مبدأ همه این خرافات است در این مقام هم باید بیانی کرد اولاً- باید دانست که از اول روزگار تاکنون همیشه داعی حق و باطل هر دو در میانه خلق بوده اند و صریح کتب آسمانی و فرمایشات انبیا و اولیاء (ص) و ضرورت جمیع ملیین همه قائم بر این است که داعی به باطل در میان خلق بوده است چنانکه در همین آیات توریه که در دو فصل پیش ذکر شد تصریح به این مطلب شده و پیغمبر کاذب را تمیز داده است و در انجیل متی نیز در باب بیست و چهارم در بیان رجعت عیسی (ع) به تفصیل خبر از مدعین نبوت و مسیحیت به کذب در آخر

الزمان فرموده است و در غیر آن مقام هم مکرر است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده و جعلناهم ائمه يدعون الى النار و يوم القيامة لا ينصرون و لفظ امام بر نبی و امام هر دو استعمال می شود چنانکه خداوند به حضرت ابراهیم (ع) فرموده است اني جاعلك للناس اماما قال و من ذريتي قال لا ينال عهدى الظالمين پس ابراهیم و ذریه [صفحه ۳۸۰] صفوه عادلین او را امام خوانده است پس در طرف باطل هم فرق نمی کند مدعی باطل چه دعوت نبوت کند یا امامت جزو ائمه ای است که یهدون الى النار و غرض این است که کسی که پیش بیفتد و مردم را از راهی بخواند به هر اسم که باشد خلاصه پس دعوات به باطل همیشه بوده اند این است که در کتاب المبین از بصائر الدرجات نقل شده است که فرمود دنیا نمی باشد مگر اینکه دوار دو امام هست بری و فاجری پس بر آن است که خدا فرموده و جعلناهم ائمه یهدون به امرنا و اما فاجر پس آن است که فرموده و جعلناهم ائمه يدعون الى النار و يوم القيامة لا ينصرون و نیز فرمود که اصلاح نمی کند یا صالح نیست مردم را و تردید از مترجم است مگر امام عادل و امام فاجری به دوستی که خداوند می فرماید و جعلناهم الایه و نیز فرمود که در کتاب پدرم خوانده ام که ائمه در کتاب خدا دو امام است امام هدی و امام ضلال اما ائمه هدی پس مقدم می دارند امر خدا را پیش از امر خودشان و حکم خدا را پیش از حکم خودشان و اما

ائمه ضلال پس بدرستی که ایشان مقدم می دارند امر خود را پیش از امر خدا و حکم خود را پیش از حکم خدا به جهت اتباع اهوائشان و به جهت مخالفت آنچه در کتاب است عرض می کنم ملاحظه کن خود این قول که وجود مدعی به باطل را محال شمرده آیا مخالف کتاب خدا هست یا نیست و نیز انکار همه ی معجزات و تکذیب روایات مخالف کتاب خدا هست یا نیست این همه معجزات که در کتاب خدا از خاتم (ص) و موسی و عیسی و نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و عزیر و یوسف و پیغمبران دیگر نقل فرموده است و باز در آیات بسیار حکم فرموده که به روایت ثقات و امانا بگیری و تکذیب نکنید چنانکه فرموده یؤمن لله و یؤمن للمؤمنین فرموده فلولا نفر من کل فرقه طائفه لیتفقوهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و فرموده کونوا مع الصادقین و هكذا حالا این شخص برخواسته و در یک باب از کتابش این همه مزخرف سرائیده که تمام مخالف با کتاب خداست آن وقت همین کتاب بدعت را حجت خود شمرده است انشداک بالله به چنین کتابی چگونه اعتماد می توان کرد و این احکام که عرض شد تو به عقل خود ملاحظه بکن بین اینها چیزی است که نسخ شدنی باشد مثلا تا یک زمانی می بایست تصدیق قول امانا را نمود بعد این حکم نسخ شده چه شده است که نسخ شده آیا تمام خلق صاحب احاطه کلیه شده اند که دیگر محتاج به گرفتن روایات نیستند یا آنکه از اول بنا بر این نبوده و این چندین

هزار سال مردم که به روایات می گرفتند و درباره ی انبیا معتقد به معجزات بودند همه خطا بود و خداوند راضی شد که مردم بر خطا و ضلالت باشند و به ایشان نفهمانید که از این راه که می روید خطا است والله که هوش از سر انسان می رود که شیطان چگونه تسفیه عقول مردم را کرده و دین را از دست ایشان گرفته است احمق می گوید محال و ممتنع است که کسی به این دعوی برخیزد در بحار [صفحه ۳۸۱] ملاحظه نکرده که بعد از آنکه پیغمبر (ص) از حجه الوداع برگشت و مرض شد اسود در یمن خروج کرد و مسیلمه در یمامه اما اسود اسم او عهیله بن کعب بود و کاهن بود و شعبده باز و اعاجیب نشان می داد و منطق او قلب شنونده را اسیر می کرد و به سوی صنعا رفت و آنجا را گرفت عامل رسول خدا (ص) بر قبیله مراد که قرده بن مسیک بود به آن حضرت نوشت و آن حضرت فرستاد نزد جماعتی که او را بکشند پس بدست یاری زوجه او نقبی به حجره آوردند و فیروز دیلمی او را کشت و صدائی مثل صدای کار از او بر آمد حفظه او سبقت گرفتند که چه حکایت است زوجه او گفت که وحی بر پیغمبر نازل می شود بعد اسود خاموش شد و تا بود شیطان می آمد به او دستورالعمل می داد و عمل می کرد و اما مسیلمه بن حبیب کذاب او را رحمن یمامه می گفتند و می گفت آنکه نزد من می آید اسم او رحمن است و اول اسلام آورده بود و بعد برگشت و ادعای نبوت کرد

و نوشت به رسول خدا (ص) من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله (ص) اما بعد فان الأرض لنا نصف و لقریش نصف و لکن قریش قوم یعتدون و کتاب را با دو نفر فرستاد نزد پیغمبر (ص) پس حضرت به آنها فرمود که آیا شهادت می دهید که من رسول خدایم عرض کردند بلی فرمود آیا شهادت می دهید که مسیلمه رسول خداست عرض کردند بلی شریک با تو شده است فرمود اگر نه این بود که رسول کشته نمی شود گردنهای شما را می زدم بعد نوشت آن حضرت به او من محمد رسول الله (ص) الی مسیلمه الکذاب اما بعد فان الأرض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبه للمتقین و قد اهلکت اهل حجر ابادک الله و من صوب معک و مسیلمه مدعی بود که شریک شده است یا محمد (ص) در نبوت پس زنی نزد او آمد و گفت بخوان خدا را از برای نخل ماواب ما پس بدرستی که محمد دعا کرده است از برای قومش پس دعاها کرد و معجزات بزعم خود اظهار می نمود و همه نتیجه بر عکس می داد و در آخر امر نماز را از ایشان برداشت و خمر و زنا را حلال کرد و امثال این بدعتها و بنو حنیفه اتفاق بر او کردند و جمعیت ایشان چهل هزار مرد جنگی بود و وعدها به ایشان می داد و در زمان ابوبکر لشکر اسلام آمده و بیست هزار نفر از آنها را کشتند بنی حنیفه این وضع را که مشاهده کردند به او می گفتند که وعده هائی که به ما می دادی کجاست می گفت از احساب خودتان جنگ کنید تا آنکه وحشی

و ابودجانه خود آن ملعون را کشتند و نیز در تواریخ از آیات و سوره ها که در برابر قرآن آورده بود نقل کرده اند که از جمله سوره ی فیل است که الفیل ما الفیل و ما ادراک ما الفیل له خرطوم طویل و ذنب و ثیل ولی بالفعل عین آنها نزد من موجود نیست که نقل کنم و هزار مرتبه فصیح تر و بلیغ تر از خرافات این مرد سخن گفته که از همین عریضه که به رسول خدا نوشت درجه فصاحت او پیدا است پس بین که این سخنان که دعوی به باطل محال و ممتنع است مزخرفات است مردم دعویها کردند آیات [صفحه ۳۸۲] مزخرفه هم به خیال خود بودند و بنای دنیا بر همین بوده است و ملاحظه کن که اتباع او که همه کفار و مرتدین بودند آنها از رسول خدا (ص) نقل معجزات می کنند و از او هم در مقابل معجزات می خواهند و البته معجزات تاویلی و خرافات شما در نظر کافر معجزه نیست که مثل آن را طلب نماید و خاصه که بعد از ایمان به او طلب می کردند و هیچ نمی گفتند که همین ایمانی که آورده ایم معجزه است یا آیات این شخص معجزه است خلاصه و بین که امر شما هم همین طور بود اول که بنای جنگ را گذاشتید بزرگتران شما وعده ها می دادند که عما قریب عالم را تسخیر می کنیم و جور و ظلم را بر می داریم و به هر یک وعده ها و نویدها می دادید و به همین سخنان وهیه مردم را به هیجان می آوردید تا آنکه الحمدلله شما را کشتند و دروغهای شما ظاهر شد و هیچ تغییری در

اوضاع عالم پدید نیامد حالا بعد از این همه تفاسیل هنوز از خرافات خود دست برنداشته اید پس مختصراً می گوئیم که اما این آیات مزخرفه که دیدی بر خلاف کتب آسمانی و ضرورت همه ملین هست و جایز هم هست که مدعی به باطلی برخیزد و کتاب و آیاتی هم بیاورد و بدعتها هم بگذارد پس خود این کتاب مسلم شاهد صدق کسی نمی شود و شاهد صدقی از خارج باید تحصیل نمود و سابق بر این باز مفصل بیان کرده ایم که اصل کتاب آوردن به این وضع خلاف کتاب خداست و حضرت امام رضا (ع) فرموده است که هر که مدعی نبوت شود بعد از خاتم (ص) و کتاب جدید بیاورد قتل او بر جمیع شنوندگان از او واجب است و اما دو باب دیگرش که مزخرف به هم بافته بدانکه این احمقان اولی که بنای این دعوی را گذاشتند خودشان که شعور مطلبی نداشتند بعضی از کتب شیخ و سید را دست آورده و بنا کردند از فرمایشات ایشان دزدیده و حشور ورثی از رای خودشان داخل کرده و شرح سوره ی بقره به خیال خود نوشت و به همین جهت بود که عبارتش را دیدی که صریحاً منع کرد که به کتب شیخ و سید نظر نکنید محض اینکه نبادا ملتفت بشوند که از آنها می دزدد و مغشوش و ممزوج با اباطیل خود می کند و جهت دیگرش این است که در حقیقت رد خرافات ایشان خاصه به فرمایشات مشایخ ما می شود این است که امر می کند که نظر نکنید خلاصه از جمله مطالبی که در فرمایشات مشایخ ما دیده و به این عبارات بی معنی

تعبیر آورده است مسئله سلسله ی طولیه است چون در اخبار آل محمد (ع) فرموده اند عباراتی که حاصل آنها این است که خداوند از نور آل محمد (ع) انبیاء خود را خلقت فرموده و از نور انبیا مؤمنین انس را و از نور ایشان مؤمنین جن را تا آخر سلسله و شرح این بیان را فرموده اند که مقصود ما از این اشخاص کونیه خلق نیست و لکن مقصود روح الایمانی است که در ایشان است و روح الایمان از نور شارع مقدس (ص) در شخص خلقت می شود و اگر از شارع اعراض نمود روح الایمان از او خارج می شود مثل اینکه آینه که از آفتاب رو گردانید نور آفتاب از او زایل می شود حالا این بیان شریف لطیف را دست [صفحه ۳۸۳] گرفته و هیچ نفهمیده که منظور ایشان چه بوده است و این خرافات را که هیچ ربط ندارد می گوید مثلا به آیات یا به قول او کینونت هر چیزی خلق می شود ای احمقان همین اشخاص بوده اند که پیش از دعوی این شخص هر یکی ده یا بیست یا سی یا چهل یا بیشتر یا کمتر در دنیا زیست کرده اند چگونه کینونت یعنی بودن آنها به آیات او خلق شده که بعد از پنجاه سال بزعم خود آیات آورده و نه خودش و نه آیاتش در هیچ عالم نبوده است و معالجه این جماعت را نمی کند مگر شمشیر صاحب الامر (ص) و عجل الله فرجه و سهل مخرجه ما اعظم حلمه و اطول اناته.

استدلال به تورات برای ظهور علی محمد باب

اشاره

گفته است و چون به تصریحات کتب آسمانی و دلایل عقلی و نقلی ثابت و واضح گردید که معجزه

و حجت و دلیلی اعظم از آیات متصور و معقول نیست حال بشارت اشراق آن نیر آفاق را به اسم الوهیت و ربوبیت از صراحت کتب آسمانی بشنوید فصل ۳۳ توریه آیه دویم خداوند از سینا بر آمد و از سعیر بر ایشان تجلی کرد و از فاران درخشنده شد و با هزاران هزار مقدس ورود نمود و از یمینش شریعت آتشین به ایشان داده شده انتهی در این وحی عظیم خدای علیم از ظهور مبارک موسوی و عیسوی و محمدی و روح ما سواهم فداهم و ظهوری که با هزار هزار مقدس ورود نمود خبر فرموده در کتب آسمانی بسیار است که مستقبل محقق الوقوع را به لفظ ماضی فرموده و نفخ فی الصور و فصعق من فی السموات والارض الا من شاء الله و این ظهور اعظم است که با هزار هزار مقدس اظهار امر فرمود و ارواح قدسیه نثار مقدمش گردید و این ظهور اعظم است که به یمین قدرت و اقتدار و عضد رحمت و اختیار حجبات و سبحات و هم و تقلید را درید و آفتاب لیس لجماله حجاب الا-النور و لا- لطلعته نقاب الا-الظهور را از افق هویه ظاهر فرمود و در انجیل بسیاری از مواضع است با هزاران هزار فرشته می آید تا الزام فرماید دشمنان را و در رؤیای یوحنا و با وی بودند صد و بیست و چهار هزار که اسم پدرش را بر پیشانی خود ثبت نموده بودند و آوازی را از آسمان شنیدم چون صدای آب و رعد و بربط و می سرودند سرود تازه و هیچ کس آن سرود را نتوانست آموخت جز

آن یکصد و بیست و چهار هزار کس که از زمین خزیده شده بودند انتهی.

جواب

اولا در ترجمه که نزد من موجود است بعضی کلمات با این عبارت که از توریه نقل کرده اختلافی دارد ولی چون مطلب یکی است متعرض نیستیم خلاصه و ثنیا تو از روی انصاف و تدبر در این کلمات نظر کن بین آیا نه این است که مراد این است که با همان نوری که از فاران درخشنده شد یا با هر سه آنها هزاران هزار مقدس بودند و این ظهور چهارمی نیست چه اینکه ما منکر نیستیم که خبر از ظهور امام (ع) در کتب آسمانی داده شده ولی از برای هر کلامی معنی است و هر مطلبی همه جا بیان نشده [صفحه ۳۸۴] جائیکه می فرماید خداوند از سینی بر آمد و از سیعیر بر ایشان تجلی کرد و از کوه پاران درخشنده شد و با هزار هزاران مقدسان ورود نمود نه این است که مقصود این است که با همان ظهورات هزار هزار مقدسان بودند مثل اینکه اگر بگوئی سلطان از دارالخلافة بیرون آمد و با هزار هزار لشکر ورود نمود نه این است که منظور این است که لشکریان با همان سلطان بودند و الله که خیلی محل تعجب است و زحمت بسیار که انسان جمیع بدیهیات را باید به دلیل و برهان ثابت کند محض اینکه این جماعت در جمیع بدیهیات دخل و تصرف نموده و همه را تصحیف و تغیر می دهند و متوقعند که همه هم از ایشان تسلیم کنیم پس بدون شبهه در این فقره هیچ خبری از ظهور چهارم داده نشده

و بالفرض هم که خبر داده شده باشد هزار حدیث بیشتر هم از روایات خود داریم که خیلی اصح از اینها است و کسی منکر این مطلب نیست تو اگر راست می گوئی موضوع را درست کن و محال است که بتوانی خلاصه و اصل وجه استدلال او این است که می خواهد ظهور به اسم الوهیت و ربوبیت اثبات کند و ما را از این دو جواب است یکی برای کسانی که در اسلام قدم راسخی دارند و دیگری برای امثال مصنف و یهود و نصاری اما برای مسلمین می گوئیم که ای برادران بر ما و شما حقیقت محمد و آل محمد (ع) ثابت است و صدق ایشان اوضح من الشمس و ابده من الامس است و این مطلب را به دلایل کتاب و سنت ما مسلم کرده ایم که توریه و انجیلی که در دست یهود و نصاری است مصحف است و صحیح آنها نزد ائمه ماست و همین فقره از توریه را امام ما و شما حضرت امام رضا (ع) به عربی ترجمه فرموده و نقل فرموده است و بی شک اگر هزار مترجم جمع شوند و بخواهند اصح از امام ترجمه کنند قادر نیستند زیرا که اولاً دانسته اید که توریه صحیح که از آسمان نازل شده نزد خود او است فقط و ثانیاً بر فرض که آیه یا آیات صحیحه هم نزد دیگران باشد آنطور که امام مقصود خدا را می داند و آنطور که او احاطه به زبانها دارد و می داند که هر لفظی ترجمه اش در لسان دیگر چیست احدی نمی داند پس ملاحظه کن در بحار که حضرت امام رضا (ع) در مجلس مامون

با راس الجالوت که بزرگ علمای یهود بود و مامون ملعون از شدت عناد او و امثال او را از اهل ادیان حاضر کرده بود که امام (ع) را مجاب کند حضرت فرمود به او هل تنکر ان التوریه تقول لکم قد جاء النور من جبل طور سیناء و اضاء لنا من جبل ساعیر و استعلن علينا من جبل فاران قال راس الجالوت اعرف هذه الکلمات و ما اعرف تفسیرها قال (ع) انا اخبرک به اما قوله جاء النور من قبل طور سیناء فذلک وحی الله تبارک و تعالی الذی انزلہ علی موسی (ع) علی جبل طور سیناء و اما قوله و اضاء للناس من جبل ساعیر فهو الجبل الذی اوحی الله عزوجل الی عیسی بن مریم (ع) و هو علیه و اما قوله و استعلن علينا من جبل فاران فذاک جبل من جبال مکة بینہ و بینہا [صفحة ۳۸۵] یوم و ترجمه اش این است که فرمود آیا انکار داری که توریه می گوید شما که آمد نور از جبل طور سینا و روشن کرد از کوه ساعیر و ظاهر شد بر ما از کوه فاران راس الجالوت عرض کرد این کلمات را می شناسم ولی تفسیر آنها را نمی دانم فرمود من خیر می دهم تو را به آن اما قول خداوند نور آمد از قبل طور سینا پس این نور وحی خداست که بر موسی (ع) نازل شد بر کوه طور سینا و اما قول او و روشن کرد از برای مردم از کوه ساعیر پس آن کوهی است که خداوند وحی به سوی عیسی بن مریم (ع) فرستاده و او بر آن کوه بود و اما قول

او ظاهر شد بر ما از کوه فاران پس این کوهی است از کوههای مکه که میان آن و مکه یک روز راه است پس ملاحظه کن که اصل عبارت به این الفاظ که در ترجمه هاست نبوده و یا اصل آن را بر حسب عقاید فاسده خود تصحیف کرده اند یا در ترجمه خبط شده و صحیح همان است که امام (ع) فرموده و اگر اعتقادت ضعیف است تصدیق راس الجالوت را ملاحظه کن با علم آنها و قرب زمانشان به زمان صدور و به لسان یونانی و عبری و اینکه نسخ آنها هر چه باشد معتبرتر از نسخ حالیه است هر چند که از نسخ قدیمه داشته باشند چنانکه مدعی هستند پس بدون شبهه این ترجمه ها صحیح نیست و نمی توان مبنای عقاید دینیه را بر آنها گذارد و اگر بنا بر این باشد چیزها باید معتقد بشویم که کفر آنها بر ما بدیهی است مثل نسبت شرب خمر و زنا و قتل نفس محترمه به پیغمبران خدا زیرا که در این کتب اینها مذکور است اگر چه جماعت باییه معتقد به همه اینها هستند و از همین جهت در اماتہ امام شان هم این معاصی را منافی امامت نمی دانند ولی عرض کردم که روی سخن در این وجه با کسانی است که قدم راسخی در اسلام و تشیع دارند و اما به این جماعت می گویم که اگر تو به اصطلاح توریه و انجیل می خواهی عارف بشوی در آنها ملاحظه کن همان طور که سابق گفتم که مثل اینکه در عربی لفظ رب و در فارسی لفظ خدا را در معنی صاحب و مالک و بزرگتر و مربی استعمال

می کنند و مقصودشان الوهیت نیست در این کتب هم امر به همین منوال است و من مجال تتبع بسیار و شواهد بیشمار ذکر کردن ندارم اما بقدر ظهور مسئله ملاحظه کن در کتاب دانیال در خبر یکی از وقایع در آیه هشتم و نیز خدایان و سروران و آلات پسندیده ایشان از نقره و طلا را اسیروار به مصر خواهد برد و در آیه سی و ششم و آن ملک موافق رای خود عمل نموده خویشتن را بر هر خدائی رفیع و متعظم خواهد نمود و بر ضد خدای خدایان عجیبانه گفتگو خواهد کرد تا آنکه فرموده و به خدای پدران خود و به شوق زنان تفکر نخواهد نمود بلکه به هیچ خدائی تفکر نخواهد نمود تا آنکه فرموده بدین منوال در مقامهای مشید عمل نموده به خدای بیگانه که به او معترف است تا آخر و لفظ خدایان غیر و خدای خدایان در غالب کتب بسیار استعمال شده و در توریه مثنی است فصل دهم زیرا که خداوند [صفحه ۳۸۶] خدای شما خدای خدایان و خداوند خداوندان خدای اعظم اکبر مهیب او است که طرف گیری نمی کند و رشوه نمی گیرد و نیز در اناجیل اسم خداوند بر عیسی (ع) مکرر استعمال شده باری امثال این عبارات بسیار است و استعمال لفظ خدا در این معانی که گفتیم نادر نیست پس در این مقام هم نمی توان به این کلمات استدلال نمود که به اسم الوهیت ظهور می نماید بلکه مقصود صاحب ملک است و کسی که مربی همه ملک است و بالاتر از این نیست که می گوئی خداوند در او جلوه کرده مگر هر جا که

خدا جلوه کرد باید به اسم خدائی خوانده شود در حدیث می فرماید لقد تجلی الله لعباده فی کلامه هرگز شنیده که کلام خدا را خدا بخوانید فرض این است که به واسطه ظهور ایشان گفته شود خدا ظاهر شد اما نه اینکه شخص ایشان را به اسم الوهیت بخوانند در این عبارات دلیلی بر این مطلب نیست ملا-حظه کن و بین خلاصه و اما آنچه گفته که این ظهور اعظم است که با هزاران هزار مقدس اظهار امر فرمود و ارواح قدسیه نثار مقدمش گردید تا آخر مزخرفات اولاً- که ملاحظه کردی در این عبارت ذکری از سوی موسی و عیسی و پیغمبر (ص) نیست و مقدسین با ایشانند و ثانیاً فرض این است که صریحاً ذکر امام عصر عجل الله فرجه باشد مثل اینکه من خود از انجیل عبارات صریحه نقل کردم اینگونه دعاوی را همه کس می تواند بکند و کل یدعی وصلا بلیلی و لیلی لا تقرلهم بذاکا اذا انبجست دموع من خدود تبین من بکی ممن تباکا هر وقت به اوصاف یقینیه موسی و عیسی و خاتم (ع) برای ما ظهوری شد می شناسیم که این همان موعود است که فرموده اند و الا بمحض ادعا امر نمی گذرد الان در پنج آب هندوستان مدعی عیسویت برخواسته و از قرار مذکور یک کرور متجاوز اتباع دارد و بعضی کتب هم از او آورده اند و به درجات از شما با کمال تر است و جمیع هم مهدی موعود را عیسی (ع) می دانند دلیل هم که به تصریحات شما غیر از ادعا چیزی نیست بیچاره مسلمانان هنوز اسباب سفر عکا را تهیه نکرده اند باید برگردند و به هندوستان

زیرا که موافق عقاید باطله شما این هم ظهور جدیدی است و مرشد تا نهم در بیان امر کرد که هر که مدعی آیات شد هیچ کس متعرض او نشود که حزن بر شمس حقیقه وارد می شود خلاصه که عما قریب می بینم که بشر عقاید باطله خود در می مانند و نادام خواهند شد و اما فقره که از رؤیای یوحنا نقل کرده چند نسخه از آن در نزد من موجود است و ترجمه های مختلف هم هست و مضمون همه این است که دیدم که اینک بره بر کوه صیهون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفری که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم دارند تا آخر و مصنف صد و چهل را صد و بیست نوشته و ذکر فقره اول را هم نکرده است که مبادا معلوم بشود که مراد کیست و آنچه از مکاشفات یوحنا ظاهر می شود این است که مراد از بره عیسی (ع) است [صفحه ۳۸۷] و تخت نشینی که مکرر در مکاشفات ذکر شده اشاره به خاتم (ص) است و در انجیل یوحنا است در ظهور یحیی و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید به جانب او می آید گفت این است بره خدا که گناه جهان را بر می دارد و در اخبار خودمان نیز قرینه این مطلب هست چنانکه در بحار در باب اسامی پیغمبر نقل کرده است از حضرت امام رضا (ع) که به راس الجالوت فرمود فی الانجیل مکتوب این البره ذاهب البار قلیطا جاء من بعده و هو یخفف الاصار و یفسر لکم کل شیء

تا آخر و در روایت دیگر است قال الرضا (ع) یا نصرانی هل تعرف فی الانجیل قوی عیسی انی ذاهب الی ربکم و ربی والبار قلیطا جاء تا آخر که هر دو مضامینش قریب به هم است و از این حدیث ظاهر می شود که مراد از بره مریم (ع) باشد و ابر بره عیسی (ع) و اما در مکاشفات و انجیل که به اسم بره خوانده شد ممکن است که به اسم مادر خوانده شده باشد زیرا که پدر بشری از برای آن حضرت نبود و خواندن فرزند به اسم پدر شایع است خلاصه مطلب این است که فقره مکاشفه خبر از آمدن عیسی علیه السلام است و در این موقع بی مناسبت نوشته و بسی از این نحو استدلالات دارند و بر فرض که فقره هم مخصوص خبر از صاحب الامر (ع) بدهد سخنها در موضع اخبار است که آن را باید جست و الا از این نحو بیانات بسیار است مصداق آنها را نشان دهید تا تسلیم شود.

ذکر تعدادی از آیات در مورد کیفیت حشر و رجعت و استدلال به آنها که منظور علی محمد باب است و جواب از آنها

در این مقام آیات بسیاری از قرآن که در کیفیت حشر خلایق نازل شده نقل می کند و تفاسیری چند هم برای خود می کند و بدون دلیل و برهان و شهادت عیان می خواهد درباره این شخص و این زمان جاری بکند و اشهد الله که اگر مصادیق این اخبار و آثار و آیات فرقانیه همین ها است که شما به ما نشان می دهید العیاذ بالله همانها که از اول بکلی منکر رجعت و معاد شدند از ما و تو هشیارتر بودند که گول این سخنان را نخوردند و معاذ الله که امر چنین باشد و هشت هزار

سال به مردم وعده ها دادند برای این اوضاع که حال سرپا است و ستعلمن بناه بعد حین و بعد در صدد بر آمده است که اثبات نماید که ظهور این امر از اراضی مقدسه باید باشد و اولاً نمی دانیم که هر صورتی که از اراضی مقدسه بلند شود صوت امام است یا خیر سابق بر این بنی امیه که در شام سلطنت کردند و خود را امیرالمؤمنین خواندند آیا ائمه مسلمین بودند و بعد از این رایاتی که از شام حرکت می کند آیا همه ائمه اند چنانکه در حدیث شریف سدید خدمت حضرت صادق (ع) عرض کرد که آیا پیش از سفیانی چیز دیگر هست فرمود بلی و سبه انگشت مقدس خود اشاره به سوی شام فرمود و فرمود سه رایت رایتی حسینه و رایتی امویه و رایتی قیسیه و در بین این حال سفیانی بیرون می آید و درو می کند آنها را مثل درو کردن زرع که مثل آن روز را ندیده هرگز عرض می کنم مسلم خود سفیانی قبل از ظهور امام (ع) باید بیاید و این [صفحه ۳۸۸] رایات هم که فرمود قبل از او است پس لا محاله فرقی میانه این رایات با رایات امام (ع) باید باشد و بر فرض ثبوت این مسئله که این رایت هم در آن مقام باید بلند شود رایت امامت بر آن صفة است که در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم فرموده اند نه اینکه به محض اسم گذاردن و دعوی امامت باشد زیرا که این دعوی را همه کس می تواند بکند و این سخنان واهی را مشنو که احدی نمی تواند این دعوی را بکند مگر خود صاحب

الامر و در اخبار مکرر فرموده اند که این امر ممکن است چنانکه حضرت باقر (ع) فرمود به برید که ای برید پرهیز جمع اصهب را عرض کرد اصهب چیست فرمود ابقع عرض کرد ابقع چیست فرمود ابرص و پرهیز از سفیانی و پرهیز شریذ را از ولد فلان که می آیند به مکه و قسمت می کنند به آن اموال را و متشبه به قائم (ع) می شوند و پرهیز شذاذ را از آل محمد و نیز از آن حضرت مروی است که هر که ادعا بکند مقامی را یعنی امامت را و او کافر است یا فرمود مشرک است و حضرت صادق (ع) فرمود که هر که ادعای امامت بکند و امام نباشد کافر است و فرمود بیرون نمی آید قائم تا بیرون بیاید پیش از او دوازده نفر از بنی هاشم که همه به سوی خود می خوانند عرض می کنم پس بین که این امر ممکن است و تو هشیار باش که همه اصرار این جماعت بر اینکه دعوی باطل ممکن نیست محض همین است که اگر اقرار نمودند که ممکن است لابد باید آثار امامت را هم اقرار کنند و چون آثار امامت در مدعین آنها نیست لابد شده اند که به کلی انکار کنند امکان دعوی باطل را و تحکم کنند که به محض دعوی قبول نمائید خلاصه و بعد از این تفصیل باید ملاحظه نمود ادله که بر ظهور این امر از اراضی مقدسه دارد گفته است و در عظمت این ظهور و احکام و ارتفاع ندایش از اراضی مقدسه فصل ۲ اشعیا آیه دویم در ایام آخرین واقع می شود که کوه خانه خدا بر سر کوهها

برقرار و بر تلها رفیع تر خواهد شد و طوایف بسیار بسوی او روان خواهند گردید و قومهای بیشمار روانه شده خواهند گفت بیائید تا به کوه خداوند به خانه خدای یعقوب در آئیم که او راهایش را بما نموده در طریق او گردش نمائیم زیرا که شریعت از صیون و کلام خداوند از اورشلیم بیرون خواهد آمد و او در میان خلاق حکومت کرده قومهای بی شمار را متنبه خواهد ساخت و ایشان شمشیرهای خود را به کاو آهن و نیزه ها را باره تبدیل کرده قوم به قوم شمشیر نکشیده بار دیگر جنگ نخواهند آموخت ای خانه دان یعقوب بیائید تا در نور خداوند رفتار نمائیم عرض می کنم سابق بر این ذکر کردیم که از صریح کتاب اشعیا در فصل یازدهم و کتاب یرمیاه در فصل سی و سیوم معلوم می شود که مراد از این اخبار سلطنت سلیمان علیه السلام بوده است که بعد از خرابی اول بیت المقدس واقع شد و علاوه بر این می گوئیم که حتم نمی کنیم که اینها خبر از سلطنت سلیمان باشد ولی وضعی که فرمایش شده باید واقع شود یا به محض [صفحه ۳۸۹] اینکه صدائی از حوالی شام بلند شد باید تسلیم نمود در آخر همین فصل دویم ملاحظه کن که می فرماید آنگاه ارتفاع او میان خمیده و تکبر انسانیان پست شده در آن روز خداوند به آن فراده متعالی خواهد بود و بتان را بالکل برطرف خواهد کرد و ایشان در مغاره های کوهها و روزنه های خاک از ترس خداوند و عظمت جلالش هنگامی که جهت ترسانیدن زمین برمی خیزد داخل خواهند شد و در آن روز آدمیان بتهای نقره و

اصنام طلائی که به خصوص سجده نمودن از برای خود ترتیب نموده بودند به موشهای کور و شب پره ها را خواهند گذاشت تا آنکه به مغاره های کوهها و شکافهای صخرهها از ترس خداوند و از عظمت جلالش حینی که جهت ترسانیدن زمین بر می خیزد داخل شوند از انسانی که نفس او در دماغش می باشد دست بکشید زیرا که اعتبار او چه خواهد بود تمام شد فصل حال ملاحظه کن بین همین اوضاع سرپا شده که جمیع بتان از زمین برچیده شده و کسانی که عبادت آنها کردند به مغاره های کوهها و شکافه های صخره ها از ترس خداوند داخل شده اند یا نه خود را کول می کنید و به خیالات مانند چرسیان خود را خوشحال می کنید والله که نیست مگر صرف خیال و علم باطل در نهایت قوه و اقتدار و دولت دولت باطل است و حق صرف پنهان و باید دولت او بعد از این بیاید که فرمودند دولتنا آخر الدول و از فصل چهارم میکا نقل کرده که همین عبارات بعینها نازل است و در آیه میکا و هر کس در زیر تاک خود و در زیر درخت انجیر خود خواهد نشست و ترساننده یافت نخواهد شد زیرا که دهان خداوند به شکرها چنین فرموده است و تمام اقوام اگر چه هر کس به اسم خدایش رفتار نماید و لکن ما به اسم خداوند تا ابد الابد رفتار خواهیم نمود و خداوند می فرماید در آن روز من لنگ شده گان را جمع و رانده شدگان و کسانی را که مبتلی گردانیده ام مجتمع خواهم نمود لنگ شدگان را برای بقیه خواهم گذاشت و دور شدگان را به طایفه عظیمه

مبدل خواهیم ساخت و خداوند در کوه صیون از حال تا ابد سلطنت خواهد نمود عرض می کنم در این عبارت هم نظر کن که فرموده است که در آن روز ترساننده یافت نخواهد شد و سایر آنچه فرموده است تا آخر ببین همین وضع برای حضرات پیش آمده یا نه والله هوش از سر انسان می رود که این جماعت تازه می شنویم که خود را به جهت حفظ جان به روسیه می بندند و از قول نسل روس استمداد می جویند و عجب است که خجالت نمی کشند و باز مدعیند که امام ما ظاهر شده عجب امامی است که رعیت او لایب شده اند که پناه به دشمنش ببرند تا محفوظ بمانند باری و از دو سه آیه بعد از این ظاهر می شود که این هم باز اشاره به سلطنت داود و سلیمان (ع) است زیرا که فرموده است ای دختر صیون مثل زن زاینده درد کشیده وضع [صفحه ۳۹۰] حمل نما زآن رو که حال از شهر بیرون رفته در صحرا خواهی نشست و به بابل رفته در آنجا رهائی خواهی یافت و در آنجا خداوند تو را از دست دشمنانت خلاصی خواهد داد و حال جماعت بسیاری بر ضدت جمع شده می گویند که ملوث شود و چشمان ما به صیون بنگرد تا آخر پس ببین که اینها هم اشاره به گرفتاریهای به معاصی و بعد از آن ابتلای به بلاها و اسیری به بابل و رها شدن از اسیری است که در آن زمان اتفاق افتاده و کلیه بدانکه اعتماد تامی به این ترجمه ها نیست و اگر بخواهی قدر ترجمه های مردم را بشناسی نظر به تفاسیری

که به زبان فارسی در تحت آیات قرآن می نویسند بکن بین از آن عبارات آن حکمتها و نکات و مطالبی که در قرآن مندرج است ظاهر می شود یا نه چه جای اینکه اصل این کتب آسمانی بر صرافت اول باقی نمانده و تصحیفات بسیار دارد چنانکه انشاء الله ثابت خواهیم کرد و باز گفته است و در فصل اشعیا آیه ۱۷ نظر مردمان پست و رفعت آدمیان خمیده خداوند در آن یوم متعالی خواهد بود و زیرا که روز خداوند بر همه چیز موثر خواهد بود عرض می کنم این آیه در فصل اول که نیست در سایر مقامات هم در بادی نظر دیده نشد و با وجود بودن هم جواب از آن مثل سامرایانی است که نقل می کند و ذکری از اورشلیم هم که در خود این آیه نیست و در غالب استدلالات اگر ملاحظه کنی بنای او بر همین است که ادله با عنوان مطلب موافقتی ندارد و باز گفته در فصل اشعیا آیه زیرا که از برای ما ولدی زائیده می شود و پسری عطا کرده می شود که سلطنت بر دوش او و اسم او عجیب و داعظ و خدای کبیر و آب جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد از دیار سلامتی و سلطنتش را بر تخت داود و در مملکتش انتهائی نه تا اینکه او را به عدالت و صداقت از حال تا ابد ثابت و برقرار نماید و غیرت خداوند لشکرها این چیزها را بجا خواهد آورد عرض می کنم این آیه هم خبر از سلطنت سلیمان (ع) می دهد که بر تخت داود (ع) می نشیند اشکالی که در این آیه و بعض

آیات دیگر هست این است که انتها برای سلطنتش نیست و سلطنت ظاهری ایشان منقطع بود و ممکن است که این کلمات حمل بر سلطنت حقیقی ایشان بشود بلکه اگر ملاحظه کنی ناچار می بینی که باید اینطور باشد زیرا که دنیا دار فناء است و زوال بلکه برزخ هم امرش به همین منوال است نهایت عمر برزخ اطول است از دنیا و الا بدون شبهه اهل دنیا و برزخ همه خواهند مرد و خداوند به پیغمبر خاتم (ص) فرموده است که انک میت و انهم میتون و احدی در دنیا عمر جاوید نخواهد کرد پس سلطنت دائمی ایشان حقیقی است و این است که خداوند در بهشت تاج کرامت و حله سلطنت بر مؤمن می پوشاند چنانکه در اخبار فرموده اند و امر آن سلطنت دخیلی به سلطنت دنیائی ندارد و در دنیا به حسب مصالح زمان انبیاء و اولیا (ص) گاهی سلطنتی فرموده اند و دولت دنیائی آل محمد (ع) اخیری دولتهاست و البته آن هم به وضعی که مناسب دنیا است [صفحه ۳۹۱] خواهد آمد زیرا که خداوند به ایشان وعده فرموده و خلف نخواهد فرمود و شرح سلطنت ابدی ایشان در مکاشفات یوحنا در ذکر قیامت اول و ثانی و حشر و معاد و اورشلیم جدید شده است و آن دخیلی به امور دنیا ندارد در اواخر مکاشفات ملاحظه کن و بین و بسیار شبیه است به همان وضعها که در اخبار خودمان ذکر شده است و تاویل نمودن اینها به امور دنیائی دل خوش کردنی است که مثمرتری نیست و این جماعت بسکه فهمهای ایشان قاصر است همه ی این اخبار را موهومات فرض

می کنند مگر هر چه با وضع دنیا درست بیاید و در حقیقت کمال بی خردی است که انسان عقل خود را میزان کل اخبار انبیا و اولیا قرار بدهد و حال اینکه چه بسیار امور از صنایع خلق و چیزهائی که خداوند در همین دنیا آفریده است که عقلهای ما بکلی در آن حیران می ماند و هیچ نمی فهمیم و حال اینکه بسیاری از اینها چیزهائی است که پیش چشم ما است پس با این قلت ادراک چگونه رواست که عقل خود را میزان جمیع امور قرار دهیم و هر چه نفهمیدیم انکار کنیم و حال اینکه در اخبار فرموده اند که دین خداوند به عقول ناقصه فهمیده نمی شود و به آن نمی رسید مگر به تسلیم پس ما اگر فهم جمیع مسائل را نداریم امیدواریم که اهل تسلیم باشیم و در حدیثی فرمودند که رسوخ در علم تسلیم است چنانکه خداوند فرموده و الراسخون فی العلم یقولون امانا به و اما این جماعت از فوز تسلیم محرومند و همه امور را می خواهند به عقل خود قیاس کنند و با همین وضعهای عرضی دنیائی تطبیق کنند و این است که عقاید ایشان همه فاسد شده است باری و نیز گفته است که در فصل ۳۵ اشعیا بیابان و زمین خشک شادمان و صحرا مسرور شده مثل گل شکوفه خواهد کرد به زیادتى شکوفه کرده بلکه به سرور و سرود خرمی ابدی خواهد نمود و شوکت لبنان و زینت کرمل و شارون به آن عطا کرده خواهد شد و ایشان جلال خداوند و عظمت خدای ما را خواهند دید دستهای سست را قوی و زانوهای لغزنده را محکم کرده

و به دل طپیدگان بگوئید که قوی شده مترسید اینک خدای شما مخصوص انتقام و خدا جهت سزا می آید بلکه آمده شما را نجات خواهد داد آنگاه چشمان کوران مفتوح و گوشهای کران باز خواهد شد آن زمان لنگ مثل غزال بر خواهد جست و زبان گنگ ترنم خواهد نمود زیرا که آبها در بیابان و رودها در صحراها جاری خواهد شد و سراب به برکه و مکانهای تشنه به منبعهای آب مبدل خواهد شد در مکانی که اژدرها می خوابیدند عوض قصب و نی گیاه خواهد روئید در آنجا شاه راهی بل راهی که بطریق مقدس نامند موجود خواهد شد و در آن ناپاکان عبور نخواهند نمود زیرا که برای مقدسان است و سالکان آن راه اگر چه ابله باشند گمراه نخواهند شد شیر در آنجا نخواهد بود و حیوان درنده بر آن نخواهد بر آمد و ناجیان در آن گردش کرده رهائی [صفحه ۳۹۲] یافته گان خداوند برگشته سرود گویان و تاج شادمانی جاوید بر سر بصیون خواهند آمد و بشادی و خرمی رسیده آه و ناله فرار خواهد کرد انتهی معلوم بوده که این اراضی قبل از این قرون در نهایت خرابی و ویرانی بود چنانچه در فصل ۲۴ اشعیا که قبل از این فصل است به تفصیل خبر می فرماید عرض می کنم در حقیقت عمدی دارند که جلو فهم خود را بگیرند و الا- بسیار غریب است که کسی حدس بزند که مراد از این بیانات همین وضع حالیه دنیاست که مشاهده می کنیم در همین فصل سی و چهارم که ذکر می کند ملاحظه کن که می فرماید ای قبائل نزدیک آمده بشنوید و ای

طوایف گوش دهید زمین و هر چه در آن است جهان و هر چه که از آن صادر است بشنوند زیرا که غضب خداوند بر تمامی قبایل و خشمش بر همه کی لشکرهای ایشان است که ایشان را لعنت کرده به قتل تسلیم نموده است کشته گان ایشان به خارج انداخته شده از لاشه های ایشان عفونت بر آمده کوهها از خون ایشان جاری خواهند شد و تمامی عساکر آسمانها گداخته و خود آسمانها مثل طومار پیچیده خواهند شد بلکه همگی عساکر ایشان مثل افتادن برگ تاک و یا مانند دانه انجیر از دوختش خواهند افتاد زیرا که شمشیر من در آسمانها آب دار خواهد شد اینک بر ادوم و بر قومی که ایشان را برای عقوبت لعنت کرده بودم فرود خواهد آمد تا اینکه به تفصیل از خرابیهای زمین ادوم بیان می فرماید و از جمله عباراتش این است و آبهای جاریش بزفت و خاکش بگوگرد مبدل و زمینش نیز برفت سوزنده خواهد گردید شب و روز منطفی نشده دودش دائما متصاعد خواهد شد نسل به نسل خراب خواهد ماند که ابدالاباد کسی در آن گذر نخواهد کرد عرض می کنم در این عبارات درست نظر کن و بین آیا غیر از اوضاعی است که در رجعت و در نزد نفخ صور سرپا خواهد شد که عساکر آسمان که ملائکه خدایند همه خواهند مرد و اهل زمین نیز خواهند مرد و آسمان مثل طومار به هم می پیچید که خداوند در کتاب مجید خود فرموده یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب و اوضاع جهنم که در فصل سی و چهارم بیان فرموده سرپا خواهد شد و اوضاع بهشت

که در فصل بعد بیان فرموده آشکار خواهد گردید حال جمیع این سخنان را به هوی و هوس خود معنیهای قشری ظاهری می کنند بلکه بسیاری از کلمات را هم بر حال خود بدون هیچ معنی می گذارند و به تحکم می خواهند بر همین ایام راست آرند و قیامت را به همین بگذرانند ولی ملتفت مسائل باشید که نظام عالم بر عقاید شما نمی گردد و به این آسانها نمی گذرد این همه شاید که از قیامت شنیده ایم به این آسانی نیست و این همه نعمتها که از بهشت فرموده اند این قسم مشوب به هزار گونه عذاب نخواهد بود و اگر همه همین باشد نعوذ بالله در حقیقت زحمت عبث هم نباید کشید و نعمت و عذابی که دوست و دشمن در آن مشارکند اکتساب و اجتنابی ندارد هر که هر چه [صفحه ۳۹۳] اتفاق نصیبش هست به او خواهد رسید خداوند به حق آل محمد (ع) دست ما را از دامان آل محمد (ع) کوتاه نکند و عقاید ما را این طور فاسد نکند و این را هم بدان که قلت ادراک بنی اسرائیل نسبت به این امت امری مکشوف است و ایشان خوبان آن زمان بوده اند و سایر مردم فهمشان از ایشان هم کمتر بوده است و به سبب همین قلت ادراک است که از توحید ایشان گرفته تا پائین همه را به الفاظ مناسب با فهمهای ایشان ادا فرموده اند مثل اینکه با اطفال این زمین سخن گفته باشند که شاید قدری درک بکنند و انفعالی حاصل کنند و به حرارت تربیت انبیاء (ص) شعورشان زیاد شود و این است که در وصف خداوند و کیفیت سلوک او

با خلش همه الفاظی که مناسب جسمانیات است ادا شده و اوایل این امت سنیان که از آل محمد (ص) منقطع شدند و به این کتب رجوع نمودند به آنها مغرور شده و آنها را حقیقت پنداشتند و در او آخر این امت هم این جماعت نیز که علانیه می بینی از آل محمد (ع) منقطع شده اند و عقول ایشان به واسطه اعراض از آل محمد (ع) گرفته شده به این کلمات مغرور شده اند و اینها را حقیقت پنداشته اند و چون الفاظ جسمانی بوده است همه را می خواهند در همین عالم اعراض جاری بکنند و شعور نمی کنند که کلامی که شخص دانا با اطفال می گوید اگر چه ملاحظه حکمت را خواهد کرد ولی معذک از حقیقت دور خواهد بود زیرا که خواسته کلام را با فهم اطفال نزدیک کند و لازمه انقطاع از آل محمد (ص) همین هست خداوند دست ما را از دامان ایشان کوتاه نکند و باز گفته است فصل یکم اشعیا و حاکمان تو را مثل نخستین و مشیران تو را مثل ابتداء بود نشان بر خواهم گردانید بعد از آن به شهر عادل و مدینه صادق نامیده خواهی شد صیون با حکومت و برگزیده گانش با عدالت خواهند شد اشعیا ۵ آیه ۷ ایشان را به کوه مقدس خود آورده ایشان را در بیت الدعای خود شادمان گردانید انتهی عرض می کنم در فقره اول برگزیده گانش با عدالت خواهند شد صحیحش موافق کتاب اشعیا بر گرونده گانش با عدالت فدیة خواهند شد و این کلمات باز محتمل است که مراد از آنها همان ابادی بعد از خرابی اول باشد و مراد از حاکمان و مشیران

همان اسرای بابل باشد و این وقایع شده است و یقینی است و اما غیر از آنها دلیل می خواهد و اما فقره ثانیه مراد از بیت الدعاء بیت المقدس است زیرا که در آیه بعد از این می فرماید قربانیهای سوختنی ایشان و ذبایح ایشان در مذبح من قبول کرده خواهند شد زیرا که خانه من برای تمامی قبایل بیت الدعاء مسمی خواهد شد انتهی پس در غیر بیت المقدس جاری کردن آن دلیل می خواهد و اگر بنا به تاویلات باشد که از برای آن به اعتقاد شما حدی نیست و در حقیقت کسی که به تاویلات استدلال می کند [صفحه ۳۹۴] بدون شواهد صریحه زحمت عبثی می کشد زیرا که دلیل اگر محض احتجاج بر خصم است که خصم معتقد به این تاویلات نیست و خود هم که معتقد به آنها هستید که در اصل مساله مدعی صحت و اعتقاد به آن هستید و حاجت به دلیل ندارید پس مثل همچو آیه که ظاهر در بیت المقدس است مثلاً شما آن را در غیر آن جاری می کنید به تاویلات عملی است خطا و لغو و اصل این آیه هم نیز به ملاحظه پیش و پس ظاهر در همان ابادی بعد از خرابی است چنانکه در اول فصل می فرماید خداوند چنین می فرماید که حق را نگاهداشته به صداقت رفتار نمائید چونکه ورود نجات من و ظهور صداقت من نزدیک است و نیز بعد از همین آیه مذکوره است خداوند خدا که جمع کننده رانده شده گان اسرائیل است می فرماید که سوای آن کسانی که به او گرد آمده اند دیگران را جمع خواهم کرد تا آخر که غرض جمع آوری بعد از تفرقه

بنی اسرائیل است که واقع شده خلاصه و بعد مصنف تحقیقات کرده و به انصاری گفتگو کرده و فصل دیگر عنوان می کنیم.

در اینکه حضرت عیسی ادعای ابنیت کرده (فرزند خدا بودن) و بشارت به ظهور الله داده

اشاره

گفته است و اگر ملت حضرت مسیح این نبوات و نبوات دیگر را به ظهور آن حضرت تعبیر نماید ساقط نتیجه و موافق و صحیح نبوده و نیست چه که اولاً آن حضرت ادعای ابنیت فرمود و می فرمود پدر را دو پسر مشاهده نمائید و به طلوع پدر مژده می داد و ثانیاً ظهور خود را ظهور الله نفرمود بلکه بشارت به ظهور الله فرمود.

جواب

نمی دانم این کلمات را بر حسب معتقد نصاری می گوید یا مسلمین اگر بر حسب معتقد مسلمین است که مسلمین معتقدند که عیسی (ع) ادعای ابنیت خداوند را نفرموده است و این تهمتی است از مؤلفین کتب که بر آن حضرت زده اند و خود نصاری هم سابق این مطلب را می دانستند که این دعوی از خود عیسی (ع) نیست و شاهد این مطلب حدیث مفصلی است که در بحار و تفسیر برهان از احتجاج خاتم (ص) با یهود و نصاری و دهریه و بت پرستان روایت نموده اند که با یهود و نصاری در باب اینکه عزیر و عیسی را ابن الله گرفتند احتجاج فرمود و حدیث بسیار طولانی است و از جمله عرایض نصاری یکی این بود که او را پسر خدا خواندیم نه به جهت توالد و تناسل بلکه به جهت اختصاص و تشریف و حضرت بر آنها به برهان رد فرمود تا آنکه بعضی از ایشان عرض کردند و در کتب منزله است که عیسی (ع) فرمود می روم به سوی پدرم رسول خدا (ص) فرمود پس اگر به این کتاب عمل می کنید پس در آن است که می روم به سوی پدرم و پدر شما پس بگوئید که جمیع آن کسان

که مخاطب عیسی بودند پسران خدا بودند همچنانکه عیسی (ع) ابن او بود از آن وجه که عیسی ابن او بود و بعد از آن آنچه در این کتاب است باطل کننده است بر شما آنچه را که گمان کردید که عیسی از جهت اختصاص این خدا بوده چرا که شما گفتید که ما قائل شدیم که عیسی ابن خداست به جهت اینکه خداوند مخصوص فرموده او را [صفحه ۳۹۵] به آنچه مخصوص فرموده به آن غیر او را و شما می دانید که آنچه مخصوص شده به آن عیسی مخصوص نشده اند به آن این قومی که عیسی به آنها فرموده که من می روم به سوی پدرم و پدر شما پس باطل شد اینکه اختصاص برای عیسی باشد به جهت اینکه ثابت شد نزد شما اینست به قول عیسی از برای کسی که نبود برای او مثل اختصاص عیسی و شما این است و جز این نیست که حکایت کرده اید لفظ عیسی را تاویل کرده اید آن را بر غیر وجهش به جهت اینکه هر گاه گفت عیسی پدر من و پدر شما پس به تحقیق که اراده کرده است غیر آنچه شما به سوی آن رفتید و تخصیص دادید او را و چه می دانید شاید عیسی قصد کرده که می روم و به سوی آدم یا به سوی نوح که خداوند بالا می برد مرا به سوی ایشان و جمع می کند مرا با ایشان و آدم پدر من و شما است و هم چنین نوح بلکه غیر از این اراده نکرده پس نصاری ساکت شدند و گفتند که ندیدیم مثل امروز مجادله و مخاصمه کننده را و

زود باشد که در امور خود نظر کنیم تا آخر حدیث شریف پس بین که علمای نصاری در آن روز می دانستند که مستند آنها غیر از همین لفظ که می روم به سوی پدر خودم و پدر شما چیز دیگر نبوده و همه این الفاظ صریحه داله بر انبیت از برای خدا که در اناجیل هست از تاویلات و تحریفات خودشان است و لهذا به هیچ یک استدلال نکردند مگر به این لفظ که پیغمبر (ص) آن را تفسیر به آدم و نوح فرمود و در خود اناجیل هم شاهد فرمایش پیغمبر (ص) هست که مکرر خود را به اسم فرزند انسان خوانده است و مسلمین هم لا محاله به همینطور که پیغمبر (ص) فرموده باید معتقد باشند و این کفر را نسبت به پیغمبر معصوم ندهند و تو هم ای مصنف دلایل اگر مدعی اسلامی لابدی که به همین قول بگوئی و این مزخرفات را معتقدانه نسرائی و اگر بر حسب معتقد نصاری به جهت الزام ایشان حرف زده که آنها مدعی الوهیت هم درباره عیسی بودند و این است که خداوند فرموده خطاب به عیسی (ع) که *ءانت قلت للناس اتخذوني و امي الهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته الايه و نیز فرموده است که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح بن مریم و حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه فرموده است که مسیح را تعظیم کردند در انفس خود تا اینکه گمان کردند که خداست و اینکه او پسر خداست و طایفه از ایشان گفتند*

سیومی سه تاست و طایفه گفتند که او خداست خلاصه و در اناجیل هم مکرر آن حضرت را به اسم خداوند خوانده اند از جمله آخر انجیل مرقس است و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته به سوی آسمان مرتفع شده بدست راست خدا بنشست و در اوایل انجیل لوقا است که ما در یحیی بعد از ورود مریم (ع) گفت و از کجا این یمن به من رسید که مادر خداوند من به نزد من آید و حکایت از پطرس و دیگران هست که او را خداوند [صفحه ۳۹۶] خطاب می کردند و منعی نمی فرمود و از خود عیسی (ع) نقل کرده اند در باب بیست و یکم متی که خود را خداوند خواند و هم چنین در باب بیست و دویم به تفصیل بر فریسیان اثبات خداوند خود را می کند و در غیر این مقامات هم بسیار است پس تو که به این الفاظ مغروری درباره عیسی (ع) هم این الفاظ هست و نصاری هم که او را خدا خواندند و بنابراین مانعی نیست که این اخبار از ظهور عیسی (ع) هم باشد و یقینا خبر از ظهور آن حضرت باشد اولی راصح است تا این خرافات که شما می گوئید و لکن سابقا از آنچه بیان کردیم دانستی که بعضی از آنها خبر از سلطنت سلیمان است و بعضی از ظهور عیسی (ع) و بعضی از ظهور پیغمبر (ص) و بعضی از ظهور صاحب الامر (ع) و بعضی از اوضاع رجعت و قیامت و هیچ کدام دخل به وضع این جماعت ندارد چنانکه دانستی و باز گفته ثالثا حکم سیف در ظهور آن

حضرت و بعد از او برداشته نشد بلکه ملت او سلاح را بر اصلاح مرجح و آلات ناریه را فوق تصور تتبع نموده بشانی که جهنم و جهیم را ظاهر نمودند و علت انعدام هیئت بشریه اند چنانچه افتخارشان در ظهور و بروز آلات جهنمیه است آن یکی تفنگی ساخته دقیقه بیست مثل خود را هلاک می کند دیگری علاوه اختراع و اصطناع نموده سبحان الله معذک خود را هم دوست ابناء جنس و دوست عالم گمان کرده اند جواب می گوئیم در حقیقت سخنانی می گوید که زن بیچه مرده می خندد مگر این جنگها و صنعت الایت حرب که در نصاری شایع است از احکام مسیح (ع) است یا خود اینها به تبعیت ملت این اعمال را می کنند یا غرض ایشان صرف دنیا است و وسعت دادن مملکت و زیاد کردن خراج و فواید آن اعم از اینکه خلق در ملت متابعت آنها را بکنند یا نکنند بلکه کاری دست دین ندارند و جنگهای ایشان مبتنی بر دعوت به سوی نصرانیت و عدم تسلیم مردم نیست عجب است والله که انسان ادعای شعور بکند و به اعمال امتان جاهل ناقص معصیت کار بر شرایع انبیا استدلال بکند و از خود حضرت عیسی (ع) به یقین نپیوسته است که جنگی فرموده باشد در یک حدیث هست از حضرت صادق (ع) که عیسی (ع) خبر داد قوم خود را به حدیثی پس متحمل نشدند از او و خروج بر او کردند در تکریت پس مقاتله کردند با او و او هم مقاتله کرد با ایشان پس کشت ایشان را و این است قول خداوند فامنت طائفه الایه و در حدیث دیگر

است از آن حضرت درباره ی حواریین که گفتند نحن انصار الله که نه به خدا قسم که نصرت نکردند او را از یهود و مقاتله با یهود نکردند خلاصه پس محقق نیست که جهادی فرموده باشد و در حدیث اول هم که دال بر قتال است ملاحظه می کنی که دشمنان سبقت گرفتند و این در حقیقت دفاع است نه جهاد و در عبارات انجیل امر به جهادی ندیده ایم بلکه در انجیل متی است در باب پنجم که با شریر مقاومت مکنید بلکه [صفحه ۳۹۷] هر که به رخساره ی راست تو طبانچه زند دیگر را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و پیراهنت را بگیرد قبای خود را نیز بدو واگذار و هر گاه کسی مجبورا تو را یک میل راه ببرد دو میل همراه او برو تا اینکه فرمود شنیده اید که گفته شده بود همسایه خود را محبت کن و با دشمن خود عداوت نما اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر کس که به شما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند تا آخر فرمایشات و در باب بیست و چهارم متی نیز از جنگها و وقایع بعد از خود خبر داده است و اصحاب خود را امر بصبر فرموده است خلاصه پس این

سخنان که گفته خرافات است و باز گفته و رابعا بنی اسرائیل جمع نشدند و عزیر نگشتند بلکه پراکنده و ذلیل شدند خامسا اراضی مقدسه عمار نشد بلکه خراب به خصوص بعد از اشراق نیر آفاق از افق حجاز بواسطه محاربات بین اسلام و نصاری بکلی خراب و ویران گشت و حال قریب سی سنه است اکثر دول و ملل همت و اقدام در تعمیر و آبادی آن اراضی نموده اند و بسیار آباد شده جواب می گوئیم که سابقا گفتیم که اجتماع بنی اسرائیل در زمان سلطنت سلیمان (ع) شد و گذشت و کنون هم که شما بخود می گیرید اجتماع ایشان در آنجا نشده و اگر به تاویل است پس اراضی مقدسه را هم تاویل کنید که همه به هم وفق دهد و اما آبادی اراضی مقدسه در بحار نقل کرده است که خود بیت المقدس را بعد از خرابی عمر آباد کرد و در زمان سلطنت بنی امیه هم که معلوم است شام به منتهای آبادی رسیده حال هم جماعتی که غالبا از یهود و نصاری و اهل سنت هستند در صدد آبادی آن هستند ولی این آبادیها که بر دست کفار و یهود و نصاری و غیر ایشان واقع می شود هیچ یک پسند خاطر اولیاء خدا نیست و ایشان همینکه می آیند همه بدعتها را زایل می کنند و در آبادانیها تغییرات می دهند که در اخبار اشاره به آنها شده و شما را الحمدلله قدرت تصرف در این امور حاصل نشده است عبث بی دلیل و برهان به خود نبندید و باز گفته و سادسا طوایف بسیار به اراضی مقدسه توجه نمودند چنانچه در فصل ۶۶ اشعیا که اول تا

آخرش ذکر ظهور است می فرماید که ایشان تمام برادران شما را از تمامی قبایل بر اسبها و عراده ها و حماران و جمازان به خداوند به کوه مقدس من اورشلیم از راه هدیه خواهند آورد انتهی چنانچه همین قسم از اطراف عالم با منع جمیع امم فوج فوج به آن اراضی به جهت زیارت و طواف رفتند صدق الله العظیم و صدق رسل الله [صفحه ۳۹۸] العلیم الحکیم جواب می گوئیم اولاً بشهاده صریحاً انبیا (ع) دانسته که از این قبیل اخبار از ظهور سلیمان بن داود داده اند و ثانیاً قبل از اینها هم مردم فوج فوج به شامات رفتند و بعد از این هم خواهند رفت و اینها دلیل حقیقت نیست و الا سلاطین بنی امیه و سفیانی نیز همه می بایست بر حق باشند زیرا که آن قسم که همه ی مردم رو به آنجا می رفتند هرگز در این زمانها اتفاق نیافتاده و دلیل صدق برهان و آیت الهیه است نه این امور که برای کفار و مؤمنین همه حاصل می شود و ثالثاً صریح همین فصل است بعد از این که خداوند آسمان و زمین تازه جدیدی می آفریند و خلق را در آن مقام باقی می دارد و آن اورشلیم جدیدی است که در مکاشفه یوحنا است در باب بیست و یکم و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر یافت نمی شود و من یوحنا شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می شود مهیا شده چون عروسی برای شوهر خود آراسته تا آخر که همه اوضاع قیامت را بیان می کند چنانکه خداوند

فرموده يوم تبدل الارض غير الأرض والسموات و برزوا لله الواحد القهار و يوم نطوى السماء كطي السماء السجل للكتب كما بدانا اول خلق نعيده وعدا علينا انا كنا فاعلين و يسالونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا فيذرها قاعا صفصفا لا ترى فيها عوجا و لا امتا و كذلك آيات دیگر که فرموده است ای نادان این سخنان را به اوضاع دنیا تاویل مکن که درست نخواهد آمد و بقاء جاوید در این دنیا نیست و حضرت امیر (ع) فرمود ما اصف من دار اولها عناء و آخرها فناء فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب پس آن اورشلمی که این ارضاع در آن سرپا می شود این زمین دنیا نیست و مال عرصه ی آخرت است و اینگونه اخبار دخل بظهور امام هم ندارد زیرا اگر ظهور آن حضرت هم در دنیا است و در همین دنیا سلطنت به استقلال در تمام زمین خواهد فرمود خود را کول مکنید و دین خود را مفت مبارزید و باز گفته و سابعا اورشلم به اسم جدیدی خوانده نشد و بیت الدعاء و شهر صادق و شهر عادل نامیده نگشت و علاوه اسم باید از جانب خدا و حکم کتاب آسمانی باشد ثامنا با هزاران هزار مقدس نیامد تا سعا همه این وقوعات در ظهور الله باید واقع شود چنانچه همه نبوات توریه و انجیل ناطق است بلکه این ظهورات باید هزار و دویست و نود سال بعد از ظهور نقطه فرقان ظاهر شود و كذلك بظهور نقطه ی فرقان و نقطه بیان نمی توان تفسیر نمود به دلائلی که گذشت و علاوه ندانشان از آن اراضی مرتفع نشد بلکه به

آن اراضی هم تشریف نبردند و علاوه حکم سیف را محو نکرده در کتاب الهی ثبت فرمودند جواب [صفحه ۳۹۹] می گوئیم در حقیقت باید از رسول خدا (ص) شرم کنیم که اسم این جماعت را با او و اسم کتاب او را با کتاب فقرات قرین کنیم خداوند جزای این جماعت را بدهد که در مقام مجادله ملجاء از این شده ایم انا مزخرفاتی در باب اسامی اراضی مقدسه گفته بر فرض که شما حالا- این اسامی را ذکر کنید ان هی الا- اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم ما انزل الله بها من سلطان خداوند را به ما نشان بدهید ببینیم به محض قول که حرف پذیرفته نیست عرض کردم که مسیح (ع) می فرماید چه بسیار اشخاص که اسم من برمی خیزند و ادعای عیسویت می کنند چنانکه الان برخواسته است ولی فرموده شما گول نخورید در باب بیست و چهارم انجیل متی است زیرا که مسیحان کاذب و انبیاء کذب ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند ی نیک شما را پیش خبر دادم پس اگر شما را گویند اینک در صحراست بیرون مروید یا آنکه در خلوت است باور مکنید زیرا هم چنانکه برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می شود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد و هر جا که مرداری باشد کرکسان در آنجا جمع شوند و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را نهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل گردد و آنگاه علامت پسر انسان در

آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می آید و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد تا آنکه فرموده که این امر نزدیک است هر آینه به شما می گوئیم این طایفه نگذرنند تا این همه واقع نشود آسمان و زمین زایل می شود و لیکن کلمات من هرگز زایل نشود اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملئکه آسمان جز پدر من و بس تا آخر فرمایشات و غرض این است که جائی که مسیحیان و انبیا کاذب ممکن است بلکه معجزات عظیمه از قبیل شعبده ها یا آیاتی که شما آنها را معجز می خوانید بر زبان آنها جاری می شود و در حقیقت نه شعبده و نه آیات شما هیچ یک معجز نیست و نظایر آنها بسیار است و به دروغ اسم مسیح یا نبی بر سر خود می گذارند پس به دروغ اسم اورشلیم جدید یا صادق یا عادل بطریق اولی می توان گذارد و بر طبق آن آیات مجعوله هم می توان خواند و به هیچ یک از اینها اعتمادی نیست تا آنکه امر امام (ع) مثل آفتاب از سایه چنانکه فرمودند و امر مسیح نیز مثل برق لامع چنانکه فرموده ظاهر شود و بکند آنچه باید بکند دیگر این خرافات مسموع نیست و اما آنکه با هزاران هزار مقدس نیامد این مسئله برای شما هم که نشده است هزاران هزاری الحمدلله نیستید و همان هم که هستید قدسی

در وجود شما نیست و سوای [صفحه ۴۰۰] فواحش و اعمال قبیحه که مرتکب هستید چیزی ندیده ایم هر چند که در کتب خود اظهار قدس می کنید و ابتداء که کسی را بسوی خود می کشید ریا می کنید ولی به محض اینکه از او مطمئن می شوید اعمال خبیثه خود را بروز می دهید زلهای خود را بر یکدیگر حلال می دانید لواط را مباح می شمارید و جماعتی از مسلمین که طینتشان پاک بوده اول به اظهار قدس شما مغرور شده پیرو شما شدند و چون بر مکنون عقاید شما و فواحشی که مرتکب می شوید مطلع شدند از شما رو گردان شدند و باعث هدایت جمع دیگر گردیدند که گول شما را نخورند و اما آنکه گفته که همه این وقوعات در ظهور الله باید بشود جوابهای متعدد از این مطلب داده ایم اولاً- اینکه معنی لفظ خداوند که در این مقامات مستعمل است اینها نیست که شما می گوئید و ثانی اینکه اختصاص بظهور بعد ندارد درباره ی عیسی (ع) و دیگران هم هست چنانکه دانستی خلاصه و اما آنکه گفته که بعد از هزار و دویست و نود سال باید باشد کلمه ی هزار و دویست و نود روزی در یکی از کتب دیده و تاویل بیجائی کرده و جواب از آن به تفصیل خواهد آمد و اما آنکه گفته ندانشان از آن اراضی بلند نشد ملاحظه نما که تمام همتش صرف اغواست و هر جا هر چه صرفه او است از راست یا دروغ می گوید میرزا علی محمد از شیراز بیرون آمده می گوئیم امام (ع) از مکه ظاهر می شود می گوید او خودش بیت الله است و در این مقام

میرزا

حسینعلی را برده اند در عکا حبس کرده اند و عکا در حوالی شام است حالا در جواب مورد می گوید که این اخبار صادق بر پیغمبر (ص) و بر میرزا علی محمد ملعون نیست زیرا که ندای آنها از آن اراضی بلند نشد و به آنجا نرفتند اگر به تاویلات باید گرفت که پس وجود مقدس پیغمبر (ص) خودش بیت المقدس است و او است عادل و او است صادق چنانکه خداوند فرموده کونوا مع الصادقین و فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس حقیقه قدس و عدالت و صدق در ایشان جمع است و مخصوص از اسماء نبی (ص) یکی صادق است و یکی مقدس است و یکی روح القدس است و بعضی گفته اند که بار قلیط که در انجیل کنایه از آن حضرت است به معنی روح القدس است و بعضی گفته اند که معنی آن کسی است که میان حق و باطل را جدا می کند و مسلم عادل هم هست آن بزرگوار چنانکه خداوند فرموده به ابراهیم (ع) انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین پس ائمه ظالم نیستند و هر که ظالم نیست عادل است و نیز خداوند او را شهید قرار داده و شاهد البته عادل است خلاصه غرض این است که اگر تاویلات صحیح است پس بیت المقدس را هم به شخص پیغمبر (ص) تاویل کن و بگو ندا از بیت المقدس بلند شده و اگر صحیح نیست و باید مصداق ظاهری عرضی داشته باشد [صفحه ۴۰۱] پس تاویلی که در باب میرزا علی محمد کردی که بیت الله است باطل است

و لازمه ی بطلان این تاویل بطلان خود او هم هست و آنچه حق مسئله است این است که تاویلات حقه صحیحه با مصادیق ظاهریه همه باید جمع بشود و به این آسانی نیست که هر جا هر چه دلت خواست بگوئی و خورسند بشوی.

استدلال به انجیل یوحنا (چون روح راستی بیاید شما را به تمام راستی ارشاد می کند) برای علی محمد باب

اشاره

و باز گفته است و در انجیل یوحنا باب شانزدهم آیه ۱۳ چون روح راستی بیاید شما را به تمام راستی ارشاد نماید و چیزهائی می آورد که حال شما متحمل نمی شوید و او چون بیاید جهان را به صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت و او مرا جلال می دهد.

جواب

چهار نسخه از انجیل به ترجمه های مختلف نزد من موجود است و هیچ کدام به این الفاظ که نقل کرده نیست و اینطور است اما چون او یعنی راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را به آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد تا آخر و بر فرض که نسخه به آن لفظ هم باشد طوری نمی شود و البته بسیاری چیزهاست که از حوصله مردم آن روز بیرون است ولی ظن غالب این است که مخصوص این کلمه را تغییر داده تا کسی نگوید که به شهادت عیسی (ع) باید موعود صاحب علم غیب باشد زیرا که این جماعت از غیب گذشته که شهادت را هم نمی دانند و از پشت سر خود بلکه از اندرون خود خبر ندارند می گوئی نه سؤال کن با اینکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده ما اشهدتهم خلق السموات والأرض و لا خلق انفسهم و ما کنت متخذ المضلین عضدا که جاهل را مضل خوانده است معذکک با وجود اقرار خودشان به جهل و ظهور آن به تجربه حیا نمی کنند و خود را هداه می خوانند باری و عجب این است که در نسخه انجیل ترجمه

اصفهان و نسخه دیگر نیز این باب شانزدهم و دو باب پیش را عنوان نموده به وعده فارا قلیط و خبر از ظهور او و همین لفظ روح القدس و روح حق و روح راستی چنانکه در فصل پیش دانستی ترجمه فارا قلیط است که از بحار نقل کردیم و از حدیث شریف که سابق ذکر شد دانستی که فارا قلیط پیغمبر خاتم است پس این سه باب همه خبر از تشریف آوردن آن بزرگوار است که این مرد در این مقام ذکر کرده و اگر چه شبهه نیست که صاحب الامر (ص) و سیدالشهداء (ص) هم که تشریف می آورند به این صفات آراسته اند ولی درباره شما نیست می گوئید نه بسم الله خبر از آینده بدهید و اگر کسی علم آینده را داشته باشد علم حال را به طریق اولی خواهد داشت چنانچه از اخبار آل محمد (ع) این اولویت ظاهر است شما از مخفیات موجوده خبر بدهید تا صادق از کاذب تمیز داده شود و باز گفته است که باب ۲ متی آیه ۸ خوشا حال پاک دلان که ایشان خدا را خواهند دید عرض می کنم در این آیه دلالتی نیست مگر همینکه منظور او است که اثبات خدائی [صفحه ۴۰۲] نماید برای این ظهور و حال اینکه اختصاصی در آیه نیست و مقصود از دیدن خداوند هم دیدن ایمانی است که فرمودند لم تره العیون بمشاهده العیان و لکن و اته القلوب بحقایق الایمان ندیده اند او را چشمها بمشاهده عیان و لکن دیده اند او را دلها به حقایق ایمان و از برای رویت به حقیقت ایمان معنیها است که در صدد بیان

آنها نیستیم و این نحو رویت در هر زمان ممکن بوده و هست و حضرت صادق (ع) به ابوبصیر یا دیگری از اصحاب فرمود که آیا تو الان نمی بینی خدای خود را و بعد فرمود آنچه حاصلش این است که این حدیث را به جهال مگو که گمان می کنند مقصود دیدن به چشم است و حال اینکه آن مقصود نیست غرض این است که دیدن خداوند با دلهای پاک اختصاص به زبان مخصوصی ندارد و به این وضع هم که گمان می کنید نیست و باز گفته باب ۱۲ متی آیه ۴۳ آنگاه عادلان مانند آفتاب در ملکوت پدر خود خواهند درخشید عرض می کنم این آیه در چند فصل پیش که تفصیل تمثیل آن حضرت را به گندم و کاکلک که در آن خصمی گشت و صاحب مزرعه گذاشت تا هنگام حصاد و آن وقت کاکلکها را جمع نموده و سوخت و گندم را انبار برد مذکور شده و مصداق آن در این زمان نیست زیرا که کاکلکها که مراد کفارند به اقرار خودتان موجودند و عادلان در پشت هزار پرده و سد تقیه باید زیست کنند و منع از ظهور درخشندگی خود کنند تا جانی به سلامت بیرون ببرند و در نوع این مسئله میان ما و شما اختلاف نیست نهایت اختلاف در تعیین موضوع است که هر یک ظالم و عادل را که می گوئیم کیان را منظور داریم باز گفته باب ۱۲ خانه من بیت الدعاء نامیده خواهد شد دیگر مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگوئید مبارک باد آنکه به اسم خداوند می آید عرض می کنم این آیه در باب دوازدهم متی که

نیست و در بیست و یکم اسم بیت الدعا هست و در ترجمه اصفهانی خانه صلوه نوشته و اما فقره ی دویم که دیگر مرا نخواهید دید تا آخر در هیچ یک نیست و چندان مهم هم نیست که تتبع بسیار نموده تا آن را بجوئیم زیرا که اگر منظور اسم بیت الدعا است و شما همچو اسمی هم گذارده اید دلیل امری نمی شود و همه قسم اسم می توان گذارد و اگر منظور آمدن به اسم خداست جواب از آن هم سابقا داده شده و باز عبارت دیگر از باب دوازدهم نقل کرده اما در انجیل در باب بیست و یکم است و آن مثل صاحب خانه و تاکستان است و ظلم عملجات بر ملازمین و فرزند او و سلوک او با عملجات بعد از آمدن و در آخر مصنف نوشته مقصود آمدن صاحب عالم است به اسم پدر آسمانی و دلیل امری نمی شود البته پدر آسمانی که روح القدس است با آمدن امام (ع) خواهد آمد زیرا که از ایشان مفارق نیست ولی سخنها در این است که جمیع امور عالم بر دست [صفحه ۴۰۳] روح القدس جاری می شود و قدرت او فوق تصور است اگر حالهم آمده است بعضی از کمالات خود را ظاهر کند تا تسلیم نمائیم و باز آیه دیگر که دلیل انبیت است نسبت به باب پنجم کتاب یوحنا آیه ی هشتم داده است و در آن مقام نیست ولی آیات صریحه داله بر این مطلب بسیار است و چنانکه از فرمایش پیغمبر (ص) و تصدیق علمای نصاری دانستی همه اینها از تحریفات مؤلفین و مترجمین است و مقصود آن حضرت آدم و

نوح بوده و روح القدس نیز به اسم پدر آسمانی خوانده می شود و هر وقت که آمد البته آثار او با او خواهد بود چون چراغی که بیاورند که نور او با او است و چراغ بی نور ظلمت است که آن را به دروغ چراغ خوانده اند باری و باز آیه هفتم از باب اول مکاشفات یوحنا نقل کرده که اینک با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید انتهی این فقره هم اخبار از آمدن عیسی (ع) است و محل انکار نیست نهایت عیسی (ع) آثاری داشته است و هر وقت تشریف بیاورد با آثار خود خواهد بود و باز آیه ی ۳ از باب بیست و یکم مکاشفات نوشته که فرمود و شنیدم او از عظیمی را از آسمان که گفت اینک مسکن خدا با خلق و او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قوم او و خدا خود با آنها خواهد بود چون خدای آنها و دو آیه پیش از این همانها است که در باب اورشلیم جدید سابقا نوشتیم و این آیات کلیه اخبار از قیمة است و این است که در بعضی ترجمه ها در عنوان می نویسند در ذکر معاد کل و اورشلیم جدید و این است که در آیه بعد از آیه مذکوره فرموده است و محو خواهد کرد خدا هر اشک را از چشمهای آنها و دیگر نخواهد بود مرگ و بعد از بهشت و جهنم خبر داده است که از جمله این دو آیه است و آن کس که غالب آید هر چیزی را وارث خواهد بود و من او را خواهم بود خدا و او

خواهد بود مرا مولودی اما خوف ناکان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و ساحران و بت پرستان و تمامی دروغگویان حصه آنها در دریاچه که به آتش و کبریت می سوزد می باشد این مرگ ثانی است عرض می کنم چون قبل از این از اوضاع برزخ و مرگ اول خبر داده و چنانچه اول فرمود مرگ دیگر در آنجا نیست و شاید کلمه این مرگ ثانی است که بعد از دخول جهنم ذکر شده از تحریفات یهود باشد که عذاب را منقطع می دانند چنانکه خداوند در قرآن از آنها نقل فرموده و رد کرده است و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدوده قل اتخذتم عندالله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله مالا تعلمون بلی من کسب سئیه احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون خلاصه که همه خبر از اوضاع آخرت است و هیچ مناسبت با اوضاع زمان ندارد زیرا که در این عالم همه می میرند و خدا فرموده که در آنجا مرگ نیست پس هیچ دخل به مطلب شما ندارد هر چند که همین زمان را قیامت می خوانید ولی خطبی است [صفحه ۴۰۴] که می کنید و آنچه در اخبار دیده که اسم یوم قیام قائم را قیامت گذارده اند از جهت این است که خود آن حضرت و بعض دیگر از مؤمنین و کفار بر می خیزند و هر کسی به جزای خود می رسد ولی این قیامت کبری نیست بلکه قیامت صغری هم نیست قیامت صغری زمان رجعت است که اواخر زمان قائم (ع) باشد و در باب بیستم مکاشفات است و تخت چندی را دیدم که تخت

نشین چند بر آنها بودند و آنها را حکومت بخشیده شد و نفوس آنانی را که به سبب شهادت بر عیسی و به علت کلام خدا سر بریده شده بودند و آنانی را که نه حیوان و نه شکلش را پرستیدند و نقشش را بر پیشانی یا بر دست خود نگرفتند دیدم که زنده شدند و هزار سال با مسیح سلطنت راندند و باقی از مردگان زنده نشدند تا آنکه هزار سال به اتمام رسید و این قیامت اول است خوشوقت و مقدس آن کس است که از قیامت اول حصه دارد بر آنها مرگ ثانی دست ندارد بلکه کاهنان مسیح و خدا خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهد نمود تا آخر خلاصه عرضم این است که زمان رجعت قیامت اول است که فرمودند من مات فقد قامت قیمته زیرا که رجعت آن است که بمیرند و برگردند و اوضاع هیچ یک با آنچه حال می بینیم ابدًا مطابقه ندارد زیرا که کسی که بر می گردد صاحب کمالات خود البته باید باشد نه اینکه عالم برود و جاهل برگردد و قادر برود و عاجز بیاید و هر کسی را به صفت او باید شناخت نه اینکه اقوال مردم خود را باخت مشک آن است که بیاید نه آنکه عطار بگوید و چه بسیار جهال که به قول عطار مکار مغرور شده وجه بدهند و مشک بخرند و سوای خسارت فایده نبرند فاعتبروا یا اولی الأبصار.

استدلال به بعضی از آیات در مورد اینکه ظهور باید به اسم الوهیت باشد و جواب آن

گفته است و در کتاب مستطاب فرقان به بیانات شتی و عبارات لا- تحصی نازل الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون و آیات دیگر

که ذکر لقاء الله در آنها است ذکر کرده و بعض آیات که ذکر اتیان خدا در آنها است و گمان کرده که اینها شاهد او است که باید ظهور به اسم الوهیت باشد و در کتاب المبین از توحید صدوق علیه الرحمه حدیث طویلی نقل فرموده است از حضرت امیر (ع) در معانی این آیات و آیات دیگر که ظواهر آنها منافی با توحید است و ما بعض همان حدیث را در این مقام ذکر می کنیم هر کس تابع آل محمد (ع) است و معترف به اینکه علم قرآن در نزد غیر ایشان نیست به همان حدیث بگیرد و هر کس تابع هوای خود است هر چه می خواهد بگوید و حدیث را در بحار نیز نقل کرده است فرمود امیرالمؤمنین (ع) و اما قول خداوند هل تعلم له سمیا پس بدرستی که تاویل او این است که آیا می دانی احدی را که اسم او الله باشد غیر از خدای تبارک و تعالی پس بپرهیز از اینکه تفسیر بکنی قرآن را به رای خودت تا اینکه بفهمی آن را از علما پس بدرستی که بسا تنزیلی که شبیه است به کلام بشر و آن کلام خداست و تاویل آن شبیه کلام بشر نیست همچنانکه [صفحه ۴۰۵] از خلق او شبیه او نیست هم چنین فعل خدای تعالی شبیه نیست چیزی از افعال بشر و او شبیه نیست چیزی از کلام او به کلام بشر پس کلام خدا صفت خداست و کلام بشر افعال ایشان است تشبیه مکن کلام خدا را به کلام بشر پس هلاک بشوی و گمراه کردی تا اینکه فرمود و اما قول

خدای تعالی و جاء ربك والملک صفا صفا و قول او و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره قول او هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام والملئکه و قول او و هل ينظرون الا ان ياتيهم ملئکه او ياتي بعض آيات ربك پس بدرستی که این حق است هم چنانکه خدای عزوجل فرموده و نیست از برای او آمدنی مثل آمدن خلق و به تحقیق که اعلام کردم تو را که بسا چیزی از کتاب خدا که تاویل آن بر غیر تنزیل آن است و شبیه نیست کلام بشر را و زود باشد که خبر بدهم تو را به طرفی از آن پس اکتفا می کنی انشاءالله از این است قول ابراهیم (ع) انی ذاهب الی ربی سیهدین پس رفتن او به سوی پرورنده اش توجه او است به سوی او از جهت عبادت و اجتهاد و توبه به سوی خدای جل و عزه آیا نمی بینی که تاویل آن غیر تنزیل آن است و فرموده و انزلنا الحديد فيه باس شدید یعنی سلاح و غیر آن و قول خدای تعالی هل ينظرون الا ان تاتيهم الملائکه خبر می دهد محمد را از مشرکین و منافقین آنچه آنچنانی که اجابت نکردند خدا و رسول را پس فرموده است که آیا انتظار دارند که بیایند ایشان را ملئکه جائی که اجابت نکردند خدا و رسول را یا بیاید پرورنده تو یا بیاید بعض آيات پرورنده تو و قصد کرده به این عذاب را در دار دنیا هم چنانکه عذاب فرمود قرون اولی را پس این خبری است که خبر می دهد به آن نبی (ص) را از

ایشان بعد فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا یعنی پیش از اینکه این آیت بیاید و این آیت طلوع شمس است از مغربش و این است و جز این نیست که اکتفا می کند صاحبان عقل و خرد را اینکه بدانند که هر گاه کشف شد غطاء می بینند آنچه کرده شدند و در آیه ی دیگر فرموده فاتاهم الله من یحث لم یحتسبوا یعنی عذاب بر ایشان فرستاده و هم چنین است اتیان او نبیان ایشان را و فرموده است خدای عزوجل فاتی الله نبیانهم من القواعد پس آمدن او بنای ایشان را از قواعد آن فرستادن عذاب است و هم چنین آنچه وصف کرده است از امر آخرت تبارک اسمه و تعالی علوا کبیرا و جاری می شود امور او در آن روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است هم چنانکه جاری می شود امور او در دنیا و بازی نمی کند و غروب نمی کند با غروب کننده گان پس اکتفا بکن به آنچه وصف کردم از برای تو از این از آنچه در سینه تو جولان کرده از آنچه خداوند عزوجل در کتاب خود وصف کرده و قرار مده کلام او را مثل کلام بشر او اعظم است و اجل و اکرم و اعز به تبارک و تعالی از اینکه وصف کنند او را و اصفان مگر به آنچه وصف کرده به آن نفس خود را در قول [صفحه ۴۰۶] خود عزوجل لیس کمثل شی و هو السميع البصیر عرض کرد فرجت عنی یا امیرالمؤمنین فرج الله عنک و ظلت عنی عقده

بعد حضرت فرمود و اما قول خداوند بل هم بلقاء ربهم کافرون و ذکر او مؤمنین والذین یظنون الهم ملاقوا ربهم و قول او از برای غیر مؤمنین الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله را وعده و قول خداوند فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا پس اما قول او بلهم بلقاء ربهم کافرون یعنی مبعوث شدن پس اسم گذارده است خدای عزوجل بعث را لقاء خودش و همچنین ذکر او مؤمنین والذین یظنون انهم ملاقوا ربهم یعنی یقین دارند که مبعوث می شوند و محشور می شوند و حساب کرده می شوند و جزا داده می شوند به ثواب و عقاب و ظن در اینجا یقین است و هم چنین قول خداوند فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و قول او من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لایست یعنی هر کس ایمان داشته است به اینکه او مبعوث می شود پس بدرستی که وعده خدا هر آینه آینده است از ثواب و عقاب و لقاء در اینجا نیست برؤیه و لقاء آن بعث است پس بفهم جمیع آنچه در کتاب خداست از لقاء خدا پس بدرستی که او قصد می کند به آن بعث را و هم چنین است قول خدای تعالی تحیتهم یوم یلقونه سلام یعنی بدرستی که زایل نمی شود ایمان از قلوب شان روزی که مبعوث می شوند سائل عرض کرد فرجت عنی یا امیرالمؤمنین فرج الله عنک و حللت عنی عقده تا آخر حدیث شریف پس در این حدیث شریف نظر کن و ببین که همه آنچه حضرات می گویند تاویل به رای است و بر مسلمین جایز نیست که بپذیرند از ایشان تاویلات فاسده

را و چون فقره حدیث طولانی بود و به تفصیل شرح داد آن حضرت حاجت به تطویل دیگر نیست و بعد هم باز تتمه کلام می آید.

استدلال به امر الوهیت و ربوبیت

اشاره

بعد از ذکر آیات گفته است لقاء غیب منیع لا یدرک و تکلمه تعالی و مجیئه محال و ممتنع و غیر معقول و غیر متصور و کفر و شرک و الحاد است الا بمظهر نفسه که مظهر ظهور او است در عالم امر و خلق که به اسم الوهیت و ربوبیت و ولایت ظاهر می شود و اگر مقصود لقاء رحمت عامه است کما زعمه المفسرون اختصاص به وقتی دون وقتی و نفسی دون نفسی نداشته و ندارد و احدی حتی طبیعیین و دهریین انکار ندارند منتهی اهل ادیان رحمت الهیه می گویند آنها ظهورات طبیعیه می نامند اگر یک آن از عالم قطع شود البته نظام و سلسله ی عالم و موجودات تفرق و پریشان گردد پس مقصود لقای رحمت منبسطه کلیه الهیه است که جمیع امم به حکم کتابشان منتظرند و دهری و طبیعی می گویند انسان کامل مربی است و کون در ترقی است باید ظاهر شود چه که عقل را مربی کل می دانند و آن مخصوص است به مظاهر ظهوره تبارک و تعالی و چون نبوت بظهور خاتم النبیین ختم شد رجعت و معاد و قیامت آن حضرت و اهل بیت عصمت را بقاء الله بشارت فرموده اند و این است سر مستسر و سر مقنع [صفحه ۴۰۷] بالسر و این است مقصود از حدیثنا صعب مستصعب لا- یحتمله الا- ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و مجمع علیه است مؤمن ممتحن اصحاب قائمند

این است مقصود سید سجاد علیه الصلوه والسلام و انی لا کتم من علمی جواهره کی لا یری العلم ذو جهل فیفتنا و رب جوهر علم لوا بوح به لقیل لی انت ممن یبعد الوثنا و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتوبه حسنا و قد تقدم فی هذا ابوالحسن الی الحسین و وصی قبله الحسن و اخبار و آثار مدله بر این مطلب شریف لطیف از حد احصا خارج است لکل علم احدی و سبعون وجها و لیس بین الناس الا واحد فاذا اظهر القائم بیث باقی الوجوه و دیگر نحن نتکلم بکلمه و نرید منها احدی و سبعون وجها لنا لکل منها المخرج لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره او قتله و این است آن کلمه مبارکه که نقبا که اعلی الخلقند از علم و عمل تحملش را نمی توانند العلم سبعة و عشرون حرفا فجمع ما جاءت به الرسل حرفان فاذا قام القائم یظهر الخمسه والعشرین حرفا باید به نهایت همت در کتب آسمان به بصر حدید ملاحظه نمائیم که از چنین ظهور اعظمی که از قبل و بعد ظاهر نشده و نمی شود و ثمره و نتیجه و فائده جمیع ظهورات است محروم نمائیم چه که عمل در آن به صریح قرآن مقابلی می نماید با عمل خمسین الف سنه خدایا توفیق ده و تائید فرما و از خطا بگذر و به فضل وجودت عمل نما نه به استحقاق و استعداد و قابلیت و لیاقت این تباه کاران.

جواب

آب انبار خالی همین که اندک آب داخل او می شود داد و فریاد بسیار دارد و کثافتهای ته حوض با آن آب اندک

ممزوج شده طوری که منتفع به آن آب نمی توان شد بلکه عفونت بسیار هم پیدا می کند و این مسأله در همه جا جاری است خلاصه اما آنچه در تنزیه ذات گفته است کلامی است حق و ابدا دیده نخواهد شد و مسمی به اسمی و موصوف به صفتی نمی شود نه به معنی تعطیل بلکه تخرجه عن الحدین حد التعطیل و حد التشبیه و اما آنکه رؤیت و لقاء او به ظهورات او است و انوار او و سخنها همه در این مقامات است این هم سخنی است حق و در اخبار و آثار مکرر این مطلب را فرموده اند و از اسرار مکتومه نیست حتی زیارت مؤمن را زیارت خدا شمرده اند و عیادت مؤمن را عیادت خدا دانسته اند و اطعام و سقی او را اطعام و سقی خدا دانسته اند و در اخبار این مطلب موجود است حتی وارد شده است که صدقه را که به دست فقیر می دهی به قرض خداوند داده و در دست او گذارده و این است که سید سجاد (ص) می گرفت صدقه را از سائل و می بوسید و می فرمود از دست خداوند برکت یافته و اخبار بسیار در موارد بی شمار به این مضامین وارد شده است و در باب ائمه و پیغمبر (ص) که زیارت ایشان زیارت خداست در عرش و معرفت ایشان معرفت خداست و انکار ایشان انکار خداست از حد [صفحه ۴۰۸] تواتر خارج است و صریح کتاب خداست که من يطع الرسول فقد اطاع الله و ان الذین يبایعونک انما يبایعون الله یدالله فوق ایدیهم و هكذا و این مطالب چنان واضح و بدیهی است در نزد شیعه

بلکه عامه نیز از صدر سلف تاکنون که محل شبهه نیست و شافعی می گوید و مات الشافعی و لیس یدری علی ربه ام ربه الله و ابن ابی الحدید می گوید تقیلت افعال الربوبیه التي عذرت بها من شک انک مربوب خلاصه سخن که این فضایل از قدیم الایام برای دوست و دشمن مکشوف بوده است و این همه تفصیل نمی خواهد که تو اینها را از علومی بشمری که قائم (ع) اظهار می فرماید بحمدالله بوی آن مطالب به شامه شما نرسیده و با این وضع که دارید نخواهد رسید و بعد از همه ی این سخنان باز می گویم که در فصل سابق از حضرت امیر (ع) روایت کردیم که فرمود در تفسیر آیه ی هل تعلم له سمیا که آیا می دانی احدی را که اسم او الله باشد غیر از خدای تبارک و تعالی و استفهام انکاری است که احدی از خلق مسمای به این اسم نمی شود و آنچه فرموده اند که مثلا معرفتشان معرفه الله است مطلب این است که معرفتی که خدا از خلق خواسته همین معرفت ایشان است چنانکه به حضرت سیدالشهدا (ع) عرض کردند که ما معرفت الله فرمود معرفه اهل کل زمان امام هم یعنی معرفتی که خدا از خلق خواسته همین است که در این مقام حاصل بشود و الا ذات پروردگار شناخته نخواهد شد خلاصه شرح این مطالب در کتب مشایخ ما به احسن وجهی شده است و در این مقام از بیان معذوریم و هر چند که مصنف دعاوی بسیار کرده ولی معذک آنها را اهل اسرار نمی دانیم و تحقیقاتی هم که می کنند سوای قشر چیز دیگر نیست و ما معترفیم که

هنوز امام ما ظاهر نشده و خود را محروم از لقائش بالفعل می دانیم و دایم مترقب ظهور اوئیم و همه علوم شما را از اول تا آخر خدای واحد شاهد است که بجای یک نقطه موهوم در طرف یکی از آن دو حرف از علم که از پیش ظاهر بوده حساب نمی کنیم چه جای اینکه علم شما را بیست و هفت حرف بگیریم که برای ما حدیث می خوانی که امام (ع) بیست و هفت حرف را ظاهر می کند هنوز ظاهر نفرموده و کلمات شما تمام جهالات است اگر ظاهر بکند چه خواهد شد.

استدلال به اینکه نداء الهی از اورشلیم است

اشاره

گفته است و اما بشارت ارتقاء نداء الهی از اراضی مقدسه که بر شام باشد و در توریه و انجیل چنانچه ذکر شد به ام اورشلیم و کرمل و صیون و نهر اردن و جلیل و ارض یهود و ارض اسرائیل و ارض نفتالی و اورشلیم جدیده نامیده شده هیجده بلده و مدینه است که به این اسامی موسوم است مثل فارس که اسم مملکتی است و كذلك عراق و در اخبار نبوی از طریق عامه از تواتر گذشته است بدیهی شده [صفحه ۴۰۹] که جنت در آخر الزمان در برشام ظاهر می شود و تصریحات آیات قرآنی و تلویحات کلمات ربانیه و اخبار مأثوره و دلائل اخری که ملاحظه شود از طریق خاصه هم به حد تواتر که مورث یقین است می رسد و در آثار ائمه اطهار به اسم وادی السلام مذکور و مأثور است قبور من والاه قبره و حقیقت وادی السلام مقر قبور احیاء و رجعت ایشان است در سوره ی مبارکه حشر در تفسیر هو الذی اخرج الذین کفروا

من اهل الكتاب معصوم می فرماید چنان که در بدو اسلام کفار را کوچانیدند از اطراف مدینه ی منوره و رفتند در برشام رجعت هم در برشام ظاهر می شود و اول الحشر فرمودند برشام است عرض شد کجای برشام فرمودند عند صخره بیت المقدس و فی عصمه الرجعه نقلا عن الأکمال فی خطبه امیرالمؤمنین (ع) الی ان قال و لعن اخر هذه الأمة اولها الی ان قال الرجاء العجل العجل خیر المساکن یومئذ بیت المقدس لیاتین زمان علی الناس یتمنی احدهم شبرا منه الی ان یقول ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها عند ذلك ترفع التوبه فلا- توبه تقبل و لا عمل یرفع و لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل عن القمی قال الزجره النسخه الثانيه فی الصور و الساهره موضع بالشام عند بیت المقدس سبحان الذی اسرى بعده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى الذی بارکنا حوله لنزیه من آیاتنا انه هو السميع العليم تلویح این آیه ی مبارکه هزار مرتبه ابلغ از تصریح است و کل من فی السموات و الأرض را کافی است لو ان الناس ببصر الحقیقه فی ظهورات مظاهر النور ینظرون و یفسرون الكتاب بما یتعلقون لا بما تأمرهم اهاؤهم و یتوهمون چه که بشارت فرموده که نیز حجاز بعد از غروب که حقیقت لیل است از افق حول مسجد اقصا که مبارک فرمودیم حول آن مکان را طلوع می فرماید در هر حال حول مسجد اقصی مبارک است تا بنمایانیم او را از آیات خودمان و ایه ایه اعلی من ایه و ابعثه اللهم مقاما محمودا یغبطه به الأولون و الآخرون و ایه ایه انور من ایه انه

هو السميع العليم سنريهم اتاتنا في الأفاق و في انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق و الملك يومئذ لله نفرموده همیشه با آن که همیشه مالک الملک بوده و هست پس يومئذ اختصاص به ظهور او دارد در مظهر ظهورش يا قوم ادخلوا الأرض المقدسه التي كتب الله لكم و نجيناها و لوطا الى الأرض التي باركنا فيها و لذلك امر الله الكيم بخطابه العظيم فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى عن النبي (ص) طوبى لمن رأى عكه طوبى لمن بات فى عكه و عنه صلى الله عليه و آله و سلم من رأى عكه حط ذنوبه و قال الشاعر رؤيه عكه من بلاد الشام تكفر الذنوب و الاثام در هر حال وادى ايمن وادى مقدس بقعه ى مبارکه حول مسجد [صفحه ۴۱۰] اقصى است و جبل يتناوزيتا و سينا اطراف مدینه مبارکه عکا است و اول طلوع ان نير افق از افق عراق بوده چنان چه مى فرمايد و الله يدعوا الى دارالسلام و لم دارالسلام عند ربهم و هو وليهم بما كانوا يعملون و در بيان طلوع ان نيرا مکان را از طهران فرموده و آن را ارض مقدسه فرموده و اشاره به طلوع نير الاحديه فيها و در بعضی بیانات هم ذکر دارالسلام فرموده و در بعضی آیات هم به لفظ سر ذکر فرموده که مطابق است عددا با ادرنه و در بعضی بیانات هم او ادنی فرموده اشاره به الم علبت الروم فى ادنى الأرض و هم من بعد غلبهم سيغلبون و ادنى

الارض ادرنه است و حقیقه غلبه به ظهور صاحب ظهور است و در بعضی آیات هم ارض عما فرموده که با عکا عددا مطابق است و تطبیق عددی در بیانات صاحب بیان و اقمار طالعہ فرقان بسیار است.

جواب

دیگر منتهای سعی خود را در اثبات این مطلب نموده است و ما اولاً فرض صحبت همه ی این ادله را می کنیم بلکه می گوئیم سلمنا که از این ادله قوی تر و صریح تر دست داری ولی می گوئیم که شکی نیست که مکان ظهور امام (ع) یا رجعت ایشان در این دنیا جزو ذات ایشان که منفک نشود و ظهور دیگری در آن ممکن نباشد که نیست مسلم زیرا که شبهه نیست که در این اراضی ظهورات دیگر هم شده است و می شود اگر ظهور در این اراضی صفت ذاتی امام است باید همه ی این ظهورات را امام بدانیم زیرا که معنی صفت ذاتی همین است که در دیگری یافت نشود پس بنابراین خلفاء بنی امیه را هم باید ائمه بشمریم سفیانی و اعلام باطله دیگر را هم که از شام حرکت می کنند باید امام بدانیم زیرا که به قول تو ممکن نیست که در آن اراضی غیر از امام ندائی کند و مسلم چنین قولی صحیح نیست و ممکن است که کسی در آن اراضی دعوی باطلی بکند پس باید آثار شخص امام که صفت ذاتی او است و از او منفک نمی شود ملاحظه نمود و ذکر آنها مکرر شده است و منحصر به آیات کتابیه نیست چنان که شما گمان کرده اید بلکه چنان که ثابت کرده ایم خود کتاب جدید آوردن بعد از قران علامت این است که این

امام و وصی پیغمبر نیست بلکه منقطع از آن حضرت است و هر که منقطع از خاتم انبیا شد البته از خداوند دور خواهد شد و در دعا است که الهی لو وجدت شفعا اقرب الیک من محمد و آل محمد لجعلتهم شفعا ئی و معقول نیست که کسی که تو می گوئی رجعت سیدالشهداء است و وصی پیغمبر خداست امری را که جاده اسلام بر آن کوبیده شده و اس و اساس اسلام است که کتاب خدا باشد کتابی در مقابل او بیاورد و ادعا کند که اشرف از کتاب خداست و مهمین بر آن است خود این اوضح دلیلی است بر بطلان و کفر مدعی و این مطالب سابق بتفصیل ثابت شده است دیگر این [صفحه ۴۱۱] خرافات را سرانیدن مثر ثمری نیست و به محض بلند شدن صدا از اراضی شام نمی توان مغرور شد زیرا که بالبداهه اختصاص به امام ندارد و بعد از آن که این مطلب را به طور کلیه دانستی حال نظر در ادله که آورده است می کنیم و آن چه به کلی دلالتی بر مقصود ندارد خارج نموده بعد در باقی سخن می گوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم اما آیاتی که دلالت بر مدح ارض شام می کند مثل آن چه حکایت از حضرت موسی (ع) فرموده و نیز درباره ی حضرت ابراهیم و لوط و درباره حضرت سلیمان علیهم السلام این آیات دلالت بر مدح ارض شام می کند و شبهه در این نیست ولی این زمین دلالتی بر مطلب تو ندارد زیرا که اراضی ممدوحه در کتاب خداوند و در اخبار آل محمد علیهم السلام بسیار است

زمین یمن را هم که شهر سبا باشد خداوند آن را بلده طیبه خواند مکه و مدینه هم بی شبهه از اراضی ممدوحه اند زمین کوفه و کربلا هم فضلشان معلوم است زمین قم هم مدح بسیار دارد و هكذا اراضی ممدوحه در زمین بسیار است و ممدوح بودن دلیل این نیست که باید ارتفاع ندا از آنجا بشود پس این آیات که ذکر آنها در این مقام مناسبتی ندارد و اما آیه اسری و تأویلی که برای علیل خود نموده خوب بود که امثال من و مصنف که جاهل به حقایق اشیاء هستیم دخل و تصرف در بیان حقیقت نمی کردیم و وا می گذاشتیم به کسانی که اهلش بوده اند و هستند و صحت و سقم این تأویل را از اخبار آل محمد علیهم السلام باید فهمید پس می گوئیم که ظاهر از کلمات او در این مقام و جاهای دیگر این است که بیت المقدس را از کعبه هم اشرف گرفته است و لهذا پیغمبر (ص) از مکه تشریف آورده است به بیت المقدس و از آن جا به آسمان صعود فرموده و مراد از صعود او هم همین ظهور او است که در آن اراضی نموده و چون در مقام صعود و ترقی است اشرف از ظهورات قبل هم هست و می گوئیم اولاً بعضی اخبار داریم که مراد از مسجد اقصی بیت المقدس نیست بلکه پیغمبر (ص) از همان مکه به آسمان عروج فرموده از حدیثی است که در بحار نقل نموده است از سلام حناط از مردی از حضرت صادق (ع) گفت که سوال کردم از آن حضرت از مساجدی که فضیلت دارد فرمود مسجدالحرام و مسجد

رسول عرض کردم و مسجد اقصی جعلت فداک فرمود آن در آسمان است و به سوی آن سیر داده شده است رسول خدا (ص) عرض کردم به درستی که مردم می گویند که آن بیت المقدس است فرمود مسجد کوفه افضل از بیت المقدس است و نیز از حضرت صادق (ع) روایت کرده است از حضرت امیر (ع) در تفسیر آیه اسری که فرمود پس بود از آیات خداوند که نمایانید به محمد این که منتهی کرد او را جبرئیل به بیت المعمور و آن است [صفحه ۴۱۲] مسجد اقصی پس همین که نزد بیت المعمور شد جبرئیل نزد چشمه ی آبی آمد پس وضو گرفت از آن و عرض کرد یا محمد وضو بگیر تا آخر حدیث شریف و نیز از اسماعیل جعفی نقل کرده است که گفت در مسجدالحرام نشسته بودم و ابوجعفر (ع) در ناحیه ای بود پس بلند فرمود سر خود را به سوی آسمان مرتبه ای و به سوی کعبه مرتبه ای بعد فرمود سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی و مکرر فرمود آن را سه مرتبه بعد ملتفت من شد و فرمود چه می گویند اهل عراق در این آیه ای عراقی عرض کردم می گویند سیر داد او را از مسجدالحرام به سوی بیت المقدس فرمود نیست هم چنان که می گویند ولکن سیر داد او را از این به سوی این و اشاره فرمود به دست مقدس به سوی آسمان و فرمود میان کعبه و آسمان حرمی نیست تا آخر حدیث شریف پس از این اخبار ظاهر است که عروج آن حضرت از مکه به سوی آسمان بوده است

و اگر چه اخبار دیگر در این مقام وارد شده است که از مکه به بیت المقدس تشریف برد و موافق این اخبار ظاهر می شود که اخبار دیگر که بر خلاف آنها است یا تقیه است و یا آن که مراد از بیت المقدس نیز که مذکور در آن اخبار است نیز همان بیت المعمور است که در حقیقت مقدس است از لوث آن چه در زمین است و آن چه از قواعد حکمت ظاهر می شود این است که هر دو قسم اخبار صحیح است و مقصود این است که حضرت به بیت المقدس تشریف برده ولی از آن جا که حرکت فرموده باز به مکه تشریف آورده است و از آن جا به آسمان عروج فرموده است زیرا که غرض این بوده است که آن حضرت از اسفل مقامات حرکت فرماید تا به مقام او ادنی برسد و بیت المقدس اخص از کعبه است و کعبه اشرف است از آن و از این جهت است که در بحار روایت کرده از حضرت صادق (ع) در حدیثی که بعد از آن که سیر داده شد به رسول خدا (ص) آورد جبرئیل آن حضرت را به براق پس سوار شد و تشریف آورد به بیت المقدس پس ملاقات فرمود کسانی را که ملاقات کرد از اخوان خود از انبیاء (ص) بعد رجوع کرد پس خیر داد اصحاب خود را که من آمده ام بیت المقدس و برگشته ام همین شب تا آخر حدیث شریف و چند حدیث به این مضمون وارد است پس ظاهر است که عروج به آسمان بعد از رجوع به مکه بوده زیرا که مکه

اشرف و اقرب به آسمان است و لهذا پیغمبر (ص) اول که هنوز مردم بر انجماد یهودیت و نصرانیت باقی بودند رو به بیت المقدس فرمود تا آن که به وجود مقدس او مردم قدری ترقی کردند و آن وقت سجده به سوی بیت المقدس را دیگر نپسندید و رو به سوی کعبه کرد و این است که خداوند بر آن حضرت نازل فرمود که قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبله ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام تا آخر آیات و اگر کعبه اشرف نبود پسندیده خاتم انبیاء (ص) نمی شد و این است که در اخبار بسیار مسجد الحرام و مسجد رسول (ص) بر بیت المقدس فضیلت داده اند [صفحه ۴۱۳] بلکه مسجد کوفه و کربلا را نیز فضیلت داده اند و از جمله حدیث اولی است که نقل کردیم و در حدیث سیوم هم نیز فرمود که ما بین کعبه و آسمان حرمی دیگر نیست و مطالب از اخبار آل محمد علیهم السلام ظاهر می شود که مردم متحمل شنیدن آنها نیستند و غرض ما در این مقام همین است که به شهادت اخبار آل محمد (ع) ظاهر شود که بیت المقدس اشرف مقامات نیست و در بحار نیز از مفضل روایت کرده است از حضرت صادق (ع) در حدیثی مفضل عرض کرد مسجد کوفه قدیم است فرمود بلی آن مصلاهی انبیاء بوده است و هر آینه به تحقیق که نماز گذارده است در آن رسول خدا (ص) وقتی که سیر داده شد به او به سوی آسمان پس عرض کرد به آن حضرت جبرئیل که یا محمد این مسجد پدرت آدم (ع) است و مصلاهی انبیاء

است پس نازل بشو پس نماز بگذار در آن پس فرود آمد و نماز گذارد در آن بعد جبرئیل بالا برد آن حضرت را به سوی آسمان و در فصل الخطاب از حضرت امیر (ع) روایت شده است که شد رحال نمی شود مگر به سوی سه مسجد مسجدالحرام و مسجد رسول و مسجد کوفه و نیز آن حضرت در مسجد کوفه بود و مردی آمد عرض کرد به آن حضرت که اراده مسجد اقصی را دارم فرمود چه اراده کرده به این عرض کرد فضیلت را جعلت فداک فرمود پس راحله خود را بفروش و توشه خود را بخور و نماز بگذار در این مسجد پس بدرستی که صلوه مکتوبه در آن حجه میروره ای است و نافله عمره میروره ای است و برکت از او است بر دوازده میل یمین آن یمن است و یسار آن مکر و در وسطش چشمه ای است از روغن و چشمه از شیر و چشمه از آب که شراب است از برای مؤمنین و چشمه از آب طاهر از برای مؤمنین از آنجا سیر کرد سفینه نوح و بود در آن نسر و یغوث و یعوق و نماز گذارد در آن هفتاد پیغمبر و هفتاد وصی پیغمبر که من یکی از آنهایم و اشاره فرمود با دست به سینه ی مقدس خود دعا نکرده است در آن مکروبی به مساله در حاجتی از حواجج مگر اینکه خداوند اجابت کرده او را و فرج برای او از کربت او رسانیده و به حضرت باقر (ع) عرض کردند که کدام بقعه افضل است بعد از حرم خدا و حرم رسول او فرمود کوفه این

است زکيه طاهره در آن است قبور نبين و مرسلين و غير مرسلين و اوصياء صادقين و در آن است مسجد سهل آنچنان مسجدي که نفرستاده است خدا نبیی مگر آنکه در آن نماز گذارده و در آن ظاهر می شود عدل خدا و در آن می باشد قائم او و قوام بعد از او و این است منازل نبين و اوصياء و صالحين عرض می کنم ملاحظه کن که منزل قائم (ع) و قائمین بعد از او که حضرت سيدالشهداء است و حضرت امير و پيغمبر (ص) و ائمه ديگر همه در کوفه است و حضرت صادق (ع) در فضل مسجد سهله فرمود که آگاه باشيد بدرستی که آن منزل صاحب ما است هر گاه قائم شد به اهل خودش و در حديث [صفحه ۴۱۴] ديگر فرمود در فضل مسجد سهله که در آن است بيت ابراهيم که از آنجا به سوی عمالقه بيرون می رفت و در آن است خانه ادریس که در آن خیاطت می نمود و در آن است سنگی سبز که در آن صوره همه ی نبين است و زیر سنگ طینتی است که خداوند پيغمبران را از آن خلق فرموده و در آن بود معراج و موضعی از آن فاروق است و آن است گذرگاه مردم و آن از کوفان است و در آن دمیده می شود در صور و به سوی آن است محشر و محشور می شوند از جانب آن هفتاد هزار که بی حساب داخل جنت می شوند و اخبار بسیار در فضل مسجد پيغمبر (ص) و نماز در آن وارد شده است و از جمیع مساجد بعد از مسجدالحرام اشرف است و اما فضل

کربلا که دیگر فوق این حرفها است حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که خداوند گرفت زمین کربلا را حرم پیش از آنکه مکه را حرم بگیرد به بیست و چهار هزار سال و فرمود در قول خدای تعالی فحملهته فانتبذت به مکانا قضیا فرمود بیرون آمد یعنی مریم (ع) از دمشق تا اینکه به کربلا- آمد و وضع حملش شد در موضع قبر حسین (ع) بعد برگشت در همان شب و حضرت باقر (ع) فرمود که خلق فرمود خداوند کربلا را پیش از آنکه خلق بکند کعبه را به بیست و چهار هزار سال و مقدس و مبارک فرمود پس همیشه پیش از آنکه خداوند خلقت فرماید خلق را مقدس و مبارک بود و همیشه چنین خواهد بود و قرار داد خدا آن را افضل زمینی در بهشت و حضرت صادق (ع) فرمود که زمین کعبه گفت کیست مثل من و حال اینکه خداوند خانه خود را بر پشت من بنا نهاد و مردم به سوی من می آیند از هر راه دور درازی و قرار داده شدم حرم خدا و محل امن او پس وحی فرمود خداوند به او که باز بایست و آرام بگیر نیست فضل آنچه فضیلت داده شده تو به آن در آنچه عطا کرده شده است زمین کربلا مگر به منزله سوزنی که در دریا فرو برند پس از آب دریا بردارد و اگر خاک کربلا نبود تو را فضیلت نمی دادم و اگر آن کسی که در کربلا- مدفون می شود نبود تو را خلق نمی کردم و خلق نمی کردم آنچه را که به آن افتخار کردی پس قرار و آرام بگیر

و ذنبی متواضع و ذلیل و مهین باش و استنکاف مکن و تکبر بر زمین کربلا مجوی و الا مسخ می کنم تو را و به آتش جهنم فرو می اندازم و در حدیث دیگر فرمود که شوری آب زمزم و تسلط مشرکین بر کعبه عقوبت افتخاری است که بر کربلا و آب فرات کردند خلاصه اخبار بسیار در فضل مساجد ثلثه و کربلا بر بیت المقدس وارد شده است و این تاویلات که این مرد نموده بیجا است و اگر بنا باشد به قواعد حکمت که مستنبط از اخبار است بگیریم همان چیزی که در اخبار بسیار صریحا فرموده اند که مسکن صاحب الامر (ع) در کوفه است و قائمین بعد از او در آن مقام سکنی دارند اصح است و این است که قبه که برای امیرالمؤمنین (ع) نصب می شود یک رکن آن در نجف است و یک رکن در هجر و یک رکن در صنعاء و یک رکن در زمین طیبه که مدینه طیبه باشد [صفحه ۴۱۵] و اما اخباری که در فضل عکا از پیغمبر (ص) نقل نموده است ابتدا در کتب اخبار ندیده ایم و خود او هم می بینی که مضمرا نقل کرده و اگر مأخذ صحیحی دست آورده بود هر آینه آن را با آب طلا- می نوشت و لفظش هم بنا بر این معنی که حضرات می کنند موافق لغت غلط است زیرا که اسم بلد معین چنان که در قاموس می نویسد عکاء است ممدودا و عکه به فتح اول به معنی شدت و حرارت است و ارض عکه یا لیل عکه به معنی بسیار گرم یا شب بسیار گرم است و موافق لغت می توان

معنی صحیح هم برای این دو حدیث کرد که مطلب این باشد که مؤمن در زمین بسیار گرم یا شب بسیار گرم که بیتوته کند تخفیف گناهان او می شود زیرا که شاید دنیا نصیب مؤمن است از جهنم و عکس بضم عین به معنی لرزه تب است و تب نیز از برای مومن تخفیف گناهان است و لفظ رؤیت و دیدن در عربی و فارسی در این مقامات بسیار استعمال می شود چنان که گفته می شود که فرضاً نبی دیدم که هرگز ندیده بودم و در کتاب المبین از حضرت صادق (ع) نقل شده است فرمود که فرمود رسول خدا (ص) که حمی رسول موت است و زندان خداست در زمین و حرارت آن از جهنم است و آن است حظ هر مؤمن از نار و خوب دردی است حمی عطا می کند هر عضوی را حق آن را از بلاء و خیر نیست در کسی که مبتلا نمی شود و به درستی که مؤمن هر گاه تب بکند یک تب گناهان از او می ریزد مثل برگ درخت پس اگر ناله بکند بر فراش خود پس ناله ی او تسبیح است و صیاح او تهلیل و تقلب او در فراش مثل کسی است که شمشیر در راه خداوند پس اگر اقبال کند که عبادت کند خدا را در مرضش گناهان او آمرزیده می شود و طوبی از برای او است و تب یک شب کفاره یک سال است به جهت این که درد آن در جسد یکسال می ماند و آن کفاره است برای پیش و بعد و هر که یک شب مشتکی بشود و آن را قبول کند و ادای

شکر آن را نماید کفاره ی شصت سال آن نمی شود به جهت قبول آن و اداء شکرش و کفاره ی یک سال است به جهت صبرش بر آن و مرض از برای مؤمن تطهیر است و رحمت است و از برای کافر تعذیب است و لعنت و همیشه مؤمن مریض است تا این که گناه بر او نماند و صداع یک شب همه ی خطایا را فرو می ریزد مگر کبایر انتهی پس ملاحظه کن که همین دو حدیث هم موافق لغت در مدح عکاء نیست و احتمال کلی می رود که عکاء را هم که عکاء گفته اند بمناسبت عیون بقر است که شیخ اوحد اجل اعلی الله مقامه فرموده است در رساله ی خاقانیه که عیون بقر را که از اودیة جهنم است مثل بئر برهوت از راه طیف می دانستم و نمی دانستم که در کجا است تا از بزرگی از عرب شنیدم که آن وادی است در ناحیه شام که ما از دور نزدیک آن می شدیم و آن گودی است که نمی توان به آن نظر کرد و از برای آن دودی شدیدی است و دودی که بالا [صفحه ۴۱۶] می رود و در میان ما معروف است که هر که اعراض کند و به او غضب کنند می گویند فی سقرو عیون بقر خلاصه پس ملاحظه ماده عکاء که عکه است محتمل است که در قرب عیون بقر واقع است پس بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا بر فرض که منظور از این عکه عکاء باشد و حال اینکه به حسب لغت صحیح نیست احتمال کلی می دهیم که از مجعولات عامه باشد زیرا که رویت می کنند از بعضی کتب

که شخصی از عکاء برای او آوردند به جهت فروش و مدتی گذشت و به فروش نرسید تا نزدیک بود فاسد شود پناه به ابوهریره برد و شکوه حال خود را نمود و او تدبیر کرد و حدیث در فضل پیاز عکاء جعل کرد و به پیغمبر (ص) نسبت داد و مردم هجوم کرده پیاز آن شخص را خریدند و نسخه اصل روایت را ندیده ام که عینا ذکر کنم و لهذا به اشاره اکتفا نمودم و از ابی هریره و امثال او اینگونه اکاذیب هیچ بعد ندارد و در اخبار صحیحه خودمان تصریح و تلویح به افتراهای آنها بر پیغمبر (ص) بسیار شده است پس بعید نیست که آن دو حدیث هم در همین موقع جعل شده باشد زیرا که در اخبار صحیحه ما که در بحار و عوالم و غیر آنها روایت شده ذکر از فضیلت عکاء ابدا ندیده ایم بلکه اسمی از آن ندیده ایم بلی در کتاب یواقیت که از عامه است در ظهور امام ثانی عشر (ص) از محیی الدین ابن عربی نقل می کند که آن حضرت ظهور می فرماید وقتی که زمین پر از ظلم و جور شده باشد و عالم را پر از عدل و داد می کند تا اینکه می گوید اسعد مردم بواسطه او اهل کوفه هستند تقسیم می کند مال را بالسویه و عدل می کند در رعیت تا اینکه می گوید که فتح می کند مدینه رومیه را به تکبیر با هفتاد هزار نفر از مسلمین از ولد اسحق و حاضر می شود ملحمه عظمی را که مآدبه خداست بمرج عکا هلاک می کند ظلم و اهلش را و اقامه می کند دین را و می دمد روح را در

اسلام عزیز می کند خدا به آن اسلام را بعد از ذلتش و زنده می کند آن را بعد از مرگش و جزیه می گذارد و می خواند به سوی خداوند به شمشیر تا آخر آنچه گفته و باز می گوید که در مرج عکا مائده ای است الهیه که خداوند برای سباع و طیور و هوام قرار داده و می گوید از اصحاب امام هم در آن جنگ کشته می شوند خلاصه که اخبار از عامه و شیعه به این مضامین وارد شده مگر مادبه مرج عکا که در اخبار ندیده ام مگر مادبه قرقیسا که در حدیث شریف می فرماید که طالع می شود مطلعی از آسمان پس ندا می کند که ای مرغان آسمان و ای سباع زمین بیایید و از گوشت جبارین سیر شوید و در حدیثی می فرماید که پیش از سفیانی و رایات شام بیرون می آید کسی که به سوی آل محمد (ع) می خواند نازل می شود ترک بحیره و نازل می شود روم به فلسطین و سبقت می گیرد عبدالله تا اینکه ملاقات کنند دو لشکر به قرقیسا [صفحه ۴۱۷] بر نهر و قتال عظیمی واقع می شود و مراد از نهر نهر فرات است و احتمال می دهم که کلام محیی الدین هم تعبیر از همین جنگ باشد زیرا که قرقوس بر وزن قربوس در زبان عرب به معنی زمین سخت ولی بی گیاهی است که گاه از آن آبی بجوشد محترق خبیث که گویا قطعه آتشی است و قرقیسا از همین ماده است و عکاء را هم که دانستی ماده آن که عکه است به همین معنی است پس احتمال کلی می دهم که تعبیر از همین جنگ باشد و اینکه بعضی از اصحاب امام

هم در آن جنگ کشته می شوند باید از همان کسان باشند که با آن شخص که داعی به سوی آل محمد است و در قرقیسا جنگ می کند و الا خود امام علیه السلام موافق ذیل همین حدیث که ذکر شد هنوز مدتی بعد از این باید ظهور بفرماید و اصحاب خاصه او با اویند و حاجت به این همه زحمت در تطبیق کلام محیی الدین نبود الا اینکه چون غالب آنچه ذکر کرده از مضامین اخباری است که شیعه و سنی روایت می کنند و این وجه تطبیق موافق معنی قرقوس که در معیار می کند کمال مناسبت داشته لهذا ذکر شد و اما حدیث که از عصمت و رجعت نقل کرده در کار این مرد حیرانم زیرا که پایه اشتباه کاری را به سر حد اعلی گذارده و اگر بنا باشد همه آنچه گفته جواب داده شود کتاب بسیار مفصل می شود چنانکه تا حال شده و مردمان تنبل منتفع نمی شوند باری هر چه خداوند خواسته خیر است پس عرض می کنم که این حدیث دلالتی بر مطلب او ندارد زیرا که این همان حدیثی است که از نزال بن سیره روایت شده و صعصعه بن صوحان از زمان خروج دجال سوال می کند و حضرت می فرماید که وقت آن را نمی دانم ولی علامات دارد بعد بنا می گذارد از معاصی خلق شمردن تا آنکه می فرماید و لعن آخر هذه الامه اولها تا اینکه می فرماید بعد از ذکر معاصی چند باز و ذم بسیار از مردم فعند ذلك الوحا الوحاشم العجل العجل خیر المساکن یومئذ بیت المقدس لیاتین علی الناس زمان یتمنی احدهم انه من سکانه بعد اصیغ بن نباته بر

می خیزد و از دجال سؤال می کند که کیست و حضرت اسم و وصف و خروج او را از اصفهان بیان می فرماید تا آنکه می فرماید یقتله الله عزوجل بالشام علی عقبه تعرف بعقبه افیق لثلاث ساعات من یوم الجمعة علی ید من یصلی عیسی بن مریم خلفه الا ان بعد ذلك الطامه الکبری قلنا و ما ذلك یا امیرالمؤمنین قال خروج دابه الارض من عند الصفا تا اینکه فرمود ثم ترفع الدابه راسها فیريها من بین الخافقین به اذن الله تعالی عزوجل و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها تا آخر حدیث شریف و مراد از دابه الأرض به شهادت اخبار بسیار خود حضرت امیر (ع) است که رجعت می فرماید عرض می کنم که در حدیث دیگر وارد شده است از حضرت امیر (ع) در کتاب المبین از مجموع رایق روایت شده که دجال [صفحه ۴۱۸] پیش از امام (ع) خروج می کند و از اصفهان چهل روز می آید تا به دمشق و قصری برای او بنا می شود و پنجاه روز در دمشق می ماند و از آن طرف امام (ع) ظاهر شده است و در حرم خدا با عیسی بن مریم ملاقات می کنند تا آنکه با هم می آیند به بیت المقدس و بر آن سنگی که رسول خدا از آن بالا می رفت می نشینند و کتابی به دجال می نویسند و او را تحذیر و انذار می کنند و او تمرد می کند پس جنگ می کنند و جماعت بسیار از اتباع او کشته و به صیحه جبرئیل هلاک می شوند و خود او فرار کرده به طبریه می رود و امام (ع) از پی او می رود و باز دجال منهزم می شود و به دمشق

بر می گردد که متحصن بشود و امام (ع) ملحق به او می شود و او را بعد از دعوت به اسلام و قبول نکردن او در نزد باب فرار پس به قتل می رسانند و تمام قشون او را نیز می کشد تمام شد حاصل فقره حدیث حال ملاحظه کن و دو حدیث را که هر دو از حضرت امیر (ع) است با هم بسنج پس بین که اینکه فرموده اند که خیر المساکن یومئذ بیت المقدس این در چه وقت است وقتی است که امام (ع) هنوز ظهور نفرموده بلکه دجال هم از حدیث معلوم نیست که همان اولی که معاصی مردم زیاد می شود باید بیاید بلکه سنت خداوند بر امهال و استدراج است و بسا سالها بگذرد بر این حال که دجال نیاید و امام (ع) هم تشریف نیاورد در حال زیاد شدن معاصی مردم فرموده اند که بیت المقدس بهترین مسکنها است و جماعتی هم از دوستان اهل بیت سلام الله در آن جبال بوده اند مثل اهل جبل عامل و در حدیث شریف مدح ایشان را فرموده اند و فرموده اند که میانه ایشان جماعتی هستند که انتظار می کشند والله یحب المنتظرین و معلوم است که مراد انتظار ظهور امام (ع) است خلاصه پس خیرالمساکن یومئذ یعنی در حال غیبت امام (ع) و اما در حال ظهور مسکن حضرت در کوفه است و سایر ائمه هم نیز موافق حدیث شریف در کوفه خواهند بود و اما استدلالات دیگرش که معلوم است که مناسبتی ندارد و استدلالاتی که از بیان کرده دیگر متناسب این است که اتباع میرزا یحیای ازل جواب بدهند و در نزد مسلمین محل اعتنا نیست باقی ماند

آیات و اخباری که دلالت می کند بر اینکه بیت المقدس ارض محشر است عرض می کنم اما آیه سوره حشر که اول الحشر بطور اختلاف تفسیر شده بعضی گفته اند بیرون رفتن بنی النضیر از مدینه اول حشر اهل ذمه بود از جزیره عرب یعنی اول بیرون کردن ایشان و بعد اخوان ایشان از یهود خارج شدند و بعضی گفته اند جلاء وطن آنها اول حشر یهود بود بسوی شام بعد محشور می شوند مردم روز قیامت به سوی زمین شام و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر (ص) فرمود به ایشان که بیرون بروید عرض کردند کجا برویم فرمود به سوی زمین محشر و اما [صفحه ۴۱۹] آنچه مصنف از معصوم درایت می کند که فرمودند رجعت هم در بر شام است از اخبار آل محمد (ع) دیده ام ولی در تفاسیر ذکر می کنند و مولای من اعلی الله مقامه همه ذکر فرموده است اما به این که مراد از اول حشر اول جلاء ایشان است به سوی شام و آخر حشرشان هم به سوی آن است در رجعت دلالت این کلام غیر از آن است که او روایت کرده و اما آنچه از قمی روایت کرده بلی در برهان قمی روایت کرده که زجره نفخه ثانیه است در صور و ساهره موضعی است به شام نزد بیت المقدس و از حضرت صادق (ع) روایت کرده است در حدیثی در تفسیر تلک اذا کره خاسره گاه برگشتند به سوی دنیا و خونهای خود را بتوانستند بگیرند بعد عرض شد فانما هی واحده فاذا هم بالساهره مراد چیست فرمود هر گاه انتقام کشیده شد از ایشان بدان مردند باقی می مانند ارواح ساهره که

نه خواب می روند و نه می میرند و در حدیث دیگر از علی بن ابراهیم قمی از حضرت باقر (ع) که ساهره زمین است بودند در قبور پس همین شنیدند زجره را بیرون آمدند از قبورشان پس مستوی شدند بر زمین عرض کنم که تعارضی در اخبار نیست و همه این معانی مراد است اما به این آسانی که مصنف خیال کرده است و مثل بازیچه اطفال که پادشاه بازی می کنند درست آورده نیست و هیئات که وعده های خداوند عاقبتش به این سستی باشد و اولاً بدان که اخبار داله بر این مطلب متعدد است از جمله حدیثی است که در بحار از پیغمبر (ص) روایت نموده که جبرئیل مرا برد و سوال کرد که می دانی کجائی تو گفتم نه ای جبرئیل پس گفت این بیت المقدس است بیت الله اقصی در آن است محشر و منشر و نیز در حدیث دیگر است از عبدالرحمن بن غنم همینکه پیغمبر (ص) به کوه شرقی بیت المقدس رسید باد گرمی یافت و صدائی شنید فرمود به جبرئیل این باد که می یابم چیست و این صدا که می شنوم چیست عرض کرد که این جهنم است پیغمبر (ص) فرمود اعوذ بالله من جهنم بعد باد طیبی از دست راست خود یافت و صوتی شنید فرمود این باد که می یابم و این صدا که می شنوم چیست جبرئیل عرض کرد که این جنت است حضرت فرمود اسأل الله الجنة و نظیر همین اخبار در باب کوفه وارد شده از جمله حدیثی که گذشت و در فصل الخطاب در حدیث دیگر از حضرت صادق (ع) در باب نماز پیغمبر (ص) در مسجد کوفه در شب

معراج فرمود که راست آن روضه ای است از ریاض جنت و وسطان روضه ای است از ریاض جنت و مؤخران روضه ای است از ریاض جنت و در باب وادی السلام هم که اخبار بسیار وارد شده و مصنف اشاره به آنها نموده و تاویل نموده است و نمی دانم جهت چیست که تاویل و ظاهر بسته به ملاحظه صرفه است در باب شام که آنها را [صفحه ۴۲۰] محبوس در عکاء نموده اند بظاهر می میرد و در باب وادی السلام که خداوند آنها را از آنجا راند تاویل می کنند که قبور من والاه قبره و لفظ خبر نظرم می آید که قلوب من والاه قبره است ولی بالفعل حاضر نیست که ملاحظه شود علی ایحال انسان وقتی که تابع رای خود است هر چه می خواهد می گوید ولی وقتی که مطیع است باید همه جا رویه اطاعت را داشته باشد خلاصه و شرح این مطلب را به تفصیل نمی توان داد و همین قدر بطور اجمال و اشاره بیانی می کنیم و از ظواهر کتاب و سنت هم به حول و قوه خداوند تجاوز نمی کنیم و می گوئیم اگر چه در این اخبار و اخبار دیگر وارد شده است که حشر در نزد صخره بیت المقدس است یا در کوفه است ولی مراد از این فرمایشات نه این بیت المقدس ظاهری است و نه این کوفه ظاهری و نه عالم محشر این دنیا است بلکه خداوند همین که می خواهد محشور بفرماید خلایق را زمین و آسمان را بالتمام تغییر می دهد و خلقتی می کند که زوال و فنا در آن راه بر نباشد زیرا که خلق را از برای بقاء و دوام خلقت فرموده است چنانکه

در احادیث متعدده وارد شده است و این زمین و آسمان که دایم در تغییر و انقلاب هستند قابل بقاء و دوام نیستند زیرا که هر چه تغییر پذیر است یک وقتی فانی خواهد شد و به همین دلیل که شبهه در آن راه بر نیست امام (ع) ثابت فرمود که تغییر در خداوند راه بر نیست زیرا که تغییر منجر به فناء است و این مطلب واضح است به جهت اینکه وجود هر چیزی به همان صورتی است که خداوند او را بر آن صورت خلقت فرموده و بعد از آنکه تغییر در آن صورت راه بر شد تا آنکه آن را از صورت اول انداخت و وجود آن چیز باطل می شود مثل اینکه در همه ی موالید بلکه بسائط این ملک این مطلب را ملاحظه می کنی که دایم در تغییر و تبدیل و فنا و زوال است پس خلق را که خداوند از برای بقا خلقت فرموده لا محاله باید آنها را خلقتی قرار دهد که تغییر پذیر و معرض حوادث دیگر نباشند و البته در این حال مکان و زمانی هم مناسب خود می خواهند زیرا که این زمین و آسمان که ملاحظه می کنی که خودشان دایم در تغییر هستند البته باعث تغییر موالید هم می شوند به جهت اینکه هر روز اثری غیر از سابق از آنها بروز می کند و هر قدر که مولود دنیوی معتدل و متین و محکم بشود به واسطه توارد حوادث مختلفه آخر فاسد می شود ولو اینکه در صورت اعتدال طول عمرش زیادتر بشود مثل اینکه دوام طلا از آهن به درجات بیشتر است اما معدنک طلا هم در این دنیا فاسد می شود

و از برای هر چیزی اجلی است و از این گذشته که در این عالم اعراض همچو ماده که از آن مولودی ساخته بشود که همیشه باقی باشد نیست و اگر چه معاد جسمانی است بالضروره اما حقیقه این اجسام است که معرض عوارض نیست و این است مقصود از آنچه در اخبار فرموده اند که تراب روحانین در این خاک مثل سحاله طلاست در دکان زرگر که همینکه [صفحه ۴۲۱] آن خاک و خاکستر را شست و شو داد و زایل شد طلا برای او باقی می ماند خلاصه مطلب این است که برای یوم حشر این زمین و آسمان را تبدیل می کنند و آنها را پاک و پاکیزه از اعراض می کنند و این است که خداوند فرموده یوم تبدیل الأرض غیر الأرض و السموات یعنی روزی که تبدیل می شود زمین به غیر این زمین و آسمانها به غیر این آسمانها و در حدیث فرمودند که بدل می شود زمین بنانی بسیار پاک که مردم می خورند از آن تا اینکه فارغ از حساب بشوند و حضرت علی بن الحسین (ع) در حدیث نفع صور فرمود بعد امر می کند خداوند آسمانها را پس به حرکت در می آید و می آیند و می روند و امر می کند که کوهها را پس سیر می کنند و این است قول خداوند یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا یعنی پهن می شوند و بدل می شود زمین به غیر این زمین یعنی به زمینی که گناه بر آن نشده است و آن زمین بارزه است که نیست بر آن کوهها و نه نبات همچنانکه روز اول پهن شده بود و بر می گردد عرش خداوند بر

آب هم چنانکه اول بود در حالی که خداوند مستقل است به عظمت و قدرت خود و از علی بن ابراهیم نقل شده است قول خداوند یوم تکون السماء کالمهل فرمود مثل رصاص و نحاس آب شده هم چنین خوب می شود آسمان و نیز از او در قول خداوند یوم ترجف الارض والجبال یعنی خسف می شوند و کانت الجبال کثیبا مهیلا یعنی مثل ریگ فرو می ریزند و در قول خداوند و یسالونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا از علی بن ابراهیم قاع آن چیزی است که تراب بر او نیست و صفصف آن چیزی است که نبات بر او نیست خلاصه سخن اینکه به کلی اوضاع عالم دگرگون می شود و سابق از مکاشفات یوحنا هم نقل کرده ایم که اورشلیم جدید عالم دیگری است و این آسمان و زمین برداشته می شود و آسمان و زمین دیگر می آید و اخبار هم منحصر به این چند حدیث نیست همه آنچه روایت شده در اوضاع محشر و جنت و نار شاهد این است که وضع دنیا بر می گردد و دنیا آخرت نیست و حضرت امیر (ع) فرمود در جواب سؤال جاثلیق که دنیا رسم آخرت است و آخرت رسم دنیا است و دنیا آخرت نیست و آخرت دنیا نیست هر گاه روح و جسم از هم جدا شدند بر می گردد هر یکی به آنچه از آن ابتدا شده و از آن خلق شده عرض می کنم که همین بس است در فرق این دو عالم که باز حضرت امیر (ع) فرمود که مرگ مفارقت از دار فناء است و

کوچ کردن به سوی دار بقاء حال خودت انصاف بده که این همه فرمایشات که از خداوند و انبیاء و اولیاء رسیده که اوضاع عالم به کلی باید منقلب شود همه اینها به همین سخنان واهی شما می گذرد و چه انقلابی در عالم حاصل شده و چه وضع پیش آمده که سابق نبوده است همین کثرات است که از قدیم بوده و حال هم هست همین مرور ایام است که از پیش بوده [صفحه ۴۲۲] و حال هم هست و امام (ع) در صفت جهنم و خلود اهلش می فرماید که مدتی ندارد که فانی بشود و اجلی ندارد که سرآید خلاصه و همین مرگ است که به منزله قلاده در گردن بنی آدم هست و دست از احدی بر نمی دارد و در قیامت باید مرگ را ذبح کنند و این خرافات و تاویلات فاسده که حیوه به ایمان است یا به علم و غیر اینها مثرثمری نیست مگر سابق بر اینها نبوده و حال هم مثل سابق بالفرض که افراد اهل علم بیشتر باشند در باقی چه می گوئی به هر حال که آن کسی که می خواهد این عالم فانی را عالم بقاء بگیرد محتاج به جواب مجیبی نیست و گردش روزگار خود جواب او را می دهد و او را فانی می کند پس اورشلیم جدید و صخره بیت المقدس یا وادی السلم و کوفه و غیر اینها که در اخبار رسیده است که حشر خلائق آنجا است همه صحیح است ولی حقیقت اینها منظور است که عالم بقا باشد که آن را به هر اسم که بخوانند صحیح است مثل اینکه میوه بهشت را به

هر اسم که بخوانند صحیح است و گاه هم ملاحظه مرتبه ها و مواقف قیامت را می کنند که پنجاه موقف برای این است و اختلاف اسمها به ملاحظه اختلاف موقفها است چنانکه در حدیث شریف عرض کردند به حضرت امیر (ع) که اختلاف آیات قرآن برای ما اسباب شبهه است فرمود چه اختلاف عرض کردند یکجا می فرماید تکلم می کنند یکجا می فرماید تکلم نمی کنند یکجا حال دیگر می فرماید و هكذا اینها با هم چگونه درست می آید فرمود که اینها هر یکی شرح حال موقفی از مواقف قیامت است و اختلاف در کلام خدا نیست و هم چنین است امر در این مقام که یک جا به اسم صخره بیت المقدس می خوانند یک جا به اسم کوفه یک جا چیز دیگر همه صحیح است و درست و اینها موقفها است و کلیه امور آخرت به خیالات ناقصه ی ما درست نمی آید و موافق وضع این دنیا هم نیست اگر چه آخرت هم در همین عالم است و خارج این عالم ملک دیگر نیست اما معذک در همین عالم اعراضش مال اسفل مقام او است و حقیقتش بالاست چون آبی که آن را بزنند و کف کند و اعراض و اشکال غریبه در آن حادث شود همینکه دست از زدن آن برداشتند آبی می شود صاف و ته نما و همان آب اول است و این مثلی است تقریبی به هر حال که حیف این مطالب است که در این مقام ذکر بشود ولی الحمدلله مدارک این جماعت چنان منجمد است که درک نمی کنند و مثل این است که با دیوار سخن گفته باشیم لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا

یسمعون بها و لهم قلوب لا یفقهون بها و غرض ما هم فهمانیدن آنها نیست بلکه غرض تنبیه ابناء جنس خودمان است که گول این مزخرفات را نخورند و امر خداوند را به این سستی نگیرند که هیچ فرقی در وضع پیش با اوضاعی که وعده داده اند نباشد مگر اختلاف اسم و پیغمبر فرمود که زائد یعنی آن کسی که او را در طلب کلاء می فرستند دروغ به اهلش نمی گوید و انشده ک بالله کدام دروغ از این بالاتر است که تمام اوضاع این زمان با سابق بر یک نسق باشد [صفحه ۴۲۳] و یکی را دار بقاء یکی را مثلاً نعمت بخوانند و یکی را بلا و یکی را دار عذاب بخوانند و یکی را امهال و استدراج و هکذا سایر آنچه فرموده اند و معذک هر چه از هر جهت با کمال دقت نظر می کنیم سوای اختلاف اسمی بی مناسبت نباشد باری این مطالب تمام شدن ندارد ولی منظور ما اختصار است.

استدلال به خبر حضرت دانیال در مورد ظهور قائم

اشاره

گفته است و از سنه ظهور یعنی ارتفاع ندای او بلا ستر و حجاب حضرت دانیال علی نبینا و آله و علیه السلام خبر فرموده فصل ۱۳ دانیال در آن وقت سرور بزرگ میکائیلی که از جانب پسران قومت قائم است خواهد ایستاد و زمان تنگنایی که از بودن طوائف قابان زمان نبوده است واقع خواهد شد و در آن زمان از قوم تو هر کس در کتاب مکتوب است نجات خواهد یافت و خوابیده‌های در خاک زمین بسیاری بیدار خواهند شد بعضی جهت حیوه ابدی و بعضی از برای شرمساری و حقارت ابدی و دانشمندان مثل ضیاء سپهری و کسانی که

بسیاری را به راه صداقت رهبری نمایند مانند کواکب تا ابدالاباد درخشان خواهند بود اما تو ای دانیال کلمات را مخفی کن و کتاب را تا به زمان انجام کار مختوم نما حینی که بسیار گردش کرده علم زیاده گردد آنگاه من دانیال نگریستم و اینک دو شخص دیگر یکی مرد ملبس شده بکتان به آن طرف نهر ایستاده بود و دیگری به این طرف نهروان یکی بمرد ملبس شده بکتان که بالای آبهای نهر می ایستاد گفت که انجام این عجایبات تا به چند است و آن مرد ملبس شده بکتان را که بالای آبهای نهر می ایستاد شنیدم در حالی که دست راست و دست چپ خود را به سوی آسمان بلند کرد و به حی ابدی سوگند یاد نمود که برای یک زمان و زمانها و نیم زمان خواهد کشید و به محض تمام شدن پراکندگی قوت قوم مقدس همه این حوادث به انجام خواهد رسید و من شنیدم اما درک نکردم و گفتم که ای آقای من آخر این حوادث چگونه خواهد شد او گفت که ای دانیال راه خود پیش گیر زیرا که این کلمات تا زمان آخر مخفی و مختومند بسیاری پاک و سفید و قال گذاشته خواهند شد و از اینکه شیرانه رفتار می نمایند هیچ یک از شیران درک نخواهند نمود و اما دانشمندان فهم خواهند کرد و زمان رفع شدن قربانی دائمی و نصب شدن مکروهات مخربی یک هزار و دویست و نود روز خواهد بود خوشا حال کسی که انتظار کشیده به روزهای یک هزار و سیصد و پنج برسد اما تو تا به انجام کار راه خود

پیش گیر زیرا که به استراحت گذران نموده در انجام آن روزها در منصب خود خواهی ایستاد انتهی مقصود از روز سال است سفر اعداد فصل ۱۴ آیه ۳۲ و به شماره روزهایی که تجسس زمین می گردید چهل روز هر روز یکسال [صفحه ۴۲۴] بار گناه خود را خواهید کشید فصل ۴ خرقیل هر روزی را به جای سالی به تو دادم در این وحی مبارک از عظمت و بزرگی و هیمنه این یوم عظیم و ظهور اعظم قویم و حوادث و علایم آن بشارت فرموده و آنچه حال مقصود است بعد از اشراق حضرت ختمی ماب خلیفه ی ثانی اراضی مقدسه را تصرف فرمود و قربانی دائمی که اعظم فرایض یهود است منع نمود و بنی اسرائیل از آن اطراف طرد شدند و بعد از هزار و دویست نود سنه حضرت بهاء الله جل اسمہ الأعلی را به حکم دولتین علیتین ایران و عثمانی و انصای دول متحابه با هفتاد نفر به مدینه ی عکاء وارد نمودند و بدء ورود در کوه کرمل از سفینه بیرون تشریف آوردند تا ظاهر شود آنچه را که فرموده از آسمان بر کوه کرمل مربی امکان نازل خواهد شد و کذلک تا تمام این وحی مبارک باهر گردد فسبحان ربی الاءعلی من ان تسبق ارادته ارادات من فی الانشاء او یعجزه من فی الأرض والسماء لا اله الا هو المهیمن القیوم.

جواب

هوش از سر انسان می رود که پایه اشتباه کاری را تا به چه درجه گذارده و به چه کلمات که ابدا دلالتی بر مقصود او ندارد و خود را خوشحال کرده است و نقلی نیست امید است که

رفع اشتباه هم بشود مشروط به اینکه نظر کنندگان واقعا طالب دین باشند و به دقت در آنچه می گوئیم نظر کنند و اگر به این قناعت ندارند به اصل کتب رجوع نمایند و صدق سخنان ما را دریابند پس بدانکه حضرت دانیال علی نبینا و آله و علیه السلام در زمان حضرت داود (ع) بود چنانکه از بحار ظاهر می شود که از کلینی ره روایت کرده از حضرت باقر (ع) که خداوند به حضرت داود (ع) وحی فرمود که به بنده ام دانیال بگو که سه مرتبه معصیت مرا کردی آمرزیدم اگر مرتبه ی چهارم معصیت کردی نمی آمرزم و آن حضرت تبلیغ نمود و دانیال سحر برخواسته مناجات نمود و عرض کرد به عزت و جلال تو که اگر حفظم نکنی باز هم معصیت می کنم تمام شد حاصل خیر پس آن حضرت در زمان حضرت داود بوده است و پیش از داود هم مدتی بوده چنانکه موافق فصول اول کتاب دانیال آن حضرت از زمانی که بخت النصر بر بیت المقدس غالب آمده و جماعتی را باسیری برد به بابل من جمله دانیال بود و در بخت النصر اختلاف بسیار است که آیا در چه زمان بوده حتی محل اختلاف است که آیا آنکه بنی اسرائیل را برای خون یحیی کشت او است یا دیگری و در بحار از ابن اثیر در کامل نقل نموده که صحیح این است که بخت النصر همان است که بعد از قتل شعیا بر بنی اسرائیل غالب آمد و فصول اول کتاب دانیال هم شاهد همین است خلاصه و بعد از آنکه این مطلب را دانستی حال عرض می کنم اگر فصول سابقه کتاب دانیال را ملاحظه

کمی خواهی یافت که همه این اخبار از همان گرفتاریهای بنی اسرائیل که بعد از یوشع بن نون (ع) و بعد از قتل شعیا (ع) بر ایشان رو داد و ظهور موعود بر خواستن داود (ع) است و ما اگر بخواهیم همه آنها را ذکر کنیم سخن بطول می انجامد ولی [صفحه ۴۲۵] اشاره به مضامین فصل یازدهم هم باید کرد تا آنکه حل اشکال این فصل بشود پس بدانکه در فصل یازدهم ذکر جنگها که میانه سلوک جنوب با سلوک شمال واقع می شده است و مراد از ملک جنوب در این فصل ملک مصر و حوالی آن است زیرا که در اوایل همین فصل ۱۱ و اواخر آن قرینه این هست که جنوب در این مقام مراد مصر است چنانکه در آیه هفتم است که در جایش یعنی ملک جنوب و دختر او در جایش شاخه از ریشه هایش برپا خواهد ایستاد و با لشکری آمده به قلعه های ملک شمالی داخل خواهد شد و با آنها کارسازی کرده غالب خواهد آمد و نیز خدایان و سروران آن و آلات پسندیده ایشان از نقره و طلا را اسیروار به مصر خواهد برد تا آخر آنچه ظاهر در همین است و چون این را دانستی بدانکه در بحار از ابن اثیر در کامل نقل کرده است که بعد از آنکه تابوت از بنی اسرائیل گرفته شد بعد از آن هیچ سلطانی را ملاقات نمی کردند مگر اینکه خائف بودند پس جالوت قصد ایشان را کرد و او ملک کنعانیین بود و ملک او مابین مصر و فلسطین بود پس ظفر یافت بر بنی اسرائیل و جزیه بر ایشان گذارد و توریه را

از ایشان گرفت پس خواندند خدا را که نبیی بر ایشان بفرستد که مقاتله بکنند با جالوت خلاصه غرض این است که مراد از ملک جنوب در اینجا جالوت است که از آن سمت آمده و در آخر همین فصل یازدهم است که در زمان آخرین ملک جنوب بر او هجوم خواهد آورد و ملک شمال با عراده ها و سواران و کشتیهای بسیاری مانند گردباد بر او خواهد آمد تا آنکه ذکر فتح ملک شمال و تسلط بر مصر و غارت آن را می کند و مراجعت نمودن به شام و قصر خود را میان دریا و کوه مقدس زیبا پیا خواهد داشت و ظاهر از این ترتیبات این است که مراد از ملک شمال طالوت است که خداوند او را بر بنی اسرائیل سلطان کرد و حضرت داود نصرت او را فرمود و ملک جنوبی را که جالوت بود هلاک فرمود بعد در فصل دوازدهم بلافاصله می فرماید در آن وقت سرور بزرگ میکائیلی که از جانب پسران قومت قایم است خواهد ایستاد و این سرور بزرگ محتمل است که مراد خود طالوت باشد و محتمل هم هست که حضرت داود باشد زیرا که بعد از کشتن جالوت بنی اسرائیل اقبال به آن حضرت نموده و طالوت هم دختر خود را به آن حضرت داد و سلطنت مال آن حضرت بود و طالوت و داود هر دو از بنی اسرائیل بودند که آنها را پسران قوم خواند پس این مدت هزار و دویست و نود روز یا سیصد و سی پنج روز مدت میانه رؤیای دانیال است تا وقوع این امر و زمان رفع شدن قربانی دائمی و نصب

شدن مکروهات مخربی همان است که در فصل یازدهم در آیه ی سی و یکم فرموده است و از طرف [صفحه ۴۲۶] او لشکرها خواهند ایستاد و پناه گاه مقام مقدس را پلید نموده قربانیهای دائمی را دفع خواهند کرد و مکروهات مخربی را بر پا خواهند نمود خلاصه آنچه از ملا-حظه این فصول بر می آید این است که مراد ظهور طالوت و داود است که فساد را بر می دارند و سابق بر این هم که از صریح فصل یازدهم کتاب اشعیا و فصل سی و سیوم کتاب یرمیاه این مطلب را ثابت و محقق کرده ایم که مراد از این فرمایشات اخبار از ظهور داود و سلیمان علیهماالسلام است که به اسم و رسم و نسب از آنها خبر داده اند که بعد از این حوادث بر می خیزند پس دیگر جای شبهه نیست و باز می گوئیم که همین فصل دوازدهم دانیال که نقل شده اگرچه در بعضی کلمات با نسخه که نزد من موجود است از کتاب دانیال اندک تفاوتی داشت ولی چون مضر به مطلب نبود چندان متعرض نشده غرض این است که در همین عبارات ملا-حظه کن بین انجام این حوادث را از چه زمان خواسته است آیا هیچ اشاره در این مقام به بعثت خاتم (ص) هست که انجام حوادث را از بعثت یا هجرت تا آخر خواسته باشد مگر هر جا هر لفظ که ذکر شد این را در هر مقام می توان معنی کرد دانیال در این مقام سؤال از حوادثی که در زمان او پدید می شده کرده است و انجام آنها را هزار و دویست و نود روز معین کرده اند تو حالا

به هوس بدون هیچ شاهد و بینه حمل می کنی بر طول مدت از هجرت تا این زمان آن هم نه از هجرت بلکه از زمان عمر که بعد از هجرت بود و اقلاً پانزده سال تفاوت حسنات است و ملاحظه کن که رفع قربانی دائمی و نصب شدن اوضاع مخربی در آن زمان اول فساد بوده است زیرا که شرع توریه بر آن بوده و می بایست به آن عمل نمایند و رفع شدن آن جایز نبود ولی بعد از بعثت پیغمبر (ص) که شرع توریه منسوخ شده رفع شدن آنها فساد نیست بلکه اصلاح است و اگر چه عمر در هر حال مفسد بوده اما این امور به دستورالعمل حضرت امیر (ع) واقع می شده و بنا بر همین بوده است که همه ی این احکام برچیده و منسوخ شود پس نظر به نوع اسلام اینها فساد نبوده است و می بایست همین طور بشود و از وضع بیان این شخص معلوم است که بعد از هزار و دویست و نود سال که اینها به شام رفته اند باز تشدید امر یهود کرده و شرع آنها را بر اسلام ترجیح داده است خلاصه چه بگویم در فساد این کلمات و کجاست گوش شنوائی که بشنود و نمی دانم اقرار به این داری که دانیال پیغمبر خدا بوده است و مخالفت امر پروردگار را نمی کند و اگر نسبت عصیانی به ایشان داده شود مراد ترک اولی است چنانکه محقق است و فاش نمودن سر پروردگار از برای پیغمبر معصیت بزرگ خواهد بود و در این فصل خداوند حکم فرموده که کلمات را تا انجام کار مخفی دار پس اگر این کلمات صحیح

است و از پیغمبر خداست البته بعد از انجام کار و گذشتن این وقایع ابراز داده و سبقت نگرفته زیرا که سر خدا را فاش نمی کند و معصوم [صفحه ۴۲۷] فرمود من اداع سرنا کمن قتلنا قتل عمدلا قتل خطاء پس اگر صحیح است معلوم است که دخلی به وقایع آخرالزمان ندارد زیرا که بدیهی است که ابراز این مطالب بسا از دو هزار سال بگذرد که قبل از این بوده و اگر صحیح نیست که محل اعتماد و استدلال هم نیست پس ملتفت نکته باش و نیز اینکه گفته که هر روزی یکسال است به چه دلیل مگر عقوبت بنی اسرائیل که عوض هر یک روز یکسال شده حکما باید در این مقام هم اینطور بشود چه ملازمت میانه این دو است مقصود این است که یک حرفی زده بشود اعم از اینکه صحیح باشد یا نباشد و اما فقره کتاب خرقیل که به کلی مفاد آن بر عکس است که می فرماید بار گناه خاندان یهوداه را چهل روز بکش هر روزی به جای سال به تو دادم و مطلب این است که عوض چهل سال معصیت آنها تو چهل روز مبتلا باش پس این بر عکس مراد است بنابراین هزار و دویست و نود روز که چهل و سه ماه تقریبا می شود و سه سال و هفت ماه است باید مراد به این قاعده سه روز و چهارده ساعت بشود زیرا که سالش یک روز باید بشود پس این خرافات چه چیز است که می سرائی در هر جا باید ملاحظه کرد و دید که چه مقصود دارند نه اینکه هر چه به زبان

جاری شد گفت یک منصف خدا ترس می خواهم که به دقت در کلمات او و عرضهای من نظر کند و ببیند که حق کدام است و باطل کدام.

استدلال به انجیل (مکاشفات یوحنا)

اشاره

گفته است در انجیل باب ۱۱ مکاشفات یوحنا آیه اینی چون عصا به من داده شد که برخیز و هیکل خدا و قربانگاه عبادت کنندگانی که در اویند بیما و ۲ قصر بیرون هیکل را بگذار و میما زیرا ک به قبایل داده شده و شهر مقدس را چهل دو ماه پایمال خواهند نمود ۳ و دو شاهد خود را قدرت خواهم بخشید که پلاس پوشیده یک هزار و دویست و شصت روز اخبار نمایند اینها دو درخت زیتون و دو چراغدانند که نزد خدای زمین ایستاده اند و اگر کسی خواهد که آنها را ضرر رساند آتشی از دهان ایشان بیرون آمده دشمنان آنها را فرو می گیرد که اگر کسی خواهد آنها را ضرر رساند آتشی از دهان ایشان بیرون آمده دشمنان آنها را فرو می گیرد که اگر کسی خواهد آنها را ضرر رساند هم چنین باید که کشته شود و اینها قدرت بر بستن آسمان دارند که در ایام نبوت خود باران نیارد و قدرت بر ابرها دارند که به خون مبدل نمایند و زمین به هرگونه مصیبت که می خواهند گرفتار نمایند و در باب ۱۲ آیه ۱ و علامتی بزرگ در آسمان سر زد که زنی پوشیده بود خورشید را و ماه زیر پایش بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره و آبتن شده از دردزه و عذاب زائیدن فریاد می نمود و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که ناگاه اژدهای بزرگ

آتشین که هفت سروده شاخ داشت و بر سرهای [صفحه ۴۲۸] او افسر می بود و دمش ثلث کواکب آسمان را جاروب نموده بر زمین ریخت و آن اژدها نزد آن زن که درد زادن بود ایستاده که چون بزاید بچه اش را فرو گیرد و زائید بچه ذکوری را که به عصای آهنین بر همه ی طوایف حکم خواهد نمود و آن بچه را ربوده نزد خدا و تختش رسانیدند و آن زن گریخت به بیابان در آنجا مکانی داشت که از خدا معین شده بود که در آنجا او را یک هزار و دویست و شصت روز بیوراند انتهی دو شاهد حضرت ختمی ماب و ولایت ماب روح العالم فداها است که هزار و دویست و شصت روز که چهل و دو ماه می شود و هر روز یکسال است باید نبوت نمایند و زنی که خورشید پوشیده شد حضرت صدیقه طاهره است و خورشید خاتم انبیا است که به ظهور ولایت ظاهر می شود و دوازده ستاره ائمه هدی هستند و دوازدهمی ایشان حضرت صاحب العصر و الزمان است و ذکوری که به عصای آهنین بر همه ی طوایف حکم خواهد نمود این ظهور اعظم است و اژدهای بزرگ آتشین که هفت سروده شاح داشت و دمشق ثلث کواکب آسمان را جاروب نمود خلفای بنی امیه و عباسیه و ملوک ملت باهره هستند و در این وحی مبارک از شهادت حضرت سیدالشهداء روح الوجود لوجوده الفداء و سادات علمائی که شهید شدند و یا از صراط مستقیم منحرف گشتند خبر فرموده و در قرآن گذشت یدبر الأمر من السماء الى الأرض و حدیث مشهور عند انقضاء المص بالمر

يقوم المهدى و احاديث اخرى بسيار است و از قبل گذشت كه حضرت قائم سلطنتش پنج يا هفت يا نوزده است و بعد سلطنت سلطنت سيدالشهداست و مقصود از ظهور قائم صاف كردن راه و مژده و بشارت به ظهور آن عالم پناه و مظهر الله است و شيخ احسائي در عصمت و رجعت نقل نموده كه ملخص آن اينكه بيرون مي آيد حسين با قائم و هست صامت و بيرون مي آيد اميرالمؤمنين بعد از موت قائم به هشت سال پس مابين خروج سيدالشهداء و ظهور اميرالمؤمنين نوزده سال است و آن وقت اول سلطنت حسيني است.

جواب

پناه مي برم به خداوند از شر شياطين انس و جن كه چگونه اسباب اضلال خلق را فراهم کرده اند و لولا بطور اجمال مي گوئيم كه كلييه به اين كتب اعتماد تامي نيست زيرا كه صريحا در قرآن خداوند فرموده است ويل للذين يكتبون الكتاب بايدهم ثم يقولون هذا من عندالله ليشتروا به ثنا قليلا و اخبار آل محمد (ع) در تفسير آن وارد شده كه دليل بر اين است كه تحريفات در اين كتب واقع شده است و شاهد اين مطلب بعد از اين به تفصيل ذكر بشود و ثاني اينكه يوحنا كه صاحب اين انجيل و اين مكاشفات است معلوم نيست كه كيست اگر چه گفته مي شود كه اين يوحناي ديلمي است و موافق فرمايش حضرت امام رضا (ع) كه در بحار نقل شده در استشهاد بر نصاري يوحناي [صفحه ۴۲۵] ديلمي عدل مقدم بود نزد مسيح و در نزد او بود شهادت بر خاتم و اهل بيت او سلام الله باز از فرمايش آن حضرت معلوم

می شود که یوحنا صاحب انجیل غیر از آن باشد زیرا که اول آن که فرمود آن حضرت که حواریین دوازده نفر بودند و اعلم و افضل ایشان الوقا بود و اما علمای نصاری سه نفر بودند یوحنا اکبر باج و یوحنا بقریسا و یوحنا دیلمی بزجاد تا این که فرمود ای جاثلیق آیا خبر نمی دهی مرا از انجیل اول وقتی که آن را گم کردید نزد که یافتید و که برای شما وضع نمود این انجیل را جاثلیق عرض کرد که انجیل را گم نکردیم مگر یک روز تا این که تر و تازه یافتیم پس بیرون آورد آن را به سوی ما یوحنا و متی حضرت فرمود که چه قدر کم است معرفت تو بر انجیل و علماء آن پس اگر هم چنین است چرا اختلاف کردید در انجیل و این است جز این نیست که واقع شده است اختلاف در این انجیل که امروز در دست شما است پس اگر بر عهد اول بود اختلاف در آن نمی کردید ولکن من افاده می کنم به تو علم این را بدان که بعد از آن که انجیل اول مفقود شد جمع شدند نصاری نزد علمایشان پس گفتند که عیسی بن مریم کشته شد و انجیل را گم کردیم و شمائید علما پس چیست نزد شما پس الوقا و مرقابوس به آنها گفتند که انجیل در سینه های ما است و ما بیرون می آوریم آن را به سوی شما سفر سفر در هر یکشنبه پس محزون باشید بر آن و کنایس را خالی نگذارید یا مختل نکنید پس به درستی که ما زود باشد که تلاوت بکنیم آن

را بر شما در هر یکشنبه سفر سفر تا این که جمع بکنیم کل آن را پس قصد کردند الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی پس وضع کردند برای شما این انجیل را بعد از آن که انجیل اول را گم کرده بودید و این است و جز این نیست که این چهار نفر شاگردان شاگردان اولین بودند تا آخر حدیث و عبارت حدث محتمل است که طبقه سیوم شاگردان باشند یا طبقه دویم زیرا که فرموده است تلامیذ للتلامیذ الاولین پس اگر تلامیذا بخوانیم که الف را علامت نصب بگیریم و لتلامیذ الاولین را جدا بگیریم شاگردان سه طبقه می شوند و اگر تلامیذ اول را اضافه به دویم بگیریم و اولین هم صفت دویم دو طبقه می شوند علی ای حال شبهه نیست که تلامیذ اول نبوده اند و یوحنا دیلمی که عدل مقدم بود نزد مسیح از تلامیذ اول محسوب می شود و یوحنا صاحب انجیل شاید شاگرد او بوده و از او روایت نموده است علی ایحال کلیه اعتماد تامی به این اناجیل که نیست و اما مکاشفات که دیگر امرش به مراتب سست تر می شود و محقق نیست که این ها هم از همان صاحب انجیل است یا دیگری زیرا که دانستی که متعدد بوده اند که مسمی به یوحنا بوده اند و علی ایحال مکاشفه که برای او بشود بسیار مشکل است اعتماد به آن زیرا که [صفحه ۴۳۰] اثبات نبوت و رسالتی برای او نمی توان کرد و نصاری که در این کتب مینویسند یوحنا رسول اعتمادی به قولشان نیست چنان که بولس ملعون را هم رسول می نویسند و وصی حضرت عیسی (ع) شمعون بوده

است پس خود بخود اعتماد به رؤیائی که او دیده باشد چگونه می توان کرد و این که ما هم گاهی فقره از مکاشفات یا غیر آن نقل کرده ایم به جهت الزام تو است که معتقد به آنهائی خلاصه و ثانیاً می گوئیم به چه دلیل این ایام که ذکر شده هر روزی را سال می توان گرفت مگر همین که در عقوبت بنی اسرائیل به این منوال شد همه جا و در کلام همه کس باید این طور بشود و اگر بنا باشد که دلیل دیگر بر مقدار این روز ملاحظه کنیم که قول خداوند ان یوما عند ربك کالف سنه مما تعدون کلیت و عموم او بیشتر است و قیاس موردی خاص به مورد خاصی دیگر در هیچ شرعی جایز نبوده و اول کسی که قیاس نمود ابلیس بود ان کان و لابد حکم مسئله خاصه را از عمومات و کلیات بیرون آوردن اولی است زیرا که این از اقرار قیاس نیست و در اخبار تجویز شده است ولی معذکک آن هم برای ما مشکل است زیرا که اعراض در احکام بسیار است و باید همه جا مشابعت نصوص نمود پس بعد از آن که مسلم بکنی که مکاشفه یوحنا صحیح است باید دلیل دیگر بیاوری که روزش حکماً یک سال است و بعد از آن بر فرض قبول هر دو مطلب قطعاً یوحنا اگر کسی است که قول او مطاع است و مقصودش هم هزار و دویست و شصت سال بوده یقیناً این وعده از چیزهائی که محتمل بدان باشد نیست زیرا که سابقاً به ادله کتاب و سنت ثابت کرده ایم که در این امر توقیت

نمودن به طور حتم نخواهد شد و هر که توقیت نماید بدون ترس باید او را تکذیب نمود و حضرت صادق (ع) در همین باب فرمود که دروغ گفته اند و قاتون ما اهل بیته هستیم که توقیت نمی کنیم بعد فرمود خداوند ابا فرموده مگر این که وقت موقتین را خلف کند انتهی و از باب بیست و چهارم انجیل متی سابقا نقل کردیم که خیر از آمدن مسیح (ع) است و مسیحان کاذب تا این که فرمود اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس انتهی و موقتین اهل حق توقیت نمی کنند مگر با شرط بدا و چه بسیار که بدا می شود به جهت امتحان و غیر آن مثل وعد موسی که سی روز بود و چهل روز شد پس بر فرض تصدیق همه مقدمات لابد این از اخبار بدائیه خواهد بود پس به محض وجود همچو خبری نمی توان دعوی هر مدعی را در آن وقت قبول کرد بلکه در صورت حتم بود فهم نمی توان قبول کرد زیرا که ممکن است که هم امام در آن وقت بیاید و هم غیر امام و هر دو هم دعوی امامت داشته باشند پس به این اخبار نمی توان امام را شناخت بلکه همان آثار امامت که خاصه او است باید گرفت نه به این سخنان واهی و آثار امام هم همان هاست که در اخبار و آثار از معصومین [صفحه ۴۳۱] ما نقل شده و ما منتظر همچو امامی هستیم بلکه محتاج همچو امامی هستیم و اگر صاحب آن فضائل و مقامات نباشد خلق را حاجتی دست او نیست

و طیب حقیقی آن است که درد را دوا کند و اگر قادر بر دوا کردن نیست طیب نیست بلکه متطبب است خلاصه و بعد از این مقدمات می گوئیم که اگر این ایام و ابتدا و انتهای آن ها هیچ ربطی به عالم ظاهر ندارد که دیگر حاجت به این زحمات نیست از هر جا هر چه می خواهی بگو و اگر تطبیق با وضع ظاهر هم باید بشود چنان که خود تو می خواهی همه این سخنان را با تاریخ هجری درست بیاوری پس اولاً از بعثت پیغمبر (ص) تا آن زمان که تو منظور داری هزار و دویست و هفتاد و سه سال است و به چه دلیل می توان سیزده سال قبل از هجرت را از حساب انداخت یا آن زمان دعوت نمی فرمود و صدمات و زحمات اهل مکه را بر خود نمی گذاشت که چنین نیست پس جهت ندارد این مطلب و این یک اختلاف در حساب ثانی این که مولودی را که آن زن زائید به عقیده ی ما محمد بن الحسن صاحب الزمان (ع) است و به عقیده ی تو میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی تو بین این حساب با کدام یک درست می آید زیرا که آیه این است که آن زن گریخت به بیابان در آنجا مکانی داشت که از خدا معین شده بود که در آن جا او را یک هزار و دویست و شصت روز پیروراند پس اگر روز را سال حساب کنی از عمر شریف محمد بن الحسن عجل الله فرجه تا سنه ی هزار و دویست و شصت هزار و سه چهار سال تقریباً گذشته و دویست و پنجاه و

شش سال مثلا- از این حساب کسر است میرزا علی محمد شیرازی هم که در آن زمان بیست و سه چهار سال ظاهرا بیشتر نداشته پس هزار و سی و پنج سال کسر دارد و اگر در قید مطابقه با ظاهر نیستی اولاً که دروغ می گوئی به جهت این که حساب ها را از هجرت کرده و اگر واقعا نظر به ظاهر نداری که پس خاتم انبیاء و ائمه اطهار (ص) پیش از هزار هزار عالم خلقت شده اند و فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و درباره علی بن ابیطالب (ع) فرمود مرحبا بمن خلقه الله قبل ابیه باربعین الف عام و حضرت آدم انوار معصومین را در ساق عرش دید و به آنها متمسک شد تا عصیان او آمرزیده شد و در نزد مسلمین شبهه در وجود مقدس ایشان پیش از همه چیز نیست پس این حساب ها چگونه تطبیق می شود و چه می توان از آنها فهمید و دین خود را به این بازیچه ها چگونه می توان باخت و آنچه گفته که در این وحی مبارک از شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) خبر داده است شاید منظورش این آیه است که در فصل یازدهم در شرح حال آن دو شاهد که باید هزار و دو بیست و شصت روز نبوت بکنند می گوید و چون شهادت خود را به اتمام رسانند آن حیوان که از گرد بی پایان برمی آید با آنها خواهد [صفحه ۴۳۲] جنگید و بر آنها دست خواهد یافت و آنها را به قتل خواهد رسانید می گوئیم که اول فرموده که این دو شاهد هزار و دو بیست و شصت روز اخبار نمایند و در ترجمه ی

دیگر است که نبوت نمایند و در آیه ی هفتم است که چون شهادت خود را به اتمام رسانند و این ظاهر است که باید بعد از هزار و دویست و شصت روز باشد و این هم با شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) تطبیق نمی شود خلاصه که حرف ها محض سخنی است که گفته شده بر فرض کمال مطابقه حجتی در آن نیست و اما آیه یدبر الامر من السماء و فقره حدیث ابی لبید که سابقا بیان آنها شد که هیچ دلالتی در آن ها بر مراد او نیست عصمنا الله و جمیع المؤمنین من شر الشیاطین به حق محمد و آل الطیبین صلوات الله علیهم اجمعین و اما آن چه از عصمت و رجعت ملخص کرده در آن هم اشتباه کاری کرده است زیرا که صریح فرمایش ایشان این است که اولاً سابق معین فرموده اند از اخبار که مدت ملک قائم (ع) هفتاد سال است و بعد در ذیل حدیثی در رجعت سیدالشهداء (ع) می فرماید یراد منه والله و رسوله (ص) و هم اعلم ان کره الحسین (ع) بعد ظهور القائم (ع) بتسع و خمسين سنه کما مر و يطول عمره و ملکه علی ما يظهر لی من احادیثهم خمسين الف سنه حتی تسقط حاجباه علی عینیه من الکبر و یربطهما بعصابه حتی یتمکن من النظر الی ان قال فیکون خروجه هذا موافقا لظهور القائم (ع) لانه یدرک من ملکه احدی عشره سنه و موافقا لخروج امیر المؤمنین (ع) الأول لانه بعد موت القائم (ع) بثمان سنین الی آخر پس بین تفاوت مسأله چه قدر است چون در حدیث وارد شده که سیدالشهداء (ع) می فرماید که بیرون می آیم

بیرون آمدنی که موافقت دارد خروج امیرالمؤمنین و قیام قائم خودمان و حیوه رسول الله را و شیخ جلیل به انضمام با سایر اخبار شرح فرموده اند که رجعت سیدالشهداء (ع) بعد از پنجاه و نه سال از ظهور قائم است و عمر خود آن حضرت پنجاه هزار سال می شود و این خروج موافق قیام قائم هست زیرا که تمام مدت ملک قائم هفتاد سال است و سیدالشهداء (ع) یازده سال آخر آن را درک می کند و نیز موافق با خروج امیرالمؤمنین (ع) هست زیرا که آن حضرت هشت سال بعد از موت قائم (ع) خروج می کند این بود ملخص این فرمایش با آنچه پیش بیان فرموده اند پس امیرالمؤمنین (ع) نوزده سال بعد از رجعت سیدالشهداء (ع) رجعت می کند و سیدالشهداء (ع) پنجاه و نه سال بعد از ظهور قائم (ع) خروج می کند و می بینی که قطع هم فرموده اند بلکه به این قسم اخبار مختلفه را جمع فرموده اند حالا به این قسمی که جمع شده بین این سنوات کدام یک با آنچه بر شما گذشته موافقت کرده میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی با هم بودند و چهار و پنجسالی میرزا علی محمد زندگی کرده و کشته شد و میرزا حسینعلی خورده خورده بنای زمزمه گذاشت و مدت کمی گذشت و او هم مرد و پنجاه هزار سال نشد و همان کس که اعداد [صفحه ۴۳۳] کم را گفته اعداد بسیار را هم فرموده و آن چه هم فرموده درست فرموده است و اغراق ابداء در کلام ایشان نیست ولی شما خود را به تأویلات بی جا و عبث خوشحال می کنید و سودی نمی برید.

استدلال به اینکه مراد از موت و کوری و حیوانیت در کلام انبیاء قابل تأویل است به کفر و شرک و بی ایمانی و

شرارت

اشاره

بعد از

این ادله از بیان هم عباراتی نقل کرده و رد و بحث در این باب موکول به سوی طوایف مختلفه ی خودشان است ولی یک عبارت را به جهت تفریح خاطر مؤمنین و اعتبار ایشان می نویسم ملاحظه کنند که دیگر کلام از این مستهجن تر ولو آن که انسان عمد کند که خرافات بگوید ممکن هست یا نیست گفته است فلتراقبن فرق القائم والقیوم ثم فی سنه التسع کل خیر تدرکون فلتراقبن فرق اعظم و عظیم من اول ذلك الأمر قبل ان یکمل تسعه کینونات الخلق تظهر و ان کلما رایت من النطفه الی ما کسونه لحما ثم اصبر حتی تشهد خلقا اخر اذ قل فتبارک الله احسن المبدعین عرض می کنم آشنائی داشتیم که گاهی بر سیل مزاح عبارات و اشعار عربیه و فارسیه به الفاظ فصیحیه می خواند و هیچ معنی و مقصود نداشت و خدا می داند به مراتب از این عبارات مطبوع تر بود ملاحظه کنید که اگر کسی اندک سواد داشته باشد به این قباحت حرف می زند و چه قدر شبیه است بر مزایای اطفال و بلها که شخصی می گفت که اگر گفتمی چه در دامن دارم همه تخم مرغ ها را به تو می دهم و اگر گفتمی که چند عدد است هر ده تا را هم خواهم داد خلاصه و بعد باز بنای تحقیق گذارده است که مراد از موت و کری و کوری و حیوانیت و سببیت که در کلمات خداوند و انبیاء و اولیاء هست همه همان کفر و شرک و بی ایمانی و شرارت و نفسانیت و جهالت است که سبب تکذیب آیات و لقاء الله می شود و هر که تصدیق کند زنده خواهد

شد و فقراتی از کتب آسمانی که دلالتی بر این مطلب داشته نقل کرده و این را مقدمه قرار داده برای بیان معاد که به خیال خود کرده است.

جواب

در حقیقت کار مشکلی است که شخصی با عوام و جهال که دخل و تصرف در معقولات می کنند طرف بشود و گفتگو نماید زیرا که بر هیچ میزانی مستقیم نیستند که انسان از آن راه داخل شود ولی طرف ما در این بیانات کسانی هستند که دشمنی با جان خود ندارند و طالب راه هدایت هستند و امیدوار به فضل و کرم صاحب الامر صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین هستم که زبان آسانی مرحمت فرمایند که بیانی بکنیم که آن جماعت که منظور نظر مایند بهره مند شوند و چون او این مطلب را که ذکر کرده مقدمه قرار داده است برای اصل مطلبی که دارد ما هم بیان این مطلب را از باب مقدمه باید بکنیم و نوع این مطلب را هم که موت و کوری و کوی به این معانی که ذکر کرده استعمال می شود منکر نیستیم ولی حقیقت آن را باید فهمید پس عرض می کنم و لا- حول و لا- قوه الا- بالله که خداوند از برای انسان دو خلق قرار داده یکی این که خلق فرموده است همه ی اناسی را و به هر یک آنها بر حسب قابلیت حیوه و چشم [صفحه ۴۳۴] و گوش و مشعرهای ظاهری و باطنی از خیال و فکر و علم و عقل عطا فرموده و بعضی از ایشان به حسب قابلیت از بعضی مشاعر محروم مانده اند و این خلق در این عالم که ملاحظه

می کنی اصل است از برای خلقت دویم و در این خلقت اول نیکی و بدی و کفر و ایمانی نیست و همه یکسان هستند و خلقت دویم آن است که انبیاء و اولیاء خود را به سوی ایشان می فرستد و ایشان را هدایت می فرمایند پس هر که تصدیق نمود مؤمن می شود و روح الایمان در او خلقت می شود و هر که تکذیب نمود کافر می شود و روح کفر در او ایجاد می شود این است که خداوند در کتاب مجید خود فرموده کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین یعنی مردم همه امت واحده بودند یعنی در میان ایشان اختلاف نبود و کفر و ایمانی نداشتند و اگر می خواهی بگو همه مؤمن بودند زیرا که خداوند به هر یک ایشان امر فرموده بود بشو پس موجود شده بود و بعد خداوند پیغمبران را فرستاد که ایشان را بشارت بدهند و بترسانند پس هر که تصدیق نمود روح ایمان در او خلق می شود و هر که تکذیب نمود روح کفر و نیز فرموده است سبح اسم ربك الاعلی الذی خلق فسوی الذی قدر فهدی یعنی تسبیح بکن اسم پرورنده ات را که اعلی است و خلق فرموده پس مستوی نموده و تقدیر فرموده بعد هدایت فرموده و همچنین آیات دیگر به این معنی بسیار است و در اخبار آل محمد (ع) شواهد این معنی بسیار است و در کتب آسمانی نیز بیان آن هست چنان که در همین مقام مصنف از حضرت عیسی (ع) نقل می کند که فرمود تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت پدر را نمی توان دید تا کسی از آب و روح متولد

نشود در ملکوت خدا وارد نشود آن چه از جسم متولد شده جسم است و آن چه از روح متولد شده روح است تا آخر و این تولد تازه مراد تولد از روح الایمان است در انسان که این است خلقت دویم و روح الکفر هم که پیدا می شود نیز تولد تازه ای است نهایت محبوب نیست و الا از برای آن هم پدری است که شیطان باشد این است که خداوند فرموده و شارکهم فی الاموال و الاولاد و از نطفه ی آن پدر تولد می یابد خلاصه و این خلقت دویم نیز کلیت در حد خود مطابق است با خلقت اول پس همان قسم که در خلقت اول بر حسب قابلیت ها بعضی خلق کامل بودند و صاحب روح حیوه و عقل و علم و مشعرهای باطنی و اعضا و جوارح و بعضی ناقص بودند در خلق دویم نیز به همین منوال است و هر کس بر حسب قابلیت خود تولد جدید در او به وضعی می شود پس همان طور که در خلق کونی اولی ممکن بود که جنین بعد از آن که بدن او ساخته شد سقط شود و روح حیوه به او تعلق نگیرد یا آن که تعلق بگیرد و باز دو مرتبه بمیرد و روح از او خارج بشود هم چنین در خلق جدید و تولد تازه ممکن است که جنین سقط شود و حیوه پیدا نکند و ممکن [صفحه ۴۳۵] است که بعد از تعلق حیوه باز بمیرد و همان طور که ممکن بود که در بعضی مشاعر و آلات او اختلال به هم رسد و هر گاه می میرد در همه ی مشاعر

او اختلال حاصل می شد و بدنش گندیده و فاسد می گشت هم چنین است امر در تولد تازه اگر ایمان و تصدیق در او ابدًا حاصل نشد به منزله ی جنینی است که سقط شده و اگر حاصل شد و باز مرتد گردید به منزله ی آن است که بعد از زندگانی می میرد و چون علت غائی همه ایجاد همین معرفت و عبادت و ایمان است احکام حیوه و موت و کوری و کوری و غیر اینها در خلق به ملاحظه ی همان خلقت دویم و تولد تازه جاری می شود و این است که خداوند می فرماید فانها لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور پس چه بسیار که به حسب بدن های کونی عمومی زنده اند و راه می روند و چشم و گوش دارند معذلک آنها را مرده و کر و کور بخوانند نظر به همان خلقت دویم که نقصی در او حاصل شده است ولی نکته در این مقام هست که باید ملاحظه نمود و آن این است که این خلقت دویم و تولد تازه امری نیست که نسبت به خلقت اول به ظاهر استقلال داشته باشد بلکه آن خلقتی است که باید بر روی خلق اول گذارده شود چون رنگی که روی پارچه گذارده می شود که تا پارچه نباشد رنگ نمی شود و اشاره به این رنگ است قول خداوند که می فرماید صبغه الله و من احسن من الله صبغه بلکه مثل صورت کوزه که بر روی گل گذارده می شود و تا اول گل نباشد نمی توان صورت کوزه را ایجاد کرد و لابد باید صورت کوزه را روی گل بگذارند و هر جا که خواستند کوزه را ببرند

با گل باید ببرند که اگر خواستی گل را بگذاری و صورت کوزه را با خود ببری و به آن منتفع شوی ممکن نیست و مقصود از گل ماده کوزه است هر چه باشد نه این گل ظاهری خلاصه و این است که در عالم ندیده ای که روح الایمان یا روح الکفر بدون این که مثلا زید و عمرو باشد که این روح در او خلقت بشود همین طور خود آن روح موجود بشود و مستقل بایستند بلکه ناچار اول باید زید و عمرو موجود بشوند و بعد از این روح در آنها خلقت بشود و آنها وقایه ی آن روح باشند و همان قسم که در اول این وقایه را می خواهد همیشه محتاج به آن هست مثل این که صنعت کتابت لابد از برای شخصی حاصل می شود و صنعت کتابت بدون شخص پیدا نمی شود و این امر در دنیا و آخرت همه جا جاری است و شخص زید همه جا باید باشد تا روح الایمان یا روح الکفر ثابت بماند و چون تا اینجا آمدی باز می گویم که این روح الایمان اصلش از نور شارع مقدس است و به واسطه دعوت او حاصل می شود روح الکفر اصلش از ظلمت شیطان است و به دعوت او حاصل می شود ولی هر یک از این ها در انسان بر حسب قابلیت او بروز می کند و این نکته را باید نیکو دریافت [صفحه ۴۳۶] که حل بسیار از مسائل به این می شود و مثل این مطلب مثل این است که آفتاب نوری یک رنگ و یک شکل از او سر می زند و اختلافی در آن نیست اما چون در

آینه های زرد و سبز و قرمز عکس می اندازد در هر یکی به رنگ او می شود و به اسم او مسمی می گردد و اثر مخصوص از او بروز می کند و اگر آن آینه مخصوص را بشکنی آن رنگ و شکل مخصوص برای نور آفتاب نمی ماند و آن اسم از او برداشته می شود زیرا که منشاء این رنگ و شکل همان آینه بود که از میان رفت و نور آفتاب این رنگ و شکل از او بروزی نداشت هم چنین است امر در این مقام شارع مقدس یک دعوت عامه می فرماید که خصوصیتی در آن نیست و هر کسی که آن دعوت را اصغا می کند قبول می نماید بر حسب قابلیت خود قبول می کند و اگر انکار می کند نیز بر حسب قابلیت خود او است و درجات ایمان و کفر به حسب اختلاف قابلیت ها در قبول و انکار مختلف می شود پس در مؤمنین آن کسی که قابلیت او از هیچ جهت نقص ندارد ایمان را به طور کمال قبول می کند و آن که در آن نقصی هست بر حسب نقص خود و هم چنین در منکرین کسی که قابلیت او به همه نقایص ملوث است کفر او به اسفل درجه می رسد و هر که نقص او کمتر است درجه ی بالاتر را قبول می کند و آثار قابلیت ها در روح ایمان و کفر محسوس است و از این باب است که فرموده اند که ناقص الخلقه و زاید الخلقه که از حد اعتدال خارج شده اند قبول ایمان نمی کنند و آنان هم که قبول می کنند بی شبهه جمیع شان به یک درجه از ایمان نمی رسند چنان که فرمودند که از برای ایمان ده درجه

است و سلمان در درجه ی دهم است و ابوذر در نهم و مقداد در هشتم و همچنین است امر در سایر و ما منا الا له مقام معلوم و اشخاصی که در یک درجه هستند مسلم از برای هر یک یک خصوصیتی که به آن شناخته می شوند هست چنان که در صلحاء مؤمنین ملاحظه می کنی که به حسب درجه همه جزو صلحا هستند اما معدلک هر یک از خصوصیتی که به آن شناخته می شود دارد مثل این که در شکل ها اختلاف دارند و در صنعت ها هر کسی صنعتی دارد همچنین در متعلقات ایمان هر کسی به حسب قابلیت خصوصیتی دارد مثلا یکی در باب نماز اهتمامش بیشتر است یکی در باب روزه فرض کن یکی در فلان علم سعی دارد یکی در علم دیگر و هكذا و این جماعت اگر چه در شأن و رتبه همه مساوی هستند ولی به اختلاف حالات تمیز داده می شوند چون کوزه هائی که از یک گل بسازی هر یک آنها شکلی می گیرد که به آن شناخته می شود خلاصه حال فلان زید مؤمن را که در رجعت یا آخرت می آورند البته باید با همان قابلیت زیدی که از اول داشته و روح الأیمان را به مناسبت آن قابلیت به وضع مخصوص قبول کرده بیاورند تا زید آمده باشد که اگر آن قابلیت با او نباشد آن زید با آن ایمان خاص نیامده است مثل [صفحه ۴۳۷] این که آن نور سبز به آن درجه ی معین که در فلان آینه ای مخصوص از آفتاب جلوه کرده بود اگر بخواهی آن نور را به جای دیگر ببری لابد باید همان آینه را با

خود ببری و اگر آینه را شکستی آن نور مخصوص از دست تو می رود زیرا که نور آفتاب می ماند و در آن رنگ سبز نیست پس ملتفت نکته باش که رنگ مخصوص در آن درجه خاص تا این آینه هست هست و همین که این آینه برداشته شد دیگر آن رنگ نمی ماند پس آن مؤمن مخصوص در آن درجه از ایمان با آن صفت خاصه که به آن از اهل این درجه تمیز داده شده لازمه ی همین قابلیت زید است که اگر این قابلیت نباشد آن هم نخواهد بود پس در رجعت و معاد باید همان شخص زید بیاید که حقیقت عود نموده باشد و اگر شخص او نیاید هر چند نور شارع مقدس تابنده هست اما خصوصیت به کسی ندارد و اسم فلاں مؤمن و فلاں مؤمن روی آن نیست مثل این که نور آفتاب به خودی خودش اسم قرمزی و سبزی روی آن نیست و اگر گوئی که ممکن است که آینه ی اول را بشکنیم و آینه دیگر نظیر اول بسازیم عرض می کنم که این خیالی است که تو می کنی و در واقع چنین نیست زیرا که علانیه و محسوس می بینی که جمیع اوضاع عالم در یک دیگر اثر می کند حتی از برای زمان اثر است و از برای مکان اثر است از همه محسوس تر از برای قرانات و اوضاع فلک اثر است و اگر اهل نظر باشی خواهی دانست که آن قرآن مخصوص که الان واقع می شود که زید در این دنیا متولد می شود این قرآن نه پیش از این واقع شده و نه بعد از این واقع خواهد شد ولو به

حسب اسم گفته بشود که قرآن علویین مثلا در هر چند سال یک مرتبه واقع می شود اما اولاً اگر سایر اوضاع فلک را ملاحظه کنی خواهی دید که این غیر از آن است نهایت علویین دو مرتبه قرآن کرده اند اما سایر قرانات وضع دیگر است ثانی این که بر فرض که در باقی هم موافقت بکنند همین بس است که قرآن دویم بعد از اول واقع شده و البته به واسطه ی تکرار در طبایع افلاک و زمین هر دو اختلاف حاصل شده چنان که اگر یک چوب به قوت مخصوصی بر بدن کسی بزنی و چوب دیگر باز به همان قوت بزنی البته دویمی اثر دیگر خواهد داشت زیرا که بدن صدمه ی اول را خورده و تحملش برای دویمی کم شده است مثل واضح تر مثلاً یک مقدار به خصوص از سم الفار هست که می توان آن را خورد اما اگر همان را مکرر کردی اذیت بسیار خواهد کرد و بسا انسان را بکشد پس اگر این مطلب را دانستی بدان که بدون شبهه آن قرآن مخصوصی که حاصل شد علاوه بر آن که طبایع خود افلاک فرق می کند در زمین اثری مخصوص بروز می کند که چون همان قرآن تکرار بشود اثر دیگر حادث می شود زیرا که قابلیت زمین تفاوت [صفحه ۴۳۸] کرده و از اینجاست که منجمین نمی توانند حکم صحیح بی اختلاف بکنند زیرا که اختلاف حالات زمین را نمی دانند پس اگر این مطلب را دانستی بدان که به این تدبیر ظاهری نمی شود که قابلیتی که امروز برای زید خلقت شده مکرراً با همین افلاک و عناصر قابلیت دیگر نظیر اول خلقت شود و خداوند

قادر هست ولی افعال خود را به اسباب جاری می کند و این اسباب از اول به این وضع قرار داده شده و نقص در خلقت حکیم نیست و عجز هم ندارد چنان که اگر نجار با اره برید و سوراخ نکرد نمی توان گفت که نجار عاجز است که با اره سوراخ نکرده بلکه این آلت که ساخته برای همین قدر کار است اما [مته] را هم ساخته است به جهت این که سوراخ هم بکند چنین رجعت نمودن و عود کردن اشخاص به اضواء این افلاک نیست و برای این خداوند اوضاع دیگر ساخته که به عینه اشخاص را برمی گرداند و با این که در قدرت خدا فرق نیست مع ذلک خیلی سهل تر و آسان تر از خلقت روز اول اما نه به وضع خلقتی که در این زمان می بینی که از ارحام سر بیرون می آورند و این است که در قرآن و اخبار آل محمد (ع) می بینی که در معاد اول خداوند همه ی اوضاع عالم را به هم می زند و بعد از آن خلق را برمی گرداند و جهت این است که تا این اوضاع سرپا است اشخاص بر نمی گردند مگر این که قوتی خداوند بخواهد بر دست انبیاء و اولیاء خارق عادتی بروز دهد که بی کمک این اسباب عادیه باشد و جماعتی که پیش از این برگشته اند که در قرآن ذکر آنها شده و هم چنین جماعتی را که امام (ع) در ابتدای ظهور برمی گرداند همه به قوت اعجاز آن بزرگواران بوده و هست نه به این اسباب فلکی و ارضی و بعد از آن که آن حضرت تشریف آورد و اوضاع عالم

را برگردانید خورده خورده خلق بنا می گذارند رجعت کردن خلاصه پس به چشم عبرت در آن چه عرض کردم نظر کن و بین که با این اختلاف آثار که در عالم مشهود است ممکن نیست که دو قابلیت خلق بشود که از جمیع جهات نظیر یکدیگر باشند بلکه هر یکی صاحب بدنی مخصوص و روحی مخصوص برای خودش می شود و روح الایمان یا روح الکفر در او بر حسب شخص او بروز می کند و هر کسی عملی و ثواب و عقابی خاص به خود دارد و به سخنان جاهلانه این جماعت گوش مده که همچو فرض کرده اند که خداوند معدودی خلق آفرید و هی اینها را می میراند و دو مرتبه زنده می کند پس هر ظهوری معاد ظهور قبل است و بعد از این باز به تفصیل رد این مطالب باید بشود پس این مقدمه را داشته باش تا به مطلب برسیم.

استدلال به این جمله (اذا قام القائم قامت القيامة عجاله) برای ظهور

اشاره

گفته است و در قرآن مجید بسیار است اموات غیر احیاء ولکن لا يشعرون و از قبل ذکر شد و در اخبار و آثار بی شمار است اذا قام القائم قامت القيامة فتشوا الکتب کی لا تضلوا و آن چه ذکر قیامت و ساعت و قیام [صفحه ۴۳۹] اموات از قبور و حساب و میزان و جنت و نار و حشر و نشر و مبدأ معاد است اولاً ظاهر است بر این که کما بداکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیه الضلاله چرا علمای اعلام از ظاهرش بیرون می برند و به موهومی تعبیر می نمایند که عرفا و حکما و عقلایشان انکار دارند و ثانیاً آن که جمیع مفسرین اجماع دارند که از

آیات آن چه متعلق به ظهور و جنت و نار و قیامت و معاد و امثال ذلك است متشابه است و لا يعلم تأويله الا الله والراسخون یا الا الله و الراسخون فی العلم یقولون انا هر دو یکی است و تأویلش را قبل از یوم تأویل یا باید معصوم بیان فرماید که منصوص است من لدن صاحب الظهور و یا حضرت قائم عجل الله فرجه که مؤید است من لدن مکلم الطور و حال آن که یوم تأویل خود آیات ظاهر است و مدلل بر مقصود است و محتاج به تأویل و خروج از ظاهر نیست خود آیات ظاهر بل اظهر است چه که یوم تأویل و رجوع و ایاب است و یوم اخذ ثمره و نتیجه است و مصادیق آیات مشهود و معلوم و اگر هم محتاج به بیان باشد از معصوم به تلویح و کنایه که ابلغ از تصریح است بیان شده چه که یوم تصریح نبوده و از اسرار بوده و اگر هم بیان نشده نفسی که به جمیع آیات و بینات و دلالات و معجزات و خوارق عادات و استقامت لا مثل لها و تصرف در ارکان عالم قیام بر امر الله فرموده بیان می فرماید باید به تمام خضوع و خشوع و تسلیم و رضا قبول نمائیم.

جواب

اما در باب موت مطلب از آن چه بیان کردیم ظاهر شد و اما در باب آن که روایت کرده اذا قام القائم قامت القیمه عجاله که همچو عبارتی از اخبار نظر نیست و ظاهر این است که خواسته نقل به معنی کند و به این لفظ گفته و تعبیر درست نیاورده

و در اخبار بسیار است که قیامت و ساعت و یوم دین و غیر این ها را به قیام قائم تفسیر فرموده اند و در این مطلب شبهه نیست ولی این تفسیرات دلیل این نیست که قیامت و ساعت منحصر است به یوم قیام قائم بلکه دلیل این است که از برای قیامت دو معنی است بلکه سه معنی است که قیام قائم (ع) باشد و رجعت و قیامت به معنی اخص و اگر بنا باشد که یک معنی از برای آیه کردند منحصر در همان معنی باشد پس علم همه چیز در این قرآن به این کوچکی چگونه گذارده شده است نیست این مگر از این جهت که از برای هر آیه معانی بسیار هست و اثبات یک معنی نفی معانی دیگر را نمی کند و این است که در بحار از حضرت صادق (ع) نقل کرده که فرمود قرآن بر هفت حرف نازل شده و ادنی چیزی که برای امام است این که به هفت وجه فتوی دهد و حضرت باقر (ع) فرمود که از برای کتاب خدا ظاهری است و باطنی و معنی های چند و حضرت امیر (ع) فرمود که تأویل هر حرفی از قرآن بر چند وجه است و در اخبار متعدد است که از برای قرآن باطنی است و باطن باطنی و ظاهری و ظاهر ظاهری خلاصه پس اگر ساعت و قیامت را به قیام قائم تفسیر فرموده اند [صفحه ۴۴۰] دلیل این نیست که از برای آنها معنی دیگر نیست و باید در اخبار خودشان ملاحظه کرد و همانطور که او گفته تفتیش کنید که گمراه نشوید ما هم به اخوان خود

می گوئیم که تفتیش بکنید که گمراه نشوید در برهان روایت کرده است از حضرت صادق (ع) که فرمود ایام که مرجوه است سه روز است یوم قیام قائم علیه السلام و یوم کره و یوم قیامت عرض می کنم پس بین که میانه ی این سه روز فرق گذارده و از هم جدا فرموده اند و در حدیث مفضل بعد از آن که حضرت صادق (ع) تفصیل زنده کردن عمر و ابوبکر و قصاص از آن ها را فرمود مفضل عرض کرد که ای سید من این آخر عذاب آن دو است فرمود هیئات ای مفضل به خدا قسم هر آینه رد کرده می شوند آن دو و حاضر می شوند البته البته سید اکبر محمد رسول خدا (ص) و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام و مؤمنین ماحضین و کفار ماحضین و هر آینه قصاص کرده می شود از آن دو از برای جمیعشان حتی آن که هر روز و شبی هزار مرتبه کشته می شوند و رد کرده می شوند به آنچه پرورنده آنها خواسته پس بین که ذکر قیام قائم و رجعت و قیامت هر سه جدا از یکدیگر شده است و در عوالم از تفسیر نعمانی نقل کرده است از امیرالمؤمنین (ع) که فرمود و اما رد بر کسی که انکار رجعت نموده است پس قول خدای عزوجل و یوم نحشر من کل امه فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون یعنی به سوی دنیا و اما معنی حشر آخرت است پس قول خدای عزوجل است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا و حاصل دو آیه این است که در باب رجعت می فرماید که آن روزی که

از هر امتی فوجی را محشور می کنیم و فوج بعض مراد است و آیه قیامت این است که می فرماید محشور کردیم ایشان را و ترک نکردیم از ایشان احدی را پس کل محشور می شوند در قیامت خلاصه و باز فرمود امام (ع) و حرام علی قریه اهلکناها انهم لا يرجعون یعنی در رجعت حرام است بر اهل قریه که هلاک شده اند این که برگردند و برای این ها رجعت نیست و اما در قیامت پس ایشان رجعت می کنند و مثل قول خدای تعالی و اذا اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و این نیست مگر در رجعت مترجم گوید که چون نصر در مقامی است که از برای اعداء قوت و قدرتی باشد و در قیامت چنین نیست ولی در دنیا است که اعدا غلبه پیدا می کنند پس باید انبیاء خدا به دنیا برگردند و نصرت خاتم انبیاء را بکنند و باز آیات دیگر ذکر فرمود از وعده هائی که خداوند به ایشان فرمود که ایشان را در زمین خلیفه فرماید و فرمود که همه ی اینها در رجعت است و نیز ذکر جماعتی از راجعین سابق فرمود خلاصه مطلب این است که به این اصرار اثبات می فرماید حضرت امیر (ع) که رجعت غیر از قیامت است و آن روز دیگر است و این روز دیگر حالا- این جماعت از میان درآمده مطالب فهم [صفحه ۴۴۱] شده اند و همه این ایام را به همین امروز می خواهند تأویل کنند و نیز از حضرت باقر (ع) روایت کرده است در شرح فرمایش حضرت

امیر (ع) که فرمود علی یدی تقوم الساعة فرمود یعنی رجعت پیش از قیامت خداوند نصرت می کند به من و به ذریه ی من و مؤمنین را و نیز عرض کردند به حضرت امیر (ع) که آیا حیاتی پیش از قیامت هست و بعد از آن مرگ فرمود بلی و از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمودند هر قریه که هلاک کرد خدا اهل آن را به عذاب بر نمی گردند در رجعت پس این آیه از اعظم دلالت است در رجعت زیرا که احدی از اهل اسلام انکار ندارد که کل مردم برمی گردند به سوی قیامت آن که هلاک شده و آن که هلاک نشده پس قول خدای تعالی لا یرجعون قصد فرموده است رجعت را پس اما به سوی روز قیامت برمی گردند تا این که داخل آتش بشوند خلاصه که اگر صد حدیث بخواهیم نقل کنیم که دلالت کند بر این که قیامت غیر از رجعت است و قیام قائم (ع) مقدمه ی رجعت است میسر است و در بحار و عوالم موجود الا این که ذکر همه موجب اطناب است و همین چند حدیث کافی است خاصه که مشحون به آیات قرآن است و خداوند فرموده و لنذیقنهم من العذاب الأذنی دون العذاب الاکبر که عذاب ادنی در رجعت است و عذاب اکبر در قیامت است چنان که در اخبار فرموده اند و در حدیث ابن سلام است که عرض کرد به رسول خدا (ص) که خبر بده مرا از دنیا که چرا اسمش را دنیا گفتند فرمود ای ابن سلام به جهت این که دنیا خلق شده است از دون آخرت و

اگر با آخرت خلق شده بود فانی نمی شد هم چنان که فانی نمی شود آخرت تا این که عرض کرد که آخرت چرا اسمش آخرت شد فرمود به جهت این که آن متأخر است از دنیا و بعد از دنیا است وصف کرده نمی شود سال های آن و احصا نمی شود ایام آن و نمی میرد ساکن آن عرض می کنم پس ملاحظه کن و انصاف بده که نه وقتشان یکی است و نه وصفشان یکی است و باز عرض کرد که خبر بده که مرا از شیئی که لا شیئی است و شیئی که بعض شیئی است و شیئی که فانی نمی شود از او شیئی فرمود اما شیئی که لا- شیئی است این دنیا است که نعیمش می رود و ساکنش می میرد و ضوئش خاموش می شود و اما شیئی بعض شیئی و قوف خلائق است در صعید واحد پس آن شیئی بعض شیئی است و اما شیئی که فانی نمی شود از آن شیئی پس جنت و نار است که فانی نمی شود از جنت نعیمش و کم نمی شود از نار و عذابش پس هر که از بندگان بگوید که نعیم جنت فانی می شود یا عذاب خدا منقضی می شود پس آن کافر است به خدا در هر چیزی خلاصه پس بر فرض که لفظ قیامت و ساعت بر هر دو استعمال شده باشد یا بر هر سه دلیل اتحاد آن ها نیست چنان که عرب لفظ عین را بر چشم و چشمه و طلا و کاسه ی زانو و غیر این ها استعمال می کند آیا این استعمال دلیل یکی بودن این ها است [صفحه ۴۴۲] نه والله که نیست این قول سوای خبط و قصد اضلال

مردم و اما استدلالی که به آیه ی شریفه کما بداکم تعودون کرده و گفته است که چرا علماء اعلام آن را از ظاهر بیرون می برند و به موهوم تفسیر می کنند که اسباب انکار شود می گوئیم در حقیقت تماشائی است که با آن همه اظهار فضل و علم که می گوید ظهور شده و ابواب علوم برای ما مفتوح شده است و همه ی آن حقایقی را که علمای اعلام شرح نموده اند موهوم خوانده و این معانی که خود می کند و دیده ای و خواهی دید که هر کس ادنی مسکه داشته باشد می فهمد که این ها خرافات است این ها را حقیقت پنداشته و حیف که نمی توان در این مقام درست تحقیق مسائل را نمود و الا می دیدی که موهوم سخنان او است یا بیانات علما خلاصه غرض او این است که به همین قسم که در این عالم اعراض ملاحظه می کنی که خداوند خلاق را از این عناصر به طریق معلوم که خوردن غذا و حصول نطفه در اصلاّب و ترائب و اجتماع آن دو در ارحام باشد ابتدا فرموده و به همین قاعده نیز برمی گرداند یعنی باز می گیرد از همین عناصر و به هان قاعده ی روز اول خلقت می فرماید و همان ارواح معینه در این ابدان جلوه می کند چنان که بعد می گوید و سخن ما هم در آن مقام انشاءالله خواهد آمد خلاصه و دلیل او بر این همین است که فرموده هانطور که ابتدا فرموده شما را برمی گردید و گمان کرده حقیقت مراد را فهمیده و ما بر سبیل مثل می گوئیم که اگر از شخص فلسفی نسخه ای دست آوردی که نوشته باشد که هر گاه تدبیر روح

و نفس و جسد معین را به فلان قسم نمودی و آن‌ها را تطهیر و تعدیل کردی و به فلان قاعده و میزان ترکیب نمودی کسیری حاصل می‌شود که قطره‌ی او بر قنطار طرح می‌رود و جمله را ذهب کامل می‌کند و تو بگیری آن نسخه را و از روی همان چه نوشته به معانی که خود از او فهمیده با کمال دقت عمل کنی همین که عمل تمام شد نتیجه آن طوری که او گفته حاصل نشود بلکه قطره‌ای از آن قطره مثل خود را هم صنع و رزانت و سایر صفات ذهبی ندهد نه این است که تو یقین می‌کنی که البته حکیم را در این کلمات رمزی بوده است که من بر آن بر نخوردم و در عمل خود بر خطا رفته‌ام زیرا که نتیجه که ذکر کرده از این عمل حاصل نشد و یا این است که می‌گوئی در ذکر نتیجه هم مقصود او غیر ظاهر کلامش بوده پس اگر این احتمال دویم را درباره‌ی او دادی یا یقین کردی به آن پس البته او را حکیم نخواهی دانست و مردی لاغی و عابث و مغری به باطل خواهی شمرد و کدام اغراء به باطل از این بالاتر که کسی بیاید و به این تفصیل نسخه بنویسد که عمر عزیز و مال انسان را تلف کند به امید این که قطره را بر قنطار طرح کند و طلای سرخ حاصل شود و عاقبت هیچ ثمر بر آن مترتب نباشد سهل است که عمر و مال تحصیل شده را هم تلف کند در حقیقت اغراء به باطل از این بالاتر نیست حال

که این مطلب را از راه مثل دانستی می گویم که در [صفحه ۴۴۳] این آیه شریفه خداوند کیفیت عود را فرموده و تو به خیال خود مطلب را از آن دریافته ای ولی کلمات خداوند و فرمایشات معصومین منحصر به همین یک فقره که نیست در این مقام کیفیت عود بیان شده و در جاهای دیگر باز بیان کیفیت شده و ذکر ثمره و نتیجه شده است و کیفیاتی که در سایر مقامات ذکر شده که مطابق با آنچه تو از این فقره فهمیده ای نیست علاوه با قطع نظر از آنها نتیجه هائی که برای عود و وصف هائی که برای معاد فرموده اند علانیه می بینیم که در این وضع که تو خیال کرده ای نیست پس چرا تو خود را در فهم خود متهم نمی کنی این همه که در کتاب خدا و اخبار ائمه ی هدی (ع) فرموده اند که شما را برای بقا خلقت کرده اند و به دار خلود و بقا باید بروید و این دنیا زایل و فانی است و آخرت باقی است اگر این سخنان محض حرفی است که واقعیت ابدان نداشته که سابقا گفته ایم که پس صرفه را همان ها بردند که از اول اعتقاد به معادی نکردند و شهوات زایله خود را برای امر زایل دیگر که بر طبیعت دشوار است ترک نکردند زیرا که اگر هر دو زایل است باز اقلا انسان به میل و هوای خود راه برود لذت او بیشتر است تا آن که خلاف میل خود راه برود مثل این که اگر طیب جاهلی دوی بسیار بدمزه برای مریض تجویز کند که مناسب او نباشد که اگر این دوی بدمزه را هم

خورد باعث بهبودی او نمی شود نه این است که در همچو مقامی اولی این است که مریض همان چیزهائی که موافق طبع او است و خوش مزه است بخورد زیرا که اگر این دو مضر است دوائی هم که طیب جاهل گفته آن هم مضر است و موافقت طبع در آنچه خودش خواسته مرحج است و اگر همچو اعتقادی درباره ی انبیاء و اولیاء داری و آن ها را معزی به باطل می دانی که وای به حال تو و اگر خیر آنچه فرموده اند واقعا و حقیقتا صحیح و درست است و دار آخرت خانه ی بقا است و خلق در آن مقام باقی اند که هرگز فانی نمی شوند و زنده اند که هرگز نمی میرند و اگر منعم اند نعمت آن ها به هیچ وجه شائبه ی عذاب ندارد و اگر معذبند شائبه ی نعمت در آن نیست و هکذا سایر آن چه فرموده اند این ها در خلق امروز که تو می گوئی دار آخرت برپا شده چه قسم درست می آید که همه زایل و فانی هستند بلکه تمام عالم فانی است و هیچ نعمتی خالص نیست و هیچ عذابی خالص نیست اگر می گوئی که اینها فنا نیست که مکابره و بهتان است و اگر می گوئی فنا است پس مصداق فرمایش معصومین چگونه ظاهر شده و اگر گوئی که این سخنان در ارواح است و ابدان همیشه در معرض فنا و زوال است عرض می کنم این سخن در همه ی زمان ها جاری می شود و ارواح و نفوس همیشه باقی بوده و هستند پس چه اختصاص دارد که یک روزی را دنیا گفتند و یک روزی را آخرت و دنیا را دار فنا گفتند و آخرت را دار بقا درست

فکر کن و انصاف بده مردم در فهمیدن مطالب ملاحظه ی جهات و [صفحه ۴۴۴] مطالب را نمی کنند و گمان می کنند که مطلب را دست آورده اند اگر فکر بکنند خواهند دید که به این آسانی که به خیال خود مطلب فهم شده اند نیست و نیز می گوئیم که انبیاء و اولیاء به ما فرمودند که به مرگ ختم عمل انسانی می شود و اگر با ایمان رفت ایمان او زایل نمی شود و اگر با کفر رفت کفر او زایل نخواهد شد و بدون شبهه دعوت خداوند و اولیاء خلق را به سوی ایمان کار لغوی نیست و البته مشرک هست و کافر در معاد محال است که مؤمن شود زیرا که قضای خداوند درباره ی او مبرم شده است و دیگر قوه و استعداد ایمان در کافر نیست چنان که در صفت عالم علوی فرمودند صور عالیه عن المواد خالیه عن القوه و الاستعداد پس دعوتی که انبیاء و اولیاء امروز می کنند ثمر آنچه چیز است کافر که مؤمن نخواهد شد و مشت بر سندان زدن بی حاصل است بلکه در حین موت بنابراین است که اگر اقبال هم بکنند از ایشان پذیرفته نیست چنان که خداوند از قول کفار فرموده که حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت و از ایشان پذیرفته نیست بلکه در حقیقت دروغ هم می گویند چنانچه خداوند جواب می فرماید کلا انها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و در جای دیگر می فرماید و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون و نیز آن وقتی که فرعون مشرف بر غرق شد و اظهار

ایمان کرد خداوند می فرماید الاین و قد عصیت قبل پس جائی که در حین موت پذیرفته نیست بعد از مردن و عود کردن چگونه پذیرفته می شود بلکه در عود هم ایمان نخواهد آورد چنان که خدا فرموده که اگر رد کرده بشوند برمی گردند به سوی آن چه نهی کرده شدند یعنی به سوی کفر خود خلاصه سخن این که در معاد دیگر کفر و ایمان تغییرپذیر نیست و در این صورت دعوت کفار به سوی ایمان امری لغو و عبث خواهد بود و اگر باز تأویل مزخرف بکنی چنان که حاصل حرفشان همین است که فایده ی این دعوت ها این است که این شخص کافر اقبال بکند و آن وقت روح فلان مؤمن به او تعلق می گیرد و این است که اسم ائمه (ع) یا انبیاء یا اولیاء را به همین خیالات بر سر مردم می گذارید و ما را از این مطلب جواب ها است یکی آن که در فصل سابق از باب مقدمه ذکر کردیم که چنین چیزی محال است و اگر اهل حکمت باشی علانیه صدق آنچه را که عرض کردم خواهی دانست ثانی این که می گوئیم که این شخص کافری که تو می گوئی که اقبال می کند و روح فلان مؤمن به او تعلق می گیرد آیا خود او قبل از ایمان برای خود شخصی بوده انسانی و عملی داشته و مستحق جزائی بوده است یا نه اگر نبوده که روی سخن و دعوت تو با که بوده و چرا رو به اسب و الایغ نمی کنی که آنها را موعظه و نصیحت بکنی و اگر شخصی بوده است انسانی و البته مکلف بوده و از برای

او ثوابی و عقابی البته هست حالا که روح فلان مؤمن در او جلوه کرد روح خود او کجا رفت آیا [صفحه ۴۴۵] این بدن مظهر دو روح می شود پس کافر و روح مؤمن هر دو در این است و او را هم عذاب می کنند و هم نعمت می دهند یا آن که روح کافر از میان رفته و کجا رفته است آیا جزو هوا شد و به کلی ثواب و عقاب او باطل شد آیا آن هم به بدن دیگر متعلق شد و در این بدن نیز با روح صاحب بدن چگونه جمع می شوند خلاصه که درست فکر بکن بین که این کلمات که می گویند سوای خرافات چیزی هست یا نیست و بعد از همه ی این تفصیل این روح که به بدن تعلق می گیرد آیا کمالات و صفات و آثاری که سابق داشت که به آنها شناخته می شد با او هست یا نیست اگر هست باید نشان بدهد و اگر نیست که این هم مثل سایر دعاوی باطله و اما آن چه گفته که این کلمات در قرآن به اجماع مفسرین متشابه است تا آخر آن چه گفته در اول کتاب شرحی در این باب نوشته ایم و باز هم در این مقام می گوئیم اگر اعتقاد شما این است اعتقاد ما این است که جمیع کلمات کتاب بلکه غیر کتاب نیز همه بر ما متشابه است بلکه مجهول صرف و اداه معرفت در ما گذارده نشده مگر هر چه خداوند به وساطت اولیائش بر ما تعریف فرماید و ایادی تعریف ایشان مختلف است ایادی عامه دارند و ایادی خاصه و قرآن از جمله ی چیزها است

که باید ائمه ی اطهار (ص) به ایادی خاصه خود تفسیر آن را به ما بفهمانند و مراد این است که به نطق از ایشان و سمع روای ائمه و نقل کردن به سوی ما باید تفسیر آن را بفهمیم و یا امام (ع) با صفات خاصه امامت ظهور فرماید و بنمایاند صفات خود تعریف نفس مقدس خود را اولاً برای ما بفرماید و بعد بیان فرماید از معانی قرآن آنچه را که صلاح دانند و امروز هنوز این سعادت را نیافته ایم که امام (ع) ظاهر شود ولی همان قدری که صلاح دانسته اند از سابق در اخبار خود بیان فرموده اند و ثقات و ائمه برای ما نقل کرده اند و آن چه مشایخ ما اعلی الله مقامهم در بیان آیات فرموده اند همه مأخوذ از فرمایشات اهل بیت است که یک کلمه از رأی و هوای خود نفرموده اند و هر که تصدیق ندارد اگر اهل نظر است خود باخبر اهل بیت (ع) رجوع کند و الا سؤال کند تا صدق این دعوی را مشاهده کند و در این صورت که تمام آن چه فرموده اند به تبعیت اهل بیت عصمت و طهارت (ص) بوده است هر که می خواهد انکار کند و هر که می خواهد تصدیق کند ما را غمی از آن نیست و تفصیل زیاده بر این هم حاجت نداریم.

استدلال به آیه شریفه (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث)

اشاره

آیاتی چند در این مقام شاهد بر مطالب خود آورده از جمله این است یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلنقا کم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضغه مخلقه و غیر مخلقه لنبینن لکم و نقر فی الارحام ما نشاء

الی اجل مسمى ثم نخرجکم طفلا- ثم لتبلغوا اشدکم و منکم من يتوفى و منکم من یرد الی [صفحه ۴۴۶] ارزل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا و ترى الأرض حامده فاذا انزلنا علیها الماء و اهترت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کل شیء قدیر و ان الساعه اتیه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و تفسیر این آیه ی مبارکه را این آیه مبارکه می فرماید ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور بالاجماع قبور غفلت مقصود است.

جواب

اولا از ... این اجماع که بیرون نباید رفت زیرا که در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده است از معصوم که در تفسیر این آیه فرمود که یعنی این جماعت نمی شنوند از تو هم چنان که نمی شنوند کسانی که در قبرها هستند پس معلوم است که مراد این نیست که این جماعت در قبرها هستند و چگونه می توان ایشان را حقیقت مرده خواند و حال این که از برای میت تکلیف نیست و ثواب و عقابی بر آن چه در حال موت از او دیده می شود متفرع نیست ابدا و اگر بنا باشد که تکلیف داشته باشند پس همه ی اموات عالم باید معذب بشوند زیرا که تمام عبادات از ایشان فوت شده و بالبداهه اگر کسی در میان مردم راه برود و بالمره جمیع اعمال خیر را ترک کند معاقب خواهد بود پس اگر مردگان هم مثل احیاء مکلفند پس دیگر خلقت جنت لغو خواهد بود زیرا

که همه به این درد مبتلایند حال کافر را که در بعضی مقامات مرده خوانده اند اگر واقعا همین مرگ مراد است پس دیگر تکلیف از برای او نیست و مستحق ذمی هم بر کفر خود نمی شود زیرا که شأن میت همین است و عقابی هم از برای او نباید باشد و همه ی اینها از ضرورت اسلام بلکه همه ملین بلکه خود شما که در حقیقت همه ی ملل را پشت سر انداخته اید خارج است پس مراد از این موت که در این مقامات فرموده اند موت اختیاری است که انسان به اختیار خود روح الایمان خود را می میراند و به اختیار خود طلب حیوه می کند چنان که فرمود استجیو الله و للرسول اذا دعاکم لنا یحییکم و بنا بر قول تو بعث و نشور مخصوص است به همین جماعت که به موت اختیاری روح الایمان خود را می راینده اند و وقتی از خواب غفلت بیدار شده مبعوث می شوند پس سخنی از گذشتگان نیست و ما و تو هم که می میریم به کلی باطل و فانی می شویم پس مثل همان جماعت که گفتند من یحیی العظام و هی رمیم ما هم بگوئیم و اگر می گوئی که همان گذشتگان به این قسم زنده می شوند و به ثواب و عقاب خود می رسند می گویم اولاً در کفار گذشته چه می گوئی زیرا که کافر را چه گذشته و چه حال ولو در میان مردم راه رود مرده می خوانی پس بنابراین از برای کافر عودی نیست زیرا که بلاشک در معاد جمیع خلق باید زنده بشوند حتی کفار و عذاب خود را بچشند و اگر آرزوی مرگ را هم در جهنم بکنند [صفحه ۴۴۷]

نخواهند دید چنانکه خداوند فرموده و استفتحوا و خاب کل جبار عنید من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید یتجرعه و لا یکاد یسیغه و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ و در اخبار فرموده اند که مرگ را در میان بهشت و جهنم به صورت کبشی املخ ذبح می کنند که اهل بهشت و جهنم دیگر مرگ را نمی بینند و تو مرگ را به معنی بیداری از خواب غفلت معنی می کنی از برای کافر که البته چنین بیداری نیست پس از برای کافر عودی نیست و عقابی بر کفر خود نمی بیند پس در کمال آسودگی به لوازم کفر خود پردازد و ثانی اینکه به اعتقاد تو هر گاه این کافر از خواب غفلت بیدار شد می شود معاد یک مؤمنی از سابقین و غفلتی که پیش در حال کفر داشته به این قاعده باید این مرگ همان مؤمن باشد پس درست ملا حظله کن بین چه همه مفسد بر این مترتب است و هرگز در هیچ آیه کتاب یا سنت دیده که فرموده باشند مؤمنی که از دنیا می رود زمانی بر او می گذرد که کافر می شود به خدای خودش و این است مرگ او بعد دو مرتبه ایمان می آورد و این است حیوه او و بعث او و اگر اینطور است معنی این آیه چیست که فرمود لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون پس اگر ممکن است که کفر عارضشان بشود چگونه احیا هستند و اگر می گوئی که کافر شخص دیگری است و مؤمنی که عود می کند در بدن کافر شخص دیگر

همان سؤال پیش را می‌کنیم که شخص کافر کجا می‌رود و آیا آن موهومی بود مثل سراب یا وجودی داشت خلاصه درست در کلمات این جماعت غور بکن بین سواى خرافات هیچ هست یا نه.

استدلال به آیه شریفه (لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين)

اشاره

و از جمله آیات اینها است و لقد خلقنا الإنسان من سلاله من طين ثم جعلناه نطفه فى قرار مكين ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم يوم القيمة تبعثون و من آیاته انك ترى الارض خاشعه فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربث ان الذى احيها لمحيى الموتى و انه على كل شى قدیر اول کیفیت خلق انسان را فرموده و بعد خلق و عود نبات را و بعد فرموده ذلك بان الله هو الحق و انه يحيى الموتى تا اینکه احياء اموات را به موهوم تعبیر نمائیم همین قسم آیه الله جاری شده و سنه الله التى لن تجد لسنته تبديلا و لا تحويلا را دیده ایم که همین قسم که خلق فرموده عود می‌فرماید چه که این عالم مزرعه‌ی آخرت است و اول باید جمیع این مراتب در این عالم واقع شود و با هیچ امری هم مخالف و مغایر نبوده و با همه‌ی عوالم مطابق و موافق است.

جواب

این مطلب صحیح است که این آیات همه مثل است برای کیفیت احياء و از این آیات صریح تر هم هست چنانکه می‌فرماید و نزلنا من السماء ماء مباركا [صفحه ۴۴۸] فانبتنا به جنات و حب الحصيد والنخل باسقات لها طلع نضيد رزقا للعباد و احيينا به بلدة ميتا كذلك الخروج و در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده که این جواب از قول ایشان ائذا متنا و كنا ترابا ذلك رجع بعيد پس فرموده است خداوند که هم چنانکه آب

را هر گاه نازل بکنیم از آسمان پس بیرون می آید نبات از زمین هم چنین شما هم بیرون می آید از زمین و در کتاب المبین از حضرت امیر (ع) نقل فرموده است در حدیثی بعد از ذکر این آیات و امثال آنها که اینها مثالی است که خداوند اقامه فرموده از برای ملحدین به آن حجت را در اثبات بعث و نشور بعد از موت و مصنف عیش کاملی کرده که دلیل دست آورده بر اینکه به همین قاعده توالد و تناسل که در ظاهر ملاحظه می کنی معاد هم بعینه به همین وضع است و الان مردم در حال معادند و گمان کرده که با هیچ جا هم مغایر و مخالف نیست و حال اینکه از آنچه عرض کردم دانستی که با همه جا مخالف است و ابداء صفاتی که از برای معاد و عائدین هست در ظاهر راست نمی آید و شان متدین این است که همینکه دید آن صفات ظاهر نشد بگویند پس معلوم است که مقدمات را نفهمیده ام و الا حکیم اغراء به باطل نکرده است خلاصه و در کتاب المبین نقل فرموده از برهان از حضرت پیغمبر (ص) در حدیث نفخ صور بعد از نفخه ی اولی که تمام خلایق هم می میرند حتی اسرافیل که دمنده ی صور است و سایر ملائکه و بعد کیفیت احیاء اموات را بیان می فرماید که خداوند آبی از آسمان هفتم از بحر حیوان نازل می کند که شبیه منی رجال است و چهل سال بر زمین می بارد و می شکافد زمینها را و داخل می شود زیر زمین به سوی استخوانهای پوسیده پس می رویند ابدان به آن آب همچنانکه زرع بمطر

می روید خداوند فرموده و هو الذی یرسل الریاح بشری بین یدی رحمتہ تا آنکہ فرموده است کذلک نخرج الموتی همچنانکہ بیرون آورده نبات را ہم چنین بیرون می آورد باب حیوان پس جمع می شوند عظام و عروق و لحوم و شعور پس بر می گردد هر عضوی بجای خودش که در دنیا بود پس بر می گردد هر موئی به هیئت خودش که در دار دنیا بود پس ملتئم می شوند اجساد به قدرت خداوند جل جلاله و باقی می مانند بدون ارواح بعد از آن خداوند اسرافیل را مبعوث می کند تا اینکہ نفخه ی ثانیہ را بدمد و همه را زنده کند به تفصیلی کہ در حدیث شریف فرموده است و قطعاً مصنف اگر بر این فقره حدیث گذرد خواهد گفت بحر حیوان کہ همین اناسی هستند کہ حیوہ دارند و ماء حیوانهم ماء خود آنها است کہ فرموده اند شبیه منی رجال است و هیئات کہ مراد این باشد زیرا کہ آنکہ این فرمایش را فرموده باقی فرمایشات را ہم کہ در صدر همین حدیث و باقی اخبار هست نیز فرموده است ملاحظہ کن کہ اول می فرماید کہ تمام اهل زمین و آسمان باید بمیرند [صفحه ۴۴۹] و چشمه های زمین فرو رود و آنها خشک شوند و بناها خراب شود و اشجار و کوهها و دریاها در ہم ریزند و بعض داخل شوند در شکم زمین واحدی صاحب روح نماند کہ جواب دهنده باشد طوری کہ خداوند خود جواب خود را می فرماید و تو امروز در این عالم نظر کن ببین امر اینطور است یا هر سری صدائی دارد و هر کسی دعوی می کند و دعوت خداوند ہم به

ایشان می رسد اما همینکه می فرماید لمن الملک غالب می گویند لنا لا لک زیرا که اگر اقرار دارند که لله الواحد القهار چرا آنچه در ملک است در غیر رضای او صرف می کنند و اگر می گوئی که خیر اینها امواتند و مجیب هم خداست و همه را هم خود در راه رضای خود صرف می کند عرض می کنم پس معنی این فرمایشات چیست که در همین حدیث پیغمبر (ص) می فرماید که بعد از آنکه باقی ماند ملک از برای خدای واحد قهار می فرماید خداوند به دنیا که ای دنیا انهارت کجا است و اشجارت کجا سکانت کو عمارت چه شدند پادشاهان کجایند پسرهای پادشان کجایند جبابره کجا رفتند ابناء جبابره کجا رفتند کجایند آنها که رزق مرا خوردند و در نعمت من متقلب شدند و عبادت غیر مرا کردند پس احدی جواب او را نمی گوید پس خود خداوند می فرماید لله الواحد القهار تا آخر حدیث این سخنان یعنی چه اگر به معانی دور از صواب می گوئی که همین امروز در دنیا همین طور است می گویم پس همه ی این سخنان که شیطان مردم را اغوا کرد و آنها معصیت خداوند را نمودند و در ملک ظلم و فساد و جور نمودند و دعوی الوهیت و ربوبیت کردند و رزق خداوند را خوردند و کفران نعمت او کردند همه ی این حرفها موهومات است و هیچ طور نشده بود و بیهوده ما را دعوت به طریق مخصوص می کردند و اگر اینها شده است پس در نزد نفخ صور باید همه ی اینها زایل بشود که کلمات خداوند مصداق داشته باشد حال امروز چه شده آیا همه ی اینها زایل شده که به

ما بفهمان زوال آنها رایا نشده پس چگونه قیامت سرپا شده یا از اصل نبوده پس این افتخارات خداوند در این مقام چه معنی دارد نیست و نبوده که قابل این سخنان نیست پس مراد از این آیات و این فرمایشات این وضعهای ظاهر ابدی نیست و وقتی باید بیاید که همه ی این اوضاع عیاناً شهوداً واقع شود و تو ملاحظه کن همین مثل را به عینه در جای دیگر برای حیوه دنیا و فناء آن می فرماید و اضرب لهم مثل الحیوه الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض فاصبح هشیما تذروه الریاح و کان الله علی کل شیء مقتدر و در جای دیگر می فرماید انما مثل الحیوه الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض مما یاکل الناس و الأنعام حتی اذا اخذت الأرض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون [صفحه ۴۵۰] علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالأمس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون پس ببین که مثل حیوه دنیا که فانی است و زایل می شود به خلق نبات و فناء آن بعد از وجود زده شده و مثل احیاء خلقهم بعد از موت نیز به اخراج نبات از زمین زده شده نهایت چون خلق زنده می شوند که باقی بمانند در آن مقامات دیگر ذکر فناء نباتات را نمی فرماید اما در این مقام که مقصود فناء دنیا است یک جا می فرماید که می گردد گیاه خشک شده که بادها آن را متفرق می کند یکجا می فرماید که آن را درو می کنیم طوری که گویا روز گذشته هم پیا نایستاده بود پس ملاحظه کن که این وضع

که در دنیا مشاهده می شود از خلق نبات و حیوان از اول تا آخر مثل همان حیوه دنیا است که فانی و باطل است و در مثل آخرت ذکر فناء نبات را نمی کنند محض اینکه فنائی در آن مقام نیست پس در آنجا مراد صرف تمثیل به کیفیت خروج است و شبهه نیست که اگر کیفیت خروج همین وضع عرضی دنیائی باشد از لوازم آن فناء خواهد بود و اگر چه این سخنان که ما می گوئیم از قرار معلوم سبب الزام شما نمی شود زیرا که شما مضایقه از این فناء ندارید اما عرض کرده ایم که روی سخن ما با مسلمین است که با جان خود خصمی ندارند و می گوئیم که مراد از این مثلها صرف همین قدر است که بعد از آنکه بدنهای ما و شما در این خاک پوسید مثل بذری که در زمین می پوسد بعد دو مرتبه خداوند به آن آبی که از بحرصاد نازل می کند اجساد ما را جمع و ملتئم می کنند و در آنها روح می دمد مثل اینکه بذر را بعد از پوسیدن باز ملتئم می کند و جان نباتی به آن تعلق می گیرد و گیاه می روید و به این وضعهای عرضی دنیائی نیست زیرا که این وضع بکار آخرت نمی خورد و این وضع ظاهر همان مثل حیوه دنیا است که در آیات دیگر فرموده زیرا که دنیا چون عرصه اعراض و اضداد و انداد است عرصه ی زوال و فنا است و نبات و حیوان و انسانی هم که در این دنیا خلقت می شود از همین عناصر مختلفه فراهم می آید چنانکه محسوس است و همینکه عرضی عارض شد که بعضی از این

عناصر را غالب کرد که از اعتدال اول این مولود خارج شد منجر به فنا و موت او می شود پس در نبات فرضا همین که یبوست یا حرارتی بر او غالب شد که رطوبت او را تمام کرد یا رطوبتی و برودتی غالب شد که حرارت او را خاموش نمود البته باعث فساد درخت می شود و روح نباتی از آن بیرون می رود و هم چنین است امر در حیوان و انسان پس اگر در معاد هم به همین طور از اضداد مختلفه فراهم آیند البته باز فانی می شوند و این است که در صنعت اکسیر که در دنیا مثلی بهتر از آن برای کیفیت معاد نیست حضرت امیر (ع) عناصر آن را که می شمرد می فرماید نار حائله و ارض سائله و هواء راکد و ماء جامد [صفحه ۴۵۱] و غرض این است که عناصر در این مولود باید کمال مشابَهت در میانه آنها باشد و اختلافی که از اعراض حاصل شده از میان آنها برود تا آنکه همه ی آنها طالب یک حیز و یک مقام بشوند و بالطبع از هم مفارقت نکنند و متاثر از اعراض خارجی نشوند زیرا که مثلا ماء در این مولود اگر آن طبع منافرتی که از آتش داشت در او باقی مانده باشد و هنگام طرح مثلا بخار شود و متصاعد گردد هوا هم که البته مشایعت از او خواهد کرد آنچه باقی بماند چیز ناقصی خواهد بود که هیچ اثر در این نحاس یا هر چه برای طرح مهیا شده نخواهد کرد مگر اینکه آن را فاسد کند پس ناچار باید که چنان اعتدالی در آن باشد که

اجزاء آن متفرق نشود و اثر خود را بکند و سالهای بسیار در دنیا باقی بماند هم چنین است امر در عود خلائیق باید این اختلافات از عناصر وجود آنها برطرف شود تا باقی بمانند و این است که خداوند در کتاب مجید خود و پیغمبر و ائمه (ص) در اخبار خود مکرر فرموده اند که همه ی این اختلافات برداشته می شود و آسمان و زمین از هم می ریزد و کوهها مندرک می شود و دریاها و چشمه ها خشک می شود و بناها و اشجار همه به هم می ریزد و بعضی داخل بعضی می شود در شکم زمین چنانکه در همین حدیث نفخ صور حضرت پیغمبر (ص) تصریح به این مطالب فرموده است و غرض از همه ی این مطالب این است که این اختلافات را از میان بر می دارند تا آنکه خلق جدیدی که باز می فرمایند ترکیب از اضداد نباشد و فانی نشود حال تو اعتقادات این است که اینها که ما می گوئیم موهومات است و اعتقاد ما این است که آنچه تو می گوئی از وهم هم پائین تر است و صحت و سقم همه ی این حرفها آن روز معلوم می شود که به محاکمه بایستیم اگر چه اعتقاد تو این است که همین امروز یوم فصل القضاء است ولی اثر آن را نه خودت مشاهده کرده و نمی توانی بما نشان بدهی و ستعلمن نبأه بعد حین.

استدلال به آیه شریفه (و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت)

اشاره

و باز نقل کرده است و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و اگر تعبیر شود بر معنی غیر ظاهرش و بر عوالم غیب تفسیر گردد پس ان هذا الا سحر مبین یعنی چه بلکه

مقصود این است که نفوسی که قبول می نمایند که بعد از موت برانگیخته شده اند از سحر است و مؤید ذلك آن تعجب فعجب قولهم ائذا كنا ترابا ائنا لفي خلق جديد آیا در خلق تازه ایم ائذا كنا عظاما و رفاتا ائنا لمبعوثون خلقا جدیدا آیا برانگیخته شده ایم خلق تازه قل كونوا حجاره او حدیدا او خلقا مما يكبر في صدوركم جواب تعجب و استفهام انكاری است فسيقولون من يعيدنا قل الذی فطرکم اول مره فسینغضون الیک رءوسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا و یقول الانسان ائذا مات لسوف [صفحه ۴۵۲] اخرج حیا او لا- یذکر الإنسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا بل قالوا مثل ما قال الاولو قالوا ائذا متنا و كنا ترابا و عظاما ائنا لمبعوثون لقد وعدنا نحن و اباؤنا من قبل ان هذا الا اساطیر الاولین الم تر ان الله الذی خلق السموات والارض بالحق ان یشأ یذهبکم و یات بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و لئن اطعتم بشر امثلکم انکم اذا نحیی و ما نحن بمبعوثین ان هو الا- رجل افتری علی الله کذبا و ما نحن له بمؤمنین این نفوس چنانکه بعضی گمان کرده اند دهری و طبیعی نبوده اند و بزعم خود مؤمن بالله بوده اند چه که می گفتند ان هو الا

رجل افتري على الله كذبا و ما نحن له بمؤمنين و اگر نفسی اقرار به وحدانیت نمود البته باید ثواب و عقاب بعد از خلع ارواح از ابدان را مقرر و معترف شود و الا خلق بلا فائده و بلا ثمر است و مهمل خواهد بود و از عاقل حکیم محال است.

جواب

در حقیقه مهملات می گوید و قابل جواب دادن نیست ولی چه کنیم که اگر جواب ندادیم می گویند که یقین از عهده بر نیامدند اما آنچه در باب آیه ی اولی گفته تفسیری است به رای زیرا که بنابر آنکه گفته تقدیرها باید بگیریم که هیچ دلیلی بر آنها نداریم و هذا در قول آنها راجع است به همین قول پیغمبر (ص) که مبعوث می شوید و سحر در لغت به معنی خدعه است یعنی این قول خدعه ای است که مردم به آن گول بخورند و تصدیق شما را بکنند و نیز به معنی تمویه است و ظاهر کردن امری که حقیقتی از برای آن نیست و چون آنها منکر بعث بودند و حقیقتی برای آن نمی دانستند اثبات آن را سحر نامیدند و نیز خود کلام و قول در صورتی که حسن ترکیبی داشته که باعث استماله قلوب بشود آن را عرب سحر می گوید این است که فرمودند ان من البيان السحرا زیرا که هم چنانکه سحر مؤثر است این هم اثر می کند پس به این ملاحظات اسم آن را سحر گذاردند و چه فرق می کند که بگویند شما در عالم آخرت مبعوث می شوید یا در این دنیا کسی که می خواهد انکار کند هر کدام را مسمی به سحر می کند و بر فرض که مراد

این باشد که آنها که از شما قبول کردند یقوت سحر شما قبول کردند چه دلالت دارد بر اینکه قبول کردند که به این قسم که شما می گوئید مبعوث می شوند و این از سحر است مگر نمی شود که معنی این باشد که قبول کردند که در عالم دیگر مبعوث می شوند و این از سحر است و بعد از همه اینها مگر در معرفت معاد یا سایر مسائل باید دید که منکرین از آن چه فهمیدند یا جهال مقررین چه فهمیدند منتهی این است که الفاظی که از شارع مقدس شنیده می شود و آن [صفحه ۴۵۳] الفاظ در میانه ی امت ضروری و بدیهی می شود عین آن الفاظ مطاع و متبع است و حرام است مخالفت ضرورت و اما فهم معانی آنها دیگر منوط به فهم جهال از منکرین و مقررین نیست و اگر بنا باشد متابعت فهم عوام بشود چیزها باید گفت که خدا و رسول (ص) ابدا راضی به آن نیستند و اما تاییداتی که از آیات دیگر آورده است که همه را می خواهد در این عالم ظاهر معنی بکند اولاً که سابق گفته ایم سایر آنچه هم که در صفت معاد فرموده اند از تبدیل آسمان و زمین و کوهها و دریاها و موافق قیامت و صراط و میزان و جنت و نار و غیر ذلک را هم به همان صورت الفاظی که فرموده اند و به معانی که متبادر به ذهن جهال است نشان بده تا تصدیق کنیم چه شده که یک فقره را به ظاهر می گیری که عود باید به همین توالد و تناسل دنیائی باشد و سایر آنچه فرموده اند همه را تاویل می کنی

زیرا که به این وجه صرفه مذهب خود دانسته و مکرر گفته ایم که تاویل حقی در دنیا هست و ظاهر حقی هم هست و اولاً ظاهر و تاویل هر دو در جای خود باید باشند و ثانیاً هر مطلبی که خواستی تاویل آن را بیان کنی باید جمیع آنچه در آن باب فرموده اند همه را تاویل کنی تا با هم وفق دهد و الا یک کلمه را از ظاهر گرفتن و یک کلمه را از تاویل گرفتن با هم وفق نمی دهد و این مثل این است که خشتهائی از خاک بسازی و خشتهائی از هوا فرض کنی آن وقت بخواهی اینها را روی هم بگذاری و عمارتی بنا کنی همچو عمارتی برپا نخواهد ایستاد خلاصه و ثانی اینکه همان معاد که اهل حق اثبات می کنند و عالم آن را عالم آخرت و عرصه ی بقا می دانند بعینه همین وضع که در کلام خدا و فرمایش ائمه هدی (ص) بیان شده که استخوانهای پوسیده باید ملتئم شوند و مردم احیاء کردند و در عرصه ی قیامت محشور کردند حتی هر موئی بفرمایش پیغمبر (ص) به جای خود بر گردد و به هیئت دنیائی شود اهل حق همینطور می گویند و اعتقادشان هم همین است بلکه اعتقاد بالاتری دارند که همانکه آنها می گویند موافق ظاهر فرمایشات است و آنکه شما می گوئید بکلی بر خلاف ظاهر فرمایشات است و اگر انکار داری درست متوجه باش بین چه می گویم نه این است که ظاهر فرمایشات خدا و رسول (ص) این است که باید همین عظام بالیه باز زنده شود و با این خیالات که شما به هم بافته اید از کجا و به

چه دلیل این شخصی که امروز تو اسم او را فرضاً سلمان می گذاری بدن او از عظام سلمان فراهم آمده و حال اینکه این شخص مثلاً در اقصی بلاد ایران متولد شده و پدر و مادر او در ایران بوده اند و ابتدا به عربستان نرفته مداین را هم ندیده اند و از گندم مداین هم نخورده اند و گندم مداین هم در محل قبر سلمان کشته نمی شود و عظام او مستحیل به گندم نمی شود پس به چه قسم شما می گوئید [صفحه ۴۵۴] که همان عظام سلمان است که زنده شده و امروز دارد راه می رود والله خیال نمی کنند که چه خرافات به هم می بافند و خوشحالند که مطلب فهمیده اند و اما ما می گوئیم که همان عظام سلمان بعینها محفوظ است در نزد کسی که لا یغرب عنه مثقال ذره فی السموات و لا فی الارض و دو مرتبه همانها را بعینها زنده می کند و سلمان اعلی الله درجته بر می خیزد طوری که لا یفقد من نفسه شیئا بلکه اگر کسی را درندگان بیابان خورده باشند و گوشت و پوست او در اطراف زمین پهن شده باشد به نص اخبار آل محمد (ع) تمام آنها در نزد خدا محفوظ است و همه را جمع می کند و او را باز زنده می کند و اشهد بالله که غیر از این نیست و سوای این با عدل پروردگار نمی سازد زیرا که همان روح و بدنی که طاعت و معصیت کرده اند همانها باید به سزای خود برسند و اگر غیر آن بدن شد سزای دیگری را به او رسانیدن ظلمی است فاحش و لا تذر وازره و زر اخری حال انصاف بدهید

ای مسلمانان که ما موافق ظاهر فرمایشات آل محمد می گوئیم یا این جماعت و به همان طور که فرموده اند مثل نبات می روید و مثل حیوان زنده می شود و مثل انسان نطق می کند و هیچ غرابت ندارد اگر نمی فهمی فهم خودت را اصلاح بکن و اینکه در این آیات خلق جدید فرموده اند از این جهت است که آن صورت اولی می رود و به کلی باطل و مضمحل می شود و آن طینتی که برای آن صورت بود گرفته می شود و پاک و پاکیزه می شود و اعراضی که از ذاتیت آن طینت نبود و همانها باعث مرگ او شده بود از آن طینت گرفته می شود چنانکه در کتاب المبین از حضرت صادق (ع) روایت شده است در تفسیر قول خداوند یوم هم علی النار یفتنون فرمود شکسته می شوند در رجعت هم چنانکه طلا شکسته می شود تا اینکه برگردد هر چیزی به سوی شبه خودش یعنی به سوی حقیقت خودش انتهی و دو مرتبه قالبی بعینه قالب روز اول ساخته می شود و روح در او دمیده می شود پس این می شود خلقی جدید و این است که حضرت صادق (ع) در تغییر جلود اهل جهنم فرمود که اگر خشتی را بگیری و بشکنی و خاک کنی و باز آن را در قالب بزنی آیا این همان است که بوده این همان است و تغییر دیگر حادث شده و اصل یکی است خلاصه پس خلق جدید به این قاعده است که به عینه همان طینت روز اول را می گیرند و صورت اولیه آن را به هم می زنند و باز می سازند نه اینکه یک شخص جدیدی از طینت جدید بسازند و روح

دیگری را در او جا بدهند زیرا که همین است تناسخی که قائل به آن را کافر شمرده اند هر چند که این جماعت می گویند که ما تناسخی نیستیم ولی حقیقت تناسخ همین است که این جماعت می گویند چنانکه بعد هم شرح آن خواهد آمد و اما آنچه در ذیل آیه آخر گفته خیلی شباهت به هذیان دارد معلوم نیست که روی سخن او با کیست و رد [صفحه ۴۵۵] بر که می کند و اثبات چه مطلب را می کند و این آیه ی شریفه که ذکر کرده است که ان هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین مفسرین معنی می کنند که چون این جماعت انکار بعث را داشته اند مرادشان از اینکه گفته اند می میریم و زنده می شویم زنده شدن خودشان نیست زیرا که اگر به این اقرار کردند پس به بعث مفر شده اند پس معنی این خواهد شد که قومی از ما می میرند و قومی زنده می شوند و بعثی نیست یا آنکه عطف محض جمع است و ترتیب مراد نیست و جهت این تفسیر این است که مفسرین ندیده بودند قومی را که هم منکر بعث آخرت باشند و هم حیوتی بعد از موت قائل شوند ولی در این آخر الزمان هم چنین قولی هم پیدا شد زیرا که علانیه می بینی که این جماعت بعث آخرت را بکلی منکرند و صریحا آن را موهومات شمرده اند و این را اعتقاد دارند که بعد از مرگ در همین دنیا به همین وضع ظاهر یعنی بتوالد و تناسل باز زنده می شوند و همین امروز که از روزهای دنیا است معادشان است پس از بزرگی کلام خداوند

چنان می فهمم که مخصوص به این ترتیب فرموده محض همینکه رد این جماعت را هم بکند و خداوند دانا است که چه اراده فرموده است و آنچه گفته که این آیه رد بر هریه نیست زیرا که گفتند افتری علی الله پس بدانکه حضرت امیر (ع) در حدیث شریف می فرماید که جماعتی از این امت بودند که در باطن به مقاله دهریه قائل بودند و در ظاهر به نفاق اظهار اسلام می کردند و همانها سبب هلاک امت شدند و معلوم است که مراد از آنها اول و ثانی و امثال آنهایند پس ممکن است که چون در ظاهر اقرار به توحید کردند و در باطن معتقد به عقاید دهریه بودند به این وضع رد بر آنها فرموده و خاصه که آنها اگر چه بت پرست بودند ولی اصنام را شفعا خود می گرفتند و بزعم خود اقرار به خدائی داشتند اگر چه در حقیقت منکر بودند ولی اسم خدائی به فطرت یا به عادت بر زبان می رانند چنانکه ابوبکر در اشعار خودش می گوید دعینا نصطیح یا ام بکر فان الموت نفث عن هشام و نفث عن ابیک و کان قرما شدید الباس فی شرب المدام ایوعدنا ابن کبشه سوف یحیی و کیف حیوه اشلاء وهام اذا ما الراس زایل منکیه فقد شیع الانیس من الطعام و یقتلنی اذا ما کنت حیا و یحیینی اذا رمت عظامی و لم یکنف بجمع المال حتی امرنا بالصلوه و بالصیام الا من مبلغ الرحمن عنی بانی تارک شهر الصیام و تارک کل ما اوحی الینا حدیثا من خرافات الأنام فقل لله یمنعنی شرابی و قل لله یمنعنی طعامی و لکن الحکیم رای حمیرا

فالجماها فتاهت باللجام خلاصه پس ببین که با همه انکار باز اسم خدا را برده و این یا بر حسب متعارف است یا [صفحه ۴۵۶]
بر حسب عادت یا فطرت و در آیه هم به همین منوال جاری شده و الا کسی که حقیقت موحد باشد منکر معاد نمی شود و
اینها صریحا منکر معاد بودند پس موحد هم نبودند.

استدلال به آیه شریفه (واقسموا بالله جهد ايمانهم)

اشاره

و باز نقل کرده و اقساموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعدا عليه حقا و لكن اكثر الناس لا يعلمون قالوا ائذا
ضللنا فى الأرض ائنا لفى خلق جديد بلهم بلقاء ربهم كافرون اياكم شده ایم ما در زمین آیا بدرستی که ما خلق تازه هستیم
بلکه قائلین به این قول به دیدن پروردگارشان کافرند و بعد آیات دیگر از همین قبیلها ذکر کرده و کاش ترجمه نمی کرد
ملاحظه بکن ببین این کلمات ترجمه این آیه هست و گویا آنها قرآن را هم مثل بیان فرض کرده اند که هیچ مقید به قواعد
عربیت و ملاحظه الفاظ و اعراب آنها نباید بود و ترجمه این است که آیا هر گاه ما کم شدیم در زمین آیا ما در خلق تازه
خواهیم بود بعد جواب می فرماید که بلکه ایشان بلقاء پرورنده خود یعنی به بعث و حشر کافرند حال ببین او چه می گوید
خلاصه که بعد از ذکر آیات گفته است این آیات که هر یک آن حجت است بر من فى الأرض والسموات و هر حرفی از آن
محیی امکان دلیلی است قویم و برهانی است عظیم بر اینکه یوم ظهور یوم اخذ ثمره و نتیجه است و یوم رجوع و ایاب

است و یوم مبدا و معاد برای چه از معنی ظاهرش بیرون بریم و معنی کنیم بر آنچه نمی دانیم و شاعر نیستیم و ادراک ننموده ایم بلکه قوه ی ادراک آن هم در خلق گذاشته نشده این عالم اجسام و مرکبات است و عالم بعد از خلع ارواح از ابدان از مجردات و تا مجرد نشویم البته فهم مجردات را نداریم و این معاد جسمانی است که کل باید به آن مؤمن شویم و معتقد گردیم چه که قوه ی ادراکش اگر مجرد از علایق وهم و ظنون و تقلید و تحدید شویم در خلق گذاشته شده و می توانیم بدانیم و بفهمیم و لکن بسیار دقیق است چه که تناسخ و حلول نیست بلکه تجلی و ظهور است و اکثری جزای عالم آخرت را با ثمره ارسال رسل و انزال کتب که در این عالم است و خلق را تربیت می نماید و ترقی می دهد فرق نداده اند ثمره نزول کتاب قبل کتاب بعد است و مبدأ و معاد حقیقت یکی است لا حول و لا قوه الا بالله چگونه فطرتهای خلق تغییر کرده و تبدیل شده که چشم و گوش را از مشاهده منع کرده ایم و قلب را از ادراک.

جواب

دیگر در این مقام داد تحقیق را داده است اما آنچه گفته که تا مجرد نشویم فهم مجردات را نداریم کلام حقی است ولو تو خبر از خود داری که سلسله که هفتاد ذراع است بر خود بسته و با همین سلسله در قیامت محشور خواهی شد چنانکه خداوند فرموده و دیگر از دیگران چه خبر داری بلکه جماعتی خود را مجرد کرده باشند و معنی این چه چیز

است که قوه ادراک آن در خلق گذاشته نشده و حال اینکه تو خودت می گوئی که ارواح در خلق هست و ارواح از عالم مجردات است پس چرا قوه درک مجردات [صفحه ۴۵۷] در انسان نیست مثل اینکه خداوند در بدن انسان چشم داده مبصرات را می بیند گوش داده مسموعات شنود هم چنین به انسان روح داده مجردات را می فهمد و بالاتر از روح داده بالاتر از مجردات می فهمد و فرمودند اتقوا فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله و فرمود خداوند ان فی ذلک لآیات للمتوسمین حضرت پیغمبر (ص) مشاهده فرمود یکی از اصحاب را که ظاهراً زید بن حارثه بود و دید که حالت او متغیر است فرمود کیف اصیحت عرض کرد اصیحت علی یقین فرمود علامت یقینت چیست عرض کرد جهنم را در گوش خود می شنوم و گویا می بینم خلاق را که برای حساب ایستاده اند و از این قبیل را عرایض کرد فرمود ثابت باش بر این حالت عرض کرد یا رسول الله دعا بفرما که خداوند نصیب من کند و دعا فرمود و بعد از چند روز بیرون رفت به جهاد و کشته شد پس همینطور خرافات سرودن که مشعر در خلق نیست یعنی چه تو چون عرصه معاد را در همین دنیا توهم کرده و دل به همین دنیا بسته از فهم عالم آخرت محروم مانده ولی سایر خلق همه اینطور نیستند و بعضی علایق خود را قطع کرده و به این مقام رسیده اند تو فکری برای خود بردار و لیس لا یعلم حجه علی من یعلم و اما آنچه گفته که این معاد جسمانی است که همه باید به

آن مقرر شویم خداوند لعنت کند منکر معاد جسمانی را و بعد از آنکه شرح مطلب تو و خود را کردیم آن وقت ظاهر می شود که منکر معاد جسمانی کیست و اگر بخواهم به تفصیل بیان کنم خود این کتابی مستقل باید بشود ولی به طور اجمال می گویم که ضرورت قائم شده بر اینکه معاد جسمانی است و جسم یعنی آن جوهری که قابل ابعاد ثلثه باشد بنابر آنچه طبیعیین و کلامیین می گویند و مشایخ ما اعلی الله مقامهم چون ملاحظه کردند که غیر از ابعاد ثلثه هم عارض جسم می شود آن را جوهر قابل مطلق فرمودند که شامل ابعاد ثلثه و غیر آنها بشود چنانکه می بینی که هر جسمی فرضاً طول و عرض و عمق معینی دارد و رنگ هم از برای آن هست مکان هم دارد زمان هم دارد حیز هم دارد فعل هم دارد انفعال هم دارد خلاصه که همه اعراض عارض آن می شود پس این است که آن را جوهر قابل مطلق گفتند و بدون شبهه اگر تو این خشت را که امام (ع) به آن مثل زده است بگیری و صورت اول آن را بشکنی و باز کل کنی به صورت خشتی دیگر بسازی از جسمیت بیرون نمی رود و باز جسم است زیرا که باز هم تعریف جسم که جوهر قابل باشد بر آن صدق می کند و اگر قابل نبود دو مرتبه به صورت خشت نمی شد حال ملاحظه کن آنچه در اخبار آل محمد (ع) فرموده اند و خداوند فرموده که آسمان و زمین را بدل می کنیم و همچنین در انسان فرموده اند که بعد از آنکه مرد در این خاک می پوسد و

دومرتبه خداوند طینت اولی او را می گیرد و به صورتی شبیه به صورت اول می سازد معنی این است که از جسمیت [صفحه ۴۵۸] بیرون می رود نه والله اگر آن خشت که شکستی و دو مرتبه ساختی از جسمیت بیرون رفت بدن انسان هم می رود و اگر نرفت این هم نمی رود بلکه اگر در خشت اولی که داشتی سنگ و ریگی بود که باعث این بود که خشتی سست و بی دوام بشود که اگر آن را مثلا خواستی اجر کنی سنگ آن آهک می شود و به محض اینکه رطوبت به آن رسید از هم می پاشد اگر بعد از آنکه خواستی دومرتبه آن خشت را بسازی سنگ آن را بیرون کنی و گل آن را درست بدهی و خشت خوبی بسازی آیا این از جسمیت بیرون می رود نه والله که باز هم جسم است پس به این فرمایشات که مشایخ ما جمیعش را از اخبار آل محمد (ع) برداشته اند معاد را از جسمانی بودن بیرون نکرده اند و واقعا و حقیقه جسمانی است و یک نکته در اینجا باید دانست و آن این است که باید فهمید که مقصود از معاد جسمانی چیست آیا همین است که معاد باید در عالم اجسام باشد یا آنکه مراد این است که هر کسی که به عرصه ی معاد می آید با جسم خودش بیاید اما تحقیقات شما که همه این است که باید در عرصه ی اجسام باشد خواه خلق با جسم خود بیایند یا با جسم دیگری و این خطا است و کفر محض و مذهب اسلام این است که باید هر کسی با همان جسم خودش که در دنیا داشت بعینه

بدون زیاده و نقصان به عرصه آخرت بیاید ملاحظه کن اخبار آل محمد (ع) را بلکه کتاب خدا را بین صریح در همین هست یا نیست نه این است که خداوند همه جا می فرماید که همین عظام را زنده می کنیم چنانکه گفتند من یحیی العظام و هی رمیم و جواب فرمود قل یحییها الذی انشأها اول مره و هو بکل خلق علیم و فرموده است قد علمنا ما تنقص الأرض منهم و عندنا کتاب حفیظ پس یقین است که همان طینت اولیه باید زنده شود حالا شما که مدعی هستید خلاف ضرورت نکرده اید و معاد را جسمانی می دانید به من بفهمانید که آن طینت اولیه جسمانیه در این اشخاص جدید از کجا و چه قسم پیدا شده و در فصل پیش گفتیم که فلان مؤمن که مثلاً در گوشه ای از عالم دنیا رفته و استخوان او در آنجا پوسیده است به چه قاعده و به چه وجه آمده است و بدن از برای این شخص که تو می گوئی این معاد فلان است شده و مسلم چنین انتقالی نشده است پس بدان که مقصود تو از معاد جسمانی همین است که در عالم اجسام است اما جسم مخصوص زید نام عود نکرده است و این کفر صراح است زیرا که عود به جهت این است که هر کسی به جزای خود برسد و از این جهت آن را یوم دین گفتند پس اگر جسم مخصوص هر کسی عود نکرد جزا به که داده شده جزای روح که مال خود او است دخلی به بدن ندارد جزای تن کجا رفت و این خلاف حکمت و عدل را بر

خداوند چگونه اثبات می‌کند و حال ملتفت بشو که منکر معاد جسمانی کیست زیرا که مسلم مقصود از معاد جسمانی این است که مردم با اجسام [صفحه ۴۵۹] خودشان عود کنند و بر تو است اثبات که اینها اجسام خود آنها است و اگر رفتی بیان کنی که مقصود از جسم طینت اصلی است من هم مثل تو می‌گویم که موهومات چیست که می‌گوئی و حال درک کن که موهوم کلمات تو است یا بیانات ما و اما آنچه گفته که معادی که می‌گوئیم تناسخ و حلول نیست بلکه تجلی و ظهور است اولاً باید معنی تناسخ و تجلی را فهمید تا آن که دانست که حق مساله چیست اما تناسخ پس در کتاب المبین روایت شده است که زندیقی سوال کرد از حضرت صادق (ع) که خبر بده مرا از کسی که گفته است به تناسخ ارواح از چه گفتند این را و به چه حجت بر مذاهب خود قائم شدند فرمود به درستی که اصحاب تناسخ به تحقیق که پشت سر انداختند منهای دین را و زینت دادند برای خود ضلالت را و بیرون کردند انفس خود را در شهوات و گمان کردند که آسمان خاویه است که در او چیزی از آن چه وصف کرده می‌شود نیست و اینکه مدبر این عالم در صورت مخلوقین است به حجت کسی که روایت کرده است که ان الله عزوجل خلق آدم علی صورته جنتی نیست و ناری نه و بعث و نشوری نمی‌باشد و قیامت در نزد ایشان خروج روح است از قالب خودش و داخل شدن آن است در قالب دیگر اگر

در قالب اول نیکوکار بود بر می گردد در قالبی بهتر از آن در اعلی درجه دنیا و اگر مسئی باشد یا غیر عارف می گردد در بعضی دواب متعبه در دنیا یا هوام مشوهه الخلقه و نیست بر ایشان صومی و نه صلوتی و نه چیزی از عبادت اکثر از معرفت کسی که واجب است بر او معرفت او و هر چیزی از شهوات دنیا مباح است از برای ایشان از خروج نساء و غیر آن از اخوات و بنات و خالات و زنان شوهر دار و هم چنین میته و خمر و دم پس قبیح شمردند مقاله ایشان را کل فرق و لعن نمودند ایشان را کل امم پس چون سؤال کرده شدند حجت را منحرف شدند و حیران گردیدند پس تکذیب کرد مقاله ایشان را توریه و لعن کرد ایشان را فرقان و گمان کردند با همه اینها که اله ایشان منتقل می شود از قالبی به سوی قالبی و این که ارواح ازلیه بود که در آدم بود و همین طور در یکی است بعد از دیگری تا امروز پس هر گاه که خالق در صورت مخلوق باشد پس به چه استدلال می شود بر اینکه یکی از این ها خالق صاحب خودش است و گفتند که ملائکه از فرزندان آدمند هر که گردیده است در اعلی درجه دینشان بیرون رفته است از منزله امتحان و تصفیه پس او مالک است پس طوری خیال می کنی ایشان را که نصاری هستند و طوری دهریه می گویند که اشیاء بر غیر حقیقت هستند پس به تحقیق که واجب می شود بر ایشان این که نخورند چیزی از لحمان را

به جهت اینکه دواب [صفحه ۴۶۰] در نزد ایشان کل آنها از فرزندان آدمند که منقلب شده اند در صورت آنها پس جایز نیست خوردن لحوم قرابات تا آخر حدیث شریف که شاید بعض فقرات آن را باز ذکر کنیم و درست ملاحظه کن و انصاف بده که مذهب این جماعت اشبه چیزها است به تناسخ در اعمال و افعال که در اولی که این بدعت را گذاشتند خود را به کلی مرخص کردند و گفتند که حزن بر اهل قدس نباید وارد شود و این اوقاتهم که از ترس مسلمین شرعی به خود بسته اند محض سخن است و عمل به مقتضای آن نمی کنند چنانکه علانیه از ایشان دیده شده و در فروج که دیگر امرشان شهره ی آفاق است که از هیچ چیز پرهیز ندارند در توحید هم که علانیه دعوی الوهیت و ربوبیت دارند ملائکه را هم که چنان که سابقا از کلامشان دانستی از بنی آدم می دانند در باب معاد هم که علانیه به همین طور خروج روح از قالبی است و دخول در قالبی دیگر و غیر از این بعث و نشور و جنت و ناری نیست و همه همین است نهایت حالا در یک جزئی اگر از آنها نشنیده باشیم که مثلا کفار در صورت دواب می شوند شاید ولی باز اثبات حیوانیت و بهیمیت و سبعت برای همین کفار می کنند خلاصه که در حقیقت اسمی سزاوارتر از تناسخ نیست که بر این جماعت گفته شود و چون این را دانستی حال باید معنی تجلی و ظهور را فهمید و چون مسئله علمی است در اینجا نمی توان تفصیل داد اما به اختصار چند

کلمه می گوئیم پس بدان که مراد از تجلی در کلمات عرفا و حکماء صوفیه این است که چیزی عکس و مثال خود را در هویت چیزی القا کند و در نزد تحقیق می گوئیم که این دو قسم است یا این است که صاحب هویت مذکوره چیزی است که وجود مستقلی از برای خود نسبت به آن مثال دارد مثل آئینه نسبت به مثال آفتاب و شاخص خارجی که آئینه برای خود شخصی است مستقل و مثال آفتاب یا چیز دیگر از خارج در او عکس می اندازد و یا این است که وجود مستقل خارجی ندارد بلکه مراد از آن انیت و خودی خود آن مثال است مثل تجلی که مؤثر به آثار خودش می کند که از برای آثار قبل از تجلی وجودی نیست و همین که مؤثر تجلی می کند از برای تجلی او دو جهت است جهتی به مؤثر دارد و جهتی به خودی خودش که همان هویت و انیت اثر است و مثل این مطلب مثل این است که جسم تجلی به عرش و کرسی و افلاک و عناصر نموده است و مقصود این نیست که صورت عرش و کرسی و سایر پیشتر موجود بودند و جسم نبودند بعد جسم در آنها تجلی نمود و جسم شدند بلکه مراد این است که خود عرش و کرسی و سایر تجلی جسمند و یک دفعه خداوند آن ها را ایجاد فرموده و از برای هر یک آن ها دو جهت است جهتی به جسم دارند و جهتی به خودی خودشان و این جماعت اهل فهم این مطالب نیستند که درست تحقیق کنند و این است [صفحه ۴۶۱]

که بیش از یک کلمه چیز دیگر نتوانسته بگوید ولی بعد از آن که در کلمات ایشان ملاحظه می کنی می بینی که مقصودشان همان قسم اول از تجلی است زیرا که در همه جا مثل به آفتاب و آئینه ها می زنند و بالاتر از این چیزی درک نکردند و اگر از روی فهم هم سخنی بگویند لابد باید همین را بگویند به جهت اینکه این ابدان که ملاحظه می کنی همه قبل از آن که ارواح در آن ها جلوه کند وجود مستقل داشته اند زیرا که همین خاک و آب است که منقلب به غذاها می شود و نطفه ها از غذاها ساخته می شود و باز مدد نطفه ها همه از آن غذاها که از عناصر موجوده در عالم گرفته می شود می رسد و به همان مدد نمو می کنند پس همه ی این ابدان به منزله ی همان آئینه ها است که از سنگ ساخته شده و آفتاب ارواح در آنها جلوه کرده است و اگر اعتقاد بکند که این بدن ها نسبت به ارواح آثار حقیقی آنها هستند خبطی است فاحش زیرا که اثر در همه حال تابع مؤثر خودش است و علانیه می بینی که اینها پیش از جلوه ی روح موجودند و بعد از قطع جلوه و اعراض روح هم باز بدن موجود است پس این بدن اثر حقیقی نیست بلی مگر مثل اینکه رد پای انسان را هم که روی خاک می ماند اثر می گویند این بدن هم محل رد پای جلوه ی روح است و اینها اثر حقیقی نیست خلاصه پس غرض از این که روح در این بدن جلوه کرده این است که روح به منزله آفتاب در عالم ایستاده و عکس او می افتد در

این بدن و به همین اندازه هم مانع نیست که گفته شود روح داخل این بدن شد یا خارج شد یعنی اقبال به این بدن کرد یا اعراض نمود مثل این که همه کس می گویند که آفتاب داخل صدف شد و به اندرون حجره رفت و بیرون رفت همه ی اینها استعمالاتی است که شایع است و از این باب است که خداوند می فرماید نفخت فیه من روحی دمیدم در او از روح خودم و در همین حدیث تناسخ در آخر آن امام (ع) بیان می فرماید که بدن های خلاق مثل اینکه طلا از خاک گرفته شود به شستن باب و مثل اینکه مکه را از لبن بگیرند به این طور جمع می شود تراب هر قالبی و نقل می شود به اذن قادر به طرف روح پس بر می گردند صورت ها به اذن مصور به مثل هیئت خودشان و داخل می شود روح در آن ها پس همین که مستوی شد انکار نمی کند از نفس خود چیزی را یعنی دارای آنچه که بوده هست خلاصه پس با این که روح در عالم خود هست مثل این که آفتاب در آسمان خود هست و جلوه می کند در بدن ها معذک گفته می شود که روح داخل در بدن شد و خارج از بدن گشت و جهت حکمتی این مطالب را بخواهیم بیان کنیم در این مقام مناسب نیست و غرض این است که استعمال این لفظ جایز است پس بعد از آن که این مطلب را دانستی و استعمال این لفظ را در کلام امام (ع) مشاهده کردی از این بفهم که کفری که آن حضرت برای اهل تناسخ [صفحه ۴۶۲] اثبات فرموده اند

نه به صرف این لفظ است که گفتند روح در قالب داخل می شود زیرا که این لفظ را خود امام هم فرموده است پس چگونه تکفیر می کند بر چیزی که خودش معتقد به آن است ولی تکفیر جهات چند دارد یکی از این باب که گفتند از این قالب بیرون می آید و به قالب دیگر داخل می شود زیرا که اجماعی مسلمانان است که باید به قالب خودش برگردد نه به قالب دیگری زیرا که برگشتن به قالب دیگری لازمه آن ابطال ثواب و عقاب است و قالب اول به جزای خود نمی رسد و دیگر اینکه ابطال جنت و نار و حشر و نشر به آن قواعد و ترتیباتی که فرموده اند زیرا که در این دنیا آن ترتیبات فراهم نیست و ملتفت این نکته باش که با اینکه اهل تناسخ گفتند که از قالب دیگر سر بیرون می آورد و این خودش به حسب لغت بعث و نشوری هست و عودی اثبات می شود معذکک امام (ع) فرمود که این ها منکر بعث و نشور هستند و جهت دو چیز است که اشاره به آنها می شود یکی این که بعث و نشوری که خداوند فرموده به این قسم نیست و اوضاع قیامت به کلی غیر اوضاع دنیا است و ثانی این که قالب ها و ارواح هر دو بعث و نشور دارند و به این وضع شبهه نیست که قالب ها برگشتند این است که منکر بعث و نشور شمرده شدند حال ملاحظه کن و انصاف بده که آن اسباب کفری که امام (ع) برای آن ها اهل تناسخ شمرده در شما جمع هست یا نیست ولو این که لفظ را تغییر

داده باشید تناسخ و حلول نگفته باشید و تجلی و ظهور گفته باشید و فرق مسئله چه می شود نزاع در لفظ نبود که تو لفظ را برگردانیدی مطلب همه این بود که اولاً- هیچ قالبی حاکی روحی که مختص به او نبوده نمی شود و ثانی این که بعث و نشور به جهت مجازات است که واقعا و حقیقت مؤمن به جزای خیر خود برسد و نعمت خالص از نعمت به او بدهند و کافر بر عکس این و امروز به اعتقاد مسلمین و شما شبهه نیست که مؤمنین مبتلا به بلاها و صدمات هستند و کفار غالباً بر عکس و احیاناً اگر یک نعمتی از نعم دنیا برای مؤمن حاصل باشد اضعاف آن برای کفار جمع است و به همین طور تقدیر خداوند جاری شده و اگر اسباب یأس مؤمنین نمی شد موافق حدیث شریف عصابه از آهن بر سر کافر می بستند که درد به سر او نگیرد ولی ترحم به حال ضعفای مؤمنین می کنند و این است که خداوند می فرماید و لولا ان یكون الناس امه واحده لجعلنا لمن یكفر بالرحمن لیبوتهم سقفا من فضه و معارج علیها یظهرون و لیبوتهم ابواب و سررا علیها یتكئون و زخرفا و ان كل ذلك لما متاع الحیوه الدنیا و الآخره عند ربك للمتقین پس بین حکمت پروردگار بر چه جاری شده اگر چه تمام ملک را برای مؤمنین خلقت فرموده ولی در دنیا به مؤمنین و کفار همه می دهند اما در آخرت خالص از برای مؤمنین است چنان که خداوند فرموده قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی [صفحه

[۴۶۳] للذین آمنوا فی الحیوه الدنیا خالصه یوم القیمه و در حدیث شریف فرمودند که زینتی که بیرون آورده است خداوند برای بندگان خود و طیبات از رزق مال مؤمنین است که در دنیا کفار آنها را غصب کرده اند و در آخرت خالص است از برای مؤمنین که دیگر کسی نمی تواند غصب کند حال ملاحظه کن بین همه ی اینها در دنیا مغضوب است یا نه اگر مغضوب است که پس معلوم است هنوز در آخرت برپا نشده و خالص از برای مؤمنین نشده است و اگر مغضوب نیست پس به اعتقاد تو همه ی متصرفین مؤمنین هستند و خوش به سعادت کسی که در صف یهود و نصاری ایستاده و خوش حال هم هست خلاصه پس از آن چه عرض کردم دانستی که نزاع در لفظ نبود و تغییر لفظی که حضرات دادند سودی به آنها نکرد و اما آن چه گفته که اکثری جزای عالم آخرت با ثمره ی ارسال رسل و انزال کتب را فرق نداده اند تا آخر آن چه گفته کلام مشوشی می نماید و وجود رسل را ثمرات بسیار است و ثمره ی ارسال ایشان همین است که راه نمائی خلق را نموده و به سوی معرفت خداوند و عبادت او ایشان را بخوانند تا هر که اختیار آن را می نماید به مطلب برسد و جزائی که خداوند از برای آن مهیا فرموده به او عطا کرده شود و هر که اختیار خلاف آن را می نماید بعد از اتمام حجت باشد و به عقوبت خود برسد و از برای این امر مقدماتی است که از باب مقدمه انبیاء و اولیاء به امر پروردگار آنها را ترتیب

می دهند که مراد از آنها فراهم آوردن اسباب عیش در دنیا باشد تا خلق زیست کنند و در این ضمن هر که می خواهد تحصیل معرفت و عبادت که علت غائی است بکند و به دار قرب پروردگار فایز شود و معاد را از آخرت جدا کردن خبطی است علانیه زیرا که مراد از معاد برگشتن ارواح است به سوی ابدان و برگشتن ارواح است با ابدان به مبدأ خودشان و این در مقامی است که متاخر از دنیا است و دنیا دون آن مقام است لهذا دنیا را دنیا گفتند و آن مقام که خلق به مبدأ خود بر می گردند آخرت چنان که حضرت پیغمبر (ص) در حدیث ابن سلام فرمود و فقرات آن را نقل کردیم و این است حق مطلب دیگر کلمات مشوشه سرودن و مطالب بدعیه که خارج از ضرورت اسلام است گفتن مثر ثمری نیست.

استدلال به قول خداوند (الم یأمنون ان تشع قلوبهم)

اشاره

و باز نقل کرده قوله تعالی الم یأمنون ان تشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق و لا تكونوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الأمد فقس قلوبهم و کثیر منهم فاسقون اعلموا ان الله یحیی الأرض بعد موتها قد بینا لکم الايات لعلکم تعقلون ان المصدقین و المصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً یضاعف لهم و لهم اجر کریم و الذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم [صفحه ۴۶۴] و نورهم و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم اعلموا ان الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر و تکثار فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم

يهيـج فـتـرا ه مـصـفـرا ثم يـكـون حـطـامـا و فـي الأخره عذاب شديد و مغفره من الله و رضوان و ما الحيوه الدنيا الا متاع الغرور سابقوا الى مغفره من ربكم جنه عرضها كعرض السماء والأرض أعدت للذين آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء والله ذو الفضل العظيم سبحان الله مالك الملك چه كفران و ناسپاسی و چه شرك و الحادی از این خاطئان ظاهر شده كه سكر و عذاب و زلزله ساعت از دیدن و شنیدن و فهمیدن كل را به كلي منع نموده و باز داشته كان اعمالنا و افعالنا جعل سدا من بيننا و سدا من خلقنا و پوشانیده است چشم های ما را كه نمی بینیم.

جواب

گویا مقصود این است كه آیاتی پشت سر هم بنویسد و به خرج عوام بدهد كه اینها همه دلیل مطلب ماست و نمی دانم جهت چیست كه يك جائی وقوف می كند آیات كه بسیار است در بند مناسب مقام هم كه نیست پس علت وقوف چیست خلاصه پس آیه ی اولی موافق حدیث شریف تأویلش جاری در اهل زمان غیبت است نه غیر ایشان كه به واسطه طول غیبت قلوب ایشان قسی می شود و بیشتر ایشان فاسقند و مراد از زنده كردن زمین بعد از مرگ آن اقامه عدل است بعد از جور و مقصود از موت زمین كفر اهل زمین است و چون قائم (ع) اقامه ی عدل می فرماید زمین را زنده می كند حال نمیدانم امروز اقامه ی عدل شده و كفر از عالم برداشته شده یا نه و آیه ی ان المصدقین تا آخر در ثواب صدقه و قرض الحسنه است كه در آخرت به شخص می دهند و در

حدیث شریف می فرماید که بر باب جنت مکتوب است که صدقه به عشر است و قرض به ثمانیه عشر و آیه ی والذین آمنوا تا آخر در ثواب ایمان است و عقاب کفر که در آخرت به شخص می رسد و دلیل بر این است که مؤمن صدیق است و شهید به هر قسم که از دنیا برود چنان که در اخبار فرموده اند و آیه اعلموا ان الحیوه الدنیا تا آخر در ذم حیوه دنیا است و مثل فناء آن به نباتی که خشک می شود و صریح است در این که آخرت امرش بر خلاف دنیا است و در آنجا عذاب شدید است و مغفرت از خداوند و رضوان از برای مؤمنین و امروز اگر عذاب مؤمنین بیشتر نباشد لا اقل مقسوم و مشترک میانه کافر و مؤمن است نهایت در مؤمنین عذاب گفته نشود بلا گفته می شود غرض که شداید دنیا بر ایشان بسیار است و البته در بهشت برای مؤمن به این منوال نخواهد بود و اگر نعوذ بالله این طور باشد زحمت بیهوده کشیده که خود را از شهوات خود باز داشته خلاصه و آیه آخر در امر به سبقت به ایمان است و عمل و کسب درجات ایمان چنان که در اخبار [صفحه ۴۶۵] بیان فرموده اند و وعده ی جنتی که عرض آن به قدر عرض آسمان و زمین است و همچو جنتی امروز برای مؤمنین در این دنیا فراهم نیست بلکه فرموده اند الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر دنیا از برای مؤمن زندان است و از برای کافر بهشت و کافر هر قدر که در این دنیا سخت بگذارند همین که به آخرت

می آید و عذاب آخرت را می بیند خواهد دید که همان شداید دنیا برای او جنتی بود که از دست رفت خلاصه و اما تحقیقاتی که از خود کرده ملاحظه کنید به چه چرب زبانی می خواهد باطل خود را در اذهان جا بدهد که این که مردم درک عذاب نمی کنند با اینکه من می گویم که قیامت سرپا است و کفار در آتشند به جهت این است که شدت عذاب آنها را مست کرده و غافل از عذاب شده اند و شاید منظورش اشاره به قول خداوند است که می فرماید یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزله الساعه شی عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعه عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید و در اخبار شرح زلزله ساعت را به تفصیل فرموده اند و در تفسیر و تری الناس سکاری از علی بن ابراهیم وارد شده است که یعنی عقل از سرشان می رود از شدت خوف و فزع و متحیر می شوند عرض می کنم این معنی سکاری است و ملاحظه می کنی که خداوند فرموده که سکاری نیستند ولکن عذاب خدا سخت است و از این گذشته که هر قدر عقل از سر ایشان برود از حیوان که بی عقل تر نمی شوند و حیوان را هم اگر در آتش بیاندازند البته احساس سوزش و درد می کند و همچو نیست که ملتفت عذاب نشوند و چگونه چنین باشد و حال این که غفلت در این مقام نیست و عذابا خدا سست شدن ندارد چه جای این که به جائی برسد که درک نکنند چنان که خداوند می فرماید ان المجرمین فی

عذاب جهنم خالدون لا یفتر عنهم و هم فیہ ملبسون یعنی عذاب جهنم سست نمی شود از ایشان و مأیوسند از خیر و این است که حضرت امیر (ع) بعد از آن که بعضی از عذاب های جهنم را شمرده فرمود در عذابی هستند که حرارت آن شدید است و آتشی که مطبق است بر اهلش که گشوده نمی شود از ایشان ابدًا و داخل نمی شود بر ایشان بادی ابدًا و منقضی نمی شود عمر ایشان ابدًا عذاب همیشه شدید است و عقاب همیشه تازه است خانه زوال نیست که فانی بشود و اجال قوم منقضی نمی شود انتهی حالا تو را به خدا انصاف بده که همچو عذابی غفلت برمی دارد پس اینکه امروز می بینی که خلق از عذاب غافل شده اند با این که در حقیقت جهنم احاطه به آنها نموده بدان که هنوز در دنیایند که چشم و گوش و ادراک ایشان بسته است و این است که به مواعظ [صفحه ۴۶۶] خداوند متعظ نمی شوند و نادم از اعمال خود نیستند و اما در آخرت نادم خواهند شد و هر چه التماس کنند که مهلت بدهید برگردیم و عمل نکنیم نخواهند داد بلکه اگر التماس کنند که ما را بکشید که درک عذاب نکنیم آن ها را نمی کشند چنان که خداوند فرموده و نادوا یا مالک ليقض علينا ربك قال انکم ما کثون یعنی ای مالک پرورنده ی تو ما را بکش جواب می دهد که در جهنم خواهید بود یعنی مرگی نیست و زنده خواهید بود خلاصه پس این ها دل خوش کردن است که مصنف زحمت کشیده و از خداوند مسئلت می کنیم به حق محمد و آل محمد علیهم السلام که

دست

ما را از دامان ولای آل محمد کوتاه نکند و میان ما و ایشان جدائی نیاندازد.

استدلال به اینکه لفظ بعث برای حضرت محمد و مبعوث شدن ایشان است چرا در موارد دیگر استعمال شده

اشاره

گفته است از اعیاد متبرکه بزرگ اسلام یوم مبعث است یعنی یومی که حضرت خاتم انبیاء به نبوت و خاتم النبیین در این عالم مبعوث شد اصل بعث در این عالم بوده حال چه شده که به موهومی تعبیر گشته و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً الایه و آیات دیگر که لفظ بعث در مقام ارسال رسل در آن مذکور است نقل کرده و عبارتی نصیحت آمیز از خود و میرزا حسینعلی نوشته است.

جواب

پناه می برم به خداوند تا چه درجه این بدبخت اشتباه کاری می کند بردارید ای دوستان کتب لغت را ملاحظه کنید از برای الفاظ بعضی معانی مشترک است به اشتراک لفظی یا به اشتراک معنوی که یک لفظ بر معانی متعدده استعمال می شود حتی آن که در الفاظ بسیار است که در معانی متضاده استعمال می شود و به قراین کلام و وضع استعمال فهمیده می شود که مراد چه هست و قرآن به لسان عرب نازل شده و نعوذ بالله مثل بیان نیست که نه عربی است و نه عجمی بلکه خرافات است و استعاذه از این بود که چرا روزگار به اینجا رسیده که اسم بیان را ردیف قرآن می بریم خلاصه پس بعث در لغت عرب به معنی ارسال هست و به معنی نشر هم هست و نشر به معنی احیاء است و زنده کردن پس بعث رسل مراد ارسال رسل است که خداوند ایشان را به سوی خلق می فرستد و بعث اموات مراد احیاء اموات است چنان که فرموده فاماته الله ماه عالم ثم بعثه و اگر بنا باشد هر جا استعمال لفظ بعث می شود به معنی

احیاء بگیریم درست نمی آید پس در کلام عرب بعث بالکتاب و بالهدیه هم می گویند بعث الناقه هم استعمال می کنند همه این ها پس به معنی عود است هوش از سر انسان می رود از این ادله پس مبعث پیغمبر (ص) یعنی روزی که پیغمبر (ص) را به رسالت به سوی خلق فرستاده و بعث طالوت یعنی هنگامی که او را به جهت سلطنت بر بنی اسرائیل فرستاده است و تو انصاف بده که روز مبعث مبعث محمد بن عبدالله (ص) است یا غیر آن شبهه نیست که مبعث آن حضرت است و شبهه نیست که در آن روز چهل سال از عمر مقدس آن حضرت گذشته بود که مبعوث شد و آن حضرت از هنگامی که در [صفحه ۴۶۷] شکم مادر بود بلکه در اصلاب آباء نبی بود بلکه فرمود که کنت نبیا و آدم بین الماء والطين و این است که از هنگامی که در شکم مادر بود تا زمان چهل سالگی دایم آیات نبوت از او بروز داشت طوری که بر دوست و دشمن مخفی نبود پس اگر مراد از بعثت او عود او بود می بایست اقاله همان روز که تولد می کند با آن آثار و علامات آن روز را مبعث او بگویند چرا یک روزی از ایام چهل سالگی او را مبعث گفتند و هم چنین در سایر انبیاء و طالوت نیز مردی بود و چندین سال از سن او گذشته بود چرا آن روزی که او را به سلطنت فرستادند بعث طالوت گفتند و حال این که پیش از آن زمان هم همان طالوت بود که بود پس یقین است که مراد از

این بعث احیاء نیست زیرا که زمان احیاء سابق بر آن بوده پس بین که چه خرافات می گوید که نه با لغت و نه با استعمال عرب و نه با دلیل عقل هیچ یک درست نمی آید و همه محض اشتباه کاری و اضلال خلقت خداوند ریشه ی باطل را از جهان براندازد و فرج آل محمد (ع) را تعجیل فرماید.

استدلال به اینکه روح همه موجودات از یک نسخ است

اشاره

گفته است خلق ذی روح بر چهار نوع است خلق الساعه کالهوام والحشرات خلق البیض کالطیور و خلق التوالد کالحيوانات و هی صامته متحرکه بالاراده و ناطق مدرك للکلیات و هذا الأدراک بدئه من کلمه الله المطاعه و لیست من العناصر و الفلکیات بلی جسم و جسد هیکلی هیکل و بدنش عرش ظهور کلمه مطاعه است التي هی من المشیه الامکانیه و الاراده الکونیه خلق الإنسان من صلصال کالفخار و خلق الجان من مارج من نار و اما الروح المنبعث فيه من الله و من الکلمه المحیطه النافذه المهیمنه علی العالمین یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قليلا بشأنی این عالم را محکم و متقن خلق فرموده که جمیع صاحبان عقول و افئده از احطاء و ادراک ما ظهر منها و ستر فيها عاجز و قاصر بوده و خواهند بود و اگر فی الجمله تغییر و تبدیلی در آن فرض شود کل به کلی عاقل و باطل خواهد شد ساعت اگر فی الجمله آلات و ترتیب مختل شود مهمل و معطل است ابی الله ان یجری الأمور الا باسبابها برهانی است کافی و لئن اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والأرض و من فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون

دلیلی است وافی و این اراده ی کونیه با این قدرت و اقتدار و اتقان و استحکامش در ظهور و بلوغ موالید ثلثه خود الی ما ینبغی و یلیق محتاج است به معاونت عقل عاقل هر قدر بیشتر و ظهورش زیادت تر قوای مکنونه مخزونه در وجود بروزش زیادت تر است و ظهورش بیشتر محرک عالم محبت است و حافظ و مربی و ناصر و مرقی آن عقل و مظهر و مظهر محبت و عقل مظاهر کلیه الهیه اند هر قدر ظهور اعظم ظهور محبت عظیم تر و بروز عقل بیشتر است و ایشانند عقل اول در هر گور و دور که حقیقت علل العلل است و به ایشان است بدء و عود [صفحه ۴۶۸] موجودات و مکونات و محسوسات و معقولات اگر به بصر حدید و انصاف در آفاق و انفس و کتب آسمانی و ظهور مطالع قدسی نظر نمائیم و تفکر کنیم فیما ظهر و یظهر منهم و زحمات و مشقاتی که حمل می فرمایند روح الوجود لوجودهم الفداء شهادت می دهم که ایشانند حافظ وجود و معین وجود بل موجد وجود و ناصر وجود و مربی وجود و مرقی وجود آن چه دارائیم از حیوه و زندگانی و عیش و سرور و بهجت و عزت و سعادت و سیادت از تفضل تربیت این جواهر وجود و مطالع حضرت موجود است متکلم اسمه تعالی است و مظهر و ناطق آن این طلعات قدسیه اند جمیع اسماء حسنی و صفات علیا از ایشان ظاهر است و حول ایشان طائف عالم محبت و عقل به ایشان قائم است و قیام ایشان بالله لا حول و لا قوه بالله والله الذی لا اله الا

هو الذى ينطق فى كل شان و كل شى بانه هو الله وحده لا شريك له المنشئ المبدع القادر السلطان الباقي الدائم الحى الابدى
القدمى الرحمن الرحيم اگر درست در تعليمات اين ظهور اعظم و طلوع اكرم ابهى ملا حظہ نمائيم و تفكر كنيم مشاهده مى
نمائيم عقل و محبت قبل در مقام نطفه و علقه بوده و حال به مقام احسن الخالقين رسیده بارالها چه خواهد شد وقتى که ثمرات
سدره بیان اين ظهور ظاهر شود و لطائف و زهورات اين شجره ی عرفان به علوم و صنايع و حکم و بدایع ظهور نماید فوالله آن
وقت کل ارض جنت ابهى و فردوس اعلى و رضوان است فروح و ريحان و جنه نعيم تحيتهم فيها سلام و آخر دعويهم ان
الحمد لله رب العالمين اين است که به طلوع و اشراق نیز جودشان عالم وجود به خلعت جديد و حيوه تازه و عقل و هوش بديع
و دانش و بينش منبع مخلع مى شود و هياكل انسانی به روح بيان و معانى و روح مكلوت قدسى مبعوث مى گردد مقصود آن
که انسان از الهيات است اگر الهيات را ترقى داد و به الهيات اقبال نمود طبيعيات تابع الهيات مى شود و متابعت احكام شرع مى
نماید و جعلوا التقوى سراييلهم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين اين است که حضرت رسول (ص) فرموده شيطان من
ايمان آورده و اگر نعوذ بالله طبيعيات را ترقى داد و رو به طبيعيات رفت الهيات مخمود مى شود و حکم ميت و جماد و خشب
مسندہ در حق او جارى مى گردد و لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم ثم رددناه الى اسفل سافلين الا الذين

آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون و العصر ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر.

جواب

آن چه عمده در این خرافات است در کتاب مبارک تقویم العوج به تفصیل جواب داده شده است این بنده هم مختصری در این مقام جواب می دهم ولی جواب شافی کافی آن است که در آن کتاب مبارک مرقوم شده و این که این بدبختان قانع به آن فرمایشات نشده اند اشهد بالله از این باب است که طالب حق نیستند حکمه بالغه فما تغن النذر و الا اگر طالب حق بودند محال بود که مطالبی را که با کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و اخبار ائمه هدی (ع) و ادله آفاق و انفس و ضرورت امم [صفحه ۴۶۹] اثبات فرموده اند باز انکار کنند و باز خرافات خود را مثل اطفال دبستان که هوس تصنیف و تالیف می کنند و کلمات بی ربط می نویسند این گونه تحقیق نمایند و عجب این است که با این عامی گری و جهالت ادعای معرفت و علم هم دارند و امامشان هم ظاهر شده و ابواب تاویل هم بر ایشان گشوده شده است و ما اگر بخواهیم در کلمه کلمه آن چه گفته سخن بگوئیم و جواب بدهیم موجب اطناب است ولی عمده مقصود را جواب باید گفت و آن این است که همچو گمان کرده اند که نوع انسان یعنی از خاتمیین (ص) گرفته و انبیاء و اناسی همه از یک سنخند و روحی که ظاهر در کل است روح من امرالله است و انسان اگر الهیات را ترقی داد و طبیعیات را تضعیف

نمود به آن جا می رسد که خاتم انبیاء (ص) فرمود که شیطان من اسلام آورده و اگر طبیعیات را تقویت نمود و الهیات را تضعیف کرد حکم میت و جماد و خشب مسنده درباره ی او جاری می شود و اراده کونیه پروردگار با همه ی قدرت و اقتدارش محتاج به عقل عاقل است و محرک عالم محبت است و حافظ و ناصر و مربی محبت عقل است و مظهر عقل و محبت مظاهر کلیه اند که مراد انسانی باشد که الهیات را بر طبیعیات مقدم داشته و دیگر جزئیات خرافاتی که سروده حاجت به ذکر ندارد و نمی دانم کفر و شرک در عالم معنی آنها چیست و چه ایمان محکمی حضرات دست آورده اند که هر چه از این قبیل سخنان بگویند عیب نمی کند و اولاً کفر آن چه درباره ی اراده کونیه گفته چون متعلق به توحید است مقدم می داریم و می گوئیم خداوند در کتاب مجید خود فرموده است من کفر فان الله غنی عن العالمین پس مطلقاً حاجت در خداوند نیست و بی شبهه اگر اراده خداوند محتاج به معاونت چیزی باشد دلالت بر حاجت او کند زیرا که آیت پروردگار است و این است که فرمودند لا- کیف لفعله کما لا کیف له باری و نیز فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون پس می بینی که امر خود را که همان اراده او است مشروط به هیچ چیز نفرموده و اگر محتاج بود اظهار حاجت او را می فرمود و نیز فرموده است ان یشأ ینهبکم و یأت بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز پس پرورنده ای که اگر بخواهد همه ی خلق را می برد

و باز مجدداً احداث می کند چگونه اراده او محتاج به دیگری است و در دعای بعد از صلوه فاطمه زهرا صلوات الله علیها است که در حال سجده باید خواند یا من لیس غیره رب یدعی یا من لیس فوقه اله یخشی یا من لیس دونه ملک یتقی یا من لیس له وزیر یوتی الدعاء و در دعاء افتتاح که در هر شب شهر رمضان وارد شده الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیراً تا اینکه می فرماید الحمد لله الذی لا مضاد له فی ملک و منازع له فی امره الحمد لله الذی لا شریک له فی خلقه و لا شبه له فی عظمته تا اینکه می فرماید الحمد لله الذی لیس له منازع یعادلہ [صفحه ۴۷۰] و لا- شبه یشأ کله و لا ظهیر یعاضده قهر بعزته الاعزاء و تواضع لعظمته العظام فبلغ بقدرته ما یشاء و هم چنین در اخبار و ادعیه بسیار این مطلب بیان شده است و بگو بینم که خود این عقل مخلوق به این اراده کونیه که می گوئی هست یا نیست اگر نیست پس یا قدیم است یا خالق دیگری غیر از خداوند دارد و امر و اراده ی خدای ما هم یکی است چنان که فرمود و ما امرنا الا واحده پس نمی توان گفت به امر دیگر او را خلق فرموده و معین امر دیگرش قرار داده پس اثبات حاجت برای اراده ی پروردگار از کمال بی خردی است و عقلی که تو او را معین اراده ی پروردگار دانستی از کلام تو منفعل و شرمنده شد ولی

چون تو و امثال تو دارای عقل نبودید ملتفت شرمندگی او نشدید و این که فرموده است که ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب دلیل حاجت او نیست زیرا که کسی که خود او خالق اسباب است و مسبب الاسباب است من غیر سبب چنان که فرمودند خلق المشیه بنفسها پس چگونه حاجت در او و اراده او فرض کرده می شود و اگر بگوئی که مقصود من هم از این حاجت همین بوده که امور را به اسباب جاری می کند می گویم لفظ را هم باید تصحیح کرد که منافی با توحید نباشد نمی بینی که نصاری هم مقصودشان از ابنیت عیسی این نیست که از خدا تولد یافته بلکه غرض ابنیت تشریف است و خداوند آن را نپسندیده و فرموده است لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه و فرموده است و قالت اليهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلك قولهم بافواههم یضاهون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون پس بین که خداوند آن ها را کافر خوانده و در جاهای دیگر مشرک خوانده و با این که تصریح می کردند که مقصود ما محض تشریف است معذک عذر ایشان پذیرفته نیست و آنها را کافر خوانده اند پس چگونه تو اراده ی خداوند را به این تاکید محتاج به معین و ناصر می دانی و اینکه حواریین گفتند نحن انصارالله مقصود این نیست که نصرت خداوند در افعال و ارادات او بکنند بلکه چون حضرت عیسی (ع) فرمود من انصاری الی الله آن ها عرض کردند نحن انصارالله و غرض این است که نصرت عیسی (ع) نصرت خداست مثل این که سایر

معاملاتی که با انبیاء و اولیاء می شود نسبت به خداوند داده می شود و از همین باب است قول خداوند ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم و نصرت رسول او است و اینها از باب تشریف است که خداوند پسندیده است و رخصت داده خلاصه این ها است نتایج دعاوی باطله ایشان که توحید را کامل کرده اند که خدای خود را محتاج و فقیر بشمرند و به جزای خود خواهند رسید چنان که فرموده است لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله [صفحه ۴۷۱] فقیر و نحن اغنیاء سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق و نقول ذوقوا عذاب الحریق باری و اما آن چه در باب تقسیم خلق ذی روح گفته اولا خود این تقسیم خطا است و جاهلاننه سخنی گفته خلق البیض منحصر در طیور نیست بلکه در هوام مثل مار تخم می گذارد و دیده شده و در حیوانات بحری ماهی تخم می گذارد و در بری مثل سلحفاه بری که آن را سنگ پشت می گویند نیز تخم می گذارد و نیز در طیور خفاش بر خلاف سایر طیور آبستن می شود و می زاید و حیض دارد و به چهار پا راه می رود و عنکبوت از حشرات است در مخزن نوشته که زیر شکم او پرده ی سفید پیدا می شود و در زیر آن پرده بچه های او مکون می شوند و چون قابل تولد شوند پرده جدا می شود و بچه ها تولید می کنند و بچه های آن را دیده ایم و خلق الساعه نیز اگر مراد این است که نه تخم می گذارد و نه تولید می کند بلکه از خاک مکون می شود در بعضی حیوانات مثل موش مکرر دیده شده که مکون

می شود از خاک و تولید هم می کنند خلاصه که این تقسیمات خرافات است و اقسام خلق خدا را خداوند می داند و بعضی از آن ها را در کتبی که در این علم نوشته اند شرح داده اند و نیز انسان را در عداد سایر حیوانات شمردن مثل اینکه منطقیین انسان را حیوان ناطق می شمردند در نزد حکیم عارف خطائی است بین و حقیقت انسان ابدا از نسخ این حیوانات معهوده نیست باری غرض تفصیل این مطالب نیست همین قدر اشاره کردم که معلوم باشد که تمام کلمات خرافات است و اما آن که اناسی را یک نوع شمرده و فرق در متابعت هوی و طاعت خدا دانسته که دیگر خطائی است که معفو نمی شود زیرا که در حقیقت انسانیت عامه که در نوع اناسی هست نسبت به روح نبوت و خاتمیت به منزله ی حیوان است نسبت به انسان و هم چنان که حیوان مرکب سواری انسان است که بر او سوار می شود و از او پیاده می شود و حیوانیت خاصه هم همین نسبت را دارد و این است که قوتی جنون عارض می شود و انسانیت به کلی زایل می شود و حیوانیت می ماند و بسا یک وقتی باز برمی گردد پس این حیوانیت در حقیقت مرکب سواری او است که هر وقت حرون و شמוש می شود او را ترک می کند و هر وقت دام است بر او سوار می شود خلاصه که به منزله مرکب او است و هم چنین نباتیت انسانی به منزله چراگاه حیوان است که در آن می چرد و جمادیت او به منزله زمینی است که علف از او می روید و هیچ یک از اینها دخل به حقیقت

انسان ندارند هم چنین است امر در روح نبوت و خاتمیت اصل اند و نیز به همین ترتیب نسبت به انسان افتاده اند و هر انسانی مظهر روح نبوت نمی شود مگر آن انسان که از اول طینت او را برای نبوت گرفته اند و هر نبی حامل روح خاتم نمی شود و حضرات این مطلب را عنوان می کنند تا فارغ البال هر یک هر چه ادعا [صفحه ۴۷۲] می خواهند بکنند و امر به این آسانی نیست و آن کسی که مبدأ او از عالم نبوت نیست اگر مادام ملک الله عبادت کند و در متابعت امر خداوند به جائی برسد که یک صغیره از او سر نزنند محال است که به مقام نبوت برسد و ظلم از خداوند نیست بلکه همان امری که روز اول در بدء ایجاد قبول کرده به او عطا می فرماید و از همان جا که طینت او گرفته شده به همان جا خواهد برگشت و حضرت عیسی (ع) فرمود که به آسمان بالا نمی رود مگر هر که از آسمان نازل شده باشد و در حدیث حضرت صادق (ع) است در بیان معراج خاتم انبیاء (ص) که در فطره السلیمه نقل شده که جبرئیل عرض کرد یا محمد به جائی گام زدی که احدی از ملائکه و انبیاء گام نزدند و علت آن را امام (ع) بیان فرمود که اگر روح و نفس او از آن جا نبود قادر بر این که به آنجا برسد نبود پس کسی که طینت او از مقام نبوت نیست محال است که به مقام نبوت برسد و کسی که طینت او از مقام خاتم (ص) نیست محال است که به

آن مقام فایز شود و بعضی از اخبار طینت و حدیث نفوس را در این مقام عرض می کنم تا این که بدانی که نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند پس در کتاب المبین از جابر بن عبدالله روایت شده است گفت عرض کردم به رسول خدا (ص) که اول چیزی که خدایتعالی خلق فرموده چیست فرمود نور نبی تو است این جا بر خلق فرموده آن را پس خلق کرده از آن هر چیزی را تا این که فرمود پس نظر کرد به سوی او به چشم هیبت پس ترشح نمود آن نور و صد و بیست و چهار هزار قطره از او چکید پس خلق فرمود خداوند از هر قطره روح نبی و رسولی را بعد ارواح انبیا نفس زدند پس خلق فرمود خدا از انفاس ایشان ارواح اولیاء شهداء و صالحین را و از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت شده است که خداوند پیغمبران را از طینت علین آفریده قلوب ایشان و ابدان ایشان را و قلوب مؤمنین را از آن طینت خلق فرموده و ابدان مؤمنین را از پائین تر از آن طینت خلق فرمود است تا آخر و از حضرت صادق (ع) روایت شده است در حدیثی که طینت ها سه تا است طینت انبیاء و مؤمن از این طینت است مگر این که انبیاء ایشان صفوه آن طینتند و ایشان اصلند و از برای ایشان است فضل ایشان و مؤمنون فرزند از طینتی لازب هم چنین تفریق نمی کند خداوند میانه ایشان و شیعه ی ایشان و در فصل الخطاب از حضرت امیر (ع)

روایت شده است در حدیثی که فرمود شنیدم از پیغمبر (ص) که می فرمود خداوند خلق را بر سه طبقه خلقت فرموده است و در سه منزل ایشان را منزل داده پس این است قول خداوند در کتاب اصحاب المیمنه و اصحاب المشئمه و السابقون السابقون و اما آنچه ذکر شده است از سابقین پس انبیاء مرسلون هستند و غیر مرسلین قرار داده است خداوند در ایشان پنج روح روح القدس و روح الایمان [صفحه ۴۷۳] و روح القوه و روح الشهوه و روح البدن پس به روح القدس مبعوث شدند انبیاء مرسلین و غیر مرسلین و به روح الایمان عبادت کرده اند خدا را و شریک نگرفتند با او چیزی را و به روح القوه مجاهده کردند با دشمن خود و معالجه کردند معایش خود را و به روح الشهوه به لذایذ طعام رسیدند و شباب نساء را نکاح کردند و به روح البدن حرکت نمودند بعد فرمود تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات و اتينا عيسى بن مريم البينات و ايدناه بروح القدس بعد فرموده است در جماعت ایشان و ایدهم بروح منه می فرماید گرامی داشته است ایشان را به آن روح و تفضیل داده است ایشان را بر همه که سوای ایشان است و اما آن چه ذکر شده از اصحاب میمنه پس ایشان مؤمنین هستند حقا باعیان ایشان پس قرار داده است در ایشان چهار روح روح الایمان و روح القوه و روح الشهوه و روح البدن تا آخر حدیث شریف که عوارضی که عارض این ارواح می شود در مؤمنین از ضعف

قوی و معاصی بیان فرمود ولی درباره ی انبیاء (ص) ذکری از عوارض نفرمود و سؤال شد حضرت باقر (ع) از علم عالم پس فرمود که در انبیاء و اوصیاء پنج روح است روح القدس و روح الایمان و روح الحیوه و روح القوه و روح الشهوه پس به روح القدس شناخته اند ما تحت عرش را تا ما تحت الثری بعد فرمود که این ارواح حدثان به آنها می رسد مگر روح القدس پس به درستی که آن لهُو و لعب نمی کند تمام شد حدیث شریف و بدیهی است که روح الایمان با نبودن روح القدس حدثان معاصی به او می رسد و با بودن او نمی رسد مگر عوارض که از باب ضعف بدن و تحلیل رفتن قوی و عروض امراض عارض بشود پس به واسطه مرض مثلاً معذور از صیام بشود یا از قیام در صلوه و امثال آنها و اما عروض معاصی با بودن روح القدس محال است و این را هم بدان که این روح بحقیقتها در احدی از انبیاء سابقین نبوده است و مخصوص است خاتم انبیاء (ص) و ائمه اطهار (ع) و در باقی انبیاء و جهی از وجوه او است که هست چنان که حضرت امام رضا (ع) فرمود که خدای عزوجل تایید فرموده است ما را به روحی از خودش که مقدس است و مطهر و ملک نیست و نبوده است با احدی از گذشتگان مگر با رسول خدا (ص) و آن با ائمه از ما است تسدید می کند ایشان را و توفیق می دهد ایشان را و آن است عمودی از نور میان ما و خدای عزوجل انتهی و در حدیثی این

روح را که مخصوص به ایشان است به کلی غیر از روح القدس شمرده اند چنانکه در کتاب المبین از علی بن ابی طالب (ع) روایت شده است [صفحه ۴۷۴] حدیثی که حاصلش این است که از برای خدا نهی است دوزخ عرش او و دوزخ آن نهی نوری است از نور او و در دو طرف نهی روح مخلوق است روح القدس و روح من امره و از برای خداوند ده طینت است پنج از بهشت و پنج از زمین تا اینکه فرمود که هیچ نبی و ملکی نیست مگر این که بعد از خلق او دمیده می شود در او از یکی از دو روح غیر از ما اهل بیت پس به درستی که خداوند خلق فرموده ما را از ده طینت جمیعا و دمیده است در ما از دو روح جمیعا پس چه قدر طیب خواهند بود انتهی و در باب نفوس در حدیث از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است قریب به یک دیگر و یکی از این دو را نقل می کنیم در کتاب المبین روایت شده است که اعرابی سؤال کرد از آن حضرت از نفس فرمود از کدام نفس سوال می کنی عرض کرد و آیا نفس عدیده است امام (ع) فرمود بلی نفسی است نامیه نباتیه و نفسی حسیه حیوانیه و نفسی ناطقه ی قدسیه و نفسی الهیه ملکوتیه عرض کرد یا مولای نباتیه چیست فرمود قوه ای است که اصل طبایع چهارگانه است ابتدای ایجاد آن نزد سقوط نطفه است مگر آن کبد است ماده ی آن از لطایف اغذیه است فعل آن نمو و زیاده است و سبب فراوان اختلاف متولدات

است و هر گاه مفارقت کرد برمی گردد به آنچه از آن ابتداء شده عود ممانجه نه عود مجاوره عرض کرد یا مولای نفس حیوانیه چیست فرمود قوه ای است فلکیه و حرارتی است غریزیه اصل آن افلاک است بدء ایجاد آن در نزد ولادت جسمانیه است فعل آن حیوه است و حرکت و ظلم و خشم و غلبه و اکتساب اموال و شهوات دنیویه و مقر آن قلب است و سبب فراق این اختلاف متولدات است پس هر گاه مفارقت کرد برمی گردد آن چه از آن ابتداء شده عود ممانجه نه عود مجاوره پس معدوم می شود صورت آن و باطل می شود فعل آن و وجود آن و مضمحل می شود ترکیب آن عرض کرد و چیست نفس ناطقه قدسیه فرمود قوه ای است لاهوتیه بدء ایجاد آن در نزد ولادت دنیویه است مقر آن علوم حقیقیه دینیه است مواد آن تائیدات عقلیه است فعل آن معارف ربانیه است سبب فراق آن تحلیل آالات جسمانیه است پس هر گاه مفارقت کرد برمی گردد به سوی آن چه از آن ابتدا شده عود مجاوره نه عود ممانجه عرض کرد یا مولای نفس لاهوتیه ملکوتیه چیست فرمود قوه ای است بسیطه زنده است بالذات اصل آن عقل است از آن ابتدا شده و از او حفظ کرده و به سوی او دلالت نموده پس اشاره کرده عود آن به سوی او است هر گاه کامل شود و مشابه گردد و از این نفس ابتدای موجودات شده و به سوی او برمی گردند به کمال پس این ذات الله علیا است و شجره ی طوبی است و سدره المنتهی است و جنه الماوی است هر که

او را شناخت شقی نمی شود و هر که جاهل به آن شد ضال و غاوی می شود سائل عرض کرد و چیست عقل فرمود جوهری است دراک محیط به اشیاء از همه جهات آنها عارف است به شیء پیش از کون آن پس [صفحه ۴۷۵] آن علت موجودات است و نهایت مطالب انتهی و این که در صفت نفس لاهوتیه ذات الله علیا فرموده مقصود ذات غیب الغیوب نیست بلکه از باب تشریف است مثل بیت الله و امثال آن چگونه اند و حال اینکه آن را فرع عقل گرفته اند و ذات پروردگار فرع چیزی نیست بلکه اصل چیزی هم نیست و نسبتی میانه ی او و خلق (مط (نیست خلاصه پس از این حدیث شریف ظاهر می شود که مراتب نفس چهار است و عقل فوق همه اینها است و در حدیث دیگر هم که کمیل روایت می کند به همین ترتیب مراتب نفوس را شمرده است و در آخر فرموده است که عقل وسط کل است پس معلوم است که عقل قطب نفوس است و اشرف از کل آنها است و ملاحظه می کنی که این نفوس هر یک بالنسبه به آنکه دون درجه او است چیزی نیست که برای همه افراد پائین تر میسر گردد چنان که علانیه می بینی که هر نباتی قابل روح حیوانی نیست و چه بسیار نباتات که در عالم سقط شده اند و به مقام حیوانی نرسیده اند و مسلم است که چون استعداد آن مقام را نداشته اند به آنجا نرسیده اند و اگر استعداد داشتند از جانب خداوند بخلی نبود و هم چنین هر حیوانی قابل اینکه روح انسانی که ناطقه قدسیه است به

او تعلق بگیرد نیست و چه بسیار از حیوانات که سقط می شوند و به آن مقام نمی رسند و همچنین هم انسانی هم قابل اینکه نفس الهیه ملکوتیه به او تعلق بگیرد نیست و اگر قابل بود از جانب خداوند تجلی نبود چنان که فرموده است که اجیب دعوه الداع اذا دعان و قابلیت نفس ناطقه ابداء مسألت نفس الهیه را نمی کند مثل اینکه میمون فرض کن مسألت نفس ناطقه را نمی نماید و اگر هزار سال میمون را تربیت بکنند و فرض این کنیم که جمیع حرکات او در ظاهر مثل انسان شود آخر به مقام انسانیت نمی رسد و همین که مرد برمی گردد به آن چه از آن ابتدا شده و ممازج با آن می شود و اما آنکه از اول قابلیت آن برای انسانیت ساخته شده هزار مرتبه آسان تر و زودتر و بهتر به آن مقام می رسد و همچنین امر در اناسی و انبیا (ص) نوع اناسی همه ی آنها قابلیتشان مناسب روح نبوت که روح لاهوتی باشد نیست ولی آن قابلیت مخصوص که برای این کار ریخته شده مناسب است و به زودی می رسد پس نه این است که این مقام امری باشد که هر که طلب بکند و به قول تو خود را خالص بکند در عبادت پروردگار به آنجا برسد بلکه عرض می کنم که آن که اهل آن مقام نیست در حقیقت اهل طلبش نیست هر چند که اسمی بر زبان جاری بکند چنان که بدیهی است که اگر به میمون بیاموزند که بگوید انسانیت خوب است و من طالب انسانیت هستم این لفظ را می گوید ولی صرف اصواتی است که به زبان او

جاری شده و ابدا درك معنى از آن نمى كند و مقصودى ندارد و اگر تدبيرى بكنند كه بعضى چوب ها را بر هم بزنند كه از آن صوتى خارج شود كه من طالب حيوانيت يا انسانيت هستم خود آن چوب ها [صفحه ۴۷۶] ابدا تصدى و غرضى در اين اصوات نخواهند داشت مثل جعبه حافظ الصوت كه فرنگيان ساخته اند هر كلمه از آن كه بالاتر نباشد و هر دعا و مسئلتى كه از آن شريف تر نباشد ممكن است كه در آن منطبع شود و مكرر هم اعاده مى كند و الحاح در دعا و مسألت هم مى نمايد اما هرگز اين جعبه به آن مقام نمى رسد بلكه حقيقت مسألت آن را هم نكرده است و هم چنين است امر عامه اناسى نسبت به مقام نبوت و امر عامه انبيا به مقام خاتم (ص) زيرا كه از اخبار آل محمد (ع) دانستى كه ايشان مخصوصند به روحى كه در دون آن درجه نيست پس هر چند عبارات و كلماتى اهل مرتبه پائين تر بر زبان برانند ولى آن معنى و مقامى كه براى اهل مرتبه بالا است نه درك مى كنند و نه قصد او را مى نمايند و نه طلب او را مى كنند و نه مى توانند رو به آن جناب حركت بكنند اين است كه حضرت امير (ع) در صفت خاتم مى فرمايد كه هيچ سبقت گيرنده بر او سبقت نمى گيرد و هيچ ملحق شونده به او ملحق نمى شود و هيچ طمع كننده طمع ادراك مقام او را نمى كنند و پيغمبر (ص) به اميرالمؤمنين (ع) فرمود كه يا على نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر تو و

خدا و نشناخت تو را مگر خدا و من پس وقتی که کسی ایشان را نشناخته است طلب مقام ایشان طلب مجهول مطلق است که معنی از برای آن نیست و هر چند که مردم اسمی از ایشان شنیده اند اما چون درک معنی آن را نکرده اند طلب آن مقام محال است مثل ظاهری عرضی آن که کسی بشنود اسم اکسیر را و بعضی از صفات ظاهریه آن را آن وقت در طلب او جاهلانه برآید و هی تجریبات بی معنی و بی قاعده بجا بیاورد آخر به این مطلب نخواهد رسید و این مثلی است ظاهری زیرا که ممکن هست در این مردم که کسی دارای اکسیر بشود اما ممکن نیست که کسی به مقام خاتم برسد یا برتری بجوید زیرا که او اشرف فعلیتی است که خداوند در قوه ی امکان گذاشته و بیرون آمده است و دیگر محال است که مثل اوئی غیر از او پیدا بشود و نقصی در قدرت پروردگار نیست و خداوند قدرت بی نهایت خود را در خلقت خاتم انبیا بروز داده زیرا که کمال بی نهایت خود را به او عطا فرموده است پس چگونه فرض می شود که مثل اوئی غیر از او یا بهتر از اوئی پیدا شود اما بهتر از او که واضح است و اما مثل او هم ممکن نیست زیرا که عرض کردم که خداوند کمال بی نهایت خود را به او داده و اگر مثلی غیر او پیدا بشود البته کمال هر یک از آن دو متناهی می شود زیرا که اگر متناهی نشود و تا نخواهد شد خلاصه که آنچه ممکن بوده است که خداوند به خلق عطا کند

به ایشان داده و ایشان هم حق عبودیت را به جا آورده اند چنان که فرمود قل ان كان الرحمن ولدا فانا اول العابدین و ممکن نیست که دیگری از این خلق به مقام ایشان برسد و هم چنین در مقام انبیا احدی از اناسی که طیتشان از طینت انبیا نیست به آن مقام نمی رسند چنان که [صفحه ۴۷۷] و آن صامت به مقام انسانیت نمی رسد و این طمعی است خام که حضرات آن را دست آویز ثبات مقامات عالیه برای خود می کنند و تو ملاحظه کن انبیاء خدا که از زمان بودنشان روح آثار نبوت از ایشان ظاهر بوده است و در رحم تکلم می کرده اند مثل عیسی و یحیی علیهما السلام و غیر این دو بزرگوار این به کدام تحصیل دنیوی بوده که بتوان از آن راه رفت و به این مقام رسید و هر چند که این جماعت منکر همه ی این معجزات خواهند بود ولی مسلمین از تصدیق ندارند زیرا که اخبار آل محمد (ع) پر است از شواهد این مطلب و با این جماعت به دلیل عقل سخن می گوئیم اگر چه از آن هم منتفع نمی شوند ولی برای آن هم اهلی هست پس از باب مقدمه می گوئیم که شبهه نیست که هیچ چیز از مبدأ خود تجاوز نمی کند و هر قدر ترقی بکند منتهی درجه ی او این است که به مبدأ خودش برگردد و اگر بخواهد از آنجا بگذرد فانی و مضمحمل می شود مثل این مطلب این است که از برای کوزه مبدئی هست که در همان مقام که صورت کوزه را روی قبضه گل گذاردند باشد پس کوزه هر قدر ترقی بکند در

همان حد خود کوزه است و منتهی درجه کمال او این است که کوزه بسیار خوبی و باصفائی بشود و اگر خواستی آن را از مبدأ خودش حرکت بدهی صورت کوزه در کل باطل می شود که دیگر ذکر کوزه و اسم آن و اثر و خاصیت در کل مطلقاً نیست و کل کوزه نیست که به این مقام رسیده باشد بلکه کل خودش اصل کوزه بود و کوزه شاخ و برگ آن بود و اصل البته مقدم است بر شاخ و برگ و شاخ و برگ هرگز به مقام اصل نمی رسد چنان که نور آفتاب هرگز به مقام آفتاب نمی رسد و همیشه تابع او است پس کلیه چیز از مبدأ خودش تجاوز نمی کند و این که شیخ مرحوم علی الله مقامه فرموده است کل شی لا-یتجاوز ماوراء مبدئه و اخبار آل محمد (ع) پر است شواهد این معنی و بعضی از آنها گذشت و چون این مقدمه را دانستی عرض می کنم که این خلق یعنی بنی نوع انسان که ملاحظه می کنی آیا مبدءهای مختلف از برای ایشان هست یا نیست اگر نیست که پس بعضی از آنها اهلیت این که داعی بشوند و بعضی مرعی نخواهند داشت چنان که تصور نمی شود که گوسفندی شبان از برای سایر گوسفندان بشود زیرا که در جمیع صفات بهیمنیت با آنها شریک است و اگر آنها محتاج به راعی هستند آن هم محتاج است و صلاح خود را نمی داند چه جای صلاح آنها و دفع اذیت گرگ را از خود نمی تواند بکند چه جای آنها و مرتفع خود را نمی داند چه جای آنها خلاصه که اگر بنا

باشد گوسفندی شبان گوسفندان بشود از جهات بسیار باعث فساد حال گوسفندان بلکه تلف ایشان خواهد بود و هر چند از میانه ی گوسفندان یکی پیش آهنک واقع شود معذک امر مفوض و موکول برای [صفحه ۴۷۸] پیش آهنک نیست و منتهی کاری که از پیش آهنک بر میاید این است که چون قدری قوی تر و هشیارتر است فرمان شبان را زودتر درک می کند و اطاعت می کند پس همین که مثلاً- از جوی جست باقی به مناسبت او می جهند و اگر چوبان خود برود و امر را واگذار به پیش آهنک کند بدون مهلت گرگان می رسند و پیش آهنک و سایر همه را پاره می کنند اما اگر شبانی که نفس انسانیت در او است از عقب آنها هست امر همه اصلاح می شود و دفع اذیت گرگان از آنها می شود هم چنین است امر در اناسی آن کسی که راعی ایشان است البته باید نفسی که محیط بر همه ی آنها است در او باشد تا از عهده رعایت آنها برآید و اگر او هم از سنخ یکی از آنها باشد هر چند که تعلیم گرفته و تربیت شده باشد آخر می شود به منزله پیش آهنک در میانه گوسفندان و محال است که خود او به استقلال از عهده ی این کار برآید بلکه تربیت و تعلیم او مادامی است که دست راعی بر سر او است و اگر عنایت خود را از او برداشت حال او و سایر یکی می شود چنان که در مثل گوسفندان این مطلب را علانیه دیدی پس محال است که راعی مرعی از یک سنخ و یک درجه و از یک مبدأ پائین تر گرفته

شده به مقام بالاتر برسد چنان که اگر شبان هزار سال گوسفندی را تربیت بکند که یک روزی آن گوسفند به جای شبان بنشیند و شبانی کند به آن مقام نخواهد رسید زیرا که مبدأ گوسفند از عالم حیوانی است و مبدأ شبان انسانیت و اگر ایراد کنی که چه می گوئی در این باب که سلاطین و حکام رعایت خلق را می نمایند و حال اینکه مبدئی هم بالاتر از مبادی رعیت ندارند عرض می کنم از برای این مطلب جواب ها است و بیانات علمی دارد که در این مقام موقع بیان آن ها نیست مگر بعضی کلمات ظاهریه و آن این است که چون خداوند خلق را مختار خلق فرموده است اگر خود ایشان به اختیار خود از راعی حقیقی اعراض نمایند مثل شترانی که وحشی شوند و از... خود دست بردارند و خودشان بعض با بعض گردانید و مفاسدی هم در امرشان پیدا شود نقصی در خلقت حکیم نیست و اختیاری است که خود آنها کرده اند این خلق هم امرشان به این منوال است و خود به اختیار خود از راعی اعراض کرده بلکه اسباب غیبت او را هم فراهم کردند و داعی هم اگر چه قادر بر منع ایشان هست اما چون حکمت خداوند بر این جاری شده که امر به اختیار باشد این است که داعی هم امر را به اختیار گذارده و بعد از آن که سرخود شدند بعضی بر بعضی به تغلب برتری جستند و لازمه ی خودسری همین هست و علاوه بر این در حفظ نوع و برپا بودن اساس عیش [صفحه ۴۷۹] دست راعی حقیقی بالای سر متغلبین هست و

این است که فرمودند قلوب ملوک بیدالله است و او است که قلوب آن‌ها را بر مطیع مهربان می‌کند و بر عاصی ساختار ی‌الله راعی حقیقی است که فرمود ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیه‌م و مع ذلک مفاسدیه‌م از باب سوء اختیار ایشان در امر ایشان حادث شده و نقص از جانب حکیم نیست چنان‌که حکیم عادل که عطش آفریده آب را هم موجود کرده و اگر کسی به اختیار خودش آب نخورد تا از تشنگی هلاک شود نقصی در خلقت حکیم نیست خلاصه پس حکیم علی الأطلاق راعی حقیقی را صاحب نفسی مستولی و مهیمن بر رعیت قرار داده است که در حفظ رعیت بکوشد تا هر کسی به مبدأ خود که طینت او از آن جا گرفته شده برگردد و احدی از رعیت نیست که بتواند به مقام راعی برسد و اگر می‌توانست از اول رعیت محض نمی‌شد بلکه فرزند راعی بود یا برادر او و یقیناً آثار فرزند و برادری از اول در او پیداست و اصل نسب و حسب او معین است و آن که از صلب دیگری غیر از او یا پدرش مثلاً بیرون آمده و از جنس او نیست آخر ملحق به او حقیقه نمی‌شود هر چند که کسی از رعیت را گرامی بدارد و به خود نسبت بدهد خلاصه و اگر همه این مطالب را منکری و مذهبی قریب به وحدت موجود را اختیار کرده با اینکه اخبار آل محمد (ع) گواه بطلان آن است این قدر را که خودت تصریح کرده‌ای در اینجا و سابق که جمیع اسماء حسنی و صفات علیا

از ایشان ظاهر است و در آل محمد علیهم السلام این مطلب مسلم است و تصدیق داریم و آثار و علامات این امر هم در ایشان محسوس بوده و ثقات و امانا برای ما نقل کرده اند و الان هم از قبور مطهره ی منوره ی ایشان دیده می شود و دوست و دشمن اتفاق بر آن دارند و خود ما از دشمن ایشان شنیده ایم و شبهه در این باب نداریم حال آن کسی که مدعی است که به این مقام رسیده که صاحب اسماء حسنی شده بعضی از آثار اسماء حسنی را بروز دهد به محض ادعا که هیچ عاقل نمی پذیرد بلکه فعلیت می خواهد تا واقعیت ان معلوم شود باری و جزئیات خرافات در این کلمات بسیار است و حاجت به جواب همه ی آنها نیست الحمدلله خداوند بر زبان خودشان بطلانشان را ظاهر می کند با این همه اصرار و ابرام که ثابت کرده به زعم خودش که معاد برپا شده و میزان نصب شده و بهشت و جهنم موجودند و مؤمنین در جنت و کفار در جهنم حالا- تازه می گوید که اگر ثمرات سدره بیان ظاهر شود فوالله کل ارض جنت ابھی و فردوس اعلی و رضوان است پس معلوم است که هنوز خبری نیست و همه آنچه تا حال گفته بود دروغ بود.

استدلال به اینکه منظور از ایلیا و علی محمد باب است

اشاره

در این مقام چون به خیال باطل خود ثابت کرده که یوم [صفحه ۴۸۰] ظهور این مرد قیامت بوده بسیاری از آنچه در قرآن وارد شده است و هم چنین در سایر کتب سماویه همه را تأویل به این روز می کند و چون از آن چه تا حال بیان کرده ایم بعون الله بطلان

اصل مطلب آنها ظاهر شده و حجم کتاب هم بسیار شده است دیگر حاجت به تکرار این عبارات نیست و از جمله عبارتی است که از کتاب ملاکی نقل کرده که من به شما پیش از ورود روز عظیم و مهیب خداوند ایلیا را خواهم فرستاد و آن وقت ایلیا را به میرزا علی محمد تأویل کرده و صریح فرمایش حضرت امیر علیه السلام است که در بعضی نسخ خطبه ی البیان می فرماید انا ایلیا انجیل و از این فرمایش معلوم است که در انجیل هم آن حضرت را ایلیا خوانده اند و نیز در بحار نقل کرده از جابر جعفی از حضرت باقر (ع) از حضرت امیر در خطبه ی انا اسمی فی الانجیل ایلیا و از انوار نقل نموده است که اسم آن حضرت در توره ایلیا است خلاصه و در سایر آن چه هم نقل کرده از این قبیل عیوب بسیار است الا این که باز اگر بخواهیم شرح بدهم موجب اطناب خواهد بود و عباراتی هم از ابواب بیان در معاد نقل کرده است که همه را به همین خرافات تأویل نموده است و حاجتی به ذکر آنها نیست و بطلان همه ظاهر شده است و با این وضع که این جا و سابق ملاحظه کرده ای که دیگر نقصی در احتجاج او نیست همین مانده است که اثبات کند که کتب آسمانی تحریف نشده و حال اینکه اگر مثل آفتاب بر ما واضح شود که این کتب عین همان ها است که از آسمان نازل شده مثل آفتاب نیز واضح است که ابدا دلالتی بر صحت مذهب شما ندارد چنان که مفصلا این مطالب معلوم شده ولی

باید این مطلب را هم مختصراً جواب گفت و بدان که مولای بزرگوار من روحی فداه رساله ای مفصل در جواب نصاری نوشته اند و آن را مسمی بحسام الدین نموده اند و به طبع هم رسیده و هر که تفصیل این مطلب را خواسته باشد به آن کتاب مبارک رجوع کند تا بر حق واقف شود خلاصه گفته است و چون محرفین و ملحدین و جاهلین می گویند توریه و انجیل تحریف شده محض رفع این توهّم و دفع این خیال باطل عرض می شود قرآن من اوله الی آخره مکذب این قول است می فرماید و لما جاءهم کتاب من عندالله صمدق لما معهم و كانوا من یقبل یتفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنه الله علی الکافرین تصدیق توریه و انجیل موجوده لدیهم را فرموده و لما جاءهم رسول من عندالله صمدق لما معهم نبذ فریق من الذین اتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون و من قبله کتاب موسی اماما و رحمه و هذا کتاب صمدق و آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و هو الحق مصدقا لما معهم مصدق لما بین یدیه نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا بین یدیه یا ایها الذین اتوا الکتاب آمنوا [صفحه ۴۸۱] بما انزلنا مصدقا لما معکم و انزلنا الیک الکتاب مصدقا لما بین یدیه والذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه قل فأتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین اگر کتاب تحریف شده بود و میان خلق نبود و یا مستور کرده بودند

چگونه می فرمود فأتوا بكتاب هو اهدى منها اتبعه و این که ذکر تحریف شده تحریف معنی است یحرفون الكلم عن مواضعه یحرفون الكلم من بعد مواضعه موضع کلمه معنی ما وضع له است چنان چه از قبل ذکر شد اخبار صریحه ی واضحه مدله بر این که در ظهور و قائم علما ناس کتاب الله را به افکار باطله خود تفسیر و تأویل می نمایند و به آن احتجاج بر قائم می نمایند چنان چه الیوم مشهود و مسموع است صریح تنزیل را ترک کرده و ظاهر اخبار را رفض نموده و به اقوال امثال خود احتجاج بر آیات و صاحب آیات می نمایند و استدلال بر بطلان این امر عظیم می فرمایند این است مقصود از تحریف که الیوم علمای شیعه به آن مشغولند.

جواب

صدق للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام حیث قال للزندیق فی بیان التناسخ و القائلین به فطور اتخالهم نصاری فی اشیاء و طور ادهریه یقولون ان الاشیاء علی غیر الحقیقه الحدیث ملاحظه کنید که صدق مقال آن بزرگواران در جزئیات امور ظاهر می شود اما موافقت مذهب ایشان را با اهل تناسخ سابقا دانستی و به آن موافقت به انصاری اکتفا نکرده محض اینکه چهار کلمه متشابه از کتب آنها دست آورده به کلی منکر اعتقاد اهل اسلام شده و کتب یهود و نصاری را با همه عیوبی که در آنها است تصحیح می کند و علماء مسلمین را محرف و ملحد و جاهل می خواند والحمدلله تاکنون ظاهر شده که این ها صفات کیست و بعد از این هم ان شاء الله ظاهر تر می شود اما آیه ی اولی که فرموده است و لما جائهم کتاب من عند الله تا آخر پس

بدان که چند حدیث در تفسیر آیه شریفه در برهان روایت کرده است از حضرت امام حسن عسکری (ع) و حضرت صادق (ع) که حاصل آنها این است که خداوند در توره نازل فرموده بود که محمد (ص) که امی است از ولد اسمعیل است و مؤید است بخیر ما خلق الله بعد از او که علی ولی الله باشد و یهود این مطلب را دانسته بودند و در شداید و نوائب خود استفتاح به محمد و آل محمد (ص) می نمودند چنان که فرموده و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا و خداوند هم به آنها به همین سبب فتح و ظفر می داد چنان که سیصد نفر از یهود مقابله با سی هزار از مشرکین می کردند و آنها را دفع می دادند و با اینکه یهود محصور بودند به همین توسل و استفتاح باران و طعام بر ایشان فرستاد و با همه این اوضاع بعد از آن که پیغمبر (ص) تشریف آورد حسد بردند به جهت این که از عرب بود و کافر شدند عرض می کنم حال در این آیه مبارکه ملاحظه [صفحه ۴۸۲] کن با این تفسیر که امام (ع) فرموده و خود آیه هم صریح در همین معنی است اولاً که دخلی به انجیل ندارد و کتاب مشارالیه توره است و ثانیاً چه دلالت در این است که توره تحریف نشده اگر این که یک آیه یا آیاتی چند از توره به حفظ خاص پروردگار غیر محرف مانده باشد تا این که اتمام حجت بشود دلیل این است که همه ی توره غیر محرف است پس دلالتی بر غیر این مطلب که ندارد و

در خود این مطلب هم منتهی دلالت آیه این است که علماء یهود علم به این مطلب نزد خودشان داشتند و اما اینکه توریه را تحریف نکردند دیگر دلالتی ندارد و خداوند در جای دیگر صریحا فرموده و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و انهم الا یظنون فویل للذین یکتبون الکتاب بایدبهم ثم یقولون هذا من عندالله الایه و در برهان روایت کرده است از حضرت امام حسن عسکری (ع) آن چه حاصلش این است که بعضی از یهود امی بودند که کتاب را نمی دانستند مگر هر چه علمای ایشان بخوانند و علماء یهود هم تحریف کردند و نوشتند صغه نبی را که مبعوث در آخرالزمان است برخلاف آن چه بود که او بلند قامت است و عظیم البطن است و اصهب الشعر و پانصد سال بعد از این زمان می آید تا این که عوام یهود از گرد آن ها متفرق نشوند و ریاست باطله آن ها برای آن ها باقی باشد پس بین که در باب همین مطلب هم تحریف کرده اند نهایت خودشان می دانستند که چه بوده و چه کرده اند و این که خداوند فرموده مصدق لما معهم یعنی مصدق آن چه علم آن را داشتند نه مصدق تحریفاتی که کردند خلاصه و در آیه ی ثانیه نیز که فرموده و لما جائهم رسول من عندالله در برهان روایت کرده از عسکری (ع) از حضرت صادق (ع) که یعنی چون که آمد ایشان را یعنی یهود و کسانی که تالی آنهایند رسول خدا (ص) که مصدق بود از برای آن چه که با ایشان بود و قرآن مشتمل بر وصف فضل محمد (ص) و علی و

ایجاب ولایت این دو و ولایت اولیائشان و عداوت اعدائشان بود انداختند فریقی از آن کسان که آورده شده بودند کتاب را کتاب یهود که توریه باشد و کتب انبیاء خدا را پشت سر خود ترک کردند عمل را به آنچه در آن ها بود و حسد بردند محمد (ص) را بر نبوت او و علی (ع) را بر وصایت او و انکار کردند آن چه واقف شده بودند بر آن از فضائل آن دو که گویا نمی دانند و کردند فعل جاحدین و رادین بر او را عرض می کنم بین که عمده ی کلام در باب خیر آمدن آن دو بزرگوار بوده که در این کتب بوده است و الا این هم با این که تحریفات واقع شده باز بعضی دلایل مانده که به آنها بر ایشان احتجاج می کنیم و اما اینکه تمام آنچه در این کتب هست عینا بدون حشو و زاید منزل من السماء است به چه دلیل و بر فرض که لفظ به حسب ظاهر عموم داشته باشد در قرآن بسیاری مقامات هست که ظاهر لفظ عموم دارد و مراد معنی خاصی است [صفحه ۴۸۳] و حضرت امیر (ع) تصریح به این مطلب فرموده است و در عرف هم شایع است که مثلا هر گاه صاحب دفتری باشد که حساب های بسیار در آن دفتر ثبت نموده باشد و یک نفر از شرکاء او مثلا حساب شخص خود را بیاورد و با آن صفحه از دفتر که مخصوص به او است مقابله نماید و حساب پس بدهد بعد صاحب دفتر مثلا انکار نماید نه این است که شریک در این مقام خواهد گفت که حساب

من موافق است با آن چه که در نزد خودت هست حالا این لفظ را که گفت معنی این است که با همان صفحه که مخصوص به حساب من هست موافق است نه با همه صفحات هم چنین است امر در این مقام پیغمبر (ص) ایشان را دعوت می فرمود به رسالت خودش و ولایت علی بن ابیطالب (ع) و سخن آن حضرت همه در این بود و می فرمود که آن چه می گویم موافق است با آن چه نزد شما است یعنی با آن چه مخصوص به این مسأله است و اما از این مسأله که گذشتی چه بسیار چه بسیار احکام توریه را که حضرت نسخ فرمود و تغییر داد و اصرار و اغلال را برداشت پس بر فرض که توریه تحریف هم نشده باشد در احکام منسوخه از توریه که قرآن موافق نیست با آن پس چگونه می توان این فرمایش پیغمبر را حمل بر تصدیق تمام توریه نمود خلاصه درست متوجه عرضم بشو تا آن که بدانی که باید این فرمایشات را مخصوص به همان امر رسالت پیغمبر (ص) دانست و اما آیه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمه و هذا کتاب مصدق این مرد گویا گمان کرده که مسلمین به کلی منکر وجود توریه و انجیل هستند که به این آیه استدلال کرده و کسی انکار ندارد که کتاب موسی امام و رحمه بوده و تصدیق قرآن را هم داشته است و قرآن هم تصدیق آن را داشته مثل این که خود موسی (ع) بلکه همه ی انبیا مصدق خاتم انبیا (ص) بوده اند بلکه میثاق ولایت او و ذریه اش از ایشان گرفته شده

ولی اینها هیچ یک دلیل این نیست که آن که در دست یهود و نصاری است کتاب موسی است و نازل من عندالله است پس قول خداوند که فرموده فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عندالله مصداقی ندارد و همچو امری واقع نشده است نعوذ بالله من بوار العقل و قبح الزلل و به نستعین ای مرد خداوند فرموده این کتاب مصدق کتاب موسی است چه دخل دارد به این تهمت ها و افتراها که یهود بر موسی و سایر انبیاء خدا بستند و اسم آنها را کتاب خدا گذاشتند و اگر گوئی که این در موقع استشهاد بر یهود و نصاری است و غیر از این دست آنها نبوده که شاهد باشد می گویم خداوند چشم و گوش آنها را بست و به قدر ظهور صدق پیغمبر (ص) و کتاب او در همین کتب هم ماند و اما همه ی آن چه در این کتب هست پیدا هست عقول منزل من عندالله نیست چنان که خواهی دانست و اما آیه ی و آمنوا بما انزلت [صفحه ۴۸۴] مصدقا لما معکم تمام آن این است و لا- تکونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی تمنا قلیلا و ایای فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون و در برهان از امام حسن عسکری (ع) نقل کرده است در تفسیر آن که فرموده است خداوند عزوجل یهود و ایمان بیاورید ای یهود به آن چه نازل کردم بر محمد از ذکر نبوت او و اخبار امامت علی و عترت طاهرین او در حالتی که مصدق است آن چه را که با

شما است پس به درستی که پیش از این در کتاب شما ذکر شده که محمد نبی سید اولین و آخرین است و مؤید به سید وصیین و خلیفه ی رسول رب العالمین و فاروق امت و باب مدینه ی حکمت و وصی رسول رحمه و مخیرید به آیات من که منزله ی به نبوت محمد (ص) و امامت علی و طیبین از عترت او است ثمن قلیلی را به این که انکار کنید نبوه نبی (ص) و امامت ائمه (ع) را و عوض بگیریید از آنها عوض دنیا را پس به درستی که آن هر چه بسیار باشد عاقبت آن به سوی نفاذ و خسارت و بوار است و فرموده است خدای عزوجل و از من پرسید در کتمان امر محمد و امر وصی او به جهت این که شما اگر هم در این باب تقوی پیشه نکنید قدح در نبوت نبی (ص) و در وصیت وصی نمی توانید بکنید بلکه حجج خدا بر شما قائمه است و براهین او بر این مطلب واضح است و قطع معاذیر شما را نموده و تمویه و اشتباه کاری شما را باطل کرده و این جماعت یهودی بودند به مدینه که انکار کردند نبوت محمد (ص) را و خیانت کردند او را و گفتند که ما می دانیم که محمد نبی است و علی وصی او است و لکن تو او نیستی و این علی آن علی نیست پس خداوند جامه های آن ها را و چکمه های آن ها را گویا کرد که هر یک از ایشان به صاحبش می گفت که دروغ گفتی ای دشمن خدا بلکه نبی محمد (ص) این است و وصی علی این است

و اگر اذن داده بشود به ما فشار بر شما می آوریم و شما را پی می کنیم و می کشیم پس پیغمبر (ص) فرمود که خدای عزوجل مهلت می دهد ایشان را به جهت این که دانسته که از اصلاّب ایشان ذریات طیبات مؤمنات بیرون می آید و اگر جدا شدند عذاب می کند این جماعت را به عذاب الیمی این است و جز این نیست که تعجیل می کند کسی که از مرگ بترسد تمام شد حدیث شریف پس ملاحظه کن که این آیه هم خاص به همان امر رسالت پیغمبر (ص) و ولایت علی (ع) و ذریه ی او است که در توریه و انجیل هم ذکر آن هست و دخلی به سایر آن چه این کتب شاملند ندارد و اما آیه و هو الحق مصدقا لما معهم صدور دلیلش این است و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین و در برهان روایت کرده است از حضرت عسکری (ع) که هر گاه گفته بشود به این جماعت یهود که پیش ذکرشان گذشت که ایمان بیاورید به آن چه نازل فرموده است خداوند بر [صفحه ۴۸۵] محمد (ص) از قرآنی که مشتمل بر حلال و حرام و فرایض و احکام است می گویند که ایمان داریم به آنچه نازل شده است بر ما و آن توریه است و کافر می شوند به آنچه وراء توریه است یعنی بما سوای آن ایمان نمی آورند و حال اینکه آن حق است یعنی قرآن حق است به جهت این که

آن ناسخ است و منسوخ آن چیزی است که خداوند پیش فرستاده بود یعنی توریه بعد خداوند بر آنها ایراد کرده که اگر ایمان به توریه داشتید چرا اسلاف شما انبیاء خدا را می کشتند و حال اینکه در توریه تحریم قتل انبیاء بوده است و امام (ع) فرمود که هم چنین هر گاه ایمان به محمد (ص) و به آنچه نازل شده بر او که قرآن باشد نیاورند و حال این که مأمور به ایمان بودند پس ایمان به توریه هم نیاورده اند فرمود پیغمبر (ص) که خداوند خیر داه است که هر که ایمان به قرآن نیاورد ایمان به توریه هم نیاورده به جهت این که خداوند عهد گرفته است از ایشان که ایمان به هر دو بیاورند و قبول نمی کند خداوند ایمان به یکی را مگر با ایمان به دیگری تا آخر حدیث شریف پس در این حدیث هم ملاحظه کن که مقصود از تصدیق ما معهم همان ایمان به پیغمبر (ص) و ایمان به قرآن است که موسی (ع) به آن ها خبر داده بود و در کتابشان موجود بود و اما سایر آن چه در کتابشان است دلیلی بر صحت آن در این آیه هم نیست و اما آیه مصدق لما بین یدیه صدر آن این است قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه مراد از ما بین یدیه توریه و انجیل و سایر کتب انبیاء همه هست ولی این دلیل این نیست که همه ی آنچه در دست شما هست صحیح است بلکه غرض این است که قرآن مصدق کتب خدا هست و در جاهای

دیگر هم فرموده که تحریف در این کتب شما واقع شده و از همین کتب محرفه هم باز حقیقت پیغمبر (ص) و علی (ع) و صدق قرآن ظاهر می شود و لو این که در سایر امور تحریف کرده باشند و اما آیه نزل علیک الكتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس پس در برهان سه حدیث در تفسیر مصدقا لما بین یدیه نقل کرده که در ذیل این آیه فرموده اند که فرقان هر امر محکمی است و کتاب آن جمله قرآن است که تصدیق داشته او را هر که پیش از او بوده از انبیاء و در حدیث دیگر فرموده اند که قرآن تصدیق کننده است کسانی که پیش از او بوده اند از انبیاء و از این دو حدیث ظاهر می شود که مصدق به صیغه ی فاعل و مفعول هر دو خواننده می شود و مال هر دو یکی است پس این آیه هم دخیلی به تصدیق توریه و انجیل موجود ندارد و اگر در ظاهر آیه هم تعمق بکنی این مطلب ظاهر است که اول فرموده مصدقا لما بین یدیه بعد فرموده و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس پس معلوم است که این مطلب جدیدی است و بر فرض هم که تصدیق راجع به توریه و انجیل بکنی توریه و انجیل منزل را صریحا فرموده است و دخیلی به محرف آن ها ندارد و اما آیه یا ایها الذین [صفحه ۴۸۶] اوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم دو حدیث در برهان روایت کرده که دلالت می کند که این آیه از جمله آیاتی است که

منافقین تحریف کردند یکی از آن دو این است که حضرت باقر (ع) فرمود که نازل شد این آیه بر محمد (ص) هم چنین یا ایها الذین اتوا الكتاب آمنوا بما انزلت بی علی (ع) مصدق لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم الی قوله مفعولا و اما قول خداوند مصدقا لما معکم یعنی در حالتی که مصدق است به رسول خدا عرض می کنم پس این آیه به کلی خارج است از آن که او خیال کرده و مراد از کسانی که کتاب آورده شدند چنان که در دو حدیث دیگر وارد شده اصحاب سفیانی هستند و من قبل ان نطمس وجوها خبر از سه نفری است که بعد از خسف پیدا باقی می مانند و روهای ایشان به پشت برمی گردد و نمی توان این معنی را از بواطن قرآن شمرد زیرا که فرمودند نزول آیه اینطور بوده پس معنی ظاهرش همین است و عبث به آن استدلال کرده و اما آیه و انزلنا الیک الكتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الكتاب در این هم شبهه نیست که قرآن مصدق سایر کتب آسمانی است ولی حرف در این است که کتاب صحیحی دست یهود و نصاری هست یا نیست و هم چنین است کلام در آیه ی والذی اوحینا الیک من الكتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه زیرا که در این آیات نفرموده مصدق آنچه با شما است بلکه فرموده مصدق آنچه پیش روی او است یعنی از کتب آسمانی و در آنها هم که فرمود مصدقا لما معکم دانستی که مراد اخبار از نبی است خاصه که نزد آنها بود

و اما آیه یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه این آیه حکایت قول جماعتی از جن است که ذکر آنها در آیات سابقه شده و قرآن را شنیدند و ایمان آوردند و محتمل است که در میانه ی آنها توریه صحیح هم بوده است زیرا که غارت های جالوت و بخت نصر که اسباب از میان رفتن توریه شد دخلی به جن نداشت و در میانه ی آنها شاید بوده و محتمل هم هست که به همین قدری که در این توریه از اخبار نبی هست هدایت یافتند و اما آیه قل فأتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین اشاره به توریه و قرآن است و مخاطبه با قریش که کافر به توریه و قرآن هر دو بودند و اولاً که توریه منزله از سماء مقصود است و ثانی این که ما که می گوئیم توریه محرف است منکر این نیستیم که بعضی آیات و احکام صحیحه در آن هست و قطعاً به همین اندازه از حقهیم که در این توریه است قریشی که مشرک بودند نمیتوانند اهدا از آن را بیاورند زیرا که حق در نزد آنها هیچ نبود که باعث هدایت بشود اما در توریه اصلش که تمام حق بوده و محرفش هم بعضی آیات صحیحه دارد که باعث هدایت است نمی بینی که در همین توریه خبر از آمدن محمد (ص) داده است و امر به ایمان به او فرموده و به همین یک کلمه هر که گرفت هدایت کامله یافت پس این آیات [صفحه ۴۸۷] هیچ یک دلیل این نیست که این کتب موجوده ی

آسمانی به کلی خالی از تحریفند و اما اینکه گفته که اینکه اگر تحریف شده تحریف معنی است تا آخر پس بدان که از جمله ی آیات داله بر تحریف یکی این است تطمعون ان يؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و در برهان حدیث طویلی در تفسیر این آیه از امام حسن عسکری (ع) نقل کرده و آن چه متعلق به تحریف است این است که فرمود که به تحقیق که بودند فریقی از ایشان یعنی از جماعت یهود از بنی اسرائیل که می شنیدند کلام خدا را در اصل جبل طور سیناء و اوامر خدا و نواهی او را بعد تحریف می کردند آنچه شنیده بودند هر گاه ادا می کردند به کسانی که از وراء ایشان بودند از بنی اسرائیل بعد از آن که تعقل کردند آن را و دانستند که ایشان در آنچه می گویند کاذبند و این آن بود که ایشان همین که با موسی به سوی جبل رفتند پس شنیدند کلام خدا و او واقف و اوامر و نواهی او شدند و برگشتند پس ادا کردند به سوی کسانی که بعد از آنها بودند پس بر ایشان گران آمد اما مؤمنون پس ثابت ماندند بر ایمانشان و صادق بودند در نیاتشان پس اما اسلاف این جماعت یهود که نفاق کردند با رسول خدا (ص) در قصه به درستی که ایشان گفتند به بنی اسرائیل که خدای تعالی این را فرموده و امر کرده است ما را به آنچه ذکر کردیم آن را و نهی فرموده و باز فرموده است این که اگر مشکل شد بر

شما آن چه امر کردم شما را پس باکی نیست بر شما که این فعل را به جا نیاورید و اگر مشکل شد بر شما نهی شما پس باکی نیست بر شما این که ترک بکنید آن را یا موافقت بکنید آن را و ایشان می دانستند که دروغ می گویند تا آخر حدیث شریف پس ملاحظه کن که تحریفی که کرده اند به این بوده که علاوه بر حکایت قول خداوند گفته اند که خداوند باز فرموده که اگر مشکل شد بر شما مرخصید که ترک کنید و این واضح است که تحریف در معنی نیست بلکه حکایت رخصتی علیحده است و از جمله آیات آیه من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه است و این در باب کلمه ی راعنا است که در لغت یهود به جای شب و فحش استعمال می شد و در لغت عرب یعنی مراعات احوال ما را بکن و یهود توریه می کردند و این لفظ را خطاب به رسول خدا می گفتند و مقصودشان فحش بود و این خارج از محل نظر ما است و از جمله آیات است فیما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا خطا مما ذکرنا به و تفسیر ظاهر این آیه را از اخبار ندیدم ولی طبرسی (ره) گفته است که یعنی تفسیر می کنند آن را بر غیر آن چه نازل شده و تغییر می دهند صفت نبی (ص) را پس تحریف به دو امر می باشد یکی سوء تأویل و دیگری تغییر و تبدیل مثل قول خدا تعالی و یقولون هو من عندالله و ما هو من عندالله و در سوره ی آل عمران در ذیل آیه

گفته و ان منهم [صفحه ۴۸۸] لفریقا یلون السنتم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب و یقولون هو من عندالله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون طبرسی (ره) ذکر کرده که گفته شده است که فاسد می کردند آن را به خلاف حق تا این که شما ای مسلمین گمان بکنید که از کتاب خداست و آن از کتاب منزل بر موسی نبود ولکن ایشان اختراع می کردند و بدعت قرار می دادند و می گفتند که از نزد خداست و از نزد خدا نبود و در برهان از علی بن ابراهیم (ره) شاهد صحت این معنی را نقل کرده از معصوم (ع) که بودند یهود که چیزی را می گفتند که در توره نبود پس خداوند تکذیب فرمود ایشان را و مولای من روحی فداه در حسام الدین نقل فرموده از ابن عباس که این ها جماعتی بودند از یهود که وارد شدند بر کعب بن اشرف و تغییر دادند توره را و نوشتند کتابی که تبدیل کردند در آن صفت پیغمبر را پس قریظه گرفتند آن چه نوشته بودند و ملحق کردند به کتاب خودشان باری پس بین که تحریفات در عین عبارات توره بسیار واقع شده و اگر مقصود تأویل آن به معانی دیگر بود می فرمود که مقصود این نبوده و نمی فرمود آن از کتاب نیست و از نزد خدا نیست چنان که تأویلات باطله که شما می کنید ما انکار خود آیات و اخبار صحیحه را نمی کنیم ولی خود تأویلات را انکار می کنیم و از جمله آیات تحریف است و من الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین لم یأتوک یحرفون الکلم من بعد

مواضعه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه فاحذر و او در برهان روایت کرده است حدیث طویلی که وقتی یهود آمدند و از پیغمبر (ص) حکم زنای محصن و محصنه را خواستند و حضرت فرمود بقضای من راضی هستید عرض کردند بلی فرمود باید رجم نمود آنها قبول نکردند جبرئیل نازل شد و عرض کرد ابن صوری را در میان آنها حکم کن حضرت به آنها فرمود که ابن صوری در میانه شما چگونه است عرض کردند اعلم یهود است به آنچه خداوند بر موسی نازل کرده پس او را حاضر کردند و حضرت او را قسم های غلیظه داد که آیا در کتاب خود حکم رجم بر محصن را می یابید عرض کرد بلی تا آن که حضرت فرمود که سبب این رخصتی که در میان شما حادث شده چیست عرض کرد ذاب ما این بود که هر گاه شریف زنا می کرد او را ترک می کردیم و هر گاه ضعیف زنا می کرد حد بر او اقامه می کردیم پس زنا در اشراف بسیار شد تا آن که ابن عم ملک ما زنا کرد و او را رجم نکردیم بعد مرد دیگری زنا کرد و ملک خواست او را رجم کند قوم او گفتند که تا ابن عم خودت را رجم نکنی نمی گذاریم این مرد را رجم کنی پس گفتند که بیائید حدی آسان تر از رجم قرار دهیم که بر شریف و وضع همه باشد پس قرار دادند که هر که زنا کند چهل تازیانه بزنند و روی آن دو را سیاه کنند و بر دو حمار وارونه سوار کنند و طواف بدهند و بعد [صفحه

[۴۸۹] میانه این صورتها با سایر یهود نزاع شد که چرا ابراز دادی تا این که خداوند بر پیغمبر (ص) نازل فرمود یا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا بين لكم كثيرا مما كنتم تخفون من الكتاب و يعفو عن كثير پس ابن صورتها برخواست و دو دست خود را بر دو زانوی پیغمبر (ص) گذارد و عرض کرد پناه می برم به خدا و به تو از این که ذکر بکنی کثیری را که خداوند امر فرموده که عفو کنی خلاصه پس از این قبیل تحریفات هم در توریه بسیار واقع شده چنان که در ردیه ی قتلهم قریب به همین وارد شده است و در برهان نقل کرده و بدیهی است که این قسم بدعتها مادامی که آیات توریه را از عامه مردم پنهان نکنند رواج نمی گیرد و این است که خداوند فرموده تخفون من الكتاب پس بین که چه قدر تحریف در احکام ایشان واقع شده خلاصه پس از آنچه عرض شد دانستی که ادله که خود او ذکر کرده که دلیل صحت تمام این کتب نیست بلکه تصریح به تحریف در بسیاری چیزها شده و از اخبارهم که در ذیل آیات گذشت چیزهایی که دلالت بر تحریف داشت و ملاحظه کردی علاوه بر آنها هم اخبار دیگر هست از جمله در بحار نقل کرده است از حضرت امیر (ع) در خبر کسی که ادعای تناقض در قرآن داشت فرمود و به تحقیق که بیان کرده است خدای تعالی قصص مغیرین را به قول خودش الذین یکتبون الكتاب بایدبهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمننا قليلا و به قول خودش و ان منهم لفريقا یلون

السنتهم بالكتاب و به قول خودش از بیبتون ما لا یرضی من القول بعد از فقد رسول از آن چه اقامه بکنند به آن کجی باطل خودشان را بر حسب آنچه یهود و نصاری کردند بعد از فقد موسی و عیسی از تغییر توریه و انجیل و تحریف کلم از مواضع خودش تا آخر حدیث شریف عرض می کنم ملا-حظه کن تغییر توریه و انجیل را جدا فرموده و تحریف کلم را از مواضع خودش علاوه فرموده پس معلوم است که هم عبارات را تغییر داده اند و هم تأویلات فاسده نموده اند و اگر اهل خیره باشی می دانی که امروز تمام کتب سابقه آسمانی که در دست یهود و نصاری و مسلمین هست همه همان ترجمه هاست که محل تأویلات فاسده است زیرا که کتب اول به زبان سریانی بود و بعد از آن ترجمه به زبان عبری شده و بعد به زبان یونانی شده و بعد به زبان لا-تینی و این ترجمه های عربی و فارسی دیگر از روی آنها است پس زبان سریانی اصل در دست نیست و همه ترجمه ها است که مشحون به اباطیل است و این هم یک جواب صحیح بود از قول مصنف که گفت تحریف معانی بوده نه الفاظ اولاً که به فرمایش حضرت امیر (ع) هر دو قسم تحریف و تغییر داشته ثانی این که در دست مردم این زمان امروز سواى ترجمه ها چیزی نیست و به اقرار خودت تأویلات فاسده دارد خلاصه و نیز از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) به علی یا علی قرآن پشت فراش من است در مصحف و حریر و قراطیس

پس بگیریید آن را و جمع بکنید و تضييع نکنید آن را هم چنان که تضييع [صفحه ۴۹۰] کردند يهود توريه را تا آخر حديث و تضييع در لغت به معنی تلف کردن و هلاک نمودن و مهمل گذاردن است پس ملاحظه کن که تضييع يهود به چه قاعده بوده است و در حسام الدين نقل فرموده است از تفسير مرآة الأنوار از حضرت باقر (ع) که فرمود به درستی که بنی اسرائیل اختلاف کردند هم چنان که این امت اختلاف کردند در کتاب و زود باشد که اختلاف بکنید در کتابی که با قائم است که می آورد آن را تا این که انکار بکنند آن را مردم بسیار پس پیش می آورد آن را پس گردن های آنها را می زند عرض می کنم مراد از کتابی که با قائم است همان قرآنی است که حضرت امیر (ع) جمع فرمود که در اخبار دیگر صریح فرموده اند و سابق اخبار آن نقل شده و بدیهی است که اختلاف بنی اسرائیل بدون تغییر و تحریف نبوده زیرا که اگر تغییر و تحریف نداده بودند کتاب یکی بود و محل اختلاف نبود پس اگر ادعای مسلمانی داری تصدیق فرمایش آل محمد (ع) را بنما و قائل به تصحیف این کتب بشو و اگر تصدیق نداری ملحق به نصاری و يهود بشو چه لزومت کرده که مذهبی مرکب از نصرانیت مبتدعه و اسلام محرف داشته باشی که مذذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء و سابقا هم حدیث مفصلی از محاجه حضرت امام رضا (ع) در مجلس مامون با رأس الجالوت و جاثلیق و دیگران نقل کرده ایم که فرمود آن حضرت

این جاثلیق خیر نمی دهی مرا از انجیل اول وقتی که گم کردید آن را نزد که یافتید و که بر شما واضح ساخت این انجیل را عرض کرد ما گم نکردیم انجیل را مگر یک روز و آن را تازه پیدا کردیم یوحنا و متی بر ما بیرون آوردند فرمود چه قدر کم معرفتی به سنن انجیل و علماء او اگر اینطور است که تو گمان می کنی چرا در انجیل اختلاف کردید و در این انجیل که در دست شما است اختلاف افتاده و اگر بر عهد اول باقی بود اختلاف در آن نمی کردید ولی من تعلیم تو می کنم بدانکه چون انجیل اول مفقود شد نصاری جمع شدند در نزد علمایشان و گفتند عیسی کشته شد و ما انجیل را گم کردیم و شما علمای ما هستید چه می دانید از انجیل پس الوقا و مرقانوس و یوحنا و متی گفتند که انجیل در سینه ما است و ما می دانیم سفر سفر می نویسیم و هر یک شنبه سفری را می آوریم شما غصه نخورید و کنیسه ها را خالی نگذارید پس نشستند و این انجیل ها را نوشتند و این چهار نفر شاگرد شاگرد حواریین بودند آیا دانستی ای جاثلیق عرض کرد تا حال نمی دانستم حال فهمیدم و دانستم که تو عالمی به علم انجیل و چیزها که نمی دانستم تعلیم گرفتم عرض می کنم پس بین که اهل علم و انصاف از خود نصاری تصدیق این مطالب را می نمودند زیرا که از بدیهیات است که یک انجیل بیشتر نبوده و حال این چهار نسخه پیدا شده است مسلم اینها خالی از تصحیف نیست و علاوه بر اینها تصدیق این مطالب را

از خود علماء نصاری داریم چنان که مولای من روحی فداه در رساله مبارکه حسام الدین از جرائیم نصرانی [صفحه ۴۹۱] نقل فرموده که مردی است معتبر میان نصاری و بعضی می گویند روح القدس در او حلول کرده و مؤید من عندالله بوده مدتی بعد از حضرت عیسی بوده ظاهراً سیصد و هشتاد سال بعد از آن حضرت و بعضی پادریان می گویند اعتبار دین نصاری به واسطه او است امر دین ایشان به او منتهی می شود او به خواهش شخصی دیزی درپون نام توریه را از عبری به لاتینی نقل کرده نوشته است ای دیزی درپون مکرر التماس می کنی که من توریه را از زبان عبری به لاتینی درآورده خلاصه از ترجمه های دیگر که به زبان یونانی و عبری شده بر تو بنویسم بدان که اینکار پر خطر است زیرا که هر گاه به نظر لعن کنندگان من برسد مرا ملامت می کنند و فریاد می زنند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر مترجم که بفرموده بطلیموس نوشته اند می کنم چون آن ترجمه ها مانند بدن کسی است که برص دارد به سبب چیزهای بسیار که داخل شده و بیرون نکرده اند لکه ی پسی به هم رسانیده پس بعد از کلامی چند می گوید من تنها این کار نکردم بلکه آدری جنیس مترجم که هم مذهب من بود ترجمه از روی ترجمه ی آنها و ترجمه تیاد از یوس کرده همه را مخلوط کرده و می گوید این دو را به علامت ممتاز ساختم یکی شکل ستاره ریزه و دیگری به شکل سیخ چه از برای آن چه فرق شود میان آن چه از توریه است و آنچه زیاد و کم شده

و چیزهای چند که حواریین و علمای انجیل هم اقرار به آنها کرده بودند که در ترجمه ی ایشان نیست بعد می گوید جراثیم نمی دانم این هفتاد اوطاق پر از دروغ را که بنا کرده و مرادش این ترجمه ها است و بعد از آن عذری خواسته از زیاد و کم کردن می گوید در توریه خبر از بعضی امور آتیه بود از قبیل آمدن عیسی و کشته شدن و رجعت نمودن او و در آنها شک داشتند چنین کردند بعد می گوید اما این قدر می دانم که ترجمه ها که به زبان لاتینی کرده اند از ترجمه ی یونانی اصح است و ترجمه ی یونانی اصح از عبری است تمام شد عبارت جراثیم و این هفتاد مترجم که گفته اشاره به آن است که چون بطلموس سلطان مصر و حبشه و بعضی عربستان بود هفتاد نفر از اهل هر ملتی جمع کرد تا کتب انبیاء را بر او ترجمه کنند هر یک برای خودشان نوشتند و زیاد و کم کردند و همه را از عبری به یونانی آوردند و مدار غالب خلق بر کتب یونانی بود بعد به زبان لاتینی کردند و جراثیم گفته است که اگر از یهود پرسیم چرا چنین کردند می گویند به جهت مصلحت چنین کردند مثلاً بطلموس به اعتقاد افلاطون شد و قائل بود به وحدت خداوند خواستند هر عبارتی که در کتب عبری است که دلیل تثلیث است ساقط کنند که او را خوش آید و هم چنین از جراثیم نقل شده عبارتی در ترجمه ی زبور که به خواهش دو نفر نوشته که حاصلش این است که مسوده ی آن چه من نوشته ام بنویسید و شکل سیخچه و ستاره

را حفظ کنید [صفحه ۴۹۲] در پیش هر عبارت که به شکل سیخچه نقش کرده ببینید تا جایی که دو نقطه گذارده ام آن چیزی است که در ترجمه ی هفتاد مترجم نبوده و من در این جا زیاد کرده ام و هر جا که ستاره ببینید تا جایی که دو نقطه دارد چیزی در ترجمه ی آنها نداشته و من از نسخه ی عبری دیوان یتاد از یوس مترجم نصرانی فراهم آورده زیاده کرده ام پس ملاحظه کن که زبور را هم با اینکه ماخذ حکمی نبوده تغییر دادند و از همین جرائم نقل شده از ترجمه ی دیگر که بعضی پادریان نقل کرده اند که در این زمان از کتب سماویه نسخه صحیحی نیست زیرا که همه با هم مختلف است و از بعضی پادریان نقل کرده اند که در دیباچه بعضی اناجیل نوشته که شما کردا و شمعون و انجیل و کتاب شمعون که خبر می دهد از وقایع آینده دروغ پنداشته و اعتقاد مکنید و شاهد دیگر این که پادری نصرانی که چندی قبل ردی به زعم خود نوشته بر اسلام و مسلمین خودش در اواخر آن کتاب می نویسد در مقام مذهب یهود می گوید بعد از ذکر بعضی اخبار از آمدن حضرت عیسی (ع) آخر الأمر بعد از آمدن یحیی بن زکریا که به حسب اخبار پیش روی او بود آمد مسیح از دختر دوشیزه از خاندان داود در بیت اللحم و هر قسم معجزه نمود لکن خود یهود انتظار می کشیدند چنین کسی را لکن می خواستند که آن شخص با جاه و جلال دنیوی باشد پس او را قبول نکردند و به قتل رسانیدند و کتاب را لاعن شعور کامل کردند

موافق اختیار خود تمام شد آن چه از حسام الدین نقل نمودیم پس بین تفاوت راه از کجا است تا به کجا خود منصفین یهود و نصاری می گویند که اینها کتب اصل نیست و مترجم و مصحف است و اخبار ما هم که صریح در این معنی است و این مرد جاهل کاسه از آش گرم تر شده ادعای صحت آن ها را می کند و غرضش دو چیز است یکی این که گمان کرده ادله معتبره از آنها بر صحت مذهب خود دست آورده خواسته اعتبار آنها را برساند و تو دانستی که همه ی آنچه گفته بود خبط و خطا بود و ثانی چون عمده دلیل او این است که ممکن نیست کتابی را نسبت به خدا بدهند و از خدا نباشد پس بیان میرزا علی محمد حکما از جانب خداست این است که در این مقام هم این اصرار را دارد و باطلی را احقاق می کند که مؤید باطل دیگرش باشد و عجب است والله که با این همه منکرات که یهود و نصاری در این کتب درج کرده اند و این مرد ادعای مسلمانی می کند و این کتب را صحیح می داند و همین بزرگ تر دلیلی است بر کفر و شرک و فسق او کسی که تصحیح مذهب تثلیث نماید که در این کتب مندرج است به ضرورت اسلام مشرک به خداست و خداوند در کتاب مجید خود مکرر تصریح به کفر و شرک یهود و نصاری فرموده به سبب همین عقاید باطله شان چنان که خداوند فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مریم و قال المسيح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم انه من

يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و مأويه النار و ما [صفحه ۴۹۳] للظالمين من انصار لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلثه و ما من اله الا اله واحد و ان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب اليم و قالت اليهود عزير ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهئون قول الذين كفروا قاتلهم الله انى يؤفكون اتخذوا اجسادهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح بن مريم و ما امرؤ الا- ليعبدو الها واحد الا اله الا هو سبحانه عما يشكرون لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم قل فمن يملك من الله شيئا ان اراد ان يهلك المسيح بن مريم و امه و من فى الأرض جميعا و قالت اليهود و النصارى نحن ابناؤ الله و احباؤه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل انتم بشر ممن خلق خلاصه از اين قبيل آيات بسيار است و همين مذاهب در اين كتب صريحا مندرج است نمى دانم در قرآن كه اين طور كفر و شرك بر آنها اثبات كرده اند اينها از باب نسخ است كه در آن ملت به اعتقاد مصنف ثابت بوده و در اسلام نسخ شده و باز دو مرتبه موافق تصريحاتي كه مصنف سابق كرده است مشروع شده اگر اين طور باشد كه موجب تكفير و لعن نيست چنان كه بديهي است كه يهود و نصارى بر هر حكمي از احكام توريه كه ثابت قدم مانده باشند و لو در شرع خاتم منسوخ باشد محل ملامت نيستند زيرا كه ترك كردن منوط به قبول اسلام است كه هنوز نكرده اند

بلکه از جمله ملامت ها که بر آن ها داریم ترک کردن احکام توریه است و کتب احکامی که برای خود نوشتند مثل میشناه که در بیت المقدس ثانی عهد اسکندر نوشته شد و آن را توریه شبعل گفتند یعنی توراتی که از حفظ نوشته شد و بعد از چندی کتاب دیگر نوشتند و آن را کمارا نامیدند و تا یکصد و هفتاد و دو سال بعد از خرابی بیت المقدس ثانی می نوشتند و گفتند توریه موسی را در این زمان ها مأمور نیستیم عمل کنیم و به همان خواندن باید اکتفا کرد و به کمارا عمل نمود بعد از آن کتاب دیگر حلاخا اسم گذاردند تا وقتی که ربی یوسف قارو کتابی نوشت شولخان عاروح نامید و همه برخلاف حکم خداست و عمل یهود از روی این کتب است پس اینها عیوب بزرگ ایشان است که بعد از یهودیت دارند و از همین باب است که خداوند فرموده اتخذوا احبارهم و رهنانهم اربابا من دون الله بعد از آن که ایراد کردند بر پیغمبر که کی ما چنین کردیم جواب شنیدند که نه این بود که حلال خدا را بر شما حرام کردند و حرام را حلال و شما قبول کردید پس در یهودیت و نصرانیت این عیوب برای آنها هست و اگر چیزی را موافق حکم توریه و انجیل می گرفتند البته محل ملامت و تکفیر و لعن از آن باب نبودند پس معلوم است که این آیات در توحید ایشان و کفر و شرکشان از باب نسخ نیست و شرع انبیاء بر توحید بوده و آنها فاسد کردند و این است که خداوند به عیسی فرمود

که ءانت قلت للناس اتخذوني و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یكون لی ان اقول [صفحه ۴۹۴] ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوالله ربی و ربکم خلاصه و اصل توحید قابل نسخ نیست که بتوان این احتمال را داد و چون این کتب مشتمل بر این مطالب هست هر که تصحیح آنها را بکند البته کافر و مشرک خواهد بود و همچنین نسبت شرب خمر و زنا با دختر خود نعوذ بالله به لوط پیغمبر دادن و حامله شدن دختر و مواب عمل آمدن و نیز دختر دیگر به همین طور شراب به لوط دادن و او را مست کردن و پهلوی او خوابیدن و بن عمی به عمل آمدن که در فصل نوزدهم سفر برایشیت که سفر تکوین معروف است به تفصیل نوشته و در همین سفر در فصول دیگر نسبت شرب خمر به نوح پیغمبر دادن و خوابیدن و عورتش مکشوف شدن و هم چنین نسبت رؤیت ابراهیم خدا را و غذا برای او آوردن و با هم خوردن و هم چنین حیلہ کردن یعقوب با اسحق آن وقتی که اسحق نابینا شده بود و شکاری از پسر بزرگ خود خواست که او را دعا کند و یعقوب به گفته ی مادرش حیلہ کرد و امر را بر اسحق مشتبہ کرد و دعا به او نمود و همچنین خواب دیدن یعقوب خدا را که امام (ع) فرمود در شأن کسی که مدعی بود که

خدا را خواب دیدم فرمود معلوم است که موحد نیست یا لفظی قریب به این پس محال است که این گونه الفاظ از پیغمبران خدا سر زده باشد و این گونه منکرات را مرتکب شده باشند خلاصه و امثال این منکرات در این کتب بسیار است و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که همه ی اینها مجعولاتی است که ملاحای یهود خواستند فارغ البال مرتکب معاصی شوند و اینها را جعل کردند و ما در این مقام در صدد تفصیل نیستیم و الا عین عبارات را می نوشتم که بر آنها مطلع بشوی و آن کسی که به این اصرار تصحیح این کتب را می نماید البته کافر و مشرک و فاسق و فاجر همه هست و هیچ اعتمادی به این کتب نیست بلی خداوند به عنایت خاصه بعضی اخبار که از بعثت عیسی (ع) و خاتم و اوصیاء او بوده است در این کتب باقی گذارده که باعث اتمام حجتی بر یهود و نصاری بشود و آنها هم چنانچه از صریح کتاب خدا و اخبار اهل بیت دانستی در جزئیاتش تصحیف و تحریف دارد و بسا بر آنچه در این کتب هست ابدا اعتمادی نیست مگر هر چه شاهد صدق آن را از قرآن و کلمات اهل بیت سلام الله داشته باشیم حالا قدر کلمات مصنف را بدان که در یک امر جزئی یا کلی موافقت با خدا و رسول ندارد و از معتمدین شنیده ام که همین قسم منکرات که نسبت به لوط و نوح در سفر برایشان داده شده باک ندارند که در ائمه ی ایشان یافت شود و اینها است لازمه ی تصحیح این کتب خداوند عقل را

از انسان نگیرد که تجویز کند پیغمبر او شارب الخمر و زانی باشد با دختر خودش در حقیقت خوب خود را مرخص کردند و بهتر از این تدبیری برای اقبال عامه نیست معلوم است بهشت که سرپا می شود برای مؤمنین ما تشهیه الانفس و تلذا العین باید جمع باشد [صفحه ۴۹۵] این است که آزاد شده اند اما ما هنوز در دار تکلیف که دنیا است مبتلائیم و تخلف از ظاهر شرع پیغمبر (ص) بر احدی جایز نیست والسلام علی من اتبع الهدی و مصنف بعد از آن که به زعم باطل خود صحت کتب سابقه آسمانی را رسانیده اشاره به آیاتی چند نموده است که اینها در ذکر این یوم مبارک است و ما از جهاتی چند محتاج به ذکر آنها نیستیم اول این که بر ما ثابت و محقق است که اعتمادی به این کتب نیست ثانی این که نوع استدلالات این مرد دست آمده که هر چه میل او است کلام را تأویل می کند ثالث این که بر فرض بعضی آیات در ذکر ظهور و رجعت و قیامت باشد تو به صرف دعوی این ها را درباره ی خود می خوانی مدعی هندوستانی پنجابی هم درباره ی خود مثلاً می خواند تکلیف مردم چه چیز است و دعوی کدام یک را باید بپذیرند خلاصه که حاجت به تفصیل نیست و بطلان همه کلمات شما الحمدلله ظاهر شده.

استدلال به گفتار حسینعلی بهاء در باب مهربانی با تمام بشر

اشاره

در این مقام باز آیات بسیار نه به سبک استدلال ذکر کرده است بلکه به این قاعده که عقاید خود را در امر امامت و ظهور و رجعت و قیامت ثابت انگاشته است بنابراین هی آیات از قرآن ذکر

می کند و برای فاسد خود تأویل به این روز می کند و جواب مختصر مفید این است که ثبت العرش ثم انقش و همین مطالب بعینها سابق بر این مفصل و مشروح نوشته شده و هیچ سوای تکرار نیست و خودش هم تصریح می کند که این بیان ها پیش گذشته و ما هم که الحمدلله جواب همه را داده ایم دیگر حاجت به تکرار نیست و از جمله حيله ها که سابق کرده بود و در اینجا هم بسطی داده این است که میرزا حسینعلی حکم سیف را برداشته و در حق مردم دعای بسیار کرده و بنا مهربانی و عطف را نسبت به همه گذاشته است و به این حيله می خواهد قلوب ضعفا را مایل به آنها بکند.

جواب

و ما هم سابق جواب این مطالب را داده ایم این جا هم مختصری از راه دیگر می گوئیم که در نزد عاقل بصیر با این دعوی باطلی که حضرات دارند همین دلیل بطلان دعوی او است و ما هم این مطالب را می گوئیم ولی فرق بزرگی در میانه ما و شما هست ما می گوئیم که ایام ایام غیبت است و ما مأموریم از جانب ائمه خود به تقیه و مهاونه و مصانعه و خروج به سیف را قبل از ظهور امام حرام می دانیم و به حسب ظاهر باید با مردم راه برویم ولی در دل خود بر عقیده ی حقه ثابت باشیم و اعتقاد ما این است که بعد از آن که امام (ع) تشریف بیاورد این احکام برمی گردد و تقیه از عالم برداشته می شود و ایام هدنه منقضی می شود و حکم سیف جاری می شود و امام (ع) آن قدر می کشد

که مردم جاهل می گویند که تو از اولاد فاطمه نیستی و الا در دلت رحم بود و او فرزند فاطمه است و هر چه بکشد اسراف نیست و عوض یک شاخه موی سیدالشهداء (ع) و خون بچه شیرخواره او اگر همه ی عالم را قتل کند بجا است و هم چنین خود سیدالشهداء (ع) که [صفحه ۴۹۶] بعد از قائم برمی خیزد بقایای ظلمه را می کشد این است که در کتب المبین و غیر آن از حضرت باقر (ع) از خود آن حضرت یعنی حسین (ع) روایت شده که می فرماید بعد از ظهور قائم و مکث ایشان مدتی در زمین بعد از آن امیرالمؤمنین (ع) دفع می کند به سوی من سیف رسول خدا (ص) را و می فرستد مرا به سوی مشرق و مغرب پس نمی آیم بر دشمنی از برای خدا مگر آنکه خون او را می ریزم و ترک نمی کنم صنمی را مگر اینکه می سوزانم آن را تا این که واقع بشوم بر هند پس فتح کنم آن را و به درستی که دانیال و یوشع بیرون می آیند به سوی امیرالمؤمنین و می گویند صدق الله و رسوله می فرستد با آن دو به سوی بصره هفتاد مرد یا هفتاد هزار مرد به اختلاف نسخ پس می کشند جنگیان ایشان را و می فرستد بعضی را به سوی روم پس فتح می کند خداوند از برای ایشان بعد هر آینه می کشم البته هر دابه را که خدا گوشت آن را حرام کرده تا این که نباشد بر روی زمین مگر طیب و عرضه می کنم بر یهود و نصاری و سایر ملل و هر آینه مخیر بکنم ایشان را البته البته میانه اسلام

و شمشیر پس هر کس اسلام آورد منت بر او می گذارم و هر که اسلام را کراهت داشته باشد خداوند خون او را می ریزد و باقی نمی ماند مردی از شیعه ی ما مگر این که نازل می کند خداوند به سوی او ملکی که مسح کند از رخساره او خاک را و بشناساند به او ازواج او را و منزله او را در جنت و باقی نمی ماند بر روی زمین کور و نه زمین گیر و نه مبتلا- مگر این که خداوند کشف می کند از او بلای او را به سبب ما اهل بیت و بعد ذکر برکات آسمان و زمین و عطاهایی که به شیعه ی ایشان می شود فرمود و اولاً حل اشکالی باید نمود و آن این است که در سیرت قائم (ع) نیز همان قسم ها روایت شده و در سیرت سیدالشهداء (ع) هم این طور می فرماید پس اگر قائم (ع) همه دشمنان را هلاک می فرماید دیگر که می ماند که باز سیدالشهداء (ع) او را بکشد و جواب از این مطلب داریم یکی این که از بعضی اخبار برمی آید که قائم (ع) بر بعضی اهل ذمه و بعضی از نواصب جزیه می گذارد و همه تحت حکم و فرمان او خواهند بود پس سیدالشهداء (ع) که برمی خیزد جزیه را برمی دارد و آن ها را مخیر بین اسلام و شمشیر می فرماید و جواب دویم این است که قتلی که سیدالشهداء (ع) می فرماید منافات با قتل صاحب الأمر (ع) ندارد زیرا که این قتل حکم دنیا است و قتلی که حسین (ع) می فرماید در رجعت است چنان که در جبت و طاغوت فرموده اند که بارها آن ها را بر می گردانند و قتل

می کنند پس مانعی نیست که صاحب الامر (ع) کفار اهل دنیا را قتل بکند و سیدالشهداء (ع) کفاری که رجعت می کنند می کشد خلاصه پس معلوم است که سیدالشهداء علیه السلام هم که رجعت می فرماید خون دشمنان خدا را می ریزد و آیات قرآن هم همه شاهد همین مطلب است چنان که پیش دانسته پس درباره ی این مرد که العیاذ بالله ادعای این می کنی که سیدالشهداء است که رجعت کرده وعده ما بر این نیست که بیاید و او را حبس کنند و دست او را به کلی کوتاه کنند و همین که ببیند که پیش رفت ندارد به حيله و مکر سر تسلیم و مهربانی را پیش [صفحه ۴۹۷] گیرد و به دلیل عقل می گوئیم که طفل تا یک وقتی که جاهل است با او مدارا می کنند و بدی که می کنند اغماض می کنند اما وقتی که عقل او کامل شد دیگر حکم عفو و اغماض برداشته می شود و حدود جاری می شود پس اگر عقل مردم به جایی رسیده که باید امام که عقل کل است ظاهر شود و سیدالشهداء (ع) و سایر ائمه رجعت بفرمایند دیگر جای عفو و اغماض نیست و این مذهب صوفیه است لعنهم الله که صلح کنند و همه را جلوه خدا می دانند اما کسی که متدین به دین خاتم است این عقیده را کفر می دانند و بدیهی است که ظلمات و نور مساوی نیستند و ظل و حرور یکسان نمی باشند و جاهل و عالم و کافر و مؤمن همه بر حق نیستند و خدای حکیم عادل با آن ها یک نوع رفتار نمی کند و فرمود فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و

من يعمل مثقال ذره خيرا يره و فرمود انما تجزون ما كنتم تعملون پس اين اظهار محبت و عطوفت نسبت به تمام خلق اولاً كه بديهی است كه محض حيله است و چرا تا آن زمان كه در ايران جمعی گرد شما بودند اين حكم جاری نشد حالا به اصطلاح مستوری از بی چادری است و ثانی این كه اگر با كمال فراهم بودن اسبابهم اینكار را کرده بودید همین دلیل بطلان شما بود زیرا كه چه در ظهور امام و چه در رجعت و چه در قیامت هیچ يك بنابر مهارنه و مدارات نیست و در ظهور امام كفار به جزاهای دنیوی خود از قتل و نهب و غارت البته خواهند رسید و هم چنین در رجعت بلکه اضعاف آن چه در ظهور قائم (ع) می بینند و در رجعت خواهند دید اگر قائم (ع) يك مرتبه جبت و طاغوت را زنده می كند و می كشد در رجعت روزی هزار مرتبه زنده می شوند و كشته می شوند و در قیامت دیگر مبتلا به عذابی خواهند بود كه عذاب های پیش بالنسبه به آنها جنت باشد در مذاقشان هیهات هیهات چه قدر امر خداوند را سست گرفته اید قیامت را سر یا می دانید و به كفار و مشركین به اعتقاد خودتان مهربانی می كنید و دعا در حقشان می كنید پس در حقیقت مثل یهود و بعضی از مبدعین در اسلام عذاب را عذب دانسته اید کدام نعمت بر شما میسر شده كه بر آنها نیست و کدام عذاب مبتلا شده اند كه شما از آن ایمن هستید والله كه پادشاه بازی اطفال حقیقتش از خرافات شما بیشتر است اقلاً مقصری كه می آورند و حكم به

تعزیر می شود چهار ترکه بیای او می زنند و مطیعی را که می آورند هیچ نباشد یک کف نخود برشته و کشمکش به او می دهند و والله که پادشاه بازی شما از این هم بی حقیقت تر است ای از خدا بی خبران درباره ی خود هر چه می گوئید که محض ادعا است حالا- بر فرض که جاهلی قبول کند نسبت به این همه کسانی که بر خلاف شمایند در این قیامت کبری چه عذابی واقع شده که هیچ انفعال و تألم ندارند اگر به محض قول شما است که آنها هم درباره ی شما اعتقاد دارند که جهنم الان در دل های شما است چنان که در حدیث وارد شده نهایت چون دنیا چشم و گوش شما را بسته درک نمی کنید و همین که به قیامت برگردید و علایق دنیوی را بگذارید [صفحه ۴۹۸] خواهید دید که چه عذابی برای خود خریده اید پس اگر این به محض و هم متوهم است آنها هم درباره ی شما از وهم بالاتر بلکه یقین به این امر دارند فرض می کنم که تو هم درباره ی آنها همین طور یقینی داشته باشی پس فرق مسأله چه شد و همان طور که تو خود را منعم می دانی مؤمنین هم والله خود را منعم می دانند پس همه ی حرف ها به خیالات گذشت و والله که چنین نیست و عما قریب عقاید مؤمنین همه بروز و ظهور خواهد کرد و عقاید شما هم همه بر عکس نتیجه می دهد.

استدلال به اینکه ایشان (علی محمد و حسینعلی بها) با ظهورشان تمام اختلافات را برداشته اند و این از معجزات الهی است

آشاره

بعد از آن که شرحی از این که هم این مرد ذکر خیر خلق و محبت و دوستی کل عالم و اطاعت و انقیاد ولات امور و خدمت و نصرت دولت

عادله بوده می دهد عباراتی با جمله های معترضه بسیار می نویسد که حاصل همه آنها کفر و زندقه و مذهبی است که نسبت به جمیع شرایع انبیاء سلام الله بدعت است و کفر و ضلالت و ابطال ثواب و عقاب و اولاً ما فقره بفقره عبارات او را می نویسیم و جواب می گوئیم و بعد اصل مطلب او را رد می کنیم گفته است که هرگز امید نبود که نفسی ظاهر شود و به قوت الهیه خلق مختلف العقاید و مختلف الادیان و مختلف الطبیاع و المشارب را متحد الکلمه و متحد القول و مصلح علم و مهذب اخلاق امم در قلیل مدتی فرماید و سوف یحیط الأرض و انا ظننا ان نعجز الله فی الأرض و لن نعجزه هربا و لا یحسبن الذین کفروا سبقونا انهم لا یعزجون.

جواب اول

آیات را غلط می نویسد آیه ی اولی ان لن نعجز الله است و آیه ی ثانیه سبقوا انهم و مراد از همه ی این تعجب که کرده همین معدودی است که گرد این مرد جمع شده اند که هر باطلی در عالم برخیزد این قدرها بلکه شاید اضعاف اینها گرد او جمع می شوند و بنای عالم بر همین است ذره ذره کان در این ارض و سما است جنس خود را همچو کاه و کهربا است این اجماعیات دلیل حقیقت کسی نیست و اگر می بود شیطان از جمیع خلق احق بود زیرا که تمام کفار و مشرکین با همه اختلافی که دارند در طاعت و انقیاد امر او متحدند و با وجود این که همه به امر او حرکت می کنند در واقع اختلاف ندارند چون سلطانی که جمعی از قشون خود را به

مشرق بفرستد و جمعی را به مغرب و هر دو صادر از امر او هستند پس تعجب را از کار شیطان مکن و این مطالب که مقصود داری درباره ی او راست تر می آید و الا این معدود که گرد شما جمع شده اند که قابل اعتنا نیستند و معذکک مختلف هم هستند چنانکه در همین کتاب روی سخن تو بعد از مسلمین با آنها است که بر میرزا علی محمد وقف نمودند یا آن که معتقد به میرزا یحیی شدند و اعتنائی به میرزا حسینعلی ندارند و طوائف دیگر هم از قرار مذکور در میان شما هستند پس همچو اتحادی هم که قابل اعتنا باشد ندارید و آن هم که گفته مصلح علم و مهذب اخلاق امم شده اید دعوی است بی برهان امم همچو اعتقادی ندارند و هر کسی هر چه تحصیل کرده به کد یمین و عرق جبین و اعمال و افعال خود [صفحه ۴۹۹] کرده است اگر شما راست می گوئید که این ها از عنایات شما است تغییری در امور بدهید به طوری که محسوس شود که تربیت های سابقه هم از لطف شماست و ما دیده ایم از مجانین را که مالیخولیا بر سرشان زده درباره ی خود خیال کرده اند که سلطانند و از همین قبیل خرافات سروده اند و چون دیدیم که سخن های آن ها به اصطلاح پاورق ندارد دانسته ایم که مالیخولیاست و درباره شما هم علانیه این مطلب را می بینیم شما منکرید بسم الله آثار نفسانیه خود را اظهار کنید تا بینیم و تصدیق نمائیم و الا این گونه سخنان را مجانین هم می سرایند بلکه به طوطی هم تعلیم بکنند او را می کنند و اما آیاتی که نوشته است

مسلم است که از دست خداوند فرار نمی توان کرد و احدی او را عاجز نمی کند و در دنیا جماعتی از این مردم جهلا- یا تجاهلا فرار می کنند اما مفسری ندارند و آخر مرگ آنها را در می یابد و در آخرت به جزای خود می رسند و همه ی مردم امرشان به این جا نمی رسد که در دار تکلیف که دنیا است معتقد بشوند که مفری از خداوند نیست و رو به او بکنند که تو گمان کرده ای که این اتحاد عمومی خواهد شد و اگر به این منوال بود خلقت ناری که لا تنفدو لیس لها آمد البته لغو خواهد بود و باز گفته است والذین كفروا اعمالهم كسراب بقیعه يحسبه الظمان ماء حتى اذا جائه لم يجده شيئا و وجد الله عنده فوفاه حسابا والله سريع الحساب نفس تكذيب آيات و كافر شدن به آيات حساب شدن است.

جواب دوم

این کلمات معترضه به نظر می آید و مناسبتی با کلام سابق ندارد مگر این که مقصود او از ذکر آیه این باشد که اختلافات امم مثل سراب است و همین که پیش رفتی چیزی نیست و هیئات که مراد این باشد و نظیر این آیه است آیه ی مثل الذین كفروا بر بهم اعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد و مراد از این آیه مثل اعمال دشمنان آل محمد (ص) است که هر چه به زعم خود خیرات به جا آورند همه مثل خاکستری که به باد داده شود متفرق می شود و ثمری به حال آنها نمی کند چنان که در حدیث شریف در ذیل همین آیه وارد

شده و به همین معنی است آیه ی اولی چنان که در برهان روایت کرده است از حضرت باقر (ع) فرمود آنچه حاصلش این است والذین کفروا بنوامیه اند اعمال ایشان مثل سرابی است که در بیابان است که تشنه او را آب می پندارد و همین که می رود می بیند که چیزی نیست و خدا را می یابد در نزد او پس حساب او را می کند و خداوند سریع الحساب است و غرض این است که اعمالی که از ایشان دیده می شود به صورت خیرات مثل سراب است که واقعیت ندارد و ذاتیت آنها همان شرور و خبائث است و هر که نزدیک آنها برود از خیر که آب حیوه حقیقی است چیزی نمی یابد و این است که بعد از این آیه می فرماید او کظلمات فی بحر لجمی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات [صفحه ۵۰۰] بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور پس مثل اعمال ایشان را به ظلمات می زند که بعض آن فوق بعض است و نوری در آن ها نیست پس با وجود این که نوری در آن ها نیست چگونه اختلاف امم برداشته می شود هل یستوی الظلمات و النور و اما آن چه در باب حساب گفته چون همه غرضش این است که بلکه همه اوضاع معاد را به همین ظاهر دنیا بگذارند این لفظ را می گوید و ما می گوئیم که این همه که در اخبار و آیات فرموده اند که حساب خلایق باید بشود مقصود این نیست که خداوند علمی پس از جهل حاصل کند و خدا جاهل به

اعمال خلق نیست ابتدا و این که فرمود لیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلم الکاذبین غرض ظهور علم حادث او است در مقام خلق و در علم ازلی خود همه چیزی را دانسته و این است که می فرماید انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون یعنی عمل های شما نسخه از آن علمی است که برای خداوند ثابت بوده چنان که از اخبار آل محمد (ع) ظاهر می شود پس غرض از حساب ظهور عمل برای خدا نیست بلکه خلق باید خود واقف بر اعمال خود بشوند و حساب ایشان کرده بشود و باقی و فاضل خود را شعور کنند تا این که بفهمند که خداوند ظالم نیست و در دنیا تو این مطلب را علانیه می بینی که خلق واقف بر تمام اعمال خود نیستند و حسن و قبح اعمال خود را شعور نمی کنند با اینکه خیر و شر را به ایشان فهمانیده اند ولی معذکک چنان اعراض کرده اند که از همه ی اینها غافل شده اند پس اگر چه در نزد خدا حساب های همه شده باشد اما باید از برای خلق در قبر و در آخرت همه ی اینها مذاکره بشود که بفهمند و به این آسانی که تو خیال کردی امر نمی گذرد و باز گفته است ان الدین عندالله الأسلام و ما اختلف الذین اتوا الكتاب الا- من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب جاءهم العلم مقصود این نیست که کفار دانسته حق را انکار کردند مقصود این است که علم آمد ایشان را سرکشی کردند و نرفتند تا ادراک نمایند طغیانشان حاجب و مانع ایمانشان شد.

جواب از اینکه ادعا کرده کفار از روی علم کافر نشده اند

نمی دانم این چه

حمایتی است که این مرد مکرر از کفار و مشرکین می کند که مقصود این نیست که کفار دانسته حق را انکار کردند خداوند فرموده و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و فرموده یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و این مرد مکرر بر خلاف این دو آیه می گوید و قول عدل در این مقام این است که از برای کفار هم مثل مؤمنین درجات است و این است که خداوند برای جهنم طبقات قرار داده که در هر طبقه اهل آن ساکن شوند پس بعضی از ایشان هستند که همین قدر که شنیده اند داعی هست و نرفتند و نشینند حجت بر ایشان تا یک درجه تمام شده و بعضی هستند که می روند و می شنوند و یقین هم می کنند و معذکک ایمان نمی آورند و حجت خداوند بر هر دو بالنسبه به حال خودشان تمام است و این است که روایت شده در معنی حجت بالغه که خداوند [صفحه ۵۰۱] در روز قیامت به بنده ی خود می فرماید که ای بنده ی من آیا عالم بودی اگر بگویند بلی به او می فرماید چرا عمل نکردی و اگر بگویند جاهل بودم می فرماید چرا تعلیم نگرفتی تا عمل کنی پس خصمی می کند با او و این است حجت بالغه عرض می کنم بدیهی است که باید معلم را بشناسد تا بتواند تحصیل کند و از برای این هم درجات است یکدفعه می شنود که کسی داعی معلمیت هست و حقیقت و بطلان او را نمی داند و حقی هم در دست او نیست باید برود و بفهمد و یک دفعه رفته و فهمیده و از علم او تحصیل نکرده و یک دفعه از علم

او هم تحصیل کرده خلاصه که درجات بسیار از برای خلق است و حجت خداوند بر همه تمام است و در میانه مستضعفینی هم هستند که اگر در دنیا حجت بر آنها تمام نشده در آخرت تمام خواهد شد و اختلاف در میانه خلق بعد از آمدن علم است و به حسب درجات علم و عمل اختلاف حاصل می شود و به همان صورت که از دنیا می رود ابد الدهر باقی خواهد بود و مثاب یا معاقب خواهد بود دیگر این خرافات که حضرات می سرایند مثر ثمری نخواهد بود مگر ثمره ی زقوم و مناسبتی در این آیه با مطلبی که در دست دارد ابدان نیست و باز گفته است و نضع الموازين القسط اليوم القیمه فلا- تظلم نفس شیئا و ان كان مثقال حبه من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین می گذاریم ترازوی عدل را روز قیامت پس ظلم نمی شود نفسی چیزی را و اگر بوده باشد مثقال حبه از خردلی می آوریم او را و کافی است به ما حساب کننده چه قدر صریح است که اگر هم شاعر نیستند آوردن خود را کافی است به ما یعنی شهادت ما کافی است و اعظم است از شهادت عالمین.

جواب از اینکه اینها گمان کرده اند قیامت برپا شده است

چه قدر این جماعت عامی و جاهلند و چه مزخرفات به هم می بافند مقصودش از این تحقیق این است که چون معتقدند که قیامت سرپا شده و مردم همه عود داده شده اند و ملاحظه می کنیم که هیچ کس شاعر نیست که کسی از سابقین بوده و عود داده شده این است که می گوید اگر هم شاعر نیستند شهادت خداوند کافی است و استدلال غریبی است خردل

در این مقام مثل اعمال خلاق است ولو به قدر خردل باشد خداوند آن را خواهد آورد و شخص عمل کننده باید شاعر باشد نه نفس عمل من حیث نفسه زیرا که عمل صرف صفتی است از برای شخص و استقلالی از برای او نیست و وجود او و شعور او و سایر صفات او همه بسته به صاحب صفت است پس اگر نظر به نفس عمل بکنی از خود هیچ ندارد و اگر نظر به صاحب صفت بکنی دارای همه چیز است و شخص معاد انسان است با اعمال خودش که همه تابع وجود او هستند و البته وقتی که محشور می شود هیچ چیز را از نفس خودش فاقد نیست چنان که در اخبار بسیار فرموده اند و خداوند صریحا فرموده که فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرا یره و رؤیت عمل بدون شعور [صفحه ۵۰۲] و ادراک متصور نیست و فرموده است و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربك احدا و فرموده است یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینة امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد پس با این همه آیات صریحه و اخبار صحیحه که از خوف اطناب ذکر نکردیم می توان شبهه کرد که کسی که بر می گردد شاعر نباشد که برگشته و اگر شاعر نشد انفعال هم البته ندارد پس کیست که آمده و کیست که به جزای خود رسیده چه قدر کار را سهل کرده اند و این است که فارغ البال هر چه می خواهند می کنند و

والله که تعقل و ادراک و شعور و انفعال آنها که بر می گردند هزار مرتبه از اهل دنیا بیشتر است و هزار مرتبه بهتر از دنیا شاعر نفس خود هستند و در دنیا ممکن است که شخص از خود فراموش کند زیرا که اسباب غفلت جمع است و در آخرت ممکن نیست خلاصه و این که فرموده است کفی بنا حاسین یعنی از جهت حساب خداوند کافی است و اولیاء او کافی هستند زیرا که در حساب ایشان سهو و غفلت و خطا نیست نه اینکه بنده شاعر نباشد که عود کرده و همین که خداوند بفرماید که او است که آمده و لو خود شعور نکند کافی باشد این کافی هست در خلقی که از ابتداء شعور انسانیت نداشته اند و در لوح محفوظ پروردگار ثابت هستند و در مقام خود شعور و ادراکی از برای ایشان نیست و عود ایشان را امام (ع) عود ممانجه می فرماید یعنی به مبدأ خود برمی گردند و ممزوج می شوند و تعینی از برای آنها نمی ماند اما با عیان هم در علم خدا ثابت هستند و این مقصود از عود نیست زیرا که علم خداوند مبدأ و عودی ندارد و عود این قسم خلق به همان طور است که فرموده اند و ممتزج می شوند با اصول خودشان و اما انسان به واسطه شعور و ادراکی که داشته در حد خود ممتزج نمی شود و مجاور است و همیشه باقی است و خود او استشعار بقای خود را می کند و عمل خود را می یابد و به جزای عمل خود می رسد و اگر بنا باشد که به محض شهادت پروردگار امر بگذرد و خلق

شعور نکنند پس که معذب می شود که منعم می شود پس باید که همان طور که فرموده کفی بنا حاسین بفرماید کفی بنا معذبین و کفی بنا منعمین بصیغه مفعول و عجب خدای مهربانی است که خود از عوض بنده عذاب می کشد و چه قدر بخیل است و محتاج که جزای اعمال بنده عاید خود او می شود نعوذ بالله من غضب الله و استغفر الله قال الله تعالی ما خلقتکم لا ربح علیکم ولکن خلقتکم لتریحوا علی این سخنان که مصنف در این مقام می گوید رایحه ی وحدت وجود می دهد چنان که شنیدی و خواهی شنید و کفران ظاهر و بین است اما به قدر حضرات وحدت وجودی ما اینکه آنها هم جاهلند از این جماعت استنباط فهم و شعور نمی شود و باز گفته است یا نبی آنها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الأرض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر و مؤید [صفحه ۵۰۳] این بیان یومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام قل اللهم فاطر السموات و الأرض عالم الغیب و الشهاده انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون.

جواب دیگری در این مورد

در اخبار آل محمد (ع) در ذیل آیه ی اولی فرموده اند از محقرات ذنوب پرهیزید که بگوئید گناه می کنم و استغفار می کنم که خداوند فرموده ان تک مثقال حبه من خردل الایه و مقصود مصنف همان مضامین باطله ای است که در ذیل آیه ی سابقه گفت و جواب او گفته شد و اما این که گفته مؤید این بیان یومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا

جان مقصود او این است چون اصل سخن در عطوفت و مهربانی میرزا حسینعلی است که نسبت به خلق اظهار می کند و تصریح کرد به این که خلق مختلف الطبایع را متحد کرد و زود باشد که این اتحاد احاطه به همه زمین بکند و غرضش این است که همه ی مردم مؤمن می شوند به او و خداوند هم به ایشان لطف می کند چنان که ان الله لطیف خبیر فرموده حالا خوشحال شده است که مؤید برای این مطلب دست آورده و می گوید خداوند فرموده یومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان اما خداوند چشم و عقل او را گرفته که آیه ی بعد را هم نوشته که در همین جا بطلان مقصود او را برساند که فرموده است يعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الأقدام و باید از اخبار اهل بیت سلام الله تفسیر هر دو آیه معلوم شود تا فساد مذهب او ظاهر گردد پس در برهان روایت کرده است از میسر که گفت شنیدم از ابی الحسن رضا (ع) که می فرمود دیده نمی شود از شما در آتش دو نفر نه والله و نه یک نفر عرض کرد این مطلب در کجای کتاب خداست جواب نفرمود تا مدتی گذشت و میسر گفت که روزی در طواف با آن حضرت بودم یک مرتبه فرمود ای میسر اذن داده شد به من که جواب تو را بگویم از فلان مسئله که سؤال کردی عرض کردم آن مطلب در کجای کتاب خداست فرمود در سوره ی الرحمن قول خدای عزوجل فیومئذ لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان عرض کردم در آیه منکم نیست فرمود

به درستی که اول کسی که آن را تغییر داد ابن اروی بود و این به جهت این بود که حجت بود آیه بر او و بر اصحاب او و اگر در آیه منکم نباشد هر آینه ساقط می شود عقاب خدای عزوجل از خلق و وقتی که سؤال کرده نشد از ذنبش انسی و نه جان و از علی بن ابراهیم نیز از معصوم (ع) که فرموده است منکم یعنی از شیعه و بعد شرح فرمود که هر که ولایت امیرالمؤمنین (ع) و برائت از اعداء او را داشته باشد و حلال او را حلال بدانند و حرام او را حرام بدانند بعد داخل بشود در ذنوب و توبه نکند در دنیا عذاب کرده می شود بر آنها در برزخ و بیرون می آید روز قیامت و نیست از برای او ذنبی که سوال کرده بشود از آن در روز قیامت عرض می کنم پس مشاهده کن که آیه اصلش چه بوده است و مراد چیست و مصنف چگونه به ظاهر او مغرور شده و دلیل [صفحه ۵۰۴] دست آورده که حکم سیف برداشته می شود و همه خلق مستحق عطوفت می شوند و بالاخره متحد می شوند آیه بعد را ملاحظه کن که فرموده يعرف المجرمون بسیماهم تا آخر و در چند حدیث در برهان وارد شده که خداوند خالق خلق است و محتاج نیست که کسی را به سیمای او بشناسد ولی مراد از این آیه این است که قائم آل محمد (ع) مجرم را به سیمای او می شناسد و آن ها را می گیرد به نواصی و اقدام و می زند به شمشیر عرض می کنم قائم این جماعت مجرم را

نشناخت ابداء و کرورها مجرم از شمشیر او معاف بودند و ابداء اعتنا به او نداشتند بلکه یک طایفه مجرمین که جرم آن ها بسیار است همان ها بودند که نصرت او را کردند و او نشناخت ولی قائم آل محمد (ع) شناخت و از پرده ی غیب دست دراز کرد و آنها را به قتل رسانید و اگر فضل خداوند شامل شود و ظهور فرماید نسبت به عموم مجرمین چنین خواهد کرد و سیدالشهداء (ع) و امیرالمؤمنین (ع) و پیغمبر خدا (ص) هم که رجعت فرمایند نسبت به عموم مجرمین از احیاء و راجعین چنین خواهند کرد و اگر این سخنان واقعیت ندارد خلقت جهنم هم لغو خواهد بود زیرا که به اعتقاد تو همه خوب می شوند و اما آیه قل اللهم تا آخر مقصودش همان تأویل به رایبی است که اول اشاره کرده و بعد هم تصریح می کند که این ظهور حاکم در اختلافات است و رافع آنها و در این مقام دو آیه از بعد از آیه قل اللهم عرض می کنم تا بدانی که مقصود از حکم در اختلافات چیست خداوند می فرماید ولو ان للذین ظلموا ما فی الأرض جمیعا و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یوم القیمه و بدالهم من الله ما لم یكونوا یحتسبون و بدالهم سیئات ما کسبوا و حاق بهم ما کانوا به لیستهزؤن یعنی و اگر جمیع آن چه در زمین هست و مثل آن با آن مال ظالمین باشد هر آینه آن را فدا می دهند از بدی عذاب در روز قیامت و ظاهر شود از برای ایشان از خداوند آنچه گمان نمی کردند و ظاهر شود از برای ایشان

سیئات آنچه کسب کردند و احاطه کند به ایشان آنچه به آن استهزاء می کردند یعنی جهنم حال ملاحظه کن که مراد خداوند از حکم در اختلاف چیست و این جماعت چه تأویلات فاسده می کنند و در اول همین سوره زمر است الا له الدین الخالص والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی ان الله يحکم بینهم فیما هم فیہ یختلفون ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار و در برهان از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی می آورد روز قیامت به هر چیزی که عبادت کرده می شود از دون او از شمس و قمر و غیر ذلک بعد سؤال می کند هر انسانی را از آنچه عبادت می کرده پس می گوید هر که عبادت غیر او را کرده که ای پرورنده ما ما عبادت نمی کردیم آنها را مگر به جهت زیادتی تقرب به سوی تو فرمود پس خداوند تبارک و تعالی به ملائکه می فرماید که بخوانید آنها را و هر چه عبادت می کردند به سوی آتش مگر آن کسان که استثنا کرده ام که آنها از آتش دورند مراد از کسانی که استثناء [صفحه ۵۰۵] شده اند و مثل ملائکه اند و حضرت عیسی (ع) که خلق آنها را عبادت کردند ولی داخل آتش نمی شوند چنان که در حدیث شریف در ذیل آیه ی شریفه ان الذین سبق لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعود و وارد شده خلاصه که حکم خداوند و آنچه اختلاف می کنند به این قاعده است نه این که رفع اختلاف می شود و باز مصنف به این قناعت نکرده و گفته

است در همه جای قرآن است که اختلاف عالم و نفاق امم را جمال قدم و مظهر اسم اعظم برمی دارد و جمیع امور راجع به حضرت مکلم طور است و از توریه و انجیل از قبل ذکر شد و کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون هل ینظرون الا ان یتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملائکه و قضی الامر و الی الله ترجع الامور ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یشک المیعاد ولكن لیبلوکم فیما اتاکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم فینبئکم فیما کنتم تختلفون قل لمن ما فی السموات و الأرض قل لله کتب علی نفسه الرحمه لیجمعنکم الی یوم القیمه لا ریب فیه الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون کذلک زینا لكل امه عملهم ثم الی الله مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون ان فی ذلک لایه لمن خاف عذاب الاخره ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود و ما تؤخرهم الا- لاجل معدود یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی و سعید تبارک الذی له ملک السموات و الأرض و ما بینهما و عنده علم الساعه و الیه ترجعون یوم یتعهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا احصاه الله و نسوه والله علی کل شیء شهید.

جواب

این سخنان است به انضمام ذکر این آیات که رایحه وحدت وجود می دهد اما نه به سبک سایر وحدت وجودی ها زیرا که آنها در ذات سخن می گویند و این جماعت گاهی تنزیه ذات را می کنند

ولی ظهور الوهیتی دارند و همه را با او یکی می گیرند و به این آیات استدلال می کنند و این است عبارتی که از بیان از باب نهم از واحد ثانی نقل می کند فی ان القبر حق از برای هر روحی قبری در امکانه خود مقرر و کل منتهی می شود به ظهور من یظهره الله بنفسی که بعث او بعث کل است و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر خروج کل از قبر خود و در باب هفتم از واحد ثانی گفته فی القیمه و هو قیام مظهر نفس الله علی امر الله خلاصه پس حاصل مطلب حضرات این می شود که او که عود می کند معاد کل ثابت می شود و همه در او جمع می شوند طوری که امتیاز برداشته می شود و این است که مصنف دلایل گفت که لازم نیست شاعر باشند بلکه شهادت الله کفایت می کند و ممکن است که وحدت موجود مرادشان باشد و آن هم باطل است و در این مقام اول باید رجوع به سوی خداوند را از اخبار آل محمد علیهم السلام و دلیل عقلی که مستنبط از فرمایش ایشان [صفحه ۵۰۶] است فهمید تا آن که مطلب ظاهر بشود پس در برهان در ذیل آیه و کیف تکفرون بالله از امام حسن عسکری (ع) روایت کرده که فرمود رسول خدا (ص) به کفار قریش و یهود چگونه کافر می شوید به خدائی که دلالت کرده است شما را بر طریق هدی و دور کرده است شما را اگر اطاعت نکنید او را از سبیل هلاکت و شما اموات بودید در اصلاب آباء و

ارحام امهات پس زنده کرد شما را بیرون آورد احیاء بعد می میراند شما را در این دنیا و داخل قبر می کند بعد زنده می کند در قبور و نعمت می دهد در قبور مؤمنین به نبوت محمد (ص) و ولایت علی را و عذاب می کند کافرین را در قبور بعد به سوی او راجع می شوید در آخرت به اینکه بمیرید در قبور بعد از آن پس زنده بشوید از برای بعث در روز قیامت راجع بشوید به سوی آنچه به تحقیق که وعده کرده است شما را از ثواب بر طاعات اگر فاعل طاعات باشید و از عقاب بر معاصی اگر مفارق طاعات باشید عرض می کنم احتمال می دهم لفظ مفارقی ها در آخر حدیث مقارفی ها بوده یعنی اگر مکتسب معاصی باشید و تصحیف شده است و مطلب ظاهر است پس ملاحظه کن که مراد از رجوع به سوی خدا رجوع به سوی امر خداست که ثواب و عقاب باشد و چند حدیث در ذیل آیه هل ينظرون الا ان ياتيهم الله وارد شده است که مراد اتیان و مجیی امر الله است زیرا که ذات خداوند منزله از انتقال و مجیی است پس قول خداوند و الی الله ترجع الأمور هم که فرموده یعنی رجوع امور همه به امر خداست و صادر از او هستند و هم چنین الی الله مرجعکم و امثال این کلمات هر چه هست مراد رجوع به امر او است نه ذات او چنان که حضرت امیر (ع) در خطبه ی خود می فرماید و کیف یجری علیه ما هو اجراه و یعود فیه ما هو ابداه و یحدث فیه ما هو احده اذا التفاوت ذاته

ولتجزاء كنهه و لا- متنع من الأنزل معناه و لكان له وراء اذا وجد له امام و لا- التمس التمام اذا لزمه النقصان و اذا القامت آية المصنوع فيه و لتحول دليلا بعد ان كان مدلولاً عليه الخطبه پس محال است كه رجوع خلق به ذات پروردگار شود و اين بيان شريف كه حضرت در خطبه فرموده است خود هم دليل عقل است و هم نقل زيرا كه بدیهی است كه اگر بنا باشد خلق از ذات پروردگار ابتدا بشوند و به ذات او برگردند در ذات او تفاوت و تغيير حادث می شود و كنهه او متجزي می شود زيرا كه فرض شده كه خلق اجزاء ذاتیه ی او باشند و از ذات او خارج شده باز به سوی او برگردند و البته تفاوت و تجزیه در ازل ممتنع است و ازلیت از برای متفاوت و متجزي ممتنع زيرا كه هر چه منجزي است مسبوق به عدم است و قائم به غير كه صانع و تركيب كننده او باشد پس چگونه ازل قدیم می شود و نیز هر چه خلق از ذات او صادر شوند و به سوی او برگردند امامی كه مخرج و مدخل خلق است برای او ثابت می شود و هر چه امام دارد وراء هم دارد پس محدود است و متناهی و متنقص و [صفحه ۵۰۷] محتاج به تمام شدن است و چنین چیزی مصنوع است و مصنوع دليل بر صانع است چنان كه در اخبار فرموده اند و شبهه در آن نیست پس محال است كه رجوع خلق به ذات پروردگار بشود و مراد از همه اين فرمایشات اين است كه رجوع به امر

او می کنند چنان که به امر او صادر شده اند و مصنف خواهد گفت که غرض ما هم همین است و همان امر است که آن را به اسم الوهیت می خوانیم و می گوئیم اولاً- خود این خطا است که امر الله را به اسم الوهیت بخوانی زیرا که امر الله فعل است و فعل آن چیزی است که خبر از حرکت مسمی بدهد چنان که امام (ع) فرموده است و حرکت صادر از مسمی است نه خود مسمی است و خطا کردند آنها که اراده ی خداوند را ذات خدا گرفته اند و امام (ع) با دلیل و برهان بر آنها رد فرمود که آیا نه این است که ارادو لم یرد می گوئی پس اگر اراده ذات بود می بایست به این قول تو ذات نفی و اثبات بشود پس گاه باشد و گاه نباشد خلاصه پس این یک خطا است و خطای دیگر این که مراد از رجوع به امر هم این نیست که متحد به امر بشوند بلکه مراد همین است که در عرف همه خلق شایع است که می گویند مرجع فلان قبیله مثلاً- فلان شخص است و مراد این نیست که راجع به ذات او هستند یا راجع به نفس امر او هستند بلکه مراد این است که در مقام خود هستند و امر و نهی او در ایشان نافذ است و مطیع امر او هستند و به همین قاعده است رجوع خلق به امر پروردگار یعنی امر خدا در ایشان نافذ است و جاری است و احدی تخلف از حکم او نمی تواند بکند و درباره ی هر که حکم به جنت کرد ممضی است و درباره ی

هر که حکم به نار کرد ممضی است و اگر بگوئی این قسم رجوع به امر در دنیا هم هست پس چرا فرموده در قیامت رجوع به امر می کنند عرض می کنم از برای این مطلب دو جواب است یکی این که راست است که خلق در دنیا هم رجوعشان به امر خداست اما علایق دنیویه چشم های آنها را بسته و درک این مطلب را نمی کنند و همین که به آخرت برگردند می بینند که گریزی از امر خدا نیست و دیگر این که راست است که خلق در دنیا هم رجوعشان به امر خداست اما چون خداوند ایشان را مختار خلق فرموده و حول و قوه خود را مصاحب ایشان کرده این است که تا در دنیا هستند قضای خدا درباره ی ایشان حتم نمی شود و امور محتمل بلا است ولی همین که مردند و از دنیا رفتند قضای خدا درباره ایشان حتم می شود و البته تمامیت امر پروردگار به این است که به حد امضا برسد و آن هنگام مردن است این است که گفته می شود همین که مردند رجوع به امر خدا می کنند یعنی به امر ممضای پروردگار که دیگر احتمال بلا در آن نیست و حیف این بیانات نغز است که در این رسانه ذکر بشود ولی الحمدلله درک نمی کنند خلاصه که مقصود این است که رجوع به امر می کنند یعنی با نفس امر الله مطلق یکی می شوند زیرا که ابتدای آنها هم از نفس امر خدا نبوده و در آن مقام همه نیست بوده اند و الان هم نیستند و بعد از این هم به آنجا بر نمی گردند رد پاها قالب دریا بود و ما

منا الاله مقام معلوم [صفحه ۵۰۸] و لکل درجات مما عملوا و کما بداکم تعودون پس همین قسم که ابتداء از نفس امر مطلق پروردگار نیامدند به آنجا هم بر نمی گردند اما در مقامات خود که ایستاده اند امر خدا درباره ی ایشان صادر و نافذ و جاری می شود و دلیل دیگر بر این مطلب این است که شبهه نیست که عود دادن خلق به جهت مجازات است که هر کسی به جزای عمل خود برسد و هر کسی عمل خود را در مقام شخصیت خودش می کند نه آنجا که نیست چنان که کوزه محل آب می شود و آب از آن می توان خورد آن جا که کوزه است نه در گُل که ذکری از برای آن نیست مگر به نیستی هم چنین انسان عمل می کند و می دهد و می گیرد آنجا که هست نه در جائی که نیست که بالای مقام او باشد پس البته جزای عمل خود را در مقام خودش که عمل کرده باید ببیند و غیر از این عدل نیست بلکه باعث بطلان ثواب و عقاب است زیرا فی المثل هر گاه کوزه از گل ساخته شد بسیار نازک و لطیف که مستحق این شد که کوزه ی آب خوری سلطان باشد و کوزه دیگر بسیار ضخیم و بد ناهنجار که فرضا برای آب خوری تون تاب خوب است پس آن را برای سلطان بردن و دیگری را به تون تاب سپردن تا جائی است که کوزه ها هستند و اگر آنها را خورد کردی و نرم نمودی و جزو کل نمودی دیگر صورت خاصی برای هیچ یک نمی ماند و کل را نمی توان گفت که متناسب سلطان است و

نمی توان گفت که مناسب تون تاب و اگر به ملاحظه این که گل اصل است آن را به سلطان دادی جزای کوزه ی ضخیم باطل می شود و اگر به تون تاب دادی جزای کوزه ی نازک لطیف باطل می شود پس ملتفت نکات مثل او باش و امر در حقیقت هزار مرتبه بالاتر از اینهاست و این ها مثل های عرضی دنیائی است پس جزای هر کسی را به او در مقام خودش باید داد و بالاتر از مقام او نه شخص او می ماند و نه خیر و شر او و محال است که چیزی از مقام خود تجاوز کند ملتفت نکته باش که اگر کوزه را نرم کردی باز گل کردی صورت کوزه گل نشده است بلکه آن باطل شده است و گل است که گل است پس جزائی که به صورت کوزه باید داد اگر به گل دادی به صورت کوزه نرسیده و خلقت کوزه عبث شده است و امر در بالا بالاتر از این است و در دنیا گل به گل برمی گردد و در آن جا گل هر کسی هم در جای خودش هست و از جای خود بالا نمی رود خلاصه که اهل فهم این مطالب کم است و تفصیل زیاده بر این لازم نیست پس رجوع به امر پروردگار هم مراد همان است که هر کسی در مقام خودش که هست امر خدا در او نافذ می شود یعنی اگر اهل ثواب است به او ثواب می دهند و اگر اهل عقاب است او را عقاب می کنند چنانچه صریح فرمایش پیغمبر (ص) بود در حدیثی که نقل کردیم و اما این که فرموده است ربنا انک جامع الناس لیوم

لا- ريب فيه يا فرموده ليجمعنكم الي يوم القيمه يا فرموده ذلك يوم مجموع له الناس مراد از اين جمع شدن اين نيست كه همه يكي بشوند و يك شخص بشوند كه حشر او [صفحه ۵۰۹] حشر كل باشد و بعث او بعث كل بلكه مراد اين است كه همه در آن روز حاضر مي شوند و در ارض قيامت مي ايستند مؤمن با حسنات خودش كافر با سيئات خود و هر كسي در مقام خودش مي ايستد و آخر به جزاي خود مي رسد نه اين كه ممتزح بشوند و يكي بشوند اين است كه حضرت امير (ع) عود انسان را مجاوره فرمود و عود حيوانات را ممازجه فرموده است و آن انسان كه عودش مجاوره است اعم او كافر و مؤمن است و از ضعفا نيز و هر كسي به شخصه در آن مقام حاضر مي شود و قرآن شاهد اين مطلب است اين است كه مي فرمايد جئتمونا فرادي كما خلقناكم اول مره و فرادي جمع فرد است يا جمع فرد آن و معني آيه اين است كه آمديد ما را فردا فردا هم چنان كه اول مره خلق كرديم شما را و فرموده است يوم يفر المرء امن اخيه و امه و اييه و صاحبه و بنيه لكل امرء منهم يومئذ شأن يغنيه وجوه يومئذ مسفره ضاحكه مستبشره و وجوه يومئذ عليها غبره ترهقها فتره اولئك هم الكفره الفجره يعني روزي كه فرار كند مرد از برادر خودش و مادر و پدرش و صاحب و فرزندانش از براي هر مردى از ايشان در آن روز شأني است كه مشغول دارد او را رخساره هائي هستند در آن

روز که روشن هستند و خندان و خوشحال و رخساره هائی هستند در آن روز که بر آنها غبار نشسته و فرا می گیرد آنها را تاریکی این جماعت ایشانند کفره فجره حال ملاحظه کن که این وضع با اتحاد درست می آید یا نه و در صفت اهل بهشت می فرماید اخوان علی سرر متقابلین برادرانی هستند که بر تخت ها برابر یکدیگر نشسته اند و در صفت اهل جهنم فرموده است اذ تبرء الذین اتبعوا من اتبعوا و راوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کره فنتبرء منهم کما تبرءوا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار یعنی وقتی که تبری کردند آنان که متابعت کرده شدند یعنی یعنی رؤساء ضلالت از آن کسان که متابعت کردند و دیدند عذاب را و منقطع شد از ایشان اسباب و گفتند کسانی که متابعت کردند که کاش از برای ما برگشتی بود یعنی به دنیا که ما هم تبری بکنیم از رؤساء هم چنان که از ما تبری کردند هم چنین می نمایاند خداوند به ایشان اعمال ایشان را حسرت ها و نیستند ایشان خارج از آتش تو را به حق خدا انصاف بده بین این فرمایشات با سخنان این جماعت وفق می دهد یا نمی دهد که همه خوب می شوند و همه جمع می شوند و غرض اصلی اش این است که همه یکی می شوند چنان که صریح عبارت میرزا علی محمد بود و چگونه جمع و متحد می شوند و حال این که خداوند فرموده ان الساعه آتیه اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی پس اگر با هم جمع و متحد شدند هر نفسی چگونه

جزا داده می شود و بسیاری از آیات که ذکر جمع دارد صریح است در اینکه مراد این نیست که متحد می شوند یا آن که همه مؤمن می شوند چنان که فرموده ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود و ما تؤخره الا لأجل معدود یوم [صفحه ۵۱۰] یات لا تکلم نفس الا باذنهم شقی و سعید پس بین که با وجود این که جمع شده اند بعضی شقی اند و بعضی سعید و بعد شرح حال شقی و سعید را در آیات بعد می فرماید که شقی در آتش است و سعید در جنت و در جای دیگر می فرماید و تندر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنه و فریق فی السعیر و لو شاء الله لجعلهم امه واحده ولكن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون مالهم من ولی و لا نصیر یعنی و بترسانی خلق را از روز جمع که ربیبی در آن نیست فریقی در جنت هستند و فریقی در سعیر و بعد بر سبیل امتناع می فرماید که اگر خداوند بخواهد همه را امت واحده قرار می دهد ولی نخواسته و لکن داخل می کند هر که را که بخواهد در رحمت خودش و ظالمون از برای ایشان ولی و ناصری نیست و هم چنین فرموده است یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یکفر عنه سیئاته و یدخله جنات تجری من تحتها النهار خالدین فیها ابدا و ذلک الفوز العظیم والذین کفروا او کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار خالدین فیها و بئس المصیر یعنی روزی که جمع می کند خداوند شما را برای روز جمع آن روز

تغابن است که اهل جنت اهل جهنم را مغبون می کنند و هر که ایمان بیاورد به خداوند و عمل صالحی بکند می پوشاند از او گناهان او را و داخل می کند او را جناتی که جاری می شود از تخت آنها نهرها و خالدند در آن جنات و این است رستگاری عظیم و کسانی که کافر شدند و تکذیب کردند به آیات ما این جماعت اصحاب نار هستند و خالدند در آن و بد بازگشتنی است پس بین که با وجود این که روز جمع است فرد فرد مردم از مؤمن و کافر به جزای خود باید برسند و چه قدر احمق اند جماعتی که سخنان این جماعت را می شنوند و مغرور به آنها می شوند و پیروی آنها را می کنند و آنها که مطالب این جماعت را دست آورده و پیروی می کنند نیست والله مگر این که از اول اعتقاد معاد نداشته اند بلکه معتقد به نبوت و امامت هم نبوده اند و دیدند که سخنان این جماعت هم منافی با عقاید خودشان نیست و پیرو آنها شدند و الا کسی که حقیقتاً معتقد به معاد است و منتظر این که شخص او به جزای عمل خودش برسد محال است که گول این سخنان را بخورد و این که در اخبار آل محمد (ع) دیده ای که مثلاً اعمال خیر مؤمنین را نسبت به خود آل محمد (ع) می دهند و دلیل مطلب حضرات نیست اولاً که همان طور که فرموده اند نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر همین طور فرموده اند اعداونا اصل کل شر و من فروعهم کل فاحشه و در قیامت هم ایشان می آیند با جمیع فروع خودشان

و اجر هر چیزی که از هر کس صادر شده به ایشان می رسد و اعداء ایشان هم می آیند با جمیع فروع خودشان روز هر شری که از کسی سر زده به آنها می رسد و علت این مطلب دو چیز است یکی علت ظاهری و یکی علت باطنی اما علت ظاهری این است که فرموده اند من سن سنه حسنه فله اجر من عمل بها الی یوم القیمه و من سن سنه سیئه فله وزر من عمل بها الی یوم القیمه و چون آل محمد (ع) [صفحه ۵۱۱] سنن حسنه را در جمیع عالم ها گذارده اند اجر جمیع عمل کنندگان به ایشان می رسد و هم چنین سنن سیئه را اعداء ایشان گذارده اند پس وزر هر کس که عمل به آن ها بکند به آنها می رسد و مراد از این این نیست که خود عمل کننده بی اجر می ماند چنان که معلم که تعلیم قرآن به انسان می کند هر چه انسان قرائت کند اجر قرائت مثلا به معلم می رسد ولی خود شخص قاری هم البته اجر می برد و هم چنین کسی که به گفته دیگری معصیت بکند البته امر و مأمور هر دو عقاب دارند بلکه بسا مباشر عمل را بر سبب که امر است مقدم می دارند در عقاب و این علت در همه ی خلق جاری می شود این است که به طور عموم فرموده اند که هر که سنت حسنه بگذارد اجر عمل کننده به آن را تا روز قیامت می بیند و هم چنین در طرف مقابل و اما علت باطنی این است که خداوند مؤمنین را از نور آل محمد (ع) خلقت فرموده و هر چه از خبرات هم که

از مؤمنین سر یزند همه از نور ایشان است و البته ایشان ماثب و مأجور به همه ی آنها هستند اما مراد این نیست که اشخاص مؤمنین مثلاً بی بهره می مانند یا اشخاصشان به کلی باطل و فانی می شوند معاذالله زیرا که خداوند مؤمنین را از نور آل محمد (ع) که دون درجه ی آل محمد (ع) است خلقت فرموده و رجوع و عود مؤمنین بذات آل محمد (ع) نیست زیرا که بدا ایشان هم از ذات آل محمد (ع) نیست بلکه از نور ایشان است که مراد همان مقام مؤمنین باشد و این که ایشان هم فرموده اند که اباب خلق به سوی ما است و حسابشان بر ما است و هم چنین فرموده اند که بدنشان از ما است و عودشان هم به سوی ما است این هم مثل کلام خداست که فرمود خلق رجوع به او می کنند و مرجع ایشان به سوی خداست همانطور که در آن مقام ثابت کردیم که رجوع خلق به ذات خدا نیست بلکه به امر خداست آن هم نه به ذات امر بلکه مراد این است که امر خدا نافذ در ایشان است هم چنین است امر در شیعه نسبت به آل محمد (ع) رجوع ایشان به آل محمد (ع) است یعنی رجوع به امر ایشان می کنند و ایشانند کسانی که به امر ایشان مؤمنین منعم به نعمت ها می شوند بلکه امر ایشان نافذ در دشمنان ایشان هم هست و ایشانند قسیم جنت و نار و این است که در ذیل آیه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم فرموده اند که خداوند ما را متولی حساب خلایق می کند و امر بهشت و جهنم

را به ما و ما می گذارد پس ما دوستان خود را داخل جنت می کنیم و دشمنان خود را داخل نار و به طور کلیت فرموده اند ان الینا ایاب هذا الخق ثم ان علینا حسابهم و در بعضی اخبار ذکر شیعه را خاصه فرموده اند و علت آن این است که کفار هم اگر چه رجوع به ایشان می کنند اما به خلاف ایشان ولی شیعه رجوعشان به ایشان است اما به طاعت و محبت ایشان است که رجوع شیعه را خاصه در بعضی مقامات به سوی خود فرموده اند خلاصه پس غرض این نیست که رجوع شیعه به ذات آل محمد (ع) می شود یعنی با ذات ایشان یکی می شوند و اگر اینطور بود دیگر حاجت نبود که علی بن ابی طالب (ع) قسیم جنت باشد زیرا که غیر از شخص او کسی نیست که قسمتی ببرد و هم چنین اگر همه ی [صفحه ۵۱۲] خلق مؤمنین می شوند دیگر وجود نار و قسیم نار بودن و بر پشت جهنم سوار شدن و خدی هذا و ذری هذا فرمودن و امثال این فرمایشات هیچ یک معنی صحیحی بر آنها نمی ماند و به زبان دیگر در باب عدم رجوع مؤمنین به ذات ایشان عرض می کنم که شبهه نیست که مؤمنین از نور ایشان خلق شده اند چنان که فرمودند انما سمیت الشیعه شیعه لانهم خلقوا من شعاع نورنا و نور ایشان البته کمال ایشان است و ایشان همیشه باید کامل باشند پس اگر انوار ایشان وقتی زایل و باطل بشوند و منحصر به شخص ایشان بشود بدون نور یقیناً نقص ایشان است چون قرص ماه که منخسف شود البته نقص او است پس محال

است که انوار ایشان در جای خود زایل و باطل شوند بلکه همیشه در جای خود هستند و ایشانند اوراق شجره آل محمد (ع) و البته اگر اوراق درخت بریزد و زایل شود نقص درخت خواهد بود و زینت او تمام می شود و این است که خطاب به شیعه و دوستان خود فرموده اند که کونوا لنا زینا و لا تکونوا شینا او اگر چه برگ درخت که می ریزد قوه ی برگ ها همه در اصل تنه باشد اما معذک زینت ظاهره درخت زایل می شود و این البته در مقام آل محمد (ع) نقص است که شیعه ی ایشان در مقامات وجود خود باطل و زایل بشوند بلکه ثابت و باقی هستند و در مقام خودشان رجوعشان به اصل شجره است و محکوم به حکم او هستند و مستمد از امداد او این است که خداوند خطاب فرمود به ایشان که لا تیدون و لا تهلكون و لا یبیدو و لا یهلك من تولاکم و حیف این مطالب بود که در این مقام ذکر کرده بشود ولی منظور این بود که اطراف مسئله شرح داده شود که جای سخن نماند و اینکه سخن مرکب از اتحاد اشخاص بود و مؤمن شدن تمام خلق به ملاحظه ظاهر عبارت بیان بود و ظاهر تحقیقات مصنف دلایل.

استدلال به اینکه قدرت و اقتدار باب در قیامت مشخص می شود

اشاره

بعد از ذکر این آیات گفته است شاید بعضی که لفظ موضوع را شنیده و از ما وضع له غافلند بگویند جمیع آیات صحیح است و بیانات صریح که کل امور و اختلافات راجع بیوم الله و الی الله است و او است رافع اختلافات و جامع احزاب متفرقه و حاکم بینهم اختلاف در

موضوع است که این مراتب و مقامات در این عالم که عالم اجسام و مرکبات است ظاهر خواهد شد یا در عوالم مجردات بعد از خلع تعینات جسمانیات و بر فرض وقوعش در این عالم از کجا مقصود این ظهور است با این مظلومیت و مقهوریت و شدت ابتلا و محن و رزایا و مصائب سر و علن که هر یک از مؤمنین و صاحب امر وارد شده و حال آن که به حکم آیات یوم غلبه و اقتدار و یوم هیمنه و احاطه و اجتناب است اولاً ظهور و وقوعش در این عالم از قبل به آیات و بینات ثابت و واضح شد صورتی در زیر دارد و آن چه در بالاستی قد علم اولو الألباب ان الاستدلال علی ما هنالك لا یعلم الا بما هنا الدنيا مزرعه الاخره هر غیبی را البته شهاده ای است چنان چه ذات مقدس باری تعالی که مقدس است از غیبت و شهاده و ظهور و بطون و اولیت و آخریت مطالع قدسیه او تغالی شأنه مطالع غیب و [صفحه ۵۱۳] و شهاده او و مواقع ظهور و بطون او و مظاهر اولیت و آخریت و محال اسماء و صفات او تبارک و تقدس بوده و هستند و هر چه را در عالم شهاده دارا شدیم و عمل کردیم و سزاوار گشتیم در عوالم اخری داریم و مشاهده می نمائیم و اجر خود را به فضل الله اخذ می نمائیم اگر در این عالم از صراط اذق از شعر و اخذ از سیف و احراز نار گذشتیم در عوالم اخری می گذریم و اگر بمی ریم به موت اختیاری موتوا قبل

ان تموتوا نزد ظهور و سلطان ظهور در عوالم اخری نخواهیم برد لا یدوقون فیها الموت الا الموته الأولى و وقاهم ربهم عذاب الجحیم فضلا من ربك ذلك الفوز العظیم و اگر در این عالم در قبر سؤال نشویم و به تکذیب و تصدیق آیات قیام نمائیم در عوالم اخری جزای مصدق یا مکذب چگونه صحیح است و اگر در این عالم به رتبه ی اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیک حسبیا نرسیم در عوالم اخری چگونه خواهد شد اگر در این عالم مؤمن بظهور الله و لقاء الله و آیات الله نشویم در عوالم اخری چگونه مرزوق می شویم اگر در این عالم حق سبحانه و تعالی بظهور و مظاهر خود ظاهر نشود ظهورش یعنی چه اگر در این عالم به جنت رضا و عرفان و ایقان داخل نشویم بعد خلود یعنی چه اگر در این عالم به مقام بلند یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه مبعوث نکردیم در عوالم اخری چگونه متوقعیم اگر در این عالم به رتبه ارجمند انا عرضنا الامانه علی السموات والارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الأنسان انه کان ظلوما جهولا به قوت انسان کامل که مظهر جامع است متقاعد نشویم نخواهیم بود و موعود نعیم و رضوان انسان است نه حیوان معترض لا- زال بوده و هست و لسان معترض بسته نخواهد شد.

جواب

حق و باطل از این جا شناخته می شود که باطل در نزد هیچ کس حق لاشک فیه نمی شود در آخر شک او بروز می کند و این است که فرمودند دروغگو حافظه ندارد همین عوالم غیب بود و تفصیلی

که از معاد می گفتیم که همه را مکرر موهومات می گفتی و می گفتی که چرا آن چه در باب معاد فرموده اند به عوالم مجردات که همه موهوم است و درک آن را نمی کنیم تأویل کنیم و آخر دیدی که نمی شود و این بیان را در این مقام کرده ای بی انصافی مگر ما نمی گفتیم که دنیا مزرعه ی آخرت است و هر چه در دنیا کسب کردیم در آخرت داریم و هر چه کسب نکردیم نداریم نهایت تو تلیس می کردی و همین دنیا را آخرت می شمردی و حال خداوند بر زبان خودت جاری کرد و اقرار کردی تا اتمام حجت بر تو بشود و والله که در امر امامت هم به همین منوال در شکی چنان که مکرر صریحا اظهار شک خود را کرده ای و اما شیطان نگذاشته که از غی خود دست برداری و با این که قدم راسخی از برای تو نیست هی سیر می کنی و به سبب همین اضطراب از صراط مستقیم به جهنم افتاده و خبر نداری خلاصه شبهه نیست که آن چه از اوضاع آخرت فرموده اند ظهور [صفحه ۵۱۴] آن در دنیا باید باشد مثل این که خود دنیا ظهور آخرت است و این است که در حدیث شریف فرمودند الدنیا رسم الاخره و الاخره رسم الدنیا و فرمودند الظهور تمام البطن و البطن تمام الظهور ما لم تکن کلیات الحکمه تامه فی ظهورها تامه فی بطونها کانت الحکمه ناقصه من الحکیم و فرمودند الظاهر عنوان الباطن و خداوند فرموده قد علمتم النشأه الاولی فلولا- تذکرون ولی باز نکات در مقام هست که باید ملتفت آن ها بود یکی این که اگر چه صورتی

در زیر دارد آن چه در بالا است اما معذک که صورت دنیائی مناسب دنیا است و صورت آخرتی مناسب آخرت و صورت دنیائی فانی و زایل است و خالد و باقی نیست و صورت آخرتی خالد است و از برای آن فنا نیست مؤمن در دنیا ایام معدوده عمل می کند و بسا در مدت عمر یک مرتبه حج می کند و در آخرت ابدالدهر به جزای حج خود و سایر اعمال معدوده خود می رسد زیرا که نیت او این بوده است که اگر ابدالدهر در دنیا باشد عبادت کند و کافر در ایام معدوده بعضی معاصی معدوده می کند و در آخرت ابدالدهر معذب خواهد بود زیرا که نیت او این بوده که اگر ابدالدهر در دنیا باشد معصیت کند و این است که فرمودند فبالنیات خلد هؤلاء و هؤلاء و عمده این است که خود صورت دنیوی صورتی است محدود و متناهی و آخرت بر عکس این است با اینکه این رسم همان است و مثل این مطلب مثل این است که کره ی بلوری را برابر می کنی با نصف آسمان و عکس تمام آن نصف در این کره کوچک می افتد یا چشم خود را باز می کنی و ثقبه عنیه به قدر موی خنزیری است و عکس نصف عالم در آن می افتد پس عکسی که در چشم تو است یا در بلوره است مثل دنیا است که محدود و متناهی است و تنگ و خارج عالم مثل آخرت است که به آن وسعت است که خدا می داند و این ها مثل های دنیوی است و وسعت آخرت از این سخنان خارج است و به ادنی مؤمن بهشتی می دهند که

هفت همسر این دنیا است خلاصه غرض این است که اگر چه دنیا رسم آخرت است اما به این قاده که هر چه در دنیا است مناسب دنیا است و هر چه در آخرت مناسب آخرت اما مثلی که مصنف در این مقام زده است به ذات مقدس باری تعالی و ظهورات آن که توهم کرده خطای صرف است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده لیس کمثله شیء و از برای ذات مقدس خداوند ابدا مظهري نیست و مجلاتی نیست و ذات پروردگار ممتنع کرده تمام چیزها را و مظهر غیر از ظاهر است و غیر از ظهور چنان که آفتاب که در آئینه عکس می اندازد آینه و نور آفتاب و آفتاب سه چیزند ولو این که در منظر یکی دیده بشوند اما در مخبر سه چیزند پس اگر از برای ذات پروردگار که به قول خود تو مقدس از غیبت و شهادت است و ظهور و بطون و اولیت و آخریت ظهوری در مظاهر باشد این تنزیه و تقدیس چگونه راست می آید پس ذات پروردگار مقدس و منزّه از ظهور و بطون هر دو است و ممتنع فرموده همه چیز را ولی مظاهر مظاهر انوار او [صفحه ۵۱۵] هستند و مجالی آیات او و اگر ذات پروردگار ظهور داشت چرا معرفت ذات او متعذر بود پس او منزّه از غیبت و حضور و ظهور و بطون است و کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهاده کل صفة انها غیر الموصوف و شهاده کل موصوف انه غیر الصفة و شهاده الصفة والموصوف بالافتقان الممتنع عن الأزل الثابت فی الحدیث خلاصه و اما دنیا محل

ظهور آخرت هست و مزرعه ی آن و معذلك دنیا بر حسب دنیا است و آخرت بر حسب آخرت و همین که بنای عود شود هر یکی به اصل خود برمی گردد این است که حضرت امیر (ع) به جاثلیق فرمود والذین رسم الآخره و الآخره رسم الدنیا و لیس الدنیا الآخره و لا الآخره الدنیا اذا فارق الروح الجسم یرجع الروح الجسم یرجع کل واحد الی ما منه بدئ و ما منه خلق و چون تا این جا آمدی بدان که چنان که فرموده است که آخرت دنیا نیست و دنیا آخرت نیست عرصه ی معاد هم دنیا نیست و معاد در آخرت است اما دنیا نقله است و راه سفر است و باید دنیا را طی کرد تا به آخرت رسید و عود به معنی برگشتن است به مقام اصلی خود و دنیا مقام اصلی انسان نیست و مقام او عرصه ی آخرت است هبطت الیک من المحل الرفع و رقاء ذات تفرد و تمنع دنیا محل تجارت و کسب انسانی است چون شخصی که در وطن خود فقیر و بی چیز است به بلد دیگر می رود و در آن جا تجارت و اکتساب اموال می کند و به وطن خود برمی گردد و در آن جا سال های سال زندگانی می کند و عجب از ما است که وطن اصلی را فراموش کرده و این بازاری که در غیر وطن ما سرپا شده که از هر متاعی در آن هست ولی ایامی چند بیش نیست از انقطاع آن چشم پوشیده و دست از کسب کشیده و به تماشای زخارف این سوق دعوت کرده پس فردا که ایام این بازار منقضی می شود

لابد و لا علاج باید به وطن برگردیم و اهل وطن خواهند گفت که تو در بازار چه کردی و چه آوردی خواهی گفت که من ملتفت انقطاع آن نبودم و به تماشای آن مشغول شدم و پیش از آن که کسی برای خود بکنم بازار برچیده شد و دست من خالی ماند پس مایه ی افسوس و حسرت و ندامت و سرشکستگی نزد اهل وطن تا ابدالدهر خواهد بود اللهم اسئلك بنا سیلک الواضح و متعنا بالمجر الرابع بحق محمد و آل محمد عليهم السلام الداعين اليك و الدالين عليك ان الله اشترى من المؤمنين اموالهم بان لهم الجنة خلاصه پس اگر چه اکتساب آخرت در دنیا می شود اما حقیقتا آن مکشوف نمی شود مگر بعد از نفخ صور که باید در دنیا مرد و از برزخ سر بیرون آورد و در آن جا نیز مرد و از آخرت سر بیرون آورد و تا علایق دنیویه و برزخیه را داریم درک حقیقت آخرت را محال است که بکنیم و اگر کسی به اختیار در دنیا ترک علایق نمود اگر چه بالمره تا در دنیا راه می رود نشود اما بالنسبه فرق می کند و در این هنگام درک آخرت را بهتر از دیگران خواهد کرد و این است که زید بن حارثه گویا بود عرض کرد برسول خدا (ص) که زفیر جهنم را در گوش خود می شنوم و مردم را برای [صفحه ۵۱۶] حساب و قوف می بینم اما معذلك کله بعد از آن که مرد و از دنیا رفت کیفیات دیگر برای او مشهود می شود تا در دنیا است مثل خیال برای او ظاهر می شود و همین که مرد

همه را در واقع مشاهده می کند بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا پس از کلمات جاهلانه مصنف گمان مکن که همه اخبار همین بوده که حال در دنیا می بینیم و همین تصورات و توهمات که برای ما امروز حاصل است هیئات هیئات آن جهنمی که امروز فرض می کنی بالنسبه به آن چه در آخرت خواهی دید مثل بهشت است و بهشتی که مؤمنین امروز فرض کنند بالنسبه به آن چه در آخرت خواهند دید مثل جهنم است این است که فرمودند الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر.

استدلال به اینکه صدق و حقانیت به مظلومیت و مقهوریت ظاهر می شود

اشاره

در این مقام عباراتی نوشته و اول استعاذه نمود که می گویند این نفوس مدعی مرتبه ی سیدالشهداء (ع) هستند و بعد صریحا آن مرتبه و مرتبه ی بالاتر را دعوی نمود و گفته است که سابق به دلیل و برهان این مطلب ثابت شده و حال آن که ثابت نشد و تمام آن چه گفته بود به دلیل برهان فهمیدی که خبط و خطا بود و باز از جمله ی عباراتی که گفته این است که صدق و حقانیت به مظلومیت و مقهوریت بهتر ظاهر می شود فرمایشی از حضرت امیر (ع) درباب تشریف آوردن حضرت موسی و حضرت هرون نزد فرعون نقل کرده که علیهما مدارع الصوف و بایدیهما العصا فشرطا له ان اسلم بقاء ملکه و دوام عزه فقال الا تعجبون من هؤلاء بشرطان لی دوام العز و بقاء الملک و هما بما ترون من حال الفقر والذل فهلا القی علیهما اسوره من الذهب اعظاما للذهب و جمعه و احتقار للصوف و لبسه و لو اراد الله سبحانه حیث بعثهم ان یفتح لهم کنوز الذهبان و معادن

العقيان و مغارس الجنان لفعل و لو كانت الأنبياء اهل قوه لا ترام و غره لا تضام و ملك تمدنحوه اعناق الرجال لكان اهون على الخلق فى الاعتبار و ابعدهم فى الاستكبار و لا امنوا عن رهبه قاهره او رغبه مائله بهم فكانت النيات مشتركه والحسنات مقتسه ولكن اراد ان الاتباع لرسله و التصديق بكتبه امور الله خاصه لا تشوبها شائبه الى آخرها و بعضى از فقرات خطبه ی مبارکه را از وسط عبارات بدون قرین انداخته و شاید ملا حظّه این بود که حجتی بر او نباشد زیرا که از جمله ی آن ها است ولكن الله سبحانه جعل رسله اولى قوه فى غزائمهم و ضعفه فيما ترى الأعين من حالاتهم مع قناعه تملأ القلوب و العيون غنى و خصاصه تملأ الأبصار و الاسماع اذى.

جواب از این اشکال

عرض می کنم که به همین قوت عزیمت است که معجزات و خوارق عادات از ائمه (ع) و انبیاء (ص) بروز می کرد و در حدیث شریف عرض کردند خدمت امام (ع) که عیسی (ع) بر آب راه می رفت فرمود یقین او کم بود و الا- بر هوا راه می رفت پس به قوت عزیمت و یقین است که معجزات از ایشان بروز می کرد و در این شبهه نیست که خلق در معرض امتحانات هستند انبیا و اولیا کمتر از زخارف دنیا که مردم بالطبع مایل اند به خود می گیرند [صفحه ۵۱۷] مگر معدودی از ایشان که مصالح دیگر اقتضا کرده است مثل یوسف بن یعقوب (ع) و سلیمان بن داود و اسکندر ذوالقرنین علیهم السلام که از اوضاع دنیا هم فراهم فرمودند و در ائمه ی ما نیز بعضی به حسب مصالح زمان قدری از دنیا را

به خود می گرفتند و از برای آن حکمت ها است که اگر بخواهیم شرح کنیم سخن به طول می انجامد و عجلالتا انکار نداریم که داب انبیا و اولیا کلیه بر همین بوده که در صدد جمع دنیا نبوده اند زیرا که مردم بالطبع اقبال به دنیا و مال دنیا دارند و هر جا که بینند مطلب ایشان حصال است به سوی آن می شتابند ولی نه این که صرف صورت فقر و فاقه دلیل حقیقت باشد و الا باید تابع همه ی فقرا و مساکین عالم بشویم و چه بسیار از آن ها که فاسق و فاجر و کافر و مشرک هستند و چه بسیار که جاهل و عاجز هستند و بدون شبهه متابعت ایشان صحیح نیست ولی خداوند آن چه لازمه ی حقیقت است از علم و تقوی و ورع و قوت و قدرت نفسانی به ایشان عطا کرده است چنان که به همین حضرت موسی (ع) به صریح قرآن آیاتی چند عطا فرمود که عقل ها حیران ماند و سحره با آن اعمال غریبه عجز خود را مشاهده نمودند و فوراً تسلیم کردند و این است که در اول همین حدیث اشاره فرموده که بایدیهما العصى همین عصا بود که آن حضرت انداخت و اژدهای عظیم شد و قصر و فرعون را فرا گرفت و مارهای سحره را بلعید و سحره که به امید عطای فرعون و مشارکت در سلطنت او آمده بودند و سحر می کردند اگر قوتی از برای خود مشاهده کرده بودند و ضعف مالی از برای موسی هرگز ایمان نمی آوردند اما معذک طینت آنها پاک بود که ایمان آوردند و فرعون و سایر حاضرین هم آیات آن

حضرت را دیدند و معذک ایمان نیاوردند و سحره هم پیش از دیدن آیات موسی ایمان نداشتند بلکه مطیع امر فرعون و مشرک به خداوند بودند چنان که از قرآن همه این مطالب بدیهی است و مسلم کسی که هنوز در حال شرک و کفر و ضلالت است نمی آید به آیات تاویلی که شما مزخرفات می سرائید چشم از عطاهای فرعون و مشارکت در ملک او پبوشد و بگوید مثلا مراد از احیاء عصا هدایت کسی است که سابقا چون خشب مسنده بوده و این عصا عصای آدم بود که به ارث در نزد انبیا بود تا به شعیب پیغمبر (ع) رسیده بود و از شعیب به موسی (ع) رسید و نمی توان خود آن عصا را اول به شخص کافری مثلا- در مرتبه ی نباتی است تاویل نمود و چنین کسی تکیه گاه انبیاء نبوده و مارب خود را به چنین کسی بر نمی آوردند که تو تاویل بکنی که احیاء عصا هدایت چنین کسی است و تو ملا-حظه کن که هر داعی که در عالم برخواسته جماعتی متابعت او را کرده اند و همین فرعون الاف الوف از قبطیان تابع او بودند و ظاهر این است که قائل به ربوبیت او هم بودند چنان که خود فرعون به موسی هم همین تلکیف را کرد و گفت لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین [صفحه ۵۱۸] پس به اعتقاد فرعون و اعتقاد قبطیان همه ی آنها هدایت یافته بودند به فرعون پس موافق تحقیقات شما همه احیا شده بودند و فرعون اموات را زنده کرده پس صاحب معجز بوده است پس شما هم فرعونی بشوید چنان که هستید پس این ها خرافات

است که مراد از احیاء اموات هدایت کفار است که در حکم مرده اند زیرا که این سخنی است که در حق هر داعی نسبت به تابع خودش می توان زد و این خارق عادت نیست که دلیل حقیقت بشود و حال این که آیت را برای منکر می آورند و منکر همین قبول تابع را موت او میدانند مثل این که من الان معتقدم که شما که تسلیم امر میرزا علی محمد را کرده اید مردگان هستیید به نص قول خداوند که کافر را مرده خوانده حال هر چند تو ادعای حیوه بکنی من که موافق اعتقاد خود تو را مرده می دانم این چگونه معجزی می شود برای من که سبب اتمام حجت برای من بشود پس این قسم احیاء معجز انبیاء سلام الله نیست و اتمام حجت ایشان به این نمی شود زیرا که در صورت ظاهر که ملاحظه می کنی شرکاء ایشان در این امر بسیار است و هر داعی نسبت به تابع خود همین حرف را می زند پس آن که سبب امتیاز انبیاء است چیست و مسلم این آیات که خداوند در قرآن از موسی و عیسی و انبیاء دیگر از احیاء موتی و غیر ذلک نقل فرموده اموری است که به آنها مردم را هدایت کرده اند و خلق دانسته اند که این عمل مخصوص به ایشان است و از جانب خدا آمده اند حال آیا این همان امر مشترک بوده یا چیزی بوده که اختصاص به ایشان داشته اگر امر مشترک بوده پس جهت حقیقت ایشان و بطلان سایر چیست و چرا اسم این آیات را خارق عادت گذاردند و حال این که به صورت ظاهر امر متعددی است که

در همه دعاه و مدعوین جاری می شود درست تدبیر بکن بین انی تأویلات فاسده را می توان در این همه آیات کتاب و اخبار ائمه اطیاب (ع) جاری کرد یا نه اهل دنیا سوای صور دنیاویه چیز دیگر درک نمی کنند در صورتی که دو نفری می بینم که هر دو مدعی نبوتند و جمعی تابع آن و جمع دیگری تابع دیگری او می گوید من احیاء اموات نموده ام و این جماعت پیش از آنکه ایمان به من بیاورند اموات بوده اند و حال زنده شده اند دیگری هم به عینه همین کلام را می گوید از کجا بفهمم که کدام یک حق می گویند و کدام یک باطل الان تو می گوئی میرزا علی محمد احیاء اموات کرده و شما همه مردگان بودید و او شما را هدایت کرده و زنده شده اید دیگری هم به عینه همین حرف را درباره ی دیگری می گوید ما کدام یکی را بپذیریم خلاصه که به تقریب سخن آمد و غرض این بود که اگر انبیاء خدا زخارف دنیا را به خود نمی گیرند اینگونه آیات و علامات که باعث ظهور حقیقت ایشان است البته به همین وضع ظاهری که همه ی ذوی العقول می دانند که خارق عادت این است باید با ایشان باشد دیگر این سخنان یاوه مثمر ثمری نیست و نکته ی دیگر در این مقام این است که عرض کردم که تا خلق در معرض امتحان هستند انبیاء خدا زخارف [صفحه ۵۱۹] دنیا را به خود نگرفته اند تا این که مردم در اقبال بایشان غرض دنیوی نداشته باشند و اما از اخبار آل محمد (ع) دلیل داریم که خلق در نزد ظهور امام (ع) کفر و ایمان شان بالنسبه به سایر

زمان ها خالص می شود و مؤمن از کافر می شود و این است که آیه ی شریفه لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا را تفسیر به وقت ظهور امام (ع) فرموده اند که آن وقت است که مؤمن از کافر جدا می شود و هر یکی محض و خالص می شود و اگر بقیه از شوائب و اعراض در ایشان مانده باشد در همان اوایل ظهور امام (ع) به حرارت وجود مقدس او زایل می شود و بعد از آن ایمان مؤمنین خالص می شود و کفار محضین هم به قتل می رسند و این است که از اخبار آل محمد (ع) ظاهر می شود که در اوایل ظهور امام (ع) امر به همین منوال است که در اخبار فرموده اند ما طعامهم الا-الجشب و ما لباسهم الا الغلیظ یا الا الخشن و اما بعد از آن که اعراض گرفته شد و ایمان مؤمنین خالص شد و از معرض امتحان بیرون آمدند دیگر اوضاع عالم دیگرگون می شود و کنوز ارض بر او ظاهر می شود و برکات آسمان فرو می ریزد و اموال عالم برای او جمع می شود حتی آن که مال ها در حضور او مثل خرمن ریخته می شود و هر که سؤال می کند به او عطا می فرماید آن قدر که او را مستغنی بکند و اداء دیون شیعه ی خود را می فرماید زیرا که آن روز که آنها را پرهیز می دادند علیل و مریض بودند و می بایست پرهیز بکنند تا رفع علل ایشان بشود این است که ائمه ی مسلمین هم به علت اینکه به فرمایش حضرت امیر لا یتبغ بالفقیر فقره و یتاسی به خودشان هم از زخارف دنیا به خود نمی گرفتند و دوستان خود را هم پرهیز

می دادند اما بعد از آن که رفع علت ها شد دیگر مانع ندارد که همه قسم نعمتی به ایشان عطا کنند مثل این که در بهشت اضعاف همه دنیا به ادنی مؤمن خواهند داد و هیچ نمی فرمایند که باز صبر کنید و منعم به نعم بهشت نشوید و این که فرموده اند الجنة اسفلها اکل و شرب و اعلاها العلم یا آن که فرموده اند اذا تنعم اهل الجنة بالجنة تنعم اهل الله بلقاء الله دلیل این نیست که اهل علم اکل و شرب ندارند یا آن که اهل الله نعم جنت را دارا نیستند بلکه انواع نعم برای ایشان حاصل است الا این که از برای نعم درجات است و همه ی درجات نعم برای مؤمن کامل جمع است و آن که در رتبه از او پست تر است از نعم عالیه ندارد و این است که فرمودند که دو مؤمن که در بهشت قصد زیارت یکدیگر را می کنند آن که در درجه بالا نمی رود و فرض بهشت را هم مثل دنیا باید کرد زیرا که نشاه اولی آیهی نشاه اخری است اهل علم در همین دنیا هم که راه می روند کمال لذت ایشان از علم است ولی معذلك بدن بشری غذا هم می خواهد و نکاخ هم می کند اما معذلك روح او معلق [صفحه ۵۲۰] بیالا است طوری که کانه ابداء سر این سفره ننشسته و با اهل خود نخوایده است هم چنین است امر در بهشت همه درجات نعمت برای مؤمن کامل جمع است اما هم او مصروف نعم بالا است و کمال لذت او از آنها است و اختلاف درجات جنت و نعم آن هم مثل

دنيا نيست بلکه آن قسم است که مناسب آن جا است خلاصه غرض اين است که تا خلق در معرض امتحانات دنويه هستند از دنيا بايد پرهيز داده شوند و همين که خالص شدند ديگر اين قيود برداشته مي شود و در آن وقت هر چه به او بدهند خير او است اين است که در حديث شريف فرمودند که عجب است از مؤمن که اگر همه ي دنيا را به او بدهند خير او است و اگر همه ي دنيا را از او بگيرند خير او است و هم چنين است امر در مقهوريت و مظلوميت ايشان اما در مؤمني که طينت هاي ايشان اختلاط دارد که معلوم است به همين بلاها و مصيبت ها بايد پاک بشوند و بعد از آن که پاک شدند ديگر مانعي از اين که انواع نعم بر ايشان فرو ريزد در ايشان نيست و اما در معصومين و کملين از اولياء ايشان علل ابتلاي ايشان بسيار است و در اسرار شهادت سيدالشهداء (ع) مکرر در اخبار اهل بيت سلام الله بيا نشده و مشايخ ما شرح فرموده اند و همه ي علل در نزد ظهور امام (ع) برداشته مي شود و ديگر مانع نيست از اين که به قهر و غلبه و استيلا ظاهر بشوند و عجب است والله از کسی که ادعای اسلام و تشيع بکند و گمان بکند که خداوند تمام دنيا و عزت و سلطنت آن را براي دشمن آل محمد (ع) خلقت فرموده و خود ايشان در دنيا هرگز نبايد عزيز بشوند و حال اين که وجود آنها به طفيل وجود آل محمد (ع) خلقت شده حال عزت و سلطنت

دنیا تمام مال آنها است و آل محمد (ع) و دوستان ایشان باید به کلی ممنوع باشند عرض کردم که تا خلق طینت هاشان مختلط است و در معرض امتحانند آل محمد (ع) این وضع ها را به خود می گیرند که مؤمن از غیر مؤمن جدا شود ولی آن روز که از هم جدا شدند دیگر سبب ندارد که این طور باشد مثلا تا نطفه ی مؤمن در پشت کافر هست کافر مهلت داده می شود و همین که او را مهلت دادند طغیان می کند و همین که طغیان کرد ظلم می کند و همین که ظلم کرد آل محمد (ع) مظلوم واقع می شوند اما همین که طینت ها از هم جدا شد از همان اول او را مهلت نمی دهند که به اینجاها برسد و سبب ندارد که دیگر او را مهلت بدهند مگر تو نمی دانی که خداوند همه ی این ملک را به جهت عبادت و معرفت خود خلقت فرموده و تا این شخص کافر محتمل است که خود او ایمان بیاورد یا از اعقاب او مؤمنی بیرون آید او را مهلت می دهند و همین که این احتمال برداشته شد دیگر مهلت دادن او حکمتی ندارد بلکه وجود او در آن هنگام لغو می شود و فوراً خداوند او را هلاک می کند پس دیگر قدرت این که ظلم بکند و ائمه ما سلام الله مظلوم واقع بشوند برای او نمی ماند و هم چنین از علت های بزرگ [صفحه ۵۲۱] شهادت سیدالشهداء (ع) و ائمه ی دیگر این است که به جهت اینکه کفار ی گناهان شیعه ایشان بشود به سبب حزن و اندوهی که بر ایشان وارد می آید و در آن وقت که طینت های

مؤمنین به کلی از شایبه ی کفر و ضلالت خالص می شود البته باعث معصیت از وجود ایشان بیرون می رود و این است که همه به مقالات درجات عالی می رسند پس در این وقت اگر صاحب الامر (ع) خون سیدالشهداء (ع) را هم از دشمنان او بگیرد نقلی نیست و خواهد گرفت چنان که اخبار صریح است که آن حضرت به خون خواهی سیدالشهداء (ع) برمی خیزد و خداوند فرموده و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا و فرموده ثم بغی علیه لینصرنه الله و همه ی این ها در باب خون خواهی سیدالشهداء است که قائم (ع) می فرماید و خون خواهی به مظلومیت ماء الشعیر گندمی است هزار و سیصد سال چیزی کم بعد از سیدالشهدا (ع) باز مظلوم بودند آیا در زمان ظهور هنوز باید مظلومیتی علاوه بر این ها بشود که خون خواهی بشود خون خواهی به دفع دشمن است نه به تقویت او این خرافات چیست که می سرائید و دل خود را خوش می کنید و هم چنین از علت ها که به جهت مظلومیت ایشان شمرده اند چنان که در حدیث حسین بن روح اعلی الله مقامه است این است که از آن جا که در معرفت داعی حق و باطل لازم بود که انبیا و اولیاء صاحب معجزات باشند تا علامت این باشد که از جانب خدا مبعوث شده اند و رؤیت معجزات باعث این بود که ضعفاء درباره ی ایشان ادعای ربوبیت کنند چنان که مکرر کردند این است که خداوند تقدیر فرمود که با وجود این آیات مبتلا به بلاها و محن هم بشوند تا حجتی برای گمراهان نماند و مشرک به خداوند نشوند مگر بعد از اتمام حجت و در زمانی

که قائم آل محمد (ع) بر می خیزد مؤمنین ایمانشان قوت می گیرد و بصیرت ایشان زیاد می شود و می دانند که شریکی برای خدا نیست و با همه این آیات انبیا و ائمه (ص) از حد بندگی بالا نمی روند بلکه هر چه در بندگی خالص ترند شأن و درجه ی ایشان بیشتر است و این آیات و معجزات همه چیزهایی است که خداوند بر دست بندگانش از ملائکه و غیر ایشان جاری می کند و این ها دلیل الوهیت نیست این است که دیگر بعد از آن حاجت نیست که انبیاء و اولیاء مظلوم و مقهور باشند و تو بگو بینم که آیا برای احکام خداوند صالح هست یا نیست اگر نیست پس نعوذ بالله عبث کار است و اگر هست آیا این صالح در این دنیا که داریم در تغییر است ممکن هست که تغییر بکند یا نه البته ممکن است پس چه مانع است که یک وقتی زمان اقتضا بکند که مظلومیت و مقهوریت ایشان برطرف شود مگر سلیمان بن داود نبود که با آن سلطنت و جاه و جلال و دستگاه حرکت می کرد و جن و انس طوع فرمان او بودند مگر اسکندر ذوالقرنین نبود که آن سلطنت عظیم را خدا به او داد مگر حضرت یوسف نبود که در ازای آن که او را به ظلم به اسم بندگی فروختند امر او به جائی رسید که تمام ملک مصر از آن او شد و تمام اموال و نفوس [صفحه ۵۲۲] مردم را خرید که همه عبد رق او شدند و بعد از آن همه را از او فرمود و اموال آنها را به آنها رد کرد

این ها که دیگر از معجزات بنا نیست شمرده شود زیرا که خارق عادت نیست مثل سلطنت حضرت یوسف و چه بسیار که سلطنت های بزرگ کرده اند پس اگر تو منکر معجزاتی منکر سلطنت حضرت یوسف اقلا مشو و به دلالت قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله و حکایات مورخین معتمدین بگیر پس چه مانع است که همان طور که آن روز همچو اقتضائی در ملک پیدا شد و خداوند بر حسب آن امر را جاری فرمود بعد از این هم بشود پس چرا این همه آیات و اخبار را منکر بشویم و این همه براهین صحیحه را که عقل شهادت به صحت آنها می دهد کنار بگذاریم محض این که هوس کرده تو که یک نفر عاجز ضعیف جاهلی را امام بخوانی حیف است والله که این همه جان بکنی و زحمت بکشی و خود به دست خود قلاده ی بندگی یک جاهل عاجزی را بر گردن خود بگذاری و هی التماس بکنی که دیگران هم از همان راه بیایند.

استدلال به اینکه (اسم بهاء) اسم اعظم الهی است و جواب از آن

در این مقام تحقیقاتی کرده در باب اسم بهاء و اینکه آن اسم اعظم است و این شخص را بهاء خوانده اند و والله بسیار غریب است این استدلالات و از آن غریب تر است قبول کردن متدینی آنها را اولاً- که معلوم نیست که اسم اعظم باشد و در دعای سحر که وارد شده و فرموده اند که اسم اعظم در این دعا است اسماء متعدده در این دعاء است از کجا که این مراد باشد بلکه از اخبار دیگر اسم های دیگر ظاهر است الا اینکه خوش ندارم در این مقام بنویسم و بر فرض که به دلیل

و برهان ثابت کردی که این اسم اعظم است چیزی را که شما خود به جعل خود گذارده اید و ان هی الا اسماء سمیتوها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان و تخلقون افکا چه حجتی در این است این هم مثل این که میرزا علی محمد را قائم خواندید و میرزا حسینعلی را سیدالشهداء دانستید بلکه به اسم الوهیت می خوانید چه حجتی در این است خداوند خلق را مختار خلق فرموده محض همین که هر چه می خواهد بگوید و بکند تا سرایر و ضمائر ایشان ظاهر شود پس هیچ حجت در این اسم ها ابداع نیست شما که عمد کردید و جعل کردید در آن هم که مادرش این اسم را بر او بگذارد حجتی نیست چه بسیار را که بهاء می گویند و اسمشان همین بوده و محل نظر احدی نیستند و این که شنیده حکما یعنی مشایخ ما برای اسماء نبی و ائمه حکمت ها بیان می کنند این بعد از آنی است که آثار و علامات و صفات دیگر در ایشان جمع بوده و مشاهده شده است پس می گویند که اسم ایشان هم از آسمان به مناسبت شأن و مقام ایشان نازل شده و هیئات که در سایر خلق امر به این منوال باشد خاتم را محمد فرموده اند به مناسباتی که خدا دانا است محمد بن اشعث هم محمد بود و هیچ آن مناسبات را نداشت عثمان بن عفان یکی می شود و عثمان بن مطعون و عثمان بن سعید یکی ابوبکر و عمر هستند و در [صفحه ۵۲۳] ولاد ائمه هم این اسم ها پیدا می شود پس بر فرض که این اسم ها بدون

عمد اتفاق بیفتد اعتمادی به آنها نیست تا علامات حقیقت جمع شود چه جای این که شما عمد هم کرده اید و بهاءالدین عاملی (ره) را هم بهاء گفتند و این اسم دلیل شأنی از برای او نیست ان اکرمکم عندالله اتقیکم خلاصه که در حقیقت دین را مسخره پنداشته اند و هر مزخرفی که بر زبانشان جاری می شود مضایقه نمی کنند و می گویند و در این مقام عباراتی از شیخ بونی از مرشد عامه است نقل کرده که گفته ثم اعلم ان الله سوف یشرق اشراقا من الوجه البهی الابهی باسم البها فی یوم المطلق فی مرج عکار و گفته در وافی هم هست و اشهد بالله که اعتمادی به روایات او نداریم زیرا که دروغ بسیار را از او تاکنون دیده ایم بر فرض که عین عبارت شیخ بونی باشد چه اعتماد به قول او است اگر بنا باشد که مقلد شیخ بونی بشویم کار ما خراب است عقاید باطله دیگر هم باید داشته باشیم و در وافی هم اگر بر سبیل اعتماد نقل کرده شاید از غرق تصوفی است که در ملامحسن بوده که عقاید فاسده دیگر هم از وحدت وجود و غیر آن داشته است اگر چه از یکی از رسائل او که در اواخر تصنیف کرده همچو ظاهر است که از عقاید باطله اش منصرف شده و تکلیف ما به ملاحظه ی این رساله این است که بر او طلب رحمت و استغفار نمائیم و علی ایحال عبارت شیخ بونی هیچ محل اعتنائی نیست و نیز حدیثی که سابق هم روایت کرده بود که ان لی کره و لک کر تین نقل کرده و سابقا مفصلا شرح

داده ایم و در اخبار صحیحه هم آن را ندیده ایم و باز عباراتی از ترجمه های کتب انبیا نقل کرده و علاوه بر آن که اعتمادی به اصل کتب چنان که دانستی نیست خاصه این جور ترجمه ها ولو به لفظ بهاء باشد دلیل امری نمی شود زیرا که مثلا در اصل این کتب که به زبان لاتینی بوده یا یونانی یا عبری لفظی بوده که بر معنی حسن و جمال و عظمت استعمال می کرده اند و این معانی در لغت عرب الفاظ متعدده دارد بالفرض اگر به لفظ بهاء ترجمه کرده باشند چه دلالت بر مطلب تو دارد اگر لفظ جمال یا عظمت تفسیر شده بود چه می کردی و در ترجمه های این کتب بسیار می بینیم که همین قسم اختلافات هست و هر مترجمی به لفظی می نویسد و این مترجمین معصومین نبوده اند و شهاده جرائیم مترجم را که از علمای بزرگ نصاری است در حق آنها شنیدی و با وجود همه ی اینها عرض کردم که اموری که به عمد مخلوق واقع می شود با بدون عمد به حسب اعراض ملکیه واقع می شود چیزی نیست که انسان دین خود را به این جور ادله از دست بدهد اگر در دین داری درست ملتفت می شوی و اگر نداری که فاخر لفسکک ما تحلو و از همه ی این ها تماشائی تر استدلالاتی است که به عبارات بیان بر این مطلب کرده و عرض کرده ام که جواب اینها با طایفه ی بابی از لیس هزار از این دلیل های [صفحه ۵۲۴] بیانی برای ما بیاوری مگر هیچ ثمر نخواهد بود و بعد باز آیاتی و عباراتی در ذم تکذیب آیات ذکر کرده و به خیال خود نصایحی نموده و

سابق بر این هم همین مطالب را به تفصیل ذکر نموده و ما هم به تفصیل جواب داده ایم و حاجت به تکرار ندارد تا آنکه آغاز سخن برد کتاب مبارک تقویم العوج و تثقیف الاود نموده است و خرافات سروده و حیف که حجم این رساله بسیار شده و خوانندگان را ملال می گیرد و الا سزاوار است که در این مقام به تفصیل جواب بدهم اینقدر هست که همه آنچه در این مقام می گوید سابق بر این تفصیل جواب داده شده و امید است که برای متدینین رفع شبهات شده باشد و در این مقام هم مجملی جواب می گوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیین.

استدلال به اینکه علماء از سلاطین تعریف می کنند و به آنها خدمت می کنند

اشاره

اولا- بعد از ذکر اسم مقدس مولای بزرگوار من روحی فداه و جسارتهائی که کرده که ذکر آنها شایسته نیست گفته است و اعجب از کل در ارشاد العوام با ادعای ایمان و اسلام نوشته اند اگر شمشیر سلطان نبود بایه بر علما جزیه گذاشته بودند بعد جوابها از این فرمایش داده است و یکی یکی آنها را ذکر نموده.

جواب

گفته است اولاً در این بیان منتهی تملق و دسیسه و چاپلوسی است جواب تملق پادشاه اسلام گفتن بر مسلم عیب شمرده نمی شود خاصه از شیعیان ائمه اطهار (ص) باشد بلکه ما از جانب ائمه خود ماموریم که همین قسم رفتار نمائیم چنانکه دو فصل الخطاب از مجالس صدوق ره نقل شده است عن الصادق عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابیطالب علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله جل جلاله انی انا الله لا اله الا انا خلقت الملوک و قلوبهم بیدی فایما قوم اطاعونی جعلت قلوب الملوک علیهم رحمه و ایما قوم عصونی جعلت قلوب الملوک علیهم سخطه الا- لا- تشغلوا انفسکم بسب الملوک توبوا الی اعطف قلوبهم علیکم پس ماموریم به اینکه ترک سب ملوک را بکنیم و شاه شهید طاب ثراه که از شیعیان آل محمد (ع) و ناصر دین ایشان و در این امر عظیم خاصه بذل جهد در نصرت آل محمد (ع) فرمود و نگذارد که شما غضب حق ایشان را بکنید و اسم ایشان را به باطل بر سر خود بگذارید و البته مستحق همه قسم تعظیم و تکریم و شکرگزاری و دعاگوئی بوده است و الآن هم دعاگوی آن شهید هستیم خداوند درجات او

را عالی کند و کشنده او را هم لعنت کند و ما آنچه می گوئیم مطابق واقع است و از روی صدق هم می گوئیم و الان عبارت خودت را نقل می کنم که مردم بدانند معنی چاپلوسی و تملق چیست و جواب هم عرض می کنم گفته است ثانیاً رد و تشنیع و اهانت علما است جواب این چه اهانتی است که بگویند دشمن چنین کاری می کرد جزیه گذاردن اهانت است اگر از اهل حق بر اهل باطل باشد ولی اهل باطل نسبت به اهل حق همیشه اینگونه [صفحه ۵۲۵] سلوکها کرده اند و مؤمن درواقع عزیز است اما به ظلم و جور اهانت به او می کنند چنانکه فرعون نسبت به بنی اسرائیل کرد و از آنها بنده و خدم گرفت و اعمال خسیسه رذیله برای آنها معین کرد و هر که کاری نمی کرد جزیه از او می گرفت مگر سلوکی که خلفاء جور نسبت به اهل بیت پیغمبر (ص) کردند نشنیده مگر اقرار به بندگی گرفتن یزید را از سید ساجدین نمی دانی البته دست ظالم همین که بالا رفت هر کار توانست می کند و کدام ظالم از شما بدتر که اولاً ظلم به آل محمد علیهم السلام نمودید و حق ایشان را غصب کردید بعد ظلم بر نفس خودتان که آن را مستحق نار گردید و باز ظلم بر عامه ناس هر که گمراه شد از ظلم شما بود و هر که او را اذیت کردید و خونس را ریختید و مالش را بردید آن هم بیچاره مظلوم دست شما بود و البته اگر خداوند باز مهلت داده بود از این بالاتر هم ظلمها می گردید ولی هر چه می کردید مؤمن

فی الواقع عزیز بود ولو جزیه بر او می گذاشتید گفته است ثالثا اظهار فضل و علم و قوت و بیان استدلال خودشان است جواب در این کلمه از فرمایش ایشان که همچو دلالتی نیست و اگر باشد چه می شود البته عالمی که در اغلب علوم صاحب تصنیف و تالیف باشد و مثل همین کتاب مبارک ارشاد العوام را که در حقیقه ارشاد العلماء است و تاکنون نظیر آن را ندیده ایم و همه ی علما و وعاظ و اهل منبر از پرتو آن منتفع می شوند به تصدیق خودشان مکرر شده است که روزی هزار بیت از آن را تصنیف فرموده اند البته هر چه در علم خود بفرمایند کم است و هر که انکار دارد بردارد و بنویسد و از مصدقین معتمد انصاف می پرسیم خلاصه گفته است رابعا شمشیر را برهان تدمیر و دلیل بطلان این امر عظیم خطیر گمان کرده اند و از بینه لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه اعراض و از جنده الله هم الغالبون و یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون و شهاده سیدالشهداء روح العالم لمظلومیه و وحدته و غربته الفداء و انبیاء و اولیاء و علمائی که فی سبیل الله شهید شدند اغماض فرموده اند حضرت سلطان ادام الله بقائه متعرض این حزب نشدند آنچه واقع شد به اصرار و ابرام علمای ظاهره که به لباس و اضله الله علی علم و به سفاهت بعضی از ولات و منتسبین بود بلکه در موارد بسیار ذات شاهانه به نفسه این حزب را حفظ فرمودند یشهد بذلک کل منصف و مؤسس هذا النباء العظیم و هذا النباء الکریم جواب گویا

کلماتی در برابر کلماتی جواب است و مشروط به هیچ شرطی و مقید به هیچ قیدی نیست اولاً اگر تملق و چاپلوسی سلطان عیب است چنانکه ایراد اولت بود تمنا دارم سخنوران ملاحظه کنند که این تملق و چاپلوسی است یا یک کلمه که مولای من فرموده ثانی تهمت و افترائی که به شاه شهید [صفحه ۵۲۶] زده حافظ و حامی این حزب بوده اند شاه مرحوم از زمان ولیعهدی باس قلیل در مجلسی که مرحوم نظام العلماء و مرحوم ملامحمد ممقانی حاضر بودند و با میرزا علی محمد صحبت کردند خرافاتی از او شنیدند که محال بود دیگر توهم حقیقت شما را بکنند حتی خود شاه شهید غلط عبارت او را به شعر الفیه جواب فرمود و جودت ذهن او را علانیه مشاهده نمود که به او گفتند خاتم (ص) خمس قرار داده شما چه شد که ثلث قرار دادید جواب داد که ثلث هم نصف خمس است و مضحکه ی عالم شد و بعد از آن بردارید ناسخ التواریخ را بخوانید و ببینید همت پادشاه اسلام تا چه درجه مصروف قلع و قمع شما بود و لسان الملک نوشته که کتاب را من البدایه الی النهایه از نظر پادشاه گذرانیدم و فرمود که اغراق و گزاف گوئی ندارد و تمام صحیح است و خلعت و انعام مرحمت فرمود و شما راضی نشدید تا تهمت حمایت این حزب شیطان را به شاه شهید هم بزنید و اگر راست می گوئی که شاه شهید نسبت به شما حمایت می فرمود پس شقاوت شما خوب ظاهر می شود که با وجود احسانی که خود قرار کردی دو مرتبه تیر به ایشان زدید و مرتبه

اول خداوند حفظ فرمود و کارگر نشد و در مرتبه دوم کردید آنچه کردید پس به اقرار خودت کمال شقاوت را دارید که کسی که حامی شما بوده می کشید و آن وقت تحقیق هم می کنید که این ظهور همچو لطفی دارد که حکم سیف را از عالم برداشته تعجب است که انسان تا به این درجه دروغ بگوید و خجالت هم نکشد و اما اینکه گفته که شمشیر را برهان تدمیر گرفته اند در این عبارت کجا همچو دلالتی است که به دلیل کشته شدن معلوم شد که باطل است بطلان شما به ادله بی شمار ظاهر بود و از حسن الطاف پروردگار هم این شد که باطل است بطلان شما به ادله بی شمار ظاهر بود و از حسن الطاف پروردگار هم این شد که زود اساس شما را بر هم زد و خود مدعی را هم هلاک فرمود بلی اینقدر را از اخبار آل محمد علیهم السلام داریم که حضرت صادق فرمود ان هذا الأمر لا یدعیه غیر صاحبه الا تبر الله عمره و نیز فرمود در حدیثی و من ادعی فیما لا یحل له فتح علیه ابواب التلّف و حضرت سجاد (ع) به محمد بن حنفیه فرمود در حدیثی در اثبات امامت خود و ردع او از این دعوی و هذا سلاح رسول الله عندی فلا تتعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر و تشتت الحال پس لازمه دعوی امامت باطله موافق اخبار کوتاه شدن عمر هست ولی از آن طرف اخبار و ادله امهال و استدراج را هم داریم و نکته ی دیگر هم هست که فرموده اند هر که دعوی امامت به باطل بکند عمر او کوتاه

می شود ولی از آن طرف هم همچو دلیلی دست نیاوردیم که هر که مدعی امامت به حق بشود طویل العمر خواهد بود بلکه از برای هر یک ایشان اجلی است طویل یا قصیر چنانکه در ائمه ی (ص) اگرچه هیچ یک به اجل حتمی خود از دنیا نرفتند ولی همان اجل غیرحتمی در بعضی [صفحه ۵۲۷] به سرعت رسید و شهید شدند و در بعضی بالنسبه طولی کشید این است که به صرف کوتاهی عمر نمی توان اثبات بطلان کسی را نمود و مولای من اعلی الله مقامه به این فرمایش که فرموده نخواسته حقیقت و بطلان شما را به این دلیل اثبات کند بلکه به دلیلهایی بسیار بطلان شما را بر عوام و خواص ظاهر فرمود و اینجا هم شکر خداوند نموده و ثنای پادشاه اسلام را فرموده که قلع و قمع شما را فرموده است خلاصه این بود منتهای تحقیق این مرد که این خرافات را در رد این کلام متین از فرمایشات مولای من سروده است.

انکار کردن عقاید خودشان و جواب از آن

در جواب کتاب مبارک تقویم العوج و ثقیف الاولاد اولاً- انکار نموده است که اینها عقاید ما نیست کتابهای ما را بردارید ملاحظه کنید و تعجب است والله که به چه اندازه این مرد بی حیا است این همه اصرار و ابرام تو در انکار معجزات و شاهد از بیان آوردن مگر نبود که پیش از این جواب گفته ایم و در آن کتاب مبارک هم سائل از زبان شما نقل کرده و جواب فرموده اند مگر همین معجزاتی که به شهادت قرآن و ضرورت و اخبار متواتره ثابت شده است نبود که تو خودت تاویل کردی مثلاً احیاء موتی

را هدایت کفار پنداشتی و در آن کتاب مبارک به تفصیل جواب داده شده مگر همین اصرار و ابرام تو نبود که آیات انبیا فقط آیات کتابیه است که در آن کتاب هم ذکر شده و رد شده است مگر همین مطلب که نوع اناسی یک سنخند و هر که الهیات را بر طبیعات ترجیح داد و دارای عقل و محبت شد مانع نیست که جلوه ی خاتم بشود نبود که به آن اصرار به زعم فاسد خود ثابت کردی و در آن کتاب مبارک به تفصیل رد فرموده اند نهایت تو در این کتاب آیات بسیار و اخبار بی شمار بدون ملاحظه ی هیچ مناسبتی ذکر کردی و سائل در آن کتاب اهل علم بود و از عقاید شما باخبر و ادله بی جای شما را که دیگر عدم مناسبت آنها کمال وضوح داشت ترک کرد خلاصه و نیز در رساله دیگر که در مقدمه ی شرحی از تاویل فرموده اند مگر بنای شما بر تاویل نیست اسم صاحب الامر محمد بن الحسن عجل الله فرجه را بر سر میرزا علی محمد پسر میرزا رضا بزاز شیرازی گذاردن مگر غیر از تاویل است می گویند که چرا از مکه ظهور نکرده می گوئی خودش بیت الله است مگر غیر از تاویل است مگر وادی السلام را به شام معنی می کنی غیر از تاویل است مگر قیام میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی را که قیامت و حشر کل می دانی غیر از تاویل است و غیر از تناسخ است که ارواح در غیر قوالب خود جلوه کنند و هکذا تردستی شما به این شده که به محض اینکه دیدید و مسأله مجاب و مردود شدید انکار نمائید و

خجالت هم از دروغ نمی کشید.

تأویل به رأی کردن آیات و کلمات کتب آسمانی

اشاره

گفته است در فصل اول فرموده اند هر حرفی از کتاب تدوینی و تکوینی را تاویلی بلکه تاویلاتی است مسلم و بطونی چند است و همچنین اخبار و کلمات آنها هفتاد وجه است و اگر هزار وجه داشته باشد وجه مناسبی می خواهد و این مطلب در هفتاد بطن و هفتاد تاویل [صفحه ۵۲۸] و هفتاد ظاهر شرط است و تاویل برای مردود است تا آخر این فصل شرح این معنی است بعد جواب گفته آنچه حاصلش این است که اولاً- همچو معلوم است که ادعای علم این معانی را دارند و ظاهر کنند تا ببینیم و اگر می گویند که از اسرار است این طایفه کشف اسرار نموده اند و از ظواهر کتاب و بیانات صاحبان کتاب ظاهر کردند و ثانیاً این مقدمه است که دین تاویلی نسبت به این طایفه بدهند و حال اینکه مدعی رکن رابع خود به دین تاویلی مؤمن است و هیچ دلیلی بر مطلب خود ندارد اما این حزب ادله بسیار بر مطلب خود دارند.

جواب

در این مقام حق جواب این است که ما همان عبارات کتاب مستطاب تثقیف الأود را در این مقام تکرار کنیم تا دروغ هر کسی ظاهر شود ولی خوف تطویل مانع از این است و کتاب الحمد لله به طبع رسیده و در عالم منتشر است اگر طالب حقی است به سهولت ممکن است که آن را تحصیل نماید اولاً- در این فصل مبارک ابدا دعوی این که تمام این معانی در جمیع کلمات تدوینی و تکوینی بر من ظاهر است نیست و اخبار بسیار از آل محمد علیهم السلام نقل فرموده اند که تاویل برای جایز نیست

و حرام است و البته ایشان از رای خود که چیزی نخواهند فرمود و آنچه بفرمایند شواهد آن را از فرمایشات آل محمد (ع) که به طور خصوص یا عموم فرموده اند ذکر خواهند فرمود دیگر حال تا چه درجه شواهد از اخبار اهل بیت سلام الله علیهم دست آورده باشند نه تصریحی به آن فرموده اند و نه ما می دانیم و اینکه گفت که حالا که همچو معلوم است که مدعی علم آنها هستید بیان کنید ببینیم اولاً که همچو اظهاری نشده چنانکه بر همه ی ناظرین واضح است ثانی اینکه بر فرض که شده باشد مثل این است که عالمی مدعی علم اکسیر شود جهال از او بخواهند که اگر راست می گوئی بیان آن را بکن و سر خود را فاش بنما و همچو چیزی نخواهد شد و مساله را دو مقام است یک مرتبه شخص مدعی امری می شود و از مردم تصدیق می خواهد که اقرار کنند بر صدق دعوی او و یک مرتبه اینطور نیست تصدیقی از کسی نمی خواهد یا دعوی نمی کند و در صورت اول بر او لازم است که هر گاه خلق از او طلب برهان نمودند برهان صدقی که خلق از آن بفهمند که راست گو است اقامه نماید آن هم یا به این است که شاهدی از قول صادق دیگر که خلق به قول او مطمئنند بیاورد یا به این است که خود علمی که ادعا کرده ظاهر کند یا این است که لوازم آن را ظاهر کند مثلاً اگر مدعی شد که من عالم به علم اکسیر هستم یا باید شاهدی از قول عالم دیگر به این علم که مردم دانسته اند

که او داراست بیاورد یا آنکه خود اکسیر را به تمام و کمال بسازد و دست بدهد یا آنکه اکسیرش را بیاورد و بر مس طرح کند و آن را فضا کند و نمی توان بر او حتم کرد که تو اگر دارائی بیا و حکما پیش روی من بساز زیرا که این علم از اسرار است و هرگز آن را برای جهال مکشوف نمی کنند و این بر فرض این است که مدعی آن علم [صفحه ۵۲۹] بشوند و تصدیق هم بخواهند و کی همچو تصریحی کردند که من همه ی اینها را می دانم کسی که خودش دلیل و برهان می آورد که دارای این علم نیست احدی مگر آل محمد (ع) و هر که از ایشان گرفته به اندازه که از ایشان به او رسیده می داند چگونه می توان به او گفت که پس حالا- که چنین است بیان آنها را بکن خلاصه و اینکه گفته که این جماعت اسرار را از ظواهر کتاب بیرون آوردند و بر سر دار فاش کردند از اول این کتاب تا اینجا شرح این معنی خوب شده است و سوای تاویلات به رای و بدون ماخذ از اخبار آل محمد (ع) هیچ نبود و باز همان مثل اکسیر را می زنیم بهتر ملتفت مطلب می شویم فرض کن نسخی چند دست آورده ای که مردم دیگر هم دیده بودند و به حقیقت آنها برنخورده اند یکی بیاید و مدعی شود که بر اسرار این نسخ واقف شدم آن وقت بنا بگذارم تحقیق کردن که مراد از این کلمات هر یکی چیست و آخر بعد از تفصیلات به قدر یک صنعت مفضض که غالب بچه زرگرها آن

را می آموزند و کار می کنند فایده ای بر آن تحقیقات مترتب نشود اقلا این بچه زرگر الان که این سرقلیان را دست ما می دهد بعینه مثل نقره است ولو بعد از آنکه دو سه مرتبه آتش گذاردند زرد شود و آثار برنجی آن ظاهر شود اما این مفضض که تو آوردی اشهد بالله از همان اول علانیه و واضح است که برنج است و جز صرف دعوی تو هیچ ندارد حالا- در این صورت هی ادعا بکن که من بر اسرار این نسخ واقف شدم و آنها را بر سر دار فاش کردم و ای مرد صدق قول تو آن وقت ظاهر می شود که قطره ای از این اکسیر را بر قنطار فضه طرح کنی و همه را طلای احمر کنی که همه زرگرهای عالم بگویند که این است طلای احمر مشک آن است که بیوید نه آنکه عطار بگوید اسرار شما جز ادعا هیچ نیست و همه را به تحکم می خواهید ثابت کنید طلای تو در حجم و وزن با قلعی یکی است می گویم رزانت طلای شما کجاست می گوئی این حرف ساده لوحان قدیمی است در رایحه مثل نحاس می ماند می گویم این متعفن است می گوئی اینکه شنیده بودی طلا رایحه کریحه ندارد دروغ بود این را اگر دو ساعت در جای نمناک بگذاری زعفران می شود یا زنجار می شود می گویم صفا و خلوص و اتحاد اجزاء این کجا است می گوئی این حرفها را بشنو طلا همین است و اگر این طلا نبود خداوند راضی به دروغ من نمی شد و زبان مرا گنگ می کرد و خداوند راضی به دروغ تو نیست اما از آن غنائی که دارد تو را

هم منع از دروغ به این قسم که گنگ بشوی نکرده اما همه ی این عیوب که در طلای تو هست براهینی است که اقامه فرموده که معلوم بشود تو دروغ گوئی و مسلمانان گول تو را نخورند درست ملاحظه کن بین همه ی آنچه گفتم مطابق با وضع شما هست یا نیست مدعی می شوی که اسرار رجعت و ظهور را فهمیده و امام ظاهر شده یکی یکی آثار امامت را می خواهم هر کدام را به یک قسمی رد می کنی بر اسرار ظهور واقف شده بعد از این تفصیلات یک [صفحه ۵۳۰] امامی برای تو ظاهر شد که نه علم دارد نه قدرت دارد نه عصمت دارد نه شجاعت دارد نه اثری بر وجود او مترتب است نه زمین را پر از عدل و داد کرده نه آثار دیگر که لازمه ی وجود او است بروز کرده هر چه می گویم اینها کجا است هر یکی را به یک قسمی رد می کنی یا تاویل می کنی و خلاصه حرفت چنانکه صریحا گفתי باید به صرف ادعای تو من قبول کنم به این قسم که تو کردی اگر کشف اسرار می شود پس بیا و بنشین من در دو روز اسرار ملک و ملکوت را فاش می کنم نهایت اگر نتیجه نداد تحکم می کنم که هر چه می گویم قبول کن پس به این سخنان دل خود را خوشحال می کنی و ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و اما آنچه گفته که دین تاویلی مدعی رکن رابع دارد که بدون دلیل و برهان می گوید تمنا دارم از منصفین که در این مقام درست متوجه عرض من شوند و ببینند همین کلمه

که گفته صرف تعنت و لجاج با حق هست یا نیست اولاً کتب مولای من اعلی الله مقامه که در باب رکن رابع نوشته اند یکی و دو تا نیست کتابهای بسیار است و بسیاری هم به طبع رسیده و در عالم منتشر است و هیچ مرادی از آن ندارند سوای اینکه بعد از اقرار به توحید و نبوت و امامت باید دوستی دوستان آل محمد (ع) و دشمنی دشمنان ایشان را داشت حال از جمیع اهل ملل و نحل می پرسیم که این امر بدیعی است یا از اول روزگار تا آخر بنا بر همین بوده اشهد بالله که اگر کسی بگوید این امر بدعت است در دین از زمره ی عقلا خارج است زیرا که هیچ صاحب دینی نیست مگر اینکه باید متدینین به آن دین را دوست دارد و منکرین این دین را دشمن دارد و در هیچ مذهب و ملتی شنیده نشده بلکه تصور نمی شود که حکم این باشد که موافق خود را در ملت و مذهب دشمن دارید و مخالف خود را دوست دارید و در حقیقت این امر از بدیهیات اولیه است و ادله کتاب و سنت بلکه تمام کتب انبیا همه شاهد این است و بس است در سنجیدن عقل مصنف که انکار این معنی را بنماید و علت اختصاص این مطلب به مشایخ ما این است که بعد از آنکه ملاحظه کردند که شقاق و نفاق در میان مردم زیاد شده و ملاحظه این امر عظیم را نمی کنند و حقوق اخوان دین خود را به جا نمی آورند و تعظیم برادر بزرگتر و ترحم بر کوچکتر نمی کنند بلکه آنقدر از خیال

دین بیرون رفته اند که تمیز دوست و دشمن را نمی دهند و حرکات ایشان همه برخلاف فرمایش خدا و رسول واقع می شود و حال اینکه معرفت این مسئله و عمل به آن از اشد فرایض است چنانکه حضرت صادق (ع) فرمود ان من اشد ما افترض الله علی خلقه ثلثا انصاف المرء من نفسه حتی لا یرضی لأخیه من نفسه الا بما یرضی لنفسه منه و مواساه الأخ فی المال و ذکر الله علی کل حال و نیز عرض کردند به آن حضرت که ما حق المؤمن علی المؤمن قال سبیح حقوق واجبات ما منها حق الا واجب علیه ان خالفه خرج من ولایه الله و ترک طاعته و لم یکن لله فیہ نصیب الحدیث و همچنین حضرت امام رضا (ع) فرمود حق الأخوان فرض لازم و همچنین اخبار بسیار که باب معرفت ایشان [صفحه ۵۳۱] و حقوق ایشان و محبت ایشان و ولایت ایشان و عداوت اعداء ایشان و شناختن بزرگ ایشان و کوچک ایشان و سلوک کردن با هر یک ایشان که یک مجلد تمام از بحار الأنوار و یک مجلد تمام از عوالم که اقلا هر یکی شصت هزار بیت است و کتاب کفر و ایمان بحار مطبوع است و در عالم منتشر است و بعد از آنکه این مطلب را ملاحظه کردند و اهمیت آن بر جمیع عقلا واضح است این است که اصرار نمودند و این امر را ثابت فرمودند به ادله ی بسیار از کتاب و سنت که اگر بخواهم همه ادله آن را بنویسم مجلدی بسیار بزرگ می شود و عرض کردم کفر و ایمان بحار در همین باب است هر که

می خواهد ملاحظه کند ببینید که گریزی از دوستی دوستان و دشمنی از دشمنان هست یا نیست و چون تا اینجا آمدی حال ملاحظه کن که ولایت اولیاء آل محمد (ع) و برائت اعداء آل محمد این امری نیست که اختصاصی به کسی دون کسی داشته باشد که فرضاً دوست یک نفر مخصوصی از ایشان به اسم و رسم که در اخبار آل محمد (ع) معین شده باشد باید بود و دیگری را نباید دوست داشت مگر دوستانی که گذشته اند که در آنها حرف نیست و همچنین دشمنی یک شخص مخصوصی منظور نیست بلکه از اول اسلام تا قیامت هر دوستی از دوستان آل محمد (ع) که آمده یا بیاید باید دوست داشت و همچنین هر دشمنی که آمده یا بیاید باید دشمن داشت و این حکم عام است پس اگر من گفتم فلان کس از دوستان آل محمد (ع) است و باید او را دوست داشت تاویلی در این باب نکرده ام بلکه این مقتضای ظاهر فرمایش آل محمد (ع) است که به طور عموم فرموده اند که باید دوستان ایشان را دوست داشت و این شخص را هم من شناخته ام که دوست ایشان است پس باید دوست بدارم و همچنین نفرموده اند دوست ما در فلان جا است مثلاً یا در فلان زمان است یا پسر فلان کس است و هکذا این قیود در حدود هیچ یک در این مقام نیست و این است که من هم به طور کلیت و عموم به این حکم در همه افراد می گیرم اما در باب امام (ع) از اخباری که سابق نقل کردیم و در کتب اصحاب ضبط است بدیهی

است که امام ثانی عشر ما محمد بن الحسن العسکری علیهما السلام و والده او معین و هزار و کسری پیش از این متولد و آثار و صفات خاصه معینه از برای او است و کارهای مخصوصه خواهد کرد حال تو از میان درآمده می گوئی اما شخص محمد بن الحسن (ع) العیاذ بالله میرزا علی محمد پسر میرزا رضای شیرازی است این تاویل بزرگ اول است که هیچ دلیل و برهان بر آن نداری و شخص خاص معین منصوص علیه را در غیر او معنی می کنی و بعد از آن معرفی او را که برای ما کرده اند در الاف الوف اخبار که به طور عموم و خصوص فرموده اند آثار و صفات از او ذکر کرده اند از علم و کمال و قوت و قدرت و شجاعت و غیر اینها که لا تعد و لا تحصی است و هیچ یک از آنها در این شخص نیست و علاوه بر این چیزها در او هست که در اخبار اهل بیت [صفحه ۵۳۲] سلام الله صریحا نفی فرموده اند اینها هم در این شخص هست همچنین آن افعالی که از امام خیر داده اند که خواهد آمد و چنین و چنان خواهد کرد هیچ کدام را این شخص نکرد از آنجائی هم که امام می بایست ظاهر شود نشد در آن زمان هم که می بایست ظاهر شود یعنی زمان ظهور و علامات حتمیه نشد خلاصه هیچ چیزش به امام نمی مانده معذکک تو می گوئی این امام موعود است خالق تو را به حق خدا دین تاویلی دین تو است که لفظ را در غیر ما وضع له بدون دلیل و برهان معنی می کنی یا دین

مولای من که آل محمد (ع) فرموده اند همه ی دوستان ما را دوست دارید و همه ی دشمنان ما را دشمن دارید و دوست و دشمن را تمیز دهید و حقوق ایشان را به جا آورید گفته اند سمعا و طاعه و از معنی ظاهر این لفظ یکسر مو تخلف نکرده اند پس درست ملاحظه کن و قدر خود را بشناس و قدر اهل حق را هم بشناس.

استدلال به اینکه هر چیزی ظاهری دارد و باطنی و شرع جدید (بهائیت) باطن احکام را بیان می کند

اشاره

گفته است در فصل ۲ فرموده اند مراتب تاویل مثل روح و بدن است پس ظاهر نماز به جای خود است تاویل هم دارد بگوئی پس چیست که امام شرع جدیدی می آورد و شرع حکم ظاهر ابدان است نه حکم تاویل حکم تاویل فوق این شرع است و مپندار امام شرع را به کلی از میان برمی دارد شرع نیست مگر امر به آنچه نفع دارد و نهی از آنچه ضرر چیزی وقتی حلال و وقتی حرام و بالعکس است برحسب صلاح و فساد خلق در اوقات مختلفه انتهی شرع جدید را تصدیق فرموده اند و تاویل را فوق شرع پس دانسته شد که به شرع تاویلی ایشان مؤمن و متمسکند.

جواب

کاش دیگر خلاصه نمی کردی و متعرض رد و بحث نمی شدی که خدا می داند که خلاصه کردنت مثل جهال است و جواب دادنت مثل اطفال و یک منصف خداترس می خواهم که بردارد آن فصل شریف را ملاحظه نماید و اول ببیند که آنچه این مرد گفته خلاصه آن هست یا نیست ثانی اینکه کجای آن مطلب محل ایراد است خلاصه و در این مقام می گوئیم که البته فرمایشات خداوند و آل محمد (ع) ظاهر و تاویل و باطن همه را دارد و کیست که بتواند منکر وجود این معانی بشود اما ظاهر که محل شبهه نیست و اما تاویل خداوند می فرماید « لا یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم » و همچنین می فرماید « و لقد جنناهم بکتاب فضلناه علی علم هدی و رحمه لقوم یؤمنون --- هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا

من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون « پس انکار تاویل را نمی توان کرد و همچنین در اخبار آل محمد (ع) شواهد این معنی و معانی باطنیه بسیار است و سابق بر این ذکر بعضی از آنها شده است و عرصه تاویل غیر عرصه ی ظاهر است عرصه شرع ظاهر دنیا است و تا دنیا سر پا است شرع ظاهر البته باید باشد و تاویل عرصه آن عرصه ی [صفحه ۵۳۳] مثال است و مثال در این دنیا مثل روح است در بدن همچنین تاویل در ظاهر مثل روح است در بدن و تا در دنیائیم به حکم تاویل تنها نمی توان عمل کرد چنانکه غذای دنیوی را باید خورد تا اینکه تقویت بدن بشود و تحصیل علم هم باید نمود تا اینکه تقویت روح بشود و اگر بخواهی به تحصیل علم تنها بگذرانی این بدن زیست نمی کند و هلاک می شود و اگر بخواهی دلیل اینکه عرضه تاویل عالم بالا است دست بیاوری در همین آیه شریفه که مخصوص ذکر آن را نمودم ملاحظه کن که می فرماید : «یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل » یعنی آن روز که تاویل کتاب می آید می گویند آنها که ترک کردند آن را پیش از این که رسل پرورنده ی ماحق آورده بودند پس آیا شفعمائی هستند که برای ما شفاعت کنند یا برگردیم پس عمل بکنیم غیر آنچه عمل می کردیم پس ملاحظه کن که در آن روز طمع

بازگشت می کنند و بدیهی است که برنمی گردند و این عرصه برزخ است و قیامت که طمع بازگشت می کنند و ممکن نیست و الا اگر در دنیا بودند حاجت به بازگشتی نبود در همان مقام که بودند فوراً ایمان می آوردند و از ایشان پذیرفته می شد پس ببین چگونه فرمایشات مشایخ ما ماخوذ از کتاب و سنت است که کتاب خدا صریح است در این که یوم تاویل دیگر بازگشت برای کسی نیست و بدان که سابق بیان کرده ایم که تاویل در فرمایشات اهل بیت سلام الله از برای آن معنی خاصی است و معنی عامی اما معنی عام آن همان مصداق لفظ است خواه معنی ظاهر باشد یا تاویل به معنی اخص یا باطن هر چه باشد آن را تاویل می گویند و معنی خاص آن همان است که در لسان حکمت بیان می شود که معنی را به اول خود برگردانند و بروز آن را در عوالم دیگر مشاهده کنند پس تاویل به معنی عام در دنیا و آخرت و مثال همه جا ممکن است چنانکه سابق هم تفصیل این مطلب را ذکر کرده ایم و این است که حضرت صادق (ع) می فرماید که از برای قرآن تاویل است پس بعضی از آن آمده است و بعضی می آید پس هر گاه واقع شد تاویل در زمان امامی از ائمه می شناسد آن را امام آن زمان و اما به معنی خاص آن است که ظهور و بروز آن در عوالم دیگر است پس ملتفت این نکته باش که به کار می خورد باری غرض این بود که تاویل حق هست یقیناً به نص کتاب خداوند و فرمایش اهل بیت سلام

الله و ظاهر هم هست و تا دنیا سر پا است حکم ظاهر دنیا البته باید باشد و محال است که برداشته بشود ولو هر روزی برحسب مصلحت حکمی بکنند اما بدون حکم دنیائی نخواهد شد چنانکه طیب مریض را منع از غذا خوردن به کلی نمی کند تا غذای مناسب برای او ترتیب می دهد و از باقی منع می کند و امام علیهم السلام هم که تشریف می آورد البته [صفحه ۵۳۴] ظهور او در دنیا است و در آخرالزمان ظهور می فرماید پس احکام شرع ظاهر را بر نمی دارند و چون در آن وقت چشم مردم به عالم مثال باز می شود طوری که فرمودند که جن و ملائکه را می بینند و با آنها تکلم می کنند طوری که با حاشیه ی خود تکلم می کنند پس بعضی احکام آن عالم هم به مقتضای آن زمان برایشان جاری می شود و هیچ منافات با احکام ظاهریه ندارد هر دو بر جای خود هستند بعینه همان مثلی که عرض کردم غذا می خوری که قوت بدن تو باشد و تحصیل علم می کنی که قوت نفس انسانی تو باشد و به هیچ یک از اینها قناعت از دیگری نمی توان کرد حالا اگر من گفتم که باید تحصیل علم کرد تو بر من ایراد می کنی که پس معلوم است که تو دین تاویلی داری بلی تاویل اگر از آل محمد است و حق است واجب است که من به آن متدین باشم و اگر نیست حرام است خداوند می فرماید فلینظر الأنسان الی طعامه و امام (ع) تاویل می فرماید که یعنی فلینظر الی علمه عمن یاخذه حال این قول خدا را می گیرم و ملاحظه ظاهر آن را می کنم

که آیا طعام من حلال است یا حرام صالح است و نافع یا مضر و هر چه حلال و نافع است می خورم ملاحظه تاویل آن را هم می کنم و ملاحظه می کنم که علم خود را از که اخذ کردم آیا از آل محمد است یا از دشمن ایشان اگر از دشمن ایشان است احتراز می کنم و اگر از ایشان است اخذ می کنم پس تاویلی که مشایخ ما می فرمایند این است که از نص اخبار آل محمد (ع) ظاهر می شود و البته به آن متدین هستیم و به ظاهر فرمایش ایشان هم بحول الله و توفیقه می گیریم اما تو که تاویلات می کنی که هیچ ماخذ صحیح از برای آنها نیست باطل می گوئی.

استدلال به اینکه علی محمد باب و حسینعلی بهاء صفاتشان مثل ائمه اطهار بوده

اشاره

گفته است در فصل ۳ فرموده اند هر شیء را علامتی است و از این مقدمه نتیجه گرفته اند که ولی را صفات مخصوصه ولایت است و آن ده صفت است عصمت و نص و اعلمیت و اتقی و اسخی و اشجع و معجز و دلیل بر ادعای خود چشم او خواب رود و قلبش خواب نرود از پشت سر ببیند بول او را زمین بلع نماید در فصل ۴ فرموده اند از علامات مخصوصه ی امام زمان این است که صورت او شبیه پیغمبر آخرالزمان می باشد و هم باطنش اسم باطن او و اسم ظاهرش اسم ظاهر او و در فصل ۵ فرموده اند بعد از عروج رسول الله و ائمه ی اطهار و غیبت امام دست ما از همه جا کوتاه شد ضروریاتی چند در میان گذارده اند که اینها را خلیفه و قایم مقام خود قرار داده اند بعضی آنها به حد بداهت رسیده است از آنها توحید و

نبوت و امامت ائمه ی هدی و افضلیت خاتم انبیا است و از آنها است که فساد محرم است و از آنها است امام حکم به قاعده می فرماید شرع بی معنی و مزخرف نخواهد آورد امام دروغگو نیست امام سلطان است و سبب نمی شود انتهی صفات مخصوصه ولایت کلیه ی الهیه و قایم بامر الله بین کل متفق است و نصاری از حضرت روح دیدند و مسلمین از جمال حبیب و این حزب از نفس مبارکی که [صفحه ۵۳۵] بدون تاویل معصوم بود و اعلم و اتقی و اشجع و اکرم و اشد استقامه و اعظم انقطاعا و اعلی حسبا و نسیا و اشبه الخلق برسول الله خلقا و خلفا و اسم ظاهر و باطنش موافق و مطابق بود دیدند و به خورشان شهادت دادند و مناط نیست احتجاج نفوسی که به حجبات علمیه و دلالات ظنیه و تاویلات وهمیه متمسک شده نرفتند و به صفات مجاهد طالب متصف نشدند بر تکذیب و اعراض باقی ماندند از قبل هم امثال ایشان در حق مخازن علم و معادن رحمت لایتناهیه همین نسبتها را دادند چه شدند تالله انهم الاین فی العذاب المهین و در مقامی فرموده اند لا نبی بعدی از ضروریات است نفرمودند لا ظهور بعدی و لا کتاب بعدی به مذهب ایشان باید و ابعثهم اللهم مقاما یغبطه به الاولون و الآخرون را تاویل نمود و آیات لقا را از صراحتش بیرون برد و الخاتم لمن سبق و الفاتح لمن استقبل و هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن را لغو دانست نعوذ بالله من تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین.

جواب

اولا خود مسلمین در

آن کتاب مبارک به این فصول معینه نظر نمایند و ببینند که این مطالب که نوشته خلاصه ی آن فصول هست یا نه و چون کتاب مبارک در همه جا شایع است دیگر ما تفصیل نمی دهیم یک کلمه همین قدر که بدانی چه قسم خلاصه می کند مولای من فرموده است امام سلطان است و سائنس نمی شود کسی سیاست نداشته باشد و امام شود این مرد می گوید امام سلطان است و سائنس نمی شود انتهی انشدکم بالله همین قسم باید خلاصه کرد و این قسم مزخرف سرود فرموده است شبیه پیغمبر است و اسم ظاهر و باطن پیغمبر و از صلب امام حسن عسکری است و بطن نرجس خاتون و بعد از ظهور زمین را پر از عدل و داد می کند و دولت دولت حق می شود و جمیع خلق تسلیم و تمکین از آن سرور می نمایند و هکذا و این مرد چون دیده که اینها دیگر خیلی بدیهی است که در میرزا علی محمد نبود و ادعا و تحکم بر نمی دارد همه را ترک کرده خلاصه به همان قدری که خودش نوشته ما اکتفا می کنیم گفته است که بدون تاویل معصوم بوده عصمت او همین بود که در مجلسی از مجالس خرافاتی چند سرود و ضبط کردند بی اطلاع او بعد گفتند مکرر بفرمائید آنها که اول گفته بود فراموش کرده بود عصمت او همین بود که صبح خوابید تا آفتاب سرزد کسی از مسلمین با او بود او را به طعنه بیدار کرد برخاست با کمال اضطراب گوشه ی چادر مشغول به بول کردن شد و گفت مبارک جی بالماء اگر شرعش این بوده که تا آن وقت بخوابد اضطرابش از

چه بود و اگر نبوده چگونه تا آن وقت خوابیده و چگونه چشم از خواب بوده و قلب او خواب نبوده خلاصه و این را هم بدان که اگر امثال این اعمال هم از کسی دیده نشود بلکه کمال صلاح و تقوی را هم ببینیم و سهو و خطائی هم نبینیم معذکک قائل به عصمت او نمی توانیم شد زیرا [صفحه ۵۳۶] که من از جمیع حالات او مطلع نیستم شاید در آن اوقات خلاف عصمت از او سر بزند و از این گذشته که امام خودش اولی الامر است و ناسخ و منسوخ را می داند و ما جاهلیم پس اگر آنچه را که از خود او تعلیم گرفته ایم میزان قرار دهیم شاید تکلیف خود او غیر از آنچه به من فرموده باشد چنانکه نظائر این در اخبار ایشان هست حتی فرمودند که لا- تنظروا الی ما اصنع انا و افعلوا ما تؤمرون و شاید که کلیت امروز حکم برگشته پس من آنچه از پیش به واسطه ی خود او دانسته ام چگونه بر او حجت کنم این است که در زمانی که پیغمبر (ص) در میان باشد یا امام منصوص علیه در میان است باید نص بفرمایند بر امامت و عصمت امام بعد چنانکه در کتاب المبین روایت شده است عن موسی بن جعفر عن ابیه عن جده عن علی بن الحسین علیهم السلام قال الأمام منا لا یكون الا معصوما و لیست العصمه فی ظاهر الحلقه فیعرف بها فلذلک لا یكون الا منصوصا الحدیث پس ملاحظه کن که عصمت امری نیست که از ظاهر خلقت معلوم شود و لابد باید امام سابق یا پیغمبر نص بر او

بفرماید و در مثل این زمان که امام و پیغمبر در میان نیستند نصوص ایشان بر فرزند امام حسن عسکری (ع) هست ولی این هم امروز فایده اش به ما همین قدر است که اگر مثل میرزا علی محمد کسی بیرون آید و ادعای عصمت نمود قبول نکنیم زیرا که نصی بر او نیست اما خود امام که بیرون می آید امروز من و تو چه می دانیم که این فرزند امام حسن عسکری است تا آنکه ندانیم که منصوص علیه است پس سیل معرفت ما امروز همان راهی است که پیش از این هر پیغمبری که مبعوث می شد می شناختیم و آن نبود مگر اینکه آیات نبوت از معجزات و علوم و اخلاق و آنچه لازمه ی این امر است با او باشد پس امام باید به همین معجزات و آیات بینات و علم بما کان و ما یکون شناخت و مگو تو که خود علم ما کان و ما یکون نداری چگونه می شناسی زیرا که معرفت صدق او با اخبار از مغیبات مثلا بسیار سهل است و مثل این جماعت مگو که اخباری که از آینده می دهد من تا کی انتظار بکشم تا صدق او را بفهمم زیرا که اخبار از مغیبات منحصر به اخبار آینده نیست مثل عیسای پیغمبر خبر از ما یا کلون و ما یدخرون بدهد و خبر از ضمائر قلوب بدهد و هکذا پس بسیار سهل است معرفت این مطلب و اما به بیانات و تحقیقات علمیه اگر چه باشند کسانی که قراین دست بیاورند و پی به علم او ببرند اما این کار عامه ی خلق نیست و معرفت آنها از همین راهها است که علم آنها را

دارند یا می توانند به سهولت دست بیاورند خلاصه پس از این بیان دانسته شد که اینکه مصنف گفته که این مرد بدون تاویل معصوم بود خود این حرف پذیرفته نیست زیرا که مسلم نصی درباره او نبوده و عصمت هم به فرمایش امام (ع) صفتی در ظاهر خلقت نیست و همچنین است امر در تقوی و کرم و استقامت و انقطاع زیرا که تمام اینها شئون عصمت است و هیچ یک [صفحه ۵۳۷] اینها دانسته نمی شود مگر به نص یا به معجزات زیرا که بالاتر از این نیست که تو اعمال و عبادات و ریاضات شاقه را از او دیده باشی سنی ها هم عبادت بسیار می کنند هنوز هم جوکیه ایشان ریاضات شاقه می کشیدند تو از کجا می فهمی که اعمال ایشان پسندیده خداوند هست یا نیست و همچنین برامکه بذل و بخشش بسیار می کردند تو از کجا می فهمی که کرم و سخاوتی که خدا خواسته همین است و اگر بگوئی که کیفیت و محل این عبادت و سخاوت را ملاحظه می کنم می گویم پس تو خودت اولاً مدعی مقامی که موقع هر چیز را دانسته و اگر مدعی نیستی پس البته اقرار به جهل خود باید بکنی و اگر جاهل شدی میزان نمی شوی و وقتی که تو میزان شدی نمی فهمی که این شخص این عبادت و سخاوت را به جا کرده و اینها بر فرضی است که انسان عملی ببیند و الا شما که چیزی ندیدید و صرف سخنی است که می گوئید و همچنین است امر در استقامت و انقطاع کسی که خودش مستقیم نیست چه می فهمد که استقامت کدام است آن شظاره که انداختی و

دانستی که مستقیم است کدام است اگر طبع خود تو است پس اول شما بسم الله اگر تو چراغ دست داری سفیهی که عقب آتش می کردی آیا استقامت و انقطاع او را به شرع پیغمبر (ص) موازنه کردی که بدیهی است که این مرد به شرع پیغمبر (ص) راه نرفت پس به چه قاعده فهمیدی که مستقیم است والله مردم از کلام قناعت دارند که از هوا گرفته شود و تقطیع حروف و کلماتی شود خواه معنی از برای آن باشد یا نباشد و همچنین است امر در باب شباهت او به پیغمبر زیرا که اگر شباهت صوری منظور است جمال مقدس او را زیارت نکرده ایم و اگر شباهت معنوی مقصود است علم آن را نداریم و همچنین است سخن در باب اسم و تو که آنچه می گوئی صرف تحکم و ادعا است و هیچ محتاج به مصداق در کلمات خود نیستی ولی فرض اینکه یک کسی باشد مثلاً مثل مدعی مصری که او را محمداحمد می گفتند و جامع اسم ظاهر و باطن هم به حسب ظاهر بود ولی اعراض در دنیا بسیار است صورت این اسماء و ابسا بالعرض بر دشمن خدا هم بگذارند پس این علامات را که در اخبار آل محمد (ع) شمرده اند در موقع ذکر فضیلت است یا اینکه علامتی است به نص ولی یا برهان جلی باید ثابت بشود و در این زمان از نص امام بر آن شخص مجهول النسبی که برمی خیزد و ادعای امامت می کند که محرومیم پس ما را چاره نیست جز فرمایش ایشان که فرمودند که اگر مدعی ادعای امامت کند سؤال بکنید از او از این امور

عظیمه که مثل او جواب می گوید و این امور عظیمه همین معجزات است و آیات بینات و خوارق عادات و خبر از مغیبات امثال اینها مثل حاجت مردم به سوی او و عدم احتیاج او به احدی و همچنین اشجع بودن و اعلم بودن و امثال اینها خوب است ولی معذک اگر امروز اگر دیدم از برابر هزار نفر فرار نکرد چه می دانم که اگر دو هزار نفر در برابر او ایستادند باز فرار نمی کند بلی اگر دیدم [صفحه ۵۳۸] مثل میرزا علی محمد با وجود اینکه شیطان اسباب فراهم آورد و سرباز اول عمدا تیر را به ریسمان زد و افتاد به سلامت معذکک تاب نیاورد و فرار نمود در مزبله یا طویله پنهان شد از این یقین می کنم که این شجاع نیست سهل است که زرنگی هم ندارد زیرا که اگر همان جا ایستاده بود و گفته بود که ببینید این همه تیر خالی شد و به من نخورد البته در دلهای ضعفای عظیمی پیدا می شد و دست از او بازمی داشتند ولی خداوند نگذارد که چنین سخنی بگوید و فرار نمود تا بر همه واضح شد که هیچ کاره نیست و باز او را آوردند و کشتند و ملاحظه کن که این جماعت او را مظهر الوهیت و آیت توحید می پندارند و این مرد اینقدر نفهمیده بود که از تقدیر خداوند گریز نیست اگر تقدیر شده کشته شود کشته می شود و فرار از تقدیر نمی توان کرد و اگر تقدیر نشده که کسی هم قدرت کشتن او را ندارد پس چرا فرار کند به فدای وجود مقدس علی بن ابیطالب (ع) که تاج الموحدین است

و آیه‌الله فی‌العالمین که فرمود من از جنگ فرار نمی‌کنم زیرا که اگر تقدیر نشده که کشته شوم که کسی نمی‌تواند مرا بکشد و اگر تقدیر شده که فرار سودی نمی‌دهد عرض کردند چرا بر قاطر سوار می‌شوید و در جنگ با قاطر تاخت و تاز نمی‌توان کرد فرمود من نه از جنگ می‌گریزم و نه عقب‌گریخته می‌روم پس حاجت به تاخت و تاز ندارم و فرمود اگر تمام عرب پشت بر پشت نموده به جنگ من بیایند فرار نمی‌کنم پس شجاع حقیقی او است و موحد واقعی او که در میان قشون عایشه که تشنه به خورش بودند می‌ایستد و مساله توحید بیان می‌کند و الله که از خجالت او باید به زمین فرورفت که همچو مردمان در میان امت پیدا شدند که ادعای مقام او را بکنند و خود را آیت توحید بشمرند و از ریسمان به زمین بیفتند و بگریزند و در مزبله یا طویله پنهان بشوند چه قدر بر اسلام و تشیع باید گریست و از خجالت آل محمد (ع) سر به زیر انداخت خلاصه پس این حالت را که دیدم یقین می‌کنیم که این شخص قابل‌اعتنا نیست ولی اگر مثلاً دیدیم با چند نفر جنگید و فرار نکرد اگر چه تا یک درجه علم حاصل می‌شود ولی باز کمال یقین و اطمینان وقتی حاصل می‌شود که یا نص پیغمبر صادق باشد یا آنکه خود او به حجت و برهان از جانب پروردگار اثبات امر خود را بکند و آن منحصر است به همان صفات و علوم و معجزاتی که پیش گفته‌ایم و شما خود صریحاً نفی معجزات را

می کنید که این شخص دارا نبوده سهل است اخبار سابقین هم دروغ است و همه را منحصر می دانید به این کتاب که اشهد بالله غیر از خرافات هیچ نیست نه لفظ صحیح دارد و نه معنی صحیح سوای کلماتی که به هم بافته و در فصل بعد شاید علاوه بر آنچه سابق گفته ایم باز بیانی بکنیم و در این صورت که شما که خود از مؤمنین به او هستید با نص صریح او نفی معجزات را می کنید و خلاف ضرورت تمام ملین می گوئید دیگر چه حاجت به رفتن و آمدنت و چگونه روایت شما را تصدیق کنیم و چون سابقا بیان معجزات شده است دیگر در این [صفحه ۵۳۹] مقام تفصیل نمی دهیم و اینکه گفته که لا نبی فرموده اند و لا ظهور بعدی و لا کتاب بعدی فرموده اند این هم سابق بر این به تفصیل بیان شده و در این مقام همین قدر می گوئیم اولاً که سابق روایت کرده ایم از حضرت امام رضا (ع) در حدیثی که در بیان اولی العزم فرمود که شریعت محمد (ص) نسخ کرده نمی شود تا روز قیامت و نبی بعد از او نیست تا روز قیامت پس هر کس ادعا کند نبوت را بعد از نبی ما یا بیاورد بعد از قرآن به کتابی پس خون او مباح است از برای هر کس که بشنود این را از او پس ملاحظه کن که بعد از قرآن کتاب دیگر آورده نمی شود ابتدا و این تحقیقات که سابقا کرده که حاصل اینها این است که این کتاب بلکه نوع کتب جلوه ی همان قرآن است مثر ثمری نیست زیرا که بنابراین توریه و

انجیل هم جلوه ی همان بودند و نفرمودند که بعد از آنها کتابی نیست ولی بعد از قرآن فرمودند پس معلوم است که مشارالیه همین جلوه است که بعد از این جلوه جلوه ی دیگر نیست و اما اینکه گفته که لا- ظهور بعدی نفرموده است به ملا-حظه ی اینکه خود پیغمبر (ص) باید رجعت بفرماید و شیطان و اشیاع او را بکشد و در میان خلق سلطنت بفرماید راست است معنی اینکه لا- نبی بعدی فرموده این نیست که من خود بر نمی گردم و خود آن حضرت البته بر می گردد ولی تو بگو ببینم که این همه اخبار که از ظهور داده بودند از ظهور امام ثانی عشر و وصی دوازدهم پیغمبر بود و رجعت پیغمبر و سایر ائمه (ع) را علاوه بر آن خبر داده بودند یا غیر از این بود شبهه برای عاقل منصف نیست که خبر از ظهور امام ثانی عشر داده بودند خاصه و رجعت پیغمبر و سایر ائمه را بعد از ظهور آن حضرت خبر داده بودند و امام بلاشک وصی پیغمبر است و داعی به سوی او و ناشر شرع و کتاب او و بنا نیست که کتاب جدیدی که ناسخ کتاب او است و اشرف از آن به ادعای تو بیاورد و اگر گوئی که با وجود اینکه امام است معذلک ظهور پیغمبر هم هست و نبی هم خوانده می شود زیرا که اولنا محمد و آخرنا محمد فرموده می گویم این حدیث را در زمان اول فرموده اند و علاوه بر این حضرت امیر انا محمد و محمد انا هم فرمود چه شد که آن روز اسم نبی بر او روا نبود چنانکه مکرر

پیغمبر (ص) به او فرمود انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و همچنین در اخبار بسیار این مطلب را فرموده اند پس اسم نبی بر آن حضرت روا نبود زیرا که آن ظهور ظهور وصایت و ولایت بود و صاحب الامر هم بی شبهه ظهور وصایت و ولایت است چنانکه فرمودند در صفت آن حضرت که لا یكون الأوصیاء ابن وصی پس همان طور که در ظهورات قبل که به وصایت بود اسم نبوت جایز نبود حتی وحی نبوت را از خود نفی می فرمودند و ممکن نبود که کتابی بعد از قرآن بیاورند که آن را معجز خود بخوانند چنانکه نکردند همچنین است امر در این ظهور و ما [صفحه ۵۴۰] به تصدیق خدا و رسول و ائمه (ص) منتظر ظهور وصی پیغمبر هستیم و این وضع که شما می گوئید بالضروره از داب اوصیاء خارج است که کتابی سواى کتاب پیغمبر بیاورند و شرعی جدید مستقلا بگذارند پس ولو ظهور ظهور خاتم باشد اما در هر ظهوری برحسب آن ظهور رفتار خواهد شد چنانکه عرش و کرسی و افلاک و عناصر همه ظهور جسم هستند اما در عرش کار عرشی می کند و در کرسی کار کرسی و در افلاک و عناصر کار آنها و از کرسی کار عرش دیده نمی شود و زحل مثلا هرگز کار عرش را نمی کند بلکه برحسب قابلیت خود حرکتی برخلاف عرش دارد هر چند عرش به قوت خود او را به حرکت یوم و لیل حرکت می دهد اما زحل به واسطه اینکه قابلیت او ثاب مطاوعه عرش را مثل خود عرش ندارد این است که قدر قلیلی از او

پس می افتد که در هر سی سال یک دوره پس افتادن او را سنجیده اند و این از کمال مطاوعه او است با عرش که حرکتی که به عقب می کند اینقدر بطئی است و سایر کواکب مطاوعه شان کمتر است که سیرشان به عقب سریع تر است خلاصه مطلب این است که اگر چه همه ی اینها ظهورات جسم هستند معذکک هر یک شأن خود را دارند در مقام خود نه شأن جسم را پس قائم آل محمد (ع) هم در عرصه ی ظهورات شأن آن حضرت وصایت است آن هم نه اعلی درجه ی وصایت بلکه خاتم الوصیین علی بن ابیطالب (ع) است و بعد آن حضرت امام حسن (ع) و بعد از آن حضرت حضرت امام حسین (ع) و بعد از آن حضرت صاحب الأمر (ع) بنابر اخباری که بر این ترتیب دلالت می کند و الا- رعیت درک این مطالب را نمی کنند و معذکک اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض و با وجود اتحاد طینتها حکم نبوت در جای خود است و حکم وصایت در جای خود و سابق بر این نیز شرح این مطالب شده است و حاجت به تفصیل زیاده بر این نیست.

بعضی از علما به این فرقه و رئیس آن حسد می برند

اشاره

گفته است در فصل ۶ کلمات و آیات این ظهور امنع را مزخرف و نامربوط و بی معنی و غلط فرموده اند و به این افترا تسکین غل صدر و طفی نار حسد نموده و فرموده اند بعد از آنکه خرافات خود را دید گفت حروف و کلمات نزد من سجده نمودند و من آنها را مرخص نمودم که جای هم استعمال شوند و هر یک عمل یکدیگر نمایند اگر

این فرمایش صدق و صحیح است چرا عین عبارات ایشان را نقل نفرمودند که اعظم برهان بر خرافات باشد و اکبر دلیل بر بی معنی بودن و مستغنی از رد کردن و تکلفات وارده نمودن است منصفین عالم به فطانت و ذکاوت و آگاهی آحاد و افراد این حزب معتقدند با چه رسد به نفس مبارکیه که به قوت بیان و قدرت تبیان این نفوس زکیه را تصرف و تسخیر فرموده و به کلمه اش خاضع داشته.

جواب

اما آنچه گفته که به این بیانات اطفاء نایره ی حسد نموده اند نه اشهد بالله حسد نمی برند سهل است [صفحه ۵۴۱] که شکر و سپاس الهی را می گویند که به ایشان علم و معرفت داده که قبح این خرافات را بیان کنند و چگونه حسد می برد کسی که خودش در زمان اندک دو بیست جلد کتاب تصنیف و تالیف نموده باشد و اجوبه مسائل غامضه را که از اطراف و اکناف عالم سؤال شده است داده باشد و از بیانات و دروس و مواعظ حکیمانه ی او که هر یک مجلس آن دریائی است از علم و معرفت تقریباً چهار کرور بیت نوشته شده باشد حال حسد به این کلمات مزخرف بیان برد والله که ادنی شاگرد او عار دارد از اینکه یک سطر عبارت نظیر او بنویسد خلاصه حمل بر حسد نکنید که تمام آنچه نوشته ارزانی خود شما باشد و اینکه گفته که اگر این فرمایش صدق و صحیح است عین عبارت او را چرا نوشتند کسی نگفته که این عبارت بیان است یا کتاب مزخرف دیگر او بعینه همانطور که تو امروز از عبارات او برای هر کس

نقل می کنی در ابتداء هم همین طور هر کس از دوستان او نقلها می کردند و نوشتجات متفرقه از او می آوردند و مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه در رساله که به امر شاه شهید در رد آن مرد نوشته اند مرقوم فرموده که چون دید که غلطهایش از عذر و اعتذار گذشت و مردم اعتراض می کنند از قرار نوشتجات منتشره گفت من قطب روزگارم و همه عالم بر گرد من می گردند و به اذن و اجازه ی من حرکت می کنند جمیع حروف و کلمات آمدند پیش من سجده کردند و من همه را مرخص کردم که هر یک معنی دیگری را بدهند و خاصیت دیگری را بیخشند حالا تو امروز که کتاب نوشته ای بعد از پنجاه سال انکار می کنی و نمی دانم کیستی و در چه سن بوده بسا ابدا در آن زمان نبوده ای یا آنکه طفل غیرممیزی بوده ای و تحکم می کنی که همچو چیزی نبوده و نیست و خداوند برای هر چیزی دلیل صدقی گذارده تو اگر خود اهل عربیتی خود در گوشه ی خلوت خود بنشین و نظر کن بین عبارات بیان موافق عربیت است یا نیست اگر خود عربیت کامل نداری مصدق بی غرض در میان خلق بسیار است از آنها سؤال کن و خدا را به خود حاضر بین و تعنت را کنار بگذار همین عباراتی که تو خود در همین کتاب نخبه کرده ای و از بیان نقل نموده بین اینها عربی است هوش از سر انسان می رود که اولی است که تو می خواهی حقیقت خود را اثبات کنی بگوئی شب روز است و روز شب و از من توقع تصدیق کنی حال تو به همین

کلمات می خواهی اثبات حقیقت این مرد را بکنی و این عبارات نه لفظ صحیح دارد و نه معنی صحیح می گوئی به همینها تصدیق کن و نسخه ی بیان در نزد من موجود نیست ولی بعضی عبارات در همین کتاب نقل کرده و من هم از نوشتن تمام آنها معذورم زیرا که تطویل بلاطائل است اما معدودی از عبارات عربی آن را می نویسم تا صحت و سقم آنها معلوم شود و چون عبارات را ناقص نقل کرده در معانی هم سخن بسیار نمی توان گفت برای آن جمله است فی الباب الخامس من الواحد [صفحه ۵۴۲] الثالث فی ان المقاعد المرتفعه اذا یاذن یرفع و الا یثبت الأمر بیدالله له الخلق و الأمر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسال عما یفعل و کل عن کل شیء یرفع و یسألون غلط است اذا یاذن اذا اذن اولی است یرفع و یثبت ترفع و تثبت باید باشد و اگر الأمر فاعل یثبت است لفظا عیب ندارد اما معنی غلط است زیرا که ثبوت امر برای خدا محل استثنا نیست و در هر حال ثابت است و کل عن کل شیء یرفع و یسألون ظلمی است فاحش و خداوند فرموده معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده و لا یكلف الله نفسا الا وسعها و الا ما اتیها گفته است فی الباب الحادی و العاشر من الواحد الرابع من یتجاوز عن حدود البیان فلا یحکم علیه حکم الأیمان سواء کان و لما او سلطانا او ملوکا او مملوکا غلط است ملوک جمع است و سایر مفرد و در باب بعد فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الأرض غلط است

كل البقاع التي ياكل بقعه بايد باشد في الباب الخامس من الواحد الخامس في اخذ اموال الذين لا يدينون بالبيان ورده ان دخلوا في الدين غلط است وردها بايد باشد في الباب الخامس من الواحد السادس في حكم التسليم ان يسلمن الرجال بالله اكبر و يحيين بالله اعظم و النساء بالله ابهى و يحيين بالله اجمل غلط است موقع نون تاكيد نيست و يحيين دويم با نون تاكيد يحيان بايد باشد و بي نون تاكيد يحيان بايد باشد و شما امروز را قيامت مي شمريد و اخوان خود را اهل بهشت و خداوند فرموده در چند جاى قرآن به اين مضمون تحيتهم فيها سلام في الباب العاشر من الواحد السادس فرض على كل نفس ان ينقش على عصق الأحمر قل الله حق غلط است عقيق احمر يا العقيق الأحمر بايد باشد و اين مضمون را مكرر مي نويسيد هميشه مراقب اول ظهور باش كه به قدر تسع تسع عشر تاسعه صبر كنى غير مذكوري عند الله و جميع اعمال تو باطل مي شود و اين تكليف مالا يطاق است و بنا بر اين كل اعمالشان باطل شده است في الباب الخامس من الواحد السابع يوم ظهور شجرة لن يحل لاحد ان يدين بدين الذى قد دان به قبل الظهور تا آنكه گفته ان انتم تحبون ان تفلحون چند غلط دارد يوم ظهور شجرة اگر عربى مراد است الشجرة بايد باشد لن يحل لا يحل بايد باشد بدين الذى قد دان به الدين الذى قد دان به بايد باشد ان تفلحون ان تفلحوا بايد باشد في الباب الثانى من الواحد الثامن يجب على كل نفس ان يورث لوارثه غلط است يورث وارثه

باید باشد و در همین باب ذلک یوم ظهور من یظهره الله ان تومنن به فانکم انتم قل امتم بالله غلط است جای نون تاکید نیست و باز و ان تعلمون لا- تصبرون غلط است و ان تعلموا باید باشد فی الباب الخامس من الواحد الثامن فرض علی من یقدر ان یاخذ ثلاث [صفحه ۵۴۳] الماس البسمله و اربع لعل اصفر و سننه زمرد و ستنه یاقوت و یسلم لمن یظهره الله غلطهای متعدد دارد اول چرا عدد البسمله را وسط اعداد انداخته و حال اینکه متعلق به مجموع است ثانی تمیزها می بایست جمع و مجرور باشند ثالث اعداد می بایست همه با تاء تانیث باشد ثلاث و اربع مذکر شد و سننه در دو مقام مؤنث در باب بعد فی دخول الحمام اربعه یوم مره واحده اربعه ایام باید باشد چنانکه خودش باز ثمانیه ایام گفته و نکته در این مقام است و آن این است که یک وقتی شخصی زبانی اختراع می کند و بر طبق زبان سایر مردم نیست اما خود این زبان که اختراع کرده باید ترتیبی داشته باشد که صحیح و سقیم آن تمیز داده شود حالا اگر اختراع تو این شده که اربعه یوم بگوئی دیگر ثمانیه ایام چیست و اربع لعل دیگر کدام است پس ملا-حظه بکن که تا مربوط صرف است و نه پیش خود میزان دارد و نه با میزان کلام عرب راست می آید خلاصه و در آخر این باب می نویسد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی طهاره عن ما یحبه الله و این بی معنی است خود او و اتباعش عن ما یحبه

الله خود را پیراسته اند اما نجس شده اند نه طاهر درست انصاف بدهید و ملاحظه کنید و نیز در باب بعد می گوید در بیان آنچه بمن یظهره الله ساجد شود ارواح علیین است و اگر نفسی به هم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین ملاحظه کن و انصاف بده که یک نفسی که ساجد نشود چگونه کل دون علیین می شود فی الباب السادس من الواحد التاسع ینبغی علی الناس ان یعزن طایفه تظهر فیها النقطة غلط است ان یعزوا باید باشد و نون تاکید هم بی جا است و در باب بعد گفته قل الله انهیکم عن النفی و ما ینسب الیه غلط است نهاکم باید باشد خلاصه که این قلیلی از کثیر غلطهای عبارات او است که به جهت نمونه اشاره کردیم و خدا رحم کرده است که اتباع او روز اول که این خرافات را می نوشت هی می گرفتند و تصحیح می کردند و بعد منتشر می کردند که اگر به صرافت اول گذارده بودند دیگر بیش از اینها تماشا داشت و یک رقعہ ی عربی به خط خودش به مولای من اعلی الله مقامه نوشته است که بیست غلط در همان رقعہ نوشته و مولای من آن را عنوان فرموده و رساله در رد او نوشته است و عباراتی در ذم مشایخ ما نوشته که سابق بر این ذکر کرده ایم پر از غلط است و دیگر معانی و تحقیقات که می کنند که ثکلی از آنها می خندد کمال تعجب است والله از کسی که اندک سواد داشته باشد و احتمال بدهد که این شخص اهل لسان است چه جای علم و چه جای مقام و چه

جای امامت و نبوت لا لأمر الله يعقلون و لا من اوليائه يقبلون حکمه بالغه فما تغنى الايات و النذر عن قوم لا يؤمنون [صفحه ۵۴۴] و اما آنچه گفته که منصفین عالم به فطانت و ذکاوت و آگاهی آحاد و افراد این حزب معتقدند تا چه رسد به نفس او که به قوت بیان تصرف نفوس کرده بلی شما که خود را اعلم علمای این گروه می دانید فطانت و ذکاوت شما را از اول کتاب تا اینجا سیاحت کردیم که به حق خداوند هر را از بر تمیز نمی دهید چنانکه از شرحهای سابقه ظاهر شده و اما تصرف خود او به قوت بیان در قلوب نمی دانم تصرف ایشان بیشتر بود یا تصرف عمر بن الخطاب که کرورها از مردم فدائی آنها بودند و حال اینکه امروز نه شمشیری بالای سرشان است و نه مالی به آنها بذل می شود بلکه فقط خبث طینتهاست که آنها را به این راه واداشته و یکی از علمای سنی شب در کتب ملاحظه می کرد و حقیقت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بر او ظاهر شد صبح آمد در ملاء شاگردان و گفت مرا بکشید که حقیقت علی را فهمیده ام و اینها از تصرف رؤساء نیست و روز قیامت شیطان می گوید ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستحیتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم تا آخر پس سلطانی از برای رؤساء نیست الا اینکه مشارکت در خبث طینت باعث انجذاب قلوب می شود به سوی جهنم.

علی محمد باب همان موعود است

اشاره

گفته است و در فصل ۷ و ۸ نسبت دین تاویلی و تناسخ داده تا اینکه فرموده اند موافق عقل و

نقل آن قالب در دنیا بسیار نیست عدد محصور است که از آن روح و صفت حکایت می کند و آن همان چهارده نفس مقدسند در فصل ۲ فرموده اند طریق باطن آن که شیء را رو به مؤثر که آل محمدند حرکت می دهیم اگر نورانی است و به جهل مطلق اگر ظلمانی است و در فصل ۳ فرموده اند اصل این مطلب محل سخن است که می شود بدنی سر از ارحام بیرون آورد و بگوید من سلمانم یا نه این مخالف ظواهر اخبار است و جمعی از علمای شیعه تناسخ دانسته اند ولی این حضرات بایه هیچ منع از تناسخ نمی نمایند و به همین نحو ادعا می کنند سخن ما در آن موتی است که از قبر خود بیرون می آورند قبل از ظهور به معجز امام یا به مقتضای طبیعت به آن قسم که خدا دانا است و حقیقت آن از اسرار آل محمد است و آن غیر تناسخ است و در فصل ۹ بعد از مقدمات نتیجه گرفته اند حال هم هر که گوساله صفتی را پیشوای خود سازد و مردم را به آن دعوت نماید او را سامری می خوانیم و به اندک حسدی قابیل و تفرعون اما موسی در هر قالبی بروز نمی کند انتهی بعد الفاظ زشت که لایق خود او است متکلم شده و گفته است آن مطلبی را که شما از اسرار می دانید این جماعت برخوردارند و جسد بلا روح مرده است و روح بلا جسد ظهور و بروز ندارد و حقیقت محمدیه است که تجلی می فرماید و قوالب بعد هم اشرف از قوالب قبل هستند و الا تناسخ و تکرار لازم می آید و روا نیست

[صفحه ۵۴۵] که بر عقبه ی یهود برگردیم و دست خدا را بسته دانیم « ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله على كل شیء قدير » « او لم یروا ان الله الذی خلق السموات و الأرض قادر علی ان یخلق مثلهم و جعل لهم اجلا لا ریب فیه فابی الظالمون الا- کفورا » و نفس مبارکی از اعلی افق سیادت که آراسته به صفات و علامات بود برخاست و اهل عالم را رو به مؤثر که خاتم انبیا است حرکت داد و نفوسی چند که در زمان وحدت خرق حجب تقلید نمودند شهادت دادند که این است ظهور موعود الله الذی انزل الکتاب و المیزان کتاب و میزان با هم است قائم را با میزان که همان آیات است سنجیدند و موافق یافتند و گفتند هذا ما وعدنا الله و رسوله الحمد لله الذی صدقنا وعده و این جماعت مردگانی هستند که سر از قبر بیرون آورده به آن قسم که خدا خواسته و آن از اسرار است و جماعتی که انکار نمودند سامری و قایلند که سر از قبر خود بیرون آورده اند به آن قسم که خدا خواسته و آن غیر تناسخ است چه آثار کفر و ایمان که از سابقین ظاهر شد از اینها هم ظاهر گشت و بعد از خلع ارواح از ابدان به جزایش می رسد تا اینکه گفته مثل مثل شمس و مزایای حاکیه از او است هر یک به اسمی دیگر و وصفی آخر و تجلی اعظم از اول ظاهر شدند و کتاب بعد محیط و مهیمن بر کتاب قبل بود گر

هزارانند یک تن بیش نیست جز خیالات عدد اندیشه نیست بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان این بود خلاصه ی آنچه در این مقام ذکر کرده.

جواب

گمان کرده است که بر اسرار واقف شده و هیئات که رایحه ی مطالب حقه که بیان عین واقع است به مشام او رسیده باشد و حیف که زمان مقتضی بیان نیست و الا می دیدی که این جماعت محرومند امر خداوند را بازیچه انگاشته اند و دل خود را به توهمات خوش می کنند ذرهم فی خوضهم یلبسون و مولای بزرگوار من ادام الله ایام افاضاته در مقدمه ی کتاب مذکور و در خاتمه ی آن کتاب به تفصیل اثبات فرموده است که حضرات مذهبی غیر از تناسخ ندارند نهایت در بعضی جزئیات با تناسخیان سابق فرق داشته باشند که آنها می گفتند ارواح کفار تعلق به ابدان حیوانات می گیرد و اینها این را نگفتند و الا در سایر مطالب همان مذهب را اختیار کردند و این بنده در این رساله جزئیات دیگر از مذهب این جماعت برخوردارم که بعینه مذهب تناسخیان است مثل آنچه در باب ملائکه می گویند و سابق اشاره به آنها شده است خلاصه و مولای من روحی فداه عباراتی چند از ایقان نقل فرموده که بعینه مذهب تناسخیان را اثبات نموده است و خود این مرد هم در همین مقام و در سابق تصریح به آنها نموده است نهایت چون در اخبار صریحا تکفیر قائل به تناسخ را فرموده اند اینها اسم را از خود دور می کنند ولی رسم [صفحه ۵۴۶] همان است و تناسخ غیر از این چیزی نیست که روح از این قالب بیرون آید و

به قالب دیگر تعلق گیرد شما که بعینه همین سخن را دارید می گوئید دیگر این همه خود را دور گرفتن و تناسخ را از خود نفی کردن برای چه چیز است مگر همین که گفتی ارواح به منزله شمس هستند و اجساد به منزله مرایا از تناسخ خارج می شود مراد از تناسخ این است که همان قسمی که روح در قالب اولش بروز داشت به همان قاعده در قالب دیگر بروز کند نهایت تو تعبیر از این می آوری که روح اول عکس در قالب دیگر انداخته بود و حال آن قالب شکست و قالب دیگر جای او گذارده شد تناسخی می گوید که روح از این قالب بیرون می رود و در قالب دیگر داخل می شود و بسا اگر شرح مراد خود را هم بکنند بعینه همین سخن تو را بگویند و حال اینکه سابق ما ثابت کردیم از اخبار آل محمد علیهم السلام که کفر تناسخی از باب لفظ خروج و ولوج نیست زیرا که این لفظ را خود امام (ع) در آخر همان حدیث شریف که در رد آنها می فرماید آنجا که بیان حق مسئله را می فرماید ذکر می کند پس فرق مذهب آنها با مذهب حق در لفظ خروج و ولوج نیست که شما از این فرار کرده اید ولی فرق در این است که امام (ع) بیان می فرماید که روح که از بدن خود بیرون می رود تراب بدن او محفوظ است در نزد کسی که چیزی از او دور نیست و حین بعث هر روحی را به بدن خاص خودش برمی گرداند و اهل تناسخ می گویند که از این قالب بیرون می رود و به قالب دیگر داخل

می شود و این باطل است و شما هم که همین را می گوئید حتی صریحا تجویز می کنید که اشخاصی باشند در دنیا مدتهای مدید زندگانی کرده باشند و برای خود صاحب عملی از خیر یا شر باشند و یک دفعه منقلب بشوند و کس دیگر بشوند چنانکه در ایقان صریحا می نویسد به تفصیل و نظر به اختصار یک فقره ی عبارت او را بیشتر نمی نویسم گفته است و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز به عنایت بدیع جدید الهی جان خود را به صد هزار حيله و تدبیر از موارد هلاک حفظ می نمودند به قسمی که از خاری احتراز می جستند و از روباهی فی المثل فرار می نمودند بعد از شرف به فوز کبری و عنایت عظمی صد هزاران جان رایگان انفاق می فرمودند بلکه نفوس مقدسشان از قفس تن بیزار و یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می نمودند معذکک چگونه می شود که اگر این نفوس بعینه همان نفوس قبل باشند این گونه امورات که مخالف عادات بشریه و منافی هوای جسمانیه است از ایشان ظاهر شود باری این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است که این قسم آثار و افعال که به هیچ وجه شباهت به آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه ی کون به وجود آید چنانچه اضطراب ایشان به اطمینان تبدیل می شد و ظن به یقین تغییر می یافت و خوف به جرأت مبادله می گشت این است [صفحه ۵۴۷] اکسیر الهی تا آخر آنچه گفته ملاحظه کن که چگونه تجویز می کنند که مخلوقی باشد سالهای سال در دنیا زندگانی کرده باشند

و اعمالی از خیر یا شر از او سر زده باشد و یک مرتبه به کلی منقلب شود و شخص دیگر بشود و به کلی شخص اول باطل شود و ثواب و عقاب او از میان برود و این جاهل نادان اینقدر معرفت به حقیقت نفس انسانی ندارد که این گونه تغییرات و اکتسابات را سبب تغییر نفس می داند و اگر اینها سبب تغییر نفس است پس همان شخص کافر یا مؤمن یا ضعیف در حالت اول خود هر روز در حال تغییر و انقلاب است و هر روز شخص دیگری است زیرا که هر روز علم تازه دست می آورد و عمل تازه می کند اگر بنا باشد این تغییرات سبب تغییر و انقلاب نفس انسانی بشود جزئی و کلی آنها همه سبب تغییر می شود چنانکه عدد ده را مثلا اگر یکی بر او افزودی تغییر می کند و یازده می شود و اگر هزار هم بر او افزودی تغییر می کند و هزار و ده می شود و اگر نفس انسان امرش به این منوال باشد که این تغییرات بر او وارد آید پس در هر آن آن شخص دیگر خواهد بود و از کجا است که انسان شصت سال عمر می کند و هر وقت ملاحظه می کند می بیند که خود او است و زیاد و کم نشده و مثل این جماعت مثل آن شخص است که کدوئی به گردن خود بسته بود که خود را گم نکند و رفت در آسیاب خوابید و شخص طحان کدوی او را باز کرده به گردن خود بست چون صبح شد بیچاره جاهل نظر کرد و دید وضع دیگرگون است و با خود

می گفت اگر من منم کجا است کدوی گردنم هیئات این جماعت با این معرفت ادعای معرفت توحید می کند و حال اینکه نفس خود را نشناخته اند و به این گونه تغییرات نفس را گم می کنند و عجب این است که مثل همان شخص صاحب کدو خود را می یابند و معذک خود را گم می کنند و به برادران خود می گویم که ای برادر تو همه اندیشه ی مابقی لحمی دمی و ریشه ی خویشتن را گم مکن یاوه مگرش تو همان هوشی و باقی هوش پوش و در حقیقت تعبیر به اندیشه و هوش هم از نفس انسانی سزاوار نیست و او از این هم بالاتر است زیرا که اندیشه و هوش هم در زیادتی و نقصان است و خداوند فرموده رد الی اذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئا و نفس انسانی ابدا تغییرپذیر نیست و اگر تغییرپذیر بود پس چگونه باقی و دائم و خالد بود و چگونه مجزی و معاقب می شد پس اینها خرافاتی است که این جماعت از جهل خود سروده اند و در حقیقت ید الله را آنها معلول دانسته اند که گمان کرده اند که همان ارواح سابقه است که هی در مظاهر جدیده بروز می کنند و نمی داند که خداوند هر روز خلقی جدید می آفریند و امام (ع) رد همین مطلب را از مذهب تناسخیان فرمود و فرمود من نسخ الأول و مطلب این است که اگر اینها ارواح قبل [صفحه ۵۴۸] هستند روح اول از کجا آمد پس همانکه روح اول را خلقت فرمود قادر است که ارواح بعد را هم بیافریند باری و اما آیه ی شریفه ما ننسخ من آیه او ننسها نات

بخیر منها او مثلها سابقا فرمایش امام (ع) را کرده ایم که فرمود در نزول آیه الف و واو نبود و این را الحاق کردند و اصل آن اینطور بود ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها مثلها و تفسیر فرمود که یعنی اتیان ثانی از نسخ اول بهتر است و بدیهی است که خلق مثل در جایی است که غیر اول منظور باشد و الا می فرمود ما ننسخ من آیه او ننسها نات بها نمی بینی خداوند می فرماید ما من دابه فی الأرض و لا طائر یطیر بیجناحیه الا امم امثالکم پس دواب و طیور را امثال خوانده و مسلم غیر انسانند و اگر این امثال را هم به همان معنی تفسیر کنی دیگر تمام مذهب تناسخ را به خود گرفته و از شما بعید نیست ولی از حق دور است خلاصه پس همه ی آنچه می بینی که خداوند در این ملک می آفریند هر یکی خلق خاص جدیدی است و دخلی به سابقین ندارد و همه ی آنچه هم که خلق می کند باقی و دائم است و فرمودند که خلقتم للبقاء لا للفناء و نفس هر کسی در حد خود دارای کمالات هست اما بدن دنیوی به جهت ضیق که از برای آن هست ناچار باید این کمالات را به تدریج بروز بدهد این است که یک روز جاهل است روز دیگر علمی زیاد می کند و روز دیگر کمالی می افزاید روز دیگر صنعتی می آموزد و روزی منهمک در این بدن است و علایق دارد و روز دیگر مفارقه پیدا می کند و در همه حال او او است و بس و او است که روزی قطع علاقه

می کند از بدن و او است که دومرتبه به بدن خود متعلق می شود و رجعت می کند و باز می میرد و مکرر به بدن خود متعلق می شود و در قیامت محشور می شود و ابتدا تغییر و تبدیل در ذات او حادث نمی شود و زید زید است و عمرو عمرو و هیچ یک تغییر نمی کنند و منقلب به دیگری نمی شوند و بدن هر کدام مخصوص به خودشان است و محال است که روح زید در بدن عمرو بگنجد چنانچه شاگرد اگر نزد استادی تحصیل کند تا تمام علم و کمال او را بیاموزد عاقبت شخص استاد باقی بر حال خود است و شخص شاگرد باقی بر حال خود و هیچ یک منقلب به دیگری نمی شوند خلاصه و سابق بر این به زبانهای دیگر این مطالب بیان شده است و در این مقام هم خود مولای بزرگوار من به افصح بیان شرح فرموده و تفصیل زیاده بر این لازم نیست الا اینکه صاحب ایقان که گویا استاد همه ی اینها است در این بیان و هیچ کدام به درجه ی تلیس او نمی رسند بیانی می کند اگر چه سابق ما هم بیانها کرده ایم که رد آن کلام را می کند ولی اشاره هم در این مقام ضرر ندارد و آن این است که می گوید از قبل دو مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر [صفحه ۵۴۹] تفصیل و عالم خلق و رتبه ی حدودات بشریه است و این مقام هر کدام را هیكلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر

و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و امری بدیع و شرعی جدید مامورند « تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس » نظر به اختلاف به این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در کلمات مختلفه ی آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل می شوند تا آنکه شرحی در این مقام داده و اطلاق ربوبیت و الوهیت در مقام وحدت ایشان نموده است تا آنکه گفته و اگر نغمه انی رسول الله بر آرند این نیز صحیح است و شکی در آن نه چنانچه می فرماید ما کان محمد (ص) ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و در این مقام همه مرسلند از نزد سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین بر آرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سیلی نه زیرا که جمیع یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الأرواح حقیقی و ساذج السواذج ازلیند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است تا آخر آنچه گفته و گمان کرده که تحقیقی از این شریفتر و لطیفتر نیست و

حقیقت معرفت را دست آورده است و حال اینکه گفته حبطی است فاحش و خطائی است بین زیرا که شبهه نیست که خاتم انبیا (ص) مؤثر جمیع خیرات عالم هست و همه از نور مقدس او خلقت شده است و ائمه ی اطهار (ص) همه با آن حضرت از یک نور و یک طینت هستند چنانچه فرمودند در زیارت که اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهت بعضها من بعض و ایشان هم در مقام حقیقه بالنسبه به همه ی کائنات مؤثر هستند و جمیع خیرات عالم از اشخاص انبیا (ص) و مؤمنین انس و جن و ملئکه و سایر خیرات همه ی شئون و شعب و نور مقدس ایشان است به آن تفصیل و ترتیبی که در سلسله ی طولیه بیان شده است و بدیهی است که شئون و شعب نور مؤثر در مقام خود هیچ یک مظهر اسم جامع مؤثر نمی شود چنانکه رؤیت و سماع و شم و ذوق و لمس مثلا آثار روح حیوانی هستند و شئون و شعب اویند و هیچ یک از این صفات مظهر اسم جامع روح حیوانی نمی شوند و اگر ادعای این مطلب را هم بکنند از ایشان مسموع نیست زیرا که اگر چشم مثلا ادعا کند که منم مظهر جامع حیوانیت به او می گویند که یکی از کمالات حیوان شنیدن است شنیدن تو کجا است یکی از کمالات [صفحه ۵۵۰] حیوان بوئید نسبت بوئیدن او کجا است یکی چشیدن است چشیدن تو کجا است و از عهده ی هیچ یک از این کمالات چشم بر نمی آید و همچنین گوش بالنسبه به غیر شنیدن و هکذا سایر اما در

میان اعضا و جوارح قلب مدعی است که من مظهر اسم جامع روح هستم که همه ی کمالات از من است و چشم به فرمان من می بیند و گوش به فرمان من می شنوند و سایر اعضا هر یک به حکم من کار می کنند پس من همه چیز دارم و اسم جامع بر من روا است ولی سایر اینطور نیستند و حق می گوید و درست می فرماید این است که میثاق ولایت و اطاعت قلب را از اتمام اعضا گرفته اند و همه مطیع او هستند و اما اعضا هر یکی نسبت به دیگری اگر حکم قلب در میان نباشد اطاعتی از یکدیگر ندارند و اینکه می بینی همه معین و یاور یکدیگر هستند به خواهش خود آنها نیست بلکه هر یک از اعضا عرض حاجت به قلب می کنند و اوامر می کند سایر را که کمک حال او باشند چنانکه اگر نور چراغ را بخواهی با خود ببری و در حاجت خود صرف کنی محال است جز اینکه رو به چراغ کنی و چراغ را با خود ببری که نور چراغ به تبعیت او بیاید و الا به تنهایی اطاعتی از تو نخواهد کرد همچنین است امر در این مقام اگر چشم نزد گوش هزار التماس کند که یک کلمه برای او بشنود نخواهد شنید مگر اینکه رو به قلب کند و از او بخواهد و او گوش را فرا دارد تا اینکه برای چشم بشنود خلاصه غرض این است که این آلائت هر یکی در حد خود صاحب یک کمال مخصوصند و همان اسم بر او روا است و اگر ادعای بالاتر کند از او مسموع نیست زیرا که

برهان ندارد و آن کمال که ادعا کرده در او نیست و خاصیت آن از او بروز نمی کند همچنین است امر در این مقام و لهم المثل الأعلى هر چند که انبیا (ص) همه آثار وجود مقدس خاتم (ص) هستند و از عرق جبین او خلقت شده اند اما هر یک از ایشان را شانی خاص هست چنانکه فرمود تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض تا آخر آیه و هیچ یک از انبیا سوای محمد بن عبدالله (ص) مظهر اسم جامع حقیقت خاتم (ص) نیستند و این است که عصمت کلیه از برای احدی از ایشان نیست و نسبت به هر یک ایشان نوع عصیانی داده شده است اگر چه همان عمل برای مؤمنینی که دون درجه ی ایشانند طاعت باشد ولی برای ایشان عصیان است چنانکه فرمودند حسنات الابرار سیئات المقربین و اختلاف در میانه ایشان بالنسبه به مقام آل محمد (ع) که بسنجیم بسیار است بعضی اولی العزمند بعضی مرسلین بعضی انبیا و در میانه ایشان اشخاصی هستند که بسا مبعوث بر نفس خود هستند نه دیگری و همچنین در علم ایشان اختلاف است خضر علیه السلام می داند آنچه موسی (ع) نمی داند و مامور می شود که از او تعلیم بگیرد سلیمان (ع) می داند آنچه داود (ع) نمی داند و هکذا همه ی ایشان [صفحه ۵۵۱] نسبت به یکدیگر امرشان به همین منوال است و هر یک جهت خدمتی برای ایشان معین است و بدیهی است که به مقتضای قابلیت هر یکی مامور جهتی می شوند و اگر قابلیت جامعیه کلیه در میان ایشان مثل خاتم (ص) مبعوث به سوی کافه ی ناس می شد و بالفرض اگر بگوئی که این به

ملاحظه صلاح حال ناس است و اقتضای قابلیت ایشان می گویم اولاً که حکمت و عدل پروردگار در بالا و پائین و راعی و مرعی همه جا جاری است ثانی اینکه اگر اینطور است که تو فرض کرده ای جهت چیست که باید موسی (ع) از خضر (ع) تعلیم بگیرد و سلیمان فتوائی را بداند که داود (ع) نداند پس بالبداهه در میانه ایشان اختلاف درجات هست چنانکه صریح قرآن است و هیچ یک از ایشان در حکایت کمالات خاتم انبیا به درجه محمد بن عبدالله (ص) نمی رسند و او است به منزله قلب در میان همه ی ایشان این است که حضرت امیر (ع) فرمود انا و اصحابی ناشئه القطب و اعلام الفلک و اصحاب آن حضرت در این مقام پیغمبر (ص) است و ائمه اطهار (ع) که مصاحب اویند و این است مراد از فرمایش پیغمبر (ص) که مثل اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نه آنچه مردم گمان کردند و گمراه شدند خلاصه پس محمد بن عبدالله (ص) در میانه ی همه ی انبیا به منزله ی قلب است و سایر همه اعضا و جوارح او و هیچ یک حکایت اسم جامع خاتم را نکرده اند سواى او را نیست که عصمت کلیه مخصوص به آن حضرت است و ائمه اطهار (ع) و علم ما کان و ما یکون در نزد ایشان است و فرمودند که اگر میانه موسی و خضر بودم خبر می دادم به ایشان که من اعلم از هر دوی آنهایم و هكذا و فضل خاتم بالنسبه به تمام ایشان که ضروری مسلمین است و فضل ائمه بر ایشان ضروری شیعه است و این است که میثاق ولایت

و طاعت و نصرت آل محمد (ع) را از همه ی ایشان گرفته اند و هیچ یک را نمی رسد که مدعی مقام محمد بن عبدالله (ع) و ائمه اطهار (ع) شوند چنانکه چشم و گوش را نمی رسد که همسری با قلب بکنند زیرا که آنها محتاج به قلبند و مطیع امر او و او حاکم و فرمانفرما در میان آنها و شأن او ارفع از تمام آنها است و خرافات این جماعت را نشنو که اگر هر یک ادعای خاتم النبیین بکنند روا است از برای احدی از ایشان روا نیست سوای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و او است آن کسی که معراج رفت و جبرئیل عرض کرد که به جایی گام زدی که احدی پیش از تو گام نزده است و احدی هم بعد از تو گام نمی زند و این است که آن حضرت همین که از اعلی مقامات نزول فرمود در دون درجه ذات خود مثلا- موسای پیغمبر را درک فرمود و موسی در باب نماز شفاعت امت را کرد و تخفیف خواست و آن حضرت باز عروج فرمود و عرض کرد و نیز انبیاء دیگر را در عرض راه ملاقات فرمود و اما در مقام بالا فرمود به جایی رسیدم [صفحه ۵۵۲] که همه ی خلق را سوای خود میت دیدم و همچنین در مقام کمالات خاتم (ص) دارای علم ما کان و ما یکون است و سایر انبیاء نیستند خاتم دارای معجزات تمام انبیا بود و آنها هر یک بعض معجزات داشتند و هر فضلی که خداوند به هر یک از انبیاء (ص) داده است افضل و اشرف از

آن را به خاتم داده است چنانکه حضرت امیر (ع) همه ی این مطالب را در اخبار مفصله شرح فرموده است پس بدون شبهه حتی به اقرار خود فضل محمد بن عبدالله از همه ایشان بیشتر است چنانکه قرآن صریح است در این باب و حضرت امیر (ع) نیز بیان این مطلب را فرموده است و از قرآن بر فضل آن حضرت بر جمیع استدلال فرموده و فضل به معنی زیادتی است و جامع بودن او و ناقص بودن سایر بالنسبه باور با وجود نقص ادعای مقام او را نمودن البته سزاوار نیست و در مقام ایشان جسورانه سخن گفتن خوب نیست در همان مقام مثل می گوئیم جسم اگر چه مؤثر همه ی اجسام هست و همه ی نور او هستند اما در میانه اجسام عرش است که جامع جمیع کمالات جسم است و به منزله قلب در میانه سایر اجسام و سایر اجسام همه ی اعضا و جوارح اویند پس خاک دعوی عرشی نمی تواند بکند و اگر ادعا کرد از او می خواهند وسعت و عظمت عرش را و سرعت حرکت او را و محل تقدیر خداوند بودن را و حرکت دادن تمام افلاک و کواکب را و کجا از برای خاک این کمالات هست بلکه از برای افلاک هم نیست پس ولو همه ی آثار جسم باشند و او اولی به همه از خود آنها باشد اما حقیقت او که دسترس اینها هیچ یک نیست زیرا که اگر خاک مثلا حقیقت جسم بود می بایست که باقی جسم نباشند و حال اینکه شبهه نیست که همه آثار جسمند پس حقیقت جسم در نزد هیچ یک نیست ولی اسمهای او است

و انوار و کمالات او که هر یک حکایت کرده اند و بدیهی است که اسم جامع او را غیر از عرش احدی حکایت نکرده و اگر بر فرض محال ادعا هم بکنند از ایشان مسموع نیست زیرا که کلامی است بی برهان اما جسم چون مالک کل است و سلطان کل و اولای به کل از کل این است که همه را به خود نسبت می دهد ولی در اجسام سوای عرش نمی توانند خود را حاکی جسم به طور کمال بدانند و مدعی جسمیت بشوند پس همه ی ایشان به آمال و امانی خود محجوبند انت غیر محجوب عن خلقک الا ان یحجبهام الامال دونک خلاصه پس مدعی مقام خاتمیت شدن بر احدی سزاوار نیست مگر محمد بن عبدالله (ص) و سایر انبیا چنین ادعائی را نخواهند فرمود چگونه و حال اینکه در بیان عصیان آدم (ع) و شجره ی خلد گفته می شود که طمع از شجره علم آل محمد (ع) کرد و این بود عصیان او و ابتلای انبیا به واسطه تاملی بود که در باب ولایت آل محمد (ع) کردند پس چگونه می شود که با این وضع یکی از ایشان مدعی خاتمیت شوند [صفحه ۵۵۳] هیهات هیهات شما خاتم انبیا را نشناختید که اینگونه خرافات را تجویز می کنید اما انبیا هر یکی در حد خود عارفند به شأن و درجه ایشان و می دانند که منال ابدی ایشان نیست حضرت امیر (ع) در شأن پیغمبر (ص) می فرماید که هیچ برتری جوینده ای بر او برتری نمی جوید و هیچ ملحق شونده ای به او ملحق نمی شود و هیچ طمع کننده طمع ادراک مقام او را نمی کند پس چگونه می شود که

انبیاء خدا مدعی خاتمیت بشوند و چون تا اینجا آمدی بدان که هر یک از انبیاء در حد خود صاحب شأنی و درجه هستند و عملی و علمی دارند و البته باید به جزای خاص به خود برسند و جزای خاتم (ص) فوق جزای ایشان است و ایشان درک جزای او را نمی کنند هم چنانکه به فرمایش حضرت امیر (ع) طمع ادراک مقام او را هم ندارند و کدام دلیلی از این بالاتر که خداوند آدم (ع) را از خوردن آن شجره منع فرمود زیرا که آن مخصوص بود به آل محمد (ع) و از آن شجره که ممنوع شد البته در مقام خود جزائی که مناسب خود آن حضرت است خداوند به او می دهد و جزائی هم که به آدم (ع) در مقام خودش می رسد اگر چه همان هم انعامی است که خداوند به آل محمد (ع) فرموده زیرا که آدم هم فرع شجره ی ایشان است اما این جزا لایق مقام ذات آل محمد (ع) نیست و ایشان را در مقام خود جزائی است مخصوص به خود ایشان و این است که در حدیث شریف حضرت امیر (ع) در جواب مسائل یهودی فرمود که منزل محمد (ص) از جنت حنت عدن است و آن وسط جنان است و نزدیکتر از همه بهشت به عرش رحمن جل جلاله و کسانی که ساکن با او می شوند ائمه ی اثنا عشرند و حضرت باقر (ع) فرمود که تسنیم اشرف شرابی است در جنت و محمد و آل محمد (ع) صرف آن را می نوشند و برای اصحاب یمین و سایر اهل جنت آن را ممزوج می کنند پس ببین که جزائی

که مخصوص به ایشان است در خور هیچ کس نیست و جزائی هم که مخصوص انبیا و شیعه ی ایشان است مناسب حال خود ایشان است اگر چه همه انعام خداست به آل محمد ولی یک دفعه هست که سلطان انعامی به شخص انسان می کند و یک دفعه انعامی به غلام او می کند و این هم انعام به آقا است ولی معذک انعامی که به خود او کرده مثلا تن پوش مبارک است و انعامی که به غلام کرده لباس بازاری است و فرق بسیار دارد خلاصه غرض این بود که انبیا در مقام خودشان در هر شأن و درجه که هستند باید بعینه جزای عمل خود را ببینند چنانکه فرموده است سیجزیهم و صفهم و فرموده است و ما تجزون الا ما کنتم تعملون پس برگشتن ایشان در رجعت و معاد اگر به قول تو به این است که خاتم (ص) برمی گردد و او است آدم و نوح و ابراهیم و سایر انبیا می بینم که جزای خاص هر یک از انبیا (ص) که در حد خود مستحق بودند در مقام خاتم [صفحه ۵۵۴] چگونه جاری می شود و آیا نقص مقام خاتم نیست که جزائی که به ادنای پیغمبران باید بدهند به شخص او بدهند و تو این همه اخبار را ندیده ای که انبیا (ص) هر یکی به چه منوال به عرصه قیامت می آیند و خاتم به چه منوال همه از شفاعت امت معذرت می خواهند به سبب ترک اولاد که از ایشان سرزده و حواله به خاتم می کنند بلکه شهادت تبلیغ رسالت خود را از خاتم (ص) می خواهند بلکه در حقیقت و واقع ایشان به شفاعت

محمد و آل محمد (ص) داخل جنت می شوند و احدی از اولین و آخرین مستغنی از ایشان نیست و فرمودند که همه ی انبیاء در قیامت در تحت لوای خاتم (ص) می ایستند معنی این کلمات چیست آیا با آن وضع که شما به هم بافته اید و می خواهید رجعت و قیمتی بسازید درست می آید نه والله که چنین نیست و مساله مؤثریت ایشان که فرمودند انا آدم انا نوح دخلی به مساله بدء و عود ندارد ایشان مؤثرند و اولای به کلی از کل و انبیاء از نور ایشان که دون درجه ی ایشان است خلقت شده اند و در مقام عود هم به همان مقام که از آن ابتدا شده اند برمی گردند و هیئات که از آن مقام آل محمد (ع) ابتدا شده باشند یا از آنجا برگردند و ما منا الا ولی مقام معلوم و اما آنچه مصنف دلایل از فرمایش مولای روحی فداه نقل کرده در باب اینکه اسم سامری و فرعون را مثلا به تاویل بر سر دیگری می توان گذارد مثل اینکه در حدیث شریف ابوموسای اشعری را سامری این امت خواندند زیرا که لا قتال گفت و همچنین عرض می کنم ذکر فراعنه ی این امت در اخبار مکرر شده است و فرعون و هامان را به ابوبکر و عمر تاویل فرموده اند و این در مقامی تاویل باطن است و در مقامی تاویل خاص خلاصه که مصنف به این فرمایش گمان کرده که حال شاهی از قول ایشان دست آورده و برایشان رد کرده است ای بی مبالا تو در خاتمه ی کتاب ملاحظه کن و ببین که مطلب ایشان از این فرمایش چیست آن وقت ببین که مؤید

مطلب تو هست یا نیست و تفصیل مطلب را خود ایشان فرموده اند طوری که راه شبهات بسته شده و در اینجا همین قدر اشاره می‌کنم که اگر ناظری نظر کرد فرمایش ایشان در قالب اشکال نماند پس بدان که مراد از فرمایش ایشان این است که مثل تفرعن و سامریت اینها صفاتی هستند نوعیه که در اشخاص بروز می‌کنند و هر جا که بروز کردند به آن اسم خوانده می‌شود مثل اینکه کتابت صفتی است نوعی که در اشخاص بروز می‌کند و هر جا که پیدا شد آن شخص را کاتب می‌گویند و علم صفتی است نوعی و در هر که پیدا شد او را عالم می‌گویند بلکه مثل ظاهرتر هر که صاحب علام شد او را مولی می‌گویند و هر که صاحب ملک شد او را در اصطلاح مالک و رب ملک می‌نامند اما بدیهی است کاتبان هر یکی [صفحه ۵۵۵] برای خود شخصی هستند و هیچ دخلی به دیگری ندارند و علما هر یک برای خود شخصی هستند و همچنین موالی و ارباب هیچ یک از اینها عین دیگری نیستند مسلماً پس چه در آن واحد و چه در آنات مختلفه همین که تو صاحب صفت کتابت را دیدی و او را کاتب خواندی به محض اینکه دیگری را هم دیدی که کاتب است کاتب می‌گوئی و در این اسم نوعی ملاحظه‌ی اختلاف اشخاص نمی‌شود بلکه ملاحظه‌ی حسن و قبح خطوط و اقسام آنها هم نمی‌شود هر که به هر خطی به هر قسم نوشت او را کاتب می‌گوئی اما معذک کله همین که میرعماد برای تو یک کتاب نوشت مستحق جزای

خود است و انعام بسیار می خواهد و اگر همان کتاب را نویسنده دیگر که بدنویس است نوشت قطعاً جزای میرعماد را به او نمی دهی و آن مدحی که از میرعماد به سبب آن خط می کردی از او نمی کنی و حال فرض می کنم که دویمی هم مثل میرعماد بنویسد اگر تو جزای میرعماد را داده باشی دویمی را محروم از جزا نمی توانی بکنی و اگر جزای او را نداده باشی و به شخص دویم بدهی به میرعماد ظلم کرده ای البته آیا ممکن است که تو تنخواه را از تاجری بگیری و ثمن آن را به تاجر دیگر بدهی به این دلیل که من تنخواه از تاجر خریده ام و این است تاجر حاشا و کلا این ظلمی است فاحش و اگر بر تو روا نیست خداوند هم یقیناً چنین مجازاتی نمی فرماید چنانکه آیات قرآن صریح است در این مطلب همچنین است امر در سامریت و فرعونیت فرعون و سامری دو نفر بودند که قبل از آنکه متصف بشوند به این دو صفت شخصی بودند مستقل برای خود و این دو صفت را مثل لباس به خود پوشیدند و در قیمت البته باید آن دو شخص بیایند و عقوبت پوشیدن این دو لباس می شوم را بچشند و هر که تبعیت آنها را نمود و آن دو لباس را پوشید به همان اسم خوانده می شود و همان جزا را می بیند اما نه اینکه اشخاص ایشان یکی می شوند در خصوصیات آن صفت هم مثل هم نمی شوند چنانکه سامری لامساس گفت و ابوموسی لاقتال گفت و شباهت نوعی در میان آنها پیدا شد اما اشخاصشان و خصوصیات عملشان فرق کرد جزائی

هم که می بینند اگرچه نوعاً شبیه به جزای یکدیگر باشد اما در خصوصیات یقیناً فرق دارد زیرا که خداوند فرمود سببهم و صفهم و همان قسم که صفات نوعیه جزای نوعی دارند صفات شخصییه هم جزای شخصی دارند بلکه عین صفات اشخاص است که جزای ایشان است چنانکه صریح قول خداست و ما تجزون الا ما کنتم تعملون و پیغمبر (ص) فرمود انما هی اعمالکم ترد الیکم پس به سامری لامساس برمی گردد و به ابوموسی لاقفال و اگرچه هر دو در صد عن سبیل الله مشارکت وصفی دارند اما کیفیت آنها فرق می کند و ابوموسی سامری حضرت موسی (ع) نیست که رجعت کرده [صفحه ۵۵۶] باشد و هیچ خبر هم از حال او ندارد بلکه اظهار براءت از او را هم می کند و جزای واحد جزای آن دو نیست بلکه هر یک جزائی برای خود دارند پس درست ملاحظه کن و حقیقت مطلب را دریاب و ضرورت مسلمین بلکه همه ی ملین را به این سخنان واهیه از دست مده و دست خدا را مغلول بدان که مثل این جماعت فرض کنی که خداوند ارواح معدوده یا دو روح یکی خیر و یکی شر یا یک روح به مقتضای اینکه مصنف تصریح کرد که همه آخر مؤمن می شوند و مجتمع می شوند و رجوعشان به خداوند می شود این یک روح را حالت فرموده و هی این را تقلیب می کند تا به اصل واحد خود برگردند بلکه اعداد افراد خلق را خدا دانا است و از برای هر یکی مقامی معلوم قرار داده که در بالای مقام خود بدوا و عوداً همیشه معدوم بوده اند و خواهند بود و

در آنجا که خداوند آنها خلقت فرموده همیشه موجود خواهند بود و فنا از برای آنها نیست و همان طور که فردا فردا خلقت شده اند فردا فردا عود می کنند و غیر از این از عدل نیست بلکه با هیچ صفت از صفات توحید درست نمی آید و این جماعت با اینکه مدعی معرفتند والله خدای خود را نشناخته اند و توهمها می کنند و مثلی در این مقام می زنم تقریبی تا بر تو واضح بشود که بر عقبه یهود این جماعت برگشته اند و ید الله را مغلول دانسته اند یا ما فرض کن اگر کوزه گری گلی مهیا کند و مشتی بگیرد و کوزه بسازد و باز آن را بشکند و کوزه ای دیگر بسازد یعنی همان صورت کوزه را باز روی گل بگذارد و همچنین مرتبه های بسیار و دایم شمل او همین باشد و کوزه گر دیگر باشد که گل را مهیا کند و کوزه بسازد انواع اقسام و کاسه بسازد به شکلهای مختلف و خمها بسازد و ظرفهای گوناگون ترتیب دهد که از هر یک فواید بسیار برآید و رفع حوائج ناس را نماید آیا تو کوزه گر اول را ناقص و دست بسته می دانی یا کوزه گر دویم را شبیه نیست که اولی ناقص است که سوای صنعت کوزه از او چیزی برنیامده و هر چند تکرار عمل کرده همان کوزه را تجدید کرده و عمل تازه نکرده است بلکه دست او مغلول است از سایر صنعتها و آن کسی را هم که دستهای او را غل می کنند خود دست در گردن داشتن عملی است که الان دارا هست اما چون از سایر اعمال و افعال ممنوع است او را مغلول

دانسته اند پس آن کسی که غلق را یک روح می داند یا ارواح منیه که هی تکرار می شود او است که ید الله را مغلول دانسته اما آن کسی که می گوید کل یوم هو فی شأن او است که معتقد است که هر آن خلقی جدید می فرماید و خلق خدا را نهایت نیست و همه هم در مقامات خود ثابت هستند بلکه نظر به علم ازلی پروردگار همیشه معلوم خداوند بوده اند در مواقع خودشان و بر علم خداوند چیزی افزوده یا کاسته نمی شود خلاصه که حیث این مطالب است که به این طورها بیان شود اما خداوند لعنت کند شیطان را که ناچار می کند انسان را.

استدلال به اینکه علی محمد گفته من قرآن را در یک کلمه جمع می کنم

اشاره

گفته است و دیگر فرموده اند سبحان الله چه مزخرفات است که می گوید رسول خدا تحدی فرمود که [صفحه ۵۵۷] مثل ده سوره یا یک سوره یا یک قصه این قرآن نمی توانید بیاورید این مرد می گوید مثل یک حرف نمی توانید بیاورید و همه قرآن را در یک کلمه جمع می نمایم ما حاضریم بخوان ببینیم این مزخرفات به قدر یک دم مارگیرها اثر می کند انتهی خلاصه جواب ای آقای بزرگوار در مدت پنجاه سال هشتاد هزار نفس و زیاده از هر قبیل در این راه و این کلمات رایگان جان دادند به قدر دم مارگیرها در آن حضرت اثر نمود « و اذا ما انزلت سوره فمنهم من يقول ایاکم زاده هذہ ایمانا » الایه الی کافرون تا آنکه گفته اگر جمیع اهل ایران جمع شوند و ظهر یکدیگر شوند یک کلمه مثل سلطان نمی توانند بیاورند و معلوم است که ماسوای الله مثل خدا نمی توانند بگویند و بیاورند بعد گفته

جسد او را جانور نخورد و فرار ننمود و انکار نفرمود و قالوا و فعلوا فی حقه ما قالوا و فعلوا فی عیسی و میرزا حسینعلی حاج سلیمان خان را قبل از شهادت مأمور آذربایجان کرد و بعد از شهادت جسد او را حرکت داد و حال در اوعیه ی محکمه موجود است نسبت کذب به نفوسی که از ماسوای گذشتند نمی توان داد فتمنوا الموت ان کنتم صادقین تا آخر آنچه گفته.

جواب

هوش از سر عاقل می رود که این جماعت چه قدر از عقل محرومند یا آنکه عالما و عامدا از کلام حق اعراض دارند انصاف دهید ای مسلمانان که رسول خدا صلی الله علیه و آله این تحدیات را که فرموده به چه قسم بوده است آیا نه این است که فرموده مثلا حدیثی یا سوره ای یا ده سوره مثل آن را بیاورید و این از جهت این است که تحدی که می کنند داب این است که مصدق از فصحا و بلغا بیایند و ملاحظه کنند که آیا آن کلمات که در برابر قرآن گفته شده در فصاحت و بلاغت به درجه ی او رسیده است یا نرسیده و این است که در ایراداتی که جهال بر قرآن می کردند حضرت از کلام فصحای عرب شاهد می آورند بلکه گاه خود آنها را می طلبیدند و آنها را به لطایف تدبیر و امی داشتند که کلامی بگویند که معلوم بشود که ایراد مورد از جهالت است مثل روایتی که معروف است که در لفظ استهزاء و کبار و عجاب بر آن حضرت ایراد کردند که این کلمات فصیح نیست آن حضرت فرمود که شهادت که را قبول دارید عرض کردند فلان

شخص و حضرت امر فرمود او را حاضر کردند و جایی را معین فرمود که بنشیند همین که نشست فرمود از آنجا برخیزد و در فلان محل بنشین برخاست در آنجا نشست و باز او را تا چند مرتبه بلند کرد و نشانید آن شخص هم که مسلم نبود که مطیع باشد متغیر شد و عرض کرد استهزؤنی و انا من کبار العرب ان هذا الشئ عجاب حضرت فرمود که بشنویید مصدق شما بدون سوال من به این الفاظ متکلم شد و مخصوص به این تدبیر او را به سخن درآورد از دو جهت یکی اینکه خود او اگر از اول می دانست که مطلب چیست شاید بی انصافی می کرد و دیگر [صفحه ۵۵۸] اینکه اگر تصدیق هم می نمود محتمل بود که بگویند از تو حیا کرد یا احتیاط نمود و تصدیق بی جا کرد خلاصه که داب این است که در مقام تحدی باید مصدق تصدیق کند حال ای متعنت بگو بینم که این مرد که تحدی به باب حرف از کتاب خود می نماید مصدق چگونه باید تصدیق کند که فرضا الفی که این شخص گفته احدی نمی تواند بگوید معنی این حرف چه چیز است اگر چه در قرآن که کلام خدا است البته الفی را هم که خداوند بفرماید احدی در آن موقع با آن جهات و حیثهای حکمت که در آن جمع است مثل آن را نمی تواند بگوید اما این امری نیست که فصحا و بلغائی که مصدقند بفهمند که الف الم مثلا با الفی که شخص دیگر گفته فرق دارد پس احتیاج به این نمی توان کرد و چه فرق می کند نگاهی هم که

پیغمبر (ص) به زید نام می کند حقیقت احدی از آحاد نمی تواند مثل او نگاه کند زیرا که او نظر می کند و تا حقیقت زید برای او مکشوف می شود و سایرین نظر می کنند و جز رنگ ظاهر او را درک نمی کنند حال آیا صحیح است که پیغمبر بفرماید که احدی از شما مثل من نظر نمی کند و دیگر هیچ شرحی هم ندهد و آنچه هم که در این نظر دیده بیان نکند همین قدر بفرماید که مجز من این است که شما مثل من نمی توانید نظر کنید و مصدقین از عامه ی ناس از بی غرضان می آیند و ملاحظه می کنند که او چشم را گشود و نظر کرد دیگران هم به همین طور و هیچ فرق میان صورت این دو نظر نمی گذارند پس این رسم تحدی نیست و والله بس است در جهالت و نادانی که کسی ادعای نبوت بکند و اینگونه تحدی بکند زیرا که مصدقین می آیند و گوش می دهند و قسم یاد خواهند کرد که ما هر چه گوش فرامی داریم فرقی مابین الفی که فلان گفته با الف فلان نمی فهمیم بلکه می گوئیم که به یک کلمه یا یک آیه هم تحدی مشکل است زیرا که مثل مدهامتان فرضاً کلمه ای است و آیه هم هست حال آیا احدی از عرب تا آن زمان تفوه به کلمه ی مدهامتان نکرده بود و بعد از آن هم مثل آن را نمی توانستند بیاورند مدهامتان بنا شد ملتفتان باشد چه فرق می کند و چگونه می توان تمیز داد که اینها کدام فصیح است و کدام یک نیست خلاصه پس بین که آن اولی چه خرافات گفت و اینها چگونه پسندیدند و اما آنچه

در باب این گفته که فرموده اند به قدر دم مارگیرها اثر ندارد و آیه قرآن می خوانند و تعریض می نمایند اما تعریضات که جواب ندارد ولی آن روز که در مقام محاکمه می ایستند خلق معلوم می شود که از کلام خدا ایمان زیاد کرده که رجسی بر رجسی یعنی شکی بر شکی افزوده است و امروزشان ما این است که بیان مطالب را به رسوم علمیه بکنیم تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال بدان که کلام خداوند البته صاحب اثر هست بلکه کلام هر متکلمی که قوت نفس دارد به حسب قوت او اثری می کند ولی چیزهایی که باید متأثر بشوند مختلفند [صفحه ۵۵۹] بعضی هستند که خداوند به آنها اختیار شدید عنایت فرموده و ایشان هم چنانکه در سایر امور مختارند در تأثر از کلام هم مختارند مثل انسان و بعضی هستند که اختیارشان ضعیف است و به این سبب از هر چه که بنا شد متأثر بشوند می شوند و سلب تأثر را از خود نمی کنند فرض کن آتش را خداوند با اثر احراق خلقت فرموده و البته مؤثر است و اگر یک نفر انسان را رو به آتش حرکت دهی فوراً محافظت می کند و از آتش دور می شود و متأثر نمی شود اما اگر یک سنگ یا قطعه ی آهن را در آتش بیاندازی چون اختیار او ضعیف است در همانجا می ماند تا مکلس بشوند پس اگر خواستی تجربه کنی که آیا آتش تو سوزنده است به واسطه ی شخص مختاری که از آتش اجتناب می کند نمی توان تجربه کرد زیرا که او می رود به جایی می ایستد که برق آتش در نزد او با برق

برف و یخ فرق نمی کند پس می گوید که آتش تو سوزندگی ندارد و از آن طرف آدمی زاد گاهی چنین می کند که در هنگام شدت سردی برف را می گیرد و به دستهای خود می مالد تا حرارت از اندرون خودش به جهت دفع ضد بیرون آید و دست او را گرم کند و در این حال می تواند دعوی باطلی کند که برف گرم است و دست مرا گرم کرد و نشان تو هم بدهد ولی نه آن تصدیقی که از سردی آتش و نه این تصدیق که از گرمی برف نموده هیچ یک مناط اعتبار در نزد عاقل نیست زیرا که این شخص به اختیار خودش اثر آتش و برف را از خود دور کرده است و انسان هر گاه بخواهد که گرمی آتش و سردی برف را امتحان کند به مثل سنگ یا چوب و امثال آنها امتحان می کند که از شبهه دور است چون این مقدمه را دانستی عرض می کنم که قرآن در نزد ما و شما شبهه ای نیست که صاحب اثر است و معذک در آیه ی مذکور ملا حظہ می کنی که فرموده است که ایمان مؤمنین را زیاد می کند و رجس کافرین را و همچنین در آیه دیگر می فرماید « و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمہ للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا » و اشاره به بیانی که کردیم فرموده است خداوند در آیات بعد از این که می فرماید « و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نای بجانبه و اذا مسه الشر کان یؤسا -- قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا » یعنی هر گاه

انعام کردیم بر انسان اعراض می کند و جانب خود را دور می گیرد و هر گاه شری او را مس نمود مأیوس می شود بگو که هر کس بر طبیعت خود کار می کند پس پرورنده ی شما داناتر است به کسی که هدایت یابنده تر است به راه پس ملاحظه کن که این امر را نسبت به اختیار خلق داده پس در این مقام از متاثر نشدن جماعتی از قرآن نمی توان استدلال بر بطلان قرآن کرد و همچنین از افراد شما به اثر بیان نمی توان استدلال بر حقیقت آن کرد زیرا که عرض کردم که امر در طرفین [صفحه ۵۶۰] به اختیار است ملاحظه کن که صحیفه ی میثومه که عمر و ابوبکر و ابو عبیده و سالم و دیگران نوشتند چه اثری در خلق کرد که تا امروز الایف الوف مردم هنوز تابع آن صحیفه ی میثومه اند و از آن طرف از آیات قرآن که صریح در ولایت حضرت امیر علیه السلام است احدی از آن جماعت متاثر از آن آیات نشد پس اگر تاثر دلیل حقیقت است باید صحیفه ی میثومه حق باشد و اگر عدم تاثر دلیل بطلان است پس العیاذ بالله قرآن باطل است پس به این سخنان با خلق مختار نمی توان احتجاج کرد و اگر امام یا پیغمبر (ص) بخواهند به اعجاز بعضی آثار در سایر خلق به واسطه ی قرآن بروز بدهند ایشان را ممکن است ولی آن قسم عجاله محل سخن ما نیست پس این فرمایشی که مولای من روحی فداه فرموده است مطلب از آن این است که همانطور که از برای آیات قرآن اثرهایی چند در حوائج و در امراض و در حیوانات و اشجار

و جمادات بروز می کند که مجرب و معمول به همه است و مکرر دیده ایم و این است یک راه که از آن فهمیده ایم که آن کلام خداست حال اگر بیان هم به اعتقاد شما کلام خداست بسم الله یک باران به تمام ابواب بیان جاری کنید و یک مرض جزئی را به آن دفع کنید و دم مار را به آن ببندید و هکذا تا ما ببینیم که آن هم همین طور اثر دارد و الا اگر به تاثر خودتان استدلال می کنید به تاثر عامه هم از صحیفه میشومه استدلال بکنید و والله که از شما بعید نیست زیرا که معتقدید که همه اینها آخر رجوع به حق و مظهر الوهیت می نمایند باری و اما آنچه گفته که بدن میرزا علی محمد را جانور نخورد و فرار نمود در آن موقع چندین هزار مخلوق جمع بوده اند و دیده اند و حکایت کرده اند و در تاریخ نوشته اند و دیگر حرف مغرضی مثل شماها مسموع نیست خاصه که قراین بلکه شواهد معتبره ی کذب شما موجود است و جان دادن شما دلیل صدق مدعا نیست چه بسیار زنان و مردان که از سفاهت خود عمدا سم می خورند و خود را می کشند و خوارج نهروان و اصحاب یزید هم نیز جانها دادند و هر چه دلالت بر صدق و حقیقت آنها کرد برای شما هم می کند و همچو معلوم است که درباره او معتقد است که کشته نشده و مثل حضرت عیسی دیگری به جای او کشته شده است و نمی دانم آن کدام جسد مظهر بوده که حال در اوعیه محفوظ است خلاصه حرف مفت بسیار می توان زد ولی سلطان و

برهان الهی باید تا مطلب را اثبات نماید.

در اینکه آیات آفاق و انفس دلالت بر ادعای علی محمد باب دارد

اشاره

گفته است در فصل دهم می خواهند در احادیث و اخباری که در این ظهور اعظم از قبل مخازن علم الهی خبر فرموده اند رخنه و شبهه نمایند قرآن و آیات آفاق و انفس را چه می کنند و ظهور را به این تصرف و تسخیر و هیمنه و قوت و قدرت چه می نمایند فرموده اند این احادیث را به این طور ندیده [صفحه ۵۶۱] و نشنیده ام ندیده و نشنیده نمی تواند دیده و شنیده را تکذیب نماید عدم وجدان دلیل بر عدم وجود نیست تا اینکه فرموده اند نوع این مطلب صحیح است که امام شرع جدید و کتاب جدید می آورند و متفقهین هم به آن حضرت عداوت می نمایند بلکه علما سوء عالمند از فرمایش و تصدیق ایشان مدعای این حزب ثابت و انکارشان مردود است تا آخر آنچه گفته.

جواب

مراد از این اخبار و آیات و ادله آفاق و انفس که می گوید همینها است که سابق ذکر کرده است و برای منصفین ظاهر شده است که اثبات مدعای شما را نمی کند و بعضی از آنها را هم از مولای بزرگوار من سؤال کرده اند و به تفصیل جواب فرموده و اهل بصیرت نظر کنند و فرمایشاتی که فرمود بینند و این جوابها هم که این مرد داده ملاحظه نمایند بینند که اینها سخن جاهل است یا عالم و مراد از این اخباری که فرموده اند به این الفاظ ندیده ام آن است که حضرات از عوالم و غیر آن روایت می کنند که فرموده اند یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب جدید تا آخر و علاوه بر آنکه مولای من فرموده است که این اخبار را ندیدیم اشهد بالله که ما هم

باز مکرر از اول تا آخر عوالم ملاحظه کردیم و به این لفظ حدیثی ندیدیم و ما فرض صحت آن را نموده جواب شافی کافی داده ایم و بودن و نبودنش فرق نمی کند زیرا که بدیهی است در میانه اهل اخبار که هر گاه حدیثی باشد مجمل و مبهم و حدیثی یا اخبار دیگر باشد مفسر و مبین مجمل را حمل بر مبین می کنند پس ما چندین حدیث داریم که صاحب الامر (ص) فرزند حسن بن علی ابن محمد بن علی الرضا است تا به رسول خدا (ص) و فرض این است که فرموده اند صبیی از بنی هاشم است پس این کلمه ای است مجمل که حمل بر همان اخبار مبینه باید بشود و نمی توان به این حدیث مجمل که هنوز ماخذ آن را دست نیاورده ایم به طور عموم گرفت و هر بنی هاشمی که مدعی امامت شد از او قبول کرد باری و اما آنچه گفته که شرع جدید و کتاب جدید را تصدیق کرده اند و این تصدیق مدعای شما است اول تو ملاحظه کن بین مرادشان از آن دو چیست بعد اظهار سرور کن مراد از کتاب جدید همان کتابی است که خداوند بر پیغمبر (ص) نازل فرمود و به خط علی بن ابی طالب (ع) مکتوب است که لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه نه این خرافات که تمام بی معنی است و مراد از سنت جدید سنت پیغمبر (ص) که اصل آن را بدون تحریف و تغییر و تغییر می آورند و احکامی که به حکم آن حضرت باید نسخ شود نسخ می کنند و همین بس است که شما در همه اینها مدعی استقلال و

استبدادید و از این گذشته که صرف کتاب و سنت آوردن اهل حق و باطل هر دو می آورند پس اگر کسی اهل معرفت است نظر می کند که چگونه [صفحه ۵۶۲] کتابی است و چگونه سنتی و حق و باطل را تمیز می دهد و اگر اهل معرفت نیست آیات و معجزات دیگر باید تا آنکه حقیقت آنها ثابت شود و سابق مفصلاً شرح داده ایم و از اخبار آل محمد (ع) بر این مطالب شاهد آورده ایم و مولای بزرگوار من به تفصیل جواب فرموده و حاجت به تکرار نیست.

استدلال به حدیث (ثقلین) و اینکه قرآن اصلی در دست اهل بیت است

اشاره

چون مولای من روحی فداه از اخبار و آثار شاهد آورده اند که مراد از کتاب جدید کتابی است که بر پیغمبر (ص) نازل شده و آن در نزد اهل بیت سلام الله علیهم ضبط است و آن را می آورند و همچنین شریعت پیغمبر (ص) را به طور صدق و کمال می آورند به خیال خود رد کرده که قرآن تحریف نشده و سبب هیچ خلاف سنتی در آن نیست و گفته که انی تارک فیکم الثقلین را نمی توان تاویل نمود و انا نحن نزلنا الذکر و انا له الحافظون را مهمل دانست و الیوم اکملت لکم دینکم را معطل گذاشت و اگر در اخبار دلیلی بر تحریف کتاب باشد صحیح نیست و تقیه است و امثال این خرافات را سروده.

جواب

در مقدمه شرح کتاب را عرض کردیم و از اخبار آل محمد (ع) دانستی که چه بسیار از کتاب را ترک کردند و در باقی چه بسیار که پیش و پس نمودند و حروفی چند در همین کتاب موجود هست که زایده است یا ناقصه و بیرون آمد عبدالله ابن عمرو بن عاص از نزد عثمان و امیر المؤمنین (ع) را ملاقات نمود و عرض کرد بیتوته کردیم در امری که امیدواریم که خداوند ثابت بدارد این امت را امیر المؤمنین (ع) فرمود هرگز مخفی نخواهد ماند بر من آنچه شما در آن بیتوته کردید تحریف کردید و تغییر دادید و تبدل نمودید نهصد حرف را سیصد حرف تحریف کردید و سیصد تغییر دادید و سیصد تبدل نمودید بعد فرمود فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله تا آخر آیه و اقلا دویست

حدیث بسیار داریم که به الفاظ مختلفه دلالت بر این مطالب می کند و در کتاب قرآن بحار بسیاری از آنها مضبوط است و کتب تفاسیر که اخبار آل محمد (ع) را نقل نموده اند مثل برهان و کنز الدقایق و عیاشی و قمی و مرآت الأنوار و تاویل الایات و غیر اینها که اعیان علما نوشته اند همه مملو است از شهادت بر این مطلب حالا این جاهل نادان از میان درآمده مثل اینکه انکار پنجاه هزار اخبار معجزات را هم کرده اینها را هم منکر است و گمان کرده که فرمایش پیغمبر (ص) انی تارک فیکم الثقلین مخالف این مطلب است و حال اینکه مؤید این مطلب است زیرا که فرموده است انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس کتابی که در دست هفتاد و سه فرقه اسلام هست با اینکه همه سوای یک فرقه از آل محمد (ع) منقطعند و ایشان را ترک کرده اند چگونه [صفحه ۵۶۳] بعینه کتاب منزل من السماء است اگرچه نمی گوئیم که در این که باقی مانده زواید بسیار هست ولی موافق فرمایشات آل محمد (ع) حروف زائده در آن هست و آیات بسیار که شاید به قدر ثلث اینکه مانده باشد از این سقط شده است و قرآن تمام کامل در نزد آل محمد است و از ایشان جدا نمی شود و در دست این خلق نیست و اگر از اول دست از ایشان برداشته بودند قرآن هم در میان بود و باز می گوئیم که انی تارک فیکم الثقلین فرموده اگر معنی این این است که هیچ تصرفی از امت در

آنها نمی شود پس شکستن پهلوی فاطمه ی زهرا و ریسمان کردن علی بن ابیطالب (ع) و شهادت آن بزرگوار و شهادت امام حسن و امام حسین و سایر ائمه (ص) که شهید شده اند همه را انکار کن به این دلیل که پیغمبر (ص) فرموده اند انی تارک فیکم الثقلین خلفاء جور و ظلم را هم که غصب حق آل محمد (ص) را نمودند به کلی انکار کن و مثل عامه همه را صحابه پیغمبر (ص) و مؤمنین بدان هوش از سر انسان می رود که این جماعت چه قدر نادان و چه قدر بی باکند و اما قول خداوند « انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون » حفظ فرموده است قرآن را بر حسب وعده خود طوری که لا یمسه الا المطهرون و آن در نزد آل محمد (ع) محفوظ است چنانکه حضرت امام حسن (ع) به معویه فرمود که آن مجموع است و محفوظ در نزد اهلش و اخبار بسیار شاهد این معنی است و این کتاب هم که در نزد ما است باز بالنسبه محفوظ است اول اینکه خداوند نگذارده که چیز قابلی برای آن بیفزایند بلکه بعضی حروف پیش نیست ثانی اینکه آل محمد (ع) در اخبار خود بیان فرموده اند حروف زایده و الا- اینکه از باب تقیه اذن نداده اند که اینطور قرائت کنیم و اما آنچه معاندین گم کردند آنها دست ما نیست و این منافات ندارد با این که فرموده محفوظ است زیرا که فرموده در دست عموم امت محفوظ است بلکه مجملا- فرموده که محفوظ است و الانهم بالتمام و الکیمال در نزد صاحب الامر (ع) هست و یا آنچه فرموده الیوم اکملت

لکم دینکم اگر این آیه دلیل این است که از قرآن هیچ ساقط نمی کنند پس در اصل دین صریحتر است پس بنابراین بعد از پیغمبر دین تازه و بدعت جدیدی هم به اعتقاد تو گذارده نشده زیرا که دین خدا کامل است هوش از سر انسان می رود که منکر این همه بدیهیات می توان شد و به انکار همه اینها باطلی را مثل میرزا علی محمد حق شمرد و معتقد به آن شد و از اینها غریب تر این است که می گوید اخباری که دلیل تحریف است تقیه است ای مرد تحریف و تغییر را خلفاء جور مثل عمر و عثمان و تابعین آنها داده اند و تقیه از آنها است اگر این اخبار تقیه بود می بایست نفی تحریف را بکنند زیرا که عامه اقرار نمی کنند [صفحه ۵۶۴] کنند که خلفاء کتاب خدا را تحریف کردند و البته شیعه و ائمه در زمان آنها با حضورشان تقیه می کردند پس چگونه این اخبار که دلیل تحریف است تقیه می شود و از اینها گذشته که در احتجاج حضرت امام حسن (ع) با معویه و غیر آن اخبار متعدده وارد شده است که ائمه با آنها محاجه می فرمودند که قرآن را تغییر دادید و بسیاری از ضایع ماند و آن در نزد ما محفوظ است به املاء رسول خدا و خط علی (ع) و فرمود آن حضرت به معویه که گمان کردند قومی که ایشان اولی به کتاب هستند از ما حتی تو ای پسر هند ادعای این را داری حالا این الفاظ تقیه است نه والله که هیچ تقیه نیست و ان کان و لابد اگر تقیه کرده بودند می بایست

نفی تحریف بکنند نه اثبات تحریف و خوب بود این جماعت با این جهالت دیگر تقیه نمی کردند و مزخرفات نمی گفتند.

استدلال به یکی از علائم ظهور

اشاره

بعضی فرمایشات را نقل می کند و جوابی هم ندارد و چیز دیگر می گوید از جمله می گوید که فرموده اند این ملاعین بعد از آنکه دیدند که آن قهر و غلبه که برای امام است در وقت ظهور بر ایشان حاصل نشد معذرتی برای خود پیدا کردند تا آنکه گفته که فرموده شصت مدعی برمی خیزد و دوازده نفر آنها سیدند و سلاطین هم قلع می فرمایند بعد جواب می گوید بسیاری از این مدعیهای کذب بعد از غروب حضرت سید در شیخیه و طوایف اخری از صلب وهم و بطن هوی بیرون آمدند و از علائم حتمی ظهور است.

جواب

در حدیث شریف فرموده اند که شصت نفر مدعی باطل همه ادعای نبوت می کنند و از اهل اطلاع سؤال می کنم که در میان شیخیه آن کسی که مدعی نبوت شده است کیست احدی از ایشان چنین ادعائی نکرده و خداوند لعنت کند هر که بعد از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ادعای نبوت کند به اینکه تهمت بزنی به دیگران روی تو سفید نمی شود در رئیس شما که شبهه ای نیست که مدعی نبوت و امامت شده است و خداوند به برکت موالی ما بطلان او را ظاهر کرد و اینکه گفته از علائم حتمی ظهور است منظورش این است که از آنها بود سفیانی و دجال و به این عقده ی دل خود را گشوده است برای سفیانی و دجال اوصافی در اخبار آل محمد (ع) ذکر شده است که در احدی دیده نشده ان کان و لابد رئیس شما در حوالی شام بود و از جهت مکان با سفیانی مناسبتی داشت ولی معدلکک این آن سفیانی نیست

زیرا که آن هشت ماه قبل از ظهور خروج می کند و سالها گذشت و ظهور امام نشد اما موافق اخبار سفیانیها متعددند و خدا دانا است که بعد از کدام یک امام (ع) ظاهر شود باری کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

استدلال به حدیث لوح

اشاره

و باز گفته است که اینکه در باب حدیث لوح فرموده اند که مراد از زمان غیبت است یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها [صفحه ۵۶۵]

جواب

فقره ی حدیث لوح این است که سیدل اولیائی فی زمانه تنهادی رواسهم تا آخر و هزار و شصت سال از غیبت امام (ع) می گذرد که شیعه دایم یا صاحب الزمان گفته اند و در محبت و ولایت او مبتلای به بلاها و صدمات بوده اند و هستند حال این جماعت زمان را مخصوص می گیرند به زمان ظهور او و آن وقت می گوید که باید این ذلتها در زمان ظهور بر اولیاء وارد آید اول که به ضرورت شیعه همه ی این مدت گذشته و آینده تا ظهور او از زمان او است و همه ی این مصائب در زمان او بر شیعه وارد آمده ولی بعد از ظهور به نص اخبار آل محمد (ع) جمیع این ذلتها برطرف می شود و منتهای عزت و قوت و شوکت برای آن حضرت (ص) و اصحاب او حاصل می شود و منافات ندارد با اینکه در حدیث لوح فرموده اند که در زمان او اولیائش دلیل می شوند چنانکه اگر مخبر صادق خبر بدهد که در سال آینده قحط شدید خواهد شد و باز خبر بدهد که در سال آینده فراوانی بسیار خواهد بود این دو خبر منافات با هم ندارد و در صورتی که شخص راستگو است منکر هیچ یک نباید شد زیرا که ممکن است که مثلا در اول سال قبل از حصاد قحط شدید باشد و بعد از حصاد فراوانی بسیار باشد و مکرر همین طور شده پس هر دو خبر را از مخبر صادق باید قبول کرد

و بعد از آنکه بدیهی است که از هزار و شصت سال قبل از این تا آن وقت که خدا دانا است همه ی زمان صاحب الأمر است و حدیث لوح صادر از ایشان و آیات و اخبار هم که همه دلیل این است که در زمان ظهور خاصه جمیع زمین پر از عدل و داد می شود و امام (ع) غالب بر کل زمین می شود چنانکه فرموده لیظهره علی الدین کله و فرموده و نمکن لهم فی الارض نیز همه اینها صادر از ایشان پس به چه دلیل می توان انکار نمود اینها را و فقره ی حدیث لوح را تعمیم داد در جمیع زمان او و زمان او را هم تخصیص داد به وقت ظهور جمیع اینها کلماتی است که ابدا دلیلی بر آنها نیست.

استدلال به خبر (زوراء)

اشاره

چون مولای بزرگوار من در باب حدیث زوراء فرموده اند که روایت ثمانون را ندیده ام و ثمانون الف هست و اول انکار کرده که ندیدن شما مناط نیست تا اینکه گفته که ثمانون الف هزار مقابل شهادتش بر صدق مدعای ایشان زیادتر است و اگر بفرمایند در زوراء محققا ثانون الف شهید نشدند کل یوم عاشورا او کل ارض کربلا از مطالب محققه مسلمه است.

جواب

سابق بر این مفصلا جواب این مطالب داده شده و مولای بزرگوار من به تفصیل جواب فرموده اند و در این مقام حاجت به اطناب نیست کل ارض کربلا فرموده اند کل ارض زوراء که نفرموده اند کل یوم عاشورا فرموده اند و چه دخل به سایر ایام دارد چرا اینقدر بی انصافی می کنی اگر می خواهی سخن به رأی بگوئی [صفحه ۵۶۶] که چه حاجت بخواند حدیث و آیه است و اگر حدیث و آیه می خوانی باید ملاحظه معنی که اراده فرموده اند نمود بعد از آنکه ملاحظه عظمت زمین کربلا و بزرگی روز عاشورا می شود گفته می شود که بزرگی این دو احاطه به جمیع مکانها و زمانها کرده و همه ی آنها را حل مصیبت نموده و کجا از برای زوراء همچو بزرگی است و کی این جماعت در زوراء کشته شدند و خود حدیث شاهد است که زوراء آن کوه سیاهی است که در سوق دواب از دی که می رفتند در طرف راست راه واقع بود و چه دخل به این شهر حالیه طهران دارد و از این گذشته که که حدیث صریح است که این جماعت از ولد فلان هستند یعنی بنی عباس و مراد از صلاحیت خلافتی که فرموده است مثل خلافت هرون

و مامون است و این در مقام مدح نیست خلاصه انصاف بده و ملاحظه کن که سوای مهملات مجملات هیچ ندارند.

استدلال به حدیث (فی سنه الستین یظهر امره)

اشاره

گفته است و حدیث فی سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره را چند قسم روایت فرموده اند و آخر فرموده اند شاید تصحیف شده باشد و فی شبهه لتستین باشد اولاً اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال ثانياً علی زعمه الباطل و تاویلہ العاطل ظهور حضرت موعود در شبهه است که هر آینه آن کشف می شود چنانچه شبهه بود و چون میزان قسط و محک عدل به میان آمد معلوم و واضح شد و صادق و کاذب مصدق و مکذب مفهوم و منفصل گردید ثالثاً مرحوم خان والدشان در فصل الخطاب فی سنه الستین روایت فرموده اند.

جواب

نمی دانیم بر اسلام بگرییم یا به کلمات این مرد بخندیم خداوند شیطان را لعنت کند که ملجاء می کند انسان را از اینکه با جهالی که مثل کودکان حرف می زنند سخن بگوید کلماتی چند آموخته اند و نمی دانند در کجا باید گفت و خوشحالند که هی دفترها پر می کنند اولاً- در رساله مبارکه مولای من نظر کن و بین آن همه جوابهای محکمه که مفری جز تسلیم ندارد فرموده است و این مرد بزعم خود به این سه کلمه جواب همه را داد و به خود بالیده که هی تنويع جواب نموده و اولاً- و ثانياً گفته ثانی اینکه ملاحظه کن این هنوز نفهمیده که رد بر خود بکند یا بر مولای من روحی فداه شما ابتداء برداشته اید و این حدیث را به رای معنی کرده اید و تاویل بی جا نموده اید ایشان فرموده اند که نسخ این حدیث مختلف است و هیچ یک دلیل قول شما نیست و جوابهای بسیار فرموده اند حالا این شخص جواب می گوید که اولاً اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال اینکه

ای جاهل رد تو است بعد از آنکه نسخ حدیث مختلف شد و احتمالات آمد استدلال تو که مستدل به آن هستی باطل می شود ما که از پی متشابهات نرفته بودیم تو به این حدیث مختلف و متشابه گرفته بودی پس چون احتمالات آمد [صفحه ۵۶۷] استدلال تو باطل شد بیچاره این کلمه را یاد گرفته و نمی داند کجا باید گفت و مابین المحذورین مبتلا شده ایم اگر تشریح خرافات اینها را کنیم امر بر ضعفای مسلمین مشتبه می شود و اگر تشریح بکنیم اینها دست می آورند و عیوب کلمات خود را ملتفت شده درصدد اصلاح و تلبیس دیگر برمی آیند ولی چاره جز از گفتن نیست و دست خدا بالای دستها است و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهون و فی اذانهم وقرا و اما در وجه دویم معنی که برای کلمه فی شبهه لیستین کرده غلط است و این لام ابتدا نیست و لام انتهاء است مثل سقناه لبلد میت و معنی به این می شود که ظاهر می شود در شبهه تا اینکه ظاهر بشود امر او و بلند بشود ذکر او و اما میزان قسط و محک عدل که به میان آمده اگر کتاب و سنت است و تسدید و تأیید خداوند که برخلاف حکم کردند و اگر اختیار شما است که آن مساله دیگر است و اما آنکه گفته که مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه فی سنه الستین نقل فرموده اند کسی منکر نشده که به این لفظ روایت شده و خود مولای دیگر من در این رساله تصریح فرموده که به این لفظ روایت شده و چه مانع است که نسخی اصح از

نسخی که مرحوم آقا دست آورده اند بعد از ایشان دست آمده باشد و حال اینکه ثابت فرموده اند که موافق هر یک از نسخ دلالتی بر قول شما ندارد و چون سابق مفصلاً بیان دفع اشکال از حدیث شریف شده و در این مقام دیگر تفصیل نمی دهم.

استدلال به حدیث (العلم سبعة و عشرون حرفاً)

اشاره

گفته است و حدیث العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فاذا قام القائم ييثر باقى الوجوه منزل كتاب مستطاب ايقان نازل فرموده اند قوله جل بيانه و عز برهانه و امرى را كه انبيا و اولياء و اصفيا به آن اطلاع نيافته و يا به امر مبرم اظهار نداشته اند اين همج رعاع به عقول و علوم و ادراك ناقص خود ميزان مى نمايند اگر مطابق نيايد انكار مى نمايند اتحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون انهم الا- كالانعام بل هم اضل سبيلا انتهى بعد به الفاظى كه لايق خود او است اشاره به مولاي من کرده كه امرى را كه انبيا و اولياء و اصفيا به آن اطلاع نيافته را ذكر فرموده و يا به امر مبرم اظهار نداشته را ترك فرموده و بعد رد کرده اند كه بيان نفرمودن دليل ندانستن نيست و اين شخص جواب مى گويد كه صاحب ايقان را هم گفته بود كه يا به امر مبرم اظهار نداشته ديگر چرا رد كرديد و باز چون از مقصود آنها آگاه بوده كه مقصودشان تفضيل اين مرد است بر خاتم و ائمه (ص) خواسته متشابهى ذكر كند كه ما را ملزم كند گفته است و ديگر آنكه از مطالب مسلمة محققه حضرت شيخ و جناب سيد ارواحنا لهما الفدا است كه از قرآن و آثار

بیرون آورده اند و جمیع آفاق و انفس و کتاب آسمانی و ظهورات مظاهر قدسیه را شاهد آن آورده اند که باطن ولایت اشرف از نبوت است و ظهور قائم ظهور بطون است و جناب ایشان [صفحه ۵۶۸] خوب این معنی را می دانند و همین است که در صد هزار پرده اسم آن را رکن رابع گذاشته حال محض رد و اعتراض او را ظهور وصایت انگاشته اند حفظ شیئا و غابت عنک اشیاء.

جواب

اولا- ملاحظه کن که کتاب ایقان و صاحب او را به چه القاب می خوانند و حال اینکه نظرم می آید در حدیثی امام (ع) نهی فرمود از اینکه مثل جل جلاله در تعظیم ایشان ذکر کنند و فرمود که آنچه مخصوص خداست برای غیر او نباید ذکر کرد ولی این جماعت چون کارشان بسیار سهل شده و هر کتابی را منزل من السماء می خوانند و هر بی سر و پائی را ظهور ربوبیت و الوهیت می دانند این است که آنچه هم که مخصوص خداست برای آنها ذکر می کنند و نمی دانم چه فضلی برای این جماعت میسر شده که برای ائمه ما نبوده است که ایشان راضی نشدند که مثل عزوجل برای ایشان ذکر شود و این جماعت باک ندارند خداوند دین و ادب را از انسان نگیرد و اما آنچه گفته که عبارت ایقان این نبوده اولاً مولای من فرموده است که در یکی از نوشتجات ایشان دیده ام چه می دانی ایقان بوده است و ثانی این که در نوع این مطلب شبهه ای نیست که شما این ظهور را اشرف می دانید و اشرفیت لازمه اش زیادتی علم است پس چرا انکار می کنید و ثالث

این که اگر مقصود این نبوده چرا از پی متشابهات می گردید که شاهد بر اشرافیت دست بیاورید و بعضی عبارات مشایخ را در این مقام باید ذکر نمود تا رفع اشتباه بشود از جمله ی فرمایش سید مرحوم اعلی الله مقامه است که در شرح قصیده می فرمایند در مقامی العنوان الأول الولاية المطلقة الاولیه الکلیه الظاهره بامرکن و بقوله السادیه بنورها و ظهورها فی جمیع الذرات الوجودیه من مبدأ الغیب الی آخر مراتب التعینات و ان کان لا نهاییه لها و لها الهیمنه بالافاضه علی الاشیاء کلها بجمیع مراتبها و اطوارها العنوان الثانی رتبه النبوه و هی الوساطه فی التشریع و فی التکوین ایضا بوجه دقیق و لا شک ان النبوه مقامها بعد الولاية و ان کان الجامع له السبق علی المتفرد بجمعیته تفرد کما ان المتفرد یتفرده اجتمع و اقترن بعد به مناسبت این که صاحب قصیده از عامه است الزاما لهم عبارتی از محیی الدین نقل فرموده تا اینکه فرموده است و هذا هو الذی نقلنا عنه سابقا من ان الحضرة المحمديه اقرب الحضرات الی الحضرة الاحدیه فكانت له الولاية العامه الواقفه علی کل مذروء و مبروء و له النبوه الخاصه العامه المطلقه فهو من حیث ولایته اعلی منه من حیث نبوته و بالامرین تقدم علی صاحب الولاية فقط انتهى ملاحظه کن که می فرماید شکی نیست که نبوت مقام او بعد از ولایت است و اگر چه آن کسی که جامع مقام ولایت و نبوت است یعنی خاتم از برای او سبقت است بر متفرد یعنی [صفحه ۵۶۹] امیرالمؤمنین (ع) که صاحب ولایت به تنهایی است و جامع که خاتم باشد به سبب جامعیت

متفرد شده که نظیری برای او نیست و منال ایدی خلق نمی شود هم چنانکه متفرد یعنی علی (ع) به سبب اینکه صاحب ولایت به تنهایی است و مقام او بعد از خاتم است او مجتمع و مقترن شده است یعنی با خلق و بعد باز تصریح می فرماید که حضرت محمدیه از برای او است ولایت عامه که واقف بر کل مخلوقات است و از برای او است نبوت خاصه که مخصوص به او است و احدی صاحب آن مقام نیست و عامه مطلقه است یعنی مبعوث به سوی کافه ناس است حتی آل محمد (ص) بعد می فرماید پس خاتم از حیث ولایتش اعلی است از حیث نبوتش یعنی مقام ولایتش اشرف از مقام نبوت است و چون صاحب مقام نبوت و ولایت هر دو است پیشی گرفته بر صاحب ولایت فقط یعنی بر علی بن ابیطالب (ع) و سایر ائمه اطهار پس بین که با اینکه ولایت را اشرف از نبوت می گیرند معذکک ولی را اشرف از نبی نمی گیرند زیرا که نبی صاحب ولایت و نبوت هر دو است و ولی صاحب ولایت به تنهایی چنانکه خداوند فرموده انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الایه پس نبی را رسول و ولی هر دو خوانده و اما آن کسان که ایمان آورده اند یعنی ائمه ی اطهار (ص) همان صاحب ولایتند زیرا که عطف بر رسول شده اند و عطف مقتضی مغایرت است و شیخ اوحد امجد در شرح زیارت می فرماید در مقامی الولایه هی ظهور الولی الحق سبحانه الخلقه بمالهم و علیهم فی کل شیء و هو قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی و محلها الذی

يسعها قلب محمد صلى الله عليه و آله كما قال تعالى ما وسعني ارضي و لا سمائي و وسعني قلب عبدی المؤمن و قلب الولی من قلب النبی صلى الله عليه و آله كالضوء من الضوء و الی هذا اشار بقوله اعطيت لواء الحمد و علی (ع) حامله و در مقام دیگر می فرماید در ذیل حدیثی فاخبر ان نوره صلى الله عليه و آله بقی يطوف بالقدره ثمانین الف سنه و الظاهر ان المراد منه ان يطوف علی حکم الولاية هذه المده التي هي مقدار سبق ظهور الولاية علی النبوه التي هي العظمه و جلال العظمه فلما وصل الی مقام النبوه سجد له تعظيما لانه هو شأن النبوه بخلاف الحال الأول الذي هو شان الولاية فانه مقام ربوبيه لا مقام عبوديه فقام بالنبوه و قام علی بالولاية بعد محمد (ص) انتهى پس در هر دوی این عبارت ملاحظه کن که با اینکه ولایت را اشرف از نبوت شمرده اند معذک اول کسی که صاحب مقام ولایت شده است خاتم است صلى الله عليه و آله بعد از آن حضرت حضرت امیر (ع) بلکه تصریح می فرماید شیخ اوحید (ع) به اینکه هر نبی ولی هست اما هر ولی نبی نیست چنانکه در رساله شرح سوره ی توحید و آیه نور و مسائل دیگر می فرماید فالنبوه هي اخبار رساله عن اوامر الملك و نهيه و الولاية هي تولی سلطنه الملك و مملکتہ [صفحه ۵۷۰] و تدبيرها و النظر فيها و النبی لما كان حاملا لامر الملك و نهيه الی الوعيه لزم ان تكون له ولاية ليتصرف فی تبليغ الرساله و تقويم الرعيه علی حسب مراد الملك فكانت الولاية

لازمه النبوه و لا عكس فكل نبی ولی و لا عكس الی آخر پس ملاحظه کن که هر نبیی مقام ولایت بالنسبه به مقام او از برای او هست ولی هر ولیی در مقام خود صاحب نبوت نیست و خاتم (ص) جامع اعلی درجات این دو صفت است خلاصه پس وقتی که خود خاتم قبل از جمیع کاینات صاحب مقام ولایت بوده است و مقام نبوت را هم دارا است البته او اشرف از جمیع خلق خواهد بود و به اینکه ائمه اطهار (ص) صاحب مقام ولایت شوند چه ظاهر آن و چه باطن اشرف از خاتم (ص) البته نخواهند شد زیرا که او ظاهر و باطن ولایت هر دو را دارا است به علاوه نبوت پس این خرافات که می گوئید که این شخص را ظهور ولایت می گوئید و بعد از آن اشرف از خاتم می دانید همه اش خطا است اولاً- محقق کرده ایم که این شخص صاحب این مقام نیست بلکه شیطان و آتش جهنم نسبت به او ولایت دارند چنانکه خداوند فرموده و ثانیاً شخص امام (ع) هم که تشرف بیاورد به فرموده ی خودشان اشرف از خاتم نیستند و به نص اخبار آل محمد (ع) هیچ علمی به آل محمد (ع) نمی رسد مگر اینکه اول به خاتم (ص) می رسد و بعد از آن حضرت به ایشان می رسد به آن ترتیب که دارند و اما اینکه گفته که مراد مولای من از رکن رابع این است خداوند لعنت کند کاذب مفتری را این جماعت به همین قانعند که تهمت بزنند چه دخل دارد مساله ی رکن رابع به این مطلب رکن رابع ایمان در نزد مشایخ ما

ولایت اولیاء آل محمد است و برائت از اعداء ایشان و ما شیعه ی آل محمد (ع) را شعاع انبیا می دانیم و انبیاء (ص) را شعاع آل محمد (ع) چنانکه خداوند می فرماید ان من شیعته لابراهیم و موافق اخبار یعنی ابراهیم (ع) شیعه ی علی بن ابیطالب است و شعاع هرگز به مقام صاحب شعاع نمی رسد چنانکه نور آفتاب هرگز به مقام آفتاب نمی رسد و نور چراغ هرگز چراغ نمی شود بلکه تابع او است و بسته به او است و وجودش بسته به اشراق او است پس چگونه چیزی که وجودش بسته به اشراق دیگری است به مقام ذات او می رسد پس شیعیان آل محمد که مراد مؤمنین انس هستند به مقام انبیاء خدا یعنی مثل ابراهیم و نوح و سایر انبیاء نمی رسند و انبیا هم نیز به مقام آل محمد (ع) نمی رسند پس بین که سخن ما چیست و افتراهای این مرد چه چیز است که می خواهد برای خود شریکی در قول بگیرد و ما پناه می بریم به خداوند از اینکه با این جماعت موافقت بکنیم لانهم لیسوا من الحنیفیه فی شیء و تمام آنچه می گویند بدعت است.

استناد به حدیث (ان لقائنا اربع علامات)

اشاره

گفته است و حدیث مروی بحار آن لقائنا اربع علامات من اربع نبی را هم به تکلیفات صرفی و نحوی چه زحمتها کشیده اند که شبهه فرمایند عبادت حدیث عربیت نداشته باشد دلیل اینکه روایت صحیح نبوده و نیست تا آخر خرافاتی که گفته [صفحه ۵۷۱]

جواب

فرمایش مولای من روحی فداه در جواب این است که شاید حدیث را به معنی خواسته روایت کند در عبارت هم سهو هست و به این مضمون احادیث متعدده است و بعد روایات را نقل فرموده است از عوالم و در هیچ یک از روایات هم به این الفاظ که اینها نقل کرده اند نیست و این بنده هم سابق بر این در جائی که مصنف ذکر این روایت را کرده بود از بحار روایات به این مضمون را نقل کرده ایم و تحریف کلی که کرده اند این است که در آخر حدیث و اما من محمد فالقیام بسیرته و تبیین آثاره بوده و اینها تحریف کرده اند و العلامه من محمد (ص) یظهر باثار مثل قرآن کرده اند حال اگر شما مدعی هستید که به همین لفظ که شما گفته اید در بحار هست آن را نشان بدهید و اگر قبول دارید که نقل به معنی شده در نقل به معنی خلاف کرده اید اولاً که خلاف عربیت است و الثانی اینکه فرموده اند و تبیین اثاره یعنی تبیین آثار محمد (ص) و قرآن وحی خدا است که بر آن حضرت نازل شده و اثر خود آن حضرت شمرده نمی شود چنانکه فرمود ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و فرمود ان اتبع الا ما یوحی الی بر آن حضرت نازل نمی شد

می فرمود نمی دانم و خداوند فرموده و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان پس قرآن اثر شخص پیغمبر (ص) شمرده نمی شود بلکه کتاب خداست و اگر گوئی که همه ی آنچه پیغمبر (ص) دارا است عطای خدا است گویم راست است اما معدلک خزینه ای که خداوند قرآن را از آن نازل فرموده تا خزائن باقی فرق دارد و از این است که قرآن معجز است و باقی را به الفاظ و عبارات معجز نشمرده اند پس معلوم است که از برای قرآن اختصاصی به خداوند عالم هست مثل اینکه در ظاهر همه ی زمین مخلوق خدا است اما کعبه بیت الله شمرده شده و مساجد نسبت به خداوند داده شده و سایر داده نشده پس معلوم است که وجه اختصاصی در اینها هست که در باقی نیست خلاصه که قرآن کلام خداست و به علم پروردگار نازل شده و اختصاص او از میانه همه ی کلمات پیغمبران بلکه کتب ایشان به خداوند معلوم است چنانکه در مقدمه ذکر این مطلب شده است لهذا آنجا که گفته می شود تبیین آثار محمد (ص) این را تفسیر کردن به قرآن درست نیست و اگر می گوئی که عین این لفظ فرمایش خود ایشان است حدیث را بحار نشان بدهید و بر فرض صحت آثار مثل قرآن را نشان بدهید و والله بسیار غریب است که انسان اینقدر بی حیا باشد که عبارات بیان را بگوید مثل قرآن است سایر عبارات خود پیغمبر (ص) و حضرت امیر (ع) و سایر ائمه ی اطهار که افصح عبارات اهل روزگار است مثل قرآن نیست و اینها حیا نمی کنند و این خرافات را

که نه لفظ صحیح دارد و نه معنی درست اینها را مثل قرآن بلکه مهیمن بر آن می دانند [صفحه ۵۷۲] خلاصه و مولای بزرگوار من به تفصیل بیان فرموده اند که ابدا در این حدیث دلالتی بر صدق مدعای شما نیست و این شخص چون از جواب آنها درمانده به همین متمسک شده که حدیث را تصحیح نکرده اید و خرافاتی سروده و آنها را هم دیدی که فرموده اند که نقل به معنی است و اخباری چند به این مضمون داریم.

استدلال به اینکه رؤسای بهائیه در عکا زندانی هستند و این دلیل مظلومیت آنها است

اشاره

گفته است فرموده اند آن ساعت که ادعا کرد اول ذلت خودش و شیعاناش شد الان سی و هشت سال است که خروج کرده و تا حال دوستانش سر نتوانسته اند راست کنند و در هیچ مجلس اسم او را نمی توانند ببرند و هنوز جمعی از روسای ایشان در عکا محبوسند این کدام نصرت و ظفر است بلی دل خود را خوش می کنند و چای و پلو می خورند و عیش می کنند که ما مظفریم انتهی ای سید من تا هشتصد سال شیعه مخفی و مستور و مردود و فراری و مطرود بلاد بودند و بزرگاناش از ائمه هدی و علما محبوس و مسجون از مذهب خود آگاه نیستند یا بغیا علی الله اغماض و انکار فرمودند تا آخر آنچه در وصف اهل عکا گفته.

جواب

در این فقره بی انصافی و اغراق گوئی کرده شیعه هنوز هم مبتلا به شرع اعدای هستند و خواهند بود تا آن زمان که قائم آل محمد (ع) ظهور فرماید این قدر هم که می بینی شیعه در این اوقات راهی می روند یکی اینکه در بعضی بلاد امر اینطور است نه همه جا و ثانی اینکه در همین جا هم که راه می روند هزار تقیه و مدارا باید بکنند و فضایل آل محمد (ع) را باید در دلها پنهان بدارند تا آنکه زندگی بکنند پس هنوز هم روز عیش ایشان نیست ولی چیزی که هست این است که خداوند به خاتم (ص) و امت او در اولی که آن حضرت برمی خیزد وعده تمکین اهل زمین و غلبه او به ظاهر بر ایشان و دفع دشمنان فرموده و در کتب آسمانی و اخباری که به

انبیا (ص) مثل آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و اسمعیل و زکریا و دیگران خبر از مصائب سیدالشهداء (ع) داده اند که ام المصائب و المحن است که به مصیبت او پیغمبر خدا (ص) مصیبت زده شد و فاطمه ی زهرا در بهشت بر او می گردید و ائمه اطهار و جمیع انبیاء و اولیا بلکه هزار هزار عالم به مصیبت او مصیبت زده شدند و راحت و خوشی به این سبب از عالم برداشته شده و تا خون او گرفته نشود از دشمنان او آسایش و زندگانی از برای خلق پیدا نخواهد شد و برکات آسمان و زمین بر ایشان فرو نمی ریزد پس عهد و میثاق آل محمد (ع) همین بوده که در اول اسلام همین طور باشد و خداوند به همین ملاحظه در کتاب مجید خود ایشان را مستضعف خوانده و فرموده است و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الأرض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون اما بعد از استضعاف وعده ی تمکین و ظفر و وراثت و غلبه بر دشمنان را داده است [صفحه ۵۷۳] و در آیات بسیار این مطلب را فرموده و در اخبار اهل بیت آن روز را به یوم ظهور قائم (ع) تفسیر فرموده اند و بسا هزار حدیث دلیل بر غلبه و قوت و قدرت و عزت و سلطنت ایشان در این روز وارد شده و تصریح فرموده اند که در همان روز اول امر به این منوال خواهد بود که به غلبه برمی خیزد چنانکه فرمودند که یمسی من اخوف الناس و

یصبح من امن الناس پس ببین که با اینکه امام است گفته می شود که شام می کند و از همه مردم خوف او بیشتر است و صبح می کند و از همه مردم ایمن تر است و معلوم است که خوف او به ملاحظه ی تقدیر خدا است که هنوز روز ظفر او نرسیده و از همین خوف بود که غالب شد که می فرماید ففررت منکم لما خفتکم و در صفت او خائفا یترقب وارد شده و آن روز که وعده خداوند می رسد و نصرت پروردگار بر او سایه می اندازد دیگر ایمن می شود و می داند که تمام عالم با او مقابلی نمی کنند و همان اول خطیب مکه را می کشد و بعد از چند روز تمام اهل مکه را قتل می کند الا مؤمنین خالص را و بعد از چند روز دیگر در مدینه جبت و طاغوت را بیرون می آورد و می سوزاند و جمیع اشیاء آنها را هلاک می کند خلاصه این فرمایشات همه وعده های فوری است که در اول ظهور باید بروز بکند تاویل آنها به تصرفات باطنیه کردن خطا است زیرا که در باطن از زمان آدم تا قیامت همیشه ملک در تصرف انبیاء و اولیا بوده و هیچ نفرمودند که ظهور شد و خداوند وعده داد که ایشان را خلیفه بکند چنانکه فرمود وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض تا آخر و وعده البته موعده و اجلی دارد و اجل آن به نص کتاب خدا و اخبار آل محمد (ع) ظهور قائم است دیگر این سخنان که دل خود را خوش می کنید مثر ثمری نیست این شخص آمد و چند صباحی بیشتر طول نکشید و

مرد و رفت و اگر می گوئی که وعده به روح داده شده که در مظاهر بعد هست می گویم آن روح در خاتم و ائمه هم بود چرا ایشان را مستضعف شمردند قدری باید فکر کرد و دین را به این بازیچه ها از دست نداد حیف است والله که این همه جان بکنی و خود را خسته کنی و خداوند ناراضی باشد خلاصه که بیشتر بیان این مطالب شده اما بی انصافی این مرد ملجأ می کند ما را از تکرار باری و باز ذکر کرده است که در خاتمه بعضی عبارات ایقان را ذکر کرده اند و تناسخ دانسته اند و رد نموده اند و اشاره به بعضی عبارات آن نموده که در رساله مبارکه تفصیل آنها ذکر نشده است و گمان کرده که به اینها اثبات مطلب او می شود این بنده در چند فصل پیش همان عبارت را که اشاره می کند در باب اختلاف مقامات انبیا در رتبه پائین و اتحادشان در اعلی ذکر نموده و به تفصیل جواب داده ایم [صفحه ۵۷۴] و دیگر حاجت به تفصیل نیست و بعد از این عمده ی مطلب مصنف احتجاج بر طایفه ی ازلی است و الحمد لله ما فراغت جستیم از آنچه متعلق به ما بود و در جواب احتجاجات آخر بس است که بخوانیم و قالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست اليهود علی شیء و هم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم الایه و چون این بدبختان ادعای سیدالشهدائی برای میرزا حسینعلی داشتند و غضب حق آن حضرت را نموده بودند امید است که این رساله نصرتی خاص از آن حضرت روحی و روح

العالمین فداه باشد و لهذا ختم آن مطابق شد با یوم عاشوراء از سنه ی هزار و سیصد و بیست و یک هجریه و از تفضلات حضرت صاحب الأمر صلوات الله علیه امید دارم که با اینکه این غلام روسیاه و کلام او قابل ذکر نیست ولی چون مشحون به ذکر این بزرگواران است و دفع زبان اعادی و غاصبین حق ایشان از ایشان به کرم قبول فرمایند و در دنیا و آخرت نظر مرحمت خود را از ما برندارند و چون هر چه از حق در نزد ما است به توسط موالی و مشایخ ما به ما رسیده است از خداوند مسالت می کنیم که درجات و مقامات ایشان را بلند فرماید و ایشان را با آل محمد (ع) محشور فرماید و بقیه مشایخ ما که مولای بزرگوار من است روحی فداه از خداوند به توسل به آل محمد (ع) مسالت می نمائیم که بر توفیقات و تأییدات ایشان در نشر امر آل محمد (ع) بیفزاید و کفایت مهمات ایشان را بفرماید و عمر مقدس ایشان را طولانی فرموده به ظهور قائم آل محمد علیهم السلام بیوندد آمین یا ارحم الراحمین تمت حامدا مصليا مستغفرا تراب اقدام محبین آل محمد اقل العاصی صمد بن احمد تبریزی فی چهاردهم شهر رمضان المبارک فی شهر ۱۳۳۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

